



بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام  
 على سيدنا محمد  
 وآله الطيبين الطاهرين  
 أجمعين  
 أما بعد  
 فبما أوتيت من فضل الله  
 وأمرت أن أبلغكم  
 ما أوتيت من فضله  
 وأمرت أن أبلغكم  
 ما أوتيت من فضله  
 وأمرت أن أبلغكم  
 ما أوتيت من فضله

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام  
 على سيدنا محمد  
 وآله الطيبين الطاهرين  
 أجمعين  
 أما بعد  
 فبما أوتيت من فضل الله  
 وأمرت أن أبلغكم  
 ما أوتيت من فضله  
 وأمرت أن أبلغكم  
 ما أوتيت من فضله  
 وأمرت أن أبلغكم  
 ما أوتيت من فضله

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام  
 على سيدنا محمد  
 وآله الطيبين الطاهرين  
 أجمعين  
 أما بعد  
 فبما أوتيت من فضل الله  
 وأمرت أن أبلغكم  
 ما أوتيت من فضله  
 وأمرت أن أبلغكم  
 ما أوتيت من فضله  
 وأمرت أن أبلغكم  
 ما أوتيت من فضله

کتاب الادب ۳۵ حدیث  
 مرا لله الرحمن الرحيم

طبی گفته ادب اسمی است که واقع شود و بدین ریاضت محمود و کشف است می شود  
 در وی بیان در کسب فضیلتی از فضایل و اصل ترکیب و بی نقصی معنی جمع کردن و خواندن  
 کسی را بخیر است و ادب که بمعنی جمع کردن مردم و طعام و خواندن و بیاض است برای آن اینجاست که  
 و طعمی را که ساخته شود و برای دعوت و دعوت و دوس با و بگویند و ادب بمعنی دل که مذکور شد نیز بمعنی  
 جمع کردن و خواندن مجاز است و در صراح گفته که ادب بمعنی فرسنگ و یکصد است حدیثی و  
 سیوطی گفته ادب استعمال آنچه محمود است از قول و فعل و گفته که بعضی گفته اند ادب با خدا بکارم اخلاق  
 و بعضی گفته اند بیامدن بر جنات و بعضی گفته اند تعظیم هر که فوق است و در حق با بر که دون است و در  
 جمع البکار گفته که ادب حسن اخلاق است و حق آنست که عاقل است از اخلاق و اعمال و تدبیر با آنست  
 سلام اسم است از تسلیم بمعنی سلامت و برکت از تقایض و عیوب و اسمی است از اسماء الهی  
 و بعضی گفته اند که تسلیم بر شوق از اسم سلام است از جهت سلامت از عیب و نقص و معنی السلام  
 علیک این است که الله تعالی مطلع است بر حال تو پس غافل مباش یا اسم خدا تعالی برست  
 یعنی تو در خط و نگهبانی اوئی چنانچه الله تعالی که اکثر برانند که معنی سلام علیک  
 این است که تو در سلامتی از من و مرا نیز سلامت دار از خود و شوق

اسلم که معنی مصداق است یعنی این باش از من و این دارم و شریعت این در ابتدای اسلام برای تیره مسلم از کافربود تا تعرض نکند کویا  
است باسلام پس از آن ستم شد این شریعت **الفصل الاول** و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله  
و مسلم خلق الله آدم على صورة الله پیدا کرد خدا تعالی آدم را بر صورتش اختلاف کرده اند در معنی این حدیث پس از بعضی تاویل کنند  
و گویند که این از احادیث صفات است پس از تاویل آن امساک باید کرد چنانکه در امثال این از مشابهاست مذهب سلف همین است یعنی  
تاویل کنند و مشهور و تاویل او آنست که صورت معنی صفت است چنانکه گویند صورت مثل این است و صورت حال اینچنین است یعنی پدید  
کرد پروردگار تعالی آدم را بر صفت خود بر صوف کرد و انید او را بر صفاتی که بر تو صفات کردید اویند پس کرد انید او را می عالم فادریه مشکلم  
سمیع بصیر باضافت برای تشریف است چنانکه روح الله ببت الله یعنی پدید کرد بر صورت جمیل لطیف شئی برابر و لطافت که بقدرت کامل  
از خود بخشید و ایجاد نمود و بعضی گویند که ضمیر راجع بآدم است یعنی پدید کرد آدم را از ابتدای حال بشر سوئی الخلق بطول شخصت ذراع  
چنانکه آدم را از اول لطفه مانند پس از آن مضاعف پس از آن چنین بعد از آن صبی پس از آن مرد تمام بر صورت خاصه او که نسخه جامع است از جملة  
مخلوقات هیچ مخلوق نیست که مثالی از آن در صورت وی نباشد و لهذا او را عالم صغیر خوانند و تواند که برین تقدیر نیز صورت معنی صفت  
باشد یعنی پدید کرد بر صفت خاص مخصوص کل بی موصوف بعلم و کاهی بجل و وقتی بمعصیت و زمانی با جتلیا یا صورت معنی امر و شاست که بعد  
از ملائکه و ملک حیوانات و سحر کائنات آمد و بعضی که ضمیر راجع بر او را با غلام است که در حدیث آمده که چون بزند کل با خود و را باید که بروی  
زند و در روایت دیگر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ویرا دید که بروی غلامی میریزد فرمود بر روی من زیرا که خدا تعالی پدید  
کرد آدم را بر صورت وی یعنی پس صورت وی مکرم و معظم باشد که یا که گفته که این ضرر و باز او را آدم و بر صورت اوست پس از زدن بر روی  
که اشرف اجزاست و اگر خواس در دست اجتناب باید کرد و این بر دو وجه را تنصیف و تزییف کرده اند با آنکه در حدیث دیگر آمده خلق آدم  
على صورة الرحمن و جواب داده اند که این حدیث نزد محدثان ثابت نشده و الله اعلم و تانیذ میکند و به ثانی را این قول که طوله ستون  
ذو اعدا و از می قامت آدم شخصت دست بود و ذراع کبر ذال از طرف مرقی تا طرف الخشت میانه و مرقی بحیریم و فتح فاع و بعکس بند ذراع  
و باز و کذا فی القاموس پس این بیان پدید کردن آدم است بر صورتش یعنی پدید کرد ابتدا برین صورت و باین طول بر تقدیر رجوع ضمیر یافته  
تعالی بیان صفت دیگر می شود و آدم را اگر ضمیر راجع بان باشد چنان مربوط می افتد که مجرد بیان واقع فاع و تخصیص بیان طول بند که از جهت  
بودن اوست غیر متعارف میان ادیان بخلاف سایر صفات و مقادیر عرض بقیاس آن محلا معلوم میکرد و فلما خلقه پس نحاسی که پدید کرد  
خدا تعالی آدم را قال ذهب فسله علی بلو و هکذا التفر خطاب کرد الله تعالی مرادم را و گفت برو پس سلام کن بر آن جماعت بعد از آن  
برای بیان جماعت شار الیم گفت و هم نفوس المثلثة جلوس و آنها که او را بر فتن نزد آنها و سلام کردن بر آنها فرمود جماعت از فرشتگان  
بودند نشسته و نفر دست کرده مردم از سه تاده مادر اینها نیز همین را داشت و فرشتگان که نشسته بودند همین مقدار بودند یا مطلق جماعت  
را داشت اگر چه زیاده برین باشند و الله اعلم فامتنع ما یحبسونک پس شنبو چیز را یا شنبو که چه نوع تحیت یعنی سلام میکنند ایشان را یعنی جواب  
سلام تو میگویند و اگر کثرت اینجی که است بجاء صله مقننه و تشدید یا مضموه از تحیت و در بعضی بحسب یک کسب جیم و سکون تمانید و  
ضمم بالزجواب و تحیت در اصل مشتق است از حیا به معنی احیا و بقیه حیا که اندکی بگوید یعنی زنده و باقی دارد و ترا خدای تعالی و به معنی سلام ملک  
و بقایز آمده در التحیات بتدبیر همین معانی را و دهشته اند فاختا لحنک و تحفه در پیک فرمود پس بدستی این که که از ملائکه بشنوی سلام  
تو سلام ولادت و ذریه مشتق از ذراست معنی نشرو پراننده کردن جمع ذراری و سورچه را که دزه گویند هم از اینجا است فذهب  
رفت آدم بحکم حق تعالی بر آن جماعت از ملائکه سلام کردن فقال پرگفت آدم السلام علیکم فقالوا این گفتند فرشتگان در جواب سلام



السلام عليك ورحمة الله قال گفت آن حضرت يار اوستي فزاده ورحمة الله پس زياده كردن در شکر آن آدم را يعني در جواب سلام آدم لفظ ورحمة الله را و چون  
 ادب جواب و فضيلت آنست كه اگر كسي كويد يا سلام عليك در جواب كويد و عليك السلام ورحمة الله و اگر در سلام نيز ورحمة الله گفته شود در جواب او كويد رحمة الله و بركات و در  
 بعضي روايات زياده و مغفرت نيز آمده و از اين حديث معلوم شده كه در جواب سلام و عليك درست است چنانكه و عليك السلام و در پير و عبادت بسيج نجات  
 ميت قال گفت آن حضرت بعد از بيان خلق آدم شصت ذراع هكل من بدخل الجنة على صورة آدم و طولها مستون ذراعها پس هر كه مي در آيد بهشت را بر صورت آدم  
 باشد و حال آنكه در زمي قامت مي شصت كز باشد باين بلندي قامت و حسن و جمال كه آدم داشت در بهشت در آيد اما در برخيان ابراهيم و اقطع صور باشد چنانكه دند ان بكن  
 كوسي باشد فلم يزل الخلق ينقص بعد و حتى الان پس هميشه خلق يعني درميان كوتا ه شوند بعد از آدم تا اکنون كه اين مقدار رسيده اند و در عبارت تقديم و تاخير است يعني آدم  
 شصت كز قامت داشت بعد از آدمي درميان رومي كوتاهي نها دند باز چون در بهشت در آيد همچنان قامت بلند كز و كه آدم داشت منفق عليه ۲ و عن عبد الله بن عمر  
 ان رجلا سال رسول الله صلى الله عليه وسلم روليت است از عبد الله بن عمر بن العاص كه مردمي پرسيد از ان حضرت اني الا سلامه خير كدام خصلت و ادب  
 از خصال ادب سلمانني بهتر و فاضلتر است قال فرمود نظم الطعام و نظري السلام غورا ندين تو طعام و كفن تو سلام با على مكن حرف و مكن لم تعرف برهنا و بكان  
 اشارت بجوده و تواضع كه اصل صفات حميده و عده خصال اند كه واجب است رعايت آنها در معاشرت خلق و طبيعتي كه تخصيص اين دو صفت بناسبت حال ايل است و لهذا اسناد  
 كرد و بي لفظ خطاب انتي يعني كوي و رسايل ميلى بعد اين دو صفت در يافت و در روي رعايت و استقامت بوجو د آنها را اينها لازم تر يافت و دليل بر بوجه آنكه در احاديث ديگر صفات  
 ديگر را افضل خصال سلام داشت مثل كذا روي نماز در شب چون مردم در خواب باشند يا احسان و اكرام همسايه و همان و امثال آن نسبت بركس هر چه كه اسم و ديگر بهمان تعريب  
 و تحريف فرمود و تقريي بالضم تا مشتق از اقرا معني خوانايند است و بفتح تا از قراءت نيز خوانده اند و معني اين ظاهر تر است و با و هو آن هم صحيح تر و فصيح تر است اما معني اقرا كه  
 بعضي خوانايند سلام است بخافي دارد و ترجيحش آنست كه چون سلام كند باعث سلام ميگردد و مسلم عليه را بر تو سلام كوي يا ميخواند او را سلام را و بعضي كويد كه اگر سلام بزبان قلم  
 باشد اقرا مناسب است زيرا كه ميخواند سلام مكتوب اليه را و الاقراءات مناسب و از اين حديث معلوم كرديد كه سلام از حقوق اسلام است نه حق صحبت و دشمناني و همچنين عبادت  
 و اذن چنانكه در حديث آينده بايد منفق عليه ۳ و عن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يؤمن على المؤمن سئ خصال و مسلمنا زار و  
 مسلمان ديگر شش خصلت ثابت است اگر چه واجب بود ليكن بجهت مبالغه و تاكي صيغه وجوب آورده كه كلمه على است بعود اذ امرض كني عيادت كردن است و پرسيدن چو  
 ايا رتو و سلماني عيادت شستن است از عود كه معني رجوع و بازگشتن است زيرا كه عايد رجوع ميكند بر مريض و مي كويد نزد و مي ياباز ميگردد و بوي و گرمي پزد و بشهه اذ انا  
 و دم حاضر شده بر مسلمان چون بريد و براي نماز بنازه و شيعان و دفن و بجهت اذ انا عايد سيم جابت كردن مسلمان چون بخواند براي طعام اگر انا نباشد مثل حضور بدعت يا  
 بوجوه و مت و مفاخرت و يسلم عليه اذ الغيبه چهارم سلام دادن برومي چون ملاقات كند مسلمان را و تو سلام كه معني جواب سلام است و ذكر كرد زيرا كه مي واجب است و لازم  
 است و بشهه اذ اعطس پنجم جواب گفتن بوجهك الله چون عطسه زند مسلمان اگر الحمد لله كويد و اگر تحميد كند حق شستنت كردد و چنانچه بايد و بآب خود و شستنت بشهه  
 و سين و طهر و معني جواب عايد و در باب عطاس تحقيق معني اين لفظ و احكام آن كرده شود انشاء الله تعالى و مبصحه له اذ غاب و شهد و ششم يك خواهي كردن  
 مسلمان را در حضور و غيبت يعني اگر حاضر است ملق و نفاق كند و اگر غايب بود غيبت كند و بگويد و با همكس حاضر و غايب بخواند و يك نديش باشد و معني نصيحت را و ذه خير است  
 و در اصل نيت معني خلوص ايد و تحقيق معني نصيحت و محمل خود بايد و چون صاحب مصابيح اين حديث را در فضل اول كه بزاي حديث صحيحين معتقد است آورده مؤلف ميگوي كه لواجر  
 في الصحيحين نيا فتم من اين حديث را در صحيح بخاري و مسلم و لافي كتاب التجدي و نه در كتاب حميدي كه جميع بين الصحيحين و لكن ذكره صاحب الجامع و بوالله  
 الفسائي وليكن ذكر كرده آن را صاحب جامع الاصول كه كتب مستدراج كرده و روايت نمائي عا و عند قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تذلون الجنة  
 فوموا و يعني ايد نه شست را تا آنكه ايمان بياريد و لا تؤمنوا حتى محابوا و ايمان نمي آريد و كمال نمي شو و ايمان شما تا آنكه بديدن دوست ميداريد يعني براي خدا و در بعضي نسخ و لا تؤمنوا  
 آده هنوز و موافق قاعده عين است وليكن و لا تؤمنوا محبت محابست و مقارنت حتى تؤمنوا است و از براي تحقيق سبب تجارب فرمود كه اولاد لكم على شئ ايا راه نماز شما  
 بر كاري كه اذ اخلعوه محابستم چون كمينيد از دوست و اريد كيد كير را و اين صفت اين است كه افسوا السلام بليكن فاشر و اشكر اكنيد سلام را ميان خود و را و از فاشر كردن  
 سلام همان باند كه سابقا ذكر شد كه بر دشمنان بگوي سلام كويد يا معني ظاهر كردن و بلند گفتن چنانكه شنود انگل كس بروي سلام ميگوي كه باعث پيدا آمدن دوستي است و او مسلم  
 و عند قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تذلون الجنة فوموا و يعني ايد نه شست را تا آنكه ايمان بياريد و لا تؤمنوا حتى محابوا و ايمان نمي آريد و كمال نمي شو و ايمان شما تا آنكه بديدن دوست ميداريد يعني براي خدا و در بعضي نسخ و لا تؤمنوا  
 آده هنوز و موافق قاعده عين است وليكن و لا تؤمنوا محبت محابست و مقارنت حتى تؤمنوا است و از براي تحقيق سبب تجارب فرمود كه اولاد لكم على شئ ايا راه نماز شما  
 بر كاري كه اذ اخلعوه محابستم چون كمينيد از دوست و اريد كيد كير را و اين صفت اين است كه افسوا السلام بليكن فاشر و اشكر اكنيد سلام را ميان خود و را و از فاشر كردن  
 سلام همان باند كه سابقا ذكر شد كه بر دشمنان بگوي سلام كويد يا معني ظاهر كردن و بلند گفتن چنانكه شنود انگل كس بروي سلام ميگوي كه باعث پيدا آمدن دوستي است و او مسلم  
 و عند قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تذلون الجنة فوموا و يعني ايد نه شست را تا آنكه ايمان بياريد و لا تؤمنوا حتى محابوا و ايمان نمي آريد و كمال نمي شو و ايمان شما تا آنكه بديدن دوست ميداريد يعني براي خدا و در بعضي نسخ و لا تؤمنوا  
 آده هنوز و موافق قاعده عين است وليكن و لا تؤمنوا محبت محابست و مقارنت حتى تؤمنوا است و از براي تحقيق سبب تجارب فرمود كه اولاد لكم على شئ ايا راه نماز شما  
 بر كاري كه اذ اخلعوه محابستم چون كمينيد از دوست و اريد كيد كير را و اين صفت اين است كه افسوا السلام بليكن فاشر و اشكر اكنيد سلام را ميان خود و را و از فاشر كردن  
 سلام همان باند كه سابقا ذكر شد كه بر دشمنان بگوي سلام كويد يا معني ظاهر كردن و بلند گفتن چنانكه شنود انگل كس بروي سلام ميگوي كه باعث پيدا آمدن دوستي است و او مسلم

و جزا عن المسلمين جزاءه وعن ابي هرويره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تبدوا اليهود ولا النصارى بالسلام ابداً اكفدهم يهوداً و نصراً  
 را بسلام یعنی اول شما برایشان سلام نکنید اما اگر ایشان اول سلام کنند جواب سلام ایشان بروی ایشان کرده اند بکنید و گفته اند که در جواب ایشان زیاده بر علیکم یا علیکم  
 گفت و گفته اند که در جواب سلام کنایه باید گفت و آنکه بعضی از علما ابتدای سلام بر یهود و نصاری بجهت ضرورت یا حاجت تجویز کرده اند و هم چنین است حکم مبتدیان و  
 فاسقان و اذ الصلوات احدیهم فی طریق و چون ملاقات کنید شایکی از یهود و نصاری را در راهی فاضطروه الی الصلوة پس مضطرب و بیچاره گردانید و در آبوسی مکانی که تنگ  
 تر است از راه یعنی غلبه کنید چنانکه یکسو شود و تنگ کرد و راه بروی برای اظهار عزت و شوکت اسلام و در بعضی حواشی نوشته که مرا و بعضی دیگر دانیدن امر کردند تا یکسو شود و سایر  
 راه را بگذارد و رواه مسلم و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا سلم علیکم الیهود و چون سلام میکنید بر شما یهود فاما یقول لحدیثم  
 الساعی علیک فصل و علیک پس نمی گوید یکی از ایشان که السلام علیک یعنی سلامی سلام میگوید که یعنی هر کس است و این از خبث باطن و عداوت این اشعیا است بسلامان  
 پس آن حضرت بطریق خطاب عام میفرماید که در جواب او تو نیز و علیک کو تا همان چه گفته است بوی راجع گردد و گوید و علیک السلام متفق علیه و بهین مضبوط است این حدیث  
 و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سلم علیکم اهل الکتاب فقولوا و علیکم متفق علیه و لیکن در حدیث اول فعل و علیک بصیغه فراد  
 و در اینجا فقولوا و علیکم بصیغه جمع است مانند آنکه در روایات و علیک یا علیکم یا وادی و او هر دو آمده و در کلام مولف او است و روایت موطن علیک است بدون و  
 و هم چنین روایت و از بعضی علیک بلا و او پس بعضی علیک گفته اند مختار است که یکی و او گویند تا مشارکت در آنچه گفته اند لازم نیاید و بعضی گفته که باکی نیست مشارکت چه مروت  
 مشترک است میان همه و بعضی گفته اند که او در اینجا برای مشارکت نیست بلکه برای استیفاء است مراد آنست که و علیکم یا استخوذ و صواب آنست که هر دو و در حدیث  
 است از جهت وقوع روایت هر دو و عن عائشة رضی الله عنها قالت لم تاذن و هط من الیهود علی النبی صلی الله علیه و اله و سلم روایت  
 از عائشه که اذن طلبید نه برای درون درآمدن که برای از بیرون در آن حضرت فقولوا پس گفته اسلام علیکم و کو یا قصد آن اشعیا را ایراد ضمیر جمع برای آن بود که این دعای بیاد  
 مرا اهل بیت و آن حضرت را نیز شامل کرد و اگر چه ضمیر جمع در مقام سلام برای و اعدای این قصد نیز می آید چنانکه معلوم گردد و فقلت پس عائشه میگوید که گفتن من برای رد این  
 و ما برایشان بل علیکم السلام و اللعنة بلکه بر شما باد هر کس و لعنت لعنت را زیاد و کرد برای زجر و تشدید لغت و غضب بر یهود و در قرآن مجید در مواضع متعدد آمده  
 فقال پس گفت آن حضرت یا عائشة ان الله و فی فی ای عائشه خدی تعالی رفیق است یحب الرقی فی الامم کلها و دست میدارد و نرمی را و لطف و او را و در حدیث  
 فی الصراح الرقی نرمی ضد عنف و فی القاموس الرقی اللطف قلت عائشه میگوید که گفتن من آنحضرت را اول تمسح ما قالوا آیتشندی تو چه چیز گفتی ایشان یعنی دعا را کرد  
 کرد و در توجای آنست که بانیاد شتی کنم و سخت گویم و ایشان خود طعن کردند و گفتند آن حضرت یا عائشه قد قلت تحقیق گفتن و علیکم یعنی بر شما باد سلام یا بر شما باد و چیز  
 شما شنی آید از لعنت و نفرین و فی روایت علیکم و لم یذکر الواد و در روایتی علیکم آمده و ذکر نکرد و او را و در حدیث سابق و بدان تحقیق کرده شد متفق علیه  
 و فی روایت للبخاری و در روایت من شاری را اینچنین آمده که قالت گفت عائشه ان الیهود اذ قال النبی بدینیکه یهوداً مذنب غیر اصلی الله علیه و سلم  
 فقالوا السلام علیک بضمیر واحد قال گفت آن حضرت در جواب ایشان و علیکم فقالت عائشة السلام علیکم و لعنکم الله و غضب علیکم فقال رسول  
 الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم مرا عایشه را مهلاً باست و آهسته باش تا عائشه علیک بالرفق بر تو باد نرمی کردن و مطلق نمودن و ایالت و العف  
 و الفحش و دور و از خود را از دشمنی و سخت گفتن و تعدی و تجاوز از حد کردن در سخن و بد گفتن و فحش بضمیر هر یک سخت باشد فصح آن از کلمات و مراد اینجا تعدی بر زیادتی قبح در  
 قول است قالت گفت عائشه اول تمسح ما قالوا آیتشندی تو چه گفتی ایشان قال گفت آن حضرت اول تمسحی ما قلت آیتشندی من چه گفتم و در حدیث  
 ر و کردم برایشان و جواب ایشان گفتن یا نه گفتند ایشان و کرد و نداد و عای بدستجاب استجاب کرده میشود و مراد قبول کرده میشود و عای من در حق ایشان  
 و لا تسباب لهم فی و استجابت کرده میشود و مراد ایشان از در حق من و فی روایت مسلم و در روایتی مسلم را اینچنین آمده که قال گفت آن حضرت لا تکتونی فاحشاً  
 ما شای عایشه در سخت گویند و تجاوز کنند از حد و در حدیثی فان الله لا یحب الفحش و الفحش زیر که خدای تعالی دوست نمیدارد فحش را که بی محلف سر بر زدن و فحش  
 که بر زدن و فحش و بد گویند و از حد و عن اسامة بن زید ان رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم من مجلس فیہ اخلاصاً من السلیین و الشوکین  
 عبدة الاوثان و الیهود و اسامه بن زید رضی الله عنهما روایت میکند که آن حضرت گذشت بمجلسی که در روی مردم بود و در مختار از هر جنس مسلمانان و مشرکان بت  
 پرست و یهود و فسلم علیه پس سلام داد برین مجموع مخلوقات از مردم بقصد سلام بر مسلمانان و از اینجا معلوم شد که اگر چه در حدیثی نوشته باشد بعضی متقی سلام و بعضی  
 غیر متقی چنانکه کافران و مبتدعان سلام کنند بران عامه بنیت سلام بر مستحقان آن و گفته اند که غیر مستحق که اسلام علیکم گوید و مسلمانان را مراد و او را و یا سلام علی من  
 اشیع الهمدی و هم چنین باید در نامه نوشتن اهل کتاب متفق علیه و اگر گویند که قول وی عبدة الاوثان اگر بیان مشرکان افتاد صحیح است اما یهود و از جمله مشرکان نیستند  
 پس و سخت وی داخل نباشد و بیان کردن مشرکین بان واقع نشود جواب مراد مشرکان تواند که کافران باشند چنانکه در کتب بیان شده لایقفران لشکر بگفته اند یا  
 وی و الیهود و عطف بالشکرین باشد بر عبدة الاوثان و مشرکان را بیان عبدة الاوثان از جهت آن کرد که مشرکان عرب همه بت پرست و مشرک در عبادت بوده

وعن ابي سعيد الخدري عن النبي صلى الله عليه وسلم قال يا ايكم والجلوس بالطرقات بهر يديز نشستن در راهها طرقات بضم طاء رافقا لواليس گفتند  
يا رسول الله مالنا من محالنا بدست دارا از مجلس های مادر راهها چاره و حدائی یعنی البته دارای بدست فتحدث فيها حرف و حکایت میگوئیم و در مجلس قال  
فرمود آن حضرت فاذا ایتیم الا المجلس پس چون آی می آید از همه کارها و نیکیهای مجلس را بفتح لام که اقال الکرامی و کذا لک فی شرح ابن الملک یعنی نشستن و در نسخه  
جمال الدین محدث بجسر لام تصحیح کرده اند یعنی اگر از بنی آید از نشستن در راهها و البته می نشینند فاعطوا الطريق حقّه پس بهرید راه را حق و می قالوا و ساحتی الطریق  
گفتند چه چیز است حق طریق یا رسول الله قال فرمود حق الطريق غرض الطريق یعنی حق نشستن در طریق پوشیدن چشم است از نظر افکندن بسوی حرام و مکلف  
الا ذی و دور کردن و بگو افکندن آنچه اید کند و بر بخاند کند و کذا از اینست و خا و پدید می آورد السلام و باز دادن جواب سلام مردم غالباً سلام گفتند سلام زیرا که  
سنت آنست که شاهی سلام کند بر قاعه چاک که کشت و الامر بالمعروف والنهي عن المنکر و یکدم کردن مردم را بمعروف یعنی بشروع که شناخته شده است در  
شرع حسن و می و باز داشتن از منکر یعنی نامشروع که شناخته شده است در شرع عن ذی متفق علیه و عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم في هذه  
القصة و روایت از ابی هریره از آن حضرت درین قصه که صحابه را از نشستن در راه مانع کرد و آنها منع نشدند پس فرمود اگر شما با من آیید از آن بهرید طریق را حق و  
وبیان کرد حق طریق و در آخر فرمود و ارشاد السبیل و دیگر حق طریق راه نمودنست مردم را که نمیدانند که یکجا میروند و راه روایت کرد این لفظاً ابوداود و عقیب حدیث النبی  
بعد از حدیث ابوسعید خدری که از این چنین که ذکر کرده شده و عن عمرو بن عبد الله عن النبي صلى الله عليه وسلم في هذه القصة و از امیر المومنین عسکری  
ابن عیسی از آن حضرت در همین قصه مذکور به اینچنین آمده است که قال گفت آن حضرت و تفشوا الملهوف و فریاد می کردن مظلوم مضطرب را که فریاد می کند و حسرت  
منخور و بر حال خود و تهدد و الضال و راه نمودن که راه را و راه ابوداود و عقیب حدیث ابي هريرة هکذا روایت  
کرد این کلمات را ابوداود بعد از حدیث ابی هریره به اینچنین که ذکر کردیم و لم اجد هاهنا الصحيحين و نمی یابم من این دو حدیث را در صحیحین و حالانکه در صحیح و فصل اول  
کرد الفصل الثاني و عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم للمسلم على المسلم مست بالمعروف و سلماً ما نزل بسلامان شش  
خصلت و شش حق است ملتبس و مقرون به معروف یسلم علیه اذا لقیه و یجیبه اذا دعاه و یسبغه اذا عطس و یعوده اذا مرض و یتبع جنازة  
اذا صارت آن شش حق این است که سلام کند بر وی چون ملاقات کند او را و اجابت کند او را چون بخواند طعام و یرحمک الله گوید چون عطسه زند و پیرسد چون بیمار گردد  
و در پی جنازه او رود و چون میرود چون در پی جنازه رفتن بعد از نماز جنازه است گویا نماز جنازه نیز مذکور است یا گوئیم نماز فرض است از البته باید که اگر چه سبیل گفت  
است مقصود اینجا بیان نشستن و ادابست که زیادت و رعایت حقوق مسلم و محیب له ما محیب لنفسه و دوست دارد در مقام پاچیزی که دوست میدارد و در مقام  
خیر دنیا و آخرت و راه الترمذی و الدامی و عن عمرو بن حصین ان رجلاً جاء الى النبي صلى الله عليه واله وسلم فقال روایت است از عمر بن حصین  
صحابی مشهور که مروی آمد از آن حضرت پس گفت السلام علیکم فرد علیه پس رو کرد بر وی سلام وی را جواب سلام او گفت بهان لفظاً که گفته یعنی گفت و علیکم السلام  
ثم جلس پس نشست آن مرد فقال النبي پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عشر یعنی ثابته شد و نوشته شد در این مروراده حقه جزای سلامی که کرد و حکم  
جا بالحنه فاعشر مثلاً ثم جاء الخوف قال پس آمد مردی دیگر پس گفت السلام علیکم ورحمة الله بزیادت و رحمة الله فرد علیه پس آن حضرت جواب سلام او گفت  
بهین لفظ فجلس پس نشست آن مرد فقال عشرون پس گفت آن حضرت ثابت شد مراد است خند بزیادت کردن و رحمة الله که آن نیز حقه است از اینجا پس  
بر وی نیزه حقه دیگر باشد ثم جاء آخر فقال پس آمد مردی دیگر پس گفت السلام علیکم ورحمة الله و بركاته فرد علیه فجلس فقال ثلثون پس گفت آن حضرت  
ما من مردی حقه است بزیادت و بركاته و راه الترمذی و ابوداود و این کلام در فعل سلم بود اما اگر سلم السلام علیکم گوید و سلم علیه در جواب وی و رحمة الله بزیاده  
کند یا سلم السلام علیکم ورحمة الله گفت و بركاته بزیاده کرد و او را نیزین حکم خواهد بود در مضاعفه اجر و بهر چنین حکم و مغفرت است که در حدیث آئیده بیاید و عن معاذ  
بن انس عن النبي صلى الله عليه واله وسلم بعنا یعنی روایت کرد معاذ بن انس جنی صحابی که معذود است داخل معرزان حضرت حدیث به معنی حدیث مذکور  
اگر چه در لفظ مختلف اند و زاد و بزرگ کرده کرد معاذ یک مرتبه دیگر که ثم اتى الخوف قال السلام علیکم ورحمة الله و بركاته و مغفرت بزیادت و مغفرت قال  
اربعون پس گفت آن حضرت ثابت شد مراد او را چهل حقه در مقابل چهار حقه که یکی اصل سلام است و سه دیگر رحمة الله و بركاته و مغفرت و قال و گفت آن حضرت  
در بیان مضاعفه ثواب و ترغیب بتحصيل آن که اکتون الفضائل بهم چنین میباشد فضائل و کثرت و مضاعفت آن یعنی هر که اعلیٰ بیشتر فضیلت و می بیشتر مراد آن  
فست و الله علم که اگر بر مغفرت چیزی بفرایند فضیلت آن بیشتر است زیرا که زیاده بر آن درست نیامده است و راه ابوداود فایده گفته اند که افضل سلام آن است  
که گوید السلام علیکم ورحمة الله و بركاته و بضمیر جمع گوید اگر چه مسلم علیه یکی باشد و محیب نیز بضمیر جمع گوید و علیکم بود و ادانی سلام السلام علیکم است اگر السلام علیکم یا سلام علیکم  
گوید نیز لانی است اما جواب ادانی و علیکم السلام است و اگر او حذف کند لغایت و اتفاق کرده اند بر آنکه اگر در جواب علیکم گوید جواب نشود و  
اگر علیکم گوید در بخا و و جاست که اقالوا و عن ابي امامة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان اولی الناس بالله بهر یستیکر قریب تر و مخصوص تر





قال كنت جدي من بعثني ابي الى رسول الله فرسا دمره من بسوي خيبر خذ صلى الله عليه وسلم فقال لي كفت يد من آتاه فاقوله السلام يا نذر ان حضرت پس بخوان اورا  
سلام قال كفت جدي من فاقته پس آدم من آن حضرت واقفلت ابي يعقوبك السلام پس كفتم يا حضرت پد من بخواند ترا سلام را فقال لي كفت آن حضرت عليك  
وعلى ابائك السلام بر تو و بر پدر تو سلام رواه ابو داود و از اینجا معلوم شد كه سنت آن است كه چون يك سلام و يك ركوع را بگذراند و سلام را بگوید و آنجا  
روی میرساند باید كفت باین عبارت كه عليك وعلى طان السلام ۱۱۰. و عن ابن العلاء المحضوى وان العلاء بن المحضوى نسخ ابنه مختلف واقع شده و بعضی نسخ اینجین كه  
نوشته شده و در بعضی و عن ابی العلاء المحضوى ان العلاء المحضوى و در بعضی عن ابی العلاء المحضوى ان العلاء المحضوى و در تقریب گفته است علان المحضوى علف بنی امیه بود و صحابی بزرگ  
عالم گردید و یحیی بن آن حضرت را ابی بكر و سر را بن العلاء بن المحضوى قبول است از طبقه ثانی و كان میسر كم كه نام و جملد است كان بود علان محضوى حامل رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم و كان اذا كتب اليه و بود چون می نوشت نامه بجانب آن حضرت بدلاء بنفند استه میگردیدات خود و میچنین می نوشت من العلاء بن المحضوى  
الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم السلام عليكم ورحمة الله و رواه ابو داود و آن حضرت نیز میچنین می نوشت من محمد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم السلام می نوشت بروی  
بخصوص اگر مسلمان بودی و الا على العموم می نوشت سلام على من اتبع الهدى چنانچه هر قل نوشت و آوردن این حدیث درین باب باعتبار بودن اوست تعدد من سلام چنانچه صریح  
گردیم و هم چنین سه حدیث دیگر متصل این آورد و در احوال کنایت باعتبار تعلق آن است بسلام كه كاشی كتاب ثبت نیر كرده میشود و هم چنین است  
عادت مولف رحمه الله علیه كه در آخر فصل احادیث سارده آتی متعلق و مناسب بتمام است ۱۱۰. و عن جابر ان النبی صلى الله علیه  
و آله و سلم قال اذا كتب احدكم كتابا فليست به چون نویسد يكی از شما نامه را پس باید كه خاک افشاند بروی یا مرد آنست كه بر خاک اندازد  
اورا فانه انجح للحاجة زیرا كه این ترتیب پروزی آرنده و برآرنده تراست مراجعت را و این بجا صیبت است كه بفرط شایع آن محیطا نتواند شد و جز بنوبت آنرا نتوان داشت  
و بعضی از ارباب معرفت در توضیح معنی ثانی گفته اند كه از ائمتن نامه بر خاک برای اسقاط اوست از نظر اعتبار و اما در حق غزو عیادت و اصالان بقصد و بعضی گفته اند مراد  
بترتیب مانده است در تواضع كردن و خاك را می نمودن در خطاب بكتوبه بایه و برین وجه میسر خلیتوبه راجع باشد كه باشد و احتمال دارد كه بكتاب تیر باشد و هر دو معنی اول  
معتبر است كه بجا است و دو معنی اول مناسب تراست ببحث در صراح گفته از ارباب و ترتیب خاك آلوده كردن و خاك بر انداختن پر خیزی و در بعضی روایات آمده و التروا  
لكتاب فانه انجح للمراد و در قاموس گفته اتر به و ترتیب بروی تراب و در نهایت گفته از ارباب خاك بختن بزانه رواه الترمذی و قال هذا حدیث منكروا و عن  
زید بن ثابت قال دخلت على النبی كفت و آدم بر خیرم صلى الله علیه و سلم و بنیدیه كات و زو آن حضرت كاشی نشسته بود و سمعته يقول پس شنیدم آن حضرت  
میگفت آن كاتب ضع العلم على اذنتك نه قلم را بر گوش خود و در روایتی خلق اذنتك بلفظ شنبه فانه اذ كذا كذا لآل زیرا كه نهادن قلم بر گوش یاد دهنده تراست مرا عاقبت كار  
یعنی نشاء عبارت را برای بیان معاصد و مطالب و این بجا صیبت است كه سر آنرا شایع و از طبیعت گفته كه قلم حك زبان دارد و خاك گفته ان العلم احد الشانین و زبان تر شایع  
دل است و ندون زبان بر گوش كه محل تسامع است موجب قرب بقلب است تا بشنود آنچه را ده میكند از عبارات و فنون كلام و این كلام مخفی است و بكتی است بخواند  
كه بیان مناسب میكند و اسد علم رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و فی اسناد و ضعف و حدیث غریب در اصطلاح مشهور آنست كه از يكی كی آمده باشد  
و این منافات ندارد بصحت چنانكه در مجلس معلوم شده و لند كفت و فی اسناد و ضعف و زو بعضی غریب معنی ثانی است كه روایت است بزعلاف ثقه ۱۷ و عنه قال  
رسول الله و هم از زید بن ثابت آمده كه اگر در مرا خیرم خذ صلى الله علیه و سلم ان تعلم السر یا نیه با موخن لغت سبانی كه زبان قوریت است و یهود و آنرا می دانستند و می نوشتند فی  
روایه انه امر فی ان تعلم كتاب یهود و در روایتی آمده است كه زید بن ثابت كفت آن حضرت امر كرد مرا با موخن خط و كتاب یهود و قال كفت آن حضرت فی  
ما من یهودی كاتب من این یتیم زید و بركتاب یعنی متیرم كه اگر بفرایم یهودی را كه بنویسد از جانب من نامه بسوی یهود كم و میش بنویسد و متیرم نامه كه از جانب یهود  
من و آن یهودی بخواند و تینقصان كند قال زید بن ثابت فاصرفی نصف شهر حتى تخلت پس گذشت بر من نیم ماهی تا كه از موخن من زبان یهود و خطایشان را فکان اذا  
كتب الى یهودی كبت پس بود آن حضرت یا بودشان و حال برین وجه كه چون می نوشت نامه بجانب یهود من می نوشتم و اذ اكتبوا اليه قرات لكنا بصدره چون می نوشتند  
یهو بجانب آن حضرت من بخواندم براه آن حضرت نامه ایشان را و الترمذی و عن ابی هریره عن النبی صلى الله علیه و آله و سلم قال اذا انتقم احدكم الى  
مجلس فليسلم چون بیاید و برسد يكی از شما مجلسی باید كه سلام كند فان بدلها ان مجلس فليجلس پس اگر قرار گیرد روی او و خوش آید و اگر نشیند باید كه بنشیند و اما قلم فليسلم  
پس برو قلمی كه بر خند و برده باید كه سلام كند یعنی در هر دو حال بدان سلام كردن سنت است فليست الاولى باحق من الاخيرة زیرا  
كه نسبت تسليمه اولی یا مره اولی از مره اولی تر است تسليمه آخره یا مره آخره و هم چنانكه سلام در هر مره سنت است جواب سلام نیز واجب باشد رواه الترمذی و ابو داود  
۱۱۱. و عن علف بن رسول الله صلى الله علیه و سلم قال لا خير في جلوس في الطرقات الا لمن هدى السبيل و زو النجيه و غرض البصر منيت يكي نشستن در راه  
اگر کسی را كه نماید را هر جواب كه بگوید سلام را و بوشند و دنیا نظر را و احان على المحولة و یاری دهد جمیع كنیع على محضی كه بران بركند از دواب مثل شر و غرضم جامع فی بعضی یاری دهد و در  
باب بر بركند رواه فی شرح المستند و ذكره كحل باب فی جری فی باب فضل الصدقة و ذكره شده حدیث ابی هریره بنی جهم و فتح و او شند بیا كه مدوی ذكر سلام است در باب صدق

[illegible]







لبنانی قلدح پس یافت آن حضرت شمرده می خال اما بهر الحق باهل الصفة پس گفت آن حضرت ای ابوهریره در سبیل صغه و در باب ایشان را فادعه هم که پس بخوان  
و بیار ایشان را بسوی من فایده هم و دعوت هم پس آمد ایشان را و خواند امایشان را فادعه را پس روی آوردند ایشان بسوی آن حضرت فاستاذ خوا پس استئذان نمودند  
فاذن لمعه پس اذن و اذن آن حضرت ایشان را بیا آمدن در خانه فدخلوا پس در آمدند و همه بجهت آن حضرت شمر خوردند و سیر شدند چنانکه در حدیث مذکور است و راه  
النجادی طبعی گفته که از اینجا معلوم میشود که خواندن کسی را و طلبیدن استئذان اسقاط شکر و اندک آن زمان قریب باشد و این بر تقدیر است که رسول مسرعه بوده و اگر مسرعه  
حاجت با استئذان نیست چنانکه در فصل ثانی معلوم کرد و شاید که ابوهریره که اهل صغه را خوانده همراه ایشان نیامد الفصل الثاني عن کلامه بن حبیل نقیحات برادر  
صفوان بن امیه از آن صفوان بن امیه صفوان بن امیه قرشی است اسلام آورد و بعد فتح مکه بود و از موفقه القلوب و اذن آن حضرت و از انعام خیرای پس  
پس گفت صفوان که ای میسم که مساف نمی کنی باین عطا که نفس پیغمبر پس سیلان شد و کشته شد و راه رسید چنانکه جدی از عمر بنی بر غاله در صراح گفته که جدی با طبع  
خوفا و دست من شیر و جدایه نفع جیم و کسرت آن و بدل جمله و تخم آن به بعد الف آمو بر بخشش یا بهیخت ماه رسیده چنانکه جدی از عمر بنی بر غاله در صراح گفته که جدی با طبع  
ابوهریره و ضحای پس جمع صفوس و آن بخار خود که نرم و پشیم باشد آن حضرت و او دست میداشت فی الصراح و ضحوس بضم ضاد و صین جمعیتن و صین جمله خیار و کلام  
الی النبی بسوی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و النبی صلی الله علیه و سلم با عطا الوادی و آن حضرت در جانب اعلا می که بود که اگر اسعلا گویند قال گفت کلمه قد خلت علیه و سلم  
اسلم و لم استاذن پس یکایک درآمد من بر آن حضرت سلام کردم و نه استئذان نمودم فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بهیخت تعلیم سلام و استئذان ایچ  
باز کرد و بر در و فعل پس بگو السلام علیکم اذ دخل آبا و آیم و راه الترمذی و ابوداود و عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا دعی  
احدکم چون خوانده شود یکی از شما یعنی کس بطلب وی فرستاده شود فاجاء مع الرسول پس بیاید همراه آن کسی که فرستاده شده بود بطلب وی فان ذلك له اذن پس آن  
آمدن همراه فرستاده شده اذن است و حاجت با استئذان نیست و راه ابوداود و وفی روايته قال و آمده است در وایتی مرا بود و در آنکه گفت آن حضرت صلی الله علیه  
و سلم رسول الرجل الی الرجل اذ نه فرستاده شده مردی بسوی مردی اذن است بهین مخی که معلوم شد و عن عبد الله بن بسر صحابی است و پدر دما در و برادر و خواهر  
او همه صحابی اند آن حضرت بنزل نشان آمد و طعام خورد و دعا کرد و قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اتی باب قوم چون می آمد آن حضرت بر در قومی که  
الباب من تلقا وجهه پیش می آمد در از برابر روی خود و لکن من دکه الایمن و الایسر و لیکن پیش می آمد از گزانه در راست یا چپ فبقول پس می گفت السلام علیکم  
علیکم و ذلك ان الدور لکن یومئذ علیها ستودان از هبتان بود که سر راه و خانان بود در آن در برابر دما و راه ابوداود و وفی روايته ان رسول الله صلی الله علیه و سلم  
ان شکر قال علیه الصلوة و السلام السلام علیکم ورحمة الله فی باب الضیافة الفصل الثالث عن عطاء بن یسار و ان رجلا سال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
و سلم و ایت است انی عطاء بن یسار که از شاه پیر تبیین و مولی میوز رضی الله عنه است که مردی برسد آن حضرت را فقال پس گفت آن استاذن علی ابی طالب اذن کنم نزد ابی  
آمدن برادر خود فقال پس گفت آن حضرت نعم آری کن فقال الرجل انی معهما فی البیت پس گفت آن مرد که من با او می باشم در یک خانه پس استئذان چه کنم گویا آن مرد خیال کرد  
که استئذان بیکه را می باشد که گاه گاهی می در آید فقال رسول الله پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم استاذن علیها استئذان کن بروی اگر چه با او می باشی چنانکه  
مخصوص بیکه نیست فقال الرجل پس باز گفت آن مردانی خادمها من خادم و خودم و شب و روز خدمت او میباشم پس اگر گاه بیکه هر وقت که خوانم مدایم و موقوف  
بر استئذان باشم خدمت وی کنه فقال رسول الله پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم استاذن علیها انتحب ان تواها عر یا نه استئذان کن برای آمدن بر وی  
ایا دوست میداری که سینی او را بر نه و اگر وضو بنا گاه بروی درانی شاید که بر نه باشد قال لا گفت آن مرد دوست ندارم که سینی او را بر نه قل گفت آن حضرت پس اگر دوست  
میداری که او را بر نه بر بینی فاستاذن علیها پس استئذان کن بروی و راه مالک مرسلار و ایت کرد این حدیث را مالک بطریق ارسال زیرا که عطاء بن یسار را کعبی  
و عن علی رضی الله عنه قال گفت امیر المؤمنین علی کان لی من رسول الله بودم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مدخل باللیل و مدخل بالنهار  
در آمدنی بشب و در آمدنی بر روز فکنت اذا دخلت باللیل پس بودم من چون در آمد بشب فتنحی لی تنحی میکرد آن حضرت برای اذن من پس معلوم شد که علامت  
اذن بشب تنحی بود و در وایتی آمده است که بودم که چون میدآم بشب پس اگر تنحی میکرد باز نمیکشتم پس تنحی علامت عدم اذن شد ظاهر در هر وقت بقرینه حال علامت اذن  
می پذیرفت و الله اعلم که اهل این را از برای آن گفتیم که احتمال دارد درین تنحی را به منع حمل کنند اما ظاهر در آنست که برای اذن باشد فافهم و راه اللسانی و عن جابر  
النخعی صلی الله علیه و سلم قال لا تأذوا من لم یبدأ بالسلام اذن نه کنید برای در آمدن هر کسی را که ابتدا نکرد و سلام و راه البیهقی شعب الایمان باب  
المصافحة و المرافقة المصافحة و المرافقة دست میدگیر اگر رفتن و صغ در اصل متعوی یعنی پنا است صغ و ج و صغ سیف عرض از گویند و در مصافحه گفت یکی یکی  
کف دیگری بر سرده و صغابج باب نعمتای در گویند که فی الصراح و مصافحه سنت است نزد طاقات و باید که هر دو دست بود و آنکه بعضی مردم مصافحه بعد از نماز میکنند  
یا بعد از نماز جمعه کنند چیزی نیست و بدعت است از جهت تخصیص وقت اما سنیت مصافحه که علی الاطلاق است باقی است پس بوجهی سنت است و بوجهی  
و دیگر بدعت و بازن جوان مصافحه حرام است و بازین که مشایخ نبود لا باس به است و روایت کرده اند که ابو بکر صدیق رضی الله عنه در خلافت خود بجا نرکشید



انما خورده بود و مصافحه میکرد و این زیر رضی الله عنهما در کعبه تجویز را برای بیار واری خود بکار می گرفت که پایهای او را زیر میگرد و در سر او پیش صحبت و اگر چه چنین مردی پیر باشد که آنوقت  
 شوی است این باشد در مصافحه با زن جوان درست است و مصافحه با مرد خوش شکل درست نباشد و بعد که نظر کردن حرام است مساس کردن او نیز حرام بلکه حرمت مساس سخت  
 از نظر است که آنی مطالب المؤمنین و در مصلوّه مسعودی گفته که چون سلام گوید دست باید داد و آن که دست داد و آن سنت است و لیکن کف بر کف باید نهادن و در انگشتان  
 نشاید گرفتن که به مقت و اما معاقله اگر خوف فتنه نباشد شروع است خصوصاً نزد قدوم از سفر چنانکه در حدیث جعفر بن ابی طالب بیاید و از ابی جعفر و محمد و محمد و محمد که است  
 بوسیدن دست و دامن و چشم و معاقله آمده است و ایشان میگویند که از معاقله نمیگردد و اند چنانکه در فصل اول از حدیث انس بیاید و آنچه روایت کرده اند پیش از نبی است و  
 از شیخ ابو منصور مازنی در تطبیق احادیث نقل کرده شده است که آنچه بر وجه شوی بود و مکرده است و آنچه بر وجه بر کرامت باشد شروع و گفته اند که خلاف در جای است که  
 بر همه تن باشد اما با تمییز و وجه لا باس به است با جمیع و هو الصبیح کذا فی الکافی و بوسه دادن دست عالم مقهور را جایز است و بعضی گفته اند مستحب است و آنچه بعد از  
 مصافحه دست خود را به پسند چیزی نیست و فعل جاها نیست و مکرده است و زمین بوس کردن نزد ادرا و علما و مشایخ حرام است و فاعل و ماضی بدان هر دو آثم اند که ماضی  
 الکافی و فقیه ابو جعفر گفته که هر که زمین بوس کند نزد سلطان و امیر و یا سجده کند اگر بر وجه تحیت کند یا فرنگزد و لیکن آثم و ترک کبیره باشد و اگر به نیت عبادت کند کافر  
 گردد و هم چنین اگر اصلاً حیث مستحق بگوید و کافر شود نزد اکثر علما و زمین بوس کردن سبک تر است از خضار و یا جبین بر زمین نهادن که آنی المظهره و اگر بر دست عالم یا  
 سلطان بوسه داند به نیت علم و عدالت و اغوا زمین لا باس به است و اگر به نیت غرض دنیا و یا کسی کند مکرده است و اگر است که است و اگر یکی از عالم یا زاهد یا تاس بیای بوس  
 او کند باید که اجابت نکند و نگذارد که بوسه دهد و در فتنه گفته که لا باس به است و در بعضی احادیث بوسیدن بعضی از صحابه بایان سرور صلی الله علیه و سلم آمده چنانکه در فصل چهارم  
 از حدیث و در عهد القیس بیاید و در بوس کردن اطفال رخصت است اگر چه ولد غیر بی باشد و بوسه دادن بر دامن طفل سنت است و گفته اند که بوس بر رخ و وجه است  
 یکی بوسه مودت است و آن بوسه والدین است و ولد را بر خضار و ثانی بوسه رحمت است و آن بوسه مردالدین را بر سر ثالث بوسه شهوت است و آن  
 بوسه زوح است و زوجه را بر دامن رابع بوسه تحیت است و آن بوسه مسلمانست هر یک یک را بر دست پنجم بوسه خواهر است برادر را بر جبهه و نزد بعضی بوسه دامن  
 مردان یکدیگر را بر دست و روی مکرده است و نزد بعضی بوسه دادن ولد صغیر را واجب است و مر ویست که آن حضرت صلی الله علیه و سلم بوسه میداد بر سر عالم  
 زهره را و می فرمود که میایم از وی بوی بهشت و چون قدوم می آورد آن حضرت اول بر فاطمه زهرا و بوسه میداد و می فرمود که بوسه میداد و اول عالم الفصل الاول  
 عن قتادة قال قلت لانس اكانت المصافحة في اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم قتادة قال قلت لانس اكانت المصافحة في اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 قال قلت لانس نعم اري بود مصافحه صحابه رضی الله عنهم رواه البخاری و عن ابی هريرة قال قال رسول الله بوس کر و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم  
 الحسن بن علی بن علی را در رضی الله عنهما و عند الاقرع بن حابس و بود نزد آن حضرت اقرع بن حابس که صاحبی است و دم آورد بر آن حضرت و دفع کرد از و قدیمی  
 تمیم و شریف بود در جاویت و السلام فقال الاقرع پس گفت اقرع ان لی عشرة من الولد بدستیک مراد من انداز فرزند ان ما قلیت منهم احدا بوس نکرد و هیچ  
 یکی را از ایشان فظروا لیه و رسول الله پس نیک بنکر است بسوی اقرع پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ثم قال بستر گفت آن حضرت من لا یرحم لا یرحم کسی که بر  
 و شفقت نورزد و با خلق خدا یار و لا و رحمت کرده نشود یعنی رحمت که در حدیثی مذکور است که باری تعالی بروی و ذکر این حدیث درین باب بهجت مناسب قبیل است  
 مر معاقله و متفق علیه و سند کور و زود باشد که ذکر کنیم حدیث ابی هریره که در روی این کلمه است اثم کلمه که برای نام حسن مکرده فی باب در باب مناب  
 اهل بیت النبی صلی الله علیه و سلم و علیهم السلام انشاء الله تعالی و ذکر و ذکر کرده شد حدیث شام هانی که در مصابیح درین فصل ذکر کرده است فی  
 باب الامان در باب ان دادن کفار که بان مناسب و موافق تر است الفصل الثانی عن البراء بن عازب قال قال رسول الله صلى الله عليه  
 و سلم ما من مسلمین يلتقيان فينت میجد و مسلمان که پیش آیند یکدیگر فیتصافحان پس مصافحه کنند الا غفر لهما قتل ان یغفر قاتل کذا میگوید و شود و ایشان را  
 پیش از آنکه جدا شوند از یکدیگر رواه احمد و الترمذی و بن ماجه و حنفی و ابی داود و در روایت ابی داود آمده که قال گفت آن حضرت اذا التقى المسلمان  
 قفصا فحاجون ملاقات کنند و مسلمان پس مصافحه کنند و حلال الله و محمد کونید خذرا و استغفراه و امرش خواهند از خدا غفر لهما میگوید و شود و ایشان را و هم  
 انس قال قال و جل یا رسول الله الرجل منا یلقی اخاه او صدیقہ مروی از ان حضرت پیرید یا رسول الله مروی از مسلمانان پیش می آید برادر خود را یعنی یار  
 یا پیش می آید دوست خود را چکار کند ان یغفر له آیا و تا کند سر و پشت بر ایمن بر آورد و دست خود را لاکت نکند و انما یمل کر و اینست سر و پشت است  
 که آنی بعضی الحاشی و طبعی از محبی الله نقل کرده که انما یمل کر و دست از نهت هر دو حدیث صحیح در روی از ان که چه از بسیاری از انما که مشوب بعلم و صلاح انما از می کنند  
 اما اعتبار و احتیاط بدان توان کرد و در مطالب المؤمنین از شیخ ابو منصور نقل کرده که گفت اگر بوسه دهد یکی پیش یکی زمین یا یا پشت و تا کند از سر کنون کرده اند کافر و مکرده بلکه آثم  
 است زیرا که مقصود تعظیم است نه عبادت و تانی و بعضی از مشایخ در من از ان تعلیقا و تشدید بسیار کرده اند و گفته اند الا انما ان کن کفر و الله علم قال با گفت آن مرد آن حضرت  
 صلی الله علیه و سلم اهل تر مذ قبله یا پس معاقله کند بوسه زدن بر او و دست را حال لا فرموده زدن باین حدیث استدلال کرده کسی که مکرده داشته است معاقله را و قبل

چنانکه سابقا از امام ابو حنیفه و محمد نقل کردیم و بعضی گفته اند که مرویه آنست که بر سبیل تلقی و تعظیم بود و جایز آنکه نزد تودیع و قدوم سفر باشد یا بهجت طول عیال و ملاقات طلبه  
و شدت حب فی الله بود و اگر تعقیل کند و این را نگیرد بلکه دست و جبهه را کند و تعقیل بد عالم و زاهد یا مردی که بیایین جایز است و قدوم قال ایفا خذ بیده و نصیحت  
گفت آن مرد آیاس بگیر دست او را و مصافحه گفت قال نعم فرمود آری دست بگیرد و مصافحه کند و رواه الترمذی و عن ابی امامه ان رسول الله صلی الله علیه  
علیه وسلم قال تمام عیاده المريض ان یصغ احدکم ید علی جبهته او علی ید فرمود تمام و کامل پیشش بیا این است که سبیدی از شما دست خود را بر مصافحه  
بیا یا بر دست وی فیساله کیف هو پس پرسد چگونه است وی و تمام تحیاتکم بنیک المصافحه و تمام و کامل سلام های شما که میان یکدیگر میکنید مصافحه است یعنی چون سلام کنید یکدیگر  
نیز کنید تا سلام تمام شود و کامل کرد و رواه احمد و الترمذی و وضعه و عن عایشه رضی الله عنها قالت قدوم و زیدین حادثه لعل ینته عایشه  
گفت که قدوم آورد زیدین حادثه که مقرب و مقبول درگاه نبوت بود و در او ایل او را مبتنی آن حضرت بدین می گفتند و رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حق  
و آن حضرت در خانه من بود فاما ه فقصرع الباب پس آمدید آن حضرت را پس بگفت در اقامت الیه پس بایستاد و رفت بجانب وی رسول الله صلی الله علیه  
و سلم عویانا بر منیه یعنی بی آنکه برد او پیشین میبرد و میجو ژوبه در حالی که میکشد آن حضرت جان خود را که روا باشد از شدت فرح و غایت شوق و عایشه میگوید و الله  
ما دایت عویانا الا قبله و لا بعده بخدا سوگند ندیدم من آن حضرت را بر منیه در چنین حال که با استقبال کسی باین قدر شوق بر آید و قول عایشه که گفت آن حضرت در خانه من بود  
مقصود بایان واقع است یا مبالغه است در بیان مقصود که این چنین خوشحال شد که از خلوت و غایت من این شتابی برآمد فاعتقه و قلبه پس معافقه کرد آن حضرت زید  
بن حارثه را و بوس کرد و رواه ابن حدیث و همچنین حدیث جعفر بن ابی طالب که بیاید دلیل است بر جواز معافقه و تعقیل و تحنن بر من است که معافقه و تعقیل در قدوم و آمدن  
جایز است بی کراهت رواه الترمذی و عن ابوب بن بشیر بن مومنه و فتح عجمه سکون تحننیه مدوی بصریت و بعضی گفته اند مجبول است عن جل  
من عشره انه قال قلت لابی ذر و روایت است از ابوب زید که از عشره بود فقالت که گفت آن مرد که غنیمت مانی و در رضی الله عنه حال کان رسول الله صلی الله  
علیه وسلم یصافحکم ذالقیتموه آیا بود آن حضرت که مصافحه میکرد شما را چون ملاقات میکردید شما آن حضرت را قال گفت بود مالقیتمه قضا الا صافحی ملاقات  
نکردم من آن حضرت را هیچگاه و نگذاشته مصافحه کرد مرا و بعث الی ذات يوم و کس فرستاد بسوی من روزی و لم اکن فی اهلی و نبودم در میان اهل خانه خود و  
بجای رفتم بودم فلما حیث اجبرت پس هرگاه که خانه آمد خبر داده شد که کس آن حضرت بطلب تو آمده بود فانتبه و هو علی سر بوس آمد من آن حضرت  
و حال آنکه آن حضرت نشسته بود بر تخت فالتر منی پس معافقه کرد مرا فکانت قلت اجد و اجد پس بود آن معافقه حیدر و سره ترا معافقه ای مردم یا مصافحه  
که آن حضرت میکرد فافاضه و اعیال ذوق و راحت و تکرار اجد برای تاکید و تقریر است و از اینجا معلوم کرد که معافقه و غیره حال قدوم و از غیره فراموش کرده برای انجا محبت  
و غایت دوا بود او و عن عکرمه بن ابی جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم حبه گفت عکرمه که گفت آن حضرت در روز آمدن  
من آن حضرت را برای محبت سلام موحبا بالو اکب المهاجرو بسوی که بجهت آورد در حبس کان فرخ را گویند و این دعاست خوش آمدن و خوش طالع حسین و یسوی  
و جمیع الجوامع از مصعب بن عبد الله آورده که چون آن حضرت عکرمه بن ابی جبل را دید بایستاد و رفت و اعناق کرد و فرمود موحبا بالو اکب المهاجرو و عکرمه بن ابی جبل  
شدید العداوت بود آن حضرت چنانکه پدرش و فارس مشهور بود و بگویند روز فتح و پیوستن پس رفت بسوی وی زن وی ام کلثم بنت الحارث که برادر زاده ابوجبل بود  
و او را و از آن حضرت اسلام آورده و نیکو شد اسلام او و طلب استغفار کرد از آن حضرت از آنچه گذشته بود و در او امانت و فضایل است و ذکر این حدیث درین باب  
باعتبار مناسب تر حسی است مصافحه را و رواه الترمذی و عن اسید بن حضیر و رجل من الانصار و رواه است از اسید بن حضیر بصریغه تصغیر در هر دو  
اسم که روایت از انصار فاضل کبر الشان از نقیض انصار حاضر شد عقبه را و بدو مشا و دیگر را و برای دامن حضرت میان او و میان زیدین حارثه قال گفت راوی  
بدینا هو یحیدث القوم در شامی آنکه وی یعنی اسید بن حضیر میگوید با قوم و کان فیه مزاج و بود در اسید عادت مزاج بکسر میم لازم کردن و مزاج بضم میم نیز آمده و بدینا  
یضحکم در شامی آنکه میخواند اسید قوم را مزاج قطعنه النبی پس بخلی زد و بخوانید و را پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی خاصه و یعود در کرد و یجوبی چون می  
مزاج میکرد و می خواند قوم را آن حضرت نیز با وی ازین عالم دای کرد و خوش خلقی نمود و ازینجا معلوم شد که مزاج کردن اگر در وی محذو و شرعی نباشد شنیدن آن  
مباح است و انبساطا و ضیاع از شیم اشرف است و چون آن حضرت چوب را در که تلانید فقال پس گفت آن مرد اصبر لی قصاص و مرا یعنی تا در کردن برابر  
خود تا قصاص گیرم از تو و بخلا نم چوب را در خاصه و تو چنانکه تو من کردی مبار و اصطبار قصاص گرفتن قال گفت آن حضرت اصطبار قصاص بگیر از من و بخلا نم چوب  
در خاصه من قال ان علیک قتیقا و لیس علی قتیق گفت آن مرد که برین تو بر این است و نو بر تن من پراهن اگر من بپراهن بخلا نم در قصاص برابری نشود و فرقی نجب  
پس بر داشت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و کشف کرد بدن شریف را عن قتیصه از پراهن خود فاحقنه پس در گذر گفت آن مرد آن حضرت را و جعل قبیل کشیده و  
بوس کردن گرفت از تو هرگاه آن حضرت را قال غلادوت هذا ما رسول الله گفت آن مرد بخواند به و طلب قصاص که برین را که بدن شریف ابوس کنم ع دل عاشق چنانکه  
رواه ابو داود و ابی لفظ حدیث بر این معنی که در صایح مذکور است شرح کرده شد قضای آن کند که آن مرد در غلادوت کشنده و قصاص طلبیده پس اسید بن حضیر باشد و رجل من الانصار که در







بود و مدعی سید بنی علی بود پس دیدتالیف ایشانرا بر اسلام مناسب تمام یار یافت از جانب آنها مطلع و استشراف بر طلب اکرام از حضرت می خواست مقتضای  
 ریاست است کذا قال الطبعی پوشیده نماز که قیام آن حضرت مغایر با قیام وی رضی الله عنهما آن حضرت سابقا معلوم شد و تاویل آن که آن قیام محبت و اقبال بود  
 نه تعظیم و اجلال خالی از بعدی نیست و هم طبعی از محی التعلیل کرده که جماع کرده اند جماع میر علمایین حدیث بر اکرام اهل فضل از علم یا شرف بقیام و امام محی السنه محمد بن  
 نووی رحمه الله علیه گفته که این قیام مایل فضل را وقت قدوم آوردن ایشان شمس است و احادیث درین باب ورود یافته و در بنی انان مرصحا خبری صحیح نشده و در مطالب  
 المؤمنین از تفسیر نقل کرده که مکره و نیست قیام جالس از برای کسی که در آمده است بر وی بحسب تعظیم و قیام مکرره بغیر منیت بلکه مکرره بحسب قیام است از کسی که قیام کرده  
 شده است برای وی و اگر وی محبت قیام ندارد قیام برای وی مکرره بود قاضی عیاض مالکی گفته که قیام منی مخدر حق کسی است که نشسته باشد و ایستاده باشد پیش می مردم نشستن  
 وی چنانکه در حدیث باید در قیام و تعظیم برای اهل دنیا و جنت دنیا و ایشان و عهد شده وارد شده و مکرره است در غایت کرامت و سخن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه  
 و اله وسلم قال لا یقیم الرجل الرجل من مجلسه فرمود باید که ایستاده نخیزد و مردود دیگر از جای نشست و می نم مجلس فیه پسر نشیند خود در جای وی و لکن  
 تقصیر او تو سحوا و لیکن فراموشی را و جایی و هدیه کسی را که در آید تعاجب به بر خیزانیدن نشود و در بعضی نسخ و لیکن بقول تفسیری یعنی گوید مرد در اندیشه فراموشی را  
 و جایی و هدیه را در اکثر نسخ صحیح لفظی قول نیست متفق علیه و عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم قال من قام من مجلسه نش  
 و حج الیه فهو احق به کسی که بر خیزد از جای خود بستر باز آید بسوی جایی خود پس وی سخت تر و منزه تر است آنجا که در جای خود بنشیند و اگر دیگری آمده و نشسته باشد  
 اگر بر خیزد درست است و گفته اند که این بر تقدیر نیست که بقصد باز آمدن برخاسته باشد چنانچه برای وضو یا اندک کاری ضروری برخاست و باز آمده اما اگر مجلس برخواست  
 و بخاری و در دراز رفت و باز آمده جایی و نماند و حق او نیست در واه مسلم الفصل الثاني عن انش قال لیکن شخص احب الیه من رسول الله بنو و بیح  
 محبوب تر از صحابه را بر غیر خدا صلی الله علیه و اله وسلم و کافوا اذا راوه لم یقوموا و بودند ایشان که چون میسریدند آن حضرت را بر نمی خیزند و نمی ایستادند و جنت که  
 متعارف است و تعظیم را یعلومون من کراهیه لذلك از جهت آنچه میباشند ایشان را ناخوش داشتن آن حضرت آنرا یعنی ایستادن را واه الترمذی و قال  
 هذا حدیث حسن صحیح و طبعی گفته اند که کرامت و محبت کمال محبت و رسوخ تودت و صفای طبع تالیف قلوب بود که موجب رفع تکلف و محبت و وجود و  
 و چنانکی است پس حاصل آن آمد که قیام و ترک قیام بحسب زمان و احوال و اشخاص مختلف گردد و از اینجا است که گاهی کرده اند و گاهی نه و بان وجه حاصل میکرد و تطبیق  
 و توفیق میان احادیث و قول و لم یکن شخص احب شمس است بلکه محبت منزه تعظیم و هیبت و اجلال است با وجود آن چون آن حضرت مکرره میباشند از برای سجده  
 بحسب طلب رضا و اطاعت و از اینجا معلوم کرد که الاطاعة فوق الادب و بروشی که پس رفت بهین محبت و کمال آن باعث برعه قیام آمد که گویا کافوا اذا راوه لم  
 یقوموا بیان ثمره و نتیجه کلام سابق است فافهم واه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح و عن معاویه قال قال رسول الله صلی الله علیه  
 و سلم من سره ان یتشبه بالرجال قیام کسی که خوشحال میکرد و اندر مسجد پیش ایشان و بر جای خاستن مردم و را و قول وی قیام با مصداق است برای تاکید  
 یا جمیع قائم است فلیتو مقعد من النادر پس باید که بیکر و ساخته کند جای نشست خود را از آتش و درخ و از اینجا معلوم میشود که مکرره و منی غنه و درست و  
 بر ایستادن مردم است بخدمت بطریق تعظیم و بکرو آنچه برین وجه مکرره نباشد و واه الترمذی و ابوداود و عن ابی امامة قال خرج رسول الله  
 ابوامامه گفت بیرون آمدیم خیره صلی الله علیه و سلم متکیا علی عصا تکیه کند بر چوبی هفتاله پس بر ما رسید و با ایشان دیدیم برای آن حضرت فقال پس فرمود لا تقوموا کما  
 یقوم الاعاجم بر خیزید و ایستند چنانکه بر خیزند و می ایستند اهل عجم تشبیه در اصل ایستادن باشد یا بر کیفیت خاص که چون علمی از غلطی ایشان بر ایشان در آمد بجز درین  
 بر خیزند و اضطراب کنند و پیش آید و برای تعظیم وی بر ایستاده باشد چنانکه تلخیص آن کرده بقول خود یعظم بعضها بعضها تعظیم میکنند بعضی از ایشان که صاعقه تعظیمی  
 دیگر که غلط و اکابرند برین توجیه اصل قیام ممنوع نباشد چنانکه در بعضی احادیث آمده و بلکه آنچه بطریق تعظیم و تحسیر باشد و واه ابوداود و عن سعید بن ابی الحسن  
 تابعی نقیست برادر حسن بصری و ابوالحسن نام پدر ایشان است و فات بافت و پیش از برادر خود یک سال سه تلع و مایه روایت میکند از ابن عباس و ابو هریره روایت میکند از  
 برادر وی و قتاده و جبرایشان قال جاءنا ابوبکره فی شهاة کتبت که ما ابوبکره نفع بن حارث ثقفی بنضم نون که از مشاهیر صحابه است از برای دای شهادت در قضیه  
 گواه بود و قیام له و جل من مجلسه پس ایستاد برای تعظیم وی مردی از جای که نشسته بود و اندر دای را بنشیند فاجلی ان مجلس فیه پس ابوداود و ابوبکره از نشستن  
 در آنجا و قال ان النبی و کت که سغیر صلی الله علیه و سلم نهی عن ذامع کرده ازین که بایستد کسی تا نشاند دیگر برادر جای خود بنشیند آن کس در آنجا ظاهر عبارت این  
 است که ممنوع این مجموع باشد و اگر اشارت بجز قیام دارد و باقی متفرع بران است چون آن منی غنه شد نشستن را و از اینجا مکرره و داشت فافهم  
 و دیگر گفت و نهی النبی صلی الله علیه و سلم ان یسبح الرجل ید به ثوب من لم یکسبه و نهی کرد آن حضرت از پاک کردن مرد دست خود را که آلوده باشد  
 بطعام و خزان بجا کسی که ننوشانیده و نداده است آن کس را آن جامه را یعنی دست بعد از طعام مثلاً یا جامه بیگانه پاک نکند اما اگر غلام یا فرزند یا فادام و باشد که آن  
 جامه بوی او داده است میتوان پاک کرد و واه ابوداود و عن ابی الدرداء قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یغیر غلامه یا فرزند و یا فادام و باشد که آن

تفسیر  
 برین  
 نسخ  
 صحیح

و جلوسا حوله می نشستیم کردی مقام پس ایستاد از مجلس می خواست که درون خانه رود و اوداد الرجوع پس می خواست که باز آید به مجلس فزع نه می کشید نعل خود را و می گذاشت آن را  
 بین پاها نشسته بود و زود پای برهنه بدو می رفت او بعضی مایکون علیه می گذاشت بعضی چیز را که بر روی بود مثل رو که بر بدن مبارک وی بود و می جرد آن فاعرف ذلک  
 اصحاب پس می شناختند باین نشان باز آمدن آن حضرت را به مجلس اصحاب او میدانستند که باز خواهند آمد فقیهون پس بر جای خود می ماندند و متفرقی نمی گشتند رواه ابوداؤد  
 و عن عبد الله بن عمرو عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يحل لرجل ان يعزق بين اثنين روايت است از عبد الله بن عمر گفت روايت نیست مریح  
 مرد را که تفرق کند و جدائی آهنگد و فاصله کرد در میان دو کس که بیکدیگر آهنگد و اخوت و محبت دارند و بهم نشسته اند الا باذن نهضت اگر باذن در رضای ایشان اگر فضا وجود علاقه  
 میان آن دو کس معلوم است نشنید و اگر معلوم است که نیست بشنید و اگر بهم و ما معلوم است احتیاط دانست که نشنید رواه الترمذی و ابوداؤد و عن عمرو بن  
 شعيب عن ابيه عن جداه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا تجلس بين رجلين الا باذن نهضت بین میان دو مرد و مردگر باذن ایشان رواه ابوداؤد الفصل  
 الثالث عن ابی هريرة قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يجلس معاني المسجد ومجد ثابوا وآن حضرت که می نشست با ما در مسجد و سخن میکرد با ما فاذا قام  
 قمتا قیاما پس چون می ایستاد از مجلس می ایستادیم ایستادنی و ایستاده می ماندیم حتی نراه قد دخل بعض بیوت از واجبه تا که می دیدیم که تحقیق در آمد بعضی خانه های  
 زنان خود را و عن وائل بن الخطاب قرشی عدوی است از قوم عمر بن الخطاب مراد صحبت است ساکن شد و شق را روایت کرد از آن حضرت یک حدیث را که بین حدیث  
 قال دخل رجل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو في المسجد قاعد وادمروى نزد آن حضرت و آن حضرت در مسجد نشسته بود و فتر خرج له و رسول الله صلى الله  
 عليه وسلم پس جنبید و یکپوشد برای آن مرد آن حضرت از جای خود فقال الرجل پس گفت آن مرد یا رسول الله ان فی المكان سحرة بدستیکه در جافرا می است حاجت به  
 جنبیدن توازن مکان شریف نیست قال النبی صلى الله عليه وسلم پس گفت آن حضرت ان للسلم لخطا به یستیکه یسلمان را حق است اذا راه اخوه چون به بند آن  
 سلمان را برادر که سلمان دیگر است ان یترجى له که بجنبد برای وی این را در یعنی قطع نظر از تنگی و فراخی جای جنبیدن و یکپوشدن از جای بقصد اکرام و همتا تر جی است  
 رواه هار و ایت کرد این دو حدیث را البیهقی فی شعب الایمان باب الجلوس والنوم والمشي ذکر این سه چیز باین ترتیب موافق است بحدیث دیگر که او نشنید  
 است برای طعام و جردن پس از آن خواب میرود پس برنجیزد و مشی میکند مسجد و جز آن مثلا و جلوس و قعود یک معنی است بعضی فرق می کنند که قعود اقامه میباشد و جلوس بعد  
 از افتادن بر پهلوی بعد از سجده کردن که ذاتی القاموس و در اینجا کلام طویل است در موضع دیگر مذکور شده و نوم قمری است که حاصل میشود و قوامی در آن ناستراخا اعضا  
 بسبب صحوه و تجار جوف بر سر الفصل الاول عن ابن عمر ورضي الله عنهما قال دایت رسول الله صلى الله عليه وسلم قیما الکعبین گفت دیدم  
 آن حضرت را در پیش صحن خانه که بجهت نیاید نشسته بر وضع افتاده آن صحن باشد که نا توانا و لا ایستاده دارند و کفهای پا را بر زمین می بندد و هر دو دست را بر اسباب طاعت می گذارد  
 بر زمین می بندد یا نه و احتیاطا که بای ثوب بود چنانکه ردا و فوطه و کاپی هر دو دست و عرب و ریشتن احتیاطا بیا کند و آن حضرت را محبتی به دوست دید و نه احتیاطا بیا میرود  
 کرده اند رواه النجاشی و عن عباد بن قیس عن عمار بن قیس عن عاصم بن عاصم باقی انصار بیت یزید مدنی از شایسته را بعین وثقات ایشان است  
 در روایت میکند از نعم خود که عبد الله بن زید انصار بیت قال دایت رسول الله گفت دیدم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم فی المسجد مستقیما و بر سجده بر قفاه خفته  
 واضحا لحدی قد میبده علی الاخری نهند یکپای خود را بر پای دیگر و از اینجا معلوم شد که استلحا در سجده جایز است و گفته اند که ان ایضا با و بجهت دفع تعب و طلب  
 راحت و آن حضرت نیز برای تعلیم ما زکرده و الا عادت شریف بر خلاف آن بود متفق علیه و عن جابر قال فی رسول الله گفت جابر بن عبد الله که پیغمبر را صلی الله  
 علیه و سلم ان یرفع الرجل احدی و حلیه علی الاخری از بر داشتن مرد یکپای خود را بر پای دیگر و هو مستقی علی ظهره و حال آنکه آن مرد خشنود است بر پشت  
 خود رواه مسلم و عنده ان النبی صلی الله علیه و سلم قال لا یستلین احداکم با یک بر پشت خواب نیکو کشی را شام بضع لحدی و حلیه علی الاخری  
 پشتمند یکپای خود را بر پای دیگر رواه مسلم این دو حدیث که از جابر آمده بنظر منافات دارند با حدیث عباد بن قیس که اول مذکور شد و جمع میان آنها آنچنان کرده اند که نه  
 یکپای بر پای دیگر به طریق میباشد یکی آنکه هر دو پا را از کشیده باشد و یکی را بر دیگری نهد و این طریق باکی نیست زیرا که باین جهت انکشاف عورت لازم نیاید بطریق دیگر آنکه  
 یکپای را ایستاده دارد و پای دیگر بر زانوی آن پا که ایستاده کرده نهاده منتهی عین است و این نیز تقدیری که موجب انکشاف عورت گردد چنانکه سر او را بپوشیده باشد و زانوی  
 یا دامن پیراهن دراز باشد و اگر نه چنین بود آن نیز ممنوع و منتهی غمه نباشد پس در جواز و منع بر انکشاف عورت و عدم انکشاف آن آمده اند قال و عن ابی هريرة قال  
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم یمنعنا رجل یلتفت فی جردین در انشای آنکه مردی می خراشد و گردن او فراخه می رفت و در دو جامه مخططه مردی ازین  
 امت است یا اخبار است از شخصی از امم سابقه و بعضی گویند مردان قارون است و احتیاط دارد که بطریق فرض و تشبیه باشد از برای تخوف و انذار و استلزام  
 و قد لعجبت منه و به تحقیق در عجب اناخت او در انفس او و خوش آمد و این جامه و خراشیدن در ان خسف بعد الارض فرو برده شد و او را در زمین فهو متجبل فیها  
 یوم القیمة پس آن مرد می جنبید و فرو میرود در زمین تا روز قیامت و جلجل جنبیدن با و از جلجل دف که می گویند از اینجا است متفق علیه از اینجا معلوم شد که  
 منکر و افتخار و خراشیدن و سرافراختن در رفتن مذموم است و عاقبت وی خیمه عازا نا الله من ذلک در رفتار بر آورده قمری و نه هر یکی را در زبان عرب نامی



بدست و در شرح آن را ذکر کرده ایم اکمل و افضل از همه بیون است بفتح با و سکون و او که آهسته با حرکت تمام و سرعت اندک روزه نمر دکان و فسر دکان چون چلی خشک بروند و نه نخت و سبکساری و از ترعاج و اضطراب و این هر دو نوع مذموم و مستقبح و دلیل است بر ذبول و مرده دلی و بر سبکسری و بی عقلی و در حق محمد بیون را استایش کرده و بندکان خاص خود را بدان وصف نموده چنانکه و جهاد الرحمن الذین میثون علی الارض مونا یعنی راه میر و نبارام و کر انباری بی تعظیم و محکروبی مردکی و فسر دکی و تفصیل آن در بیان روش آن سرور صلی الله علیه و اله و سلم در بیان شمایل شریف معلوم گردد انشاء الله تعالی الفصل الثانی و عن جابر بن سمرة صحابی است مانند پیش کنیت او ابو عبد الله خواهر زاده سعد بن ابی وقاص ام او خالد بننت ابی وقاص قال دایت النبی صلی الله علیه و سلم متکیا علی و سادة علی بسیار دیده ام آن حضرت را یکجای زده نشسته بر بالین که نهاده بود بر جانب دست چپ وی و او الترمذی از اینجا معلوم شد که تکیه زده بر سادة نشستن سنت است و آمده است که آن حضرت و سادة را دوست میداشت و فرموده است که اگر کسی و سادة دهد رو نماید کرد چنانکه در آیه طیب فرموده است و عن ابی سعید الخدری قال کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا جلس فی المسجد خشی بیدار چون می نشست در سجده اجتناب میکرد و دست شریف خود را بر معنی اجتناب معلوم شد و او دزین و عن قلیله بفتح قاف و سکون تخانه نبت مخومه بفتح میم و سکون خاء مجهم در انها و ات رسول الله از قلیله غیر بیتمیه روایت است که وی دید پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم فی المسجد و هو قاعد العرقضاء در سجده و حال آن حضرت نشسته بود بر وضع قرفصا بضم قاف و سکون را و ضم فا و فتح آن و صداد حمله مدود و مقصور هر دو آمده و بعضی گفته اند بر تقدیر قصر بکسر قاف و قاء مد و در قاموس مثلثه القاف و القاء گفته نوعی است از جلوس و آن چنانست که بنشیند بر هر دو سرین و به چپان در انبار بشکم و اجتناب کند بر دو دست یا بنشیند تکیه زده بر دو زانو و به چپان در انبار بشکم و در آرد کفهای هر دو دست در بغل دست راست در بغل دست چپ و دست چپ در بغل راست و این نشستن با دو پیشانیان عرب است و غراب و شغولان و نظار کیان که در دل فکری و اندیشه و خیالی داشته باشند نیز باین وضع بنشینند یا آن حضرت در چه مقام بود که این چنین نشسته بود پس قلیله میگوید که دیدم آن حضرت را در سجده باین وضع نشسته قائلت گفت قیل فلما دایت رسول الله پس هرگاه که دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم باین وضع نشسته المتخشع که در یک فروتنی و انکسار و ذوق و حضور بود و عدت من العزق لرزانه شد م فرقی بفتح فا و زائرس و هیبت یعنی لرزه بر اندام من افتاد و حالتی دست داد که از خود فرمود و او ابو داود و ترمذی نیز در شمایل روایت کرده ۴ و عن جابر بن سمرة قال کان النبی بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا صلی العزج چون می گذارد نماز عجز و افرا می شد از آن ترعج فی مجلسه ترعج میکرد در نشستن خود یعنی چهار زانو می نشست حتی تطلع الشمس حسنا تا آنکه نیک بر می آمد آفتاب سفید و روشن و پاکیزه از زردی که به جهت غبار و بخار در وقت طلوع عارض می گردد و لفظ حسنا را چند وجه خوانند و اندوا صوب آن است که بفتح حا و سین است ای طلوع عاصفا و حسنا بفتح حا و سکون سین و همره محمد و ده بر وزن فعلا و در بعضی روایات صبا بکسر حا و سکون ثنا تکیه معنی زمان نیز آمده یعنی می نشست تا زمانی که میخواست و او ابو داود و عن ابی قاده ان النبی صلی الله علیه و سلم کان اذا عزم من لبیل بود آن حضرت چون تعریس میکرد و شب اضطجع علی شقه الایمن می خفت بر پهلوی راست خود و اذا عزم من لبیل الصبح و چون تعریس میکرد نزدیک صبح نصب ذواعه ایستاده میکرد و ساعد مبارک خود را بر او وضع راسته علی گفته و می نهاد سربارک را بر کف دست خود و او را فی شرح السنة تعریس زول سافر است آخر شب برای استراحت و خواب و عادت شریف چنان بود که چون در وقت زول یا در شب بودی و هنوز صبح در بودی بخواب میرفت بر پهلوی راست چنانچه در غیر حالت تعریس نیز این چنین عادت داشت و اگر صبح نزدیک بودی دست شریف ایستاده کردی و سربارک دست نهادی و بخواب رفتی و این همه برای آن بود تا خواب بفرغ و قرار گیرد و نماز فجر فوت نشود اما در صورت اخیر ظاهر است و در صورت اولی نیز در خواب پهلوی راست دل در جانب چپ معلق باشد و قرار و سکون کمتر بود و خواب غالب نیاید و چون بر پهلوی چپ خیسید دل در غیر خود متکین گردد و آرام گیرد و خواب بفرغ آید و لهذا اطباء که غرض ایشان از خواب آرام و هضم طعام است خواب بر پهلوی چپ دوست دارند تا بسبب آرام و سکون ظاهر حرارت در باطن متعین گردد و موجب هضم طعام شود و در بعضی روایات آمده که چون تعریس بشب میکرد و خشتی زیر سر می نهاد و چون نزدیک صبح بودی ساعد شریف نصب کردی و سربارک دست نهادی تا متکین گردی و بر موم و عن بعض الام سلمته قال مروی است ان بعضی اولاد ام سلمه که از ازواج مطهرات است و او بار خنی الله غمها اولاد بود بعضی از ایشان ریبیب آن حضرت بودند چنانکه عمر و زینب مادر و ابی ایمن اینهاست بر هر تقدیر روایت است ان بعضی از اینها که گفت کان فراش رسول الله صلی الله علیه و سلم بود جائه تا افکند فی آن حضرت برای خواب بخوابم یا وضع فی قبره مانند آنچه نهاده شد در قبرش و وی در حدیث آمده است که در قبرش یف قطیفه حمر اکنه که در زیر پشت مبارک وقت خواب می انداخت نهاده بود و مذ و جد شریف بالای آن نهاده و بعضی گفته اند که جد شریف بر آن جامه نهاده در قبر گذاشتند و برداشتن آن به جمت اضطراب و وقت خواب فراموشی سید همچنان ماند و کشادن قبر بعد از پوشیدن مناسب نه نمود آورده اند که نهادن آن قطیفه زیر جد شریف از شقران بود و بنعم شین و سکون قاف مولی آن حضرت صلی الله علیه و سلم فی اتفاق صحابه که گفت نخواهم که جامه او را کسی بعد از وی بپوشد و جمهور علما بر این است

صحابه گفت نخواهیم که جائه او را کسی بعد از وی بپوشد و مجموع علمای کرامت نهادن جامه اندزیر میت و در قبر و در روضه الاحباب میگوید که نهادن آن بوسیلت آن حضرت بود و آن از خصایص آن حضرت است صلی الله علیه و آله و سلم و هیچ آنست که صحابه بعد از آنکه نشست در قبر نهاده بنا کرده بودند قطیفه را بر آوردند و بعد علم حاصل آنکه راوی نشان می دهد که فراش وی صلی الله علیه و آله و سلم آن جامه بود که در قبر نهاده و ظاهر آن بود که بجای وضع وضع گوید بر لفظ ماضی مگر آنکه این روایت در حال نهادن آن حضرت در قبر کرده شده و بعد علم و کان المسجد عند راسه و بود در وقت خواب رفتن مسجد نزد سر مبارک وی یعنی سر بجانب مسجد میگردید و لاجرم چون روی بجانب قبله بود سر مبارک بجانب مسجد میگردید و بران وضعی که مسجد شریف بجهه میفتد واقع شده که حجره بجانب دست چپ مسجد است و در بعضی حواشی نوشته که مراد بجهت مسجد مصلی است یعنی جای نماز کزاردن آن حجره سر را بجانب وی می کرد و نزدیک بوی می خفت بجهت استیاس آن مکان و سهولت قیام برای نماز شب و بعد علم رواه ابو داود و عن ابی هريرة قال راي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم رجلا مستطجعا على بطنه. ديكن حضرت مردی را خفته بر شکم خود فقال پس گفت آن حضرت ان هذه ضجعة ابن هبنت خفنته ان است که لا يحبها الله دوست نمیدارد آنرا خدای تعالی و دواه الترمذی و گفته اند که خفنته بر چهار قسم است اول خفنته بر بغا و این خفنته اهل عربست که دملکوت آسمان و اجرام سیارات نظر عبرت می افکنند و بر قدرت و حکمت گردگار تعالی و تقدیر استدلال میکنند دیگر بر پهلوی راست و این خفنته اهل عبادت است که باین وضع نمی دستند قیام شب میباشند برای نماز و طاعت موتی و عز و علا سیوم خفنته بر پهلوی چپ و این خفنته اهل ستراحت است که بدان استعانت نمی نمایند بر بزم طعام و راحت و آرام طبیعت چنانچه خفنته بر روی و این خفنته اهل غفلت است که سینه و روی را که اشرف اعضا و افضل اجزای بدن اند بر خاک مذلت و نون ساری می افکنند در غیر طاعت و سجود باری تعالی و عن عیث بن طحفة من قیس التغادی عن ابيه و كان من اصحاب الصفة قال بعثت ففتح تخانیه اولى و کسر عین و سکون تخانیه ثانیة و شین مخمدر و ایت میکند از بدو خود که طحفة است بکسر طاء و سکون غای مجمر و بعضی گفته طحفة بها و بعضی گفته بغین بدل غا و بود پدر او از اصحاب صفه که گفت پدر روی بلیا اما مضطجع من السجود على بطنی در آثانی آنکه من خفنته ام از روی سر شکم خود و بجهت سیم و سکون غای مملکتین و ففتح شش و نیز آنچه پیوسته است بملقوم و مری از اعلاى بطن یعنی سبب و روی که در سینه و شتم بر روی افتاده بود و در شکم خفنته از ارجل یحرقی بوجه ناکا که مردی می جنبه از پایای خود فقال پس گفت آن مرد که می جنبه ان هذه ضجعة يغضها الله این نوع خفنته خفنته است که دشمن میدارد خدای تعالی آنرا مبالغه در کرامت وی درین حدیث پشتر است از حدیث سابق که فرمود لا يحبها الله یا انجمه محبت نیز کنایت انقبض است فظورت فاذا هو رسول الله پس نگاه کردم ناکا که می نیم که آن مرد که بیای خود می جنبه انجمه را چنانچه حدیث است صلی الله علیه و سلم رواه ابو داود و این ماحه شک نیست که ضرورت میباید این مخطور خواهد بود پس بر تقدیر علم آن ضرورت اگر واقع باشد منع بکرا مبالغه و احتیاط در ارتکاب آن خواهد بود و بعد علم و عن علی بن شیبان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من بات على ظهوره لم يمت کسی که شب گذراند یعنی خواب کند بر پشت خانه لیس علیه حجاب که نیست بر پشت وی برده که مانع آید از افتادن چنانکه بر باها از هر طرف دیوارهای سازند تا پرده شود و سقوط مانع آید و فی روایتی مجاز در روایتی انجین آمده خبر بیت لیس علیه حجاب جمع حجر بکسر حاء آنچه منع کرده شود بوی چنانچه دیوار و مانند آن فرمود هر که خواب کند بر پشت پنجتن نماز فقد برئت منه الذمته پس تحقیق بری شد و می دمه و عهدی که حق سبحانه برای حفظ و کلمات و نکایه بانی و بیسته چه وی تعالی بکرم و قدرت خود برای حفظ بندگان خویش عهده کرده و طایفه و اسباب دیگر برای این کار فریده است و چون این شخص بدست خود نفس را در تنگ انداخته و در حای خفته که بحکم عادت سلب ملاک وی کرد و آن عهد محافظت وی ساقط و منقطع گشته با آنکه چون خود را در معرض ملاک افکند و عصمت از نفس خود را از کرده و در حکم شخصی شد که خون او و هدر است و ذمه و عصمت ندارد که بحکم آن دموی مضمون میگردد و فافهم رواه ابو داود و فی معالم السنن للخطابی حجتی در معالم سنن که نام کتابی است در خطابی را بجای حجاب حجتی واقع شده بکسر حاء و وقع آن مراد بر سر و دو و پرده است اما بکسر معنی خرد تشبیه کرده پرده را که بر پشت بام کشیده باشند بعقل و خرد و استعاره کرده لفظ مشبه به را بر بی تشبیه چنانکه عقل مانع است از کارهای ناشایسته کردن هم چنین پرده مانع است از سقوط و بر زمین افتادن و مانع میباید معنی ناحیه و جانب است و اجاشی نواحی و جانب آنرا گویند و پرده ناحیه و جانب بام میگردان لفظ بهر سه وجه درین حدیث روایت کرده اند اما حدیث لاقی مودیر و ایت معما است چنانکه گفت و عن جابر قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان ینام الرجل على سطح لیس مجبور علیه نهی کرد آن حضرت از خواب کردن مردی بامیکه تنگ بست کرده باشد بر وی چنانچه پرده دیواری بران زکشیده اند و دواه الترمذی و عن حذیقته قال مریت از خفین بن الیمان که گفت ملعون علی لسان محمد لعنت کرده شده است بزرگوار محمد صلی الله علیه و سلم من قعد وسط الحلقة کسیر فشیئ در میان طحفة و دواه الترمذی و ابو داود یعنی این حدیث آنست که جامع حلقه کرده نشسته اند یکی بیاید و پای بر گردنهای ایشان بندد و بگذرد و در میان طحفة بنشیند و آنجا که رسیده و جای خالی یافت بنشیند چنانکه او ب است باین است که در میان حلقه بنشیند و لایه پشت بجانب بعضی خواهد کرد و بعضی از اهل مجلس مجبور و پوشیده خواهند شد و از بعضی تازی و متصرف خواهند شد و بکمالی مردی بر جبهه میباید حلقه پشت و بعضی از بعضی است که چون اهل طحفة تازی و متصرف شوند لعنت و مذمت خواهند کرد و در عبارت ملعون علی اسان محمدی است از آن چه معنی می آنست که نفس الامر ملعون مذمت و بعضی گفته اند که

که مراد بقاعد در میان حلقه شخصی سفره و مضحک وی اعتبار است که در قول و فعل بسالات نذر و در میان علم می نشیند و مردم را می خداند و ایشان را و مسخره می گیرند و می خندند و الله اعلم و عن ابی یسجد الخدی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر المجالس اوسعها بهترین مجالسها و نشسته ها فراخ ترین آنهاست یعنی در جای باید مجلس ساخت که فراخ بود و جای بر مردم تنگ نکرد و باید آنکند رواه ابو داود و ۳ و عن جابر بن سمرة قال جاء رسول الله صلی الله علیه وسلم آدمان حضرت یعنی بیرون آمد از خانه و اصحاب به جلوس و صحابه دی نشسته بودند یعنی متفرق جدا جدا نشستند و مجلس گرفته فقال پس چون دید آن حضرت ایشان برین طریق نشسته بطریق تعجب و کراهت گفت مالی او کم عزیزین چیست مرا که می بینم شما را متفرق نشسته و در یک مجلس جمع نشده عزیزین جمع عزت است تخفیف نای یعنی جماعت مکرره داشت آن حضرت تفرق را که موجب وحشت و بیگانهی و دوی است و ترغیب فرمود بر اتفاق که نشان یکجائی و اتحاد و اجتماع است رواه ابو داود و عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا كان احدکم فی الفئی چون باشد یکی از شما نشسته در سایه قلعص غده الظل پس برآمد از وی سایه و گوشت فضا و بعضه فی الشمس و بعضه فی الظل پس گشت پاره از وی در آفتاب و پاره در سایه فلیقم پس باید که برخیزد از آنجا و راه ابو داود و روایت کرد این حدیث را ابو داود این چنین و در وی امر بر خاستن از جای مذکور وارد شده و حکمت از بیان نموده و فی شرح السنه فیه و در شرح السنه از ابی هریره حکمت تزیین کرده و پیچنین روایت کرده قال گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اذا كان احدکم فی الفئی فلیقم غده الظل فلیقم فانه مجلس الشیطان زیرا که آن جای که پاره در سایه است و پاره در آفتاب جای نشست شیطان است هکذا رواه معمر موقوف فاهم چنین روایت کرده است این حدیث را چنانکه در شرح السنه کرده معمر موقوف بر ابی هریره و رفع بحضرت مصطفی نموده صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه ابو داود کرده لیکن این موقوف بر حکم مرفوع است زیرا که حکم صحابی در آنچه با جهاد و قیاس توان یافت بی سماع از حضرت نبوی مکن خود کما تقر فی موضع لاسیما که بطریق دیگر مرفوع آمده پوشیده نماید که قول وی فضا بعضه فی الشمس و بعضه فی الظل دلالت دارد که مجلس شیطان در خصوص این مکان است که برین پنج باشد اما اگر تمام در آفتاب باشد نه این چنین است نعم آن نیز جهت القاء نفس در تعجب و مشقت ممنوع و مکرده خواهد بود و از جهت بودن او مجلس شیطان و اگر فرضا آفتاب رستان باشد در وی میتوان نشست اما در آنجا که بعض در آفتاب است و بعض در سایه نمیتوان نشست حکم این حدیث پس آنچه بعضی گفته اند که اضافت این مکان شیطان از جهت آنست که او باعث و راضی است بدان تا بسلطان مشقت و محنت برسد چیزی نیست بلکه این از اسرار است که کشف آن مخصوص بجناب نبوت و چاره درینجا تسلیم نیست و صحابه و غیر ایشان را بدرک گفته آن راه نه و الله اعلم و عن ابی اسید الانصاری بضم نموده و فتح سین و در تقریب گفته که صحیح بفتح نموده و کسر سین است قال الدارقطنی نام و مالک بن ربیع است و حاضر شد بدو واحد را و تمامه شاهد را و هواخر من مات من البیدین انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول روایت میکند که وی شنید آن حضرت را که می گفت بخان و امر و نمی میکرد و مردم و هو خارج من اللحد و حال آنکه آن حضرت بیرون بود و آنرا سمع ما خلط الرجال مع النساء فی الطریق پس بهم آئین شده مردان با زنان در راه فقال لیسار مشاخرن پس گفت آن حضرت مر زنان را پستتر وید و را از مردان و یکو شوید فاندیس لکن زیرا که نرسد شمار ای زنان آن تحقیق الطریق که در میان راه و دید تحقیق نفع تا و سکون قاف مانیه صیغه جمع نموده فاطم از عاق یعنی وسطا علیکن مجافات الطریق بر شما باد که بروید در طرف و کرانه راه حاکم کرانه حاکم الوادی و کرانه وادی فکانت المرأة تلصق بالجدار پس چون حکم کرد آن حضرت بزنان که از میان راه حذر کنند و بر کرانه روند بودند چون که در راه و فترت می چسبید بدو یا رحتی ان ثوبها یعلق بالجدار تا آنکه جائه آن زن می او بخت بدو از زبنت کمال مبالغه در لصوق برای امثال امر رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابو داود و البیهقی فی شعب الایمان و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم نهی ان یشی یعنی الرجل بین الموائین نهی کرد آن حضرت اندازه رفتن مرد میان و وزن ظاهر عبارت بین المرائین آن است که مرد را باید که در میان و وزن نکند و اما آنکه ایشان در راه و کنار و دران چیز دیگر است و ظاهر عبارت برین تقدیر آن است که گفته شود ان یشی مع النساء نیز نزد خود فتنه منهی عنه خواهد بود اما معصوم و اینجا منهی از گذشتن میان و وزن است که این با خطا و اجتماع نزدیک تر و از جهاد مروت و در تر است و شاید که درینجا حکمتی دیگر باشد موقوف بعلم نبوت و الله اعلم و رواه ابو داود و عن جابر بن سمرة قال کذا اذا اتینا النبی گفت جابر بودیم چون می آمدیم نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم جلس احدنا حیث ینتهی می نشست یکی از ماها آنجا که میرسد مجلس و منتهی می شد حرکت و یعنی قصد بالا روی می کرد و راه ابو داود و ذکر حدیثا عبد الله بن عمرو فی باب القیام ذکر کرده شدند و حدیث که عبد الله بن عمرو روایت کرده که اول آن دو حدیث لایجل الرجل ان یفرق و دوم لایجلس بن رجلین است و در مصابح مکرر درین باب بیان بر دو حدیث را در فضل ثانی از باب القیام نیز آورده و این عجیب است اگر گفته شود که حدیث ثانی از آن دو حدیث از عمر بن شعیب عن ابیه عن جده است و اول آن است که این حدیث نیز منتهی بعد از عبد الله بن عمرو است زیرا که عمر بن شیب بن محمد بن عبد الله بن عمرو بن عاص است و منذ کوحده شی علی و ابی هريرة و زود باشد که ذکر کنیم و حدیث امیر المؤمنین علی و ابی هریره که در مصابح درین باب آورده فی باب اسماء النبی صلی الله علیه و آله وسلم و صفاته انشاء الله تعالی از جهت اختصاص آنها حضرت پس ذکر آنها در شمایل شریف وی اولی و انسب باشد الفصل الثالث عن عمر بن الشریک یفتح شین معجمه و کسر را تعنی طایفی معمود است در اصل طایف و بعضی در حجاز گفته با تعنی شت







در نفس خود و جدید و منفی آمد و فی نفسه گفت یعنی ظاهر کرد و اثر از او هم در دل خود نجا داشت خزن را و فرود خود و غضب را فقال پس گفت سالم اما انی لم اقل  
الاما قال النبی اکا و ما بش من نختم کما یختم فی نفسه علیه و آله و سلم اذ اعطس رجل عند النبی و حتی که عطسه زد مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله  
و سلم فقال پس گفت آنرا و السلام علیکم کما ان برکه و نجای الحمد لله اسلام علیکم متیوان گفت فقال النبی پس گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم علیک  
و علی املک و فرمود اذ اعطس احدکم فلیقل چون عطسه زند یکی از شما پس باید که بگوید الحمد لله رب العالمین و ليعقل له من بود علیه و باید که بگوید یک  
و میگوید بر وی و جواب میگوید یا و اریحک الله و ليعقل و باید که باز بگوید یا عطر الله رب العالمین و ليعقل الله علی و لکم بحامی بید یکم الله و یصلح بالکم که در روایت دیگر  
آمده و رواه الترمذی و ابوداود یعنی و لطیفه در عطاس این از کار و او عیاست و سلام گفتن بر حاضران درین مقام چیزی نیست و ازین جا معلوم کرده شده که  
چون عطر الله لعل و دیگر کوید غیر الحمد لله متنی تشمیت نکرد و ابوداود چون آن مرد سلام گفت آن حضرت جواب سلام او گفت اما انک علی اکف فرمود گفته اند که درین  
کلمه دو اشارت است یکی آنکه سلام درین محل بی موقع است چنانکه کسی در وقت اراده سلام تو سلام بر ما هر تو کند و و اما انک تذکیر است بآنکه این ادب میبایست  
و کسانی که تربیت از مردان نیافته باشند و در کنار مادر و اب و زنا که سب کرده و نیز گفته اند که تنبیه است بر حماقت و در جهت سبب صفات مادر و در وین منقر  
شده به عامه مادر و اب و اسلامت از اناقات و بعضی شروح تقدیر علیک و علی اکف این چنین کرد علیک الویل و علی اکف یعنی وای بر تو که ادب نیاموختی و وای  
بر مادر تو که ترا ادب نیاموخت و تربیت خوب نکرد و الله علم و عن عبید بن و فاعنه صحابی ماجریت و در کاشف گفته که مراد از اصحت است و دو صحت  
عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال شمت العاطس ثلثا تشمیت کنی عطر اسکرکرت فماذا پس ان هر چه زیادت کرد و از عطسه بر سکرکرت فان  
شمت فتمت و ان شمت فلا پس اختیار داری اگر میخواهی تشمیت کن و اگر میخواهی کن ان حتی که بر تو بود و از تشمیت خواهی بر سبیل و جواب یسنت و  
استجاب زیاده بر سکرکرت نیست باقی دعا میسلمات از کردن انی نیست و رواه ابوداود و الترمذی و قال هذا لحدیث غریب و عن ابی  
هريرة قال و انانی هریره نیز موافق این روایت دیگر گفته شمت اخاک ثلثا تشمیت کن برادر خود را سکرکرت فان زاد بعضی نسخ فما زاد فهو ذکام  
رواه ابوداود و قال و گفت راوی از ابی هریره که سعید معمری باشد چنانکه از سنن ابوداود معلوم میگردد لا اعلمه من انما ابو هریره یا الا انه دفع لحدیث  
الحی النبی مکررین صفت که وی رفع کرد حدیث را بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یعنی این حدیث مرفوع است موقوف بر ابی هریره نیست و ابی هریره از  
انقول آن حضرت روایت کرده و اگر نیکو بود در حکم مرفوع خواهد بود و زیرا که تعیین عددی سماع از شارح نتوان کرد و بر الفصل الثالث عن نافع ان رجلا اعطس  
الی جنب ابن عمر و روایت است از نافع که مردی عطسه زد در راهی بنی عمر رضی الله عنهما فقال پس گفت آن مرد الحمد لله و السلام علی رسول الله قال ابن  
عمر و انما قول و ان عمر برای منع او بمن ادب گفت و من نیز میگویم الحمد لله و السلام علی رسول الله و لیس هکذا یعنی صلوة و سلام فرستادن محمود  
و مقبول است و لیکن مستون در عطاس همین لفظ الحمد لله لفتن است چنانکه گفت علنا رسول الله تعلیم کرده را پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ان نقول  
که گوئیم بعد از عطسه الحمد لله علی کل حال اتباع می باید کرد و بسا امری محمود که در حد ذات فضیلت دارد اما در خصوص مقامی وارد نشده و در سنت نیامده و حتی  
مصالح بعد از نماز و امثال آن اگر چه جمیع خصوصیات و مشخصات رعایت کردن مختبر و لازم نیست اما این نوع ذکر که درین باب وارد شده رعایت کردنی است  
فتبر و رواه الترمذی و قال هذا لحدیث غریب یا از علما از موطن استحباب صلاة بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عطاس را ذکر کرده اند و الله اعلم باب  
الضحک و در محکم چهار لغت است بکسر ضاد و فتح آن و سکون حاء و بکسر هاء و فتح اولی و کسر ثانی الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت ما روایت  
النبی صلی الله علیه و آله و سلم گفت عائشه ندیدم آن حضرت را مستجمعا ضاحکا جمیع شونده تمام در حالت ضحک و تبسم کسی را گویند که بعد از نماز برای کار می رود  
باشد از انی الصراح استجماع از هر جای که آمده ان سیل و کرده آوردن اسپ خویش را در رفتن یعنی خنده نمی کرده خنده تمام که حتی اوی منه لهو انة ما بینم از وی  
او را جمیع لهو است ففتح لام یعنی کوشش پاره که در سقف فضای قم است اما کان میبسم و رواه البخاری و این حدیث در شایل شریف بیاید انشاء الله تعالی  
و عن جریر قال گفت جریر بن عبد الله بکلی که صحابی مشهور است خوش روی خوش خوی و متوفی و م خود ما محببنی النبی منع نکرد مرا پیغمبر صلی الله  
علیه و آله و سلم از در آمدن بر وی هر وقت که خواهم بشیرا آن مجلس مردان باشد یا منع نکرد مرا از آنچه طلبیدم یعنی هر چه از حضرت وی طلب کردم و او را منع نکرد  
مرا از هیچ چیزی که کردم یعنی صادر نشد از من فعلی که نکرده آید آن حضرت را و و جاول ظاهر تر است مندا سلمت از ان باز که مسلمان شده و لا وانی الا بقی  
و ندید آن حضرت مرا هرگز کرا آن شبم کرد و متفق علیه و عن جابر بن سمرة صحابی مشهور و از ده سعد بن ابی وقاص قال کان رسول الله صلی الله  
علیه و سلم لا یقوم من مصلاه الذی یصلی قبل الصبح بود آن حضرت که نمی ایستاد از جای خود که می گذارد روی نماز صبح را حتی تطلع الشمس و انک  
میگرد و اقباب فاذا طلعت الشمس قام پس چون طلوع می کرد آفتاب می ایستاد و کافوا یجیدون فیاخذون فی امر الجاهلیة و بودند صحابه که سخن میگویند پس  
شروع می کردند در کار جاهلیت و سخنان او ففصكون پس خنده میکردند و یبسم و بسم میکرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و فی روایة



للمذی قتیاشدون الشعور بخلافه شعر ادرین جاجو از حد ث است با تبار جاهلیت و اشعار و فک بران و اقتضای بر تسم و دین کمال خلق و مالیف قلوب بود  
آن حضرت صلی الله علیه وسلم الفصل الثانی وعن عبدالله بن الحارث بن جابر یفتح جم و سکون زا و در آخر جمله صحابی است زبیدی نسبت بزید که یکی از پیغمبر  
او بود و بود آخر کسی که باقی ماند بمصر از صحابه ثات سنه و ثمانین بمصر قال ما رايت احدا الا کثر قتیاشدون رسول الله صلی الله علیه وسلم کنت نذیر من  
یج یکی را زیاده ترا زوی تسم یا در تسم از آن حضرت رواه الترمذی الفصل الثالث عن قتادة قال سئل کنت بریده شد این عمر هل کان اصحاب  
رسول الله صلی الله علیه وسلم یضحکون یا بوا وند یاران آن حضرت که خنده میکرد و ند یعنی میان یکدیگر چنانکه یاران میخندند قال نعم کنت لبی عمر  
ایمانا میخندیدند و الا یمان فی قلوبهم و حال آنکه بود ایمان در دلهای ایشان اعظم من الجبل بزرگتر از کوه یعنی ایشان نمیخندیدند که اهل غفلت میخندند و  
دل بامیر اند و خلقی در نور ایمان راه یابد و قال بلال بن سعد تابعی و اعطی مقری شعر و شقی قاضی نقد در شب و روز میزد گفت نماز میکرد و محل و مرتبه  
در شام مانند صبری بود و در صبره روایت میکند از پدر خود سعد بن تیم و از جابر و معوی و روایت میکند از وی اوزاعی و سعید بن زید و عثمان بن مسلم و جابر  
ایشان توفی فی احد مائة و عشرين ادر که هم در یاقم من ایشان را یعنی اصحاب رسول الله را یشتند و بین الاغراض میدویدند میان هر فضا در تیر انداختن  
و یصلح بعضهم الى بعض و خنده میکرد و میرقند و میل میکردند بعضی از ایشان بسوی بعضی فاذا کان اللیل و چون می شد شب کافران و هبانا  
میپودند راهب و ترسند و راغب از دنیا و منزل زایل و مجال مشغول بعبادت با وجود ادای حقوق و در میان جمع را هب چنانکه رکان جمع رکب و رهب  
بفتح را و ضم آن و سکون و با فتحین ترسیدن از باب سماع و راهب پارسی ترسیان و لا ربانیه فی الاسلام که واقع شده است معا و بدان ترک عم و  
پوشیدن پلاس و خصی کردن و بخیرا در گردن انداختن و ریاضتهای نافرموده کردن است و مراد اینجا ریاضت و مشقت و عبادت است رواه فی  
شرح السنه باب الاسامی جمع هم و مراد بیان احکام نامهاست که چنانچه باید نهاد و نباید نهاد و آنچه نام باید خواند و نباید خواند و کدام نام نیک است و  
کدام بد الفصل الاول وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی السوق کف انس بود آن حضرت در بازار و در روایتی فی البقیع  
نام جای است که مقبره مدینه در اینجا است فقال دجل پس گفت مروی یا ابوالقاسم مذاکره و خواند مروی را که کنیت او ابوالقاسم بود فالتفت الیه النبی  
پس بر کشته کنیت بجانب وی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقال پس گفت آن مردان دعوت هذا بخوانم و مذاکره دم من مکر این را اشارت بشعری کرد  
که اینجا حاضر بود و ابوالقاسم کنیت داشت فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم پس ناخوش آمد آن حضرت و در این معنی و گفت سمو با سمی نام نهیدنگ  
من که محمد است و لا تکتنبو بکنیت و کنیت نهید کنیت من که ابوالقاسم است متفق علیه و عن جابر ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال سمو با سمی  
ولا تکتنبو بکنیتی فانی اما جعلت قاسما زیرا که بدستی من گردانیده شده ام و نامیده شده ام قاسم یعنی کنیت کرده شده ام با ابوالقاسم زیرا که اقسام بینکم فسمت بکم  
میان شمار جانب حق و آنچه حقی کرده شده است بسوی من و فرساده شده بر من از علم و عمل و میرسانم هر یکی را آنچه نصیب اوست و متقی است مرا ترا و میکم هر کس را در جای  
که در مرتبه و دست از فضل و شرف و بشارت میدهم ثواب و درجات آخرت مطیعان را و انداز میکم تعاب و در کلمات عاصیان را و این صنعت در هیچ کس جز من وجود ندارد  
و هیچ کس درین صنعت شریک من نبود پس کنیت کردن و باین کنیت درست نباشد متفق علیه ازین روایت معلوم شد که کسی را محمد نام کردن جایز باشد اما ابوالقاسم  
خواندن درست نبود خواه نام محمد باشد تا اسم و کنیت آن حضرت هر دو روی جمع کرد و یا غیر محمد باشد یا همین کنیت محمد باشد و این قول از امام شافعی منقول است و  
ابو یاسر حدیث است و علما را درین مسأله احوال است یکی این قول است که مذکور شد قول دوم آنکه روایت است که جمع کنیسان کنیت و اسم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جایز است  
ابو القاسم محمد خوانند اما اگر تنها ابوالقاسم گویند باین نیست و معنی حدیث مذکور نزد ایشان همین است که جمع کنی فافهم و از محیط نقل کرده اند که این قول امام محمد شیبانی است  
و علیه و قول سوم آنکه جمع نیز درست است و این قول را امام مالک نسبت کنند و ایشان گویند که احادیث منع منسوخ اند و معنی گویند که منع در زمان شریف آن حضرت بود و صلی الله  
علیه و سلم و بعد از وی درست است و دلیل ایشان حدیث امیر المؤمنین علی است رضی الله عنه که از آن حضرت القاسم بود که مرا فرزند می زاید بعد از تو یا رسول الله بروی نام و  
کنیت تو بنم و آن حضرت تجویز کرد و محمد بن الحنفیه که بعد از آن حضرت زاد امیر المؤمنین او را ابوالقاسم محمد نام کرد و جمعی که بر قول ایشان اعماد نیست گویند که تسمیه با سمر  
جایز نیست چنانکه کنیت و قول صواب ازین مقالات آن است که تسمیه با سمر شریف و جایز باینکه مستحب است و تکنی و کنیت وی اگر چند بعد از زمان شریف  
باشد ممنوع و منع از آن زمان قوی تر و سخت تر بود و هم چنین جمع کردن میان نام و کنیت آن حضرت ممنوع بطریق اولی و آنکه علی مرتضی که مخصوص بود بوی  
الله و غیره را جایز نبود چنانکه از سیاق حدیث ظاهر میگردد و سیوطی در جمیع الجوامع ازین عساکر آورده که واقع شد میان طلحه و علی رضی الله عنهما کلامی و گفت طلحه  
که تو نام کردی پس خود را با اسم پیغمبر و کنیت کردی و را بکنیت و صلی الله علیه و آله و سلم و حال آنکه نمیگردد آن حضرت از جمع کردن در آن فرمود علی تسام کسی است که جرات کند نزد  
و رسول وی و طلحه جائز اصحاب را از قریش تا حاضر آمدند و گوای دادند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خصت کرد علی رضی الله عنه که جمع کند در آن و حرام گردانید بر سایر امت  
جز وی که ذکر دلائل بن احوال تفصیل و تطبیق میان احادیث در شرح کردیم اینجا این قدر پس است و الله اعلم و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

ان احب اسمائکم الی الله بدستی که دوست ترین نامهای شما بسوی خدای تعالی عبد الله و عبد الرحمن و او را مسلم از جهت اشعار آن به ندکی که صنعت حقیقت آفرینی است بذات مقدس باری تعالی و تمسک بصفت مقدسه وی خصوصاً صنعت رحمانیت که مخصوص ذات پاک اوست و اگر تخصیص این دو اسم بطریق تمثیل دارند و مقصود اسم باشد که در آن اضافت عبد است با سماء الهی غر و علایز صورتی دارد یارب مگر فرزندان گدیان صفات لطف و قهر و در بعضی خواهشی نوشته که مراد بعد از اسم انبیا است علیهم الصلوٰۃ والسلام و گویا اضافت بنحاطین که گفت احب اسمائکم مشعر بدان است و عن سمرة بن جندب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا تتبین غلاماً ملک نام کن غلام خود را خطاب عام است یا به شخص معین فرموده اما حکم عام است و مقصود آنکه علایق این نامها نباید نهاده و یا اولاد را با حاکم و لا یجیحوا و لا اطلع به بسیار از سید است بمعنی آسانی و توفیق و توانگری و فراخی و راجح از ریح بمعنی سود و نفع از ریح است بمعنی پروزی و برآمد حاجت و اطلع از ریح بمعنی ستکاری و پروزی پس نام نهادن با بنامین و جگر چه احسن است اما بوجه دیگر مناسب نیست فانک تقول اثم هوزیرا که تومی کوئی و می پرستی می مخاطب از اهل خانه خود مثلاً یا ایها یعنی در خانه هست و یعنی بسیار یا نجاح یا فلاح مثلاً فلا یکون و فرضا باشد و می درینجا فقول لا پس میگوید مخاطب در جواب نیست یا فلاح درینجا و بنظر در اصل معنی این الفاظ در فال و عبارات مستکره می افتد اگر چه مراد این جاذبات معین است و او را مسلم و فی و ایتله لا تتم غلاماً ملک راجحاً و لا لیساً و لا اولاداً و لا فلاح و لا فاضل درین روایت نافع مذکور شده و بنجج و ازینجا معلوم میشود که مقصود حضرت درین اسمانیت بلکه هر چه در معنی آنها باشد نیز این حکم دارد و ذلک ظاهر چنانکه در پیش جابر تصریح بر آن آمده و عن جابر قال اذ الدنئی صلی الله علیه و آله وسلم ان یمنی عن ان یسعی جابر میگوید که خواست آن حضرت که منی کند ازین که نام کرده شود یعنی و ببرکت و باطلح و بسیار و نافع و بنفع و ذلک ثم دافیه سکت بعد عنهما پس بیدم آن حضرت را که سکوت کرد بعد ازین مراده اذن اسم یعنی ازینجا از تسمیه اسمائکم قبض و لم ینس عن ذلک یسرفض کرده شده و وفات یافت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و منی نکرد از تسمیه باین اسم آن حضرت و او را مسلم ازین جهت معلوم میشود که منی واقع نشد بطریق گفته که یا جابر امارات و علامات را دید و چیزیکه مشعر بدان باشد شنید و صریحاً بران واقف شد و لیکن بنی ازان در احادیث صحیح و واقع و ثابت شده است و مثبت مقدم است بر نافی و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اقمع الاسماء یوم القیة عند الله اقمع الاسماء و قمع الاسماء قیامت نزد خدای تعالی و در روز قیامت اسامی خوار تر و زشت تر از نامها در جل بیچی نام مردیست که نام کرده میشود و بعضی نسخ سیمی یعنی نام کرده خود را ملایم است یا پادشاه یا پادشاهان و بفارسی شاهنشاه و او را البخاری و فی و ایتله لا یسلم قال اعط رجل علی الله یوم القیة و اخشبه به ختم آینه بدترین مردم و ضعیف ترین ایشان بر خدای تعالی روز قیامت و رجل کان یسعی مردیست که بگویم تسمیه کرده می شد در دنیا ملایم الاملاک زیرا که لا ملایک الا الله نیست پادشاه بحقیقت مگر خدا را چه جای پادشاه یا پادشاهان که احاطه توهم شرکت در آن راه ندارد و عن زینب بنت ابی سلمة قالت سمیت بره زینب که ربیبه آن حضرت بود و بوجوه را در خود نام نمیداد و در مجزئیت آن حضرت در آمده بود و گفت تا میدیده شده بود من اولاد که معنی آن نیکو کار است فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پس گفت آن حضرت لا تزکوا انفسکم نشانی خود را در الله اعلم یا هیل البر منکم خدا و انما است بزیکی کاران از شما و در بره نام نهادن تزکیه نفس و ستودن است خود را سموها زینب نام کند و او را زینب از اینجا معلوم شد که نامی نمی باید نهاد که متضمن ستایش نفس بود و او را مسلم و عن ابن عباس قال کان جویو یبدا اسمها جویو بود و جویو یک از نام و بیحطرت است و نامش در اصل بره مخول رسول الله پس تغیر داد و کرد و ایند پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اسمها جویو بدو نام در جویو یک که تصغیر جاریه است و کلان بکوه ان یقال و بود آن حضرت که کرده میداشت که گفته شود خروج من عند جویو بیرون آمد از نزد جویو که معنیش نیکو کار است جویو آن آمدن از نزد نیکو کار نیک باشد و مسلم اینجا بن سبب فرموده و زینب زکریه نفس زیرا که مزاحمت در سباب بنی باشد هر دو صلاحیت سلطنت دارد و اما که از قوم زینب دریافت باشد که قصد ایشان در تسمیه بره و مع و ثنائی او بودند و در اینجا نیز این جاریه است که در آمد آن حضرت بر فلان زن و بر آمد از نزد فلان در از واج مطهره مستحل و متعارف بود پس اینجا بنی را گفت و الله اعلم و پوشیده نهاد که بد فالی که در مثل بنجج و فلاح اعتبار کرده شد اینجا محتمل است و تزکیه و کرامت که اینجا اعتبار کرد و نما اینجا نیز ممکن و عن ابن عمر رضی الله عنهما ان یسما ان یسما کان لکانت لعمرو و ایت است از ابن عمر که در خبری بود عمر رضی الله عنهما یقال لها عاصیة گفت میشد مرا و را عاصیة عرب اولاد را عاصی و عاصیة نام میکنند بمعنی سرکش و بیکر و تعظیم از عیب و نقصان و انقا دوز بونی و چون در اسلام رسیدند ترا کرده و هستند شماها رسول الله پس نام کرد و او را پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و مسلم جمیله اگر چه بنظر هر مقابل عاصی مطیع و متقاد و برده و متکون بود و لیکن چون اصل غرض تغیر نام بدست بنام لیک اثر اخطا نکرد و تغیر اسم بعد و مقابل شرط داشت یا آنکه معنی جمیل متضمن جمیع معانی خیر است چه از جمیل خیر جمیل نیاید و او را مسلم و عن سهل بن سعد قال اتی بالمدن بن ابی اسید الی النبی آورده شد منند بن ابی اسید را نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم سهل بن سعد ساعی صمائی مشهور است آخر من بات من الصحابة بالمدنیة و منند بن سعد بن مسعود و سکون بن و کسر زلال محبة را معی نقاد است و ابن حبان او را در نقاد ذکر کرده و صاحب جامع الاصول در صحابه آورده چنانکه عادت اوست و ابواسید بن سعد و فقیه نام و ابواسید بن سعد است چنانکه که ثقت پس روایت میکند سهل بن سعد که آورده شد منند را نزد آن حضرت عین ولد بهنکا میک زانیده شد فوضعه علی فخذی پس نهاد آن حضرت او را بران مبارک خود فقال ما اسمهم پس فرمود چیست نام و می قال فلان گفت یکی از حاضرین را هر که آورده بود او را ظاهر آن است که پدرش آورده باشد نام و فلان

است نامی که او را کرده بود و چون راوی اطلاع بر آن نداشت ذکر نکرد شیخ ابن حجر عسقلانی گفته که واقف نشدم من بر نام او قال لا گفت آنحضرت زبانی است من رهنی  
 باین نام یا نام کنیز و باین نام لکن اسم الله المنذر لیکن نام او منذر است شوق از انداز که بمعنی تبلیغ احکام است یا تخویف و گفته اند در حقیقت نام او فقیه نهادن است  
 قول حق سبحانه و تعالی فی الدین و الدنیا و الاخره و اقوامهم شعر است بدان متفق علیه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا  
 یقولن احدکم بایده که بگوید یکی از شما ملوک خود را عبدی و امتی بنده من و کنیزک من کلکم عبد الله همه مردان شما بنده کان خداوند و کل نساکم اعداء الله  
 و همه زنان شما کنیزکان خداوند زیرا که در عبودیت غایت ترذل و نهایت خواری است حتی نیت آن را اگر آن کس که در غایت غرّت و کبریا است و آن نسبت مکرر و  
 رب الغرة و الکبریا و لکن لبقیل و لیکن باید که بگوید غلامی و جاریتی قتائی و قتائی چه غلام بمعنی کودک و جاریه بمعنی دختر است و فتی هر دو جوانی قات  
 زن جوان و در اطلاق غلام و جاریه بمعنی شغقت و مهربانی است و فتی و قات از جهت آن گویند که داه و غلام هر چند پیر باشند با ایشان معامله جوانان میکنند  
 حرمت پیری نگاه ندارند و توانند که به جهت قوت و جلالت ایشان در خدمتکاری گویند و بالجملة این الفاظ بر مالیک اطلاق می یابد پس مفسر باید اطلاق اینها بهتر از  
 اطلاق عبدی و امتی است و گفته اند که منع و نهی از اطلاق الفاظ عبد و امت بر تقدیر نیست که بر وجه تطاول و تحقیر و تصغیر باشد و الا اطلاق عبد و امت در قرآن  
 و احادیث آمده و هم چنانکه مالکان را فرمود بنگاه داشت زبان از بعضی الفاظ ناشایسته ملوک را نیز فرمود که و لا یقولن احدکم عبد و لا یقولن احدکم مالک خود را و بی  
 زیر که اگر چه رب بمعنی مربی و تربیت کننده است و لیکن ربوبیت علی الاطلاق صنعت خاص حضرت پروردگار تعالی است پس اطلاق آن بر آدمی موهوم اشتراک است  
 و این نیز اگر بطریق تعظیم بود و الا اطلاق آن آمده است و لکن لبقیل سیدی چه سیادت و ریاست و فضیلت ثابت است بر مالک در نسبت بمملوک و لهذا  
 از واج را نیز سید گویند و فی دواقیه لبقیل سیدی و مولای درین روایت مولای نیز زیاده کرده و ولایت و نصرت نیز ثابت است مالک را نسبت  
 بمملوک و فی دواقیه لبقیل العبد سید و مولای و در روایتی آمده که بگوید مملوک بر سید و مالک خود را مولای فان مولکم الله زیرا که مولای حقیقی شما است تعالی  
 است نعم للمولی و نعم للنصر و اه مسلم و عنه عن النبی و هم از ابی هریره است از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تقولوا الکرم بکونکم نیکو را نیکو را نیکو  
 انکوارا کرم بسکون را فان الکرم قلب المؤمن زیرا که کرم دل مومن است و اه مسلم و در روایتی قال الکرم الرجل المسلم و فی دواقیه له عن و ایل بن حجر و  
 در روایتی مسلم را از و ایل بن حجر این چنین آمده که تقولوا الکرم بکونکم کرم و لکن قولوا العنب و الحبله و لکن بکونکم عنب یعنی شجره عنب و بکونکم حبله یعنی غنچه  
 و با موصوفه و بسکون نیز آمده نام درخت انکوار است و کاه بی طریق مجازا انکوار نیز گویند یعنی انکوار درخت و بی ما عهای دیگر در آن نامها نیاوریم که نام کرم بخوانید بدانکه کرم  
 عنب و درخت عنب را کرم خوانند بسکون را بعلات و آنکه شرب خمر که از آن حاصل شود مورث سخاوت و کرم است پس نمی کرده شد از آن چه وصف چیزی که اصل ام  
 النجاش است بکرم و غیر کردن مناسب نباشد تا در بعضی مدح محرمات و بیح نفوس و ترغیب در آن نکرد و فرمود که این نام بومون و دل و بی که معدن انوار علم و تقوی  
 و منبع اسرار و معارف است مناسب است و لفظ کرم شامل جمیع خیرات و مکارم است و گفته اند که چون وصف کردی یکی را بکرم اثبات کردی او را تمامه خیرات و  
 بعضی گفته اند که مقصود از حدیث حقیقت نهی از تحریف عنب بکرم نیست بلکه نهی از تخصیص این اسم است بوی و مراد تنبیه و تخریس است مومنان را بر آنکه قلوب را تسبیح دارند بکلام  
 اخلاق و محامد صفات و راضی نشوند باین نوع از درختان سمی و موسوم باشند با اسم کرم و ایشان سزاوارترند آن کو یا فرمود عنب را چه کرم میخوانند و این اسم را  
 مخصوص با و میدارند شما باید که صاحب این اسم و متصف باین صفت باشید و این است حاصل آنکه رخصی گفته که مقصود از این حدیث تقریر و تاکید قول حق عز و  
 جل است که آن اگر کرم عنب باشد بطریق بقیق و مسلک لطیف با آنکه مومن متقی متاهل و مستحق تر است با اسم شوق از کرم که گریه است و کرم و کرم هر دو مصدر است  
 از کرم بکرم و وصف میکنند بان بسبیل ابناء الغر بر مثال رجل هل قال اهل اللغة رجل کرم و اما کرم و در حلال کرم و نشو کرم بقیع الرا و اما کرم بمعنی کرم که قال الطیبی فعلا  
 من حی الته و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تسموا العنب الکرم نام نهند انکوار را یا نجا معلوم کرد که کرم نام عنب نیز آمده چنانچه  
 شجر عنب و در شرح حدیث سابق اشارت بدان کردیم و لا تقولوا یا خبیث الد هو و کونیدای خسران و حرمان و در کار را یعنی دهر را بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند  
 وی نمایند و او را موثر و مصرف احوال نمایند فان الله هو الد هو زیرا که خدای تعالی است مصرف و محل احوال یعنی آنچه شما از روزگار میباید و نسبت بفعلک و زمانه می کنید  
 در حقیقت از خداست و فاعل حقیقی است و اه البخاری و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یسب احدکم الد هو فان الله هو الد هو باید که شما  
 یکدیگر را زاری و زاری را زیرا که خداست تعالی شایسته مصرف دهر و اه مسلم شرح این حدیث در اول کتاب در باب ایمان که شده است و عن عائشه رضی الله عنها  
 قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یقولن احدکم بایده که بگوید یکی از شما در وقت غیثان و شوکرش دل از قی خبثت نفسی بضم بایده باشد  
 و بدشد نفس من و لیکن لبقیل و لیکن باید که بگوید لعنت نفسی بضم غیثان و شوکرش کرد نفس من لعنت نفسی و غیثت نفسی هر دو عبارت در زبان عربی  
 معنی واقع میشوند که غیثان و شوکرش دل است و لیکن آن حضرت کرده داشت که غیثت نفسی گویند بسبب قبح این عبارت و از جهت احتراز نسبت مومن غیثت را نفس خود  
 متفق علیه و ذکر کرده شد حدیث ابی هریره که او را این عبارت است یوذنی ابن آدم فی باب الايمان صاحب مصابح این حدیث را درین باب ذکر کرده و



ایرانه از او باب ایمان مناسب تر بود الفصل الثانی عن شرح بن هانی عن ابیہما فلما وفد الی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مع قومہ شرح بن  
 لانی ولادت او در زمان سعادت نشان آن حضرت است و کثرت کرد آن حضرت پدرش را بوی که اکبر اولاد وی بود و تفرقه مع عابد است و از جمله اصحاب علی است رضی الله عنه و توفیق  
 میکند از پدرش که هانی است و چون پدرش قدوم آورد پیش آن حضرت با قوم خود سمعهم یکنونہ شینہ آن حضرت قوم او را کثرت میکند و را با بی الحکم بختین فلما  
 رسول الله پس خواند و را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فقال پس گفت ان الله هو الحکم خداست حکم نه غیر او و الیه الحکم بسوی او راجع و منشی است  
 حکم نه بسوی غیر او و فلم تکلف ابی الحکم پس چرا کثرت کرد و میثوی تو بای الحکم و چرا راضی هستی تو بان زیر که حکم عالمی را گویند که چون حکم کند در دگرده نشود حکم او را و حضرت  
 خاصه جناب غرت است و لایق نیست بیغروی تعالی کند اقال الطیبی قال گفت هانی در اعتدال کثرت کردن قوم او را با بی الحکم ان قومی اذا اختلفوا فی شیء  
 اتونی بدستیکو قوم من و قتی که اختلاف میکنند چیزی می آیند مرا محکمت بینه پس حکم میکنم میان ایشان فرصی کلا الفرقین بحکم پس راضی میشوید نه بدو  
 کرده حکم من فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ما احسن هذا چه عجب خوب است این حال و شان که تو داری و این جواب از هانی مطابق  
 و در برابر خود چون حضرت چون حضرت غرت تعالی و تقدس با زبان اغذار چیست که مرا قوم من حکم میسازد نه غالباً مقصودش این است  
 که بی کثرت کردن بای الحکم مرالایق نیست و لیکن چه کار کنم که قوم من مرادین مرتبه نشاند پس رد کرد آن حضرت بروی ملطف و نرمی و فرمود اصل این حال تو نیکی است  
 و لیکن با وجود آن کثرت بای الحکم خوب نیست پس از آن خواست کثرتی برای وی نمید پس فرمود فقالک من الولد پس مسیت مرترا از اولاد قال لی گفت مرا  
 اولاد متعدد است شرح و مسلم و عبدالله قال من اکبره فرمود پس کست کلا ترین اولاد قال قلت شرح گفت کفتم کلا ترین اولاد من شرح است  
 قال فانت ابو شرح گفت پس کثرت تو ابو شرح است و بعضی گفته اند که ما در احسن با قیاس است یعنی کثرت نمودن بای الحکم با وجود این حال نیک نیست و توضیح  
 اول ظاهر است و او را بود او و النساء فی و من مسروق قال قتبت عمر رضی الله عنه فقال من انت مسروق که از شما میتر با عین است می گوید  
 طاقت کرد امیر المومنین عمر پس گفت عمر کثرتی تو قلت مسروق بن الابدع گفت من مسروق پسر جد عم قال عمر سمعت رسول الله گفت عمر شنیدم  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم يقول که میبخت الابدع شیطان ابدع نام شیطان است و بدع در لغت دو گوش و دو دست و لب بریدن و در قافیه  
 میگوید الابدع الشیطان و الله مسروق التابعی البکیر و غیره و من الخطاب و سماء عبد الرحمن انتهی و او را بود او و ابن ماجه و من  
 الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تدعون یوم القیمة باسمکم و اسماء اباکم خوانده میشود بد شمار و زیارت بناهای شما و نامهای پدران  
 شما چنانکه گویند فلان بن فلان فاحسنوا اسمانکم پس نیک بنید نامهای خود را این خطاب است بر جمیع بنی آدم را پس میدان نیز داخل باشند و بعضی روایات آمده که روز  
 قیامت مردم را بنام مادران خوانند و گفته اند که حکمت درین آن است که تا اولاد نامشونده و رسوائه شوند و ترجیح رعایت حال عیسی بن مریم عم که پدرند و از برای اظهار  
 فضل و شرف حضرت امام حسن و امام حسین سلام الله علیهما با طهارت و نسب آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و از این روایت ثابت شود آنرا که اصل بر تعلیق میتوان کرد چنان  
 ابون می گویند و شاید که گاهی با خوانند و گاهی با مہات یا بعضی را بنسبت پدران و بعضی را بنسبت مادران یا در بعضی موطن چنان و در بعضی محلیین و الله علم دواہ  
 احمد و او را بود و عن ابی ہریره ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم نهی من ان یجمع احد بین اسمہ و کنیتہ روایت است از ابی ہریره که  
 آن حضرت نهی کرد از آنکه جمع کند احدی میان نام و کنیت وی صلی الله علیه و آله وسلم و لیسعی محمد ابا القاسم روا میسده شود و کنیت کرده شود محمد نامی با القاسم اسم  
 ارتقا برست که محمد فرج باشد و یسی بر لفظ مجهول چنانکه در جامع ترمذی و شرح التذکرہ و شرح مصابیح واقع شده و در جامع الاصول و بعض نسخ صحیح بخاری و صحیح مسلم  
 بر نصب برین تقدیر رسمی بر صیغہ معلوم باشد یعنی نام کند احدی محمد نامی یا ابا القاسم و او الترمذی و عن جابر بن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال اذا  
 سمیتم باسمی چون نام کند بنام من فلا تکتبوا بکنیتی پس کثرت کنید بکنیت من در او الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا لحدیث غریب و فی دواہ  
 لابی داود و در روایت ابی داود و ابن لفظ آمده است که قال گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم من اسمی باسمی یا یکن بکنیتی کسی که نام دارد بنام من  
 پس با مکه کثرت دارد نشود بکنیت من و من تکفی بکنیتی فلا یقسم باسمی و کسی که کثرت پذیرد بکنیت من نام پذیر نشود بنام من این احادیث صحیح اند و بعضی اجماع  
 بیان اسم و کنیت تا اگر شما نام نهند یا کنیت نهند ممنوع نباشد و عن عائشہ ان امراة قالت عائشہ رضی الله عنها گفت که زنی گفت یا رسول الله لعن و لعن  
 غلام من زاده ام پس کی را فسمیتہ محمد او کثرتید ابا القاسم پس نام نهادم او را محمد و کنیت کرده ام او را ابا القاسم و جمع کرده ام میان نام و کنیت تو فقلت  
 لی ما لک نکره ذلك پس ذکر کرده شد و گفته شد مرا که تو ناخوش داری از این را یعنی جمع کردن را میان نام و کنیت تو فقال پس گفت آن حضرت ما الذی احل  
 و حرم کنیتی چه چیز است که حلال و جایز گردانید نام نهادن را بنام من و حرام گردانید کثرت کردن را بکنیت من او ما الذی حرم کنیتی و احل اسمی  
 را و یست که اول ذکر جل اسم کرد و بعد از وی حرمت کثرت را یا اول ذکر حرمت کثرت کرد و بعد از وی جل اسم را مدلول هر دو عبارت یکی است و  
 تفاوتی در مقصود نه و لیکن محدثان در روایت لفظ حدیث احتیاط تمام دارند چنانکه لفظ شریف آن حضرت است روایت میکنند و او را بود او و قول مجتبی

غریب این حدیث را که بود و روایت کرده می باشد گفته که این حدیث غریب است و بر تقدیر محتمل دلالت دارد بر جواز جمع میان نام و کنیت شریف آن حضرت از اینجا معلوم  
 گردد که نهی از جمع ترزیه است نه تحزیم و بعضی گویند که احادیثی منسوخ است و الله اعلم و عن محمد بن الحنفیه عن ابیه روایت است از محمد بن خفیه از پدرش  
 که امیر المومنین علی است قال گفت علی مرتضی قلت گفت یا رسول الله ادایت خبرده مرا و اما زنت کن آن ولد لی بعد ک ولد اگر زائیده شود مرا بعد از آن  
 پسری اسمیه با سلمت و الکنته بکنیت نام منم او را بنام تو و کنیت کنم او را بکنیت تو قال نعم گفت آن حضرت آری اجازت کردم ترا و او را ابو سلمه این  
 حدیث نیز دلالت دارد بر جواز جمع میان اسم و کنیت آن حضرت لیکن بعد از زمان شریف وی و آنجا که منع کنند گویند که این خصی است خاص مر علی مرتضی را چنانکه  
 در حدیث ترمذی آمده که فرمود علی و کانت رخصه لی یعنی بود این تجویز رخصت مرا مخصوص من و دیگری را جایز نبود سابقا معلوم شد که اقوال علما درین باب  
 مختلف است و احادیث نیز مختلف آمده و هر یکی توجیهی کرده و قول صواب است که نام نهادن بنام شریف او جایز است و کنیت نهادن بکنیت بی جایز و  
 صحیح کردن نا جایز تر خواه در زمان شریف یا بعد از وی و عن انس قال کنانی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم بقبله کنت اجنبیها انس گفت کنیت  
 کردم آن حضرت تیره که می چیدم و می بردم آنرا و نام آن تیره حمزه است بجای محل و زای و آن تیره ایست که در طعم او حرصیت و مومضی هست و عاریسی آن را تو  
 نیز که گویند فی الصراح و حمزه زبان کز شدن شراب و کیا حمزه تیره تیرک پس آن حضرت انس را باین مناسبت ابو حمزه کنیت کرد و او را الترمذی و قال گفت  
 ترمذی هذا حدیث لا یخوفه الا من هذا الوجه این حدیثی است که نمی شناسیم آنرا که باین وجه یعنی باین اسنادی که ذکر کرده است در جامع خود یعنی شیخ  
 غریب است روایت نکرده اند مگر بیک طریق و یک اسناد پس و فی المصباح صحیح و در مصابیح تصحیح که در این حدیث را و حکم کرد بصحت آن و تو حد طریق و  
 اسناد و منافات بصحت ندارد چه تواند که بود و واحد آمده باشد و آن وجه صحیح بود چنانکه در مقدمه گفته شد و عن عائشه قالت ان النبی صلی الله علیه و  
 اله و سلم کان یغیر الاسماء القبیح بود آن حضرت که تغیر میداد نام بد را و بجای آن نام نیک مینهاد چه نامهای آو میان و چه نامهای مواضع و جزان و او را الترمذی  
 و این را امثله در احادیث بسیار آمده جمله از آن مولف رحمه الله علیه نیز آورده چنانکه گفت و عن بشیر بن میمون عن عمه اسامه بن اخطری بشیر بن میمون  
 بفتح موحده و کسر شین محبه تابعی ثقة است صدوق و ابن معین گفته لا باس بر روایت میکند از نعم خود که اسامه بن اخطری است بفتح تنزیه و سکون خای حمزه و بفتح دال  
 محله میثمی بصیری در اسناد حدیث بی و صحت آن مقال است و بیمن یک حدیث دارد که فی جامع الاصول و در کاشف گفته که صحابی است روایت کرده است  
 بشیر بن میمون ان رجلا یقل له اصرم مر دیکه او را اصرم می گفتند بفتح تنزیه و سکون صاد محله کان بود این مرد فی السفر الذین اتوا رسول الله و جماعه که آمدند  
 پیغمبر خدا را صلی الله علیه و اله و سلم و نفر جماعه را گویند از سه تاده فقال له رسول الله پس گفت آن مرد را پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم ما اسلمت حیث نام  
 تو قال اصرم گفت نام من اصرم است قال گفت آن حضرت بل انت ذرعه بضم بای و سکون را بلکه نام تو زرعه است چون اصرم مشتق از صرم است و بمعنی قطع و  
 بریدن درخت ناخوش داشت آن حضرت و تغیر داد آنرا و زرعه نام نهاد که از زراعت و مشرب بود و جو خیر و برکت است و او را ابو داود و قال و گفت ابو داود  
 غیر النبی تغیر داد پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم اسم العاص نام عاص را که تخفف عاصی است و دلالت دارد بر عصیان و عدم طاعت و انقیاد و شعاعی است  
 و انقیاد است و عزیز و تغیر داد نام عزیز را که دال بر عزت و علیه است و دال بر کاندل و خضوع و فروتنی است و عقله و تغیر داد نام عقله را بفتحات که آلت  
 آهین است که سری دارد مانند سر تیر و بوی دیوار مار می کشند و اصل تحمل نفختن بدب غیف یعنی کشیدن چیر را سختی و این مشعر است بغلظت و شدت و درستی  
 و صفت مومن نرمی و آسانی و تواضع است و شیطان و تغیر داد نام شیطان را و این ظاهر است و الحکم و تغیر داد نام حکم را که دال است بر حکومت و حکم نیست  
 مگر الله تعالی را و غروب و تغیر داد نام غراب را که پلید ترین طیور است می افتد بر جیف و قاذورات و منبئ است از منعی بعد و دوری و حجاب و تغیر داد نام  
 حجاب را که نام شیطان است و بمعنی ماریت را و فی الصراح حجاب بالضم را و دو و نام مردی و شهاب و تغیر داد نام شهاب را که بمعنی شعله نارسا طبع است و جمع کرده  
 میشود بوی شیطا بن و قال و گفت ابو داود تو کت اسامیها لالاخصاص ذکر کردم سنا و بای این حدیث را که در ان تغیر بن اسما و در دیافقه مذکور شد از جهت خصصا  
 یا عدم اتمام آن زیرا که از احکام شرعی نیست که موقوف باشد چینی از اعمال و افعال بران و لیکن آن اسما را باست ذکر کرد که این اسما مذکور را تغیر داده نهادند  
 و عن ابی مسعود الانصاری قال لانی عبد الله او قال ابو عبد الله لانی مسعود شک دارد روی در روایت این حدیث که ابو مسعود انصاری را ابو عبد الله  
 گفت یا ابو عبد الله مرا ابی مسعود انصاری را گفت ابو مسعود انصاری مشهور است احوال او در مواضع متعدده نوشته شده است و اما ابو عبد الله کنیت او حذیفه بن  
 الیمان است چنانکه در آخر حدیث بگوید یا مسعود سمعت النبی یرشده ی تو پیغمبر خدا را صلی الله علیه و اله و سلم یقول فی زعموا که می گفت در زعموا یعنی در حق و شان این لفظ  
 و معنی وی که نسبت زعم میکنند بر دم و نسکو نه زعموا که او زعم فلان کند او زعم بضم زای و فتح آن قریب است از معنی فلن کذا فی النبی و فی الصراح زعم گفتن از باب بضم  
 و کفنه که زعم قول بی محنت و اعتماد و زعم موس گفته زعم بضم زای و فتح و کسر آن قول و اطلاق می یابد بر حق و باطل و صدق و کذب و اگر در جزئی گفته شود که در آن شک است پس محقق  
 از صحیح دیگر رسید که آن حضرت در زعموا چه می گفت قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و اله و سلم یقول که می گفت بلس مطیة الرجل کسب





[illegible]



صلی الله علیه و آله وسلم بقول لسان می گفت هر سال از آن روح القدس لا یزال یومدک که جبرئیل همیشه تأیید و تقویت میکند تا ما نمانحت عن الله  
 و رسولہ ما دام که مانعت و محاصمت میکنی از جانب خدا و رسول خدا زجبت ترک و تمین است و از جبت آنچه سبب و امانت رسول خداست سبب و امانت خدا و  
 دین اوست و نیز کافران نسبت بجناب غرت نیز ناسزا و ناشایسته می گفتند و میکردند چنانکه نسبت ولد و فقر و شرک اصنام و قالت سمعت رسول الله و کنت عایشه  
 شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بقول می گفت هاهم حسان بجز که در کافران حسان قشی و اشقی پس شفاوندستی و ادیعنی مسلمانان را و اشقی و شفا یافت  
 خود کو یا آن سوزش دل و بدی حال که مسلمانان ارشیدند بجز کافران و اشد بیاری بود که بجز کردن وی می ایش از ازل شد و تندستی آورد و او مسلم و عن البراء قال  
 کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقل التراب یوم الخندق بود آن حضرت که میکشید و دور می افکند خاک را به نفس شریف خود و کار میکرد و ز خندق  
 یعنی در آن زمان که خمر میکردند خندق را در غزو اُحزاب حتی اغبر طبعته تا آنجا که باران و لوده شد شکم مبارک آن حضرت از کشیدن خاک می گفت و میخواند آن حضرت  
 این رجز را که انعم الله بنی رواد است یعنی الله و الله لولا الله ما هتدینا بنحوه که گویی بود هدایت و لطف خداوند تعالی راه راستی یافتیم و لا تصدقنا  
 و لا صلینا و نه تصدیق میکردیم و نه نماز میکردیم فانزلن سکینة علینا پس فرو فرستاد آرام و آسایشی بر ما و ثلبت الاقدام ان لا یقنا و بر جای دار قدمهای  
 اگر بر بنیم و پیش آیم دشمنان دین را ان الاولی قل بغوا علینا بدستی آن کسانی که تحقیق قسم و افزونی کردند بر ما اذا اداد و فتنه ابلیس چون خواهند فتنه را یعنی  
 باز کردند ما را از دین اسلام بجز سر بار منیزیم و متسلع می آیم و فتنه در اصل معنی آزمایش و کد اخنق طلا در آتش ترفیع بها صوته بنزدیک آن حضرت باین کلامها  
 آواز خود را و می گفت ابلیس ابلیس و احتمال دارد که تمیز بهار ارجع بیات مذکور کرده و اینها ابلیس اشارت بکار این کلام باشد متفق علیه و عن انس قال جعل المهاجرون  
 و الانصار و یخفرون الخندق گفت انس بر ایستادند و شروع کردند مهاجر و انصار که میکشیدند خندق را و یقلبون التراب و بر میداشته خاک را و هم قبولون و اینها  
 میکشند و میخوانند این رجز را عن الذین بايعوا محمدا مان کسانی که بیعت کردند آن کسان محمد را علی الجهاد ما یقینا ابدا بر کاردار کردن با کافران ما دام که باقی  
 و پاینده ایم همیشه بقول النبی می گفت صلی الله علیه و آله وسلم وهو یحییهم و حال آنکه جواب میداد آن حضرت ایشان را باین کلام اللهم لا عیش الا عیش  
 الاخره خداوند نیست زنده گانی مگر زنده گانی آخرت فاغفر الانصار و المهاجرة پس یا من انصار را و مهاجران را متفق علیه و عن ابی هریره قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله وسلم لان یملی جوف رجل فیمایر به هر آنی پر شدن شکم مردی بر داب که فاسد کرد و اند شکم او را خیر من ان یمتلئ شحوا بهتر است از  
 پر شدن شکم از شر یعنی مشغله او به شر باشد چنانکه از قرآن و ذکر خدا و علوم شرعیه باز دارد باین مخصوص است بشخص معین و در حق خاص و ی گفت چنانکه در فصل ثالث بیاید  
 و با بجهاد و شعر و راست که شتمل باشد بر خش و کفر و معانی ناشایسته متفق علیه الفصل الثانی عن کعب بن مالک انه قال قال للنبی صلی الله علیه و آله وسلم  
 کعب بن مالک نیز از شعرای اسلام است و گفته اند که مشاییر شعرای اسلام ستر اند حسان بن ثابت و عبد الله بن رواحه و کعب بن مالک کعب بن سنانید کافران را  
 بحرب و جهاد و می افکند رعب در دل ایشان و حسان بن ثابت طعن میکرد در انساب ایشان و عبد الله بن رواحه توبخ و سرزنش میکرد ایشان را بکفر پس کعب بن مالک  
 بقصد شکایت از قبح شعر و تاسف بر حال خود گفت آن حضرت را ان الله قد اتزل فی الشعر ما اتزل خدی تعالی فرو فرستاده است در باب شعر طعن و مذمت  
 آنچه فرو فرستاده است مراد قول حق جل و علاست و الشعر یبجم الفاه و ن الایات فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از برای تسلین و ی درج  
 شعران المؤمنین میباید بسیف و لسانه بدستی کسی که ایمان دارد و جهاد میکند بشمشیر خود و زبان خود یعنی شعر را بجهاد و تأیید دین اسلام نمایند کلم جهاد دارند که بشمشیر  
 میکنند این چنین شعر گفتن مذموم نیست و قابل آن داخل شعر که درین کریمه مذکور اند و لهذا استثنا کرده است وی سبحانه تعالی بقول خود الا الذین امنوا و عملوا  
 الصالحات و ذکر و الله کثیر الایة و فرمود آن حضرت در بیان نمودن جهاد و حکم جهاد و الذی فنی مید و لکنا تا ترمو نه به نضج النبل هر آنی چنانی  
 که می اندازد شمشیر کافران را به سجوی تیر بار که انداخته میشود در جهاد شعر زخم شمشیران ستان نکند آنچه زخم زبان گسترده بر د نضج بفتح معنی مذی و رواه فی  
 شرح السنه روایت کرد این حدیث را معنی الله در شرح السنه و فی الاستیعاب لابن عبد البر و مذکور است در استیعاب که کتابی است مشهور در اسامی الرجال و نحوه  
 بن عبد البر انه قال که کعب بن مالک گفت یا رسول الله ماذا اتوی فی الشعر می دانی چه رازی داری در حق شعر که نیک است یا بد فقال پس گفت آن حضرت  
 ان المؤمنین یجادون بلسان و عن ابی امامه عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال الحیاء و العی بکسر عین و تشدید یاء و یخربون لک و یخربون لک و یخربون لک و یخربون لک  
 و و شاخ انداز ایمان و معنی بجهاد و تاسف و کاری و بی استقامی و در کار ما نیز آید و معنی اول آنجا مناسب است بقول وی که فرمود و البذر و البیان شعبتان من  
 النفاق و فحش در کلام و یهوده کوئی و تکلف و تصنع و مبالغه در سخن و و شاخ نفاق اند و رواه الترمذی اما بون و یا شعبه ایمان ظاهر است و مذمت ذکر آن در کتاب  
 الایمان و بودن عی و بجهاد سخن شعبه ایمان و بودن بده بیان شعبه از نفاق بحسب آن است که مومن بسبب جهاد و انکار و سکنت و شغل بعبادت و اصلاح باطن و عدم  
 تشوق لسانی قدرت ندارد و بر تفریط و بیان و عجز است از اثبات مدعا و مراد بر وجه مبالغه و طلاقت لسان بخلاف منافق که فاحش و تمعش است و دلیر و قادر است بر بیان  
 و تشوق پس مال این حدیث آن کرد که در حدیث دیگر آمده است المؤمن عزم کریم و المناق خبائیم فرمود مسلمانان فریب خورنده و ساده دل است و منافق فریبده و کزیزی که



معی را بر مجرد تا تجربه کاری عمل کنند مضمون این حدیث قریب تر آید و طبیعتی گفته که ایمان باعث است بر جفا و تحفظ و احتیاط در کلام و انداد این معانی از اتفاق است و برین وجه در بعضی  
آن بود که بجهت تامل و تعمق در مقال و تحریر و تحفظ و احوال باشد بجهت خلل در لسان و تحریر در لفظ و بیان و مراویزه و بیان آن باشد که سبب وی حرارت و عدم مبالات و احتیاط  
از طغیان لسان و عدم تحریر و تحجب از رو و نشان بود و عن ابی ثعلبه الخشنی بضم خا و فتح ثین بجهتین و بنون فوسبست بجهتین بن نر صاحبیت نام او و برهم بضم هم و هم  
ابن ناشب بنون و دنام او و نام پدر او اختلاف بسیار است مشهور این است که ذکر کردیم و همی مشهور است بجهت بیعت کرد آن حضرت را بیعت فرمود  
و او او را سهم خیر و فرستاد او را بسوی قوم او پس اسلام آورد و وفات یافت سن خمس و سبعین و بعضی گفته اند در سن معاویه و علیه الاکثران و رسول الله صلی الله علیه و آله  
و سلم قال ان احبکم الی گفت آن حضرت بدستیک و دستین شامی کرده مسلمانان نزد من و اقر بکم خفی یوم القیمة و نزدیک ترین شما من روز قیامت احسنکم اخلاقا  
بیکو ترین شما اندازد وی اخلاق و این ابیضکم الی و بدستیک و دشمن ترین شما بسوی من و ابعدهم کم خفی و دورترین شما از من اساو بکم اخلاقا بیکو ترین شما اندازد وی اخلاق و در  
روایتی اساو بکم جمع اسو چنانکه احسنکم جمع حسن و اساو بسوی بفتح میم جمع سواست یعنی مصدر چنانکه محاسن جمع حسن بخلاف قیاس پس وصف کرده شده مصدر پسر جمع کرده شده  
پس لسان بیان کرد مساوی اخلاق را بقول خود اللہ تا و ن ففتح ثا و مثله و سکون را بسیار سخن کنندگان و تکلف نمایند کان و بیرون آیند کان و ثرثرت کثرت کلام  
و نزدیکان المتشددون تشدد کنندگان در سخن و شدق بکسر شین و فتح آن تر آمده و سکون دال جمله کج و دال خطیب اشق کلام کشاده متشدد فصاحت نمایند  
تکلف و تضع و ان للمقیهقون بضم هم و فتح ثا و فکوا و بقیاف سخن فراخ گویند و بری دبان و کام تکلف کنند و فتح پر شدن آورند و فقیف غمراخ از هر جز و تعقیف  
فراخ کردن سخن و بری دبان گفتن رواه البیهقی فی شعب الایمان و در وی الترمذی نحوه عن جابر روایت کرد این حدیث را بهیچ در شعب الایمان  
از ابی ثعلبه روایت کرد و ترمذی مانند آن با تفاوت و اختلاف در الفاظ از جابر و فی روایت و در روایت ترمذی از جابر آمده که قالوا گفتند صحابه یا رسول الله  
قل علما الشرا و ان و المتشددون تحقیق دانستیم که ثرا و ان و متشددون چه معنی دارد و که ام اندایشان فلان المقیهقون پس مسیت معنی متقیهقون و کدام اند  
آنها قال المتکبرون گفت متقیهقون متکبرانند چون تویح و تنسخ و کلام از کبر و تعظیم می آید تفسیر که متقیهقون را بیکو ترین بطلا قه لروم و از اینجا معلوم شود که تشدد و تکلف  
در جمع و فصاحت از تضع بمقداریت مفرغ مذموم و مکرده است اما آنچه در خطب و مواعظ کند بنیت میجو در تاثیر لاطن و طیلین و ترفیق قلوب کرده و نمود و عن  
سعد بن الحی و قاص رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تقوم الساعة بریا منشیو قیامت حتی یخرج قوم تا آنکه بیرون می آیند و پیدا  
میشوند که هر که تا کلون بالستهم میخورند و سید زبانه های خود پس صبح میگویند مردم را و دم میکنند ایشان را بیاطل و دروغ و ظاهر میکنند فصاحت و بلاغت را  
تا در آن دم مردم را در دام و فریب دهند و حاصل کنند چیزی از دنیا و شوات نفوس خود و کما کما کل البقرة بالسنتها چنانکه میخورند که ان بزبانهای خود تمیزی کنند و پریدن  
حیش میان تر و شک و شیرین و فتح برین این کرده اند مردم که زبان را وسیله تمل و قارب خود ساخته تمیزی کنند میان حق و باطل و حلال و حرام و رواه احمد و عن عبد الله بن عمرو  
ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ان الله یغض البلیغ من الرجال خدی تعالی و ثمن میدارد مبالغه گفته اند و در کلام و تکلف نمایند و از مردوان الذی  
یتخلل بلسانه اکثر تشدد میکنند و در کلام و تعظیم میکنند زبان را و می چید آنرا که یخلل البقرة بلسانها چنانکه می چیدند و فرد میریزد حیش را که ان بزبان خود و اصل تمل را در آن در میان  
چیزی و این معنی میگویند حال که در میان و ندانهای را آید تشبیه که در اندین زبان را در دبان در حال تکلف و تشدد در فصاحت بگردانیدن کا و زبانش را در دهان میگردان  
و باقره جمع بقره است و استعمال و ابقا قیل است و اکثری تا متحمل گردد و رواه الترمذی و ابو داود و قال الترمذی هذا حدیث غریب و عن اثن  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مردوت لیلۃ الاسوی میکند شتم آن شب که برده شد مرا بعراب بقوم بقرض شفا هم در که روی که  
بزرده میشود و لبهای ایشان بقرص من الذی بقرصا از آتش قفلت پس گفتم یا جبرئیل من هو لا چه کسانی این جماعت قال گفت جبرئیل هو لانه خطاب  
اقتلت این جماعت خطبان امت تواند الذین یعولون ما لا یفعلون آن کسان که میگویند چیزی را که خود نمیکند یعنی مردم را بکارهای نیک میخوانند و خود نمیکند و ان  
است که خود نمی کنند اما گفتن بدی ندارد اگر چه خود نمیکند و لهذا در معروف فعل شرط نیست اما اگر بکنند بهتر است ولی بی آن تاثیر ندارد و رواه الترمذی و قال  
هذا حدیث غریب و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من تعلم صرف الکلام یکسبه یا موزد صرف کلام را و صرف  
کلام و صرف حدیث تحسین و ترزین او ست و زیادت کردن و روی نه بر قدر حاجت بر اخلت ریا و مخالطت کذب و تحویل آن از جای بجای بجهت تبلیس و  
تخلیط و لهذا التسمیه کرده بیان را بسم که دلغت بمعنی صرف است و در قاموس گفته که آن منقول از صرف در اسم است که عبارت از فضل و زیادت آن بر بعضی  
و در بعضی جاشی نوشته که صرف کلام ایراد است بر وجود و تخلیط لیسجی بقه قلوب الرجال تا سیر کرده و بند کند بصرف کلام و لبهای مردان را و الناس شک  
روایت که قلوب الرجال گفته یا قلوب الناس لم یقل الله من یوم القیمة یقول یکنه خلیف تعالی از وی روز قیامت صرف را و لا عدلانه صرف را و لا عدل را و صرف را  
و بعدل فیه داشته اند یا بصرف ناظر و بعدل و نرفیه یا بکس رواه ابو داود و عن عمرو بن العاص انه قال یوما را روایت است از عمرو بن العاص که وی گفت  
روزی و قام و حطی اکثر القول و حال آنکه استاد مروی پس بسیار کرد سخن را فقال عمرو پس گفت عمرو بن العاص لو قصد فی قوله اگر میسر بود







قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ايا رجل قال لا خيبه كافر هر يك كج بد مرد بر دمسلمانا کافری تاویل و شبهه نقد ما بهما احدهما پس تحقیق رجوع کرد  
 باین کلمه و التزام کرد و مقتضای آنرا یکی ازین دو کس یعنی کونیه این کلمه یا کسی که گفته شد مرد و ازیرا که اگر راست گفته است خود آن کس کافر است و اگر دروغ گفته و آن کس کافر  
 نیست این کس کافر میشود زیرا که چون مؤمن یا کافر خواند یا کافر دانست و دین اسلام را باطل اعتقاد کرد و متفق علیه و عنایت ذر قال قال رسول الله صلى الله  
 علیه واله وسلم لا یرحمی رجل و جلا بالسنوق دشنام نه مردی مردی را بفسق و لا یرحمه بالكفر و دشنام نه مردی مردی را بکفر الا ارددت علیه  
 کفر کج رجوع کند این کلمه که دشنام داده بدان فسق باشد یا کفر بر مرد دشنام دهنده ان لم یکن صاحب کذلک اگر نباشد یا را که دشنام داده شده است او را  
 هم چنین که او گفته است یعنی فاسق نیست و کافر نیست یعنی اگر یکی دیگر را که فاسق نیست فاسق شود و اگر کافر گفت و او کافر نیست خود کافر  
 گشت و رواه البخاری و عنه قال قال رسول الله صلى الله علیه واله وسلم من دعا رجلا بالكفر کسکه خواند مردی را بکفر یعنی کافر گفت او قال  
 عدو لله یا لعن دشمن خدا که این نیز در حکم کافر است و لیس کذلک و حال آنکه آن مرد نیست کافر و دشمن خدا آنخوانده اینچنین الاحاد علیه مگر آنکه رجوع کند  
 کفر یا عداوت بر وی یعنی خود کافر گردد و دشمن خدا باشد خارجا مگر از جور یعنی بازگشتن متفق علیه ظاهر این احادیث دلالت دارد که هر کجی تاویل و بی دلیل یکی  
 یا کفر کوی یا کفر گردد به جت آنکه وی اسلام را کفر خواند و در اینجا کلام است که طبعی ذکر کرده و ما نیز تشریح آنرا آورده ایم و عن انس و ابی هریرة ان رسول الله  
 صلى الله علیه واله وسلم قال المستعان ان و شخص که یکدیگر را دشنام دهند ما قالوا لعل البسادی کناه آنچه کونیه و دشنام کنند بر آن کس است که  
 سخت دشنام کرده است و کناه دشنامی که شخص دوم کرده است هم بر اول است که ظلم کرده و دوم مظلوم است و آن باعث شده این را بر دشنام مالم  
 یعتد المظلوم مادام که اعدا او تجاوز از حد مظلوم و اگر از حد گذرانند مظلوم نمی ماند و برین تقدیر هر دشنام که زیادت کرده کناه آن هم بر اوست و رواه مسلم و عن  
 ابی هریرة ان رسول الله صلى الله علیه واله وسلم قال لا یبغی الصدیق ان یکون لعاونا بایه و سنو و مر صدیق را که باشد بسیار لعنت کننده و رواه مسلم  
 صدیق بکسر صا و تشدید و لا یبغی مبالغه است یعنی کثیر الصدق چنانکه ضحیک یعنی خنده بسیار کننده و سکیت خاموشی بسیار در زنده و در اصطلاح صوفیه معتبت  
 مقامیت با بیان مقام نبوت که مقامی بر یک در میان واسطه نیست که می تواند با و لکن مع الذین انعم الله علیهم من البینین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین  
 ایمانی بران دارد و صدیق لقب اول خلفا است رضی الله عنهم و چون صدیق و رستی شوی و مرد شد و بقامی رسید که علوم مقام نبوت است و انبیا هم برای رحمت ویرد  
 گردانیدند و در آن معیشت انداختند کردن که در انداختن و لکن از درگاه رحمت است شان و وی نبود و مقتضای مقام صدیقیت نباشد و لهذا تشبیه امرضیه اهل سنت  
 و جهات ترک لعن و طعن است و بر هیچ کس لعن نکند اگر چه مستحق آن باشد و زبان بدان نیالاید و تفضیح وقت بدان نمایند و لعنت کردن عادت و دوی خود نکرد و اند خود  
 آنکس که ملعون باشد خود را چه حاجت که کسی بگوید لعنت کند بیت هر که او را عداوتی لعنت کرد نیست لعن من و تو او اش در جور و لعن کردن جایز نیست مگر بر  
 کافری که فخر صادق خبر داده باشد مردن او بر کفر و بر کافر مخصوص که ایمان او در دم اخیر تحمل باشد نیز لعنت نماید مگر علی الاحمال کوی لعنت الله علی الکافرین و باید  
 دانست که لعنت دو قسم است یکی طرد و تبعید است از رحمت الهی و ناامیدی مطلق از فضل و امتیازی وی و این مخصوص کافر است و دیگر دوری و حرمان از مقام  
 قرب در ضایقی غراسمه که راجع و امل است ترک اولی و احوال و آنچه واقع شده و ترک بعضی اعمال و او را از بعضی محاب و غیر هم منقول و ما ثور است هم ازین  
 بابست و قسم اول و عن انس و ابی هریرة ان رسول الله صلى الله علیه واله وسلم یقول ابوالله و لعنت رضی الله عنه شنیدم آن حضرت را  
 که می گفت ان اللعائین لا ینکونون شهداء و لا مشعرا یوم القیمه کرده و لعنت بسیار کنندگان یعنی باشند کواهی دهندگان بر خلق و شفاعت کنندگان را ایشان  
 روز قیامت در قرآن مجید آمده که روز قیامت ما و صدق امانت مرحوم محمد کواهی دهند بر مردم و شفاعت کنند ایشان را پس میفرماید که لعنت کند که از آنکه لعنت  
 عادت و دوی ایشان شده و درج شهادت و شفاعت در آن روز دست ندهد و در حقیقت مقصود نفی این شنیع و شنیع نامر ضیه است ازین است و رواه مسلم  
 و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلى الله علیه واله وسلم اذا قال الرجل چون بگوید مردی بقصد عیب جوئی و حقارت مردمان و یونند  
 ساختن ایشان از رحمت الهی در بطریق تحسره و تلم و تحزن و تأسف بر احوال ایشان هلاک الناس هلاک شد نه مردم و مستوجب آتش و دوزخ گشتند فهو  
 اهلکم پس آن مرد کونیه این سخن را هلاک شوند نه ترین مردم است که نفس خود عجب میکند و در دم بحشم حقارت می نکرد و از رحمت حق ناامید میگرداند  
 و برین تقدیر بکلمه عظیم کاف بر صیغه اسم تفضیل آید و بفتح کاف لمقطه صافی از هلاک نیز آمده و معنی چنین باشد که هر کجی کلمه میگوید هلاک میگرداند مردم را و در وطن  
 یاس و ترک طاعت و انما که در معاصی می افکند ایشان را چه شنیدن این سخن شکسته دل و ناامید و بی شوق میشوند چه گناهکاران در حیطه مصیبت و لغسانیت افتاد  
 اگر فانی صفت قد و جلال اند ایشان نصیحت برقی و لطف کردن و بر رحمت و مغفرت الهی معتقد و اثنی گردانیدن او خل و اقرب است پس در اینجا اشارت است  
 باینکه مردم با شاشت باید و دوقوی دل باید گردانید و امیدوار بر رحمت پروردگار باید ساخت و رواه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلى الله علیه واله وسلم  
 یخجلون انظر الناس یوم القیمه می باید بهترین مردم و رسوا و به حال ترین ایشان روز قیامت ذالوجهین مرد و دوی و منافق صفت را الذی یاتی هولا

یوجه وهو لای یوجه انکمی آید این جماعت را بروی و بطریق دمی آید جماعه دیگر را بروی و دیگری دیگر و میگوید هر جماعه از خوش آمدن موافق است و تواند که مراد من  
 حقیقی باشد که در باطن کافر است و در بیرون داد مسلمان می دهد چنانچه منافقان در زمان آن حضرت بوده اند و در قرآن مجید حکایت ایشان مذکور است و بیشک سخت  
 ترین عذاب و نكال روز قیامت بر منافقان باشد متفق علیه و عن حذیفه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يقول خذیفه که منافق  
 سر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بود و علم منافقان نزدی بود گفت شنیدم آن حضرت را که میفرمود لای دخل الجنة قیات درمی آید بهشت را سخن  
 فی الصراح قت سخن چینی کردن یعنی سخن چینی آنکه نهان گوش بر سخن مردم دارد و ایشان را از ان خبر نباشد سخن چینی کند و بجای دیگر برساند و در قاموس گفته که آن را که  
 پنهان گوش بر سخن مردم دارد قیات گویند سخن چینی کند یا نکند و اما آنکه طبعی گفته که قیات سخن بد روغ بر سبتن و آما ده کرده اند و درست ساختن آن را ظاهر آنست که قیات  
 نام مغتری و پنهان گویند بود و در سخن چینی و دروغ گفتن شرط نیست و تمامی سخن از جای بجای بودن اگر چه راست هم بود اما بقصد شر و فساد و تا بیکدیگر در افتند و آتش فتنه تیز کرد  
 معنی در تمامی شرط است متفق علیه و فی روایه مسلم تمام و در روایتی مسلم را سبای قیات تمام آمده و این دلیل است که قیات معنی سخن چینی است و عن  
 عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عليكم بالصدق لازم گیرید بر خود راست گفتاری فان الصدق یهدی الی البر  
 زیرا که راست گفتن راه می نماید بر نیکی کاری یعنی خاصیت راست گفتن آنست که توفیق نیکی کردن می آرد و اما در آنست که صدق راست چنانچه در روایت دیگر باید  
 و اعتبار روایت این آن باعتبار مغایرت اعتبار است در مفهوم و ان البر یهدی الی الجنة و بدستیکه نیکی کاری راه مینماید بهشت و ما نزال الرجل یصدق  
 و یقوی الصدق و همیشه مردی راست میگوید و طلب و کوشش میکند راست گفتن را حتی بیکت عند الله صدقاً تا آنکه نوشته میشود آن مرد نزد خدای تعالی  
 یعنی حکم کرده میشود بروی بصیبت و اثبات کرده میشود و اورا این مقام و ثواب آن یا نوشته میشود نام او در دیوان اعمال نزد ملا اعلی یا مردم در کتابهای خود نام او  
 صدق می نویسند و مقصود آنست که ظاهر گردانیده میشود در خلق با این صفت و این نام و انداخته میشود در دلهای مردم و جاری گردانیده میشود و بر زبانهای ایشان  
 بر قیاس قول وی سبحان الذین آمنوا و عملوا الصالحات یجعل لهم الرحمن ودا و اما کذب و الکذب و در و دارد خود را از دروغ گفتن فان الکذب یهدی الی  
 الخجور زیرا که دروغ گفتن میرساند نجاست بسوی فتن و فجور و ان الخجور یهدی الی النار و بدستیکه فتن کردن میرساند بسوی آتش و فتن و عا یزال الرجل یکتف  
 و یقوی الکذب و همیشه است مرد که دروغ میگوید و طلب و کوشش میکند دروغ گفتن را حتی بیکت عند الله کذاباً تا آنکه نوشته میشود نام او نزد خدای تعالی و دروغ گو معنی  
 بر قیاس و قرینه صدق معلوم شد متفق علیه و فی روایه مسلم و در روایتی مسلم را این لفظ آمده قال ان الصدق یروان البر یهدی الی الجنة زیرا  
 که صدق نیکی است و نیکی میرساند بسوی بهشت و ان الکذب یخجور و ان الخجور یهدی الی النار و باقی الفاظ حدیث موافق روایت اول است و عن ام کلثوم  
 رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ام کلثوم بنت عقیل بن ابی معیط گفت که آن حضرت فرمود لیس الکذاب الذی یصلح بین الناس  
 نیست دروغ کو آن کسی که اصلاح میکند میان مردم و یقول خیراً و میگوید سخنان نیک را که باعث صلاح حال و رفع نزاع می گردد اگر چه دروغ نیز باشد و یکی از مواضع که  
 دروغ گفتن در آن رواست اصلاح ذات البین است یعنی صلح دادن و دور کردن نزاع و عدالت که میان دو کس است و یکی دیگر از آن مواضع که دروغ گفتن در آن جایز است  
 نگاه داشت بر خون مال کسی است که با حق میرود و دروغ گفتن بازن بقصد اصلاح وارضای وی نیز جایز است چنانکه گوید ترا دوست میدارم هر چند نازد و منی  
 خیر او آنگاه میرساند سخنان خوب را بیکدیگر این داخل تمامی سخن چینی نیست سخن چینی که مذموم و منی است آنست که بقصد شر و فساد کند اما اگر بنیت خیر و صلاح کند مجز  
 است اهل لغت فرقی نموده اند و بنی بفتح یا سکون نون و تخفیف میم بر وزن یضرب و بنی بضم یا و فتح نون و تشدید میم اول در نقل سخن بقصد خیر و صلاح استعمال باید  
 دوم در شر و فساد فی الصراح نما و نحو سخن رسانیدن بوجه اصلاح و نیکی و تمجید سخن رسانیدن بیدی و سخن چینی کردن متفق علیه و عن المغد اد بن الاسود قال قال  
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا رايت المدا حین یحسب کونیند مع کونیند کان یا یعنی در حالت مدح و مراد بمدح کسی است که مدح گفتن مردم را عادت  
 معرفت و سبب محبت خود ساختن بی تمیز میان حق و باطل و مستحق و غیر مستحق و این مذموم و مکروه است زیرا که بی مدخلت کذب از جانب مدح و عجب مدح خود را حشو  
 فی وجوه هم التراب پس بنده زاید در رویهای ایشان خاک خاموشی زنی و زنا معنی خاک و حی بر وزن رمی پری دست که بر دانه از خاک و در غیر آن نیز استعمال باید  
 و مراد بانداختن خاک در روی او حرمانست یعنی چیزی ندهید و محروم بگذارید و ایند باندک چیزی دادن که مشابه است بجاک در قلت و حنارت و بعضی علماء آن را بر ظاهر حمل کرده  
 آورده اند که مقدار که راوی این حدیث است قبضه خالی برگرفت و در حضور امیر المؤمنین عثمان در روی مدح انداخت و رواه مسلم و عن ابی بکره قال اشقی رجل  
 دجل عند النبی صلى الله عليه وآله وسلم روایت است از ابی بکره که صحابی مشهور است که گفت شاکر مرده ای بر مردی نزد آن حضرت فقال پرس گفت آن مرد  
 و طایف قطعت عنق اخیک وای بر تو بریدی کردن برادر خود را مثل اسب با شمشیر نمود آن حضرت این کلمه را بریدن کردن که معنی ذبح و هلاک جسمانی است استعمال کرده  
 هلاک روحانی که مدح و راز عجب و غر در پیدایان هلاک در دنیا است و این دروین و کاهی معنی هلاک و دنیا نیز کرد و چنانکه از شنیدن مدح مغرور گردید و یکی را هلاک کند و او را  
 هلاک کند بقصاص آن و امثال این بعد از آن در رعایت حرف و اعتدال مدح فرمود من کان منکم ما دحاً لا محاله و کسی که هست از شما مدح گویند و میخواهد کسی را مدح کند

البه فلیقل احسب فلانا پس باید که بگوید که کان میرم فلان را چنین و الله حبیبه و خدای تعالی داناست بحقیقت حال وی و سر وی و حساب کند و جزا دهنده اوست  
برگردان وی ان کان یومی اندک لک اگر هست ما و ک کان میرد که وی همچنانست یعنی همچنانکه مرگ کرده است و او را بری بضم یا و فتح یا یعنی فلان و لایزکی علی الله  
احدا و استایه و حکم نکند بر خدا بخیر و یقین هیچ یکی را که وی چنین است یعنی احتیاط کند دستایش و بگوید که کان دارم که وی چنین است و الله اعلم و بخیر نمگوید که  
البه چنین است تا حکم بر علم الهی نکرده باشد متفق علیه و عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال روایت است از ابی هریره که  
ان حضرت فرمود اندرون ما العنیه آیامی دانید که غیبت چیست فی الصراح در آیه بالکسر استن دریت بای غیبت به و لا ادری لا اعلم قالوا الله ورسوله اعلم  
گفتند صحابه خدا و رسول خدا تا تراست قال گفت آن حضرت ذکرت اخالک ما بیکره غیبت یا گردون نت برادر خود را یعنی مسلمان را به چیزی و صفتی که  
ناخوش دارد و قیل گفته شد آن حضرت اخوات آیاس خبر ده ما را ان کان فی الخ اگر باشد در برادر من یعنی در ان شخص که او را بیدی یاد کرده ام معاشرت  
آنچه میگویم او را یعنی اگر راست گفته ام و این صفت به دوری هست اگر او را ناخوش آید یا این نیز غیبت است قال گفت آن حضرت ان کان فیہ ما قتل فقد غتبه  
اگر هست در ان شخص چیزی که میگوید تا زبانی پس تحقیق غیبت کرده تو را و ان لم یکن فیہ ما قتل فقد غتبه و اگر نیست دووی آنچه میگوید پس تحقیق بتیان کرده  
او را و دروغ بر لبه بروی یعنی غیبت همین است که عیب کسی را بر ابی بگوید اما اگر نه راست میگوید آن خود افزا و بتیان است و آن گناهی دیگر است رواه مسلم و فی  
روایه و در روایتی دیگر از مسلم باین لفظ آمده اذ قلت لایخلف ما فیہ فقد غتبه و اذ قلت مالیس فیہ فقد غتبه معنی این همان است که گفته شد به آنچه  
غیبت گناهی است در غایت قبح و شاعت و بیشترین گناهیان است در کثرت و شیوع میان مردم و کم کسی باشد که از وی سلامت ماند و آن یاد گردون بود کسی را آنچه  
ناخوش آید و او را خواه عیبی باشد به بدن وی یا در عقل وی یا در دین وی یا در دنیا وی یا در خلق و مال و ولد و والد و زوج و خادم وی یا جامه و رفتار و مختار و همت و شست  
و بر خاست و حرکت و کثرت وی یا تازه رونی و ترش رونی و تند خوئی و سخن گوئی و خاموشی و جز آن آنچه متعلق است بوی و خواه ذکر بلفظ بود یا گناهی یا مرد و اشاعت  
بچشم و بر و سر و دست و مانند آن و باجمعه هر چه کوئی مفهوم کرد و عیب کسی و غایبانه وی بگوید غیبت است و اگر بر وی وی بگوید و وی را ناخوش آید آن آید  
و یحیائی و وقاحت است و این نیز ذمیه دیگر است و کفارت غیبت بخلق خواستن است از ان کسی که او را غیبت کرده است اگر رسیده است بوی و اگر  
نرسیده اگر مرد یا مسافت دور افتاده است و استغفار کافیت و در بکلی خواستن لازم نیست که بتفصیل بگوید بطریق اجمال کافی است که گوید ترا غیبتی کرده ام  
بخش و هو الصصح و در استغفار کردن مرغبان را نیز کفارت غیبت است چنانکه در احادیث بیاید و عن عایشه رضی الله عنها ان رجلا استاذن علی النبی  
روایت است از عایشه که مردی از نطلبید که در آید بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و گفته اند که نام آن مرد عیین بن حصین بود مردی از موفقه القلوب و جاهل عرب  
و در قوم خود مطلع و رئیس بود از حمایه اخلاق بعیدا فاده و آثار نقصان دین و ایمان از وی هم در حیات آن حضرت و هم بعد از وفات وی صلی الله علیه و آله وسلم بطریق  
آمده گفته اند که بعد از حیات آن حضرت بر او ارتداف رفته در دست ابو بکر صدیق اسیر افتاده و بتجدید اسلام نموده و مسلمان از عالم رفته و روایت احادیث نیز کرده و  
درین وقت که بر آن حضرت در آن ظاهر اسلام نموده بود اما بحقیقت آن متصف نشده بود در صحیح البخاری در کتاب التفسیر آورده که آن عیین بن حصین را بر او داده بود  
جرین قیس بن حصین که از اهل علم و قرآن بود و در مجلس امیر المومنین عسکری علیه السلام در قرنی و مترقی داشت روزی این عیین بن حصین نزد برادر زاده خود آمد که ما برین امیر  
در ارجون او را آورد و عیین بن حصین تو را عطا می کنی و عدالت نمی و روزی پس امیر المومنین عسکری غضب در آمد و خواست که او را از آنکه جرین قیس این آیت را بر  
خواند خذ العصف و امر بالعزف و لعرض عن الجالین و گفت امیر المومنین در گذر از وی که وی از جا طان است غرض که این چنین بی ادب و بی احترام بود و  
عایشه رضی الله عنها میگوید که این مرد از ان مردن طلبید بر آن حضرت فقال پس گفت آن حضرت این فواله اذن و سیدم این مرد را و بگذارید ما را قیس  
اخو العشیره پس بدقیله داری است این مرد و گفته اند که این کلام از ان حضرت از الهامات نبوت و معجزات است که جز از غیب و حقیقت حال وی داده و در آخر  
امار بدی از ارتداد و جز آن از وی بطریق رسیده و این مذمت ما را برای اظهار و کشف حقیقت حال وی بود تا مردم او را بشناسند و فریب نخورند و در فتنه نفی پس  
غیبت نبود و بعضی گفته اند که وی مجاهر بود و بدی و مجاهر را غیبت نبود فلما جلس پس چون در آمد نشست تطلق النبی صلی الله علیه و آله وسلم فی  
وجهه طلاق لسان و تازه روی نمود آن حضرت در روی وی و انبساط الیه و اظهار انبساط و کشاده روی و بی تکلفی و مصلحت آن حضرت بسوی آن مرد  
فلما انطلق الرجل پس هرگاه که رفت آن مرد از پیش آن حضرت قالت گفت عایشه یا رسول الله قلت له کذا او کذا گفتی مرا این مرد را غایبانه چنین و چنین  
ثم تطلقت فی وجهه و انبساط الیه پشتر شاست کردی در روی وی و انبساط نمودی بسوی وی این چیست که در حضور و غیبت نکردی و در  
حضور نیز او را بد گفتی فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم متی عاهدتک فحاشاکی یا قتی ویدی تو مرا می عاهد  
بدگفته و بیو ده و سخت و درشت بر روی کسی و در بدی از حد گذرنده ان شتر الناس عند الله منزله يوم القیمه بدستیکه بدترین مردم نزد خدا  
از روی قدر و مرتبت روز قیامت من تو که الناس اتقاء مشره کسی است که ترک دهند و بگذارند او را مردم از جهت پرهیز کردن و یکسو شدن از شر وی و



فی روایه لهما و در روایتی بکای اتفاق فحشه آمده و این حدیث را دو معنی گفته اند یکی آنکه منکر در روی وی فحش و درشت بخت آن که فحاش نباشم و از آنجا که نشوم که مردم ترک نکند که فحش شان و دوم آنکه آن مرد مشرب بود و بخت آن که داشتیم او را و بر روی او بختیم و بد مردی باشد کسی که بگذارد و ترک دهد و او را مردم زیر پیزی از روی و روایت اول ناظر بر معنی ثانی است و ثانی در اول کما لا یخفی متفق علیه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کل اثمی معافی و در اکثر نسخ اصول معافات آمده بنامی فرماید بامت من سلامت داشته و که البته میشد یعنی غیبت کرده میشد و هیچ یکی را الا المجاهرون مگر آشکارا گفته کان بی راوی حیاتی در زندگان دران و در بعضی الاما هر بن آمده بیاوان من المجانته فبیح میم و تخفیف جیم بی مکی و بی پروائی از مجانت است ان لیمیل الرجل باللیل عملا این که عمل کند مردی در شب عمل بد را ثم یصبح بستر صبح کند و قلد منوره الله تعالی و حال آنکه پوشیده است خدای تعالی پرده علم و کرم خود را عمل بد را فبقول پس بگوید آن مرد کسی یا فلان عملت الباطل و حقه کن او کن اگر در من و شب چنین و چنین کاری و قلد بات لستیزه و به و تحقیق شب کرد باین حال که می پوشد عمل او را پروردگار روی و یصبح بکشف ستر الله عنه و صبح میکند باین حال که میکشاید پرده خدا را از خود متفق علیه و از آنجا معلوم شد که عیب که حرام است از کسی است که بد میکند و ینان می کند اما اگر بی جا است و اسکارا به میکشد غیبت او غیبت میت و درین معنی گفته است سوم پرده بر بی حیاتی من که او می در پرده خویشتن گفته اند که جائز است غیبت از فاسق معلن و امام جائز و مبتدع و داعی بر زدن نظم و دادخواهی و بقصد نصیحت و تزکیه شه و دوازده روایت اخبار و احادیث و در صورت نظم اگر صبر کند اضمحل است و باسه التوفیق و ذکر و ذکر کرده شده حدیث ابی هریره که او پس این است من کان یومن بالله فی باب الضمنا و باب ضیافت الفصل الثانی عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من ترک الذکب فقیح کاف و کسره کاف و کسره کاف و سکون دال و هو باطل کسی که بگذارد دروغ گفتن را و حال آنکه دروغ گفتن ناحق و نادر است این قید بجهت آن است که دروغ گفتن در بعضی مواضع جایز است بلکه مستحب است چنانکه در معاریف که در صورت دروغ نادر است و لیکن در حقیقت راست است چنانکه در قول ابی هریره علیه السلام فعله کبیر همه و امثال آن گفته اند و در حاکم نیز درست است مادام که موجب عذر و پیمان شکستن نباشد و اصلاح ذات البین و حفظ دم و مال مسلمانی که بناحق میروید پس می فرماید کسی که ترک دهد دروغ گوئی را بخیر و بدی در بعضی الحینه بناکرده شود برای وی در حلالی بهشت و بعضی بفسخ را و ضا و مجبه دیوار کرد و شجره و من ترک المراء و هو محق و کسی که بگذارد بدال و نزاع و خصومت و ستیزه را و حال آنکه حق بجانب است بجهت کسر نفس و تواضع تافض ظهور فضل و شرف وی ترغیر نکرد و طغیان نکند و این در غیبه امر دینی بود که بسکوت دران خطی درین تزیاد امام شافعی منقول است که فرمود بجهت و مناظره نکردم من هرگز مکرر که دوست داشتم که حق بر نسبت خصم من ظاهر کرد و در رحمة الله علیه بنی لدی و وسطا الحینه بناکرده سو برای وی در میان بهشت و من حسن خلقه و کسی که نیک گرداند اخلاق خود را و تندیب اخلاق کند و این شامل جمیع حمایه و کمالات بهشت و بیشتر اطلاق وی در عرف در این جانب و در کثایه پیشانی و حسن معاشرت آید بنی لدی و اعلاها بناکرده شود برای وی و در بالا و جای بلند از بهشت و او اله الترمذی و قال هذا حدیث حسن و کذا فی شرح السنه روایت کرد این حدیث را ترمذی در جامع خود و گفت این حدیث حسن است و هم چنین گفت بغوی در شرح السنه و فی المصابیح قال عزیم و در مصابیح گفت این حدیث غریب است و غریب است و غریب است و بعضی مشهور منافات دارند و ترمذی نیز در جای متعدده کلمه مجمع این دو صفت میکند و توجیه آن مشهور است چنانکه در مقدمه که نوشته و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اندرون ما اکثر ما یدخل الناس الجنة آیا میدانید چه چیز است بیشتر آنچه در آدم را در بهشت و سبب رفع درجات و کرامات که در روی یاکو نیم اجتماع این دو صفت موجب است بحکم الهی دخول جنت را و تغیر اینها دخول لهما یا در آمدن آن سابقان از پیغمبران و صدیقان و الا در اصل دخول جنت بعد از حصول ایمان چسبیدی دیگر از اعمال و اخلاق شرعیست تقوی الله و حسن الخلق تقوی است و خوش خلقی شک نیست که تقوی شامل است تیان جمیع مامورات و باز آمدن از همه منہیات را و تحسین خلق نیز دران داخل است پس ذکر آن بعد از توصیف است بعد تعظیم که آنکه مراد از تقوی اعمال ظاهر دارند و از حسن خلق باطن و طبیعتی گفته که تقوی اشارت بحسن معاملت با خلق و قدر اکثریت بهجت آن است که شاید بعضی بی اختلاج این دو صفت نیز در آید بفضل الهی و شفاعت حضرت رسالت پناهی و نیل درجات نیز نمایند اندرون ما اکثر ما یدخل الناس النار آیا میدانید چه چیز است بیشتر آنچه می در آدم را در آتش و دوزخ الاجر فان و دوزخ سوک میان ذلالتی العجز و العجز یکی دران که زبان نبرد داخل آن است و اقفا و در اصل و شرب حرام و گفتن بیوده و لا طایل از کلام بآنست دیگر فرج مردوزن که اغلب و اقوی شنوات که عقل را مغلوب سازد با دست ظاهر سیاق کلام آن بود که گوید معصیت الله و سوء الخلق در برابر تقوی الله و حسن الخلق و لیکن اشارت کرد باقوی اسباب معاصی و کفایت آن در سببیت دخول نار و معنی اکثریت اینجا ظاهر است فافهم و اله الترمذی و ابن ماجه و عن بلال بن العاصی

کسبت ابو عبد الرحمن غزالی مدنی آمد نزد آن حضرت زد و فد مذنبه در سال پنجم از هجرت بود در عهد آن حضرت عامل بر نواحی فرغ که بر سافت پنج روز از مدینه است و لو  
 مذنبه روز فتح کربلاست وی بود مات ششستین و ده ثانون سنه قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان الرجل لیتکلم بالكلمة من الخیر  
 بدستیکه مرد هر آینه سخن میکند بدستیکه متضمن خیر است یا علم مبلغا یند آن مرد صد سیدن آن کلمه را که گجا میرسد و قدر و مرتبه آن نزد پروردگار چیست  
 یعنی آسان می پندارد و وی عظیم است نزد وی تعالی یکت الله له بها وضو ان الی یوم یلقاه می نویسد و محقق میگردد خدای تعالی مر آن بنده را بسبب  
 آن کلمه خوشنودی و پسندیدگی خود را نر و زی که دیدار میکند و در می یابد آن مرد وی تعالی را و ظاهر هر یک و اندک آن را در دنیا و آخرت و معنی توفیق در اینجا نیست که  
 تحقق رضا و ظهور آثار آن تا یوم لقمة بهت بعد از ان القطاع می پذیرد و نظیر وی در جانب سخا آن علیک لغتی الی یوم الدین سنیان بن عیینة گفت مراد باین کلمه  
 حق است نزد سلطان جابر و ابن جعد الله گفته که می دانم خلاف هر کسی را در تفسیر این کلمه بکلمه مذکور رانقی و باین قیاس مراد بکلمه شکر کلمه باطل باشد که ضرر کند  
 و در دین نزد سلطان و ظاهر حدیث عموم است هر کلمه که باشد و الله اعلم و ان الرجل لیتکلم بالكلمة من الشر ما یعلم مبلغا یکت الله بها علیه سخطه الی یوم یلقاه  
 و بدستیکه مرد حکم میکند بکلمه از شرعی و اندک مبلغ او را می نویسد خدای تعالی بسبب آن کلمه بر آن مرد ناخشنودی خود را تا روزی که کلافی میشود و آن مرد الله تعالی را  
 رواه فی شرح السنة و در وی مالک و الترمذی و ابن ماجه نحوه و عن ابن حکیم عن ابیه عن جده نفع موحده و سکون فاما بقیة الله است و ایت میکند از پدر  
 خود که حکیم بن معویه است و وی احوالی است حسن الحدیث و پدر از جد که معویه بن حیده نفع فاعلمه و سکون تحماتیه و بدل جمله صحابی است و در بنز بعضی را  
 اختلافی هست و بخاری و مسلم در صحیحین از ایشان روایت نموده قال قل رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ویل هلاک و سختی لمن یحذ ث فیکذب  
 هر کسی را که سخن میگوید پس دروغ میگوید لیکن بکلمه القوم را بخنداند آن سخن مرد از او فی الصراح ویل سختی ویل له و یل له تکرار برای تاکید و سختی و تشدید در وعید  
 است و رواه احمد و الترمذی و ابوداود و داز قید فیکذب مفهوم میگردد که اگر سختی راست و درست که پدر برای فرج و نشاط اصحاب و احباب  
 و تشدید خاطر ایشان باینکه ندارند اما باید که این را پیشه و عادت خود سازد چه طیب و مزاج که دروغ نبود اگر چه مشروع و منوشت اما گاه کاهی نه دایم و باید  
 که مطلع نظر خدائیدن نبود و محبت مقصور بر آن ندارد چنانچه در حدیث آمده میفرماید و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم ان العبد ليقول الکلمة بدستیکه بنده میگوید بکلمه لا اقولها الا لعینک به الناس فی کویا آن کلمه را که برای این غرض که بخنداند باین قول مردم را  
 یهودی با می افتد آن بنده بسبب اینک یعنی بسوی دوزخ از بعد مایلین السماء و الارض افتادنی که دورترین مسافت میباشد و ششای آن از مسافتی  
 که میان آسمان و زمین است و بعضی گفته اند که مراد در افتادن از محل خیر و محبت و مال هر دو معنی نظر بقیقت یکی است و اندک لیزل عن لسانه و بدستیکه هر آینه  
 بنده میبگذرد از زبان خود آید لیزل عن قدمه سخر از لغزیدن از قدم خود و چه لغزش قدم از جای بجای اندازد و ضرری که بسبب آن برسد در بدن بود و لغزش زبان از  
 ایمان بکفر افکند و در او وید و دوزخ اندازد شخصی شخصی خبر داد که پس تو افتاد گفت از کجا گفت از دیوار گفت الحمد لله باری از دل نیفتاد و الله بهیقى فی شعب الایمان و عن عبد  
 الله بن عمر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من حمت نجاسی کما حمتی کزید از سخن بدبخت یا بدآفات و بلیات در دنیا و آخرت چه اگر نجاست  
 با و میرسد از ملازراه زبان آید چنانکه در کتاب الایمان گذشت رواه احمد و الترمذی و الدارمی و البیهقی فی شعب الایمان امام غزالی گفته که سخن کردن  
 بر چهار قسم است یکی ضرر محض است دوم نفع محض سیوم متضمن ضرر و نفع است هر دو چهارم آنکه ضرر دارد و نفع آنکه ضرر محض است خود لازم است خاموشی از آن  
 هر چند آنکه ضرر و نفع هر دو دارد و چه ضرر را هم است از طلب نفع و آنکه ضرر دارد و نفع اشتغال بدان موجب تضییع وقت است و عین خسار ماند قسم دوم که  
 نفع محض است و در اینجا نیز خطر و آفت است از مزج و قاتی و ریاء و تصنع و تزکیه نفس و فضل کلام و تمیز کردن در آن و دریافت آن متعسر پس خاموشی همه حال بدست  
 که حکم ضرورت و عن عقبه بن عامر قال لغت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فقلت ما النجاة پس گفت من و پرسیدم از آن حضرت  
 چیست سبب نجات یعنی در دنیا و آخرت فقال پس گفت و جواب داد آن حضرت ملک علیک لسانک مالک شوب خود زبان خود را یعنی باید که بخشی زبان خود را  
 کرد آنچه نفع در آن باشد ضرر تو و بعضی گفته اند که بگردان زبان خود را ملوک مر خود را در چیزی که و بال آن برست و نگاه دار از آنچه ضرر میکند تا و ان کن و آنچه نفع  
 است این عبارات ایضا است و در تقریر این عبارات و این همه ناظر است و اندک الملک بکبر سبزه است از ثلاثی مجرد غایت آنکه توجه علیک که لغظ ضرر است نیست  
 که گفته شده و در جمیع البها تصریح کرده که امر ثلاثی مجرد است و در بعضی نسخ تصحیح این لفظ نفع نموده کرده از الملک و معنی آن ظاهر نیست چه الملک یعنی ملک آید چنانچه در  
 قاموس گفته و در بعضی حواشی گفته که بهو کسر الفه من الثلاثی المجرود و لفظی غیر ظاهر و الله اعلم و لیس حالت بدلیک و باید که بکجا نذر آفات و تو یعنی نشین در غار مشغول به  
 عبادت مولی و مالک علی خطیتک و بگری بر کلمات و تقصیر است خود رواه احمد و الترمذی و عن ابی سعید رفعه و مر و نیست از ابی سعید خدری که رفع کرد از حضرت  
 رسالت پناه آنرا صلی الله علیه و آله و سلم قال گفت آن حضرت اذا صبح ابن آدم چون صبح کند آدمی فان الاعضا كلها کفر اللسان پس بدستیکه اعضا همه  
 خضوع و فروتنی و بتبیت میکنند باز را و کفیر یعنی انما و خضوع کردن آدمی آید مر غیر خود را و وقتی که میخواهد که تعظیم کند او را که فی قاموس فقول پس میگوید اعضا

همه زبان را اقی الله فیما بین از خدا و پریمیزن اورا در حق ما و برای ما فانا نحن بلیت زیر که ما و است بتوایم فان استقممت استقمنا پس اگر است می ایستی تو را  
می ایستیم ما و ان اعوججت اعوججنا و اگر گنج میثوی تو گنج میثویم ما و اه الترمذی اگر گویند که اصل و مدار کار دل است اگر وی صالح است بر اعضا صا  
و اگر فاسد همه ایشان فاسد چنانکه در حدیث آمده است که ان فی الحجة مضغ اذا صلت صلح الحمد کله و اذا فدت فذ الحمد کله جواش انکه زبان ترجمان دل  
و خلیفه و سنت پس حکم وی حکم دل باشد کویا آنچه دل می اندیشد زبان آنرا می فرماید و اعضا بدان کار میکنند و عن علی بن الحسین رضی الله عنهما قال قال رسول  
الله صلی الله علیه و اله و سلم من حسن اسلام المؤمن کله ملا یعنیه از علامات حسن و کمال ایمان مرد ترک کردن اوست چیزی که غایت و اتمام بیان  
ندارد و غرض و ارادت آن تعلق بخفته و شان او نیست که اتمام کند بدان و مشغول گردد بتحصیل آن یعنی ضرورت ندارد و دفع و دران نیست لایعنی که میگویند  
باین معنی است و آنچه باید که آدمی اتمام و غایت داشته باشد بدان چیز نیست که متعلق است بضرورت حیات وی در معاش و سلامت و نجات وی در  
معاد اما آنچه متعلق است بمعاش مثل طعامی که سیری بخشد و آبی که تشنگی برد و جامه که ستروحت کند و زنی که سبب غمت فرج کرد و مانند آن از آنچه دفع  
حاجت کند نه لذت و استماع و استکثار و فضول افعال و سائر حرکات و سکناات و آنچه متعلق بمعاد اسلام و ایمان و احسانست چنانچه در حدیث  
جبریل در کتاب ایمان گذشت و اه مالک و احمد و در اه ابن ماجه عن ابی هریره و الترمذی و البیهقی فی شعب الایمان عنهما  
یعنی این حدیث را مالک و احمد از امام علی بن الحسین روایت کرده و ابن ماجه از ابو هریره کرده و ترمذی و بیهقی از هر دو آورده و عن انس  
رضی الله عنه قال قال توفی رجل من الصحابة و فاته یاف مردی از اصحاب فقال رجل ابشر بالجنة پس گفت مردی بعد از مردن  
وی شادمان باش بدر آمدن بهشت یعنی برکت صحبت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه  
و اله و سلم اولاد دمی آیامی کونی این سخن را و بشارت میدهی اورا و نمیدانی حقیقت حال را فلعله تکلم فی الا یعنیه پس شاید که وی حکم کرده باشد چیزی که  
ضرورت نداشته و حاجت نبوده و بتجمل با لا یفصده یا بجملی کرده به چیزی که دادن آن نقصان نمی اورا و چنانکه تعلیم علم و دادن زکات که نقصان  
در علم و مال نمی آرد بلکه سبب اقرب میگرد و یعنی بچه جرم کردی بدان او بهشت را شاید که سخنی لایعنی گفته باشد و بتجسلی و زبیدی و به سوال و حساب  
آن در مانده و گرفتار گشته و همتی در آمدن بهشت نشده باشد و اه الترمذی و عن سفیان بن عیینة عن عبد الله الثقفی صحابی است معهود و در اسهل  
طایف و بعضی گفته اند در اهل بصره و عامل عرب و در رضی الله عنه بطایف قال گفت قلت کفتم یا رسول الله ما اخوف ما تخاف علی حیث مخوف تر  
چیزی که میترسی تو بر من شتر از آن قال گفت سفیان فاخذ بلسان نفسه پس گرفت آن حضرت و رسانید دست را بر زبان شریف خود و قال هذا کفتم  
این است چیزی که بیشتر می ترسم از آن تر تو گفت که آن زبان است بلکه زبان گرفت و اشارت بدان کرد و نیز که اشارت بمحسوس اظهار است در مقصود زبان شریف  
خود گرفت نه زبان سایل زیرا که زبان سایل را گرفتن تکلفی داشت و سمیع است و نیز آن او که وادخل است در مقصود و اشارت است بلکه حقیقت مطلق  
زبان این است و این کلمه عام است مگر آنچه بحفظ و محمت الی محفوظ و محصور شده باشد و اگر زبان سایل میگرفت احتمال اختصاص حکم بوی بهشت  
و اه الترمذی و صححه روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت صحیح است این حدیث و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و اله و سلم اذا کذب العبد چون دروغ میگوید بسند و تبا عذبه للک مبل و در میر و دازان بنده فرشتیک گروه من حقن مباحابه  
از پرکنی که بوی ناخوش آنچه آورده است آن بنده آن را از دروغ گفتن حق بوی ناخوش گذانی الصراح و در قاموس گفته تن ضد فوج و فوج است فاج شد مشک یعنی  
پراکنده شد بوی او و اه الترمذی و عن سفیان بن اسید الحضرمی نفع بمزه و کسر سین بر قول اکثر و بضم بمزه و فتح سین نیز آمده و اسد نیز گفته اند صحابی  
شامی است قال سمعت رسول الله گفت شیخ بن پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم یقول کبرت خیانتان متحدث لخاله حدیث بزرگ کار است  
است که بجائی بر او دروغ را سخنی که هولک به مصداق آن برادر مر تر از آن سخن راست کو اعتقاد کند و اعتقاد و وثوق بر راست کوئی تو کرده و انت به کاذب  
و تو دران سخن دروغ گوینده دروغ گفتن همیشه به و ناشر است و درین صورت بدتر و ناشر تر است و اه ابو داود و عن عمار و رضی الله عنه قال  
قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم من کان ذا وجهین فی الدنیا کسی که هست خدو و در وی در دنیا که با هر طایفه نفاق می ورزد و چنانچه  
که انانیشان است کان له یوم القیمه لسانان من نادر می باشد او را روز قیامت دو زبان آناتش و اه الدارمی و عن ابن مسعود قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و اله و سلم لیس المؤمن بالطعان نیست نومن طغنه کسند و در آروی مردم و لا باللعان و نیست و عاکند بر بومن بدی و بران و در و در حق  
او و از بیک و حمت و لا الفاحش و نیست نمت کویند و از عذ که زنده و بدی و در قاموس گفته فاحش سخت بخیل و در صریح گفته تمغن شیوه گفتن و لا البذی و نیست  
بی حیا و بی حیا و کو فاحش نبی نفع با و کسر و ال مجده و تشه و یا و بجمه نیز آمده و اه الترمذی و البیهقی فی شعب الایمان و فی اخروی له و در روایت دیگر  
آمده مر بقی را و لا الفاحش البذی و صف کرده فاحش را بیدی یعنی نیست بومن نمت کویند و بالغه و قال الترمذی هذا حدیث غریب و عن ابن عمر

قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا يكون المؤمن لعاناً مني ما لم يلعن الله وعادته كنهه بدن و نشاید او را که چنین باشد و فی روایتی  
 و در روایتی باین لفظ آمده لا ينبغي للمؤمن ان يكون لعاناً نشاید و نه نزد مردم من را که باشد لعان و رواه الترمذی و عن سمرة بن جندب قال قال  
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تلعنوا بلعنة الله و ما نکند بر مردم به دوری از رحمت خدا یعنی نگوئید لعنت خدا بر تو و لا بغضب الله و ما  
 نکند بکسی بغضب خدا و نگوئید خشم خدا بر وی و لا بجحيم و ما نکند بدرد آدم و در و زخ و نکند درد و زخ با دجای او و فی روایتی و لا بالنار و در روایتی بجای  
 و لا بجحيم و لا بالنار آمده و معنی یکی است و رواه الترمذی و ابوداؤد و عن ابی درداة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
 يقول لعنت ابوللہ و ما رضی الله عنه شنیدم آن حضرت را که می گفت ان العبد اذا لعن شيئا بدستیک بده چون لعنت کند چیزی را آدمی باشد یا غیر آدمی  
 صعدت اللعنة الى السماء بر میر و لغت بسوی آسمان فخلق ابواب السماء و و نهائس بسته میشود درهای آسمان نزد وی ثم تصطب الى الارض  
 پست فرود می آید بسوی زمین تا پایان رود فخلق ابواب البهادر و نهائس بسته میشود درهای زمین نزد وی و از اینجا معلوم میشود که زمین را نیز درهاست چنانکه آسمان را  
 ثم فخذ منيما و شما لا یستریکیر در جانب راست و چپ فاذا لم تجد مساغیرس چون نمی یابد لعنت جای رفتن و روان شدن را رجعت الى الذی  
 لعن باز می گردد بسوی کسی که لعنت کرده شده است او را فان كان لذلك اهلا پس اگر هست آن کس را قبول کردن لعنت را اهل می رسد و الا رجعت  
 الى قاطعها و اگر آن کس اهل و قابل لعنت است باز میگردد بسوی کونده لعنت که لعنت فرستاده است یعنی چون لعنت فرستاده شد بر کسی هم را اول متوجه  
 بوی نمی گردد بلکه میخواهد برود و چون بدر رفتن نیابد متوجه گردد بآن کس و اگر وی مستحق آن نبود باز گردد بر آن که فرستاده است پس با یقین نشود که آن کس مستحق لعنت است  
 لعنت نباید فرستاده و آن خبری که شارح متقین نگردد و رواه ابوداؤد و عن ابن عباس ان رجلاً نازعته الرجیح و داده روایت است از ابن عباس که  
 مردی کشید با و جا در او را فلحنها پس لعنت کرد آن مرد را که بچه جامه را کشید فقال رسول الله پس لعنت پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم لا تلعنوها فانها  
 ما مودة لعنت کن با دوزخ را که وی را مورا است بوزیدن او را و فرستاده اند از برای کفایت و مصلحتها تنگ آمدن از آن و مکرده نداشتن آن را مافی آداب عیوب  
 و استقامت است و هم چنین است ادب در نزول حوادث و دهر و در احکام را باید که در باطن و ظاهر بدل و زبان را ماضی و ساکت باشد و اگر بدل بحکم  
 ضعف بشریت تغییر راه یا باید که زبان نگاه دارد و اندک من لعن شئاً لیس له باهل بدستیک نشان این است کسی که لعنت کند چیزی را که نیست از چیز  
 در لعن را اهل و مستحق رجعت اللعنة علیه بر میگردد و لغت بر لعنت کننده و رواه الترمذی و ابوداؤد و عن ابن مسعود قال قال رسول الله  
 صلى الله عليه وآله وسلم لا يبلغني رفع و جزم هر دو روایت است یعنی باید که نرساند مرا احد من اصحابی هیچ یکی از یاران من عن احد شئاً از هیچ یکی  
 چیزی را از جنس تقصیرات و افعال قبیحه و خصلت های بد که فلان چنین کرد و چنین گفت و فلان چنین است فالحی احب ان اخرج اليکم و انا سلیم الصد و زیرا که  
 من دوست میدارم که بیرون آیم بسوی شما در حالی که صافی سینه باشم و بر کسی شکلی و از کسی ناماض و با کسی کینه و از نا شرم درینجا تعلیم آن است که کسی با شما بد کند نزد و کرد  
 بلکه نزد و بچسبند از کسی بد گویند یا عشت و کینه داری بگرد و رواه ابوداؤد و عن عائشة قالت قلت للبعی صلى الله عليه وآله وسلم لعنت ما  
 رض گفتم آن حضرت را حسبك من صفية کذا و کذا پس است از صفیه یعنی از عیبهایی او چنین و چنین تعنی قصیة میخواهد و مراد میسر در عایشه از  
 سخن غیبت و عیب کوئی صفیه را تر و آن حضرت صفیه را معنی الله عبا کومه قامت بود عایشه میخواهد که باین عیب او را نزد آن حضرت ذکر کند پس حضرت از آن  
 غیبت کوئی از عایشه نا خوش آمد فقال پس گفت آن حضرت لقد قلت كلمة لو مزج بها الجوز لاحت به و آنرا به تحقیق گفتی تو ای عایشه سخنی را که اگر آنرا میخورد و خلط کرد  
 شود بوی دریا هر آنکه خلط و مزج میکند دریا را و تغییر میدهد به و را یعنی دریا را با آن عظمت و می مزج و مخلوط میکند آنرا فکیف اعمال ترا اینجا معلوم شد که این قدر  
 عیب کسی گفتن که او کومه قد است بقصد تحقیر و تصغیر نیز غیبت است و رواه احمد و الترمذی و ابوداؤد و عن انس قال قال رسول الله صلى الله  
 عليه وآله وسلم ما كان الفحش في شئ الا شانه ما شانه سخنی و تجاوز از حد و چسبیدن از سخن و غیر آن و غالب استعمال فحش در سخن آید مگر آنکه عیب ناک کرد و آنرا چنان  
 و ما كان الحياء في شئ الا زانه و نباشد حیاء و نرمی و چسبیدن مگر آنکه آراسته گرداند آنرا و رواه الترمذی و عن خالد بن سعدان عن معاذ قال قال  
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خالد بن سعدان که تابعی قبیله کبیر ثبث مخلص که در وقت خواب چهار هزار تسبیح میکرد و همفا در تن از صحابه را دریا فقه و ارشاد  
 شامین بود از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت میکند که گفت گفت آن حضرت من عیبر اخواه بدنب کسی که سرزنش کند برادر مسلمان را بگناه که از وی بوجود آمده لم میت  
 حق عیله غیر آن سرزنش کننده آنکه بگناه آن گناه را یعنی من ذنب قد تاب منه یعنی از گناهی که تحقیق تو برگردی است آن مسلمان آن گناه را مگر توبه نکرد و بدین  
 اگر قرار است میتوان سرزنش کرد اما بطریق تحقیر بلکه بقصد زجر و نصیحت و بازداشتن از آن و این تفسیر یعنی من ذنب قد تاب منه منقول است از امام محمد بن حنبل و رواه  
 الترمذی و قال روایت کرد این حدیث از ترمذی و گفت هذا حدیث غریب و لیس اسناده بمقبول و با وجود آنکه غریب است نسبت اسناد او متصل لا خالد  
 الم بدرك معاذ بن جبل زیرا که خالد بن سعدان دریا فقه است معاذ بن جبل را و عن و الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تظهر الشامة لاختك و ما









صلواتها را بگردانید شما وضوی خود را و نماز خود را که بی وضو واقع شده است و امضیانی صومکا و بگذارید در روزه خود یعنی تمام کنید و افطار نکنید و افضیای  
یوما آخر و قضا کنند این روزه را روز دیگر یعنی این روزه شما فاسد شده است و واجب است قضای آن ولیکن با وجود این بهترین روزه باشد و قضا  
نکند و روزه دیگر قضا کنید احتیاطا قضا لا لم پس گفتند چرا عاده کنیم وضو و نماز را و قضا کنیم روزه را یا رسول الله قال اغتبتم فلا تا فرمود شما غیبت کردید  
فلان شخص را و غیبت شکننده وضو است و ناقض صوم گفته اند که این حدیث بر سبیل تعلیل و تشدید واقع است و الا در ظاهر حکم غیبت ناقض وضو و صوم نباشد  
و در احیای العلوم گفته که غیبت مفسد صوم است مذهب سفیان ثوری بجهت عمل بظاهر حدیث و امام احمد فرموده رحمه الله علیه که اگر روزه بغیبت بشکند کدام یکی را از روزه است  
می ماند روزه و ازین جا معلوم شد که شکننده وضو نباشد و از آنکه فرمود که و امضیانی صومکم استیناسی بعدم فساد صوم حقیقه می توان یافت اگر چه صوم فاسد و باطل گشتی نفی ردی  
صورت نداشتی اگر چه در روزه رمضان حایض چون در میان روزه خون میسند بر روزه می باشد به جهت حرمت رمضان اگر چه روزه وی فاسد است قطعا بر هر تقدیر معلوم  
شد که قاحت و شاعت غیبت بجهت سرحد است و احتیاط و تقوی در آن است که بعد از وقوع غیبت تجدید و قیام باید کرد بلکه گفته اند که اگر خنده کند یا سخن لایق بگوید و بیا  
گوید وضو کردن مستحب است از برای ازاله غلظتی که طاری شده از آن و روزه دار باید که از غیبت احتراز و احتراست نماید و بالله التوفیق و عن ابی سعید و جابر رضی الله  
عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الغیبت اشد من الزنا غیبت کردن بمعنی وجه سخت تر از زنا کردن است قالو چون این سخن و دشواری  
آمد بر صحابه گفتند یا رسول الله و کیف الغیبة اشد من الزنا و چگونه و بجهت غیبت سخت تر از زنا باشد قال گفت آن حضرت در بیان وجوه اشده است ان  
الرجل لیرتی فیتوب بدستیکر هر آنکه زنا میکند پس توبه و رجوع میکند از آن فیتوب الله علیه پس رجوع میکند بحمت الله تعالی بروی و فی روایه و در  
روایتی باین لفظ آمده فیتوب بغیر الله له پس توبه میکند از دین می آرد و خدا تعالی را در ازیر که زنا حق الله است و ان صاحب الغیبة و بدستیکر صاحب غیبت  
لا یغفر له آرزیده نمیشود و در او را حتی یغفر الله صاحب تانجیایم زد و بتجدد او را یار او که غیبت کرده شده است و او را حق اوست و فی روایت انس و  
در روایت انس آمده است قال گفت آن حضرت صاحب الزنا توبه نکند توبه میکند و صاحب الغیبة لیس له توبه و غیبت کند نسبت مراد توبه  
بمان معنی که در روایت اولی معلوم شد یا مانع معنی که صاحب زنا میترسد و میزد پس توبه میکند و صاحب غیبت پاک ندارد و بدان و آسان میداند آنرا توبه و نکیت  
که استخفاف و استحلال کند و در ورطه گرفتار نغزو با الله من ذلک و روی البیهقی الاحادیث الثلاث فی شعب الایمان روایت کرد و بیقی این حدیث را در  
شعب الایمان و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان من کفارة الغیبة ان تتغفر لمن اغتبت به روایت است از انس که گفت فرمود  
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جمله کفارات غیبت یعنی آنچه پوشش آید از آن این است که آمرزش خواهی مگر کسی را که غیبت کرده او را بقول صورت آمرزش بخشن  
اکنس این است که گوئی اللهم اغفر لنا وله عدا و اعدا یا مرزما و او را ابتدا و طلب آمرزش برای خود کند چنانچه معهود است در استخار تا خود آرزیده شود و پاک گردد و  
دعای او و بیکر یا آمرزش نیز مستجاب گردد و اصل در کفارات غیبت آن است که بجای خواهران انتخاب اگر ممکن باشد و الا ذممت و استغفار کافی است و استغفار  
مغتاب را نیز کفارتست چنانکه این حدیث مطلق است بدان و باین تقریر معنی کلمه من که تبغیض است راست آمده و رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر نام  
کتابت مبهقی را و قال و گفت بیقی فی هذه الاسناد ضعف درین اسناد که وی ذکر کرده است در آن کتاب ضعیف است و این اسناد قوی نیست باب  
الوعد فی الصراح و وعدة و موعود نوید دادن و استعمال می باید در خیر و شر که مذکور باشند و اگر نه وعد در خیر بود و وعید و ایعاد در شر و میعاد و وعده جای دو وعده که  
الفصل الاول عن جابر قال لعامات رسول الله هرگاه که وفات یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و جاءوا بکرمال من قبل العلاء بن الحضرمی  
و آمد ابو بکر را مالی از جانب علاء بن حضرمی که عامل آن حضرت بود ببحرین فقال ابو بکر پس گفت ابو بکر رضی الله عنه من کان له علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم  
دین کسی که هست بر آن حضرت او را و ادا می او کانت له قبله عده یا بستم من کنس را بجانب آن حضرت و وعد یعنی آن حضرت با او و عده انعامی و عطائی کرده  
باشد فلما تناس پس باید که بیا و ما و این قول ابو بکر بود رضی الله عنه بعد از وفات آن حضرت که دیر اصلی الله علیه و آله و سلم میراثی نباشد من خلیفه اویم هرگاه که آن حضرت  
در هر که اتفاق میکرد و من میکنم و هر که دینی بآن حضرت باشد یا آن حضرت بوی و عده عطائی کرده باشد میرسانم و قضیه فک که از آنجا صرف بر عیال خود و فقرا و مؤمنین میکرد  
هم ازین بابست و گفت که من نیز آنرا بنیابت و خلافت آن حضرت صرف میکنم و تحقیق و تفصیل این سخن در محل خود بیاید انشاء الله تعالی و چون با جابر وعده کرده بود و فرمود  
بود که چون ملی نزد ما بیاید سه شمی یعنی سه بار هر دو دست پر کرده بتو بدهیم قال جابر گفت جابر فقلت پس گفت یعنی ابو بکر را و عدلی رسول الله و عده کرده مرا پیغمبر  
صلی الله علیه و آله و سلم ان یعطیني که بدید مرا هکذا و هکذا و هکذا یعنی سه بار هر دو دست پر کرده طبسط یدیه ثلث موات پس بکشد جابر هر دو دست  
خود را سه بار از برای نمودن صورت عطائی که آن حضرت بوی و عده کرده بود قال جابر فحشالی حشیه گفت جابر پس پر کرد ابو بکر برای من هر دو دست خود را  
یکبار و در بیعت در دامن من فعد د تھا فاذا هی خمسمائة پس شمار کرد دامن من را سه بار و آن با فصد بود و قال و گفت ابو بکر خذ مثلیها بیکر دو  
چند بار که هزار باشد یکبار رختی کرد و بشمر دو و چند دیگر فرمود تا سه حیات شود و در بعضی روایات سه سیئه صریح نیز آمده متفق علیه الفصل الثاني عن ابی جعفر





کیکه وعده کرده و در اوقات احدها ای وقت الصلوة پس نیاید یکی از آن دو مرد تا وقت نماز و ذهب الذی جالبیصلی و رفت آن مرد که اول آمد بجای تانما  
بگذارد و فلاثم علیه پس نسبت کنه بر آن مرد که رفت تانما بگذارد و واه دین صورتش این است که دوم دیکه بگوید و که در فلان موضع مثلاً هر دو بیایم  
و جمع شویم پس یکی از آن بیشتر رفت منتظر آمدن دیگری تا آمدن وقت نماز نشست و آن دیکه تا این وقت نیامد اگر آن مرد که آمده بود و منتظر او نشسته بعد از این انتظار  
نبرد و برای نماز برخاسته بر دو خلاف وعده نکرده باشد و آثم نکند و زیرا که رفتن برای نماز عذری صحیح است برای وی و اگر پیش از آمدن وقت نماز بخیزد و بر دو بی  
باشد و خلاف وعده کرده و اگر مانعی دیگر ضروری پیش آمده و این دیکه است و بی وجود مانع رفتن برای نماز نیز عذر راست فافهم باب المزاح بحکمیم مطایبه کردن  
و بفهمیم مطایبه و فی الصراح مزاح کردن و در قاموس المزاح الدعاة والدعاة بضم الدال اللعب الفصل الاول عن انس قال ان کان النبی صلی الله علیه  
واله وسلم لیلنا لیلنا بربستیکه بود آن حضرت که مخالطت و امیزش در مصاحبت میکرد ما را یعنی اهل بیت ما را بجهت زیادت القفات و غایتی که آن حضرت با ایشان  
داشت و احتمال دارد که ضمیر برای صحابه باشد حتی یقول لاخ فی صغیر تا آنکه بگفت بطریق مزاح برادر داری را که مراد خود را بگفت که باری میکرد و آن پس مرد این  
نخبر بضم نون و فتح غین محمده و سلکون بای تخانیه نام طایر است بگفتگان که نه نغیر یلیب به فحاش بود برادر خود را بگفت که باری میکرد و آن پس مرد این  
بگفتگان و این برادر خود را بگفتگان در دستزد آن حضرت چنانچه خوردان می آیند می آمدن که بگفتگان مرد دیکه هرگاه که نزد آن حضرت می آمد حضرت با وی  
القفات میفرمودند و بطریق مزاح میکنند یا اعمرو چه شد آن بگفتگان و این نسبت بهم برای وی نماد موافق تسبیح نغیر متفق علیه و این حدیث دلالت میکند بر جواز بازی  
کردن کودکان بگفتگان اگر عذاب نکند الفصل الثانی عن ابی هریره قال قالوا یا رسول الله انک تداعبنا بربستیکه تو ملاعبت و بازی میکنی ما را و عاب بالضم  
مزاح کردن چون دیدند صحابه آن حضرت را که مزاح میکند با ایشان نظر بعلو مقام و عظمت شان و بیست بعد و اشتد آنرا اگر چه متضمن حکمتها بود و از تالیف قلوب اصحاب  
و تشدید طبع قال گفت آن حضرت ای لا اقول الا حقا بربستیکه من میگویم که مراد است یعنی درین مزاح کردن چیزی نمی گویم که در حقیقت خلاف واقع باشد اگر چه در صورت  
خلاف واقع نماید و در بادی النظر کسی بحقیقت فهم نمی آن نزد منی از اخلاف واقع خیال کند و ضابطه در جواز عدم جواز مزاح همین است که اگر متضمن دروغی نباشد جایز باشد  
با وجود آن مداومت بر آن نباید کرد که مسقط مهابت و وقار است و مزاح آن حضرت صلی الله علیه وسلم این قبیل بود چنانکه از حدیث آئید ظاهر گردد و عن انس ان  
رجلا استحل رسول الله صلی الله علیه واله وسلم روایت است از انس که مردی طلب سواری کرد از آن حضرت و خواست کرد که او را مکی عطا کند که بران سوار شود  
فقال پس گفت آن حضرت ای حاملک علی ولد ناقه من سوارکننده ام ترا بر یک نافر یعنی بچه ناقه عطا میکنم ترا بران سوار شوی آن مرد خیال کرد که بچه خور دار تا عطا  
میکند که سوار بر انشاید و در مقام عرف شتر کلاز اجه ناقه بگوید بلکه ابل کونید بکمان را گویند که خور باشد و قابل سواری نبود مزاح در اینجا است فقال پس گفت آن مرد و ما صبح  
بولد الناقه بکچرا میکنم من بچه ناقه را شتر میگویم که بران سوار شوم فقال رسول الله پس گفت نغیر خدا صلی الله علیه واله وسلم و هل تلد الابل الا النوق و آیا  
میزاید شتر از گاو یا نه یعنی هر شتر که هست بچه ناقه است جای نجب و استعجاب و واه الترمذی و ابوداود و عندان النبی صلی الله علیه واله وسلم  
قال له یا ذا الازنین و هم از انس روایت است که آن حضرت گفت ما و را ای صاحب دو گوش و هر که هست صاحب دو گوش است و لیکن ادای سخن بظاهر چنان نماید  
که گویا سنا و صفتی خاص غریب بوی کرده که دیکه بران ندارند و درین مزاح و ملاعبت و حسن انبساط است و بعضی گفته اند که این مزاح است از آن حضرت صلعم بر انس را بجن تسبیح  
و خطا و قضا یا تنبیه است ما و را بران یعنی هر که را پروردگار تعالی دو گوش داده و باید که چنین باشد و واه ابوداود و الترمذی و عندان النبی صلی الله علیه واله وسلم  
اله و سلم قل لا امراة تعجز ان لا تدخل الجنة عجوز و هم از انس است که آن حضرت گفت بطریق مزاح بر برزنی را چون وی التماس دعا کرد از آن حضرت برآمدن  
بهشت دینی آید بهشت را پنج برزنی فالت پس گفت آن زن بطریق تحقیر و تمسخر و ماله من و چه شد مرغان را که می آید و بهشت و کانت تقر القرآن و بود آن زن قرآن خوان فقا  
لها پس گفت آن حضرت مران زن را اما تقرین القرآن آیانی خوانی قرآن را و نمیدانی که گفته است حق تعالی در وی انا انشاهن انشاه بربستیکه ما پیدا کرده ایم زمان بهشت را  
پیدا کردنی فجعلناهن ابکا و ايس کردانده ایم ایشان را بکریا یعنی برزنان را بکرمی را بکنیزند و در بهشت میرند پس درست آمد که برزنان بصفت برزنی در بهشت نمی در آید  
د واه روایت کرد این حدیث را ابن لفظه که ذکر کردیم در دین و فی شرح السنة بلفظ المصایح و روایت کرد در شرح السنة بلفظی که در مصایح مذکور است و آن  
این است آن حضرت فرمود که دینی آید بهشت را برزنان پس روی گردانید و بر رفت آن زن در حالتی که میگوید پس فرمود آن حضرت خبر دهید و اگر دینی آید بهشت را  
در حالتی که بصفت برزنی است زیرا که خدای تعالی فرموده است انا انشاهن انشاه فجعلناهن ابکا و ايس و عندان رجلا من اهل البادية و هم از انس است که مردی  
از بادیه نشینان کان اسمه بود نام وی زاهر برای بن حرام بجای در اهل بیت و کان یهدی للنبی صلی الله علیه واله وسلم من البادية بود که بهیمی  
آورد و برای آن حضرت از بادیه چینه می که از آن جامه میتوان آورد و مناسب حال او بود مثل تیره و خیار و ریاحین و خران از نباتات فجھزه و رسول الله پس ساخته میکرد  
زخت سفر و را پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم از متاعی که از شد میتوان برد و مثل جامه و نقد و مانند آن جازا بفتح و الکسر زخت و عروس و مسافر و میت اذ الراه  
ان ینخرج چون میخواست آن مرد که بیرون رود و از نزد آن حضرت و وداع کند فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم در شان وی ان زاهر ابادیتنا

برستی که زاهر و سانی ماست و ساکن در بادیه می آید برای ما آنچه از بادیه توان آورد و بعضی نسخ با و نیاید و ن تاوی می یقیم در بادیه و این نظر ظاهر است کذا فی شرح الشامل و سخن  
 حاضر و ما شهریان او نیم که میدیم او را آنچه محتاج الیه و دست از آنچه از شهر توان داد و کان النبی و بود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بحجه دوست میداشت زاهر  
 و کان دمیما و بود زاهر در ظاهر بدوی و کردی منظر و میم بدال جمله زشت روی دما زشت روی فانی النبی صلی الله علیه و آله و سلم یوما پس آمد آن حضرت  
 روزی یعنی در بازار و هویدیع متاعه و زاهر می فروخت متاع خود را فلحقضنه من خلفه پس در کما گرفت آن حضرت و از ازیس وی و هو لا یبصره و حال آنکه  
 نمی بینید زاهر آن حضرت را و نمی شناسد فقال ارسلی من هذا پس گفت زاهر که از مرگیت این چنانکه داشت که میگوید که یا شاه ابو العالی درین محل فرموده اند آید  
 از پس بازی چشم پوشیدی مرا ای کار دوست رکین دست بگشایستی فالقت بر کشته نگریت زاهر غفور النبی پس شناخت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فخل  
 لا بالو المازق فله بعد النبی صلی الله علیه و آله و سلم عین عرف پس در ایستاد زاهر که تعصیر نمیکند و باز نمی ایستاد چنانچه در پشت خود را بسینه مبارک آن حضرت صلح  
 هیکل میکشید شناخت آن حضرت را و جعل النبی صلی الله علیه و آله و سلم یقول من شیری ذوالعبد و در ایستاد آن حضرت که میگوید بطریق مزاج کسیت که مخد این منده  
 فقال پس گفت زاهر یا رسول الله اذا والله تجدنی کاسد الکونن بخدا سوگند می دانی مرا متاع ناروان که کسی نخورد فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
 لکن عند الله لست بکاسد لیکن نیستی تو نزد خدا متاع ناروان و او ه فی شرح السنة و عن عوف بن مالک الا شحی صامیت اول مشاه  
 او خیر است و بود با وی رایت اشبح روز فتح ساکن شد شام او وفات یافت در وی سه ثلث و سبعین قال اثبت رسول الله صلی الله علیه و  
 اله و سلم فی غزوة تبوک و هو فقیه من آدم گفت آدم آن حضرت را در غزوة تبوک و آن حضرت در خیمه بود از چرم فسلمت پس سلام کردم  
 فرد علی پس جواب سلام گفت قال ادخل گفت آن حضرت در ای درون خیمه و خیمه بسیار خور بود فقلت اکلی پس گفتم بطریق مزاج آیا تمام بدن من در ایستاد  
 یا تمام بدن خود را در ایستاد یا رسول الله قال فرمود آن حضرت کلت در آید تمام بدن تو یا در تمام بدن خود را و لفظ کلی و کلک بر رفع و نصب هر دو جایز  
 است فدخلت پس در آمدم درون خیمه قال گفت عثمان بن ابی العاتکه که یکی از زوایان این حدیث است در بیان مراد از قول عوف اکلی یا رسول الله  
 و بیان مزاج و مباحثت در وی اما قال ادخل کلی من صغرة القبة خیر این نیست که گفت عوف ادخل کلی از جهت خوردی خیمه لفظا داخل در کلام عوف نیست و  
 لیکن بد است و این ناظر است در آن که کلی و کلک مرفوع باشد و او را و و عن النعمان بن بشیر صحابی انصاری اول مولویست که بعد از حضرت در بیان  
 آمد قال استاذن ابو بکر علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم گفت اذن در آمدن خواست ابو بکر بر آن حضرت فسمع صوت عایشه عالیای پس شنید که او را  
 عایشه را بلند فلما دخل تنا و لها پس هرگاه که در آمد ابو بکر درون خانه گرفت عایشه را لیلطها تا طایف زنده عایشه را و قال و گفت ابو بکر لا اذک ترفین  
 صوتک علی رسول الله نه میترس که لب بکنی آواز خود را بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یعنی باید که کاری نکنی که برساند تزار بلند کردن آواز بر آن حضرت  
 و بعضی گفته اند که لفظ حدیث لا را که است بمعنی اثبات نه نفی و الف به جهت اشباع در میان آمده یعنی هرانی می نمیزد که لب بکنی آواز خود را بر آن حضرت  
 یعنی چرامی کنی ملن فجعل النبی پس در ایستاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بخیمه که باز می وارد ابو بکر را از درون عایشه مجربا جمله و جیم و زامی بازداشتن و خروج ابو بکر  
 و بیرون آمد ابو بکر از پیش آن حضرت مخضبا بفتح ضا و شکین بر خشم آوردن عایشه و او را به جهت بلند کردن آواز فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم کسیت  
 ان حضرت جین خرج ابو بکر در وقتی که بر آمد ابو بکر کیف و ایتخی افقتک من الرجل کلوز ویدی توای عایشه مرا که رها نیدم ترا ازین مرد یعنی ابو بکر قال  
 گفت عایشه این لفظ معلوم میشود که نعمان بن بشیر این حدیث را از عایشه روایت میکند فمکت ابو بکر ایا ما پس درنگ کرد ابو بکر و نیاید در ملازمت آن حضرت  
 چند روز اتفاقا باعث غضب که بر عایشه داشت یا بسبب شرمندگی از آن حضرت و الله اعلم ثم استاذن لپشتر آمد بر در و اذن در آمدن خواست فوجدها  
 قد اصطلا پس در آمد و دریافت عایشه را و آن حضرت را که صلح کردند فقال لها پس گفت ابو بکر حضرت را و عایشه را اذ خلا فی فی سلمکا در دیدم در صلح  
 خود یعنی تا شب نشینم و اما صلح شما را مشاهده کنم کما اذ خلتما فی فی حوبکما چنانچه در دیدم در صلح خود این حرف زدنی است از ابو بکر و تمزانی کردن در جناب  
 رسالت و در معنی اظهار شکر و سرور است بر صلح آنها فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم قد فعلنا فخذ فعلنا مکرر بود آن حضرت تخیلی کردیم آنچه گفتی توای  
 و چرا شامل در نیم تراد صلح خود و تو در همه جا و در همه کارهای ما دخل داری و محرم ما نوسی ما و عا لبنا مزاج و اینجا قول آن حضرت است که بعایشه گفت کیف را یعنی نقدنگ  
 من الرجل و لهذا نگفت من ایک گو یا آن حضرت بعد از آنکه از اذخت ابو بکر از عایشه بقصد مزاج و مطایه و یا از آن جهت که عنوان پدی بظاهر صفاتی زدن است  
 و گفته اند که تعبیر بر جل از جهت آن کرد که این نه و ن از ابو بکر غایت مردانگی و فرزانی بود که برای خدا و رسول خدا غضب کرد و بر دفتر خود که بغایت محبوب بود  
 وی رواه او و و عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تأمرا و اخاک بدل و خصومت کن برادر مسلمان را و لا تأمرا و خصه و  
 مزاج کن او را با آنچه ایگش و لا تعده موعده و مکن او را و عده کردنی فقلنا پس خلاف کنی آن و عده را و فاکن یا و عده مکن او را و عده کردنی  
 بریند ما و خلف و عده یعنی رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب باب المفاخرة والعصبية فی الصراح فقر و فقرنا زمین از ما نصر تفر

نازیدن دو کرده با هم خیزانجا با تو فرزند تفریزکی نمودن متغرای متکبر مغفرت برابری کردن در فخر افتخار تفریز و نداشتن یکی را بر دیگری در فخر و مغفرت اگر در حق باشد و برای حق باشد و از برای مصلحت دینی و اظهار جلالت بر اعدای دین جائز است و از صحابه و سلف آمده است و اگر بناحق و بر طریق تکبر و نفاسیت باشد مذموم است و اکثر استماع آن در عرف باین معنی آید و عصیت عصبی بودن و عصبی از کونیک که حمایت قوم خود کند و از برای ایشان تعصب ورزد و عصبه قوم مردم که تعصب کنند برای وی کذا فی القاموس و در صرح گفته عصبه پسران و خویشان زنی از جانب پدر و تعصب در اصل بر معنی تشدید و سخت کردن آید و باین معنی تعصب بمعنی بی که سبب شدت و سختی مفصل بدن است و مردن زنی قوت میگرد و سختی می پذیرد و قوم خود و متعصب بیکه تعصب ورزد و مردم قوم خود را و کسی که جدل و خصومت ورزد و در ندی از خبت اظهار قوت و شدت از جهت آنکه پشیمانی کردن و نفوذ میگرد و تعصب نیز اگر سختی بود و متعصب غلام نباشد سخن است و اگر بطریق باطل و ظلم و ناحق آید چنانکه از احادیث که مذکور کرد و معلوم شود الفصل الاول عن ابی هريره قال سئل رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لغت ابو هريره بر سیده شد آن حضرت ای الناس اکرم کدام یکی را آدمیان جوان مرد تر و عزیز تر و بزرگتر است فی الصرح کرم جوانمردی و عزیز می نفیض قوم و گفته اند که چون یکی را بکرم ستود می گویند یا همه صفات حمیده وصف کرد می قال گفت آن حضرت اکرم همه عند الله اتفاقم عزیز ترین و کرامی ترین مردم نزد خدا پرستگار ترین ایشان است هر که پرستگار تر عزیز تر و کرامی تر یعنی اگر از کرم بحسب ذات میسرید که در وی اعتبار انساب بیدران و افتخار بخصایل ایشان و بخصایل نفس خود نباشد آن تقوی است قالوا لیس عن هذا السالك گفتند نیست که از این معنی سوال می گفتم ترا قال گفت آن حضرت و اگر از کرم از وی حسب و نسب می پرسید فاکرم الناس یوسف پس کریم ترین مردم باین معنی یوسف است علیه السلام نبی الله بن نبی الله بن نبی الله بن خلیل الله که پیغمبر خداست و سگس از پدران وی نیز پیغمبر اند و فرج داد که ابراهیم است لقب بخلیل الله است که خدای تعالی او را دوست خالص خود گرفته و اخراج از بنی است و در یوسف جمع شده انواع کرم و بزرگی و عزت از شرف حسب نبوت و علم و جمال و عقود کرم خلق و عدل و ریاست در دنیا و دین و کرم آبا و شرف نسب پس احتی با تصاف بکرم باین وجه او باشد قالوا لیس عن هذا السالك گفتند از این معنی نیز سوال نمی گفتم ترا قال فغن معادن العرب تسالونی فرمود پس مگر از حسب اصول و ذوات عرب سوال می کنید که بفضایل و خصایل خود و پدران خود افتخار میکنند و دعوای بزرگی می نمایند و یکدیگر ایمان خود باین صفات بزرگ می نمایند بی اعتبار تقوی و نسب قالوا نعمه گفتند آری از اینها سوال می کنیم قال فغیا دکم فی الجاهلیة خیا و دکم فی الاسلام فرمود پس اگر از این معانی و از این صفات می پرسید باید که بهترین شما در جاهلیت بهترین شما در اسلام یعنی آنها که در جاهلیت بزرگترین تر و پسندیده تر بودند و بنمایند بزرگتر و عزیز تر از اسلام از افتخارها بضم فاف و کسر آن چون فقیه شوند و دانستند بشرايع و احکام دین یعنی در جوهر ذات ایشان معانی و صفات بود که بدان ممتاز و متعین بودند در جاهلیت بطلان صفات در اسلام نیز مغرور و کرم شدند غایت آنکه در جاهلیت بلوث کفر و ظلمت محصیت و جهل بلوث و مظلم بودند و بهوا و مشهور نفس گرفتار کنون بطهارت ایمان و نورانیت طاعت و علم مطهر و منور شدند و منقاد و مطاوع حق گشتند و از این تقریر ظاهر شد که مراد معاوان و همان ذوات و اشخاص رجال اند چنانکه در روایت دیگر فرمود و الناس معاوان الذهیب و الغضه خیار هم فی الجاهلیة خیار هم فی الاسلام یعنی آدمیان در حکم کانهایی طلا و نقره اند بهترین ایشان در جاهلیت بهترین ایشان در اسلام اند یعنی هر کس در جوهر ذات خود ممتاز است چنانکه طلا و نقره هم که از کانهایی بر آید خاک آلوده و کشف است بعد از آن که کداخته شد صاف و نفی گشت هم چنین این جوهر ذات ایشان کشف و آلوده بود و در پرتو ریاضت ایمانی پاک و خالص گشت متفق علیه و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم الکرم ابن الکرم ابن الکرم ابن الکرم بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم رواه البخاری ترجمه اش از حدیث سابق ظاهر شد سخنی که هست اینجا نیست که لفظ این چون در میان دو نام افتد الف بر سر وی ننویسند و این در فقره دوم درست است اما در فقره نخستین از این چنین است زیرا که کریم نام کسی نیست و هم چنین در حدیث سابق و با وجود آن همه حالی الف شسته اند این فرشته که از شارحان مصابیح است گفته که موایب است که بالف نویسد فذکر و عن البراء بن عازب قال فی یوم حنین کان ابوسفیان الخاشع گفت برابر بن فارب که در جنگ حنین بضم ما و فتح تون که بعد از فتح که واقع شده بود ابوسفیان بن حارث بن عبد المطلب که ابن عم مصطفی بود و صلی الله علیه و سلم و از دلیران و جوانمردان حرب بود رضی الله عنه اخذ ابغیان بغلته گرفته ایستاده علو شتر او را یعنی بغله رسول الله یعنی شتر پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که بران سوار بود و آن حضرت میزد شتر او میزد تا حمل کند بر لشکر مشرکان فلما غشیه المشركون نزل پس چون که پوشیدند ذکر و کردند آن حضرت را شتر خود را از شتر و دنیا دلیل است بر کمال شجاعت و جلالت آنحضرت که در جهان معرکه که قابل عرب از موازن و غطفان و غیر هم جمع شده بودند و صورتی نهی بلشکر اسلام راه یافته بود و حمله میکرد و چون کدشتند پیاده شده و بر لشکر اعدا زد و شکست داد و جعل یقول و در ایستاد آن حضرت که میخواهند بن رجز اناناب لاکذب من پیغمبر نیست هیچ دروغی درین اناناب عبد المطلب من پس عبد المطلب که مشهور و ممتاز است در شجاعت و شهامت و عزت قال گفت راوی حدیث فادعی من الناس یومئذ اشد منه پس دیده نشد از آدمیان دین روز سخت تر و قوی تر و شجاع تر از حضرت وی صلی الله علیه و آله و سلم متفق علیه مولف این حدیث را در باب مغفرت آورده و دین آوردن تعجب بعضی از محدثان کرد و تو ریشتی گوید که محدثان در آورده و در این حدیث در باب مغفرت



آن حضرت براه صواب زفته اند و محل کردن این قول بر مغفرت خطاست و آن حضرت از فکر کردن مبرا است چنانکه فرمود انما سید ولد آدم و لا فخر و دی صلی الله علیه و سلم نمی میکند مردم را از افتخار بابا پس خود چون کند پس صواب آنست که این را بربسبیل تعریف و دانانیدن ذات شریف خود مردم را گفته و توضیح این سخن این است که بعضی از اهل کتاب و کافران مردم را پیش از ظهور و عصر شریف وی خبر میدادند بطور ارموی و نشانهای نبوت وی که این چنین پیغمبری از اولاد عبد المطلب پیدا خواهد شد پس آن حضرت خبر میداد که من همان پیغمبر از اولاد عبد المطلب ام که نشان میدادند بطور من و جوابش آن است که مغفرت که در برسم جاهلیت بطریق سمعه و یا و نقصب و نفسانیت بود مذموم نیست بلکه بقصد شکرانه نعمت حق و اظهار فضل وی تعالی حکم و اما بنعمه ربک محدث محمود و ما مور به است و نیز مغفرت در مبارزت و حرب کفار بقصد اظهار شجاعت و محاسن جاز است و متعارف است درین چنانکه کبر و خلا در حرب جاز است و در غیر آن حرام و عن ابن عباس قال جلد و جل الی النبی گفت انس آمد مردی بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقال یا خیر البریه پس گفت آن مرد آن حضرت را ای بهترین خلق فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ذاک ابراهیم آن یعنی خیر البریه ابراهیم است و این صنعت خاصه دوست که پروردگار تعالی او را در دنیا و آخرت برگزیده و بر زبان جمیع ائم مروج گردانید و راه مسلم اینجا اشکال می آید که با حدیث صحیح ثابت شده که آن حضرت افضل خلق و سید انبیاء است پس ابراهیم خیر البریه چون باشد جوابش بس و چه گفته اند یکی آن حضرت این را بطریق تواضع و قتل فرمود از جهت رعایت حق ملت و ابوت چنانکه شخصی که احق است بتعظیم و تقدیم دیگر بر خود مقدم دارد و تعظیم کند و دیگر انکار این را پیش از آن فرمود که وحی کرده شد که وی سید ولد آدم و افضل خلق است یا مراد آنست که ابراهیم خیر البریه در عصر خود است و لیکن عبارت مطلق آورده برای مبالغه فافهم و عن عمرو رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا نظرونی کما اطرت المضادی ابن مرمم مع نکید مراد از حد و انکار و دروغ بخوبی بدان چنانکه از حد در گذشته و دروغ گفته نصاری دروغ عیسی بن مریم که الله و ابن الله گفته اهل از حد در گذشته در مدح و دروغ گفتن بدان فانما انما عبد الله پس میگویند که مرید خدا و رسول او و مذکی مقام خاص و صنعت مخصوصه آن حضرت است که بنده حقیقی او است و از بنده اتم و اکمل است درین صنعت و کمال مدح و بیان علوم مقام آن حضرت از بنده است و این صنعت است و اهل او مبالغه بدین حضرت راه ندارد و هر وصف کمال که اثبات کنند و بهر کمالی که مبالغه گویند از بنده است و قاصرات الاثبات صنعت الوصیت که درست نیاید بهیت نمواند از خدا و از بنده شریع و حفظ دین و ذکر هر وصف کس میخوابی اند و در حدیث انشاء و به حقیقت هیچ کی بفرمانت او را ندانند و شای او تواند گفت زیرا که او را چنانچه دوست هیچ کس خبر خدا نشاء خدا چنانکه خدا را چون اهل نشاء صلی الله علیه و آله و سلم متفق علیه و عن عیاض بن حماد المجاشعی بضم میم و بحیر و شین معجمه نسبت بمجاشع بن دارم صحابی است معده و در بصرین روایت کرده است از وی حسن بصری و غیر وی و او دوست قدیمی آن حضرت بود روایت کرده است از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ان الله تعالی اوحی الی آن حضرت فرمود که خدای تعالی وحی فرستاد بسوی من ان تواضعوا که تواضع کنند و فروتنی نمایند حق لا یتفخر احد علی احد تا کسی فخر نکند و بکبر نماید هیچ کی بر هیچ کی و لا یمنی احد علی احد و تتم و فروتنی نماید یکی بر هیچ کی در بخا و دلیل است بر آنکه فخر و مبالغه است که بر طریق کبریم بود حرام است و راه مسلم الفصل الثانی عن الجبریدة عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لیتھین اقوم یتخرون بابا نهة الذین ما تواضعوا سکنه بر آینه بآینه تو همای که افتخار میکنند بدان خود که مرده اند انما هم مخمرون جهم فیتدیران ایشان کرا نکشت از دوزخ که در آتش وی سوخته و سیاه شده اند مثل انکشت و در و این در مشرکانت که بیعتین در دوزخ اند و اگر غیر ایشان اعتبار کنند نیز محتمل است زیرا که موت علی الایمان معلوم نیست پس چه جای افتخار است اولی که من اهلون علی الله یا باشد خوار تر و خوارتر و خوارتر من الجبل ارجعل بضم میم و فتح عین کرم سیاه مشهور که در پلیدی می شد الذی ید هذا الخو با فنه میغلطند و میچسبند پلیدی را به بنی خود و خبر بضم خا و فتح نیر آیه و سکون را در آخر سینه پلیدی تشبیه کرد آن حضرت صلی الله علیه و سلم افتخار پدران کنندگان را که در جاهلیت مرده اند بجعل و تشبیه کرد پدران ایشان را که مرده اند به پلیدی و افتخار کردن ایشان را به پدران بطلانیدن و چسپانیدن جعل پلیدی را و لنعم ما قال الشاعر شعر دوش دیدم که ابلهی میکنت پدر من و زریخان بوده است با وجودی که نیست معلوم خود که فرم که آنچنان بوده است میچسبید که که خورده است کین بعد قدیم مان بوده است و فرمود آن حضرت برای منع کردن از فخر و کبر ان الله اذهب عنکم عبیة الجاهلیة و فخرها بالابا عبیه بضم عین ممل و کسر آن و کسر بای موده مشدده و تشدید یا تحت یا تحت مفتوح تحت یعنی خدای تعالی دور کرد از شما کبر و نخوت و فخر جاهلیت را انما هو مؤمن حق او فاجر شقی نیست آدمی که مؤمن متقی یا کناه کار بهجت یعنی آدمی ازین دو صنعت خالی نیست که مؤمن متقی است یا فاجر شقی است و بر هر قدر بر تفاخر به پدران و کبر از وی لایق ناکر متقی است و میغز است فخر پدران چه حاجت و چه لایق بحال اوست و اگر فاجر است دلیل است نزد خدای چه جای کبر کردنست الناس کلمه بنواد مردم همه پسران آدم اند و آدم من تو اب و آدم از خاک است و خاک خوار و پست است تعز و ترفع و ارسانه بنود شعله ز خاک آفریدت خداوند پاک پس ای بنده افتادگی کن چو خاک در او التومذی و ابوداود و عن مطوف بضم میم و فتح طاء و کسر راء مشدده بن عبد الله بن النخیر کبر شین معجمه و تشدید یا فاجر شقی و کسر عاری بصری ذکر

فخر و کبر  
در حدیث  
چنانکه  
از حد  
در گذشته



نوشته که مشبه بشتر قوم است و شبه بد مناصران ایشان پس چنانکه کشیدن شتر بد مناصر نیست و خلاص نمی کند و از ملائکه هم چنین این مناصر خلاص نمی کند ایشان را از جهاد  
 هلاک که افتاده اند در وی و عن واثله بن الاسقع بسین ممد و قاف صحابی است ایمان آورده و در وقت غزوه تبوک و از اصحاب منع است قال قلت یا  
 رسول الله ما العصبية عصبية که مذموم است و از ان نمی میکی نیست قال گفت آن حضرت ان تعین قومك علی الظلم عصبية مذموم یاری  
 دادن نیست قوم خود را بر ظلم رواه ابو داود و از اینجا معلوم شد که حمایت و رعایت قوم اگر بر حق بود محمود است چنانکه در حدیث آئیده فرمود و عن سراقه  
 بن مالک بن جعشم بن جهم و سکون عین و ضم شین معجمه اسلام آورده و در فتح مکه و وی آن کسی است که فرستاده بودند و اقرش در دنبال آن حضرت علی  
 علیه و آله و سلم بعد از هجرت تا بکربلا و بیا رواه و چون آن حضرت رسید پای پای اسب و در زمین فرو رفت و آن حضرت دعا کرد و از زمین برآمد پس  
 برکشت قال خطبنا رسول الله گفت خطبه کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال خیرکم للدافع عن عیشرتی پس فرمود بهترین شما کسی است که  
 دفع کند است از قوم و اقارب خود ظلم و تعدی مردم را و انی الصراح مدفعت و از اد کردن حق کسی را و در کردن بدی را از کسی مالم یا ثم ما دام که گناه بکار نشود  
 بسبب این مدافعت و در ظلم تنقید اگر گفته شود که وی دفع ظلم می کند و بدفع ظلم در ظلم چون افتد جوابش انکه اگر بر دفع ظلم بحرف زبانی قادر بود و در بدست روان بود  
 و اگر بزور حاصل شود کشتن جایز باشد و اگر از گفته آن حضرت بر قدر حاجت زیادت کتد ظلم و تعدی بود و رواه ابو داود و عن جیسر بن مطعم  
 صحابی است قرشی نوفلی از اولاد نوفل بن عبد مناف سید حلیم و فور اسلام آورد پیش از فتح این رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لیس منامن  
 عالمی عصبية نیست از کسی که بخواند مردم را بجانب عصبية یعنی باعث شود مردم را تا عصبية کنند و لیس منامن قاتل عصبية و نیست از کسی که  
 جنگ کند بجهت عصبية و لیس منامن مات علی عصبية و نیست از کسی که بر عصبية بر هر قدر عصبية که بر باطل بود و بطریق ظلم باشد و غیر  
 و منی عنه است رواه ابو داود و عن ابی الدرداء عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال حب الی شیء یحیی و یصم محبت و کشتن تو خیر را  
 گویم و میگرداند و گویم که از عیبی از محبوب اگر بد بیند نیک نماید و اگر بد بشنود نیک اندازد چنانکه گفته اند و عین الرضا من کل عیب کليلة یا مردان ایست که محبت  
 گوید و گویم که از محب را از غیر محبوب که جز جمال و بی نبیند و جز مقال و بی نشود و آورده در حدیث در باب ذم عصبية و حالات دارد و بر آنکه مورد آن حرب است  
 کسی است که تعصب میورزد برای کسی و حمایت میکند و او را در قضیه که با وی می افتد و حق نبیند و او را در عزم و او را در علم و رواه ابو داود الفصل الثالث  
 عن عبادة بن کثیر الشامي من اهل فلسطين عن امرة منهن عبادة بالضم عین که از اهل فلسطین است بکسر فاء و فتح لام نام شهرهای بیت المقدس  
 روایت میکند از آنی از قوم خود از اهل این بلاد و يقال لها کتفه میشود در آن زن را فضيلة بضم فاء و فتح عین و بضم صغیر و فضيلة درخت خرمای کوتاها را  
 گویند غالباً قامت این زن را تشبیه کرده اند بدان انها قالت که آن زن گفت سمعت ابی یقول شنیدم پدر خود را که می گفت سالت رسول الله  
 پرسیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقلت پس گفتم یا رسول الله من العصبية ان یحب الرجل قومه آیا از عصبية است دوست داشتن  
 مرد قوم خود قال لا گفت آن حضرت نه دوست داشتن قوم خود را عصبية نیست و لکن من العصبية ان ینصر الرجل قومه علی الظلم بلکه  
 عصبية یاری دادن مرد است قوم خود را بر ظلم رواه احمد و ابن ماجه و عن عقبه بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انما  
 یکم هذا لیسیت بمسبة علی احد این سبهای شما نیست محل دشنام و عار و موجب عار و عیب بر مردم کلکم بنوا آدم همه شما اولاد آدمید طیف الصاع  
 بالصاع لم تملأه نزدیک یکدیگر در نقصان مثل طیف صاع که پر نکرده آید یا زیاده و خلف صاع نزدیک پر شدن یا زیاده یعنی شریک و برابر در نقصان و نفاذ  
 و نارسیدن بد در کمال و تمام از جهت بودن شما اولاد آدم که پدید آمده شده است از خاک و بعد از اثبات نقصان و خلاصی ذاتی اشاره کرد و بآنکه فضل نیست کبر  
 تقوی نه نسب و فرمود لیس احد علی احد فضل الا بدین و تقوی نیست هیچ یکی را فرود نی که بدین و تقوی و چون ذکر کردیم صفات را محلاً و ضمن دین و تقوی  
 بعضی زایم را نیز ذکر فرمود که بالرجل ان یکون بذیافا حاشا بخیلا پس است مرد را از وی نقصان بودن او بهیوده کوئی بی باک در سخن بخیل بدال و رواه احمد  
 و البیهقی فی شعب الایمان باب البر والصلة بر کبر یا بهی احسان و نیکی آید و مراد این جانیکی کردن بوالهین است و صد آن حقوق است و صل  
 در لغت بمعنی پوشتن و پیوند کردن و مراد اینجا انعام و احسان است با قارب که قرابت بجهت رحم داشته باشند الفصل الاول عن ابی هريرة  
 قال قال رجل ابو هريرة میگوید گفت مردی یا رسول الله من احق بحسن صحابتي کیست یعنی از جمله خیشان منزه و از مرتبه نیک صحبتی و به نیک معاشرت  
 من صحابه بفتح مصدر و فی الصراح صحابه یاران و یاری نمودن من باب سح یصح قال گفت آن حضرت املک ما در تو نرا و از ترا است بدان قال ثم من  
 گفت آن مرد بعد از وی کیست قال املک باز گفت آن حضرت ما در دستت قال ثم من باز گفت آن مرد بعد از آن کیست قال املک باز فرمود آن حضرت  
 ما در تو قال ثم من گفت آن مرد پیشتر که قال ابوبکر دین مرتبه چهارم فرمود پدر تو نرا و از ترا است و فی رواية قال و در روایتی آمده است که گفت آن حضرت هم در  
 مرتبه اول املک ثم املک ثم املک سه بار فرمود چنانکه در روایت اولی بود و غایتش آنکه دین روایت سوال و جواب نیامده و املک دین روایت

منسوب است یعنی صحبت نیک دار و احسان کن ما در خود را بعد از آن فرمود ثم اياك پسر احسان کن پدر خود را ثم اذناك اذناك پسر احسان کن قربت خود را قریب تر خود را یعنی بعد از ما و پدر خود را و دیگر ترتیب قریب معتبر است هر که قریب تر مقدم تر و احسان مستحق تر متفق علیه و باین حدیث بعضی استدلال کرده اند که مادر را سه چند احسان است از آنچه پدر را است و گفته اند که این بیعت با پدر داری حل و شفقت زاینده و محنت شیر دادن و در کتب فقهیه مذکور است که حق والد عظیم تر است از حق والد و نیکی و احسان کردن بوی واجب تر و مومنان است و اگر جمع میان مراعات حق پدر و متعذر افتد چنانکه هر یکی به مراعات حق دیگری متذبی که در دو آیه راجع به تعظیم و احترام است حق والد راجح دارد و در خدمت و انعام حق والد و از حقوق والدین است که با ایشان تواضع و تملق و رزد و خدمت کند تا آنکه راضی شوند و در آنچه مباح است اطاعت ایشان نماید و بی ادبی نکند و تنبیهش نماید اگر چه مشرک باشند و آواز خود بر آواز ایشان بلند نکند و ایشان را بنام ایشان نخواند و در هیچ کاری از ایشان پیشی ننماید و در امر معروف و نهی منکر زمزمی کند و یکبار بگوید که قبول نکنند سکوت و زنده به جا و استغفار مشغول گردد و این ادب ما خود است از قرآن مجید و در عظیم ابراهیم خلیل علیه السلام پدرش را و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هم را باین هر سه روایت است که گفت گفت آن حضرت و غم افند و غم افند و غم افند و غم افند کنایت است از خاری و در غم بفرج خاک و وصل معنی لفظ خاک پیوسته با وینی و بی هین طور مبهم این کلمه را سه بار فرمود و قیل من یا رسول الله پرسیده شد کیست یا رسول الله که در حق وی این کلمه میفرمائی و دعا میکنی حال من ادول والدیه عند الکبر کی در یاد پدر و مادر خود را و در سری احدها او کلاهایکی از آن درو یا پدر و در اثم لم یحل المجتبه پسر دنیا یا کنس بهشت یعنی خدمت ایشان نکند و ایشان را از خود دراضی نکند که سبب در آمدن بهشت است و در بعضی احادیث در باب رمضان نیز واقع شده که هر که در یابد رمضان را و بهشت نرود آیه یعنی در وی طاعتی و جهادتی نمکند که سبب در آمدن بهشت گردد و راه مسلم و عن اسماء بنت ابی بکر قالت قلت علی ای شیء مشرکة تأتین ابی بکر گفت رضی الله عنه قدم آورد مادر من بر من و حال آنکه وی مشرک بود فی عهد قریش این قدم آوردن وی در وقتی بود که آن حضرت را با قریش عهد و مصالحه بود که با ایشان قرار نموده بود و در حدیثی بود چنانکه مشهور است فقلت پس گفت یا رسول الله ان ای قدمی علی مادر من بر من آمده و می خواسته و اگر اثر و ایات یا موعده است یعنی رغبت و میل کنند و است در اسلام یا اعراض کنند از آن و رغبت اگر کلمه فی استعمال گردد چنانکه رغبت فیه معنی وی میل و خواست کردن بود و اگر لغز آید چنانکه گویند رغبت عنه مراد اعراض و اجتناب بود و اینجا هر دو معنی محتمل است بلکه معنی لغز مناسب تر است و موافق روایت دیگر که آمده و بی راعیه مبهم معنی کاره و ساخط و بعضی هر دو روایت را باینکه معنی فرو بردن راغب یعنی رغبت کنند و طمع دارند در مال من و راعیه یعنی ذلیل و محتاج از جهت فقری که دارد پس پرسند اما از آن حضرت که مادر من باین حال آمده و افاصلها آیا حرمت دارم پس صل و احسان و نیکی کنم و او را قال گفت آن حضرت نعم صلها اری نیکی کن با وی متفق علیه از اینجا معلوم گردد که مادر پدر را که کافر هم باشند نیکی و احسان با ایشان باید کرد و همین قیاس حکم سایر اقربا است حق قریب یعنی با وجود مخالفت دینی باید داشت و عن عمرو بن العاص قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان الی الا فلان هم جنین آدم است و روایت و گفته اند که آن حضرت میفرماید فلان نام فلان گرفته بود راوی بخنایت آورد و ظاهر هر دو وقت روایت از تفسیر باسم خوبی داشت و بران مقدمه مرتب می شد و در نسخ اصول بعد از این بیاض گذاشته و نام نوشته اند بغایت مذکور و گفته اند که مراد باین فلان ابی لهب است و بعضی گفته اند که ابی سفیان یا حکم بن العاص است و این مناسب تر است عمر و بن العاص که راوی این حدیث است نخواست که نفی ولایت آن حضرت و صلاح را از ایشان هر گاه ذکر کند و عیب قوم خود را ظاهر سازد و الله اعلم بر هر تقدیر آن حضرت فرمود که اولاد ابی فلان لیسوالی با ولایا هستند مرا همان دوستان و متوالی من انما ولی الله و صلح المومنین منیت ولی و دوست من مکر خدا و صالحان از مومنان پس مراد بصلح جنس صلحا است نه یکی مخصوص و بعضی گفته اند که او بکر و عمر را ندانند و بعضی گفته اند که علی رضی الله عنهم اجمعین لیکن همه در حدیث بلایا و لیکن را ایشان را یعنی ابی فلان نسبت و رحم و قرابت است بمن ترمی کنم آن را تبری آن یعنی خبری میدهم با ایشان که بدان کفاف ضروری ایشان شود یعنی چون ترمی و ترمی سبب اتصال اشیا است و خشکی و خمی موجب افراق است بل را که معنی ترمی آمده است استغاره میکنند برای صلح و رحم پس معنی خشکی برای قطع آن و بعضی شارحان گفته اند قطعیت را تشبیه بکرات کرده و صلح را آب که حرارت قطعیت بدان سرد میگرد و بلال کبیر با و قح آن خوانده اند و بعضی ترمی آمده معنی ترمی و معنی آنچه تر کرده شود بدان خلق چنانکه آب و شیر و بکسر جمع ملل نبرد داشته اند متفق علیه و عن المغیره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله حرم علیکم حقوق الامهات خدی تعالی حرام گردانید بر شما بخانیدن مادران و به تخصیص مادران مذکور به جهت قوت و طلبه حقوق ایشان است چنان سابقا معلوم شد یا به جهت ضعف طلب ایشان که بانه که چیز بخیده می شود یا به جهت تقصیر و تنوان اولاد و حقوق یا به جهت آنکه ظاهر سخن مادران بود و لهذا در حدیث اشیا ذکر کرد که از هم بیکانند به جهت وقوع تقریب در ذکر اینها و اذ النبات و حرام گردانید بر شما زنده کو کردن و خزان که در جاهلیت میکردند از جهت ترس فقر و عار و منع و هات و حرام گردانید بر شما بخیلی کردن و کدانی نمودن یا منع به لفظ مضی است و به لفظ مصدر نیز روایت کرده اند که عبارت از نخل و اساک است و هات معنی است که امر است از این یعنی به عبارت از طلب و سوال است و گفته اند که مراد از منع ما و دانست از حقوق واجب در مال و گرفتن آنچه حلال نیست از اموال مردم و بعضی







درگاه و خادم کا به بیکه و در سفر و حضر در خدمت می بود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا يورد القدر الا الله عامه بانزیک و از تقدیر  
 آنی را مگر دعا قدر بفتح دال و بسکون تیر آمده اندازده کرده خدای بر بنده چیزی از حکم و لیلته القدر یعنی شبی که در وی تقدیر احکام سال نویسد و بعضی معنی قدر و قدر  
 آن شیر دارند و در کردن دعا قدر بکر و اندین پروردگار تعالی است و عا را سبب رود و این نیز تقدیر است یعنی وی تعالی تقدیر کرده که بنده دعا خواهد کرد و یا  
 بلا بد عا می او دفع خواهد شد و جمیع اسباب عالم بوجود و قضا و قدر الهی بهمین حکم دارد چنانکه او به طیب مرشفا و اعمال بنده کان مرد آرد آن بهشت و دوزخ را و بعضی گفته اند  
 که او است بنده دعا را آسان میکند و در وقت قضا او خوش میکند و آن را بر دل وی یعنی چون دعا کرد و دید که تقدیر بر باری نمی گردد و مضمی میکند و در تن در میسده بدین پس  
 آسان و سبک میکند و در دل وی بار آن بخلاف آنکه یک یک در آید و آن گمان نازل کرد و پس گویند که در کرد و عا آنرا که انقل الطیبی و در دل این سبکین چنین می افتد که تواند که  
 مقصود بباله در تاشیر دعا میج او باشد یعنی هیچ چیز قضا و قدر را در نکند و اگر چیزی بودی که در کردی و دعا بودی چنانکه مثل این در ماده چشم زخ در حدیث آمده اگر چیزی  
 بودی که سبقت کردی بر قدر چشم زخ بودی و الله اعلم و لا یزید فی الحسب الا البر و زیادت نمی کند و عسرا دمی مگر نیکی کردن بوالدین و اقارب بهمین معنی که در در دعا  
 مرده را تقدیر کرده شد و توجیهات دیگر در حدیث انش و فصل اول که نشت و ان الرجل ليجرم بالزرق بالذنوب یعصیه و بر سببیکه در هر آینه مردم که دانند می  
 شود زرقی که در آینهاده اند بسبب شومی کنایه که در می یابد مراد و او این حاجت اینجا اشکال می آید که با سکان که عاصی و فاسق و کافرند و ابواب رزق برایشان  
 منقوع است بیشتر از آنچه مومنان و مطیعان راست پس بعضی و ایل می کنند که مراد رزق آخرت است که ثواب است و بی شک که هر کون سبب نقصان و حرمان  
 از آنست و اگر مراد رزق دنیا و از آنکه مال و صحت و کارانی است جواب آنست که مراد حرمان از حصول رضا و طیب عیش و فراغ قلب و حضور وقت و صفای  
 رزق از که و رت و عظمت است چنانکه منیقان و مطیعان راست و در قرآن مجید میفرماید من عمل صالحا من ذکرا و انثی و هو مومن فلیجیه حبه طیبه بخلاف اهل فتن  
 و فجور که در وقت ایستادن که و رت و عظمت و تعب که ناشی از بهیم دنیا و حرص و تعلق قلب و خوف نقصان و فوات آن حاصل است چنانکه فرمود و من یؤخر  
 عن ذکری فان له معیشة ضحکا و اگر مومن است از فکر سوء عاقبت و معصیت و خشتی و که در وقتی در صفای وقت و طیب عیش و راه می یابد و بعضی گفته اند که این  
 حدیث مخصوص است به بعضی از کناه کاران مومن که حق تعالی می خواهد که ایشانرا از که و رت کناه پاک گردانیده به بهشت در آرد و در دنیا فقر و بلا لغارت ذنوب  
 ایشان نموده پاک و صاف بآخرت برود و بعضی را بفرستادن بلا شبهه گردانیده توفیق توبه بخشد حاصل آنکه مومن چون کناه کرد اگر لطف حق از پروردگار تعالی  
 شامل حال اوست بفرمایم من یحیی ذنوب می می نماید و آن را که غایت و لطف بحال وی از انانی ندارد و از اینچنان بچنان او و بگذارد و مگر و استدرج بحال وی بکار و  
 نعوذ بالله من ذلک و عن عایشة رضى الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم دخلت الجنة و رأيت مائة الف رجل و هم یسبحون الله و یصلون  
 قواة پس شنیدم در وی آواز خواندن قرآن را فقلت من هذا پس پرسیدم کیست این که قرآن می خواند قالوا احاد ثلثة بن النعمان جواب دادند این قرآن خواننده  
 حارث بن النعمان است که از فضایل صحابه بود و در واحد و خندق را حاضر شده و صاحب آن قول است که آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم از وی پرسید کیف  
 اصعبت پس گفت اصعبت مومنا المحدث پس گویا بخاطر صحابه رسیده باشند که وی بچون عمل این فضل یافت که آن حضرت در بهشت قراة او را شنید پس آن حضرت بر وی  
 بیان سبب دریافت وی این فضیلت را فرمود کلم البرکون لکم البرکون لکم البرکون چنین است فضیلت و ثواب نیکی کردن بوالدین این را دو بار مکرر فرمود و فرمود  
 کان ابو الناس بامه و بود وی نیکی کننده ترین مردم بادر خود و او فی شرح السنة و البیهقی فی شعب الایمان و فی روایت و در روایت بیعتی است قال  
 گفت آن حضرت نعمت فراوانی فی الجنة خواب کردم پس دیدم خود را در بهشت این عبارت و در روایت بیعتی بدل بجای دخلت الجنة در روایت شرح السنة مذکور است  
 و عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم رضى الرب فی رضى الوالد خشو دی پروردگار تعالی در خشو دی پرست پروردگار و عا  
 و ان مقام که این حدیث در روایت تقریب ذکر پرورد و حکم مادر نیز همین است بطریق اولی از جهت زیادت حق و ی چنانکه معلوم شد و بعضی گویند که والد اینجا بمعنی شخصی زانیده  
 است و آنکه نسبت بولد دارد و صیغه فاعل کاهی برای نسبت می آید چنانکه تا مرد لابن تفرغ و شش و لبن فروش را گویند پس مادر را نیز شامل باشد و ظاهر این را  
 بعد از ابن عمر بن العاص گفت پروردگار که پدر او شکایت از وی تر دان حضرت می آورد که ریاضت بسیار می کشید و تمام شب بیدار می بود و دایم روزه می داشت  
 چنانکه در حدیث آمده است و این عبد الله بن عمر و با پدر می بود که عمر و بن العاص است که وزیر معاویه بود و در باطن از ایشان بنود و سخط الرب و سخط الوالد  
 و ناخشنودی پروردگار در ناخشنودی پدر است و سخط بعضی بن و سکون خا و ضم آن و تحقیق که ایهت و ضد رضا که ذی القاموس و او اله الترمذی و عن ابی  
 الدرداء و ان رجلا اتاه فقال از ابوالد و او آمده است که مردی آمد و او را پس گفت آن مردان لی امراته و ان امی تا مری بطلاقها بدستی مرانی است  
 و مادر من امر میکند مرا بطلاق دادن و می یعنی چه کار کنم طلاق بدهم و را با او بگو آنکه طلاق بغض مباح است فقال له پس گفت آن مرد را اوالد و داء سمعت رسول  
 الله شنیدم پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم میگوید میگوید الوالد او سخط ابواب الجنة در بهتر و فاضلترین در های بهشت است یعنی سبب در آمدن بهشت  
 آنکه داشت رضای پدر است پس هر که خواهد که در آید بهشت را این مرد که بهترین درهاست باید که رضای والدینش را در دو ظاهر است که مادر نیز همین حکم خواهد داشت فان





نعم گفت آری خالیه است قال فبرها گفت آن حضرت پس نیکی کرد و بوی نام زیده شود آن کنه توارنجا معلوم میشود که صلح رحم سبب کفارت کنایان شود اگر چه  
 کبیره نیز باشد یا آن حضرت آن را در خصوص این مرد و بوی معلوم کرد و نیز معلوم شد که خاله علم دارد و او را التزمی و عن ابی اسید بن مسمی و فقم سین  
 الساعدی قال روایت است از ابواسید ساعدی که گفت بنیامخن عند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آشی آنکه مادر پیغمبر خدا بودیم  
 صلی الله علیه و آله و سلم اذ جاءه رجل من نعی سلمه ناکاه آمد آن حضرت را مردی از بنی سلمه بکسر لام نام بطنی است از قبایل انصار و گفته  
 که سلمه بکسر لام در عرب غیر این بطن از انصار بنیت و سلمه بفتح لام بسیار است فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله هل یحق من بواوی شیء آیا باقی مانده  
 است از نیکی پدر و مادر من چیزی یعنی در نیکی بر والدین هر چه تو ایستم کردم آیا باقی مانده است از برایشان چیزی ابو صهابه بعد مو تقصا که کجیم آنرا  
 پس از مردن والدین یعنی پس از موت والدین بهم برایشان صورت دارد قال نعم فرمود آن حضرت آری باقی مانده است از بر بعد موت والدین الصلوة  
 علیهما و الاستغفار و طهارت فرستادن برایشان و دعا کردن و آمرزش خواستن از حق تعالی مرایشان را و ائفا ذعهد ما من بعد ما در روان کردن  
 بعد و وصیت ایشان بعد از وفات ایشان و صلة الرحم حتی لا توصل الا بهما و صلح کرده نمی شود مگر سبب محبت خالص ایشان و حق ایشان و طلب  
 رضای ایشان که رضای حق منوط است بدان که به جهت غرضی و غایتی دیگر که طلب قرب و منزلت یا وسیله مال و جاه و نزد ایشان باشد چنانکه طاعت پروردگار  
 تعالی خالص برای طلب رضای وی باید کرد نه برای غرضی و غرضی و اگر اموال صدقیه و بزرگ داشتن و دستان والدین را احسان کردن با آنها  
 چنانکه در فصل اول در حدیث ابن عمر که شد رواه ابوداود و ابن ماجه و عن ابی الطفیل نام او عامر بن وائل است آخر صحابه در موت  
 ابوداود و رضی الله عنه از تابعان امیر المؤمنین علی رضی الله عنه قال روایت النبی گفت دیدم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم قسمی که با بصر  
 آنکه بخش می کرد و کوشی را در موضعی که نام وی جعرا نه است بکسر جیم و عین و تشدید را موضع مشهور است بر یک مرطرا که آن حضرت بعد از فتح خنصرین شمره  
 را و آنجا بوده و قسمت اموال نموده اذ اقبلت امرأة حتی دنت الی النبی ناکاه پیش آمدنی تا که نزدیک شد بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فبسط  
 لها و داه پس بکسر اند آن حضرت برای شستن آن زن روی مبارک خود را فخلبت علیه پس نشست آن زن بر زانو اهل من می ابو الطفیل میگوید  
 چون این چنین تعظیم آن زن از حضرت وی مشاهده کردم با حاضرین مجلس شریف گفتیم کیست این زن فقالوا پس گفتند حاضران می آمده الی او وضعته  
 این مادر رضائی آن حضرت است که شیر داده او را از نجا معلوم شود که حق رضاع نیز موجب اکرام و اتمام است و نیز رعایت حقوق سابق و اکرام مصاحبان تیم  
 واجب است رواه ابوداود الفصل الثالث عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال بینا ثلثة نفوس تمشون در آشی  
 آنکه سه کس با یکدیگر می رفتند اخذ هم المطر در گرفت ایشان را باران فمالوا الی غاد فی الجبل پس میل کردند آنها بسوی غاری که در که بود و پناه بردند بدان فاخلت  
 علی فم غاد هم صخرة من الجبل پس فرو افتاد بر دامن غار ایشان سخی بزرگ آنان که فاطمقت علیهم پس پوشید ایشان را فقال بعضهم لبعض  
 پس چون در ماندند که چه علاج باید کرد یکدیگر گفتند انظروا العما لا علمقوها لله صالحة بنحید که راهی را که کرده ایم نشان برای خدا آن کارهای نیک باشد و  
 لایق قبول درگاه مولی تعالی باشد یعنی خالص بوجه اسد کرده باشیم بی شائبه یا و غرض فادعوا لله بها پس بخوانید خدا را و توصل کنید بدان اعمال اعلیٰ غیر جهامید  
 است که شاد کی و دهوی تعالی شما را ازین تنگی و شدت که ازین صخره پیش آمده فقال احد هم پس گفت کی ازین سه نفر اللهم انه کان لی ولدان  
 شعیان کبیران خداوند بجهت تحقیق بود مرا پدر و مادر بزرگ ولی صلیه صغار و حال آنکه بودند مرا کودکان خورد و صلبیه بکسر صا و سکون با و فتح  
 یا جمع صبی و صغار جمع صغیر کننت ارحمی علیهم بود من کی میچرانیدم کوسفندان را که اتفاق میکردم شیر آن را برین خردان فاذا رحمت علیهم  
 فخلبت پس چون می در آمدم شبانکه برین خردان پس مید و میشدم کوسفندان را بدادت و والدی آغاز می کردم به پدر و مادر خود و سخت شیرانزد  
 ایشان می بردم استقیما قبل و لدی می نوشانیدم ایشان را پیش از اولاد خود و اند قل نائی بی الشعر و بدستیکه تحقیق دور بردم از دست آن  
 یعنی روزی و رختان که چرا که کوسفندان بودند و افادند و بچرا که دور رفتم و در بعضی روایات آمده بناخر بنزه از الف و نای ذما هر دو  
 لغت مشهور است بمعنی دور افتادن فمالنت حتی امسیت پس نیامدم بخانه تا آنکه شام کردم یعنی شب افاد و بیکه توانستم آمد فوجدتھما قل ناما  
 پس یافتم مادر و پدر را که تحقیق خواب کرده اند فخلبت کلکنت احلب بضم لام من نضرس و میشدم کوسفندان را چنانکه عادت بود که می و میشدم  
 فخلبت بالجلاب پس آوردم ظرف شیر را یا شیر را جلاب بکسر جا بد و معنی آمده فقطت عند و وسهما پس ایستادم نزدیک سرادر و پدر و  
 بعضی روایات علی و وسما اگره ان او قظھما در حالی که ناخوش دارم که سیدار کنم ایشان را و اگره ان ابداء بالصلیه قلبھما و ناخوش دارم که غایتم  
 بخردان پیش از مادر و پدر و الصلیه بتضاغون بضاد و عین معتمین عند قدحی و خردان منسب می کنند و می نالند از گرسنگی نزدیک هر دو پایی من گوید در  
 شریعت آن قوم حق نفقه مادر و پدر مقدم بود بر حق اولاد یا برابر بود و این مرد تقدیم میکرد مادر و پدر را و بعضی گویند شاید که مقدر سعد بن خردان داده بود و بی تابی و فریاد

فما یجوز  
 کما است لایق  
 لکه یسیر

ایشان برای زیادتى بود فلم یزل ذلك دالجا و دایم پس بود خواب کردن و ایستادن و فریاد کردن کار سن و ایشان بعضی پدر و مادر خواب میکردند و خردان فریاد میکردند و سن ایستاده بودم حتى طلع الفجر تا آنکه برآمدن فرج این حکایت از حال خود کرد و در وی بخدا آورد و گفت خداوندان گفت تعلم انی فعلت ذلك ابتغاء وجهك پس اگر هستی تو که میدانی که من کرده ام اینکار به محض طلب رضای تو فافرج لنا فرجة نرى منها السماء پس بگشایدی کاشا دلی که پیغمبر از آن کشاد که آسمان را فافرج از باب نصر و از افعال هر دو خوانده اند و فرجه نیز بضم فافرج آن آمده ففرج الله لهم حتى يرون السماء پس بگشایدی خداى تعالی برای این قوم تا آنکه چنان شد که می بینند آسمان را و فرج به تشدید و بر تخفیف آن نیز آمده و در بعضی روایات بر دلی نون آمده و چون در نخستین حکایت خود تمام کرد و از تنگی کشاد که یافت قال الثانی گفت مرد دوم برای بیان کرد و اینک که وی کرده بود اللهم انه كانت لی بنت عم اجها خداوند بدیستی که بود مرد و خرم که دوست میداشتم و او را کاشد ما یحب الرجال النساء دوستی مثل دختر من و در تنهایی مردان و زنان را فطلبت اليها قسمها پس طلب نمودم بسوی وی نفس او را یعنی میل کردم بسوی او و فرستادم کس را بسوی وی فابت حتى اتيتها بائنة دینار پس سر کشی کرد و می از مطا و عمت من تا آنکه بیارم او را و بدو هم صد دینار فصبحت حتى جمعت مائة دینار پس کسب و کار کردم تا آنکه بهر سان صد دینار را فی الصراح سحی و دین و شتابی کردن و کسب و کار کردن فطقت بها پس پیش آوردم او را آن صد دینار را فلما فعلت بین رجلها پس هرگاه که نشستم میان دو پایی آن زن برای جماع قالت یا عبد الله اقول الله کنتان زن ای بنده خدا پرستار کن و ترس از خدا و لا تفتح الخاتم و کشا مهر امانت را یا کنایت از ازاله بکارت کرد فطقت عنهما پس ترسیدم از خدا و در ایستادم از وی اللهم فان کنت تعلم انی فعلت ذلك ابتغاء وجهك خداوند اینک که میدانی که من کردم آن را برای طلب رضای تو فافرج لنا منها پس کشاده ما را ازین صخره ففخرج لهم فرجة پس بگشایدی تعالی برای ایشان کشاد که و فرج به تخفیف را و تشدید آن نیز آمده و قال الاخر و گفت مرد دیگر از آن سه مرد اللهم انی کنت استاجرت اجیرا خداوند من بزدوری گرفتارم مزدوری را یغریق از زبانه کشتی و فرقی به قح فاسکون را و فتح آن پیمان که سیرده رطل و بعضی گویند پانزده رطل در وی بکنج و فتح را اکثر اصوب است تر دایم لغت و تر د محمد شین بسکون اکثر است و قاضی عیاض گفته روایت شیوخ ما بسکون و فتح هر دو است و الفتح اکثر و در صراح گفته فرق و سکون و بحرکت پیمان اهل مدینه و آن شازده رطل است و ازین فتح بهره و ضم را و تشدید زای و تخفیف آن و بضم هر دو به تشدید و تخفیف و بضم اول و سکون ثانی و در زبانی هسره و ازین خون بجای رانیز آمده نام دانه مشهور فی الصراح ازین صخره فلما قضی عمله پس چون تمام کرد آن مرد کار خود را قال اعطنی حتی کنت بده مراقب مرا فعرضت علیه حقه پس پیش آوردم بروی حق او و فترکه و در غب عنه پس گذاشت حق خود را و اعراض کرد از آن فلم ازل اذرع علیه پس همیشه زراعت میکردم و او را که شالی بود تا آنکه حاصل بسیار آورد حتى جمعت منه بقرا و راعیها تا آنکه بهم آوردم از حاصل زراعت کاوان و چراندۀ آن کاوان را درین روایت ذکر بقرا و راعی کرده اما اعتبار اکثر و اغلب و در روایت دیگر آمده که حاصل بسیار گردانیدم اجرت ویر تا آنکه بسیار شد اموال از شتر و گاو و گوسفند و غلام فجاءنی پس آدمرا آن اجیر فقال پس کنت اتق الله و لا تظلمی ترس خدا و ظلم کن مرا و اعطنی حتی و بده مراقب مرا فقلت اذهب الی ذلك البقر و راعیها پس کفرم بر بسوی کاوان و چراندۀ آن حق است فقال اتق الله و لا تقزاجی پس کنت ترس خدا را و استرا و خیریت کن بر فقلت انی لا اهرء بک پس کفرم بدیستی بن استرا نمی کنم تو بخذ ذلك البقر و راعیها پس بکیر آن کاوان را و چراندۀ آن را فاخذه فاطلق بها کبرفت این مال و متاع را پس بر آن همه اشیا را فان کنت تعلم انی فعلت ذلك ابتغاء وجهك فافرج ما یحبی پس اگر میدانی خداوند آنکه من کرده ام آنرا برای طلب رضای تو پس بگشایدی باقی مانده ازین سنگ ففخرج الله عنهم پس کشاد خدای تعالی آن سنگ را از ایشان و بر باندازان محنت متفق علیه و ازین حدیث معلوم شد استحباب توسل بصلح اعمال در حال شدت و کرب زیرا که مولی تعالی از ایشان قبول کرد و اجابت نمود و آن حضرت این را از آن قوم دیگر شنید و ذکر فضایل خبر داد و اگر استحباب نباشد جواز خود متیقن است اما باید دانست که این معامله بر ظاهر شریعت و مقتضای ایمانست که بموجب صدق و عده پروردگار تعالی و وثوق بدان اجر عمل را می طلبد و معامله نمی نماید اما آنکه متعرق است در بحر حقیقت و مشا به میکند شمول قدرت و فعل و توفیق الهی را خالق است از وجود و دست عمل خود و جزای آن او را که بحال اسناد فعل بذات خود و استحقاق جزای اوست و می هر از حق میداند و خود در میان نمی بیند عمل بتوفیق اوست و جزا بفضل او تعالی شانه و عظم بر دانه و نیز معلوم میشود مبالغه در فضل نفع بر والدین و اثبار ایشان بر اهل و اولاد و احترام و تحاشی از تکلیف و مشقت ایشان و قصر محبت بر راحت و آرام ایشان و نیز معلوم میشود که بیدار کردن کسی را که در خواب است گمراه بود و خصوصاً در محل ادب و تعظیم کمرای نماز و زود فوات فرض و معلوم میشود که راحت خواب الذ و الطیب است از تناول طعام و معلوم میشود فضل محنت و پارسائی و بازداشتن نفس از حرمت اعتنا نزد قدرت و عدم مانع و طلب نفس و خواهش وی خصوصاً در شوق فرج که بچنان وی غالب تر و سرکش ترین شهوات است بر عقل و مشکل ترین حالات است بر مرد و نیز معلوم میشود که تصرف در مال غیر بی اذن و بی جایز است اگر اجازت کند بعد از آن چنانکه مذهب حنفی است که تصرف فصولی جایز است و موقوف

است بر اجازت مالک و بعد از اجازت وی نافرود و معلوم میشود که حسن عهد و ادای امانت و ساحت در معاملات امری فاضل و موصل است بقرب و کرامت  
 نزوح و معلوم میشود که دعای بنده بعد از وقوع بلاستجاب و سبب دفع بلا و کثرت از تنگی سخت و ابتلاست و معلوم میشود که کرامات اولیای حق است چنانکه  
 مذهب اهل سنت و جماعت است رضوان الله علیهم اجمعین و عن معاویة بن جعفر ان جاءه الى النبي صلى الله عليه واله وسلم جابر بن عباس  
 بن مرداس سلمی که از صحابه بود و پیروی معاویة نیز از صحابه است نزد آن حضرت آمد فقال پس گفت یا رسول الله اردت ان اغزو و اخاشم که بغزار و م  
 و قد جئت استیشرك و بتحقیق آمده ام که مشاورت کنم ترا و چه میفرمائی فقال هل لك من ام پس فرمود آن حضرت آیا هست ترا مدیری قال نعم گفت آری  
 هست قال فالزمها فرمود پس لازم گیر او را و با وی باش فان الجنة عند رجلها زیرا که بهشت نزد پای مادر است یعنی در پای مادر باش که موجب در  
 آمدن بهشت است و این عبارت کنایت است از خضوع و تذلل که اگر کرده اند بآن اولاد نسبت بوالدین پس در پای بودن صفت ولد است صفت  
 بهشت و واه احد والنسائی والبيهقي في شعب الایمان و عن ابن عمر قال كانت تحتی امرأة ابن عمری کوبید بود در عقد نکاح من زنی و کان  
 عمریکرهما و بود عمر رضی الله عنه که ناخوش میداشت آن زن را فقال لطلقها پس گفت مرا عطلاق ده آن زن را قابلیت پس سر باز زد من از امثال این  
 امر و طلاق ندادم زن را فاتی عمر و رسول الله پس آمد عمر بن عمر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم فذكر له لك لیس ذکر کرد عمر آن واقع را و آن حضرت را  
 فقال لی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم طلقها پس گفت مرا آن حضرت طلاق بده آن زن را و او التزمذی و ابوداود و عن ابی امامة  
 ان رجلا قال روایت است از ابوامامه باهلی که صحابی مشهور است که مدعی گفت یا رسول الله ما حق الوالدین علی ولد هما چیست حق مادر و پدر بر فرزندان  
 قال گفت آن حضرت هما بختک و نازک مادر و پدر بهشت و دوزخ تو از یعنی حق ایشان یکی کردن است بایشان و نارنجاندن ایشان را زیرا که یکی کردن با  
 ایشان سبب درآمدن بهشت و نارنجاندن ایشان موجب درآمدن دوزخ است و واه ابن ماجه و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم ان العبد لموت والداه و احدهما بدستیک بنده هر آینه میمیرد و در دوزخ می آید و یا یکی از آن دو و الله طهما عاق و حال آنکه تحقیق آن بنده مرا ایشان  
 رنجانیده و عقوبت و زنده است و ایشان ناراضی رفته اند از دوزخ عالم فلا يزال بدعوطهما و لیستغفوطهما پس بپوشد و عاید کند آن بنده مرید و مادر او  
 آرزویش میخورد از خدا و حق میگوید که الله با او آنچه می نویسد و از خدای تعالی نیکی کند و ایشان یعنی دعا و استغفار فرزند آن مرد والدین را بعد از مدتی  
 ایشان آن فایده دارد و که اگر ناراضی رفته باشند هم حق تعالی ایشان را راضی میکند و انداز وی و نام و یار و یوان نیکی کنند کان پدر و مادر در رضا جوئید کان از ایشان می  
 نویسند و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من اصبح مطیعا لله فی والدیه کیک با مادر و پدر او کند دعا که فرما هر دواری کند است  
 خدا را در حق مادر و پدر و خود بجای آورده است حق ایشان را اصبح له بابان مفتوحان من الجنة با مادر و پدر او کند دعا که ثابت است برای او و در کثرت ده از بهشت فان  
 کان واحد اقوال پس اگر باشد یکی از مادر و پدر پس مفتوح یکد راست و بعضی نسخ واحد انصب است و من اصبح عاصیا لله فی والدیه اصبح له بابان  
 مفتوحان من النار و ان کان واحد و کیک با مادر و پدر او کند دعا که فرما هر دواری کند است مر خدا را در حق مادر و پدر و خود با مادر و پدر او کند دعا که  
 ائش و دوزخ و اگر هست یکی از مادر و پدر پس مفتوح یکد راست و از اینجا معلوم شود که طاعت و معصیت والدین چون بفرموده حق است و تحقیق طاعت  
 و معصیت اوست تعالی و تقدس قال رجل و ان ظلما و گفت مردی از حاضران و اگر چه ظلم کنم کند مادر و پدر فرزند را قال فرمود آن حضرت و ان ظلما  
 و ان ظلما و ان ظلما سه بار مکرر فرمود از برای تاکید و مبالغه و مراد بظلم در امور دنیا و دینیه چه طاعت والدین اگر مخالف دین باشد و ان بود و عن  
 ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال و هم روایت از ابن عباس است رضی الله عنهما که آن حضرت فرمود ما من ولد با و یظنوا لی والدیه  
 نظرة و حقه نیست هیچ فرزندی نیکی کند بوالدین که نگاه کند بسوی ایشان نگاه کردن بوجه رحمت و محبت الا کتب الله له بكل نظرة حقه مبر و ده مگر آنکه  
 بنویسد مراد خدای تعالی در برابر نگاه کردن نمی مقبول افتاده و کتاب حج که شست که خرابی حج مبر و نیست مگر بهشت و معنی حج مبر و نیز هماغها معلوم شد و قال ان مقبول  
 است قالوا چون آن حضرت نظر کردند بوالدین را این چنین جزای دیگر کرد و صحابه بطریق استعظام و استعجاب گفتند و ان نظر کل یوم مائة مرة و اگر چه نگاه کند هر روز  
 صد بار قال نعم گفت آری و اگر چه نظر کند هر روز صد بار و از برای رفع و در استعجاب ایشان فرمود الله اکبر و اطیب خدا بزرگ تر و پاک تر است از آنچه در کان سماء  
 که نوشته نشود و به نظر دلچسب مبر و عن ابی مکره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کل الذنوب یغفر الله منها ما شاء همه گناهان می آمرزد خدای تعالی  
 از آن گناهان هر چه میخورد الا عقوب الوالدین مگر رنجانیدن مادر و پدر فانه یجعل لصاحبها عین بدستیک الله تعالی شایب میکند عقوبت را صاحب  
 حقوق را فی الحیوة قبل الممات هم در زنده گانی پیش از مردن با آنچه می کند و آخرت از عقوبت و این غایت تشدید و تغلیظ است بر حقوق و عن معین  
 بن العاص نام دو کس است پوشیده نمائند که این سعید را سعید ابن العاص خوانند بسبب نسبت بجد است یکی ابی البر و آن سعید بن العاص ابن امیه بن عبد شمس  
 و جد مناف است قدیم الاسلام و بعد از ابی مکر صدیق و دیگری اصغر و آن سعید بن حمیم بنده و مشاة ساکنه و دو حامی اهل بن سعید بن العاص بن امیه و

وی در وقت وفات آن حضرت هشت سال بودید آن حضرت را وایت کرد از وی دین حدیث اوست بار وایت پدر کلان او قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم حق کبیر الاخره علی صغیرهم ادب و حرمت بزرگ از میان برادران برابر در خود ایشان حق الوالد علی ولد هم حق پدر است بر فرزند و وی البیهقی الاحادیث الخمسة فی شعب الایمان روایت کرده بیهقی این پنج حدیث را از حدیث انس تا حدیث سعید بن العاص در شعب الایمان باب الشفقه والرحمة علی الخلق فی الصراح شفتت مهربانی شفق که لک اشفاق رسیدن بر کسی یا چیزی از مهربانی بر وی صلتی تعالی يقال اشفق علیه فوشفق و شفیق علیه و بمعنی ترسیدن بر کسی يقال اشفق منه ای خاف انتی و طیبی گفته اشفاق بمعنی خوف است و شفتت و شفق اسم است از ان و بمعنی غایت محمل خوف نیز آمده زیرا که شفق میترسد که کمر و بی شفق علیه نرسد و رحمت بخشودن و مهربانی کردن و رحمت که لک در رحم بضم را با سکون ما و ضم آن نیز بمعنی رحمت آید و ترجمه نیز باین معنی است يقال رحمتی و ترجمت علیه و رحمت نیز شفق از رحمت است از برای مبالغه چنانچه رحمت از مهرب و جبروت از جبر و رحمان و رحیم از اسما الہی اند از برای مبالغه در رحمت و تکرار نیز برای مبالغه است چنانچه کونید جاد مجده و مبالغه در رحمان اشد و اقوی است بمعنی مصف برحمتی که فوق آن تصور نباشد و لهذا مخصوص است بباری تعالی و بر غیر او اطلاق نتوان کرد و رحیم بر غیر وی سبحانه نیز اطلاق نتوان کرد و کریمه قل ادعوا لله وادعوا للرحمن دلیل این تخصیص است الفصل الاول و عن حمزة بن عبد الله صحابی مشهور حسن الصورة و السیرت قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم لا یرحم الله من لا یرحم الناس رحمت میبخشد خدا را آنکه بر رحمت خاص کامل خود کسی را که رحمت نمیکند او آدمیا را متفق علیه و عن عائشة رضی الله عنها قالت جاء اعرابی الی النبی آدماء و یشینی که اگر خدا کار و درشت خوی باشد بسوی صغیر صلی الله علیه و اله وسلم و دید حاضران را که بوس می کنند خود را از افعال پس گفت اتقلبون الصنیان فما قبلهم ایاک بوس می کنید شما خرد از پس ما خود بوس نمی کنید ایشا را فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم او املک لک ان نزع الله من قلبک الرحمة آیا که میشود من نهادن رحمت را در دل تو اگر بکشند تعالی از دل تو رحمت را یعنی چون وی تعالی در دل تو رحمت و شفتت نهادن تو انهم نهاد مقصود در خود تو بخ است بر محبت و اشارت ما که در دلمها رحمت نهاد و آفریده حق است که وی یا فرید و نهاد و دیگری نتواند نهادن این یعنی بر تقدیر کسیر بزمه آن است و در اکثر روایات بفتح بزمه آمده و بمعنی چنان شود که من مالک نیستم دفع و از او کشیدن حق رحمت را از دل تو یعنی چون وی تعالی رحمت را از دل تو کشید من آن را دفع نتوانم کرد و از او نمود و مال منی هر دو روایت یکی است تفاوت در توجیه اعاب است متفق علیه و عنها قالت و هم از عائشه روایت است که گفت جاءتني امرأة و معها ابنتان لها ناسا لعی آید مازنی و بان زن و دو دختر بودم و او را سوال میکرد آن زن و میخواست چیزی از من فلم تجد عندهی غیر ممترة واحدة پس یافت آن زن نزد من خربک خربانها یاها پس وادم آن زن را آن نمره را قسمتها بین ابنتیها پس قسمت کرد دختر مارا در میان هر دو دختر خود آن زن و بربک نیمه آن را داد و لم تأکل منها و خود خورد چیزی از آن ثم قامت فخرجت پس برخواست آن زن و بیرون رفت از آنجا فدخل الی النبی پس در آمد پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم فحدثته پس گفتیم ان فعل آن زن را بان حضرت فقال پس گفت در بیان فضیلت نیکی کردن بدختران من آتبی کسی که مبتلا گردانیده شود و از او مالش کرده شود من هذه البنتا بشی از جنس این و دختران بر چیزی یعنی کبی یا و یا بیشتر و عبارات بتلا بجهت آنست که وجود نبات و عرف و غایت مکروه و کران می باشد فاحسن الیهن پس نیکی کند بسوی ایشان کن له سترامن النار باشد این دختران و نیکی کردن بایشان مر آن کس را پرده از آتش و وزخ و حار و مانع از آمدن آن و اختلاف کرده اند علما در آن که مراد ابتلا و امتحان بهر دو وجود دختران است یا آنچه مراد شود از ایشان از رحمت و ایذا و صبر کردن بر آن و ظاهرا دل است و نیز مراد از احسان قدر واجب است از شفقه یا زیاده بر آن و ظاهرا بانی است و شرط احسان آن است که موافق شرع باشد و مستمر و دایم کرد و تا جاد شدن ایشان ترویج یا بخت متفق علیه و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم من عال جار یتیم کسی که غم خاری کند و دختر را و استادگی نماید نفع و کسوت رسانیدن ایشان را حتی تبلیغا تا آنکه برسند آن دو دختر مجد بلوغ جاد یوم القیمة می آید آن کس در روز قیامت انا و هو هکذا در حالی که من دوی بهم باشیم هم چنین و ضم اصابعه و فراموش آورد آن حضرت برای بیان معنی کذا و کیفیت بهم بودن آن کس و آن حضرت انگشتان خود را و مراد و انگشت است که سبابه و وسطی است یعنی هم چنانکه این دو انگشت را بهم پیوسته می بینید من و انکس که عیال داری و دختر کنیز روز قیامت هم چنین باشیم مراد مقارنت و مصاحبت در جنت است یا در محشر و موطن دیگر و الله اعلم و ما انکه در حدیث دیگر فرموده است برانگیزه شده ام من و روز قیامت همچو این دو انگشت و احتمال گفته اند یکی آنکه بیان منی اتصال و مقارنت دیگر تقارب و تعاقب مقدار تقدم و سطی بر سبابه اما درین حدیث بیان این دو احتمال نکرده اند و ظاهر در اینجا مراد ضم و مقارنت و پیوستن است و اگر تقارب و تعاقب در آمدن بهشت مراد و اندیز صورتی دارد و بر هر تقدیر مراد مبالغه و تا که فضل عیال داری دختران است و الله اعلم و ما مسلم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم الساعی علی الارملة سعی ناینده در تحصیل مونس را مله و اتفاق کننده برایشان و ارطه نفع سبزه و بیم زن بی شوهر خواه زوج کرده باشد این شوهری یانه و بعضی گفته زنی که مفارقت کرده از وی شوهر بموت یا بطلاق که قال الطیبی و در قاموس گفته مراد بل و زن را مله بمعنی محتاج و مسکین و جمع ارا مل و ارطه در صراح گفته ارا مل مرد بی زن و ارطه زن بی شوهر ارا مل میوکان و در ایشان و محتاجان و وصل شقاق این لفظ اندل است بمعنی فرود رفتن نوشته از دست و





میکنند مسلمانی مسلمان و بیکر را یعنی نباید که شتم کند و اصل مغنی ظلم وضع الشی فی خیر موضع است و آن شامل است صغیره را که مجامع را که مناسب و لائق نباشد کردن آن  
در حرف گذاشتن و لایسله بضم با و سکون بین ویندازد و او را در محله و کجاردش در دست دشمن ملکه نصرت کند و یاری دهد و او را و من کان فی حاجة اخیه  
کان الله فی حاجته و هر که باشد سعی کننده در قضای حاجت برادر مسلمان باشد خدای تعالی در قضای حاجت وی و من فرج عن مسلم کربة و هر که بخشد  
از مسلمانی اند و بی را قائل فی الصراح کربت بضم کاف و سکون را و کرب بفتح کاف اند و هر که دم باز کند و از وی فرج الله عنه کربة من کربات یوم القیمة  
بخشد خدای تعالی از وی اند و بی عظیم از اند و بهنای روز قیامت که نفس نتواند زدن و من یستتر مسلما ستره الله یوم القیمة و کسی که پرده پوشی کند  
مسلمانی را بپوشد عیبا و کنایان او را بپوشد خدای تعالی عیبا بی او را در قیامت بپوشانند از اهل موقف و ترک محاسبه و اخذای ذکر آن و گفته اند که ستره ستمن  
و نهد و بست بر اهل غت و حیاست که عیب ایشان ستور است اگر کار می نایست می کنند بر ده حیات از استوری دارند اما آنکه پرده از وی جبار داشته  
و حیاد و فساد معروف شده و علانیه معصیت می ورزد و انکار وی واجب است و منع و زجر و تشیع وی لازم و اگر منع متنع نکند و جز بولایه و حکام باید کرد که او را  
از یاری مردم و فساد در دین باز دارند و اما جرح روات و شهود و حکام و بطله از برای صیانت دین و حفظ حقوق ناس امری واجب و لازم است و آن  
باب تنبک شرو کشف عیوب و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم المسلم اخو المسلم مسلمان برادر مسلمان است  
وینی لایظلمه و لایخذله فلان ترک نصرت و یاری دادن پس لایخذل بفتح یا و ضم و ال در معنی لایسلم باشد که گذشت و لایحقره و خرد نشود و خوار ندارد  
بنظر کم تنکر و مسلمانا اگر چه فقیر و ضعیف و ناتوان و سکین و نامراد و خراب و عریان و لاشی باشد چه داند که قدر او نزد خدا چیست و عاقبت کار او چه اهل لای  
الا الله همه اهل غت اند فلا الغرة و لر سوله و للمؤمنین و لکن المنافقین لایعلمون هر چه غت ایمانی ایشان از دست نباید داد و انتسابی که بجنب غت  
دارند رعایت باید نمود و خصوصاً آنها که نور علم و عبادت و تقیمة آن ساخته بصفت نور علی نور متصف شده اند اکثر و برانی حال و گرفتاری تجربه آن و وبال اهل  
غلبه خصوصاً باب دنیا و جاه که در ظلمت کبر و نفسانیت و جاه غفلت افتاده اند و این نور محروم و محجوب مانده گرفتاری ظلمات بعضی فاق بعضی کشته  
اند باین سبب است اصل کار که باعث غت و نجات در دنیا و آخرت است محبت فقرا و حب مساکین است که سید سادات عالم و اعز و اشرف نبی آدم صلوات  
الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه و معین آن را در دعای خود میخواند و ما مورکشت نظر بر محبت و مجالست با ایشان فقیر و فقرا در اصل برگزیده و نواخته آن استخوان  
و بلند و سرافراز گردانیده آن درگاه اند و دیگر چه کوه میمال اطباب دین باب فرائح است و العاقل لکنه الاشارة اللهم ارزقنا و لایحقره و اکثر روایات بفتح یا و سکون  
حاصل و کسر فاف خوانده اند از فقر و فقریه یعنی خرویدن و خوار داشتن از باب ضرب و در بعضی روایات و لایحقره آمده بضم یا و سکون و آخر محمد و کسر فاف  
از اخبار معنی آناله فقر که معنی امن و عهد و سلامت است یعنی غدر نکند و خیانت نرزد در حق وی هم چنین است بلفظ یحقر که در آخر حدیث واقع شده فاضی  
عیاض مالکی گفته که صواب اول است و در بعضی روایات یحقر نیز آمده بعد از آن فرمود که التقوی همنا و یشیر الحیصده ثلاث موارد تقوی و پرستش  
کاری از اینجا است اشارت میکرد آن حضرت بسوی سینه مبارک خود سه بار یعنی تقوی در سینه است و کار باطن است و مقصود از این جمله تاکید و تقوی بحد سینه است  
است یعنی محل تقوی قلب است و امری مخفی است پس چگونه حقارت مسلمانی کند و حقیقت حال وی معلوم نه یا مراد آنست که چون تقوی در دل است پس هر که در  
وی تقوی باشد مسلمانا حقارت نکند چه متقی حقارت که میلمان نباشد و معنی اول مناسب تر و ظاهر تر است کلا یعنی محسب امور من الشران یحقر لخال  
المسلم پس است مسلمانا از بی حقارت کردن برادر مسلمانا یعنی این معنی تمام است و دیگر حاجت نیست کل المسلم علی المسلم حرام بر خیر مسلمان بر  
مسلمان حرام است و میوه و ماله و عرصه خون وی و مال وی و آب و آبی که در وی نهد و نمی نهد و نمی نهد که خون ریخته شود و مال وی تلف گردد و آب و آبی که در وی  
برود و شامل همه دریا و کلیه این است و این حدیث از جوامع الکلم است که از خواص غامضه محمدیه است صلی الله علیه و آله و سلم و عن عیاض بن حماد  
صحابی است ذکر احوال او در آخر فصل اول از باب المغاخرت و العصبیت گذشت قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اهل الجنة ثلثة  
سه کس اند یعنی آنها که لایق و شایسته اند که بسا بقان و مقربان بهشت در آیند و سلطان مقسط متصدق موفق اول خداوند سلطنت و غلبه عادل احسان  
کننده بر مردم توفیق داده شده و بجزات و موفق آن را گویند که داده کرده شده برای وی اسباب خیر و گشاده شده بر وی و وی در دای نیکی و رحل رحیم رقیق لقلب  
لکل ذی قربی و مسلم دوم مرد دهریان نرم دل و مهربان و در هر خداوند و قربت را و بر مسلمان را یعنی هر باری بر خویش و بیگانه و عقیف متعفف ذ و عیال سوم مردی پارسا  
باز ایستاده از حرام پارسائی نمائنده بپار آردن از حرام و تنگ کردن از سوال و اظهار فقر خداوند عیال که نمیدارد او را عیال برار کتاب سوال و افتادن در گسب حرام  
چنانکه در قرآن در شان اینها گفته بحکم الجاهل اغنیاء من التعفف و اهل النار خمسة و در خیانت پنج کس اند یعنی آنهاست عذاب اند بشومی این افعال شنیعه و  
مقصود بقیع و تشیع این افعال و تغلیظ و تشدید است بر آن چنانکه در قرینه سابقه مدح و تحسین افعال مذکور بود الضعیف الذی لا یؤمله اول مستخرمی  
که نیست عقل و دایره او را که باز دارد و لایا نایست و ثبات و استقامت نیست مراد از شهوت و صبر نمی تواند کرد از معاصی و قبیح و نکاه نمی تواند داشت خود را از آن

سنگین و در او

رواه مسلم  
بهشتیان

الذین هم فیکم تبع بیان الذی لازمه است بکرنوعی ازان بطریق تمثیل والذی اگرچه لغزش مفرد است در معنی جمع است باعتبار اراده مبسوطی آن کسانی که مشرک  
تابع و خادم اند و میگردند و در او اغنیه از شایسته و طبع و طبع باطن ایشان نیست مگر کردن شکم و پوشیدن جامه اگر چه از شبهه و حرام باشد لا یغیون اهلا و لا مالا  
طلب نمیکند اهل و عیال را و نه مال را که بکسب حلال حاصل کنند و رغبت ندارند در آن بلکه مقصود است تمیّت ایشان بر مال و مشارب و ملابس اگر چه حرام بود این  
هم از ضعف و سستی رای است و الخائن الذی لا یخفی له طمع و ان دق الاخذانه و دو ماز اهل نار در دنیاست که پوشیده نیست مراد از چیزی  
که طمع توان کرد در روی اگر چه چیزی باریک و طویل باشد که آنکه میجوید و تقصص میکند آنرا تا بیاید و مطلع گردد بر آن و خیانت کند آنرا و بعضی گویند خصامی ظهور تیر آید یعنی خانی  
که ظاهر نمی شود و مراد از چیزی که طمع توان کرد در روی مگر آنکه خیانت میکند آن را و در جمل لا یصبح و لا یسبیح و یوم مردیست که صبح نمی کند و شام نمی کند الا و هو خائن  
عن اهله و ماله مگر آنکه وی فریب میدهد ترا بجهت عیال تو و مال تو یعنی هر صبح و شام که را و خدای است که طمع دارد در اهل و مال تو و ظاهر میکند عفت  
و امانت را در مکر و فریب تا آنکه در باطن خیانت میکند در آن و ذکر البخل و الکذب و ذکر کردن آن حضرت در مقام تعدا اهل و بخل یعنی بخیل را و کذب را یعنی  
کاذب را و فرمود دیگر از دوزخیان بخیل و کاذب است و لیکن را بهی این چنین عبارت آورده که ذکر البخل و الکذب و نکحت و البخل و الکاذب خائن گفت  
الضعیف و الخائن غالباً نسیان کرد و ای خصوص لفظی را که آن حضرت صلی الله علیه و اله وسلم فرمود یعنی چیزی ذکر کرد که نبی بخیل یا کاذب از آن مفهوم گشت خائن  
این چنین فرمود که و البخل و الکاذب یا لفظی دیگر گفت و قول و الکذب در اکثر روایات بلفظ آوده و در بعضی و الکذب بواو نیز آمده و بر تقدیر او شک راوی  
است یعنی چهارم بخیل را ذکر کرد یا کاذب را و برین تقدیر پنجم و الشظیر کسر شین معجه و سکون نون و کسر طاء معجه و سکون تحتانیة الفحاش یعنی بدخلی و تحتانی  
از حد گذراننده بدی را در کلام و اگر بواو باشد عدد پنج بکذب تمام میشود و شظیر الفحاش را البته بصب باید خواند یعنی ذکر کرد بخیل را و کاذب را و ذکر کرد وصف  
ایشان الشظیر الفحاش را و بر تقدیر او هر دو فروع باشد بر طرز سابق عطف بر رجل و منصوبت نیز بشد عطف البخل و الکذب یعنی ذکر کرد در مرتبه چهارم بخیل را یا کاذب را  
و ذکر کردیم الشظیر الفحاش را و ظاهر هر فروع است قابل در او و مسلم و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم و الذی یضنی بیده سید سید  
بجاری که تعالی ذات من در دست قدرت اوست لایومن عبد حتی یحب لاشیه ما یحب لنفسه متفق علیه ایمان نیاید و هیچ بنده یعنی کامل و تمام نشود  
ایمان وی تا آنکه دوست دارد برای برادر مسلمان چیزی را که دوست دارد برای خود از خیر دنیا و آخرت و در وایتی لطمس الخیر تصحیح آمده و خیر آخرت نجات از عذاب آتش دوزخ  
و خیر بدجات بهشت است از آنچه از لوازم ایمان و عمل صالح است و خیر دنیا اسباب و متاع و اهل و اولاد از آنچه وسیله و واسطه خیر آخرت گردان را برای  
خود میخواهد و دوست میدارد و باید که همه مسلمانان را خواهد و دوست دارد خیر خود همه مسلمانان باشد اما آنکه کسی بکلم تسویل شیطان و شر نفس و جفت سر بریت و فساد باطن  
برای خود از مال و جاه و دنیا که باعث ظلم و فساد و بال و نکال گردد نخواهد و دوست دارد چهره برای مسلمان و دیگر خواهد و دوست دارد این را باید که برای خیر نخواهد و دوست ندارد  
و یامردیست که حصول مال و جاه برای وی سبب وصول ثواب آخرت و قرب مولی تعالی میکند و چنانکه مال برای حج و موسسات فقرا کار می آید و جاه باعث عبادت  
و امر معروف و نهی منکر میگردد و دیگری که مال او را باعث فسق و فغان و ظلم و غم میشود پس خواستن مال و جاه و دوست داشتن آن برای وی درست نباشد زیرا که در حق  
وی خیری نیست و بالله تعالی و ضیق نفس آدمی دارد به جهت خوف حقوق منقصت و ذلت دارد چون همه بر طریق خیر و صلاح و دین داری و انصاف و اعتدال باشد  
آن خوف مرفوع گردد و نخواهد که همه جامع خیر دنیا و آخرت باشد و مساوی باشند حصول این حالت اگر بنعم آن نیک در روزه انصاف و رزق پس است انشاء الله تعالی  
و منه التوفیق فافهم و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم و الله لا یومن و الله لا یومن و الله لا یومن و الله لا یومن و الله لا یومن و الله لا یومن  
نیاید و کامل نشود ای شخص قیل من پرسیده شد کیست که ایمان نیارد و گوی که ای رسول الله قال فرمود الذی لا یامن جارة بواشته انکی که این بیت  
و همسایه او بد بهای او را متفق علیه و عن عائشة و ابن عمر عن النبی صلی الله علیه و اله وسلم قال ما زال جبرئیل یوصینی بالجار فرمود آن حضرت  
همیشه جبرئیل اندر میگردم که مرا که امر کنم امت را بجا و داشتن حق همسایه با حسان کردن با وی و دفع ضرر و انداز وی حتی ظننت انه سیورثه تا کما بر دم که تحقیق جبرئیل  
نزدیک است که وارث میگرداند همسایه را از یکدیگر و وحی می آرد بدان فافهم و اگر فرضاً توریث از آن حضرت مراد داد و عمل بر و در این قول پیش از وحی بعد مراد است  
افعیما شد چنانکه ثابت شده که سخن معاشره الانبیاء لا یرث و لا نورث متفق علیه و عن عبدالله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم  
اذا کنتم ثلثاً فلا یتناحی اثنان دون الاخر چون باشد شما سه کس در محبت پس نهان سخن بگویند و کس بیک دیگری نتوانید سخن بگویند و کس بی سوم است حتی تخلف  
بالذا من آنکه باین بر دم و بعد از سخن مردم و کثرت اجتماع اگر چنین کند باکی ندارد پس اگر چار کس صاحب باشند و دو کس بیک دیگر سخن نهان کنند باشند من اجل آن میخیزند متفق  
علیه این منع از نهان سخن کردن دو کس نزد مصاحبت سه کس از جهت آنست که هر یک را این فعل است آن و دیگر را سخن بگویند با و سکون جاد و ضم زای و بضم با و کسر  
زای مبرور و وجه صحیح است خرمنه و اخرن اند و بکن کردن او را باعث خرمن و چیز تواند بود یکی توهم آنکه شاید رای میروده باشد و هلاک و بداندیشی آن مردود و هم تاذی را احق  
یکی بالتعاضات و دیگر نم و دیگر و جدا و دل در جای که محل این توهم نباشد درست باشد تا آنکه بعضی برین گفته اند که این نیز منی در سفر است و در موضعی که مرد ثالث این

فرمود که باین  
باشد یعنی بی  
حق فاحش را  
کتاب بر این  
و این فحش را  
و این فحش را





الکرام ذی الشیبه المسلم کرامی دشتن بریرا که مسلمانست و حامل القرآن و کرامی دشتن بر دارنده قرآن را یعنی آنکه قرآن خواندن میداند خواه حافظ باشد یا نه غیر الغالی فیه و لا الخافی عنه حامل قرآن که از حد در غلو کند رنده نیست در آن و نه دور شو نه از آن قید کرد و اگر حامل قرآن را بد و قید کی آنکه غالی باشد در آن دیگر آنکه غالی نبود از آن بلکه متوسط الحال بود و بر طریقه توسط و اقتصاد و اعتدال بود و چنانکه عادت شریف بود رعایت هراقتصاد و امر بدان در عبادات اما غالی در آن طبعی گفته اند مثل مجبور در قرات قرآن و تجوید حروف در آن کند بی فکر و تدبر در معانی آن یا غالی آنکه شتابانی کند در خواندن قرآن چنانکه در حدیث عبید بن عمر آمده که هر که در کم از سه روز ختم قرآن کند چنانستی که گویا بخواند قرآن را و معانی آنکه ترک کند قرات قرآن را و مشغل نگردد بدان و قریب باین است که گفته شود که آنکه همیشه مشغول تلاوت باشد و بتعلم فقه و ذکر و فکر و عبادات دیگر اصلا نپردازد و معانی آنکه و ایم بغیر قرآن مشغول بود و تلاوت نکند و در بعضی حاشی گفته غالی تجاوز از حد و خیانت کننده در وی تحریف لفظ و تاویل معانی باطل و معانی متبادر و بی معنی قرآن و تلاوت آن و عمل بدان و اگر امام السلطان للقطب و از جمله اجداد و تعظیم خدای تعالی کرامی دشتن پادشاه عادل است و او را او د و البهیقی فی شعب الایمان و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خیر بیت فی السالین بیت فیدیتیم محین الیه بهترین خانه در سالان خانه است که در وی ستمی است که نیکی کرده میشود بسوی او و بر بیت فی السالین بیت فیه ستمی بسیار الیه و بدترین خانه در سالان خانه است که در وی ستمی است که بدی کرده میشود بسوی او و این گفته میشود و او را بناحق و اگر به جبت و ادیب و تعلیم زنند داخل احسان است نه ساعت و او ابن مابحه و عن ابی امامه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من مسح داس ستمی کسی که بگذراند دست بر ستمی بطریق شفقت و تطف لم یسجد الا الله در حالی که نمی گذراند دست را مگر برای خدا و طلب رضای وی تعالی و این شرط است در هر عمل و چون در نجابت اخلاق و مصاحبت بطریق عادت نیز وقوع دارد قید کردند بدان کان له بكل شعرة قمر علیها و حسنات باشد آن کس را مقابل هر موی که می گذراند بران موی دست وی نیکیای و ترفیع فوقانیه و ضمیم است و بضمیمه و کسیر آمده و برین تقدیر معنی آن باشد که هر موی که بگذراند آن کس بران موی دست خود را و من احسن الی یتیمه او یتیم عند و کسکه نیکی کند بسوی دختر یتیم یا پسر یتیم که نزد اوست و در کفالت و عده تربیت اوست تطف و شفقت و ادیب و تعلیم و تزویج و تزویج حفظ مال آنها اگر باشد کنت لنا و هو فی الجنة کما یتن با شتمن و او متعارن و مقارب در بشت پیچ این دو انکشت که سببه و وسطی است و قرن بین صهیبه و پیوست آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از برای تحقیق و تبیین مقارنت و تشبیه میان این دو انکشت خود را و احد و الترمذی و قال هذا لحدیث غریب و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من ادى یتیم الی طعامه و شرابه اوجب الله له الجنة البتة کسکه جای دهد یتیم را بسوی خوراک خود و آب خود و واجب گرداند مرا و الله تعالی بشت را و به نحمد هر کما می را که کرده است الا ان یحمل ذنبا لا یغفر لک انک یکنه کنایه را که امر زیاده نشود و آن کفر است و من عال ثلاث نبات و کسی که عیال داری و تعد و غم خواری کند سه و خنرا و کفایت کند مونت ایشان را و مشلهن من الاخوات یا عیال داری که آنها را که مانند سه دخترند که سه خواهر باشند فادیهن و در حقه پس ادب آموزد ایشان را و مهربانی کند ایشان را حتی غنیهن الله تعالی تا آنکه بی نیاز گرداند الله تعالی ایشان را ببلوغ و تزویج و تمول اوجب الله له الجنة واجب گرداند خدای تعالی آن کس را بشت فقال و جل پس گفت مردی یا رسول الله او ثلثین یا عیال داری کند و دختر دارد و خواهر را یعنی بغیر غم خواری و دین ازین ثواب مترتب گرد و قال او ثلثین پس اجابت کرد آن حضرت التماس ایشان را و موافقت با ایشان و فرمود یا غم خواری کند دو دختر دارد و خواهر را حتی لو قالوا و موافقت آن حضرت با ایشان تا آن مرتبه بود که اگر التماس ترتیب این ثواب بر غم خواری یک دختر یک خواهر میکرد و میگفتند او واحد یا غم خواری کند یکی و قال او واحد هر آینه موافقت میکرد و قبول می نمود آن حضرت و میگفت یا غم خواری کند یکی را و آن بر مذہب فخری که میگویند احکام مفوض است بآن حضرت هر چه خواهد کند و هر که خواهد کرد و هر که خواهد تخصیص نماید ظاهر است و بر قول دیگر که عدم تفویض است میگویند که بعد از التماس ایشان وحی شد با آنچه موافق مقصود ایشان است و امثال و اشباه این ده احادیث بسیار است بعد از آن فرمود بتقریب ذکر و جوب جنت یا بتقریب دیگر که در آن مقام میباشد باشد و الله اعلم و من اذ هب الله کرمیتیه و جبت له الجنة و کسکه بر الله تعالی هر دو گردید او را و در بعضی نسخ بکرمیتیه واجب گردید و او بشت و در بعضی نسخ اوجب الله له الجنة واجب گرداند خدای تعالی برای وی بشت را قیل گفته شد و پرسیده شد از آن حضرت یا رسول الله ما کرمیتیه چیست و در کرمیه وی قال عیناه فرمود هر دو چشم او در قاموس گفته کرمیه تو یعنی تو و هر جاره شریف مثل کوش و دست و الکرمیان العینان و او را فی شرح السنه و عن جابر بن سمره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لان یؤدب الرجل ولده خیر له من ان یتصدق بصلع هر آینه ادب کردن مردن مر فزنده خود را بهتر است مرد را تصدق کردن وی به پیاپی از غله و او الترمذی و قال هذا لحدیث غریب و ناصح الراوی لیس عند اصحاب الحدیث بالحدیث و روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیث غریب است و گفت ناصح که یکی از راویان این حدیث است نیست نزد محدثان قوی در حفظ و ضبط اقامه بروی توان کرد و وثوق نمود پس این حدیث ضعیف باشد و عن ایوب بن موسی عن ابیه عن جده ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ما نخل والد و له من نخل افضل من ادب حسن ایوب بن موسی بن اشدق بن عمر بن سعید بن العاص بن اسیر قریشی کی از آنها است روایت میکند از عطا و کحول و





حدیث انتم شهداء الله فی الارض گفته اند و عن عائشه رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه و سلم قال اتزولوا الناس من اظهر فرود آید  
 مردم را در مراتب ایشان یعنی حد و مرتبه هر یکی را نگاه دارید یکی است شریف و اهل غوث و دیگری ضعیف و ذلیل هر دو را یکسان نذارید در تعظیم و تکریم  
 هر یک چنان سلوک کنید که موجب ایزاد و حط مرتبه نگردد و واه او بود او و در احوال العلوم می آرد که عائشه رضی الله عنها طعامی میخورد فقیری از آن راه در گذشت  
 پارچه نانی بوی بفرستاد پس اذن سواری گذاشت گفته فرستاد که طعامی حاضر هست اگر میل داشته باشید بیاورید یکی از حاضران از تفاوت حالشان سید  
 گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که فرمود اتزولوا الناس من از لهم آن مسکین آن نان پاره را خور است و اگر با سوار نیز میگردیدیم که با وی  
 کردیم ایزاد می کشید و امانت میداد **الفصل الثالث** عن عبد الرحمن ابن ابی قحاده بنعم قاف و تخفیف را و دال مظهر آخر صحابی است معده و در در  
 جماعت آن النبی صلی الله علیه و سلم توفیاء و ما بفعل اصحابه یقسمون بوضو و روایت است از عبد الرحمن که آن حضرت وضو کرد و روی  
 پس مسح کردن گرفتند یا ران او باب وضوی و می سابقا گذشته است که مراد باب وضو چیست اکثر آنکه بقیه است که در آن وضو باقی مانده و بعضی آب  
 وضو که از اعضا جدا شده تیرم را در آشته اند فقال النبی صلی الله علیه و سلم ما یحکم علی هذا پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم چه چیز داشت شمار  
 برین کار قالوا حب الله و رسوله گفته باعث برین کار ما محبت خدا و رسول خداست فقال النبی صلی الله علیه و سلم پس فرمود آن حضرت  
 من سره ان یحب الله و رسوله او یحب الله و رسوله یک شاد میگرداند و اگر دوست دارد خدا و رسول او را یا دوست دارد او را خدا و رسول او را و این  
 مرتبه بالاتر از اول است و در حقیقت هر دو مستلزم یکدیگرند چه هر کس دوست دارد خود را دوست دارد بجهیم و بجهیم بر هر قدر فرمود که هر که محبت خدا و رسول خدای خواهد  
 فیصدق حدیثه پس باید که راست گوید سخن خود را اذ احدث چون گوید سخن را و لیو دامت اذ انتمن و باید که ادا کند و برساند امانت مردم را  
 که نزد اوست چون نهاده شود نزد وی و لیحسن جوار من جا و ره باید که نیک کند بهمسایکی کسی را که بمسایه شده است او را یعنی دعوی محبت خدا و  
 رسول خدا یا امثال این امور که تسبیح باب وضو است مثلاً چندان موقت نذر و بر نفس شاق نیست و ثابت نمیکرد و عده در ان اقبال اوله و نواهی است  
 خصوصاً این امور که صدق حدیث و ادا امانت و حسن جوار است و در معاملات و حقوق ماس بدان اقبال غالب است و گویا که در ایشان چیزی یافت که  
 موجب تنه و ن و تقصیر را دایم این حقوق بود ازین جهت تخصیص کرد و الله اعلم مولانا احمد محمد شیبانی رحمة الله علیه مردی بود که ناگوار شدین و قبیحی را از او  
 میوات که در دایم حقوق بر او تقصیری داشت در ویش شد و در خدمت مولانا افتاد تا بعدی که آب برای خاقانهای می کشید روزی او را دید که کوزه آب بر سر می  
 گفت یا ابوجعفر حق با اینها از تو را ضعیفی نمی شود و بر خاطر برادر در یاب و حق او را داد کن و او را از در رضی ساز و عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلی  
 الله علیه و سلم یقول لیس المؤمن بالذی تتبع و جاره جابع الی جنبه نبت مسلمان کامل کسی که سیر میخورد و همسایه او کرسنه است در چهل  
 او رواها روایت این مرد و حدیث را البیهقی فی شعب الایمان و عن ابی هریره قال قال رجل گفت ابو هریره گفت مردی یا رسول الله  
 ان فلانة تذاکر من کثرة صلواتها و صیامها و صدقاتها فلان زن ذکر کرده میشود از بسیاری نماز و روزه و صدق و وی یعنی میگوید که عبادت  
 بسیار میکند غیر انها تو ذی جبر انها بلسا فلان زن میرنخاند همسایه های خود را بزبان خود قال هی فی النار فرمود آن حضرت که وی در آتش و درج  
 خواهد بود بسبب ایزاد همسایه ها و نماز روزه و تصدق با وجود آنکه افضل عبادات اند کفارت این گناه وی نخواهد شد قال گفت آن مرد یا رسول الله  
 فان فلانة تذاکر من قلة صیامها و صدقاتها و صلواتها پس بدستی فلان زن دیگر ذکر کرده میشود از کمی روزه و صدق و وی و نماز وی بعد از آن  
 بیان کرد که صدق و ایزاد قول خود و انها تصدق بالا ثوار من الاقط بستی این زن تصدق میکند با هزار فردت که چیزی طلیل و حیر است و لا تو ذی  
 بلسا فلانها جبر انها و لیکن اینا نمیکند بزبان خود همسایه های خود را قال هی فی الجنة گفت آن حضرت این زن در بهشت خواهد بود و تقصیری که در بسیاری  
 نماز و روزه و تصدق دارد اینا نکردن همسایه ها را ملا فی آن میکند و واه احد و البیهقی فی شعب الایمان و غه قال ان رسول الله صلی الله علیه  
 و سلم وقف علی ناس جلوس و هم لابی بریره است که آن حضرت ایستاد بر مردی که نشسته بودند فقال الا خبرکم بخیرکم من بشوکم پس فرمود انا خبرکم  
 شما را بنیکترین شما و فلانرا بیکترین شما یعنی بیان کن که نیکترین شما کیست و بدترین شما کیست قال گفت ابو هریره فکستوا بر خمش  
 مانند آن مردم که بسبب خاموشی ترس از آن باشد که تشخیص فرماید که این نیک است و این بد است بمعنوم عام و بغیر ان کلی قال ذلک ثلث مراتب پس گفت  
 و مکرر کرد و این آن حضرت این کلام را سه بار فقال رجل بلعی پس گفت مردی آری یا رسول الله خبرنا بخیرنا من شرنا فخرده ما را و بیان کن و نیکترین ما را  
 از بدترین ما فقال پس فرمود آن حضرت خیرکم من یرجی خیره و یومن مشره بدترین شما کسی است که امید داشته باشد مردی که او را ایمن بوده باشد از  
 بدی او و شوکم من لا یرجی خیره و لا یومن مشره و بدترین شما کسی است که امید نداشته باشد مردی که او را ایمن نبوده باشد از بدی او و این  
 نباشند از بدی او این باشد اما این یکی از بدترین است نیکتر است و بدتر و واه الترمذی و البیهقی فی شعب الایمان قال الترمذی فله حدیث حسن صحیح و عن ابن مسعود قال قال رسول



صلی الله علیه و آله وسلم ان الله تعالی قسم فیکم اخلاقکم خدای تعالی قسمت کرد میان شما خلقها و سیرت های شما را که از جمله دین است که اقسام فیکم از اخلاق شماست  
 کرد میان شما از قضاای شما را که از ابواب دنیا است بعد از آن تفصیل آن کرد و تفصیل اخلاق کرد در برابر حق و فرمود و ان الله تعالی یعطی الدنیا من یحب  
 من لا یحب برستی که خدای تعالی میدهد به دنیا را که مراد از ازا حق است کسی را که دوست میدارد و کسی را که دوست نمیدارد که فراموش من مطیع یا عاصی و لا یعطی  
 الدین الا من یحب و نمیدهد دین را که اخلاق نیک است مگر کسی را که دوست میدارد و باز برای تاکید و تقوی حکم ثانی فرمود فمن عطاها الله الدین فقد احببه  
 پس کسی که به او را خدای تعالی دین را پس تحقیق دوست داشته است و باز برای تاکید این معنی که دین اخلاق نیک است گفت والذی نفسی بیده لا یسلم  
 عبد حتی یسلم قلبه و لسانه بخدا سوگند مسلمان نه شود و بنده تا آنکه مسلمان شود و مطیع گردد و دل و زبان او اسلام طلب نظیر دوست از عقاید باطله و اسلام لسان  
 باز داشتن از لایعنی که اقل الطیبی و ظاهر آنست که عبارت از تصدیق و اقرار است بلکه کنایت از تسویت ظاهر و باطن و تخصیص طلب و لسان از جهت  
 بودن آنها در اسلام و ایمان و لایون من حتی یا من جاده بواقع و ایمان کامل نیاروده باشد تا آنکه ایمان گردد و بمسایه او بدیاری و ایمان نیز از  
 اخلاق است و تخصیص بجهت بودن او ست عمده در معاملات خلق و ذکر ایمان اینجا برای کمال مبالغه است گو یا که حقیقت ایمان که تصدیق قلبی است موقوف  
 است بر آن و چون اصل معنی ایمان این گردانیدن منجر است از تکذیب مناسب ذکر او با این گردانیدن بمسایه از ابواب حق و الله اعلم و عن ابی هریرة  
 ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال المؤمن مألوف فما لم یسلم من مألوف فلیکن من الکفار و ما کان الف و محبت است چه در اجتماع دین و اسلام بر لغت است و عن حماد  
 منت نهاد بر مومنان تالیف طوب ایشان بقول خود کنتم اعداء فالف بین قلوبکم و منت نهاد بر حبیب خود صلی الله علیه و آله وسلم تالیف قلوب  
 مومنین بقول هو الذی ایدک بنصره و بالمومنین و الف بین قلوبهم آیه و لاخیر فمیں لایالف و لا یؤلف و نیست نیک و دگر کسی که الف نمیکند  
 و محبت ندارد و مسلمان را و الف کرده نمی شود و محبت داشته نمیشود و او را یعنی مسلمان دوست ندارد و ایمان چون سبب الف است و محبت است مومن الف  
 و مألوف و محب و محبوب باشد و رواها روایت کرد این دو حدیث را احمد و البیهقی فی شعب الایمان و عن انس قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله وسلم من فقی لا جد من امتی حاجة کسی که برآورد مریکی از امت مرا حاجتی و کاری فی الصراح ففهم و حاجت و او کردن بریدن  
 سیره بها در حالی که میخواهد کشا و گردانده او را بقضای آن حاجت دهد سرفی پس تحقیق شاکر گردانید و او من سرفی فقد سرائه و کسی که مسرور نگردد نه مرا پس تحقیق  
 راضی گردانید و او من سر الله و کسی که راضی گردانده خدای تعالی را با دخل الله الجنة و در او را خدای تعالی در بهشت و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 علیه و آله وسلم من اعانک مله و انا من مله انش است گفت گفت کسی که فریادرسی کند از دگر کسی یا کتب الله له ثلث و سبعین مغفرة بنویسد بر او  
 و می خدای تعالی بختا و دود و آمرزش و احواله و سده آمرزش آموزشی است که در وی صلاح کار دوست بر مریکی کار دنیا و آخرت و  
 ثنتان و سبعون له و درجات یوم القیمه و بختا و دود و آمرزش مراد از موجب زیادت در حاجت روز قیامت و عنه و عن عبد الله و رضی الله عنهما قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و روایت است اننا انش و از این مسعود گفت گفت آن حضرت الخلق هیال الله مخلوقات مکه هیال خدای تعالی دارد که گفته و  
 قوت ایشان بر دست فاحب الخلق الی الله پس محبوب ترین خلق بسوی خدا من احب الی هیال کسی است که نیک کند بسوی هیال خدا و می البیهقی الا حدیث الثلثه روایت کرد  
 این هر سه حدیث را فی شعب الایمان و عن عقیبه بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اول النعمین یوم القیمه جاران نخستین و و خصم که بیکدیگر خصومت کنند و حق  
 خود را از یکدیگر طلبند و همسایه اندر و اه اجل و در اینجا اشکال آورده اند که در حدیث دیگر آمده اول خیری که پیش نموده و حساب کرده شود و غار است و در حدیث دیگر اول خیری  
 که حکم کرده شود بدان میان مردمان فحیه خوست و جواب داده شده است بآنکه حدیث اول ازین دو حدیث نسبت به حقوق الله است و ثانی نسبت بمطاع الله و ازین  
 علی ابن ابی السیوطی و عن ابی هریره ان رجلا شک الی النبی صلی الله علیه و آله وسلم روایت است انما ابو هریره که مردی شکایت کرد بسوی آن حضرت قیوة  
 قلبه غمی دل خود را که علاج آن چیست قال اسح راس التیم و اعلم المسکین گفت آن حضرت در بیان علاج غمی دل دست بگذران بشفقت بر سر تیم و بخوران طعام مسکین یا  
 یعنی تحط و مهربانی کن بر خلق که گرسنه و سورت قنات کنند زیرا که علاج بصد می باشد چنانکه علاج کسی که مبتلا به تکبر است بتواضع و به بخل بباخت پس علاج  
 ابتلا بقتاد و قلب نرمی و مهربانی نمودن باشد و بخصیص تیم و مسکین از اشارت قول حق جل و علا که فرمود و اطعام فی یوم ذی سنخیه قیامه اقرب الی مسکینا از متره مفهوم است  
 زیرا که مراعات تیم و مسکین با اقامت غمیه باشد و داشته از جهت وجود زیاده مشقت و مجامده در آن و هر که در عقیه شاکه در آید پیدا شود نرمی در دل او و مسامحت در نفس می  
 و رواه احمد و عن سراقه بن مالک صحابی است ایمان آورده و در قیامه که ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال الا اولکم علی الفضل الصدقة اما دلت انکم شما را بر فضلترین حدیث  
 انکم مردوده الیک لیس لک سب غیرک افضل صدقات مردن و نیک کردن نسبت بر دختر تو در حالی که باز گردانده شده است بسوی تو یعنی طلاق داده  
 او را شوهر او با آنکه دهنده و نفاذ تو افتاده و نیست ماین و فقر را کسب کننده و نفع رساننده و جز تو چنانکه پسری داشته باشد که خدمت کند یا کسی دیگر که منوت او کند تا چنانچه در خانه بگذرد  
 افتاد و ابن ماجه باب الحب فی الله و من الله این چنین است ترجمه باب بیخ و معنی حب فی الله محبت داشتن بوجه الله و از جهت خدای تعالی بی مشاکیست



اورا داده بروی و بعضی گفته اند که مراد آن است که آیا هست ترا نعمتی بروی که داده آنرا و میخواهی که ترتیب و تمام کنی آن نعمت را و اصلاح کنی آن را و معنی اولی  
 مناسب تر است بمقام زیر که غالب آنست که آدمی بقصد استغای عوین و جزای نعمت خود میرود و معنی ثانی مناسب تر است بمفهوم تربیت و کونید که تربیت  
 بمعنی تعلیم نیز آمده قال لا گفت آن مرد در جواب فرشته فرمود برای تربیت نعمت غیر از احببت به فی الله نیست مراد اعینه زیارت مکرر محبت و شکر من اویا  
 بوجوب الله و طلب رضای او تعالی قال فانی رسول الله الیک بان الله قد احبک کما احببتہ فیه گفت فرشته پس بدستی من فرستاده خدمتیم به سوی  
 تا خبر و خبر ترا که خدای تعالی دوست داشت ترا چنانکه دوست داشتی تو را برای خدا و راه مسلم و عن ابن مسعود قال جاء رجل الی النبی گفت عبد الله بن  
 مسعود آمد مردی بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله کیف تقول فی رجل یدمیکونی و چگونه حکم می کنی در مردی که احب قوم را  
 و لم یلحق بهم و دوست داشته است گروهی را و نه در نیافته است ایشانرا و زبیده و صحبت نداشته با ایشان با عمل نکردده با آنها ایشان عمل کرده اند فقال المرء  
 مع من احب پس فرمود آن حضرت مرد با کسی است که دوست داشته است ایشانرا یعنی بخیر دوستی است اگر چه در نیافته و زبیده و کار نکردده اگر چه صحبت کامل  
 که تعبیر را شاید بهماست که مقابعت و مواهبت کشد اما اصل انجذاب و اعتقاد و موافقت و محبت و اتحاد است این بشارتست مرد دوستداران صلحا و علما و  
 قی و اولیا که امید است که فردا در زمره ایشان برخیزند و با ایشان باشند انشاء الله تعالی متفق علیه و عن انس ان رجلا قال روایت است از انس  
 که مردی گفت یا رسول الله متی الساعة کی می آید قیامت قال گفت آن حضرت و لیک وای بر تو و ما عددت لها چه آمده که در عاجل صالح بر پا  
 قیامت یعنی این را نه می پرسی که قیامت کی خواهد شد علی کن و کاری باز قیامت هر وقت که شود ظاهر آن حضرت را این سوال وی خوش نیامد و کان برود که  
 از روی تعنت و استعجاب می پرسد یا از خوف و اعتقاد قال گفت آن مرد ما عددت لها آمده که در و ام و کاری نداشته ام برای قیامت الا انی احب  
 و رسول الله کما این است که دوست میدارم خدا و رسول خدا را چون آن حضرت این کلمه را شنید از وی و معلوم کرد که از روی خوف و اعتقاد و میگوید قال فرمود  
 انت مع احببت تو با کسی خواهی بود که دوست میداری و او چون خدا را دوست میداری در جوار رحمت و عزت وی خواهی بود و چون رسول خدا را دوست  
 داری نیز از مقام قرب و عنایت وی بهره ور باشی اگر چه مقام او بلند تر و عزیز تر است که کسی با بخار سدا نور محبت و تبعیت وی بر مجانب و تابعان وی خوا  
 تاقت و محبت و قرب و وی شرف خواهد ساخت قال انس خمارایت المسلمین فرحوا بشی بعد الا سلام فرحهم بها گفت انس چون فرمود آن حضرت  
 این کلمه را و بشارت داد باین نعمت عظمی ندیدم مسلمانانرا که خوشحال شده باشند هیچ چیزی بعد از خوش حالی اسلام که داشته اند هیچ خوش حالی ایشان باین کلمه فرقی  
 آن حضرت اصل ایمان و اسلام است و این بشارت نیز متفرع بر و اثر و نتیجه است متفق علیه و عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و سلم مثل الجلیس المصالح و السوء کما حمل المسک و نافع الیکرة حکم و حال هم چنین نیک و بد مثل حال برادرانده مشک است که با خود دارد  
 دو مکنده که بر است بکبر کاف و سکون با تخم نماند و مژده آنکری و مشک که بآن بدمند و جمع وی الکبار است بیا و او کور بود نام کوره آهنگر نیست که از نکل بنا کنند و  
 جمع وی الکبار بود و کیران جمع هر دو آمد و در نهایت گفته گیر نام همان کور است که از نکل بنا کرده اند و فرقی قول بعضی است فحاصل السلت اما ان یجذلیت پس بر  
 دارند مشک بآنکه میدهند تر از آن مشک و می بخند بی عوین الاغذاء بجای همزه و نه ال معجزه الاعطاء و خذ بضم حاء و معده و سکون ذال معجزه نام عطیه که از نعمت غنیمت بجای  
 برسد و اما ان تتباع منه یا آنکه بخوری مشک را از وی چنانکه در صحبت خدمتی میکند و از مصاحب در بر او آن خدمت فیض می برزد و اما ان تتجد منه و میخاطبت  
 یا آنکه میبایی بآن مشک بوی خوش یعنی اگر مشک غیر سبوی خود میرسد و از زمین مصاحب اگر فیضی و نعمتی بخص غیر سببین پس است که ساعتی در صحبت او خوشحال شوی  
 و فارغ می شینی و نافع الیکر اما ان یحرق ثیابک و در دمنده گیر یا آنکه میسوزد و جامهای ترا و اما ان تتجد منه و میخاطبت یا آنکه میبایی از وی بوی بد و هر چند مصاحب  
 بد یا ضرر میکند و ضایع میکند وقت را و میرسد و استعدا و میسوزد لباس نقوی را و اگر این نباشد بی ذوقی و بد حالی و ناخوشی وقت نقداست متفق علیه الفصل  
 الثانی عن معاذ بن جبل قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول کما اعطای صحابا است گفت شنیدم آن حضرت را که میگفت قال  
 تعالی و حبت محبتی للمتحابین فی گفت پروردگار تعالی ثابت و واجب شده دوستی من مرد و دوست دارند کان یکدیگر را بسبب من و دوستی من و المتحابین  
 فی و هم شعیز کان محبت من و ذکر و شای من و المتزاور و منی و زیارت کنند کان یکدیگر را برای من و رضای من و المتباعد لیکن فی و بر یکدیگر نازل مال کنند کان  
 بسبب من و طمع در ثواب من بی ثواب سمعه و ریاد و اه مالک و فی و وایة الترمذی و در روایت ترمذی آمده که قال گفت آن حضرت یقول الله تعالی  
 میگوید خدا تعالی للمتحابون بخ جلالی لهم منا بر من خود و دوست دارند کان یکدیگر را به جهت عظمت و جلال من و ایشان را بمنهاست ز نور یعنی روز قیامت  
 یخطفهم النبیون و الشهداء و شک میرند ایشان را پیغمبران و شهیدان اینها اشکال می آید که چون روا باشد که اینها افضل الناس اند علی الاطلاق و شهید که جان  
 و مال خود را در راه خدا نذر نموده اند با آن فضل عظیم و ایشانرا حاصل است رشک بر بدترین جماعت که این عمل باین آسانی کردند و رشک بر فضول بر فاضل تر و جوابش آنکه میگویند  
 که ادا غبط اینها استخوان و شاست یقینت معنی او که بر مثل آنجا ایشان دارند یعنی انبیا و شهیدان ایشان شاکوید و مقام ایشان را استخوان نمائید جواب دیگر آنکه کلامی  
 معنی

معاذ بن جبل

بر فرض و تقدیر است یعنی اگر انبیا و شهدا بر کسی غلبه بودی بر ایشان بودی و مشهور در جواب آنست که تواند که در مفضل و مفضول مفضل باشد که در فاضل نباشد با وجود فضایل و کمالات که در جنب آن صفت مفضل محو است چنانکه یکی هزار غلام خوش روی با چندین ضعیف و هنر داند و یکی دیگر غلام بچه خردی دارد که شیطیک است که آنرا نیز میخواهد که او را باشد بسبب غایت شوق و حرص بر احرار فضایل و مزیات حق یا آنکه انبیا صلوات الله علیهم نیز کاتب فی الله دارند و بر وجاهتم و اکمل فافهم و بعضی گویند که این حالت در محشر باشد پیش از درآمدن بهشت و فوز بنعم آن و نیل درجات قرب الهی تعالی و در حدیث آئینه بیاید که صنعت ایشان این است که ایشان خونی و خونی یعنی تشویش و تردیدی نباشد و ایمن و فارغ البال باشند و مردم دیگر اگر قاری نفس بود و انبیا را در و امانت و اتمام کمال ایشان باشد پوشیده نماید که اشکال مذکور در انبیا صعوبتی دارد اما در ششده چنین است چه در جقیل محبت الهی شاید که کمتر رشید نبود بلکه بیشتر از آن باشد و الله اعلم قدر و عن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان من عباده لا انا سا ما هم با نبیاء ولا شهداء بدستیک از انبیا که خدا آید میانه که نیستند ایشان پیغمبر و نه شهید بظهور الانبیا و الشهداء ایوم القیمه رشک میرند ایشان را پیغمبران و شهیدان روز قیامت بیکانهم من الله بسبب مرتبه ایشان که نزد خدا دارند قالوا اصحابی بکنته یا رسول الله خبرنا من هم خبری که تو ما را از کیستند ایشان قال هم قوم محتاجون بروح الله ایشان قومی اند که دوست داشته اند یکدیگر را محبت روح خدا بضم را در اصل معنی آنچیز زنده شود بوی بدن و مراد بوی آنجا قرآن دارند در قرآن مجید میفرمایند و کذکاب و حیثا الیک روحا من امرنا چنانکه حیات ابدان بروح است حیات قلوب بقرآن باشد و در قاموس گفته قرآن را یکی از معانی روح داشته و دوست داشتن بکیت قرآن یا آن معنی است که رحمت جامع و باطن محبت ایشان قرآن است یعنی دین اسلام یا آن معنی که قرآن باعث و آمر است بمولات مومنین و تحاب بیکدیگر و بعضی مراد از روح و حی دارند که آن نیز از معانی روح است و این نزدیک معنی اول است و بعضی مراد از روح الله محبت دارند چه محبت نیز سبب حیات و نشاط و تازگی و دماست چنانکه محبوب را گویند آن روح و در بعضی نسخ روح نفع نیز تصحیح کرده اند که معنی رحمت آید فروح و رحمان ای رحمت و رزق که ان فی الصحاح و مال جمع معانی یکی است یعنی دوست داشتن بری خدا علی غیر عام بنسیم در حالی که تحاب ایشان واقع و مبنی است بر غیر قریبتهای رحیم میان ایشان باشد و لا اموال تتعاطون نه مبنی است بر اهلای که داند و دوستی کنند از ایمان یکدیگر فوالله ان و جزو هم لند و پس بنماید که در رویای ایشان منور است بلکه عین نور است ممانعه و انهم لعلی نور و بدستیک ایشان بر نور اند یعنی بر بنبر هار نور اند چنانکه در حدیث سابق گذشت یا مستولی و ممکن بر نورند مقصود بیان اهت و جلالت و رفعت شان و مکان ایشان است لا یخافون اذا خاف الناس فی ترسند و قتی که ترسند مردم و لا یخزفون اذا خزن الناس و اند و لیکن نمیشوند و قتی که اند و لیکن شوند مردم و قوه هذه الایة و خواند آن حضرت برای استبشاد و اثبات ولایت خدا را ایشان را و نفی خوف و حزن را از ایشان این است را که الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یخزفون و روایت کرد این حدیث را باین لفظ که مذکور شد ابو داود و در واه فی شرح السنه و عن ابی مالک و روایت کرد و او را محی النته در شرح السنه از ابی مالک اشعری لفظ المصباح بلفظی که در مصابیح مذکور است مع ذوالد و از ابی و تهای دیگر چنانکه در مصابیح است و کذا فی شعب الایمان و همچنین روایت کرده بهیچ مصابیح باز یافتی با در شعب الایمان و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لا یحب ذرکف ان حضرت را بی در غفاری را با با ذر ای محرمی الایمان او ثقی ای ابو ذر کدام کی از غرض ای ایمان حکم است عروه بضم عین محله و سکون را هر چه شک نموده و چنگ در زده شود بوی مثل عروه احوال که باریسته میشود بوی و عروه که زده که بسته وی باشد استعاره کرده شد برای آنچیز شک کرده شود بوی در دین از ارکان ایمان و صفات آن میفرماید ای ابو ذر میدانی که کدام رکن ایمان و صفت وی حکم تراست تا شک کرده شود بوی در نجات آخرت و ثواب آن قال گفت ابو ذر الله و رسول الله اعلم خدا را رسول خدا را تا تراست این کلمه عادت سجاده بود که چون آن حضرت چیزی از ایشان می پرسید ایشان جواب بطلیم خدا و رسول خدا میکرد و نداندا و اعتنا قال گفت آن حضرت الموالاة فی الله دوستی و پیوستگی کردن با هم از جهت خدا و المحب فی الله و الحب فی الله دوست داشتن کسی را از جهت خدا و دشمنی از جهت خدا و واه البیهقی فی شعب الایمان و عن ابی هریره ان النبی صلی الله علیه و اله و سلم قال اذا عاهد المسلم الخاءه چون عیادت میکند مسلمان مسلمان دیگر را و زاده باز مارت میکند و بدین وی می آید قال الله تعالی یکوید خدی تعالی طبت خوش شاد زنده گانی تو در دنیا و آخرت و طاب همشاک و خوش رفتن تو که اینها را با وید کام که زدی ثوابی بدست آوردی و تبوات من الجنة منزل لا و کرمی از بهشت منزلی را و این هر سه قرینه احتمال را عاینتر دار یعنی خوش بادرند گانی تو و خوش بادره رفتن تو و بجز رفتن تو از بهشت منزل رواه الترمذی و قال هذا لحدیث غریب و عن المقدم بن معد یکرب صحابی است نزول کرد و مع و است در اهل شام عن النبی صلی الله علیه و اله و سلم قال اذا احب الرجل الخاءه چون دوست دارد مردی مسلمان را یا غیره از انبیا پس باید که خبر کند آن مرد آن مسلمان را که وی دوست میدارد و او را بر کار این باعث استمال قلب و اجتناب لغت و محبت است چون داند که وی دوست میدارد و حقوق محبت رعایت کند و در دعا نصیحت می باشد و واه ابو داود و الترمذی و عن انس قال من رجل بالنبی گفت انس که نشست مردی پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم و عنده فاس و نزد آن حضرت مردان بودند فقال رجل من عنده انی لاحب هذا الله پس گفت مردی از آن کسان که نزد آن حضرت بودند بدستیک



من دوست دارم این مرد را که شست از حبت خدا فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم اعلمته آیا دانیده این مرد را که تو دوست میداری  
اورا قال لا گفت ندانیده ام قال فرمود قم الیه فاعلمه بر خیز و برو بسوی او پس بدانان اورا فقام الیه فاعلمه پس برخاست و رفت بسوی او پس میانه  
اورا که من دوست میدارم ترا فقال پس گفت آن مرد در دعای او احبک الذی احببتنی له دوست دارد ترا آن کسی که دوست داشتی تو را از برای من  
یعنی الله تعالی و باید که چون یکی بدیگری کویدانی احبک در جواب وی گوید احبک الله قال گفت انس که راوی این حدیث است ثم رجع بستر باز آمد پس  
فساله النبی پس پرسید اورا پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که چه گفت آن مرد در جواب تو فاجنبه بما قال پس خبر داد آن حضرت را آنچه گفت آن مرد در  
جواب وی فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم انت مع من احببت تو با کسی خواهی بود که دوست میداری اورا و انت ما احسبت و مرتبت  
جزا و اجر آنچه نیتی کردی برای خدا در محبت داشتن وی بلکه در هر عمل و معنی احتساب ثواب چشم داشتن از خدا عزوجل و حقیقت کبیر ما و سکون سین اسم است  
از وی و اصل لفظ از حسابست بمعنی شمرن کو یا که این فعل را به حبت نیت ثواب در حساب می درآورد و نظر اعتداد و اعتبار بران میگارد و رواه  
البیهقی فی شعب الایمان و فی رواية الترمذی و در روایت ترمذی باین لفظ آورده که المومنین مع من احب وله ما اکتسبه و با کسی است  
که دوست میدارد اورا و او را اجر آنچه کسب کرده به نیت ثواب و عن ابی سعید انه سمع النبی صلی الله علیه وآله وسلم يقول ابو سعید  
از آن حضرت شنیده که میفرمود لا تصاحب الا مومنا یا مری مکن و صحبت مدار مکر سلمان را یعنی نه کافر یا مسلمان صالح را نه فاسق را و مویله یعنی  
قرینه که فرمود و لا یا کل طعامک الا نقی و باید که نخورد طعامی را که مردمی پرستیدند یا یعنی طعامی که از وجه حلال باشد تا قابل خوردن متقیان شود  
و باید که متقیان از آن چیزی را که غیر ایشانرا منع کرده اند مصاحبت و مواکلت کفار و فجارتا سبب الفت و محبت نکند و در این مصاحبت ایشان صفات و تمیز  
سرایت نکند و گفته اند که این شرط در طعام و عورت است نه طعام حاجت زیرا که حق سبحانه و تعالی شاکر در جماعه که طعام میدهند مسکین و یتیم را و اسیر را و  
ایسران ایشان کافران بوده اند پس برای دفع حاجت طعام بکافرتوان داد و رواه الترمذی و ابوداود و الدارمی و عن ابی هريرة قال  
قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم للبر علی دین خلیله مرد بر دین دوست خود است یعنی هر که دوست دارد کسی را الله بر مذمت و ست  
وی باشد فلینظر احدکم من یخالل پس باید که نظر و اندیشه کند یکی را بشاکر که دوست میدهد و رواه احمد و الترمذی و ابوداود و البیهقی فی  
شعب الایمان و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب و قال النووی اسناد صحیح مقصور و مولف ازین تطویل مبالغه در درستی است که  
توهم کرده که این حدیث موضوع است و حافظ سراج الدین قزوینی بر درست که بر صاحب مصابح اندک کرده و گفته که این حدیث موضوع است و شیخ ابن حجر عسقلانی  
بر روی دیگر کرده و گفته که ترمذی این حدیث را تحسین نموده و حاکم صحیح کرده است که از افعال السیوطی و عن یزید بن نعمان بن قیس بن عیسی بن عمار  
شعین را با مشرکان بعد از آن اسلام آورد و ترمذی گفته که تشنه نشده است و او را سماع از آن حضرت و صاحب جامع الاصول او را در صحابه ذکر کرده و ابویان  
گفته بصری تابعی است و صحبت ندارد و ابن حسان او را در ثقات ذکر کرده و الله اعلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اذا دخل الرجل  
الرجل چون برادر کردی مردی مردی دیگر را دوست دارد اورا فلیس له عن اسمه و اسم ابیه باید که برسد اورا نام وی و نام پدر وی و من هو و  
باید که برسد که از کدام قبیل و کدام مردم است فانه اوصل للمودة زیرا که بدستی این برسدن نام وی و پدر و قبیل و خویشان وی پیونده و پیوسته  
مر صحبت و مودت را و رواه الترمذی الفصل الثالث و عن ابی ذر قال خرج علينا رسول الله بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم  
و سلم قال فرمود اندرون ای الاعمال احب الله تعالی آیا در می یابید که کدام عمل از اعمال فاضله است نزد خدای تعالی قال قایل الصلوة و اگر گویند گفت  
گویند از جماعه صحابه که حاضر بودند نماز و زکوة محبوب ترین اعمال اند نزد خدا قال قایل الجهاد و گفت گویند دیگر کارزار کردن بکافران محبوب تر است قال  
النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ان احب الاعمال الى الله تعالی المحب فی الله و البغض فی الله بدوستی که محب است به الله و بغض است به الله بدوستی که  
از حبت خدا و دشمنی از حبت خداست اینجا اشکال می آید که چون روا باشد که حب فی الله و بغض فی الله محبوب تر از صلوة و زکوة و جاد باشد و حال آنکه اینها افضل اعمال  
علی الاطلاق و اینها هر که محبت بوجدهند و او را محبت خواهد داشت انبیا و اولیا و صالحان از بندگان خدا را و لا بد اتباع و اطاعت خواهد کرد و ایشانرا و کسیکه  
دشمن داشت از برای خدا دشمن خواهد داشت دشمنان دین را و بداندل مجبور خواهد نمود در جاد و قتال ایشان پس در جماعه طاعات از نماز و زکوة و جاد و جزآن کدام  
و چیزی بدست گرفت که یا فرمود اصل و منبئ و مدار اعمال و طاعات محب لله و بغض لله است و بعضی گویند که از حبت افضل است لا رنم نیاید که نماز و زکوة و جاد افضل اعمال باشد اما  
حب لله و بغض لله محبوب تر باشد فمروا به احد و روی ابوداود الفصل الاخير امام محمد تمام این حدیث را که مذکور شد روایت کرده و در همین فصل آخر یعنی  
احب الاعمال الخ و سوال جواب که اول مذکور شد روایت نموده و عن ابی امامه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ما احب عبد الله الا ان  
دیده دوست داشت پیچ بندد و دیگر لازم برای خدا که بزرگ داشت باین دوست داشتن برورد کار خود را زیرا که چون محبت می تعالی دوست داشت که با او دوست داشت

کمال و تمام تر کمال دوستی آن است که متعلقان محبوب سرایت کند و او احد و عن اسماء بنت یزید انها سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول روایت است از اسماء بنت یزید بن سکن که محابی مشهور است که وی شنید آن حضرت را که می گفت الا انکم یخیارکم آیا اعلام نکر شما را که بهترین شما چه کسانیند قالوا نعمه صحابه بل یا رسول الله اعلام کن ما را که بهتر ما چه کسانیند قال فرمود خیارکم الذین اذلو و اذکرو الله بهترین شما کسانی اند که چون دیده شوند یاد کرده شود و بدین ایشان خدا را از جهت ظهور انوار طاعت در سایه ایشان و وضوح شواهد قرب حق در احوال و وجود استقامت در افعال ایشان و لا بد محبت داشته شود ایشان را با این جهت که همه راجع به محبت الهی اند پس محبت ایشان محبت فی الله و لو جاسه باشد و او ابن ماجه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لو ان عبدین تحابا فی الله عز و جل واحد فی المشرق و اخر فی المغرب لکرب الله بهما یوم القیمه هر آینه جمع کند خدای تعالی میان این هر دو بنده روز قیامت میگوید یا الله تعالی هذا الذی کنت تحبه فی این بنده آن کسی است که بودی تو که دوست میداشتی او را از جهت من و عن ابی دزین یفقه را و کسر زای نام او لقطه است بفتح لام محابی مشهور است محد و در اهل طایفه روایت است از وی انه قال له رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کفنت مراراً آن حضرت الا انک علی ملک یا ایاک ایا راه تمام تر بر چیزهای که قایم و بر پا میشو و آن کار دین ملک چیزی بجز میر آنچه بر آید آن چیزی بودی چنانکه قلب ملک جسد است الذی یقسیب به خیر الله نیا و الاخرة آن چیزی را فی که میر سی سبب آن چیز را نیکی دنیا و آخرت را پس اذن بیان کرد و ملک امر را بقول خود غلبک بجالس اهل الذکر بر تو با بنشستن بجایس های اهل ذکر یعنی برای ذکر و اذ اخلوت فحزک لسانک ما استطعت بذکر الله و چون تناسلشتی پس بجهان زبان خود را چنانکه توانی بذکر خدای تعالی در جماعت و تنهایی ذکر باش و احب فی الله و الغرض فی الله و دوست دار هر که را تو دوست داری برای خدا و دشمن دار هر که را دشمن داری برای خدا یا بزرین بل شعرت ان الرجل اذا خرج من مینه یا را غافه ای اما بزرین آید میسدانی که هر چون بیرون آید از خانه خود بقصد زیارت برادر مسلمان شیعه بسعون الف ملک در پی میرسد او را بغتاً و نهراً فرشته مشابعت در پی رسیدن کسی را کله صر یصلون علیه همه آن فرشتگان دعا بر حمت می فرستند بروی و استغفار میکنند او را و هقو لون و نانا الله وصل فلیک فضله و یگوید فرشتگان ای پروردگار ما بدستی این شخص پیوندد کرد و صحبت داشت از برای تو پس پیوندد کن او را بر حمت و مغفرت خویش فان استطعت ان تمل حسدک فی ذلک پس اگر میتوانی که بجا داری تن خود را در زیارت برادر مسلمان فافعل پس بکن آزا و طاعت داری بدل محمود کن و آن و عن ابی هریره قال کنت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم کفنت ابو هریره و دوم بان حضرت پس گفت آن حضرت ان فی الخبئه لعملا بدرستیکه در بهشت تنه است من یا قوت از یا قوت و عبد یضم عین و میترجم عمو بفتح عین علیها غر ف من زوج جدران ستونها غر فها است از بر جرد و غر ف بضم غین و فتح راجع غر ف بضم غین یعنی منزل رفیع لها ابواب مفتحة مر آن غر فها را در دست کشاده داشته شد و قضی کما یصنی الکوکب الذری روشن میشود و می درخشد آن غر ف و ابواب چنانچه روشن میشود و می درخشد تازه روشن قالوا پس گفت صحابه یا رسول الله من یسکنها که می باشد در آن غر فها قال فرمود المتحابون فی الله و المتجاسون فی الله و المتلاقون فی الله و یباشند در آن غر فها دوست دارند که کان یکدیگر را برای خدا و هم نشینند کان برای خدا و ملاقات کنند کان برای خدا و وی الیهقی الاحادیث الثلاثه روایت کرده یقی این سه حدیث را فی شعب الایمان باب حاینه من التهاجر و التقاطع و اتباع الحوزات فی الصراح تهاجر بریدن و فی القاموس تهاجران تقاطعان و هجره هجر بافتح و هجره هجره با کسر و چون هجره تهاجر تقاطع است قول وی و التقاطع بیان و تفسیر تهاجر بود و مراد ترک ملاقات و سلام برادر مسلمانان است و بریدن پیوند صحبت و اخوت اسلام زیاده بر سه روز و آن بمطلق ممنوع و منعی نمینمود و لهذا گفت مانی عن التهاجر و التقاطع و عورات حج عورت است و سابقا که نشد که عورت آنچه شرم دارد و مکرده پذیرا آدمی ظهور آزاره و دوست دارد که پوشیده مانا ز غیب و نقصان که در دست و اتباع عورات در پی آنها رفتن و عیبهای مردم چیدن و چون این نیز قسمی از تقاطع و باعث بر آن است هر دو را در یک باب آمد الفصل الاول عن ابی ایوب الانصاری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یجیل لرجل ان یهجر اخاه طلال منیت مراد ترک و اذن برادر مسلمان را بریدن رابطه اخوت از وی مادام که وی برین شرط باقی است فوق ثلاثه ایام زیاده بر سه روز و ازین قید مفهوم میگردد که تا سه روز حرام منیت چون در طبیعت آدمی غصب و بدخلی و حمیت و تعصب و امثال آن ممکن است ایقدر معاف داشته شد و غالب است که در مدت سه روز زایل شود و یا اگر نگردد بعد از آن کیفیت هجران بیان کرد بقول خود یلتقیان جمع شوند یکدیگر و پیش آیند و بر بنده یکدیگر را فحوض هذا یعرض هذا پس روی که داند این بجای و روی که داند این بجای یکدیگر بنشیند و از یکدیگر دوری بگردانند و خیرها الذی یبدلها بالسلام و بهترین این دو کس کسی است که بیشتر که بد سلام را در دفع که مدت نماید شاد تر است بلکه همچنان زایل میگردد و سلام و این مقلد کفایت دارد و ازین خود کمتر تا بدین اتمی مسلمان از دست نزود و متحقق علیه و مراد آنست که باعث بر هجران تفسیر در حقوق اخوت و صحبت و عشرت باشد چنانکه از غیبت و ترک نصیحت کوفتی بجا طراه یافته باشد اما نزد تفسیر در امور دین طاعت هجران اهل مواد به همت و ایامی بایست که وقت ظهور توبه و رجوع بجای و مسوولی در عایشه و طاهران عبد البر نقل کرده که گفت که هر که برسد از مکالمه و پیوندیکی فساد دین خود را یا

مضرت دنیا و صلاح وقت خود را جایز است و در جانب جستن و دوری کردن از وی بر وجهی که میسر است و عیب کوئی و کینه و عداوت انشی و در احیای العلم از جماعه سلف از محابه و غیر هم نقل آن کرده که بعضی از ایشان بجهان یکدیگر کرده تا مدت عمر و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر آن مسکن که متخلف از غزو نبوک کرده بودند به جنت ترس راه یافتن اتفاق بحال ایشان تا پنجاه روز صحابه را و زمان و خوشایان ایشان را امر بجهان ایشان کرده و آن حضرت تا یکماه زمان خود را بجهان نمود و عایشه با ابن زبیر رضی الله عنهما مدتی بجهان کرده و امام احمد بن حنبل از صحبت عمارت محاسبی بجهت تصنیف کردن او در علم کلام قطع صحبت کرده اما باید که نیت در آن صادق باشد و بغرض نصافی نبود و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا کم والطن و در دارین نفس خود را از کان مدافعان الظن اکذب الحدیث زیرا که کان بدروغ ترین سخنان است چون بر کسی کان می برد و حکم میکند بر و که چنین است و چون وی مدو واقع چنین نیت این حکم وی دروغ باشد و مراد بحدیث حدیث نفس است و آن بالقای شیطانی است و کو یا کذب خواندن آن باین جهت است یا مبالغه است بدان و در قرآن مجید آمده این اصل الظن اثم و مردمان کان بدست و گفته اند کان بدک نسی آمده اند وی آن است که استقرار و جزم نماید بدان تا آنچه خلط کند در دل و بعضی گفته اند که موجب اثم است چون تکلم کند بدان و بر زبان آورد آنرا بر هر تقدیر دیکلی نداشته باشد بران یا هر دو دلیل اگر متعارض باشد اما آنچه حکم دلیل و قرینه و ادعای کان بر مردمان ما خود نکرد و لا ینحسوا و تخسوا و تخس نکند و تخس ننماید اول بجامعه ثانی بحکم بالعکس و فرق میان تخس و تخس بوده که کرده اند و در قاموس در فصل عم گفته جس شخص اخبار مثل تخس و جاسوس و جس مشتق از است صاحب سرش و در فصل حاکفته ماسوس معنی جاسوس یا آن مخصوص است بخبر غیر و بحکم در شرطی و بعضی گفته اند که بحکم تعرف خبر بتطف و نرمی و بجا تطلب آن بجامعه خاکه در دیده شنیدن و در دیده دیدن و بعضی گفته اند که بحکم تفتیش از غورات و بجا استطلاع آن و بعضی گفته اند بحکم تطلب خبر بجا و یکی و بجا برای نفس خود و طبیی گفته اند اول شخص عیوب مردم و بواسطه امور ایشان بر نفس خود و یا معا و نت غیر و ثانی بر نفس خود و وجهی بر تقدیر تطلب خبر غیر آن باشد که شاید بعد از اطلاع بر خبر جدی پیدا شود و یا طبعی حادث گردد و لا ینا جشوا و بخش نکند بیکدیگر و بخش بسکون میم چیز را و یا بهیچ وجهی با کسی در تفرقه و در اصل بر یکجاست میسر را گویند و بعضی گویند که بخش در حدیث معنی بر غلایند بعضی بر بعضی را بر اثر خصومت و لا یتحاسد و او با بعضی بخندد یکدیگر را و حسد نسی زوال نعمت غیر ظالم یا از وی آنکه نعمت او بمن رسد که از فی القاموس و لا یتنا غصوا و دشمنی نکند بیکدیگر یعنی اتر کنند از اسباب حد و شکن و الاحاب و بعضی قوی است که بنده را در آن اختیاری نبود و بعضی گفته اند که مراد از این از اخلاف و ادعای او از است بدعت زیرا که ابتداء درین وقت بر کشتن از راه راست بسبب بغض و عداوت است و لا یتنا و او و نسبت نکند به پیش یکدیگر و طبیی گفته اند که مراد بتنا بر تقاطع است زیرا که هر یکی از متقاطعیان پشت میدهد و دیگر را یعنی عرض میکند و ادای حقوق اسلام و کونوا عباد الله اخوانا و باید میسرند کان خدا را در آن یکدیگر یعنی چون میسر باشند کان یک مولی ای همه در عبودیت برابر باشند و باید یکدیگر را در تحاسد و تناقض و تبا بیکدیگر و وفی روایه و لا یتنا فوا گفته اند که تناقض معنی تحاسد یا قرب آن است و احتمال دارد که معنی تناقض میل و رغبت باشد باینجا که در حدیث آمده که میترسم بر شما و نیاسن شما کینه و ان یعنی رغبت نمائید و افسست فی شئی ای رغبت نمائید متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یفتح ابواب الجنه یوم الاثنین و یوم الخمیس کثوره میشود در ای هشت روز و شنبه و پنجشنبه بعضی گویند که این کنایت است از کثرت غفران و در گذشتن از جرایم طلق و اعطاء ثواب و عفو درجات و صواب آنست که محمول بر ظاهر است چه محل مخصوص بر ظواهر واجبست و اما که دلیل صارف از آن نباشد و فتح باب علامت منفع باشد فیغفر لکل عبد لا یشرک بالله شئی پس آمرزیده میشود در هر بنده را که شریک ینکر داند بخدا چیزی را و مراد بشرک در باب عدم غفران کفر میسرند پس فی ما نذا آمرزیده هیچ مرده الابرار کانت بدینه و بین اخیه شخنا و کمر روی که هست میان او و میان مسلمانان دشمنی و کینه فبقال انظر و اهدین حتی یصلحوا پس گفته میشود ملائکه را حلت و میدارین هر دو را که یک و یک دشمنی و کینه دارند اما که صلح کنند بیکدیگر نظر و انقیاع بجزه و کسر ظار از باب افعال یعنی ممال و راه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تعرض اهل الناس فی کل جمعه مرتین عرض کرده میشود و علمای مردم بر پروردگار تعالی یا بر فرشته که موکل است بر جمع محنت اهل در بر بخت و با جمیع چون آخر ایام بخت است و هفته بوی تمام میسر و اطلاق کردن بر بخت یوم الاثنین و یوم الخمیس روز و شنبه و روز پنجشنبه فیغفر لکل عبد مومن پس آمرزیده میشود در هر بنده مسلمان را الا عبد ابلیس و بین اخیه شخنا و کمر بنده که میان او و میان برادر وی دشمنی است فبقال اتوکوا هذین حتی یضیا بکذا و یا نشانرا تا آنکه بر جمع کنند و با زانید از دشمنی و راه مسلم و عن ام کلثوم بن عقیقه بن ابی معیط صحابه است اسلام آورد و ملکه و بخت برود و ذکر کرده نشده است و اما ملکه زوجه و چون بدیده آمد تزوج کرد و از عبد الرحمن بن عوف و بعد از وفات عبد الرحمن تزوج کرد و از عمرو بن العاص چند ماه در بخت او بود پس مرد و پسر او عقیقه بن عمن و سکون قاف بن ابی معیط بن عمن میم و فتح عین و سکون تخانیه بن عمن و بن امیه بن عبد شمس از مشرکان مشهور است که گفته شد بیدر قالت سمعت رسول الله گفت ام کلثوم شنیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بایقول می گفت لیس الکذاب نیت دروغ گو اگر می دروغ میگوید الذی یصلح بین الناس آن کسی که اصلاح میکند میان مردم و بایقول خیرا و ینبی خیرا و می گوید بخان نیک را و میرساند بخان نیک را یعنی بخان که با صلاح آرد اگر چه واقع است متفق علیه و زاده مسلم و زاده روایت کرده است مسلم این عبارت را که قالت گفت ام کلثوم و لم اسحده و نشیدم من امرها

که در این روایت  
نموده

تغی النبی میخواند ام کلثوم از غیر اسمع بنیبر اصری الله علیه وآله وسلم برخص فی شئی ما یقول الناس کذب گفت شنیدم آن حضرت را که رخصت کند و اذن دهد هیچ چیزی را آنچه میگوید مردم که آن چیز دروغ است الا فی ثلاث کرد در سه چیز المحرم یکی در جنگ چنانکه سخنان گوید که جلالت از آن ظاهر گردد و دلهای لشکریان اذن قوت گیرد و دشمن فریب خورد اگرچه خلاف واقع باشد و الاصلاح بین الناس دوم صلح در دادن میان مردم چنانکه سخنان آید و نقل کند که موجب اصلاح و اتفاق گردد اگرچه نه واقع بود و حدیث الرجل امراته و سوم سخن کردن مرد زن خود را و حدیث المرأة زوجها و سخن کردن زن شوهر خود را چنانکه بیکدیگر اظهار محبت و خشود می نمایند تا باعث ایلاف و التیام گردد و ذکر کرده شد حدیث جابر که اول وی این کلام است ان الشیطان قد ایس فی باب الوسوسة در باب وسوسه در اوایل کتاب و در مصابیح اینچنانکه کوراست الفصل الثانی عن اسما بنت یزید قالت قال رسول الله کنت اسماء کنت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم لا یحیل الکذب الا فی ثلاث حلال نیست دروغ گفتن مگر در سه جا یعنی حلال نیست مگر سه کذب کذب الرجل امراته یکی دروغ گفتن مرد زن خود را البیوضیهما امراتی که را ندانم و ظاهر تخصیص کذب رجل امراته را به کذب امره مرد را باعتبار اکثر و اغلب است چون زنان جاهل اند و بدان بکاران بتلبیه وارضای آنها بیشتر حاجت می افتد و در حدیث سابق هر دو مذکور شد و الکذب فی الحرب دوم دروغ گفتن در جنگ چنانکه مذکور شد و الکذب لیصلح بین الناس سوم دروغ گفتن برای آنکه صلح افکند میان مردم یا خلاف و نزاع موجب تباه و تفرق نکند و رواه احمد و الترمذی و عن عائشة ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال لا ینکون مسلمان یمجر مسلمان یمجر مسلما فوق ثلثه نمی باشد و نمی باید مسلمان را که بجهان کند مسلمان را و ترک دهد صحبت و سلام او را بالای سر و روز قاضی القیامه سلم علیه ثلاث مرات پس چون به بند پیش آید او را سلام دهد بر وی سه بار کل ذلک لا یورد علیه در هر مرتبه روزی که مسلمان دیگر بر وی و نکوید جواب سلام او را فقد بار بار باشد پس بتحقیق بازگشت آنکه جواب سلام نه گفت به کنا بهجهان یا کنا به خود یا کنا به مسلمان سلام دهند یعنی سلام دهند از کنا بهجهان بیرون آمد و کنا به برگردن ماند که جواب سلام نداد بلکه کنا به مسلمان سلام دهند نیز برگردن او شد که جواب سلام او نداد و رواه ابوداود و عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال لا یحیل المسلم ان یمجر اخاه فوق ثلث حلال نیست در مسلمانا که ترک دهد برادر خود را بالای سر و روز قاضی القیامه فوق ثلث فوات دخل النار پس کسیکه بجهان کند بالای سر و روز پس ببرد آتش و دروغ را یعنی متوجع و مستحق دخول نامیکردد و چون مذکوره را مذکور یابد آتش در پس چون زنده است هم دانتش است رواه احمد و ابوداود و عن ابی خراش السلی خراش کبیره خا مجر و سلمی بنهم سین و فتح لام مخفیه و بعضی گفته اند سلمی است یعنی نام احمد است بحال و دل محبتین بر وزن جعفر صحابی است روایت کرده است از وی ابوداود و سین یک حدیث درجهان سمع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول شنیدم آن حضرت را که میگوید من هجر اخاه سنة فهو کسلف و منه کسی که بجهان کند برادر خود را یکسال پس این بجهان کردن کو یا خون او ریختن است در ترتب اثم شدید اما مثل است بجمع و وجهه زیرا که قتل الکبریا راست بعد از شرک مقصود و مبالغه و تاکید است در منع از بجهان چون بجهان در مدت سال کامل از مجرای عادت بیرون است و باعث نهایت آزار خاطر کو یا به تیغ انداخته و غم گشتن است رواه ابوداود و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا یحیل المؤمن ان یمجر مؤمنا فوق ثلث ترجمه این که شش خان حرمت به ثلث پس اگر بکند به مومن سه روز فلیلقه پس باید که به بند و پیش آید وی آن مومن را که بجهان کرده است و را فلیسلم علیه پس باید که سلام دهد بر وی فان رد علیه السلام پس اگر رد کرد بر وی سلام را و داد جواب سلام او را فقد اشتراک فی الاجرم بتحقیق شرک شد ببرد و در اجرو و برادر و صلت و ترک بجهان و قطعیت یافتن اول ابتدای سلام و ترک بجهان و ثانی جواب سلام و قبول آن و ان لم یرد علیه و اگر رد نکرد بر وی سلام را و جواب سلام وی نداد فقد باء بالاثم پس بتحقیق رجوع کرد به بازگشت بکنا به و بعضی نسخ بانکه چنانکه معلوم شد و خرج المسلم من البجوه و بیرون آمد سلام دهند از بجهان و کنا به آن همه بازگناه برگردن آن و بیکراهت رواه ابوداود و عن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الا اخبرکم بافضل من درجته انصام و الصدقة و الصلوة کنت ان حضرت آن خبر ندیم من شما را بعلی که فاضل تر است در جزا و از بدخورد و صدقه و نماز که نافذ باشد قال کنت ابوداود و اقلنا کیفتم باجماع صحابه علی خرد و ما بان عمل که فاضل تر است از در جزاین عبادات مذکوره قال اصلاح ذات البین گفت نیک گردانیدن احوالیکه در میان یکدیگر است چنانکه بغض و عداوت و جنگ و جدل مثلاً میان جماعه افتاده و فساد راه یافته است آنها را بمبدل بالعت و محبت و صلح ساختن و از فساد و بصلاح آوردن و هم ذات البین این معنی دارد و ذات البین نام آن احوال است که در میان مردم افتاده است و اصلاح آنها نیک گردانیدن آنها و تبدیل آنها از فساد و بصلاح و فساد ذات البین هم الحاقه و فساد احوالی که ذات البین است حاقه است حلقی موی شردن و حلقه موی شرنده و مراوا یا حلاک کردن و از بیخ برگردان است یعنی فساد ذات البین خصلتی است هلاک کننده دین و از بیخ برکنده و ثابت چنانکه اشهره موی را از بیخ برمیکنند و درین ترغیب و تمهید است برانکه و دفع فساد و تمهید و تغیر است از خلاف آن رواه ابوداود و الترمذی و قال هذا حدیث صحیح و عن الزبیر قال قال رسول الله صلی الله علیه



والله وسلم دایم من قبلکم گفت زیرین العوام که از عشره مبشره است که گفت آن حضرت آمده است بسوی شما و سرایت کرده در شما و  
 و بیماری امتی که پیش از شما بوده اند فی الصراح و بیب نرم رقتن و کل ماش علی الارض و ابه و ایامی را و اجماعت آن مدو و بیماری که دام است الحسد و البغض  
 بدخواهی و دشمنی هی الحاقه این بغض الحاقه است این چنین گفته طیبی و غیره راجع به بغض داشته و گفته زیرا که بغض سخت تر است تا نیروی مدینه کرمی وین  
 اگر چه نتیجه حد است انتی و اگر بهر یک از حد و بغض دارند تا و لیل کل واحدة من الخصلین نیز صورتی دارد بعد از آن مدیان مراد از حلقه فرمود لا اقول  
 تحلق الشجره کویم که بغض می شود موسی را و لکن تحلق الدین و لیکن میترودین و ایمان را و از پنج بر میگذازد و او احد و الترمذی و عن ابی هریره  
 عن النبی صلی الله علیه و الله و سلم قال ایاکم و الحمد و دور دارد و دور از حد فان الحسد یا کل الحسنات زیرا که حسد میخورد و میترود نیکی را و کما تکل  
 الناد و الخطب چنانکه میخورد و میوزد آتش بهر مرد و او ابوداود باین حدیث تسک کرده اند معتزله بر مذمب خود که جفا است یعنی از تحباب محصیت بل  
 میگویند عمل صالح را و بدیها میسر و نیکی را و از داهل سنت و جماعت اینچنین نیست بلکه نیکیا میسر و بدیها را چنانکه فرمود ان الحسنات ینمین السیات و جزا  
 از تسک ایشان باین حدیث آن است که مراد از خوردن و بردن حد حیات و لکن است که حد باعث میگردد عاقد را بر اتلاف مال و اهلک نفس و هتک  
 حرمت محمود و اگر بفعل نباید غرم آن دارد البته و هتک حرمت بر غیبت خود البته موجود است پس روز قیامت حنات او را محمود میدهند در عوض بغض ظالم که  
 بر کرمی او است چنانکه در حدیث آمده است که مفسس از امت من کسی است که روز قیامت با نماز و زکوة و صیام و قیام میاید و با وجود آن یکی راوشامه و او  
 وزوده و دیگر را مال فروده و خون ریخته آن همه حنات او با آنکه بر آننا ظلم کرده بهرند معنی جفا اعمال این است نه محو و افای آن از دیوان اعمال او و اگر امر و از آن  
 محو فانی کرده باشند خود آن مرد که اید و حدیث مطلق است بآمدن او با اعمال روز قیامت و جواب دیگر آنکه حنات مناعف میگردد با استعداد و بعد و صلاح  
 وی پس چون از تحباب خطایا کند از مناعت محروم ماند و عنه عن النبی صلی الله علیه و الله و سلم قال ایاکم و سوء ذات الیمن فانها الحاقه و دور دارد  
 خود از بدی ذات الیمن پس بدستی که او حلقه است صبر برای مبالغه است و رواه الترمذی و عن ابی هریره جبره و سکوتی را صبا فی تضییعی بدستی  
 ماننی تعب میگردد با طیبت بر دین ابراهیم عم تا آمد آن حضرت مدینه را پس اسلام آورد و وی و آفاق تیج کبیر بود و ایت کرده است از وی ابن عباس بن  
 النبی صلی الله علیه و الله و سلم قال من ضا رضا و الله به هر که کند رسالتی نبی نبی شری که در ساند خدای تعالی بوی فی الصراح نمک زنده ساندین و خلا  
 نفع مضاره که لک ضرر کند و من شاق تشدید قاف شاق الله علیه و لیکه خلاف و دشمنی کند بر کسی بموجب خلاف و عداوت کند خدای تعالی بروی فی الصراح  
 مشاق و خلاف و دشمنی و اصل اشتقاق مشاق از شق است بکسر شین معنی جانب و هر یکی از مخالفین و متنازمین در جانبی است از دیگری و طیبی گفته که مشاقه از  
 مشقت نیز توان داشت باینکه تکلیف کند صاحب خود را با آنچه در طاقت اوست انتی و این معنی نزدیکتر است بکله علی و الا مشاقه معنی خلقت و عداوت بی علی آید  
 چنانکه و من شاق الله و رسول و من شاق الرسول من بعد ما بئین لالدی و بنا برین معنی فرق کرده اند میان مضاره و مشاقه و بعضی هاشمی باین که ضرر و مشقت متعلق  
 اند در معنی لیکن ضرر استعمال کرده مشق و در اتلاف مال و مشقت در رسانیدن اذیت بیدن مثل تکلیف علی شاق و رواه ابن ماجه و الترمذی و قال هذا  
 حدیث غریب و عن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و الله و سلم ملعون من ضار مؤمنا و مکرمه را نه شده  
 و دور انداخته شده است از دگاه قرب و رحمت الهی کسی که گزند رساند مسلمان را یا که گزند بوی فی الصراح مکر حیل و بدسکالیدن و فرقتن و رواه الترمذی و قال  
 هذا حدیث غریب و عن ابن عمر قال سعد رسول الله صلی الله علیه و الله و سلم المنبر بالبر آمد آن حضرت منبر را قادی بصوت رفیع  
 پس آواز داد و خواند مردم را با و از بلندت قال پس گفت یا معشر من اسلم لبسانه ای کرده اسلام آن ندکان زبان خود و لم یفیض الایام الحلقه و رسیه  
 است میان تا دل ایشان لا نود و المسلمین ایانکیده مسلمانان را و لا یغیر و هم و سرزنش کنیده ایشان را و لا یقتبوا عوا و لا یقتبوا عوا و لا یقتبوا عوا و لا یقتبوا عوا  
 طلب کنیده از فی الصراح تیج و طلب چیزی بر رفتن بدی آن فانه من یتبع عوره اخیه المسلم پس بدستی کسی که تیج کند عیب را در مسلمانان اقتب الله عور و تقه تیج  
 کند خدای تعالی عیب را و من یتبع الله عورته یفضحه و کسی که تیج کند خدای تعالی عیبهای او را رسوا گرداند او را چه بیج چیز بروی مخفی نبود و لونی جوف  
 و حلقه اگر چه باشد انکس پنهان در میان رخت و جای بود و باخ و منزل خود و رواه الترمذی و عن سعید بن زید عن النبی صلی الله علیه و الله و سلم  
 سلم ان من اوجب الروار و ایت است از سعید بن زید که از عشره مبشره است انان حضرت بدستی اند بهترین را با بار بار دلت فرونی و زیاده تی است و در شرع  
 زیاده تی رقتن و در و ام و بیچ پس میفرماید از فزون ترین را با الاستطاله فی عرض المسلم بغیر حق در از کردن زبان و در افاددن در آبروی مسلمانان عیبت کردن و دشنام  
 دادن و ترفع و تکبر نمودن و حقیر نداشتن بناحق و بی مصلحت شرعی و در قاموس گفته است طالت دلت امتداد و ارتقاء و تفضل و در اصل گفته است طالت تکبر  
 کردن و دراز شدن چون در استطالت عرض کردن است زیاده بر آنچه استحقاق دارد و بیشتر از آنچه نصیب است قشبه و اگر آبرو را که زیاده تی بر حق میگیرد و این را با  
 گفت زیرا که عرض مسلمان غرض و شریف تر از مال او است پس ضرر و فساد در رفتن آن اکثر و افراشته و قید کرد بغیر حق زیرا که در بعضی احوال مباح است چنانکه صاحب

حق را نکش که حق و دینی و دیکوید یا ظالم یا شایسته را بخرج کند و ازین بابست جرح و روایت که محمد بن روات را برای مصلحت خطا دین کند و سابقا معلوم شد که غیبت مباح است در بعضی محال این نیز ازین بابست و واه ابوداود و البیهقی فی شعب الایمان و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لما عرج فی دبی هرگاه که بالا بر دهم و ایرو دکار من یعنی چون بعراج رفتم موردت بقوم همه اظفار من نحاس گذشتم تقوی می که مرا ایشانراست ناخان از من تخشون و جوهم و صد و دهم میخراشند و بیهای خود را و سینهای خود را نموش و جایشین بجایشین خراشیدن فقلت من هو لایس کفتم کیتند این قوم یا جبرئیل قال هو لایس یا کلون المحوم الناس و یقوون عی اعراضهم گفت جبرئیل این جماعه اند که میخورند گوشتهای مردم را یعنی غیبت می کنند و دشنام میدهند و بدان آبروی مردم میریزند و وجه تعبیر از غیبت باکل لحم سابقا در باب الغیبت معلوم شده است و چون آبروی مردم ریخته و بدان منشر ح شده حق سبحانه تعالی رو بیهای و سینهای ایشانرا هم بدست ایشان قیج و خراشیده ساخت و واه ابوداود و عن المستورد عن البنی صلی الله علیه و آله و سلم من اكل برجل مسلم اكله مشور و یضمیرم و سکون سین جمله و فتح فو قانیه و سکون و او و کسر بر این شداد به تشدید و ال صحابی است معده و در اهل کوفه ساکن شد مصر را و در وقت وفات آن حضرت پسری بود و روایت میکند که یکم بخورد و بسبب مردی یعنی بوسیله غیبت کردن او قتل را بکشم بزم نه و سکون کاف یعنی قتل و اگر قیج بزم نه خواند یعنی بکار خوردن بود و چنانکه یکی بود که او به جت عداوت غیبت و منقبت مسلمانی را خوش دارد و شخصی نزد وی برود و خوش آمد او گوید و آن مسلمان را غیبت کند و باین وسیله برای خود نامی پیدا کند و در زرقی بهم رساند فان الله یطعمه مثلها من جهنم پس بدینست که حق تعالی میخورد از آن غیبت که او مثل آن اکل از آتش و دوزخ و من کسی ثوبا بر بجل مسلم و کسی که پوشاند نفس خود را جامه بسبب مردی بهمان معنی که در اکل معلوم شد و این بر تقدیری که کسی بر صیغه معلوم باشد چنانکه قرنین او که اکل و ققام است و اما اگر بر صیغه مجهول خواند چنانکه در نسخ مصحح واقع است و معنی کسوة نیز موافق آن است زیرا که کسوة بمعنی جامه پوشانیدن است و اراده پوشانیدن نفس را تکلف است معنی آن شود و کسی که پوشانیده شود و او را بسبب مردی جامه فان الله یکسوه مثله من جهنم پس بدینست که خدای تعالی می پوشاند او را مانند آن جامه از آتش و دوزخ و من قام برجل و کسی که بسبب مردی مقام سمعته و دیاء در مقام شوانیدن و نمودن محامد و محاسن را یعنی نامردم بر بنید و بشنود سمعته و چیزی که تعلق بکاسه سمع دار و در بار و در آنچه بکاسه سمع دار و پس میفرماید هر که بسبب مردی در مقام سمعته و دیاء است فان الله یقوم له مقام سمعته و دیاء يوم القيمة بدینست که خدای تعالی می ایستد برای او در مقام سمعته و دیاء و در قیامت و این عبارت را دو معنی گفته اند یکی آنکه کسی که صلاح و تقوی و زهد در دنیا ظاهر کند بحسب یک مردی صاحب مال و جاه تا وی بشنود و بر بنید و معتقد گردد و مال و جاه خود را بروی مصرف کند باسند خدای تعالی برای رسوا کردن او یعنی اراده کند فضیلت او را ایستاده کند و او در مقام سمعته و دیاء یعنی بفرماید ملائکه را تا ندانند و دهند که مردی مرئی بود و برای خلق کار میکرد و بعد از آن عذاب کند او را عذاب مرئیان و معنی دیگر آنکه کسی ایستاده کند مردی را و او مقام سمعته و دیاء یعنی او را بصلاح و تقوی تعریف کند و بزره و عبادت شہرت دهد و این را وسیله تحصیل حطام دنیا و حصول اغراض نفسانی خود گردانند چنانچه خداوند در ایشان میکند و ایشانرا از جابل و مصاید خود میکشد و در قیامت خدای تعالی او را در مقام فضیلت و رسوائی ایستاده کند و نداند و هند و فرشتگان که این دروغ گواست که مردی را بدروغ شہرت داد تا اغراض نفس خود را از آن حاصل کند بعد از آن عذاب کند او را عذاب دروغ گوین و واه ابوداود و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حسن الظن من حسن العبادۃ لکان نیک برون بر مسلمانان و اعتقاد خیر و صلاح کردن بر ایشان از غلبه عبادات خیر است یا ناشی است از حسن عبادت یعنی هر که متعهد و متیکو کار است بر مومنان نیک می برد و بدکان خبر بد کار نبود میت بکان باشد همیشه زشت کار نامه خود خواند اندر حق یار و واه ابوداود و عن عایشه و عنی الله عنها قالت اعتل بعیر لصفیة پیار شد شتری که مرصیفه را بود و عند ذلین فضل ظهر و حال آنکه نزد زینب زیادتی سواری بود یعنی شتری داشت زیاد بر حاجت خود و ظهر یعنی پشت است و معنی مرکب نیز آیه قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لزیب پس گفت آن حضرت مر زینب را اعطیها بعیرا به صیفیه را شتریکه زیادت بر حاجت تو باشد فالت پس گفت زینب بطریق استفهام بخاریا اعطی تلك اليهود یله من میدهم شتر آن یهودیه را ضعیفه رضی الله عنها و خرمی بن اخطب یهودی بود و لیکن از اولاد دمار و ن علیه السلام بود و در غزه خیر بدست افتاد بود پس آن حضرت او را نگذا کرد و در جاله کجج خود آورده و بعضی از او را و از او را و ابی سوره را می بود و عایشه رضی الله عنها از آن بود و آن حضرت حمایت و ریت وی میکرد و روزی او را عایشه یهودیه خواند و سقط گفت وی بشکایت پیش آن حضرت آمد فرمود با وی که بگو که من پیغمبر زاده ام و تو دختر ابوبکر رضی الله عنه و چون زینب بوی در شتری کرد و غضب رسول الله پس شتر آورد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر زینب فخرها ذ الحجة و المحرم و بعض صفر پس مجور ساخت آن شتر زینب را تمام ماه ذی الحجه و محرم و پاره از ماه صفر و واه ابوداود و ذکر و ذکر کرده شد حدیث معاذ بن انس که اول این لفظ است من حی مضاف فی باب الشفقة والرحمة الفصل الثالث عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رای عیسی بن مریم رجلا یسرق دید عیسی علیه السلام مردی را که دزدی میکند فقال له پس گفت مرا و اوعیسی علیه السلام سرقت دزدی کردی تو قال کلا گفت دزدی نکردم من والذی لا اله الا هو سوگند آن کسی که میت بمعبری حق مکرده ای فقال عیسی آمنت بالله و کذبت نفسی ایمان آوردم بخدا و دروغ کو ساختم من خود را یعنی تصدیق کردم ترا

[illegible]

فی عبدالمهین بن عباس الراوی من قبل حفظه تریذی گفته که این حدیث غریب است و به تحقیق سخن کرده اند بعضی از محدثان در عهد الهیمن بن عبد  
که راوی این حدیث است از جبت یادداشت وی یعنی حافظه خوب نداشت و عن ابی سعید رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه  
والله وسلم لا حلم الاذ و عشرة منیت حکیم کامل اگر چه حکم غریزی او بود مگر خداوند لغزش یعنی آنکه در ذلت و معصیت افتاده باشد و خطا و خلل در کار از وی  
وجود آمده و نجالت کشیده و بسبب آن دوست دارد که مردم علیها و خطایا می اورا بپوشند و ذلالت او را عفو نمایند و چون محبت ستر و عفو در نزد یافت  
مردم نیز عفوخواهد کرد و حکم و عفو در زید و بعضی گفته اند که حکم حاصل نمی شود مگر با کتاب میکند امور را و می بیند لغزشها و غلطا در آن و می دریا بد و فتنها  
مواضع خطا و خلل که در آن گشتابی کرده بود و بی صبری نموده پس اجتناب میکند از آن و حکم میوزد در آن و این توجیه یعنی تخریب میکند و حاصلش آن میشود که  
نیست حکیم مگر صاحب تجربه و صبح چنانکه در قرینه او فرمود و لا حکیم الاذ و تجربه و نیست حکیم کامل مگر صاحب تجربه و حکمت کدانش حقیقت بر خبری حکیم  
دانا و راست و استوار کار و اصل یعنی حکمت محکم گردانیدن چیزی و اصلاح او از خلل و تجربه شناختن کار پس هر که حاصل شد و معرفت اشیا و دانست  
نفع آنها را و شناخت مصالح و مفاسد آنها را حاصل شد او را حکمت رواه احمد و الترمذی و قال هذا حدیث حسن فرب و عن انس  
ان رجلا قال للنبی صلی الله علیه و الله وسلم اوصنی مردی گفت مرا آن حضرت را اندر زن مرا فقال پس فرمود آن حضرت خلاصه بگوید که را با پای  
کا بزکویتن فان دانیت فی عاقبتہ خیرا فامضه پس اگر بینی در پایان او نیکی را پس بگذران کار را و تمام کن و ان خفت غیافا فامسک و اگر ترسی و گمان کنی  
که ای را در آن کار پس نگاه دار خود را و ذکر کن انکار و مکر را و از او و فی شرح السنه و عن مصعب بن سعد عن ابیه روایت است از مصعب بن سعد بن  
و قاص قرشی زهری زنی ذکر کرده است او را بن سعد در طبقه ثانی از اهل مدینه و گفته است ثقه است سن الحدیث و ذکر کرد آن جان در کتاب ثقات روایت میکند  
از پدرش علی و طلحه و ابن عمر زول کرد کوفه را و توفی سنه ثلث و مائة قال الاعمش گفت عیش که راوی این حدیث است از سعد لا اعلمه الا عن  
فیدانم این حدیث را که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم یعنی پدرش از آن حضرت روایت کرد و از خود و قال التودیه بضم تاء و فتح تاء و سکون آن تانی و زانت مشق از وید  
بمشکی رفتن میفرماید تانی و توقف فی کل شیء خیر در همه چیز بهتر است الا فی عمل الاخرة که در کار آخرت از جبت بودن آن جریعتین بخلاف امور دنیا و ی از بعضی  
سلف می آید که در طهارت خانه بشاگرد و گفت با پیر این از بر من برگش و بغلانی ده گفت صبر کن ما از اینجا برائی بعد از آن بکش و ده گفت بالعقب خاطر ی روی  
بنموده و نتی دست داده است میترسم که تا بر آمدن از اینجا ز دست زد و و عن عبد الله بن سرجین بفتح سین جمله و سکون را و کسیریم صحابی است بصری و  
حدیث او در بصرین است و روایت کرده است از وی فاده و عاصم احوال ان النبی صلی الله علیه و الله وسلم قال روایت میکند عبد الله که آن  
خضرت گفت السمات الحسن راه و روش نیکی و التودیه و تانی و آبرو و الاقتصاد میانه روی و توسط در طرفین از افراط و تفریط و میشت و در هر چیز جزء من  
اربع و عشرين جزء من النبوه یک جز است از ست و چهار جز از نبوت یعنی خصلتی از خصال انبیاست صلوات الله و سلامه علیه اجمعین و تعیین عدد و موبایل  
است بعلم شارع و جز نبوت آنرا به تحقیق در نتوان یافت و مثل این معنی در کتاب روایت که فرمود روی و یای صالحه جزوی است از فعل بخش جز نبوت گذشت  
است رواه الترمذی و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و الله وسلم قال ان الصالح یفزع ما سکون و ال سیرت و طریقت نیک و  
السمت الصالح بفتح سین و سکون میم راه و روش نیکی و چون در مفهوم وی و سمت صلاح معتبر است پس توصیف بصلاح بر جبت تاکید و یا تجربه است و الا  
و میانه روی جزء من خمس و عشرين جزء من النبوه درین حدیث یک جز و از ست و پنج جز آمده و در حدیث سابق از ست و چهار جز و تواند گمان تغاوت  
میان عد وین از و هم و خطا را وی آمده باشد یا بحجت سری دیگر و الله اعلم رواه ابو داود و عن جابر بن عبد الله عن النبی صلی الله علیه و الله وسلم  
قال اذا حدث الرجل الحدیث چون گفت مردی سخن را ثم التفت یستغایب شد و بعضی گفته اند مرا و بالغات نجوانی خاطر است بان سخن و فکر استن بچپ و راست  
چنانکه در وقت گفتن سخن که اخفا آن مطلوب است بچپ و راست نکرد تا کسی مطلع نگردد و بالعجل هر که در مجلس سخن گفت و حکایتی کرد فحی اما نقد پس آن حکایت  
امانت است نزد اهل مجلس کشید و اند پس ایشان را باید که در آن خیانت نکنند و آنرا افشا ننمایند رواه الترمذی و ابو داود و عن ابی هريره  
ان النبی صلی الله علیه و الله وسلم قال لا یلحشیم بفتح ما و سکون تمانیه و فتح مثله من التیهان بفتح فاء و کسر تمانیه مشدده نام صحابی است که آن حضرت را با تجربه  
صدیق و عهده فاروق کر سنه بخانه آورفته و همان شد ند و وی خدمتی کرد که موجب رضای آن حضرت مسلم گردید پس فرمود مرا لی لیم را اهل اللت خادم آیا  
هست ترا خدمتکاری قال لا گفت فی فقال پس فرمود آن حضرت فاذا اتانا سبی فانتا پس چون باید ما را بندی پس یازده ما ترا خادمی بدیم فاتی النبی صلی الله  
علیه و الله وسلم براسین پس آورده شد نزد آن حضرت و دبنده فاما پس آمد نزد آن حضرت بوجوب و عده آن حضرت ابو الهیثم فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله  
علیه و الله وسلم آخر شما بر کزین ازین د و بنده را هر کدام را که خواهی فقال پس گفت ابو الهیثم ماغی الله اختزلی ای پیغمبر خدا تو بر کزین برای من هر کدام را که خواهی فقال  
النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و الله وسلم ان المستشا و مؤتمن بدستگاه آن کسی که نکاش کرده شود بوی باید که امین باشد و در هر محفلت و بهیو و مستی باشد و آن کند



و همان گونه و خیانت نورزد و مقصود آنست که چون تو با خستیا را گذاشته و مشورت با کرده امان ندهد و تو در هیچ کس بهتر باشد پس اشارت بیکی از انان و ونبه کرد و فرمود  
 خذ هذا فان فی آیه یصلی بکیر این بنده را زیرا که بدترستی دیده ام من او را که نماز می گذارد و استوص به محروفا و طلب اندر کن از خود بوی نیکی و احسان را  
 و بعضی گفته اند که استیضا یعنی قبول و صیت یعنی یکم ترا بوی احسان را و قبول کن و صیت مرا و بعضی گفته اند که استیضا یعنی ایضا است و معنی  
 طلب که مفهوم آن است منظور نیست در حدیث دیگر آمده است که چون ابو الیثم آمد و بر زن خود گفت این بنده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این  
 داده و نیکی و احسان را در حق وی و صیت کرده است زن گفت بجای آوردن این و صیت مشکل است نیکی و احسان همین است که او را آزاد کنی و واه  
 الترمذی و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم المجالس بالامانة مجالسها بان است بهمان معنی که معلوم شد که چون سخنی که در مجلس  
 از کسی بشنوی نقل نکنند و سخن چینی نمایند الا ثلثة مجالس مکرسه مجلس و سه سخن که در مجلسی که بشنوی واجب کرد و نقل و رسانیدن آن بغیر سلف دم حرام نیکی  
 ریختن خون حرام و فرج حرام و فرج زنی که حرام باشد یعنی زن اگر دن و اقطاع مال بغیر حق یوم پاره از مال کسی جگر کردن بر وجه حرام یعنی مال کسی گرفتن  
 بظلم پس اگر بشنوی از یکی که گفت میگویم فلان مرد را یا زنا میگویم فلان زن را یا میگویم مال فلان کس را باید که این سخن آن بان جامع بر سانه تا بر حذر باشند و خود را  
 نگاه دارند و واه او داده و ذکر کرده ذکر کرده شد حدیث الی سید که اولش این کلمه است ان اعظم الامانة فی باب المباشره فی الفصل الاول در باب  
 مباشرت از کتاب نخل و فصل اول یعنی این حدیث در مصابح مکرر مذکور شده یکبار در باب مباشرت و صحاح ذکر کرده و بار دیگر در باب که باب الحذر و التانی  
 است در حسان آورده و واه همان باب مباشرت بحال خود که شتم و در باب الحذر و التانی ذکر کردیم بحجت تکرار و صواب ذکر او در صحاح است و مانا که در  
 نسخهای مصابح که نزد مولف بودند رحمه الله علیه مکرر مذکور است و لیکن در نسخهای که ما دیده ایم از مصابح در باب الحذر و التانی مذکور نیست و در باب المبا  
 شره است فقط غالبا نسلخ از آن جهت تکرار انداخته اند و الله اعلم الفصل الثالث عن ابی هريرة عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم لما خلق الله  
 العقل چون پدید آمد خدای تعالی عقل را قال له گفت مر عقل اقم باسیت فقام پس ایستاد ثم قال له یسرکنت مر عقل را ادب پرشت ده فادبر پس  
 پرشت داد ثم قال له اقبل یسرکنت خدای تعالی عقل را روی من را فقبل پس روی آورد و سحی ثم قال له یسرکنت مر عقل را اقبل یسرکنت فقبل پس  
 نشست ثم قال له یسرکنت برورد کار تعالی مر عقل را ما خلقت خلقا هو خیر منک پیدا نموده ام هیچ مخلوقی را که او بهتر است از تو و لا افضل منک  
 و نه فاضله و زیاده تر از تو در کمال و لا احسن منک و نه خیر و جمیل تر از تو خیریت در ذات اوست و فضیلت قیاس بغیر و حسن در صفات و افعال باب اخذ و اب  
 اعطی بحجت تو میگویم و بجهت تو میدهم یعنی هر که انعمتی میدهم بواسطه تو میدهم که خدمتی کرد و مستحق انعام شد و از هر که آن داده را باز میگویم بسبب تو باز میگویم که تقصیری  
 نمود و مستوجب سخط است و باب اعرف و بتوشناخته میشود و باب اعاتب و بحجت تو خشم میگویم و باب الثواب و علیات العقاب و بسبب است  
 ثواب و بر پشت عقاب حاصل آنکه در تکلیف و خطاب و عقاب و ثواب و عقاب و دنیا و آخرت بر عقل است و قد تکلم فی بعض العلماء و تحقیق  
 سخن کرده اند و صحت این حدیث بعضی علما و میگویند این حدیث موضوع است بیان این سخن ب تفصیل در شرح کرده شده است و الله اعلم و عن ابن عمر  
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الرجل لیکون من اهل الصلوة والصوم والزکوة والحج والعمرة بستی که مردی می باشد از اهل نماز  
 و زکوة و حج و عمره و حتی ذکر سهام الخیر کلمات آنکه ذکر کرد آن حضرت اقسام و حصص نیکی را همه یعنی کلیات و معظمت آنرا ذکر کرده یا اکثر و کم کل  
 داشت و مایه جو یوم القيمة الا بقدر عقله و جزا داده میشود و آن مرد در قیامت مکرر اندازد عقل او را و بعقل انجا معرفت اشیا و دریافت مصالح و فساد مبداء  
 و معاد و تئیر میان خیر و شر و احتراز و احتراش از غوائل و آفات نفس و ابتداء و وصول بمقام قرب و وصول بحق و عقل معاد که در کلام بعضی واقع شده این است  
 و در اینجا است اختلاف علما و بحث ایشان در تفاضل عقل و علم که گویند علم افضل است یا عقل و اگر علم را هم بر معنی تئیر و دریافت محل کنند که اثر عقل باطن معنی است  
 خلاقی در میان منی مانده و باین معنی علم و عقل افضل باشد و عقل و عبادت و گفته اند یک رکعت ازین عالم ماقبل فاضلتر از هزار رکعت از دیکری و عن ابی ذر قال قال  
 لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا ابا ذر لا عقل کالتدبیر و ابی ذر منیت هیچ عقل مثل تدبیر یعنی بر حواقب امور و تدبیر و مصالح و مفاسد آن را  
 دریافتن و فی الصراح تدبیر بیان کار نکردیستن و مراد بعقل اینجا مطلق علم و ادراک است و لا و در کلف و درع پرهنر کار نیست و تقوی هم باین معنی و بعضی متورع  
 را بالا ترا میقتی دارند و گویند تقوی بر مزارع مزارع و تورع از مکر و مالت و مشبات نیز و صواب آنست که هر دو یک معنی اند و در کلام قوم هم چنین واقع شده پس  
 میفرماید منیت و درع کامل مانند کف تقی درین عبارت اشکال آورده که درع یعنی کف از محارم است پس لا و درع مثل الکف چه معنی دارد و جواب داده که مراد کف  
 در اینجا از استادن از مسلمانان یا باز داشتن زبان از لایعنی است چون مفاسد این بیشتر هر که درع را در وی مبالغه و ممکن است که گفته شود که درع و تقوی اگر چه  
 در لغت بمعنی کف و اجتناب اند اما در عرف شرح شامل اندر امثال را و اجتناب را معاد اگر بمعنی اجتناب باشد از ترک امثال و امر نیز اجتناب باید کرد و باین وجه شمس برود  
 باشد و بالجملة و درع و تقوی بر فرموده رفتن است امثال و اجتناب پس درع را و درع باشد امثال و امر و اجتناب نواهی گفته اند که رعایت جانب اجتناب اہم و اقدم باید



بته غایت آنچه باید که در محل خود باشد که ارتکاب معاصی است متفق علیه وعن عمران بن حصین قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الحياء لا يأتي الا بخير جانی آر که در کتب دیگر راوی و روایت الحياء خیر کله جانی است بر اقسام و متفق علیه اینها اشکال می آید که جانی کاهن میگوید بر بعضی حقوق چنانکه امر معروف و نهی منکر کردن و جز آن جواب داده اند جانی که از خلل حق آر و به حقیقت جانی نسبت شرعاً بلکه آن مجز و جن است که از جمله تقاضی است و اگر آنرا جانی نام کنند مجاز خواهد بود و حقیقت جانی شرعاً آنست که باعث شود بزرگ قبیح که احوال او با آنست که معنی جانی انقیاض نفس است از ارتکاب قبیح طبعاً و شرعاً اما محمود و ممدوح است در شرع آنست که از قبیح شرعی باشد حرام یا مکروه یا ترک اولی پس انظر در جواب آنست که این کلیه که الجانی خیس کله مخصوص است بآن که موافق رضای حق باشد و اگر بر مبالغه عمل کند نیز صورت دارد یعنی اگر چه خیریت حقیقی در یک قسم جانیست اما چون در مطلق با هیئت جانی خیر است که یا جمله اش خیر است شاید که کسر آن نیز باین جانب کشف فافهم وعن ابی مسعود و بعضی نسخ ابن مسعود و صواب ابی مسعود است که انصار است قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم والد و سلم ان ما احدثك الناس من كلام النبوة الاولى بهر سیکه از جمله آنچه در یافته اند مردم از کلام انبیای سابق و از نتایج وحی ایشان است و باقی مانده است حکم وی و نسخ و تبدیل و تغییر بدان راه نیافته این کلام است اذا لم تنتهی فاصنع ما شئت چون شرم نداری پس بکن هر چه میخواهی و رواه البخاری معنی این چیست بجهت وجه تسمیه برگزیده اند اول آنکه اینجا معنی امر و طلب مراد نیست بلکه این خبر است و مقصود آنست که مانع از ارتکاب قبیح جانیست و چون جانی میگوید هر چه میخواهی دوم آنکه میفهمم برای تهدید است چنانکه اعلو ما شئتم بکنید هر چه میخواهید آخر جزای کرده خود خواهید یافت سوم آنکه این قاعده و میزانی برای کردن فعل بود یعنی در فعلی که شبهه باشد نصی از شارع در کردن و ناکردن آن بود و نظر کن اگر جانیست که در ظهور وی شرم نداری بکن و اگر می بینی که جانی عارض میشود و مکن که البته در کمال کراهت و قباحتی هست که اگر فعل صحیح و حق صریح بودی مغل نبودی و این نسبت بقلب سلم منور بنو تقوی معروض بشریت است و چهارم آنکه این در جای فرموده که فعلی است از جنس طاعات و ظهور آن محل در خلعت ریا و خوف تصنع است و از جهت آن ترک میکند و شرم دارد که بکند پس میفرماید که شرم از خدا رسول خدا باید داشت و چون این فعل از جمله نیست که در وی شرم از خدا و رسول خدا باید داشت به جهت خاطر خلق ترک نتوان داد و اگر ریا می باید و دفع آن باید کرد و توبه و استغفار نمود و بچنان که عمل بجهت خلق مذموم است ترک عمل باین جهت نیز همین حکم دارد فافهم وعن النواص بن سحمان نواس بفتح نون و تشدید و و سحمان بفتح سین و کسر آن صحابی است کلامی و بعضی گویند انصاری سکونت کرد شام را و میکوشید که وی برادر آن زن کلابه است که تزوج کرد و او را آن خضرت و تقود کرد وی و آنان حضرت پس بگذاشت و ان قال سالت رسول الله کفتم پرسیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم عن الرجل اثم الزینک و بزه فقال پس فرمود البو حسن الخلق یعنی عده اقامه بر خوش خوئی است و الاثم ما حاک فی صدر ذلک و موجب بزه علمی است که تاثیر کند و کار کند و تردد دارد در سینه تو آرام نگیرد و طمأنینه پذیرد بدان دل و حاصل نشود و الشرح صدر ما این در حق کسی است که شرح کرده خدای تعالی شانه صدر او را برای اسلام و محلی و منور ساخته دل او را بنو تقوی و همین است ما دار استنقای قلب که در جای دیگر فرموده است و هفت قلبک و این در جای که نصی از شارع درین باب نبوده و اقوال علماء در آنجا مختلف باشد و علامت دیگر برای معرفت اثم آنست که فرمود و کو هت ان یطلع علیه الناس و ناخوش داری که واقف شود بذران عمل مردم چنانچه تفرک کردیم و رواه مسلم و عن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان من احبکم الی احسنکم اخلاقاً فایده سیکه از جمله محبوبترین شما بسوی من بیکترین شما اندازند و اخلاق رواه البخاری و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان من خیارکم احسنکم اخلاقاً فایده من این مضمون حدیث اول است فرقی آنست که خیریت در ذات ایشانست که سبب آن محبوبتر شده اند نزد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم متفق علیه الفصل الثاني عن ثبوت ثبوت قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم من اعطى حظه من الرق کسی که داده شد از نصیب وی از زنی و دنیا و آخرت و رواه فی شرح السنه و عن ابی هريره قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الحياء من الايمان والايمان من الجنة شرم داشتن از فضل قبیح از ایمان است و ایمان یعنی اهل ایمان تدبیر است و البذا بفتح موحده و مد غش و سخن بد و بیو ده گفتن من الجفاء از بدبخت و جفا بفتح فعیض بر صله و الجفاء فی النار و اهل جفا در آتش اند و رواه احمد و الترمذی و عن رجل من مزینته روایت است از مردی که از دیار مزینیه است بضم میم و فتح ز او سکون یا قال گفت آن مرد و قالوا گفتند صحابه یا رسول الله ما خیر ما اعطى الانسان چیست بهترین چیزی که داده شد آدمی را از نعمات قال الخلق الحسن فرمود بهترین چیزی که داده شد آدمی را خوی نیکوست و رواه البیهقی فی شعب الايمان روایت کرد این حدیث را بهیقی در شعب الايمان از مردی از مزینیه و نام او بنو و فی شرح السنه عن اساقه بن شریک و روایت کرد فی السنه در شرح السنه از اسامه بن شریک بعلی که صحابی است زول کرد که در کوفه را و معه و در ایشان حدیث وی در ایشان و در اسد الغابہ فی معرفه الصحابه نیز از اسامه روایت کرده و عن حارث بن وهب رضی الله عنه صحابی است و برادر عبد الله بن عمر بن الخطاب است از مادر معه و در کوفین دیده است آن حضرت را و روایت میکند از آن حضرت و نام المؤمنین ففصل قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا

واده شد او را نصیب و دنیا و آخرت و البذا بفتح موحده و مد غش و سخن بد و بیو ده گفتن من الجفاء از بدبخت و جفا بفتح فعیض بر صله و الجفاء فی النار و اهل جفا در آتش اند و رواه احمد و الترمذی و عن رجل من مزینته روایت است از مردی که از دیار مزینیه است بضم میم و فتح ز او سکون یا قال گفت آن مرد و قالوا گفتند صحابه یا رسول الله ما خیر ما اعطى الانسان چیست بهترین چیزی که داده شد آدمی را از نعمات قال الخلق الحسن فرمود بهترین چیزی که داده شد آدمی را خوی نیکوست و رواه البیهقی فی شعب الايمان روایت کرد این حدیث را بهیقی در شعب الايمان از مردی از مزینیه و نام او بنو و فی شرح السنه عن اساقه بن شریک و روایت کرد فی السنه در شرح السنه از اسامه بن شریک بعلی که صحابی است زول کرد که در کوفه را و معه و در ایشان حدیث وی در ایشان و در اسد الغابہ فی معرفه الصحابه نیز از اسامه روایت کرده و عن حارث بن وهب رضی الله عنه صحابی است و برادر عبد الله بن عمر بن الخطاب است از مادر معه و در کوفین دیده است آن حضرت را و روایت میکند از آن حضرت و نام المؤمنین ففصل قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا





مراود آن است که مومن در غایت انقیاد است او امر و نواهی الهی را و محمل اوست در آن شقت را و اقبال دارد که مراد انقیاد و تذلل بودن باشد هر یک و دیگر الی  
عنف و بجز و این نیز در حقیقت اطاعت الهی است تعالی و او اله الترمذی مرسله و عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه و اله وسلم قال سلم  
الذی یخالط الناس ویصبر علی اذاهم مسلمانیة آمزش می کند با مردم و صبر میکند بر اذای ایشان افضل من الذی لا یخالطهم ولا یصبر علی  
اذاهم زیاده تر است در اجر و ثواب از مسلمانی که آمزش نمی کند با ایشان و صبر نمی کند بر اذای ایشان و او اله الترمذی و ابن ماجه ازین حدیث معلوم  
کرد که صحبت افضل است از عزالت و در شان غزلت نیز احادیث و آثار آمده که ناظر در فضیلت اوست از صحبت و تحقیق درین باب تفصیل و کتاب  
جیات و حیثیاست و آن در کتاب احیاء العلوم و کیمیای سعادت مذکور است و در ادب الصالحین که ترجمه ربیع معاملات احیاست مینم  
آورده ایم و عن سهل بن معاذ عن ابیہ ان النبی صلی الله علیه و اله وسلم قال من کلمه غیظا کسی که فرو خورد خشم را و هو یقدر  
علی ان یفقدہ و حال آنکه وی قادر است بر کزیدن خشم و در آن گردن آن دعا ه الله علی و وس الخلاق یوم القیمه بخواند او را  
خدای تعالی در حضور خلائق روز قیامت حق بخیره فی ای الحور و شاتر آنکه محیر میکرد و انداخته میزد و بدست وی در هر جود که خواهد و او  
الترمذی و ابو داود و قال الترمذی هذا حدیث غریب و فی روایه لابی داود عن سوبید بن وهب عن رجل من ابناء  
اصحاب رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم عن ابیہ و در روایتی برای داود و از سوبید بن وهب از مردی که از پسران اصحاب بود روایت  
سبکند از پدرش این چنین آمده که قال که گفت آن حضرت ملا و الله طلبه انا و ایا ما پر کند خدای تعالی دل آن کس را که فرو خورد خشم را این  
و ایمان و مسلمانی و ذکر و ذکر کرده شد حدیث سوبید بن وهب که او لش این است من قولک لبس ثوب جلال فی کتاب اللب  
و سوبید بن وهب بضم سین و فتح و او و سکون تحتانی ذکر نموده است او را در جامع الاصول و در کاشف گفته که وی شیخی مجهول است مابین  
عجلان را الفصل الثالث عن زید بن طلحه تابعی است روایت کرده است از وی سلم بن صفوان الزری فی مروی آورده است  
او را مالک در موطا و در حیا و پدر او طلح بن رکانه بضم را و تخفیف کاف قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم ان لكل دین خلقا  
یروی عنی را خلقی و منفی است که غالب و عمده است در وی و خلق الاسلام الحیاء و خلقی که غالب است در دین اسلام حیاست چون حیا منفی است که  
مانع است از ارتکاب قبیح و منافی و مغلط و ای اتم و اکمل است در دین محمدی اتم و اکمل و یا نیست لایم و جود و حیا درین دین اغلب و اتم باشد و او اله  
مالک مرسله روایت کرد این حدیث را مالک از زید بن طلحه که تابعی است بطریق ارسال و او اله ابن ماجه و البیهقی فی شعب الایمان عن انس  
و ابن عباس پس مرسل نباشد بلکه منسب باشد و عن ابن غصوان النبی صلی الله علیه و اله وسلم قال ان الحیاء و الایمان قرناء جمیع افراد و جود و ایمان  
هر دو بهم پیوسته اند و لازم یکدیگرند فاذا وقع احدهما وقع الاخر پس چون برداشته شود از شخصی یکی ازین دو برداشته شود و دیگری قرنا جمع قرین و لغا جمع و لیس  
بر آنکه اقل جمع ثنائست و در بعضی نسخ قرنا بصیغه ثنیه بلفظ غاضی مجهول آمده و فی روایت ابن عباس قال سلب احد هاتبعه الاخر پس چون روبرو شود  
ازان و پیروی میکند او را در رفتن دیگری یعنی آن نیز می رود و او اله البیهقی فی شعب الایمان و عن معاذ قال کان آخر ما وصانی به رسول الله  
صلی الله علیه و اله وسلم معاذ بن جبل رضی الله عنه میگوید آخر آنچه اندر کردم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله وسلم یعنی در وقت و داع من بقضای من حین  
وضعت رجلی فی العسوف و فی کتبه نامدم پای خود را در رکاب غرض بجمع و سکون را و برای رکاب چوبین که بر پالان شتر نهند و استعمال است که در آید  
رکاب کونید و در شتر غرض و این فرستادن معاذ رض بقضای من قصه عظمی است آن حضرت او را وصایا کرد و او را سوار کرد و پیاده مشایعت او رفت فرمود یا معاذ  
شاید که تو باز نه بینی ما را پس از وی رحلت فرمود و آخر وصیتی که بفرمود آن بود که قال گفت یا معاذ احسن خلعتک للناس نیک کردن خوی خود را بر  
تریت مردم سیوطی گفت مراد بناس در اینجا کسی است که مستحق جن خلق و رفق است و اهل کفر و عیسان و ظالمان ازین دایره خارجند و با ایشان امر به تغلظ و  
تشدید واقع شده پوشیده ماند که تغلیظ و تشدید با اهل طغیان و اهل جن خلق است که تربیت و تذبیب ایشان در آنست و سلامت و رفاهیت حال دیگران  
بان میشود و سیوطی گوید مراد بن خلق این خارق و مسامحه داشته و او اله مالک و عن مالک بلخندان رسول الله روایت است از مالک که رسیده  
است او را که پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله وسلم قال فرمود بعثت لایم حسن الاخلاق بر آنجه شده و فرستاده شده ام من برای آنکه تمام میان کنم و  
یکال رسانم حسن اخلاق را و در بعضی روایات لایم مکارم الاخلاق بعضی زیادت بعد از نقصان و بعضی جمع بعد از تفرق و چون امر رسالت بوی ختم شد و دایره نبوت  
تمام گشت و دیگر کمالی مترقب نماند و بفرستادن پیغمبر دیگر حاجت نیفتاد و الا بحسب که حفظ شریعت وی نماید و آن علماء امت اویند که حکم انبیاء بنی اسرائیل  
دارند که تا بعان شریعت موسی و حافظان احکام توریت بودند پس آن حضرت صلی الله علیه و اله وسلم جامع جمیع فضایل و کمالات باشد که  
انبیاء سابقین را و وصلوات الله و سلامه علیهم اجمعین باز یادیتهای دیگر و تخصیص تمیز جمیع بعد از تفرق حکم است زیرا که در دین محمدی زیاده و تنهایی

که در لیان سابقه شود و دلیل دیگر بر فضیلت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از مجموع رسل آنکه در قرآن مجید میفرماید اولئك الذين هم ربكم يومئذ  
 امر است آن حضرت را با بقدر ابرقره انبیای سابقه و اتیان باعمال و عقاید ایشان و لابد وی صلی الله علیه و آله و سلم امتثال این امر فرموده و جامع صفات کامل همه  
 ایشان گشته و در حدیث دیگر آمده که حال و قصه من و انبیای سابق حال فقریست که بنا یافته و خوب یافته و نموده و در وی جای خالی مگر جای یک خشت و من  
 آمدم و جای آن خشت را بستم و بنای آن خانه بمن تمام شد پس معلوم میشود که ما وجود انبیای خاند کلمات تمام نشده بود و وجود شریف وی تمام شد و در  
 فی الموطا و رواه احمد عن ابی هریره و عن جعفر بن محمد عن ابی قل کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امام جعفر صادق از پدر  
 یزید کو را خود امام محمد باقر رضی الله عنهما و عن ابی انعم العظام و اولادهم الکرام روایت کرده و گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از نظر فی الموات قال چون نظر میکرد آئینه  
 میبخت آن حضرت الحمد لله الذی حسن خلقی و خلقی شکر خدا را که نیک کرداند صورت مرا و سیرت مرا و زان منی ما شان من غیری و آراست و آراست و خوب  
 ساخت از من چیزی را که عیب ناک و زشت کرداند از غیر من و رواه البیهقی فی شعب الایمان مرسلا پوشیده نماند که این صفت علی الاطلاق بر وجه تمام  
 و کامل مخصوص ذات شریف اوست صلی الله علیه و آله و سلم فی الجمله اضافت بعضی افراد است نیز جایز است و شاید که احسن برای امت این لفظ باشد که این  
 حدیث فرمود و عن عائشه قالت کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول اللهم حسن خلقی فاجن خلقی و رواه احمد و رواه  
 نیک کرداندی صورت مرا پس نیک کردان سیرت مرا این دعا از آن حضرت یا برای تعلیم و توفیق امت است یا مطلوب دو اتم ثبات بر آن است چنانکه  
 ابی ناسر الصراط المتقیم گفته اند ما را و طلب المال دین و اتمام نعمت است زیرا که سبب تقن و تنذیب خلق آن حضرت قرآن بود چنانکه حاشیه فرمود که این خلقه  
 القرآن پس طلب تقین خلق بر حقیقت طلب نزول قرآن و اتمام او باشد فافهم و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الا انکم  
 یخیاکم ایاخیزند هم و ذاکا نام شمارا با نیکو ترین شما چه کسانیست قالوا گفتند یا رسول الله یا کایان و خبر ده ما را که بهترین ما را که کسانند قال فرمود خیارکم اطو  
 اعماد و احکم اخلاقا بهترین شما و ازترین شما اند وی عمر و نیک تر از روی اخلاق چو آنها که اخلاق ایشان نیک است اگر عمر و از این بدخیرات و عبادات  
 بسیار کنند و فضایل و کمالات بسیار حاصل نمایند از اینجا معلوم میشود که عمر در مسلمان را مبارک است و بحقیقت عمر در ازها هست که بکار خیر مشغول باشند و  
 برکتی در کار بود و رواه احمد و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم احمل المؤمنین ایاها احسنهم خلقا کامل ترین مسلمانان  
 در ایمان نیک ترین ایشانند از روی خلق و رواه ابوداود و الدارمی و عنه ان رجلا شتم ابابکر و هم را بی هریره روایت است که مردی و شتم  
 کرد ابابکر صدیق رضی الله عنه را و النبی صلی الله علیه و آله و سلم جالس تیج و یتلبس و حال آنکه آن حضرت نشسته است در عالی که شکفت مینماید  
 ازین کار و تبسم میکند فلما اکثر د علیه پس هنگامیکه بسیار کرد آن مرد و شتم دادن را باز کرد و ابوبکر و شتم را بر وی یعنی وی نیز و شتم داد  
 او را فغضب النبی پس خشم گرفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و قام و برخواست آن حضرت فلحقه ابوبکر پس در رسید و دریافت  
 آن حضرت را ابوبکر و قال و گفت یا رسول الله کان یشتتمی و انت جالس بود آن مرد که شتم میکرد مرا و حال آنکه تو نشسته فلما ددت علیه  
 بعض قولی غضبت و وقت و هرگاه باز کردانید من و یار و را از گفته وی خشم گرفتی و برخاستی قال فرمود آن حضرت کان معک ملک یرد علیه  
 بود با تو فرشته که باز میکرد و شتم را از طرف تو بر وی مانا که مراد بر د فرشته و شتم را دعای بد باشد بر وی و الله اعلم فلما ددت علیه پس چون باز  
 کردانید تو بر وی و شتم را و وقع الشطان افتاد و فرود آمد شیطان ثم قال پسر فرمود آن حضرت یا ابابکر ثلث کل شیء خصلت است که هر سه معنی است  
 ما معی بظلم بمظلومه نیست پیچ بنده که ستم کرده شده باشد بستی مظلوم بکسر لایم ستم کردن و دفع تیر آمده و بعضی بضم لام نیز نقل کرده اند فیضی عنهما الله عز وجل  
 پس چشم پوشید آن بنده را از آن و تغافل درزد و از برای خدا و طلب رضا و امید ثواب اغضا فی الصراح چشم فرو خور و انیدن الاغوا الله بها نصره مگر آنکه وی  
 و محکم کرد آنکه الله تعالی بسبب این مظلوم را بسبب این فعله و خصلت که اغضا است یاری دادن او را یعنی یاری دها و یاری دادنی قوی و ما فتح و حل باب  
 عطیة و نکشا و مردی در پیش را یوید بها میخواست بان عطیه صله احسان و بخشش را بر خویشان و مسکینان الا زاد الله بها کثرة مگر آنکه افزون کند ندای  
 تعالی بان عطیه بسیاری مال و برکت را و ما فتح و حل باب مسئله یرید بها کثرة الا زاد الله بها قلة و نکشا و مردی در سوال و کدائی را که میخواهد بان  
 بسیاری مال مگر آنکه زیاد میکند خدای تعالی بان مسئله کی را و رواه احمد و عن عائشه قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا  
 یرید الله باهل بیت و فقا الا تفعه منی و الله تعالی باهل خانه نرمی را مگر آنکه سود میکند رفیق ایشان را و لا یحرمهم الله الا ضرهم و محمد و محمد و محمد و  
 ایشان را نرمی مگر آنکه زیان کند حرمان از رفیق ایشان و رواه البیهقی فی شعب الایمان باب الغضب و الکبر غضب بفتن خشم گرفتن و کبر غضب  
 حالتی و صفتی است که موجب حرکت نفس است بجانب خارج بقصد انتقام و دفع مکر و زبر که روح حیوانی میل میکند در حالت غضب بجانب غضوب علیه الانتقام  
 کشند از وی و دفع کند مکر و از این جهت سرخ میکند در وی و آواس میکند که با هم چنانکه در حالت فرج و سر و زیر میل جانب خارج کند تا پیش آنکه محبوب را و لهذا



فقال جل ان الرجل يحب ان يكون ثوبه حسا ونعله خسايس گفت مردی از حاضران که مرد دوست میدارد که باشد جامه وی نیک و پای پوش وی نیک چون دید آن مرد که عادت متکبر است که جامه های نفیس و لباس های فاخر بکاربرد خيال کرد که مطلق آن از تکبر است قال گفت آن حضرت ان الله جميل يحب الجمال بدستیکه خدی تعالی صاحب جمال است و دوست میدارد احوال را و اطلاق جمیل بر حق سبحانه معنی جلل است یعنی بزرگ و بعضی گفته مالک نور و بهجت و حسن و جمال است و بعضی گفته نیکو کار است بنده کان الکبر بطور الحق کبر باطل گردانیدن حق است که توحید و عبادت و سرکشی کردن بحق و دفع کردن و قبول نداشتن آن را و غبط الناس و محمدرشتن و امانت کردن آدمیان را و او مسلم و عن ابی هریرة و قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ثلثة لا يكلمهم الله يوم القيمة سوا من كن منهن فليس له نصيب من الجنة و لا ينظر اليهم و نظر ينكسر بوی ایشان و لهم غلاب الیم و ایشان از است عذاب در زمانه این همه کثایت است از بی رضائی و غضب الهی بر ایشان زیرا که هرگز کسی ناراضی و خشمناک بود بخدا و بجانب وی نمکند و عن باوی نکند و ثواب وی نکند و اورا عذاب کند و آن سکه کس حال ایشان روز قیامت این است هر کس اند شیخ زان یکی هرگز نداننده که با وجود پیری که وقت توبه و حیا و نقصان شهوت است این شیع از وی بوجود می آید این دلیل است بر غایت بی حیائی و هرگز نت طبیعت و موجب غایت سخط الهی و بی رضائی او و ملک کذاب دوم پادشاه دروغ گوینده دروغ گفتن از بهر ناسر است و از پادشاه که در انتظام ملک و مصالح و مهام خلق بر قبول و حکم اوست ناسر از و نیز دروغ که میگوید اغلب برای دفع ضرر و جلب نفع بود و پاد خود قادر است بر آن بی دروغ گفتن پس قیج تروبی فایده تر باشد و خائل متکبر و درویش متکبر نمایند و متکبر از بهر بدنامی و از فقیر که اند سباب آن که مال و جاه است عاری بدنامی و دلیل است بر جش باطن و لوم طبعی که بر شست و از کدایان زشت تر روز سرد و برف و آنکه جامه تر و بعضی از خائل حد و عیال مراد دارند که از قبول صدقه و زکوة و تواضع و ملائمت مردم که باعث رفع حاجت عیال و رفاهیت حال است متکبر میکند و عیال را متضرر و هلاک میکند و از تعفف و استیجار سوال و تسخر حال بهجت توکل بر مولی تعالی دیگر است و متکبر وی از امانی و قبول نکردن احسان از مردم محبت آن با وجود احتیاج و اضطراب دیگر و او مسلم و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يقول الله تعالى میگوید خدای الکبریا در ذاتی عظمت از ادوی کبر با در من و عظمت از من است این مثلی است که حضرت حق سبحانه زده برای توحید و تفرّد خود بصفت کبریا و عظمت یعنی این دو صفت خاصه ذات من است که هیچ کس را محال شرکت در آن و انصاف بدان درست نیست چنانکه جو دو گرم و هر بانی صفات من اند و خلق را نیز از آن نصیب نیست و جایز است وصف ایشان بدان بطریق مجاز الا این دو صفت که بطریق مجاز نیز وصف غیر من بدان درست نباشد بشاید دو جمله که کسی پوشیده باشد پوشیدن دیگری آن را ممکن نبود و کبریا و عظمت در لغت هر دو بیک معنی آید که بزرگی و بزرگ شدن و ظاهر حدیث ناظر در فرق است میان این دو که یکی را بر دوشبیه کرد و دیگری را باز این بعضی گفته اند که کبریا صفت ذاتی است و عظمت صفت اضافی حق تعالی کبر و متکبر است در ذات خود خواه دیگری داند یا نداند ما عظمت عبارتست با اعتبار دانستن غیر و استعظام خلق است مراد او لا بد آنچه صفت ذاتی باشد اعلی و ارفع باشد از صفت اضافی و در اتم اعلی و ارفع است از ادب پس با این ملاحظه شبیه کرده شد کبریا را بر دوشبیه را با باز و در شرح زیاده برین نیز خبری گفته شده است و الله اعلم بالجمله منفر ما که کبریا و عظمت دو صفت خاصه من از من نازعین واحد آنها پس کسی که نزاع کند و مشارکت جوید من در حق این دو صفت ادخلته النار می دارم آن کس را در آتش دروغ و فی روایه و در روایتی بجای ادخلته النار قدفته فی النار آمده یعنی می اندازم و در آتش درین عبارت استسنا و استخار است چنانکه شک و کلون را میبازند بی مبالغت و اقتضای او مسلم الفصل الثانی عن سلمة بن الاکوع صحابی مشهور آری از دلاوران بود که یک روز جو جامه میزد و پیاده بر سواران میساخت قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لا ینزال الرجل ید هب بنفسه همیشه هست مرد که میرد نفس خود را یعنی از بجای وی و مرتبه وی که در دست بجای بلند و درجه رفیع متکبر و ترفع و مراقت و موافقت میکند با نفس و میرود با وی بهر جانب که میرود و باز نمیدارد نفس را از طغیان و متکبر حتی بیکت فی الجیادین تا آنکه نوشته شود آخر در میان جباران و متکبران و ثبت کرده میشود نام وی در نامه ایشان فیصیبه ما اصا بهم پس میرسد آن مرد را پیغمبری که میرسد جباران را از آفات و بلا و دنیا و آخرت و رواه الترمذی و عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده عن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال يحثون للتكبر و انما انما الذی یوم القيمة برانجته میشوند متکبر کنند کان و رانده میشود و ذکر آورده میشود بنسب مورچهای خورد روز قیامت فی صور الرجال در صورت مردان یعنی صورت ایشان همچو صورت مردم باشد و حبه همچو حبه مورچهای غشاهم الذل من کل مکان می آید و میپوشد ایشان را خواری از جهاد هر سودر معنی این حدیث اختلاف کرده اند بعضی بر آنند که این کنایت است از خواری بودن ایشان در محشر و با میال کشتن در زیر پایهای مردم چنانکه حال مورچا است دلیل آنکه بعثت و اعاده اجساد با جزای اصلی خواهد بود که در دنیا داشتند و صورت مورچه و حبه وی نگهش آن ندارد و لهذا گفت فی صور الرجال ماعلوم شود که بر صورت آدمیان خواهند نمود بر صورت مورچا و یعنی الذل نیز قرئیه آن است که مراد معنی خواری است سیاق حدیث نیز ناظر در آنست که اقل و صغیر

من الفضل  
على الامم  
است بعض  
كثرة بعض  
وجال شينه  
وبعض كثر  
منه



است که حدیث محمول بر ظاهر است و مراد محذور بودن تمکیر است بر صورت مورد حاجت و لیکن در صورت مردان باشند و پروردگار تعالی قادر است که اجزای مسمی را که با آنها محذور خواهد شد در مقدار چشمه نور جمع کند و باین صورت سازد و خواهر کرد و اندکی قون الی یمن و خیمه سیبی یوس را نه شود بسوی زندانی که در دوزخ است نامیده میشود آن زندان را بوس ففتح موده و سکون و او ففتح لام و در قاموس بعضی با کفه مشتق از باس بر معنی خیمه نامیده و ابلیس نیز این جا است تعلو هم ما و الانیا و برمی رود و در می گیرد ایشان را آتش و دوزخ که آتش آتش است یعنی نسبت او با آتشی و دیگر هم نسبت آتش است با چیزهای دیگر که می سوزد از انبیا جمع نام است و اصل آن است که جمع می افروزد آید زیرا که او می است و لیکن او را بطل کردن در تالیفات بر جمع نور نیار و و لیستون من عصا و اهل النار و نوشانیده میشود ایشان را از آنچه سیلان میکند از دوزخیان از زرد آب و دریم و خون طینه الخیال این بیان معنی عصا را اهل ندارد و تحقیق این لفظ در باب الوعد علی شرب الخمر که شست از این صفات گاهی چنان بهم در آید که ایشان بر بیت و خنده آدمیان باشند نه مورچا و با وجود آن دلیل نیست و چه برجه مورچا باشند و رانده شوند بسوی زندان و نوشانیده شوند از عصا و تحقیق است که هر چه در آدمی درین دوزخ معروف از ادراک و احوال و صفات مودع است درجه مورچا بر بند و نزد اشباح و مینه و ترکیب شرط نیست در حصول مزاج انسانی و در بعضی لایق می ممکن است حصول مزاج و تعلق روح انسانی به جای مینه و چشمه مورچا و خداوند تعالی بر هر حرفه قادر است و رواه الترمذی و عن عطیة بن عروة السعدي قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الغضب من الشيطان بدستیکه خشم کردن که برای خدا باشد از شیطانت و ناشی از غوغای است آدمی را و سرایت وی در وی و ان الشيطان خلق من النار و بدستیکه شيطان بد کرده شده است از آتش و انما تطفئ النار بالماء و کشته و سرد کرده نمی شود آتش مگر با آب فاذا غضب احدکم فليتبوا پس چون در خشم آید یکی از شما بد که وضو بپوشد و طیبی گفته مراد آنست که چون غضب از شيطان است پناه بخدا جوید و وی بذر هر عبادت آورد با وجود آن استعمال آب سرد بجا میست کشته آتش خشم است و تجربه بر آن شاهد است و اگر آب سرد بخورد نیز آن خاصیت آورد و رواه ابو داود و عن ابی ذر ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال اذا غضب احدکم وهو قائم فليجلس چون خشم آورد یکی از شما و حال آنکه وی ایستاده است پس باید که بنشیند فان ذهب عنه الغضب پس اگر بر دوشم بنشینم بهتر و الا فليضطجع و اگر تردد بنشینم پس باید که بر پهلو افتد طیبی گفت حکمت درین امر آنست که تا در خشم مرکب بود باید که از آن پیشانی خور و زیرا که مضطجع و در ترشت در حرکت از قاعده و قاعده و در ترشت از قائم و ظاهر آن است که در تغییر حالت برین هیچ که موجب سکون و آرام است تا اثری است در دفع هیجان غضب و ثوران آن و رواه احمد و الترمذی و عن اسماء بنت عمیس قالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول بئس العبد عبد تخيل و لختال بدنده ایست بنده که برخود زخمی کرد و خود را نیک خیال کرد و تکبر نمود و بخود بنا زد و فحال مرد متکبر را گویند و خلا بفرموده نافع یا تکبر کن و برخود زخم نهاده و نشی الکبیر للتعالم و فراموش کرد خداوند بزرگ بلند قدر را غرور جل که بر همه غالب و متعلی است بقدرت کامل خود بئس العبد عبد تجبر و اعتدی بدنده ایست بنده که تکبر کرد و بر مردم جبر و قدر کرد و ظلم و فساد از حد گذشت و نشی الجبار الا علی و فراموش کرد خداوند جبار متکبر قدامد که بلند تر است در قدرت و عزت از همه بئس العبد عسهی و طی بدنده ایست بنده که فراموش کرد کار دین را و مشغول شد بلاما یعنی لهو و لعب کرد و نشی للعالم و بدله و فراموش کرد مقبره را و کسکی و بوسیدگی بدن را در خاک بئس العبد عقی و طی بدنده ایست بنده که از حد گذشت و تکبر و تعظیم نمود و سر کشی کرد و سر در بقعه انقیاد و اطاعت در نیار و دوشی للستد و المتهی و فراموش کرد آغاز حال خود را که از چه چیز پدید آمده شده است و چگونه عاجز و ناتوان بود و انجام کار خود را که چاشنی و چا ویدی است و آخر او چیست بئس العبد عبد یختل الدنيا بالدین بدنده ایست بنده که فریب میدهد دنیا را بدین یعنی طاعت و عبادت خود را باهل دنیا می نماید تا دنیا بدست آید و دنیا را باین مکر و فریب بدست می آورد و در حقیقت فریب میدهد اهل دنیا را تا از دنیا بیایان چیز بدست آورد و فخل خداع و فریب دادن بئس العبد عبد یختل الدین بالشبهات بدنده ایست بنده که فریب میدهد دین را بشبهات یعنی در حرام می افتد بشبهه و فاعیل میکند آنرا تا باین جلد و فریب خود را دین دار نماید یعنی فریب میدهد اهل دین را و می نماید ایشان را تا از اهل دین بشمارند و ارتکاب نمیکند حرام بین را تا بیرون نیارند و او را مردم از دین صریحا مشتهیات دمی کند تا مشتهی گردانند ایشان امر دین خود را و حکم کنند بدین وی پس که با دین را فریب میدهد بئس العبد عبد طمع یعوده بدنده ایست بنده که طمع و امید واری از خلق و حرص می کشد او را بدربار باب دنیا و می برد هر سو که میخواهد بئس العبد عدهوی یضله بدنده ایست بنده که موی نفس گمراه میکند او را و میبرد از راه دین بئس العبد عبد دغب یضله بدنده ایست بنده که رغبت در دنیا و شره و حرص در تحصیل آن و طول اهل و طلب کثرت خوار میکند او را و میریزد آب روی دین او را رواه الترمذی و البیہقی فی شعب الایمان و قالوا گفت ترمذی و بیہقی لیس اسناده بالقوی نیست این حدیث قوی و قال الترمذی ایضا هذا حدیث غریب الفصل الثالث عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما تجزع عبد اضل عند الله



بودن و اعجاب المرء بنفسه سیوم محجب بودن مرد به نفس خود یعنی خود را نیک داند و صفات خود را خوش دارد که از اعجاب کبرزاید و از کبر بزرگوار آید و  
هی اشدهن و این خصلت عجب سخت تر و بدترین خصلتهای مذکور است و در وی زراع و شرک متین است با جناب کبرای حق جل و علا و وی البیهقی الاماثل  
الخمسة فی شعب الایمان باب الظلم ظلم در عرف لغت و وضع الشئی فی غیر محلّه نناده چپیزی را در غیر محل و موضع وی که مخصوص است بوی و این خبر ساخته شده  
است برای آن و این کلمه جامع است شامل هر چیز را که از حد محد و تجاوز کند و بران وجه که باید واقع نشود زیادت یا نقصان یا بی وقت و بی جای واقع شود و جو  
و نقدی نیز باین معنی و در شرح هم باین معنی است غایتش محل شرعی و وجه شرعی را در خود بود و فی الصلح ظلم کردم در این نیز همین معنی است که مذکور شد ستم در حق خدا یا حق خلق  
یا حق نفس و متعارف در افهام ستم در حق خلق افتد که بر یکدیگر زور کنند و ستم نمایند و بناحق نفس و مل عرض یک دیگر تصرف کنند الفصل الاول عن ابن عمران  
النبی صلی الله علیه و الله وسلم قال الظلم ظلمات یوم القیمه ظلم کردن سبب ظلمت است روز قیامت یعنی ظالم را در آن روز تاریکی از هر جانب در  
گرفته باشد و از آن انوار که مومنان را نصیب بود که نور همی بیتی بین آید هم و باینهم محروم باشد یا در نظامات شدید و عقوبات باشد که در عصا قیامت و در کات  
و در زخ بدان گرفتار آید و ظلمات بمعنی شدید و عقوبات باشد که در عصا است چنانکه در کرمیه قل من ینجیک من ظلمات البر و البحر گفته اند ای شدید  
هما متفق علیه و عن ابی موسی قال رسول الله صلی الله علیه و الله وسلم ان الله لیلعلی الظالم بیتی بر آینه خدای تعالی جهات میدهد ظالم را  
و در از منکر داند و او را المأملت و اذن و زمان روزگار در آن گذارند و در از من گذارند ستم را در احتیانه اذ الخذ له لم یفلته تا آنکه وقتی که بکیر ظالم را بعذاب  
نه گذارد و خلاص نکرد و نتواند که بخت ظالم از عذاب وی تعالی ثم قوا لیسر خونا ان حضرت صلی الله علیه و الله وسلم موافق این معنی این است را تا آنکه و گذار  
اخذ ربک اذا اخذ القری و هی غلامه الایه و هم چنین است گرفتن پروردگار تو چون بکیر و عذاب قریار ایمنی اهل قریار را که ظالم اند متفق علیه و عن ابن  
عمران النبی صلی الله علیه و الله وسلم لما مر بالبحر و دایت است از ابن عمر که آن حضرت چون گذشت بکیر بحیر حارمه و جمی ساکن نام  
ز من شود است قوم صالح علیه السلام که در وقت گرفتن بغزوۀ تبوک عبور بران اتفاق افتاد قال فرمود آن حضرت اصحاب الایم الخلو  
مساکن الذین ظلموا انفسهم الا ان نکونوا بائکین در دنیا سید جا بای سکونت آن کسانی را که ظلم کردند بر ذاتهای خود یعنی کفر و فساد کردند و مکتب کردند  
سیغیر جز در آنکه باشد شما که بکشند کان یعنی عبرت گیرنده و احوال آن مجاهد را یاد آورند که موجب گریه است و کفر و بدیلتانجا به سهو و غفلت ان یصیبکم ما اصابهم  
از جنت ترس آنکه مباد بر سر شما آنچه رسیده بود و ایشان را از آنکه از امثال این مواضع بغفلت گذشتن و از آن عبرت گرفتن علامت قنات قلب و عدم شوق است  
و آن محل و منطقه وقوع عذاب است یا ترسید و عبرت گیرید که مباد از شما پیش عمل ایشان بوجود آید و بجزای آن برسید ثم قنغ تشدید نون و اسه و اسرع لیسر  
ایسر و بشید آن حضرت سرخو را به طلیسان و شتابی کرد و در سیر گذشتن از آن موضع حتی اجتناب الوادی تا آنکه گذشت و گذشتند صحابه از آن دادی و آمد و است  
که نمی کرد آن حضرت که در آن موضع آب نوشند و طعام نخوردند و فرمود تا خمیری که ساخته بودند نعلف و آب سازند و حضرت و اکل نکرد متفق علیه و عن ابی هریر  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و الله وسلم من کانت له مظلمه کسره لام یعنی ظلم و آنچه گرفته است یکی از حق دیگری یعنی کسی که ستم را در مظلمه لاخذ  
من عرضا و شیئ مربر بر اسلام از آن بردی وی که ریحۀ امت بغیبت و شتم و مانند آن یا چیزی دیگر از خون و مال فلیقتله منها الیوم پس باید که بجای خواهد از وی از آن  
مظلمه را و ز یعنی در دنیا قبل ان لایکون دنیا و لادهم پیش از آنکه نباشد دنیا ری و نه دریمی که بدعهد در بدل مظلمه و ز قیامت و اگر عملی خواستن ممکن نباشد  
و غیبت توبه و استغفار و مغتائب را کافی است و در آن کان له عمل صالح اگر باشد را و کار باری نیک اخذ منه بقید و مظلمه گرفته میشود از وی بر  
اندازد ظلمی که کرده است یا چیزی گرفته است و ان لم یکن له حسنات اخذ من سیئات صاحب فخل علیه و اگر نباشد را و آنیکیا گرفته شود از بهای متا  
وی که مظلم است پس برداشته شود و بار کرده شود بر آن کس که ظالم است یعنی برای ظالم روز قیامت این است که طاعتهای او به مظلمه دهند و اگر طاعات نداشتند آن  
مظلمه را بر وی برینند و وی را بدان عذاب کنند و مظلمه را از عذاب که آن کسان ستمی آن شده بود نجات بخشند و او را التجادی و عنه ان رسول الله صلی الله علیه  
علیه و الله وسلم قال اتد دن مال للفلس گفت آن حضرت مرصحابه با آید می باید و میداند که غفلت چیست و چه معنی دارد و بعضی نسخ مصابیح من للفلس یعنی فلس  
کیست و مال هر دو لفظ یکی است فالوا کثرت صحابا للفلس فینا من لادهم و لا تملع مفلس در میان کسی است که نیست و هم را و از متاع یعنی از نقد و جنس هیچ ندارد  
فقال پس گفت آن حضرت ان للفلس من امتی من بانی یوم القیمه صلبه و صیام و زکوة مفلس از امت من تحقیق کسی است که بیاید و ز قیامت بنماید و زکوة و زکوة  
یعنی اقسام عبادت از وی بوجو دآمد و ویاتی در شتم و ذوب و بیادین کس باین حالت که به تحقیق دشنام کرده این را و وقف نهاد و نسبت بزرگوارین را و اکل مال  
هندا و خوردن مال این را و سفک دم هندا و ریختن خون این را و ضرب هندا و زدن این را یعنی انواع ظلم کرده مردم از دشنام دادن و مال غیر خوردن و کشتن و  
زدن و فطی و از من حسنه و هامن حسنه پس واد میشود این شخص را که دشنام کرده و از نیکبای وی و شخص دیگر را که مال او خورد و از نیکبای آن ظالم بران کسان که بر آن ظالم  
قیمت کنند فان فینیت حسنه قبل ان یقضی ما علیه پس اگر فانی شود و تمام کرد و نیکبای او پیش از آنکه ظلم کرده شود و بجزای کسی که بر دست یعنی ستمگری او

نسخه

مظالم که بر دست تمام نشود و چیزی باقی نماند اخذ منه خطایا هم فطرت علیه گرفته شود و اگر کائنات آن بجا نه مظلومان پس انداخته شود بر ظالم فطرح فی الناس  
 انداخته شود و در آتش و دوزخ و راه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لتودن الحقوق لى اهلها يوم القيمة هر آنکه در راه  
 میشود و حقها بسوی اهل حقوق روز قیامت حتی بقاد الشاة الجحما و بفتح جیم و سکون لام و حاء ملة تا آنکه قصاص گرفته میشود و هر کوفته تا شاخ و درازا من الشاة العرفا  
 از کوفته شاخ و در یعنی عدالت در آن روز تا آنجا است که اگر درون حقوق آدمیان چه باشد از حیوانات که داخل دایره تکلیف نیستند قصاص گرفته میشود و گفته اند که  
 این قصاص مقابله است نه قصاص تکلیف که گرفته میشود و راه مسلم و ذکر کرده شد حدیث جابر که او لش این است اتقوا الظلم فی باب الانفاق  
 در باب انفاق الفصل الثاني عن حدیثه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لا تكونوا معته با شیداء کبر سبزه و فبح تمیم شند  
 و عین مظهر مدی تابع مردم در رای غیر ثابت برای خود و تا برای مبالغه است در زمان امعه نکونید و فی الصراح امعه بالکسر مدهر جانی و مراد امعه انجا این است که فرمود  
 تقولون ان احسن الناس احسنا و ان ظلموا اظلمنا در حالی که میکشید اگر یکی گسند مردم با نیکی می کشیم با ایشان و اگر تم میکشید با تم میکشیم با ایشان و لکن ظننا  
 انفسکم و لیکن قرار دهید نفسای خود را و اصل تو طین و طین ساختن و فی الصراح تو طین نفس بر چیزی دل نهادن یعنی دل نبید و قرار دهید نفسای خود را که ان احسن  
 الناس اگر یکی گسند مردم ان تحتسوا بر یکی کردن با ایشان و ان اساءوا افلا تظلموا و اگر بدی کنند مردم پس ظلم نکنید با ایشان یعنی احسان کنید چه ترک ظلم و اسات حیا  
 است که ذال العلی و تحیل که مراد آن باشد که اگر یکی گسند یکی گسید و اگر ایشان بدی کنند شما در برابر آن تجا و زاهد نخند و مکافات کنید بر حد اعتدال چنانکه مشروع است  
 یا خفون کنید و بمکافات مقید نشوید یا احسان کنید اول مرتبه عوام مسلمانان است و دوم مقام خاص و سوم درج اخف خواص و حضرت شیخ علی مستفی در بعضی رسایل خود  
 فرموده اند که معیار شناخت محبت دنیا و آخرت این چهار چیز است آنرا که غالب و مغرط است محبت دنیا اندای مردم کند بی تقرب و بی سابقه معامله و آنرا که زبان چو  
 است ابتدا اندای کسی نکند و اگر کسی او را از آن مکافات کند بر وجه شرعی بی تجا و زاهد و آنکه محبت آخرت قوی دارد و محبت دنیا ضعیف خفون کند از هر که از آن مکافات نماید  
 و بر آنکه محبت آخرت قوی تر است احسان کند در برابر ظلم و این درجه مقربان و صدقیا است و در قاضیه و رواه الترمذی و عن معاویه انه کتب الی عیال  
 معاویه بعباشیه صدقیه نوشت که ان الکتبی الی کتابا تو صیغیه و لا تکتوی بنویس برای من مکتوبی را که اندکنی مردان مکتوب و زیادتی کنی درازی کن و مختصر نویس  
 فکتبت پس نوشت عایشه این کلمات را سلام علیک اما بعد فانی سمعت رسول الله من شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه واله وسلم یقول یکتف من الناس  
 رضی الله یخط الناس کفاه و الله مؤتة الناس کسی که طلب کند خشودی خدا را بشاخشودی مردم کفایت کند او را خدای تعالی با و در کارهای مردم رضای کسی که رضای حق در  
 است و خلق بهای نفس خود از ان ناراضی باشند حق تعالی رضای کرد و خلق را نیز بران آورد که میخواهد و از ایشان شدتی و محنتی بوی نرسد و من الناس رضی الله  
 یخط الله و کله الی الناس و السلام علیک و هر که طلب کند خشودی مردم را بشاخشودی خدا را بخدا و او را خدای تعالی و کارهای او با سوی خلق و  
 نصرت نماید و دفع نکند شر ایشان از وی یعنی اصل رضای خداست اگر این شد خلق تم رضای و مطیع شوند و اگر آن نیست ذان شود و ان رواه الترمذی  
 در روایات آورده که عقیل بن ابی طالب رضی الله عنه نزد امیر المومنین علی بن ابی طالب آمد و شکایت از فقر و فاقه خود کرد و امیر المومنین بطریق خشم و ام تعجیری  
 فرمود بر وی دو کانه های مردم را نشکیند و خانه های مردم را ویران نکند و هر چه بیاید بردارد و بخورید عقیل گفت این چون روا باشد فرمود پس من چکار کنم اگر از  
 من چیزی بیاید بشما چه هم عقیل خشم کرده بر خاست و بر معاویه رفت معاویه قدر او را شناخت و اگر ارم کرد و آمدن او را نزد وی از نزد علی غنیمت دانست و احسانا کرد  
 و صلها و او پس روزی عقیل گفت چه باشد که اگر بر منسیر رانی و احسان و مواسات مرا که با تو کرده ام بیان نمائی تا مردم نیز بدانند که من چه کرده ام عقیل بر خاست  
 و بمنبر آمد و گفت ایها الناس علی رضای خدا حب و خشودی وی خواست و ما را از خود ما رضای و ناخشود کرد و اندید معاویه رضای ما و خشودی ما را مقدم داشت  
 بر رضای حق تعالی و ما را خشود ساخت و خدا را ناخشود معاویه گفت یا تحیل این چه سخن است و چه شکر از نعمت است که تو گفتی گفت دیگر چه کنم آنچه  
 بیان واقع بود کرد پس بر خاست و نزد علی آمد و عند خواست و این مکتوب عایشه نیز ایمازی دارد آن که در آنجا چیزی ازین حال بود و الله اعلم الفصل الثالث  
 عن ابن مسعود قال لما قوتلت گفت ابن مسعود چون این آیت فرو آمد الذین آمنوا ولم یحسبوا انهم یظلمون ان کسانی که ایمان آوردند و خطا نکردند ایمان بخدا  
 هیچ وجه ظلم و آخر آیت این است که اولک لهم الامن و هم متدون را ایشان را امن است و ایشان راه راست یابند که اندک محارب چون ظلم را بر خطا و محصیت  
 عمل کردند شق ذلک سخت و دشوار آمد این معنی علی اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و قالوا افکتبنا رسول الله اننا لم یظلم  
 نفسه کدام یکی از ماست که ظلم کرده نفس خود را و تجا و زاهد نکرد و گناهی از وی بوجود نداده و قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لیس ذلک انما  
 هو الشوک پس فرمود آن حضرت نیست مراد بظلم آنچه شما فهمید و اید از محصیت نیست مراد از ظلم انجا که شرک پس از ان تا نید آورد و براده شرک از ظلم و فرمود  
 الم تسمعون قول لقمان لابنه یا نشید و اید شما قول لقمان را در پند دادن پسر خود را یا نبی لا تشوک بالله ان الشوک لظلم عظیم ای بپس من شرک کردم  
 چیزی را بخدا بستی و راستی که شرک ظلمی است بزرگ و در این آیت نیز ظلم قضیه انصراف مطلق کما مل محمول بر شریک است چون آن حضرت تفسیر این کرد و لا بد مراد الله



تعالیٰ همین باشد اگر کینه خطایان بشر که صورت دارد و شرک ضد ایمانست نعم خطا و مزج معصیت با ایمان مقصور است و صحابا بنیامین وادی رفتند که ظلم  
معصیت فمیدند و جانش آنکه خطایان بشر که واقع چنانکه مشرکان که ایمان بخدا داشتند و بت پرستی می کردند و بتان را در عبادت شرک میساختند شرک در  
وجود و خالقیت و عبادت میساختند و انجام اد شرک در عبادت است و نفس فخر بنان مطلق است در جای که میفرماید و ما نؤمن بالشریم بالله الا و هم مشرکون  
ایمان نمی آرند بیشتر بن ایشان مکر در حالی که ایشان مشرکانند یا مراد ایمان آوردن بنیان است و شرک نگاه داشتن در دل چنانکه حال منافقان است که خطا  
کرده اند ایمان ظاهر را با شرک باطن و فنی و وایه و در روایتی باین لفظ آمده که لبس هو کا تظنون و نیست بر او از آیت ظلم چنانکه شما گمان می برید مراد  
شرک است و خطا و ایمان انما هو کا قال لقمان لاینبه نیست آن مکر خائنه گفت لقمان بر پسر خود را متفق علیه و عن ابی امامه ان رسول الله  
صلی الله علیه و اله و سلم قال من مشراناس منزله یوم القیمه از بدترین مردم از روی مرتبه روز قیامت عید از هب اخوته بد نیا غیوه بنده  
ایست که بر د آخرت خود را بر باد داد و بسبب دنیای غیر خود یعنی دنیا برای دیگر حاصل کرد و بسبب آن ظلم بر مردم کرد و چنانکه اعمال و احوال ظلم کند و احتمال دارد  
که معنی آن باشد که دنیا داری را بحجت دنیا تعظیم کرده اطاعت نمود و بسبب آن هندی با خرت برد و بر نفس خود ظلم کرد و معنی اول ظاهر تر بلکه متعین است  
فافهم و راه ابن ماجه و عن عائشه قالت قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم الد و اوین ثلثه و اوین جمع دیوان بکسر دال و فتح ز  
آه که گمانی که نوشته میشود در وی ماهی شکاریان و مواجبا ایشان و اول کسی که دیوان ساخت امیر المؤمنین ع بود و داده قطعی برای قرب و جمع است و دیوان نیز ازین  
جست گویند که جمیع است در وی صحف و قراطیس و یاد دیوان بدل از و او است و اصل وی دو دان است و لند اجمع و اوین آمد و آلا دیوان بودی گلد  
فی الصحاح پس میفرماید دیوانا سده است و مراد بان انجام صحیف اعمال است دیوان لا یغفر الله لکی میخفت است که نمی آرزو خدای تعالیٰ حنیبر را  
که رواست و آن که ام است الا شرک بالله صحفه که در وی شرک کرد و ایند چیز را بخداست یقول الله عز و جل ان الله لا یغفر ان یشرک به  
مکرمه و جل که خدای تعالیٰ نمی آرزو شرک را و دیوان لا یشترک الله تعالیٰ دو صحفه است که مثل نمیکند آرزو خدای تعالیٰ و البته حکم میکند بان و آن  
که ام است ظلم العباد فیما بینهم حتی یقتضی بعضهم من بعض ظلم بنده کان در میان یکدیگر تا آنکه قصاص بستاند بحکم الهی بعضی از ایشان باز بعضی  
و اگر راضی گرداند ایشان از آنکه بیکان نیز حکم است چنانچه در احادیث آمده و دیوان لا یعیاد الله به سیوم صحفه است که باک نذر دخی بجان آن اگر خواهد  
بمقتضای آن حکم کند و اگر نخواهد بکند آن حکمیت ظلم العباد فیما بینهم و بین الله ظلم بنده کاست ایمان خود و میان خدا یعنی تقصیر در حقوق است و فذلک  
الحی الله پس آن مکرول و مغرض است بارادت الهی ان شامعذ به و ان شامعذ و عنده اگر خواهد عذاب کند بنده را بران عمل و اگر خواهد مکرر و از سر  
آن و عذاب نکند پس معلوم شد که در حقوق العباد البته مواخذ است و در حقوق الله شرک مغفور نبود باقی در مشیت حق است و عن علی رضی الله عنه  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ایاک و دعوه المظلوم و دور و دور از د عا و مظلوم فاما یسال الله حقه زیرا که وی نمی طلبد از خدا مکر  
حق خود را و ان الله لا یمنع ذاق حقه و بدستیک خدای تعالیٰ منع نمی کند هیچ خداوند حق را از حق وی و اگر کسی از حق خود بگذرد آن ایشا راست و اگر از حق  
عظیم است و عن اوس بن شوحبل بضم شین محبره و فتح را و سکون عا محله و کسر موحده مراد را صحبت است حدیث او از اهل شام است و شرع جل  
ابن اوس دیگر است و نیز صحابی است نزول کرد و همس را و وی این حدیث اوس بن شرجل کذا فی الاصابه انده سمع رسول الله صلی الله علیه و اله  
و سلم یقول من مشی مع ظالم لیقویه کسی که برود با ظالم و موافقت و اعانت کند او را تا تقویت و اعانت کند او را و هو یعلم انه ظالم و حال آنکه آنکس میداند  
که وی ظالم است فقد خرج من الاسلام پس تحقیق بیرون آمد آن کس از مقتضای اسلام و عن ابی هریره انه سمع رجلا یقول ان الظالم لا  
یضر الا نفسه از ابی هریره آمده است که وی شنید مردی را که میگوید ظلم زیان نمی کند مگر نفس خود را یعنی زیان وی به دیگری سرایت نمی کند فقال ابو هریره یلی  
والله پس گفت ابو هریره آری بخدا سوگند زیان نمی کند ظالم غیر خود را تا میان و حیوانات حتی الحیاء و لیسوت فی و کرها فولا لظلم الظالم تا آنکه جاری  
بضم حاء فله و تخفیف موحده که نام طایری معروف است بهر آنکه میسرودن آشیانه خود را از غری بجهت ظلم ظالم نهرل بضم با و سکون زای یعنی باز میزد و خدای تعالیٰ از او  
شومی گناه ظالم وی میرزد بسبب آن جانور را بخصیم مجاری بجهت آنست که آن جانور در روز و زنده ترین جانور است بطلب آب و دانه تا آنکه دیده اند که از حوصله و یا  
جنبه انحراف آید که جز در بصره نمی باشد و مسافت میان وی و بصره چند روزه راه است و آشیانه او را دیده اند که در جای است که مسافت در میان آن و جای آب  
چند روزه راه است و از آنجا آب خورده می آید پس مردن او دلیل است بر قحط و امساک باران و مانده که مراد آن بود که گفت ظلم زیان نمیکند جز نفس خود را آن بود که اگر چه ظالم  
زیان مظلوم میکند اما در حقیقت زیان خود میکند و مظلوم را زانی نیست که جزای خود خواهد یافت و انعام خود خواهد کشید ابو هریره از آنقرنیکه دان تمام روی داده باشد بر عمو عمل کرده  
این فاده کرد و غالب آنست که این قول ابی هریره مضمون حدیثی باشد که از آن حضرت صلی الله علیه و اله و سلم شنیده یا از آنجا استنباط کرده که باز در ضمن این سخن ظلم در دو گونه است  
و از وی لازم می آید زیان رسیدن بکلمات در وی البقی الاما دیش الاربعه فی شعب الایمان باب الامر بالمعروف و معروف و عن ابی هریره عن ابی هریره عن ابی هریره عن ابی هریره عن ابی هریره

در شرع بدان وارد شده است مثل مرد آشنای که به کسی اورامی شناسد و مقابل او منکر است بفتح کاف بمعنی شناخته نشده و شرع وارد نشده و روی چنانچه مرد را آشنای  
 اگر کسی اورامی شناسد و فی الصراح منکر و کسر الهمزة بالهمزة و الف و النون عن المنکر ساخت با وجود ذکر آنها  
 معارن یکدیگر در مواضع کثیره از کتاب سنت و بعضی احادیث که درین باب مذکور اند صریح اند بر این که چنانچه در امر معروف و ملاحظه استلزام تکلف است فافهم  
 دیگر آنکه امر معروف و نهی منکر واجب است باجماع امت و کتاب و سنت بدان مطلق است بآن مراتب که در حدیث آئیده باید بهر که ادای واجب کرد و مخاطب  
 قبول نکرد و واجب از مردم وی ساقط شد بجز از آن چیزی بر وی ازم نیست و گفته اند که فرضیت آن بطریق کفایت است و هر که ممکن است بران و نگذارد اثم است و گاهی  
 فرض عین نیز که در دو چنانکه منکر در جائی است که یکی را بدان علم است و غیر او کسی نمیداند بهرین شخصی فرض باشد نه بر غیر او و در وجوب امر معروف و شرط نیست که آن خود  
 نیز فاعل باشد ولی آن نیز درست است زیرا که امر کردن نفس خود واجب است و امر کردن غیر واجب و دیگر اگر یک واجب فوت شود ترک واجب دیگر حائز نباشد و  
 آنکه واقع شده که لم یفعلون مالا یفعلون بر تقدیر تسلیم که در و دان در امر معروف و نهی منکر باشد و از جرعه منع از آنکه در سنت یا از گفتن اما شک نیست که اگر خود  
 به کند بهتر است چه امر از کسی که خود و متمثل نیست تا اثری بکند و امر معروف و نهی منکر مخصوص باهل ولایت نیست و امر وای نیز در آن شرط نه و احادیث مسلمین را می رسد که  
 امر و نهی کنند از آن و کشتن را امر وای شرط است و الحاکم در مستقی علیه است و ما در مختلف فیها نتوان که مخصوص باهل ولایت است که باید هر محبتی مستحب است و  
 معروف باید که بطریق رفیع و ولایت بود و برای خدا بود برای نفس تا تاثیر کند و بران ثواب مترتب گردد و گفته اند که نصیحت در ملا نصیحت است و با مدالیق  
**الفصل الاول** عن ابی سعید الخدری عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال من وای منکم منکر اهل بیت منک وای منکم منکر اهل بیت منک وای منکم منکر اهل بیت منک  
 نامشروعی بپس باید که تغییر دهد را و باز دارد مردم را از کردن آن بدست خود یعنی بزدن و کشتن و شکن و بر زمین زدن اگر تواند تغییر دهد و بدست  
 فان لم یستطع فلیسأله پس اگر نتواند تغییر دهد بدست پس باید که تغییر دهد بر زبان خود منبع و دشتی و دشنام فان لم یستطع فلیقلب پس اگر نتواند تغییر دهد  
 بر زبان و بدست پس باید که تغییر دهد بدست و شورش دل و غم بر تغییر آن بدست و بر زبان بر تقدیر قدرت و عداوت و مجانبت فاعل آن محمود  
 انکار ولی رضائی و ذلک اضغفنا لایمان و ان تعبیر بدل تناسل ترین ثمرات ایمان و مقتضیات افعال او است و رواه مسلم و عن المغان بن  
 بشیر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مثل المدهن فی حد و داله حال و مثال او دهان کننده یعنی سستی و زری کننده در حد و د  
 شریعت که خدا نهد و وضع نموده است و الواقع فیها و انکافاته است و مد و دعه یعنی ارتکاب میکنی معاصی را و مدهنت آن بود که منگری میند و تغییر دهد  
 و نهی بکنند با وجود قدرت بران به جهت شرم بای جمعی دین یا جانب واری کسی و رشوت گرفتن و در لغت مدهنت و مدارات یک معنی آمده است اما در شرع  
 جنسی و مدارات آمده و مدوم نیست بلکه در بعضی مواضع مستحسن است و فرقی میان مدارات و مدهنت چنان کنند که مدارات آنچه به جهت حفظ دین و دنیا  
 داشت از تشویش وقت و دفع ظلم ظالمان بسازند و مدهنت آنچه برای جتنافض و طلب دنیا و جلب منافع از مردم و بی باکی در دین بکنند پس میفرماید که شما  
 و حال مدمن در مد و دعه و واقع دران مد و دعه مثل قوم استهمسو سفینه مثال و حال قومی است که نشسته در کشتی و قراعه اخشته تا به جا که قمر منام  
 کس بر آمد بهشت چنانکه عادت شرک است فصار بعضهم فی اسفلها و صار بعضهم فی اعلاها پس کشته بعضی در جای است اگر کشتی و کشته بعضی  
 در جای بلند از وی فکان الذی فی اسفلها پس بود آن کسی که در پایین کشتی است بمیر بالماء علی الذین فی اعلاها سیکشته بآب بران کسان که دیگرا  
 کشتی گشته اند فقا ذوابه پس آنار می کشیدند بالانشینان بدان یعنی آن که از پایین بیابان میباید آمد و آب میبرد و وقت آب بردن برایشان می کشیدند و بعضی گفته اند که  
 آب بول و غایط است که در میان میگرد و بالامی آورد و در دریا میبازد و در آورده برایشان می کشیدند و آب کشیدن درین صورت ظاهر تر است فاخذنا سا  
 فجل نفقوا اسفل السفینه پس گرفت آن کس که در پایین کشتی است و میکشته بر بالانشینان بآب و اینا میکشیدند ایشانان تبری را و کادین گفت  
 پایین کشتی را آب کرد و بول و غایط اندازد از آن راه فاقوه پس آمدن آن جامع او را خالوا مالک پس گفتند ان جماعت چه شده است ترا و چکار میکنی که می  
 گاه وی کشتی را قال فاذ یتمی و لا بدلی من الماء گفت فیکشید بی شما بسبب بالا آمدن من و کشتن من بر شما آب و چاره نیست مرا از آب گرفتن یا از  
 بول انداختن این مقدار از من حصه بنا معروف و عادت و بیان واقع و تقرب کافتن کشتی است و مقصود در بیان حال و مثال مدهنت این است که فرموده ان  
 اخذوا علی یدیه پس اگر کبریز آن قوم بالانشینان دست آن مرد پائین را کشتی میکشافت و باز دارند و از این کار انجوه و بخوارانفسهم رستگار  
 میدهند و از انجوا باب افعال است و انجوه از باب تعیل و رستگاری میدهند ذاتهای خود را بفرق و هلاک و ان ترکوه هلكوه و اهلكوا انفسهم  
 و اگر بکنند از دوا تا بجا و کشتی را هلاک میکرد و اندوا و هلاک میکرد و اند خود را هم چنین اگر منع کنند غاسق را از فرقی و باز دارند و از انجوه و بخوارانفسهم رستگار  
 خدا و اگر بکنند از دوا تا بجا و کشتی را هلاک میکرد و اندوا و هلاک میکرد و اند خود را هم چنین اگر منع کنند غاسق را از فرقی و باز دارند و از انجوه و بخوارانفسهم رستگار  
 و الله و سلم یجاء بالرجل یوم القیمة آورده میشود و در روز قیامت خیلقی فی النار پس انداخته میشود در آتش و درخفتند لقی اقا به فی النار

پس بیرون می آید سرعت و می افتد و روی او در آتش انداخته و بیرون آمدن سرعت چنانکه شمشیر از نیام ناکشید و بیرون افتد و آفتاب جمیع قتب کسبر یعنی رودده  
فینطن فیها کطن الحما و بوحاه پس آس میکند روی خود را یعنی میکشد و گردوی و پایمال میکند و در راه پو آس کردن خرناس آرد و با بسیاری خود میختمج هل  
النا و علیه پس گردی آید و در خیان که همراه وی در آتش افتاده اند بر وی فبقولون ای فلان ما شانک پس میکشند ای فلان چه کاری کنی تو الیس کنت  
تا مرفا بالمعروف و تنها ناعن المنکر آیا نبوده تو که امر میکردی ما را بمعروف و نهی میکردی از منکر قال کنت امرکم بالمعروف و لا ائینه گفت بودم من که  
میکردم شما را بمعروف و خود نمی کردم از او انهاکم عن المنکر و ائینه و نهی میکردم من شما را از منکر و خود میکردم از امر متقی علیه از اینجا معلوم شود که دلیلان  
امر و نهی کردن و خود بدین عمل نمودن موجب عذاب است و سابقا معلوم شد که این بحبت عمل نمودنست بحبت امر و نهی کردن که اگر این را هم نیکه متقی تر میکرد  
از آن ترک دو واجب الفصل الثانی عن حدیثه ان النبی صلی الله علیه و اله و سلم قال و الذی فتنی بیده و روایت است از حدیثه رضی که  
گفت آن حضرت سوگند بخدا که بقای ذات من در دست قدرت اوست تا من را بالمعروف و لست نهون عن المنکر هر آنکه امر میکند شما بمعروف و نهی می کند  
از منکر و لیو شکن الله ان یعث علیکم غذا ما من عنده یا نزدیک است که خدای تعالی میفرستد بر شما غذای را از نزد خود یعنی یکی ازین دو چیز واقع است یا امر و نهی  
و نهی از منکر از شما یا عذاب فرستادن بر شما از خدای تعالی اگر بمعروف و نهی منکر نمی کنید عذاب میفرستد خدای تعالی بر شما تا تمسک عنه و لا یستجاب لکم یستر مدینه و دعای  
کنید و میخواهند که تعالی را قبول کرده و نمیشود و عامر شما را یعنی غذاها و بلاهای دیگر بدعا احتمال دفع دار نما خدای که بر ترک امر معروف و نهی منکر نازل میکند و احتمال دفع  
ندارد و در عار و ان مستجاب نبود و اه الترمذی و عن العوس بضم هاء و سکون را و سین ممله من بحمیرة فقیع صین ممله و کسر میم و سکون تخانیه صحابی کنده  
برادر عدی بن غیره روایت کرده است از وی با در زاده وی عدی بن عدی بن غیره و زهد من الحارث و غیر ایشان عن النبی صلی الله علیه و اله و سلم قال اذا علمت  
الخطیئة فی الارض چون کرده شود گناه در زمین من شهد ها فکر ها کان کن غاب عنها هر که کار ضرر بود از این ناخوش دارد آنرا باشد همچو کسی که غایب است  
از آن پس بر تقدیر عدم قدرت بر تغیر بدست و زبان یا که ایهت دل اینجا یعنی تغیر است مطلقا و من غاب عنها فرضیه ها کان کن شهد ها و هر که غایب بود از آن پس  
ناخوش دارد آنرا باشد همچو کسی که حاضر است آنرا یعنی تحقیق حضور و غیبت بدل است به تن چون چیز را کرده و ناخوش دارد و بدل بحقیقت از آن غایب است اگرچه  
بظاهر حاضر است و چون بدل از آن راضی و بدان خوش بود یعنی حاضر است اگرچه بصورت غایب است رواه ابوداود و عن ابن جریر صدیق رضی الله عنه  
روایت است از ابی جریر صدیق که قال گفت یا ایها الناس انکم تقرون هذه الایة ای مردمان بدستی شما می خواند این آیت را که یا ایها الذین امنوا علیکم  
افضکم لا یضوکم من ضل اذا هتد یتیم ای کسانی که ایمان آورده اید بر شما با دلائل شایان اینی کند شما را کسی که گمراه شد و قبی که شما را راه راست یافته اید  
یعنی این آیت را میخواهند و او را بر عموم و اطلاق حمل می کنند و از آن عدم وجوب امر معروف و نهی منکر می فهمید این چنین نیست فانی سمعت رسول الله زیا  
که من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه و اله و سلم بقول که می گفت ان الناس اذا را و منکر افعلم بغیر و مردمان چون به بند نامشروعی پس تغیر نیوز  
و نهی گفتن از آن یوشاک ان یعمهم الله بعباده نزدیک است که دیگر دهمه ایشان از خدای تعالی بعباد خود پس چون بزرگ نهی منکر و عیب وارد شده باشد  
ترک آن چگونه صورت جواز داشته باشد پس این آیت عام و مطلق نیست بلکه مخصوص و مقید باشد بآنکه مردم آنرا نشنوند و ایشان تاثیر نکند و هر کس برای خود  
معجب و مغرور باشد چنانکه حال مردم در آخر زمان باشد و آثار آمده است که این آیت را از آن مسعود رضی الله عنه خوانند فرمود این زنان و دشمنان این آیت  
غیبت زیرا که در وی می شنوند و قبول می کنند ولیکن در آخر زمانی بیاید که امر کنند و مردم نشنوند این آیت از آمدن ایشان خبر میدهد و در حدیث ابی ثعلبه نیز بیاید بعضی  
مفسران گفته اند که مراد باین آیت انکار و نهی منکر است و بدین معنی این حدیث تغیر آیت میشود و مراد باین عموم عذاب است و مراد با فتمک مسلمانان از بغی و ان  
کیر بدیروا اصلاح یکدیگر را زان می کند شما را ضلالت و محیبت چون بر هدایت باشد و منع و نهی از آن میگردد باشد و او این حاجت و الترمذی  
و صحیح روایت کرد این حدیث را بن مام و ترمذی و صحیح کرد آنرا ترمذی و فی رواية اخی داود و در روایت ابی داود و ابن لفظ آمده و اذا را و الهالک  
فلم یأخذوا علی یدیه و چون به بنید مردم کسی را که ظلم میکند پس بچیز دست او را و شاک ان یعمهم الله بعباده بعباد است که دیگر و میرایشان با  
خدای تعالی بعباد و فی اخوی له و در روایت دیگر مرابی داود و این چنین آمده و ما من قوم یعمل فیهما بالمعاصی نیست هیچ قومی که عمل کرده  
شود در میان ایشان کجایان ثم یقدرون علی ان یغیروا ثم لا یغیرون پسر قدرت داشته باشند آن قوم بر تغیر دادن پسر تغیر دهند آنرا یعنی نیست  
و زبان الا یوشاک ان یعمهم الله بعباده و فی اخوی له و در روایت دیگر مرابی داود آمده که ما من قوم یعمل فیهما بالمعاصی هم الکفر من  
یعمله و حال آنکه آن قوم پیشتر از آن کسان بکمی کنند کجایان و این در معنی قدرت است چه غالب آنست که آنرا که بیشتر قدرت دارند بر کثرت و سهل دارد بر  
قدرت است کمتر یا بیشتر و عن جریر بن عقیب جم و کسر را ابن عبد الله قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم یقول ما من رجل یؤی  
فی قوم یعمل فیهما بالمعاصی نیست هیچ مردی که مباد باشد در قومیکه میکند آن مرد در ایشان کجایان یقدرون علی ان یغیروا و علیه قدرت

دارند آن قوم بتغیر دادن و غلبه آوردن بران مرد و لا یغیرون و تغیر نیهند الا اصابعه الله منه بعقاب کراخی بسانه تعالی آن قوم را زجت تغیر ندان  
ایشان یا از جانب آن مرد بجهت عدم تغیر از پیش خود عذاب را قبل ان یوقوا پیش از آنکه میزند یعنی در دنیا ازینجا معلوم میشود که ترک دادن امر معروف و نهی منکر  
عذاب در دنیا برسد و عذاب آخرت باقی است بخلاف کسان دیگر که عقاب بر آنها در دنیا از زمینیت رواه ابو داود و ابن ماجه و عن ابی شلبه فی قوله  
تعالی علیکم انکم لا یضرم من ضل اذا هتدیتیم مردیت ازانی تعلیه خشی که صاحبی مشهور است در تفسیر این آیت کریمه فقال پس گفت اما والله لقد سالت  
عنهما رسول الله اکاه باشد بخدا کند هرانیه تحقیق من پرسیده ام ازین آیت پیغمبر خدا را اصلی الله علیه و سلم که آیا ترک کنیم بمعنای این آیت امر معروف و نهی منکر را  
فقال پس گفت آن حضرت بل ایستروا بالمعروف و تناهوا عن المنکر ترک نکنید بلکه امر کنید بمعروف و نهی کنید از منکر حتی اذا دایت شما مطاعا تا آنکه  
چون بینی توای مخاطب صفت نخل را در مردم که اطاعت و فرمان برداری آن کرده میشود و هوی متبع و بهی منی مراد شوق نفس را که متابعت آن نموده  
میشود و دنیا موثره و بهی منی دنیا را که اختیار کرده میشود در آخرت و اعجاب کل ذی دای وایه و بهی خوش داشتن و نیک پنداشتن هر صاحب  
رای و مذهب می رای و مذهب خود را در ارجح بعلمانا نمودن و مفتی نفس خویش بودن و دایت امر الا بدلت منه و بهی امری را که چاره و جدائی نیست تر از آن  
امر یعنی امری که میل میکند بدان هوی نفس تو از صفات ذمیمه که اگر میان مردم درانی و در ایشان باشی بی اختیار حکم طبع دران بفتی که اقال الطیبی و در بعضی جواشی نوشته  
که مخفی است که ملو از لا بد سکت و احواض است از جبت عمر ذواتی از نهی منکر و این معنی موافق است با آنچه در نسخ واقع شده و لا بدلت منه بیای تحتانه  
بمعنی لا قدره لک علیه یا مراد آن باشد که بهی منی کاری ضروری که احتیاج است بر بدن و چاره نیست از آن اگر امر و نهی کنی آن امر ضروری فوت کرد و فعلیات نفسیات  
پس برین تقادیر لازم گیر ذات خود را و نگاه دار خود را از معاصی و دغ امر العوام و بکده کار عامه خلق را و تعرض کن بایشان و گوشه گیر از ایشان فان و را کم  
ایام الصبر زیرا که بدستی در پیش شما در آخر زمان روز هست که دران صبر باید کرد و ابتدای این ایام بعد از خلقی را شدن پیدا شده تا امروز فاما الله و انما الیه  
واجعون فمن صبر فیهن کان کن قبض علی الجبر پس کسی که صبر ورزد دران ایام کویا که در دست میگرد و نگاه میدار و اکثر اللعالم فیهن اجر خیرین  
و جلا یعملون مثل عملهم عمل کنند و بشریعت و احکام دین و ان روز ها هر پنجامه مرد است که عمل میکنند مانند عمل و از آنها که مبتلا نیستند بلیه وی  
و نیستند دران ایام قالو الکتبه صحابه یا رسول الله اجر خیرین منهم مران عامل را اجر پنجاه مرد است که از ایشان باشند قال فرمود اجر خیرین  
منکم اجر پنجاه مرد از شماست رواه الترمذی و ابن ماجه ازین حدیث فضل آخر امت لازم آید بر صحابه درین صفت و ازین حیثیت و گویند که فصل  
جزئی منافق فصل کلی نیست و شیخ ابو عمرو بن عبد البر صاحب کتاب استیعاب که از مشاهیر محدثین است درین سلسله سخن کرده و گفته که ممکن است که بعد از صحابه کسی پیدا  
شود که در مرتبه بعضی از ایشان باشد یا فوق و با حادشی که این معنی از آنها مفهوم میگرد و محبت آورده و مختار جمهور علمای خلاف آن است و خلاف وی دران صحابه است  
که ایمان آورده و بوطن خود رفتند و زیاده جزین صحبت نه اشتند از آن اصحاب که محبت مدیه حضرت وی داشته و شب و روز در خدمت بوده و آثار و انوار صحبت  
اند و ختمه و با وجود آن شرف محبت در تمام صحابه باقی است و درین فضیلت هیچ کس را ایشان مشارکت نه و در قوت القلوب گفته که یک نظر که بر جمال مصطفی صلی  
علیه و سلم اقد چیز کشاید و کاری بر آید که دیگر از ابا بعینات حاصل نکرد و او الله و عن ابی سعد الخدری قال قام فینا رسول الله ایستاد در میان  
ما پیغمبر خدا اصلی الله علیه و سلم خطیباً بعد العصر در حالی که خطبه خوانده است آن حضرت بعد از نماز دیگر فلم یدع شیئا  
یکون الحیوم القمیه الا ذکره پس نه گذشت چیزی را از قواعد مهمات دین که واقع میشود تا قیامت که با آن ذکر کرد  
آن را یا این مبالغه است بگردانیدن اکثر در حکم کل حفظه من حفظه و لنیه من نسیه یا در گرفت و نگاه داشت  
از کسی که نگاه داشت و فراموش کرد آن را کسی که فراموش کرد یعنی بسیار بود بعضی یاد داشتند و بعضی فراموش کردند و کا رفیعاً قال و بود در آنچه گفتند  
حضرت دران خطبه این کلمات ان الدنیا حلوة خضرة بدستیک و دنیا شیرین است که در مذاق طبیعت طعم آن شیرین و لذت آید و سیر است که در چشم اهل ظاهر  
صورت آن زیبا و نر و تازه نماید و بعضی گفته اند که عرب چیرینی نرم را خضر گویند به جهت تشبیه به خضرات یعنی سبزه ها و ترها در سرعت زوال و کم یابندگی و درین جایان  
مکر و خداری دنیا است که مردم را لذیات و شهوات کاذبه و حسن و جمال همواره خود بفریب و فتنایزد و بسربرد و ان الله مستخلفکم فیهما و بدستیک خدای طلیفه  
گیرنده است شما را در دنیا و درین اشارت است که اموال و اشیای شما از آن خداست و ملک اوست و شما خلفا و وکلای اوید و تصرف یا کرده اند است  
شمارا خلفای آن کسان که پیش از شما بوده اند در زمین و داده است شما را آنچه در دست آنها بود و فاضل و کیف تعملون پس نظر کننده و فنیده است که  
چگونه عمل می کنید و بجهت وجه تصرف میکنید در اموال یا چگونه هجرت میکنید یا احوال گذشتگان و تصرف میکنید در اموال ایشان الا فاقوا الذین اوتوا النساء اکاه باشد پس  
پر بریز کنید مکر و خد و دنیا را و بریزید زنا و زنا و غبت و شهوت ایشان و ذکران لکل عاد و لواوم القمیه بقدر غل و غله فی الدنیا و ذکر دران حضرت دران خطبه این را  
که مهر خد کننده را که عیبت کشنی کند و بعدی که لته است فاما نایه اکثر استعمال در خروج و تغلب و عیبت کشنی با نام عصر و سلطان وقت آید علی است روز قیامت براننده خد





بقی من الدنيا كما بهاشد که باقی نمانده است از زمان دنیا فیما مضی منها نسبت بزانی که گذشته است از ان الکما بقی من نومکم هذا فیما مضی منکم کما  
 باقی مانده است ازین روز شما نسبت آنچه گذشته است از ان رواه الترمذی وعن النخعی یقع باموحده وسکون فامعجه وفتح تاشاة قام وسعین  
 فیروز تابعی کوفی است روایت میکند عن رجل من اصحاب النبی از مردی از یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم قال قال رسول الله صلی الله علیه  
 و آله وسلم لن بهائم الناس حتی یخذروا من انفسهم هرگز هلاک نشوند مردم تا آنکه بسبب ایشان شود کنا بان و عیبهای ایشان از ذاتهای ایشان بگذرد و  
 بضم یا وسکون عین و کسر زال معجمه از اغذار فی الصراح اغذار بسیار با عیب و کناه شدن فی القاموس اغذار فلان ای کثرت ذنوب و عیوب و حقیقت کلام است که اغذار  
 بمعنی سلب غدر و از الة آن باشد و چون کسی را کناه و عیب بسیار شد در عقوبت کردن حق تعالی او را و منع و نهی کردن مردم او را از مکررات جاسی غدر نماند پس فی  
 جهت کثرت ذنوب و عیوب سلب و از الة غدر نمود و نیز اغذار بمعنی صاحب حد کشتن آید و این معنی نیز در اینجا درست می آید یعنی هلاک نشوند مردم تا از برای  
 دفع نسبت معصیت بخود از پیش خود تا و لایهای رابع و غدرهای فاسد پدید آیند و در بعضی روایات یغذروا بفتح یا نیز آمده از غدر بفتح عین بمعنی معذروا و  
 و معنی یغذروا باشد که هلاک نشوند مردم تا آنکه معذور دارند ملامت کردن و نهی کنند کان را از ذاتهای خود یعنی ملامت کران ایشان معذور و برضواب باشند  
 در ملامت کردن جهت کثرت ذنوب و حاصل معنی بر هر سه کثرت توجیه آن شد که هلاک مردم بر تفرقه بر ارتکاب ذنوب و منکر است که بدان محل زبرد و منع و نهی  
 آنان شوند فافهم رواه ابوداود و عن عدی الکنذی بکسر کاف منسوب بکنده است که نام قبیلایست ازین تابعی ثقه ناسک  
 فقیه و بداهه عدی بن عسیره از صحابه است روایت میکند از پدرش و عم خود عوس بن عیمره و روایت میکند از وی ابویب و عطاء خراسانی قال گفت عدی ثنای  
 مولی لنا حدیث کردار امولای که بود ما را آنده سمع جدی یقول که وی شنیدند در کمان مرا که میگفت سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه و آله وسلم یقول میگفت ان الله تعالی لا یغذب العامة یعمل للخاصة خدی تعالی عذاب میکند اکثر قوم را بعل بعضی از ایشان یعنی اکثری  
 از قوم کنایه کنند بکلمه و لا تر و از تر و زراخری دیگر از عذاب نمی کند حتی بر و المنکر بین ظهرا اثمهم تا آنکه برینید علما مشرعی را میان خود که بعضی  
 کرده و هم قادر و ن علی ان منکر و و حال انکه ایشان می توانند که انکار کنند و تغیر دهند از فلا ینکروه پس انکار نکنند و تغیر دهند از افاذا فعلوا الله  
 عذاب الله العامة و الخاصة پس چون بکنند عامه از این سکت و مداومت را عذاب کند خدی تعالی خاصه را و عامه را خاصه را جهت ارتکاب معصیت  
 و عامه را جهت عدم تخاصر و منع رواه فی شرح السنه و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لما وقت  
 بنوا سرائیل فی المعاصی نهتم علما و هم منکم میکافا و ندنی اسرائیل و غصبت با باز داشتند ایشان را داشتند ان ایشان فلم ینتھوا پس باز نماند  
 فجالسوهم فی مجالسهم پس نشستند انشان را انشان را مجلسهای ایشان و اکلوهم و شادوهم و خورند با ایشان و نوشیدند با ایشان یعنی مدتها  
 بنیاد کردند و با هم اختلاط نمودند و اکلوهم بجمعه ممدوده از باب مغالطه و در بعضی نسخ و کلوهم آمده بود و بجای جمعه و این نیز لغتی است ولیکن با درست  
 و شایع اکلوهم است فغضب الله قلوب بعضهم بعض پس خطا کرد خدی تعالی و بهم انگیخت و لهای بعضی از ایشان را بر بعضی فلغضهم علی  
 لسان داود و عیسی بن مریم پس لعنت کرد بنی اسرائیل را بر زبان داود و عیسی بن مریم ذلک بما عصوا و کانوا یعتدون ان لعنت کردن  
 بسبب عصیان کردن و تجاوز کردن ایشان بود از حد و در آخر ایت میفرماید و کانوا لا یتنبهون عن منکر فعلوا لایة قال گفت ابن مسعود مجلس رسول  
 الله پس نشست پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم کان متکئا و بود تکیه زده یعنی تکیه را گذاشت و نشست از برای اتهام و اظهار حد تعالی پس گفت لا  
 یعنی نجات نمی یابید از عذاب و الذی نفثی سیده بنده اسوکت حتی تاطروهم اطوا تا بر عیب ایشان را بر پیچید و بگریزد دستهای ایشان را و خم کنید و دو  
 کنید یعنی منع کنید و نهی کنید از معاصی و اطرد اصل معنی غنی ساختن و بایل کرد و انداخت اطرت القوس یعنی دو تار و دم از او اطار بکسر سبزه خنجر غزال حلقه  
 سم اسب و خرگوش و هر چه اطار کند خنجر را رواه الترمذی و ابوداود و فی روایتی و در روایت ابی داود و یحیی بن احمد آمده که قال گفت آن حضرت  
 کلا چنین فیت که شما کان میسیر یعنی نجات یافتن از عذاب یا مداومت و الله لنا من المعروف و تنهون عن المنکر خدا سو کند هر آینه می کنید  
 معروف و نهی می کنید از منکر و تلخذن علی یدی الطالم و میگیرید هر دو دست ظالم را و لنا طوره علی الحق اطوا و بر می پیچید و دو تار می کشید و بر حق بر پیچید  
 و لمقصره علی الحق قصرا و موقوف و مجوس مدارید و بر حق موقوف و شتی اینها را می کشید و لیضربن الله قلوب بعضهم علی بعض یا میزند خدی  
 تعالی و لهای بعضی از ایشان را بر بعضی و غلط میکند از انرا بیکدیگر ثم لیلعنکم كما لعنهم ستمه باینه لعنت میکند شما را چنانکه لعنت کرد بنی اسرائیل را یعنی یکی از  
 و چیز واقع است قطعا یا امر معروف و نهی منکر کردن خدی تعالی و لهای را بیکدیگر و لعنت کردن آنان را و عن انس ان رسول الله صلی الله  
 علیه و آله وسلم قال روایت لیلۃ اسری بی رجلا یقرض شفا هم بمقام و یمن من فاد فرمودیم در شب اسیر بعضی مردان را که بریده میشود و لهای ایشان  
 بمقرضا از آتش قلت من هو لا انتم پرکاستند این جماعت یا جبرئیل قال گفت جبرئیل هو لا خطباء من امتك ایشان خطیبان اند از امت تو یا مژ

لأنس بالبر وينسون أنفسهم هم اميرك ودمه را بنیک و فراموش میگردند ذاتهای خود را یعنی خود را عمل نمیکردند و مردم را امر میکردند بعل رواه فی شرح السنه  
والبيهقي في شعب الايمان وفي روايته و در روایت میقتی انجمن آمده که قال کنت جبریل خطبا من امتك الذين يقولون ما لا يفعلون  
خطيبان انداز امت تو که میکنند با مردم چیهی که خود نمیکردند و میفرمودن کتاب الله و لا یعلمون و میخواند کتاب خدا را و عمل نمیکردند بآن و عن عامر  
بن یاسر قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم انزلت المائدة من السماء خبزاً ولحمافاً و فرستاده شد خوان یعنی بر قوم عیسی علیه  
السلام از آسمان نان و گوشت و امر و ان لا یخوفوا و لا یدخروا الغد و امر کرده شدند که خیانت نکنند و ذخیره نمانند و بخانه نمانند برای فردا بخانواران و آن  
پس خیانت کردند و ذخیره نهادند و دفعوا الغد و برداشتند برای فردا منخوار فرود و خنازیر اس منع کردند انیده شدند و تبدیل کردند انیده شد صورت ایشان  
بعصرت بوزینهها و خوکها رواه الترمذی الفصل الثالث عن عمرو بن الخطاب رضی قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم انه تصيب  
امتی فی آخر الزمان من سلطانهم شدائد بدستی شان این ست که میرسد امت مرا در آخر زمان از ارباب سلطنت و پادشاهان مهمتها و بلاهای سخت  
در دین از مشا به منکرات و استعاج باطل که لا یخفون منه الا رجل عرف دین الله بجات نمی با بدانان بلایا از سلطان که این بلا از وی میرسد مگر مردی  
که شناخت دین خدا را بحال و تمام استقامت کردید بران بجاهد علیه بلسانه ویده و قلبه پس کار را کرد در دین یا بران بلا بران و بدست و بدل خود  
فذلک الذی سبقت له السائق پس آن مردیست که پیش رسیده است او را ساقبای سعادت در دنیا و آخرت و بشارت بخیر و ثبوت و توفیق عطا  
و عبادت و قول حق بجهان ان الذین سبقت لهم منا الحسنى اشارت بانست و سابقه هر خصلت فاضله را که نیت ظاهر از ساقبایست در دین امر یعنی سبقت گرفته و  
پیش گرفته است بر مردم دین کار و رجل عرف دین الله فصدق به و مردی دیگر که وی نیز شناخت دین خدا را اما بیک حد بکثر از اول پس تصدیق کرد  
بدین و راست دانست آنرا یعنی جاد کرد و بزبان و دل نه بدست تقریر نه مقابلت چون تصدیق کار دل است و زبان ترجمان است تعبیر ازین و تصدیق کرد  
و رجل عرف دین الله ففکت علیه و مردی دیگر که شناخت دین خدا را فی الجمله پس خاموشی کردید بران و جاد نکرد و بدل پس از ان بیان حال و صفت  
این مرد کرده و فرمود فان را می بچهل الخیر احبه علیه پس گرمی بیند این مگر کسی را که کارهای نیک میکند و دوست میدارد و او را بنا بران و ان  
را می یعل میا طل بعضه علیه و اگر می بیند کسی را که عمل بخیر می کند دشمن میدارد و او را بنا بران فذلک الذی یخو علی ابطانه کله پس آن مرد بجات میباید  
بنا بر پوشیده داشتن وی بجهت خیر و بغض باطل را همه پس این هر سه قسم از مردان عارف و شناسا بدین اند در مرتبه متفاوت اول سابق و ثانی مقصد  
و ثالث ظالم چنانکه در کفر فتنم ظالم لنفسه و منهم مقصد و منهم سابق بالخیرات آمده ثالث را به جهت زیادت تقصیر ظالم خواند و ثانی را مایه زو و اول را سابق  
و هر سه از بزرگتریدای در کمال چنانکه در اول آیت فرمود ثم و ثلث الکتاب الذین اصطفینا من عباده انهم ظالم لنفسه الا آیه و عن جابر قال قال رسول  
الله صلى الله عليه واله وسلم اوحى الله عز وجل الى جبریل علیه السلام ان اقلب مدینته کذا اولکذا ابا هلهما و اوحى فرستاده و الله تعالی بر  
جبریل عم که بر بهترین و بگردان شهر چنین و چنین را یعنی فلان شهر را که صفقتش چنین و چنین است با اهل آن شهر فقال یس کنت جبریل یا رب ان فیهم عبد  
فلانا لم یعص طرفة نین یرو و در کارا از میان اهل شهر فلان بنده هست که عصیت نکرد است ترا یک چشم بر سر زدن قال گفت پروردگار اهلها علیه  
و علیه مگردان و بر سر زن ان بنده را بروی و بر ایشان همه فان وجهه لم ینعرفی ساعة قط زیرا که روی آن بنده متغیر نشد از جهت من و بچهار  
من یک ساعت هرگز دین گناه عظیم است و بنده تقدیر کرد علیه را بر علمم و تعریفم مملکتش رنگ روی از خشم و عن ابی سعید قال قال رسول  
الله صلى الله عليه واله وسلم ان الله عز وجل یسال العبد یوم القیمة خدی تعالی میپرسد بنده را روز قیامت فیقول مالک انی ارا  
المنکر فلم تکن کوجه شد ترا چون دیدی منکر را پس انکار نکردی آن را و نغیبه ندادی قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فلیق حجة  
پس پیش آورده میشود و آمونته میشود و در دل انداخته میشود آن بنده را حجت و عذرا و در ترک انکار فیقول پس میگوید آن بنده یا و اب خفت  
الناس و رجوت ای پروردگار من ترسیدم از مردم و ترسیدم از تعالی ایشانرا و تنواستم گفت و تغیر داد بدست و زبان و امید داشتم غفرو و مغفرت  
ترا و ازینجا معلوم میشود که در گذشتن از امر معروف و نهی منکر اگر به جهت غلبه و مطوبت مردم توانا کرد چهار است و امید غفواست در آن و و می البیهقی  
الاحادیث الثلاثة و ایت کرد و میقتی این سه حدیث را از اول فصل ایخا فی شعب الايمان و عن ابی موسی الاشعری قال قال رسول  
الله صلى الله عليه واله وسلم والذی نفس محمد بیده ان المعروف والمنکر خطیتان بیهی که عمل شروع و نام شروع بیکدیگر میشود بصورت بیک  
تصیان للناس یوم القیمة ایستاده کرده میشوند برای آدمیان اگر کرده اند بنا را روز قیامت فاما المعروف فلیشیر اصحابا معروف پس بشارت میدهد و جبرخوس میرساند  
اصحاب خود را یعنی عمل کنندگان بوی و یو عدم الخیر و عدم میکند ایشانرا بنیکی و اما المنکر فیقول الیکم و اما المنکر پس میگوید ایشانرا زود و رشوید از من و اما  
یتطیعون لا الا لروقه رت نمی دارند ایشان مگر بویستن و پسیدن را بوی و مغافرت از ان نمی توانند کرد رواه محمد و البیهقی فی شعب الايمان کتاب الرقاق بحسب





گرفتار برب و زینت بقصد تکر و تحمل و عجب بهجت آن گفت که مذموم دوستی گرفتاری بمباح و نیازست و اگر در ملک وی باشد و بدوستی آن مقید و گرفتار نباشد  
مذموم نبودن اعطای دینی صفت و نشان محمودیت نه و باین است که اگر داده شود و زوجه باشد و باین است که اگر داده شود و زوجه باشد و باین است که اگر داده شود و زوجه باشد  
یعنی همیشه طمع و بی در مال مردم و حرص و بی در جمع آن است اگر بهینه را می کرد و اگر نه منتهی ناراضی باشد کذا قال الطیبی و ممکن است که مراد دادن و نماندن  
راون حق تعالی و رضا و سخط از وی باشد باز مکرر و عا به می کنند و میفرمایند تعس و التکس هلاک باد و نکون سار باد و ذلیل و خوار باد و اینچنین کس را داداش باشد  
و چون خا خلیه شود در پای او فلا نقش پس برآورده شده و مباد و خا زوی نقش خا را ز پای برآورد و نماند تا شش که یک یعنی چون بشدت و محنت گرفتار آید هیچ کس  
و معونست و مکناد و چون خا را ز پای برآورد و نماند تا شش که یک یعنی چون بشدت و محنت گرفتار آید هیچ کس  
محل این کلام بر دو عا بر طریقه متابعت شرح رفتیم و الا اگر محل را بخار از قیج حال انجماعت و شناعة و خبیث و خسارت ایشان در دنیا و آخرت کنند نیز جایز نیست  
کلا یعنی و چون بیان کرد قیج حال گرفتاران دنیا و حرص و طمع را خواست که در مقابل آن ذکر طالبان دین و تارکان دنیا نکرند که بجهاد در راه خدا و جمل و زهد  
در دنیا و زینت آن مشغول اند و در چشم اهل دنیا و ظاهر پرستان خواری نمایند پس فرمود و طوبی لعلی اخذ باینان فرستد فی سبیل الله خوش و خنکی  
با و مبنده را که گرفته ایتاده است جلوا سپ خود را از برای جهاد در راه خدا اشعث و اسد زولیده موی است سروی معتبره قل ما کرده شود شده است  
پایهای او ان کان فی الحراسته کان فی الحواسته اگر به دست در پاسبانی لشکر یعنی او را در مقدمه لشکر که از زمین می باشد در پاسبانی کامل و بجهاد و ان کان  
فی الساقه کان فی الساقه و اگر باشد در ساقه میگذارد و در ساقه باشد در ساقه و ساقه موخره پیش مقابل مقدمه یعنی فی تابع و فرمان برادر مسلمانان  
است هر چه میفرماید می کند و هر جا که دارد می باشد و کبری و استبدادی ندارد و ان استاذن لم یؤذن له اگر طلب در آمدن بر مردم کند تا درید در مجلس ایشان  
بنشیند و ان کرد و نمی شود او را و نمی گذارد که او اندرون در آید و ان شیخ لم یثبغ و اگر شفاعت کند و می کسی و درخواست کند که او را قبول کرده نشود شفاعت  
وی از جهت خوار و بی قدر بودن وی در چشم مردم در راه انجمادی و عن ابی سعید الخدری عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال  
ان ما الخاف علیکم من بعدی بدستیک از ان چیزها که میترسم بر شما بعد از رحلت خود از عالم باقی علیکم من زهره الدنیا بدستیک از چیزها که میترسم بر شما  
سازگی و خوبی دنیا و زینت و بی قیال و جمل پس گفت مروی یا رسول الله و یا ابی الخیر الشرایع و یا ابی الخیر الشرایع یعنی حصول غنیمت و اموال خیر است پس چون سید  
و سبب شر و ترک طاعت کرد و در فسکت پس سکوت کرد و آن حضرت حتی گفتنا ان نزل علیه تا آنکه کلام بر دیم که وحی فرود آورده میشود و وی قال گفت ابو سعید  
که راوی این حدیث است قمح عن الرضا پس مالیه آن حضرت از روی سادک خود عرق را که بدیامش زد و زول وحی و رضا بضم را و فتح عا جمله و ضا و جهمه و در اصل  
یعنی است که در پی تب آید و قال این السائل و فرمود که است آن هر دو سوال کننده و کار همه و گویند که آن حضرت ستودن سایل را در این سوال فقال پس فرمودانه الیائی الخیر  
بالشر بدستیک از ان چیزها که میترسم بر شما بعد از رحلت خود از عالم باقی علیکم من زهره الدنیا بدستیک از چیزها که میترسم بر شما  
که میترسم بر شما بعد از رحلت خود از عالم باقی علیکم من زهره الدنیا بدستیک از چیزها که میترسم بر شما  
میر و مانند بهار از گناه جز نیست که می کند و اب را از روی هلاک و جسطحای مملو و فحش و هلاک شدن و اب بسیار چریدن بجهت خوبی چرا و دم کردن شکم و فی الصبر جط  
بالتحرک شکم برآمدن شور از خوردن و در بعضی روایات خطائیر آمده بخارجی معنی اضطراب و جسطح دست و پای زدن شور خوردن و روایت اول صح و اقرب و اب  
است او یلم بآنزدیک میگرد و هلاک یعنی اگر میرد و هلاک نشود نزدیک میرسد هلاک المام فرود آمدن و نزدیک شدن چنانچه المام شب و المام بلیغ الا که گفته  
مگردا که خورنده خضر است بفتح خا و کسر ضا و کلاه بنر و تر و تازه و خورنده آن باین صفت که اکلت حتی است خا صرا تا با خورده تا آنکه کشیده کشت بجهت نفع کردن  
شکم هر دو تنی که او استقبلت عین الشمس پیش آمد و روی آورده چشمه آفتاب را یعنی مقابل آفتاب استاد و این عادت و اباست که چون از بعضی شکس  
نفع کند در آفتاب بایستد و چون گرم شود شکم نرم گردد و آنچه درون شکم است بیرون افتد چنانکه فرمود قطلط و بالت پس بیرون افتد آنچه در شکم است نرم و  
رفیق و بول که در معی خلاص شد انا نتفاح و لمطاس افکنده و شر و کا و خیل که نرم بر آید ثم عادت فاکلت پستربا کشت بجهت کاه پس بخورد یعنی بخورد و بدین می کند  
و بیرون می افتد و ما بخورد این شیل حال کسی است که در بعضی اوقات افراط میکند و از حد تجاوز نماید و بر هلاک مشرف میگردد از جهت غلبه شهوت و شره که مکرز است  
و طبیعت آدمی را و لیکن نه و دانان رجوع میکند و ایم بر محصیت نمی آید و بروشنائی آفتاب هدایت روی آورده توبه و زهد است می آورد و به تطهیر و تزکیه علاج نفس  
خود میکند و قسم اول که گفت ما قتل جسطا شراشت بحال انکه در محصیت و شهوت اصل نمود و هم در ان هلاک کشت و توفیق توبه و رجوع و استغفار یافت  
و بقیاس این دو قسم مذکور قسم دیگر نیز معلوم کرد که یکی باشد که اصلا دست بر محصیت نزد و گرفتار شهوت نفس نکشت و در دنیا زهد نمود و اول ظالم است  
و ثانی مقصد و ثالث سابق یکی اصلا دست بدنیانیا لود و دیگری آلود ولی بشت یکی دیگر هم آلوده از دنیا برفت نفوذ با بدست من ذلک پستربا شراست که در  
تفاوت احوال آدمیان در محبت مال و صرف آن و فرمود و ان هند المال خضرة و حلوة و بدستی این مال دنیا بنر و تر و تازه و نرم و زینت است که

بدین در چشم زیان ناید و شیرین و لذت بخش است که گفتن آن در دل لذت افزاید و روایت خضر و حلوی تأیید آن را با تعبیر لفظ مال و تبایعبار و مایه من اخذ  
بمقتضی و وضعه فی حقه فغم المعونه هوس کسی که بیکه دلبستگی آن و نهاده از امدی وی پس نیکو یاری و نهاده است آن مال و من لمخذ به بغیر حقه و کسی که بیکه  
او با بغیر حق وی کان کالدنی یا کل و لا یشبع می باشد هم چو کسی که بخورد و سیر نمی گردد و می شود بی مال و بی کلاه بر  
ضروری و رزق قیامت متفق علیه و عن عمرو بن عوف قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فوالله لا الفقر اخشی علیکم گفت  
عمرو بن عوف که صحابی انصاری است حاضر شد بدرد و ساکن شد مدینه را گفت آن حضرت با صحاب بخدا سوگند فقر را نمی ترسم بر شما و لکن بخشی علیکم آن تبسط  
علیکم الدنیا لیکن میترسم بر شما که فراخ کرده شود بر شما دنیا که بسطت علی من کان قبلکم چنانکه فراخ کرده شد و نیابان کسانیکه پیش از شما بوده اند فتنه ها را  
تفاسو ها پس رغبت کنید شما در دنیا چنانکه رغبت کرده در دین آن کسانی که پیش از شما بودند و تعلل کنید که اهل کفر و هلاک کنند و نیایشا چنانکه هلاک کرد ایشان را و  
سبب ترس از بسط دنیا که موجب رغبت و هلاکت گردد دیگر فقر است و دلچسب و دواغ را دوست که موجب هلاک در آخرت است یا وقوع در نزاع و خلاف که بحسب  
و تعاقب کشته متفق علیه و عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال اللهم اجعل رزق آل محمد قویا و غدا بیکه و ان رزق آل  
محمد قوت بضم قاف و سکون و او و فی روایت کافا و در وایتی کما فی توکلف آمده متفق علیه بدانکه قوت آنچه نکا پدید آمدن را و قیام بدین بوی بود از  
طعام و شرب و بعضی گفته اند آنچه سدر می کند و کفایت نماید از رزق و کفاف بفتح کاف آنچه باز دارد از سوال و بی نیاز گرداند از آن کذا فی القاموس و فی الصراح  
کفاف بفتح اذانه و مانند و روزگار و بعضی کفاف را بقوت تفسیر کرده و برین تقدیر روایت ثانی مفسر روایت اولی کرد و باید دانست که کفاف مختلف  
میکرد و باختلاف اشخاص و احوال یکی است که عادت بتقلیل طعام کرده چنانکه دوسه روز زیاده بر آن کرسته تواند گذرانید و دیگری است که در روزی  
دوسه بار خور و یکی عیالندنی است قلیل تا کثیر و دیگری عیال ندارد و در زمان قحط و عسرت و حال ضعیف و مرض اندک چیزی کفایت کند و در سیه قوت نیا  
بر آن طلب پس مقدار کفاف مضبو ما باشد و محمود آن بود که بدان قوت بر طاعت شود و حرکات عادی فوت نکند و درین حدیث تشبیه و ارشاد است  
امت را بآنکه در طلب زیادت تعب نکند و بر مقدار قوت و کفاف کفایت کند و از حد اعتدال تجاوز ننماید و گفته اند که کفاف افضل است از فقر و غنا و اگر  
کثرت مال و غنا سبب طغیان و اسراف نکند و باعث زیادت خیرات و مبرات شود آن فضیلت دیگر است و مراد بآل تمام است و تا بجا نماند چنانکه معنی اصل آل  
آن است و اگر اهل و عیال مراد از نه حکم در غیر ایشان بدلالات و قیاس ثابت گردد و عن عبدالله بن عمر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
قد افلح من اسلم یحیی رستگاری و ظفر مقصود یافت کسی که مسلمان شد یا تسلیم کرد قضا و قدر الهی را و رزق کفاف و رزق داده شد و او را بر اندازد و قضا الله بما  
اذا و قانع گرداند بپور خدای تعالی بخیری که داده است و از رزق در ارضی گرداند بقسمت و داده مسلم و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
علیه و آله و سلم یقول العبد مالی مالی میگوید بنده مال من مال من یعنی افتخار میکند بملکیت مال و بکبر میکند بر نسبت آن و خطا میکند در آن ان مال من مال  
ثلث زیرا که آنچه مراد است از مال وی سه چیز است ماکل کاف فی طعامی که خورد پس سپری گرداند آنرا و لیس فایلی یا جامه که پوشید و گفته اند آنرا و  
اعطی یافتنی یا بخشش کرد بکسی پس جمع کرد و ذخیره نهاد برای خود آنرا اشارت کرد در اینجا بآنکه جمع مال در حقیقت آنست که بخشه و تصدق کند بر فقرا و ذخیره کرد  
ثواب آن برای روز حاجت در قیامت و ما سوی ذلک فهو ذاهب و هر چه جز این سه چیز است رنده است از دست وی و تار که للناس و  
گذرانده است آنرا برای مردم و او مسلم و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یتبع المیت ثلثه در پی میرود میت را سه  
بوی و تعلق میکند و می باشد بوی سه چیز فیرجع ایشان پس باز میکند و دو چیز و بقی معه واحد و باقی میماند بوی یک چیز یتبعه اهل و ماله و عمله  
در پی میرود او اهل و مال او و کار او و فیرجع اهل و ماله پس باز میکند و اهل و مال وی و بقی عمله و باقی میماند سه راه وی و میرود بوی که دارد او متفق علیه  
و عن عبدالله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انکم مال و ارثه احب علیه من ماله گفت آن حضرت با صحاب کدام یکی از  
شما است که مال و ارث وی محبوب تر است نزد وی از مال خود یعنی کیست که دوست دارد که او مال نباشد و ارث او مال باشد قالوا گفتند صحاب یا رسول  
الله ما منا احد الا ماله احب الیه من مال و ارثه نیست از ما هیچ یکی مگر آنکه بودن مال مرغوش را دوست تر است از بودن مال مردارش را قال فان  
ماله گفت آن حضرت بدستی پس مال وی که نفع میکند او را ما قدم چیز است که پیش فرستاده است آنرا و تصدق کرده است بر فقرا و مال و ارثه ما  
مال و ارث او است آنچه پس گذاشته است پس اگر دوست میدارد که او مال نباشد یا که تصدق کند و پیش فرستد و پس گذارد و چون پیش می فرستد و پس می  
گذارد معلوم میکند و مال و ارث را دوست تر میدارد از مال خود را و آنست که بخل نمی کند و حق را نمی ناید و اگر بعد تصدق و وصیت برای فقرا که اگر شش ثلث است بجا  
در ثلث گذارد و افضل است چنانکه در حدیث آمده است اگر وارثان خود را تو که گذاردی بهتر است که بکلی پیش مردم دست فرار کنند و راه بخاوری و عن مطرف بنعم  
میم و فتح طاووس کسری می شد دو فادر آخر تابعی است و یکی از اعلام امت است و ذکر کرده است و این سعد و طبعه ثانی از اهل بصره و گفت که فقر بود و اهل فضل و ورع و

ادب روایت میکند از پدرش که عبدالله بن اشجری بکسرین و خارج مسجد و از علی و ابی ذر و عثمان بن ابی العاص رض و روایت میکند از وی قناده و ثابته و حسن و عمر  
 ایشان عن ابیه قال انیت النبی صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکند مطرف از پدر خود که گفت آدم نزد آن حضرت و هو مقبوا و در آن حال که آن  
 حضرت میخواند الصلوات کثرت و داشت شمار از اندیشه آخرت تفاخر بکثرت مال قال گفت آن حضرت در میان تکاثر بقول ابن آدم مالی مالی میگوید یا منیر  
 مال من مال من قال آن حضرت در رد و انکار این قول و هل ملک یا ابن آدم الا ما کلت فانیت آیا هست ترا ای آدمی زانفع و نصیب از مال من بگذا  
 خردی از طعام پس سپری کردی و اولست قابلیت یا پیشیدی از جامه پس گشوده ساختی او تصدقت فامضیت ایصدق کردی بر فقر پس گدازانیدی و باقی گشتی  
 برای آخرت و واه مسلم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اللس الغنی عن کثرة العوض نیست توانگری باشی از بسیاری  
 مال و متاع دنیا و عرض بترک متاع دنیا از نفع و جزان و بسکون خیر نقد و روایت اینجا حرکت است که شامل جنس و تقدافت و لیکن الغنی غنی الغنی یعنی  
 توانگری حقیقی توانگری نفس است بقناعت دلی نیازی و علوم و محبت و تجنب لزوال و ترک حرص و طلب پس هر که اول متعلق است بجمع مال و حرص است بر  
 طلب زیادت غیر و محتاج است اگر چه مال دارد و هر که قانع و راضی است بقوت و کفاف و در راست از حرص و طلب زیادت غنی است اگر چه مال ندارد و چنانکه  
 گفته اند توانگری بدل است نه مال بزرگی بصل است نه مال و بعضی گفته اند که راغبی نفس حصول کالات علمی و عملی است که نفس فاطمه انسانی بی آن مخلوقا و توان  
 نبود یعنی محبت و دولت و توانگری بکمال است نه مال محبت توانگری نه مال است نه اهل کمال که مال مال است بعد از آن اعمال متعلق علیه الفضل  
 الثاني عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من یاخذ منی هو لا الکلمات گشت که بیاموزد و یاد کند و ازین این کلمات یاد  
 کند بعد ازین میگویم فیعمل بهن او یعلم من یعمل بهن و بعد از یاد گرفتن بکار بندد و آن را بیاموزد و کسی را که بکار بندد و آن را بیاموزد معلوم میگرد و که علم در حد است  
 فاضل و شریف است اگر عمل کرد بدان فوالمال و اگر نه به تعلیم دیگران و هدایت ایشان نیز توانایی یاد و نیز معلوم میگرد و که امر معروف از عالم غیر حاصل دست است  
 چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از صحابه پرسید که گشت که یاد کرد ازین این کلمات را و در یاد گرفتن ترغیب نمود ابوهریره میگوید قلت انما نفهم من یاد میگویم  
 یا رسول الله فاخذ سیدی بعد خمسای پس گرفت آن حضرت دست مرا پس شمار کرد پنج چیز را چنانکه عادت است که دست خود را یاد دست کسی را که بوی نصیحت  
 میکند بجزند و بشمارند فقال پس گفت آن حضرت در میان این کلمات اول الحاد و ام اول کلمات این است که بر بهترین محارم را یعنی چیزی را که حرام ساخته است شام  
 تکن اعد الناس اگر بر بهترین محارم را باشی تو عبادت کننده ترین مردم را شارتست بآنکه اصل و عده و در عبادت اتفاقا و اجتناب از محرمات است اگر چه  
 جز و دیگر که امتثال و اجابت تیر و ارد پس هر که اهتمام وی با جناب از محرمات و مکروهات بیشتر است اگر چه استقصا و مبالغه در احراز نوافل و خیرات ندارد عاید توفیق  
 تراست از آن کس که بر عکس این خیال رود و چنانکه در حدیث جاریه و اوضاع باقیم الله لالت و دوم این است که راضی و خورسند باش با آنچه قیمت نهاده است  
 الله تعالی و مرا تکتب الغنی الناس اگر راضی شوی بقیمت حق باشی توانگر ترین مردم چون بنده راضی شد به نصیب خود و طمع و احتیاج زیادت را ندانی نیاز شد معنی توانگری  
 صین است و احسن الی جارك تکتب مو مناسیوم آنست که دوست دارد مردم را از آنچه دوست داری نفس خود را از خیر دنیا و آخرت باشی مسلمان کامل که از زنده  
 حق مسلمانی و لا تکتب الضعیف غیر بسیار کن خنده را فان کثرة الضحک تمیت القلب زیرا که بسیاری خنده میراند دل را و سخت میکند انداز و غفلت می آرد  
 یا خدایند که دل بند کرد است و دریافت طریق تقرب بوی سبحانه و مرک وی بغفلت و نادانی و ضحک بفتح ضاد و کسرها و بکسر ضاد و سکون مانیزاده و اول  
 فیصیح تراست اگر چه ثانی مشهور تراست و واه احد و التومذی و قال هذا جدید غریب و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 سلمان الله يقول یا ابن آدم تفرغ لعبادتی خدای تعالی میگوید به زبان شرع و وحی فرستادن به پیغمبر خود ای آدمی زانوارغ و خالی شوارفیات و مشاغل دنیا برای  
 جمادات من املاء صدك غنی بکنم سینه ترا بقناعتی نیازی از خلق و اسد فقرك و بندهم راه فقر و احتیاج و نیاز مندی ترا بخلق و ان لا تفعل و که  
 نکنی و فارغ نشوی برای عبادت من گرفتار محرمات و مشاغل دنیا و نفس باشی ملاقات مبدل شغلا و لم اسد فقرك پر میگویم دست ترا بشغلهای کنز و ان  
 و بر بندهم و در بکنم فقر و احتیاج ترا یعنی در گرفتاری مشاغل و محرمات دنیا فقر و احتیاج نیرود و پریشانی و سرگردانی بحال خودت میماند و در فارغ شدن برای  
 عبادت هم آسایش است و هم غمخوار و واه احد و ابن ماجه و عن جابر قال ذکر رجل عند رسول الله ذکر کرده شد مردی نزد پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه و آله و سلم عبادت و اجتهاد و عبادت بسیار کردن و کوشش و مشقت بسیار در آن نمودن و ذکر آخر عمر عتده و ذکر کرده شد مردی دیگر بوجه و تقوی و برپز  
 کاری قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لا تعدل بفتح تاء فی فوائده و کسر ال بالرعة یعنی الودع برابر شد کثرت عبادت و اجتهاد و ابی و در بوجه و تقوی که  
 چنان قدر عبادت و اجتهاد نبود و لا یعدل بضم یاء تخمین و فتح دال نیز روایت کرده اند یعنی برابر کرده نشود عبادت و اجتهاد بوجه و واه الترمذی  
 و عن عمرو بن ميمون الا وهی بفتح همزه و سکون و او بدل عمل منسوب است با و درین معصوب دریافت جاهلیت را و اسلام آورد و در حیات آن حضرت  
 و ندید آن حضرت را بن عبد البر و او را صحابه بشرد و اما وی معد و است و کبار تابعین از کوفین کثیر الجمع و العبادت و گویند که وی بجم کرد و بوزن را در جاهلیت بود

باب فی بیان  
 فوائده و  
 کمال و احسن  
 بکمال و احسن  
 تکتب مو مناسیوم

میکنند که قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الرجل وهو بخله گفت آن حضرت مردی را در آن حال که آن فرستند میگردان مرد را ختم  
خمس قبل خمس غنیمت شایخ چیز را پیش از پنج چیز غنیمت در اصل مالی که از جنگ کافران بدست افتد و بعضی یا فتن مقصود بی مشقت نیز آید و انقسام  
غنیمت شش درون شش بابت قبل حرم ملک غنیمت شمار جانی را پیش از پیری که تدرستی نعمتی عظیم است بعد از ایمان و قسم بقیع سین و قاف و بضم و سکون نیز آید  
و غناک قبل فقر و غنیمت شمار تو انگری را پیش از فقر و فراغت قبل شغل و غنیمت شمار فراغ وقت را از شواغل و مشوشت پیش از شغل شدن و  
مبتلا شدن بدین و حیانت قبل موت و غنیمت شمار زنده گانی را پیش از موت یعنی پیری و بیماری و فقر و شغل و موت آمدن در سیدی اندازیده اند وقت غنیمت  
دان و رواه الترمذی و عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال ما یبطل لحدکم الا غنی مطعینا انتظارنی برود نمی خور  
یکی را شمار تو انگری را که طاعی و عاصی گردانند و از خدا و نبی بیرون اندازند و است او فقرا مدنی یا انتظارنی برود مگر فقری را که فراموش گردانیده است طاعت خدا  
بجز فاری و کسب و برهنگی و تردد و کفاف و طلب قوت او و مرضا مفندا یا بیاریر که تباها گردانیده است بدن را از جنت سختی آن یادین را به جنت کسان که عارض  
میکرد بسبب آن او هر ما مفندا یا پیری سخت را که خوف و بی عقل گردانند و است مرد را و افنا و بعضی تکلم کذب نیز آمده و وقوع در کذب لازم از عرفان  
است فی الصراح فیه غنیمتین دروغ و سست رای از پیری افکار دروغ گفتن و خوف شدن او و مونا بجهنم یا مرگ را که زود و ناگهانی آید و هلاک کننده  
است که فرصت توبه و قدرت بران نمایی فی الصراح اجازت حسنه را کشتن جاسپ سخت دوزخ و والد جال با انتظارنی برود مگر دجال را که در آخر زمان بیاید  
و از راه برود و دقت کرد و والد جال شوخایب بلیطوس و جال بد غایبی است که انتظار برود و میشود او را حاضر کرد و در آخر زمان او الساعه با انتظارنی برود  
مگر قیامت را و الساعه ادهی و امر و قیامت سخت ترین حوادث و تلخ ترین افاقت حاصل معنی حدیث آنکه میفرماید که آدمی که فنی است و فراغ غنیمت  
نمی شمارد و باین آفاقت را و مکر و بات را انتظار می برد یعنی در حالت فقر که آسایش و سلامت مال را غنیمت پندارد و بر فقر کبر نمی کند مگر غنا میخواهد که طغیان آورد  
و از راه برود و هم چنین در حالت غنا که شکر نمیکرد و نعمت خدا را نمی شناسد و عبادت حق نمی کند مگر فقر میخواهد که از نیمه عبادات و خیرات فراموشی آورد و چنین  
است معنی قرآن و رواه الترمذی و النسائی و عنه ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال الا ان الدنیا ملعونه ملعون ما  
فیها آکاه باشد بد رستیکه دنیا را ندیده شده است از راه رحمت را ندیده شده است هر چیزی که در دنیا است الا ذکر الله و ما والا که ذکر خدا و چیزی که دوست  
میدارد و وی تعالی آن چیز را از طاعات و قربات با چیزی که قریب و مشابه است آن خیر ذکر را از ذکر انس و اولیا و صلحا و اعمال صالحه یا چیزی که تباها است ذکر را  
و از لوازم و مقتضیات اوست از اتباع او امر و نواهی الهی غرض اسم و الا و بر و جاول از ولی است بمعنی محبت و بر و جمانی از ولی بمعنی قرب و بر و جمانی از اولیا  
بمعنی تبعیت و این بر تقدیر نیست که مراد ذکر اسم الهی باشد غرض اسمی که متعارفست اما مراد بدان هر عمل خیر بود که به نیت تقرب و تعبد کند پس طاعات و  
عبادات باین معنی همه داخل ذکر باشند و مراد با الا و اسباب و آلات باید داشت که متولی امر ذکر و معین برانند از کفاف معیشت و ضروریات و دیگر و ذکر  
قول وی که فرمود و عالم او متعلم از باب تخصیص بعد از تعمیم باشد و لکن کقول وی الا ذکر الله و عالم او متعلم بصب در فرع هر دو روایت است اگر چه بر  
قاعده بصب ظاهر است و وجه آنرا در شرح بیان کرده ایم و بر تقدیر بصب باز مکرر نیز روایت است و رواه الترمذی و ابن ماجه و عن سهل بن سعد  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لو کانت الدنیا تعدل عند الله جناح بعوضه اگر می بود دنیا که برابر میشد نزد خدا با زوی پشه را  
یعنی اگر دنیا را نزد خدا می تعالی برابر با زوی پشه هر دو می ماسقی کافرا منها شریقه نمی نوشانید هیچ کافر را از دنیا یک آب خوردنی و در نسخ مصاحف شریتر  
مانند آمده و رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا تتخذوا الا الصیغه  
فترغبوا فی الدنیا کما ترغبون فی الدنیا مکرر و وضعیت بفتح ضاد و سکون یا صناعت و تجارت و بعضی تفسیر کرده اند از باب است  
و مزرعه و قریه زیرا که در اتخاذ آن حرص بر طلب زیادت پیدا شود و رواه الترمذی و البیهقی فی شعب الایمان و ابن درق کسی است که تلبس به  
اسباب او را مانع از شهود بسبب آید و از ادای حقوق باز دارد و اگر این چنین بود منی نبود و این هر دو معنی را گردید رجال لا تمسک تجارت و لا بیع عن ذکر الله  
محمل است مردانی که باز نمیدارند ایشا از تجارت و بیع از ذکر خدا یعنی بی و تجارتی ندارند تا مانع آید با وجود آن از ذکر یا زنیدار و این معنی غیر از قول وی سبحانه تعالی و  
اقام الصلوة و اتیا الزکوة مناسب ترمی افدیت کرت مال و جابه ست و زرع و تجارت حول با خداست فارغ نشینی فاقم و عن ابی موسی  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من أحب دنیا هضر باخرته کسی که دوست میدارد دنیا میسراند آخرت خود را  
و من أحب آخرته هضر دنیا و کسی که دوست میدارد آخرت خود را از دنیا میسراند دنیا را چون کسی دنیا را دوست دارد بسیار کند و اگر او  
منهک و متوغل گردد و در تحصیل او پس از برای اشتغال بکار آخرت که متفرغ گردد و هم چنین عکس فاجر و ایا معنی پس چون دوستی دنیا و آخرت بیکدیگر جمع نمی  
گردد برگزیند و اختیار کند چه زیرا که باقی است یعنی آخرت بر چیزی که فانی است که آن دنیا است و رواه احمد و البیهقی فی شعب الایمان و عن ابی هریره

پیش از پنج چیز  
و غنیمت  
عاصی  
سختی  
پیش از پیری  
تکلم کذب  
غنیمت  
سختی  
پیش از پیری





تضعیف تعبیه است و خطا و تغیر است در صورت خطی او که تا احوال ساقه و از بعضی رواه و واقع شده و عن عثمان رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لیس لابن آدم حق فی سوی هذا المصالح نیست مرادی زاده استحقاق در غیر این چند چیز را و حساب کرده و نشود در آخرت بر این از جهت احتیاج و افتقار در زندگانی بدان بلیت مسکنه خانه که تواند کرد و روی بر قدر کفایت و ثواب یواری به عود و قه و جامه که پوشیده آن خود را و جلف الخبز بکسیر جم و سکون لام مان شبر خشک بی مان خورش و نفع جم نیز وایت کرده اند جمع جلفه بمغنی مان پاره خشک که بدان و نفع کر نشکی کند و الماء و آب که بدان تاب تشکی به نشاند و راه الترمذی و عن سهل بن سعد صحابی انصار سیت آخر من مات من الصحابة فی المذینته قال جاء و جل فقال کفنت آدم مدوی پس گفت یا رسول الله و لنی علی عمل اذا انما عملته راه نمای مرا بر کاری که چون بکنم آن کار را احببی الله و احببی الناس دوست دارد مرا خدای تعالی و دوست دارند مرا آدمیان قال کفنت آن حضرت در بیان آن عمل که درخواست از هدی الدنیا یحبک الله نفرت کن و نخواه و دنیا را و رغبت کن در وی تا دوست دارد ترا خدای تعالی فی الصراح زهد را خواهی خلاف رغبت و از هدی فیما عند الناس یحبک الناس و رغبت کن در آنچه نزد مردم است تا دوست دارند ترا مردم و راه الترمذی عن ابن مسعود ان رسول الله روایت است از عبد الله بن مسعود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نام علی حسیر خواب کرد بر برور یا مقام و قد اثر فی جسده پس بر خاست و بتحقیق تاثیر کرده بود برور یا در تن مبارک او و نقش گرفته بدان فقال پس گفت ابن مسعود یا رسول الله لو امرتنا ان تبطلک و تعلل اگر میفرمودی ما را که بکسیر انیم برای تو فرشتهای نرم و بسیار برای تو و جوه تنعم و آسایش بهتر و خوش تر بودی از خواب کردن تو برین حسیر در رشت فقال مالی و للدنیا پس فرمود آن حضرت چکار می کنی دنیا را و ما اننا و الدنیا لا کواکب و فتم من بادیا که مانند سواری که استظل تحت شجرة ساید حبت زیر درختی و هم سواره بایستادیم و ارج و ترکها پستر رفت و گذاشت آن درخت را و تخصیص سوار بجهت قلت مدت مکث و سرعت ذهاب است چه معلوم است که بر پشت اسب چند توان ایستاد و نیز درین اشارت است به بعد مقصد و اتهام بقطع مسافت آن و عدم تعلق و التفات بخیزی دیگر که مانع آید از آن و راه احمد و الترمذی و ابن ماجه و عن ابی امامه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال فرمود اعطوا لیاخی عندی رشک برده شده ترین و دوستان من نزد من کمترین خفیف الحاذی مسلمانان است یک بار پشت و حاذی تخفیف ذال معجزه شیت مرکب و خفیف الحاذی لقلیل المال و العیال کذا فی القاموس و قال فی الصراح قلیل الحاذی خفیف الظفر و خط من الصلوة هذا و ندی سبب عظیم از نماز را که آن و حضور در آن و چون شواغل و تعلقات اهل و مال کمتر دارد و لاجرم کثیر الصلوة و وافر بحضور خواهد بود و در وی شان که ترک دنیا و قطع تعلقات کند برای آن کند که نماز و عبادت مولی تعالی بحضرت تواند کرد چنانکه فرمود احسن عبادة و به نیک کرد و تمام و کمال کرد این مومن پرستش پروردگار خود را و اطاعه فی السرو اطاعت کرد پروردگار را پنهان و در خلوت چون کار دنیا ندارد و بیرون نمی رود و با مردم اختلاط نمی کند و هم در خلوت عبادت مولی تعالی مشغول است و کان غامضا فی الناس لا یشاء و الیه بالاصابع و هست آن مومن گننام در مردم اشارت کرده و نشود و بسوی او بانگشان یعنی مشهور و انکشت نامی خلق نیست و کان و ذقه کفا فاضبر علی ذلک و هست روزی او بقدر مایحتاج پس صبر و قناعت کرد بر آن ثم فقد بیده پسترنقه کرد آن حضرت بانگشان و ست مبارک خود چنانکه در اجم نقد کنند یکی بعد از دیگری و برداشتن طایر وانه را یکی بعد از دیگری نیز نقد گویند و گفته اند که مراد از آن سرانگشتان است بر یکدیگر نقد تعجب و تقلیل فقال پس گفت آنحضرت عجبت میته شایب کرده شد مرک و وی در دوزخ در دوزخ عالم ز و بر رفته و آشوب بجوار قدس یا مراد آن است که این چنین کس زود و آسان جان میدهد بجهت قلت تعلق بدینا و غلبه شوق آخرت و بعضی گفته که مراد قلت موت مرک و تجنیز و تلفعین اوست چنانکه موت میعشت او در حیات نیز کم بوده قلت بواکبه کم اند زمان که بر کند و بر مرک وی قل تواتر کم است میراث وی که گداشته چون رزق وی بر قدر کفاف بود آنچه از پس وی مانده باشد چه خوا بود و راه احمد و الترمذی و ابن ماجه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عرض علی و بی لیجعل لی طعاما مکه ذهاب عرض کرد و ظاهر و پیدا ساخت بر من پروردگار من که بگرداند برای من بطما که و اطلا و بطما و بطع حامی روان شدن آب فراخ که در وی شکر نیزی بار یک باشد و مراد بطلا گردانیدن بطما که گردان آن وادی است بطلا که گردانیدن سنگی بر یا و اطلا و این ظاهر تر است چنانکه در فایت و دیگر آیه که کوی های که را اطلا ساز و نفعی است اگر فزایی برای تو بطما که را اطلا سازم فقلت لا یا رب پس گفتم نمی خواهم ای پروردگار من که از برای من بطما که را اطلا سازی و لیکن اشبع یوما و اجوع یوما و لیکن میسر نمی گردم که روز و کرسنه می مانم روز دیگر فاذا جعت تضرعت الیک و ذکر تک پس چون کرسنه نام زاری و نیاز مندی کم بنویسوی تو و یاد کنم ترا و ذکر تو گویم و اذا اشجعت حد تک و شکرتک و چون سیر شوم ستایش تو کنم و سپاس گویم ترا یعنی من فقر اختیار دارم روزی سیر و روزی کرسنه باشم تا بهیست و مقام صبر و شکر بر د و در ایام و این تعلیم و تنبیه است امت را بر اختیار فقر و قناعت و دلیل است بر آنکه فقر افضل است از غنا و راه احمد و الترمذی و عن عبد الله بن محسن بکسر جم و سکون ما و فصح ما و ملطین صحابی است معده و در اهل مدینه و حدیث وی در ایشانست قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من

اصبح منکم انما فی سببه کسی که صبح کرد از شما در علی که این است در سرب خود و سرب بفتح سین و کسروی و سکون را بهر دو روایت آمده و روایت کسر  
اوقی است بفتح معنی طریق و وجه و سینه و کسر طریق و حال و قلب و نفس و این معنی همه مناسب مقام است حاصل آنکه هر که صبح برخاسته این و فارغ ببال  
و بی تشویش و سرب بفتح تن یعنی خانه در زیر زمین مثل خانه های و خوش نیر آمده و اگر روایت آن صحیح باشد این معنی نیز مناسب است یعنی در خانه که مثل سوراخ موش  
و ر و باه است افتاده از آفات زمانه این است معافی فی حبله عافیت کرده شد و تندرستی داده شد و بدن خودش و غنچه قوت یومه و زود است  
قوت یکروز و فکانه حیضت له الدنیا پس کو یا که کرده شد و جمع کرده شد برای او دنیا بخیر و فایزها بخواه و اطراف خود یعنی کو یا دنیا تمام نزد اوست و خدا نیز  
جمع خود را یعنی جانب و طرف مثل عصفور و عصافیر و جهور و جاهیر و واه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و عن المقدام بن معدیکوب  
بکسر المصالحی است نزول که جمیع باقال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ما ملأ الله من بطن ینکر آدمی آوندی را به تر از  
شکم یعنی شکم به ترین آوندی است که پر کرده شود و از پر کردن وی شر با و به بیاری خیزد که نتوان گفت بحسب ابن آدم اکالات یقمن صلبه بس است آدم زاد  
نعمه خدا که راست و بر پا دار نما سخنان پشت او با فان کان لا محاله پس اگر است آدمی که البته پر میکند شکم را و قناعت نمی کند با دنی قوت فلث طعام و ثلث  
شواب و ثلث لفنسه پس باید که سه حصه سازد شکم را یک حصه جای طعام و یک حصه جای آب و یک حصه برای دم زدن و نفس تنگ نشود و ملاک نکرد  
رواه الترمذی و ابن ماجه و عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سمع رجلا یقشع آن حضرت شنید مردی را که آروغ میزد  
بمبالغه و جشاکات ثلثه جیم و مادر و غ قال اقصر بفتح بجره من جشاک پس گفت آن حضرت باز ای ازار و غ خود مقصود دنی از سیر خوردن است که پشت  
آروغ زدن کرد و دهن از فرمود فان اطول الناس جوعا یوم القیمه اطولهم شیعا فی الدنیا زیرا که درازترین مرد از روی کر سکی روز قیامت درازترین است  
است از روی سیری در دنیا یعنی هر که در دنیا سیر تر در آخرت کر ستر رواه فی شرح الترمذی نحوه و عن کعب بن عیاض بکسر و تخفیف تخافه  
و ضا و بمعجمه صحابی معدود در شامین روایت کرده از وی جابر بن عبد الله قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان لكل امه  
فتنه بدستی که مر هامت راقنه و امتحان و آزمایش از جانب حق است و فتنه امتی المال و آزمایش امت من مال است یعنی ایشان را حق غنی  
میکرد و اموال میدهد تا بیازداید که بر خداستقامت می مانند یا نه و رواه الترمذی و عن انس عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال یحیی یا بن آدم  
یوم القیمه کانه یلذج آورده میشود و آدمی را روز قیامت کو یا که بره ایست در ضعف و حقارت و بوی اولادیش مثل غم و از اولاد مرغ برده و اولاد حمیه  
مفقو حین جیم در آخرت بره جمعه به جان بکسر فیه قف بین یدی الله پس استاده کرده میشود و پیش خدای تعالی فقیول پس میگوید حق غر و جل اعطیتک  
و خولک و انعمت علیک این هر سه عبارت نزدیک هم اند معنی اعطیتک و آدم ترا یعنی اموال و اشیاء و خولک یعنی دادم ترا خادم و ذواد و غلامانی را  
تحویل داد و ملک کرد و اندین چیزی را یقال خول الشی اعطاه ایاه و فی القاموس الخول محرم که آنچه و از خدا تعالی ان نعمتها و غلامان و دوان و خزان از خواش و ثروت  
علیت و انعام کرد و م بر تو این شامل است همه را پس می گوید حق سبحانه بنده را که این نعمتها تو دادم فما صنعت پس چه کار کردی و چگونه شکر آن که از دی فقیول  
رب جمعه پس میگوید ای پروردگار من جمیع کردم مال را و ثمره و افزون گردانیدم آنرا بسو و اگر می و باز که کافی تمیز نامی گردن مال و افزون ساختن آن و ذکر  
اکثر ما کان و گذاشته ام آن مال را در دنیا بیشتر از آنچه می باشد فاجعنی ایاک به کله پس باز گردان و بفرست مراد و نایاب تر از آن مال را به فقیول پس  
میگوید پروردگار ای ما قدمت بنام آنچه پیش فرستاده و حیات خود از مال الا ان مال مناده در دنیا فایده ندارد و ممکن نباشد باز فرستادن فقیول پس  
میگوید آدمی رب جمعه و ثمره و تزکته اکثر ما کان فاجعنی ایاک به کله پس چون چیزی پیش فرستاده است شرمند میشود و جوابی مطابق  
سوال نمی یابد همان کلمه را باز میگوید فچنانکه حادث گناه کاران و مهتو ناست که غده صبح ندارد بر ایشان باشد فاف اعطاکم بقدم خیرا پس ظاهر میشود که  
وی بنده ایست که پیش فرستاده است نیکی را و خیر یعنی مال کثیر تر یا بهر معنی به الحی النادر پس گذرانیده میشود و حکم کرده میشود و او را بسوی اتش و دوزخ  
رواه الترمذی و ضعفه روایت کرد این حدیث را ترمذی و ثبت بضعف کرده زیرا که در اسناد او ضعفی هست و عن ابی هریره قال قال رسول  
الله صلی الله علیه و آله و سلم ان اول ما یسأل العبد یوم القیمه من النعمیم بدستی که اول پرسیده شدن بنده روز قیامت از نعمت ان تعالی  
اینست که گفته میشود ایاک الم نصح جمیع آیات است نکر دانیدم تن ترا و قول من للماء البارد و سیراب نکردم و انیدم ترا از آب سرد و ترا از آب سرد و ترا از آب سرد  
نعمتی عظیم است بی از بزرگان با بر می خود گفت ای پسر سرده که در خواب را از آب سرد و بر روی می آرد و شکر از درون دل از او خود یاد دارم که چون آب سرد  
میخورد و در گرفت و زمانی می بایست تا بحال خود بیاید و چون بحال خود می آمد می گفت سبحان الله این چیست و چه جوهر است و چیزی از عالم ذوق و توحید می گفت که کلام  
حمد الله علیه رواه الترمذی و عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تزول قدما من اعم یوم القیمه در میرو و پایهای آدمی روز قیامت یعنی ایستاده میلند و او را  
در بارگاه خداوندی حتی یسأل عن خمس تا که پرسیده میشود از پنج حالت عن عمره فیا افنا پرسیده میشود از آنچه روی کرد و چه کار میبرد و عن شبابه فیا ابلا پرسیده میشود

انجانی وی که در چه چیز کینه کرد و اندیشه را کویا جانی لباسی نواست که رفته رفته کینه میگرد و عن باله من ابن کتبه و پرسیده میشود از مال وی که از کجا گرد آورده و بهم رسانیده و فیما نفقه و در چه چیز صرف کرده و ما ذاعلم فیما علم و پرسیده میشود که چکار کرد در چیزی که دانست یعنی تعلیمی که خواند عمل کرد و یا نه و او اله الترمذی و قال هذا حدیث غریب الفصل الثالث عن ابی ذرین رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم قال له روایت از ابی ذر که آن حضرت گفت مرا و را انکست بنجر من احمروا الاسود تو نیستی بهتر از بنجر و نه از عرب عجم لا حمرا کمزید باغبان که تشریحی و سپیدی غالب است بر رنگ ایشان و عرب الاسود خوانند باغبان غلبه سبزی و سیاهی بر ایشان فرمود و تو از یک کس بهتر از هیچ و چه الا ان فضیله تقوی مگر آنکه زیاده الی بران کس بر بر کارهای یعنی فضیلت حقیقی به تقوی است و عمل صالح و نسبت بی تقوی و عمل صالح سبب فضیلت نمود و چنانکه فرمود وی سزاواران اگر کرم عذرا لک تقیم رواه احمد و غنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ما زهد عذب فی الدنيا الا ان تبذلک فی مقلب فی رختی بکرم و بیع بنده در دنیا و ترک مذات آنرا مگر آنکه روایند که خدای تعالی دانش حقایق اشیا در دل وی و انطق بهالسانه و کویا کرد و اندیشه حکمت زبان او را و بصره عیب الهیاد را و او را و دنیا را و اندیشه را و چنانچه باید بعین العین عیب دنیا را و در دنیا را که چه غلبه او گرفتار میاد و در دویا از آنکه بچه چله و سبب آنرا دفع توان کرد و علاج نمود و اگر چه در اول عیب دنیا و در دویا و او را و استیاست که زهد اختیار کرده و لیکن بعضا و نورانیت که از زهد در دل پیدا می شود حقیقت حال چنانکه باید مکتوف گردد و اگر در اول کار شوی و فرجی از آن داشته باشد در آخر مطلق از آن پاک و مبرر آید چنانکه فرمود و آخر جرمها سالما الی دار السلام و بیرون او را و او را حق تعالی از دنیا سلامت بسوی دار السلام یعنی بهشت تلویح است بآنکه حقیقت سلامت تمام و کامل در دار آخرت است و در بهشت درویشی را پرسیدند که چه حال دارد یک گفت غیر سلامت است انشاء الله اگر در بهشت در ایم رواه البیہقی فی شعب الایمان و عنه ان رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم قال قد افلح من اخلص الله قلبه لایمان تحقیق رستگاری یافت کسی که ساده و بی آمیزش گردانید خدای تعالی دل او را برای ایمان یعنی ایمانی عطا کرد و خالص از آمیزش نفاق و جعل قلبه سلیم و گردانید دل او را سالم از جمیع ذامیم و آفات و خالی از ذکر ماسوای خود و لسانه صادق و گردانید زبان او را راست و او را است کو و لغنه مطفئه و گردانید نفس او را رام و مطیع فرمان حق و غلبه مستقیمه و گردانید خلقت و طبیعت او را راست بی میل و ریزج بجانب باطل و افرار جاد و فقر بیا و کج رفتاری و جعل اذنه مستمعته و گردانید گوش او را شنوا سخن حق بشنود و عینه ناظره و گردانید چشم او را بینا که آیات صنع پروردگار را بیند خدایا لا ذن ففتح الماکوش بحبت رسانیدن او و کلمه حق را بمل بهشتا بفتح و در دو فتح بفتح قاف و کسر آن و سکون نیم و بفتح قاف و کسر سیم آنچه نهاد و میشود در دهان ظرف و ریخته میشود در وی روغن و شراب و مانند آن و بی افتد و ظرف هم چنین می در آید سخن حق از او گوش بدل و اما العین منقره لما یوعی القلب اما چشم پس قرار دهنده و ثابت دارنده است چیزی را که نگاه میدارد و دل آن چیز را و در عالم میگرد و یاد عالمی گردانند آن چیز را و در می آید در آن و نظر باین و معنی القلب را مخرج و منصوب خوانند و حاصل آنکه از راه چشم نیز در دل چیزی را می در آید و قوا می یابد و ثابت میماند در آن چنانکه از راه گوش بعد از آن حاصل برود و حکم باین که در بقول خود و قد افلح من جعل قلبه داعیا و بتحقیق رستگاری یافت کسی که گردانید خدا تعالی دل او را یا گردانید دل خود را و اع یعنی حلقه و نگاه دارنده حق رواه احمد و البیہقی فی شعب الایمان و عن حقه بن عامر عن النبی صلی الله علیه و اله و سلم قال ذاب الله و جعل یعطی العبد من الدنيا علی معاصیه ما یحب چون خدای تعالی را که می دهد بنده را از دنیا با وجو و کفایان او یا در بدل کفایان او که میکند آنچه دوست میدارد بنده را تا ما هو استدراج پس نیست آن و ادن کما استدراج و مکر الهی تعالی شانه و استدراج در لغت پایه بر بدن کسی را و استدراج حق تعالی بنده را است که سر کار معصیت کند بنده به بد او را نعمتی نوزاده و مکره دار او را و ملت دهد تا بنده همان برد که این لطفی است از پروردگار تعالی در حق وی پس توبه و استغفار از بهشت نجات و مغرور گردد و ناکامان بیکر او را و بعد از آن یکایک پس کواید چه بدر جا و در می برد بجانب عذاب ثم تلا رسول الله پسر خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم این آیت را که در معنی استدراج و در و یافته است فلما نسوا ما ذکروا به پس هرگاه که فراموش کردند کار فراموش کردند که کبر کرده شدند بدان چیز فحقا علیهم لعنا کلتی کشادیم بر ایشان در راهی هر جز را از نعمتهای دنیا حتی اذ فرجوا بما و تواتر آنکه چون خوشحال شدند بچیزی که داده شد تا از نعم خدا نام نغیبه گرفتیم ایشان را یکایک فاذ هم مسلمون پس ناگاه ایشان تحیر و ناامید گردید و ابلهس بمعنی تحیر و ناامیدی آید اشتاق المیس از دوست رواه احمد و عن ابی امامه ان رجلا من اهل الصنعة اهل صنعه جامه بود و نازق را و غریب صحابه که در صنف مسجدی بودند و صنف مسجدی بود و از مسجد شریف که داخل بود یعنی سایه و در بوقت پوشیده و اصل آن مسجدی بود که در آن مسجدی که قبله بیت المقدس بود و آنرا ساخته بودند و چون قبله بیت کعبه شد آن موضع را هم بران حالت گذاشته و این جامه در آن جاساکن می بودند و مقدار بخت و داشتند و کاهی کمتر میشدند و کاهی بیشتر و ایشانرا نه منزل بودند نه نخل و نه دانه و در مقام زهد و توکل نشسته و بر ریاضت و مجاهده و ذکر و تلاوت قرآن و حفظ احادیث رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم مشغول بودند و اقباس نوازی نمودند و ایشانرا ضیاف الله میخوانند و از غنای صحابه خدمت ایشان میکردند و قوت میرسانیدند و بمانان خود و بمانی نمی بردند و چندی از روز عتاب رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم مخصوص بودند و از خانه آن حضرت طعام میخوردند و کاهی باعث ظهور و جهره آن حضرت در تکیه طعام می گشتند چنانکه یک کاسه شیر بر کفایت میکرد و اعاویث هین باب بسیار است و آن حضرت مامور بود که با ایشان نشیند و با ایشان باشد پس با آن مخصوص شریف خود ایشانرا مشرف میساخت و میبخت که من کی از شام و بشارت میداد ایشانرا که در آخرت شما باین باشید و باین بهشت در آید و ابو هریره



از ایشانست بیت ملاخوش باش کان محبوب جانرا بدرویشان و مسکینان سری هست و اسناد و اقتساب طایفه صوفیه درین طریق از ایشانست اگر چه اشتقاق لفظ صوفیه از صفة تکلف است اما بمعنی موافق است رضی الله عنهم اجمعین پس ابوامامه روایت میکند که مردی از اهل صفة توفی و ترک دنیا را مردی که داشت یک دنیا را که از جای هم رسیده بود و از پس وی ماند فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم کتیه این دنیا را داغی است بر جنبه و پهلوی حال و می تمیخ است بمعنی قول وی سبحانه فکوی با جباهم و جنوبهم و ظهورهم قال گفت ابوامامه ثم توفی آخرت بر مردی دیگر از اهل صفة فتزک دنیا پس بگذاشت و دنیا را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم کتیه این دنیا را داغ اند که در گردن آوردن و نخا داشتن یک دنیا را و دنیا برای وقت حاجت در شرح کنایه نیست بلکه اگر کسی بنده بعد از ادای زکوة ممنوع نباشد ممنوع گنجی است که از آن حق زکوة داد نگیرد و لیکن شأن اهل زکوة و تارکان دنیا که همه را گذاشته و از همه چشم پوشیده و صحبت فقر آفریده بر فقر توکل نشسته و منتظر ولوج و دخول در درگاه قرب مولی تعالی گشته اند دیگر است که بایان تشدید و توجیه بر کذب دعوی فقر و فقر پرست است و لهذا راوی گفت مردی از اصحاب صفة مرد و نکست مردی از اصحاب مرد یعنی از اصحاب صفة بود که موسوم با هم فقر و زهدند و در صحبت ایشان نشستن و دعوی حال ایشان کردن منافی جمع در هم و دنیا را است اگر چه کاربرد دیگران آسان است و واه احمد و البیهقی فی شعب الایمان و عن معاویه بن عبد الله بن عتبة و احوال وی در فصل ثانی که شدت یهوده معاویه بر حال خود که ابو هاشم بن عقیله است در مدایع و ت کند وی را فبکی ابو هاشم پس بگریست ابو هاشم و اضطراب نمود فقال پس گفت معاویه یا بیکیک یا خال چه چیز در گریه آورد و ترلاهی حال من اوجج یشتیرک آیا در وی در قلق و اضطراب وارد تر از شاعر بلع شین محمد و سکون بنزه و زای در آخر در اصل بمعنی جای درشت که شک بسیار وارد آمده و بمعنی قلق و اضطراب بیشتر آید بشیر بن یزید و سکون بن و کسر بنزه از اشارت بمعنی اطلاق یعنی در قلق و اضطراب انداختن ام حوص علی الدنیا و قلق و اضطراب دارد حرص بر دنیا و زیاده آتی مال در آن خود هیچ کی نیست همه معیار است بخواجه آنچه خواهی قال کلا گفت ابو هاشم چنین نیست که تو گفتی نه در دامن حرص و لکن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عند النبیاء عند المخذبه و لیکن قلق و اضطراب من از است که آن حضرت عذر کرده بود بسوی ما یعنی وصیت کرد و ما را یعنی اصحاب را که نکرتم من و عمل نکردم بان نصیحت حسن ادای عبارت این مرد میدید که در دنیا صیغه خاعت آورد و گفت که وصیت کرد پیغمبر همه را مخصوص من و تو نشاخت و عمل نکردن و قبول و وصیت نمودن را مخصوص خود کرده اند و به دیگری نسبت نکرد قال گفت معاویه ما ذلک و چه خیرت آن عهد و وصیت که پیغمبر کرد قال گفت ابو هاشم سمعته یقول شنیدم آن حضرت را که میگفت انما یکفیک فی جمع المال خادم و مرکب فی سبیل الله اینست جز این نیست که بنده کی میکند از انجم و فراهم آوردن مال یک خادم و یک مرکب که بدان در راه خدا جدا کنی و انی ارا فی قد جمعت بستی من می یابم خود را که تحقیق جمع کرده ام بمعنی انواع و اصناف احوال و اشیاء را و او احمد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و عن ام الدرداء قالت قلت لابی الدرداء ام الدرداء که زوجه ابوالدرداء از فضیلهای صحایات بود گفت که گفتم ابوالدرداء مالک لا اطلب کما یطلب فلان چه شده است ترا که چیزی نمی طلبی و سوال نمی کنی یعنی از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باز یاران خود و الله علم خانه که طلب میکنند فلان و فلان فقال فی سمعت رسول الله پس گفت ابوالدرداء از آن جهت طلب و سوال نمی کنم که من شنیده ام پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یقول میگفت ان باکم عقبه کوه و ابدستیک پیش شما عقبه سخت است که دشوار است بر آمدن بر آن و عقبه فتح عین و قاف جای بر آمد بلند در کوه و ملود اینجا عقبات آخرت است از موت و قبر و حشر و اموال قیامت لایحوزها المتعلقون نمی توانند که شدت از آن عقبه کران باران فاحب ان اتخفف لثلاث العقبة پس دوست می دارم که پرسبک شوم برای آمدن آن راه است و دور دراز و عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مل من احدی شی علی الماء الا ابتلت قدماه آیا است میچ کی که برود و بگذرد بر آب مگر آنکه ترکزد و پایهای او را فوالقفت لایا رسول الله هیچ کسی نیست که بر آب رود و ترکزد و پایهای او را قال گفت آن حضرت کذلک صاحب الدنیا لا یسلم من الذنوب هم چنین دنیا را سلامت نمی ماند از گناهان البته هر که در دنیا افتاد خطاها و وی سر برزد و راهها را وایت کرد این دو حدیث را باقی فی شعب الایمان و عن جبرین بن غیر هر دو هم بلفظ تصغیر اول یحیم و یا و ثانی بنون و فابا بعی محضرم است دریافت زمان حیات آن حضرت را و سلام آورد در خلافت ابو بکر صدیق رضی الله عنه توفی سنه خمس و سبعین و قیل نه ثمانین مسلما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت آن حضرت ما اوحی الی ان اجمع المال و می فرستاده نشد بسوی من که جمع کنم و فراموشم مال را و اکنون من التاجرین و با شتم از بازندگان و سوداگران که مال جمع کنند و بر اقیانایان نمیکن اوحی الی ان سح بحذر یک و کن من الساجدین و اعد ربک حتی یاتیک الیقین و لیکن وحی کرده شده است بسوی من که دایم اوقات را به تسبیح و میخوردن عبادت خصوصاً نماز نشو و نشو و شغور و شغور دارم و تا آخر اوقات عمر بمان مشغول باشم و دیگر مرا فرصت و مجال اشتغال تجارت و وسیع و طر و کارهای دنیا کجا رحمت الله انکم بکم ضرورت حیات و نیاز بعد از قیاج بمان روی آرام و کار کنم و آن نیز چون متغرون بجن نیت و اقامت حق عبودیت و ذکر و شهود ربوبیت در بارگاه عبادت و واه فی شرح السنة و ابو نعیم فی الحلیه عن ابی سلم و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله

وسلم من طلب الدنيا حلالا لا کسی که طلب کند دنیا و اموال و اسباب آنرا بر وجه حلال استخفافا عن المسئلة از جهت طلب پارسائی و بازداشتن نفس از حرام و سوال کردن از مردم و سیعاً علی الله و از جهت کسب و کار کردن بر اهل و عیال خود و تعطفاً علی جاده و از برای مهربانی کردن بر همسایه خود یعنی الله يوم القيمة و وجهه مثل القتر لیلۃ البدن پیش می آید خدای تعالی را در روز قیامت و حال آنکه روی او مانند ماه است و شب چاره و من طلب الدنيا حلالا لا مکاناً مفاخر اموالاً و کسی که طلب کند دنیا را بر وجه حلال در حالی که طلب زیادتی نکند است و مال و نازنده است بر مردم مال و نماند و نماید مردم مال خود را یعنی اگر قصد می کند و می بخشد بر وجه ریاسید هاین را از جهت آن گفتیم که ریاسید عبادت و امر خیر و دوزخ و غیر آن پس در نفس مال مغفرت رود نه ملاه لقی الله تعالی و علیه غضبان ملاقات میکند خدا و حال آنکه دخی تعالی بر وی خشمناک است عزیزین در طلب مال حلال بقصد مکارثت و مغفرت و مرادات این حال است و در طلب مال حرام چه حال خواهد بود و راه البقی فی شعب الایمان و ابو نعیم فی الحلیه و عن سهل بن سعدان رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم قال ان هذا الخمر خزانة ملک الخمرین مغایر فرمود آن حضرت این خمر یعنی مایه کثیر خمریناست که مران خمرین را کلید است عبارتست از وجود خردمندان که خمرین را بگشایند و بگشند فطوبی لعبد جعله الله مفتاحاً للخیر پس خوشی و خوشی بادر بند و کلید گردانیده است خدای تعالی او را کلید خیر یعنی سبب فتح باب نیکی و بخشش مال مغفلاً قال الشرب سبب بستی باب شر و نخل و ویل لعبد جعله الله مفتاحاً للشر مغفلاً قال الخیر و ملک بادر بند و کلید گردانیده است او را خدای تعالی کلید شر و سبب فتح باب آن و سبب بستی باب خیر و راه ابن ماجه و عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم اذالم یبارک للعبد فی ماله چون برکت داده نشود بنده را در مال وی جعله فی الماء و الطین میگردانند آن مال را در آب و گل یعنی در بنا و عمارت بهمان معنی که گذشت و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و اله وسلم قال اتقوا الحرام فی البنیان پر بنیز کنید اتفاق مال حرام را در بنا با فائده اساس الخراب زیرا که اتفاق مال حرام در بنا با بنیاد و اصل خرابی دین است یا خرابی عمارت است و ازین جا مفهوم میگردد که اگر از مال حلال صرف کنند موجب خرابی نبود و بعضی گویند که معنی این عبارت این است که پر بنیز کنید از کتاب حرام را که در بنا کردن لازم می آید و برین معنی حرام بهمان بنیان است و معنی کلید فی مثل آنکه گویند درین حلقه و در مثل آهن است و حال آنکه حلقه عین و در مثل آهن است نه آنکه ظرف آهن است و مراد از خراب خراب دین است و احتمال دارد که خراب بنیان باشد یعنی بنکر دین اساس و بنیاد خرابی است که آخر خراب شدن است چنانکه در حدیث آمده است له و الموت و انزل الخمر بکذا فی بعض الشروح و اگر مراد از حدیث آن دارند که پر بنیز کنید از کتاب حرام و معصیت در بنیان یعنی بنای عمارت برای آن کنید که در آنجا بنشیند و فسق کنید و بالو بدان صحبت دارید و هر بنای که در وی فسق کنند آخر خراب گردد و نیز صورت دارد و الله اعلم و رواها روایت کرد این و در حدیث را البقی فی شعب الایمان و عن عائشة رضی الله عنها عن رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم قال الدنيا دار من لا دار له دنیا سرای کسی است که نیست در دنیا و او را چون دنیا فانی شدن است و اقامت و خلود و زندگانی خوش در وی ممکن نیست هر که دنیا را خانه خود گرفت کو یا نیست او را خانه و هم چنین قول او و مال من لا مال له و دنیا مال کسی است که نیست در او مال یعنی مقصود از مال اتفاق او است در خیرات و مرصیات الهی و چون در شہوات و لذات دنیا و صرف کند ضایع است و از حکم بالیت بیرون است پس کو یا مال نیست و در بعضی جواشی نوشته که مراد آنست که دارد دنیا را و در توان گفت و مال او را مال نتوان خواند از جهت فنا و هفارت آن و مرجع این نیز به معنی اول است و تواند که مراد آن باشد که دنیا خانه کسی است که نیست او را خانه در آخرت و مل کسی است که نیست او را خانه و مال در آخرت یعنی هر که دنیا را خانه گردید و متمکن و مطمئن گشت بدان و مال آن اندوخت بجان بقا و خلود چنانکه فرمود ان الذین لا یرجون لقاءنا و رضوا بالحمیة الدنیا و اطاعوا اهلها و فرموا و اتعجب ان ماله اخلده و او را در آخرت خانه نباشد و غنای نبود و لیا جمع من عقل له و از برای دنیا و بقا و تمتع در آن جمع می کند مال بسی که نیست عقل را و ایام لها زاید است یعنی جمع می کند دنیا را کسی که عقل ندارد و راه احمد و البیهقی فی شعب الایمان و عن حذیفه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم یقول فی خطبته حذیفه میگوید که شنیدم آن حضرت را که میگفت در خطبه خود الخمر حرام الا ثم شراب خورون جمع کنایان است یعنی همه کنایان در وی جمع است و از وی بوجود آید و از وی زاید و بلند او را نام کنایان خوانند و فی الصراح جماع الشیء بکسر جمع حذیفه و فقال الخمر جماع الاثم و النساء جماع الحیل الشیطان و زنان اسباب و آلات شکار شیطان اند و جماع جماع بر وزن کتاب یعنی مصیده به معنی آنچه بوی شکار کنند یعنی دام و حبس الدنیا را اس کل خطیئة و محبت دنیا سر هر گناه است چه در کتاب معاصی و مخطورات و شہوات که کنند محبت دنیا کنند و محبت آخرت موجب ارتحاب معصیت شود و قال گفت حذیفه و سمعته یقول و شنیدم آن حضرت را که میگفت آخر النساء حیث اخرهن الله پس اندازید زمان را آنجا که پس انداخته است یا ازین جهت که پس انداخته است ایشان را خدای تعالی در ذکر و شہادت و جماعت و فضل و ترتیب و راه دوزین و در وی البیهقی منه فی شعب الایمان عن الحسن بن مسلم را وایت کرد این تمام حدیث را چنانکه مذکور شد درین و روایت کرد بیهقی از حماد بن حدیث در شعب الایمان از حسن بصری بطریق ارسال همین مقدار که حب الدنیا ماس کل خطیئة و عن جابر



رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن مالک ان لقمان قال لابنه روايت است از مالک که لقمان حکیم گفت در سپید کردن و در بر عظمه بینی ای پسرک من ان الناس قلوبهم باو عدون بدستند آدمیان بتجسس دراز افتاد بر ایشان مدت چیزی که وعده کرده اند و هم ای الاخرة سورا عاید هبون و ایشان یعنی مردم بسوی آخرت تیز می روند و انک و بدستیک تو ای پسرک من قد استبدت الدنیا بتجسس بشت داده دنیا را مانند کنت از ان باز که پیدا شده و زاری شده و استقبلت الاخرة و روی آورده آخرت را یعنی روز اول که پیدا شده چون متوجه بسوی آخرتی گویا دنیا را گذاشته و ان دار القیمیر البها و بدستیک سرای و جای که سیر می کنی و میروی بسوی آن اقرب الیک من دار تخرج منها نزدیک تر است بسوی تو از مسای و جای که بیرون می آئی از ان چه هر که از جای بر آید هر دم و هر قدم از روی دور می افتد و هر چه متوجه است بجانب آن نزدیک می آید مسافتی در میان است که هر دم و هر روز آنرا قطع میکند و از روی نزدیک تر میگرد و روی باشد که آن مسافت تمام منتهی گردد و بدان پرسد و واه و عن عبد الله بن عمرو قال قيل لرسول الله گفت عبد الله بن عمرو که گفته شد و پرسیده شد در پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ای الناس افضل کدام کی از آدمیان بهتر است قال گفت آن حضرت در جواب ایشان کل مخموم القلب صدوق اللسان بهترین آدمیان هر مخموم دل و راست کوزبانست قالوا گفتند صحابه صدوق اللسان لغرفه راست کوزبان می شناسم معنی آنرا که چسبیت آنکه هرگز دروغ گوید و زبانش جز بر راست نرود و فامخموم القلب پس میت معنی مخموم القلب قال فرمود و هو القلب النقی دل پاک و خام دل چنانکه فرمود لا اثم علیه و لا یخفی و لا غل و لا حسد نیست هیچ گناه و برزه بروی و نه شرم کردن و از حد در گذشتن و نه غل و غش و نه حسد و اصل مخموم نجاست معجزه رفتن خاک و غشاک است از زمین و چاه خم البیت و انتم عاروب داد خاز را و غمار بضم خاک روبرو را گویند تواند که صحابه اصل معنی مخموم و لغت نشاخته باشند زیرا که آن حضرت کا بهی لفظی می گفت که صحابه با وجود کمال معرفت زبان عرب و فصاحت و بلاغت که داشتند نمی فهمیدند و معنی آنرا نمی دانستند چنانکه در حرم الرطس گفته اند یا معنی لغت را دانستند اما اضافت او بقلب و تعین مراد از ان در نیافتند پس آن حضرت بیان کرد و این احتمال ظاهر تر است و اعلم و واه ابن مالک و البیهقی فی شعب الایمان و عن ابن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال و بعدا ذلک فلیک چهار فصلت اند که چون یافت شوند در تو ای نهم طلب فلا علیک ما فاکم الذی پاک نیست بر تو و ضرر نیست ترا از فوت شدن و مابودن دنیا چون اصول نعم آخروی حاصل شد و نفس بدان کمال یافت و نورانی شد ماده حصول ثواب آخرت و نعمتهای بهشت بهم رسید از فوات نعم دنیا و دشواری لذات آن چه غم بخاند اگر باشد علی و وحشی در کار خاتمه جمعیت و حضور و کثافتی و غلظتی بر حال لطافت و نور عارض خواهد شد و مانا که فرمودن آن حضرت این را از برای تسلیه و تشفیة قلب سالکان است که ایشانرا که ای بحکم بشریت و طبیعت اتفاقا بجانب دنیا می افتد ان چهار فصلت که ام است حفظا مائة اول نگاه داشت امانت در حقوق پروردگار و حقوق مجاد و حق نفس و صدق بحديث و دهم رهنسی در سخن و حسن خلیفه سوم نیک طبیعتی و درست فطرتی چنانکه سابقا در معنی و حقیقه شقیمة گذشت و عفته فی طلحة چهارم پارسائی و لغت با جناب حرام و کفایت بقدر حاجت و عدم کثرت در اهل رواه احمد و البیهقی فی شعب الایمان و عن مالک قال بلغنی انه قيل للقمان الحكم روايت است از امام مالک رضی که گفت رسیده است مرا گفته شد مرا لقمان حکیم ما بلع ملک ما نوحی یعنی الفضل چه چیز رسانیده است ترا این را بتر آنرا می بینم ترا بدین مرتبه افضل قال گفت لقمان رسانیده است مرا این مرتبه صدق الحدیث راست گفتاری و ادا الامانة و ادا ای امانت در حقوق و قول ما یخفی و گذاشتن کاری که نمی خواهد مرا یعنی ضروری من نیست و مراد از ان فایده نه و از آنجا گفته اند که حکمت راست گفتاری و نیک کرداری است و واه فی علو طار روايت کرد مالک این حکایت را در صراط خاتمه و لقمان خواهرزاده ایوب پیغمبر است علیه السلام و بقولی ابن خالده وی بود و اختلاف است میان علما که پیغمبر بود یا نه و صحیح است که وی حکیم و ولی بود آورده اند که وی هزار پیغمبر را خدمت کرد و تلمذ نمود و از این عباس منقول است که لقمان پیغمبر نبود و پادشاه نبود بنده سیاسی بود که گویند چنانچه حق تعالی او را برگزید و حکمت و فطرت و عقل داد و در کتاب خود ذکر وی کرد و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یخفی الاعمال می آید علما می بندگان در حضرت خداوند متعال تا محبت شوند برای ایشان و شفاعت کنند ایشانرا و آمدن اعمال یا بصورت پروردگار تعالی است ایشانرا در صور حسن جمید چنانکه از بعضی احادیث و اما مخموم شیکر و یا قدرت الهی ثابت است بر آوردن لغواض و منکظم ساختن ایشان یا کنایت است از اعتبار در اتخافار و جود اعمال و انصاف بنده بدان فحش الصلوة پس ماضی آید نماز فبقول یا داب اما الصلوة پس می گوید نماز ای پروردگار من منم نماز آمده ام بدگاه عطف تو ما شفاعت کنم بنده را با اعتماد بقولی و آبروی که در درگاه تو دارم که مرا ستون دین خود خواندی و در مقام عت و قرب نشانی و فرمودی ان الصلوة تنی عن الغشاة و المنکر چون در دنیا بای و فانی شوق و مجرب بودم امر و نیز امید میدادم که مانع از غضب و عقاب تو آیم فبقول پس میگوید پروردگار تعالی انک علی خیر سبکی که تو ای نماز بر خیر و صلاح و فوز و طاهری و این تو حق و متبل است در قبول شفاعت و بی الطف و جود احسن مقال یعنی ترا فضلی و شرافتی هست و بجای خوبی اما شفاعت کار می و معنی دیگر است که اصل و بنای تو و اخوات تست و جامع جمیع صفات خیر است یعنی اسلام چنانکه باید و اینها شفاعت است که ایستادن در مقام شفاعت سختی آن ذاتی است جامع کمالات شایع بجانب صمدیت در جامعیت چنانچه ذات پاک مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که مظهر تمام اسما و صفات الهی است غرض از این که پیغمبر



فتح یابان تواند کرد الادی و هم چنین در اعمال عملی که جامع جمیع صفات خیر و کمال است چنانکه در آخر حدیث مشروح کرد و فقیهی الصدقه پس می آید صدقه یعنی زکوة  
فیقول یا رب انا الصدقه پس میگوید ای پروردگار من منم صدقه شفاعت میکنم این بند را و مرا به لطف خود بخوانی و در شان من الصدقه تطلقی غصب الرب  
فرمودی فیقول پس میگوید پروردگار تعالی صدقه را چنانکه ما زرا گفت انا علی خیر ثم یجعی الصیام فیقول یا رب انا الصیام پستریا بد روزه پس بگوید یا رب  
نم روزه که در انحصار بجزای خاص که جز ترکی آنرا ندانم ساختی و هر که مراد یافت و حرمت من نکا داشت مغفور گردی و وعده بد آمدن بهشت نمودی فیقول پس میگوید  
تعالی صوم را نیز بگوید ای ای که علی خیر ثم یجعی الاعمال علی ذلک پستری آید سایر اعمال برین وجه که مذکور شد یقول الله عز وجل انک علی خیر یعنی موقوف میدارد الله تعالی قبول شفاعت  
هر عمل را و اهل میگردد حاجت ده خواست ایشان با لطف وجود ثم یجعی الاسلام پستری آید اسلام که جامع اعمال خیر و مورد او امر و احکام است فیقول پس میگوید اسلام یا رب  
انت السلام و انا الاسلام پروردگار انا یا رب تو سلام است یعنی سالم و منزله از جمیع تعانی و طاقت و سلامت بخش بندگان از جمیع شداید و غمخاقت و مسلم سلام  
که ماضی و ناشی و مطیع امر و منقاد حکم تو ام و فرمودی ان الذین غدا الاسلام و اسلام بعد از جامعیت وی حسن ادای کرد که در باب شفاعت ادخل و  
اتمام است که ابتدا به تعظیم و شایع الیه نمود چنانکه حضرت مصطفی اول شای خاص پروردگار بگوید بعد از ان فتح باب شفاعت نماید و حضرت حق را سبحانه  
باسم سلام خواند و بنده و مطیع آید ازین جهت شفاعت وی قبول افتاد و اقبال دارد که با سلام صفت رضا و تسلیم و ترک اختیار که اعلام مقامات اهل قرب و  
اصطفا است مراد دارد چنانکه از صاحب مقام علت خبر میداد و قال له رب سلم قال سلمت لرب العالمین بر هر تقدیر یقول الله تعالی انک علی خیر چنانکه  
دیگر اعمال را گفت تا بهم زاول ترجیح و تعظیم را قرآن لازم نیاید و انما از که در رحمت و قبول نلامید و مخدول نکند چه همه جز و چه کل غریق دریای رحمت و  
مشمول لطف و احسان او نید بعد از ان ترجیح کرد او را و بشارت داد به قبول شفاعت وی و فرمود یک الیوم آخذ و یک اعطی بحسب توبه و امر و زموافقه می کنم  
بند که زانو بسپرده و می آید از انخواه هر چه میخواهی قال الله تعالی فی کتابه و من یستغفر غیر الاسلام دنیا ملن تقبل منه و هر که طلب کند جز دین اسلام و بنی را اس  
هر که قبول کرده نشود آن دین انان کس و مبنوی الاخرة من الناس من و آن کس در آخرت از دین کاران است و عن عائشة قالت کان لنا ستر فیه تمایل ظهر  
بود و او پرده که در وی تصویر بای پرندگان بود فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم یا عائشه بگوئی تغیر و این پرده را دور کن از میان  
فانی اذ اترت ذکرک الله نیا زکرت من چون می بینم این را یا و مبارک متاع دنیا را که مقبوح و مذموم است نزد پروردگار من تعالی و تقدس عزیز من چون یاد دنیا و  
دیدن آنچه یاد و باز از من موجب تشویش دل و تکریر مضاعف وقت مفرمان است قیاس باید کرد نفس دنیا را که چه حال خواهد بود و عن ابی ایوب الانصاری  
قال جاء رجل الی النبی آمد مردی بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم فقال عظمی و او عز گفت آرزو آن حضرت پند و مراد کوتاه کن یعنی بخر و مختصر جامع به  
فقال پس گفت آن حضرت اذ اتممت الی صلاتک فصل صلوته مودع چون بگذاری نماز پس بگذر از هر چه ناز شخصی که و دایع کننده و ترک دهنده است ماسوی الابد  
از خلق و نفس و اقبال کن بحساب حق با خلاص و توکل و توجه نام ممکن است که مراد تو دایع حیات باشد یعنی کویا که این آخر نماز است و این وقت آخر اوقات عمر تو چنان  
در مصایب شایع آمد که طالب باباید که در هر نماز خود چنان تصور کنی که این آخر نماز است چون چنین و اند لا بد بدوق و حضور و تعدیل خواهد کرد و اولای حکم  
بکلام بعد از من خدا و مکتوبی که محتاج کردی بخند خواهی از ان فرود آمد و اعتدای بجناب پروردگار راست فردای قیامت یا مطلق است شامل سخن گفتن بیار و و دو  
و سایر مسلمانان یعنی سخنی که از ان پشیمان شوی و محتاج باعتدای کردی و اجمع الایس مافی ای الناس و کردار داری خود را و غم معمم کن بزنا امید ی از پشیزی که در  
دست آویسانست و قطع طمع از ایشان و عن معاذ بن جبل قال اما بعث رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم الی یمن بسوی  
یمن بعثه قضاخ مع رسول الله بیرون آمد بشایعت وی پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم یومیه در حالی که اندر میبخت آن حضرت او را و معاذ را که  
و معاذ سوار بود و رسول الله و پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم پیشی تحت راحله پیاده میرفت زیر شتر سواری معاذ و در نیاکمال عنایت و اهتمام است از ان حضرت  
بشان معاذ و تنبیه است که اگر امام برای بعضی حکام خود عنایت کند و احترام فرماید ولی و انساب است بجزان و فساد و احکام وی ظلم فرج پس هرگاه که خارج است  
آن حضرت از وصیت قال گفت یا معاذ انک عسی ان لا تقانی بعد عامی ههنا برسی که تو نزد یکشت که در نیایی مرا بعد از سال عمر من که این است و لعلم ان تر  
مسجدی ههنا و قریه که تو بگذری ههنا مسجد من و قبر من فکی معاذ پس بگریست معاذ جفا فرمود رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم از جنت فرج و اند و فراق آن حضرت  
جنت یغفرین بر جگر من فراق محبوب که قال الطبی و فی الصراح جنت غالب آمدن حرص و سخت آرز و منشدن ثم التقت فاقبل بوجهه المذنبه پس برشته بگریست  
و روی آورد آن حضرت بجانب مدینه منوره فقال ان اولی الناس فی المقون و فرمود و قریب ترین مردم من بر هر کارا فند من کا فوا و حیث کا فوا هر کس که باشد  
و هر جا که باشد کویا من و وصیت و تسلیه است مرعز که باید تقوی و زنی و بر فراق باغم نخوری چون از متقیان باشی بصورت اگر چه جدا باشی یعنی مافی و طیبی گفته که  
این تسلی است مرعز که بعد از فرود آن او را بر علت خود یعنی چون باز آئی بدین اقدار کن بمصلحت من و قریب ترین مردم من که متعینند و گفته اند که ان کنا بیت را بوی که  
صدیق من که بعد از وی صلی الله علیه و اله و سلم و خلیفه خود چنانکه در حدیث جبرین مضمون آمد که کنی آمد ملاقات آن حضرت و حکم داد مردی فرمود با نای وقت دیگر از ان گفت اگر سایم و ترنایم باید





[illegible]



بجمله مائة عام نصف يومی در آید فقیران بهشت را پیش از تو انحراف به پانصد سال که نبرد از روی که نزد پروردگار است و آن هزار سال است و رواه الترمذی  
درین حدیث فقرا و اغنیاء مطلق واقع شده و تعلیق بهما جزان یافته چنانکه در فصل اول از حدیث عبدالله بن عمرو آورده و این وجه مرتفع کرد و اشکال با آنکه در میان این دو  
حدیث منافات است زیرا که از حدیث سابق معلوم شد که تقدم فقر بر اغنیاء چهل سال است و ازین حدیث پانصد سال چون اغنیاء مباحین از فضل و اکابر صحابه اند که  
بعضی از ایشان فاضله تر از فقر الیکن این غایتی است مخصوص به فقر است تقدم بر ایشان کمتر باشد بخلاف غیر مباحین و بعضی گفته اند که تقدم تحمل سال فقر است که در ایشان  
میل و رغبت بدینا باشد و پانصد سال فقر است و الله اعلم و عن انس ان النبی صلی الله علیه و اله وسلم قال اللهم احیی مسکینا و امیت مسکینا و  
احشرنی فی قومه المساکین خداوند ازنده دار مرا مسکین و بمیران مرا مسکین و برانگیز مرا در کروه مسکینان فالت عایشة لم یسرسید عایشه برای چه  
طلبی این را یا رسول الله و سبب آن چیست قال گفت آن حضرت در جواب عایشه انهم یدخلون الجنة قبل اغنیاء هم و بعضی خریفا زید که ایشان  
یعنی فقرا و مسکین فی در آید بهشت را پیش از اغنیاء چهل سال ازینجا این توهم میشود که فقر پیش از اغنیاء بهشت در آید اگر چه پیغمبران باشند غالباً مقصود آن حضرت  
صلی الله علیه و اله وسلم مجرمان فضل و شرف فقر است و طلب تقدم خود است بر اغنیاء خوف تا فردی بر تقدیر غنا از غنای کسی که فقر اندازد خوف تا خود را فقری غیر  
اغنیاء فهم بعد از آن وصیت کرد عایشه را بر رعایت حال فقرا و محبت ایشان و فرمود یا عایشه لا تردی المسکین ای عایشه گردان مسکین را چرخ می ناداده و احسان و  
سامح کن او را و لولیش قومه اگر چه بنمیه خراب باشد یعنی با نیک چندی با عایشه اجبی المسکین و قریبیم ای عایشه دوست دار همه مسکینان را و نزدیک گردان خود و از آنکه  
بر تو آید سوال فان ابدا یقرک يوم القيمة زیرا که خدای تعالی نزدیک میکند و از ترا بخود روز قیامت یعنی چون دوست داری تو مسکینان را و نزدیک گردانی خود ایشان  
دوست دار و ترا خدای تعالی و نزدیک گرداند ترا بخود و رواه در این حدیث را تمام چنانچه ذکر شد الترمذی و البیهقی فی شعب الایمان و روی و روایت  
کرد این ماجرا عن ابی سعید الی قول فی زمره المساکین تا قول وی فی زمره المساکین و سوال و جواب عایشه و باقی حدیث در روایت ابن ماجه نیست و عن ابی الدرداء  
عن النبی صلی الله علیه و اله وسلم قال بغوف فی ضغائنکم گفت آن حضرت طلب کنید مرا در ضعیفان و فقیران خود در رعایت حقوق و نگاهداشتن غل  
که من بالشیء بجان همیشه و بمن در بعضی اوقات یعنی اگر مرا جویند آنجا می یابند چنانکه در حدیث قدسی آمده که من نزد شکسته دانه یا طلب کنید رضای ما را در رضای ایشان  
و مال هر دو معنی یکی است فانما ترزقون او و تصرفون بضعنا کم زیرا که رزق داده میشود شما یا یاری داده نمی شود مگر برکت ضعفا که در میان شما اند پس شناسید حق فصلت  
ضعفا را و شکر کنید نعمت وجود ایشان را و او برای شک را وی است که لفظ حدیث ترزقونست یا تصرفون و اولی آنست که معنی داده بود چنانکه از حدیث صحیح  
سعد که در فضل اول که شد معلوم شد رواه ابو داود و عن امیه بن خالد بن عبدالله بن اسید فقیه حمزه و کسر سین تابعی نقل است روایت میکند از ابن عمر روایت می کند  
از وی زهری و جاحقه ذکر کرده است و این سعد و طبقه ثانی از اهل کوفه و عملی گفته تابعی بنی نقل است مات سنه نيف و ثمانین عن النبی صلی الله علیه و اله وسلم انه کان یسأل  
بصالحیک المهاجرین بود آن حضرت که طلب فتح و نصرت میکرد و از جناب حق عز و جلا بفقیران و درویشان مهاجرین و درو عالمی گفت اللهم انصرنا بفقراء المهاجرین و  
صالحیک جمع معلوک بضم صاد و سکون عین درویش تصحک درویش شد و صعلک درویش ساخت و از این غایت فضل و مزید برکت است مرد و ایشان فقیران  
که سید عالم صلی الله علیه و اله وسلم ایشان را اثبات میکرد بدان و مخصوص و مشرف میداشت که برکت ایشان طلب نصرت میکرد و شایان چه عجب که نوازند  
که از راه فی شرح السنه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم لا تغبطن حاجوا بضعه شک میر و غبط کن فاسق را به نعمت دنیا  
وی که دارد و فک لا تدری ما هو لاق بعد موت زیرا که تو نمی دانی و در نمی یابی که چه چیز را پیش آورده است وی یا چه چیز پیش آورده است و از بعد از ترک وی ان الله غافل  
قاتلا لا یحوت بدستی که مر فاجر را تر خدا کشنده است یعنی غدا بکنده بهمت کنی میر و فانی می گردان غدا بکنده یعنی الدار و النواهد آن حضرت از قاتل که  
نمی میرد آتش و دوزخ را و این تفسیر از روی ابو هریره است که نام او عبدالله بن ابی مریم است و رواه فی شرح السنه و عن عبدالله بن عمرو و قال قال رسول  
الله صلی الله علیه و اله وسلم اللدنیما یجن المؤمن و سنه دنیا زندان سلطان و قحط سال است که در شدت و محنت می باشد هر چند ناز و نعمت دنیا و او را بر سر گذارد  
و اما بر نسبت آنچه او را در آخرت نداد و از حکم زندان و قحط دار و دیار او آنست که وی همیشه خود را در بند داشت و بجا ده میداد و طاعت و عبادت و تنعم و ترغ را بخود و نمی دهد  
و همیشه شوق دارد که ازین محنت آبا و عظام کرد و بدرود و اذنا فادق اللدنیما فادق السجن و السنه و قتی که بگذارد دنیا را و بعد از وی کو یابی که از زندان و قحط  
بهین قیاس معنی قرینه وی که در بعضی روایات آمده غنة الکافر من معلوم کرد و رواه فی شرح السنه و عن قتاده بن النعمان ان رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم  
و سلم قال اذ للحب الله عبدالله روایت میکند قتاده بن النعمان که صحابی مدعی است که آن حضرت گفت چون دوست میدارد الله تعالی بنده خود را و احب الله الدنیا  
منع می کند او را دنیا را و پرهیزی فرماید او را از آن تا از وی تعالی و در نفع و بغیر وی مشغول نگردد و یا تا هلاک نشود و بموت قطعیت نگیرد و این معنی مناسب تر است تا  
وی که فرمود کما یظن احدکم یحیی سقیمه لانه چنانکه میکرد و یکی از شما که منع میکند و پرهیز میفرماید بیمار خود را از آب مراد یا ریت کآب و از زبان و در چنانچه مستحق شایسته  
رواه احمد و الترمذی و عن محمود بن لبید بن قحط و کسر لام فی انصاری و اشلی و لاد و در زمان شریف آن حضرت بود بخاری گفته که مراد را محبت است و در

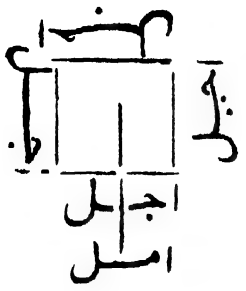
کرده است و در اسلام و طبقه ثانی از تابعین و این عبد البر گفته مراد قول بخاری است و اثبات کرده است مراد از صحبت ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال نشان  
 یکدیگر هم این آدم و دو خلعت و دو چیز است که ناخوش دارد و آنرا آدمی بگوید که الموت یکی از آن دو و چیز مردن است که ناخوش دارد و آنرا بگوید بخت و طبعی که مردن  
 و الموت خیر المؤمن من الفتنة و حال آنکه موت بهتر است در مسلمان از فتنة که گرفتاری بکفر و محصیت و اگر اهل جهاد است بر ارتکاب نامشروع و عات  
 و مانند آن از کمالات دین زندگی بر آن خوب است که طاعت کند و بر قدم استقامت ثابت ماند و ایمان بسلامت بر بندگی سلامت ایمان زندگی  
 بچهار کار آید و در صورت اگر اهل کرمه دل بر قرار خود باشد اما بر زبان گذرانیدن چیزی که لایق و مناسب دین نیست نیز فتنة است نعم اگر فتنة و ابتلا باشد  
 و شدت و محنت نفس بود سبب کفارت ذنوب و رفع درجات است و مرکب خواستن بخت این درست نبود و بگوید قلة المال خلعت و دو یکی  
 مال و فقیر نیست که آنرا نیز حکم نفس و طبعیت آدمی ناخوش دارد و قلة المال اقل للحساب و یکی مال کمتر است در حساب را یعنی بهتر است در مسلمانان و باید که خوشتر باشد  
 نزد وی زیرا که وی کمتر است برای حساب آخرت و شدت و محنت که به جنت آن برسد سهل است عزیز من اینها همه فروع ایمان است هر که ایمان به گفته شایع  
 درست دارد و یقین داند که آنچه وی فرموده حق است و اگر عقل سلیم دارد و تجربه صافی در دنیا نیز دید که کثرت مال و محنت گرفتاری در دولت و خواری و در آوردن  
 آن دینی هر آن که می شنود زحمت فقر کم نیست و بگردی بی تعلی و عرب و علوه نیست که در ترل آن و قناعت بخفاف و با محتاج است از زکات نفس  
 و صفای اوست رواه احمد و عن عبد الله بن مغفل بضم میم و فتح عین معجمه و تشدید فاصحی مشهور است از اصحاب شجره ساکن شد بدین بعد از آن تحول کند  
 بصبره و حدیث شنید از وی عن بصری و ابن العالیه قال جاء رجل الى النبی گفت مردی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقال لی احکب پس گفت آن مرد گفت  
 حضرت با بدستی من دوست میدارم ترا قال انظر ما تقول گفت آن حضرت آن مرد را اینک که چه میگوئی و تا مل کن که این دعوی تو که می کنی بس عظیم است و اینان دین مقام  
 و شوار است فقال لا احکب پس گفت آن مرد درین مرتبه بشوق تر و تاکید تر گفت بخدا سوگند بدستی هر آنکه دوست میدارم ترا مثلث مرات سه گرت گفت  
 این سخن را احتمال دارد که سه گرت با گرت اولی باشد که گفت انی احکب چنانچه ظاهر است و احتمال دارد که بعد از فرمودن آن حضرت انظر ما تقول سه بار و یکمرتبه  
 باشد و اندانی لا احکب قال ان کنت صادقاً گفت آن حضرت اگر راستی توای مرد دین دعوی صادق فاعده الفقیر تجافا پس آماده کن برای فقر تر کنون تجافا کسر  
 تا و سکون جیم سلامی که پوشند در اسبان نزد جنگ تا از خیم دشمن در امان باشند چنانکه زره مسوار را که فی الحاشی و در قاموس گفته تجفاف بکسر کت حرب که بشوند  
 آنرا اسپ و آدمی تا خانه دارد و او را در جنگ و این کنایت از صبر است که از آفت فقر بکاه دارد و هلاک نکند و در در طه جرع و سخطه نیکند للفقیر اسرع الی من یحیی برین  
 فقر شتاب تراست و زود رسیده تراست بسوی کسی که دوست میدارد و مرا من السیل الی منتهاه از شتاب رسیدن سبیل آنجائی که نهایت رسیدن وی با نجات است سبیل  
 آب بسیار روان شونده یعنی دوست دارنده مرآتیه محنت فقر میرسد و در حقیقت دولت و سعادت اوست ما بس صعب است رواه الترمذی و قال هذا  
 حدیث غریب از اینجا معلوم شد که دعوی محبت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بی اختیار فقر و سلوک طریقی آن را راست و دروغ است و در حقیقت اتباع و موافقت  
 لازم محبت است و محبت بی متابعت محبوب درست نه شعران المحب لمن یحب مطیع و لیکن این نشان صدق محبت و کمال اوست و ما هیبت محبت انچه با  
 باطن و امتلا قلب بحسن و استحسان ذات و صفات محبوب و خوبی و شکیل و شایسته اوست که او را از همه خوب می بیند و خوب میداند و خوب می اندیشد اما در مرتبه عمل و  
 اتباع ناقص و نازل است چنانکه ایمان بی عمل و اگر مقرون با اتباع کرد اعلی و اکمل بود اللهم انی فاعدا و لا تلغوه فانه یحب الله و رسوله محبت آن است و عن انس قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لقد اخفت بضم مزه و کسر خاء صیغی شکم اذا خافت یعنی ترسانیدن یعنی تحقیق ترسانیده شده ام من فی الله اخبت اظهار  
 دین خدا و دعوت خلق بدان و باخاف احد و حال آنکه ترسانیده نمی شد هیچ کی با من و بود من تنها در آغا ز کار دین و اظهار آن و هیچ یکی با من نبود و لقد اودیت خلقی  
 و هر آنکه به تحقیق این را کرده شد در بخانیده شده ام در دین و مایه دمی احد و این را کرده نشد هیچ یکی با من همان معنی که در باخاف احد گفته شد که اهل الطیبی و این معنی صحیح است  
 و لیکن ظاهر آنست که معنی آن باشد که ترسانیده شده ام من در دین و ترسانیده نشد هیچ کی اینها چنانچه من ترسانیده شده ام و این را کرده شده ام در دین و این را کرده نشد  
 هیچ کی چون من چنانکه در حدیث دیگر آمده ما و دمی بی مثل او و دیت زیرا که اید و نادی بر اندازده و مرتبه مرد است چون قدر و مرتبه ان حضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم از همه عالی تر و صدق و حقانیت وی ما هر تر و محض و خواش وی بر ایمان و ابتدای امت بیشتر از همه است ایضاً او بهر چه کند عظیم و نادی وی از ان بیشتر باشد  
 بعد از ان جان شدت فقر که باشد و اسی و اصعب محن است بقصد ارشاد و تعلیم امت بیان فرموده بقول خود و لقد ات علی ثلثون من بنی لیله و یوم و تحقیق  
 می آمد و می گذشت بر من می شب و روز و قنوتی و مالی و لبلال و حال آنکه نیست و نبود و ما در لبلال را طعام یا کله ذ و کسه خوردنی که بخورد و جگر داری یعنی حیوانی یعنی از هیچ  
 جنس از آنچه هیچ حیوان آنرا بخورد و نیز نبود چه جای آدمی الا شیئ یواریه ابط لبلال که خضری طیل حیر که می پوشید و نشان می کرد آنرا بغل لبلال معلوم است که در بغل آدمی  
 چه می کنی باز آنچنانکه در بغل نیز پیدا نشود و بیرون نماید و االبتم مذی روایت کرد این حدیث را ترمذی و قال و کنت ترمذی و معنی هذا الحديث  
 حین خرج النبی و مراد و مصدق این حدیث در بسکامی بود که بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ها در بامن مکه که نرفته از کعبه

و معه بلال و بود بان حضرت بلال انما كان مع بلال من الطعام من بلال از منس خوردنی می تحمل تحت ابطه الا آن قدر که بر میداشت در بغل خود و آنرا بگوشت  
 که با وی بلال بود معلوم شد که این قصه در تخریب از که بدنی نبود غالباً در آن هنگام است که چون ابو طالب وفات کرد و بعد از وی سه روز یا پنج روز خدیجه نذر و قات  
 یافت و این سال را عام الحزن گویند ابتدا و اذیت کفار مضاعف شد پس بعد از سه ماه از موت خدیجه سال دهم از نبوت پیا ده از که بطایف رفت و زین  
 حارثه با وی بود پس از اهل طایف مساعدتی ندید و مواهقتی نیافت و غلامان و یخردان خود را اعزا کردند تا آن حضرت را ندانند و پادشاهی مبارک او را  
 سنگ زدند و نعلین او را خون آلوده ساختند و خون از زخمهای سسک آن حضرت بر زمین می افتاد هر دو بازوی او را گرفته بر می خیزانند و خون میرفت و چون  
 میرفت باز شک بر می کرد و زخم ده می کردند و زید بن حارثه خود را سپرد آن حضرت می ساخت تا سر وی تمام بشکست و مجروح شد پس پروردگار تعالی  
 ابروی فرستاد تا او را سایه بکشد و پس جبرئیل آمد و گفت پروردگار تو شنید سخن قوم ترا و آنچه را کردند بر تو و ملک جبال را حکم کرد که اگر فرمائی این قوم را هلاک کنم و هر دو کوه  
 اخشین را که در میان آن آمادان است در هم نرم و ایشان را در میان آن پست گردانم فرمود امید دارم که از اصاب ایشان کسی بر آید که پروردگار مرا بوعده انیت پند  
 و در آخر این حدیث قصه ایست که در کتب سیر مذکور است و در شرح سفر السعادت نیز از آن چیزی ذکر کرده ایم اما در کتب ذکر بلال درین قصه ندیدیم آنکه مذکور است زید بن  
 حارثه است و آمد علم و عن ابی طلحه قال شکونالی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الجوع ابو طلحه انضاری که از تشنه سیر حارثه است و شوهر او را نش  
 است گفت شکایت کردیم با سویی آن حضرت که شکری را فرو خضاعن بطوننا عن ججو ججو پس بر داشتیم و کشتادیم از تشنه های خود شک شک یعنی هر کدام شکری از  
 سینه خود کشتادیم و بنمود و فروغ رسول الله پس برداشت و کشتادیم بنمود صلی الله علیه و آله و سلم عن بطنه عن ججو بن از سینه خود دو شک شک و شک شک  
 هر شکری از آن بنده که تقویت صلب کند و برایشان و راه رفتن قوت بخشد از آنکه شکم در و ده بگرانچید و واه الترمذی و قال هذا حدیث غریب  
 و عن ابی هريرة انه اصابه جوع روایت است از ابو هریره که رسید فقرای کعبه را که شکری فاعطاهم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم موقوفه  
 پس و او آن حضرت ایشان را خراما یعنی هر یک خرامائی داد یعنی فقر و تنگی اندق برایشان بجای رسیده بود که کسی بیک خراما نکند میگردند و واه الترمذی و عن عمرو بن  
 شعيب عن ابيہ عن جده عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال گفت آن حضرت خصلتان من کانتا فیه و دخلت انک هر کس که باشند از دو  
 خصلت در آن کس کتب به الله شاگرد اصحاب او بنویسد آن کس را خدای تعالی شکر گویند و صبر کنند و من نظری دینه الی من هو فوقه کی که نظر کند درین خود بسوی کسی که  
 بالای اوست یعنی کمالتر و قوی تر است از وی مدین فاقتدی به پس اقتد کند بوی و متابعت کند او را و صبر کند بر مشاق عبادت و مجاہدت و بر عمل نجاب و سنت  
 و نظری دینه الی من هو دونہ و کسی که نظر کند در دنیای خود بسوی کسی که فرو و است و کمتر و محتاج تر است از وی در دنیا فحمد الله علی ما فضل الله علیه  
 پس ستایش کند خدا را بنا بر فضیلت و ادن خدای تعالی او را بر آن کس و شکر گوید بر آن کتب به الله می نویسد الله تعالی او را شاگرد صحبت نظر ثانی صابو اب جبت نظر  
 اول و من نظری دینه الی من هو دونہ و کسی که نظر کند در دین خود بسوی کسی که آن کس فرو و است یعنی پس صبر کند بر طاعت و مجاہدت و نظر  
 فی دنیا الی من هو فوقه و نظر کند در دنیای خود بسوی کسی که آن کس فوق اوست فاسف علی ما فاتہ منہ پس اندوه خورد بر چیزی که فوت شد او را  
 از دنیا و بکتبه الله شاگرد اتو سید او را خدای تعالی شاگرد بجت اندوه و بر وفات دنیا و لا صابرا و لا صابرا و لا صابرا بجت بجز بگردن و واه الترمذی  
 و ذکر حدیث ابی سعید و ذکر کرده شد حدیث ابی سعید خدری که در وی این کلمه است ابشروا یا معشوصا لیک المهاجرون فی باب بعد فضائل  
 الفتوان دیدایی بی عنوان بعد از کتاب فضائل القرآن الفصل الثالث عن ابی عبد الرحمن الجلی نعمتین نام و عبد الله بن زید مصری است تابعی ثقت  
 روایت میکند از ابویاب انضاری و ابوذر و عبد الله بن عمرو بن العاص و غیر ایشان مات با فرقیته سنه مائه قال سمعت عبد الله بن عمرو و گفت شنیدیم  
 عبد الله بن عمرو بن العاص را که میگفت چیزی که بعد ازین تفسیر آن بیا یه و ساله و جل و حال آنکه بجهت پرسید او را مردی این سوال را که قال گفت آن مرد  
 السنن من هفترا المهاجرون ایانیتیم از فقیران مهاجران که الله تعالی ذکر کرده است ایشان را با این عنوان و مدح کرده برایشان و بشارت داد  
 رسول وی به سابقیت ایشان در دخول جنت فقال له پس گفت مرا و عبد الله بن عمرو و الک امرأه تا وی الیها آیا مر تازنی هست  
 که جای می گیری و میروی بسوی او و می باشی با او قال نعم گفت آری مر تازنی هست که جای می گیری بسوی او قال گفت عبد الله بن عمرو و الک  
 مسکن تشکله آیا مر تاز جای باشی هست که می باشی در وی قال گفت آن مرد نعم هست مر مسکن قال گفت عبد الله بن عمرو فانت من الغنأ  
 تو از تو انحرانی بحکم عرف قال فانت لی خاد ما گفت آن مرد چون شنید عبد الله بن عمرو را که بوجو دزن و سکن  
 او را از اغنیاء خواند پس گفت مرا خدمت کاری خیره هست قال گفت عبد الله بن عمرو فانت من الملوك پس  
 تو از پادشاهانی و در حکم ایشان قال عبد الرحمن این چنین است در نسخ شکات و صواب ابو عبد الرحمن است که را وی  
 حدیث است چنانکه در صحیح مسلم آمده غالباً لفظ ابو قحطافه و نسخا بملین روش نوشته شد و جاء ثلثة نفر الی عبد الله بن عمرو و افاغند و آمدند

سکس بسوی عبد بن عمر و من نزدی بودم فقالوا پس گفتند یا محمد کیست عبد بن عمر است والله ما نقد و علی شحی بخدا سوگند توانا نیستیم  
ما بر چیزی لافقت و لا دایقه و لا متاع نه بر چار و نه بر چار و نه بر جنس دیگر از اموال مقصود اظهار فقر و احتیاج و طمع بود فقال لهم ما شئتم پس  
گفت عبد بن عمر و ما این جماعه را چو خواستید شما ان شئتم و جعتم البینا اگر میخواهید باز می آید شما بسوی ما فاعطینا کم پس پسید هم شمارا ما بسوی الله  
لکم چیزی که آسان گرداند خدای تعالی از برای شما یعنی درین وقت چیزی زد ما حاضر نیست و ان شئتم ذکرنا امرکم للسلطان و اگر میخواهید و اگر کنیم قصه شمار  
برای پادشاه که دران وقت معاویه بود و ان شئتم صبریم و اگر میخواهید صبر میکنید فانی سمعت رسول الله زیر که من شنیده ام از پیغمبر خدا صلی الله  
علیه و آله وسلم بقول که میگفت ان فتر المهاجرین یسبقون الاغنیاء یوم القیمه الی الجنة اربعین خریفا بدرستی که فقیران مهاجران پیشانی  
میکند توانگران را روز قیامت و بسوی بهشت بجمل سال قالوا گفتند آنجا که ما فانا نصبر لا نسل ثنیاً پس ما صبر می کنیم سوال نمی کنیم چیزی را رواه  
مسلم و عن عبد الله بن عمرو قال بیتنا انا قاعد فی المسجد و انشی انکم من شئتم ام در مسجد و حلقه من فقراء المهاجرین قعود  
و حال انکه جماعه از فقیران مهاجران حلقه بسته نشسته اند از داخل النبوی ناکاه درآمد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فقعدهم پس نشست آن حضرت  
بایل بجانب ایشان یعنی نشست در میان ایشان ففتمت الیهم پس ایستادم من و رفتم بسوی ایشان فقال النبوی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و  
سلم لیسر فقراء المهاجرین ما بد که بشارت داده شوند فقیران مهاجران ما بلسر و جوهه صبر بخیزی که خوش حال گرداند ایشان را پس مراد بوجه ذوات  
باشد و تواند که محمول بر ظاهر باشد و تخصیص بوجه برای آن بود که از خوشحالی در بوی ظاهر می گردد و خبر خوش را که بشارت گویند هم ازین وجهاست که آن  
آن در بشره پیدا آید فانه هم به خلون الحبه قبل الاغنیاء ما ربعین عاماً زیرا که ایشان یعنی فقیران می در آید بهشت را پیش از توانگران به چهل سال قالعت  
عبد بن عمر و فلقه را یت الوانیم اسفرت پس بخدا سوگند پیرانی به تحقیق دیدم در نگهانی فقر را که روشن و تابان شد بشنیدن این بشارت قال عبد الله  
بن عمر و حتی تمینت ان اکون معهم یعنی ذوق آوردم در این حال و تاثیر کرد در من تا آنکه آرزو کردم که باشم من با ایشان او منهدم ما از ایشان مشک  
راوی است و تواند که برای تنوع باشد یعنی با ایشان باشم و در صحبت جلیس ایشان باشم تا انوار و اسرار بر کات صحبت ایشان بنید و زم که هر چه فقیران  
یا فقیر شوم و از ایشان باشم و الله اعلم و راه الدار می و عن ابی ذر قال امر فی حلی سبغ گفت ابو ذر امر کرد مراد دوست جانی من یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله و  
سلم بهفت خصلت امر فی محب الساکین و الد فو منه اول امر کرد مراد بدستی سبکینان و نزدیک شدن از ایشان و امر فی ان انظر الی من هو دونی  
ولا انظر الی من هو فوقی دوم امر کرد مراد که نظر کنیم بسوی کسی که ان کس فرود من است و نظر کنیم بسوی کسی که ان کس بالای من است یعنی در دنیا و امر فی ان  
اصل الرحم و ان از برت سیوم امر کرد مراد که مصله کنیم رحم را و پیوند کنیم بان اگر چه پشت دهم و قطع کند رحم یعنی صاحب رحم و امر فی ان لا اسال احد شئاً  
چهارم امر کرد مراد که سوال نکنیم و طلبیم از هیچ کی چیزی را و امر فی ان اقول بالحق و ان کان مراد که بگویم حق و امر کنیم بدان و اگر چه باشد تلخ و ناخوش آید  
و امر فی ان لا اخاف فی الله لومه لا تم شئتم امر کرد مراد که ترسم در دین خدا و در امر معروف و نهی منکر ملامت کردن هیچ طاعت کننده را و امر فی ان اکثر من  
قول لا حول و لا قوة الا بالله منعم امر کرد مراد که بسیار بگویم این کلمه را که مضمون وی نفی است از حرکت و جلد و رکشتن از عصبیت و قوت و قدرت بر عطا  
مکربارده توفیق الهی و اسلخ است از تدبیر و اختیار و قذا از ان در جنب قدرت حق و مشایخ شاذله را قدس الله اسرارهم و صیت است بطلان  
بنکر از این کلمه و گفته اند که هیچ چیز محدود و معین نواز از ان برای توفیق عمل نیست فاسن من کثر تحت العرش پس بدرستی که این بهفت خصلت از کتب است که مر  
حضرت رب العزت راست زیر عرش که فیوض و برکات از ان نازل و و اصل میکرد و واه احد و عن عائشه قالت کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
علیه و آله وسلم یجبه من الدنیا ثلثه بود آن حضرت که خوش می آمد و از دنیا سه چیز الطعام و النساء و الطیب خوردنی و زنان و بوی خوش  
فاصله ایشان و لم یصیب واحد پس یافت آن حضرت دو چیز را و نیافت یک چیز اصحاب النساء و الطیب یافت زنان را و بوی خوش را  
استیفا کرد ذوق و حظ از ان و لم یصیب الطعام و نیافت خوردنی را چنانکه استیفا کند لذت از او استنکار کند از ان با اختیار فقر و تنگی معیشت تا حکمت الهی  
و مصلحت وی دران چنانچه و لا بد در هر چه اختیار کرد حق عز وجل و علا صیب خود را حکمتی بالغ و مصلحتی عظیم خواهد بود و واه احد و عن انس قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حب الی الطیب و النساء و جعلت قرة عینی فی الصلوة دوست گردانید ه شد بسوی من بوی  
خوش و زنان و گردانید ه شد شادی و خوشدلی من در نماز یعنی ذوق و شهود و راحت و سرور که در نماز حاصل وقت من کرد که در هیچ وقت و هیچ عبادت  
نمود و لهذا فرمودی از خایا بلال یعنی راحت بخش ما را ای بلال نماز یعنی اذان کوتا نماز کنیم و از تعب و مشغولی کارهای دیگر خلاص شویم و مناجات حق بپوشیم  
و قرة یا مشق است از قریب قاف یعنی قرار و ثبات چه دیده و بنظر محب قرار یابد و بدیدار آرام گیرد بسوی دیگر ننگد و بنظر بغیر محبوب پریشان و  
بهر جانب نگران بود و یا مشق است از قریب قاف یعنی سروری و خنکی چشم و لذت وی در مشاهده محبوب بود و گرمی و سوزش وی در دیدن اعدا و لهذا







الوسط خارجا منه و کشید خطی در میان این شکل مربع که بیرون بر آید و است نژاد شکل و خط خطا صفا و الی هذا  
 الذی فی الوسط و کشید خطهای خور و متوجه بروی آرنده بسوی آن خطی که در میان است من جانبہ الذی فی الوسط از جانب  
 وی که در میانست زیرا که بجانب این خط در میانست و بجانب وی بیرون رفته قال هذا الانسان پس گفت آن حضرت هذا  
 یعنی این خط وسط که در میان شکل مربع واقع است مثال آدمی است و هذا الجمله محیط به و این یعنی خط مربع اجل و است  
 که محیط است با آدمی و هذا الذی هو خارج امله و این جانب که بیرون رفته است امل او است که دراز است  
 و هذا الخط الصفا و الاعراض و این خطهای خور و اعراض است یعنی نمره یعنی آفات و عیبات مثل امراض و حوادث

شست

بلکه که عارض شوند و هلاک کنند و از هر جانب متوجه بروی آرنده مانند با آدمی و گفتند و متصل اند بوی  
 فان اخطاه هذا بنفسه هذا پس اگر خطا کرد و دوگانه شست لاین عرض و این حادثه معین گزید و رسید آدمی را عرض و دیگر  
 و حادثه دیگر و آن اخطاه هذا بنفسه هذا و اگر خطا کرد و دوگانه شست این حادثه دیگر حاصل آنکه آدمی ایستاده ای دور  
 و دراز دارد و گمان می برد که میرسد آن امید با حال آنکه اهل قریب تر است بوی نازل و باز دارد و امید با رسید به جان میدهد و در بقیتم عذرا بپذیرای بالذکر خاک  
 شده و رواه البخاری و عن انس قال خط النبي صلى الله عليه وآله وسلم خطوطا کشید آن حضرت چند خط را فقال هذا امله و هذا الجمله پس فرمود این خط  
 امل آدمی است و این خط امل او است فینما هو كذلك اذ جاء الخط الاقرب پس در انشای آنکه آدمی هم چنین است و هم درین اندیشه است ناگاه رسید و اخطا اهل  
 که نزدیکتر است یعنی آدمی میخواهد که به خط امل که در دست راست برسد ناگاه اهل در رسید با مل نارسیده و در گذر و رواه البخاری و این حدیث را اجمال سه خط ذکر کرد و در  
 تفصیل دو خط آورد و ذکر خطوط دیگر که در حدیث اول اعتبار نموده بود حذف کرد و اظہر آنست که تحمل این حدیث مضمون حدیث ابی سعید است که در فصل  
 بیاید و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بهرم من آدم و شیب فیہ اثنان یروضعف میگرد آدم و جوان و قوی می گردد  
 مردی و دوزخ المومنین علی الجحیم عرض برگشت مال حرص بر درازی عمر و هر چند برگردد این دو صفت از وی شکسته و است  
 نمک و در زیر آدمی مجبول است بر حسب شہوات و شہوات بی مال و عمر دست نیاید و سبب قوی شدن اینها تضعیف بدن بعلمت آن بود که از شہوات  
 ملکه شده و قوت عقیده که قوت شہویہ را بزبون دارد و تضعیف شده و دفع آن تواند کرد و بیخای خوبی به محکم شده قوت پر کردن آن کم شده متفق علیه و عن  
 ابی هریره عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لا يزال قلب الکبیر شابا فی اثنین ہمیشہ دل پروازند وی وی جوانست و در و چیز فی حب الدنيا و  
 طول الامل در دوش دنیا و در انبی امید متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الله الى امور و مکذات خای تعالی جای غدر و لاله  
 کرد عذر از مردی که آخر اجله پس افکند و املت و امل او را حتی بلغه منتین سنته تا آنکه رسانند او را بشصت سال یعنی این عمر عمر بخشد و فرصت  
 و توبه نکرد و اعتذار ننمود و دیگر چه جای خدرا ماند جوان که چون پیر شوم توبه کنم پیر چوید و بعضی گویند که معنی عبارت این است که ثابت و واجب گردانید بروی که  
 عذر نخواهی کند و توبه و استغفار ننماید و در آن تفصیل نماید رواه البخاری و عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لو کان لادن آدم و اوان من مال لا تغنی لانا  
 اگر باشد مرا آدمی را دور و دیر از مال بهر آنکه طلب میکند سیوم را و سیرینی شود شکم وی از حرص و لا یملأ جوف ابن آدم الا التراب و پر نمی کشد شکم آدمی را مگر خاک  
 یعنی نادر که در مرد و حرص از وی نمی رود و این حکم بر غالب است و توبه به علی بن ابی طالب و رجعت میکند الله تعالی بر هر که میخواهد متوفی از الله این روزی و  
 تمهید نفس از آن یا معنی آن باشد که قبول میکند توبه از حرص مذموم از هر که میخواهد زیرا که توبه از معصیت مقبول است از عمل ظاهری و باطن متفق علیه و عن  
 ابن عمر قال اخذ رسول الله كفت بغير خدا صلى الله عليه وآله وسلم و دست زد ببعض جسدي بعضی تن من بعضی ناعضای من مثل دست  
 و دروش چنانکه عادتست درین گفتند و نصیحت کردن و چون خصوص عضو را فراموش کرد و بجهل گفت و در بعضی روایات آمده که گرفت بر دوشش مرا فقال  
 پس گفت کن فی الدنيا کأنک غریب باش در دنیا چنانکه گویا شر غریب او عالم بر سبیل یار و گذری مبالغه درین بیشتر است چه غریب گاهی روزی چند اقامت  
 نیز کند و مشغول گردد اما آنکه بر سر راه است میکند زودل بخیزی نه بندد و عدل فتنك من اهل القبور و بشا خود را از مردگان که در قبر آسوده و از نمبه گذشته اند  
 و تشبیه کن با ایشان و هم روزی که در حکم ده باشد و رواه البخاری و شرح این سخن بطی طلبد با آنکه حقیقت موت چیست انقطاع تصرف روح از بدن و گسسته  
 شدن پیوندهای از آن و بیرون آمدن بدن از حالت بودن او امر روح را روح موت بدست بدست و نگیرد و نگردد و بگویند متغیر میگردد و حال او چنانکه سلب کرده  
 میشود از وی چشم و گوش و زبان و دست و پا و تمامه اعضا و حواس و جدا کرده میشود از وی اهل و اولاد و اقارب و دشمنان و دوستان و در کرده میشود  
 و جسم و داه و غلام و دواب و ملک و زمین و سرزمین و هر چه از جمیع اسباب و آلات و خیالست پس تشبیه بر مردگان و دواب و در حکم ایشان آن بود که متصف گردد بقطع  
 علایق بدنی و اما کن این قطع کند تصرف روح از جوارح و ارتکاب محرمات و گروهاست و بداند که هر چه در دست تصرف از دنیا نماند و نیست بلکه همه از آن موی

و در زیر آدمی

و بیان در جانش است انسان کامل را در جهان

تعلی است و علامت او آنست که فندان آن اند و کین نکرد و بوجان آن سرور نشود و هم چنین منقطع کرد و از اهل و عیال و اقارب و معارف بسبب این  
 در حرام و مکروه و نهی و تنبیذ پس هر یک باین صفات متصف شود مشابه کرد و بدو کان و داخل باشد در حکم ایشان پستتر رعایت کند شرعاً و آداب دیگر که بدان مشابه بود  
 و در کور خفتگان کرد و بی از آنکه توبه است و آن برآمد نسبت از هر مطلوب جز خدا چنانکه بموت و کول است و آن نیز برآمد نسبت از فیه اسباب چنانکه بموت  
 و قناعت است و آن برآمد نسبت از شهوات نفسانی چنانکه بموت و توجیه اهل و عیال و روی کرد و انسیدن از ما سوامی او چنانکه بموت پس باقی ماند هیچ  
 مطلوب و محبوب و مقصود جز خدای عز و جل و صبر است و آن بیرون آمد نسبت از غلو و افراط بجا بهت چنانکه بموت بی مجاهدت و رضا است و آن  
 بیرون آمدن از خوشنودی نفس و در آمدن در خوشنودی حق تبارک و تعالی و تسلیم احکام از لیه و تقویض تمامه امور به تدبیر و اختیار مولی سبحانه بی منازعت  
 و اعتراض چنانکه بموت و خیر است و آن بیرون آمد نسبت از جود و قوت چنانکه بموت این صفات و این حالات چون حاصل کرد و مشابه مردگان  
 گردد و در شمار اصحاب قبور فتنه این است معنی قول آن حضرت . حدیث من اهل القبور و موتوا قبل ان تموتوا نیز این معنی دارد موت اختیار بی این  
 باشد که اندک از شیخ عبد الوهاب البیاضی فی رساله فضل التوبه الفصل الثانی عن عبد الله بن عمر قال مرنا رسول الله صلى الله عليه واله و  
 سلم یوما وانا و اخی نطین شیا بعد الله بن عمر رضی الله عنهما گفت که گذشت آنحضرت بر ما روزی و حال آنکه من و ماد من کل اند و میگردیم چیزی را  
 یعنی کل اصلاح میکردیم در بیاد یاری فقال پس گفت آن حضرت ما هذا چیست این و چکار می کنید یا عبد الله قلت گفتم من شیء فعله چیزی را  
 یعنی دیوار بست که اصلاح میکنیم و راست میسازیم آنرا قال فرمود آنحضرت الامر اسرع من ذلك کاشتاب تراست ازین یعنی بیرون آمدن از  
 دنیا و گذشتن ازین شتاب تر و در تراست از دیر پائیدن در آن که بحجت آن مشغول شوی و خانه را اصلاح کنی و واه احمد و الترمذی و قال هذا  
 حدیث غریب و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و اله و سلم کان یهوی للماء بود آن حضرت که میرنجت آب را یعنی بول میکرد و میخورد  
 بالتراب پس میخورد و بجای میشد از آنکه منسوب سازد فاقول پس می گفتم من یا رسول الله ان الماء منک قویب بدستی که آب از تو نزدیک است یعنی آن  
 قریب نیست که آن تیمم توان کرد و یقول می گفت آن حضرت ما یدرینی لعلی لا ابلغه چه در یاباید یعنی چه در نه شاید که نرسیم من آب را یعنی هم و فا  
 نه کند و فرصت نیامد که وضو کنیم باری بالفعل جنوع طاری خود حاصل کرده باشم عادت شریف چنان و دی که بعد از نقص وضو و تیمم کردی پیش از آنکه وضو  
 سازد برای مبادرت بتقصیل نوعی زهد است این تیمم نیم صیف که بحجت فندان آب بکنند و بدان کار گذارند و واه فی شرح السنه و ابن الجوزی  
 فی کتاب الوفاء و عن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و اله و سلم قال فرمود نه این آدم و نه اجدان آدمی است و این اجل آدمی است  
 یعنی نزدیک است بوی و وضع ید و عند فاه و نهاد آن حضرت از برای تصویر و تشبیل قرب موت را بآدمی دست خود را نزد فقای خود یعنی مرگ ده فقای آدمی  
 است و قویب بوی فی الصراح فقای پس سر شتم بسطایسترجشا و در از کرد آن حضرت دست را و و در داشت از قنات برای نمودن درازی اهل فقال و غم اله و  
 آنجا است یعنی بجای دور امل و امید و یعنی اجل نزدیک آمد و امل دور فتنه است و واه الترمذی و عن ابی سعید الخدری ان النبی صلی الله  
 علیه و سلم غر زعوا باین یدیه آن حضرت بخلانید چوبی را پیش خود و اخر الحنصبه و بخلانید چوبی نزد دیگر پهلوی این چوب اول و اخر اعبد  
 منه و بخلانید چوبی دیگر را دور تر از چوب اول فقال پس گفت آن حضرت اند و درون ما هذا آیا در می یابید و می دانید که حسیت مثال این سه چوب  
 قالوا الله و رسول الله قال فرمود هذا الانسان و هذا الاجل این چوب اول که من خلائیم مثال آدمی است و این چوب دیگر که خلائیم مثال مرگ است  
 که متصل است بآدمی و واه قال ابو سعید خدری می گوید که کمان میبرم آن حضرت را که فرمود و هذا الاصل و این چوب سیوم که خلائیم اهل  
 آدمی است که دور و دراز تر فتنه است فیتعالی الاصل پس در می گیر و دو غرض میکند آدمی امل را و میخواهد که برسد آن دور یا بد از اقل فتنه الاصل  
 و در الاصل پس ناگاه دریافت و در رسید او را مرگ بی آنکه برسد امل را و واه فی شرح السنه و عن ابی هریره عن النبی صلی الله  
 علیه و اله و سلم قال فرمود آن حضرت عمر امتی من ستین شهة الی سبعین عمر امت من اکثر از شصت سال است تا هفتاد یعنی غالب این است و کاهی  
 در می گذرد چنانکه در حدیث آمده فرموده است واه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله و سلم اعمار  
 امتی ما بین الشین الی السبعین اکثر عمرای امت من میان شصت سال است تا هفتاد و اقل عمر من یمن یجوز ذلک و اکثر کسی است از امت من کسی که گذرد از هفتاد و واه الترمذی و ابن  
 ماجه و ذکرده شد حدیث عبد الله بن الشیخ کبر شین معبر و نما مجهر شده و یا تا هفتاد ساله فی باب عیادة الرضی در باب پرش نمودن بیمار الفصل الثالث عن عمر  
 بن شعیب عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه و اله و سلم قال اول صلاح هذه الامم العیقین و الی آخر یختین یکی این امت یعقین است بزاقت حق و ضمانت وی تعالی  
 از اراق را و زهد و بی رغبتی در دنیا و چون یعقین بزاقت حق حاصل شد بخل بخواد کرد و بخل بحجت بی یعقینی بوصول بدق است میگوید که اگر مال صرف کنم و از دست بدم  
 و بکار نخبی خرم و چون زهد کرد طول امل نماید بقادر دنیا نخواهد ماند ازین جهت فرمود که اول فساد و بخل و الاصل نخستین فساد امت بخلی هذین در صرف و انفاق

فند  
 دان را امل  
 است از دنیا  
 و فتنه آن  
 از شصت و  
 هفتاد سال  
 چنانکه بول  
 در دنیا  
 بول بجای  
 بولست و در  
 است و آن  
 بیرون آمدن  
 همت





ثواب روزه وی که بعد از وی داشت لما بینما بعد ما بین السوا و الارض تحقیق تفاوت درجه که میان این دو است در بهشت و در قرب الهی تعالی و در توبه و بیشتر از تفاوت مسافتی که میان آسمان و زمین است رواه ابو داود و النسائی اینها اشکال می آرند که چگونه فاضل راجع آید عمل این مرد پسین که در یک مجله کرد بر شهادت این که پیشرفت و ما وجود آنکه درجه شهادت که در راه خدا و اظهار دین است جواب میگویند که این مرد نیزه الباقی در راه خدا و نیت شهادت داشت پس جزا داده شد بر نیت او و نیز میگویند که آن حضرت میدانست که عمل این مردی شهادت مساوی عمل آن شهید است بحجت نزد خلاص و عقل و معرفت با یادی عملی که بعد از وی کرد پس بهر شهید فاضله در حج تراست بر غیر شهید علی الاطلاق بسا غیر شهید که فاضله بود و از شهید دلیل برین سخن حال صدیقی اگر است رضی الله عنه نسبت بشبه و صحابه کذا قالوا و عن ابن کثیر بنفع کاف و سکون موعده و الا نادوی لفتح منزه و سکون نون نام او عمر بن سعد و بعضی گفته اند سعد بن عمر و بعضی عامر بن سعد زول کرد شام را و بود قدوم وی آنرا با عمر بن الخطاب انبیع رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم بقول روایت میکنند که شهید آن حضرت را که میکشفت ثلاث قسم علیهن سه فصلت است و سه حکم که سوگند میخورم بر آنها که حق ایند و احدی که مدیون شما شدی را فاقضوه پس باید که برید و نگاه دارید آن حدیث را فاما الدعی اقیم علیهن پس آن سه جز که سوگند میخورم بر حقیقت آنهاست ست فانه ما نقض مال عبد من صدقه پس بدست کشان این است که کم نشد مال هیچ بنده از جهت صدق کردن بر فقر آنچه صدق کرد چه در صورت نقصان است و لیکن چون موجب غیور گشت است در دنیا و سبب حصول ثواب و آخرت در معنی زیادتی است نه نقصان و لا ظلم عبد مظلمه صبر علیها و ستم کرده نشدند و ستم کرده نشدنی و گرفته نشد از وی مالی بناحق که صبر کرد آن بنده بر آن مظلمه الا زاده الله بها عزرا که از زاده کرده آن بنده را خدای تعالی بان مظلمه عنت مظلمه لفتح سیم و کسر لام و فتح نیز آمده مصدر یعنی ظلم کردن و نام مالی که ظلم کردید نیز آمده و لا فتح عبد باب مسئله نکشاید و هیچ بنده در سوال کردن از مردم الا فتح الله علیه باب فقر که آنکه گشت و خدای تعالی بروی و فقر را و اما الدعی احدی که فاضله و اما آن حدیثی که گفته می خوانم بر شما پس باید که بدانید اینست که میگویم حال پس گفت آنحضرت در بیان آن حدیث انما الله نیا لا یغفر منیت دنیا مگر برای چهار کس و مختص است احوال دنیا در آن چهار مرتبه بعد از رزقه الله مالا و علما اول بنده که داد او خدای تعالی مال و داد آنش که بدان طریق صرف و کیفیت انفاق مال در مصارف خیر و جود بر شما صدقه فیه بر تپش این بنده تقوی می اندر دین مال پروردگار خود را و ارتکاب نمیکند در دخل و خرج آن حرام و نامرضیات حق را و یصل رحمه و چون میکند و نیکی و احسان می نماید خویشان خود را و یصل ینسبه بحقه و کار میکند برای خدا درین مال سبحی مال یعنی حق که متعلق است بآن مثل زکوة و کفارات و صدقات یا بحق خدا که فرموده است صرف مال با دایب آن خدا با فضل المنازل پس این بنده و فاضل ترین مراتب و منازل است و بعد از رزقه الله مالا و دوم بنده ایست که داده است او را خدای تعالی علم بر حق انفاق و صرف مال در وجه خیرات و برات و حصول ثواب بر آن و لم یزقه مالا و داده است او را خدای تعالی مال فو صدق الله فی این بنده به مقتضای علمی که دارد و صدق و صلیح است نیت وی و دوست دارد و میبکند و جود مال را بقول لوان لی مالا لعلیت بعمل طان میگوید آن بنده اگر مبدء و مالی را عمل میکرد بعمل فلانی که تقوی می کند پروردگار را در مال و صلح رحم میکند و صرف میکند مال را در حقوق فاجر بها سواء پس نزد و ثواب این مرد و بنده برابر است اگر چنانچه اول جود مالی انفاق بالفعل می آید و از دوم ناما مقتضای نیت صادق که دارد و اجران می یابد و بعد از رزقه الله مالا و لم یزقه علما سوم بنده ایست که داده است او را خدای تعالی مالی و نداده است او را علمی که بدان تقوی و زرد و صرف مال در حقوق نماید فیه تحقیقی ماله بغیر علم پس این بنده خطا و خلط می کند در مال خود و دست و پا میزند بی علم و دانش و تامل و تمیز در طریق خیر و شر و صرف میکند از او غیر حق چنانکه فرموده لایق فیه ربه و لایصل فیه رحمه و لایعمل فیه تحقیقی تقوی می کند در مال پروردگار خود را و صلح می کند رحم خود را و عمل می کند در وی بحق فنه ما جنب المنازل پس این بنده در پدید ترین جایاست و حد لم یزقه الله مالا و علما و چهارم بنده ایست که نداده است او را خدای تعالی مال و علم نیز میان وجه و غیره و شر فیه بقول لوان لی مالا لعلیت فیه بعمل فلان پس وی میگوید اگر میباید مالی را عمل میکردم در وی بعمل فلانی که اسراف و اتلاف میکند فو نیست پس این است نیت وی و در زها سوا و بارگناه ایشان که بر میدارند بر پشت خود از ابراست رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح اینجانب بر معنی عزم باید عمل کرد و او را بر عزم معصیت ما خود است و معنی عزم آن است که بعد است بر آن و هیچ مانعی از جانب او نیست مگر ممد و قدرت و نارسیدن بدان و اگر قدرت یابد و برسد بی توقف میکند مثلاً اگر کسی عزم بر زنا دارد و او را تم است و ما خود است بر آن اگر چه عزم زنا نیست اما گاهی سبب خود و تفصیل کلام آنست که اول و سواس شیطان که در دل افتد کسی سبب و تعلل آنرا با جس خوانند و بر با جس مواخذه نبود و چون مد خاطر نشیند و در باطن جولان کند و بجز و آنرا خاطر خوانند و خواطر نیز از نامت مر جوم محمد صلی الله علیه و اله و سلم مرفوع و مضبوط است و مواخذه بر آن نه و این از خصایص این امت است که از رکاه و رحمت خاص پروردگار تعالی بدان مخصوص شده و بعد از آن هم است که قصد و نیت فعل دارد و در حسات بجهت قصد و نیت حش کمال می نویسند و در سیات نه بعد از آن عزم است چنانکه تصویر نموده آمد و روی مواخذه است بر وجهی که مذکور شد و عن انس رضی الله عنه عن ابی بنی صلی الله علیه و اله و سلم قال ان الله تعالی اذا اراد لعبده ان يستعمله فرمود آن حضرت که الله تعالی چون خواهد بنده نیکی را بکار می دارد او را فقیل و کیف يستعمله پس گفته شد و پرسیده شد از آن حضرت که چگونه بکار میدارد الله تعالی او را یا رسول الله قال یوقفه لعل یصلح قبل الموت فرمود توفیق میدهد او را برای عمل صالح پیش از مردن از اینجا فضیلت حیات لازم آید که در وی کاری توان کرد و رواه الترمذی و عن شداد بن اوس

توبه و بیشتر از تفاوت مسافتی که میان آسمان و زمین است رواه ابو داود و النسائی اینها اشکال می آرند که چگونه فاضل راجع آید عمل این مرد پسین که در یک مجله کرد بر شهادت این که پیشرفت و ما وجود آنکه درجه شهادت که در راه خدا و اظهار دین است جواب میگویند که این مرد نیزه الباقی در راه خدا و نیت شهادت داشت پس جزا داده شد بر نیت او و نیز میگویند که آن حضرت میدانست که عمل این مردی شهادت مساوی عمل آن شهید است بحجت نزد خلاص و عقل و معرفت با یادی عملی که بعد از وی کرد پس بهر شهید فاضله در حج تراست بر غیر شهید علی الاطلاق بسا غیر شهید که فاضله بود و از شهید دلیل برین سخن حال صدیقی اگر است رضی الله عنه نسبت بشبه و صحابه کذا قالوا و عن ابن کثیر بنفع کاف و سکون موعده و الا نادوی لفتح منزه و سکون نون نام او عمر بن سعد و بعضی گفته اند سعد بن عمر و بعضی عامر بن سعد زول کرد شام را و بود قدوم وی آنرا با عمر بن الخطاب انبیع رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم بقول روایت میکنند که شهید آن حضرت را که میکشفت ثلاث قسم علیهن سه فصلت است و سه حکم که سوگند میخورم بر آنها که حق ایند و احدی که مدیون شما شدی را فاقضوه پس باید که برید و نگاه دارید آن حدیث را فاما الدعی اقیم علیهن پس آن سه جز که سوگند میخورم بر حقیقت آنهاست ست فانه ما نقض مال عبد من صدقه پس بدست کشان این است که کم نشد مال هیچ بنده از جهت صدق کردن بر فقر آنچه صدق کرد چه در صورت نقصان است و لیکن چون موجب غیور گشت است در دنیا و سبب حصول ثواب و آخرت در معنی زیادتی است نه نقصان و لا ظلم عبد مظلمه صبر علیها و ستم کرده نشدند و ستم کرده نشدنی و گرفته نشد از وی مالی بناحق که صبر کرد آن بنده بر آن مظلمه الا زاده الله بها عزرا که از زاده کرده آن بنده را خدای تعالی بان مظلمه عنت مظلمه لفتح سیم و کسر لام و فتح نیز آمده مصدر یعنی ظلم کردن و نام مالی که ظلم کردید نیز آمده و لا فتح عبد باب مسئله نکشاید و هیچ بنده در سوال کردن از مردم الا فتح الله علیه باب فقر که آنکه گشت و خدای تعالی بروی و فقر را و اما الدعی احدی که فاضله و اما آن حدیثی که گفته می خوانم بر شما پس باید که بدانید اینست که میگویم حال پس گفت آنحضرت در بیان آن حدیث انما الله نیا لا یغفر منیت دنیا مگر برای چهار کس و مختص است احوال دنیا در آن چهار مرتبه بعد از رزقه الله مالا و علما اول بنده که داد او خدای تعالی مال و داد آنش که بدان طریق صرف و کیفیت انفاق مال در مصارف خیر و جود بر شما صدقه فیه بر تپش این بنده تقوی می اندر دین مال پروردگار خود را و ارتکاب نمیکند در دخل و خرج آن حرام و نامرضیات حق را و یصل رحمه و چون میکند و نیکی و احسان می نماید خویشان خود را و یصل ینسبه بحقه و کار میکند برای خدا درین مال سبحی مال یعنی حق که متعلق است بآن مثل زکوة و کفارات و صدقات یا بحق خدا که فرموده است صرف مال با دایب آن خدا با فضل المنازل پس این بنده و فاضل ترین مراتب و منازل است و بعد از رزقه الله مالا و دوم بنده ایست که داده است او را خدای تعالی علم بر حق انفاق و صرف مال در وجه خیرات و برات و حصول ثواب بر آن و لم یزقه مالا و داده است او را خدای تعالی مال فو صدق الله فی این بنده به مقتضای علمی که دارد و صدق و صلیح است نیت وی و دوست دارد و میبکند و جود مال را بقول لوان لی مالا لعلیت بعمل طان میگوید آن بنده اگر مبدء و مالی را عمل میکرد بعمل فلانی که تقوی می کند پروردگار را در مال و صلح رحم میکند و صرف میکند مال را در حقوق فاجر بها سواء پس نزد و ثواب این مرد و بنده برابر است اگر چنانچه اول جود مالی انفاق بالفعل می آید و از دوم ناما مقتضای نیت صادق که دارد و اجران می یابد و بعد از رزقه الله مالا و لم یزقه علما سوم بنده ایست که داده است او را خدای تعالی مالی و نداده است او را علمی که بدان تقوی و زرد و صرف مال در حقوق نماید فیه تحقیقی ماله بغیر علم پس این بنده خطا و خلط می کند در مال خود و دست و پا میزند بی علم و دانش و تامل و تمیز در طریق خیر و شر و صرف میکند از او غیر حق چنانکه فرموده لایق فیه ربه و لایصل فیه رحمه و لایعمل فیه تحقیقی تقوی می کند در مال پروردگار خود را و صلح می کند رحم خود را و عمل می کند در وی بحق فنه ما جنب المنازل پس این بنده در پدید ترین جایاست و حد لم یزقه الله مالا و علما و چهارم بنده ایست که نداده است او را خدای تعالی مال و علم نیز میان وجه و غیره و شر فیه بقول لوان لی مالا لعلیت فیه بعمل فلان پس وی میگوید اگر میباید مالی را عمل میکردم در وی بعمل فلانی که اسراف و اتلاف میکند فو نیست پس این است نیت وی و در زها سوا و بارگناه ایشان که بر میدارند بر پشت خود از ابراست رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح اینجانب بر معنی عزم باید عمل کرد و او را بر عزم معصیت ما خود است و معنی عزم آن است که بعد است بر آن و هیچ مانعی از جانب او نیست مگر ممد و قدرت و نارسیدن بدان و اگر قدرت یابد و برسد بی توقف میکند مثلاً اگر کسی عزم بر زنا دارد و او را تم است و ما خود است بر آن اگر چه عزم زنا نیست اما گاهی سبب خود و تفصیل کلام آنست که اول و سواس شیطان که در دل افتد کسی سبب و تعلل آنرا با جس خوانند و بر با جس مواخذه نبود و چون مد خاطر نشیند و در باطن جولان کند و بجز و آنرا خاطر خوانند و خواطر نیز از نامت مر جوم محمد صلی الله علیه و اله و سلم مرفوع و مضبوط است و مواخذه بر آن نه و این از خصایص این امت است که از رکاه و رحمت خاص پروردگار تعالی بدان مخصوص شده و بعد از آن هم است که قصد و نیت فعل دارد و در حسات بجهت قصد و نیت حش کمال می نویسند و در سیات نه بعد از آن عزم است چنانکه تصویر نموده آمد و روی مواخذه است بر وجهی که مذکور شد و عن انس رضی الله عنه عن ابی بنی صلی الله علیه و اله و سلم قال ان الله تعالی اذا اراد لعبده ان يستعمله فرمود آن حضرت که الله تعالی چون خواهد بنده نیکی را بکار می دارد او را فقیل و کیف يستعمله پس گفته شد و پرسیده شد از آن حضرت که چگونه بکار میدارد الله تعالی او را یا رسول الله قال یوقفه لعل یصلح قبل الموت فرمود توفیق میدهد او را برای عمل صالح پیش از مردن از اینجا فضیلت حیات لازم آید که در وی کاری توان کرد و رواه الترمذی و عن شداد بن اوس

برادرزاده حسان بن ثابت است او را پدر او را صحبت است نزول کرد بیت المقدس را و معه و است در شامین قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 وسلم الکلب من دان نفسه ذریک وفزانه وتوالتکی است که مطیع و فرمان بردار و زیون کرد و از نفس خود را و عمل ما بعد الموت و کار کند برای ثواب و جزا که  
 بعد از موت یابد و العاجز من اتبع نفسه هواها را همی و نادان و ناتوان کسی است که پیرو کرد و از نفس خود را و سواي نفس را یعنی هر چه نفس خواهد از محرمات  
 و شوات بدد او را و با نفس بس نیاید و در دست شهوت عاجز بود و اسیر هواي نفس گردد و نمی تواند طاعت الله و با وجود آنکه معصیت میورزد و برخلاف فرمان  
 حق میوردد و عمل خیر نمی کند و توبه و استغفار نمی نماید آرزو و خواهش دارد بر خدا که راضی گردد و بخشد و در بهشت درآورد و او التومذی و این ماجده شیخ  
 ابن جواد شاذلی رحمه الله علیه در شرح حکم میگوید که علماء الله گفته اند عا کا ذب که مغرور گردد صاحب آن بدان و ما زمانه از عمل و دیگر که او را بر کار آن بحقیقت  
 رجائیت بلکه آرزو و فریب شیطانت محروف کرخی رضی الله عنه گفت طلب بهشت بی عمل کنایه است از کما بان و امید شفاعت بی سبب و علاقه  
 نوعی است از فریب و امید داشتن رحمت کسی که فرمان برداری نکند او را همی و جالت است و حسن بصری گوید که قومی را باز داشت آرزوهای امرزش تا  
 بیرون رفتند از دنیا و حال آنکه نیست ایشانرا حسنه میگوید یکی از ایشان نیک دارم کار باز برورد کار خود که از منزه است دروغ میگوید مگر نیک بودی مکانی  
 بیرون کرد کار نیک کردی عمل را و می گفت دور باشی ای بندگان خدا از من آرزوهای باطل که اینها و ادبیای احتمالت که افتاده اند دروغ می بخندند و خداوند  
 تعالی پیچیده را باز و دایره ای او چسبند در دنیا و در آخرت و عمر من تصور میکنی از یاران خود نوشت که تو اهل داری مدازی عسر خود آرزو داری بر خدا بخار بد  
 خود بشمار که آهن سردی کوئی اما زنا الله منه الفصل الثالث عن رجل من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال کنا فی مجلس فطلع علينا  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و دیت از روی از صاحبان حضرت که گفت بودیم با در مجلس پس برآمد آن حضرت و طلع کرد بر ما و علی اس  
 اثر ما بود بر سر مبارک آن حضرت اثر آب یعنی غلیظ تازه آورده بود و درونقی و تازکی بر جمال با کمال خود افزوده و قلنا پس گفتیم یا رسول الله فوالک طلیب  
 النفس می پسیم ما ترا خوشحال خوشدل حال اهل فرموداری هم چنین است که شما میگوید قال گفت راوی ثم خاص القوم فی ذکر النبی یسروا فنادی  
 قوم در ذکر تو انگری که نیک است یا رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم لا بأس بالغبی لمن اتقی الله عز وجل نیست باک تو انگری و کسی  
 که تقوی کند خدای عز وجل چه تر بغی شاکر بلند است و الصالح من اتقی خیر من الغنی و تدرستی بهتر است هر کسی را که تقوی در دوز تو انگری و طیب النفس من النعم و خوشدلی  
 و خوشحالی از جمله نعمتها است که شکران واجبست و سوال کرده خواهد شد نه از وی در قیامت خاک که در قرآن مجید میفرماید ثم للسان یومئذ عن النعم و او اهل  
 و عن سفیان الثوری قال کان للمال فیامضو یکوه سفیان ثوری گفت بودال دند ان پیشین که کرده داشته میشد زیرا که زهد و قناعت در دنیا شمار اهل  
 روزگار بود و وقت لایموت بی سعی و تردد و توجیه بلوک و امیر سید و از ایشان آزاری دیده و خوار می کشید و نمی شد فاما الیوم فترس المؤمن امام و زدن روزگار  
 که انیم چون باخته زهد و قناعت مست افتاده و احتیاجا غالب آمده و برای تحصیل قوت توجیه و تردد بر دافینا خوار می باید کشید مال سپر مسلمانان است که سبب آن انداز  
 رسیدن بهام حوادث و بلاها در امانست و متغنی است بدان از توجیه بلوک و امرا و قاتل و کفیت سفیان ثوری لولا هذه الدخانیر لعمد ل بنا هو لا لللیل  
 اگر نمی بود این دنیا را بهر اینه منهدیل میبافتند ما را این دنیا فاران و خوار میداشتند و منهدیل بکسر و وقع میم خرقه که بدان دست و روی پاک گفته کنایت است از  
 ابتذال و خوار داشتن و قال و کفیت سفیان من کان فی پیشه منی نه و قلیله کیسکی باشد دست و ی چیزی ازین بالهاس باید که اصلاح کند و ترتیب دهد و دنیا دهد و کرد  
 از فاندان ان احتیاج زیرا که این دانی است اگر محتاج شود کسی کان اول من میزدل و دینه باشد آن کس اول کسی که بذل کند و از دست و دین خود را و قال و کفیت سفیان  
 الحلال لا یحتمل السرف بل حلال احتمال ندارد و بر منبندار و افراط و اسراف را یعنی بی باید و مال حلال اسرف کرد و باید آن را نگاه داشت و با احتیاجا حاجی کرد  
 تا چندگاه باقی ماند و قوام دین کرد و یا مراد آنست که مال حلال کم میباید شد و آن تعهدی باشد که در وی اسراف توان کرد و او فی شرح منته و عن ابن عباس قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیادی منادیوم العقیه آواز میدهد آواز دهند روز قیامت یعنی فرشته که خدای تعالی بپیکر او را بدان این انباء استین  
 که از سپردن شصت سال یعنی آنرا که عمر ایشان در دنیا بشصت سال رسیده و این را نسبت بصال عمر میدهند چنانکه میگویند مات و هو این ثمانین یا  
 تسعین و هو العمر الذی قال الله تبارک و تعالی و این شصت سال عمری است که گفته است خدای تعالی مدشان و این است را و اولم نعم کم میتد کرهیه  
 من تذکره ایام عمر ندیم شمارا عمری که پند پذیرد بر کرد در دین عمر کسی که پند پذیر تواند شد و جاکم الله یروا و ه شمارا پیغمبر ترسانند و خبر رسانند و انجا  
 معلوم کرد که تا پیغمبر نیاید و خبر ترسانند و عقل پسند و منیت و مواخذه و واه البیهقی فی شعب الایمان و عن عبد الله بن شداد  
 معه و است در طبقه ثمانیه از کبار تابعین و ثقات ایشان شنید از عمر و علی و معا و ابن عباس و از پدر خود و از خاله خود که میمونه است ام المؤمنین و در و  
 کرد از وی شعی و منصور و حکم و غیر ایشان قال ان نفر من بنی عدنه مثله اتوا النبی بدرستی که خدی از قبله بنی عدنه که سه تن بودند آمدند پیغمبر را صلی الله علیه و آله  
 و سلم فاسلموا پس مسلمان شدند قال رسول الله صلی الله علیه و آله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم من یفینیم کسیت که گفایت کند مرا و بت ایشانرا یعنی عمر و

و سامان حال ایشان کند تا مراجعت نباشد به خبر داری ایشان قال طلحه انما کفتم طلحه من کفایت میکنم منت ایشانرا فکافوا عند ه پس بودند این سه تن نزد طلحه فبعث  
النبي صلى الله عليه واله وسلم بعا پس فرستاد آن حضرت لشکری را بجائی فخرج فيه احد هم پس بیرون آمد درین لشکری ازین سه تن فاستشهد پس  
شهادت کرد و انیده شد آن یکی ثم بعث بعا پس فرستاد لشکری دیگر را آن حضرت فخرج فيه الاخر پس بیرون آمد درین لشکری و دیگران از آن سه نفر فاستشهد  
پس شهادت کرد و انیده شد ثم مات الثالث علی فراشه پسر مرد و در سوم بر سر خود قال قال کفتم طلحه فرائت هولاء  
الثلاثة فی الجحيم پس دیدم یعنی در خواب این سه تن را در بهشت و دایت المیت علی فراشه اما همراهم دیدم آمد مرده بر فراش رایش  
ایشان مقدم و سابق ترا ایشان والذی استشهد اخرا علیه و دیدم آنرا که شهادت کرد و انیده شد آخر که نزدیک میرو و بوی و متصل است بوی و اولهم  
علیه و دیدم نخستین این سه کس را یعنی آنکه نخست شهید شده بود که نزدیک میرو و باین شهید آخر و عقب تر از همه فلخلخی فی ذلک پس در آمد در  
باطن من تعجب و انکار درین دیدن این سه کس باین ترتیب یعنی باینکه اول سابق و مقدم بر همه بودی یا هر دو شهید در یک مرتبه و آنکه بر فراش مرده  
عقب تر از ایشان فذکرت للنبي صلى الله عليه واله وسلم ذلک پس ذکر کردم آنحضرت را این خواب قال فرمود آنحضرت و ما انکرت من  
ذلک و چه جز انکار کردی تو ازین قضیه یعنی دیدن توان مرده بر فراش را پیشتر و مقدم تر از همه و هم چنین دیدن شهید آخر پیشتر از شهید اول محل انکار نیست  
هم چنین میاید زیرا که لیس اما فحصل غدا من یؤمن بعمر فی الاسلام منیت سیح کی فاضلتر نزد خدای تعالی از مسلمانی که دراز کرده شود عسر و ی در مسلمانی  
لشبیحه و تکبیره و تقلیل از جهت عبادت کردن او مر خدا را بتبج و تکبیر و تملیل و چون شهید آخر دراز شد عسر و ی از شهید اول بیشک اجر و ی فضل  
و ی زیاده تر باشد از وی و هم چنین آنکه بر فراش مرده عمل وی از هر دو شهید بیشتر بود تاویل و توجیه این همان است که در فضل ثانی از حدیث عبد بن خالد مذکور  
شد و عن محمد بن ابی عمیر و کان من اصحاب رسول الله صلى الله عليه واله وسلم روایت است از محمد بن عمیر بفتح عین و کسر میم و  
سکون تخانیه و بود وی از اصحاب آن حضرت این را از برای این میگوید که صحبت وی با حضرت مشهور نیست قال ان عبد الوخر علی وجهه کفتم  
آن حضرت که بنده از بنده کان اگر بقیه بر وی خود من یوم ولد الی ان میوفت هر ما از روزی که زانیده شده است تا آنکه بمیرد و تحت پر فی طاعه الله  
در طاعت و فرمان برداری خدا یعنی فرض کرده شود که از ولادت تا وقت پیری در سجده و نماز و روی افتاده باشد یا مراد بعد از بلوغ مرتبه تکلیف باشد یا  
فی ذلک الیوم هر آنکه میباید در این افتاد و خود را در طاعت و عبادت در آن روز یعنی روز قیامت و لو دانه و دالی الدنیا یا نه و دست میدارد که باز  
کر دانیده شود و بسوی دنیا کی مایزداد من الاجر و الثواب تا زانیده شود از نزد او یا داشت عمل پس هر چند عجز زانیده باشد تا موجب زیادت عمل گردد و بهتر و  
و دست تر بود و اوها احد باب التوکل والصبر و کل و دلعت که نشستن کار را بختی و بازداشتن و و کاله بفتح و کسر سم است از آن فتوکل اظهار عجز خود و  
اعتماد بر غیر کردن و تکلیف ان بعضی سم از آن و در شرح عبارات است از باز گذاشتن بنده کار خود را بخدا و برآمدن از تدبیر نفس و تبری از زحل و قوت خود و توکل در غیره کارها  
رود و بیشتر استعمال وی در کار رزق بود و تحقیق معنی توکل ثقه و اعتماد است بر ضمانت حق عزوجل از اذای بنده کار را و ترک اسباب و کسب شرطان نیست  
بلکه باید نظر از آن ساقط بود و توکل کار دل است چون یقین بر ضمانت حق حاصل شد توکل درست آمد تعطیل حوائج شرعی نیست و کار و کسب بان  
مناجات ندارد و درویشان که ترک اسباب کنند از برای تحقیق مقام توکل و ریاضت نفس کنند تا فطرانان ساقط گردد و یقین حاصل آید بان که وجود اسباب  
در وصول رزق شرطان نیست و بعضی تفسیر کرده اند توکل را بیرون آمدن از کسب و اسباب بجهت وثوق بر اقامت پروردگار تعالی و این ابتدای حال توکل است  
یا مراد بیرون آمدن از نسبت از تعلل و لیان و منتی را مباشرت اسباب مانع از توکل نیاید و یقین او در مباشرت اسباب و ترک آن بر یکحال بود مثلا منتی اگر چیست  
خواب نشاند و بطریق خرق عادت در ساعت بیار آید یقین وی بقدرت صانع تعالی درین صورت و در صورت درخت خرم که بعد از سالهای فراوان بطریق  
جرمی عادت بار می آرد یکسان باشد بلکه مشاهد صانع کمال قدرت او در صورت اسباب و ترتیب مسبات بدان بیشتر است و در صورت بی سببی همان کسب  
فعل است و بس و اینجا چندین افعال متقین و احکام محکم است که در اینجا نیست و در ترک اسباب تعطیل خلق الهی است عز شأنه و صبر دلعت بمعنی صبر و منع  
و بازداشتن نفس از چیزی که از اغرای بشکیبائی تعبیر کنند و در شرح غالب آوردن داعیه حق بر باغنه نفس نزد معارضه شیخ نجم الدین کبری قدس سره فرموده  
صبر بیرون آمدن از غلظت نفس مجاهد و ثبات بر بازداشتن نفس از مال و اوقات و محبوبات وی و در عوارف گفته افضل اقام صبر کردن است بر خدا بصدق توجیه و  
مراقبه و قطع مواد خواهر فرموده که صبر نفس باشد و نقل فرض چنانچه صبر کردن بپادای فرائض و ترک محرمات و انچه صبر کفایت است صبر کردن است بر فقر و شداید آن صبر  
کردن نزد صدق اولی و کتمان بمصایب و ترک شکایت و انحای احوال و کرامات و اقسام صبر نفس و نقل بسیار است و بسا کس که بر تمام اقسام صبر تجاوز است و  
و مجال صبر را در هر مرتبه رعایت توجه و نفعی خاطر بر وی تنگ آید انتی و صبر نیز با وجود کثرت قیامش در استعمال مخصوص بود بصبر بر بلا و مصایب و مکر و هت چنانچه شکوید  
رزق و در رسایل این فقیر ساله است و بیان صبر و ذکر اقسام آن سعی تو صمیمه الاصحاب بالصبر فی جمیع الاداب که در اینجا بیان معنی صبر و ذکر مواد و محال آن تفصیل

کرده شده است الفصل اول عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يدخل الجنة من امتي سبعون الفا بغیر حساب می در آید بهشت را از امت من هفتاد هزار کس بی حساب هم الذین آن در آید کان بهشت را بی حساب آن کسانی که لا یسترقون ولا یتطیرون افسون نمی کنند و مشکون بدینگیرند و علی بهم یتوکلون و بر پروردگار خود توکل دارند متفق علیه ظاهر آنست و الله اعلم که مراد استرقا برقی جاهلیت است که از کتاب و سنت معلوم نشده و شارع آنرا تقریر نموده و امینی نیست در آن از وقوع در شرک بقرینه قول او و لا یتطیرون و بر مقرر است که تطییر از عادات جاهلیت است و منی عنه و اجتناب از عادات جاهلیت بر جامه مسلمانان لازم است و با وجود آن در وی فضیلت است و بروی جزائی خلیل مرتب ساخته که در آمدن بهشت است بی حساب زیرا که اکثر مسلمانان مبتلا و گرفتار اند با سباب اگر چه از جاهلیت بود و این نیز از درجات توکل است و بالاتر از آن ترک استرقا و معالجات و تدبیر آنست مطلقا که از برای تحقق مقام توکل کنند و متعارف از توکل این معنی مفهوم میگرد و ولما تفسیر کرده اند توکل را ترک کسب و اسباب بجهت وثوق بر اقیان حق چنانکه گذشت و این مرتبه خواص است و متوسطان و ایشان را این فضیلت و جزا که درین حدیث مذکور است حاصل است باز یادنی للذین احسنوا الحسنی و زیاده سیوم مرتبه مستیان و متفر با نیست که اسباب با کلکله از نظر شود ایشان ساقط و وجود و عدم آن برابر شده است و ایشانرا در مباشرت اسباب عمومیت و امتثال با مراد است و باین حیثیت حکم غنیمت گیرد و این مرتبه اخف خواص است از اینها و اولیا که از خود فانی و باقی بخدا اند و نهایت مرتبه توکل و حقیقت آن این است و جزای ایشان فوق همه است و تحقیق مقام این است که اسباب بر قسم اند یقینی و ظنی و وهمی یقینی مثل برداشتن لقمه و ندادن وی بدین و خاتمیدن و فرو بردن آنرا و مباشرت این قسم از اسباب منافی توکل نبود بلکه ترک آن جمل و سقم و موجب اثم است و ظنی اسبابی که جاری شده سنت الهی و تقدیر وی در حق عموم خلق مثل کسب قوت و تدبیر دران و معالجت و مداوات بادویه طبیه که حاصل شده ظن نفع آن و مثل احتیاج از چیزی که غالب است در وی هلاک چنانچه خواب در جائی که عادتست در وی وجود و سبیل و شیر مثلاً و این قسم کا بی ساقط میگرد و از نظر اهل توکل و تقوی به مشاهد قدرت حق و تقدیر وی و یقین بآنکه یک ذره بی اذن پروردگار نمیند و هیچ چیزی خلق و تقدیر وی واقع نمیشود و اما اسباب و همی واجب است ترک آن و منافی است مباشرت و امر توکل را آنچه احتیاج است از مکانی که سبیل و شیر در و هرگز نمی آید و بجز تو تم آید ناکمان احتیاج از کس پس افسونهای جاهلیت و تطییر مانند آن از آنچه شارع نفی آن کرده ازین قسم است و ترک تیرت و معالجات عادی از قسم ثانی فافهم و عنه قال خرج رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يوما فقال و هم از ابن عباس است که گفت بیرون آمدن حضرت روزی پس گفت عرضت علی الاثم ظاهر کرده شدند و نموده شدند مرا متناظر بقی کفایت و عیان یاد خواب یا اخبار است از نمودن آن در روز قیامت و تعبیر غرضی بجهت تحقق وقوع است فحبل علی النبی و معه الرجل پس در ایستاد که میگرد پیغمبری و حال آنکه با دوست یک مرد و النبی و معه الرجلان و می گرد پیغمبری و حال آنکه با دوست دو مرد و النبی و معه الرجلان و میگرد پیغمبری و دیگر با دوست گروهی و النبی و لیس معه احد و میگرد پیغمبری و نیست با وی هیچ یکی از جهت عدم متابعت کسی مراد از فرایب سواد اکثر اسد الافق پس دیدم سیاهی سیاهی که بسته است و بر کرده است گران آسمان را فرجوت آن بکون امتی پس چون بسیار بود و این کرده امید داشتیم که امت من باشد فحبل هذا امتی فی قومه پس گفته شد که این موسی پیغمبر است و امت خود تم قیل لی انظر لست گفته شد مرا بیک فرایت سواد اکثر اسد الافق پس دیدم سیاهی سیار که بسته است افق را فحبل لی انظر پس گفته شد مرا بیک هکذا و هکذا هم چنین و هم چنین یعنی همین و شامل فرایت سواد اکثر اسد الافق پس دیدم دیگر سیاهی بسیار که بسته است افق را فحبل مولد امتک پس گفته شد که ایشان اذ امت تو و مع هؤلاء سبعون الفا قد اعم و بلا ایشانند نعمان هزار کس که پیش ایشانند یعنی و رای ان سواد اکثر با هم از ایشان چنانکه روایت بخاری دالت دارد بران و الله اعلم بطول القمه بغیر حساب می در آید بهشت را بی حساب هم الذین لا یتطیرون ایشانان کسانی که لا یتطیرون و افسون نمی کنند با فسونهای جاهلیت و لا یکتون و داغ نمی سوزند و داغ کردن نیز از اسباب و همیه است و در عادیث نمی اذان آمده و نزد ضرورت که حکم اطباء حاذق یقین شود و خصی نیز بهشت اما محتار آنست که مکره و حرام است و کلام این درین باب در شرح سفر السعادت مشیح است از انجا بیهیبت و علی و بهر یتوکلون و بر پروردگار خود توکل میکنند و سبب با سباب و همیه نیز نمیدانم محض بکیریم و سکون و وقوع صاد و محبت پس با سبب و عکاشه که از مشایر صحابه است بضم عن و تشدید کا و تخفیف ان و تشدید اگر است حاضر شد بعد از او مشایر دی را که بعد از دوست و شکست شمشیر وی روز بدر پس داد آن حضرت اورا چوبی یا شاخ خرمشک را وی است پس گشت در دست وی مشیره وی اول کسی است که بیعت رضوان کرد و بشارت داد و در آن حضرت بهشت و وی از فضایل صحابه بود و وفات یافت در خلافت صدیقی و دمن ردت و عمر وی چهل و پنج سال بود و روایت کرده است از وی ابو بریه و ابن عباس و خواهر او ام قیس بنت محسن فقال ادع اسدک بجلنی فنهیم پس گفت عکاشه مران حضرت را و عاکل خدای که بعد از ایشان یعنی از توکلان که در آید بهشت را بی حساب قال اللهم جعد منم گفت آن حضرت خداوند بگردان عکاشه را از ایشان تم حرام آنرا







بخندام دارد و در اصل بجهت معنی زمین بلند است فلما قفل رسول الله پس هرگاه مراجعت کرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فصلی معراجعت کرد جابر آن حضرت و قنول باز آمدن از صفر بطن و قاطعه را که قاطعه کونیه باین معنی گویند تعالی و لا یعنی بود و سلامت باز آید فاد و کینه العاطلة حتی و اکثر لعضاه پس دریافت و در سیدایشانرا نیم روزی در وادی که بسیار بود درختان در وادی و عضاه بکسر عین جمع غصه یعنی درخت خار و در مجمع البهار گفته غصاه درختان معیان فتنزل رسول الله پس فرود آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و تفرق الناس لیتطلعون بالشجر و متفرق شدند مردم در آن حالتی که سایه می طلبند درختان یعنی هر که ام زیر درختی رفت و قیل و کرا و فتنزل رسول الله پس فرود آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم تحت سمره زیر درختی که نام او سمره است و فی الصراح سمره ففتح سین و ضم میم درخت طلع فعلق بها سینه پس بیا و بخت آن حضرت بآن درخت شمشیر خود را و نمنا فومه و خواب کردیم مایک خواب فاذا رسول الله پس ناگاه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیخود ناخواه ما را و می طلبد نزد خود پس رفتم نزد وی و اذا عنده الصراخی و ناگاه نزد آن حضرت اعرابی حاضر است فقال ان هذا اخرا طاعا علی سبی و انما یمیم پس گفت آن حضرت این اعرابی کشید بر شمشیر و حال آنکه من خواب کننده ام فاستیقظت و هو فی بدو صلتا پس بیدار شدم و حال آنکه آن شمشیر در دست و دست برهنه و صلت ففتح صداد و ضم آن شمشیر آهنگه قال من یمنعک منی گفت اعرابی که منعی میکند و نگاه میدار در آن من فقلت الله پس گفتم نگاه میدار و مرا خدا می تعلل ثلثا سه بار گفت این کلمه را و لم یعاقبه و عذاب نکرد آن حضرت آن اعرابی را و جلس و نشت متفق علیه و فی رواية اخی بکوال اسمعیل فی صحیح و در روایت ابی بکر اسمعیل که در صبح خود آورده اینچنین آمده که فقال من یمنعک منی پس گفت آن اعرابی که منعی میکند ترا من قال الله گفت آن حضرت منعی میکند مرا از تو الله فقطع السیف من بدو پس افتاد شمشیر از دست اعرابی فاخذ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم السیف پس گرفت آن حضرت شمشیر را فقال پس گفت من منعی منی که منعی میکند ترا من فقال کن خیر اخذ پس گفت اعرابی بر آن حضرت را بایش بهتر کرد یعنی کینه و بغض را بکنند و بطف فقال تشد لالالا الله وانی رسول الله پس گفت آن حضرت ای کویا ای سیدی که نسبت بهج معبودی بحق کمر بسته و من فرستاده خدیم یعنی مسلمان بشوی قال لا گفت اعرابی مسلمان نمی شوم و لکن اعاهدک ان لا اقاتلک و لیکن من عهد میکنم ترا که کشش نکنم ترا و جبک نکم تا تو و لا اكون مع قوم یقاتلونک و نه باشم با قومیکه قتال میکنند با تو فخلی سبیل له پس رها کرد آن حضرت اعرابی را فاتی اصحابه پس آمد اعرابی بآمران خود و فقال حبسکم من غده خیر ان س پس گفت به یاران خود آمده ام شمار از نزد بهترین ادمیان که این کتاب الحمیدی هم چنین است در کتاب حمیدی و فی الریاض و هم چنین است در کتاب ریاض الصالحین تصنیف امام محمد بن ابی الدین نووی و عن ابی ذر ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال انی لا علم لآیة لیاخذ الناس بها لکنتم ان حضرت فرمود من و اتم آیتی را از قرآن که اگر گیرند و عمل کنند و تمسک نمایند مردم بدان آیت هر آینه بس است ایشانرا از جمیع افعال و ارا و آن آیت و لش این است و من یتق الله یجعل له مخرجاً و کسی تقویا و رزق خدا را بگرداند و خدا می بر او بیرون آید و خلاص شدن از هر تنگی و اندوه و محنت در دنیا و آخرت و رزق من حیث لا یحسب و روزی رساند او را از آنجا که گمان نداشت و یعنی بی ریج و لعقب و تر و در واه و احمد و ابن ماجه و الدارمی و عن ابن مسعود قال قرانی رسول الله گفت عبد الله بن مسعود خواند مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیت را اینچنین انی انما الرزاق ذو القوة المتین و این قرائت شاذ است و قول حق سبحانه ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین رواه ابو داود و الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح و عن ابن قال کان اخوان علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انس گفت بودند و برادر در عهد آن حضرت فقال احداهما یا بنی النبی صلی الله علیه و آله و سلم پس بود یکی از آن دو برادر که می آمد نزد آن حضرت چون مجرب بود و متعبد اکثر محبت بر سر سید و الآخر تحریف و برادر دیگر حرفی همی کرد و فشا الحرف انما و النبی صلی الله علیه و آله و سلم پس شکایت کرد آن برادر در حرف که بسوی آن حضرت برادر خود را یعنی نوبت او بر من افتاده و مرا غمخواری او باید کرد فقال لعلمک تروق به پس گفت آن حضرت و تسلیه و صبر و ادب و تحمل مونت او شاید که تروق و ادب میشوی برکت او و بسبب غمخواری و اتفاق که بر وی می کنی و این حدیث دلالت دارد بر آنکه اتفاق بر فقر و تحمل مونت ایشان خصوصاً بر دمی را عام سبب او را در رزق و برکت در است رواه الترمذی و قال هذا حدیث صحیح غریب و عن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان قلب ابن آدم کل و او شعبه بدستی که دل آدمی را در بر وادی شاخ و قطعه ایست کتابت است از شعب و تفرق بمجموع و خواطر وی در اسباب رزق و تحقیق ان فمن ابتغ قلبه الشعب کلها پس کسی که تابع کرد اندک دل خود را آن شعبها را همه یعنی در آن مجموع خود را برود و در تفرقه افتد لم یبال الله بای و ادا هلكه باک نذر و خدای تعالی که مدام وادی هلاک کرد اندک او را و رزق او ازین عالم که در امشعله اتفاق کرده و چه حال موت او برسد و من توکل علی الله کفاه الشعب و کسی که توکل کند و اعتماد کند بر خدا و بسپارد کار خود را بوی تعالی کفایت کند الله تعالی او را همه شعبها و تفرقه ها و حاجتها و مونت های کودکان او را و اوه ابن ماجه و عن ابی هریره ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال قال و بکم عزو جل آن حضرت فرمود که گفت پروردگار شما را و ان عبیدی اطاعونی اگر نندگان من فرمان برداری کردند می را لا سقتهم المطر باللیل خبرا می نوشانیدم ایشانرا باران را در شب یعنی میفرستادم در شب بر ایشان باران تا از آن آب میخوردند و تخصیص بشب به جهت آنست که غالب باران شب

افتد و نافع برآید و اطاعت علیهم السلام بالنهار و طالع میگردانیدم برایشان آفتاب را در روز و لم اسمعهم صوت الرعد و نمی شنویدم ایشان را  
 آواز غریب این ابرار کنایه است از امن و سلامت خالص که در وی اصلا بیم افت و هلاک نباشد و واه احد و عنه قال دخل رجل علی اهله کنت  
 ابوهریره در آمد مردی بر اهل و عیال خود فلما دایع ما بهمه من الحاجة خرج الی البریة پس چون دید آن مرد آنچه با اهل وی بود از فقر و حاجت بیرون  
 آمد بسوی صحرا تا بهم رساند برای ایشان چیزی از قوت فلما دات امراته قامت الی الروح پس چون دید زن وی که وی بیرون رفت ایستاد  
 و رفت بسوی آسیا فوضعتها پس نهاد آسیا را پیش خود یا نهاد یک سنگ آسیا بر دیگری با مسمی آنکه مرد وی که بیرون رفته است چیزی بسیار در  
 جیبهای و نمایی نزد والی التور و فنجونه و ایستاد آن زن بسوی تنور پس گرم کرد آنرا تا مان بپزد و سحر یافتن توتنجیر با بنیدن ثم قالت اللهم عارذ فاقا پس ز  
 کنت زن و عاگرد که خداوند از وی ده مار فقطرت فاذا الجفنة قد امتلأت پس نگاه کرد آن زن پس ناگاه کاسه بزرگ که زیر آسیا نهاده بود  
 پر شد بار و قال کنت راوی و ذهبت الی التور فوجدته معتلیا و رفت بسوی تنور پس یافت آینه پر شده بنان یعنی این آرد و خوب بچو و نان شد  
 و به تنور پیوست یا آرد و در جبهه بجال خود بود و ناهنا در تنور از غیب پیدا شدند قال کنت ابوهریره فوجع الزوج پس باز آمد شوهر چون این حال را دید  
 قال کنت اصبتم بعدی شتیا یا فتید بعد از رفتن من چیزی از جیب که آس گردیده و نان نخپیده قامت امراته لغمره من و نیا کنت زن آری یقیم  
 آینه از خلق و بر مجری عادت بلکه از پروردگار از غیب و قام الی الروح و با بیستاد و رفت آن مرد بسوی آسیا و برداشت آسیا را که زن نهاده بود  
 فذكر ذلك للنبی صلی الله علیه و الله و مسلم پس ذکر کرده شد قصه آن مرد برای آنحضرت فقال انما لولم یضعنا لم تزل تدالی یوم القیمة آگاه  
 باشید بدستیکه شان این است که اگر بر بنیداشت آفرید آسیا را دایم میکشت و آرد می انداخت تا روز قیامت و این همه از برکت جبر و توکل بود و معلوم  
 شد که وقوع این قصه در زمان برکت نشان سرور انبیا بود صلی الله علیه و الله و مسلم که از آثار و انوار ذات معجز آیات وی صلی الله علیه و الله و مسلم تو  
 انداخته در قالب کرامت بعضی اصحاب وی ظهور یافته نه قصه است از قصص امم سابقه و واه احد و عن ابی الدرداء قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و الله و مسلم ان الرزق لیطلب العبد كما یطلبه اجله بدستیکه رزق هر آنیکه میجوید نه را چنانکه میجوید وی را اجل وی یعنی سید  
 هر دو یقینی است و چنانکه حاجت نیست که کسی مرک را بجوید و حاصل کند البته میرسد هم چنین رزق را حاجت نیست که بجوید آنچه مقدراست البته  
 میرسد بجوید یا بجوید و اگر کوید رزق بحسبتم میرسد حسبتم نیز مقدراست یعنی توکل مر خدا را بد کرد و یقین بضمانیت وی تعالی رزق را واثق داشت  
 و اضطراب نکرد اگر طلبی بر وجه جمیل کند برای اقامت رسم عیونیت یا وثوق بضمانیت نیز درست است بیت همین توکل کن بجناب پاد دست رزق تو بر تو ز تو  
 عاشق تراست رواه ابو نعیم فی الحلیة و عن ابن مسعود قال کان فی نظر الی رسول الله صلی الله علیه و الله و مسلم حکمی دنیا  
 من الانبیا که حکایت میکند حال پیغمبری از پیغمبران را و بازمی نماید بصورت از حضرت بر قوم فادموه زنده ان پیغمبر را قوم وی پس خون آلوده کرد و ذرا وادامد بکسر  
 سبزه خون آلوده کردن و هو مسیح الدم عن وجهه و حال آنکه پیغمبر میبوزد و د پاک میکند خون را از روی خود و یقول اللهم اغفر لقومی خداوند ایامه  
 قوم مرا فانهم لا یعلمون زیرا که ایشان نمیدانند حقیقت حال مرا و دین ادا نمیشود با التماس و درخواست علم و معرفت از درگاه حق سبحانه برای تو  
 تا حقیقت حال بشناسند و ایمان بیارند شیخ ابن حجر عسقلانی میگوید که واقف نشدم بر تعیین این پیغمبر مذکور و نام وی که کیست و حسبت و احتمال دارد  
 که نوح پیغمبر باشد انتهی و در اخبار آمده است که نوح علیه السلام را قوم وی چندان میزدند که خون آلوده می شد و در تناب بر زمین افتاده میبود باز  
 برنجاست و دعوت میکرد و بعضی گفته اند که مراد ازین پیغمبر ذات شریف خود را داشت در صورت اسام و احوال و نمود و این سخن هر درست و این  
 کلام از آنحضرت در در فراخ مدیست و الله اعلم متفق علیه باب التوایا و السمعة ریا شتی از ویت است فی الصراح ریا بکسر و المد یشت  
 را بر یکی خلق نمودن و در همین العلم گفته را طلب منزلت نزد مردم بعبادت پس ریا مخصوص بعمل ظاهر باشد و آنچه از قسم عبادت بود را بدو آنجا زد  
 چنانکه کثرت ملل و اتباع و حفظ اشعار و حسن رمی و اگر باشد از وادی تنکر و افتخار خواهد بود ریا و آنچه مقصود بوی طلب جاه و منزلت بود و چنانکه مشتایج  
 برای نمودن مریدان و استمالت تلوپ و ترغیب ایشان بر اقامه او اتباع کنند نیز در حقیقت ریا نباشد اگر چه در صورت ان بود و این معنی گفته اند ریا  
 الصدیقین خیرین اخلاص المریدین و باید دانست که ریا ان بود که در ذات شخصی گالی بود و حکم واقع و آنرا مردم نمیداد و دست دارد که بر مردم ظاهر و در خلق آنرا  
 بدانند و اما آنکه نبوده ریا نباشد آن کذب و نفاق بودن ریا بر تمیاس آنکه گفته اند غیبت آن بود که عیبی که در واقع در شخصی بود بگویند و اگر نبود آن خود افترا و بهتان باشد و اما  
 ما اقسام بود فاش تر و قبح ترین اقسام وی آن باشد که در وی قطعاً زاده ثواب و قصد عبادت مولی تعالی نبود بلکه محض از برای نمودن خلق و طلب منزلت نزد ایشان  
 بود و ملین در نهایت غضب و عنت الهی است و عمل مردی باطل است تا آنکه بعضی گفته اند که موجب ابرار و زمره نیز نمود و موجب کرد و قضا قسم دیگر آنکه مرد و بود و جانب  
 ریا غالب و این نیز در حکم اول است دیگر آنکه هر دو ولاده برابر بود و ظاهر آنست که سود دین درین قسم برابر باشد ولیکن احادیث و آثار را در و حد و عدم قبول است



و اما آنچه راجع و غالب بدان نیت ثواب و اراده و جلاله تعالی باشد ظاهر در وی نقصانست نه بطلان یا ثواب و عقاب هر دو باشد بر انداز نیت و نیز فرقی  
 کرده اند در آنکه قصد ریاء ابتدای عمل بود یا در شای آن عارض شود یا بعد از عمل لاحق گردد و نخستین شیخ تراست پس از آن دوم و سیوم کمتر است و وجود  
 وی آنچه گذشته باطل نگردد و نیز فرقی است در آنکه قصد ریاء و عنیت آن صمیم باشد یا خطر پیش نبود و خلاصی از ریاء در نیت و شوار است و وجود حقیقت  
 اخلاص متعین گفته اند که اگر ستایش خود را از کسی بشود و بدان شد که در دو علامت وجود ریاء است و اگر در خلوت کاری میکند و خیال ریاء در خاطر دارد آن نیز  
 ریاء است اما ذناب و دنیا و اینجا حالتی دیگر است و آن فرج و سرور است بفضل خدا و رحمت و حسن لطف و توفیق وی تعالی و تقدس پوشیدن کنایان و  
 آشکارا ساختن طاعات یا بقصد اظهار دین و طاعت تا دیگران اقتدا کنند و پیروی نمایند و این محمود است و داخل ابواب ریاء نه چنانکه احادیث درین باب  
 بیانیه و مسئله خامض است و تفصیلی دارد و در کتب فقهیه تعرض بآن نموده اند و تحقیق این مسئله از کلام قوم با حبسیت خصوصاً در کتاب احیاء العلوم و آنچه مذکور  
 شد مقتبس از اینجا است و بمعنی بضم سین و سکون میم کثرت ریاء مذکور کرد و گویند که فلان این کار برای ریاء و سعه میکند یعنی تا به نیت مردم و بشنوند و با جمله  
 سمعه در اینجا متعلق بحاجت سمع بود و ریاء بجانب بصره الفصل الاول عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان  
 لا ينظر الى صودكم و اموالكم خذی تعلی نمی بیند بظفر رحمت و عنایت بجانب صورت های ظاهر شما که خالی است از نیرتهای مرضیه و الهامی شما که عاری است  
 از خیزات مقبوره و لکن این نظر الی قلوبکم و اعمالکم و لیکن نظر میکند بسوی و الهامی شما که محل تقوی است و کردارهای شما که تقرب مینمایند بدان برگاه و وی تعالی و  
 و بعضی کتب اینچنین نقل میکنند که ان الله لا ينظر الى صوركم و اعمالكم و لکن ينظر الى قلوبكم و نیاتکم رواه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 قال الله تعالی انما اعني الشركاء عین الشریک و هم از ابی هریره است که گفت گفت آنحضرت که پروردگار عالم جل جلاله میفرماید من بی نیای ترین شریک انم از شریک یعنی  
 شریک که در عالم میباشد تحتاً جذب بشرکت و راضی اند بدان تا هر یک را بعضی و جنسی در آن چیز باشد که شریک نیست بخلاف من که خلاق علی الاطلاق بی نیایم از آنکه بشرکت  
 در عبادت راضی باشیم آنکه خالص و تنها برای من نه کنند و تسبیح و تسمیه و سجده و شریک با اعتبار گردانیدن بندگانش را در شریک پس از آن بیان کرد بی نیای من از شریک  
 خود ملازمت و فرمود من عمل عیلاً شریک نیامی غیر کسی که بخدمت عبادتی را که شریک گرداند در آن عبادت با من و دیگر را ترک و شریک میگردم آن کس را با شریک وی و بی رویا  
 و در وایتی بجای ترک و شریک اینچنین آمده که فاما من به بری پس من از آن کس نیارم هو الذی عمله آنکس یا عمل آن کس برای آن کس است که کرده است عمل را برای آن  
 رواه مسلم و ظاهر این حدیث آنست که مزج ریاء و دخل وی نیز مغفوت ثواب است و لیکن گفته اند که این در دو قسم از ریاء خواهد بود که نیت ثواب در وی قطعاً نباشد  
 یا قصد ریاء غالب باشد و تواند بود که مقصود بمبالغه باشد در زجر و منع از مذخبت ریاء و الله اعلم و عن جندب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 و سلم من سمع کسی که مشهور گرداند نفس خود را و قصد شهرت کند میان مردم یا کسی بشنود از مردم احوال و فضایل خود و تشیع بعضی مشهور گردانیدن و کم نامی دور کردن و  
 نشر کردن ذکر آید و معنی اسماع یعنی شنوایان نیز آید که فی القاموس سمع الله به مشهور گرداند خدای تعالی عیبهای او را و رسوا کند او را و در قیامت چنانچه قید  
 یوم القیمه صریح در حدیث جندب در اول فصل ثالث بیانیه و من یوالی یوالی یوالی الله به و کسی که عمل کند بر یا جزا دهد او را خدای تعالی جزا بمرایان یعنی بگوید جزا  
 خود را از کسی طلب دارد که عمل برای وی کردی و بعضی گفته اند مراد آنست که ظاهر هر که را در علمای زشت او را که پنهان میدارد و فتنه میکند و رسوا گرداند او را  
 نزد خلق در دنیا یا آشکارا میکرد و اند نیت فاسد و عرض باطل او را ظاهر میکند و اند بر مردم که عمل وی برای خدا نباشد و بعضی گفته اند که مراد آنست که کسی که بشنود عمل خود را  
 و بنیاد آنرا مردم را بشنوند و بنیاد خدای تعالی ثواب و ریائی آنکه به آنرا بوی محسوس خود در آن یا مراد آنست که کسی بشنود و بنیاد عمل خود را بشنود و بنیاد حق تعالی آنرا مردم و ثواب وی  
 امین باشد در دنیا و محروم گردد از ثواب آخرت متفق علیه و عن ابی در قال قیل رسول الله گفت ابوذر که گفته شد میخیزد از اصلی الله علیه و آله و سلم ارایت الرجل آیا می بینی  
 و میدانی مردی را که بعمل العمل من الی میخیزد کاری را از جنس خیر و نیکی و الناس علیه و تسایش میکند او را مردم بران کار حکم این حیثیت و حق و واقعیه و در وایتی بعد از آنکه  
 الناس علیه این عبارت نیز آمده که و تحبه الناس علیه و دوست میدارد مردم او را بران کار قال فرمود آن حضرت ثلاث عاجل بشری المؤمن آن ستایش کردن  
 مردم و دوست داشتن ایشان او را زود بشارت دادن مسلمانانست یعنی پیش از آنکه در آخرت ثواب آن عمل را بدو دنیا ثواب آن یافت از ستایش مردم و  
 این کو بشارت داد آنست او را ثواب آخرت و این از ریاء نیست زیرا که قصد وی ثواب آخرت بود حق تعالی بفضل خود و نیز در دنیا ثواب داد و رواه مسلم الفصل  
 الثاني عن ابی سعد بن ابی فضاله صحابی انصاری حاشی این چنین است در سنن احمد و جامع الاصول و استعاب و در بعضی نسخ مصابیح و مشکات ابی  
 سعید آمده عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال فرمود انی اجمع الله الناس یوم القیمه و قتی که فراهم از خدای تعالی آید و دنیا زار و در قیامت  
 لیوم لا یدیب فیهم مردی را که شک نیست در آمدن وی نادانان و از نیرد و فرشته آواز دهند من کان شریک فی عمل عمل الله علیه بود که شریک میکرد و اند دخل وی  
 که کرد آنرا برای خدا کسی را یعنی ریائی کرد و دنیا طلب ثوابه من عند غیر الله پس باید که طلب کند ثواب عمل خود را از نیرد و غیر خدا شریک گرداند و افان الله غنی الشریک عملی شریک نزد الله  
 تعالی بی نیای ترین شریک است از شریک رواه احمد و عن عبد الله بن عمرو انه سمع رسول الله راایت است از عبد الله بن عمرو که وی شنید پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم



پس اگر صاحب شرة سلوک طریق سدا و صواب کند و نزدیک رود و در غیة از طریق توسط و اقتصاد و نقد در جانب افراط و تفریط فارجه پس امید دارد  
خود و خلایق را و ان اشیر الیه بالا صایح و اگر اشارت کرده شود بسوی صاحب شرة باختیار یعنی مشهور و ممتاز گردد در میان مردم فلائعه و پس شایسته  
اود از اهل فوز و فلاح و دوقول و خارجه و فلائعه و فاشا رستت با بهام عاقبت و عدم علم سابقه یعنی بظا هر امید دارد باید بود که هر که سلوک طریق سدا و صواب  
میکند و از راه راست دور نمی افتد و محقق الحاقه و رستکار است و اگر چنین است و غش و فساد انگشت نداشته و او را در ظاهر از اهل فلاح نشمارند و عاقبت کار  
هر دو بهم است تا عاقبت برچو بود بیت حکم مستوری و مستی همه بر خاشاکست کس نه است که آخر بحال است که رد اما امید است که هر که توفیق طاعت  
داده و راه راست برده اند عاقبتش نیز خیر خواهد بود و نیز عادت رحمت الهی جاری است که بد کار آنرا آخر بحال نیکی می کشد و توبه می بخشد اما نیکو کار آنرا  
یراقه کثری آرد و تسال الله العاقیه و رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و عن الحسن بن علی بن النجاشی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال فرمود بحسب  
امری من الشرائع یثار الیه بالا صایح فی دین او دنیا پس است مردان بدی که انگشت نمیکند و در دنیا اما مشهور و انگشت نمیکند در دنیا خود ظاهر  
است که محل آفت و بجنبه یرون افتادن از طریق امن و سلامت است و اما درین زیر که آن نیز طعنه و توقع در شبکه ریا و حب ریاست و امامت و تقدیم مقام  
مردم و تعظیم ایشان و شمول غیبه نایب و مکابله نفس و غوائل شیطانت و کفر کسی بود که نجات یابد از آن و سلامت نماند و آن مکرقران و صدیقان چنانکه گفته اند  
که آخر این خیر من رهس الصدیقین حب الیاس خمول و کم نامی بر حال بهتر باشد و سلامت و حفظ حال ترا لا من حصه الله مگر کسی که معصوم و محفوظ دارد و  
اود اخذی تعالی ازینجا معلوم شد که این در حق کسی که محبت ریاست و جاه و قبول دلبهای مردم و امن گیر حال اوست اما آنکه محفوظ و مخلص است مستثنی است  
از آن و فرمود رب العزت در کلام خود و حکایت کرد از حال خواص بنده که خود و جعله للفقین اما و نقل است که حسن بصری را گفتند حتمه الله علیه که تو انگشت  
نماده و مردم و حال کن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این چنین میفرماید فرمود اما آن حضرت مبتدع در دین و فاسق در دنیا است یعنی آنکه در دنیا  
نمی و مشهور گردد و بغنا و در رفیق و غر غیة و در دین بر طریقه سنت و اتباع باشد و داخل این کلمه نیست و با الله التوفیق رواه البیهقی فی شعب الایمان  
الفصل الثالث عن ابی تمیمه قال شهدت صفوان و اصحابه ابی تمیمه بن محمد البصری که از تابعین است گفت حاضر شد صفوان و یاران او را  
و جنب یو صمیم و ابو زر غفاری رقص که نام وی جنب است و صیت میکرد ایشان را یعنی صفوان و اصحاب او را صفوان بن امیه و صفوان بن عسال و صفوان بن  
المعطل همه صحابه اند اما اینجی مراد کیست فقالوا بل سمعت من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنید پس گفت صفوان و اصحاب وی جنب را آیا شنیده اند  
حضرت خیری قال سمعت رسول الله گفت جنب شنیدم غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بقول می گفت من سمع الله بיום القيمة کسی که مشهور گردد و انداخت  
در دنیا رسول گرداند و اخذای تعالی روز قیامت و من شاق و کسی که در شقت افکند مردم را و تخلف کند ایشان را یا خوف طاعت ایشان است طبعی عام تر مراد است  
شامل نفس خود و غیر خود چه انداختن نفس خود در شقت و فوق طاعت کار خد تجا و کند و موجب خلل و ضرر گردد و تر تمسوع است و بعضی گویند که مراد وقوع در شقی و جانی است  
از خلق و در طرف خلاف و نزاع افتادن است با ایشان بر بر تقدیر جزای وی است که شق الله علیه یوم القيمة در شقت و شدت و محنت اندازد و خدای تعالی او را  
روز قیامت شق علیه در شقت انداخته و در بعضی روایات شاق الله علیه نیز آمده قالوا گفت صفوان و اصحاب وی جنب را او صنادی زنکن ما را فقال  
پس گفت جنب اول باینین من الانسان بطنه اول چیزی که فاسد و کند همی کرد و اندامی و میرسد و آتش و دوزخ شلک اوست یعنی نخت چیزی که سبب خوار  
و در آمدن و دوزخ و کشیدن عذاب اوست و آدمی را خوردن حرام است فمن استطاع ان لا یأکل الا طیباً فلیفعل پس کسی که تواند که نخورد و مکر حلال را باید که بکشد و آن  
سا از آتش و دوزخ نجات یابد و من استطاع ان لا یحول بینه و بین الجنة و کسی که تواند که عایل و مانع نکند و میان وی و بهشت ملائکه من دم احراقه  
فلینفل مقدار پری کف دست خونی که ریخته است آنرا باید که بکشد آنرا خون بناختی ریختن مانع میگرداند و از آمدن بهشت اگر چه مقدار یک کف دست بود چه جای زیاده  
بر آن و از عقل و راست کار تجا باین چنین کار خیر و خیر کند که مانع آید از آن چنان امر عظیم شریف که در آمدن بهشت است و رواه النجاشی و عن حمیر بن الحظا  
و عن الله عنه انه خرج یوم الی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فوجد معاذ بن جبل فاعاد له عند قبر النبی صلی الله علیه و آله و سلم  
میگوید امیر المؤمنین سه روزی محمد آن حضرت در آمد و یافت معاذ بن جبل را که نوشته بود نزد قبر شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم و حالی که گریه میکند عاود فقال پس گفت عمر  
معاذ را میگوید که چه چیز کردی که آوردت را فقال میگوید شئی سمعت من رسول الله پس گفت معاذ در کردی که آوردی ما در کردی چیزی که شنیده ام آنرا یزید غیر خدا صلی الله  
علیه و آله و سلم سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان یسیر الی شرک شنیدم آن حضرت را که می گفت اندکی از یار موجب شرک است چه جای آنکه بسیار  
و من عادی الله و لیا و کسی که دشمن دارد و دوستی از دست داد خدا را عاود باز از الله بالمحاربه پس تحقیق بیرون آید خدا را بجنگ هر که با خدا بجنگ براید البته مغزول و مغزوم گردد و مسایه  
میان صف بیرون شدن بجنگ آن الله بحسب الابرار لاتقیا الا خیاراً بهر سبب که خدای تعالی دوست میدارد و نیکو کاران بر نیز کاران پوشیده حالان را الدین را از افعال معتقد و اان کسان که  
چون غایب باشند باز پس کرده نشود احوال ایشان و اذا حضر و الم یحوا چون حاضر باشند خوانده میشوند و طلبیه و نشویند بمانی و مجلسی ساخته شود و علم حقیر و او را خوانده شود نزد یک کرد





روایت میکند که آن حضرت گفت ان خوف ما عاف علیکم الشکر الا صغر بدستیک خوف ترین چیزی که خوف دارم از آن بر شما شرک کوچک است قالوا فقلنا  
صغیر یا رسول الله و ما الشکر الا صغر و چه چیز است شرک کوچک قال الربا فرمود شرک کوچک ریاست که کوچک تر است از شرک بمعنی بت پرستی و دو  
مجهود اعتقاد کردن است اگر چه آن عمل و قومیت و این خفی و ضعیف رواه احمد و زاد البیہقی و زیاده آورده است بیہقی فی شعب الایمان این عبارت را  
یقول الله لم یگوید خدای تعالی مرزبان کندگان را یوم مجازی العباد و اعمالهم در روزی که جزا میدهد خدای تعالی بنده گان را بجزا داری ایشان از قبولی  
الذین کنتم فزاون فی الدنیا بر وی بسوی آن کسانی که بودید شما که در دنیا فانیان و اهل تجرد و غنای پس منکر داری  
باید نزد ایشان جزای را از جنس اینها بیاورد و لیست که جزا گفته با جزا فرموده و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
لو ان رجلا عمل عملا فی صحرة لا ادب لها الا ربنا شدد و علی را در صحره که نیست در مرآت انسانی از آن در آید سحره منسک بزرگ را گویند مانا که  
مراد اینجا نماز است یا مبالغه فرموده که اگر فرضا کسی در دوزخ بود که از ادب یعنی باشد و لا کوته و نه دیواری که آزار روزی و سوراخی است که کسی تواند از آنجا دید  
و مطلع شد که به قطع کاف و غم آن و تشدید و او در آخر تار و زن که در دیوار باشد و بعضی گفته اند که اگر نماند باشد بصرم آید و غیره فافتح و نیز اگر تبار بود و وزن خود  
و تنگ و اگر بی تابا شد بزرگ و کشاده و درین حدیث چون روایت بنا و ضم است مراد وزن خردنا فافتح بود و مناسب مقام تیر چینی است کما لا یخفی و  
حاصل آنکه میفرماید که هر چند کسی عمل پوشیده در خلوت کند چنانکه هیچ کس بران اطلاع نداشته باشد خرج عملی الناس کاینما ماکان بیرون می آید و ظاهر میگوید  
کردار وی بسوی مردم هر چه باشد یعنی حاجت باظهار نیست تا بیکند و از ثواب محروم گردد و حق تعالی کردار تنگ را البته آشکارا میگرداند اگر کار وی اخلاص  
برای خدا است اگر ملکوتی وی تعالی اقصا کند و صلاح بنده در آن باشد یا معنی آن است که بنده مخلص باید که احتیاط و مبالغه نکند در احتیاطی عمل و کسب نفع  
زیرا که عمل ظاهر و شایع میگرداند از آنجا که بنده باخیر و اختیار در آن نبود و عن عثمان بن عفان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
سلم من کانت له سريرة و صالحته او سبیه کسی که باشد او را فعلی یا خصلتی نهانی نیک یا بد اظهر الله منها و دایره عرف به آشکارا میگرداند خدا  
تعالی از آن سر برت علامتی را که شناخته میشود آن کس بان علامت مراد بردا علامت است که بدان چیزی شناخته میشود چنانکه مرد بردا شناخته میشود که از آنجا  
که اقالوا و عن عسبر بن الخطاب رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال انما عاف علی هذه الامامة کل منافق فی زمین امت مگر مشرک منافقی را که  
یتکلم بالحكمة و یعمل بالجرم یعنی بگوید علم و حکمت و موعظت و نصیحت و کار میکند بحیث و نارسا و سفاقت یعنی میگوید انودن مردم و خود را نمیکند این صفت  
منافقان است پس میفرماید از وجود این چنین شخص و ازین صفت بر امت خود متمیزم که این چنین مردی در امت پیدا شود و این صفت در ایشان راه میابد و میماند  
الا حدیث الثلثة روایت کرد بیہقی این سه حدیث را فی شعب الایمان عن المهاجر بن حبیب ظاهر آنست که صحابی است ولیکن ذکر او درین کتب  
نیافتم و الله اعلم قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال الله تعالی انی لست کل کلام الحکیم اقبل کنت پروردگار تعالی من  
غیثم که هر کلام حکیم را قبول کنم یعنی هر چه گوید در محل قبول افتد و لکن اقبل همه و هو اه و لیکن من قبول میکنم قصد و نیت و محبت او را که بجز جزا در دافان  
کان همه و هو اه فی طاعتی پس اگر باشد نیت و محبت و سی در طاعت و فرمان برداری من بجلت صمت و جدالی و و قادامی کرد تا تم خاموشی او را  
ستایش مرزات اقدس خود را و بزرگی و حلم و ان لم یستکلم و اگر چه سخن نکند و بی غنی اگر نیت طاعت من و محبت آن دارد و خاموشی او هم محمود و مایه حلم و وقار است و  
گوید درین خاموشی حمد و ثنای من می گوید و اگر نیت و محبت او نه در طاعت است سخن او اگر چه در علم و حکمت باشد ضایع است که بر وی دریا و نمودن و شنوایان  
خلق میگوید و راه الدامح باب البکاء و الخوف بجا حالتی است که عارض میگردد انسان را و بجا بعد گریه آواز و تقصیر آب چشم باریدن و تنگی تکلف کردن  
در گریه و بنزد کرستن ثیاب آوردن و حاضر گردانیدن چسبید که در گریه آرد و بجا که گریه آوردن کسی را و خوف ترسیدن و اخافت و تخویف ترسانیدن و خوف  
حالتی است که عارض میگردد و مراد اینجا گریه و ترس از عذاب آخرت و عقاب مولی است تعالی ثناء الفصل الاول عن ابی هريرة قال قال ابو القاسم  
صلی الله علیه و آله و سلم و الذی نفسی بیده سوکند بان فی انی که بقای ذات من در دست قدرت او است لو تعلمون ما اعلم انکم بید شهادت  
من از احوال قیامت اموال اتی و محقق مبد و معاد صفات قهریه و جلالیه باری تعالی که مورد خوف و خشیت است آنچه عارض میشود و محبت بردن از عاقبت  
حال شما بگویم کثیرا و حکم قلیلا برآیند بیکدیگر بسیار و میخندید اندک و ترجیح میکنند جانب خوف را بر جاوین تنبیه و تخطیر است بابرکت بجا و احتضا آنچه مورد غم و اندوه  
و گریه بود از خوف و خشیت و استعاضه عظمت و جلال حق و اقرب از کثرت ضحک و راحت که در جلال و غافلان است اگر چه در راحت نیمی از محله با مغصه و خفرت صورت  
وی کجایش دارد و راه انجاری عن ام العلاء انما انصاریه صحابه است از انصافات و حدیث منی نزدیک اهل مدینه است حالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت گفت آن حضرت  
و الله ملاوری و الله ملاوری مگر فرمود بخدا سوکند دینی باجم من بخدا سوکند دینی باجم من و الله رسول الله و حال آنکه من پیغمبرم ایضا لای و لا یلکم که چکرده میشود من و نه درمی بجم که چکرده  
میشود و شمار و راه انجاری عن ابی هريرة روایت است که عاقبت بهم است و هیچ کس نمی داند که آن فرموده چه باشد و چکار خواهد کرد و این مد باب انبیا و رسل خصوصا در حق سید المرسلین صلوات

ایچین بھائی

الله وسلامه علیه وعلیه منی است بدلائل قطعی که دلالت دارند بر جبرم و تعیین جبرم عاقبت ایشان و در این حدیث در متون عثمان بن مطعون بود  
رضی الله عنه که از کبار مهاجرین بود اول کسی که بعد از هجرت مدینه از مهاجرین فوت کرد او بود و آنحضرت بعد از موت به جبرین وی بوسه زد و اشک رحمت  
و او را در بقیع بخبر شریف خود دفن کرد و غایات بسیار کرد و زنی در آنجا حاضر بود و گفت میباید ترا بهشت ای ابن مطعون که عاقبت تو بخیر است پس آنحضرت  
آن زن را برین سخن بویخ کرد و این حدیث فرمود و در حقیقت مضمون آن خبر و منع است بطریق مبالغه بر سوادب در حضرت نبوت و حکم بر عین جبرم  
بدان و خلاصه آن گنایت است از عدم تصریح بعلم غیب تا بدیهی است کلام مراد با مراد عدم دریافت احوال عاقبت است چه در دنیا و چه در آخرت  
تفصیل چه علم باحوال غیب بتفصیل جبر پروردگار تعالی را نباشد اگر چه محمدا معلوم است که عاقبت انبیا علیهم السلام بخیر است و بعضی گفته اند که مراد عدم  
در یافت در امور دنیا و دین است نه آخرت و یا مراد آنست که نیکو نام بموت خواهیم مرد یا بقتل و نیکو نام که نازل خواهد شد بر شما عذاب و کمال چنانکه بر اعمام سابقین نازل  
شد و بعضی گفته اند که مراد تردد در فتح مکه و وقت دوست و این معانی نه موافق است و حق آنست که در و این قول پیش از نزول قول صحابه است لیکن  
لک است ما قدم من ذنبک و ما نخر اول ابامی بود در عاقبت و بعد از نزول این آیت تعیین شد که عاقبت بخیر است که اقبل و الله اعلم و نحن جابر قال  
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم عرضت علی النار عرض کرده شد بر من و نود و شد مرا آتش و وزخ در شب معراج یا در وقت دیگر در خواب  
یا بیداری فواتی فها منی امی اشل پس دیدم در آتش زنی را از قوم بنی اسرائیل تعذب فی هوة لها عذاب کرده میشود از جهت آنکه مر آن زن را  
بود و بطلمها فلم تطعمها بته داشت آن زن که بر این سخن خواند او را چیزی و لم یقل عذابها کل من خشاش الارض و کذبت و سر زندان زن  
که به باک بخورد و از حشرات زمین و خاشاک کبکها و شین و غیره آنچه میفرمود از عذابها بر روی زمین و از پرندگان و حشرات زمین و کجکان و مانند  
آن کذا فی القاموس و زودی گفته که فتح خاشاک است از کسر و ضم و اجماع شین اصوب است از اجمال وی یعنی هوام و پرندای ضعیف حتی حالت جوعا تا آنکه  
مرد آن که از کسکی و دابت عمر و بن عامر انجوعی و دیدم سر و بن عامر خراعی را بجز قصبه فی النار می کشید و دمای خود را در آتش و وزخ قصبه بنیم  
قاف و سکون صاد مملو و دکان و کاف اول من سلب الموائب و بود عمر و بن عامر خراعی نخستین کسی که آزاد کرد ناقار اسباب جمع مایه است ناقه که را  
که را کرده و گذاشته میشد و رجالت بخت نذر یا خزان و از عادت رجالت بود که چون ناقه شکم میزد همه مایه با قدم می آورد و یکی از فرود و رود را  
یا به شد از مرض آزاد میکرد و ناقه را و را میگرداند و سوار میشد بر آن و منع نمیکردند او را از آب و گیاه از هر جا که می خورد و نمیدویدند از او این فعل را  
عبادت و موجب تقرب با صام میدانستند و اول کسی که این فعل کرد و این رسم نهاد عمر مذکور بود و گفته اند که نخستین کسی که پرستش را بر رسم نهاد و آنرا موجب تقرب  
کردانید وی بود و در بعضی روایات عمر و بن لعی آمده ظاهر و یکی است عامر پدر اوست و لعی نام جد ابی بکر است بهی نسبت به پدر کرده اند و گاهی بحمد  
که اقبل و او را مسلم و گاهی گفته که ازین حدیث معلوم کرد که بعضی از آدمیان امروز در وزخ اند و معذب میشوند در وی انتمی و ممکن است گفته شود کشف  
کرده شد بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم احوال آینده در روز قیامت و تمثل ساخته شد بر وی صلی الله علیه و آله و سلم و الله اعلم و عن زینب بنت جحش ان رسول  
الله صلی الله علیه و آله و سلم دخل علیها یومها و بیت از رینب که آنحضرت در آمد بر وی روزی فخرها ترساک یقول در حالتی که مسکودید آن  
حضرت لا اله الا الله و بل للعرب من شوقه لقتوب و ای عرب را از شهری که تحقیق نزدیک سیده است گفته اند مراد بان مرقفها و قالها است که در  
عرب واقع شده و اول آن قتل عثمان بن عفان است رضی الله عنه و بعد از آن دایم و مستمر شده تا الآن و بعضی گویند که مراد حصول قروح و اموال تانیم و تانیر بدان  
و در امارت کذا قال شیخ ابن حجر فتح البوم من دم با حوج و ما حوج مثل هذه کشته شده مراد از سدا حوج و ما حوج و فرخ کرده شد در وی  
مقدار این و حلق با صعبه الالبهام و التي فلها و حلقه لب آنحضرت از برای تیش و تصویر مقدار رخنه سدید و امکشت خود و یکی امکشت زو امکشتی که  
متصل است آنرا که بسیار باشد یعنی تا امروز رخنه دران واقع نشده بود امروز رخنه مقدار حلقه این دو امکشت گذاشته و گذاشتن رخنه از علامات قرب  
قیامت است و وقوع فتنه در عرب بنده از آثار و علامات قرب اوست و بعضی گفته اند که این اشارات است بخراب و ترک خلیفه که بر آید و هلاک کردند عالمی را  
و واقع شد بر دست ایشان بغداد و غیر آن از بلاد آنچه واقع شده و الله اعلم فالت کنت زینب فقلت پس کنتن من یار رسول الله افهک آتاس هلاک کرده  
میشوم و فتنه الصالحون و حال آنکه در میان ما موجود باشند صالحان آیا بکت کجور ایشان مانع نمی آید از وقوع بلا و گفته قال نعم کنت آنحضرت آنی هلاک کرده میشود شما  
با وجود بودن مردم صالح و در میان شما اذ اکثر الخبث و فیکبیه شود فتن و فتنی اگر چه مردم صالح باشند اما غلبه و کثرت فتن و فتن سبب آن کرد و جنبه فتنه و  
سکون با است و در بعضی نسخ بنحین تریج کرده اند متفق علیه و عن ابنه عامر و ابی مالک الاشعری شک نزد در بخاری و در روایت ابن حدیث که از ابی  
عامر اشعری است که عمر ابوبکر اشعری است و از کبار صحابه است شید شد و زینب با ابی مالک اشعری است که او را اشعری گویند نیز صحابی مشهور است و شک نزد موجب طعن در  
حدیث کرده چون صحابه هم مل و ثقات اند از هر که باشد صحیح خواهد بود قال کنت ابو عامر ابی مالک سمعت رسول الله شیدم غیر خدا صلی الله علیه و سلم یقول













تا آنکه عیاشد بهره مندترین مردم بدینا یا کبریت مال و طیب عیش و افتاد حکم لکع بن لکع یعنی نیم و حق این معنی که اصالتی ندارد و سیرت نیکو ندارد و لکع بضم لام و فتح کاف  
نیم و احمق و بنده و آنکه روش حرف زدن ندارد و معنی کودک خرد نیز آمده و واه التهمذی و البهقی فی دلائل النبوة و عن محمد بن کعب الغضلی  
قال حدثني من سمع علي بن ابي طالب رضي الله عنه قال محمد قطري بصير قاف وفتح را واطا بضم حاء که از فتحات تابعین است مدنی مرد صالح عالم بر آن  
بود و در او از بنده ان قریظا گفت حدیث کرد که کسی شنید امیر المؤمنین علی را گفت انا لجلوس مع رسول الله صلى الله عليه وآله في المسجد بمررتی  
هر آنکه نشسته بودیم با آنحضرت در مسجد فاطمه علیه السلام پس رفت شد را دیدیم با مصعب بن عمیر معا علیه السلام ابودرة له در حالتی که نیت بروی چادر می کرد و را  
بوده و بروی بصر با جاذبه و معروف کذا فی القاموس مرقعة بضم و پیوند کرده شده آن بوده به پوستان پاره فلما واه رسول الله پس برگاه که دید او را  
پس بصر با صلی الله علیه و آله و سلم می کرد که در نزدی کان فيه من النعمة از جهت یاد کردن حالی که بود مصعب در آن حال از شرم و ترغیبش ازین  
در که و اللذی هو فيه المومنا از جهت دیدن حالی که وی در دست او و از فقر و تبذل و سوطی در جمع الجوامع از عمر رضی الله عنه روایت میکند که مصعب بن عمیر  
رضی الله عنه روزی بر آنحضرت آمد پوست کوفته که بر خود بسته پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نگاه کنید بسوی این شخص که روشن کرد و ایند ماست الله تعالی دل او را  
و تحقیق دیدیم من مادر و پدر او را که میخواستند او را خوشترین طعامها و دیدیم بروی جفت جاذبه که بدو لیت در هم خورده بود و در آنرا پس رسانید او را محبت خدا و  
رسول خدا باین حال که می بیند مصعب بن عمیر رضی الله عنه فرشی است از اجزای صحابه و قضایای ایشان و بود در جاهلیت متغمترین مردم در طعام و لباس و چون سلمان  
شدیم را گذاشت و زهد و زید و وی رضی الله عنه از شدای احداست و بود وی رضی الله عنه در وقت شهادت چهل ساله یا بالا می آن ثم قال رسول الله صلى الله عليه  
و سلم كيف كنتم اذا اخذ احدكم في حلة پس فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چگونه باشد حال شما و فیکه یاد کند یکی از شما در جفت جابه و دو واحد فی حله و شبانگاه کند  
در جنت جاده دیگر یعنی اول روز و سر و پای پوشد و در آخر روز و سر و پای بیکر و وضعت باین بدیهه صحف و دفعت صحف اخوی و نهاده شود پیش وی کاسه کلاقی  
از طعام و برداشته شود کاسه دیگر و ستم میبوی که کاشته و الکعبه و پوشید لباسها غنای خود را چنانکه پوشیده میشود که کتات است از تنم و ترفه و اسراف  
در لباس و طعام و سکن فضا و آپس کنند بعضی صحابه یا رسول الله نحن یومئذ نحن خیرنا المومنا در آن روز که این آفته باشیم بهتر باشیم ازین حال که امروز داریم  
زیر که تنفرع للعبادة و نكفى المونة فارغ باشیم از کسب معیشت و تر در رزق برای عبادت و کفایت و کار که اگر کرده شویم بار و کرانی می و حال را قال لا گفت  
آنحضرت این چنین نیست که در آن روز بهتر باشید انتم الیوم خیر منکم یومئذ شما امروز بهترید از آن که در آن روز باشید زیرا که امروز مشغولید بعباده و قریب بجناب قدس  
وی و در آن روز مشغول شوید بعباده و حق و دور افتد از حضرت وی و این دلیل است بر فضیلت فقر بر غنا و واه التهمذی و عن انس قال قال رسول الله صلى  
عليه وآله وسلم يا علي الناس زمان می آید بر مردم روزگار می که الصابو فهم علی دینه شیک نمایند در آن روز بر دین خود و نگاه دارند از آوازه شقا  
نودن و ثابت بودن بر آن کالغابض علی الجحیم مانند نگاه دارند است آخر سوزان را در دست یعنی خاچنه نگاه داشتن و صبر کردن بر آن دشواری است همچنین  
نگاه داشتن دین و ثابت و مستقیم بودن در آخر زمان شکل از جهت ظهور رفق و غلبه فاق و قلت معادن و موافق بر آن و واه التهمذی و قال هذا  
حدیث غریب اسناد او عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا كان امواکم حنارکم و فیکه باشد امیران شما نیکان شما  
و اغنیاءکم سحباکم و باشد تو اگران شما سحبا و شما و امودکم شودی بپنکم و باشد کار و بار شما مشترک و مشورت کرده شده میان شما یعنی مسلمانان بر  
یک رای باشند و متفق باشند بیکدیگر و هر کدام را استبداد برای نمود و مخالفت بیکدیگر نوزند فظهور الارض خیر لکم من بطنها پس پشت زمین و ظاهر وی بهتر است  
مر شما را از شکم زمین و باطن وی یعنی حیات شما بهتر است و اما کان امراکم شرا و که و وقتی که باشند امیران شما بدان شما و اغنیاءکم مخرجه که و باشد  
تو اگران شما بخیران شما و امودکم الی سناءکم و باشد کار و بار شما مغفوض برای زنان شما ظاهر عبارت است گفته شود و باشد شما مختلف میان شما چنانکه مقابل میگو  
است کویا اختلاف و تنازع اکثر از راه متابعت زنان و رفتن بر گفته ایشان می باشد فطن الارض خیر لکم من ظهورها پس روئین بهتر است مر شما را از ظاهر  
یعنی مردن بهتر از زینتن در این وقت و واه التهمذی و قال هذا حدیث غریب و عن ثوبان قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
بوشك الامان تداعی علیکم نزدیک اندامهای منی که و بهای من و ضلالت که جمع گردانند و بخوانند بعضی از ایشان بعضی برای متاع و کسر شکت شما کا  
تداعی الاكله اقصی عنها چنانکه جمع میشوند جماعه طعام خوردگان و میخوانند بعضی ایشان بعضی البوی که طعام میخورند از آن دبی مانع و بی ملاحظه گرد می آیند و میخورند هم  
چنین این امر گرد می آید بر شما و هلاک میکنند ذات شما را و غارت میکنند اموال شما را و درین مشارکت است که شما در پیش ایشان مثل طعام آید که فرومیرند از و هلاک میکنند  
فقال فائس پس گفت گوینده از صحابه و من قلة نحن یومئذ و این که و آید ایشان را از جهت کی است که ما را اینم و در آن روز قال گفت آنحضرت این از جهت کی نیست  
که شما دارید بل انتم یومئذ کثیر و که شما در آن روز بسیار دید و لکنم غنایم کثرتنا السبل بلکه شما مثل گفتید که بروی سیل می آید یا مثل خر و خاشاک و برک  
در خاند که مروج بگفت بالای سیل می باشد و غنا و بصر من محروم و تخفیف مثل و تشدید گفت و بر کهای گفته و در خاند که بروی سیل بود یعنی قوتی و شجاعتی نباشد شما را



الفضل الثالث

الفصل الاول باب در لواحق و نجات بندگان

باسم

ولینوعن الله من صد و وعد و کما الهما به منکم و هر انیک شد خدا تعالی از سببهای دشمنان ثوابیت و بزرگتری تر از شما و لیعتقد فی حق قلوبکم الوهن و هر انیک می اندازد در دلهای شما ضعف و سستی احوال فاعل گفت کونید با رسول الله و ما الوهن چیست سبب افتادن سستی در دلها می باشد و حب الدنیا و کراهیت الموت و فرود سبب افتادن سستی در دل دنیا و ناخوش داشتن مرکب یعنی چون زندگانی دنیا را دوست دارید و مرکب ناخوش بود کارزار نتوانید کرد و جلالت نمود و راه او را و دوا و البهقی فی دلائل النبوة الفصل الثالث عن ابن عباس قال ما ظهر الغلو الا فی الله فی قلوبهم الوهن پیدا نشود خیانت کردن در عظمت در میان قومی مگر آنکه بیدار از خدای تعالی در دلهای آن قوم ترس و لافشی و زلفانی قوم الا که فهم الموت و پراننده مکر و زناد و قومی مگر آنکه بسیار کرد در ایشان موت و لافض قوم المکیال و المیزان و کم کند قومی تر از و او پیمان را یعنی خیانت کند در کیل و وزن الا قطع عنهم الرزق مگر آنکه بریده شود و از ایشان برکت در رزق و لا حکم قوم یغیبون الا فیهم الدم و حکم کند قومی بناحق مگر آنکه فاش کرد در میان ایشان خوریزی و لا حق قوم بالعهد الا سلط علیهم العبد و عذر و عهد شکنی کند قومی مگر آنکه برکاشته شود بر ایشان دشمنی خرنجائی بخود و آقا فاینه عذر و فی الصراح خرف رفیقین خوار غمیده و فی القاموس العذر و الخیر و التذیبه و راه مالک باب در لواحق و نجات باب سابق الفصل الاول عن عباس بن حماد المجاشعی بر وزن قمار جوان اعراف و عیاض کبر مهمل در آخر ضا و معجمه بی مجاشعی بنیم سبب بیاشع بن دارم صحابی است معدود در بصیرین و وی دست بود آنحضرت قدیمی یکبار در حالت کفر هدیه فوت سازد آنحضرت پس قول نکرد و چون مسلمان شد قول کرد و روایت کرد از وی مسلم یک حدیث که این حدیث استان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ذات یوم فی خطبه روایت کرده است که گفت آنحضرت روزی در خطبه خود الا ان ربی امونی ان اعلمکم ما جهلتم اگاه باشید که پروردگار من کرد مرا که تعلیم کنم شما را چیزی که نمیدانید شما آن را بعد از آن بیان کرد و آنچه ما مورث تعلیم آن قبول خود و معا علمنی یوکی هذا را آنچه تعلیم کرد مرا پروردگار تعالی درین روز که من در آن حکم است که فرمود و تعالی کل مال یخلقه عبدا حلال برای که عطا کردم از انباده از بندگان را بر وجه شریعی حلال است از اگر هیچ کس از پیش خود حرام نکند ساخت چنانچه در جاهلیت شر از آنجو و حرام میاخذ چنانچه در بیان معنی سواب و اول باب البکا و الخوف گذشت و انی خلقت عباده صغارا و کبارا و ذکرا و انثی و ای جهان که من پیدا کردم بندگان خود را مایل از باطل حق و از کفر با تمام یعنی مستعد مرقول حق و طاعت او را اشارت بقطره که آمده است بقطر اسلام مل مولود و ولید علی فطره الاسلام و مسلمان بالفعل یا مراد عبد اسلام است که در یشاق قالوا لی همد اقرار بر ربوبیت پروردگار تعالی کردند اگر چه بعد از آن شرک ورزیدند و اختلاف نمودند و خفا جمع جفت بر وزن کریم صحیح المیل ثابت بر آن و صیف نزد عرب کسی بر دین ابراهیم علیه السلام بود و اصل جفت میل کردن است کذا فی القاموس و انهم انتم الشیاطین و بد رستی که ایشان یعنی بندگان من آمدند ایشان را شیطان که لشکر ابلیس اند و احتمال دارد که شامل شیاطین ایشان باشد چنانکه آمده است فابواه یهودانه و نصرانه فاجنوا لهم عن دینهم پس بر گردانیدند ایشان را شیاطین و دور انداختند از دین ایشان و حومت علیهم ما احللت لهم و حرام گردانیدند شیاطین بر ایشان چیزی که حلال ساخته ام برای ایشان یعنی کراه ساختند ما حرام گردانیدند حلال را بر نفس خود و امر حق و امر کردند شیاطین بندگان بر آن فشی کوانی که شرک گردانید من مال را افول به سلطانا چیزی که نفرستاده ایم بآن چیز محبتی و برائی که بآن غالب آیند مردان بندگان که آنها را می پرستند و دلیل و محبتی بر استحقاق آن عبادت ندارند سلطان مصدر است بمعنی غلبه و سلطنت و محبت و بران چون قهر و غلبه بر دل دارند سلطان نامیدند و هم چنین تشبیه با دشا سلطان و ان الله نظر الی اهل الارض و دیگر آنست که خدای تعالی نظر کرد بسوی اهل زمین و حقنهم عویم و عجمهم پس دشمن داشت ایشان را یعنی اهل زمین حرب را و عجم را الالبابا من اهل الکتاب مگر جماعه اهل کتاب را که باقی و ثابت ماندند بر دین و ایمان و موسی و عیسی و تحویر و دیگر دین و کتاب خود را و قال و گفت بگرد من باین ائمتک لا ینبلیک نفرستاده ام ترا به پیغمبری مگر برای آنکه امتحان و آزمایش کنم ترا و بدانی که بر سازی بخلق آنچه حکم کردم بدان از دین و شریعت و اقبل بک و آزمایش کنم خلق ترا بگو که قبول کردند آنچه بر سازی بایشان باین حقیقت و آزمایش و امتحان نسبت پروردگار تعالی محالست که آن مخلوق جمل است مراد ظهور آن و علم بدانست و انزلت علیک کتابا و فرستاده ام بر تو کتابی را که لا یغسله الماء نمیشود و نمویند و اندازد و آب یعنی محفوظ و محفوظ است در زوال و نسخ یعنی قیامت در دلها محفوظ است و احکام و باقی و دائم و مستمر است قولا و فاعمالا و یقظان می خوانی و آن کتاب در خواب بیداری یعنی محفوظ است در دل او در جمیع احوال باینکات از کمال حفظ و ضبط آن و حصول اقلیت بسوالت و آسانی و ان الله امونی ان احق قولش و خدا تعالی امر کرد مرا که بسوزم قیوس یعنی ملاک که دائم چنانکه نابود شوند و اثری از ایشان نماند فخلت دبا فدن فیلخ و اوسی پس گفتم ای پروردگار من اکنون که در مقام ابلاغ و ابلاغ ایشان شوم میبکنند سر را باند خود و بن میبکنند سر را باند من یعنی هم چنین میبکنند و پست میکنند که درنگ نمانی بشود و سطح و نافع بفتح نا و مثله سرشکستن و هر چه میباید که باشد از باب بفتح و نفع و نفع را نفعی شمع کرده اند بشین و خا و عجمین و شمع بعضی شکستن و پست کردن چیزی که نرم و تر باشد بجزیری که خشک و سخت

بود و چنانچه مشهور است از درختی افتد و در زیر پای پست میبرد و تصور آنکه زمین با ایشان چگونگی پس می آید و بر ایشان غالب میشود که لشکر من کم است ایشان بسیار غالب است خجسته  
 کما اخبر جلیق گفت پروردگار تعالی بیرون آید از جای و بر ایشان در آن ایشان را خفا گیرد و بر ایشان تراغیم نفوذ اول از غزایه و ثانی  
 از لغوی بغزی یعنی غزاه کارزار کن با ایشان بسیار میگردانیم سبب غزاه را دان آن می کنیم یعنی قوت می بخشم و غالب میگردانیم ترا بر ایشان و اتفاق و سبب علیهم  
 و اتفاق کن و خرج کن بر لشکر باین خود امول را و اگر در این اتفاق می کنیم و بهم میرسانیم از برای تو و باعث جیشا و بفرست بر ایشان لشکر را باعث خشمه مشله  
 میگردانیم پنج مقدار آنچه لشکر منیم است چنانکه در روز بدر پنج هزار فرسته را بعد از اسلام فرستادند و قاتل بن عطاء ک مع عطاء ک و قال کن همراه کسی که را حاجت  
 و فغان برداری کرده اند و ایمان آورده اند و یا آنکه کسی که سرکشی کرده اند و از راه فرود و راه مسلم و عن ابن عباس قال لما نزلت ان عباس کنت چون نازل شدی آنست  
 و اندر دشت بوقت الاقویین و ترسان قبیلها بنام خود را که نزدیک تر از تو زاری عرب سعد المبنی بالا بر آمد بنی نصر صلی الله علیه و سلم الصفا که صفا را  
 که نزدیک خانه کعبه است فجعل مینادی پس آواز داد و آن گرفت آن حضرت باینی فخر باینی عدی لبطون قریش و قریش را و بطون شکم دیگر و بهای کمتر از  
 قبیل قریش قبیله است بدیشان یعنی کنانه است و باین او بطون است و اخذ است و بختی این الفاظ در جای دیگر کرده شده است و فخر بکبر و سکون با و در آخر  
 حتی اجتمعوا تا آنکه جمع شدند ایشان یعنی بطون قریش فقال بکنت آنحضرت او را بکفر خیزد و بدو جواب گوید و اخبر تو که آن جلد را بادی که فخر بکن شما را که  
 که اسبان یعنی سواران و لشکر باین در وادی هستند که در آن وادی است که قریه ان تغنی علیکم میخوانند که غارت آن زبیر شما اکتم فمصدقی آیا هستند یا تصدیق  
 کننده و راست گوید و آورنده و آورنده را درین خرقه را و انتم گفتند آری ما و میداریم زیرا که ما جوینا علیک الاصل فاینما بودیم ما بر تو کمر استی قال گفت  
 آنحضرت فانی نذیر و لکم بدین بدی عذاب شد بد پس اگر با و در دید بدستی خبر میدهم و متیر با هم شما را پیش از فرود آمدن عذاب سخت یعنی اگر ایمان نمی آید پس  
 فرود آید بر شما عذاب سخت فقال ایلوب نبالک ساؤل الیوم پس گفت ایلوب کرم آنحضرت بود که هلاک و زیان با و در کور تمام روز نایب و خزان و مودی بهلاک کرد  
 و سایر در اصل معنی بقیه است و معنی جمیع نیز متصل بکرد و لهذا اجتمعوا آیا از برای این سخن یا و نادار است جمع کردی ما هم بطون قریش را افشالت پس فرمود آمد این  
 نبت پیدا ایلوب هلاک با و در یار کار با و در دست ایلوب و تب و هلاک با و در هلاک شد با فعل کستنجی که رسول خدا کرد صلی الله علیه و آله و سلم و در هلاک و زیان  
 ذات دوست و دستار از برای آن در میان آورده که چون آنحضرت اندر کرد و ایلوب سستی برداشت تا بر آنحضرت بنیازد و بعضی گفته اند که مراد بدوست دنیا و آخرت است  
 که در دو جهان هلاک را یا کار شد متفق علیه و فی و وایله نادای و در و وایتی این چنین آمده است که مذکر آنحضرت و فرمود باینی عبد مناف ای پسر این عذرا  
 و عبد مناف مدعو شد و عبد شمس است انما مشلی و مشکلم کمثل و جل و ای العبد و نیست حال و قهر عجب من و شما که مانند حال و قهر مودی که دید لشکر دشمن را فانی  
 پر بلا اهل پس رفتن مرد تا ناگهانی و دید بانی کند قوم خود را و ناگه دار و ایشانرا از غدر و غارت دشمن پس بر کوهی و بلندی برآمد تا آواز او را شنوند فی الصراح را یا  
 چشم داشتن و دید بانی کردن و بر بلندی بر آمدن فحشی ان یسبوه پس رسید این مرد که پیشی کنند و در یا بند و شمشیر از خبر کردن وی یا پیشی کنان برادر در بریا  
 دشمن و پیشتر از وی خبر دریا بند و کامل هر دو معنی کفایت فجعل هیف پس آواز داد و فریاد کردن گرفت این مرد قوم خود را و گفت یا صبا حله و این کلام است که از برای  
 رسانیدن قوم از امری خوف بدان کار کنند و اصلش آنست که اگر غارت در وقت صبح واقع شود پیش باید بکنند صبح را تا از آن آگاه باشند و عن ابی هریره قال لما نزلت  
 و اندر دشت بوقت الاقویین دعا النبی صلی الله علیه و آله و سلم قریش یعنی این حدیث بلفظ دیگر نیز آمده است از ابی هریره که چون آن آیت فرود آمده خواند  
 آنحضرت قریش را فاجتمعوا پس سر آمدند و بهای قریش غنم و حصص پس تعمیر کرد آنحضرت در دعوت و خصیص کرد یعنی خواند ایشانرا از انعام بعد که همه را عامل  
 و شامل بود و بنام جد قریب که مخصوص باشد یعنی فقال بکنت باینی کعب بن لؤی افعلوا و انفسکم من النادای اولاد کعب بن لؤی خلاص کنید و برانید خود را  
 از آتش و وزخ یعنی ایمان آرید و کارهای نیک کنید که بدان آتش و وزخ نجات یابید لؤی بنضم لام و فتح همزه و تشدید یا نام جد اعلی ایشان است بالا از عبد مناف یا بنی  
 همه من کعب افعلوا و انفسکم من النادای اولاد من کعب را و از آتش و وزخ باینی عبد شمس افعلوا و انفسکم من النادای اولاد عبد شمس  
 خلاص کنید خود را از آتش و وزخ عبد مناف بالا از عبد شمس و پدر اوست در حدیث ذکر او باین تر و قیام یا بنی هاشم افعلوا و انفسکم من النادای باینی عبد المطلب  
 افعلوا و انفسکم من النادای اولاد هاشم عبد المطلب را نکند خود را از آتش و وزخ در اینجا اجماع آنحضرت و بنی اجماع همه داخل شدند و در تخفیف و انداز گهای رسانید که اولاد  
 شریف را نیز رسانید و فاطمه زهرا که حکم کوش و سید نساء عالم است و آتش و وزخ بر وی حرام شده و او داخل این انداز ساخت و فرمود یا فاطمه افعلی نفسك  
 من النادای لا اهلك لکم من الله مشبه از برای کس مالک نیستم شما را از عذاب خدا چیزی یعنی بی ادب او و امر او مراد قدرت تصرف و دخل در آن نباشد عجبی  
 آن لکم و حاسا بلها بلالها جز اگر شما را برین حق جسم و قوایست که ترمی کم این تری را برتری آن و باب حله و لعان می نشانم حرارت و حسرت و احتیاج  
 ایشانرا و تخفیف این لکم و بالبر و اصل گذشت و این فایده تخفیف و انداز و مبالغه در انست و الا فضل بعضی ازین مذکورین و در آمدن ایشان بهشت را و شفاعت آن  
 سوره مرصه است را و جای است بر و خویشتان وی با حدیث صحیح ثابت شده است و با وجود آن خوف لا مالی باقی است و این معام قاعای این حال کرد و توان

کرم

عبد مناف  
 افعلوا و انفسکم  
 من النادای  
 اولاد عبد شمس  
 خلاص کنید خود را از آتش و وزخ



میشود آفته تا بریزد آنچه در دست از آب یعنی الحظی این نظر را وی است که بیان مراد میکند یعنی اول با یکبار فی الاسلام کدام است خمر است این تقریر شارحان است و تغییر این حدیث  
و اینجا توضیحی دیگر است ظاهر تر از آنچه نشان گفته اند در شرح آریان که در تمام حاصل آنکه اول چیزی که از کتاب کرده میشود از محرمات و ساقط گردانیده میشود از احکام اسلام  
نزد تغییر احوال مردم در آخر زمان حکم خمر است که می نوشته آنرا و تا ویلات می کنند در تحویل و بی چایا گوشت و قیل فکیف و گفته شد پس چگونه از کتاب کرده میشود خمر را  
و تغییر داده میشود حکم آنرا و رسول الله و قد بین الله فیها ما بین و حال آنکه تحقیق بیان کرده است خدا تعالی در هر آنچه بیان کرده است یعنی حرمت او را  
باشد و غلط و وجه بیان کرده بانی واضح بین قال گفت آنحضرت حمله میکنند و تاویل نمایند در خوردن آن باین طریق که بگویند بعضی اسمها فلسطی و لغها نام می نهند  
آنرا نامی دیگر جبر خمر چنانکه بنید و مثلث و مانند آن و در واقع چنین است و باین بجهان بخورند یا میازند از از برنج و عسل و غیر آن و میگویند که خمر نام آب انگور است  
که مستی آورد و این نه از انگور است پس خمر نباشد و ندانند که هر چه مسکرت حرام است و خمر است یا حکم خمر دارد و رواه الدادی الفصل الثالث عن النعمان بن  
شبه عن حدیثه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نعمان بن بشیر صحابی انصار ری اول مولودی که دهانه انصار آمد بعد از حبس رسول  
میکند از حدیث که صحابی عظیم القدر است صاحب سر رسول الله گفت آنحضرت تكون النبوة فیکرمی بشد و باقی میماند وجود نبوت و نور وی در میان شما ما  
شاه الله آن تكون مادام که میخورد خدای تعالی بودن آنرا فیوضها الله تعالی پسر بر میدارد و خدای تعالی نبوت را بر برداشتن نبی ثم تكون خلافة  
علی منهاج النبوت ما شاء الله ان تكون پسر میباشد خلافتی بر طریقت نبوت و و شس آتی مادام که میخورد خدا بودن آن او منهاج را و پیدا و گشت ده فیوضها  
تعالی پسر بر میدارد و خلافت را نیز تم تكون ملک ما ضیا پسر میباشد امارت و حکومت ملک کزنده فتكون ما شاء الله ان يكون پسر باقی میماند آن ملک مادام  
که میخورد خدای تعالی که باشد فیوضها الله تعالی پسر بر میدارد و از خدای تعالی از عالم تم تكون ملکا جیبی پسر میباشد ملک خداوند که و غلبه و غلبه فتكون ما  
بشاء الله تعالی ان يكون پسر میباشد و باقی میماند مادام که میخورد خدای تعالی که باشد فیوضها الله تعالی پسر بر میدارد و از خدای تعالی تم يكون خلافة  
علی منهاج النبوة پسر میباشد خلافتی بر و شس نبوت و گفته اند که مراد باین خلافت زمان مهدی است رضی الله عنه و سکت پسر خاتموش گشت آنحضرت قال جلیب  
کنت جیب بن سالم که یکی از رواه این حدیث است و مولی نعمان بن بشیر و کاتب است روایت میکند از وی قاده و غیر وی قلما فاهم پس بگامی که برخاست عمر بن عمر  
عبد العزیز یعنی از مجلس کثیف البه بهذا المحدث نوشتن نموی وی این حدیث را ذکر کرده ایا در حالی که یاد میدهم او را این حدیث و قلت  
اد جوان تكون و گفته اند که امید میدارم که باشی تو امیر المؤمنین یعنی خلفه بعد الملك العام و الحبریه بعد از ملک لرند و ملک خمر و عو که آنحضرت خبر داده  
بدان ضعیف پس خوشحال گردانیده شد عمر بن یحیی و اعجبه و خوش آمد و را بعضی عمر بن عبد العزیز را رواه احمد و البیهقی فی دلائل النبوة کتاب  
الفتن فتن جمع فتنه مثل محن جمع محنت یعنی آزمائش و خوش داشتن شی و فرغی شدن بدان و بعضی گراه شدن و گراه کردن و گفته و کفر و فضیحت و عذاب و کد افتخار طلا  
و نقره و جنون و محنت و مال و اولاد و اختلاف مردم در رای نیز آید و بدانکه مولف از اینجا تا آخر کتاب خود کتاب الفتن ساخت و بعد از وی ابواب ترتب داد و  
و در این ظاهریت خصوصا باب فضایل و مناقب که آنها را داخل کتاب الفتن ساخت و چه موجود ندارد و اگر گویند که مکلف و متلایم با قضا و آنها و در بیان پس باین اعتبار  
تمام آنچه در کتاب مذکور است ازین قبیل است قدر و ادله علم الفصل الاول عن حدیثه قال روایت از حدیثه که گفت خام فینا رسول الله صلی الله  
علیه و آله و سلم مقاما ایستاد در آن آنحضرت یعنی خطب خواند و وعظ گفت ایستادنی که ما نونک شبثا یكون کذا شدت چیز را که باشد و وقوع یابد فی مقامه  
ذلك الی فقام الساعه در آن تمامی که ایستاده بود تا روز قیامت یعنی گذشت درین تمام هیچ چیز را از وقایع که شد نیست تا روز قیامت الاحداث به  
که آنکه حدیث کرد و خبر داد بدان چیز حفظه من حفظه و شبهه من شبهه یاد گرفت آنرا کسی که یاد گرفت و فراموش کرد آنرا کسی که فراموش کرد یعنی بعضی از  
و بعضی فراموش کردند قد علمه صحابی هو لا حدیثه میگویند تحقیق آنستند این قضیه را یاران من که ایستاد و افاده لیکون منه الشی قد شئسته و بدستی که  
شان اینست که هرگز واقع نمیشود از آنچه خبر داد آنحضرت چیزی که تحقیق فراموش کرده ام من آنرا خاداه فاذا کوه پس می بینم من آن چیز را پس یاد می آورم آن فراموش شده را حکما  
یذکر الرجل وجه الرجل چنانچه یاد دارد در مدی روی مردمی بطریق جمال و احکام اذا غاب عنه چون غایب میشود از مدی و فراموشش میکند آن را تفصیل و  
تخصیص ثم اذا عوفه پسرچون می بیند او را می شناسد شخص متفق علیه و عنه قال سمعت رسول الله و هم از حدیثه است که گفت بشنیدم من پیغمبر  
خدا صلی الله علیه و آله و سلم یقول یکتف تعرض الفتن علی الغلوب عرض کرده میشوند و نموده میشوند و نموده میشوند فتنها بر دلها کما حصی مثل  
بود یا عود یا عود این نظر را به نوع روایت کرده اند اول بفتح مین و افعال و این مشهور تر است از روایات و معنی می بینان باشد که می در آید فتنها در دلها  
فته بعد از فتنها چنانچه می در آید چوب در بافتن بویاکی بعد از دیگری و مراد بچوب در اینجا شایخی نیز از خفا که شکافه بدان بویا می بافتند یا مراد تشبیه عرض فتنها است  
بر دلها بعضی شایخا حصیر را بافته آن کی بعد از دیگری و بعضی گفته اند مراد حصیرین و تاثیر کردن فتنه در دل است مثل حصیرین حصیر و تاثیر کردن او و پهلوی خواب کشنده  
بر آن و این ثانی بفتح مین و ذال سحر و معنی وی استفاده کردن و پناه جستن بخداست از شر فتنه چنانکه در اشتهاء کلام بعد از ذکر کفر و مصیبت گویند نفوذ باشد منها یا

الفصل الثالث

کتاب الفتن

الفصل الاول



یا معاذ الله ثالث بفتح صین باهمال دال مراد خود و تکرار عرض فتنه است بر دل مرده بعد از خبری و بر روایت اول بر رفع و نصب هر دو آمده و بر ثانی و بر ثالث بر نصب فقط و در شرح وجوه دیگر نیز در کثرت این عبارت مذکور شده است و مراد بقینا اعتقاد است فاسده است یا عاثر از آن شامل ثلثات فتنایه نیز فتنای قلب آشوبها پس هر دو که مخلوط شد بجهت فتنه و راسخ شدن در آن و در آمدن رنگ آن در دخیل و در آمدن رنگ در جاه و اشراب در خوردن جام رنگ را در در خوردن آن در آن کو با کمی نوشیدن آن را در قول و بیان و اشراف و انقیاد و طوبی و طوبی العجل ازین بابت لکننت فتنه لکننته سوداها خلاصه میشود در آن دل نگرسیاه و نگرسیاه از آنکه از غلظتین و مانند آن در زمین حاصل گردد و بمعنی نقطه نیز آید و بمعنی نقطه در چیزی که مخالف رنگ او بود نیز شمول گردد و ای قلب افکوها و هر دلی که شکرش فتنه را و افتاح آورده از قبول آن و متاثر نکشت بدان نکنت نکنته فتنه مبطله خلاصه میشود در آن دل نگرسیاه حتی یصبر علی قلبین تا آنکه میکرد انسان با اعتبار عرض فتنه و تاثیر و عدم تاثیر و وی با میکرد و ندلها با اعتبار آن برد و نوع و بصیرت با و بنا بر دواخانه اند بر تقدیر یا ضمیر راجع بانسان که معنوم میگردد و از سیاق کلام و بر تقدیر ثانی راجع بقلب که مذکور است بصریح و نیز بر رفع و نصب هر دو آمده ابیض مثل الصفا نوع اول سفید مانند سنگ سفید که متاثر نمیکرد و بجزیرت این دل که تاثیر نمیکند در وی فتنه اصلا و تشبیه تناد در سفیدی است بلک صلابت و قوت و سختی نیز ملحوظ است و لا تقصیه فتنه و زبان بیکند ازین نوع دل را هیچ فتنه ما دامت السموات و الارض تا آنکه باقی است آسمان و زمین یعنی همیشه و الا خواصود و دل دیگر سیاه است که تاثیر کرده فتنه در وی میباید اجتناب و سکون را و تشبیه دال تیره و خاکستر رنگ رده با بعضی خاکستر کون ارباب و خاکستر کون شدن و در روایتی بر او ابهره کسوره بعد از بابت آمده و وجوه در شرح ذکر کرده ایم کالکون مجبای این دل هر چه کوزه است و اثر کون شده که هر چه در دست آرد بیرون افتاده همچنین این دل از نور ایمان و معرفت خالی گشته و سیاه شده و نمی بیند و فتنه و فتنه جمیع مشاغل را با هم کسوره شده و معنی بل و سختی آید لا یعرف معروف و فانی شناسد این دل کار رنگ و شروع را و لا ینکون منکرا و منکر نمیکرد کار بد و ناشرع الا اما آشوب من هوا و کجری را که نوتشاید شده است و غلط کرده شده است آن دل و گرفتار محبت آن گردانیده شد از هوا و نفس امارت و موت قلب عبارت از این حالت است اما ذانا السمن ذلک رواه مسلم و عنه قال حدثنا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حدیثین هم از عذیفر روایت است که گفت حدیث کرد ما را آنحضرت و حدیث را بابت احدهما و انا انظر الاخر و دیدم من یکی از آن دو حدیث را یعنی وقوع یافت آنچه خبر داده بود آنحضرت و من انتقل میبرم حدیث دیگر را که مصدوق و بی نزو وقوع باید که حدیثا ان الامانة فولت فی جلد و قلوب الرجال حدیث کرد ما را آنحضرت که امانت فرو داده است و اصل در لهای مردان جذب فتنه و کسر آن و سکون ذال سجده حاصل بر چیزی و مراد با نمانت مامعنی مشهور است که فیات نکردی است در حق مردم با مراد و تامل و تابع غیر است که مذکور است در کربیه انما عضا الامانة علی السموات الاله و اصل بر ایمان است چنانکه اشارت کرده و در آخر حدیث و معانی قلبه من خود دل من ایمان و امانت هم مذکور شده بقول وی و لا یجاء احد بوجدی الامانة نیز معنی بر آنست میفرماید که حبس ایمان و امانت در دلهای مومنان پیدا کرده و اثبات نموده است ثم علموا من القرآن پیغمبر دانستند از قرآن مجید که فرستاده شد علموا من السند پیغمبر دانستند از سنت رسول که بیان فرموده یعنی خلق هدایت و اراده آن از حق جل و علا سابق است بر انزال کتاب و ارسال رسل هر گاه سابق غایت و هدایت وی تعالی ثابت شده از کتاب و سنت بهره مند و منفع گشته و نیز درین لفظ تفخیم شایسته و اعلا رتبه امانت است که با وجو و انزال و اثبات آن در قلوب بکتاب و سنت نیز آرازم و بد و موکد ساخته است این حدیث اول است که حدیث آری در صحابه رسول در عصر حضور وی صلی الله علیه و آله و سلم آن را دیده و مشاهده نموده و حدیث دیگر در بیان برداشتن و کم شدن امانت که بعد از ان آنحضرت صلی الله علیه و سلم راه یافته و واقع شده چنانکه گفت و حدیث ثانی در حدیث که در آن از برداشتن امانت و نقصان پذیرفتن آن قال گفت آنحضرت در بیان نقصان امانت فیما الرجل النوبة خواب میکند و خواب کردنی یعنی خافل میکند و در آن ذکر آفات و تنجی سنت و این مقابل آنست که فرمودم علموا من الکتاب و السنة فقیض الامانة من قلبه پس قبض کرده میشود و گرفته میشود امانت از دل مرد یعنی بعضی از افراد و ثمرات آن روی می بیند و نقصان می پذیرد فیصل اوها پس میکرد و اثر امانت و اثرش آنچنانی ماند از طاعت و بعضی آن مثل افعال و کثرت مانند اثر و کثرت بفتح و او و سکون کاف در آنست تا جمیع گفته و آن اثر چیزی مثل نقطه بر خلاف رنگ آن چیز چنانکه نقطه سیاه در سفید و بعضی گفته اند نقطه سفید که در سیاه چشم پیدا آید یعنی بجهت طریبان غفلت و ارتکاب معصیت نور امانت کم شود چون آگاه شود و از حال دل خود بخص نماند چنانکه نقطه از آن اثری باقی نماند و فیما الرجل النوبة پست خواب میکند خواب دیگر و خافل گردد بار دیگر فقیض الامانة پس گرفته میشود و نقصان کرده شود جز وی دیگر امانت که باقی مانده بود فقیض اوها مثل افعال و کثرت پس چون نگاه کند باقی میماند اثر آن مانند اثر مجمل بفتح میم و سکون جمیع سخت شدن پوست از کار کردن و در صرح گفته مجمل شوخ بستن دست از کار بعد از آن بیان اثر مجمل می کند بقول خود که جرد حجه علی و جعلک مانند انگری که مگردانی و بطلانی آن را بر پای خود ای مخاطب فقط پس آید که آن موضع از پای که اخگر را بدان پایمال کرد فتواه منبوا پس می بینی تو آن موضع را که آید که دره بلبند و فقیر بضم میم و سکون نون و فتح تا و کسب با اسم فاعل از نیز بمعنی ارتفاع و بلندی و منبر شستن از دست و لیس جنبه شیء و حال آنکه نیست در آبی آید که بلند میاید غیری که با آید همچنین این مرد که اثر امانت از دل

آنحضرت

وی بر گرفته شده جامع و کار آمدنی می نماید و در باطن وی صلاحی و چیزی که کار آید نه با این تقریر معلوم شد که دکت و مجمل مثال بقیه امانت است که در دل میماند اما برین تقریر و ادومی  
 کرده که اثر مجمل سخت و بیشتر است از اثر دکت و مناسب است آنست که اثر دگر گرت نماید کمتر نماید از گرت اولی جواب میدهند که چون مجمل اثری خوف لا طایل تحت است قلیل  
 و حیر باشد از اثر دکت و این جواب خالی از بعضی نیست و بعضی شراح اثر دکت و مجمل را مثال زوال امانت داشته یعنی اولاش و کت از آن زایل میگردد و بار دیگر مانند  
 مجمل بیشتر از مرتب اول و در می شود زیرا که درین مرتبه قبض کرده شد از آنچه باقی مانده بعد از قبض در مرتبه اول فافهم و بصبح الناس قبا یعون و صبح میکند  
 مردم در حالی که ببايعت و معايت میکنند با یکدیگر و لایکا دا حدیودی الامانه و نزدیک نیست هیچ کی که ادا کند امانت را و حقوق تکالیف شریعت را و  
 خیانت نورزد و در حق مردم فیضال پس گفته میشود بمقتضی قلیل و بیان قدرت و جود امانت و اهل آن افتخار بنی فلان و رجلا اهلنا بدرستی که در فلان قسیده با وجود کثرت  
 مردم و روی یک مردی این حق گذار است و يقال للرجل گفته میشود در مرد را و ستوده میشود بصفاقی که در خسوف مردم از داخل فضایل و کمالات میگذارد  
 ما اعقله چه عجب عاقل و دانا است در کار و بار دنیا و حیث و ما اظرفه چه عجب زیرک است وی خوش کو و خوش زبانست و ما اجله چه عجب چیت و  
 چالاک است وی باین صفات میستایند و را و ما فی قلبه متغالی جبه من خود دل من ایمان و حال آنکه نیست در دل آن مرد که او را می نمایند مقدار و اندازه خود  
 از ایمان و صفات حمیده که تابع است و از اینجا معلوم کرد که اصل کار ایمان و صلاح است باقی همه باید و راست اگر چه مردم اهل دنیا آثار خوب دانند و بدان بستانند  
 و تقیر بنایش بر تقوی و قوت ایمان است رزقا الله متغنی علیه و عنه قال کان الناس یبایون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 هن الخبی و هم از حد فیه است گفت بودند مردم که می پرسیدند آنحضرت را از نیکی و کنت امثاله عن الشیء بودم من که می پرسیدم او را از بدی مخافه ان  
 میدد کنی از جنت ترس این که در یاد مرا آن بدی و برسد بمن از آفت آن چه دفع ضرر نزد عاقل اجم و اقدم است از جلب نفع و مانا که مراد از شرف و وقایع دانسته  
 که واقع شوند در مردم و فاش گردد و در میان ایشان از نزاع و جدال اگر چه نه موافق حق باشد و الا منهیات در شرح معین است و سوالی از آن مخصوص بوی ضعیف است  
 عزیز بود چنانکه سابق حدیث بر آن دلالت دارد قال گفت حدیثیه قلت کنتم یارب رسول الله افانکنا فی جاصلیه و شیء بدرستی که بودیم پیش ازین در جاهلیت و  
 بدی بخانه نا الله بعد الانجیر پس آورد و ما را خدا تعالی بوج و شریف توان یکی را که دین سلام است و استقامت بر عمل بمقتضای آن فعل بعد هذا انجیر  
 من شیء پس آیا خواهد شد و هست متوقع بعد ازین نیکی از شر ظلم و فساد و اختلال امر دین قال نعم گفت آنحضرت آری هست و خواهد شد بعد از این خیر شره قلت و هل  
 بعد فذلك الشیء من خیر کنتم آیا هست بعد از آن شر که بعد از خیر حادث شود چیزی از خیر که بد و باز امر دین رواج یابد و برنج استقامت و د قال نعم گفت آنحضرت  
 آری هست بعد از آن شر خیری و خیر دخی و در این خیر که بعد از شر بیاید و در وی و کد و رتی هست و دخی بختی معنی دخیان آید یعنی چیزی باشد مزوج بشر و دکیا  
 مردم بآن صدق و خلوص که در او ایل بود نباشد و اعتقادات صحیح و اعمال صالحه و عدل ملوک که در قرون اول بود نباشد و بدیها و بدعتها حادث گردد بدان با  
 نیکان و اهل بدعت یا اهل سنت مزوج و مخلوط شوند قلت و ما دخنه کنتم من و بیت آنچه او را دخیان خبر گفتی قال قوم فرمود دخیان که کنتم کما یت است از  
 وجود قومی لیستون بغیر مسخنی راه و روش کیر بغیر راه و روش من و لحد و ن بغیر هدلی و سیرت سازند جز سیرت من تعوف منهم و تنکو  
 می شناسی از ایشان کار و بار دین را و نمی شناسی یعنی معروف و مکروه و مشروع و نامشروع هر دو در ایشان جمع است با تمیز و اختلاط خیر و شر که مراد و دلیل  
 قول اوست نعم و فیه دخی و قول وی و لیستون بغیر سنتی نیز مراد همین است و گفته اند که مراد بخیر بعد از شر ایم عمر بن عبدالعزیز است و مراد بالذین تعرف منهم و تنکو امرائی  
 که بعد از وی آمدند و در میان ایشان کسی بود که دعوت میکرد به بدعت چنانچه خوارج و بعضی گفته اند که احتمال دارد که شر زمان قتل امیر المومنین عثمان باشد و خیر  
 بعد از وی زمان امیر المومنین علی رضی الله عنهما و دخی و شر بعد از وی زمان مجامع که گفت میکردند وی رضی الله عنهما بر منابر و اهل علم چنانکه گفت قلت و هل  
 بعد ذلك انجیر من شر کنتم آیا هست بعد از آن خیر شری دیگر قال نعم دعا علی ابواب جهنم گفت آری خواندگان باشند مردم را در دمای و وزخ ایشان  
 من اجابهم اللهم کسی که پاسخ دهد و فرمان برداری کند ایشان را و بد و بسوی و وزخ قلوه فیهما می اندازند ایشان را و در وزخ قلت کنتم یارب رسول الله  
 صفهم لنا و صف کن ایشان را برای ما یعنی بگو که چه کسانند ایشان و چه صفات دارند تا بشناسیم ایشان را قال هم من جلد قنا فرمود ایشان را تا بشناسی یا ایا را قوبای ما یا  
 از اهل دین و ملت مانند و جلد و شیء ظاهر آنرا بگویند و در اصل معنی پرده کن که آنرا پوست خوانند و تنکمون بالسنن و من یکنه یکنه بان که لغت عرب است یا ظلم میکنند آنرا  
 و حدیث و مواظ و حکم و سنت و در دل ایشان خیر قلت فها فامحی ان اد کنی ذلك پیش کنتم چه میفرمائی مرا و چه کار کنم اگر در یاد مرا آن وقت که این گروه در آن  
 وقت باشند قال قلوا جماعه المسلمین و لما هم فرمود لازم میگیری و پیوسته می باشی جماعت مسلمانان را اگر بر حکم کتاب و سنت باشند و امام ایشان را قلت  
 فان لم تکن لهم جماعه و لا امام کنتم سر کر باشد در اسلام از اجماعی و زما می برین قدر چه کار کنم قال فاعنزل فلك الفوق کلهما فرمود پس گشت شوازه همان  
 گروهها و لو ان بعض باصل شیء اگر چه باشد اقرار بالترامیخ و در حق و پناه و جتن بمان در پیشه و بایان و تحمل شاید و مشاق و خائیدن گیاه و چوب و قنات  
 کردن بدان گیاه در صحرا حتی بدد دکل الموت تا بگذرد و بیاید و برسد ترا مرکب و انت علی ذلک و حال آنکه باشی تو بر حال استنزال متغنی علیه و فی



محق و قاتل کردن با باغی و اگر نه چنین کنند ظاهر کرد و فساد و فتنه و کذا بل یعنی و دلیل برین غریب قول حق سبحانه و ان طائفتان من المؤمنین اقتلوا الا ذکرا مطلق است که چون  
 قاتل کند و طایفه از مسلمانان اصلاح باید کرد میان ایشان و اگر بعضی بکنند یکی از این طایفه بردگی قاتل کند با طایفه باغی تا باز کرد و بجانب حق و چون باین کرد آنحضرت  
 حکم فتنه را فرمود اللهم هل بلغت خداوند آری رسانیدم حکم را بر بندگان تو مثلثا سه بار گفت این طایفه قاتل و جمل پس گفت مردی با رسول الله امرایتان که هفت جز  
 ده مرا که اگر اکره و جبر کرده شوم من حتی بظلمتی علی احد الصنفین تا آنکه برده شود در اسبوی یکی از دو وصف قاتل فضیلتی و جمل بسبب پس بر بند مردی  
 بشیر خود او پیچی مسهم یا بدینیری فقتلنی پس بکنند مرغال گفت آنحضرت بود بائمه و اثبات و بکون من اصحاب النار بر میکرد آن مرد که کشت ترا بکناه خود  
 و کناه تو می باشد از دور خیانت این عبارت را در معنی گفته اند که اگر بر میکرد و بکناه خود که بالفعل کرده و ترا کشته و کناه تو که بفرض و تقدیر تو او را می کشتی و کناه آن بر تو  
 می نشست آن نیز بر سر او می نهادند و عقوبت کناه او را مضاعف می نمود بجهت زجر و توبیح دوم اگر بر میکرد و بکناه خود که سابقا داشت از بغض و مدافعت مسلمانان که  
 سبب قتل تو شد و کناه کشتن تو که صادر شده از وی الآن در واه مسلم و عن ابی سعید خال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و یوشک ان يكون  
 خبی مال المسلم نزدیک است که باشد بدترین مال مسلمانان غنم پنج بهشت است الجبال کوفسندان که بیرومی میکند و میجوید بدان کوفسندان سر کوهها را و مواضع فضل  
 و جانی فادن باران را یعنی کوفسندی چند داشته باشد و کوهها و او را باران در آن می افتد بخوبی تا در آن جا باشد و کوفسندان را آنجا سحر اند و قوت خود را در آن  
 باز و بیغیر بدین من الفتن میکرد این مسلمان بدین خود از فتنه و کوشه میکرد تا با مردم اختلاط کند و در فتنه نافذ و واه الجحادی و عن اصحابه بن زید  
 قال اشرف النبی بالاربعین صلی الله علیه و سلم علی اطام المدینه جنتی از حنای مدینه و اطام البیتین یعنی قصر منبذ و حصن که بسنجا  
 بنا کرده باشد و در حوالی مدینه مطهره قلعهها و حصنها بود که پیوسته و غیایشان در آنجا ساکن بود پس اصحاب بن زید میگوید که روزی آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 بر یکی از این حصنها برآمده بود فقال پس گفت آنحضرت هل ترون ما اری آیامی بنید شما خیر را که می بینم من قالوا لا گفتند بنی بنیم قال فانی لاری العن  
 فرمود پس بدستی من بر آنیم بنیم فتنها را که آن فتنها تمنع خللال می تو که می افتد در فرجهای خانهای شما که وقع المطر باند افتادن باران متفق علیه و عن ابی هریر  
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم هلكه امی بلال امت من علی یدنی علمه من قریش برود دست کوکان و جوانان و نوسالان  
 است از قریش بکلی فتنجات و غلبه کبر فتن و سکون لام جمع غلام یعنی جوانان که ذانی القاموس و ذی الصراح غلام کوک و اصل غلبه و اغلام غلبه شہوت و بجان است  
 و طبعی فتنه کرده آنرا نوسالان که پاک ندارند و ادب نگاه ندارند بآداب و قار و خداوندان عقل و واه الجحادی و در حواشی نوشته که مراد بان فکر کشندگان  
 عثمان و علی و حسن و حسین اند رضی الله عنهم اجمعین و امثال ایشان از اهل فتنه و بنی و ظلمه و در مجمع البحار آورده که ابو هریره می ساخت ایشان را با سوا و اشخاص ایشان  
 و سکوت میکرد از تعین و نام بردن ایشان از جهت ترس و معصنه و مراد برین معاویه و عبدالعزیز زیاد و مانند ایشان اند از احداث و نوسالان بنی امیه و عیسی  
 الله و تحقیق صادر شد از ایشان از قتل اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و بزرگ کردن ایشان و کشتن خیار مهاجرین و انصار آنچه شد و صادر شد از حجاج  
 که امیر الامراء عبد الملک بن مروان بود و از سلیمان و عبد الملک اولاد او از ریختن خونها و تلف کردن مالها آنچه پوشیده نیست بر هیچ کس ۱۱۰ و عنه قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم یتقوا اب الرومان نزدیک بکشد می شود و جبرای زمان مراد قرب و قیام قیامت است یا تعارب اهل زمان بعضی  
 از بعضی در شر و فتنه یا تعارب باز من در شر و فتنه اول و آخر او بیکدیگر و بعضی گفته مراد کونای عسراست در آخر زمان و گفته اند که قصصت ایام و یابی ایشان  
 چنانکه در حدیث دیگر آمده است که در آخر زمان سال بمحواه بگذرد و ماه چون هفت و هفت چون روزیاز و دگر شدن دولتها و ملکها که سبب تفرق و پرتی  
 خلق است و این عبارت در کتاب الروایا آنجا که فرموده که روزیاز و تقارب زمان صادق افتد نیز گفته شده و وجه دیگر نیز در آنجا مذکور شده و بالجمله این لفظ  
 محتمل معانی متعدده است بعضی مناسب آن مقام و بعضی مناسب این اسد اعلم و بغض العلم و گرفته و برداشته میشود و علم یعنی برده شدن علما چنانکه در حدیث  
 آمده و تظهور الفتن و پیدا میگرد و فتننا و بلخی الشیخ و انداخته میشود و بخل قوی یعنی در دلها مراد قوت و عموم وجود شیخ است در طوایف مردم و اطاعت و بیعت  
 ایشان آنرا در آخر زمان و الاوجه و اصل شیخ در مردم طبعی است و بکثر الحرج و بسا میشود در هر جلیج و سکون را یعنی فتنه و افتادن بیکدیگر قالوا  
 بر رسیدند صحابه و ما الحرج و حجت مراد بهرج قال القتل فرمود و بخرج قتل است و تفسیر بهرج بقتل یا بقتل آن است که سبب بهرج قتل و بعضی بدان است  
 متفق علیه ۱۲ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و الذی یغنی بیده لا یذهب الدنیا گفت آنحضرت بخدا سبب  
 میزود و فانی نمیکرد و دنیا حتی بانی علی الناس بود تا آنکه می آید بر مردم روزی که لا یدری العاقل فیم قتل در غمی باید و غمی دانند که در هر چیز و سبب  
 کشت و لا المقتول فیم قتل و نه در می باید کشته شده که در چه چیز کشته شده یعنی هم چنین بجهل و اشتباهه قال میکنند و تیز و تشخیص نمی نمایند که محی کیست و مبطل  
 که فضیل کیست بکون ذلك پس بر رسیده شد از آن حضرت چگونگی باشد آن حال قال الحرج گفت آن بجهت فتنه و اختلاط و در هم افتادن است بی تمیز  
 و تشخیص العاقل و المقتول فی النار کشته و کشته شده هر دو در آتش و در رخ اندک شده خود ظاهر است که بناحق خون ریخت و اما کشته شده بجهت آنکه وی



الفصل الثانی

نیز نمی خواست که بکشد و حسد بعضی و لازم بود بر آن و آدمی بفرم مجتبی با خواست و این حکم بر تضرع و جل و عدم تضرع است اما اگر محبت اشتباه خطا در جهاد و تخسری موجب باشد اگر چه در واقع نه صلیب بود و این چنین نخواهد بود و الله اعلم و راه مسلم ۱۳ و چون معطل نفع می رسد و سکون بین حمل و کسراف بن و ساد نفع تخمینه و تخفیف بین حمل صحابی است از اهل بیت شجره ساکن شد بصره و بوی منسوب است به زینب که در بصره است قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم العبادۃ فی الحج کجحف الی ثواب عبادت کردن و در کوشه خود خریدن حج و ثواب حج کردن بوی منسوب است چنانکه آن شخص که از دار کفر باز اسلام بگردد و بشارت صحبت آن حضرت مشرف شد بچنین این شخص نیز از ظلمت فتنه و فساد روی گردانیده بعبادت مولی تعالی مشغول گشته و در دایره نورانیت در آمد پس گویا بگردد و راه مسلم و عن الزبیر بن عدی قال ایلنا النبی بن مالک زبیر بن عدی که تابعی است و شنیده است از انس و روایت میکند از وی ثوری فتنه ثقه است که آدمیم نزد انس بن مالک فتنه کونا الله پس شکایت کردیم ما بوی و می ما ملخی من الحجاج آنچه میدیدیم و پیش می آمد ما را از حجاج ظالم فقال اصبروا پس گفت انس صبر کنید و تحمل نمایند بر ظلم و اندامی او فانه لا یالجی حلیکم زمان پس بدین معنی آید بر شما پیچ زمانی الا الذی بعده اشومنه که آنکه زمانی که بعد از وی باید بدتر است از زمان گذشته پس چه میدانید شاید که بعد از این ظالم تر از حجاج پیدا شود و فاسد تر و بدتر از زمان وی پیدا آید پس صبر کنید حتی قتلخوا دیگرم تا آنکه ملاقات کنید و پیش آید پروردگار خود را و در حضرت وی روید و روز آخرت سمعنه من فلیکم شنیده ام من این حدیث را از زینب بنت ابی اسلمه علیه و آله و سلم و راه الحجاجی درین حدیث اشکال آورده اند که زمان عمر بن عبد العزیز بعد از زمان حجاج است و با وجود آن بدتر از آن نیست بلکه بهتر از آن و از زمانهای که گذشته بود اند و جواب دادند که قول آنحضرت این را و خبر دادن بدان باعتبار آنکه او غلب است و مخصوص صبر و تسلی دادن است مروت را و تعلیم ترغیب بر تحمل اینها و جاهد مردم و اضطراب ناکردن و جبر و فرغ نمودن و الله اعلم الفصل الثانی عن حذیفه قال و الله ما ادری الشی اصحابی ام قتلوا گفت حذیفه بخدا سوگند که در نمی یابم من کی آیا فراموشش کردند یا ران من یا فراموشی بینماید یعنی فراموشش کرده اند ولیکن تکلف میکنند خود را فراموشش کار بینماید و الله ما قولک رسول الله بخدا سوگند کن که گذشت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم من فائد فتنه پیچ گشته فتنه و پیدا کننده و بر باد آورنده از مثل عالمی که احداث در جنتی کند که سبب خطرات گردد و مردم را بدان دعوت نماید یا امری که باعث بر مجاریه و متعلق شود و قوت کشیدن چاره و از پیش چنانکه سوق را ندان ز پس الی ان تنفضی الدنيا تا پیری شدن دنیا ببلغ من معه مثلثه فضا حد اصفت قاید فتنه این است که بر سر سگانی با اویند و تبعیت او میکنند و سیصد را و زیاده از آن الا قد سماه لنا جاسمه که تحقیق ذکر کرد و اورا آنحضرت برای بنام وی واسم امیه واسم قبله و نام پدر تو نام قبله او و قید عدد سیصد ظاهر برای آن کرد که اجتماع این قدر از مردم باعث بر وجود منفعه و لحوق ضرر بیشتر میکند اما اگر کمتر از این باشند اعتبار ندارد و الله اعلم و راه ابوداؤد و عن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انما اخاف علی العقی الاثمة المصلین ثوبان که موی آنحضرت و خادم درگاه و حاضرگاه و یکجا بود گفت گفت آنحضرت نیز قسم من ربکم جو ذکر امیران و بادشاهان را که گمراه کننده اند و دیگران را که برای خود زیراک ضرر کرای ایشان بیشتر و بدتر است از کرای دیگران و اذا وضع السیف فی اخی لم یرفع عنهم الی يوم القیمة و چون بنهاده شود شمشیر در است من و واقع شود قتل برداشته نشود تا روز قیامت و معدوق این خبر واقع قل امیر المؤمنین عثمان است که اول واقع است و اسلام و بعد از آن باقی است تا هنوز و بحکم خبر جبر صادق تا روز قیامت باقی خواهد ماند و راه ابوداؤد و الزمذی و عن سفینه که موی رسول الله و صاحب گرامت و برکت بود احوال او در مواضع نوشته شده است قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت الخلفاء قتلون سنه خلاف کا طه مریه که موافق سنت و اتباع طریقه حق باشد سی سال است ثم تكون ملکاً عضواً بتر میکرد و خلاف بعد از سی سال ملک و پادشاهی کننده که مردم از گردن ستایشان این نباشند و راه عدالت و دین پروری چنانکه باید روان بخورد اگر چه اطلاق این اسم بجا بود و معنی آنکه خلف گذشته بماند و در سنت اما حقیقت خلاف که آنحضرت بدان اشارت کرده مخصوص سی سال است که خلاف خلفای اربعه در آن بود و اگر ایشان را امیر المؤمنین گویند و در باشد که آمر و حاکم اند بر مسلمانان در احکام ظاهر ثم یقول سفینه پس بر می گوید سفینه برای حساب سی سال که خلفای اربعه تمام میکرد و امسک خلافة الی یکو سنین منبسط کن و نگاهار مدت خلافت ابی بکر را و سال و خلافة عمر عشیة و مدت خلافت عمر را و سال و عثمان اثنی عشیة و مدت خلافت عثمان را و دوازده سال و علی ستمه و مدت خلافت علی را شش سال و داود و الزمذی و ابوداؤد این باب تقریبی است مبنی بر حذف کسور و الا خلافت ابوبکر چنانکه در جامع الاصول و غیره مذکور است و دو سال و چهار ماه است و خلافت عمر ده سال و شش ماه است و خلافت عثمان دوازده سال و چهار روز و خلافت علی چهار سال و نه ماه و باریج حجاب خلافت خلفای اربعه بیت و نه سال و نه روز و هفت تمام میشود و پنج ماه از سی سال باقی ماند که با بام المسلمین حسن بن علی تمام میکرد و پس از آن نیز از خلفا باشد و در بعضی کتب خلافت ابی بکر دو سال و سه ماه و نه روز و خلافت عمر ده سال و شش ماه و پنج روز و خلافت عثمان دوازده سال و چهار روز و خلافت علی چهار سال و نه ماه و باریج حجاب حجتی اششاه و شش ماه و شش

والله اعلم وعنه حذیفه قال قلت كنت حديثك فمما يروى عن رسول الله يكون بعد هذا الخبر فشيء آيا ما يشهد وباقى مما يند بعد از این بجای که دین اسلام است بدی که اگر  
 حکامان قبله شیخان بود پیش از آن بدی قال نعم فمما یروى می باشد و باقی میماند و می قلت هذا العصمة کتمت من حيث طریق مصیبت و نجات از آن بدی قال  
 المسبب فمما یروى طریق عصمت از آن شمشیر است و قال کردن با کافران قلت وهل بعد السيف بعقبه کتمت آيا باقی میماند اهل اسلام بعد از قتال و محاربه کردن  
 با کافران و صلاحیت میدارند اهل آن زمان امارت را و امانت را و جمع شدن و متفق شدن مردم بر ایشان قال نعم بكون اما دقة على اقتدا فمما یروى میماند و می باشد  
 ملک و امارت و لیکن با قدر جمع فدی آنچه در آتش و چشم اقتدار از غبار و ضل و خاشاک و چرک یعنی اجتماع مردم بر امر مکره است و فساد و انحار و ردل باشد بخوشی و رضا و  
 صفای باطن چنانکه چشمی که در وی قد افقد ظاهر وی صحیح و باطن سقیم و باین معنی قول او و بنده علی و رضی و می باشد صلی بر دغان و این در حکم تالیفات مرزا و هذیه بنصره و  
 سکون دال مصلح و در اصل معنی سکون و آرام است و دغن یعنی دغان یعنی صلی باشد بجداع و نفاق چنانکه سابق گذشت و اولی آنست که معنی سکون اماره علی اقتدا آن باشد  
 که می باشد امارت با کتاب مناهی و ظهور بدیع تاین فعل را فایده جدید باشد قلت ثم ما ذا کتمت بعد از آن چه خواهد شد قال کنت ثم نشتاء و عاه الضلال پس پیدا  
 میشوند خوانندگان مکره ای یعنی جماعتی که میباشند از امر که مکره میکردند مردم را فغان کان الله فی الارض خلیفه پس اگر باشد مکره را در زمین خلیفه یعنی امیری و حاکمی که  
 جلد ظهور و اخذ مالک تار یا نه رند پشت ترا و بگرد مال ترا یعنی اگر چه ظلم کند بر تو در نفس مال فاطعه پس طاعت و انقیاد و فرمان برداری کنی او را در ظاهر  
 مادام که بر خلاف فرموده خدا و رسول خدا کن و الا نخت و انت عاص علی جذل شجرة و اگر نباشد خلیفه و امیر و زمین پس مسیر و حال آنکه تو لازم گیرنده درختی را  
 یعنی گوشه گیرنده از مردم و گذراندن عمر بصبر و سختی در پیش و بیا با بناد و زرد درختی و قناعت کند بنجاییدن چوب و گیاه و جذل کبیر جم و سکون ذال سجد و بفتح صیر نژاد  
 چنانکه در فصل اول گذشت و بعضی والا کنت را متعلق قاطعه دارند یعنی و اگر نه طاعت کنی خلیفه را می میری بحال شدت و سرگردانی و در بعضی نسخ بجای کنت قناعت  
 بلطفا مضی از قیام یعنی و اگر چنین باشد بر خیز و برو و باصل درختی پناه گیر قلت ثم ما ذا کتمت بعد از این حال چه چیز است و چه حال خواهد شد قال ثم یخرج الدجال  
 بعد ذلک کنت پشیم بر روی می آید و حال بعد از آن حال باین صفت که معه یفرو و فادای جوی است و آتشی ظاهر آنست که محمول بر حقیقت است و احتمال دارد که در  
 لطف و قهر و عده و وعید باشد ضمنی وقع فی فاده پس کسی که افتاد در آتش می یعنی مخالفت و زردی را و او ایمن نیارد و دوی و در آمد و معرض قهر و غضب و  
 و جبابه و زده ثابت شد اجسری بجهت صبر و ثبات وی بر دین خدای و طلب ضایع و فرود آورده شد بارگناه از گردن وی و من وقع فی  
 هذره و جب و زده و حط اجوه و کیکه افتاد در جوی وی و اطاعت و زردی و ایمان آورد بوی بطبع دنیا و محبت حیات و در آمد در تمام لطف وی و غایت  
 وی ثابت شد بارگناه بروی و فرود آورده شد اجوه و ثواب وی قال قلت ثم ما ذا کنت حذیفه کتمت چه خواهد شد قال ثم یخرج الموهل و کبک حتی یفوق السحاب  
 پشیم زانیده میشود و اسب که بر پس سوار میبندد تا آنکه بر آید و قیامت یخرج بصیغه مجهول است از تاج داشته اند از آناج و گفته اند که نتج معنی تولید است یعنی زیایانیدن  
 و خدمت و تدبیر زانیدن او کردن چنانکه دایه در انسان میکند و تحقیق این لفظ در مواضع دیگر از شرح کرده شده است و آناج معنی رسیدن وقت و ولادت و مهر بضم  
 میسم و سکون یا معنی کرده زود مهربانان و دیر کب بضم یا و کسر کاف رسیدن وقت و سولای دادن یعنی قابل سوار می شدن و مراد از زمان نزول عیسی علیه السلام است  
 چه از آن وقت تا روز قیامت بر پسان سوار می واقع شود بجهت عدم وجود کفار و جهنم بجهت بوجوب و قال یا مراد آنست که بعد از بر آمدن دجال زمان نکس کرد و قیامت  
 نزدیک است مقدار زمان زانیده شدن اسب یا رسیدن وقت سوار می بر آن و این معنی موافق است با حدیث دیگر که درین باب و روید یافته اند و فی و وابسته قال  
 و در روایتی این چنین آمده که گفت هذیه علی بن رضی صلی خواهد بود میان مردم آن زمان در ظاهر هر یک و در داخل در باطن و جماعه علی اقتدا و اجتماعی خواهد بود  
 با کراستاه قلت کتمت ما یروى عن رسول الله الحمد لله علی الدخن ما هی بدنه بدخنی که فرمودی چیست و چه معنی دارد و قال لا توجع قلوبا فوام علی الذی کانت  
 علیه باز هم نمی آید و لحسانی تو هم بر آن حال و صفت که بود و دلها بر آن صفت و صاف و پاک نمیکرد و چنانکه پیش ازین بود در زمان سابق اسلام چنانکه پیش از عرض  
 که ورت بود قلت بعد هذا الخبر فشیء آيا ما يشهد و باقی میماند و می باشد و قال فکنت عجماء صماء کنت بعد  
 از آن فکنت خواهد بود و کور و کر یعنی مردم در آن فکنت محبوب خواهند بود از دیدن حق و ممنوع خواهند گشت از شنیدن آن و اسناد کوری و کوری نشانه مجاز است  
 و در حقیقت صفت آدمیان است که در آن زمان فکنت نباشد علیها دعا علی ابواب النار و در آن فکنت و زمان اطلاع بر آن خوانندگانند بوی تشدد و نزخ  
 ایستاده بر ابواب آن فغان مت با حذیفه و انت عاص علی جذل پس اگر بگیری تو ای حذیفه و حال آنکه لازم گیرنده باشی اصل درخت را حیوانک  
 من ان تلحق احداهم تنبرست هر ترا از پیروی کردن تو کی از ایشان را و او ابوداؤد و عن ابی ذر قال کنت و دینا خلف رسول الله صلی  
 علیه و آله و سلم و ما علی حمار و ابی است از ابو ذر که گفت بودم من سوار در پس آنحضرت روزی بر حسی فلما جاؤنا بوقت المدینه پس  
 هر که که گذشتیم خانهای مدینه را قال کنت آنحضرت که بهت یک با با د و چگونه خوابی بود و تو چه حال خواهد بود ترا ای ابا ذر اذا کان بالمدینه جوع  
 وقتی که باشد در مدینه که سستی سخت تقوم عن فراشک و لا تبلغ مسجدک بر بنیخیزی از جا خواب خود و نیت زنی رسید مسجد خود را حتی یجهدک البوم

تا آنکه در شصت می اندازد و اگر کسی بخت ضعف کرشکی چنان شوی که بر بخت تمام مسجد نوانی رسید قال قلت گفت ابو ذر نعم الله و وصوله اعلمه خدا و رسول خدا و انما نرسنا  
 بدان یعنی من می دانم که هر کس هر چه توانی آن کس قال تعفف یا باذ و فرمود تعفف و پارسائی کن و باز دار نفس خود را از حرام و از نوال کردن از مردم و صبر کن بر بخت  
 کرشکی ثم قال بخت گفت آنحضرت کف ملک یا باذ و اذ اکان بالمد بنده موت چگونه می باشی تو ای باذ و وقتی که واقع شود در مدینه مرک یعنی مردم بسیار بر میزند تا با  
 حد کثرت که مبلغ البیت العبد میرسد خانه بنده ما این عبارت را بخند و چه معنی کند آنکه مراد به بیت قبر است یعنی میرسد بجای موضع قبر میت غلام را از بس که مردم  
 بسیار بر میزند جای قبر مردم تنگ میگردد و بجای میرسد که جای یک قبر میت غلامی بدست می آید دیگر میرسد اجرت کندن قبر میت بنده بخت آنکه چون مردم بسیار بر میزند  
 کسی پیدا نمیشود که کور کند تا اجرت او در مقدار میت بنده ندهند دیگر مراد به بیت معنی اصلی دوست که خانه است و مراد آنست که بخت کثرت موت از مردم خانه تا خانه  
 میگردد و زمینها از آن میشود و تا بجائی که خانه بخت بنده فروخته شود و آنجا غالب و متعارف است آنست که بهای خانه بیشتر از قیمت بنده میباشد دیگر آنکه باقی در بنده می ماند  
 آنکه مرکب بنده که غم خواری تمام اهل خانه او میکند و نوبت در تقاعد احوال ایشان بوی میرسد و ترتب و تفسیر قول وی که فرمود حتی انه یباع الغنی بالعباد  
 تا آنکه فروخته میشود موضع قبر بنده و قیمت وی بر معنی اول ظاهر است و بر معنی ثانی ملاحظه آنکه از بیع قبر انبیاء حافرا مراد دارند اما بر معنی ثالث اصلا صحیح نمی آید  
 و مناسبت ندارد و بر معنی رابع می توان گفت که چون مردم مردند و مال نداشتند جز یک بنده اگر برای خریدن موضع قبر یا اجرت حافرا احتیاج افتد همان بنده را  
 در خریدن موضع قبر و دادن اجرت خیر صرف خواهند کرد پس واقع میشود و فروختن موضع قبر بنده و گرفتن بنده در اجرت پس ظاهر شد که اولی و انب حمل بر معنی  
 اول است بلکه معین است حمل بر آن و الله اعلم قال قلت گفت ابو ذر نعم الله و وصوله اعلمه مندا که هر کس که بخت کرشکی قال گفت آنحضرت قصی یا باذ و صبر کن و بزد  
 و تخلف خود را بر صبر دار ای باذ و ذکر بزد و بیرون مروان مدینه و در بعضی نسخ تبصره بضمضه مضارع آمده قال کیف ملک یا باذ و اذ اذ گفت آنحضرت چگونه می باشی تو  
 ای باذ و اذ اکان بالمد بنده قتل تعفوا الله ما اعجاز الویت و فیکه باشد در مدینه کشی که پیش شد و بالا می رود و در می گیرد و خود را موضع را که نام  
 او اعجاز الریت است و آن موضعی است در غربی مدینه که سنگها است سیاه کویا که طلا کرده شده اند بر و غریبت و این اخبار است از آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم از واقعه حیره و آن اشنع و قایع و قایع قیاح است زبان و گوش کلم و سامع تحمل لغت و شنیدن آن ندارد و وقوع آن در زمان شقاوت نشان زیم  
 بن معاویه است که بعد از واقع قتل امام حسن لشکری بنوه مدینه مطهره فرستاده است شک حسرت آن بنده کرده و مسجد شریف بنوی صلی الله علیه و آله و سلم کرده  
 و از صحابه و تابعین جماعه کثیر را قتل رسانیده با شاعتهای دیگر که توان گفت و در تاریخ مدینه ذکر آن کرده شده است از آنجا باید جست و بعد از خراب شدن مدینه  
 همین لشکر را بکفر فرستاده و هم درین سال آنجائی بدار الوافقت قال قلت گفت ابو ذر نعم الله و وصوله اعلمه قال فانی من اذت منه گفت آنحضرت سبیل  
 آنست که می آید تو کسی اگر از وی یعنی اهل و اقارب خود را و در خانه خود می نشینی یا رجوع با مام خود و کسی که از تو اوج ادبی می کنی و این معنی ظاهر تر و مناسب تر است  
 بقول ابو ذر که قال قلت و اللبس المسلاح و بوشم در آن وقت مسلاح را و محاربه که با آن قوم فانی قال گفت آنحضرت شادکت العوم اذا انبار شد  
 آن قوم را اکنون یعنی مسلاح که پوشیدی بک که دی همچو ایشان سدی در مباشرت فقه و امارت آن قلت فکیف اصنع نعمت پس چگونه کنم و چکار کنم با رسول  
 الله قال فرمود آن خشیت ان بهو لك شعلع السیف اگر میرسی که روشن کرد و غلبه کند تا بوشش شمشیر یعنی کسی بر تو شمشیر براند و ترا بکشد قال فانی فاجبه  
 فویل علی و جملک پس بنیاد ظرف جا خود را بر روی خود یعنی روی خود را بپوش و تغافل کن و تسلیم می شو تا ترا بکشد پس بگو بائعک و الله تا باز گردد و  
 رجوع کند وی بکناه تو و کناه خود معنی این عبارت در فضل اول در حدیثی که معلوم شد و این تاکید و مبالغه است در منع از سعی کردن در قتل و خوریزی و الا  
 معلوم شده است در شرح که دفع خصم که ناحی بخون ریزی آید واجب است و او را بوازد و او را بکشد و وقوع واقعه حیره در سن ثلث و ستین است و موت  
 ابی ذر سه اشین و ثلثین در خلافت عثمان رضی الله عنه و ابو ذر واقعه حیره را در نیافته پس گوید با آنحضرت و وقوع این واقعه در مدینه کشف کردندی یقین  
 وقت آن پس خبر داد آنحضرت بوقوع آن باذ و او وصیت کرد بصبر و ثبوت در آن نفرض و احتمال در یافتن او از او اما وقوع جوع و موت در مدینه احتمال  
 دارد که واقع شده و ابو ذر آنرا دریافته باشد چنانکه در عام الربا فوجیه آنجا با حال آنها هم برین قیاس باشد و اسلام و عن عبد الله بن عمر بن العاص  
 ان النبی صلی الله علیه و سلم قال عبد الله بن عمر و میگوید که آنحضرت مرا گفت کف ملک یا باذ و العتبی فی حثاله من الناس چه حال باشد ترا  
 وقتی که باقی داشته شوی تو در مردمی که خیریت در ایشان و فی الصراح خال بالضم پوست جو و کریم و کجار و سبوسه و فی القاموس قاره و چیزی که خیر  
 نیست در آن و ردی از بهر خیر مرجهت عهود هم و اما فافهم مختلط شد و فاسد گشت حمدای ایشان و امانتای ایشان و برآمده اند از دایره و فافهم مختلط  
 و مرجهت بر اویم بر صیغه ضعی معلوم است از باب فوج و در بعضی نسخ بلفظ مجهول تیر نوشته اند و آن نیز درست است و مرجهت متعدی نیز آمده چنانکه مرجهت البحرین  
 و فی القاموس مرجهت العبد و فافهم مختلط شد و اختلاف کردندی ایشان میان خود و در قادیان بیکدیگر فکا فکا و اهل کذا پس گفتند این چنین و شبیه  
 بین اصابعه و در آورد آنحضرت انکشان خود را در یکدیگر از برای تشیل و تصبیر و افاقه در میان یکدیگر نزاع و خلاف و کایچان تشیک برای تصور اجتماع









دوست تو کین مسکن من کان فیکم بر اینه سوار می شود و ارتقا بکنید طریقی و روشای کسانی را که پیش از شما بوده اند از بنی اسرائیل و غیر هم این شکایت است که از احوال ایشان بچیز میگویند میگویند که سبب کربا می و تجاوز از حد میکرد و چنانکه احم سابقه را شد از بنی اسرائیل و در احادیث دیگر این معنی بصریح و روایات است و او الهی و عن ابن المسلب قال سعید بن سبب که از کبار و قدما می تابعین است و خطابی از بعد و سابقه گفت و فقت الغننه الاولى واقع شد فتنه اولی که پیش از آن فتنه و اسلام واقع شده بود یعنی مقتل عثمان مجاور و مراد میدارد و این السبب از فتنه اولی کشتن عثمان بن عفان رضی الله عنه فلیق من اصحاب بد احد پس باقی ماند از صحابه بد که در غزو بدر حاضر بود ندید هیچ یکی یعنی مردند از کین باز که بر باشد فتنه مقتل عثمان در خمس و ثلثین تا واقع اخری که واقع شد آنکه اصحاب بدر در مقتل عثمان کشته شدند و مردند و آنکه کسی که مرد از بدین سعد بن ابی وقاص پیش از واقع حصره بچند سال رضی الله عنه ثم و فقت الغننه الثانيه پسر واقع شد فتنه دوم یعنی الحزم در سنه ثلث و ستن فلیق من اصحاب احم بدلیه احد پس باقی ماند از صحابه که در حیره حاضری بودند که آنرا بیت الرضوان خوانند هیچ یکی بهین معنی مذکور شد ثم و فقت الغننه الثالثه پسر واقع شد فتنه سوم فلیق من اصحاب طباخ پس بطرف فتنه ثانیه و حال آنکه در مردم قوی و فزونی باشد و طباح بر وزن صحاب و کاهی بضم زاید قوت و من کذا فی القاموس و در مشارق لانا و کفه مراد طباح عقل است و نزد بعضی قوت و نزد بعضی جن دین و مذہب مراد فتنه خیر و صلاح و قوت است یعنی دین فتنه هیچ یکی از صحاب نمانده و در حاشی نوشته است که مراد فتنه ثانیه خروج ابن حمره خارجی است در زمان مروان بن محمد بن مروان بن الحکم و بعضی گفته اند فی فتنه لانا و رقه و اولی است زیرا که مخصوص مدینه است چنانکه فتنه اولی و ثانیه و فتنه از ارقه مخصوص مدینه نیست و در مجمع البحار نقل از کرامی گفته که فتنه ثانیه قال عبد الله بن الزبیر و حجاج است که در آن غریب کعبه بود و آن در بغداد و چهار در زمان عبد الملک بن مروان بود انتی و برین تقدیر صحیح باشد قول بعد بقای هیچ یکی از صحاب در آن چهره و در آن جماعه از صحاب بودند و او الهی بخاری باب الملاحم جمع لمح معنی محاربه که موضوع قال از هم است از جهت بسیاری گوشت کشتن و و روی یا از جهت ثوب بعضی که معنی بود است از جهت اشتباک و اختلاط مردم و روی یا از جهت اشتباک و اختلاط لمح با سدی که معنی بار است و معنی اول انتی اوت است و لمح معنی حیرت و وقوعه عظیمه نیز آید فی الصراح لمح فتنه و حرب بزرگ و درین باب ذکر قتلای مخصوصی که در مدینه معین در آنکه مخصوصه و بلاد معینه آورده و بیان ملاحظه این باب واحد آورده از باب فتن که در اینجا ذکر قال اگر محمل و مبهم بود ۱۳ الفصل الاول عن ابی هو و طعان و رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لکنت لا تقوم الساعة حتی تقتل فئان عظیمان بر اینکند و قیامت تا آنکه قال میگوید و کرده بزرگ تکتون بلهیا مقتل عظیمه بیاید میان آن دو کرده کشتن بزرگ دعواهما و ابعده دعوی این هر دو کرده که یکی است یعنی هر دو دعوی دین اسلام دارند و هر دو طاعت میکنند یا هر دو دعوی حقانیت دارند و هر یکی بر نعم و اعتقاد خود بر حق است گفته اند مراد باین دو کرده اتباع علی و معاویه چنانکه امیر المؤمنین علی فرمود که اخواننا بنوا علینا و نیز آورده اند که یکی را از جانب معاویه و نیز از ایشان امیر آورده اند یکی از شیعه ایشان بر حال وی تأسف خورده که من میدانم که وی مسلمان بیک اسلام بود فرمود که کوئی که وی بنویسند است و درین حدیث دلیل است بر بطلان قول خوارج میگفتند که هر دو طایفه کافرند و بطلان قول روافضی که میگویند مخالفان علی کافرند و حتی باعث دجالون کذابون و بر اینی قیامت تا آنکه بر اینی میشوند در رفع کونیدگان که تلبیس کند و حق را باطل پوشد و چنانکه بناید باشد و دجل معنی خلط و فوید و تلبیس آید و قب من ثلثین حد دین دجالان نزدیک است پس تن در باب سابق می بطریق تعین فرمود و اینجا نزدیک پس میفرماید و آنکه که آنجا نیز نزدیک پس مراد باشد که مسامحه کرد و میفرمود و تواند که اولاد می بطریق اسام و اجمال شده باشد و ثانیاً تعین یافته و الله علم کلهم و نعم الله و رسول الله هر که اهل از ایشان کان میرود دعوی میکند که او پیغمبر خداست و حتی بعضی العلم و بر اینی قیامت تا آنکه کفر می شود و علم و پرده بسته می شود از میان مردم بر فتن علما از جهان و بکثر الزلازل و تا آنکه بسیار میشود زلزله و بفتناب الوغان و نزدیک یکدیگر میشود زمانها شود و میگذرند چنانکه سالی شش ماهی و ماهی شش هفته و هفته مانند روزی و روز چون ساعت یا مراد باین زمان مهدی است که چون واقع شود امن و زمین و خوش گذرد و زندگانی کوتاه نماید زمان چنانکه خاصیت زمان عیش و راحت است که هر چند دراز باشد کوتاه نماید و معا و نیز برای این عبارت و در کتاب ر و با و کتاب فتن گذشته است و معنی اول مخطو حدیث دیگر است پس حمل بر آن ظاهر تر باشد فتنه و بظهور الفتن و بر اینی قیامت تا آنکه پیدا می شود فتنها و جنگ میان مسلمانان و بکثر الحوج و تا آنکه بسیار میشود هرج و مرج و هو القتل یعنی مراد بهرج قتل است که سبب فتنه و اختلاط وجود می آید و حتی بکثر فکرم الاموال و تا آنکه بسیار شود در میان شما مالها فیغنیس پس بسیار شود و فیض در اصل بسیار بخت آب چندانکه روان گردد و در وادی حتی تمام دین المال من قبل صدقه درین عبارت چند وجه است اول آنکه بهیم یعنی با و کسر خوانند و رب بصب معنی چنان باشد بسیار شود مال تا آنکه در قلی از دست و بخورن کردند خداوند مال را چنان کسی که قبول کند صدقه او را یعنی بسیار می جوید فقیری را که گرفته و صدقات و رباستانه و کم باید از جهت قلت وجود محتاجان دوم آنکه بفتح یا و ضم خوانند از هم معنی قصد و رب مرفوع معنی تا آنکه قصد کند و بسیار بگوید صاحب مال کسی که بستاند صدقه او را سیم هم معنی بفتح یا و ضم و رب بصب از هم معنی چنین گردانیدن فی الصراح هر یکداختن بیماری تن را و فی القاموس اللهم الخون به الاثر فتنه که هر معنی اند و یکین خوانند صاحب مال را یا یا فتنه فتنه قول کند صدقه او را و حتی تعرضه تا آنکه ظاهر کند مال را بر شخصی تا بستاند از فبقول الله می بصره علیه پس میگوید آن کسی که عرض میکند مال را روی لا اوبی

دلیل است  
در این باب  
که هر دو  
دعوی حقانیت  
دارند

به نیست حاجت مرابا لب ادب بختی حاجت مند شدن و حتی بطلان الناس فی البیان تا آنکه درازی کنند و فخر کنند مردم بیکدیگر و بکبر نمایند و بر آوردن خانه  
فی الصرح بنا بر آوردن خانه میان بنجم دیوار کرد و بر آورده و تطاول بکبر کردن و کردن دراز کردن در وقت کزیت و حتی هم الوجل بغوا الوجل و تا آنکه بکشد  
مردی بر کمر مردی دیگر فغول پس میگوید با لبتی مکانه ای کاش من می بودم بجای وی یعنی در قبر وی بخت فتنه در دین که در آخر زمان می بیند پس مرک را از دود  
تا آنکه از آن بلا نجات یابد و این محسود و مطلوب است چنانکه در حدیث آمده و اذا اردت يوم تقوم فقه الحديث اما تقي موت بخت بخت دنیا را و بنود و با  
وجود آن واقع است و حتی تطلع الشمس من مغربها تا آنکه بر آید آفتاب از جانب مغرب خود شرح این باب العلامات بین مدی الساعه باید و این روزی است  
کشته کرد و در می تو به در آن روز و بعد از آن روز تو به قبول بخت چنانکه فرمود خدا فاطمت و دها الناس آمنوا اجمعون پس چون بر آید آفتاب از جانب  
مغرب و بیند آن را که میان ایام آنند و هر دو آخرت عیان کرد و فذلک حين لا ينفع فضا ایما لها پس آن روز است هنگام آنکه سوخته بختی نفسی را میان  
آوردن و در آن روز هر کس از امت من قبل نفسی که ایام نیارده بود پیش ازین روز او کسبت فی ایما لها خیر اندو سود میکند کسب کرد و نفسی یکی را در  
ایمان خود اگر کسب کرده بود پیش ازین روز و لغت من الساعه و هر آنکه بر آید بایشو و قیامت و قد نشر الوجلان فوجها بدهما و حال آنکه تحقیق کننده  
دوم و جانه خود را میان خود یعنی برای فروختن فلا یلبا بعانه و لا بطویانه پس خرید و فروخت میکند آنرا و نبی عیسی که در همین حال باشد که قیامت قائم شود و  
من الساعه و قد انصرف الوجل بلین یعنی فلا یطعمه و هر آنکه بر آید بایشو قیامت و حال آنکه باز برگشته است مردی بشیر تا خود پس بخورد و است آنرا  
یعنی ناقه را در و شیده آورده است و هنوز آن شیر خورده که قیامت در رسد نتواند بکلام ناقه شیردار که و شیده شده تا دوسه ماه بعد از زائیدن این نام دارد و بعد  
از آن بون میگویند و لقوم الساعه و هو یلبط حوضه فلا یسقی فیه و هر آنکه قیامت و حال آنکه مرد کل می اندازد حوض خود را تا شیران را  
آب دهد پس آب میدهند شیران خود را در آن حوض هم درین قیامت می آید و لقوم الساعه و قد رفع اكله الی فیه فلا یطعمها بر آید بایشو قیامت  
و تحقیق بر داشته است مردی خود را بسوی دهن خود پس بخورد و آنرا قیامت میرسد یعنی قیامت یکایک میرسد و کار و بار باشد که در رسد و مرد قیامت این جا  
نقح است که بدان هر میرسد لیکن علامات قیامت پیش از آن می نهند متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تقوم  
الساعه حتی تغفلوا فوجها قائم میشود قیامت تا آنکه قال میکند شما قومی را که بغالهم الشعرا پوشای ایشان از موسی بافته است و بعضی گویند بیان درازی  
موسی است چنانکه موسی ای ایشان تا پاهای ایشان میرسد و بجای بغال می نشیند و این معنی بعد مینماید خواه موسی سر مراد دارند یا موسی با قفا و حتی تغفلوا  
الترك و تا آنکه قال میکند ترکان را که از اولاد یافثن نوح است و ترک نام پدر کلان ایشان است و صورت ایشان نیست که صفار الا عین محمل و جوه  
ذلف الا نوف و چشم سرخ روی پست پی ذلف بضم دال و سکون لام جمع از ذلف چنانچه جمع حاضرم و سکون هم جمع احمر کان و جوههم الحجان المطوقه  
بفتح هم و تشدید نون جمع کبریم و فتح هم کوبای که رویهای ایشان سپر است و ذلف بفتح خدی منی با سطر بر طرفان که بالای آن تور بر توجهای چشم هم  
سناده اند در سطر بر و بسیاری گوشت و مطرقه بضم هم و سکون طاء و تخفیف الاز طراق و بفتح طاء و تشدید را از تطریق نیز خوانده اند متفق علیه و عنه قال  
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تقوم الساعه حتی تغفلوا بر آید بایشو قیامت تا آنکه قال میکند خود را و کومان من الاعاجم  
خوز را که مان از حیان خود بضم خاد را خسر زای نام کرد و بی لزمردان است از بلاد خوزستان و کرمان کبر کاف نام شهری معروف است میان فارس و سجستان  
و محدثان آنرا بفتح کاف نیز روایت کنند و در قاموس گفته کرمان بفتح کاف است و کبر کاف نیز آمده با کسر خطا است و کرمانی شارح بخاری گفته که ما داناییم بنام  
شهر خود کبر کاف است نه بفتح استی و اما که فتح نوی از تقریب است و روایت محدثان بفتح کاف بنی بران است و صفت خوز و کرمان نیز این است که حو الوجوه سرخ  
و فطس الا نوف پست بنی صفار الا عین و چشم و جوههم الحجان المطوقه رویهای ایشان مانند سپر است و تور تو است بغالهم الشعرا یعنی ای ایشان  
موسی است و واه المجادی و فی روایه ثله عن عمر بن قنبل بناء فرغانه و صین مجر صابی است روایت کرد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
در روایت کرده از دبی جن بصری و حکم بن الاعرج و در روایتی بخاری از عمر بن قنبل بجای عمر الوجوه عواض الوجوه است یعنی پیر و عواض الوجوه فاعل  
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تقوم الساعه حتی یغافل المسلمون اليهود قایم میشود قیامت تا آنکه قال میکند مسلمانان و یهود  
فیغفلهم المسلمون پس میکنند و یهود از مسلمانان حتی یغفلیهم اليهودی من و دلو المجر و الشجر تا آنکه بنیان میکند و یهودی از پس سنگ و دخت فغول  
المجر و الشجر پس یکدیگر و دخت با مسلم با عبد الله هذا اليهودی خلقی ای مسلمان ای بنده خدا این یهودی است پس من فعال پس با  
فاغفله پس یکدیگر و الا الغرقه که دخت عند ففتح من مجر و سکون را و فتح فاف نام درختی است خار دار و مقبره مدینه را که بقیع العسره قد کوبند  
اضافت بوی کند که در زمان پیشین این درخت درین جا مبار بود و این درخت یهودی را که بوی پناه میدهد و نشان مینهد و بنیان میدارد و فیه  
جن شجر اليهود زیرا که وی دخت یهودی است و در باب ایشان بنویست که حقیقت آنرا خدا و رسول وی نداند و واه مسلم و عنه قال قال رسول



صلی الله علیه وآله وسلم لا تقوم الساعة حتى يخرج رجل من قحطان برأيه قیامت تا آنکه بیرون آید مردی از قحطان بنوح قاف و سکون ها و همراهِ او  
 الی بیت فبوق الناس بعثا ویرثان مرد مردم را بچوب خود کنایت است از افتاد و احاطت مردم را و اتفاق ایشان بر وی و استیلا و غنوت و سی بر ایشان  
 و تخریب و یراثا ز او حسمال دارد که مرا و حقیقت سوق بجای باشد منفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا ینذهب الا یام  
 و اللبالی حتی یملک رجل یلکذ و یرز و یشها تا آنکه مالک شود ملک دنیا مردی که بقال له انجیاه کنه میشود مر آن مرد را جیاه پنج زمین و سکون های اولی و ثانی و وایه  
 حتی یملک رجل من الموالی ظاهر مراد بوالی اعجاب اند که در اکثر موالی خوب میباشد بقاء با موالی بقال له انجیاه و جیاه بخند و ناخیر و جمل و جیاه بنهر و تیر و آب  
 آمده و راه مسلم و عن جابر بن سمرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم يقول لعن الله من المسلمین من کفر بالکفری جابر  
 سره که صحابی مشهور است و احوال او در مواضع مذکور شده است گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت هر کس که کفر کند و می از مسلمانان کج کسری را که پادشاه فارس بود و کسری  
 معرب جنس و است بنوح قاف و کثر آن و پادشاه فارس کسری خوانند چنانچه پادشاه روم را قیصر و چین اخاقان و مصر را فرعون و بین اقبل بنوح قاف و جبهه را بنجاشی بعد  
 از آن وصف کرد که ز اقبول الذی فی الایض آن کجی که در بعضی است و آن نام حصنی است در دین که هم از اسفند کو شک میکنند و آنان بنا کرده شده است در مکان  
 آن مسجد میان و این کج و در زمان امیر المومنین عمر رضی الله عنه بیرون آورده شد و صدوق این خبر خبر جواد ق که دید و در قافوس گفته که ایض نام قصری است که مرا  
 کاسه را بود و آن از عجایب روزگار بود و خلیفه کنتی باند که از خراب ساخت و بنکهای او قصری بنا کرد و اساسی کسری نامی از ساخت پس مردم تعجب کردند از این بقال  
 و نام شهری است بمبار و حصنی است بمین استی و راه مسلم و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم هلك کسری هلاک شد  
 کسری فلا یكون کسری بعده پس بخوابد کسری پس از وی و این کج در آن زمان گفت که خسرو مشهور حکم آنحضرت را پاره کرد پس فرمود و فصر لیملکن و قیصر نیز  
 هلاک میکردم لا یكون قیصر بعده پس نباشد قیصر پس از وی و لتقسمین کنوزهما فی سبیل الله و هرگز قسمت خواهد کرد که شد کجهای ایشان در راه خدا و  
 سعی المحبوب خلد عه و نام نهاد آنحضرت جنگ اگر و فی چون این کلام مشعرو قیصر ب بود حکم حرب بیان کرده فرمود و حصر ب خد عه است یعنی در جنگ کردن با  
 دشمنان و پیروان راه میاید که در حصول ظفر و نصرت دخل دارد چنانکه لشکر خود را بجایگاه دشمن بسیار نماید و در عین معسر که بجای دیگر و ند تا دشمنان خیال کنند که ایشان  
 رفته و جنگ نخواهند کرد و چون غافل شوند ناگاه بر سر ایشان بریزند و مانند آن مادر و فرج لکن و عهد شکستن و عذر کردن در سنت نباشد و خد و بصر خا و فتح آن و  
 سکون دال و بصر خا و فتح دال نیز آمده و بنوح و سکون فیض تر است و در قافوس شله الحی گفته و فتح دال بر وزن طلبه جمع خا و ع نیز روایت کرده شده و مراد بدان ل  
 حربا ند و اصل نوح ظاهر که در چیزی است و مسخره استن خلافت آن دل منفق علیه و عن نافع بن عتبة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
 تغربون عن یوم العرب نافع بن عتب بن ابی وقاص نهری برادر زاده سعد بن ابی وقاص صحابی اسلام آورد و روز فتح کربلا طعنت معده و داشت و رابل کو خفت  
 آنحضرت جنگ خواهد کرد شایزه حرب را و آنرا جزیره خوانند از جهت احاطه در یابدان ز هر طرف طول و عرض جزیره العرب در شرح با اختلافاتی که در دست نقل کرده ایم  
 ففتحها الله پس میکشاید آنرا الله تعالی بر دست شما فاد من ففتحها الله بفتح جک میکند و لات فارس را پس میکشاید آنرا الله تعالی بر دست شما فاد من ففتحها الله  
 بفتح جک میکند و لات فارس را پس میکشاید آنرا خدای تعالی ثم تغربون الی و ففتحها الله بفتح جک میکند دوم را پس فتح میکند او را خدای تعالی ثم تغربون الی و ففتحها الله  
 بفتحها الله پس غزای میکند و جال پس میکشاید خدای تعالی ملک و د بار او را که در دست وی در آمده و نصرت میدهد شما را بروی و راه مسلم و عن عوف بن مالک  
 قال صحابی است شخصی اول مشایخ و خبر است و بود با وی ابی ایمن بنی اشجع روز فتح که ساکن شد شام را و مرد در سنه فقاد و سرور و روایت کرده اند از وی صحابه و تابعین  
 اثبت النبی صلی الله علیه و آله وسلم فی غزوة تبوک و هو فی فقه من ادم ادم آنحضرت را در غزوه تبوک که نام موضعی است از زمین شام و حال آنکه آن  
 حضرت در غزوه بود و آنچشم فقال پس گفت آنحضرت اعد و سنابین یدی الساعة بشمارش چیزی پیش از آمدن قیامت یعنی این شش چیز را از علامات قیامت  
 بدان موقت اول مردن را و رفتن بر از عالم که نام در میان شما قیامت برپائی شود ثم فتح بیت المقدس دوم فتح بیت المقدس بر وزن مجلس و معظم یعنی بایت  
 المقدس افتح نمی کنند قیامت قائم نمیکرد ثم موفان بغیمیم و سکون و او سیوم و بانی که فبا خذ فکم میگردد و پیدایسکود و در شما کتفا حاصل القتم مانند موتی که پیدا  
 میگردد و در کوفتند ان و قفاص بغیمیم قاف و معین مملو و صا در آنچشم و روی که در مواشی پیدا آید و بدان غیرند و مراد باین موطان و بانی داشته اند که در زمان عمر  
 رضی الله عنه پیدا آمده و در مدت سه روز بقاد نیز کس مردند و لشکرگاه مسلمانان در آن وقت جموع پس بود بفتح عین که از قربات بیت المقدس است پس  
 انظرون هموعس کونید و این دل طاعونی است که در اسلام واقع شده ثم استغاضه المال چهارم بسیار شدن مال در میان مردم حتی بجای الرجل ثانی  
 و بنا و تا آنکه داده میشود مراد واحد دینار ز فضل یا خطا پس یکد و ناراضی طویل و خیری پندار و آنرا ثم فتنه لا یعنی بلیت من العوب الا دخله بحم  
 پیدا شدن فتنه و جنگ که نمی ماند هیچ خان از عرب کرد و در یاد او و شر آن فتنه در آن خانه گفته اند که مراد بدان قتل عثمان است رضی الله عنه با جنس فتنه که بعد از آن  
 حضرت پیدا آمده ثم هلدنه نکون بلیکم و بین بنی الاصفیو ششم صلی که پیدایش میان شما و میان روم و بنی الاصفیو نام روم است زیرا که بدین مختار ایشان

ثانی

که روم بن عیون است ز درگت بود و بیدای مایل و بعضی گفته اند که این روم بن عیون خواست و خراب و شاهنشاهی را پس بداند و لا آد میان سیاهی و سفیدی و بعضی  
گفته اند که اسفر نام پدر کلان ایشان است که اسفر بن روم عیون است فیصله و درون پس عذر و عهد شکنی میکنند ایشان قیام توکم تحت غمانین غایه پس می آیند شمار از بر سر  
رایت فی الصراح غایت بعین معجزه و تحایر علم که از ارباب کونین و بغاری در فتنه کونین که در جنگ همراه سرداران می باشد و در بعضی روایات غایب با موجود آمده و بعضی  
تشبیه کرده آن لشکر را بجهت کثرت آنها و نیز در پیشگاه کل هیأت امانت عیون العاقل بر هر رایت دوازده هزار کس مقصود بیان انبوی شکر است و واه البخاری  
و هن ابهره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقوم الساعة حتی ینزل الوور برانی شود قیامت تا آنکه فردی آید و دوم بالا حاکم  
در اعمالی که موضعی است از اطراف مدینه او بدایت یا بعضی دیگر که نام او دانی است بفتح با فخرج الهم جلیش من المدینه پس سیردن می آید بوجوه ایشان و لکن  
از مدینه من حیاء اهل الارض و مشهد از میان اهل زمین در آن روز فاذا انصافوا چون صف بن جک را قاتل الوور میگویند روم خلوا اینها  
و بین الذین سهوا منا فلما لم حالی کسید جایی و میان کسانی که بنکرده اند و می آرنا یعنی مسلمانان که غنیمت کرده اند ما و اسیر ساخته اند جماعه را از ما  
ایشان را بسیار بد قاتل کسب ایشان و انتقام خود را بکشیم غرض محاذی مسلمانان و تفریق کربانان است فبقول المسلمون لا لله الا نحن و بین  
اخواننا پس میگویند مسلمانان بخدا سوگند خالی میکنیم میان شما و میان برادران خود که مسلمانند و میگذاریم شمار را ایشان فغافلونهم پس قال میکنند مسلمانان و دوم  
فنهضت ثلث بیست و شش نفر از مسلمانان لا یؤوب الله علیهم ابدا رجوع برعت میکنند تعالی برایشان همیشه و یقینا ظلمت و کشته میشود و کید مکر از مسلمانان  
افضل الشهداء عند الله ایشان فاضلترین شهیدانند ز خدا و بعضی الثالث و فتح کنید و میکشاید یعنی بلاد روم را به یک باقی از مسلمانان لا یفتنون  
ابدا و در فتنه انداخته میشوند و جنگ کرده میشوند ایشان همیشه ففتنوا مسلمانین این لفظ را بخند و بر تفسیر کرده اند مشهور بضم قاف و سکون سین و ضم و سکون  
نون بعد از و طاء و کسور و یاء ساکن بعد از وی نون مفتوحه قبل تا بعضی زیادت یا شده یا مخففه بعد از نون آخر نیز زیادت کرده اند برین تقدیر نون آخر کسور خواهد بود  
و این نام حضی عظیم است از بلاد روم در حد و و افریجه و و دار الملک روم است و فتح آن روایات قیامت است و طبعی گفته که فتح آن در زمان بعضی اصحاب آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم شده و نزد خیر و جلال نیز خواهد بود و چنانکه فرموده و جلینا هم یفتنون الغنائم پس در آشنائی آنکشان قیمت میکنند غنیمتها را قد  
علقوا سبوا فیهما بالزینون و حال آنکه آنحضرت اندیشهای خود را در بخت زینون اذ صاحب فیهما الشیطان ناکاه او از دهر در میان ایشان شیطان کران  
المسیح قد خلفکم فی اهلکم که مسیح دجال تحقیق پس از شما آمده در اهل و اولاد شما فخر چون پس بیرون می آیند بشنیدن این خبر از آن شر و ذل و الباطل  
و این خبر شیطان دروغ بود و دجال هنوز نر برآمده فاذا اجاز الشام خرج پس چون بیرون می آیند از آنجا بشهر شام بیرون می آید دجال و شام بنه و بی بهره و و آمد  
و آن بلاد را شام از آن جهت گویند که در جانب چپ کعبه است چنانکه من در جانب یمن فبیناهم یعدون للقتال بسوق الصنوف پس ایشان را کوفت از ساز  
و آمدن میکنند مگر از رار است میکنند صفرا را اذا اقيمت الصلوة ناکاه بر پا کرده میشود نماز و شروع کرده میشود و آن فنون پس فردی آید عیسی بن مریم  
نامهم پس امانت میکنند ایشان را فاذا راه عدو الله ذاب پس چون می بیند عیسی این دشمن خدا که دجال است میکند از دوزخ و هیت عیسی علیه السلام کما یلد  
الملح فی الماء چنانکه بکند از دمک و آب فلو تکه لا تذاب حتی یهلك پس اگر سکند از عیسی او را بجال خود شس و میکشد میکند از دنا آنکه پاک میشود و بی کشته  
ولکن یقتله الله بیده و لیکن میکشد او را خدا تعالی بدست عیسی علیه السلام یعنی حکم و اذن الهی برین رفته که پاک او بدست عیسی بود بقتل فیهم دمه فی بطن  
پس نماید عیسی علیه السلام ایشان را خون دجال ادر نیز خود که آن کشته است و او را واه مسلم و عن عبدالله بن مسعود قال ان الساعة لا تقوم حتی  
لا یقسم مراثی و لا یفرج بغنیمه بدرستی که قیامت قائم میشود تا آنکه قیامت کرده میشود و میراث و شادمان ساخته میشود و بغنیمت ثم قال پسر فرمود آنحضرت در بیان  
این حال و وقوع این قضیه عدو و یحییون لاهل الشام جمعی از دشمنان یعنی کافران کرد می زنند لشکری را برای مقاتله اهل شام و یجمع لهم اهل الاسلام و کرد  
می آید برای قاتل این دشمنان مسلمانان نیز لشکری را فی الصراح جمع کرد و آوردن اجتماع کردند یعنی الوور و این تفسیر عدد است یعنی روم است ففتنوا  
المسلمون شرطه للموت پس انتخاب میکنند و بر می چید مسلمانان از لشکر خود قومی را که پیش میرسد تا جنگ کنند و میرد لا ترجع الا غلبه بر کرد و این فرج  
مکرم غالب و مظهر و منصور یعنی اگر بر کرد غالب بر کرد و اگر نه جنگ کنند تا جان بدهند و شرط بضم شین و فتح را و سکون آن اول لشکری که حاضر کرد در جنگ او را  
بود و در و او شرط از باب فعل با خود از دست و شرط از افتالی نیز و بابت است یقتلون حتی یجربهم اللیل پس کارزار میکنند و هر دو طایفه یعنی مسلمانان  
و دشمنان ایشان تا آنکه طایفه میکرد و میان ایشان شب و باز میدار و ایشان را از جنگ بجزایم و جم و زای باز داشتن یعنی هولاء و هولاء پس رجوع میکنند و بر  
میزدند این هر دو گروه کل غیر غالب بر می غیر غالب و تعنی الشرطه و فانی میشود جماعه که ایشان را شرط ساخت و دند ثم بشرط المسلمون شرطه للموت لا ترجع  
الا غلبه بر یا انتخاب میکنند مسلمانان لشکری را برای موت که بر کرد و مکرم غالب یقتلون حتی یجربهم اللیل یعنی هولاء و هولاء کل غیر غالب  
و فتنی الشرطه المسلمون شرطه للموت لا ترجع الا غلبه یقتلون حتی یجربهم اللیل یعنی هولاء و هولاء و فتنی هولاء و هولاء

بفتح بنه

کل غیر غالب و فتنی الشوطه فاذا كان اليوم الرابع من جوعه باشد و ز چهارم لحد الهم بعبه اهل الاسلام صد کند و برخیزد و بدو و بکف بسوی دشمنان  
باقی اهل اسلام بود بسوی دشمن و غیر آن بر آمدن فجعل الله الدوده عليهم پس سیکرد اندامه تعالی هریت و شکست بر لشکر اسلام و بر بدال مملد و را بفتحات هریت  
و جنگ فقتلون مقلله لیر و مثلها پس کارزار میکنند کارزاری که دیده نشده است مانند آن کارزار حق ان الطاوله لیر و مثلها تا آنکه پرنده می آید می  
پرد و میکند و جواب و نواهی ایشان فاما یخلفهم حتی یخربوا پس می گذرد و در پس می اندازد ایشان را آن پرنده تا آنکه مرده بر زمین افتد بجهت کینه بوی ایشان  
یا بجهت طول مسافت ازین سو تا آن سو پس می شود و از پیدن و می افتد فینعاد بنو الالب پس شمار کرده میشود پس بران یک پدر یعنی خوشان و خا و ندان  
یک دیگر که حاضر بودند در جنگ شمار کرده و در کارگاه فاما یخلفهم و نه یعنی منم بودند صد کس پس می آیند از آن عدد صد کس که باقی مانده باشند  
ارایشان الا الرجل الواحد مرکب مروا بقدر کشته شده صد یک باقی ماندند فباي غلبه بصریح پس کدام غنیمت شادمان کرده شوند اوای مهورات بصریح  
یا کدام میراث قسمت کرده شود فبما هم كذلك پس در شامی این حال که ایشان بچنین باشند از همه عوایا پس هوا کبر من ذلك تا که بشنوند خبر جنگ  
و دیگر را و عذاب و شدت دیگر را که وی بر کتر و سخت تر از آن جنگ و عذاب و شدت در حشر و عذاب هم الصبیح پس می آیند ایشان را و او  
ان الدجال قد خلفهم فی ذواتهم بدستی که دجال بعد از ایشان آمده در فرزندان ایشان فبعضون مانی اهل ایم پس سیکند از نزد و میمانند چیزی را که در دست  
ایشان است از مال و منال و بقبولن و روی می آرند بجانب فرزندان فبعضون حشوی فرادس طلیعه پس پیش میفرستند و سوار را با ده جماعت از سواران را تا  
مطلع شوند از حال دشمن و لایع بر وزن کریمه کسی که پیش فرستاده شود و بجا سوسی بختر حال غنیم واحد و جمع و روی برابر است فال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله  
علیه و آله و سلم انی لاعرف اصمما هم بدستی که من میشناسم نامهای ایشان را و اسماء و اباهم و نامهای پدران ایشان و الوان خولجهم و رنگهای لباس  
ایشان را هم خبر فوارس علی ظهر الارض یومئذ ایشان بهترین سواران اند بر روی زمین در آن روز و راه مسلم و عن ابی هريرة ان النبی صلی الله  
علیه و آله و سلم قال هل سمعتم عبد بنه جانب منها و جانب منها فی الجحیم گفت آنحضرت آیا شنیده آید شما چیزی را که سوار روی در دشت است و بگوید در را  
فالوا انهم نمشند آری یا رسول الله شنیده ایم فال لا یقوم الساعه حتی یفرها حصعون الغام من بنی اسحاق گفت بر این میشود و قیامت تا آنکه جنگ کنند  
اهل آن شهر را بمقتدر کس از سیران سخی پیغمبر علیه السلام فاذا جاءوا فلو انوا پس چون می آیند پس بران سخی آن شهر را بجنگ نزد و می آیند و نواهی آن شهر فم یقال  
بسلامح پس جنگ میکنند آن شهر را با آلات حرب و لیر و موالیه هم و نمی اندازند بجانب ایشان تیری را بلکه فالوا لم یکن لاله الا الله واهه اکبر فیسطط  
احد جاندها پس با قسط میکرد و می افتد یکی از دو جانب آن شهر فال ثوبین بود المرادی گفت ثوبین زید که راوی این حدیث است کثرت او و باها کثرت  
حمصی است و روایت کرده است از خالد بن معدان و روایت کرده از وی بخی بن سعید حافظه صدوق صحیح الحدیث و لیکن قد رسی است ما رتبه خمس و خمین و مایه  
لا اعلمه الا قال الذی فی البحر نید اتم او ما کر اگر گفت یکی از دو جانب شهر آن جانبی در دریا است ثم یقولون الثالثه یترکونک و دوم بار لا اله الا الله  
واهه اکبر فیسطط جانبها الاخر پس می افتد جانب دیگر شهر ثم یقولون الثالثه یترکونک سوم بار لا اله الا الله واهه اکبر فبصریح لهم بر کناهه میشود  
و راه کرده میشوند برای ایشان هند خلوها پس می در آیند شهر را فبعضون پس غنیمت میکنند فبما هم یفتنون للغام پس در شامی که قسمت می کنند غنیمت را اذ  
جاءهم الصبیح تا که می آیند ایشان را آواز یا آواز کننده و صیرخ یعنی آواز و آواز کننده و صیرخ یعنی تا آواز و آواز کننده هر دو آید فقال ان الدجال قد  
خرج پس گفت آن آواز کننده که دجال تحقیق بیرون می آید فتوکلون کل شی و بوجعون پس میکند از نزد چیزی را بیکر و ند بسوی وی و راه مسلم الفصل الثاني  
عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم عمر ان بدت المعتدس خواب یثوب سموری و آبادانی بیت المقدس سبب معنی  
بخوابی و ویرانی یثوب است زیرا که آبادانی بیت المقدس بابتلای کفار که نصاری آمده غلبه ایشان است و آن سبب جند ابی یثوب باشد و یثوب نام مدینه طبره  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ما نا که اطلاق این اسم در حدیث برین مدینه طیبه پیش از وود و نبی از آن است و اشتقاق یثوب از ثرب است بمعنی طراک یا نام  
یعنی از کفار است که در ابتدا آبادان کرده است و تمام این بحث در تاریخ مدینه ذکر کرده شده است و خواب یثوب خروج الملحه و دخالی یثوب سبب بیرون  
آمدن و پیدا شدن فتنه و جنگ عظیم است که ما بقا مذکور شد که در وی از یک باقی ماند و خروج الملحه ففتح قسطنطنیه و پیدا شدن آن جنگ سبب  
فتح قسطنطنیه است و فتح قسطنطنیه خروج الدجال و فتح این شهر سبب و امارت بیرون آمدن دجال است و مراد آنست که این حوادث و وقایع بعد از یثوب  
دیگر این ترتیب وقوع خواهند یافت و وجود سابق فلاست و امارت حدوث لای آنست اگر چه مملتی مملتی و تاخیری نیز واقع گردد و راه ابوداؤد و حنه  
فال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اللجه العظمی و فتح القسطنطنیه و خروج الدجال فی سبعة اشهر فمردان سه  
و قایع در مدت هفت ماه واقع شد فی است و راه الترمذی و ابوداؤد و عن عبد الله بن شبران رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
فال عبد الله بن شبر بن موهده و سکون بین ممله سلی با زنی وی و والدین وی و برادر وی و طایفه و خواهر وی و همایونی اند احوال وی در موضع دیگر نوشته

و یومئذ  
فوق





امراجال و آخر زمان جاء بنوا قسط و اثم اند بری قال اهل این مصر بران قسط یعنی ترکان و قسط را بفتح قاف و بعضی طاعت مقصود نام بر کلان ترکان است که بر ایشان  
از اولاد او بنده عراض الوحوه صغار الاعین کرده و بعضی ایشان بنی است و چشمها خدحتی بنی لواعلی شط النهر و اکثر فرسودگی اند بر آن زمین جوی فخر و  
اهلها ثلث فوق پس متفرق میشوند اهل بصره سه گروه فوقه یا خد و ن فی اذ غاب البقر و البیه که روی پناه میگیرند در دمای کاوان و دشت و بیابان یعنی  
عسراض میکنند از قال و مشغول میشوند بحراشت و زراعت و خلاص میکنند خود را از هلاک باین مل یا باری می کنند اهل و عیال و اسباب متاع خود را بر کاوان و  
سرمد هند و در راه بیابان و شرابی غریب و بیرون میروند تا از شر ایشان نجات یابند و قول و کمی فرمود و البریه درین معنی ظاهر تر و ناظر تر است و هلاک و اهل  
میشوند این گروه و از شر ایشان باین عیله خلاص و نجات میشوند یافت چه آتش فتنه ترکان چنان مشعل نمزد که باین جلیها توانان نشاند و فرقه یا خد و ن لافنها  
و کردی دیگر پناه میگیرند مرغهای خود را یعنی امان چنانکه مستعصم بامد خلیفه و اکابر و اعیان بغداد و علماء و امارا آن بطلب امن و امان میروند و هلاک و اهل  
شدند و در تحت تیغ بیدریغ ترکان ساصل کشند و فرقه بجمع شوند و در ایام خلف ظهور هم و کردی دیگر میگردانند و می اندازند فرزندان خود را پس پشیمان  
خود یعنی تعاف میزنند از ایشان و قطع بنیاید علاقه و محبت ایشان یا دنبال خود میگردانند و همراه خود میبرند و بیافلو تمام و قال میکنند با ترکان و کشته میشوند اکثر ایشان  
و هم الشهداء و ایشان شهیدان جنتی کامل در شدت که در طوفان این چنین فتنه و طغیان این نوع ابتلا که هست بقصد و متابعت نمودند و در راه خدا جان دادند و واه  
ابوداؤد این قضیه اشارت است بر آمدن تار و آتش فتنه و قتل و در دادن ایشان در بلاد اسلام و در گرفتن این تشریف بلند شدن شطری در اندک مدت و سخن  
دی عالم را و این قضیه است که زبان تفسیر و تخریر از کشف و بیان آن عاجز و قاصر است و گفته اند که از ابتدای جبارت ربع مسکون مثل این واقعه باین کیفیت بوجود  
یافته چه اگر می بود نقل کرده میشد و این قضیه در کتب و تاریخ بتفصیل مذکور است بدانکه آنچه درین قضیه در حدیث بصری مذکور است نام بصره است و علمای گفته اند که  
مراد بدان بغداد است بدلیل آنکه در جلد و دلیل در بغداد است نه در بصره و شهر بغداد در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم باین بهیئت بنایافته که الان است بلکه قریبا  
بود متعدد و متفرق از مصافات بصره و منسوب بدان و آنحضرت خود خبر داد از وجود آن و فرمود دی مصری خواهد شد از اصحاب سلمان عظیم و بسیار خواهند بود  
اهل و سکنه آن و نیز ترکان بجهت حیرت و قال باین کیفیت مخصوص که مذکور شدند در آمده اند و از باب تواریخ آنرا نقل کرده الا در بغداد و چنانکه مشهور و معروف  
است پس که بصره در حدیث بجهت آنست که بصره نسبت بغداد شهری قدیم است که قریبا و مواضع که بغداد در آن بنایافته منسوب بوی و دند چنانکه گفتیم و نیز نزدیک  
به بغداد قریب است که نام دی بصره است و اکنون آنجا را نسبت بوی باب البصره میگویند و عن ابنی ان رسول الله صلی الله علیه و الله وسلم قال تحت  
روایت از انس که گفت آنحضرت با انسان الناس بمصر و ان اصحابی انی سر دم میبازند شهر را و ان مصر ایضا قال له البصره و بدرستی که شهری  
از آن گفته میشود و او را بصره خوانفت مودت بها و دخلها پس اگر تو بگذری بصره یا در آنی و را خاهاك و مسبا خها پس دور دار خود را از موضعی که مشهور است  
دارد و مسباخ بکسر جمیع بنو لبکون با و کمر آن زمین ترک بگذر و نام موضعی است در بصره و کلاوها و دور دار خود را از موضعی که نام دی کلاه است بر وزن گاهان  
و در اصل معنی که از جوی آید و نخلها و سوسنها و از خزانه را روی و بازار روی و باب امرها و از در ملک و امرا روی و عیلت بضو لهما و از زم کسر زمینها  
و ناحیه های او را که نام دی ضواحی است و ضواحی جمیع ضاحیه از زمین که ظاهر و بارز باشد در آفتاب و ضاحیه بصره نام موضعی است از آن فائده یکون بها پس بجا  
که شان نیست که میباشد درین مواضع که تذکره کرده شد از در آمدن آن خست فروزون در زمین و قذوف و سنگ انداختن از آسمان و وجف و زلزله های  
سخت و قوی و بیخون قوده و خنای و و کردی که شب میکنند یعنی هیچ و سالم و مباد میکنند در حالی که مسخ کرده میشوند و گردانیده میشوند بصورت  
بوزنها و شوک ما از اینجا معلوم میگردد که مسخ دین است نیز جاز الوقع است اگر جائز نیست بود بخدیر و تحریف از آن فائده نمیداشت و تحقیق و تحقیق و تحقیق است  
در احادیث و عیبه آن در باب فتنه قدریه و از اینجا گفته اند بعضی شراح که درین حدیث اشارت است بوجود قدریه در آن شهر زیرا که  
مسخ درین خبر قوی باشد و اما علم و واه ابوداؤد روایت کرد این حدیث را ابی داؤد من طریق لیث بن جهمی را و ابی داؤد من طریق لیث بن جهمی را و ابی داؤد من طریق لیث بن جهمی را  
نموده و در آن طریق راوی را بل قال لا اعلم الا ذکره بلکه گفته اند انما اشارت است بیک روایت که داخل این اسناد است مگر ذکر کرد  
این حدیث را عن موسی بن انس بن مالک این ناظر را بهام و شبته است و این موسی بن انس بن مالک انصاری قاضی بصره  
است و از تابعین او است روایت کرده از پدر خود روایت کرد از زین العابدی شامی و حمید طویل و در نسخه اصل از شکات که مؤلف است و بجا  
بیاض است بجهت نا یافتن مؤلف نام را و مردم دیگر آمده و نام راوی را یافته و نوشته اند چنانکه در امثال آن گذشت و عن صالح  
من دهم میقول روایت است از صالح بن درسم که از تابعین است می گفت انطلقنا حاجین رفیم بقصد حج از بصره بلکه فاذا راجل  
پس ناگاه ابن عامری حاضر است و مراد باین ابو هریره است فقال لنا الی جئکم قریة یقال لها الابله یسر گفت آن مرد ما را در جایی  
از شهرهای شما می است که گفته میشود او را ابی بصره و موحده متشدد لام نام قریه است مشهور قریب بصره در قاصوس گفته که وی یکی از پیشانی

وینا است فلنا نعم کفیم ما آری در اینجا قریه است که نام وی ابرهست قال گفت آنرا که ابوهریره است من یضمی لی حکم ان یصلی لی کنت کسب که ضامن و متعهد کردی مرا از شما که بگذارد. ارای من و بخشد ثواب آن را من فی مسجد العشاء و کعبه بنی اود و بعد از مسجدی که در آن قریه است و نام وی مسجد العشاء است پنج من و تشریف من مسجدی در رکعت یا چهار رکعت و بقول هذه لابی هريرة و کبیر این نماز یعنی ثواب وی را بی هریره راست سمعت خلیل ابی القاسم شنیدم دوست جان خود را که ابی القاسم است صلی الله علیه و آله و سلم یقول یسکت ان الله عزوجل یبعث من مسجد العشاء یوم القيمة شهداء خدای تعالی را بر آنکه در مسجد عشاء روز قیامت شهیدان را لا یعوم مع شهداء بد و عیون نمی آید و برابر میشود با شهیدان بر حسب ایشان و این منتهی عظیم است مران جماعت که باشند ای بدر برابرند پس چون این مسجد این فضل و شرف دارد نماز کردن در وی فضلی عظیم و ثوابی جلیل داشته باشد و از اینجا معلوم میشود که نماز گذاردن در آن کج شریفه و عبادت و نیکی کردن در آن فضلی عظیم دارد و بخشد ثواب عمل بدنی کسی اجایز است و اگر عمل برینیز در عبادت مالیه باقی جایز است و واه بود او و قال هذا المسجد ما یلی الله و آت کرد این حدیث را ابو داود و گفت که این مسجد آن جانب است که متصل به بیت و مسند کوحاش

ابی الدرداء ان فسطاط المسلمین فی باب ذکوالهین و الشام و نزدیک است که ذکر کنیم حدیثی بی الدرداء را اگر اولش نیست ان فسطاط المسلمین در باب ذکرین و شام انشأ الله تعالی الفصل الثالث عن شقیق عن جندب قال کنا عند عمر گفت خذیفه بودیم نماز عمر رضی الله عنه فقال پس گفت عمر ایکم یحفظ حدیث رسول الله کدام یکی از شما یاد دارد حدیث پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم فی الفقه که فرموده است در باب فقه فقلت انا احفظ کما قال پس گفت گفتن من یاد دارم چنانکه گفته است آنحضرت یعنی بعینه بی زیادت و نقصان قال گفت عمرات بیا و بده آن حدیث و روایت کن انک لبحری و گفت قال و بدرستی که تو دیری در روایت بگو که چگونه گفته است چون خذیفه در میان جماعت صحابه در حضور عمر دعوی خط حدیث کرد و گفت یاد دارم همچنانکه فرموده است تحت آید این سخن وی بر عمر و گفت بسیار دیری میکنی بیا و این حدیث را بیان کن چگونه گفته است آنحضرت و تواند که این تحقیق تأیید خذیفه باشد و در حفظ و ضبط یعنی میدانم که تو دیر بوده در پرسیدن از آنحضرت از شرف و فقه الله نزد تو علم خواهد بود و درین باب بیا و بگو که چگونه گفته است قال گفت خذیفه فلت گفت سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یقول می گفت فقه الرجل فی اهله و ماله و نفسه و ولده و جاره فقه مرد و ابتلا و آرایش وی در اهل و عیال اوست و در مال وی و نفس وی و سر و زندان وی و همای وی یعنی مرد مبتلا است بر عایت حقوق ایشان و ادای آن چنانکه باید و در آن تقصیر نمیکند و برخلاف فرموده میرود و بتقریب ایشان را کتاب منیبات میباشد و از آن محنت میکشد و اندامی بنزد و در رنج و تعب می افتد بکنوها الصیام و الصلوة و الصدقة و الامر بالمعروف و النهی عن المنکر می شود آن فقه را و تقصیرات را که سبب آن را کتاب میکند و سبب آمرزش از آن میکردد روزه و نماز و صدقه و امر معروف و نهی منکر که بنده میکند فقال عمر پس هذا ابد پس گفت عمر رضی الله عنه نیست که این فقه را میخواهم من یعنی من که حدیث فقه را تو در خواهم مراد من از آن فقه اهل و ولد و مال که تو گفتی نیست بلکه انما ادب الی تمیج کعبه البحر میخواهم من از فقه که از آن موج بریزد مانند موج دریا یعنی فقه یعنی محاربه و مقاتله که درمی کسید مردم را و شیخ میگرد و شری و محنت و بی درایتان قال گفت خذیفه فلت گفت سمعت رسول الله و لهما چنانکه در کار داری تو بآن فقه با اهل المؤمنین یعنی برادران منی نیست و شران بنویسند و تو از در نمی یابی ان بطنک و بطنها بابا مغلفا بدستی که میان تو و میان من فقه نیست بستان مغلف کتابت داشته از وجود عمر رضی الله عنه چنانکه در آخر حدیث تفسیر کرده است یعنی با وجود تو در میان من فقه را نه می یابد و چون تو از میان رفتی آن فقه منی در آید و راه عیال بد قال گفت عمر بطریق استخفاف فیکثر الباب او یفتح پس شکست میشود آن گذشته از آن می در آید یا کشاده میشود فرق است میان شکستن در و کشادن و چون شکست راه و شد دیگر توان بست و هم را و در و بعد از کشادن بستن ممکن است و بعضی گفته اند که شکستن کتابت از قفل داشت و کشادن را از موت یعنی چون فقهید عمر که باب کتابت از وجود است و آن از میان بر طرف خواهد شد بر سید که بقبل خواهد بود و یا موت قال گفت خذیفه فلت گفت لابل یکسی ز که شکسته میشود چنانکه دیگر علاج پذیر نبود و باز بستن آن ممکن نباشد قال گفت عمر ذاک اجوی ان لا یخلق ابدا آن یعنی شکستن در را و از تر است تا آنکه بسته نشود همیشه قال گفت شقیق که راوی بود از خذیفه است فقلنا لحد فقه هل کان عمر یعلم من الباب آیا بود عمر که نمیدانست کسب مراد از در که شکسته خواهد شد قال گفت خذیفه نعم آری پیدا مراد از آن کما یعلم ان دون حدیله چنانکه میداند که پیش از فقه در شب است یعنی هم تعینی ضروری انی حدیثه حدیثا للیس بالاغلیط بدستی که در شب کردم عمر را حدیثی که نیست در وی غلط و غلط مراد داشتن شی بی معرفت و وجه بی صواب و در وی غلط در هر چیز و در بعضی گفته اند مخصوص بکفار بود قال ففهمنا ان فقهنا لحد فقه من الباب گفت راوی حدیث که شقیق است پس نیست داشتیم و شنیدیم ازین که بر پیغمبر خذیفه را که کسب مراد باب فقلنا لمسی و فقه کفیم ما مر سروق را که حاضر بود و آنجا پس خذیفه را فضا له پس رسید مسروق خذیفه را فقال عمر پس گفت خذیفه مراد باب عمر است متفق علیه و عن انس قال فقه القسطنطینیة مع قیام الساعة فتخرج من معبره و انت یاقام قیامت و واه التومانی و قال هذا حدیث شقیق

باب اشراط الساعة

شرط بكون را چيز را بخيرى وابسته گردانيد چنانكه كويد اگر چنين باشد چنين شود و شرط جمع آن و شرط بفتح را علامت و نشانه و خبرى و اشراط جمع وى پس بشرط  
 ساعت معنى نشانه هاى قيامت باشد و ساعت جزوى از جملهاى شب و روز كويد و معنى وقت حاضر نيز آيد قيامت يا وقت برپاشدن آن ساعت كويد زيرا  
 كه چون آمدن دى بهم است هم درين ساعت وجود آن فطر و محتمل است و علامت نيز كرده اند اشراط ساعت را با مور صغار كه وقوع يا نيز پيش از قيامت و  
 منكر باشند از مردم مثل ولادت امير خود را و قطا دل در بيان و كثرت جبل و زمان و شرب جز وقت رجال و كثرت نساء و قطع امانت و كثرت حروب و فتن  
 و امثال آن كه درين باب مذكور شده است و در تفسير اشراط ساعت باین معنى است كه علامت كبرى كه متصل قيامت واقع شوند و در باب آينه مذكور  
 شوند و كيزند و مى كويد كه شر ط در لغت معنى اول شى در زوال ال و صغار نيز آمده است و باعث انكار مردم آنرا است كه اين امور در عالم همیشه  
 واقع است پس علامت بودن بر قيام قيامت را انكار كند اما كثرت وقوع و شيوع آن علامت آن داشته نطق آنرا و مولف درين باب خبر و ج مدعى  
 نيز ذكر كرده و خبر و ج وى با يعنى دجال باشد كه در قرب ساعت ظهور نمايند مگر آنكه كويم ذكر مبدى اينجا تقريبات و كثر حروب و فتن است و تتمه اين  
 كلام در باب آينه بيايد ان شاء الله تعالى الفصل الاول عن انس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول من ان اشراط  
 الساعة ائتت ان شئتم ان تحضرت را كه ميگفت كه از جمله نشانه هاى قيامت آن بوضع العلم و بكتي انجمل برده شده شدن علم است از زبان مردم و بيا  
 شدن جبل است در ميان ايشان و ميگذازانند و بكثر شراب انجر و بيار شدن زمان است و بيار شدن شراب خوردن و بطل الرجال و بكثر النساء  
 و كم بودن مردان و بيار بودن زنان است و چون كس در آخر زمان شايع و غاب كند مردان جدا كند و كشته شوند حتى بكون لحسنين او اة الغلب الواحد تا بگو  
 يابند بر خانه زن را يك مرد كه بر پشت و بكار و باران زمان و صالح و معيشت و فخر اى ايشان و فتن و وايله و در و لتي بجاي برفع العلم و بكثر انجمل اين عبارت  
 آمده كه بطل العلم و بطل انجمل كم شود علم و پيدا كرد و بجهل متفق عليه و عني جابرين سمع قال سمعت النبي كنت شئتم ان تحضرت را صلى الله عليه وآله  
 و سلم يقول يكف ان بين يدي الساعة كذا بين فاحذروهم بدرستي كه پيدا ميشود پيش از آمدن قيامت در وقت كويان پس بر پيروي كنيد از شرايشان و  
 مراد بگذايستن يا آنكه كراهيت وضع كنند يا آنكه دعوائى بغير حقي كنند يا آنكه مدعنا پيدا كند و دعوائى فاسد و اعتقاد ناماي بطل خود را بصحاح و سلف نسبت  
 كند و گان بر نيكو طرقي حق و راه است اين است نفوذ با آمدن ذلک و راه مسلم و عني ابى هريرة قال بلغنا النبي صلى الله عليه وآله وسلم ان  
 سخن ميكرد از جاء امر ابي ناهه آمد بدين شى فقال متى الساعة پس پرسيد كه خواهد شد قيامت قال كفت ان حضرت اذا صنعت الامامة فانظروا  
 الساعة چون ضايح و هلاك كرده شود امانت يعنى تكليف شرعى و احكام دين كه انما عضا الامانة اشارت آنست يا حق مردم و امانتهاى ايشان فطر باش  
 قيامت را يعنى تعيين وقت و حيز علام الغيوب نداند و بچاس را بدان راه داده اند اين قدر است كه علامت كه پيش از وى وجود آيد نشان قرب وى گردد  
 سنه و يكى از علامات وى تبصير امانت است قال كيف اصاح عنها كفت اعلم اني يكون زمانى كرون امانت و در كدام وقت باشد قال اذا و سدل  
 الاوالى عن اهلها كفت و فتنى كرسو شود كار دين از سلطنت و امارت و قضا و امثال آن تا بطل فاعلم الساعة پس چشم دار قيامت را زير كه چون كاي  
 دين و دنيا و دست تا بطل افتد لاجرم صلاح كار از دست برود و وفاد پيدا كند و حقوق ضايع شود و در بلف مجهول و تشديد بين و تخلف آن از و ساد و  
 و هر كس بوى كارى سپرده شد كوفى آن كار را و ساد و و كيد وى ساخته شود و راه الجهادى و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
 لا تقوم الساعة حتى يكثر المال و يفيض بر يان و قيامت آكه بسيار شود مال و بس بيار شود حتى يخرج الرجل ذكوة ماله تا آنكه برون آيد  
 مرد ذكوة مال خود را فلا يجد احدا يقبلها منه پس بايد پرسيد كه چرا قبول كند ذكوة از وى و حتى يعود ارض العرب و جبالها و انا انجر  
 باز ميكرد و در زمين عرب كشت زار را و چرا كاهها و جويها و مروج جمع معنى چه كاه و بچرا كند استن ستر را كذا فى الصراح و راه مسلم و  
 فنى و دايله قال و در و رايتى بر مسلم را آمده كفت مبلغ المساكين اهاب ميريد سكه ها و عمارت خانه هاى مدنيه بر خذيل است و نام وى انا ب است  
 بنج همزه بر وزن كذا فى العاموس و انا ب كبر همزه نيز گفته اند او يهاب يا نام وى بيا بچرا نختاينه و فتح آن و او را بى شك را وى است يا آنجا  
 بكي اين و نام بخوانند بعضى همزه خوانند و بعضى با ياء و نام اوست و مقصود آنست كه عمارت و آبادانى اين بلده طر بجد كال و تمام رسد و عني  
 جابو قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يكون فى آخر الزمان خليفة عايشه و لا يبعده بحس  
 ميخند مال را و فنى شود از ايعنى بسيار مريد و بى شمار مريد و بعضى گفته اند مراد باین خليفه مسمى است و فنى و راه قال يكون فى امتي خليفة و در  
 روايتى بنشين آمده كه گفته باشد در امت من خليفه كه ميخنى المال حيشا و لا يبعده عدا كفت كنيد ه مال را و شمارى كند آنرا شمار كردنى از جهت كثر  
 اسوال و غنايم و فو حات وجود و سخاوت وى و راه مسلم و عني ابى هريرة قال بلغنا النبي صلى الله عليه وآله وسلم ان من اشراط  
 فوات نام جو كوفى است و فوات در اصل معنى آب خوش شيرين است و مراد در حديث معنى اول است مى فرمايد نزد كيت اين جوى انجبر

خبرى است

موضعى را كه از مردم است

ظاهر کرده اند و کشف کند و در پرده گزیده کنون ذهب از کجی که از طلاست یعنی آنچه چشم کرد و دوازده روی کجی از طلا برآید فلا حضورین باخذن شهاب پس کسی که حاضر  
 شود و آنجا پس باید که نشاند از وی چیزی زیر که وی باعث تنازع و تعادل است چنانچه در حدیث آمده باید و بعضی گویند زیر که رفتن آنرا کجی بجایست موجب ورود  
 و نزول آفات و بلیات است و آن آتی است از آیات خداوند تعالی و بعضی گفته اند از جهنت که آن مال مضمون و کرده است نزد وی سحانه مثل مال قارون پس استماع  
 و منع بدان حسام باشد و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تقوم الساعة حتی یحیی الفوات عن جبل من ذهب و هم  
 از آبی هریره است که گفت آنحضرت قایم میشود قیامت تا آنکه کثیف میکنند فسادات زکوی که از طلاست یعنی ظاهر کرد اندازد از اقتنل الناس علیه کثاشی  
 میخند و میان بروی فقتل من کل ماله پس کشته میشوند از هر صد تسعه و تسعون نود و نه و میول کل جبل منیم و میگویند هر یکی از ایشان لعلی اکون  
 انا الذی انجوا شاید که من باشم آنکه نجات یابم و او مسلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هم از آبی هریره است که گفت  
 آنحضرت فقی الا دض افلاذ کبد هائی میکنند یعنی بیرون می اندازد زمین بارهای هر خود را که هارقت از کجای مدفون و عسوق معدنیه و افلاذ  
 جمع فلدست بکسر فاول در چشم و فلدزه معنی قطعه و در قاموس گفته که فلدز کبر کبر و فلدزه تبارزه و باره و باره ذهب و فضه و هم و تعبیر بارهای هر از برای است  
 که آن خلاصه زمین است چنانکه هر خلاصه شتر است اما فلدز برای شد و کسر فاولام و فنجین و فنجین معنی جواهر معدنی است مثل ذهب و فضه و نحاس سی و فاما که  
 بیرون می آید زمین قطعه ها امثال الاسطوانه مانند ستونها من الذهب و الفضة از طلا و فضه و فنجی الفاضل پس می آید کسی که گفته است مردم را برآید  
 مال فقول فی هذا اقللت پس میگوید از برای این قتل کرده ام من و یحیی الطالع و می آید قطع کرده جسم و باز دارند احسان از خویشان فقول فی  
 هذا اقلطت و حیی پس میگوید از برای این مال بریده ام حق جسم او یحیی السارق و می آید در فقول فی هذا اقلطت یدی پس میگوید  
 از برای این بریده شده دست من یعنی این مال چیزی است که در محبت و خواهرش اولین معاصی ارتکاب کرده و این مختار دیده ام و الا ان یسبح کار نمی آید و  
 حاجت بدان نداریم فیدعونه پس ترک میکنند و میگردانند آن مال را که از زمین برآیده فلا یاخذون منه شهاب پس میگردانند از آن چیزی را و او مسلم  
 و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و الذی یقتنی بیده نعمت آنحضرت سو کند بخدای که بقای ذات من در دست قدرت و  
 لا ینذهب الدینا حتی یوالج کل علی الخبر فیرود و فانی میگرداند و دنیا تا آنکه نمیکند و مرد بر او رفتن غلبه پس میغلطد بر کور و بقول یا لیتکت  
 مکان صاحب هذا القبر و میگوید کاشکی من بودم بجای صاحب این کور و لیس به الدین الا البلاء و نیست بوی دین مگر بلا و این عبارت را دو  
 معنی گفته اند یکی آنکه مراد بدین عادت است و دین معنی عادت آمده پس معنی خان باشد که میغلطد آن مرد و آرزو میکند بر قرب و نیست غلطیدن و آرزو کردن  
 مراد را عادت و نیست باعث مراد را مگر بلا و فتنه که گرفتار او شده و چه دیگر آنکه دین معنی مشهور است و معنی آنست که نیست مراد را باعث بر غلطیدن و آرزو  
 کردن بجهت امری و فتنه که رسیده باشد او را در دین بلکه بلا و شقت که از جهنت دنیا رسیده است و این هر دو وجه خالی از بعدی نیست و تواند که معنی این باشد  
 که در این وقت که می غلطد بر قبر و فتنه میگذرد موت را هیچ از دین باقی مانده است و دین بجهت فتنه و ابتلا از دست داده و مانده است نزد وی مگر همین بلا  
 و فتنه و او مسلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقوم الساعة حتی یخرج فاد من ارض الحجاز قایم میشود قیامت تا آنکه  
 بیرون می آید آتشی از زمین عذاب نضی عناف الابل بصری روشن میگردد که دهنهای شتران را در بصری بضم با و سکون صا و شهریت از شترهای  
 شام میان وی و دمشق چند مرحله است متغی علیه بدانکه اخبار و در ظهور این نار سجد تو از رسیده و غالب ظهور او در مدینه منوره بوده است و در  
 تعالی برکت حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوة اهل این بلده را از آفت آن وقایت نموده و ابتدای ظهور آن از روز جمعه ثالث جمادی الاخری تا روز  
 یکشنبه بیت و بنعم رجب که مجسوع آن مدت پنجاه و دو روز است بود و رسیدن آن از جانب حجاز بود و مانند شهری بزرگ که او را قلعه باشد یا بروج  
 و کنگره ها که یا که جماعه از آدمیان هستند که او را میکشند هر کوی که میرسد خاکستر میازد و چون از زیر میکند از دو چون رعد فریاد میکند و چون در باجوش  
 میزند و کویا از میان آن جویمای سحر و کبود می برآید و قریب مدینه مطهره میرسد و با وجود آن نیسی بار و از آن بسوی مدینه می آیند و گفته اند که آن  
 نار کفاف و اطراف آن بودی و براری را گرفته بود و حرم نبوی و جمله بیت مدینه را مثل نور آفتاب در گرفته و مردم شبها در زدن شتانی آن  
 کار میکردند و نور آفتاب و ماه در آن ایام از کار افتاده و آنخاف پذیرفته بود و بعضی از اهل مدینه نور این نار در باره و بصری مشاهده نموده و از عجایب  
 احوال آن آتش آن بود که آجاری را بپوخت و میکشید و آتش را از وی اثری و آسیبی نبود و میگویند که در وادی سنکی بزرگ بود که نصف آن داخل  
 حرم مدینه بود و نصف دیگر خارج نصف خارج را آتش فرو برده بود و چون نصف داخل رسید منظمی گشت پس اهل مدینه مقدس را و تبرع و اکتفا آوردند  
 و در متظلم نمودند و اتفاق کردند و در شب جمیع اهل مدینه حتی النساء و الصلبدان در حرم شریف بیت کردند و در حرم غیر  
 سر برهنه حق تضرع و اکتفا بجای آوردند و در کار تعالی روی آتش بجانب شمال گردانید و اهل این بلده خطره را از این آفت نجات بخشید و



و همدین سال و قایع غریبه در کثافت عالم مجدوث آمد و در اول سال دیگر خروج تبار بوقع رسید و در بغداد و کثافت عالم آتش حرب و فتنه بلند شد و خاک نمیداد  
 و در کتاب جذب القلوب الی ديار المحبوب که در احوال مدینه مطهره تالیف یافته است زیاده برین مذکور شده و الله اعلم و عن انس بن رسول الله صلی  
 الله علیه و سلم قال اول اشراط الساعه تخمین ملامت قیامت فادعوا للناس من المشرق الی المغرب انشی است که میرزا مردم را از شرق  
 بجناب مغرب طبعی گفته که بر اولیت اوست و در علامتی که متصل اند بقیامت و الا این را حجاز که بیان آن گذشت پیش ازین بار بود پس بخت چون باشد و بعد  
 اعلم و اه الجاهلی الفصل الثانی عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تقوم الساعه حتی یتغارب الزمان  
 بر پائین شود و قیامت تا آنکه نزدیک یکدیگر شوند و زود و مسکندرند جزا از زمان تفسیر است که میفرماید فتنكون السنه کالشهر پس میباید و یکدیگر  
 سال مانند ماه و الشهر کالجمله و ماه مانند هفته و تكون الجمله کالبوم و میباید هفته هر روز و يكون البوم کالساعه و میباید ساعت و  
 تكون الساعه کالصرمه بالنهار و میباید ساعت مثل زمان یک شعله از آتش ضرب بفتح خا و بجر و سکون را یک فروختن از آتش و بفتح راخی که زود  
 افروخته گردد و روایت مشهوره در حدیث سکون راست چنانکه در اکثر نسخ مصحح نوشته شده است و در بعضی بفتح خا و بجر و سکون را یک فروختن از آتش و بفتح راخی که زود  
 بر آن و ضرب بفتح را یعنی آتش نیز آید و متصو د ازین بیان کوتاهی عمر است و بی برکتی در آن با کثرت نزول شده اید و محو و فتن که با اهتمام و اشتغال  
 بدان خبر ندارند و آگاه نشوند که عمر چند گذشت و چگونه گذشت و واه المهدی و عن عبد الله بن حواله بفتح حاء مهمل و تخفیف و اوصالی است  
 نزول کرد شام را و در کاشف ذیبی گفته که مراد از حدیث است بی این حدیث است که اینجا مذکور است قال بعثنا رسول الله کتف فاستاد ما بر غیر  
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای غنای کردن لغتم تا غنیمی بیایم و میرزا از جنس مال حاصل کنیم غالباً قوم محتاج و بجهود بودند آنحضرت صلی الله علیه  
 و سلم خواست که چیزی برای خود پیدا کند که موجب رفع احتیاج شود و لهذا ذکر غرا بصریح کرده و بر ذکر غنیمت اقتصار نمود فافهم علی افلا منا فرستاد ما را بر  
 پایهای مایه پادیه فرستاده از جهت عدم قدرت بر مرکب فوجها پس بر کثرت از آن غزوه فله غنیمت ششاپس نیاوردیم از غنیمت چیزی را و عرفنا المحمدی  
 وجوهنا و شناخت و دید آنحضرت اثر شقت و محنت و در رویهای فاضل فینا پس بر خاست خطبه بخت تلبیه و نا کردن ما را فقال پس گفت اللهم لا تکلم  
 الی خداوند انکذاریا از بسوی من و سپار کارهای ایشان را من فاضعت عنهم که ضعیف شوم من از ایشان و نتوانم برداشت بار سونت و غمخواری ایشان را  
 و لا تکلمهم الی انفسهم و کذا ایشان را بایشان پیچید و اعنها که عاجز آید از ساختن ملمات نفسهای خود و لا تکلمهم الی الناس و کذا ایشان را  
 و کارهای ایشان بر مردم و محتاج نکردن ایشان را بسوی مردم فلیستاثروا و اعلمهم که احتیاسار کنند و مقدم دارند مردم حاجتهای خود را بر حاجتهای  
 ایشان چنانچه طبیعت بشری و عادت کفر قاران نفس است و در اینجا تعلیم و تبنیه است از آنحضرت مراست را که کارهای خود را بجهت اسپارند و اعتماد بر غیر  
 وی بجا نزنند و نظر ندارند ببت کار خود را بجهت باز گذار گفت نمی بینم ازین بهتر کار و آنحضرت نفس شریف خویش را نیز در نیقام بر جد بشریت و ضعف عبودیت  
 داشت بجهت رعایت کمال عزت و عظمت ربوبیت حق جل و علا و الا وی صلی الله علیه و آله و سلم خلیفه مطلق و نائب کل جابا قدس است میکند و میدهد هر چه  
 خواهد ما ذن وی فان من جودك الدینا و صیولها و من علومك علم اللوح و العلم جواه الله عنا خیر الجحانم وضع یدیه علی اسی عدا الله  
 بن حواله که را وی حدیث است میگوید بهتر نهاد آنحضرت دست مبارک خود را بر سر من ثم قال یا ابن حواله بفتح حاء و ای سپر حواله اذا ابت الخلفه  
 قد تولت الاوض المفسده و فقی که بر بنی خلافت و امارت را که تحقیق فرود آمده است در زمین شام فقلد دنت الزلازل پس بدانکه تحقیق نزدیک  
 رسیده است زلزله و البلا بل و بلبلها و بلبله یعنی بیم و حسزن و فتنه و وسوسه آید و الامور و العظام و نزدیک رسیده است کارهای عظیم و عا و عا  
 شدید فالساعه یومئذ اقرب الی الناس من یدی هذه الی و اسلك پس قیامت در برج سنگام نزدیک تر است از مردم ازین دست من  
 بسوی سر تو و مانکه و فوج این حال در آخر زمان باقی در وقت فتح بیت المقدس چنانچه در احادیث گذشت و الله اعلم و واه ابو داود و استنا  
 حسن و و واه الحاکم فی صحیح و اینجا در اصل کتاب بیاض است و جزیری این کلام را نوشته و عن ابن حواله قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم اذا اتخذ العی دولا و فقی که گرفته شود و در آورنده شود و عظمیها را و دلتها یعنی غنیا و ارباب مناصب غنیها را که  
 بکرم شرع شکر است میان تانها غازیان بردارند و در دست تصرف خود و آرند و میان خود قسمت کنند و فقر و ضغفار از آن محروم گردانند و دول  
 بکبر دال و فتح و اوج جمع دولت بضم دال و فتح آن معنی انقلاب زمان و دست بدست رفتن مال بعضی کویند که بهمن اسم مال است که گرفته میشود و بفتح خا  
 از حال شدت و محنت بحالت تنم و سرور و الا ماله مغفوا و گرفته شود امانت را غنیمت یعنی در امانتی دو و یعنی که نزد مردم نهاده شود و بخت کند  
 و آنرا در حکم غنیمت آرند که از کافران بدست آورده اند و حق ایشان است و الزکوة مغفوا و گرفته شود و پنداشته شود زکوة را شل غنیمت یعنی  
 دادن زکوة بر مردم چنان شاق آید که گویا بظلم و تاوان از ایشان مال می تانند و تعلم لغیر الدین و فقی که گرفته شود و تحصیل کرده شود علم برای دین و تر و تر



انحدری قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم المهدى منى مهدى از اولاد من است اجلی المجهه روشن و کثا و ده پشانی  
افقی الانفت لمبذنی از طرف بالا بملاء الارض قضا و عدلا پر یکد زین راجع دل و داد کاملت خللا وجودا چنانچه بر کرده شده است بخ  
و ستم بملت سبع سنهین مالک میشود زمین اهت سال دوا و ابوداؤد و عنده عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی قصه المهدی  
قال روایت کرد ابو سعید از آنحضرت در قصه مهدی که فرمود بعد از ذکر عدل و داد و بی بی الیه الرجل پس می آید بسوی مهدی مردی فغول پس میگوید  
یا مهدی اعطنی اعطنی ای مهدی بده بده در پیجی می قال گفت آنحضرت فیجی له فی ثوبه پس بر دوکت پر کرده میدهد مهدی را نزد او را آفر  
ما استطاع ان یجمله آنچنین کند که بر دارد آن مرد آنرا از دراهم و دنانیر پی بسیار میدهد و بی شمار و ده چنانچه گذشت و دوا القومذی و عن ام سلمه  
عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال گفت آنحضرت بکون اختلاف عند موت خلیفه پیدا میشود اختلاف و نزاع و جدال و در مردم زود مرد  
خلیفه که در خند زمان شد فینج رجل من اهل المدینه پس بیرون می آید بجوی امامت مردی از اهل مدینه ها و جالی مکه در حالی که گریه و زاری  
است بسوی که فاینده ناس من اهل مکه پس پیش می آید او را مردان از اهل که فینج چون پس بیرون می آید و امام میگردد و اندو در آنجا نشو  
الحاح و هو کاد و حال آنکه آن مرد خوشد و راضی نیست با امامت فینا چونه بین الوکین و المقام پس بیت میکنند و میگردد مردم آن مرد را میان حجر  
اسود و مقام ابرهیم فتنه اند که مراد باین مرد مهدی است فینعت الیه پس فرستاده میشود بسوی این مرد بحث من الشام لشکر از شام یعنی با شاهی  
که در آن وقت در شام باشد لشکر برای جنگ و قال مهدی بنی خند فینجف هم بالبداء بین مکه و المدینه پس بزین فرود برده شود این لشکر او بدید  
که نام موضعی است در میان که مدینه پیدا در لغت معنی بایان و زین هموار آید و مراد باین لشکر سفیانی است و این قتال فتنه امارت سفیانی است  
که یکی از علامت خند و ج مهدی است درین بابا حدیث بسیار و آورده شده قریب تو از یکی از ان این حدیث صحیح است که روایت کرده شده است از امیر  
المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه فرمود که سفیانی از اولاد خالد بن زید بن ابی سفیان اموی است مردی کران سپر چمک روی مکه سفید و چشم که بیرون آید  
از جانب دمشق و اکثر آنجا بغان وی از قبیل باشند که نام وی کلب است و بسیار کشنده بود مردم را تا آنکه سنگهای را از ایشان جدا و بچکانها بکشد و چون خبر  
بشنود و لشکر بکشد وی بنیست پس آن لشکر بنیست خورد پس از ان سفیان خود را با لشکری که با وی بود بکشد مهدی باز د و در موضعی که پیدانام اوست با لشکر هم بزین  
فرود و و بیج کل از ایشان نجات نیابد مگر کسی که این خبر میدی رساند فاذا ادای الناس ذلک پس چون بدانند و ببینند مردم را حال او بشنوند خبر آن  
سفیانی را فاه ابدال الشام باینده مهدی را ابدال از ولایت شام و عصبای اهل العراق و جماعتها از اهل عراق فینا چونه پس بیت میکنند  
مهدی را و ابدال قومی اند که بر باقی دار و خدا تعالی زمین اسیرکت ایشان و ایشان هفتاد تن اند چهل تن در شام و سی در غیر آن اگر یکی از ایشان ببرد و بدل  
و یکی را از سایر اناس بجای وی بنشانند و ذکر ایشان در احادیث آمده و سیوطی در شرح سنن ابی داود و کفیه ذکر ابدال و کتب شده نیامده مگر درین حدیث  
تزدابی داود و حاکم از ابن جریر حراج کرده و تصحیح نموده است و لیکن سیوطی و جمع النجوع از غیر کتب شده و ذکر ابدال احادیث بسیار آورده در اکثر احادیث  
و ذکر عد چهل است و در بعضی سی و در حدیثی از امیر المؤمنین علی آورده که ابدال این درجه را بسیار بی ناز و زوره و صدق نیافته اند و بدان از سایر مردم ممتاز  
نکته بلکه سخاوت نفس و سلامت قلب و خیر خواهی مسلمانان یافته و فرمود حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم یا علی وجود مردم در امت من که بر صفت ابدال  
باشند کمتر از که در سرخ است و در حدیثی دیگر از معا بن جبل آورده که هر که در وی این صفت بود وی از جمله ابدال است رضا بقضا و صبر انما فرمود و سنا  
و خشم کردن بجهت دن خدا و نیز امام انحرالی راجع العلوم آورده که هر کاین دعا هر روز سه بار بخواند اللهم اغفر اللهم اغفر اللهم اغفر اللهم تاجد و علقه محمد و آو  
ابدال نویند و با جمله بر که تبدیل صفات و می کند و خیر خواه خلق خدا باشد از جمله ابدال است امام را بعضی اهل عراق نیز قومی اند از رجال اندلسی بعضی چنانچه ابدال  
و از امیر المؤمنین علی آمده است که ابدال بنام باشند و نجای مصر و عصبای براق و بعضی میگویند مراد بعضی نیکان و زاهدان و عابدان اند از مردم و عصب القوم  
بنفحات در لغت نیکان قوم را گویند ثم یلشاه و جل من قریش بعد از ان پیدا شود مردی دیگر از قریش بجای مهدی که احوال کلب خالهای آن مرد یعنی از  
ما و روی از قبیل کلب باشند که قبیل است مشهور از عرب و در حقیقتی از ان قبیل بود فینعت الیهام بعضا پس میفرستد این مرد نیز بسوی مهدی و تابغان و لشکری را و مدتی  
از احوال خود که بنی کلب اند فیظهرون علمهم پس غالب می آید مهدی و تابغان و بی برین لشکر ذلک بحث کلب و این مذکور فتنه و لشکر کلب است که نیز از علامت  
خروج مهدی است و یصلی الناس و کاز یکد مهدی در مردم سینه بکلمه بنت و روش پیرویشان محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و یصلی الاسلام  
بجمله فی الارض و می اندازد وین سلمان که درن خود را برین و ثبات و قرار میابد و جران کبر جرم و خفت را و لون در آخر پیش کردن تراز مزج تا نحو وی که در وقت  
نشستن و قرار گرفتن و استراحت از بر زمین نهند و اینجا کنایت است از تکیه بر سلام و استوار دی که دیگر برج و برج از میان برخیزد و از جنگ و جدال نشان نماند و در  
اسلام و احکام سنت و جماعت قرار یابد و استقامت پذیرد و در حقی در میان ماند فلیت سبع سنهین پس کث می کند و بیا بد مهدی هفت سال









حتى فتجد تحت العرش فرمو داین آفتاب بیرون آید و تا آنکه سجد میکند غیر عرش فتنه اذن بر طلب اذن کند تا آید و حضرت حق مؤذن لها پس اذن کرده میشود و تا آید و امر کرده میشود که مشرق رود و طلوع کند و ظاهر آنست که مراد با سیدان همین طلب اذن طلوع باشد بطریق معهود و اذن کردن بدان و پوشش آن فتحد و لا تقبل منها و نزدیک است که سجد کند آفتاب و قبول کرده نشود سجد از وی و فتنه اذن فلا یؤذن لها و طلب اذن کند و اذن داده نشود و او را و یقال لها ادجی من حيث جئت و کثره شد آفتاب را بر که در میان آید و چون از مغرب آمده بودیم بمنزله باز کرد و فطوح من غیرها پس طلوع میکند از مغرب خود فذلک قوله پس آن است مراد بقول جنتی که فرموده است و الشمس تجري مستقرها و آفتاب روان میکرد و بتدریج که می کرد و است فال مستقرها تحت العرش گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در بیان معنی مستقرش یعنی قرارگاه او زیر عرش است که بعد از غروب آنجا میسرود و سجد میکند و استیلا می نماید پس اذن کرده شود و او را متفق علیه بدانکه در تفسیر بیاضی و وجه دیگر نیز در معنی آن آیت گفته است و شک نیست آنچه در حدیث متفق علیه در تفسیر آن واقع شده میتی باشد را داده آن و عجب که این وجه را اصلا ذکر نکرده غالباً قلع و در این داشته و از کلام طبعی نیز ضیق صدر می درین باب ظاهر میگردد و نال الله السلام و عن عمرو بن حصین قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ما بین خلق آدم الى قیام الساعة امو اکو من الدجال نبت یان بدایش آدم تا روز قیامت امری بزرگتر و سخت تر از دجال یعنی در باب فتنه و ابتلا و اختلال و استدریج و راه مسلم و عن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله لا یخفی علیکم بدرستی که خدا تعالی پوشیده نیست بر شما یعنی تحقیق نشا فاید و در الصفات کامل و ایمان آورده اید و بی چنانچه در شرح آمده پس گواه نشود که باینچنین دجال از سحره استدریج ان الله لیس یخفی علیکم بدرستی که خدا تعالی نیست یک چشم که مراد باین نفی نقص است نه ثبات خاصه یعنی چنانچه از بعضی آویمان نبود و او را چشمی چنانکه آویمان را باشد زجر جای خور باشد و ان المسبح الدجال اعوذ عن الهی و بدرستی که دجال کوهرست چشم او را است او کان عینه عینه طافه کویا که چشم وی دانه انگور است بلند برآمده و طافه باین معنی بایست فرموده از طفول یعنی بر سر آمدن چیزی و اکثر روایات برین است و بهرینه نیز روایت است از طفول یعنی گفته شد و کاش و چه راغ یعنی تیره و بی نور متفق علیه و عنی انس و عنی الله تهنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما من نبی الا قد اذن دامنہ الا عود الکذاب نبت یخیر یخیر یخیر که اگر تحقیق برسانیده است است خود را از آن یک چشم که روزی که دجال است ظاهر میشود که وقت خنجر و دجال را بر یکس متعین نشا فاید انقدر معلوم است که پیش از قیامت برآید و چون وقت قیامت قیامت معلوم نیست وقت خروج وی نیز نمیتوان باشد الا انه اعوذ و افا و بکم لیس با عودا که باشد بدینکه دجال عور است و پرور و کارشاه عوریت مکتوب بین عینه لیس نوشته شده است میان و چشم وی فقط کفر و در نسخ مصابیح و شکاتین در حرف جدا از یکدیگر نوشته اند که یاد ر و وی آن دجال نیز برین صورت نوشته شده است متفق علیه و عن ابهریة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الا احدکم حدیثا من الدجال ما حدث به بی فومه آیا خبر دهم شما را خبری از دجال که خبر نداده است از هیچ پیغمبری است خود را از آن خبر نیست که اند اعوذ بدرستی که دجال یک چشم کوهرست و الله یخیر معه بمثل الجنة و الا ناد بدرستی که دجال می آید و ما خود مانند بشت و در زجر را چنانکه با ویستانی و آتشی بود یا مراد آسایش و محنت باشد یا لطف و قهر فالنبی یقول انما الجنة هی النار پس آنچه میگوید دجال که این بشت است در حقیقت آن آتش است که در آدن و روی و خستیا کردن آن سبب عذاب و در آدن و در آدن است و بهین قیاس آنچه میگوید وی که این آتش است تحقیقت بشت است و چون مقصود انداز است اتکا گردن با و لفظ و در بعضی احادیث نامی نیز تصریح ذکر یافته اند که کما اندز به فوج فومه و بدرستی که من نیز سرانم شمار از دجال چنانکه برسانید بدان فوج قوم خود را بتخصیص فوج با وجود عموم حکم محبت بودن اوست مقدم مشایر بسیار صلوات الله علیه و در فوج در نیقام انداز دست علیه السلام قوم خود را از زور و طوفان چنانچه احدکم حدیثا من الدجال ما حدث به بی فومه مؤید این معنی است که نفی انداز را از انبیا موجب نفی انداز است از فوج علیه السلام نیز که این که تشبیه با دجال فوج علیه السلام در آن خبر باین معنی بوده باشد و چه شد قبر دجال است باینکه چنانچه قرب طوفان بقوم فوج علیه السلام بود و الله علم متفق علیه و عن حدیثه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال ان الدجال یخرج و ان معه ماء و فاد و فرمود بدرستی که دجال بیرون می آید و حال آنکه با وی آبی است و آتشی نیز احتمال حقیقت دارد و بهی چنانکه جنت و نار فاما الذی یراه الناس ماء فناد یخرج اما آن چیزی که می بینند او را آویمان و ظاهر آب پس حقیقت آتشی است که میوزد و اما الذی یراه الناس فاداء با و د عذاب و اما آن چیزی که می بینند مردم آن را آتش پس آب سرد شیرین است فمن ادوک فذلک منکم پس کسی که در یابد آن را از شما قطع فی الذی یراه فاداء پس باید که بغیثه و آنچه می بینند آتش فانه ماء عذاب طلب پس بدرستی که آن آب شیرین است یعنی باید که عذاب و محنت از جانب وی عیناً از راحت و خوشی و اندوختن از جاز و دور دور و دام و بی نیست متفق علیه و در اسلام و زیاده کرده است مسلم این عبارت که و ان الدجال مسح العین بدرستی که دجال بهوار و مالیده شده است چشم و عین علیها ظفوه غلیظه بر چشم وی نخرانیت ستر و ظفر و بنج زانوفا کشت زاید که میروید بر چشم و میوشد آنرا از جانب بینی مکتوب بین

عینده کاف نوشته شده است میان و چشم وی کاف نوشته شده است که او کافر است بطور اکل معین کاتب و غیر کاتب میخواند این نظر را هر مسلمان خواننده مکتوب و ناخوانده مکتوب آنرا یعنی کتب عالم کتابت دارد و با نذر و بدار که ظاهر آنست که ناخن در عین غیر مسوح باشد چه مسوح چنانکه در وجه تنبیه دجال میبیند آنست که بر کتب ربوی چشم و ابرو اصلانیت و هموار و مالیده است پس ناخن در وی چسبی دارد و اگر از مسوح محبوب مطلق را ده دارند و سبزه گان عینة غنیه طاغیه واقع شده و این نیز مسیح عین یعنی مذکور و تخصیص عین که در حدیث دیگر آمده منافات دارد و نیز در حدیثی عور عین یعنی آمده چنانکه گذشت در حدیث دیگر عین البصری واقع شده و باجماع احادیث در وصف دجال منافات و مخالفت دارد و یافته و توریشتی گفته که وجه جمع میان آن و صاف متاخره آنست که فرض کرده شود که یکی از دو چشم وی مطلق بر قنوت و دیگری معیبات پس هر یکی را عور میتوان گفت چه عور در اصل یعنی عیب است قدر و عینه فال فال رسول الله صلی الله علیه و سلم الدجال احو و العین البصری دجال که چشم چپ است بحال الشهور بسیار را کرده موسی و دجال بضم جیم و بغا بمعنی کثیر یا مخصوص است بر شرم و مانند آن و فی القاموس جنل الشرح بلا شعث معه جننه و فاده همراه آنست بهشت او و آتش او فاده جننه و فاده پادشاه آتش و بهشت او آتش و دواه مسلم و عن النواصی بنیخ فون و تشدید و او و سین مملکت سمعنا بحبرین و سکون بسم صحابی است ساکن تمام فال ذکر و رسول الله صلی الله علیه و سلم الدجال ظلال ان یخج و افاقکم فانما یحججه یا و ذکر آنحضرت و دجال پس گفت اگر بیرون آید وی و من در میان شما باشم فضا پس محبت کنده ام با او و دنگم پیش شما یا بر شما یا بالای شما و دون یعنی امام و دوا و فوق آید و ان یخج و است فکرم و اگر بیرون آید و من در میان شما فامع حجج بفسده پس هر مرد و حجت کسند ذات خود است یعنی دفع میکند شر او را از خود بجهت طاعه شرعیه عقیده کند و دوست و الله خلیفنی علی کل مسلم و خدا خلیف من است بر هر مسلمان و وی دوست بعد از من که دفع میکند شر و دجال را از وی بداند که بدلیل صحت این معلوم شد که ظهور دجال بعد از زمان مبارک آنحضرت علی علیه و سلم خواهد بود و سلوک این طریق مذکور در حدیث از برای مبالغه و تاکید است و تحقیق و تعین ظهور دجال و ابهام وقت آن و انقایی خوف فتنه وی بر کلین انده شاب قطط بدرستی که دجال جوان است سخت جلوه موسی عینده طافه چشم وی بر کنده و بی نور است کافی لشبهه کوبه تشدید بیدار و را بعد از الغری بن قطن بنیخ قاف و طاه و مملکت و ابن عبد الغری شخصی بود از خزاعه که پادشاه بود و در محمد جاهلیت بعضی کذب که نام بود وی است و از ضمون نام و معلوم میشود که مشرک بود و آنحضرت تشبیه کرد و دجال را بوی بنو جرهم بشابیت وی نمیکند میفرماید که با تشبیه میکنم بوی و از احادیث دیگر خرم بر تشبیه معلوم کرد و و کویا کافی برای تاکید تشبیه است و گفته بر آن ضمن اد که منکم فلیقرأ علیه فواخ سوده الکھف پس کیکه در یاد دارد این شما پس باید که بخواند آیات از اول سوره کهف و فی و و اید و در روایتی این نظر آمد فلیقرأ علیه فواخ سوده الکھف فانما جواد که من فتنه پس بدستی که این آیات و ایل سوره کهف است امان شما است از فتنه دجال چنانکه اصحاب کهف امان و نجات یافتند از شرفه و قیاس خیار که در زمان وی بودند و در بعضی احادیث خواندن این آیات در وقت خواب رفتن آید و حواله بکبریم و ضم آن و کسر فصح است همایان امان جار همایه و زنهارداده و در بعضی نسخ جواز نم یفصح جیم و زای آمده یعنی ناله کمی بگریه و آنرا مسافر سلطان و بانایان تاترغ کند کسی بوی در راه انده خارج خلعه بن الشام و العراق بدرستی که دجال بیرون آید است از زای که میان شام و عراق داخل بنیخ خانی محمد و تشدید لام را که در ریگستان و دفتات بینا اوعاش شمالا پس فادکنسند است در جانب شمال یعنی در مقابل و مواجه فاد کرده نیز و بلکه بر سوی دچپ و در انت کاروی فناد است و عاشر را بر صغیر ماضی نیز خوانده اند با عباد الله فاد فاد فاد ای بندگان خدا پس ثابت ماند و بقتله و می از جاز و ید قلنا کفتم یا یا رسول الله صلی الله علیه و سلم و ما لبثت فی الارض حیت مدت درنگ کردن و اوقات نمون و دجال در زمین فال او یعون یوما کفمت مدت لبث وی در زمین چهل روز است یوم کسند نیک و زمقدار کسبت در روزی و چون کشته و روز و یوم مقدار ماه است و یوم محججه و روز دیگرانند هفت است و ساپوا جامه کایا حکم و باقی روزهای و مانند روزهای شما است که متعارف است قلنا کفتم یا یا رسول الله فذلک الیوم الذی کسنته انیکضنا فیه صلوۃ یوم پس آرزو که مقدار سالیت ایابندی میکند را در آن روز نماز یک روز فال لا فرمودند کی میکند در آن نماز یک روز بلکه اقل و وله قد ره اندازد کسند برای ادای صلوۃ خمس مقدار روزی چنانکه چون مقدار وقت متعارف است بخورد بعد از طلوع فجر بگذارد نماز فجر را و چون بگذرد وقت مقدار آنچنان وی و نظر متعارف میباشد بگذارد نماز پیشین را و چون بگذرد میان و عصر بگذارد نماز دیگر را و همچنین تا تمامی آن روز که مقدار سالیت و برین قیاس در روز مانند ماه و هفت از بنجا معلوم میشود که تاویل و رازی روز مثل ماه باشد بهوم و خندان و بایا آن عین و چون قدر و شوکت حق در هر وقت زیاده میگرد و و باطل نقصان می پذیرد و مردم بخت و فتنه خوی میکرد دستان میکند و سختی میرد و کوه نمیناید باطل است و مناسب این سوال و جواب نه قلنا کفتم یا یا رسول الله و ما اسراعه فی الارض و حیت کفیت شتاب رفتن دجال در زمین فال کالغیث استند بوقه الوحی فرمود مانند باران که در دنبال اوست باد و تواند که مراد بعثت ابر باشد فانی علی القوم فیدعوه پس می آمد دجال بر قومی پس می خواند ایشان را بسوی خود و مذهب خود و قومون بد پس ایمان می آرند بوی فها صوال السماء فمقطر پس ابر میکند آسمان را می بارد و یامی باراند و الا و





اجوج و ماجوج و می آید و میفرستد خدای تعالی یا جوج و ماجوج را و هم من کل حدب یفسلون و ایشان را بر زمین بلند و درشت بستنی می آید و میزنند و میزنند و میزنند  
 علی بن محمد و طبریه پس میگردد آنجا که پیشتر می آید و در یاچه طبریه که نام دریا است بواسطه و دریاچه او آب است طول وی دو میل فیشتر چون ما فیها پس بپوشند هر چه در دست از آب و منو  
 آخر هم و میگردند و از ایشان که پیشتر می آید از ایشان فصول پس میگردند این جامع لغدگان فی هذه مرقعاً تحقیق بود و درین مجرای آب که بر سر من جوی فیه و الی  
 جبل النحر و هو جبل بابل الغدس پس می آید که اگر میگردند تا جایی که نام کوهی است قدس و خرقعتین یعنی درختان سجده و یا هر چه پوشیده چیز را از درخت و غیره و درین جبل  
 یارند ازینجه و او را جبل النحر نام کردند و فصول لغدگان من فی الارض پس میگردند یا جوج و ماجوج بر آینه تحقیق کشتیم کسی را که در زمین بود هلم فلنقل من فی السماء  
 بیاید پس باید که بگویم کسی را که در آسمانست فرمون بشما هم الی السماء پس می آید از زمین تا جایی که خود را بسوی آسمان و ثواب بضم نون و تشدید شین مجرای سهام واحد  
 ثواب فرود الله علیهم ثوابهم مخصوصه و ما پس باز میگردد و اند خدا تعالی بر ایشان تیرهای ایشان را نک کرده شده بخون و بچسبند بجای الله و اصحابه و حسن  
 و منع کرده و میگوید خبر خدا که عیسی علیه السلام است و یاران او که با اویند در جبل طور حتی بکون دامن الثور لاحد هم خبرا من ماله دنیا و لاحد که الی  
 ما آنکه می باشد سر کار و میری از ایشان را بهتر از صد دینار یعنی فاقه و حسیاج بعدی در میگردد ایشان را که کله کا و که از آن ترین اجزای اوست بهتر از صد دینار می باشد میری  
 از شمار امر و باقی اجزای کوشش بر آن قیاس کن که چه حال داشته باشد و چه کران بها بود و از ایشان و بعضی گفته اند که مراد بر این ثواب است که برای زراعت  
 و حرث است حاجت شوند بدین و این سخن ضعیف است زیرا که ایشان که در آنروز مجوس و محصور باشند با زراعت چه کار بود و فیه غیب بجای الله عیسی و اصحابه  
 پس رغبت می کند و دعای کند پیغمبر خدا که عیسی است علیه السلام و دعای کند اصحاب او در بلاء یا جوج و ماجوج فرسل الله علیهم البخف فی دقایقهم  
 پس میفرستد خدا تعالی بر ایشان کرم بار و گردن ایشان و نفخ بفتح نون و عین مجرای که همانی که در پیشتر و کوفت افتند و مد تعذبا فیه یحبون قومی کوکب  
 نفس واحد پس میگردد و در ده و کشته بچوردن کیدات یعنی همه یکبارگی میرند و بلاء شوند و قری بر وزن قلی جمع و قریس یعنی قیل ثواب بجای الله عیسی و اصحابه الی  
 الارض پس فرود می آید پیغمبر خدا عیسی و فرود می آید اصحاب وی بسوی زمین فلا یجدون فی الارض موضع مشوا پس نمی یابند در زمین جای یک دست کلا  
 ملاده و همه و فتنه هم که اگر بگوید که است موضع را چربی ایشان و کندگی ایشان و درین تحقیق یعنی دوست یعنی چربی و اکثر روایات برین است و بضم ز و فتح ز و فتح ز  
 روایت کرده است جمع زیمه یعنی بوی بد و فرسل الله طیرا کا عانی الفخ پس میفرستد خدای تعالی پرند بار که گردنهای ایشان مانند گردن شتر خبی است و بخت جنم  
 با و سکون خاشتران خراسانی که در آن گردن می باشند و حدیثی ففصلهم فنظرهم حيث شاء الله پس بر میسازند این طیور ایشان را پس می آید از ایشان  
 آنجا که خدا تعالی و تقدس خواسته است و فی وایه نظرهم بالنهیل و در روایتی آمده است که می آید از ایشان را به نهیل یعنی بوقون و سکون و فیه باورده و فیه باورده و فیه باورده  
 از بیت المقدس و بعضی گفته اند آنجا که بر می آید آفتاب که فی البعض الحواشی انجبین تصحیح کرده شده است این لفظ را در سخنهای شکات بنون و این چنین است صورت لفظ در  
 طبری و در مجمع البحار از کاف بی حسیم آورده و تفسیر کرده و او را بگویم فرورفته در زمین و در قاموس و باب اللام و فصل المیم گفته جمل گنزل بسوی من راس جبل سنی فرو و فاقه  
 از سر کوه و گفته که ترمذی در حدیث دجال قطر حمیم بالنهیل بنون آورده و آن تصحیف است تصواب همان جبل است بهیم و بسوفد المسلمون من فیه و فتنه و فتنه باهم و  
 جها بهم سیح مسنن و آتش افروزند مسلمانان از کافیه با جوج و ماجوج و تیرهای ایشان و ترکشهای ایشان بخت سال حجاب بجهیم جمع جبهه یعنی تیر و آن  
 ثواب فرسل الله مطولا لا یکن منه بلیث مد و ولاد و بزم میفرستد خدا تعالی بارانی را که نمی پوشد اذان باران غایبه بفتح نون کون که خانه اهل حضرت است و در خانه  
 و بر نیزه بفتح نون پس شتر که خانه اهل سفر است چیزی و جائی را یعنی همه جا باران بار و در جائی نمی ماند که باران بد آنجا رسد و سیح دیوار و پنجه از رسیدن باران بهر جا  
 و لایکن بفتح یای شتانیه و ضم کاف از کن و بضم یا و کسر کاف از کن بر دو آمده است و بر دو و معنی ستر است ففصل الامرض پس میگوید آن باران زمین را حتی  
 پس که کاف از لافعه تا آنکه میگرداند و از آن لافعه بفتح نون و لام و فیه بفتح نون آمده که بجهیم آن معانی مناسب مقام است یعنی جایی که آب در آنجا پر شود و صاف میازد و بجهیم  
 کاف سب و ضم سب و بفتح کاف از کن باشد سب و بفتح کاف از کن باشد سب و بفتح کاف از کن باشد سب و بفتح کاف از کن باشد سب و بفتح کاف از کن باشد سب و بفتح کاف از کن باشد سب  
 یعنی صفت کاف و کاف لافعه بفتح نون و لام و فیه بفتح نون آمده که بجهیم آن معانی مناسب مقام است یعنی جایی که آب در آنجا پر شود و صاف میازد و بجهیم  
 در وی می توان دید ثواب الالارض انبی ثمراتک پس گفته میشود زمین را بر ویان میوه خود را و مردی بوکلت و باز یار برکت خود را فو مثنی با کل  
 العصا بل من الوفاء پس درین روز میخورد و جامه از و تا چهل از یک اند یعنی انار یا چنان بزرگ و پر دانه آید که جماعه کثیر از وی بخورند و سیر کردند و بسطون  
 جحفها و سایه جویند و پناه گیرند بایه پوست انار است ظلال پناه جستن بایه شجیه کرده و درون پوست انار را با استخوان سرامی که بالای دماغ اوست که مانند  
 قیغ است کبر قاف و سکون حاد و معنی کاسه سر و دست و چوبین و یارک فی الرسل کبریا و سکون سین حله برکت کرده و شود و در شتر یعنی شتر و پناه  
 شتر و کوفت بسیار شود و حتی ان اللغه من الابل لکفی الفتام من الناس تا آنکه شیر دار از ماد و شتر بر آینه بشد که جماعه از مردم را لافعه کبر لام و بفتح  
 نیز آمد فاقه شیر دار و گفته اند که فاقه را بعد از از آیدن تاده یا سه ماه لقمه خوانند بعد از آن لبون خوانند و فام کبر فاد و بعضی بفتح آن نیز گفته اند بجهیم و یار



فـ لا يخفى عليك ما في هذه القصيدة من تبيين على حقيقته السلام والقدام

[illegible]



والله ما كنت فيك امثد بصيرة مني اليوم بخدا سو کند که بنود من در شان تو سخت زد و تیراز و می علم و بصیرت از خود چنانکه امر و زعمی امروز که امانت و احیا از تو دیدم یقین من بکذب تو قوی تر شد و عیان شد بشما بده علامت کذب تو که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بدان خبر داده بود و پیوسته الدجال افضل من غیره بدجال که بکشد از ما خلا فسلط علیه پس برکشته می شود و قدرت داده می شود و دجال را بر قتل آن مرد متفق علیه و او عیسی ابی هریر بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال یا فی المسیح من قبل المشرق می آید مسیح و دجال از جانب مشرق همتا المدينه در حالی که قصد او و مراد او در آمدن مدینه مطهره است حتی بنزل در واحد تا آنکه فرود می آید بزرگوار که احد که بر سه میل از مدینه است فرغ صرف الملائكة وجهه قبل الشام سیر میگرداند و فرشتگان روی او را بجانب لایت شام و میرود آنجا و هنالك یهلك آنجا یعنی در شام بکشد میکشد و چنانکه گذشت که عیسی علیه السلام باب لکه از قریات شام است و او را میکشد متفق علیه ۱۸ و عن ابی بکره عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا یدخل المدينه و عبد المسیح الدجال دینی آید احمیل مدینه را و راه نمی یابد بایشان ترس مسیح و دجال لها بومئذ مبعده ابواب مدینه را در آن روزی که دجال آید بهفت در است علی کل باب یکا بر هر در و فرشته نگهبان اند و در بانی میکنند و نمی گذارند او را که در آید و راه البخاری ۱۹ و عن فاطمة بنت قیس قرشیة فبریه منسوب بفرین الکت بن الفضل ضحاک بن یسیر از جهاجرات اول بود خداوند دجال و عقل و کمال و بود تحت ابی عمرو بن حفص بن مغیره و چون وی طلاق داده و انحضرت او را برای اسامه بن زید خواست و این حدیث در باب العده مذکور شده است قال سمعت منادی رسول الله کنت شنیدم موزن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بنیادی که ندا میکرد و آواز میداد باین کلمه الصلوا فجامعه نماز جمع کنند مردم است و این کلمه است که برای ترغیب و طلب نماز می گویند تا باین مردم و جمع شوند چنانکه در نماز خوف و کسوف و زمان شریف میکنند فخرجت الی المسجد پس بیرون آمدم من بسوی مسجد فضلیت مع رسول الله پس نماز گذاردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فلما قضی صلاته جلس علی المنبر پس چون تمام کرد و انحضرت نماز را نشست بر منبر و هو یضحک و حال آنکه انحضرت خنده میکند فقال لیلزم کل انسان مصلاه یسند مود باید که لازم گیرد و هر آدمی جای نماز خود را و در آنجا که نماز گذارد است نشسته باشد و برنجیز و ثم قال هل تدریون لم جمعکم پس تفرمود و یا در می باید که برای چه جمع کرده ام شما را قالوا الله و رسول الله و الله ما جمعکم لریغبه ولا رهبة فرمود بدینستیکه من بخدا سو کند که دنیا و دین را از جهت امری مرغوب مانند لقطه از جهت امری محبوب مثل غزا و لکن جمعکم لان تمیم الدار معی و لیکن جمع کرده ام شما را از جهت آنکه تیمم داری که منسوبت بعد الدار و دار نام منی است که نسبت بوی عبد الدار گویند صحابی مشهور است که احوال وی در مواضع نوشته شده است کان رجلا نصرانیا بود این تیمم داری مردی نصرانی فجا و اسلام پس بدو مسلمان شد و حدیثی حدیثا و خبر داد مرا چیزی که واقف الذی کنت احدکم بد عن المسیح الدجال موافق آنجا و خبری را که بودم من که خبر میدادم شما را از مسیح و دجال یعنی هر دو تیمم که بشنوا تم خبر تیمم را که تا موجب زیادت یقین شما بود و خبر بجا می مقرر کرد و در میان بجا می نضم شود و حدیثی که در کتب فی سفینه تجرید خبر داده ام را تیمم داری که سوار شد کتی دریائی را مع فلانین رجلا من تخم و جند نام باسی مردان تخم نفع لام و سکون فادعهم محلا است ازین و جند نام بضم جیم و ذال معجزة نام قبیل است از جند و مراد از سفینه بحری کشتی بزرگ است که در دریای می رود و در زورق خور که در آنجا که در بعضی گویند که سفینه بحریه برای تمیز و احترام از اهل است که او را سفینه بر میگویند و این سخن ضعیف است زیرا که در حدیث قرآن بسیار است که دلالت دارد بر آنکه مرد کشتی مغارفت پیش احتیاج باین تقیید و تمیز بود فلعب بهم الموج شهره فی البحر پس بازی کرد باین کشتی سواران موج تا یکماه و در دریای یعنی نداشت در دریا ایشان را در غیر جهت مقصد چه لعب فعلی را گویند که در وی فایده و غرض نیست بنود فاذنوا الی جوفه و حین غربا الشمس پس نزدیک بروند سفینه را بسوی جزیره و در هنگام فرو رفتن آفتاب نزدیک گردانیدن کشتی کنار و فجلسوا فی اقرب السفینه پس نشستند و کشتی خور که همراه سفینه بود و اقرب بفتح جزه و ضم راجع قارب کبیر را و فتح آن معنی کشتی خور می که همراه کشتی بزرگ می باشد مثل اسب کول تا حایج از سواحل قضا کنند فدخلوا البحر یوف پس در آمدند جزیره یا جزیره موضعی که آب گردا گرفته باشد و در گرفته فلعب بهم و اذ اهل اغلب کثیر الشجر پس پیش آمد ایشان را چار یا پیو بیار و در شت موسی فی الصلاح علیه مونیای سطر دم اسب اغلب اسب انبوه دم لا یدرون ما قبله من دبره من کثره الشجر چنانکه دینی یا ندیش او از پیش او ننیدند که پیش وی و پیش می کدام است از بسیاری موسی قالوا و اهلك ما انت کفنا من مرد و امی بر تو چیست ما بیت مخنی یا انسی و با چاره و شان تو چیست قالت انا انجساسته گفت من جبارم که جاسوسی میکنم و میرسانم خبرهای فاق را بدیدم انطلقوا الی هذا الرجل فی الدن بر رویه بسوی این مرد که در ویراست و در کلیبی ترسایان و صومعه را بسبب گویند خانه الی خبر که بالاشوا زیرا که وی بسوی شنید خبرهای شما بسیار شوق دارد و قال کنت تیمم داری لما سمعت رجلا بکراهه که کلمه کرد این و اید و دم برد برای ما و در افرقا آنها ان تكون سلطانا ترسیدیم از وی که باشد وی سلطان در لباس جوانی در آمده قال فانطلقنا امرا کنت تیمم داری پس رفتیم ما شتابان بسوی ویر حتی دخلنا الدین تا آنکه در آمدیم دیر را فاذا امیه اعظم انسان ما را ایناه فقط خلقا پس ناگاه در وی بزرگ و حبیب و قطع تر آدمی است که ندیده

باشم ما اورا در زمان ماضی هرگز از روی خلقت و اشد و قافا سخت ترین انسانی که نبوده باشم از روی بند و تاق کبر و او فوج آن چیزی که بوی محکم نبند مجموعه  
 یداه الی عنقه در حالی که هیچ کرده شده و بسته شده است دستهای و بوی کردن وی مابین و کینه الی کعبه با نهدید میان و دناوی او تا پاشنای  
 او این قلنا و هلك ما انت کفتم وای چه چیزی تو اگر چه دانتند که از جنس میاست اما چون بر صفتی ویدند بر خلاف صفات آدمیان شک کردند در مابیت  
 وی که چیست قال گفت آن مرد قد قد و تم علی خبری تحقیق که در و تمکن شده اینها بر خبر من یعنی من خبر خواهم داد شما را از حال خود فای خبر و فی ما انتم  
 پس خبر دهید مرا که شما چه خبر دیدید چه کسی و چه حال اید بابت ایشان خود معلوم است که انسانند اما بابت بعت سوال ایشان و نیز سوال کرد و قالوا نحن اناس من  
 العرب گفت آ و میایم از عرب که دکنانی سفینه بجهت سوار شدیم در کتی دریائی فلعب بنا البعش شهر پس بازی کرد و با ما میزد و با ما میزد  
 الجزیر فی پس و آدمیم این خبر را فلفشنا و اذ اهل لب پس پیش آمد ما را و بر پیوی غلیظ فقال انا الجساسه اعد و الی هذا فی الی پس گفت آن در  
 من جاسوس خبر ما هم قصد کنید و بر وید بسوی من پس که در و راست فافلنا الهک من عا پس روی آوردیم ما بر نوشته بان فقال اخبرونی عن نخل بلشیا  
 گفت آن انسان خبر دهید ما را از دشتان خرمای میان هل مشش آیا میوه میدهد و بیان بفتح موده و سکون ثناء قریب است در شام و موضعی است بمیان و در  
 مشارق الانوار گفته که بیان در حدیث حساب از بلا و حجاز است و میان و دیگر در بلا و شام است قلنا نعم گفتیم آری میوه میدهد نخل میان قال اما انما انما  
 ان لا تمز گفت اکا و باشد بر سینه این نخل میان نزدیک است که میزند بشارت که در قرب قیام قیامت قال اخبرونی عن بحیره الطبریه هل  
 فیها ماء گفت خبر دهید ما را از دریاچه طبریه بفتح ط و با قصبه است از رون و طبرانی که از آنم حدیث است منوب با دست قلنا هی مکتبه الماء گفتیم آن  
 بحیره آب بسیار دارد قال ان ماء هنا یوشک ان هذا هب گفت که آب وی نزدیک است که برود و خشک کرد و قال اخبرونی عن عین زخر  
 خبر دهید ما را از چشمه زخر برای بحر و عین بحیره مفتوحه شهرت معروف در جانب قبل شام هل فی العین ماء آیا هست در آن چشمه آب و هل یزرع اهلهما  
 جماعه العین و آیا زراعت می کنند آن بلده آب آن چشمه قلنا نعم هی کثیره الماء و اهلهما یزرعون من ماء ها گفتیم آری آن چشمه آب بسیار دارد  
 و اهل آن زراعت میکنند از آب وی قال اخبرونی عن نبی الامیین ما فعل کت خبر وید ما از پیغمبر امیان یعنی عرب که چه کرد و این بر افعا و بعضی است  
 که نبوت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم اعتقاد دارند اما مخصوص عرب دارند و این تعریف است از ان ملعون یهود حضرت وی مبعوث بنا و ان  
 و جالبان فله الله قلنا قد خرج من مکه و نزل فکثرب گفتیم ما تحقیق بیرون آمدن پیغمبر از مکه و نزل کرد و کثرب که نام قدیم مدینه است قال اقلله  
 العرب گفت یا مقاتله و کارزار کردند ویرا عرب قلنا نعم گفتیم آری مقاتله کردند او را عرب قال کف صبح بهم گفت چگونه معامله کرد وی با عرب فلخبرناه  
 انه قد ظهر علی من یلبه من العرب و اطاعوه پس خبر دادیم که آن پیغمبر تحقیق غالب و مکی که متصل و نزدیک بود او را از عرب و اطاعت و فرمان  
 برداری کردند آنها او را قال اما ان ذلك خبر لهم ان بطعوه گفت اکا و باشد بر سینه آن بهتر است مرا ایشان را یعنی طاعت کردن ایشان را و او را این  
 اعتراف است از وی فضل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم حکم اضطرا و از جهت آنکه بود مرا درین حال غرض دلاطرا کفر و کفار دین پس پوشیده دست با ما و بی  
 حیثیت در دنیا است وانی مخبر که عینی انا المسیح و تحقیق من خبر دهنده ام شما را از حال خود که من تحقیق مسیح وانی بوشک ان یوذن لی فی الخروج  
 فاخرج من قریب است که ذن کرده شود مرا و بر آن پس آیم فابصر فی الارض پس بصر کنم در زمین فلا ادع قریبها الا بمطهرها پس نکر از من هیچ دینی را که نکر از  
 کم و فو و آیم و اونی امر بین ابله در چهل شب غریکه و طبریه جز که مدینه و طبریه یکی از جای ابله و مطهره مطهره است و او را ناماست تجاوز از آمد بعضی از آن  
 در اول کتاب جذب القلوب ثبت یافته است و تغییر وی از مدینه بطبریه متضمن خیانت و نجاست نفس خبیثه است که مباحث خراین بلده از وی منز و مقدس  
 خواهد بود و این لفظ بی اختیار بر زبان وی جاری شده و احتمال دارد که آن حضرت یا را وی تغییر این اسم مناسب مقام دیده و ذکر کرده باشد و الله اعلم هما محرماتان  
 علی کلنا ها که طبریه حرام کرده شده اند بر من هر دو کلا ایدن ان ادخل واحدا منهما هرگاه که در آیم یکی را از آن دو مواضع استغفلی ملک  
 بیده و السیف صلتا پیش می آید مرا فرشته که در دست اوست شمشیر و سمجه و در قاموس گفته که صلت شمشیر صیقل ماضی و فی الصلح صلت بفتح شمشیر و ذن صلت  
 بالسيف ضرب به بصد فی عنها با زیدار و در آن و ان علی کل نغب منها ملائکه مجموعها و بدستیک بر بر راه از طبریه فرستد که کابانی می کنند  
 او را قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و طعن بخصمه فی المنبر گفت آن حضرت این کلمه را و ز و بصر خود که در دست داشت و منبر و  
 منبر کبریم و سکون فای و فتح ما و جمله چیزی که در دست گیرد او را آدمی و دیکه کند بوی مثل عصا و عکازه و مانند آن هذه طبریه هذه طبریه  
 یعنی المدینه این طبریه است سه بار مکرر فرمود از جهت ابتلاج و سرور و اظهار فضیلت و امتیاز وی از میان سایر مواضع و بلاد الا اهل کنت حد تکم اکا و باشد  
 آیا بودیم که خبر میدادیم شما را باین خبر فقال الناس نعم گفتند آری خبر میدادی ما را باین خبر الا انه فی بحر الشام اکا و باشد که دجال در دریای شام است  
 او بحر الفین یا در دریای بین الا بل من قبل المشرق ما هونه بلکه از جانب مشرق می آید وی یعنی دجال و نا دیه و نا است و صله کلام است و نایفه

از کتابت

است و کتابت و در

نیست که تا آنجا من فی الساعه و طبعی و بشری این لفظ و اعرب آن و جی ذکر کرده باشد متعدد از آن مؤید ساخته است و او می بیدار الی المشرق و اشارت  
 کرد آن حضرت بدست مبارک خود بسوی مشرق چون حق جل و علاقیام قیامت را مبهم گذشته و بتعین خبر نداده و اوقات علامات آنرا متعین ساخته است  
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مکان بند کردن دجال را دین المکرر شده بر آدم بهم داشت با غلبه طغی و آخر آن و آن نیز متعین نیست چرا که در اخبار است از غیر تعین  
 موضوعی مخصوص و این است معنی نفی و احتمال اول و اثبات ثالث که فرمود لابل من قبل المشرق و احتمال دارد که نزدیک میان این دو مکن بحسب اتغال وی باشد از بعضی  
 بنحوی و اندام و او مسلم و عن عبد الله بن عمران رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال را بلی اللیله عند الکعبه آنحضرت فرمود  
 دیدم من خود را در خواب است نزد کعبه فریاد و جلا آدم پس دیدم مردی کدم کون را کاحسن ما انت و آدم من الرجال هم چونکو ترین آنچه بیندنی  
 تو از مردان کدم کون له لیله مرآن مرد را موسیت نزد یک بدو شمشیر سیده کاحسن ما انت و آدم من اللسم فدر جلها هم چونکو ترین آنچه بیندنی تو از مردان  
 مذکور تحقیق شده است از موسی رافعی قطعه ماء پس آن مویهای یکدازوی آب کنایت است از غایت نفارت و لطافت متکشا علی عواقب و جلین یک  
 کننده بر دو شمای دوم و بطوف باللبث طواف میکند خانه کعبه را فثالث من هذا پس پرسیدم که کیت این مرد فثالثا لوهذا المسبیع بن یوم بر گفتند  
 این سج بن مریم است قال گفت آنحضرت فثالثا لوهذا المسبیع بن یوم بر گفتند موی اهو العین الیهی کور چشم راست کان عین  
 عنبه طافه کویا چشم او انور و نه ایست برآمده یا بی نور است چنانکه گذشت کاشبه من و ابث من الناس باین قطن بهمشا بترین کسی که دیدی تو را دیده ام من از مردم  
 رایت بر صیغه مخاطب و محکم بود و خوانده اند باین قطن را و دهان عبد الغزی بن قطن است که ذکر او گذشت و کاف در کاشبه زانداست و اضعا بد علی شکلی و جلین بطو  
 باللبث در حالی که بنده است هر دو دست خود را بر دو دوش دوم و طواف یکداز و خانه کعبه فثالث من هذا پس پرسیدم کیت این مرد فثالثا لوهذا المسبیع بن یوم بر گفتند  
 یک گفتند این سج در جال است متفق علیه اینجا اشکالی می آید که دجال کافراست و با طواف چچا و جواب میگوید که این از کاشفات آنحضرت است در رویا و تعبیرش  
 است که آنحضرت را نمودند که روزی باشد که عیسی علیه السلام کرد این کرد و از برای اقامت آن و اصلاح خلل و فساد آن و دجال نیز کرد و این کرد و برای قصد افساد  
 و اخلال آن کند قال الطبی پوشیده ماند که کفار قریش در جالیت طواف میکرد و پیش از آن که بنویسند از توب مسجد حرام کرد و جال نیز میگوید باشد مخدوعیت و نیز  
 از چچا و طواف کافر در خارج لازم نمی آید و بنی از طواف مشرک در خارج است فافهم فی و این قال فی الدجال و در روایتی آمده است که آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم گفت در وصف صورت دجال رجل احمر جسمه مردی سرخ تن و در جلد الواس از کله موسی سر احو و مر عین الیهی کور چشم راست اهو العین  
 بر مشها باین قطن نزدیک ترین مردم بوی از روی مشابست این قطن است و ذکر و ذکر کرده شد حدیث ابی هریره که او را شایسته لا یقولون الا  
 حق فطلع الشمس من مغربها فی باب ملاحم و در باب ملاحم که گذشت و مسند کمر زد کیت که ذکر کنیم حدیث ابی هریره که او را شایسته فام و مؤلف  
 الله صلی الله علیه و آله و سلم فی الناس فی باب قصه ابن الصیا و انشاء الله تعالی و این مرد و حدیث در مصلح در باب علامات بین  
 مدی الساعه مذکور اند الفصل الثانی عن فاطمه بنت قیس فی حدیث همیم الدارمی از فاطمه بنت قیس و در حدیث یمیم داری که هم از فاطمه بنت قیس  
 که بروایت مسلم گذشت بجای فاطمه دابة اهل البالی آخره و در روایت ابی داود و از فاطمه مذکور و همچنین آمده که ثالث گفت فاطمه قال گفت یمیم داری  
 فاذا انا بما را و آنحضرت شمرها پس ناکاه من مقرون با فی ا که میگوید موسی خود را از درازی قال گفت یمیم داری ما انت چیتی تو کیتی ثالث گفت  
 آن زن انا الحبا من حبا ساهم که خبر ما میرسانم بدجال اذهب الی ذلک القصر بر و بجانب آن قصر که می بینی فائنه پس آدم آن قصر را فاذا و جلین  
 پس ناکاه و دین قصر مدی است که می کشد موسی خود را مسلسل فی الاغلال بند کرده و بسته شده است در غلها بنز و فها بین السماء و الارض  
 می جنبید و اضطراب میکند در میان آسمان و زمین فقلت من انت پس گفت من کیتی تو ثالث انا الدجال گفت من دجال لم ذکر کردن آن عین خود را باسم دجال از  
 چه تعین نفس خود داشت باسم علمه اگر چه بجهت اشتقاق اصل لفظ حمار من نفس لازم آید یا تواند که آن حضرت ذکر وی باین اسم کرده باشد نقل بالمعنی دواه ابودا  
 بلکه مخالفتی که بدین دو حدیث واقع شده است که در آنجا حبا ساهم را دابة گفته که بعرف عام در چهار پایه استعمل است و این امر را دابة خوله جواب میگوید بلکه شاید  
 که دجال را و دجا سوسن باشد یکی دابة و دیگر امراه و یا آنکه دابة در اصل وضع لغت بمعنی جنبه بر زمین است و تخصیص چهار پایه بحسب عرف عام است و د  
 قرآن مجید استعمال دابة بمعنی لغت بسیار آمده است و این معنی شامل امراه را و با آنکه احتمال دارد که حبا ساهم شیطانیه باشد که متمثل میشود بهر صورت که خواهد  
 و این احتمال قریب تر و وجیه تر است و لا تجس اخبار عالم از دابة یا امراه بعید است مگر آنکه مراد اخبار مراکب باشد که در نواحی میگردند و اندام علم و مخالفت در  
 این دو حدیث باین وجه نیز هست که سایل و مخاطب حدیث مسلم جامعه اند که یمیم داری و در میان ایشان بود و درین حدیث سوال و جواب مخصوص یمیم  
 داری داشته و این مخالفت تواند که سایل جامعه باشند و چون یمیم اخل است نسبت بسوال بوی سینه جاز است یا سایل وی باشد نسبت  
 آن جامعه نیز درست است چون یکی از جامعه کاری کرد نسبت آن کا بجای می کنند بطریقه قول مردم مکتب بوفلان و عن جاده بن

الصائم عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال قلت آنحضرت اني حدثك عن الدجال حتى خشيت ان لا تغفلوا من خيادم  
شمار از دجال خبرهای متعدد و پراکنده تا آنکه ترسیدم که مبادی عقل نکنید و نفهمید حقیقت حال و را و کذب او و مشتبه شود بر شما حال او پس باید که عقل  
نگینید و بفهمید و مشتبه نکرده و بر شما بعد از آن بیان کرد حال او را تا بفهمند بقول خود ان المسیح الدجال قصير الجال كثره قد است اگر چه جسم عظیم و  
بطین است الحجج بتقدیم خارجیم آنکه در وقت راه رفتن هر دو پای وی از یکدیگر دور افتد و در قاموس گفته اند صد و هفتاد و دو مری زوکی است و پانصد  
و در جعد شکله موسی اعور و کور مظهر العین محو و هموار کرده شده چشم لبث بنا نبه و لا حواء بتقدیم جسم بر جای یعنی نه بلند برانده است چشم او نه است  
و بدرون فرو رفته و جظین میان حادث که بعضی دلالت دارد بر تنور و بعضی بر طس با بقا معلوم گفته است فان البس علیکم پس اگر التباس اشتباه  
کرده شود بر شما یعنی در حال او شبیه راه یابد فاعلموا ان ربکم لبس با عور پس بدانید و این مقدمه مستحضر دارید که پرو و کار شما تعالی شانه کوریت  
دوا بود او و ۲ و عن ابی عبیده بن الجراح قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم روايت از ابو عبیده بن الجراح که آنحضرت  
عظام و عشره مثبته و این این است گفت شنیدم آنحضرت را بقول اندامه یکن بجی بعد فوج میگفت بدرستی که شان امنیت که بنود پرچ  
پیغمبری بعد از فوج الا فلان الدجال فومه که آنکه تحقیق ترسانیده است آن پیغمبر از دجال قوم خود را به تحقیق کذبت که فوج نیز ترسانیده است  
از وی قوم خود را پس را بقول و بعد فوج بعد از انداز فوج است نه بعد از وجود فوج و اینی اندامه که و بدرستی که من متبر با تم شمار از وی فوصفه  
لنا پس وصف کرد و بیان کرد آنحضرت حال دجال را برای ما قال لعلمه سبده که بعض من وانی فرمود شاید که نزدیک بود که در یابد او را بعضی از  
آنکان که دیده است مرا و مع کلامی یا شنیده است کلام مرا یعنی رسید بوی خبر یکمین داده ام از وی اگر چه بعد از طول زمان باشد یعنی وجود  
خروج وی متیقن است و وقت آن بهم اگر چنان باشد که بعضی اصحاب من دریافتند می تواند اندامه دیگر آنکه بعد از ایشان بیایند البته خواهند دید و چون خبر که  
از وی داده ام شنیده اید باید که بریقن خود باشید قالوا گفتند صحابه با رسول الله فکلف فلو بنا و میثدس چگونه باشد و لهای ما روزی که در با هم  
او را قال مثلها یعنی ایوم فرمود چنانکه هست و لهای شما امروز و خبر یا بهتر ازین باشد یعنی هر که ایمان ثبت و مستقیم است دل و ثابت است هیچ  
انذیه نیست چنانکه آقا منکر است او را در آن زمان نیز منکر خواهد بود بلکه منکر تر که معاینه احوال او را خواهد دید و واه الکرمندی و ابو داود و  
عن عمر بن حویش بنضم حارمله فتح را و سکون تخانیه و مثلثه ابو سعید قرشی مخزومی دید آنحضرت را و شنید از وی و آنحضرت مسح کرد بر او را و  
گردید و بعضی گویند که در وقت وفات آنحضرت دوازده ساله بود نزول کرد بکوفه و سکونت کرد در آن روایت میکنند از ابی بکر و ابن مسعود عن  
ابی بکر الصديق رضي الله عنه قال حدثنا رسول الله ابو بكر صديقك فحدثنا خبرا و در پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم قال الدجال  
يخرج من ارض بالشتر في بقال لها خراسان و جال برون می آید از زمینی که مشرق است گفته میشود و مران زمین را خراسان بنسبه اقوام کان  
و جوههم الجان المطرقة متابعت می کنند اول قومی که کباب و رویای ایشان سپهرهای توبر تو است تحقیق این لفظ در کتاب فتن گذشته است و واه  
الرومندی و عن عمران بن حصین صحابی مشهور است و احوال وی نوشته شده است قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
من سمع بالدجال فليبا منه كسب و جز دجال را پس باید که دور شود از وی فوالله ان الرجل لبا فيه وهو محسب انه موئن بعد اسو کنده  
تحقیق مردی بر آنیه می آید او را و حال نگان مردکان میرد که وی مومن است فليبا منه پس متابعت میکند دجال را و ایمان می آورد بوی مما یبعث به من  
الشبهات انچه چیزهایی که بر آنکشته شده است دجال را بدان چیزها که موجب اشتباه و التباس می گردند از سحر و احوال اموات و امثال آن استند  
که با اوید و واه ابو داود و ۶ و عن اسماء بنت بزید بن السکن بفتحین صحابه مشهوره است از ذوات عقل و کیاست و دین و دیانت  
قالت قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم جيك الدجال في الا ورض ارجهن سنه و رنگ می کند و می باید دجال در زمین چهل سال  
السنة كالشمه سال مقداره میگذرد و الشهمه كالجمعة واه مثل جمعه و الجمعة كالايوم و جمعه مانند روز و الیوم كالظطام السعة في النار  
و روزیم جو فروخته شدن شام خرمای خشک در آتش و زود کشته شدن آتش تو جیان معانی سابقا گذشته است مشکل است که در فصل اول از حدیث ثواب  
بن بهمان گذشت که مدت لبث او در زمین چهل روز است و در حدیث ششم دسی نیز گذشته است که مدت سیر او در زمین چهل شب باشد جواب داده اند که  
تواند که مراد بول لبث است مقارن فتنه و اخلال و افساد و ثباتی مطلق نکث و اندا علم و واه فی شرح السنة و عن ابی سعید الخدری  
قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يبلغ الدجال من امثي سبعون الفه متابعت میکند دجال را از امت من بنفا و هزار  
کس که علیهم السحان بر ایشان طیلانها باشد سیحان کبر سین جمله و سکون یا تختانیه بعد وی جمیع سیحان یعنی طیلان سبز یا سیاه مراد است امت دعوت  
است یا امت اجابت از حدیثش که در فصل اول گذشته است و بهر دو صفا آن ظاهر میشود که مراد است دعوت باشد و واه فی شرح السنة و عن اسماء بنت







بر معنی دغان آید پس نیافت وی از آن جنی که یکان لفظی ناقص بی آنکه تمام آیت در یادین نیز بر عادت کاهنان است که شیاطین کلمه از کلمات در بر بوده باشند با ایشان گفتند و احتمال دارد که آنحضرت یا بعضی اصحاب آیه بدین حکم کرده باشند پس شیطان آنرا شنیده و بروی القاهره و فعلال اخسائه غلبن بعد و فعل مرکب چون محال شد که حال وی حال کاهنانست که بعضی خبرهای ناقص با القای شیاطین در یادین گفت آنحضرت در روشی بر او پس تجاوز نمیتوانی کرد قدر خود را و درمی گذرانی بعد و مرتبه خود که حد قدر و مرتبه کاهنانست از اظهار بعضی از خبیات ناقص و انعام و دعوی کن بنوت را که آن نه حدست و اخسائه کلمه زجر و استنانت است که برای راندن سگ و خوک گویند تا نزد یک مردم نیاید و اینجا نکته لطیفی است که بعضی شرح گفته اند که اخبار و اخفاء آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این آیت را اشارت بانکه دجال رعسی علیه السلام بکشد و یکت بگویند که نام وی جیل دغان است و این بنا وطن و جالیت اوست و تقریب است بقول وی قال گفت عمرای رسول الله افاذن لی فیه اضرب عنقه آیا دستوری میدی مرا در شان ابن صبا و که بزعم کردن او را قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ان یکن هو لا تسلط علیه اگر باشد ابن صبا و دجال معهود مسلط گردانیده و برکاسته نمی شوی تو بروی و نمیتوانی کشت او را زیرا که کشته او عیسی است علیه السلام و ان لم یکن هو و اگر نباشد وی دجال فلا یجوز لک فی قتله پس نیست نیکی ترا در کشتن وی زیرا که وی ذمی است و از بهیو است کلال ذمه برده اند و درین وقت وی نابالغ نیز بود قال بن عمر انطلق بعد ذلک رسول الله گفت ابن عمر رفت بعد از آن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابی بن کعب الانصاری و ابی بن کعب نیز همراه آن حضرت بود و ثومان النخعی فها ابن صبا در حالی که مقدم می کنند دغان خوار که در وی ابن صبا و دینود فطفق رسول الله پس در سبها و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یعنی بخند و مع النخل پناه میجوید بشاخی خوار و هو یخجل ان یصح من ابن صبا و شیبامبل ان براه و حال آنکه آنحضرت طلب میکند نهانی و پوشیده که بشود از ابن صبا و معنی را پیش از آنکه به بیدار او داخل در اصل فریب و خداع دادن و ابن صبا و مضطجع علی فراشه و حال آنکه ابن صبا و بر بهلو افتاده است بر جامه خواب خود فی قطعه چیده در چادری له فها و من مذهب ابن صبا در دمان قطعه زمرمه است بدو زای مع کلام نهانی که خمیده نشود و در مرمره بدو را می جمله نیز روایت است همین معنی فوات ام ابن صبا و النبی پس دیده و در ابن صبا و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و هو یعنی بخند و مع النخل و حال آنکه آنحضرت پناه میجوید و نهانی میگردد بشاخی خوار فها ای صاف و هو اسمی پس گفت مادر ابن صبا و دغا کرد او را ای صاف و صاف نام ابن صبا داشت هذاه محمد ابن محمد ایست و حاضر است فناهی ابن صبا پس باز آمد ابن صبا و از آن کلام نهانی که میگردد و حاضر است قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت آنحضرت لو نؤکثه بهن اگر میکشاید ما در او را و جز نمیکرد و ظاهر میگوید حال خود را یعنی چیزی از وی بوجود می آید که بدان حقیقت حال وی ظاهر میگردد که حیث قال عبد الله بن عمر قام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی الناس گفت ابن عمر ایستاد آن حضرت در مردم یعنی خطبه خواند فاشنی علی الله بما هو اهله پس ثنا کرد بفرموده الهی و در او را است ثنا فکماله دجال پس ذکر کرد و دجال را و احوال او را با احتمال آنکه ابن صبا و دجال با تقریب فتنه کری و انصاف او بعضی صفات وی دجال را یاد کرد و احوال او را اعلام فرمود فقال فی انذره کوه پس گفت بدستیکه من میرسانم شمار از شما و ما من بنی الا و قد اندر قوم و دینت پیچ پیغمبری مگر آنکه حال آنست که تحقیق ترسانیده است او وی قوم خود را اندازد و فوج قوم بهر آینه ترسانید نوح قوم خود را از دجال و لکنی ما قولکم فیه قولا لم یقله بنی لقومه و لیکن من میگویم مر شما در باب دجال سخن و نشانی که نه گفته است آنرا پیچ پیغمبری مرقوم خدا صلوات الله اعور میدانید که وی اعور است و ان الله لیس با عور بدستیکه الله سبحانه و تعالی عوریت از جهت نوره و تعالی را عین ابصر تا عور را حاکم کرد و در پیش و عن ابی سعید الخدری قال لقیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر و عمر و عیسی بن صبا فی بعض طرق المدینه فاقات کرد ابن صبا و آنحضرت و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در بعضی راههای مدینه فقال له رسول الله پس گفت او را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ان یشهد انی رسول الله پس گفت وی یعنی ابن صبا نیز آن حضرت را آیا کو ابروی میدی تو که من پیغمبر خدایم فقال انی انی رسول الله پس گفت وی یعنی ابن صبا آوردم بخدا و هر شکان وی و کتابهای وی و پیغمبران وی چنانکه سابق گذشت از قول وی امننت بالله و بر سله ما ذاتوی چه چیزی بینی تو ابن صبا و قال او وی عروشا علی الماء گفت می بینم ختمی بر آب فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم انی عروشا علی الماء یعنی بینی سر بر آب را بر دریا چنانکه در اول کتاب بابل و سوسه گذشت که ابلیس می بند سر بر خود را بر آب و میفرستد فوجهای خود را که در فتنه می اندازند مردم را قال گفت آنحضرت و ما ذاتوی و دیگر می بینی قال گفت ابن صبا و ای صبا دغان و کافای پیغمبر دوم و راست کرد که می راند خبرهای راست را و دیگر در فتنه کور او کافای پیغمبر دوم و شخص در فتنه کور او یک مرد راست کور این یا از قبیل شک و ایست که آنچنان گفت یا اینچنین و احتمال دارد که شک همان ابن صبا باشد که گفت آنرا می بینم یا این را و این اصل است در غلط و احتمال امر وی که جزم نداد و نشان او بر وجه انتظام و استقامت نه یا کاهی آنچنان می بینم و کاهی اینچنین فقال رسول الله پس گفت

متن غایب







مریم برآینه تر دیک است که فرو و آید از آسمان در اهل دین و ملت شایع است که مریم علیها السلام حکما عدلا در حالتی که حاکم دادگراست فیکسر الصلیب پرکنند  
صلیب آن و آن وجوبت اندک یک گشته و تقاطع نموده بر پشت مصلوب یعنی شخص بردار کشیده و نصاری کل آنرا عایت کنند و بر آن محافظت نمایند و اکثر چیزهای عجیب  
بدان شکل سازند و دیگران آویند مثل زنار و دیگر کافران را و کاری صورت عیسی را روی مبارک سازند از جهت تذکر بهیت او که او را با عقاید ایشان یهود و برادر کشیده و فی الصلیب  
صلیب آن ترسایان و قتل الخنزیر و بکشند و کازا و بضع الخنزیر و بکشند و از اهل ذمه و حکم نکند مگر باسلام یا شمشیر مقصود ابطال نصرانیت و محاکمات و آثار آن و حکم  
بشرایع دین اسلام و بقیض المال و بسیار شود در زمان عیسی ال بابا بریزد عیسی ال بابا بقیض لقیع یا از فیضان و بالضم و می از افاضه برود و روایت حق لا قبله  
احد بسیاری مال در آن زمان چندان شود که قبول نکند آنرا هیچ کی حتی تگون مصلح الواحد فخر من الدنیا و ما فیها تا آنکه می باشد یکسجده نماز بهتر از دنیا و سرچ  
در دنیا است این کلام متعلق است بهجوع آنچه مذکور شد از کسر صلیب مثل آن یعنی دین اسلام رواج و رونق یابد و میل و محبت مردم بطاعت و عبادت پیدا  
کرد و دیک سجد بهتر از تمام سماع دنیا کرد و این خود همیشه است که سجده بهتر از دنیا است و ما فیها است و مخصوص آن زمان و لیکن در آن زمان صلیب و تقو  
آدمیان نیز برپا آید و نزد ایشان هم بهتر نماید و احتمال دارد که متعلق بقیض المال باشد یعنی مردم را چون رغبت در مال ندارند کلی آن اعراض نمایند و در بنیل  
مال فضیلتی و محبتی نمایند پس مانند ذوق و محبت جز در نماز بقول بهتر میگفت ابوهریره فافهموا ان شتمکم پس اگر شک و تردید دارید درین خبر بخوان  
اگر میخواهید این آیه را و آن من اهل الکتاب الا یؤمنن بد قبل موقه الا فی نیست هیچ کی از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری مگر آنکه ایمان می آرند به عیسی  
علیه السلام پیش از موت او یعنی بعد از نزول وی در آخر زمان پس چون دین و ملت یکی گردد و اختلاف از میان برافتد و اختلافی که یهود و نصاری در شان  
عیسی علیه السلام دارند نیز برطرف گردد و همه ایمان آرند بوی بر وجهی که در دین اسلام است که از عبدالله و رسول و ابن امته و این یک وجه است و تفسیر این  
آیه ابوهریره رضی الله عنه باین وجه استدلال کرد بر مضمون حدیث و وجه دیگر نیز گفته اند و آن اینست که نیست هیچ کی از اهل کتاب مگر آنکه ایمان می آرند به عیسی  
پیش از موت خود یعنی نزد غر که ایمان در آن وقت سودمند بنود و برین وجه احتمال دارد که ضمیر محمد صلی الله علیه و سلم یا بابتد سحانه و تعالی راجع باشد و محصل  
مقصود آن گردد که هر کافر در وقت مردن حکم اضطراب ایمان می آرد و لیکن فایده ندارد پس باید که چندی پیش از آن وقت بدان مستعد گردد و متفق  
علیه ۲ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم والله لیبزلن ابن مریم حکما عدلا فلیکسر الصلیب و  
لیقتل الخنزیر و لیضعن الخنزیر فیکند فرود می آید عیسی بن مریم در حالی که حاکم دادگراست پر می کنند صلیب و میکند خنزیر را و می بند خنزیر  
را از اهل ذمه و لیسر کن الفلاص فلا بسی علیها و برآینه میگرد و عیسی علیه السلام یا کذاشته میشود شتر ما دایمی جزا پس کرده میشود سوار  
و مل و طلب حاجت و محاسب برآنها و قبول نمیکند هیچ کی از جهت کثرت اموال و عدم احتیاج بان و قلاص کبر فاف جمع قلوب بفتح قاف فاف  
حوان و لئذ هبن الشصاء و النبا غص و الحامد و برآینه میروند از میان مردم و وجود دشمنی و دشمن داشتن یکدیگر را و حدیثی درین بر یکدیگر گران  
جته زوال محبت دنیا که باعث است بر وجود این ذایم بسبب اتحاد دین و ملت چه اگر سبب وجود این صفات اختلاف ادیان و مذاهب باشد و لیسر عون  
الی المال فلا قبله احد و برآینه میخواند عیسی مردم را بوسی ال پس بنی شانند آنرا هیچ کی دوا و مسلم و فی و و اهل طهما قال و در روایتی مر  
بخاری و مسلم آمده که گفت آنحضرت کفنا انهم اذا قول ابن مریم فیکم و اما مکم و منکم چه باشد حال شاد و فنی که فرو و آید عیسی بن مریم در میان شما و اما شما  
از شما باشد یعنی قریش بود یا از اهل ملت شما باشد این را بدو و شرح کرده اند کی آنکه امام نماز کسی بود که از شماست و عیسی اقتدا کند بوی و آن حدیث و این جهت نگیم  
و تعظیم امت محمدی بود چنانکه مضمون حدیث آینه صریح است و آن و عیسی حاکم و خلیفه باشد و امام و علم خیر باشد و آن زمان اما امام نماز حدیثی بود و در بعضی اخبار  
آمده است که عیسی که نزول کند حدیثی با امت در نماز بود و خواهد که پس رود و امامت عیسی بگذار دپس عیسی امام نشود و اقتدا کند بوی و بعد ازین نماز امامت عیسی کند  
از جهت افضلیت او از حدیثی و وجه دیگر را با امام عیسی است و مراد بودن او از شما حکم کردن او است با حکام شریعت شما نه با حکام نجس و در روایتی دیگر آمده  
است فاکم کتاب یکم و سنه بنیکم پس امامت میکند شما را بکتاب پروردگار شما و سنت پیغمبر شما پس معنی چنین باشد که امامت میکند شما را عیسی در حال بودن او از شما  
و ملت شما و حاکم کتاب و سنت شما و عن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم لا تنال حلقه من امنی بغائلون  
علی الحق ظاهرین الی یوم القیمه همیشه باشد که روی از امت من که کار را میکند بر سر حق و از برای حق در حالی که غالب اند تا نزدیک روز قیامت قال فینزل  
علیهم بن مریم گفت پرورد می آید عیسی علیه السلام فینزل علیهم فقال صل لنا پس میگوید امیر است عیسی پیش امت کن و بکذا نماز برای ما فینزل لان  
بعضکم علی بعض امراء پس میگوید عیسی بن امیر پیش بنی ایم و امامت میکنم من زیرا که تحقیق بعضی از شما بر بعضی امیر اند و امام نکر خدا الله هذه الامه  
از جهت کرامی داشتن خدای تعالی این امت مکره محمدی صلو الله و سلامه علیه و علیهم بمناعبت اگر چه عیسی نیز در بنوقت از امت محمد و تابعان وی  
باشد با وجود آن و درین باب شریف و اگر ام آلی تعالی بر شما را باقی است و دوا و مسلم و هذا الباب خال عن الفضل الثانی و این باب در

الفصل الثالث

که خانداد بود

باب قرب الساعة و ان من مات فقد قامت قيامته الفصل الاول

مصباح خالی است از فضل ثانی که از حسان است **الفصل الثالث** عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ينزل عيسى بن مريم الى الارض من فردى عيسى بن مريم فبنو نوح وولد له بن من مخرجه ورايده يشو داوود وراي وى وبعثت خمسا واربعمائة ودرنگ میکند وى آنکه زمین چهل و پنج سال از هجوت پستری میرد و فتن من معی فی فترت پس گوید که ده بشود دامن در مقبره من فاقوم انا و عیسی بن مریم فی قبر واحد پس مخیم من عیسی در یک مقبره و بن ابی بلکث عسیر میان ابوبکر و عمر که در آن مقبره مدفون اند و عا و ابن الجوزی فی کتاب الفوائد پس معلوم شد که مراد بقبر مقبره است و در اخبار آمده است که در مقبره شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جای یک قبر خالی است و پس کس را آنجا میرشد چنانکه امام المسلمین حسن بن علی را خواستند که آنجا بنهند و عایشه رضی الله عنها را ضعیف بنی امیه آمدند و گفتند که او را در مقبره جدوی کا دارند و عبد الرحمن بن عوف را نیز با آنکه عایشه را ضعیف میریاد و عایشه را نیز گفتند که خانه است ترا اینجا میگویم گفت من بدان را ضعیف بنم را با صواحبات من در قیام بنید میگویند که حکمت در آن آن بود که این جای قبر عیسی علیه السلام خواهد بود و الله اعلم باب قرب الساعة و ان من مات فقد قامت قيامته ظاهر آنست نزدیک بودن قیام قیامت باین معنی است که آنچه مانده است از دقتی برای آن نمانده اند که است و اگر گذشت و بعضی گفته اند که اگر اندکی از آن گذشته باشد هم حکم بقرب صا و قیامت باین معنی است که مسافت ازین نقطه تا مسافتی که است از ابتدا تا اینجا و این اعتبار صحیح است و لیکن مراد اینجا معنی اول است و صواب آنست که آنچه مانده اندکی است چنانکه احادیث بدان ناظر اند و من مات فقد قامت قیامته نیز لفظ حدیث است که مؤلف اینجا عنوان باب ساخته و معنی آنست که هر کس که بگذرد و آنچه در قیامت از احوال احوال واقع شدنی است نمونه از و در حق او واقع میگردد و امام غزالی در کتب خود این معنی را تفصیل داده و شرح نموده است و در بعضی تفصیل آن بر وجود نشأت دیگر و موت را نسبت بیت قیامت صغری گویند چنانکه ملاک فانی شدن مجموع عالم و عالمیان را قیامت کبری نامند و قیامت صغری نیز در شان عبارتست از مردن طبقه مردم که در احوال قریب یکدیگر باشد که آنرا قرن خوانند چنانچه در حدیث عایشه بیاید **الفصل الاول** عن مشهور عن قتاده عن شهاب قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بعثنا ناول الساعة كما بينت في رواية قتاده و ان من مات فقد قامت قيامته و فرمود در این حدیث آمده ام من با قیامت هم چنین دو انگشت که سبابه و وسطی باشد قال مشعبه و سمعت قتاده يقول في قصصه كفت مشعبه بن زيد قتاده را که میگفت در قصصی و عصائی خود که میخواند و میگفت در بیان مراد از تشبیه بعثت آنحضرت با قیام ساعت باین دو انگشت که فضل احدیما علی الاخری هم زیاده و دقتی و پیشگی ازین دو انگشت که وسطی است بزرگتری که سبابه است یعنی همان مقدار که انگشت میانه پیشتر از آن انگشت است مبعوث شدن من پیشتر از قیامت نیز مانند آنست که من پیشتر آمده ام و قیامت از پس رسیدن می آید فلا آدمی از کفر عن انش و قاله قتاده شعبه میگوید پس میدانم که این بیان را قتاده از انش نقل کرده یا از پیش خود گفت و بعد از آنکه از انش باشد نیز احتمالی دارد که انش از خود گفت یا از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شنیده و از حدیث مستور بدین شداد که بیاید معلوم کرد و که این بیان از آنحضرت است و بعضی گویند مراد بیان ارتباط و اتصال دعوت آنحضرت است بقیامت و دینی و ملی دیگر درین میان تخیل نیست چنانکه در میان این دو انگشت انگشتی دیگر نه اما بعد از آنکه راوی آنرا تفسیر کرده باشد و در حدیث تصریح آمده خلاف آنرا اعتباری بنود متفق علیه بدانکه مثلین حدیث در باب کافل یتیم تیر و رد یا قیامت است که فرمود انا و کافل الیتیم فی الجنة کذا من و آنکه غنوخاریتم باشد در بهشت همچنان باشیم که این دو انگشت اند و در حدیث اگر صل بر مقارنت و اتصال کنیم بقصد مبالغه و جوی دارد و اگر چه تاخر کافل یتیم در دخول جنت از آنحضرت بروی که تقدم و تاخر این دو انگشت است نیز فضل عظیم دارد تا آنکه کرمانی در شرح صحیح بخاری در همین حدیث بیان کرده که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این کلام فرمود برابر گشته بودند بین هر دو انگشت و آن حال پس از آن بحالت طبع اصلی که تقدم و تاخر است باز آمدند از اینجا معلوم کرد که خلقت این دو انگشت از آنحضرت بر طریق معهود متعارف بود چنانکه از سایر مردم و لیکن برابر گشتن آنها در وقت این قول معجزه بود و آنچه در بعضی کتب فارسی نوشته اند که سبابه و وسطی از آنحضرت برابر بودند بحکم طبیعت صلی ندارد و مخالف کلام شراح و متن حدیث است و الله اعلم و عن جابر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول قبل ان يموت بشهر كفت جابر شنیدم آنحضرت را که میفرمود پیش از رحلت خود بیکاه فسا لونی عن الساعة می پرسیدم از وقت قیام قیامت و انما علمها عند الله و نیت علم به تعیین وقت آن مکرر تر خداوند عز و جل یعنی از وقت وقوع قیامت کبری می پرسیدم آن خود معلوم نیست و آنرا جز خدا تعالی نداند قیامت صغری و وسطی را با شما بیان کنم که از آن علم دارم چنانکه فرمود و انما علمها عند الله ما على الارض من نفس منغوسة سوگند میخورم بخدا که نیت بر روی زمین هیچ نفر که زائیده شده و موجود است آن باقی علیها مائة سنة و هو حیه بود مثلاً که بیاید و بگذرد بر روی صد سال و وى زنده باشد تا روزی که صد سال تمام بگذرد و یعنی این طبقه و قرن از اعیان که در زمان خبر دادن من موجود اند در مدت صد سال همه بمیرند و هیچ یکی از ایشان باقی نماند این قیامت را وسطی گویند و مردن هر یک را نسبت بوی قیامت صغری و کلام مسلم و باین حدیث مشک که در حدیث از اکابر طایفه حدیث در موت خضر علیه السلام چه دوی در وقت خبر دادن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از مولودان و موجودان بر روی زمین بود

و یکم خبر صادق باینکه بقای وی از صد سال در گذر و دو بعد از گذشتن صد سال بمیرد و جواب میدهند که خضر این عموم مخصوص است و آنحضرت خبر از احوال امت خود داده است که از امت من که درین وقت موجودند بعد از صد سال بمیرند و بعضی گویند که شاید خضر در آنوقت بر زمین نباشد بلکه بر آب بود یا در هوا از امام می رسند نقل کرده اند که چاکس از انبیا زنده اند و بر زمین خضر و الیاس و دوبرائسان و ادریس و عیسی و اخبار وجود خضر از مشایخ و علما تواتر رسیده اگر چه آنرا بعضی تاویل کنند که هر زمان از حضرت که مرئی و مغیض است و لیکن از کمال اولیا وجود بهمان شخص از بنی اسرائیل که مصاحب موسی بوده و از حضرت عوث الثقلی بن شیخ محی الدین عبدالقادر رضی الله عنه منقول است که گاهی در اشای کلام خود میفرمود و اشارت بجانب پروا می کرد و قف یا اسرائیلی و سبح کلام محمدی فرمود و بایست ای اسرائیلی و بشنو کلام محمدی را مراد ذات شریف خود را و کلام خود را میداشت و عن ابی محمد عن النبی صلی الله علیه و اله و سلم قال لا یاتی مائه سنه و علی الامر نفس منقوصه الیوم و واه مسلم و عن عایشه رضی الله عنها قالت کان رجال من الاعراب یأتون النبی یؤذونهم و ان ازاد یثبته ان که می آمدند پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فبما لونه عن الساعه پس می پرسیدند آنحضرت را از وقت قیام قیامت فکان یبصر الی اصغرهم پس بود آنحضرت که میگریست بجانب خردترین ایشان و در سن و سال فقول ان بعث هذا الی مدینه که الهرم اگر میزد این خردک در منی یا بد او را پسری سخت حتی تقوم علیکم ساعتکم تا آنکه بر پا میشود بر شما قیامت شامی بنوز وی با خبر میرسد و باشد که شام بمرد و باشد اشارت بملک این طایفه و فای این قرن در مقدار این مدت و لهذا فرمود ساعتکم متفق علیه ۲ الفصل الثالث عن المستور و روایت است از مستور و بنصره و سکون بین جمله و فتح تا سکون و او و کسرا در آخوال جمله بن مثل ادب فتح شین و تشدید دال صحابی است معهود و در اهل کوفه ساکن شد مصرا و معدود است در ایشان و در وقت وفات آنحضرت کوک بود و اما روایت دارد از آنحضرت عن النبی صلی الله علیه و اله و سلم قال بعث فی نفس الساعه بر الیکمعه شده ام من در ابتدا کار قیامت و ادایل علامات آن و نفس تجرکی ابتدا بطور چیزی چنانکه نفس الصبح گویند و طلوع و ظهور آنرا خوانند فنبیها کما مسبقته هذه هذه پس پیشی کردم من ساعت را چنانکه پیشی کرده است این انگشت بنی وسطی این انگشت را یعنی سابعه العباة و الوسطی و اشارت کرد بدو انگشت خود که سابعه و وسطی است و واه الترمذی ۲ و عن سعد بن ابی و طاص عن النبی صلی الله علیه و اله و سلم قال انی لا یخرج احد منکم من بعدی الا یومر بهما فرمود بدو سببیکه من برآید امید میدارم که عاجز نیاید است من نزد پروردگار خود و ان یومر بهما نصف یوم ازین که تاخیر دهد و مهلت بخشد ایشان را نیم روز فیل لسعد و که نصف یوم گفته شد سعد بن ابی و طاص را چندانست و چه مقدار است نیم روز قال خمس مائه سنه گفت نیم روز یا بعد سال است این را اینجا ما خود است که حق تعالی فرمود و ان یومر بهما بعد ربک کالف سنه مما تعدون میفرماید که یکروز نزد پروردگار تو مانند مقدار هزار سال است از آنچه شمار میکنی بشمار سال باشد نیم روز یا بعد سال بود و معنی حدیث آنست که این است از این مقدار مدت و کثرت و قرب و مکانست نزد پروردگار تعالی هست که یا بعد سال ایشان را بخا بدارد و بپاک کند و بپاکد ایشان کمتر ازین خود نباشد اگر بیشتر بود تواند اشارت کرد و بآنکه در کمتر از یا بعد سال قیامت قایم نمیشود و این است را بپاک کند بعد از آن تا چه خاسته باشد و بعضی گفته اند که مراد آنست که تا یا بعد سال سالم و امین از شداید و عقوبات بپاید و بایشان امانت بازساند که بدان سبب است و متاصل شوند و واه ابوداود و شیخ جلال الدین سیوطی در بعضی رسایل خود و اثبات کرده که بقای امت بعد از هزار سال از رحلت آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم از یا بعد تجاوز کند و گفته که بعضی از علما وقت فتوی دادند که در مائة و شتر خرفه و جده و جبال و نزول عیسی و دیگر علامات قیامت واقع کرد و این قول را در کتب و از پیش خود اثبات کرد که اخبار و آثار دلالت دارند که از هزار بگذرد و دایه و بران از یا بعد بگذرد و الله اعلم الفصل الثالث عن انش قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم مثل ثوب شق من اوله الی اخره حال این دنیا و نزدیک رسیدن بقا و بپاک و قرب زمان قیامت همچو حال جانبایت که باره کرده شده است از اول آن تا آخر آن فبی مثل ثوب شق فی اخره پس باقی مانده آویخته بیک رشته در آخر وی فبوشک ذلك الخیطان یقطع پس نزدیک ستان رشته که گسسته شود و مدت دنیا بسر نهد و فانی گردد و واه البیهقی فی شعب الایمان ۵ باب لا تقوم الساعه الا علی شرا و الناس باب در بیان آنکه بر پا نمیشود قیامت مگر بر مردم بد یعنی بچنان همه بمیرند و بدان باقی ماند پس قایم شود قیامت برایشان و تا وجود ایشان در دنیا هست قیامت قایم نمیشود چنانکه گذشت که تا خضر عیسی علیه السلام بادی خوشبوی بوز و که مسلمانان همه بدان جان دهند و بدکاران باقی ماند که میان خود با مانند خزان احتلاط بنمایند پس برایشان قایم شود قیامت الفصل الاول عن انس عن رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم قال تقوم الساعه حتی لا یقال فی الامرض بر پا نمیشود قیامت تا آنکه گفته نمیشود در زمین الله الله یعنی کسی نمیداند که ذکر خدا تعالی کند و او را پرت بکند هر که فروت پرست و فاسق باشد و فی و واه قال و در روایتی میچنین آمده است که گفت لا تقوم الساعه علی حد یقول الله الله بر پا نمیشود قیامت بر هیچ کس که میگوید الله الله و واه مسلم و اینجا معلوم کرد که بقای عالم بیکت ذکر خدا و ذکران و صالحان و نیکوکاران است و چون

الفصل الثالث

الفصل الثالث

باب لا تقوم الساعه الا علی شرا و الناس

الفصل الاول



ایشان را از عالم بر دارند عالم نیز دیر ناپاید و عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تقوم الساعة الا على شراو الخلق معنى این حدیث از بیان معنی ترجمه باب معلوم شد و در او بخلق تا سر است زیرا که مراد بشر از عصاة است اند و متصف بحصیت آدمیانند و سایر  
دواه مسلم و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تقوم الساعة حتى تضطرب البهاث فناء و دوس  
حول ذی الخلفة بر پائین و قیامت تا آنکه می جنبید سر نهایی زمان قبیل و دوس گردت خانه که نام او ذی الخلفة است البهاث یعنی بزه و لام جمع الیه بفتح بزه و  
سکون لام در قاموس گوید سرین زن بایه و گوشت یا آنچه شسته است بروی از پیه و گوشت و فی الصرح الیه و سب و در جمع البهاث گفته کوشتی که طبع شده بر پشت و در  
و در مشارق الاوراء و رده که گوشت نصف باین از جوان و آن از بنی آدم گوشت مقعد است و دوس بفتح دال و سکون و او در آخرین مصل قبیل است این  
او ذی الخلفة بفتح خاء و جمع و لام و ضمتین نیز آمده است خانه که از اکثبه یا مینه میگفتند و در آنجا می بود نام او خلفة که قابل دوس و ختم و بحلیه آزادی پرستیدند و  
آنحضرت جبرین عبد البقی را بفرستاد تا از اخاب کرد پس میفرماید که در آخر زمان این قابل رتد و میت پرست شوند و زنان ایشان گردان تجانه طواف کنند و راوی  
تفسیر ذی الخلفة گفت که ذی الخلفة طاعنه دوس و ذی الخلفة نام بت قبیل و دوس است الی کالوا بعد و ن فی النجا هله آن طاعنه که بودند ایشان  
که پرستش میکردند در زمان جاهلیت و از آنچه گفته اند که نام بت خانه است معلوم میگردد که درین تفسیر ماسمحه است متفق علیه ۴ و عن عائشه  
رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله گفت عایشه رضی الله عنها شنیدم پیغمبر خدا را صلى الله عليه وآله وسلم يقول یکت لا یذهب اللیل  
والنهار حتی یعبدا اللات والعزى فیرود شب و روز یعنی فانی نکرود و دنیا تا آنکه عبادت کرده میشود و لات و عزری که نام دو بت مشهور است لات  
نام صنم قبیله ثقیف است و عزری نام بت غطفان و سلیم فعلت عایشه میگوید پس چون شنیدم آنحضرت تا که این سخن گفت کفرتم یا رسول الله ان کن لا  
ظن حین انزل الله برستی که بودم من که بر این گمان میکردم سخنانی که فرو فرستاده است خدا تعالی این آیه را هو الذی اودسل و سوله باله  
و در بن الحی یظهرهم علی الدین کله و ذکره المشرکون آن خدائی که دستا ده پیغمبر خود را در راه راست و دین درست تا غالب گرداند و بر دین محمد بن  
ما خوش دارند از مشرکان و بت پرستان و چون مدلول این آیت اینست که دین با جمیع باطل شوند و بت پرستها زوال پذیرد و دین اسلام بر همه غالب آید پس  
من گمان میکردم بلکه بعین میدانستم که آن ذلک نام که بت پرستی تمام شوند و زوال پذیرد و بر طرف شونده است و در بعضی نسخ تا باطل شده و از آنجا  
علم نحو وجهی است که در شرح ذکر کرده ایم دیگرین خبر میدی که در آخر زمان لات و عزری را پرستند غالباً نه سکون من ذلک ما شاء الله فرمود آنحضرت برستیک  
شان اینست که خواهد شد در آخر زمان چیزی از بت پرستی مدتی که خواسته است خدای تعالی ثم بعث الله و حیا طهیه سیر میفرستد خدا تعالی با دی شوب  
فتوفی کل من کان فی قلبه مثقال حبه من خردل من ایمان پیر میرانیده میشود هر کس که بت در دل و می مقدار دانه خردل از ایمان فیهی من  
خبر فیه پس باقی میان کسی که نیت هیچ نیکی در وی فرو جعون الی دین آبا تمام پس رتد میزند و باز میگردد بسوی دین پدران خود یعنی بکلت الهی در آخر  
گفرت پرستی خواهد شد تا قیامت که محل ظهور قهر و جلال حق است بر بدان قایم شوند برینسان دواه مسلم و عن عبد الله بن عمر قال قال  
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا یخرج الدجال بیرون میاید دجال فیکلت اربعین پس درنگ می کند تا پاید چهل لادریک و بعین هوا  
او مشهور و عا ما عبد الله بن عمر و ابی صمیه میگوید مدنی یا بکم که مراد آنحضرت از چهل چهل مد است یا چهل ماه است یا چهل سال سابقا معلوم شد که در بعضی  
رغایات چهل سال آمده و در بعضی چهل روز یا چهل شب و در بعضی نیز معلوم گشت فبعث الله عبدی بن مریم پس می را نکرید و میفرستد الله تعالی عیسی بن مریم علیه  
السلام که آنکه عروه بن مسعود گوید که وی عروه بن مسعود است در صورت و شکل و عروه بن مسعود ثقیفی از صحابه عظام است و ابن مسعود پدر عبد الله بن مسعود است پدر  
وی مسعود بن غافل ندلی است و پدر این معتب بن الک فطلبه فیه بلکه پس پیغمبر علیه السلام دجال را پس میگشت اما الله فیکلت فی لئاس سبع سنین للسنین  
اثین عدا و پس درنگ میکند و میباید عیسی علیه السلام در دهم هفت سال در عالمی که ناشد میان دو کس دشمنی بین هر کس بر صفت ایمان کامل و طریق محمود و دوست  
بیکدیگر باشند و هفت سال یعنی بعد از کشتن دجال باشد و الا سابقا معلوم شد که مدت گشت وی علیه السلام چهل و پنج سال است ثم بعث الله و حیا طهیه  
من قبل النام سیر میفرستد الله تعالی با دی خوش و نیک از جانب شام فلا یغنی علی وجه الامراض حدیث پائیده میباید بر وی زمین هیچ نیکی که فی قلبه  
مثقال ذره من خبی در دل و می مقدار ذره از خیر است و ایمان شک ما وی است که من چیز گفته یا من ایمان گفته الا فبضله که آنکه می شاند آن با دان  
اگر سبب از باق روح وی میکرد و حقی لوان حکم که خلی فی کید جیل تا آنکه اگر ثابت شود که کبی از شاد در آید در دوزخ کوبی لدخله علیه حتى یغضه بر آیه می  
آن با در آن کو بر آن شخص تا آنکه می شاند جان او را و کبد بفتح کاف و کسر با و ال میانه به جزیرا میگویند و کبریا نیز این معنی کبد گویند و کبریا نیز این معنی می آید قال فی شرا  
النام برقی میباید در بدنی خفاه الطیر و لعلام السباع و سبکی پرند با و کرفی در دنیا یعنی درستی و فساد و قضای شوائب لغنائی چنان بکشد نیز و باشند چنانکه  
و در ظلم و غریزی در افتادن چنان کران متکثر شوند که دند با و اعلام این جمیع علم کبریا داشته اند که معنی کران این معنی و قدرت و علو اینان است و ظلم و فساد



البطل پس میرد باند و پیدا میشوند آدمیان و حیوانات : : از جانداران چنانکه میروید و پیدای می شود تر با و سبزه و گیاهها بر زمین و بحقیقت آدمیزاد را نمیست  
چنانکه نباتات را پنهان در زمین که بوجو و باران پدید گردد و کرشد چنانکه اشارت کرد و بقول خود قال و لبس من الانسان شعی لا یبلی الا عظما واحدا و نیت  
از آدمی چیزی که کهنه نشود یعنی همه چیز از اعضا و اجزای کهنه نشود و فرسوده گردد و در یک استخوان و هو عجب الذنب و نام آن استخوان عجب الذنب  
است بفتح عین و سکون حیم و فتح قال و ذن و آن استخوان است پادان صلب ایمان و دوسری و عجب الذنب به تبدیل با هم نیز آمده و عجب و عجب هر دو معنی اصل  
آید و ذنب معنی دم و این استخوان چون در اجاست از ابا بن نام خوانند و منند بیک الخلق بوم الفیمة و ازین استخوان ترکیب کرده میشود و پیوند داده میشود  
پیدایش جدا می متغی علیه و فی و دایه لمسلم قال کل ابن آدم باکله التراب همه جسد آدمی را و می خورد از خاک الا عجب الذنب که این استخوان  
منه خلقت فیه بیک از وی پدید کرده شده است در اول طقت و در وی ترکیب داده میشود و در روز قیامت ۲ و عنه قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و اله و سلم یفضل الله الارض بوم الفیمة و یخیر میکرد خدا تعالی زمین را روز قیامت و بطوی السماء بهیمنه و می پدید آسمان را  
بدست راست خود و کائنات از عظمت و جلال و کبریا می حق و جهانت و خفوات افعال عظیمه که او با هم خلق در آن حیرانت در جنب آن و تنبیه است بر آنکه  
اگر دن عالم بر دشتن زمین و آسمان نزد قدرت و می ممکن و آسانست و چون آسمان را شرف و عظمت نسبت به زمین بیشتر است و او را ذکر کرد و تخصیص که زمین  
که اسرف از دنیا راست پس بقض میکند زمین را و می پدید آسمان را بدست راست خود ثم یقول یستر میکرد وی تعالی انا الملك ثم پادشاه علی الاطلاق این  
ملوک الارض که اند پادشایان که در زمین دعوی پادشاهی میکردند متغی علیه و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و  
اله و سلم یطو الله السموات بوم الفیمة می پدید خدا تعالی آسمانها را روز قیامت ثم یأخذهن بیدم الهی بستر میکرد آسمانها را بدست راست خود  
ثم یقول یستر میکرد انا الملك ابن الجبار و ابن المنکر و ابن المکبر و من ثم پادشاه که اند جبار و قهر کنندگان و کام شکستگان و که اند تکبر کنندگان ثم بطوی  
الارض بن شعله بستر می پدید زمینها را بدست چپ خود و فی و دایه و در روایتی اخین آمده است که یأخذهن بیدم الهی بستر میکرد زمینها را بدست دیگر  
ثم یقول یستر میکرد انا الملك ابن الجبار و ابن المنکر و ابن المکبر و من ثم پادشاه که اند جبار و قهر کنندگان و کام شکستگان و که اند تکبر کنندگان و که اند تکبر کنندگان  
و عن عبد الله بن مسعود قال جاء خبر من اليهودی الی النبی آمد داشتندی از یهودی پیغمبر صلی الله علیه و اله و مسلم فقال یسکرت با محمد ان الله  
یسکس السموات بوم الفیمة علی اصبع بدرستیکه خدا تعالی نگاه میدارد آسمانها را روز قیامت بر یک انگشت و الارض بن علی اصبع و نگاه میدارد  
زمینها را بر انگشت دیگر و الجبال و الشجر علی اصبع و نگاه میدارد کوهها و درختان را بر انگشت دیگر و الماء و الثری علی اصبع و نگاه میدارد آب و خاک فنان  
را بر انگشت دیگر و مساوی الخلق علی اصبع و نگاه میدارد باقی خلق را بر انگشت دیگر ثم یهزهن بیدم الهی بستر میکرد آسمانها را فاما الله ثم پادشاه  
من ثم خدا اینها را کایت و تمیز و تقویر غلبه قدرت و عظمت الهی است تعالی شان و قطعا معنی دست و انگشت و جنبانیدن منظور و ملحوظه روشش کام عرب  
ایست که چون یکی را خواهند وصف کنند بگوید و دست وی فراخ و کشاده است یا آنکه تواند که او را دست نبود و دستهای وی بریده شده باشند  
یا از اول خلقت بی دست آفریده شده : : یا کسی را بسلطنت و ملک رانی وصف کنند گویند فلان بخت نشست اگر چه او را بختی نبود و نشستی و این مسلکی  
در فهم تشابهات قرآن و حدیث بی آنکه او را بکشد و بگوید و بدست این است و بخت این فافهم و لهذا تعجب کرد آنحضرت از گفتاری بودی و نقدی کرد و فرمود  
چنانکه گفت فضلك رسول الله پس بخیزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و مسلم فها ما قال المحب از جبهه شکفت نمودن از آنچه گفت آن دشمنان یهودی و نصیب  
له یعنی تعجب نمودن آن حضرت نه از جهت کذب جبر و بلکه از جهت تصدیق وی و راست گوید و حق بود ثم فرمود استحضرت این کیفیت را و صاف فرمود  
الله حق فده و اندازد نکردند آنگاه که شریک میکردند خدا را غیر او و ایمان نداشتند بجلال قدرت و عظمت او حق اندازد کرد و او یعنی شناختند او را چنانکه  
باید شناخت و تعظیم نداشتند او را چنانکه تعظیم باید داشت و نه پرستیدند او را چنانکه باید پرستید و الارض جیبا قبضه بوم الفیمة و زمین تمام در یک قدرت  
است و السموات مطوئات بهیمنه و آسمانها پیچیده شده اند بدست راست وی سبحانه و تعالی عما یشرکون پاکست و بزرگست و می از چیزی که شریک  
میکرد و اند او را آنچه بودی گفت تفسیر تفصیل نیست متغی علیه و عن عائشه رضی الله عنها قالت سألت رسول الله صلی الله علیه و  
اله و سلم عن قوله تعالی یرسیدم پیغمبر خدا را از معنی قول خدا تعالی که گفته است بوم تبدل الارض غیر الارض و السموات روزی که تبدیل و تغیر داده شود  
زمین را و پدید کرده شود در بدل وی زمین دیگر و تبدیل داده شود و آسمانها را و آفریده شود آسمانهای دیگر یعنی روز قیامت فاین بكون الناس بومئذ پس که باشند  
آدمیان در آن روز و در آنوقت که تبدیل داده شود زمین و آسمانها قال علی الصراط گفت آنحضرت آدمیان در آنوقت بر صراط باشند و ایمان صراط است  
که معبود است نزد مسلمانان یا هر صراطی که باشد و اصل صراط معنی راه است و راه مسلم بدانکه تبدیل و نوع میباشد یکی تبدیل در ذات چنانکه گویند تبدیل  
اگر و در راهم را بدنا یعنی در بدل در راهم دنیا را بر کفر و دیگر تبدیل در صفات چنانکه گویند تبدیل کردیم حلقه را که اضم و بر شکل خاتم ساختیم بالک

ذات یکی است وصفت و هیئت یک شد و تبدیل بین آسمان و زمین مسامح کرد و احتمال در او و آثار و اخبار نیز در تبدل صفات میسر است ابن عباس فرموده زمین همان زمین است تغییر در صفات اوست و ابو هریره گفته که فرخ گسند زمین را چنانکه هیچ بلند و پست در آن نماند و پروردگار تعالی قادر است که زمین را مسامح کند و آنرا بکشد چنانکه بعضی آثار و اخبار در آن ظاهر است از امیر المومنین علی کرم الله وجهه آمده است که زمینی پیدا گسند از نقره و آسمانی از طلا و از ابن مسعود آمده که زمینی پیدا کنند سفید و پاکیزه که کناه کرده کسی در آن و ظاهر حدیث و سوال عایشه و جواب آنحضرت مراد از ظاهر دین است که افعال الطبیعی و الله علم و عن ابي هریرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الشمس والقمر مكروران يوم القيامة آفتاب و ما شاب پیچیده می شوند روز قیامت یعنی بر دشت و در کوه انداخته می شوند چنانکه جامه را بر پیچیده و در کوه نشاندند از نیکو پیچیده می شود نور و روشنایی اینها را میبرد و انبساط آن از افاق و فواید می پذیرد و اثر آن دواء الجاهلی ۲ الفصل الثاني عن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انكم اعم و صاحب الصور هذا القمعة يكون منكم من كان في الدنيا و حال آنکه صاحب صور که امیر است علیه سلام فرورده است صور را در دمان خود برای دیدن و اصغی بمعنه و مایل گردانیده است و بر کوه است کوشش خود را بجانب حق تا کی اذن کند و بفرماید که بدو و معنی جبهه و کج دشته و کون کرده است شبانی خود را چنانکه عادت و مندرگان بوق و شایع باشد یعنی طیار شده مانده است بنظر معنی و مبر با النسخ انتظار میرود که اگر کرده شود بدین نقالوا بکشف صاحبها رسول الله و ما فاعل ما فاعل حال اینست چه میفرمائی باز و چه کار کنیم قال فرمود قولوا حبنا الله و نعم الوكيل بگوئید پس است ما را خدا و نیکوکیل است و می که سپرده می شود و تمام کار خود را بوی یعنی التجا بدرگاه حق برید و اعتماد بر کرم و مکی کنید و بر عمل و کردار خود تکیه نکنید با آنکه بدو آنچه فرموده است کایک کرده باشید و این کلام است که چون شدت و محنت و ترس از چیزی پیش آید این را بگویند و از آن سلامت بمانند دواء اللومذی ۲ و عن عبد الله بن عمر عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال الصور من النسخ فيه كفت آنحضرت صور که اسرافیل در دمان قیامت قایم شود بر صورت شامی است که میدید و میشود در دمان و غطت آنرا خدا تعالی داند و اخبار و روایات در تصویر و توصیف و غطت آن بسیار آمده است و الله اعلم دواء اللومذی و ابوداود و الداریمی ۳ الفصل الثالث عن ابن عباس رضي الله عنهما قال في قوله تعالى كفته است ابن عباس در تفسیر قول حق تعالی که فرموده است فاذا نفخ في الصور في المأثود الصور یعنی مراد بنا قور صورت است و معنی اینست که چون میدید شود در صورت آن روز سخت است بر کافران قال والواحدة النسخة الاولى والواقفة الثانية كفت ابن عباس در تفسیر قول حق تعالی يوم ترحف الراحفة تتبعها الراحفة روزی که بجنبند راحفته پی آید او را راد فقه که مراد از راحفة نفخه اولی است که زمین و کوه و بدان بجنبند و در حرکت آیند مشتق از و جف بمعنی جنبیدن و در لرزه افتادن و مراد براد فقه ثانی است که در پی نفخه اولی بر شدت از رود بمعنی از عقب چیزی آمدن و در پی وی رسیدن دواء الجاهلی فی فوجیه باب روایت کرده است این را بخاری از ابن عباس ترجمه بانی صحیح خود ۲ و عن ابي سعيد قال ذكر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم صاحب الصور ذكر كذا آنحضرت فرموده است که صاحب صور است و موكل است بر آن و در روزه در آن که اسرافیل باشد و قال وكفت آنحضرت عن مهنه جبرئيل از جانب دست راست و می جبرئیل باشد و عن بسا و مکیا قبل و از جانب دست چپ و می میکائیل بود یعنی در وقت در دیدن ۳ و عن ابي ذر بن بقره را و کسر زای العقبلی بضم عین و فتح قاف نام اولی طین عامر است بفتح لام صحابی مشهور است معدود اهل طایف قال قلت كفت ابو زرین کفتم با رسول الله كفت بعد الله الخلق چگونه باز میکرد و اند خدا تعالی خلق را و زنده میباز و بعد از بوسیدن و خاک کشیدن و ما آیت ذلک فی خلفه و چه چیز است نشان آن در خلق او که بدان امکان آن توان دانست و بر آن دلیل ساخت قال كفت آنحضرت اما مورث بودی قومك جدا یا انك لثمة تود در دشت و صحرای قوم خود و در زمان قحط سال و خشکی باران که هیچ سبزه در آن نباشد مورث به هم میزنند خضرا میگردانی آن وادی در حالی که می جنبند و می بالد سبزه حبيب بفتح حیم و سکون دال و کسر آن خشک سالی ضد خصب کبریا فلن هم کفتم آری گذشته ام بودی در هر دو حالت قال فلنك انك الله فی خلفه كفت آنحضرت پس آن نشان خدا تعالی است در خلق وی و زنده گردانیدن مردمان بعد از مردن و بر آوردن ایشان از کوره و دلیل است بر آن چنانکه فرمود و ذلک لك بحی الله الموفی بحین که میرود و در زمین سبز با زنده میکند و اند خدا تعالی مردمان را دواء الهامدایت کرد این و حدیث را در دین ۴ و ابوالحسن فی مخرج حشر را نمیکنند و راندن و گرد کردن و منه يوم الحشر روز قیامت و این عبارت است از کوردن مردمان بعد از زنده گردانیدن و بر آوردن ایشان از کوره و در جانی که از الحشر گویند بکسر شین و بفتح تیر خورند و حشر و حشر است یکی بعد از قیامت از علامات آن چنانکه در حدیث آمده است که تشری از جانب مشرق پیدا آید که مردم را بحشر یعنی زمین شام براند چنانکه سابقا گذشت و مراد اینجا معنی اول است و بعضی ها دیت باید که محمل هر دو معنی است و علما بر دو احتمال قایل شده اند و اختلاف کرده اند و ظاهر همان اول است ۵ الفصل الاول عن سهل بن سهل قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يحشر الناس يوم القيامة على دحض بيضاء عفرها كرو و آورو و می شوند مردم روز قیامت بر زمین سفید که

الفصل الثاني

الفصل الثالث

الفصل الاول

این سخن که گفته شد و کبر پیش از قیامت



سخت نیست سیدی وی و اعفر سفید که قالص و سخت نباشد سفیدی و ایل باشد برخی کفر صده الثقی مانند آن آرد و خفته شده و تشبه در لون و استدارت است لبس فیها علم لاحد نیست و آترین علامت و نشانی یعنی بنا و عمارتی مریح کی یا یعنی زمین همواره غالی از بلند سی و پستی نیست و آن زمین نشانی است که تصرف مریح کی را کرد و کار تعالی و تقدس را متفق علیه و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم تكون الارض يوم الغمه خبزه واحده می باشد زمین روز قیامت یکبارگی که بنگفاء هها الجبابره و بیه میگرداند آن نان را بجای آنها و تقدیس بدست خود چنانکه عادتست که نان را از دستی بدستی میکردند تا گرد و دود و تنگ و برابر شود پس از آن بر خاکستر گرم می اندازند تا پخته گردد کما بنگفاء احد که خبزه فی السفر چنانکه سبک و اندکی از شما نان خود را در سفر یعنی میبرد از طریق استعمال و سفر بضم سین و فتح نیز خوانده جمع سفره که آن طعام خورند قولاً لاهل الجنة در حالی که آن نان نزل است بر بشتیان را و نزل بعضی و زای و سگون آن طعام حاضری که اول نزل و عطا میارند تا آنکه ظاهر حدیث است که زمین نان شود و مقبل بدان کرد و طعام بشتیان شود که بالفعل نزد در آمدن بشت بختجورند پس بعضی هم نظر را حمل کرده و گفته است بعد از پنج خیر از قدرت خداوند تعالی و وی قادر است که زمین را نان سازد و بخوردن بشتیان دهد و دیگران گویند که در حدیث حق استجادی نداریم ولیکن دلیل معنی که نص باشد در آن نداریم و حال آنکه وارد شده است که این زمین را بابر و بحر و بی باتش بکنند و با دوزخ پیوند پس مقصود تشبیه زمین است در بیاض و استدارت بنا فی که پیدا میکند و طیار میکرد و اندر پروردگار تعالی بشتیان را نزد در آمدن آن بطریق نزل و در ضمن این بیان عظمت بشتیان است و آنچه حیا داشته شده است بر بشتیان از جلایل نعیم یعنی ناهای بشت باین عظمت باشند که تمام روی زمین تعدا یک نان از آنها باشد پس حرف تشبیه مخدوف باشد فانی و جل من الهود پس بعد از فرمودن آن حضرت این حدیث را آمد روی از قوم یهود و فقال پس گفت آن مرد بامرک الرحمن علیک برکت فرستد خدا تعالی بر تو یا ابا القاسم الا اخبرک بنزل اهل الجنة يوم الغمه آیا خبر ندیم ترا بطعام بشتیان که اول پیش ایشان میارند روز قیامت قال بلی گفت آنحضرت بلی خبر ده ما بآن قال تكون الارض يوم الغمه خبزه واحده گفت یهودی می باشد زمین یکبارگی که قال النبی چنانکه گفته بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله وسلم فنظر النبی صلی الله علیه و اله وسلم النبیان پس نظر کرد آنحضرت بموسی و هارون و گفت که آنحضرت بخت موافقت خبر موسی صلی الله علیه و اله وسلم خبر موسی را که از توریته میداد و حصول مریدان و قوت بیان صحابه بخبر موسی صلی الله علیه و اله وسلم و خنده بمالعه که وحی بدت نوا جده تا آنکه ظاهر شد دندانهای پسین که در اقصای دهن اند و آسانا دندانهای علم عقل که نیند آنچه رویدن آن ناه بعد از بلوغ و کمال عقل و نوا جده را بر شک و مطلق اخر پس که بعد از اینک اند نیز اطلاق کنند و ظاهر است که مراد اینجا این معنی باشد چه ظاهر شدن دندانها عقل و خنده غایت بعد است لکن قال پس گفت آن یهودی الا اخبرک با دامهم آیا خبر ندیم ترا بان خورشید بشت با لام و الفون نان خورشید ایشان با لام است بباد موحده و تخفیف لام و مای و چون بالام لفظ سریانی بود و صحابه معنی را نفهمیدند قالوا و ما هذا گفت صحابه و معیت این یعنی بالام قال گفت یهودی باین عبارت نان خورشید بشتیان نور معنی کا دست و لون و مای است با وی با کل من ذائده کبد هما سبعون الفا میخوردند از گوشت پاره که زیاد و بهر کار است بقا و هزار کس آن طایفه اند که بی حجاب در بشت در آید و روی ایشان مانند ماه شب چهاردهم باشد و تواند که مراد کثرت و مبالغه در آن باشد نه عدد مخصوص و گفته اند که زاید و کبد قطعه جداست پیوسته به جگر و آن خشته و گولادترین اجزای اوست و تواند که بیان معنی بالام از آن حضرت باشد چون صحابه معنی را نفهمیدند و پرسیدند آنحضرت پیش ایشان که یهودی بیان کند بوجی الهی ایشان کرد و این وجه نزد کاتب حروف الذوا جلی است از وجه اول فافهم متفق علیه ۲ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم یحشرون الناس علی ثلاث طرائق حشر کرده میشوند آدمیان بر سه طریق و سه فوق و اغبین یک فوق و غبیت کنندگان در بشت و فضل و رحمت الهی تعالی لا خوف علیهم و لا هم یخزون صفت ایشان است و اغبین فوق دیگر ترند که آن از آتش دوزخ و غضب و عذاب برورد و کار عز و علا و ائمان علی عبور و ثلثه علی عبور حال آنکه دو کس بر یک شتر آید و سه کس بر یک شتر آید و اربعه علی عبور و چهار کس بر یک شتر و ده کس بر یک شتر این اعداد و تفصیل مراتب این دو قسم است بر سبیل کنایت و تخیل و هر که مرتبه وی عالی تر شترت در وی کمتر و سرعت و سبقت وی بیشتر و اعدادی که میان اربعه و عشر است ذکر نکرد و بر قیاس گذاشت و بودن چند کس بر شتری یا بر وجه اجتمع بود یا بطریق تعاقب تناوب که هر کدام بنوبت سواری شده باشند و در بر شتر ذکر نکرد زیرا که آن مرتبه مقربان است از انبیا و رسل و مقصود ذکر احوال اعم است و تخیل و تفسیر بهر حال ناد و جمع میکند و گرد می آرد باقی مردمان از آتش بیان فرقه نسیم است که آتش لازم و مصاحبه و بیگاه ایشان است چنانکه فرمود تفسیل معهم حبث قالو قیلوه میکند آتش با ایشان هر جا که قیلوه میکند و ثلثت معهم حبث با او و شب میکند آتش با ایشان هر جا که شب میکند و نصف معهم حبث اصحاب میکند آتش با ایشان هر جا که صبح میکند و و منشی معهم حبث امسوا و شام میکند آتش با ایشان هر جا که شام میکند یعنی آتش روز و شب و صبح و شام با ایشان است و ایشان را میزد و گرد می آرد و بجزر بدانکه در فضل ثانی از حدیث ابی هریره بیاید که حشر کرده میشوند آدمیان سه صنف صنفی یارده و صنفی سوار و صنفی رانده بر روی و این حدیث نیز متضمن ذکر آن اصناف می باشد

بود که سواران و بر روی روندگان مصرح و بر پای روندگان مضمر این معنی را در شرح بقصص تراوین تقریر کرده شده است اینجا باید دید و شارحان را  
 اختلاف است در آنکه این حشر روز قیامت است بعد از برانگیختن مردمان از کور یا پیش از آنست از علامات قیامت بجانب محمد که زمین شام است و اول  
 طایفه از صواب تر است آنکه علم متفق علیه و عن ابن عباس عن ابی بنی صلی الله علیه و آله وسلم قال آنکه محشورون حفاة عوادة خولار وایت  
 میکند ابن عباس از آنحضرت که گفت بدستی که شمشیر کرده و بر انگیزه میشود برهنه یا برهنه زن گفته کرده و غل بضم غین مجر و سکون راجع اغل بمعنی اقلع یعنی  
 ناکند کرده شده و طوفان پسر خواند آنحضرت این آیت را که ابدان اول خلق غنیده و چنانکه پیدا کرده ایم ایشان را در اول پیدایش باز پیدایم ایم از قبور و جلا علیها  
 و عده لازم است این پیدا کردن را با آنکه افاغله بدستی که هستیم بکنند که آنرا او گفت آنحضرت که اول من یکی بود الفیة ابواهم نخستین که برپا  
 میشود و او را جامه روز قیامت ابراهیم خلیل است زیرا که وی علیه السلام نخستین کسی است که برهنه کرده شده و در راه خدا در وقتی که انداخته شد و آتش و  
 او باین فضیلت ازینوجه دلالت نکند بر افضلیت وی از سید انبیا صلی الله علیه و آله وسلم و در حقیقت این غل از واکرام وی بعلت اوست و آنحضرت  
 را آنکه در بعضی روایات آمده است که آنحضرت هم با جاها که در آن دفن کرده شده و معرث گرد و آن ناسا من اصحابی بودند هم ذات الشمال  
 و گفت آنحضرت که جاها را صاحب من گرفته میشوند و برده میشوند بجانب دست چپ که عاصیان و کفار و کفار را با آنجا میبرد فاقول پس میگویم من بطریق  
 حشر و بقصد استخلاص ایشان اصحابی اصحابی میترجم جمع قلت آورد و تصغیر کرد و از جهت قلت عدد ایشان فبقول پس میگوید پروردگار تعالی بقصد  
 انکسایت و بیان سبب تعذیب ایشان انهم لن یزالوا من لدن علی عاقبهم مذفا و قلهم بدستی که ایشان همیشه بودند برشته از دین و رجوع  
 کنند برشتهای خود از آن باز که جدا شده توان ایشان فاقول کما قال لعبد الصالح پس میگویم من چنانکه گفت بنده صالح که عبارتست از عیسی علیه  
 السلام و اعتذار و استخلاص قوم خود و آنحضرت رب العزت این آیت را و گفت علیه السلام شهادت ما دمست فهم و بودم من شاهد و واقف بر احوال ایشان  
 تا آنوقت که بودم در میان ایشان الی قوله العزیز الحکیم ناین کلمه که آخر آیت است و مضمون تمام آیت اینست که عیسی گفت علیه السلام خود و آن  
 در میان ایشان بودم و واقف بودم و بکنده شتم که کفر و زندقه و جحش کونید و چون برداشتی تو را از میان ایشان بودی و نگاهبان و واقف بر حال ایشان  
 و تو بر چیزها و حاضری اگر عذاب میکنی ایشان را و بیکری ایشان را برادر ایشان اندک که تواند هر چه میخواهی میکنی و کسی نتواند گفت که چرا میکنی و  
 اگر می آرزوی ایشان را و در میکند از عذاب ایشان تو غالبی و حکمی هر چه میخواهی میکنی متفق علیه و گفته اند که مراد اینجا با صاحب خاص نیست زیرا  
 که ما را به یقین معلوم است که هیچ یکی از خواص اصحاب بعد از وی صلی الله علیه و آله وسلم مرتد نشده الا قومی از حفاة عوادة و صاحب معصوم و صاحب معصوم  
 القلوب که نصیرتی در دین و وقتی در ایمان داشتند و اما در وقت رجوع از دین مسلمانی نیست بلکه خروج از حد استقامت در بعضی حقوق و صلاح سریرت در بعضی  
 امور و رجوع از مرتبه حسن خلاق و صدق نیست و تقصیر در بعضی حقوق و رعایت اهل بیت در ادب با ایشان رجعت ابتلا بنیا و گفته اند آنحضرت فرموده بود که من  
 نیتسم بر شما کفر را و بت پستی را و لیکن میرسم از مداخلت دنیا و اوقات آن که قالوه و عن عائشة رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله صلی الله  
 علیه و آله وسلم يقول یحشر الناس یوم القيمة حفاة عراة غلظت کفهم یا رسول الله الرجال والنساء جمیعاً مردان و زنان همه  
 بعضهم الی بعض نگاه میکند بعضی از ایشان بسوی بعضی یعنی مردان و زنان برهنه می بینند مردان را و زنان را پس در چشم ایشان برهنه چه حکمت باشد فقال  
 پس فرمود آنحضرت با عایشه الامرا شد من آن بنظر بعضهم الی بعض ای عایشه که در آن روز سخت است از اینکه نگاه کند بعضی بعضی یعنی کجا می  
 فرصت و شعور است بلکه کسی کبی نگاه تواند کرد متفق علیه و و عن ابن ان دجلا قال روایت است از آن که مردی آنحضرت گفت یا رسول الله گفت  
 الکافو علی وجهه یوم القيمة چگونه حشر کرده میشود کافر بر روی خود روز قیامت و چگونه ممکن باشد بر روی رفتن قال گفت آنحضرت البس الذی مشاه علی  
 الرجلین فی الدنیا قالوا علی ان شبهه علی وجهه یوم القيمة آیا نیست شان این که آنکسی که روان ساخته است او را بر دو پا در دنیا توانا است بر روی  
 اگر و این دین وی روز قیامت بر روی وی متفق علیه و عن ابی هریره عن ابی بنی صلی الله علیه و آله وسلم قال یلقی ابراهیم اباة آذ و یوم القيمة  
 گفت آنحضرت که پیش می آید ابراهیم پدر خود را که نام او از دست روز قیامت تحقیق نزد بعضی علما هم آمده که قایلند با آنکه اباة آنحضرت همان ثلث شرک و کفر پاک  
 و منزله انداخت که از عزم ابراهیم است علیه السلام که بجای آنرا پدر خوانده اند نام پدر وی تارح است و ازین جهت مقید ساخت اباة را با آنکه و فرمود پیش می آید  
 ابراهیم این پدر خود را که از دست و علی وجهه آذ و قنوه و غیره و حال آنکه بر روی از سیاسی و غبارت قره و غیره و بعضین معنی جابراید و لیکن قره جابراید در وی سیاسی  
 بود بعضی گویند قنوه سیاسی و کدورتی که از هم و دین بر روی و در فیه و لاه ابراهیم پس میگوید ابراهیم مرا از ما اهل الک لا یصنعی آیه علقم من فرانی مکن مرا و اطاعت کن  
 مرا و آنجا از جانب حق بگویم و خبر دهم فیه و لاه ابراهیم پس میگوید ابراهیم پدر وی که از دست فالحوم لا یصنعی ابراهیم پس از وی فرانی میکنم ترا شفاعت کن مرا فیه و لاه ابراهیم با و  
 آنک و عدو حقان لا یخفی یوم میباشون پس میگوید ابراهیم ای پروردگار منی بر رستم که تو و عده کرده مرا و اجابت کرده دعای مرا که رسوا نگردانی مرا روزی

که بر آن گفته شوند مردم و حشر کرده شوند فای غنای اخروی من اجل لا بعد پس کدام رسوایی سخت تر و افزون تر از رسوایی پدر من که با کاست و دوریست  
از رحمت تو بقول الله تعالی پس سیکوید خدا تعالی انی حرمنا الجنة علی الکافرین بدستیکه من حرام گردانیده ام بهشت را بر کافران و دعائی که از  
در حق وی کنی و التماس که در مغفرت وی داری سودمند نیست ثم یقال لا یواهیهم انظر ما تحت وجلبک پست گفته میشود و برابر ایسم را که چه چیز است  
در زیر بر دو پای تو بنشین فخطو بس کلاه میکند برابر ایسم زیر پایهای خود فاذا هوک مذبح پس ناکاه وی ملابس و مقرون است بنج کبک در آن مجر و سکون بای تمامند و  
مجور در آخر کرب گفتار که حیانت کلان شکر بی اندام و فی القاموس النج بالکسر الذنب و در بعضی نسخ ذبح یا رموده و عار جمله واقع شده بعضی نسخ  
مستطیع آلوده بکل و سر کین فوخذ بقوا چه پس گرفته میشود و کشیده میشود پایهای آن ذبح را فلبی فی النار پس انداخته میشود در آتش و ذبح و این انداختن  
که منج گردانیده و خوار ساخته شده و چشم برابر ایسم تا مری که پیدا شده بود ساقط کرد و گفته اند که اگر چه برابر ایسم از آن دور دنیا ببری کرده و بیزار شده بود  
چون روز قیامت ویرا وید هر پدری و من کیر وی شد برای وی مغفرت درخواست شاید که بدرجه قبول فند و چون نیفتاد و منج شده دیدنا امید شد و  
تبرای بد نمود و بعضی گفته اند که موت از بر کفر یقین برابر ایسم شده بود شاید که پنهانی ایمان آورده باشد ویرا اطلاع دست نداده و تبری از وی حکم ظاهر بود  
و روز قیامت یقین شد که کفر گرفته بود پس متبری شد به تبرای ابدی و الله اعلم رواه البخاری ۸ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و  
الد و سلم صریح الناس یوم الفیمة حتی یناهب عظم فی الارض سبعون زوا عا عرق میکند و غوی میریزند مردم روز قیامت تا آنکه میرود غوی  
ایشان در زمین بقتل و بلبجهم حتی یناهب عظم و کلام میکند عرق ایشان را یعنی میرود تا دمانهای ایشان مثل کلام و باز میداردشان از کلام تا آنکه  
میرسد تا گوشهای ایشان مشغول علیه ۲ و عن المظاہر دصحا بی قدیم الاسلام است سادس در اسلام حاضر شد بدرا و باقی مشاهدرا از فضلی کبار و نجیب  
اخذ است روایت کرده است از وی علی بن ابی طالب و جز وی از صحابه و بعضی مواضع زیاده برین از احوال وی نوشته شده است قال سمعت رسول  
الله گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم بقول که میگفت تدانی الشمس یوم الفیمة من الخلق نزدیک گردانیده میشود آفتاب و در روز  
قیامت از خلق حتی یكون منهم مقدار میل تا آنکه باشد آفتاب از ایشان هم مقدار یک میل که ثلث فرسنگ است و بعضی گفته اند که مرا میل  
سر است و مقصود نهایت قرب است فیکون الناس علی قدما عظم فی العرق پس میباشند آدیان بر قدر علمای خود در عرق فنهیم من  
بکون الی کعبیه پس بعضی از ایشان کسی است که میباشند عرق تا هر دو پشته پای وی و این جامع اندک اعمال ایشان بیشتر و خیر است و برین قیاس فنهیم  
من بکون الی و کعبیه و بعضی را تا هر دو زانوی وی و منهم من بکون الی خطوبه و بعضی را تا هر دو جای ستن از روی و منهم من یلبجهم الصریح الجاه  
و بعضی از ایشان کسی است که کلام میکند ایشان را عرق کلام کردنی یعنی تا دمان میرسد بلکه در دمان می آید و اشار و رسول الله و ائمه و دیگران  
الله علیه و اله و منسل بیده الی فیه بدست شریف تا دمان مبارک خود رواه مسلم ۱۰ و عن ابی سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه  
و اله و سلم قال یقول الله تعالی گفت آنحضرت سیکوید خدا تعالی روز قیامت یعنی در حشر و ندامت میگردانم را و میگردانم را و میگردانم را و میگردانم را  
و سعید یکن می ایسم برای خدمت و فرمان برداری تو و اطاعت و انقیاد میکنم برای پروردگار ایستادنی عباد ایستادنی و الخیر کله فی هدیک و یکنی همه در دست  
است قال میگوید پروردگار با آدم اخراج بهشت النادر بیرون آتش را یعنی انجماعت را که بدو رخ فرستادنی انداز میان فرزندان خود بیرون آورد و آن قال  
میگوید آدم پروردگار و ما بهشت النادر هیت مقدارش کرد و رخ از میان ایشان قال من کل الف تسعائة و تسعة و تسعین میگوید بیرون آید از هر هزار کس قصد  
و نو و نه را و این است مقدار و در خیال که از هزار یکی را بخت میفرستد و باقی را بدو رخ و در حدیث ابی هریره از بر صد نو و نه آمده و شیخ بن حجر گفته که ممکن است حمل  
حدیث ابی سعید بر جمیع ذبیت آدم و حدیث ابی هریره بر اعدای یاجوج و ماجوج بقرینه آنکه در حدیث ابی سعید ذکر یاجوج و ماجوج واقع شده است نه در حدیث ابی هریره  
با اول متعلق بهم خلائق است و ثانی مخصوص این امت مرحومه است یا بعثت نادر در حدیث ابی سعید شامل کفار و عصیان است و در حدیث ابی هریره عصیان مومنین و کفائی  
گفته که مفهوم عدد و معتبر نیست و مقصود تقبیل عدد و مومنین است و تکریر عدد و کفار و الله اعلم فصدده لیشیبا الصغیر پس نزدیک این حال و این حکم میرسد و در دو سال  
و تضع کل ذات حل حملها و می بندد و می فلند بر زن باردار بار خردا یعنی فرما اگر دافوقت زنی باردار باشد از بیست این حال و صد مدت مقام باز خردا  
افلند و بعضی گفته اند احتمال دارد که زن حامله حامله معوث کرد و در بیست این مقام حمل خود سیف کند پوشیده نماند که در صغار بنزیم چنین تاویل میروند که ایشان هرگز  
معوث میشوند پس زود و قرع این حال میریوند پس از آن در آمدن بهشت جوان میمانند و صواب آنست که این عبادات کما بهشت از شدت هم و خزن و  
محنت با قطع نظر از خصوص معانی مفردات چنانکه در امثال آن گفته اند و ثوی الناس مکارمی و می بینی توای مخاطب در آن حال دم راستان  
و ما هم بکار می نیستند ایشان مسان و لکن عذاب الله شدید و لیکن عذاب خداوند تعالی سخت است و این مستی و مدبوستی از آنست  
قالوا گفتند صحابه از خوف و حسرت چون شنیدند که بهشتیان یکی از هزار را خواهد بود یا رسول الله و اینا ذلک الواحد کدام از آن یکی باشد که

اورا بهشت بر بند قال گفت از برای تقبیل و تسبیح ایشان آبش و اسنان شود و غم نخوردند و بستانند و جلا پس بدستیکه از شما کردی و من یا جوج و  
 ما جوج الفا و از یا جوج و ما جوج هزار آنها بعدی کثیرند که اگر بستانان یکی از هزار باشد جامع کثیر را شامل میکرد و بعد از آن اشارت کرد و کثرت اسم سابق نیز غیر  
 یا جوج و ما جوج اگر شما نیز اهل بهشت باشید و بهشتی یکی از هزار باشد کجایش دارد و چنانکه گفت راوی ثم قال پس گفت آنحضرت و الذی نفسی بیده ارجو  
 ان تكونوا ریح اهل الجنة امیدوارم که باشد شما چارگیک بستانان فکبرنا پس فکبر فرمودیم و گفتیم ما الله اکبر به جنت استشار و بهت عظام این نیست  
 فقال پس زیادت بشارت داد و گفت آنحضرت ارجو ان تكونوا ثلث اهل الجنة امیدوارم که باشد شما سه یک اهل بهشت فکبرنا پس باز فکبر کردیم  
 فقال گفت آنحضرت ارجو ان تكونوا نصف اهل الجنة امیدوارم که باشد شما نیمه اهل بهشت فکبرنا پس باز فکبر کردیم اما قال گفت آنحضرت ما  
 انتم فی المنا من نیتید شما در میان مردم در ملت الا کالتعرف السوداء فی جلد ثمر ابيض کرمانند موی سیاه در پوست کا سفید او کشف و بعضا  
 فی جلد ثمر اسود یا همچو موی سفید در پوست کا و یا ه متفق علیه الا عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يقول و انتم  
 ابرهید خدسی است که گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت که بکشف و بنا عن مسافه میکشاید و برهنه میکند برود کار را ساق خود را می بیناید شدت و  
 محنت از پیش خود برای غلایق و این عبارت کنایت است از شدت و محنت و هم و حزن فی نظر بخصوص معانی مفردات چنانکه کسی بجهد میشود در کاری دشویر  
 ساق میکند و بعضی تاویل کنند و علم آنرا بجهت تقویض بنمایند چنانکه حکم تشابهات است فیه جلد کل مؤمن و مؤمنه پس سجده میکند مراد بر مرد مسلمان و بر  
 زن مسلمان و بقی من کان یسجد فی الدنيا دعاء و سمعه و باقی میاند و سجده میکند هر که سجده میکند در دنیا برای نمودن مردم میشوند ایشان را باطل  
 فیه سجده پس میرود و میخورد و کسی که سجده کند فیه و ظهوره لبقا و احدا پس از سجده و پشت و بی یک لحظه که فاصله نیست میان این سخنهای آن که  
 دو تا شود نزد بر داشتن و فرود آوردن متفق علیه ۱۲ و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لباقی الرجل  
 العظيم السمين يوم القيمة برینه می آید مردی بزرگ فربه روز قیامت لا یزین عند الله جناح بعوضه نمی سجد و نمی ارزد و تر و خدا باز وی پس را و قال گفت  
 آنحضرت اقوا و اجزائید و بداند که طالبان دنیا که مغرورند و کردار خود را نیک می شمارند علمای ایشان ضایع فنا و داستان آیت را فلا نفهم لهم يوم  
 القيمة و منای پس بر بانیکنیم و منینیم ما را ایشان را روز قیامت و زنی و مقداری و اعتباری متفق علیه عا الفصل الثاني عن ابی هریره قال قال  
 رسول الله عز وجل فی حدیثه صلى الله عليه واله وسلم هذه الآيات من آیت را بوم شد و حدیث اخبارها در آن روز که بجهت زمین و بیرون آوردن  
 را بگوید زمین خبرهای خود را قال فرمود اتمروا اخبارها آیامی در یابید و میداند که چیست خبرهای زمین را بگوید آنرا قالوا گفتند الله و رسول الله  
 قال فان اخبارها ان تشهد علی کل عبد و امه فرمود پس خبرهای زمین اینست که گواهی میداد بر برهنه و داه یعنی بر دوزن مجاع علی ظهرها  
 بخیزی که عمل کرده است بر پشت وی ان تقول ان چنین که گوید عمل علی کذا و کذا عمل کرد بر من چنین و چنین بوم کذا و کذا و چنین و چنین قال فرمود هذه  
 اخبارها اینست خبرهای زمین دوا و احمد و التزمذی گفت منی هذا حدیث حسن صحیح غریب ۲ و عنه قال قال رسول الله صلى الله  
 عليه واله وسلم ما من احد یومئذ الا ندیم خیر یسبح یکی که میرد ذکر آنکه شیطان می کرد و بعد از مردن قالوا ما ندیم گفتند صبی و بر سیدند صبی  
 سبب ندیم می بامر رسول قال ان کان محسنا ندیم ان لا یكون اذداد فرمود اگر سبب نیکو کار شیطان میشود که زیادت نکردن را و ان کان مسیا  
 ندیم ان لا یكون نزع و اگر سبب بدکار شیطان میوزد که نکشد نفس خود را از بدی و باز نیاند از ان دوا و التزمذی ۲ و عنه قال قال رسول  
 الله صلى الله عليه واله وسلم یحشر الناس يوم القيمة ثلثا صنف حشر کرده میشود مردم روز قیامت سه گروه و صنفها مشهور و بی که پیاده  
 بر پای روالند و این حال عامه مؤمنان باشد و صنفها و کبانا و گروبی سواران و اینها خواص مسلمانند و صنفها و انقیای ایشانند و صنفها علی وجههم و  
 گروبی بر رویای خود و ان قبل گفته شد و بر سیده شد یا رسول الله و کیف یمشون علی وجههم چگونه میروند بر رویای خود چگونه میتوانست قال ان الذی  
 امشاهم علی قدامهم فرمود بدستیکه آنس که روان ساخته است ایشان را بر پایای ایشان قادر علی ان یمشهم علی وجههم توانست بر روان گردانیدن ایشان  
 بر رویای ایشان اما انهم یفنون بوجههم کل حدیث شول کا و باشد و بداند که ایشان میپرسند بر رویای خود و بر زمین و پشت بلند و افکار با بعضی رویای ایشان  
 بجای دستهای پایای ایشان میکرد و چنانکه بدست و پای از موزیات طریق بلند و دست آن پریشانند و احراز نمایند ایشان بر رویای خود کنند و رویای ایشان کایر  
 پایای ایشان کنند بی هیچ تفاوت و لیکن چون در دنیا سجده نکردند و گردن اطاعت و انقیاد ننهادند برورد و کار تعالی ایشان را خواست و سرنگون گردانید و دوا و التزمذی  
 م و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم من سره ان یظفر لی يوم القيمة کسی که شاد و خوشحال میکرد و اندا و را که نظر کند بسوی رفتن  
 و بریندازا کند ولی عین کویا که آن دیدن چشم است و شادی و خوشحالی از جهت حصول بایان و فوت و یقین خواهد بود و فلفه و این باید که بخواند سورۃ اذا انشروا  
 کویت و اذا السماء انفطرت و اذا السماء انشفت چنین سورتها بر احوال قیامت بتفصیل و تشخیص مثل اندر خوانده اگر بخورد دل بخواند چنان

انفس الناس



الفصل الثالث

باب الحساب والنقصان

اور استخضر میکرد و اندک بچشم سری بیند و او احمد و التزمی ۱ الفصل الثالث عن أبي ذر قال ان الصادق المصدوق كفت ابو ذر انك راست گفته  
راست گفته شده است بوی ولست خبر داده است بوی حق تعالی یعنی بغیر صلی الله علیه و آله و سلم حدیثی را با شما بچشمی و در آنجا که او را  
حشر کرده میشوند سه قریح فوجا و اکین طاعین کامین فوجی سوار خورنده پوشنده یعنی سر و تنم و فوجا بصحبهم الملائكة علی وجوههم و فوجی  
که میکشند ایشان را فرشتگان بر زمین بر رویای ایشان و فحشرهم النار و اینجا نیز فحشر را بی ملائکه است یعنی حشر میکنند ایشان را و ملائکه هم میکشند ایشان را برای ایشان  
فرشتگان و میرانند شان بسوی آتش و دوزخ دوم فحشرهم النار منصب النار و اینجا نیز فحشر را بی ملائکه است یعنی حشر میکنند ایشان را و ملائکه هم میکشند ایشان را برای ایشان  
مغافرت نمیکند ایشان را روز و شب هیچ دشام چنانکه سابقا گذشت سیوم بر حق النار و این معنی ظاهر است موافق احادیث دیگر که خداوند سنانا و حشر بنا بر طوق شده  
و فوجا عیشون و یسعون و فوجی دیگر بر پا میروند و میدوند و شتاب میروند و یطغی الله الاغذ علی الظاهر و می اندازد خدا تعالی گفت و بلاک را بر پشت  
یعنی بر مرکب که ریشت آنها سوار میشوند فلا یبقی پس باقی و پاینده نمی ماند مرکب حیوان الرجل لیکون له الصدقة تا آنکه مردی مرئی می باشد ما و را مرغرا و عیال  
بذات القلب میدارد از پیدل شتر که ذات القتب عبارت از آنست و قتب بفتح تین پالان شتر پس خداوند پالان یعنی شتر باشد لا یفقد من علیها با وجود آنکه عیال  
و در بدل شتر میدهد قدرت نمی یابد بران و بهم نرسد بدان که سیاق حدیث و ذکر وی دین باب دلالت دارد بر آنکه این حالت روز قیامت خواهد بود و لیکن  
قول او ان الرجل لیکون له الصدقة صریح است که این حشر قیامت نیست و همچنین قول و طاعین کامین ظاهر است در آن و طبیی گفته که این حشر قیامت نیست بلکه شربت  
که از اثر اطراست چنانکه در آن باب ذکر آن گذشت پس ذکر این حدیث درین باب بسط را دلی است و او الفانی ۱۴ باب الحساب والنقصان  
المیزان حساب شمردن و مراد اینجا شمردن کردارهای بندگان است روز قیامت اگر چه همه پروردگار تعالی را معلوم است بروی روشن است و لیکن تاجت کرد و بر  
ایشان و روشن کرد و در حقایق قرآن مجید بدان ناطق است و احادیث صحیح بدان وارد پس اعتقاد بدان واجب باشد و قصاص عمل کردن با شخص باشد آنچه کرده چنانچه  
اگشتن عوض کشتن و جراحت عوض جراحت و زدن عوض زدن و فردای قیامت و هر که با هر کسی چیزی کرده و او را آغذه اگر چه مور و کس باشد قصاص آن را زوی بستاند  
اگر چه مکلف نباشد چنانکه حیوانات و اطفال و جمیع حیوانات را برای بر مصلحت برانگیزد چنانکه کوفتند شاخدار که ناشاخ دارد از ده و آزار ده باشد قصاص انوسی  
بگیرند و میزان عبارت از آنچه دهنده شود بآن مقدار اعمال و جهور بر آنند که او را و گفته است لسان چنانکه ترازوهای دنیا را باشد و دوری میان دو کفه مثل دوی  
مشرق از مغرب بر کشیده می شود و بآن صحایف اعمال و بعضی کوبند که حنات را بصورتهای خوب متمثل گردانند و سیات را بصورتهای بد برآرند و بر کشند بقا که باید  
مقدوی قول ولست و بعضی وزن را تا دلی کنند بمقابل با خن اعمال با جزای آن و ظواهر نصوص بر قول اول است ۲ الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها  
ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لیس احد بحاسب یوم القیمة الا هلك فیت بیح کی که حساب کرده شود روز قیامت مگر آنکه هلاک شده  
و عذاب کرده شده و قلت عائشه میگوید که چون این سخن را بطریق کلیه از آنحضرت شنیدم مثل شد بر من از برای دفع اشغال لغتم اولیس یقول الله تعالی آیا نیست که  
میگوید الله تعالی فسوف یحاسب حسابا بسیرا کسی که داده شد کتاب او بدست راست و بی پس سر انجام است که حساب کرده شود و کس حسابی آن  
پس چون حساب آسان باشد چرا هلاک شود و فقال پس گفت آنحضرت در دفع اشغال من انما ذلک العرض نیست این حساب آسان که فرموده است که عرض محض  
و بیان کردن مجر و چنانکه گویند این کردی و آن کردی بی آنکه بروی بی پیچید و دقت کند و در فصل ثالث بیاید که حساب بیزانست که کتاب او را بوی بیاید  
مانگر دیس در گذرند و لیکن من فو قش فی الحساب هلاک و لیکن مراد امنیت کسی که منافقه کرده شود در حساب و دشوار گرفته شود بروی کار و دقت و  
استقامت کرده شود و چیزی فرو گذارنده نشود از قلیل و کثیر هلاک کرده شود و آنگاه حساب بحقیقت همین است و اول عرض اظهار است پس متفق علیه و عن حمی  
بن حاتم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما منکم من احد الا سبکله و به عدی بن حاتم طائی مشهور که از اصحاب است بعد از پیروی خوا  
روی با قوم خود آمدند و مسلمان شدند گفت گفت رسول خدا نیست از طایفه ای که آنکه کلام میکند و سخن میگوید و او را پروردگار او را باین صفت که لبس بدیده و بدیده توجان  
نیت میان او و میان پروردگار شخصی و اسط که بیان میکند و میفهمد کلام را و لا یحاجب بحجه و نیت میان او و پروردگار او پرده بلکه بی پرده میگوید و ترجمان بفتح تا  
و ضم جیم و ضم هر دو و بفتح بر و نیز آمده کسی را بی راز بانی دیگر تعبیر کند چنانکه زبان عربی را بفارسی یا فارسی را به عربی بجهانند فینظر اعمین منه پس نگاه میکند آنکس را  
دست راست خود فلا یبرئ الا ما عده من علمه پس نمی بیند که چیزی را که پیش فرستاده است از کرده خود و بنظر اشام منه فلا یبرئ الا ما عده من علمه  
میکند جانب دست چپ خود پس نمی بیند که آنچه پیش فرستاده است و بنظر بین بدیده فلا یبرئ الا ما عده من علمه و نگاه میکند پیش خود نمی بیند  
مگر آنش را پیش روی خود فافقوا لنا و لو شئتموه پس برپزید آتش دوزخ را اگر چه نیمه خرا باشد این عبارت و احتمال دارد یکی آنکه برپزید آتش دوزخ  
را و ظلم نکیند هیچ کی را اگر چه نیمه خرا باشد یا آنکه تصدیق کنید اگر چه این قدر باشد و در بناه آن باشد از آتش دوزخ متفق علیه ۳ و عن ابن جهم  
رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله یبذل فی المؤمن خدیقا لیکر و اندک مؤمن را از جانب

رحمت خود فیض علمه گفته پس بنده بر روی حذر و حفظ پرده خود گرفت بقیعین پناه و پرده و نهاسانی و سایه و جانب و بار روی طایر و دیتوه و میسر شد مؤمنی تا در اهل محشر بر سر  
 گناهان و پیرا کشتن آنها شرمند و رسوایان و فقیول پس میگوید بمومن اعترف ذنب کذا اعترف ذنب کذا آیا می شناسی کنا و چنین یا آیا می شناسی کنا و چنین یا  
 فقیول نعم ای دین پس میگوید مؤمن آری ای پروردگار من می شناسم کنا و چنین را حتی قرده و بنو به تا آنکه در اقرار می آرد و پروردگار تعالی مؤمن را بکنا  
 او و مرای فی نفسه اند قد هلك و می بیند و می دریا بد مؤمن در ذات خود که تحقیق پاک شد در یافت جزای این گناهان قابل میگوید پروردگار تعالی مؤمن را  
 سترقا عليك في الدنيا پر شدیم من این گناهان را بر تو در دنیا و انا اغفرها لك اليوم من می آرمزم آنها را بر ترا امروز فیعطی کتاب حسنه  
 پس داده میشود مؤمن را کتاب حسنه و اما الکفار و المنافقون فینا دج طعم علی رؤس الخلق اما کافران و منافقان پس مذکور شد  
 و آواز داده میشود بر سرهای ظالمین و در حضور ایشان هولاء الذین کذبوا علی نبيهم اینها انگارانی اند که دروغ گفتند بر پروردگار خود الا لعنة الله  
 علی الظالمین و اما واکاه باشد که لعنت خداست بر ظالمان متفق علیه و عن ابی موسی قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله  
 و سلم اذا كان يوم القيمة و متیک باشد روز قیامت دفع الله الی کل مسلم یهودیا و انصاریا یسار و خدا تعالی بهر مسلمان یک یهودی را یا نصرانی را  
 فیقول هذا کاک من النار پس میگوید خدا تعالی این یهودی را یا نصرانی سبب خلاصیست از آتش و دوزخ فک کور یا بیرون آوردن و کناک بفتح فاء  
 و کسر آن چیزی که بدان کور یا بیرون آرند کوی مسلمان در آتش دوزخ در بند کور بود و این یهودی یا نصرانی را در بدل وی بآتش فرستادند و آن مسلمان را بیرون  
 آورند و تاویل وی است که هر کلف را از کافر و مؤمن جای است در بهشت و در دوزخ و هر که با میان رفت مکان او که در دوزخ بود و تبدیل کرده میشود مکان  
 او که در بهشت شد و هر که با میان نرفت حال او بر عکس این آید پس کویا این کافران خلف و بدل نموند در جای ایشان که در دوزخ بود پس کویا این کافران  
 مؤمن شد از آتش و مراد آن نیست که کافران بکنا یا مؤمن عذاب کنند و لا تزروا زرة و زرا خزی و تخصیص یهود و نصاری از جنت استند ایشان است  
 عبادت و مضادت مؤمنین و دوا مسلم و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم یجاء بنوح يوم القيمة  
 آورده میشود و نوح را روز قیامت فیقال له هل بلغت پس گفته میشود مرا و آیا رسانیدی او امر و احکام الهی را بامت فیقول نعم یا دین پس میگوید  
 نوح آری رسانیدم ای پروردگار من فقال المته هل بلغت پس پرسیده میشود امت نوح آیا رسانید شما را فیقولون ما جاءنا من نبیر من منکر میوید  
 وی و میگویند یا پس رساننده و ترسانده فیقال من مبهودک پس گفته میشود بنوح کیستند کواهی تو بر دعوی تبلیغ فیقول محمد و امته پس  
 میگوید نوح کواهی من محمد و امت وی است فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یعنی صحابه خود را یجاء بکمی پس آورده  
 شود شما را فتنه و ناله قد بلغن کبی میگوید شما که نوح تحقیق رسانیده است احکام الهی را بامت ثم قراء رسول الله ستر خاند پیغمبر خدا صلی  
 الله علیه و آله و سلم برایش تصدیق و تحقیق این حال این است که میگوید که حق تعالی خطاب باین امت کرده میفرماید و کذا کذا جعلنا کما و سطنا  
 و همچنین گردانیدم شما را امت نیک و عادل و فاضل لکنوا شهداء علی الناس تا آنکه باشد شما کواهی و بنده بر مردم و لیکن الرسول علیکم شهیدا  
 و باشد پیغمبر بر شما کواهی کواهی دادن ایشان بر مردم چنانکه کواهی دادند بر قوم نوح که رسانید نوح بر شما آنچه فرستاده شد بر وی از دین و بودن پیغمبر صلی  
 الله علیه و آله و سلم کواهی بر ایشان چنانکه در حدیث دیگر آمده است که چون ام انبیا صلوات الله و سلامه علیه منکر شوند که بایک یکس چیز رسانید پس نیاست  
 محمد را کواهی گیرند و ایشان کواهی دهند و پرسیده شود از ایشان که شما چه دانید و از کجا کواهی دادید بر ایشان گویند که ما کتاب الله را مطلق یا فیم بدان پس کواهی  
 دادیم کواهی وی پس از آن ام انبیا سخن در حدیث و عدالت این است که پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تعدیل و تزکیه ایشان کنند و کواهی و دیگر  
 ایشان عادل و صادق اند اینست معنی بودن رسول شهید بر ایشان و بهین استبار آنحضرت را کواهی بر امم گفته شد که چون تزکیه است خود کرد و تحقیق شهادت  
 ایشان نمود بر امم کواهی و دین کواهی و دین و باین اعتبار گفته محمد و امته فقم دوا البضا دین و عن انس رضی الله عنه قال کنا عند رسول الله یوم  
 ما ز پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فضحک پس خنده کرد آنحضرت فقال پس فرمود هل تدر من مما اخفک آیامی در یابید و میدانید  
 شما که از چه چیز خنده میکنم قال ان قلنا کفتم الله و مرسله اعلم خدا و رسول وی و اما تراست قاله مخاطبة العبد به گفت خنده میکنم از چه  
 سخن در وی گفتن بنده پروردگار خود را بقیول که میگوید بنده یا دین الله تجنی من الظلم ای پروردگار من آید زبانی و نگاهداشتی مرا از ظلم و فرمودی که ظلم  
 میکنم بر بندگان خود مقدار دوزخه قال کفتم یعقل بل میگوید پروردگار تعالی آری رسانیده ام ترا از ظلم و ظلم میکنم بر بندگان قال گفت آنحضرت  
 فیقول پس میگوید فانی لا اجیز علی نفسی لا شاهدی منی پس اگر چنانچه است حال من اجانت میکنم و روا میدارم بر نفس خود کواهی از جانب خود یعنی دیگر را  
 بر خود روا میدارم اگر کمهوات من بر من کواهی پیدا شود قبول دارم خیال کرد که از ذات من بر من کواهی خواهد داد و چه امکان آن دارد و چه بچسب بر ضرر خود کواهی ندهد و  
 ندانست که وی تعالی قادر است که هم از ذات وی بروی کواهی پیدا کند که او را مجال الحاکم و کنایش دم زد و نپیدا باشد و باعث خنده آن حضرت این ادب بود



الصلوات

یا منی آنت که تا صاحب عذر کرد و خدا تعالی در عذاب کردن آن بنده از جانب نفس وی و فلک المناق و آن بنده که ذکر کرده شد حال وی منافق است  
و ذلك الذي بخط الله عليه و آن بنده است که خشم گرفته بر وی و ناخشنود شده خدا تعالی از وی و او را مسلم و ذکر کرده شد حدیث ابی هریره که او را  
آنت یدخل من امی الجنة درمی آید از امت من بهشت را بهنگام دراز کس بجهاب فی باب التوسل در باب توسل بود آیت ابن عباس یعنی این حدیث  
در مصابح درین باب ذکر کرده بروایت ابی هریره و آنرا در باب توسل ذکر کردیم بروایت ابن عباس از جهت شدت مناسبت بان باب الفصل الثانی  
عن ابی ماعقه قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یقول می گفت و عد فی دبی از یدخل الجنة  
من امی و عده کرد و مرا پروردگار من که در آرد بهشت را از امت من سبعین الفا الاحساب علیهم و لا عذاب بهنفا و نهار کس را که میت حساب  
ایشان و نه عذاب مع کل الف سبعون الفا با هر هزار کس بهنگام دراز دیگر و ثلث حیثات من حیثات دبی و بهنگام دراز با هر هزار  
سه مرتبه از حیثات پروردگار من و همیشه آنچه هر دو کف دست پر کرده یکبار بدین دو آیه الحمد و التویدی بن ماجة و عن الحسن عن ابی هریره قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم یعرض الناس یوم القیمة ثلث عرصات ظاهر کرده و نمود و میوند مردم روز قیامت سه بار فاما عرصات فبدال  
و معاذیر اما و معرصة بحث و جدالت و مرا و جدال آنت که بندگان در دفع کنا بان و انکار آن از خود میکنند حضور صا کا خزان که تکذیب انبیا و رسل و تبلیغ  
ایشان دین و شریعت را میکنند و معاذیر جمع معذرت است که بندگان اعتراف بکنا بان نکنند ولیکن اعذار نمایند به و سببان و عجز و اضطراب و احوال الضعفة  
الثالثة ضد ذلك تطير العصف فی الایدی اما عرصة سیوم پس نزد آن میرود و میرسد صحیفه های محال در دست تا تمام شدن محاسبان فآخذ بهینه  
و آخذ بشماله پس یکی گیرنده است صحیفه اعمال را بر دست راست و دیگری گیرنده است بدست چپ و او را احد و التویدی و قال و گفت نزد منی لا یصح هذا الحدیث  
صح نیست این حدیث من قبل ان الحسن لم یسمع من ابی هریره از جهت آنکه حسن بصری که راوی این حدیث است شنیده است حدیث را از ابی هریره و بصحبت او ننشسته  
و اگر چه او را دیده باشد و باطلاقات نموده اما شنیدن او حدیث را از وی بصحت زبیده و شیخ جزری و تصحیح مصابح گفته که بخاری در صحیح خود سه حدیث از حسن از ابی  
هریره اخراج کرده است و اما مسلم بیرون نیاورده از وی چیزی و الله اعلم و قد دواء بعضهم و تحقیق روایت کرده اند این حدیث را بعضی از محدثین عن الحسن  
عن ابی موسی از حسن بصری از ابی موسی اشعری و عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله یخلص رجلا  
من امتی علی رؤس الخلائق یوم القیمة گفت آنحضرت بستی خدا تعالی بیرون می آرد و در آید از امت من بر سرهای خلائق یعنی در حضور تمام مردم روز  
قیامت فینشر علیه تسعة و تسعين سجلا پس پاکنده میکند آنرا و نو و نه کتاب بزرگ را کل سجل مثل مد البصر هر کتاب مانند درازی بصیر یعنی دراز تا  
آنجا که نظر برسد و میقول انکم من هذا امثیلا پس میگوید الله تعالی آنرا فرموده آیم انکم میثوی این که درین کتاب است چیزی را اظلمک کتبی المحفظون یا اظلم کرده  
اند آنرا نویسندگان من که نگاهبانان افعال و احوال تو بودند میقول لا یادب پس میگوید آنرا و نه ای پروردگار من نکر میثوم ازین چیزی را و ظلم کرده ای که تا بان تو میقول  
افلک عنصرا پس میگوید یا ای پروردگار من مرا عذری نیست میقول بل ان لك عندنا حسنة پس میگوید  
الله تعالی بلی بدستی مرا از دین کی هست و انه لا ظلم عليك الیوم و بدستی که نیست ظلم بر تو امروز فخرج بطاقة فیها پس بیرون آورده میشود  
کاغذ پاره خرد که نوشته شده است در وی این کلمات اللهم لا اله الا الله و ان محمد عبده و مرسله و بطاقه کبریه موحده پاره کاغذ که نهاده میشود  
در ثوب و نوشته میشود رقم های وی بطاقه الی مصر فیقول احضر منک پس میگوید الله تعالی حاضر شود وزن عمل خود را فیقول یا رب ما هذه البطا  
مع هذه السجلات پس میگوید آنرا و ای پروردگار من چه چیز است این کاغذ پاره و چه وزن خواهد داشت با این کتابهای بزرگ فیقول انک لا تظلم  
پس میگوید الله تعالی بدستی که تو ظلم کرده میثوی یعنی این بطاقه عظیم است بیا یاد از آمدن کرد تا بر تو ظلم زد و قال گفت آنحضرت فوضع السجلات  
فی کفة و البطاقة فی کفة پس نهاده میشود سجلات در یک کفه و کاغذ پاره در کفه دیگر فطأ مشت السجلات و ثقلت البطاقة پس  
سبک می آید تا آن سجلا و گران می آید این کاغذ پاره فلا یثقل مع اسم الله شئی پس گران نمی آید با نام خدا چیزی و نام خدا از همه عظیم و ثقیل است  
اگر چه که که گناهان بود و او التویدی و ابن ماجة و عن عائشه رضی الله عنها انها ذكرت الناد فبکرت روایت از عائشه که وی یاد کرد آتش و دوزخ  
را پس بکسبت فقال رسول الله پرگفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما یبکیک چه چیز در گریه آورده ترا ای عائشه قالت فکرت الناد  
فبکیت گفت عائشه یاد کرده ام آتش و دوزخ را پس بگریتم از ترس عذاب آن فصل تذکر من اهلیکم یوم القیمة پس آید با وی آید شما اهل و عیال خود را و در روز  
قیامت و خبر دار باشید از احوال ایشان فقال رسول الله پرگفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اما فی ثلثة مواطن فلا ینال احد الا و ربه جلا  
پس با وی آید و هیچ یکی هیچ یکی را عند المیزان نزد میزان که بر می کشد اعمال را حتی یعلم ینخف میزانه ام یثقل انکه میدان آنکس که سبک آید از وی می  
یا گران و عند الکتاب حین یقال دیگر نزد دادن کتاب بدست ها و ما قرا و کتابیه روزی که گفته میشود بگریه بخوانید کتاب مرا این آنکس



الفصل الثانی

میکوید که کتاب بدست راست وی میدهند و وی خوشحال میشود و میگوید مردم بگیرند و بخوانند کتاب را حق یعلم ان یقع کلاه تا آنکه میدانند که واقع شد کتاب  
 وی انی بمینه ام فی شماله بن و مرء ظلم آیا در دست راست وی یا در دست چپ وی از پیش پست وی و در بعضی نسخ معارج او من و در ظله است  
 و عند هر طرأذا وضع بین ظلمتین و دیگر تزیین صراط وقتی که نهاده شود میان و و نوح تیز تر از شمشیر و باریکتر از موسی و کز را نیده شود و مردم را بر آن  
 درین سه موطن همه حیران و در مانده بنفش خود باشند و کبیرا مجال یا آورون و خبر گرفتن نباشد و واه بود و واه الفصل الثالث عن عائشه رضی الله  
 عنها قال جاء رجل فقعده بین یدی رسول الله آمد مردی پس نشست نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم فقال برکت من ربی ان رسول الله ان  
 لی مملو کین بدرستیکه را غلامانند که بکند بوفی و دروغ میگویند با من حیث بوفی بی دینتی میکنند در حق من و بعضی بی فرامی میکنند مرا و اشتهم و اضربهم  
 و دشنام میدهند ایشان را و میزنم ایشان را از اقلی تا انهم پس چگونه خواهد بود و حال من روز قیامت از جهت ایشان و بسبب ایشان  
 فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم انک ان یوم القیمه یحب ما خانوک و عصى و کذوبک و عقابک یا همدیون  
 باشد روز قیامت حساب کرده میشود آنچه خیانت کرده اند و بی فرمانی کرده اند و دروغ گفته اند این غلامان ترا و حساب کرده میشود و عذاب کرده و دشنام  
 دادن و زدن نسبت ایشان را فان کان عقابک یا هم بقدر ذنوبهم پس اگر باشد عذاب کردن تو ایشان را بر اندازه کن بان ایشان کان کفایا لک  
 و لا علیک باشد عذاب تو برابر کن با ایشان که نه سود تو و آنت و نه زیان تو و ان کان عقابک یا هم دون ذنبهم و اگر باشد عذاب کردن تو ایشان  
 را و نه دکنه ایشان و کمتر از ان کان فضلا لک باشد از یا دتی مر تر از ایشان و ان کان عقابک یا هم فوق ذنوبهم و اگر باشد عذاب کردن تو ایشان را  
 با لای کنا بان ایشان و بیشتر از ان اقص لهم منک الفضل قصاص گرفته میشود و ایشان را از تو آن نیا دتی رافعتی الرجل و جعل یهتف و یکی پس  
 یکو شد امروز و بسنیا در دریا و کردن و کر بکردن را فقال له رسول الله پس گفت مرا و پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم برای تانید و اثبات  
 آنهم فرمود و اما تقرأ قول الله تعالی آیا بخوانی قول خدا تعالی را که میگوید و نفع المواذین القط لیس فی القیمه و می نیم ترا زوهای راست و درست را در روز  
 قیامت فلا تظلم نفس شیئا پس ظلم کرده نمیشود هیچ نفس چیزی را از ظلم و فرو گذاشته نمیشود حق و چیزی و ان کان مثقال حبه من خردل ایتنا بها و اگر با  
 عمل یا علم مقدار دانه از خردل می آید و حاضر میکرد اینها را و کفی بنا حاسبین و بنده ایم حساب کنند که زیاده بر علم و عدل با تصوریت فقال الرجل بکنت  
 آنرو و یا رسول الله ما اجد لی و لا لوالدین و لا لاهل و لا لاهل من مفا و قتمتم منی یا هم فرمود و مرا ایشان را بهتر از جدائی ایشان استهد که انهم کلهم احوال و او بگوید  
 مرا که ایشان همه آزادانند و واه التمدی و عنهما قالت سمعت رسول الله و هم از عائشه است که گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم  
 و سلم یقول فی بعض صلاته که میگفت در بعضی نمازهای خود که دعا میکرد در ان اللهم حسابنی حسابا یسیرا خدا و نا حساب کن مرا و حسابهای مرا  
 حساب آسان قلت کتم یا رسول الله ما الحساب الیسیر چه چیز است حساب آسان و صورت آن چیست قال ان یظفر فی کتابه فیتجا و مزعنه  
 فرمود و صورت حساب سیر است که نگاه کند یعنی بنده در کتاب خود پس در کند و الله تعالی از وی یعنی کتاب اعمال او را با و بناید و در کند و اگر ضعیف تر باشد  
 تعالی راجع دارند نیز صورت دارد و واه من فوق الحساب یومئذ یا عائشه هلك بدرستیکه شان نیست که کسی که کاوید و شد و وقت کرده شد حساب  
 را در آن روز ای عائشه تحقیق هلاک شد و واه احد و عن ابی سعید الخدری فی ذاتی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم روایت از ابی حمید  
 خدری که وی آمد آنحضرت را فقال اخبرنی من یقوی علی لقیام القیمه پر گفت خبر ده مرا که چکس قوت خواهد داشت بر هیبتان روز قیامت الذی  
 قال الله عز وجل انکس که گفته است خدا عز وجل در شان او یوم یقوم الناس لرب العالمین روزی که بایستند مردم نزد پروردگار جهانیان  
 درازی که آن روز دارد و فقال یخفف علی المؤمنین پر گفت آنحضرت بک و اسان گردانیده میشود و اثبات دن در آن روز بر مسلمانان حق یکنون علیه  
 اک الصلوة المکتوبه تا آنکه می باشد آن روز بر وی و نند نماز فرض که نهایت آن چهار رکعت است و عنده قال مثل رسول الله و هم از ابی سعید آمده است  
 که پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم عن یوم کان مقداره خمسين الف سنة از روزی که باشد مقدار آن پنجاه هزار سال ما طول هذا  
 الیوم چه عجب است در آن روزی این روز فقال پر گفت آنحضرت و الذی قضی بیده انه یخفف علی المؤمنین بذا سو کند که آن روز سبک گردانیده میشود  
 بر مسلمانان حق یکنون علیه من الصلوة المکتوبه تا آنکه می باشد سبک و آسان تر بر مسلمانان از نماز فرض یصلیها فی الدنیا که می گذارد و آنرا در  
 و واهما الیهقی فی کتاب البعث والنشور و عن اسماء بنت یزید عن رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم قال یخسر الناس فی صعيد  
 واحد یوم القیمه فراهم آورده میوند مردم در صعيد واحد روز قیامت صعيد در اصل معنی زمین و مرا و اینجا زمین فراخ نهوار چنانکه در حدیث یک  
 آمده که زمین محشر زمین سفید هموار است که میگذرد پای و روی از جهت ملاست آن فینادی مناد پس آواز میداد آواز دهنده فیقول پس میگوید  
 آن آواز دهنده این الذین کانت تجانی جوعهم عن المضاجع کجا اندان کسانی که دور و جدا می باشد بطنهای ایشان از خوابگاههای ایشان را

یا ربی

باب الرحمن والشفاعة

سنت نبی و احوال شفاعت

الفصل الاول

این قائم لیل است از برای نماز و تهنید و بعضی جایزین مراد داشته اند نماز مضمون و هم قلیل پس برمیگزیند از اهل محشر آنها را نسبت ایشان اینست و حال اگر ایشان کم باشند بران مردم فهد خلوتی بجهت بفرستد حساب پس میداند بهشت را بی آنکه حساب گرفته شود و از ایشان که بقیه بسیار الناس الی الله است پس امر کرده میشود مردم را بحساب گرفتن دعاء البهمنی فی شعب الایمان ۳۰ باب الحوض و الشفاعة حوض در نعمت جمع شدن آب و سیلان او و حیض زنان را باشد و سبب سیلان دم است شش از انست و در او سینی حوضی است که آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم در روز قیامت باشد و صفای وی در احادیث بیاید و وارد شده که هر پیغمبر احوشی است در روز قیامت است و بی بر آن و در دنیا و شفاعت مشتق از شفع است و معنی آن در اصل بوی چیزی بخیزی است و شفع مغال و ترک معنی رنج است مقابل فرو نیز با معنی است و شفع که حق بسیار است در زمینی که فروخته شود هم این قبیل است و در شفاعت نیز پیوستن شفع است به مجرم بدو خواست کردن گناهان وی از درگاه رحمت و انواع شفاعات همه ثابت است رسید المرسلین را صلی الله علیه و آله و سلم بعضی مخصوص وی و بعضی بشارت و اول کسی که فتح باب شفاعت کند آنحضرت باشد پس در حقیقت شفاعات با هر راجع بحضرت وی بود و او است صاحب شفاعات علی الاطلاق نفع اول شفاعت عظمی است که عام است بر تمامه خلایق را و مخصوص است به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که هیچکس را از انبیا صلوات الله و سلامه علیه کجا جزأت و اتمام بر آن نباشد و آن برای ازاحت و تخلص از طول وقوف در عرصات و قبیل حساب و حکم کرد که از تعالی و تقدس و بر آوردن از ان سذت و محنت چنانکه در احادیث بیاید دوم از برای در آوردن قومی در بهشت بفرستد و ثبوت آن نیز وارد شده برای پیغمبر و از بعضی مخصوص بحضرت او است سیوم در اقوامی که حسات و سیات ایشان برابر باشد و با مداد شفاعت به بهشت در آیند چهارم قومی که مستحق و مستوجب و نزع شده باشند پس شفاعت کند و ایشان را به بهشت در آورند پنجم برای نفع درجات و زیادت کرامات ششم در گناهکاران که بدو نزع در آمده باشند و شفاعت برآیند و این شفاعت شریک است میان سایر انبیا و ملائکه و ملائکه و شهدا و معتمد در استغاث جنت رستم و در تخفیف عذاب از آنها که مستحق عذاب مخلد شده باشند پنجم برای اهل بدینه خاصه و هم برای زیارت کنندگان قبر شریف بر وجه انبیا و اختصاص کند و ذکره ۱۱ الفصل الاول عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیانا انما اسیر فی الجنة فمرد آنحضرت در شفاعتی آنکه من سیر میکنم در بهشت و ظاهر آنست که این سیر در شب معراج باشد اذ انما بهو حافاه فباب الدار الجوف ناکاه رسیدم بجوئی که در هر دو جانب او کنبه های مرورید یکایک میانه کاواک اند مینی بر کنبه های مرورید است خوف قلت ما هذا پرسیدم چیست این جوی بن گفت یا جبرئیل قال هذا الکون الذی عطاک دیک گفت این حوض کوثر است که داده است زاپر و در کار تو اشارت است بکبریه انا اعطیناک الکون و بسیاری از مفسران آنرا بحوض کوثر تفسیر کرده اند و تحقیق آنست که مراد بکوثر خیر کثیر مفرط است از علم و عمل و شرف و این حوض مذکور بخوبی از انست و بعضی با ولاد و اتباع و عطا می اندت تفسیر کرده این نیز داخل خیر کثیر است و این قوم را در بیان این سخنان بلند و کلمات ارجمند است برخیز از ان و بیاید مناب انبی عشر مذکور شده است فاذا طهنت مسلک اذ فو پس ناکاه می بینم که کل وی مشک تیز بوی فاصل است و در فرجه بخت تیزی بوی خوش یا ناخوش و مشک اذ فر مشک بغایت خوش تیز بوی و دواء البخاری و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حوضی بسیار است شهر سافت حوض من مقدار سیر یک ماه است و نرو باه سوا و کوشای وی برابرند یعنی مربع است و رازی و پنهانی وی برابر ماء ابیض مثل اللبن آب وی سفید از شیر است و درجه الطیب من المسک و بوی وی یعنی بوی آب وی خوشتر از بوی مشک و کبرانه کجوم السماء و کوزای وی مانند ستارهای آسمان است در بسیاری و در خسانی من شیرب منه فلا یظلم احد کیک نبوشد از ان حوض پس نشد نکرد و همیشه اگر کوید برین تقدیر لذت انهار بهشت بجهت دریابند چه لذت آب بوجو تشنگی است و چون تشنگی نباشد لذت نیز نباشد که می مراد تشنگی مفرط جملک است و نیز تشنگی در تشنگی الم است که بدفع آن لذتی متوهم میکرد و چون الم آن نباشد بدفع آن حاجت نیفتد و شاید در آنحال تشنگی لذت نبخشند و نیز در بهشت هر چه خواهند حاصل کرد و اگر تشنگی نیز خواهند حاصل کرد و متفق علیه و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان حوضی بعد من الجنة من عان بدستی که حوض من دورتر است از دوری المیه نفع بهره که نام شریست از آخر شهرهای شام متصل دریای من از عدن که شهرست از شهرهای من متصل دریای بند هواشد مباضا من الخلیج یجفق آب آن حوض معیت تر است در سفیدی از برف و اصلی من العسل باللبن و شیرین تر از لبن تر است از شبنم آمیخته با شیر و لایقه اکثر من عد و الفجور و بر اینه آوند با می شیرتر است از شارب کارکان وانی لا صلا لنا من عنه و بدی که من بر اینه باز میدارم و میرانم مردم را یعنی امتان دیگر را از وی که با صمد الرجل بل الناس عن حوضه چنانکه میراند و شتران مردم را از حوض خود قالدو گفتند یا رسول الله انصرفنا و می شد آیامی شناسی ما در آنروز که غیر ما میرانی و باز میداری قال نعم گفت آنحضرت آری می شناسی شارب لکم سماء لیس لا احد من الامم مرثا را علامش و نشانی است که نیست مر بهی یکی از اینها را بسیار بکبر بین و سکون یا مقصور علامست و محدود نیز آمده ثو دون علی عر المجملین من ثواب الوضوء می داند بر من سفید پشائی و دست و پا از بوی نیکو نیت و وضو چنانکه گذشت در کتاب

الطهارة و در باب فضل وضو و واده مسلم و فی واده عن انس و در روایتی در مسند از انس اینچنین آمده که قال گفت آنحضرت فرمودی فی ابا ذر ان الله فضل الفضل ویده میشود در آن حوض آب ریز بای طلال و نقره ابرین کبیر بمنزه عرب آریز که در و نجوم السماء مانند شمارگان آسمان و فی آخری له عن ثوبان و در روایتی دیگر در مسند از ثوبان اینچنین آمده که قال گفت انس مثل عن مثله به پرسیده شد آنحضرت را از آب آن حوض فقال لیس گفت آمد با صفا من الکتب و احل من العسل آب کوی سخت تر است از روی سفیدی از شیر و شیرین تر است از شهد بخت فید من ابان بمده اند من الجنة احدهما من ذهب و الاخر من فضة میریزند بزور و سیلان میکند فی در آن حوض دونا و دان که مدومی کنند آنرا از بهشت یکی از طلا و دیگری از نقره و غت بغین مجده و تاء منقوطة شده یعنی عس و قمر و غلبه و پی در پی آمدن و بغت کبیر بغین و ضم آن از ضرب و نصر هر دو آمده و بعب با و موحده شده و ضم عین حمله از عب یعنی پیایی آب خوردن و شعب بیا و تختانیه و تاء مشدده و فتح عین حمله از عب یعنی مجر یعنی روان شدن و بیرون آمدن آب نیز روایت است و نیز آب کبیر سیم شستن است از وزب یعنی سیلان آب یا فارسی است معرب بمنزه و میزد در فارسی معنی بوال آید و عن مهمل بن سعد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم انی فر حکم علی الخوض من پیش رنده شام بر حوض و حوط بفتحین کسی را که بزد که پیتر از قوم به منزل رود تا حوض و دلو و ریسمان طیار دارد و من مر علی شرب هر کسی که می گذرد بر من میزند آب آنرا و من شرب لم یظلم احد او بر که نباشد از آب آن تشنه نگردد و هرگز نبردن علی اقوام اخر فسم بر این و در میانند و می در آیند برین کرده بای یعنی از امت من که می شناسم من ایشان را و بعضی منی و می شناسند ایشان را و حال صبی و بطنهم بر سر حایل و مانع گردانیده میشود میان من و میان ایشان فاقول اللهم منی پس میگویم من بدرستی که ایشان از منند فقال افک لا ندری منا احد فوا بعدك گفته میشود که تو در نمی یابی و ندری که چیز حادث گردند و نو پیدا آورند و ندری که از تو فاقول مصفا صفا من غیر بعدی پس میگویم من دوری باد دوری باد از مقام قرب و رحمت مرکسانی را که تغیر دادند وین و سنت مرا بعد از من یعنی این حدیث نزدیک بعضی از آن حدیث است که در فصل اول در باب شکر گذشت که در آنجا گفت ای صحابی و شرح و تاویل آن با شما گذشت متفق علیه و عن انس ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال یجلس المؤمن يوم القيامة جسر کرده میشوند از جنیدن مسلمانان روز قیامت حتی یعموا بخلک تداکله در قید و راکورده میشوند و محزون گردانیده میشوند بسبب جبر ففعلون لو استشفعنا الی دنا پس میگویند مسلمانان کاشکی طلب شفاعت میکردیم بسوی پروردگار خود و پیدا میکردیم بر خود کسی را تا در حضرت وی شفاعت میکرد ما را فخر بچنان مکانی پس میبندند و میرود ما را از اینجا که هستیم ایم تا در راحت می انداخت و خلاص میکرد ما را ازین آذوه و محنت فافون آدم پس می آیند آدم با ففعلون پس میگویند انما آدم ابو الناس تو آدمی پدر تمام مردم خلقت الله بیده پیدا کرد ترا از اینجا بدست قدرت خود و بسکند جنس تو ساکن کرد این را بهشت خود را و احد الله ملکک و سا جدر دایند برای تو فرشتگان خود را و خلقتک معا و کشتی و دانانید ترا و ما همه چیز را اشفع لنا عند ربک شفاعت کن ما را نزد پروردگار تو که مخصوص گردانید ترا بان فضایل و کمالات حتی بچنان مکانی تا در راحت بخشد و ببرد ما را از اینجا بای که بغایت سخت و دشوار است ففعل لست هنا که پس میگوید آدم نیست من در مقام و مرتبه که گمان میبرید شما تا جرات کنم و در مقام شفاعت و ابتد کنم و فتح این باب بنایم و بذا که خطبته النبی صاب و یاد میکند وی علیه السلام گناه و تفسیر خود را که رسیده بود او را اکل من الشجرة که خوردن اوست از درخت و خطی عنها و حال آنکه تحقیق نمی کرده شده بود از نزدیک شدن بان و لکن ابوا فوجا اول بنی بعثه الله الارض و لیکن بیاید نوح را که اول بنی مرسل است که فرستاده است او را الله بر کافران روی زمین فافون فوجا پس می آیند نوح را ففعل لست هنا که پس میگوید نوح نیست من در اینجا و درین مقام که شما گمان میبرید و بذا که خطبته النبی صاب سواله و به بغیر علم و یاد میکند نوح که خود را که رسیده بوی و آن سوال کردن اوست پروردگار خود را در بنات پسران دست و تحقیق ناکرده که این سوال می بایست کرد بانه تا خطاب آمد که یا نوح میرس از آن چه بدان علم نداری و لکن ابوا و اهاهم خلیل الرحمن و لیکن بیاید ابراهیم را که دوست خدای جبرائیل است قال فرمود آنحضرت یا نوح و اهاهم پس می آیند ابراهیم را ففعل انی لست هنا که پس میگوید ابراهیم بدرستی که من نیستم در مقام و مرتبه او را آن و بذا که ثلث کذب باث کذب من و یاد میکند ابراهیم سه دروغ را که گفته بود آنرا و دنیا و بحقیقت آنرا دروغ اند بلکه دروغ ما و در صورت ذر و رفع اند و لیکن چون مقام و مرتبه انبیا عالی است بر ایشان با شال این امور میخواستند رود یکی از آن سه دروغ آنکه قوم او بتماشای عیدی که داشتند بیرون میرفتند او خواست که نزد و فرصت یابد و بتان ایشان را بشکند گفت من بیا برم با شما بیرون منی تو انم رفت و بطا بر بایستی نداشت اما چه توان دانست شاید که در باطن بوده باشد و مزاج آدمی را در اکثری خللی و انحرافتی نبود و شاید که بایستی دل بی ذوقی آن مراد داشته که محبت کفر و عدا د ایشان بود و دوم آنکه چون بتان ایشان را بشکست گفتند تو کردی این را با ما ای ابراهیم گفت من نکردم بلکه این بت کلان کرد یعنی باعث و بانی بر این فعل مراد بود این بت شد که بعد از ت تحظیم شما ممتاز و متفرد است یا مقصود است از ازام ایشان چنانکه یکی خطی بنویسد و رعایت حسن و لطافت و دیگری که آنرا نتواند نوشت کوید تو نوشته این خط و دیگری که بنویستند

تو نوشته گنايت ميکند از آنکه انجمن نوشن از تو هرگز نيايد ميروم آنکه زوجه خود را که ساره نام داشت بخت استخلاص از ظلم آن کافر گفت اين خواهر منست و مرا  
 اخوت اسلام داشت و نیز دخترم می و لکن اينوا موسی عبد الله افاه الله التوریه و لیکن باید موسی را که بنده ایت که داده است او را شد تعالی  
 توریست که کتابی عظیم الشان است و کبریا بنی اسرائیل تابع او نید و کله و فریجها و سخن گفت الله تعالی با وی بواسطه و نزدیک گردانید او را از دار محرم  
 امر حضرت خود ساخت قال فباثون موسی فبقول انی لست هناك گفت پس می آید موسی با پس میگوید موسی فیت من در مقام و اهل آن و بعد از خطبه  
 الفی اصاب قتله النفس و یاد میکند موسی که خود را که رسید بوی دان اشق قتل است که او رستی زود کار وی بیکت تمام کرد و لکن ابوالاعلی  
 عبد الله و رسول و روح الله و کله و لیکن باید عیسی را که بنده خاص خداست فرستاده اوست و روحانی است که بی او و جانی حضرت عیسی پیدا  
 شد با سبب حیات اجسام و قلوب است و کله او است که بیک کله کن پیدا شده و در حد کلام کرده فباثون عیسی فبقول لست هنا که پس می آید عیسی  
 پس میگوید عیسی من نیستم در اینجا ابوالاعلی کار و عیسی علیه السلام عذری بیان نکرد و خطیه زود دیا و رد و گفته اند شاید که توقف وی علیه السلام بخت شتر نیک  
 بود که از محنت و اقوامی نصاری بروی و بر والد وی بالو بیت داشت و در بعضی روایات مذکور نیز شده و احتمال دارد که وی علیه السلام خود را با قطع نظر از  
 اعتذار و متک بدان اهل این مقام که قناب شفاعت است مرا عده خلایق را نیافت و جرات بر آن نکرد و صواب است که بنده انبیا و مرسلین صلوات الله علیهم  
 اجمعین از آمدن دین مقام و اتمام بر این کار عاجز و قاصرند بی جستار و با عتذار و لیکن در ظاهر عذری نیز که دند بخیر سید المرسلین امام النبیین که به بهایت  
 قرب و عزت و مکنات محض است و محمود و محبوب حضرت اوست و بلند او را حدیث دیگر آمده که انبیا همه گفتند که ما اهل این کلا نیستم بی آنکه مثبت و تعقل و خدا  
 نمایند و اند اعلم و لکن ابوالاحمد عبد الله غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر و لیکن باید محمد را صلی الله علیه و آله وسلم که بنده است که امر زید و است خدا  
 مراد بر هر پیش که نشسته از آن بان وی و هر چه پس آمده بد آنکه احوال و تاویلات دیدنی است بعضی گفته اند که با و بگفرت عصمت و جمیع انبیا صلوات الله علیهم اجمعین  
 معصوم و مغفونند و آنچه حضرت ایشان منسوب است از جنس کناست هر یکی از آنها را تا و بی و توحی است حضور ما سید انبیا صلی الله علیه و آله وسلم که هرگز در هیچ وقت  
 خطیه و سید انحضرت وی بوجو دنیا و دین و لیکن او را خرداوند در دنیا و اعلام نموند بدن نه دیگر از اولیاد ایشان یا داور و دند خطیای خود را و احسن احوال آنکه  
 این کلمه شریف است انحضرت غوث برای سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم که در اینجا کناهی باشد و مغفرتی بود و صاحبان و مالکان چون از بنده خاص خود را  
 و خوشنود شوند و خواهند که اختصاص امتیاز آن بنده را اظهار نمایند و سرفراز سازند و گویند که ما ترا بختیدیم هر چه که می و هر چه کنی ترا عاف است و بر تو هیچ کفری نه و با  
 اقوال نیز شرح ذکر کرده ایم قال گفت انحضرت فباثونی فی آیه من فاسا نذین علی فی ذی طلبا نذین در آمدن می کتم بر پروردگار خود و در سر غرضی که مقامی خاص  
 و جای حضور من است که بچسک را در آن مدخلی و کنایشی بنو و فوذنی لی علیه پس اذن کرده میشود در آمدن بروی تعالی فاذا اوابنه و فعت مساجدا پس چون می فرمود  
 تعالی و تقدس می اقم مسجد کشنده بدعنی ما شاء الله ان بدعنی پس میگرد و دور با میکند را پروردگار تعالی و مسجد و چند آنکه میگوید که بگذار و ببقول ارفع محمد  
 پس از آن میگوید سر بر آری محمد محبوب من است و در کاهن ای بنده خاص من و فل شمع و بگو هر چه میگوئی شنوده میشود و اجابت نموده میشود و اشفع  
 تشفع و شفاعت کن هر که را میخواهی قبول کرده شود و شفاعت از تو و سل خطه و بطلب هر چه میخواهی داده میشود از افعال گفت انحضرت فادع و بطلب هر چه  
 سر خود را فاشی علی بی بثناء و بطلب هر چه میطلبی بر پروردگار خود و بثناء و ستودنی که می آموزد پروردگار تعالی مرا بعد از وقت و ازین جهت این  
 را مقام حمد و مقام محمود و گویند و از اینجا معلوم کرد که شفع را باید که اول حمد و ثناء می شفع کوید تا بقر و رضای وی شرف کرد و بقبول شفاعت نیاز کرد و در شافع  
 پسر شفاعت میگویم فعدلی حدای پس حد میکند پروردگار تعالی برای من حدی معینی یعنی تعیین نماید طایفه محض من از کاه کاران را برای شفاعت چنانچه فی زمانه فی  
 کاران و شراب خوانان را مثلاً حکم میکند که این طایفه را شفاعت کن فاخرج فاخرجهم من النار و پس بیرون می آید از دکان حضور و بیرون می آید این طایفه را از آتش و در  
 و داخلهم الجنة و می آید از در بهشت و از اینجا معلوم میشود که مستحقان شفاعت در اینجا غیر این محبوبان که ذکر کرده شدند و دیگران نیز بودند که ایشان را بی توقف از آتش  
 فرستاده بودند چون ذکر شفاعت اینها نیز کرد یا مراد بناد اینجا که می شفاعت است که از بقیه قناب حاصل شده و مراد باخرج استخلاص از آتش است که اقبل و اند اعلم فاعود  
 الثانیه پسر بر یکدم و میروم بدر کاه باردوم برای شفاعت طوایف دیگر فاسا نذین علی بی فی دایره فوذنی لی علیه فاذا اوابنه و فعت مساجدا فادع  
 ما شاء الله ان بدعنی فادع فادع و اشفع و اشفع و سل خطه قال فادع و اشفع فاشفع علی بی بثناء و بطلب هر چه میطلبی بر پروردگار تعالی  
 فادع فعدلی حدای فاخرجهم من النار و داخلهم الجنة فادع فادع و اشفع و اشفع و سل خطه فادع و اشفع فادع و اشفع و سل خطه فادع و اشفع فادع و اشفع و سل خطه فادع و اشفع  
 بثناء و بطلب هر چه میطلبی بر پروردگار تعالی فادع فادع و اشفع و اشفع و سل خطه فادع و اشفع فادع و اشفع و سل خطه فادع و اشفع فادع و اشفع و سل خطه فادع و اشفع  
 القرآن که کسکه تحقیق میس کرده و نخواهد داشت او را قرآن ای و جب علیه الخلود یعنی لیکه واجب کشته بروی همیشه بودن در دوزخ یعنی کافران فادع

آنها که در محنت  
 حج









انت و سلوک کردن آن دشوار است و درین معنی گفته شده پس کار عریضی است عجب کل و آسان چون جبر صراط است بسی روشن و بار یک فعل المومنین  
 کطرف العین پس میگردند بعضی مؤمنان مانند چشم زدن و کالبرق و بعضی مانند برق که در آسمان درخشد و کالنج و بعضی مانند باد و کالطیر و بعضی مانند پرندگان و کالجایه  
 انخیل و بعضی مانند اسبان تیز و خوش رفتار و الوکاب و بعضی مانند شتران بنجاح مسلم پس بعضی از مؤمنان نجات یابند و سلامت داده شده اند از آتش و دوزخ یعنی  
 از صراط میگردند و غیره با ایشان هیچ ضرری و محذور و مشمول و بعضی کسانی اند که مجروح و خراشیده میشوند و پراکنده میشوند پوستهای ایشان پس از آن رها  
 کرده و کشته میشوند و خلاص کرده میشوند از آتش و ملک و دشمنی فادجهنم و بعضی بپرده کرده و انداخته و رانده میشوند در آتش و مکدوس بین مصلح نیز روایت است بهین  
 معنی و مکدوس هم بیم و فتح کاف و سکون را و فتح دال نیز آمده یعنی بسته و دیندار کرده و جمع ساخته و بر یکدیگر انداخته میشوند در آتش حتی اذا خلص المؤمنون  
 من النار تا آنکه چون خلاص شوند این مسلمانان که افتاده بودند در آتش و بیرون آیند از آتش یعنی بعضی از ایشان بعد از چیدن عذاب بمقدار معصیت و پاک  
 شدن از آتایش و از اینجا معلوم شد که مؤمنان همیشه در عذاب نمی باشند و بیرون می آیند آخر از آن و شفاعت میکنند دیگر از آنکه هنوز از آتش نبرده اند بسبب کثرت  
 معاصی ایشان و مبالغه میکنند در مطالبه و سئلت از حق عز و علا بر آمدن ایشان را چنانچه فرمود فوالذی نفسی بیده ما من احد منکم با شد مناشد  
 بکند سو کند که نیت هیچ کی از شما سخت تر از روی طلب و سؤال و شفاعت فی الحقی قد تبین لکم در حق که بر تحقیق ظاهر و ثابت شده بر خضم من المومنین الله  
 یوم القیمه لاخواتهم الذین فی النار از مؤمنان در مناشدت و مطالبت و سئلت کردن مر خدا را روز قیامت و برادران خود را که در آتش دوزخ اند  
 یعنی شما در حق که ثابت و ظاهر می باشد بر خضم چگونه مطالبت و مواخذت بجد و مبالغه میکنند مؤمنان در شفاعت کردن برادران خود را که در آتش دوزخ مانده  
 اند و بیرون آورده و ایشان از آن عذاب و مبالغت و سئلت از جناب حق تعالی بیشتر نمایند بقیولون دنیا کالانوار اهلون معنا و بصومون و یحجون میگویند و مؤمنان  
 ای پروردگار ما و ندر ایشان که نماز میگذارند با ما و روزه میدهند و حج میکردند و فیقال لهم اخبروا من عرفتم پس گفته میشود و ایشان را بیرون آرید کسی را  
 به شهادت که از اهل خیر و صلاح است چنانکه از سیاق حدیث ظاهر است فیجوز صومهم علی النار دین حرام گردانیده میشود و صورتهای ایشان یعنی رویها  
 مؤمنان که در دوزخند تا شناخته شوند فیجوز خلقا کثیرا پس بیرون می آرند خلق بسیار را که بقیولون دنیا ما بقی فیها احد من امرتنا به بیشتر میکنند  
 نمی پروردگار ما باقی نماید در آتش هیچ کی از آن کسانی که امری را بر ما و برادران ما بقیولون ادعوا من وجدتم فی قلبه مثقال دینار من خیر فانحرو  
 پس بگوید پروردگار تعالی باز گردید پس کسی که بایست در دل وی مقدار دینار از نیکی بیرون آرید او را فیجوز خلقا کثیرا پس بیرون می آرند مردم بسیار را  
 هم بقیولون ادعوا من وجدتم فی قلبه مثقال نصف دینار من خیر فانحرو فیجوز خلقا کثیرا ثم یقولون ادعوا من وجدتم فی قلبه مثقال ذمّة من خیر فانحرو  
 فی قلبه مثقال ذمّة من خیر فانحرو خلقا کثیرا ثم یقولون دنیا ما بقی فیها احد من امرتنا به بیشتر میکنند پس بیرون می آرند مردم بسیار را  
 و در آتش نیکی را یعنی از اهل نیکی کسی را که ادنی نیکی او زده از آن زیاد بر اصل ایمان داشت خواه از اعمال جوارح یا از اعمال قلب فیقول الله تعالی پس  
 میگوید الله تعالی شفعت الملائکة و شفعت النبیون و شفعت المؤمنون شفاعت کردند فرشتگان و شفاعت کردند پیغمبران و شفاعت کردند مؤمنان  
 و شفاعت همه ایشان مخصوص بود کسانی که نیکی کردند اگر چه مقدار ذره باشد زیاد بر اصل ایمان و لم یبق الا ارحم الراحمین و باقی نماند مگر صرف رحمت پروردگار  
 تعالی که هر بان ترین هر بانانت فیقبض قبضه من الناصر پس بگیرد و پروردگار تعالی و تقدس یک مشت مردم را از آتش دوزخ فیخرج منها قوما یعلمون  
 خیرا قط پس بیرون می آرد وی تعالی از آتش هر کسی را که نکرده اند هیچ نیکی را بر کثر زیاد بر اصل ایمان مذ عاده و احما قومی که تحقیق گفته اند در دوزخ مانند انگشتان  
 رجم بضم حمله جمع معنی غمر یعنی کشتن فیلقیهم فی نهر فی خواه الجنة یقال لها نهر الحیوة پس می اندازد ایشان را در جوی که واقع است در بهشت و در بهشت  
 بهشت و راههای وی و گفته میشود و مراد از جوی زندگانی و افواه راجع فیهته دهمته اند بضم فاء تشدید و او معنوی و فی الصرح فیهته بالفهم و التشدید دانه کوئی  
 ادما نه جوی و در مشارقی الانوار گفته کو یا مرا و تختات سالک قصور حنبت و منازل وی مراد است فیجوز مند پس بیرون می آیند از آن هزار و تازه که ما کما فیخرج  
 الجنة فی جمیل السیل چنانکه بیرون می آید به درخت و خاشاک که بالای سبیل میباشد چه کبریا تخم ترها و در مشاقت گفته که چه کبر اسم جامع است ترخبات  
 ترها را که چون با دوزخ پراکنده گردد و در صرح گفته که چه الکسر تخمهای دشتی که از وی قوت نشود و وجه تشبیه زود درستن و تر و تازه شدن است جمیل  
 سین مجاز حمله بر وزن فیصل آنچه بر میدارد و از اسب از دل و خاشاک فیجوز کاللولی فی دقا بهم الخواتم پس بیرون می آیند مانند مروارید پاک و صاف  
 و روشن و در دنیا ایشان فائزها و ملامتها که بدان شناخته می شوند و ممتاز میگردند از آنها که مغفور نشده اند و بر آمده اند از آتش و سید و واسطه عمل صالح  
 فیقول اهل الجنة پس میگویند بهشتیان هو لاء عتقاء الرحمن این جماعه آزاد کرده شده که آن خدای هر بان اند که ادخلهم الجنة بغیر عمل  
 معلوم و آرد و است ایشان را در بهشت بی سابقه علی که کرده اند و لاخیر قد موهوبی واسطه نیکی که پیش فرستادند از آن فیقال لهم لکم ما دیتهم پس  
 گفته میشود و مرایشان را مرشداست آنچه دیدید از انعام و اکرام و مشله بعد و نعمتهای دیگر است مثل آن بآن و طبیعتی گفت معنی این است که تا هر جا که

بیت

و چون باران  
 ببارد و زود در  
 کشته و زود در بهشت  
 ابو عمر گفت چه روایت  
 است که در دوزخ  
 و خاشاک خود  
 برود



به بینید و چشم شما بر آن بنفید و نظر شما آنجا را کند برای شماست مانند آن باهست اگر گویند پس فرق چه باشد میان عالمی و غیر عالمی چون همه در بهشت درآمدند  
 بنعم آن سرور و شرف شدند زیاده بر آن چه تصور توان کرد و جوابش آنکه بهشت را درجات و مراتب است بعد و نهایت همه در بهشت درآمدند و در نعمتهای ظاهری  
 شرکت شدند اما جزای اعمال و امتیاز عمل باقیست و با وجود آن همه فضل و دوست یوسته من بشا و الله ذو الفضل العظیم و از اینجا باید دانست که عمل و عبادت برای بهشت  
 و نعم آن نیت آن وظیفه بندگی و مقتضای محبت است و اجر و جزای آن فضل و کرم است و با وجود آن هیچ عمل نرزد و میضایع نبود و هر چیز را اجر میبخشد  
 و مرتب و در جنتی باشد متفق علیه ۱۲ و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا دخل اهل الجنة الجنة و اهل النار النار و هم از  
 ابی سعید خدری است که گفت گفت پیغمبر خدا وقتی که در آید بهشتیان بهشت را و دوزخیان دوزخ را بگوید الله تعالی میگوید خدای تعالی من کان فی  
 قلبه مثقال حبة من خردل من ایمان فاخرجوه کسی که ست در دل وی مقدار دانه از خردل از ایمان پس بیرون آرید او را از دوزخ فخرجون قد  
 امضوا و عادوا و احما پس بیرون آیند و حال آنکه به تحقیق سوخته اند و کشته اند مانند آنکه است فیلقون فی نهر الحیوة پس نذاخته میشوند در نهر حیات  
 فینبتون کما تنبت الحبة فی حمیل السیل پس میرویند و تر و تازه میشوند چنانکه میروید چه در حمیل سیل الم تر و انما تخرج صفراء ملقوة آبیانی بنید که  
 مجر بیرون می آید زرد و در هم پیچیده یعنی تر و تازه متفق علیه و عن ابی هریره ان الناس قالوا روایت است از ابی هریره که مردم گفتند یا رسول  
 الله هل نری دنیا یوم القيمة ایامی منیم بار و در کار خود را روز قیامت فذکر معنی حدیث ابی سعید پس ذکر کرد معنی حدیث ابی سعید خدری  
 که گذشت اگر چه در لفظ اختلافی دارد و غیر کشف الساق جز ذکر کشف ساق که در حدیث ابی هریره نیت و قال و گفت ابی هریره بجای آنکه در حدیث  
 ابی سعید گذشت ثم یضرب الجبر علی جنم الی آخره این عبارت را که در معنی اوست یضرب الصراط بین ظهرا فی جحیم زده میشود و بر پا کرد میشود  
 صراط در میان دوزخ فاکون اول من یخرج من الوسل بامته پس میباشم نخستین کسی که میکند از صراط از پیغمبران با امت خود و لا  
 یتکلم یومئذ الا الوسل و سخن نمیکند و مجال سخن ندارد در آن روز هیچکس کبر پیغمبران و کلام الوسل یومئذ و سخن پیغمبران در آن روز نیست که اللهم  
 سلم سلم و فی جحیم و در دوزخ کلا لیب جمع کلوب بفتح کاف و تشدید لام مضمومه آهنی سر کج و بعضی گفته آهنی شعبه دارد که آویخته میشود بدان گوشت  
 مثل شوك السعدان مانند خارهای سعدان بفتح سین و سکون عین کیایی است که مر او را خارهاست مانند سرسپان و آن بهترین چوبی شتر است و  
 نومی گفته مر او را خارهای بزرگ است مانند خشک هر جانب و خارهای و را خاکی سعدان نیز گویند لایعلم قدر عظمتها الا الله نمیداند مقدار بزرگی آن  
 هیچکس کرد خدا تخطف الناس باعالمهم میر باید آن کلا لیب مردم را بر دارهای ایشان و تخطف کسرها و بفتح آن هر دو است فنهیم من یوقی بصله  
 پس بعضی از ایشان کسی است که هلاک کرده میشود بگرد خود و منهم من یخردل فیینجو و بعضی از ایشان کسی است که خمر شهید میشود و پاره کرده  
 میشود و ستر نجات می باید و خلاص میشود پس کافر هلاک کرده میشود و نجات نمی باید و فاسق خدش و کدس کرده میشود و ستر نجات می باید و حق اذ افغ  
 الله من القضاء بین عباده تا آنکه چون میرد از خدا تعالی از حکم کردن میان بندهکان خود و تمام میکند آنرا و ادا دان بخرج من النار و ادا دان  
 یتوجه و میخیزد که بیرون آید کسی را که میخیزد بیرون آید او را من کان یشهد ان لا اله الا الله اذان کسان که گواهی میدهند که نیست هیچ معبود  
 بجز خدا و محمد فرستاده اوست امور الملائكة ان یخرجوا من یعبدا الله میفرماید فرشتگان را که بیرون آرند کسی را که پرستش میکند خدای را یعنی  
 ایمان دارد و معبودیت او نه غیر او فیخرجونهم و معروفونهم با ثمار الجود پس بیرون می آرند فرشتگان ایشان را و می شناسند ایشان را به نشان های سجده  
 و حرم الله علی الناس ان تاكلوا ثمار الجود و حرام گردانیده است خدای تعالی بر آتش دوزخ که بخورد اثر سجود را بعضی گفته اند که مراد با اثر سجده است  
 و بعضی سایر اعضا که بر آن سجده کنند آمده نموده و آن هفت عضو است دو پای و دوزانو و دو دست و جبهه فیخرجون من النار و ادا دان متخشا پس بیرون  
 آورده میشوند از آتش و حال آنکه تحقیق سوخته و سیاه شده اند فیصب علیهم ماء الحیوة پس ریخته میشود بر ایشان آب حیات و این منافات ندارد  
 بلکه دوزخ و آتش و میزند در نهر حیات فینبتون کما تنبت الحبة فی حمیل السیل پس میرویند و تر و تازه میشوند چنانچه میروید آن تخم درخس و خاشاک سبیل و بیعی  
 و جل به الجنة و النار و باقی میان دوزخیان بهشت و دوزخ و هو اهل النار و اهل الجنة و آن مرد پس دوزخیان است در آیدن بهشت یا  
 مقبل و وجهه قبل النار و روی آورنده است بجانب آتش فبقول یا ذبا صرف و جی عن النار پس میگوید آن مرد ای پروردگار من بگردان روی مرا از آتش  
 دوزخ و قد قشینی یحما و تحقیق ایذا کرد مرا بوی آتش دوزخ به جهت سوختن دوزخیان در آن و تواند که آتش دوزخ را در حد ذات بومی بد باشد قش  
 زهر آون و آید کردن بر کرده مستقر قشینی یحما ای اذانی و قشبه الدخان وقتی که بکند بینی را دود و قشینی در روایت تخفیف است و از صراح تشدید معلوم میشود  
 و احرق فی ذکاء ها و سوخت مر اسختی و گرمی و زبانه زدن آتش و ذکا بزال سحره بفتح و عادت نزد روایت و لیکن معروف در نصت صراحت و ایا معنی  
 زیر کی و نیز قسمی بضم و است باتفاق فیقول هل عسیت ان اقل ذلك ان تسأل غیر ذلک پس میگوید پروردگار تعالی آیا نزد یک است که اگر

گفتم پس آنرا یعنی کبریا را روی ترا از آتش دوزخ سوال کنی و خواهی جز این چیز دیگر افعیقول لا وحققت پس میگوید آنرا و سوال میکنم و میخواهم چیزی دیگر را سوگند بفرست تو  
فیقول الله ما شاء الله من عهد وميثاق پس میدهد این مرد خدایتالی را از چیزی که میخواهد خدایتالی از پیمان و هتواری آن فیصدف الله وجهه عن النار پس میگردد  
خدایتالی روی و ترا از آتش فاذا اقبل به على الجنة پس چون معنی داد خدایتالی او را بر بشت دای بهجتها می بیند حسن و نصارت آن را مسکت ما شاء الله ان  
یسکت پس خاموش میماند مانی که میخواهد خدایتالی که خاموش باشد ثم قال یا رب قد منی عند باب الجنة تسمیکوید آمد دای پروردگار من پیش بر دروازه بشت  
فیقول الله تبارک وتعالی الیس قد اعطیت العهد والميثاق آیاتیت که تحقیق داده تو پیمانها را و هتواری را ان لا تسأل غیر الذی کنت سالت  
برین که سوال کنی جز آنچه سوال کرده بودی یعنی که روی مرا بجانب بشت آری فیقول یا رب لا اكون اشقی خلقک پس میگوید پروردگار من نباشم من بد بخت  
خلق تو که بیرون بشت افتاده باشم مسلمان همه درون و اگر در بشت نباشم باری کم از آن جزو که بر در بشت باشم فیقول فاعسیبت ان اعطیت ذلك ان  
تسأل غیره پس میگوید پروردگار تعالی پس صیت که نزدیک است که اگر داده شوی تو از این که پیش برده شوی بر در بشت سوال کنی جز این چیز دیگر افعیقول پس میگردد  
آن مرد لا وحققت لا اسأل غیرک سوگند بفرست تو سوال میکنم از تو جز آن را اگر گفته شود چرا عتاب نمیکند پروردگار تعالی او را بر شکستن عهد و سوگند جوابش آنکه حال  
او حال و الهان و مجانبین است و وی در آن معذور است یا آنکه آنجا تکلیف نیست تا مواخذ که کند فیعلی دبه ما شاء من عهد وميثاق پس میدهد بنده پروردگار  
خود را درین مرتبه نیز چیزی را که میخواهد الله تعالی از عهد و ميثاق که زیاده بر آن سوال نکند و نخواهد فیقدمه الی باب الجنة پس پیش میرود او را خدایتالی تا در بشت فاذا بلغ  
بابها فرای ذوقها و منا فيها من الجنة والسرور پس چون برسد آن مرد در بشت را پس می بیند تازی و خوبی بشت را و چیزی را که در بشت است از تازی  
و خوشی فسکت ما شاء الله ان یسکت پس خاموش میماند تا آنکه خواسته است خدا که خاموش ماند فیقول یا رب ادخلنی الجنة پس میگوید ای پروردگار من  
در آرماد بشت فیقول الله پس میگوید خدا تبارک و تعالی و یراک یا ابن ادم ما اغدرک هلاک با در آری سرزند آدم چه عجب عدمی شکنی و بی وفائی میکنی  
تو بر عهدهای خود پس اندرک بغین معجزه و ال حمل از غدر یعنی عهد شکنی و بعین حله و ذال معجزه از غدر نیز خوانده اند یعنی چه چیز معذور دارد و ترا و یراک الیس قد اعطیت  
العهد والميثاق ان لا تسأل غیر الذی اعطیت آیاتیت که تحقیق دادی تو پیمانها و ميثاق که سوال کنی غیر آنکه داده شدی فیقول یا رب لا تجعلنی  
اشقی خلقک پس میگوید ای پروردگار من کرد ان را بد بخت ترین خلق خود که همه درون بشت باشند و من بر در آن فلا یزال یدعو احق یصلک الله منه  
پس همیشه دعا میکند و میخواهد تا آنکه می خندد الله تعالی ازین حالت فاذا حصل له فی دخول الجنة پس چون میخندد الله تعالی اذن میکند او را در آمدن بشت  
فیقول تمن پس گوید خدایتالی آرزو کن و بخواه هر چه خواهی فتمنی حق فاذا انقطع امنیه پس آرزو میکند آنرا که منقطع میگردد و بنهایت میرسد آرزوهای  
او قال الله می گوید خدایتالی تمن من کذا و کذا آرزو کن از چنین و چنین اقبل ینکمر دبه پیش می آید پروردگار او که یاد میدهد او را آرزوهای او را و مطالب  
و دعاها را حتی اذا انتهت به الامانی تا آنکه چون بنهایت میرسد آرزوهای او قال الله تعالی میگوید خدای تعالی لك ذلك ومثله معه مرتز است  
آنچه آرزو کردی و در خواستی و انتان با اوست و فی دعایت ابی سعید و در روایت ابی سعید بن چنین آمده است که قال الله تعالی لك ذلك وعشر  
امثاله مرتز است آن آرزوهای و ده چند آن متفق علیه ۱۴ و عن ابن مسعود عن رسول الله صلى الله علیه و آله وسلم قال  
آخر من یدخل الجنة و یحل پس مردمانی که در آیند بشت را یک مردی است و هو عیسی مریه و یکومرغ پس آنرا در راه می رود و یکبار روی و بر روی  
می افتد باری دیگر و تفعه النادمه و علامت میکند آتش او را باری دیگر باین طور که میرسد گرمی آتش بوی پس ظاهر میشود اثر آن در وی و تغییر میکند  
رنگ بشیر او یا میسوزد بعضی اعضا می او و اصل سفع سیاهی که در روی باشد و صمغی گفته که سفع سرخی که بالای آن سیاهی بود فاذا جا و نزل  
الثفت الیه پس چون میگذرد از آتش و میگذارد از آتاعات میکند و دیگر در بجانب آتش فقال تبارک الذی نجانی منك پس میگوید  
و خطاب میکند با آتش بزرگست خدائی که نجات داد مرا از تو لقد اعطانی الله شیئا ما اعطاه احد من الاولین والاخرین و البته تحقیق دارد  
خدایتالی چیزی را که نداد از هیچ یکی از پیشینیان و پسینیان را و این کلامی است ما در از غایت فرج و ضرورت و حقیقت آن را دانست و مراد  
سبانه در تشریف عطا است فترفع له شجرة پس بلند نموده میشود و درختی فیقول ای رب ادفع من هذه الشجرة پس میگوید آن مرد ای پروردگار  
من نزدیک کردن مرا ازین درخت فلا مستظل ظلها تا پناه جویم بایه آن درخت و امشب من هاهنا و نوبتم ان ابک در در آن درخت است  
از غایت تشنگی که آن مرد که در زیر روی آبی خواهد بود و یا بنا بر آنکه حادث جاریست که در زیر درخت آبی میباشد یا بر سبیل احتمال گفت یعنی اگر آبی در آنجا  
باشد بخورم فیقول الله یا بن آدم پس میگوید حق تعالی ای پسر آدم لعلی ان اعطیتکها سالتنی غیرها شاید که اگر من بدهم تر آن درخت را و  
نزدیک کردم تا آن درخت سوال میکنی و میخواهی چیزی دیگر غیر آن فیقول لا یارب پس میگوید آنرا و نه ای پروردگار من سوال میکنم غیر آن را  
و میباید ان لا یسأله غیرها و عهد میکند آن مرد پروردگار را که سوال نمیکند غیر آن را و دبه بعد مرده و پروردگار روی معذور میدارد

و ملاست میکند و او را لانه یوی ما الا صبر له علیه زیرا که وی می نید چیز را که صبر نیست و او را بر آن چیز فید نیه منها پس نزد یک میکرد و اند او را از آن درخت فیتنظل بظلمها پس پناه میجوید آمد و بسایه آن درخت ویشرب من ماءها و میوشد از آب آن ثم ترفع له شجرة من الحسن من الاولی پسر بلند نمود و میوید و او را درختی دیگر که آن بهتر است از درخت نخستین فبقول ای رب ادننی من هذه الشجرة لا مشرب من ماءها و استظل بظلمها ای پروردگار من نزد یک گردان مرا این درخت تا بنوشم از آب وی بنشینم در سایه او لا اسالك غیرها سوال نکنم ترا غیر این درخت فبقول یا ابن آدم الم تعاهدنی ان لا تسألنی غیرها آیا عهد نکردی تو بمن اینکه سوال نکنی از من غیر آن درخت را فبقول لعلی ان ادنیتک منها تسألنی غیرها فیما هده ان لا یسأله غیرها و یربه یعده لانه یوی ما الا صبر له علیه فید نیه منها فیتنظل بظلمها ویشرب من ماءها ثم ترفع له شجرة عند باب الجنة من الحسن من الاولین فبقول ای رب ادننی من هذه الشجرة فلا استظل بظلمها و امشرب من ماءها لا اسالك غیرها فبقول یا ابن آدم الم تعاهدنی ان لا تسألنی غیرها قال بلی یا رب هذه لا اسالك غیرها و یربه یعده لانه یوی ما الا صبر له علیه فید نیه منها حاصل آنکه بر بار درختی میناید بهتر از نخستین و وی میطلبد و آب آنرا و عهد میکند که دیگر نطلبد و هر بار عهد شکنی میکند پروردگار تعالی چون بی صبری او را می بیند عذر میدارد و درخت سیوم فاذا ادناه منها پس چون نزد یک میکرد و اند او را ازین درخت سمع اصوات اهل الجنة شنود آوازهای بهشتیان را فبقول ای رب ادخلنیها پس میگوید ای پروردگار من در آنرا و در بهشت فبقول یا ابن آدم ما یصغر منك بفتح یا و سکون صاد و عمل از صری یعنی قطع پس میگوید پروردگار تعالی ای ابن آدم چه چیز قطع میکند و خلاص میکرد از تو یعنی از سوال تو خواهش تو که سر بار میکنی و در روایتی ما یصغیر عنی چه قطع میکند ترا از من یعنی مکر کردی سوال با وجود عهد کردن که دیگر نکلم پس چه چیز قطع کند و باز دارد سوال ترا از من و این معنی روشن تر است و روایت اول محمول بر قلب است ای رضیک ان اعطیک الدنيا و مثقالها معها آیا راضی میگردی ترا این که به هم ترا جای در بهشت مقدار مسافت دنیا و مانند آن با آن قال ای رب استهنی منی و انت دب العالمین میگوید آن بنده از غایت تر و سرور آیا استنزا و سخت میکنی بمن و حال آن که تو پروردگار جبار نیایی فی فضک پس خنده کرد ابن مسعود فقال پس گفت الاتسألونی ام ضحک آیا نمی پرسید مرا از چه خنده کردم فقالوا ام تضحک پس پرسیدند از چه خنده کردی فقال هکذا ضحک رسول الله پس گفت ابن مسعود بنحین خنده کرد غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقالوا ام تضحک یا رسول الله یکتفئ صما به از چه خنده کردی یا رسول الله قال فرمود من ضحک دب العالمین خنده کردم از جهت خنده کردن پروردگار جبار نیان حین قال وقتی که گفت بنده استهنی منی و انت دب العالمین فقال پس گفت پروردگار تعالی ای لا استهنی منك و لکنی علی ما اشاء قدید بر رستی که من استنزا نمیکنم از تو و میدانم که اهل مستحق آن نیستی ولیکن میجویم ترا بهر زیرا که من بهر منجا هم قادرم دواء مسلم و فی دوائه عن ابی سعید بنحوه آمده است در روایتی مسلم را از ابی سعید خدری بنانیدین الا انه لم یذکره لیکن مسلم در روایت ابی سعید ذکر کرده این عبارت را که فبقول یا ابن آدم ما یصغیرنی منك الی احوال الحدیث و زاد فیہ و زیادت کرده است درین روایت و یذکره الله سل کذا و کذا یا و میدید و می موزد و بقدر تعالی آن بنده را که سوال کن و بخواد چنین و چنین حق ادا انقطع به الامانی تا آنکه چون منقطع میگردد و به نهایت میرسد بنده از رویا قال الله میکرد الله تعالی هولک و عشته امثالها آنچه از تو کردی آن برای تست و ذه چندان و کمال گفت آنحضرت ثم یدخل بیته پسر می درآید آمد و خانه خود را که در بهشت است فتدخل علیه ذوجاته پس می نید بروی دوزن وی من الحود العالمین زمان سفید روی سیاه چشم کلان چشم حور جمع خوا و عین جمع عینا فقولان پس میگویند آن دوز و جوی الحمد لله الذی حیالک لنا و احیانا لک شکر فذکره که پیدا کرد ترا برای ما و پیدا کرد ما را برای تو درین سرا که منت موت در وی قال گفت آنحضرت فبقول پس میگوید آن بنده از غایت خوشی و شادی ما اعطی احد مثل ما اعطیت داده شد به هیچ یکی مانند آنچه داده شد من و عی ان انی صلی الله علیه و آله و سلم قال یصیبنا قواما من المناد براینه میرسد که دایم مسلمانان را علامت و اثر از آتش دوزخ که متغیر میکرد و اند رنگ روی ایشان را و فی الصرح سفح سوختن آتش و با دسموم روی را و رنگ گردانیدن سوا ف روی سوختگی با بنوب با صا و بها سبب گناهان که رسیده بودند و کرده بودند ایشان آن گناهان را عقوبت عذاب کردن بخیرا و گناهان ایشان ثم یدخلهم الله الجنة دیر می درآرد ایشان را خدا تعالی در بهشت بفضل دحمته بوسیله زیادت رحمت خود و در بعضی نسخ بفضل و رحمت فبقول لهم البهمنیون پس گفته میوید و در این اقوام را دوزخیان بحیث و در آن ایشان در دوزخ در اول بار و این از بهجت تبقی و تحقیر ایشان گویند بلکه برای تفریح و تذکیر تا شکر نعمت گویند و خوشحال و سرور شوند و دواء الجادوی ۱۷ و عن عمران حصین قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یخرج اقوام یرون آوری می شوند و دوزخ را در بعضی نسخ قوم من النار از آتش دوزخ بشفا عتد شفا عتد آنحضرت فیدخلون الجنة پس در می آیند بهشت را و یسمون الجهنمین و نامیده میشوند بنده جهنمی دواء الجادوی و فی دوائه و در روایتی اینچنین آمده که یخرج قوم من اصق من النار و بشفا عتد یسمون الجهنمین بیرون آورده میشوند که وی

برجست

از امت من از آتش و دوزخ شفاعت من نایمده میشوند ایشان جهنمی ۱۷ و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
 سلمانی لا علم اخراهل لنا وخرجوا منها فرمود انحضرت که من سیدانم آخر دوزخیان را در برآمدن از دوزخ و اخراهل الجنة دخولاً و آخر  
 بهشتیان در درآمدن در بهشت و جل منخرج من النار و جوا مردیت که بیرون می آید از آتش و می رود بر شکم و دست خود و جوبه معنی خزین کودک برود  
 سرین خود و خزین نیز آید فبقول پس میگوید الله تعالی اذهب فادخل الجنة برو پس در ای بهشت را قیامتها پس می آید از دوزخ و بهشت را فیصل الیه انها  
 ملائکای پس انداخته میشود و در خیال آن مرد که بهشت پر است از مردم و در وی جای نیست فبقول یا دب و جدتها ملائکای پس میگوید آن مرد ای پروردگار  
 من یا فتم من بهشت را پر از مردم فبقول الله پس میگوید الله تعالی اذهب فادخل الجنة برو پس در ای بهشت فان لك مثل الله انما  
 پس بدستی مرتزاست مثل مسافت دنیا و ده چندان فبقول پس میگوید آمد یعنی بر پروردگار تعالی التضرع یا استجبت میکنی از من او تضرع  
 معنی یا میگوید یا خدایم میکنی از من و انت الملك و حال آنکه تو با و شای پس مسعود میگوید فلقد رایت رسول الله پس تحقیق دیدم پیغمبر خدا را صلی  
 الله علیه وآله و سلم خضک خندید این سخن حتی بدت فواجده تا آنکه ظاهر شد و ندانهای درون او و کان يقال و بود که گفته میشود در دنیا یا در آخرت  
 ذلك انی اهل الجنة منزلة آنم که مقدار دنیا و ده چندان دارد و فروترین و کمترین بهشتیان است از روی منزل یا مرتب و فی الصرح منزل جای فرود آمدن  
 در ای منزلت مثله و ایضا مرتب و حوت متفق علیه ۱۸ و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انی لا علم اخراهل الجنة  
 دخولاً الجنة بدستی بر آینه من میدانم آخر بهشتیان را در درآمدن بهشت و اخراهل النار و خرجوا منها و آخر دوزخیان در برآمدن از آتش و دوزخ و جل  
 یونی به يوم القيمة مردیت که آورده میشود او را روز قیامت فبقول اعرضوا علیه صفا و ذنوبه و ادخوا عنه کبایه پس گفته میشود یعنی ملامت کردن  
 کند بر وی کنا بان صغیره او را و بردارید و بهوشید کنا بان کبیره او را فعرض علیه صفا و ذنوبه پس عرض کرده میشود بر وی صغیره کنا بان ویرا فبقول علم  
 یومرکن او کذا پس گفته میشود که وی تور و زچین و چنین و عمت یوم کذا او کذا کذا او کذا و کردی تور و زچین و چنین و چنین و چنین و چنین  
 چنین فبقول غم پس میگوید آری کردم فلان روز فلان روز چنین و چنین و لا یستطیع ان ینکر فقیو انک نکر شود و هو مشفق من کبایه و ذنوبه ان تعرض  
 علیه و حال آنکه وی ترسده است از کنا بان کبیره مباد که عرض کرده شوند بر وی فبقول له فایک مکان کل سیئة حسنة پس گفته میشود و مرا و که ترا بجای هر  
 یکی است فبقول رب قد عملت اشیاء لا اداها همنا پس میگوید آمد ای پروردگار من کرده ام چیزهایی کنا بان که نمی بینم آنها را اینجا و لقد رایت رسول الله انی  
 میگوید تحقیق دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله و سلم خضک خندید حتی بدت فواجده تا آنکه ظاهر شد و ندانهای پسین وی دواة مسلم ۱۹ و عن انس بن رسول  
 الله صلى الله علیه وآله وسلم قال یخرج من النار وادبعة فرمود انحضرت بیرون آورده میشوند از آتش دوزخ چهار مرد و هم فحوضون علی الله پس عرض کرده میشوند  
 بر خدا تعالی ثم یومرهم الی النار و یترامر کرده میشود و باز فرستادن ایشان بسوی آتش فیلتفت احد هم پس باز میگردی از ایشان فبقول پس میگوید  
 ای رب لقد كنت رجوا اذا خرجت منی ان لا تصید فی فیها ای پروردگار من تحقیق بودم من که امید میداشتم که چون بر ای مرا از آتش بانی  
 نضتی در آن قال فیضیه الله منها گفت انحضرت پس نجات میدهد و خلاص میکند الله تعالی او را و باز نمیفرستد او را به آتش و مانا که بیرون آوردن و باز  
 فرستادن و نجات دادن از برای اظهار امتحان و امتحان ایشانست و ذکر حال یکی و ترک احوال سه دیگر بر مقایسه است یعنی همین قیاس آن دیگران را نیز حال همین  
 منوال خواهد بود و ذکر ابر بر بسیل تقدیر و تمثیل است و ما دجاء است و الله اعلم دواة مسلم ۲۰ و عن ابی قال قال رسول الله صلى الله علیه وآله  
 و سلم یخلص المؤمنون من النار خلاص گردانیده میشوند مسلمانان از آتش دوزخ فیصون علی قنطرة بین الجنة والنار پس جس کرده میشوند و در  
 دهشته میشوند بر یکی که میان بهشت و دوزخ است فیتقصر بعضهم من بعض فظالم پس قصاص گرفته میشود بعضی ایشان را از بعضی ظلمها و ستم ها که کانت  
 بینهم فی الدنيا بود میان ایشان در دنیا حتی اذا هذبوا و تقوا تا آنکه چون پاکیزه کرده میشوند از لوث اعمال خبیثه و اخلاق ذمیمه اذن لهم فی  
 دخول الجنة اذن کرده میشود و ایشان را در درآمدن بهشت از اینجا معلوم میشود که در آوردن مؤمنان فاسق ده دوزخ برای تنقیه و تهذیب ایشان است  
 از کثافتها پاک و صاف کرده در بهشت که مکان خلوص ایشانست و دارند بطریق غضب عداوت چنانکه در دنیا بمرض و مصایب کفارت ذنوب نمایند  
 محققان گفته اند که بعضی کنا بان سبت که با مراض و مصایب آن پاک گردانند و بعضی شدت سکرات موت و بعضی عذاب قبر و بعضی کنا بان سبت که آتش دوزخ  
 از آن پاک نکرد و چنانکه طلا و نقره جز بدافتن صاف و پاک نکرد و فوالذی نفس محمد بیده لاحد هم اهدی بمنزله فی الجنة پس بخدا سوگند که هر کس ایشان را  
 راه یابنده تر و شادمانه تر است بمنزل و مکان خود که در بهشت دارد و منه بمنزله کان له فی الدنيا از عذرش که راه یابنده و شادمانه بود بمنزل و مکان خود  
 که بود و ما در دنیا اشارت است بقوت نورانیت قلب و هدایت لعباد و جو و تهذیب و تنقیه و پاکیزه کردن در دنیا بنور توفیق با ایمان و عمل صالح و مقام قرب  
 الی عز وجل هدایت یافتند از جهت تیر بمنزل و مقام خود که در بهشت دارد و اهدا بیاید و ثانی اثر اول است دواة البخاری ۲۱ و عن ابی هریر



قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا يدخل احد الجنة الا ادى مقعده من النار لو اساء وسمى ايسر من كبريت وكره ان يكون له  
 امير واورا جاي نشست وى از آتش كه اكره بى ميگرد جاي و آن بودى و اين نمون جاي و در دوزخ برآي نشست كه فزاد شكرا تا زياده كند شكر او بشير يابد  
 از او لا يدخل النار احد الا ادى مقعده من الجنة لو احسن ليكون عليه حسرة و درمى آيد آتش را بپيچي كرا كه نموده ميشود جاي نشست و از نشست  
 كه اكره بى ميگرد جاي و آن بودى تا باشد اين نمون بروى حسرت و زيارت كرد و عذاب رواه البخارى ۲۲ و عن ابن عمر رضى الله تعالى عنهما قال قال رسول  
 الله صلى الله عليه وآله وسلم انا صا داهل الجنة الى الجنة واهل النار الى النار و متى كه بر كرد و در و بر و ندر بشتيان بوى بشت و بر كرد و در و بر  
 و دوزخيان بوى دوزخ جيبى بالموت آورده ميشود و مرگ را و در بعضى روايات آمده كه آورده ميشود و مرگ بر صورت كبش حتى يجعل بين الجنة والنار  
 تا كه كراينده ميشود ميان بشت و دوزخ شديداً بچ بستر بچ كرده ميشود و ثينادى منادى پتر آواز ميدهد تا كه آواز دهند با اهل الجنة لا موت و با اهل النار لا  
 موت اى بشتيان نيت بعد از اين موت و اى دوزخيان نيت بعد از اين موت فزاد اهل الجنة فرجا الى فرجهم پس زياده ميشود اهل بشت خوشى با  
 مضاف بوى خوشى خود كه داشتند و يوزاد اهل النار عذاب الى خولهم و زياده ميشوند اهل دوزخ اندوه را مضاف بوى اندوه خود كه داشتند متفق عليه  
 الفصل الثاني عن ثوبان عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال حوض من عدن الى عمان للبقاء فمروا من حوض من مقدار مس  
 از عدن كه شترى معروف است از اين تا عمان البقاء عمان نفع عين و تشديد بيم موضعى است از شام و بضم و تخفيف لده ايت برين و طيبى و موافق بيايه گفته  
 كه موضعى است بجزير و اينجا چون مضافه ببقاء كرده كه بفتح موحده و سكن لام و قاف و در موضعى است بشام را و معى اول متعين باشد ماء ه امشك بياض من  
 اللين آب و سخت تر است از روى نصيدي از شير و احلى من العسل شيرين تر است از شهد و اكوابه عدد نجوم السماء و كوزهاى او بنهار تاركان آسمانند  
 من شرب منه شربة لم يظم بعدها ابدا كسى كه بنوشد از بوى يك نوشيدنى تشنه نگردد و بعد از آن هميشه اول الناس و دود افقار المهاجرين بخيرين دم  
 كه فرو آيند بر آن برآي آب خوردن فقره جاجرين انداخته الى عسا كه ژوليد و بوى كرا و آلوده سرند و شعث بضم شين و سكن عين جمع است ژوليد و بوى الدن  
 ثيابا سميكن جاج و دوش بضم دال و نون جمع دوش بفتح دال و كه نون بضم نى ريكن الذين لا يملكون المتنعمان انا كه كاخ كرده ميشوند زمان نعمت و ارايعي كرا  
 خوشكارى كنند اين زنان را قبول كرده نشوند و لا يفتح لهم السدد و كشد و نه خيشود و براى ايشان در بايى كرا بر در باياند و طلب دن نمايند و دن آورده نشود  
 رواه احمد و الترمذى و ابن ماجة و قال الترمذى هذا حديث غريب ۲ و عن زيد بن ارقم قال كنا مع رسول الله زيدا ثم كصا بى مشهور است  
 ميكويد بديم با بغير خدا صلى الله عليه وآله وسلم فنزلنا منزلا پس فرو آمديم منزلى را فقال بركفت انحضرت يعنى باصحاب ما انتم جزء من مائة من  
 جزء من يرد على الحوض نسيده ملك جز و از صدر جز و نسيده كسانى كه فرو آمدى ايند بر من حوض را قيل كم كنتم يومئذ كفته شد من جز من رقم را چند كس بودى  
 شما در آن روز قال كفت زيد بن ارقم سبعمائة وثمان مائة بوديم با مفسد يا شت قصد و مراد باين تهديد و تعيين نيت بلكه مراد محض تكثير است و شايد كه  
 غير محصور زياده برين باشند زيرا كه ظاهر آنست كه وارد تمام است باشد كرا كه مخصوص باشد بعضى با بعضى از ايشان و الله اعلم رواه ابو داود ۳ و عن سمرة  
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان لكل نبي حوضا كفت سمرة بن جندب كه كفت انحضرت بدرستى كه هر پيغمبر را حوض است و انهم  
 ليتباهون اياهم اكثر و اودة و بدرستى كه انبا شفاعت ميكند بركيد بركه كه دام بى از ايشان بشيرند از روى امت كه دارد ميشوند بر حوض و اى لا رجوان كون  
 اكثر هم و اودة و بدرستى كه هر كس كه بشير ميشود ايشان از روى و در و كند كان بر حوض من يعنى امت من بشير باشد از ايم انبيا و اين يعنى است  
 و لفظ ارجو كه يعنى از معنى شك و ترد است به جت تواضع است رواه الترمذى و قال هذا حديث غريب و بلكه ظاهر آنست كه اين حديث محمول  
 بر ظاهر بود و بحقيقت هر پيغمبر را حوضى باشد در روز قيامت و تاويل آن علم و هدى خلاف ظاهر است ۴ و عن انس رضى الله عنه قال مثلت النبي كفت  
 انس پرديم پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم ان يشفع لى يوم القيمة كه شفاعت كند مرا در روز قيامت فقال انا فاعل بركفت انحضرت  
 من كسند لم شفاعت را يعنى من شفاعت ميكند عالمى را تر كه خادم ديار من باشي چرا كه نمى با معنى آنست كه من از جانب خود ميكند و قول آن از بار تعالى است  
 و بوى تعالى خود و عدد كرده است مراد باين تا كيد و تشديد تمام قلت كتم ما يدعول الله فاين اطلبك پس كجا بگويم و كجا يابم ترا قال اطلبنى اول ما  
 اطلبنى على الصراط كفت طلب كن مرا در اول نهان طلبيد من بر صراط قلت فان لم القك على الصراط كتم من بر اگر ملاقات كنم و در نيام ترا بر صراط  
 كجا طلبم ترا قال فاطلبنى عند الميزان فرمود بركيد بركه بى طلبيد انز و ميزان قلت فان لم القك عند الميزان كتم من بر اگر ملاقات كنم و نيام ترا نزد  
 ميزان كجا طلبم ترا قال فاطلبنى عند الحوض فانى لا اخطى هذه الثلث المواطن پس بدرستى كه من خطا نكنم و ميكند اسم اين سه مكان را كجا بى انجا ام و كجا بى  
 اينجا چون حماك و كار و بارات و شفاعت ايشان درين مواطن است من كرا كذاى ايشان مشغول رواه الترمذى و قال هذا حديث غريب و در  
 تطبيقى اين حديث با حديث عايشه كه در فضل ثابى از باب الحساب كه شست كه بچى عايشه از آن حضرت پرسيد كه كجا يابم تو در شام اهل و عيال خود را

و نهايت

الفصل الثاني

روز قیامت آنحضرت فرمود اما درین سه موهل خود یکس یکس بیا و نتواند آورد و بیکس بخود و مانده باشند میگویند که اینجواب آنحضرت مرعایشه را بهجت آن بود  
که وحی هم پاک و بیچین فرمود تا نگذرد بر شفاعت کند و از علل جد واجتماع و باز نماند چنانکه با اهل بیت و قرابت خود میفرمود که منی مالک نسیم شما چیزهای کار  
کنید و بکس بر من نماند و این را بچین گفت تمام امید نشود و در حقیقت شد و رحمت از روز در غایت سختی است و در هر شفاعت آنحضرت ثابت و مبرور است  
و در هر جواب مصلحت حال مخاطب غایت فرمود و عن ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال قبل له ما المقام المحمود گفت این مسعود  
گفت در آنحضرت را چه مقام محمود و بهیت صفت آن که حق تعالی خبر داده است از آن و فرمود عسلی بن یبعثک بک مقام محمود و اقال گفت  
آنحضرت ذلک یوم نزل الله تعالی علی کرسیه گفت آنحضرت مقام محمود در آن روز خواهد بود که فرود می آید خدا تعالی بر کرسی خود فیا ط کما یا ط الوحل  
الجدید من قضا نقه پس آواز میکند کرسی چنانکه آواز میکند پالان و زین نو که از چرم می باشد از تنگی آن و هو کسعة ما بین السماء و الارض و فراخی کرسی  
همچو فراخی میان آسمان و زمین است و در خبر دیگر آمده است که نیت هفت آسمان و هفت زمین نسبت بر کرسی مانند طلق در بیابانی و فضل عرش بر کرسی مانند فضل  
آن بیابانست بر آن حلقه و اینجا ظاهر میشود که سعه مابین السماء و الارض که درین حدیث واقع شده است تصویر و تمثیل عظمت کرسی است بحسب تفاهم حرف نه تجوید  
و تعیین مقدار اوست چنانکه در رحمت جنت واقع شده است عرضها السموات و الارض و مقصود این جایان فراخی و وضع تومیم ضیق اوست که از تشبیه او بطل  
و الباطن از تضایق پیدا شده و حدیث از قبیل تشابهات و خلاصه معنی و زبده آن بیان عظمت آلهی و کبریا فی اوست و معنی مفرد است کلام در اینجا  
طرح نمیشود و کرسی را خداست از کرسی بادشاه که بآن بنشیند و حکم راند یا کرسی عالم که برای افاده و افانته علوم و معارف نماید و بجاء بکم حفاة  
عزاة عزلا و آورد و میشود شمار پای برهنه تن برهنه خفته ناکرده و فیکون اول من یکبى ابواهم پس بیاید نخستین کسی که جامه پوشانیده میشود ابراهیم  
بگوید الله تعالی کسوخلیلی میگوید خدا تعالی کسوت میدهم دوست خود را فیوئی بیطین بیضا دین پس آورده میشود و دو چادر نرم از گنای غیب  
من دیاط الجنة از چادرهای بهشت و ربط کبر را و سکون شاة تختانیه بر توب رقیق لین ایکن سفید که دو قطعه هم پیوسته نباشد و یکتخته بود و نمک کسلی علی  
اثره پشرو پشاند و بشوم من در پی ابراهیم و اثر بفتحتین و کسر بنمره و سکون عثله بر دو خوانده اند و سبب تقدیم کسوت ابراهیم و فضل اول از باب حشر بیان کرده  
شده معلوم شد که آن دلالت بر تفضیل ابراهیم بر آنحضرت ندارد بلکه تقدیم و تعظیم وی سبب است آنحضرت است که آنحضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم در جامه مبعوث گردید و بظاهر منافات دارد بقول وی که فرمودم کسی علی اثره که آنکه گفته شود که آنحضرت مبعوث گردید و با وجود آن با انبیاء صلوا  
الله علیهم نیز کسوت داده شود و مکرر بهجت کمال شرف و فضل وی و تقدیم در کسوت فضل جزئی است و فضل کلی آنست که فرمود ثم اقوم عن عیسی الله پسر  
می بستم من از جانب دمت راست مولی تعالی تقدس مقام ما یغبطنی الاولون و الاخرون ایستادنی که رشک میریزد بر پیشینیان و پسینیان دین  
حدیث دلالت ظاهراً است بر فضل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر کافه کائنات از ملائکه و انبیاء و مرسلین و سایر مقربین صلی الله علیه و آله و سلم و علیهم اجمعین  
دعاه الدامی ۲ و عن المغيرة بن شعبه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم معاد المؤمنین یوم القيمة علی الصراط شعاع  
مسلمانان روز قیامت بر صراط وقت گذشتن از آن این کلمه است رب سلم سلم و در بعضی نسخ رب سلم رب سلم در قاموس گفته که شمار کبریا بن علامت در  
جنگ و در سفر و این کلمه علامت مسلمانان است روز قیامت که بدان شناخته شوند و بهرامت متابعت و اقتدای پیغمبران خود از آنجا بود دعاه التومذی فقال  
هذا حدیث غریب و عن انس ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال شفاعتی لاهل الکبائر من امتی شفاعت من ثابت است مرکه کبریه  
آنکه بکار از امت من چه جای اهل مغایر و مراد شفاعت است که برای نجات و خلاص از عذاب بود اما برای رفع درجات و مزید کرامات ثابت است برای ولیا  
و اتقیا و صلوا دعاه التومذی و ابوداود و دوداه ابن ماجه عن جابر بن عوف بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اتانی  
أت من عنده فبأمر آئینه از نزدیک برور و کار من بر او بدان جبریل باشد یا عیرونی ملائکه و الله اعلم خیر فی بین ان یدخل نصفاً مقابله فنجی کرانید  
راورین که در آید نصف امت من بهشت را و بین الشفاعة و میان شفاعت کردن برای کل فاخترت الشفاعة یعنی چهار کرم من شفاعت کردن را برای امت تا  
همه مؤمنان را شامل باشد و بیکس از آن بیرون نرود و چنانکه فرمود و هی لمن مات لا یشرب الله مشیاً و شفاعت من ثابت است برای هر کس که بگوید و شریک نکرند  
کذا چیزی را یعنی برای مؤمنان همه دعاه التومذی و ابن ماجه ۴ و عن عبد الله بن ابی الجعداء یفتح جیم و سکون دال متممی و بعضی گفته اند که فی  
ضمانی است معده و در بعضی کذا فی جامع الاصول و تقریب بکس و گفته که او را در حدیث است کی این و دیگر کنت نبیا و آدم فی الزمان و در نسخ میرحال  
الدین محدث بمجربین نوده قال سمعت رسول الله گفت ابو الجعداء شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بگوید یکتا یکتا  
لجنة شفاعت و کل من اشیء بعدی آید بهشت را بر سبیل شفاعت کردن مردی از همت من اکثر من بغی متمم بینه از پیغمبر که قبل است  
و غایت کثرت چون شفاعت یکم و چندین کس بهشت روند و چندین مردان را باشند و امت من که اگر همه شفاعت کنند عالم عالم شفاعت این

بهشت روند و او الترمذی والدادی و ابن ماجه ۱۰ و عن ابی سعیدان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قال ان من  
يشفع للفئام برستیکه بعضی زامت من کسی است که شفاعت میکند مرجا عتبارا فیا کسرا جمع فیهست از روی معنی زلفظ و او را واحد از لفظ و می  
و شش هجزه است و بی هجزه نیز میخوانند و منهم من یشفع للقبیلہ و بعضی از ایشان کسی است که شفاعت میکند بر یک قبیلہ را و قبیلہ پسران یک پدر را گویند  
و منهم من یشفع للعصبه و از ایشان کسی است که شفاعت میکند بر عصبه را و عصبه بضم عین و سکون صا و ز و د تا چهل و منهم من یشفع للرجل و از ایشان  
کسی است که شفاعت میکند بر یک مرد را و احق بدخول الجنة تا آنکه می درآید بهین طریق شفاعت تلامه امت بهشت را و او الترمذی ۱۱ و عن ابن  
قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان الله عز وجل برستیکه خدامی عز وجل و عجب و عده کرد مرا ان يدخل الجنة من  
که در آرد در بهشت از امت من و ادبها ثلثا حساب چهار صد هزار بی حساب قتال ابو بکر پس گفت ابو بکر ذنبا زیادت کن ما یا رسول الله یعنی زیادت  
کن سوال از الله تعالی و در خواست از وی که زیادت کند در آن یا زیادت کن در جبر و ادب از آنچه وعده کرده است ترا پروردگار تو و ساقا کشت بهقا و هزار بار بر ترا  
بهقا و هزار و سه حیات قال گفت آنحضرت و هکذا و زیادت برین اینچنین فحشا بکفیه و جمعها پس برای بیان بکذا جمع کرد و بر دو کف دست خود را چنان کرد  
وقت عطای کند و حشیه آنچه بر دو کف دست بدیند یکبار فقال ابو بکر ذنبا باز گفت ابو بکر زیادت کن ما یا رسول الله قال باز گفت آنحضرت که و هکذا  
بار دیگر اشارت بر دو کف دست کرد فقال عمر و عنایا ابا بکر پس گفت عمر بکذا ما را ای ابا بکر تا عمل کنیم و بخوف عذاب جد و اجتهاد و نمازیم در آن و با عتقاد  
اکرم التی از عمل باز نمازیم فقال ابو بکر پس گفت ابو بکر و ما عليك ان يدخلنا الله کلنا الجنة و چه گران می آید بر تو ای عمر بنیت زبان آن بر تو ای عمر کرد  
خدا تعالی همه ما را در بهشت فقال عمر ان الله عز وجل ان شاء ان يدخل خلقه الجنة بکف واحد فعل بر گفت عمر بد رستی که خدا تعالی اگر میخواهد  
در آرد ما را خلق را بیک کف دست یعنی بیک عطا یکبار میکند آنرا بیک نیاز بیکار رسول و کثرت آن حیت فقال النبی پر گفت پیغمبر خدا صلى الله  
عليه وآله و سلم صدق عمر راست گفت عمر و گفته اند که آنچه ابو بکر گفت رضی الله عنه از باب فقر و مسکنت و نیاز مندیت و قول عمر رضی الله عنه از  
باب رضا و تسلیم و آنکه آنحضرت هم در اول جواب ندا و ابو بکر را آنچه عمر گفت و ثانیاً تصدیق عمر کرد و زیرا که شایسته است در توجع و عمل و کلام عمر نیز شایسته  
است بلکه عظیم تر از آن پس مال بر دو یک باشد فافهم و او فی شرح السنة ۱۲ و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم یصف  
اهل النار و صف بسته می آید یا ایستاد که ده میشوند و وزخیان بصف بصیغه معلوم و مجهول بر دو روایت فیسر بهم الرجل من اهل الجنة پس  
میکند و مردی با ایشان از بهشتیان فیقول الرجل منهم پس میگوید مردی از دوزخیان بر دوزخیان یا فلان ما تعرفنی آیا نمیشناسی مرا ان الذي  
اسبقک مشوقه مرا کسی ام که نوتوانیده بودم ترا یکبار آبی و قال بعضهم ان الذي وهبت لك وضوء و میگوید بعضی از این دوزخیان من کسی  
که بخشیده بودم برای تو آب و ضو فیشفح له پس شفاعت میکند آنرا دوزخی آن را میدخله الجنة پس می در آرد او را در بهشت از اینجا معلوم میشود  
که فاسقان و گناه کاران اگر خدمتی و امدادی بابل طاعت و تقوی در دنیا کرده باشند در آخرت نیتجا آن بیایند و امداد و شفاعت ایشان در بهشت درآیند و او  
ابن ماجه ۱۳ و عن ابی هریره ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قال ان دجلین من دخل النار فمروا بهما و مراد از آنها گور امداد اند  
آتش را آشتد صیاحما سخت شد فریاد آن دو مرد و فقال الوب پس گفت پروردگار تعالی آنخو هما بیرون آرید این دو مرد را که فریاد میکنند  
فقال لهما پس گفت پروردگار تعالی بر آن دو مرد و الا می شیئا شد صیاحما حکما از چه چیز سخت شد فریاد شما قالوا لا فعلنا ذلک لترحمنا گفتند فریاد ما را  
نازح کنی ما را قال گفت پروردگار از برای امتحان عبودیت و تسلیم ایشان فان دحمتی لکما ان تطلقا فلتقيا انفسکما حیث کتما من النار پس میگوید  
که رحمت من شمارا ایست که بر وی پس بنیاد زید خود را در آنجا که بودید از آتش میلقی احد هما نفسه پس می اندازد یکی از آن دو مرد خود را در آتش از جهت ملوک  
طریق بندگی و مثال و طلب رضای مولی فجعلها الله علیه بود او سلاما پس میگرداند آتش را خدا تعالی بر وی سر و سلامت از اینجا معلوم میشود که هر که در  
بلا و محنت و مصیبت طریق رضای و تسلیم ملوک نماید حق تعالی آن بلا را بر وی آسان گرداند و شیرین سازد تا الم و اندوه آن بر او نرسد و یقوم الاخلاق  
یلقی نفسه و ایتاده و میبازد دیگری پس بنی اندازد خود را در آتش بشاید عجز و نیاز و امید لطف و رحمت باری تعالی فیقول له الوب فقال لی ما منعک  
ان تلقی نفسك کما اتی صاحبک پس میگوید پروردگار او را چه چیز منع کرد ترا از انداختن تو خود را در آتش چنانکه انداخت بارتو فیقول پس میگوید آنرا  
دبانی لا دجوان لا تقیدنی بعد ما اخرجتني منها ای پروردگار من بد رستیکه من امید میدارم که باز نفرستی مرا در آتش بعد از بیرون کردن تو مرا  
از آن فیقول له الوب تعالی لک و جاء لک پس میگوید پروردگار تعالی بر تراست آنچه امید داشتی تو و در اینجا دلیل است بر آنکه رجاء بنده مولی بامفید و مفور است  
بر کرم و عطای الهی تعالی اگر چه بجهت عجز و ناتوانی خود از دایره اطاعت و اقبال بیرون افتد فیدخلان جميعا الجنة بر حمة الله تعالی پس در آورده میشوند و در بهشت  
بهشت رحمت و جبرانی خدا و او الترمذی ۱۴ و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يرد الناس النار و هم يصدرون

منها با عظام فرود می آید مردم آتش را بصورت ایشان بر صراط که بر آتش نهاد و اند پسر را می کردند از آن یعنی نجات می یابند و خلاص میشوند از آن سبب عاقل خود  
 بر اندازد آن فاطمه کل البرق پس اول و افضل ایشان میکند و مانند درخشیدن برق که کالو می پست مانند وزیدن باد که کف خضران هوس پست مانند  
 و دیدن اسب فی الصرح خضر بیفتد حار حوله و سکون ضا و دیدن احضار و دیدن اسب که کالو اکب فی وحله پست مانند سوار بر شتر خود و اصل معنی  
 رمل بالان شتر است و مراد سوار می بر رمل است و سوار می بر رمل قوی و امن است از سوار می نه بر رمل و فی معنی علی است که کشد الرجل پست مانند و دیدن  
 مراد است که کشید پست مانند رفتن مرد بهای بر طریق معاد و راه الترمذی و الدارمی **الفصل الثالث** عن ابن عبدان رسول الله صلى الله عليه  
 الله عليه وآله وسلم قال ان امانكم حوضي وفودكم بدرسيك من شاعرض منست ما بين جنبيه كما بين جواء واذمرج مسافت میان دو خط  
 حوض مانند مسافتی است که مانند جربا واذمرج است و جنب بكون بون جانب و بفتح آن شق انسان و غیره کذا فی القاموس و جربا بفتح جیم و موحده و مد  
 و قصر اذمرج بفتح جیم و سکون ذال و جیم و ضم را و حمله قال بعض الرواة لفظة ان بعضی را بیان هما قومیان بالشام بينهما مسيرة ثلث لیل  
 جربا واذمرج و قریه اند بشام که مسافت میان ایشان سیر سه شب است اینچنین گفتند شراح حدیث و دیدن باب تحقیق است که صاحب قاموس آنرا ذکر کرده  
 است در شرح آنرا آورده ایم و فی دوایه و در روایتی این زیاتی نیز آمده است که فیہ ابا دیق کجور السماء و آن حوض آبریز است مانند سناهای  
 آسمان در بسیاری و درخشیدن من و مرده فثوب منه لم یظما بعد هذا ابا کسی که فرود آمد آن حوض پس بنوشد آب از وی نشسته کرد و بعد از آن  
 شرب بهیمه متفق علیه و عن حذیفة و ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم یخرج الله الناس فیهم می رود خدا تعالی آنرا  
 را در محشر فقوم المؤمنون حق تولف لهم الجنة پس می آیند مسلمانان تا آنکه قریب گردانیده میشود ایشانرا بهشت فیاقون آدم پس می آیند آدم و افعول  
 یا امانا استفتح لنا الجنة پس میگویند ای پدر ما طلب کثا و لی کن برای ما بهشت را فیقو لی پس میگوید آدم و هل اخرجکم من الجنة الا خطیئة ابیکم یا  
 بر آورده است که از بهشت مکرانه و تقصیر پدر شما که باعث برآمدن شما شد باز از پدر کثا و ه شدن بهشت و در آمدن در بهشت را چه میگوید است بصاحب  
 ذلك یتیم من صاحب و اهل این کار اذهبوا الی ابی ابراهیم خلیل الله بر وید بسوی پسرین که ابراهیم است دوست خدا درین حدیث ذکر فرمود علی  
 السلام نیامده قال گفت آنحضرت فیعول ابراهیم لست بصاحب لك پس میگوید ابراهیم یتیم من صاحب این کار انما كنت خلیلا من و داء و داء  
 بنود من خلیل کرد و دور یعنی در مقام ادب و بهت ایستاده بر مد تسلیم و عبودیت نشسته آنجا و اذلال از من نباید و لفظ را بفهم هر چه و فتح آن پرده آمده و وجه آن  
 شرح مذکور است بعد و الی موسی لانی کلمه الله تکلیما فقد کسید و بر وید بسوی موسی که کلام کرد او را خدا تعالی کلام کرد فی بواسطه جبریل  
 فیاقون موسی فیقون لست بصاحب لك پس می آیند موسی را پس میگوید موسی یتیم من صاحب اهل این کار اذهبوا الی عیسی کلمه الله و دور  
 بر وید بسوی عیسی که کلمه الله و روح اوست فیعول عیسی لست بصاحب لك پس میگوید عیسی یتیم من صاحب این کار فیاقون محمدا پس می آیند محمد  
 را که در غایت مقام قرب و عزت مکان است و حضرت سب العالمین و مشهور و ممتاز است در میان انبیا و مرسلین و لهذا گفت می آیند او ذکر کرد آدم  
 را با آنچه در دست از معنی محمد و معنی است از قیام بمقام محمود که مقام شفاعت و قبول است چنانچه فرمود و فقوم فیوذن له پس می آیند محمد و اذن کرده  
 میشود او را و توسل الامانة و الرحم و فرستاده میشود امانت و رحم فقومان جنبق الصراط یمینا و شمالا پس می آیند امانت و رحم در دو  
 جانب صراط دست راست و دست چپ از برای طلب حق و اخذ انصاف فیمروا کما کالبرق پس میگردند طایفه که اول و افضل اند از میان شما مانند  
 برق قال گفت راوی قلت کفتم من بانحضرت صلى الله عليه وآله وسلم با بی انت و امی مادر و پدر من فدای تو باد ای مشی کما البرق که دام حیر است  
 و چگونه باشد همچو گذشتن برق قال گفت آنحضرت الم تروا الی البرق کیف یمرو و یوجع فی طوفة عین ایا منی پسید بسوی برق چگونه میگذرد و باز میگوید  
 در یک چشم زدن که کما البرق پس میگردند همچو گذشتن باد که کما الطیر پس میگردند همچو گذشتن برندها و مشدال و حال و دیدن مردان تجوی طبع  
 اعظامهم میرد ایشان را صفا و نورانیت و قوت کردارهای ایشان و زور و غلبه روحانیت و اصل این قوت و حالت با داء و توجه و تصرف حضرت  
 بنو است که بر سر ایشان ایستاده است مدد میکند چنانکه فرمود و نبیکم قائم علی الصراط و غیره شما ایستاده است بر صراط یعول یا ادب مسلم مسلم میگوید  
 ای پروردگار سلامت دار و مقامات بخش و نجات و خلاص و دحقی تهنوا اعمال العباد تا آنکه عاجز می آید و دست میگرد قوت علمای ایشان و نازند آنرا و عمل با که جان نجات  
 بگذرند حق تعالی الرجل لا یستطیع السیر تا آنکه می آید مردی پس بنی تواند میرد و کزشتن الصراط الا حفا که جنبیدن بر معبد بر مثال صبی قال گفت آنحضرت  
 و فی حافق الصراط کلا لب معلقة و در بر دو طرف صراط کلبهاست آهن باست سنجی آویخته شده صامویرا امر کرده شده است آن کلبها از دو کلب  
 قدرت ناخذ منی مرت بد میگوید و کسی را که امر کرده شده است بگرفت و می فخذ و ش فاج پس ازین مردم که قوت عبور و مرور ندارند بعضی فخذ کرده جزا شده شده  
 و با وجود کنی بر حال نجات خلاص یابند کلا لاند و مکرر من فی المنا و بعضی دست و پا دارند افتاده اند و نازند فی الصرح رجل مکرر دست و پا برهم چسبیده و مکرر



نیز و امتیازی معنی ساقا و قاده چنانچه گذشت و ابوهریره بعد از روایت حدیث چون بخاری رسید سوگند یاد کرد و گفت و الذی نفسی ابی هريرة مبدع ان حق  
 جحیم ل سبعین خویفا بدستیکه دوری نکند و دروغ مسافت بنقاد سال است و مقصود بیان کثرت و تقویر و تمییز است نه تحدید و تعیین و در روایتی سبعین  
 بود و این بقا عذو نحو موافق تر است چنانکه در شرح مبین شده و او مسلم ۳ و عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يخرج من  
 النار قوم بالشفاعته كالغمام الشعاير يرون ما يجد آتاه و نزع قرحي شفاعة كواي ثعاري يذنبع مثله و بعين جمل طنا كفتيم ما الشعاير و شارح  
 قال في الشفايع فرمود شارح برضا بیلست بفتح معجمین و کسر موحده و سکون تحت جمع ضغوس یعنی ضاه و غین معجمین و بار موحده و سین جمله جاز و  
 شیم وار و بعضی گفته اند که کبابی است غنید : مانند پیله میرود و در یک متفق علیه ۴ و عن عثمان بن عفان رضي الله عنه قال قال رسول الله  
 صلى الله عليه وآله وسلم يرفع يوم القيمة ثلاثة شفاعة يمكنه رزقيماست سه قوم الانبياء تحت شجران ثم العلماء ثم العلماء ثم الشهداء  
 پسر شهیدان و او ابن ماجه بایه و است که تخصیص شفاعت باین سه گروه بجهت زیاده فضل و کرامت ایشان است و الا به اهل خیر از مسلمانان  
 را ثابت است و اما حدیث مشهوره درین باب وارد خواهد از برای مغفرت معاصی باشد یا رفع درجات و انکار شفاعت بدعت و ضلالت است چنانکه  
 خارج و بعضی تخریج را باین رفته اند ۵۱ باب صفة الجنة و اهلها جنت در اصل لغت معنی پوشیدن است و ترکیب این حروف برای سترو پوشیدن  
 آید پس آن نام درختان سایه دار کرد و بدست پوشیدن و سی با تحت خود را پس از آن نام بتان شد که درختان سایه دار دارد و بعد از آن نقل کرده شد بار  
 ثواب در بهشت است و در صراح گفته جنت باغ و بهشت ۱۸ الفصل الاول عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه  
 واله وسلم قال الله تعالى كفت خدي تعالى اعددت لعبادي الصالحين ما اده کرده ام من مریدگان صالح خود را ما لاهین بات چیزیکه به هیچ چشم ذات  
 دیده و لا اذن سمعت و نه هیچ گوش صفات آنرا شنیده و لا خطر علی قلب بشر و گذشته است باینکه آن بردار می تواند که مراد بادل صورت های خوب و بیانی آوازه  
 و لکث و ثالث خاطرهای خوش باشد فاقوا و ان شتم پس بخوانید که میخاید تحقیق و تصدیق آن این است را فلا قلم نعظم ما اخف لهم من قوة اعین پس بنیدانید هیچ ذاتی  
 چیزی را که پنهان کرده شده و نهاده شده است برای شب خیزان مال خرج کنندگان از آنچه سبب تنگی چشم و آرام اوست که میت از شادی و خوشی و یا فتن مقصود و قهره مشق است  
 در بفتح قاف معنی قرار و ثبات و چشم زدن بظن محبوب قرار گیرد و مطمئن گردد و بجانب دیگر نگرند و همچنین در حال فرح و سرور سکون و آرام پذیرد و در نظر غیر محبوب متفرق و  
 طفت بود و هم چنین در حال ترس و اندوه متحرک و مضطرب باشد یا مشتاق از فریغم قاف معنی هر دی و خنکی و سردی چشم دلزدت او در مشاهد محبوب و دریافت مقصود  
 بود و گرمی و سوزش و سی در دیدن و نشاندن و در حالت انتظار و اشتیاق مطلوب و لهذا ولد را قرة العین گویند و تنگ در حدیث و آنچه در جنت که حبلى قرة عینی  
 فی الصلوة باین دو معنی است چنانکه در باب فضل قرا گذشت متفق علیه ۲ و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم موضع سوطی  
 الجنة خیر من الدنيا و ما فیها حای یکتا زیاده در بهشت یعنی نیک جایی و ادنی مکان در آن بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا است و ذکر تا زیاده بنا بر هر چه  
 است که سوار چون در جایی نزول خواهد کرد تا زیاده خود را بیدار و تا علامت باشد بر آن و دیگری در آنجا فرو دنیا بد متفق علیه ۳ و عن انس قال قال رسول  
 الله صلى الله عليه واله وسلم غدا في سبيل الله او موجه خیر من الدنيا و ما فیها یک با مداد و رفتن در راه خدا یا یک شبانگاه و رفتن در راه  
 بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا است و غدا و بفتح یکبار رفتن در با مداد و بضم با مداد تا برآمدن آفتاب و روزه بفتح یکبار رفتن در شبانگاه و اند زوال آفتاب ثابت  
 و تخصیص بحدوده و روزه بر سبیل عبادت و مراد مطلق وقت و ساعت است اگر چه نه با مداد و شبانگاه باشد و سبیل الله جاد و ج و طلب علم و هر چه  
 آن قصد تقرب الی الله تعالی و برای خدا بود تا آنکه سفر برای طلب رزق حلال برای نفقه عیال و تحصیل صحبت و حضور در عبادت فی سبیل الله است  
 و چون ذکر کرد فضیلت رفتن در راه خدا معلوم شد که ثواب آن بهشت است باین تقریب : چیزی از محاسن بهشت بیان کرد بقول خود و لوا  
 امرأة من نساء اهل الجنة اطلعت الى الارض و اگر باشد زنی از زنان بهشتیان ظاهر شود و فرود آید بسوی زمین لاضاءات ما بینهما  
 برآینه روشن کند آن زن بر چیزیکه میان بهشت و زمین است و ملائکات ما بینهما دنیا و برآینه بر میکند آن زن بر چیزیکه میان بهشت و زمین  
 است بسوی خوشه احتمال دارد که صغیرا بنیها باج با سان و زمین باشد بقرینه مقام و تفسیرها علی ما سنها خیر من الدنيا و ما فیها برآینه سحر آزن که بر سر  
 دارد و بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا است و او العبادی ۴ و عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان في الجنة شجرة  
 يسير الی کب فی ظلها مائة عام بدستیکه در بهشت درختی است که سیر میکند سوار در سایه او یعنی در زیر شاخهای او صد سال لا یقطعها و هنوز قطع میکند  
 منافات آنرا و گفته اند که مراد باین شجره درخت طوبی است و نزد احمد و طبرانی و ابن حبان تفسیر باین آیه و لعل من احلک فی الجنة و برآینه جایی مقدار کمان یکی از شاخه  
 بهشت قاف قوس و قیاس کسب قاف قاف قوس و قید قوس می قده و قاف کوشه بجز این که بگوید و بفتح قاف معنی ذراع نیز آید و بهر اینها فی در قول حق سبحانه و تعالی قاف  
 گفته اند پس میفرماید جایی مقدار کمانی در بهشت خیر مما طلعت علیها الشمس و تعریف است از چیزیکه طریق کرد و است باین قاف یا غروب میکند معنی از تمامه دنیا

و این در معنی بحال سوط است که در حدیث سابق مذکور شد عادت بر آنست که سواران یا نه می اندازد و پیاپی ده کمان متفق علیه و عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ان المؤمن فی الجنة لخمیئة من لؤلؤة واحدة محوفة بدرستیکه در مسند زاذر بشت خیمه است از یکدیگر و اید میان کادک عوضها بینا فی آن خیمه و فی وایه و در روایتی طولها درازی آن خیمه ستون میلا شست کده فی کل فایه منها اهل در بر کوشه از آن خیمه اهل خانه مؤمن بود که مایه و النخیرین نمی بینند و دیگر از اهل خانه که در کوشه دیگرند بطوف علیه ملو من طوف میکند و سیکر و آن سلمان و در بعضی روایات المؤمن آمده بصیغه جمع و مراد بالمؤمن نیز جنس است و جنتان من فضة آتیهما و ما فیهما در مسند زاذر و بشت است که از نقره است آوند ها و هر چه در آنهاست از متاع و اسباب خانه که مناسب است بود فی آن از نقره و جنتان من ذهب آتیهما و ما فیهما و در بشت است که از طلاست آوند های آنها و هر چه در آنهاست و ما بای القوم و بین ان یظروا الی دلبهم و منیت میان مردم و میان نظر که در ایشان سبوی پرور و کار ایشان پرده الاداء الکبریاء علی وجه مکر چادر بزرگی و عظمت بزرگ پرور و کار یعنی مجاهیدی جسمانی و که در تنهای طبیعی همه از میان بر افتاده مکر پرده های جلال و کبریا و عظمت ذات مقدس و چون آن غیر بر افتد چراغی نابینند و تحقیق بیان این معنی در باب رویت بیاید فی جنیت عدل در بشت که محل قامت و خلود است عدن و لغت معنی قامت و این وجه جنت عدن نام کرده اند متفق علیه و عن عبادة بن الصامت صحابی مشهور است که در مواضع احوال وی نوشته شده است قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم فی الجنة مائة درجة در بشت صد پایه است ما بین کل درجین مسافت میان هر دو پایه کابیر السماء و الارض آنقدر است که میان آسمان و زمین است و الفردوس علاها درجه و فردوس که نام کلی از بشتهاست بلندترین آنهاست از روی درجه یعنی درجات وی بلندترین درجات صوی و معنوی در قلموس گفته که فردوس بتانی که جمع کرده هر چه در بشتهاست از درختان ناک و جز آن و جنت الفردوس باین اعتبار نام است منها تقبلا منها الدجنة الاوجة از جنت فردوس بدان کرده می شود و جریهای بشت که چهار اند و من فوقها لیکن العرش و از بالای جنت الفردوس است عرش فاذا سلم الله فاسالوا الفردوس پس چون سوال کنید و بخوابید از خدا بشت را بخوابید فردوس را که از همه رفیع تر و بالاتر است و واه القوم ذی روایت کرد این حدیث را ترمذی و لم یجد فی الصحیحین و منی یأثم ازاد در صحیح بخاری و مسلم و لا فی کتاب التلمیح و نه در کتاب حمیدی که جامع است میان صحیحین و بعضی از شرح نوشته اند که موجود است در صحیح بخاری در دو موضع یکی در کتاب الجهاد و دوم در باب کاف عرشه علی الماء و صحیح مسلم در باب فضل الجهاد فی سبیل الله و در بعضی حواشی نوشته که این حدیث در صحیح بخاری مذکور است از ابی هریره باونی تفاوت و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ان فی الجنة لسوقا یا قنما کل جمعة بدستی در بشت بازار می است یعنی جمعی است که می آید بشتیان آنرا هر روز جمعه قنما بیج الشمال پس میوزد و شمال بیج شین کسر نیز آمده و دیگر از جانب دمت راست آید چون استقبال قبله بایستد مقابل جنوب و ناکه مراد اینجا بدایت مثل با دشتال فحونی و جوههم و ثیابهم پس میرزد و می اندازد آن با و یعنی مشک را و انواع طیب را در روی ایشان و جا جای ایشان و در بعضی روایت آمده است که آن با و داناتر و دشتا سارت برسانیدن آن مشک طیب بجای آن که باید رسانید از فی که پده باشد یکی از شایع انواع طیب بوی کویا اشارت است بغیوض عطیات آبی که در محل قابل آن میرسند فیزداد و ن حسنا و جمالا پس زیاده می شوند بشتیان که در آن مجمع حاضر می آیند از روی حسن و جمال یا زیاده میکنند حسن و جمال را فی وجوه الی هلیهم پس باز میگردند بسوی اهل خانه خود و انداد و احسان و جمالا و حال آنکه تحقیق زیاده کرده اند حسن و جمال را فیقول لهم اهلوه هم پس میگویند در ایشان اهل خانه ایشان و الله لقد اذود و تحسنا و جمالا بخدا سوگند زیاده کردید شایع از حسن و جمال را یعنی بعد از جدا شدن از ما حسن و جمال را فیقولون پس میگویند بشتیان با اهل خانه خود و انتم الله لقد اذود و تحسنا و جمالا و شایع بخدا سوگند تحقیق زیاده کردید بعد از ما حسن و جمال را کویا که بر تو انوار و افانت آثار آن مجلس تاثیر صحبت بابان نیز میرسد فلان من کاس الکرام نصیب و واه مسلم و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ان اول ذمعة یدخلون الجنة بدرستیکه تخمین کرده ای که در می آید بشت را علی صیوة القمر لیلة البدر بر صورت ماه تمامند که در شب چهاردهم می باشد در حسن و نورانیت و شکل و منیت فم الذین یلوونهم پیرا کسانی که متصل و نزدیک می شوند ایشان یعنی عباد ایشان می آیند کاشد کوب در غیبه فی السماء اضاءه به سحر و سحر ترقوت ساره درخشان در آسمان از روی روشنائی غیر ماه و آفتاب و در می سوزد بدراست بر معنی مراد بزرگ و در می تزد و عرب بمعنی عظیم المقدار آید قلوبهم علی قلب جل واحد و لای همه ایشان بر دل یکد است یعنی متفق و متحد و یکدل و یکجان و دوست یکدیگرند چنانکه فرمود لا اختلاف بینهم و لا تبغض نیست هیچ اختلاف میان ایشان و نه دشمن داشتن یکدیگر را کل امر له منهم و جنتان من حور العین بر هر دو از بشتیان دوزن است از حور عین حور بمعنی زن سخت سفید چشم و سیاهی آن و عین جمع عینا بمعنی فراخ چشم اگر گویند در آخر فضل ثانی از حدیث ابی سعید یا بید که ادنی اهل جنت ما بهتاده و ده زوجه باشد و بیجا دوزوجه میفرماید جوابش آنکه مراد آنست که دوزوجه باشد ازین جنس که حور العین است با صفات دیگر که ذکر کرده و این منافات ندارد و آنکه درای این جنس زوجات دیگر باشد چنانکه می شود مغر استخوان با قهای

برایشان  
حج

بعدها  
۶

ایشان از پس استخوان و گوشت از غایت حسن و صفاء لطافت یحسون الله بکوة و عیشا باکی یا میکنند خدا را صبح و شام یعنی همیشه لایسزون بیارنی شوند اهل  
ولا یبولون و بول نمیکند و لا یتعطون و پاشانه نمیزوند و لا یتقلون آب از دهن نمی افکنند و لا یخطون آب از بینی نمی اندازند آفتهم الذهب و الفضة  
آوند های ایشان از طلا و نقره است و امشاطهم الذهب و شانهای ایشان از طلا و نقره و جواهر هم الا لوه و فروزیه مجرای ایشان عود هستند سبک  
بجز کرده میشود بان یعنی مجرای دنیا فروزیه آن سیمه پارا بود و بخور آن عود بخلاف مجرای بهشت که فروزیه آن همه عود باشد و عود بضم و او فروغن آتش و بفتح  
آن سیمه که فروخته شود بان آتش و مجامع مجر کبریم و سیمه آتش آنچه نمانده شود در وی افکند برای بخر و بفتح نیز آمده و الوه بفتح بهره و ضم آن و ضم لام و تشدید الو  
عود که بخور کرد و شود بدان و در ششم المسک و عرق ایشان شکست است یعنی خوشبو مانند شکست علی خلق و جعل واحد بضم خا یعنی همه بر خلق و سیرت کرد  
یعنی خوش خلق و متفق و مختلط با یکدیگر چنانکه در حدیث گذشت و بر بنو بر قل دی علی صوده ابهم آدم ستون ذوا عافی السماء بر صورت و شکل پدایشان  
که آدم است نصبت کرد در جانب آسمان یعنی در طول قامت کلامی جدا باشد از برای بیان صورت عباد زبیا ن سیرت و خلق بفتح خا نیز روایت است یعنی همه بر شکل و  
صورت یکد و در حسن و خوبی موافق یکدیگر و بر بنو بر قل دی علی صورت لیسهم الخ بیان و تفسیر این قول باشد و روایت بفتح و ضم بر دو صحت است متفق علیه و عن  
جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان اهل الجنة یا کلون فیها و یشربون کففت انحضرت بهشتیان میخورند و در بهشت و میزنند  
ولا یتقلون و لا یبولون و لا یتعطون قالوا گفتند و بر سید صحابه فما بال الطعام یعنی چون تقوط نمیکند و پاشانه نمیزوند حال فضل  
طعام بهشت و چگونه بدر میروند قال حبشوا بضم حیم و ثین هجه و مر شح کر شیخ المسک فرمود آروغ است و عرق است مثل عرق شک یعنی آروغ نیزند  
و بدان هوا از معد و بدر میروند و عرق میکند و بدان ما ده رطوبتی بیرون می آید باین پنج فضل طعام بیرون میروند و یلهمون التبیح و التصدید کالتلهمون  
التقص العام و اعلام کرده میشوند بهشتیان تسبیح و تحمید و ذکر الهی و میگردان لازم حال ایشان و بی خلف می آید چنان که بر روی مقدمه و شود از شفا نفس  
بی خلف می آید و میروند و ذکر الهام در نفس بطریق مشا کلاست و واه مسلم ۱۰ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
من دخل الجنة یغم و لا یبأس لیکه در می آید بهشتی است و آسایش میکند و مشوب نمیکرد و تنعم و بخت و شقت یعنی در بهشت اصلا محنت و شقت نبود و چه حد  
و آسایش باشد و لا یبأس بفتح تخانه و سکون موده از بوس یعنی مدت و شقت و لا یبأسی به و گفته نمیکرد و جا های او و لا یعنی مشابه و فانی و ناپا بود  
نمیکرد و جوانی او یعنی در بهشت تغیر و تحویل و فساد و خرابی نبود و واه مسلم ۱۱ و عن ابی سعید و ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
قال ینادی مناد او از میداد آواز دهنده بهشتیان و میگوید که انکم ان یقبحوا فلا تقبوا ابداء بر سیکه مرشراست که تذرت بایند و بیا نشوید پیش  
وان لکم ان تحبوا فلا تقبوا ابداء و مرشراست که زنده باشید پس نمیرید همیشه و ان لکم ان تشبوا ولا تقبوا ابداء و مرشراست که جوان  
باشید و پیر نشوید ابداء تشبوا کبرشین و تهر مو بفتح و او ان لکم ان تنعوا ولا تنبوا ابداء و مرشراست که راحت بینید و آسایش کنید و محنت و شقت بینید  
همیشه و واه مسلم ۱۲ و عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ان اهل الجنة یتراؤن اهل الغرف من فوق  
بدر سیکه بهشتیان می بینند اهل غرف را از بالای خود و تخفم غین و فتح راجع غرق بضم و سکون منزل عالی و قصر رفیع کما یتراؤن الکوکب الدر مع الخلیف  
فی الافاق من المشرق و المغرب چنانکه می بینید ستاره درخشان را که رفته است یا باقی است در کنده آسمان از مشرق یا مغرب چه ستاره دیرین و دو وقت  
روشنتر و بزرگتر نماید و اگر در آسمان میگفت بلند می و دوری غرق معلوم میشد و لیکن معنی روشنی و درخشیدن معنوم نمی گشت و در افق میروند و غنی متفا  
میکرد و در بعضی روایات غایب بای تمنا نیز آمده از غرر معنی شیب و در بعضی غارب معین عمله و زای معنی بعید و اذهب و روایت مشهور غارب  
بغین هجه و باه موده از غرر معنی در گذشتن و باقی ماندن لغافل ما بینهم و این ارتفاع و بلندی غرق بخت تفاضل و تفاوت مراتب است که  
میان بهشتیان است مرتبه بعضی بلند و بعضی سبک گفته اند که بهشت را طبقات باشد عالی برای سابقان و واسطه برای مقتصدان و اسافل برای مختلطان  
قالوا گفتند صحابه یا رسول الله تلك المنازل لا یبلغها غیرهم این غرف و این قصرهای رفیع که منظرهای بنمیران خواهد بود که نمیرسد بان  
منازل و مراتب غیر بنمیران قال بلی فرمود بلی میرسد آن منازل و مراتب را غیر بنمیران بمتاعت و محبت ایشان و الذی نفس محمد بیده و حال  
امنوا بالله و صدقوا المسلمین بخدا سوگند میرسد از مردان که ایمان آورده اند بخدا و راست گوشتند اند پیغمبران را متفق علیه ۱۳ و عن ابی  
هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یدخل الجنة اقوام افئدتهم مثل افئدة الطیسی در آید بهشت را که دهکاه و لهای  
ایشان مانند لهای پرندگان است یعنی در خوف و بهیبت پروردگار و رسیدن و گریختن از عیار چه پرندگان ترسنده تر و درنده ترین جانوران مانند پرندگان  
در رزق چنانکه در حدیث در شان پرندگان واقع شده است که بیرون نمی آیند با و اگر سزد و بر یکدیگر و ندش با نگاه سیر و واه مسلم ۱۴ و عن ابی سعید قال  
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله تبارک و تعالی یدخل الجنة بدر سیکه خدا تعالی میگوید بهشتیان را و اندامیکند ایشان را که یا اهل

الجنة فيقولون ليس ليك ينزبتني وجواب ميد بند پروردگار تعالى را كه لبيك دنبا وسعديك مي استم براى خدمت تو ايتا دني عبادت دني و  
ياري ميد بيم دين ترا ياري وادني بعد از ياري وادني يعني دايم مستمر و الخير في يدك ونيكي در دست تصرف تست هر كه خواهي بديني فيقول هل دين  
پس ميگويد پروردگار تعالى را ايتا راضي شدي شما كه در آوردم شمارا در بهشت فيقولون وما لنا لا نرضى يا رب وچند ما را كه راضي نشويم اي  
پروردگار ما وقد اعطينا ما لم نعط احد من خلقك وبتحقيق وادني تو ما چيزي كه ندادي بچيكي از خلق ترا فيقول الا اعطيك افضل من ذلك  
پس ميگويد پروردگار تعالى ايتا ندم شمارا بهتر از آنچه دادم فيقولون يا رب واي شئي افضل من ذلك اي پروردگار من و كدام چيز است بهتر از اين  
فيقول احل عليكم رضواني فرومي آرم بر شما رضاي خود را فلا اعطيك عليكم بعدد ابد پس خشم نيكيرم بر شما بعد از اين هميشه و چون مولی از بنده راضي  
شده نعمت ها و سعادت ها حاصل شود و دولت و بدار نيز اثر و نتيجه آن است اول پسيدي از ايشان كه ايتا راضي ندادي تعالى چون رضاي ايشان از حضرت وي  
حاصل شد رضاي خود را از ايشان بران مترتب ساخت تا معلوم كرد كه دليل و علامت رضاي مولی تعالى از بنده است از مولی پس در حال خود نگاه كن اگر خود  
را راضي مي يابي از پروردگار خود بدان كه او نيز از تو راضي است صحابه رضوان الله عليهم اجمعين بحث مي كردند و تقشيش مينو دند كه بچشنا سيم كه حق تعالى از  
ما راضي است غلط تفاهي مي كردند بر آن كه اگر از وي راضيم بيقين وي نيز از ما راضي است پلئین بشارت داد كه رضاي وي از ايشان دايم و ابد است بالاتر  
از اين چه نعمت باشد انك رضا از الله تعالى بزرگ تر است از بهشت و از هر چه در دست چنانكه فرمود در رضوان من الله اكبر چنانكه دايم و مستمر باشد اللهم ارضنا  
و ارضا عنك متفق عليه ما و عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قال ان ادني مقعد احدكم من الجنة بغير سكره  
مثل و جايي كه از شما از بهشت آن مقدار است كه آن يقول له تمن فيتمني و تمنيني بگويد پروردگار تعالى مرا ما اندو كن و بخواه آن قدر كه خواهي پس آرزو  
كند و بخواهد و كمر آرزو كند و بخواهد فيقول له هل تمنيت پس بگويد پروردگار تعالى مرا آن بنده را آرزو كردي و خواستي تا نهايت آرزو ميتوان كرد فيقول  
نعم پس بگويد بنده آري آرزو كردم نهايت آنچه آرزو توان كرد فيقول له پس ميگويد پروردگار تعالى مرا آن بنده را فافانك ما تمنيت و مثله معه  
پس بدستني كه مرز است آنچه آرزو كردي و مانند آن باوي دواه مسلم ۱۶ و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم سيجان جحيم  
والفرات والنيل كل من انما والجنة فرمود آن حضرت هر يك از اين چار جوي از جويهاي بهشت است دواه مسلم فرات و نيل خود نام بزرگ و حضرت  
بي خلاف اما در تعيين سيجان و جحيم خلافي است بعضي گفته اند سيجان نهر است بشام و جحيم نهر بلخ است و گفته اند كه سيجان و جحيم غير سيجان و  
جحيم است كه نهر ترك و نهر بلخ است چنينها در بلاد ارمن است و بعضي گفته كه قول جوسري كه گفته جحيم نهر شام است غلط است اتفاق دارند كه جحيم  
بوا و نهر حرا است و گفته اند كه سيجان نهر است بسند و بلخ مراد بوسون اين چار از انهار جنت است كه چون آب هاي اين ها خوشترين آب است  
و در اينها فوايد و منافع بسيار است كويا از جويهاي بهشتند و بعضي گفته اند كه انهار را بعد از اصول انهار جنت اند و انهار را بنام اين انهار را بعد از انهار  
و اشهر و اهدب و اهدب انهار دنيا اند خوانده است اشارت بلكه آنچه در دنياست از فوايد و منافع نمونه هاي بهشت است و بعضي گفته اند كه وجه تشبيه اينها  
با انهار جنت بجهت آنست كه ايمان شامل است بلاذير كه اين انهار در آنهاست و آب خوران آنها رايح اند بجهت و صبح آنست كه آن محمول بر ظاهرت  
و ماده اين انهار مذكوره از بهشت است و مسلم روايت كرده است كه فرات و نيل روان ميشوند از بهشت و در صبح بخاري آمده كه از اصل سدره المنقى  
و در معالم التمريل آورده كه اين چار نهر از بهشت اند كه حق سبحانه و تعالي آنها را بگوهرها سپرده و از آنها برزين جاري ساخته كذا ذكر الطيبي والله اعلم بواقع الحال  
ما و عن عتبة بن ربيعة بن عكرمة بن زكريا بن غزوان بفتح معمر و سكن زاي صحابي بدري جليل قدیم الاسلام اسلام آورد و بعد از شش مرد و بود و از تير  
اندازان مشهور قال كفت ذكر لنا ان الحجو بليقي من شقة جهم ذكر كرده شما ما يعني روايت كرده شد از حضرت پيغمبر صلى الله عليه واله وسلم  
كه فرمود سنك انداخته ميشود از كنار دوزخ فيهوى فيها سبعين خريفا پس فرود مي افتد آن سنك در دوزخ تا پختا و سال خريف مقابل ربيع است  
و چون عرب ابتداي سال از خريف اعتبار كنند سال تمام بدان مراد دارند لا يدرك لها قعر و ربي يا ربك و الله لمتلاق  
بجواسكند بر اينه بركه ده ميشود دوزخ با وجود اين معاك و فراضى و لقد ذكر لنا ان ما يبر مصر عين من مصاريح الجنة و بتحقيق ذكر كرده شد ما را  
كه ميانه و دوزخه در آن تختهاي در بهشت ميسقه اربعين سنة سافت چهل سال است و لياقين عليها يومها و هو لطيف من انعام و بر اينه يابيد  
بهشت روزي و حال نكوي پيتميد بركه ده شده است از ان دواهم دواه مسلم ۲۱ الفصل الثاني عن ابي هريرة قال قلت يا رسول الله هم  
خلق الخلق ابو هريرة كفت پرسيدم از آن حضرت از چه چيز چاه كرده شد خلقي قال من الملاء فرمود پيدا كرده شد از آب اختلاف عقلا كه  
نخستين چيزي كه از اجسام پيدا شد چيست اكثر آنرا كه جوهر آب است چرا كه دي قابل است مرجع صور عالم ما پيتميد كرده شد از وي نيزين بكنيف و انكا و اتش و هو لطيف و  
از يقين چاه بركه كه لطيف كرده و پيدا شد اتش از صفوه و خلاصه آب و پيدا كشت آسمان از دواخان و در اين حديث دليل است بر آن و كويند كه در صغر اول از نور تيره







[illegible]







صاحب و تابعین بران مظاہر و متقاضیہ آن دلائل با اعتراضات مبتدعہ مسکرند از ادوات و بیانات آیات و احادیث را وجوب اہل حق از ان تحفیض در کتب کلامیہ مذکور است و مختار آنست کہ رویت حق سبحانہ تعالیٰ در دنیا نیز ممکن است ولیکن واقعیت باتفاق الاحضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در شب چہارم کہ آن واقعیت و بعضی را نیز در آنجا خلافت و بیان آن در ضمن شرح احادیث بیاید و این سبب یکی از سلف و خلف دیدن حق سبحانہ در دنیا بصحت زبیدہ و از اولی و ششوی طریقت سچکی بدان نزقہ و دعوی آن نگردہ و مشایخ اتفاق دارند بر تکذیب و تضلیل مدعی آن و در انوار کہ فقہ شافعی است کفہ ہر کہ کوید خدا را ایمان دہد شایعہ چشم سری بینیم و وی تعالیٰ بالمشافہہ من کلام میکند کا فر کرد و اگر کوینکہ چون رویت الہی تعالیٰ و تقدس ممکن است و آفتی در حائے بصیرت چرانی نماید و نا دیدن حیت جراتش لکہ دیدن بقدرت و خلق الہی است و حائے بصیرت آن نیست حق سبحانہ و تعالیٰ بچوب این عادت از اسباب ساختہ و دخل دادہ اگر نباید می چشم توان دید اگر نماید اگر چشم کشادہ بود نیز نتوان دید و اگر کسی بحد شلا پیش چشم بود و وی تعالیٰ صفت دیدن در چشم پیدا کند نتوان دید و اگر کسی در حق بلا دشرق باشد و پشتہ در مغرب اگر وی تعالیٰ نماید توان دید این نگار و مستعدان نگار ان ذکر قاری عقل و قیاس غی داشت و نظر بقدرت بار تعالیٰ ہر ممکن و آسان باشد و کفہ اند کہ این تخصیص رویت بمؤمنان در شب است کہ بعد از در آمدن آن باین دولت مشرف شوند ما در موقف حشر ہمہ بینند چہ نمون چہ کار و کا فران بعد از دیدن محبوب شوند و در حشر ابداً بمانند و صحیح آنست کہ سارا نیز رویت باشد چنانکہ مروا از بعضی کفہ اند کہ دیدار زنا زکاہ کاہ باشد و شل ایام جہ و ایمان کہ اوقات بارعام بود و بعضی کفہ اند کہ زنا زکاہ دیدار نبود چہ آنرا در پردہ باشد چنانچہ فرمودہ مقصودات فی الخیام و این قول خطا و نادرست است و عموماً مضموم و آردہ در رویت شامل است مردان و زنا زکاہ تمام حجت موجب پردہ و محجب بود چہ صورت دارد کہ فاعل زہرا و فاعل کبری و حائے بصیرت و امثال ایشان ازین نعمت محروم و باین دولت مشرف نباشد با وجہ و افضلیت و کملیت ایشان از بسیاری از مردان و نیز صحیح آنست کہ رویت عام است مرجع مؤمنان را چہ از بشر و چہ از ملائکہ و جن و از کلام بعضی از علمای شافعی چنان مفهوم کرد کہ رویت مخصوص بمؤمنان بشر است و ملائکہ و جن را رویت نبود و این قول نیز صحیح نیست و اللہ اعلم و رویت حق عز و علا در نام نیز جایز است و در حقیقت آن رویت قلبی است کہ بمثال بود و حق را مثال بود و شل و بعضی قتل آن بصحت رسیدہ از امام ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ آمدہ کہ صد بار باین نعمت مشرف شد و از امام احمد بن حنبل رضی اللہ عنہ نیز آمدہ کہ دیدم رب العزہ را در نام ہم رسیدم کہ کدام عبادت فاضلتر است فرمود تلاوت قرآن بار دیگر رسیدم کہ بغم معانی یا بی غم آن فرمود بغم یا بی غم الفصل الاول عن جبرین عبد اللہ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جبرین عبد اللہ بکلی کہ از کبار صحابہ است کفہ اند کہ گفت پیغمبر خدا انکم مستورون و بکبر عیافا بدستیکہ شما نزدیک است کہ برسید پروردگار خود را انکار بخشیم و فی الواقعہ و در روایتی آمدہ است کہ قال کناجلو ساعند رسول اللہ کفہ اند کہ گفت بودیم ہشتاد و پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فظن الی القدر لیلۃ البدر پس بکریت آنحضرت بسوی ماہ در شب چہارم ہم فقال پس فرمود انکم مستورون و بکبر کا ترون هذا لقمہ تحقیق نمی بیند شما پروردگار خود را چنانکہ می بینید باین ماہ شب چہارم و ماہ و این تشبیر رویت برویت است در انکشاف تمام یعنی دیدن شما حق را اینچنین بود کہ دیدن ماہ را کہ شک و شبہ با بدان راہ نبود و تشبیر مرئی برئی یعنی چنانکہ این ماہ در مقابلہ شمس و جہت است و محدود است ذات حق تعالیٰ و تقدس نیز چنین بود چنانکہ فرمود لا تضامون و مجبوریتہ تضامون بغم تا و تخفیف ہم معنومہ و بفتح تا و تشدید ہم ہر دو روایت بر وجہ اول ازینیم است بمعنی ضرر و ظلم یعنی ضرر کردہ میشود در دیدن وی سبحانہ باین طور کہ بعضی بہ بینند و بعضی نہ با ظلم کنند بریکہ بر تکذیب و انکار و بر وجہ ثانی ازینیم معنی ہم ہوسستن و از دعام کردن یعنی اجتماع و از دعام نمیکند در رویت وی تعالیٰ از جہت کمال ظهور و وضوح چنانکہ در ماہ شب چہارم و بخلاف دیدن ماہ نو کہ خانی داشت باہی دارد فان استطعتم ان لا تغلبوا پس اگر متوانید کہ غلبہ کرد و متشدد و عاجز و بون نگردید صلوات قبل طلوع الشمس و قبل غروب و ہا بر نازی کہ پیش از آمدن آفتاب است یعنی نماز با دعا و نمازی کہ پیش از فرو رفتن آفتاب است یعنی نماز دیگر فاضلوا پس بکنید از این معنی تا توانید مواظبت بر نماز فجر و عصر از دست نہید کہ مواظبت کنندہ برین نماز ہا سزاوارتر و لایق تر است بدین پروردگار تعالیٰ کہ ملکہ شود ذات ازینجا ہم میرسد ان تعبد ربک کانک تراه و جعلت قرۃ عینی فی الصلوۃ شایداً آنست و چون در دنیا پردہ در میان است کانک تراه کفہ اند کہ فرودا کہ پردہ از میان بر افتد کانک تراه انک تراه کرد و جعلت قرۃ عینی فی الصلوۃ بحقیقت اثبات معاہدہ میکند و این مقام خاصۃ آنحضرت است صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و تمام نماز ہا را حکم ہمین است و تخصیص نماز با دعا و دیگر بحیث افضلیت آنها است چہ اول وقت استراحت و غلبہ خواب ثانی وقت کار و بار و نفعن یا زماست و از جہت شرف این دو وقت و از جہت آنکہ رویت در آخرت ہمہ بین دو وقت باشد ثم قرار پتر خواند آنحضرت این آیت را کہ و سججہد یک قبل طلوع الشمس قبل غروب و ہا نماز کن در حالی کہ حمد و ثنا گویندہ پروردگار خود را پیش از بر آمدن آفتاب کہ ماہ با آن نماز نماز است و پیش از غروب آفتاب کہ ماہ و نماز عصر است و بعضی ظہر و عصر ہر دو را ملازم داشتہ و اول ظہر تراست و ظاہر حدیث نیز نموده است متفق علیہ ۲ و عنی صہیب رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال اذا دخل اهل الجنة الجنة کفہ اند کہ آنحضرت چون در آیند بہشتیان بہشت را یعقول اللہ تعالیٰ میگوید خدا یتعالیٰ تویدون متیانید کہ

میخواهد پذیرا و غنی عظیم که زیاد و کم شمارا بر آوردن بهشت فیهو لون پس تعجب میکند بهشتیان و میگوید القیض صوهنا آیا سفید و روشن نگردانیدی روی ما با فاضله حسن و جمال در غایت فضل و کمال یا با سان کردانیدن حساب خلاص کردانیدن از ورطه سیم و حجاب القدر خلنا الجنة آیا در نیار و روی ما را در بهشت و قضا مرالشاد و نجات ندادی ما را از آتش و وزخ زیاد و برین چه خواهد بود قال فیوضع الحجاب فینظرون الی وجهه الله پس بداشته میشود پرده پس هر یک که میبوی آتش اندن تعالی فما اعطو شیئا احب الیهم من النظور الی بطنه پس داده فتنو بهشتیان هیچ چیز را که دوست تر بود از دایشان از نظر کردن بجانب پرده و کار منتهای تمام نعمتها و دیدار حق است چنانکه نهایت ثناء نعمتها و دیدار مراتب موجودات و تسلاوست قدر قلا فتر خواند آنحضرت این آیت را للذین احسنوا الحسنی و ذیادہ مرکبانی را که نیکی کرده اند جزا نیکی است و زیاده بر آن مراد بحسنی بهشت است و زیادت رویت حق تعالی و تقدیر و راه مسلم اگر گویند که صفات پرده ذات است و باصطلاح صوفیه هرگز این پرده بر نیفتد پس بر دایان برده از ذات چه معنی دارد و جوابش آنکه این تقدیر از قوم در تحقیق احدیت ذات و تنزه او و اوجیم صفات و اعتبارات و لیکن مبنای رویت بر عرف است و بر که ذات را با صفات دید گویند ذات را دیده چون چمنی را به بینی سفید یا سیاه دراز یا کوتاه متحرک یا ساکن کوئی جسم را بدیم بر چند پرده صفات در میانست آنکه فلسفی گوید بر فی اعراض است نه جوهر تدقیق با رویی است که در عرف آرا اعتبار نتوان کرد و بالجمله در آخرت چیزی بنماید که صادق آید و یقین کرد که خدا را دیدیم و چشم را در وی دخلی بود بعضی از عرفا گفته اند که ما یقین داریم که دیدن حق و دریافتن وی تعالی بدل است و چون وی فرمود که دیده را و آن دخلی باشد اما صودقا اگر میگفت که گوشش شمارا و دوش شمارا و آن دخلی خواهد بود نیز تصدیق میکردیم چه جایی چشم فافهم و با الله التوفیق الفصل الثانی فی عیون محمد رضا الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان ادنی اهل الجنة منزلة لمن ینظر الی جنازة و اذاجد و ضمیمه و خدیمه و حوذه مسیره الف مسنة بر سبتیک کمتر و سبت ترین بهشتیان از روی قدر و مرتبه بر آنیه کسی است که می نگرد بجانب باغهای خود و زمان خود و کامل و مشارب طایب ناز و نعمت و مال و منال خود و خدمت کاران خود و سر بر پای خود که می نشیند و استراحت میکند بر آن تا مسافت هزار سال که راست باین اشیاء ناپا و وسعت بهشت و فراخی جای آن و کرامتهم علی الله من ینظر الی وجهه غدوة و عشية و کرامی تر و عزیز تر و خدا تعالی کسی است که می نگرد بجانب ذات مقدس و سی صبح و شام یعنی روز و شب علی الدوام یا در خصوص این دو وقت باشد و تجلی درین دو هنگام بود و چنانچه از محافل بر نماز پیش از طلوع و پیش از غروب که در حدیث سابق گذشت استغنی باین معنی توان کرد و از اینجا معلوم میشود که بزرگی و علو سبت آنست که با سوامی حق و مشهور ذات و سی هیچ چیز بر او نازد و توجه و التفات بخیر حق زیستی سبت و دنات پایه هدایت اگر چه غنیمت باشد قدر فتواه پسر خواند آنحضرت این آیت را و جوه یوم مثلاً ناصرة الی دینها خاتمة دینها باشد و آرزو تر و تازه و خوش و خرم بجانب پرده و کار خود نظر کنند و راه احمد و الترمذی و عن ابی ذرین بنفخا و کسر ای العقیلبی بضم عین و فتح قاف نام اول قیظ است بفتح لام صحابی مشهور است معدود اهل طایف رضی الله عنه قال قلت کف ابو زرین کفتم یا رسول الله اکلنا مری دبه مخلیا به یوم القيمة یا مریکی از نامی بیند پرور و کار خود را در حالی که تنه است و خلوت دارند و است پرور و کار خود را روز قیامت و مخلیا بفتح میم و سکون فاو کسر لام و تشدید یا و بضم میم و سکون خا و تخفیف یا و کسر لام پرور و وایت است قال بلی گفت آنحضرت آری می بیند مریکی از شمار پرور و کار خود را در حالی که تنها و خلوت دارند و است بوی تعالی قال رسید ابو زرین آنحضرت و ما آية ذلك فی خلقه و سبت علامت و نشان دیدن سیم پرور و کار را یکبار در مخلوق قال گفت آنحضرت یا باز دین الیس کلکم یولی لقریلة البدنیت مریکی از شمار که می بیند ماه را در شب چهار دهم مخلیا به تنهایی مریکی و خلوت دارند و بوی تعالی بلی گفت ابو زرین آری می بیند مریکی از شمار و ما را باین صفت قال گفت آنحضرت فانما هو خلق من خلق الله پس سبت ماه مریکی مخلوقات خدا که در وی این صفت و حالت است که سیم او را بیند و مریکی در دیدن منفرد و تنه است بی هجوم و از دام و الله اهل اعظم و خدای تعالی طیل تر و عظیم تر است جلالت و عظمت هر دو بیک معنی است بزرگی و بزرگ شدن که از فی الصلح کی باعتبار ذات ملاحظه کنید و دیگر کی حیثیه صفات دوا و اودا و الفصل الثالث عن ابی ذرین رضی الله عنه قال سالت رسول الله ابو ذر کفتم پس سیم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم هل ایت دیک آید دیدی تو پرور و کار خود را یعنی در شب معراج قال خود را می آید فرمود پرور و کار تعالی و تقدیر نور است چگونیم او را چنانکه نور و سبتت ظهور رابع است از ادراک و خیره کنند است ابصار او اطلاق بر ذات پاک باری تعالی آمده چنانکه الله نور السموات و الارض یعنی ای منورها و مظهر باری یعنی روشن کننده آسمان و زمین و پیدا کننده آنهاست یا با وی اهل السموات و الارض و در شکر کننده الهی اندکان و در بعضی وقت آمده مثل نوره فی قلب المؤمن مشکوفاً مصلح الایة و نور در اصطلاح اهل تحقیق معنی ظاهر بر جود و ظهور غیر خود را است بر نیو که تقریر معنی کر که نور بتنویس است و لغنی بفتح همزه و تشدید نون مضمون معنی کیف و نورانی و بصیغه نسبت نیز و ایت است و تواند که این نیز بطریق استعمال و بوجه بهره استعمال با برای اثبات و سبت بودی استعمال و در حدیث دیگر آمده است و ایت نورانی محتمل است که بمعنی نبی رویت خلوت باشد یعنی بین نور دیدیم و

الفصل الثاني

الفصل الثالث

یعنی چهارم  
نور است چگونیم  
نور او را

خیر گشتم و مجال دیدن ذات بنودیدیم ذاتی را که موز است و اندا علم دواه مسلم و عن ابن عباس رضی الله عنهما ما کذب الفواد ما دای دروغ  
گفت دل محمد یا محمد در چیزی که دید وی بصر آن ذات اقدس الهی است نقالی شانه دواه و بی تحقیق دید آنحضرت پروردگار را یکبار دیگر قال گفت  
ابن عباس در تفسیر این آیت دواه بنفاده مرتین دید آنحضرت پروردگار تعالی را و تقدس بدل خود دوبار باین طور که در آورده پروردگار تعالی بصر او را  
و دل وی با آورد دل او را در بصر وی باین معنی خواه گویند چشم دل دید یک چشم سر دید پروردگار و این معنی بحسب آن گفتیم که مذنب این عباس  
دیدن بصر است و دیدن بدل مذنب دیگران است بر خلاف مذنب او چنانکه معلوم کرد و دواه مسلم مقصود آنست که ابن عباس از روایت  
حق مراد دارد و جمهور صحابه موافق اویند و ایشان دو تدری و قاب قوسین او ادنی همه را باین قرب آنحضرت در شب معراج بدرگاه صمدیت دارند  
و ابن مسعود و عایشه و بعضی دیگر از صحابه از آن روایت جبرئیل بصورت اصلی وی ارا ده نموده که درین شب در غیر این شب حاصل شده و در  
آیات مذکوره را باین این قرب دهشته چنانکه در حدیث انیده معلوم کرد و فی ذلک الترمذی و در روایت ترمذی انجیده آمده که قال گفت  
ابن عباس در تفسیر این آیت دای دید محمد صلی الله علیه و آله و سلم و به پروردگار خود را قال عکرمه قلت گفت عکرمه گفتم باین عباس چنانکه  
آوردم بروی که الیس الله يقول آیت که میگوید خدا تعالی در صفت ذات خود و توحید میکند خود را باین که لا تدركه الابصار و هوید  
الابصار و در منی یا بد او را بصر با و او تعالی و تقدس در میا بد بصر با پس چون قایل بشوی بدیدن آنحضرت رب العزت را جل جلاله قال گفت  
ابن عباس در جواب عکرمه و یحیی و ای بر تو ای عکرمه ذاک آن ادراک نکردن ابصار را و انما تجلی بنوده الذی هو نور و قوت  
که تجلی کند و ظاهر کرد و بنور خود که آن نور خاص ذات اوست چنانکه سبب درین هنگام مفضل کرد و ادراک و فانی و ما بود شود درک انا اگر تجلی کند  
بقدری که و فاکذبان قوت بشری ادراک میتواند کرد و او را ابصار و نیز گفته اند که ادراک در لغت احاطه شی است بجمع حدود و نهایت او و حق سبحانه را  
حدی و نهایتی نباشد ~~این~~ عامتر است از آن و قد مرای به مرتین و تحقیق دید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پروردگار خود را جل و علا  
و باینکه چون نزد سدره المنتهی بود دوم چون بالای عرش برآمد و عن الشعبي قال لقی ابن عباس کعبا يعرفه لما قال که در این عباس کعب احبار  
عرفات در روز عرفه فساله عن شی پس پرسید ابن عباس کعب را از چیزی یعنی از روایت حق عز و علا در دنیا فکبر پس کبیر بر آورد و کعب احبار بحسب  
استغلام و استعجا دین سؤل ابن عباس حتی جا و بته الجبال تا آنکه جواب دادند و ما کوها بر زبان صدا یعنی چنان بلند تر بر آورد و کبیر را که از  
کوها صدا برآمد فقال ابن عباس انما بنوها شام پرگشتن ابن عباس با سپران با شمیم یعنی مشهور بعلم و فضل که نا دهنسته سوال کنیم و از آنچه مستحیل و مستبعد باشد بپریم  
و از نزدیکان و ملازمان درگاه نبوت که هتفا منه و اقتباس علوم و انوار حضرت وی کرده ایم تا مل کن و بخشم و استعجا و شتاب و تفکر کن در جواب که روایت حق  
دنیا فی الجمله ممکن است فقال کعب ان الله قسم دویته و کلامه بی محمد و موسی پس چون ابن عباس این را مبالغه نمود و کعب احبار بتفکر و تأمل رفت و گفت سبحان  
خدا تعالی بخش کرده و روایت خود را و کلام خود را میان محمد و موسی فکلم موسی مرتین پس کلام کرد و موسی دوبار یکی در وادی این و دیگر بر سر که طور و آه محبت  
و دید او را محمد دوبار و ظاهر آنست که کعب احبار این کلام را از تو ریت نقل کرد و قال مسروق گفت مسروق که شعبی این حدیث روایت از وی وارد  
فدخلت علی عائشة پس در آمدم بر عایشه بعد از دیدن شایعه ابن عباس و کعب احبار و شنیدن این کلام از کعب فقلت هل لای محمد به گفتیم  
بعایشه یا دید محمد صلی الله علیه و آله و سلم پروردگار خود را فقالت پرگفت عایشه مسروق لقد شکلت بشی فف له شعری بتحقیق تحکر کردی تو ای  
مسروق به چیزی که برخاست به جبت وی موسی براندام من قلت و ویلا کفتم آهسته باش و شتابی مکن در انکار روایت حق ثم قوات مسروق میگوید بنظر شما  
برای اثبات روایت این آیت را قدامی من آیات و به الکثیر بتحقیق دید محمد صلی الله علیه و سلم از آیات و علامات پروردگار خود که بزرگترین آیات بودند و مقصود  
خواندن آیات و بکرات که باین آیت خاتمه آنست بدلیل روایت دیگر که در آخر حدیث باید که فاین قول ثم و فی فذلک فقلت پرگفت عایشه در جواب من این  
تذ هب بک کجا میری این آیات تا که آن را بر رویت پروردگار تعالی عمل کردی انما هو جبرئیل فیت این مرتی بجز جبرئیل و ملا و باین آیات و نو و قرب جبرئیل  
است با آنحضرت و روایت اوست جبرئیل را بعد از آن ذکر کرد عایشه چیزی چند که آنحضرت را و پس کس را ثابت نیست و اعتقاد و ثبوت آن جایزند و گفت من  
انجرت ان محمد دای و به کسی که خبر داد ترا که محمد دید پروردگار خود را و شرب معراج او گشتم ششیا مما امر به با خبر میدهد که آنحضرت پوشید چیزی را حاکم  
و شرایح دین را از آنچه امر کرده شده و بدان و موسی کرده شده است بسوی وی تا برساند از خلق او و یعلم الخمس النبی قال الله تعالی یا میداند آنحضرت هیچ چیز را گفته است  
الله تعالی در شان آنجا ان الله عنده علم الساعة وینزل الیغیب تا آخر آیت فقد اعظم القرية پس تحقیق عظیم فرآ کرد و انکس بسیار دروغ گفت  
و لکن دای جبرئیل و لکن روایات مذکوره آنست که و صلی الله علیه و آله و سلم دید جبرئیل را لمره فی صوته الا مرتین ندید جبرئیل را و صوت خاصه وی بی تمثیل کرد  
و باره عند سدره المنتهی یکبار نزد سدره المنتهی چنانکه فرمود و لقد را نزل ا خری عند سدره المنتهی و فی الجاه و یکبار در اجا و بفتح هزه و سکون جیم و یا تحانه یعنی



مشہور است در اسفل کی یا کوئی در آنجاست و درسی است از درہای حرم شریف کہ اورباب الاجیاد کو نیز از جنت واقع شدن بان جانب شیخ ما در حدیث قاضی علی بن جابر  
چون بن حدیث میر سید آہ می برآورد و حال میکرد و میگفت یا شیخ عبدالحق ہای ہذہ الجبال والاکنۃ الی تروہا حال الرحۃ و تجلیات الحق سبحانہ لہ ستائۃ جناح دیدن حضرت  
جبرئیل را و حال آنکہ مر اورا ششصد باز دست علما را در بیان مراد از انچہ اقوال است مختار است کہ مراد باجنہ قوای ملکہ است و چون در قرآن اثبات اجنہ  
طایکہ را کردہ ما را اعتقاد آن باید کردہ تا مراد بدان چہ باشد و اللہ اعلم قدس لافق بہ تحقیق بستہ بود تمام کرانہ آسمان را و اہ التومذی روایت کرد و این حدیث  
را بروی کہ مذکور شد ترمذی و دوی الشیخان و روایت کردہ اند بخاری و مسلم مع زیادہ و اختلاف باز یادتی و اختلاف و فی وایتہما و در روایت  
شیخین انجین آمدہ کہ قال گفت مسروق قلت لعائشہ کتقم مرعائشہ را فاین قولہ پس اگر ندید محمد پروردگار خود را کجاست و برچہ محمول است قول حق  
سبحانہ فمدنی پس نزدیک آمد پس فرود آمد و متعلق شد بوی فکان قاب قوسین او ادنی پس بود مقدار مسافت قرب مانند مقدار دو کمان  
یا نزدیک تر از ان و تحقیق معنی این لفظ در باب سابق گذشت قالت ذالک جبرئیل گفت عائشہ کہ ان مراد است درین آیات جبرئیل است کان  
یا تہ فی صورۃ الرجل بود کہ می آمد جبرئیل آنحضرت را در صورت مردی و انداتاہ ہذہ المرۃ فی صورۃ الی صورۃ و بدستیکہ جبرئیل آمد اورا  
درین بار در صورت خود کہ آن صورت خاص است فسد لافق پس بست و پرکردہ کران آسمان را از جنت غفلت صورت او و عن ابن مسعود  
رضی اللہ عنہما فی قولہ روایت است از ابن مسعود در قول حق سبحانہ فکان قاب قوسین او ادنی و فی قول وی تعالیٰ ما کذب الفواد  
ما دای و فی قولہ و در قول وی سبحانہ لقد دای می آیات و ہذا الکبریا قال فیہا کلما گفت ابن مسعود در تفسیر این آیات کہ دای جبرئیل علیہ  
السلام دید آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جبرئیل علیہ السلام را لہ ستائۃ جناح در حالی کہ مر اورا ششصد باز بود متفق علیہ و فی روایت  
التومذی و در روایت ترمذی انجین آمدہ کہ قال ما کذب الفواد ما دای قال گفت ابن مسعود دای رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
جبرئیل دید آنحضرت جبرئیل را فی حلقۃ من ذرف در جنت جا نماز جامی سبز قد ملأ ما بین السماء والارض حالیکہ تحقیق میکردہ است  
جبرئیل چیرہ را کہ میان آسمان و زمین است زرف معانی بسیار دارد یعنی جامی سبز و آنچہ از دیار بقی و نکات و نیکو باختہ بود و سباط و فراش و سحاب  
و دامن خیمہ و غیر آن بیاید و مناسب در اینجا معنی اول است و بعضی از آن باز و ہای جبرئیل را در دشت اند کہ بکثر اندی خاک کہ جامہ را و فرشہا را بکثر اند و فرشتہ  
جنانین طایر بازو ہا را و سبط کردن نا برای فرو آمدن نیز کوید و لہ و للبضادی و در روایتی ترمذی و بخاری فی قولہ و تفسیر قول حق تعالیٰ لقد دای من  
آیات و ہذا الکبریا انجین آمدہ کہ قال گفت ابن مسعود دای دغرفا اخضر سد فوق السماء دید آنحضرت زرف سبز را کہ ستیہ است کرانہ آسمان را  
تنبیہ از آنچہ گذشتہ معلوم شد کہ در روایت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پروردگار را تعالیٰ و تعدیس در شب معراج بہ ختم سر صحابہ از اختلاف  
است عائشہ رضی اللہ عنہا نفی آن میکند و ابن عباس رضی اللہ عنہما اثبات آن میناید و باہر کمی از ایشان جماعہ اند از صحابہ موافق و بعد از صحابہ تابعین و سنی  
بعد ہم نیز بطریق اختلاف رفتہ و بعضی توقف کردہ و گفتہ بر بیج جانب دلیل واضح نیست و لیکن جمہور بجانب اثبات اند و شیخ عی الدین نودسی گفتہ راجع و مختار  
نزد اکثر علمای کبار است کہ آن حضرت دید پروردگار خود را بچشم سر و گفته کہ اثبات آن جز بسلع انیس غیر خلیلہ السلام راست نیاید و عائشہ در انجا آن متک  
بحدیث نکردہ و چیزی بساع از حضرت روایت ننمودہ بلکہ استنباطی واجتہادی است از وی رضی اللہ عنہما بقول حق سبحانہ ما کان لبشر ان ینظر الی اللہ الا  
و حیا و من وراء حجاب و قول وی سبحانہ لا تدکہ الالبصار و جوابش آنست کہ منفی در آیت اولی کلام در حال رویت است و اما نفی رویت بی کلام  
لازم نیاید و در اک احاطہ است از نفی احاطہ نفی مطلق رویت معلوم نکرد و بعضی از علما گفته اند کہ اعتقاد درین باب بر قول ابن عباس است و متعین است کہ وی این  
قول راجع بساع از حضرت نبوت گفته و روا بنا شد کہ انجین قول عظیم را بظن واجتہاد کوید و ابن عمر دین مسلم مراجعت بوی کردہ و از وی پرسیدہ کہ ہل رای محمد پر  
پس و گفت راہ پس ابن عمر تسلیم نمودہ و قطعاً براہ تردد و الحار رفتہ و عمر بن راشد گفته کہ عائشہ نزد ما علم از ابن عباس نسبت استی و مختار اکثر از شاہج صوفیہ نیز نسبت  
رویت است و بحقیقت آنحضرت را کالی است و رای انہام خلق و عقول ایشان خصوصاً در شب معراج کہ اتم و اکمل است و اعلا و ارفع مقام قرب اوست  
و امکان رویت حق در دنیا خود بیکبار خلا فی نیست و اگر در مقام آنچہ ممکن است اولاً از حصول غایت قرب و کمال حاصل شدہ باشد دیگر کجا و کی حاصل خواہد شد یا رب مکن  
بصریاً مخصوص بد آخرت و موقوف آن شاہ داشتہ باشد و نیست بر آن دلیل قاطع و با وجود حصول رویت بصری در اینجا بوجہی کہ مناسب این شاہدہ با  
تواند کہ بعضی تفصیل وجوہ و حالات موقوف نشادہ احزت بودہ باشد و چون کلام در مقام بر طبقہ علم و نقل بود ہمہ برین قدر اقتضای نمودہ اند و نزدیک  
اہل معرفت و تحقیق در اینجا کلامی دیگر است و اللہ اعلم و مسئل مالک بن انس و پرسیدہ شد امام مالک عن قولہ تعالیٰ ان تفسیر قول حق تعالیٰ فی کمال  
فاظروہ رو بہا باشد و در آخرت بسوی پروردگار خود گذرند فقیل قوم یعقون الی ثوابہ گفته شد یعنی امام مالک کہ قومی میگویند کہ مراد از نظر بسوی  
پروردگار است نہ بسوی ذات وی و بعضی کونیا الی اینجا معنی غمت است یعنی غمت پروردگار و اتفاقاً مالک کذبوا پس گفت

امام مالک رضی الله عنه در رفع گفتند و خطا کردند این قوم که گفتند ما در نظر بسوی تو اب است نه بسوی ذات فاین هم عن قوله تعالی پس کجا اند این قوم و چرا دور افتادند از فهم معنی حق تعالی که در شان کفار و تفتیح حال ایشان فرموده است کلا الهنم عن دهنم یومئذ الحجج یون بدرستیکه ایشان از دیدن پروردگار خود در آن روز محجوب و ممنوع اند قال مالک الناس یظنون ان الله تعالی یود القیمه باعینهم گفت مالک مردم یعنی مسلمانان نکردند بسوی خدا تعالی روز قیامت بحکمهای خود بعد از آن تفریر کرد امام مالک دلیل را بر دیدن مؤمنان پروردگار تعالی و تقدس را و قال و گفت لولم یولم بالیقین و دهنم یوم القیمه اگر نمیدیدند مسلمانان پروردگار خود در روز قیامت لم یعیر الله الکفار بالجواب سرزنش و نکویش میکرد و الله تعالی کافرا را بسوی ایشان محجوب از دیدار حق تعالی پس گفت حق تعالی در شان کفار کلا الهنم عن دهنم یومئذ الحجج یون یعنی تعذیب و تغییر دین است که دیگران بخت دیدار مخلوط و مخصوص باشند ایشان محروم و مخدول و اگر مؤمنان نیز محجوب باشند سرزنش کافران دین چه باشد و واه فی شرح السنه و عن جابر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم بینا اهل الجنة فی نعمهم در انشای آنکه بشتیان در ناز و نعمت خود باشند از سطح طعم نوبر ناکا و برآده و بلند گشته باشد برای ایشان نوری فوضوا دهنهم پس برداشته باشند سرهای خود را تا بگردان نور را فاذا الوب تعالی قد اشرف علیهم من فوقهم پس آگاه می بیند که پروردگار تعالی مشرف و مطلع شده است بر ایشان از بالای ایشان فقال پس گفت پروردگار تعالی السلام علیکم یا اهل الجنة قال گفت آنحضرت و ذلك قوله تعالی و انت قول حق تعالی که فرمود و سلامم قولا من رب الرحیم و در بشتیان است سلام در حالی که گفته از پروردگار جبرائیل میضای گفته که سلام میبرد پروردگار تعالی بر ایشان بواسطه ملائکه یا بواسطه و ازین حدیث خود معلوم میکرد که بواسطه است قال فظفر الیمین میظنون الیه پس نکرست پروردگار تعالی بسوی ایشان و میگردانند ایشان بسوی وی سبحان تعالی فلا یبلغون الی شی من النعم پر انکفات نمیکند و میل و شورت نمی نکرند ایشان بجای چیزی از نعمتهای بهشت مادموا لظنون الیه تا زمانیکه نظر میکنند بسوی وی تعالی حق یحبب عنهم و بیفی نوبه تا آنکه محبت پنهان میکرد پروردگار تعالی از نظرهای ایشان و باقی میماند آثار نورانیت و ذوق و سرور آن و واه ابن ماجه و ابن اجاب و استار نیز از جمله لطف و جبرائی است از رحیم منان بر بندگان خود چه حلیم در درگاه شود و حضور داشتن و مستغرق نور ذات گردانیدن نه طاقت و تاب ایشانست زمانی باید که بیایند و بحال خود باز آیند و در پرده و حجاب و در ایامی آن نعمت است مشاهده نمایند و مستحق بکی دیگر شوند و هر بار لذتی تازه و ذوقی جدید بیابند ۲۹۰ باب صفه النار و اهلها تا آتش و اشتقاق ناره نور از یک ماده است و جمیع نار نیز از دیر کبریتون و فنج یا نور دینار و انبار و استعمال وی نمونست آید و مذکر نیز آمده و غالب آمده در زمان شرع بر آتش دوزخ نعوذ بالله منها ۸ الفصل الاول عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال نادىكم جبرئيل من سبعين جزء من نار جهنم فرموزد گرمی آتش شامی آتش دنیا بیکباره است از بهقا و پاره آتش دوزخ یعنی آتش دوزخ بهقا و مرتبه کرم تر است از این آتش تا آنکه مقصود از عدد و بهقا بیان کثرت و مبالغه است نه تعیین این عدد مخصوص و در ذکر این عدد و آله این معنی معهود و متعارف است قیل گفته شد یا رسول الله ان کانت الکافیة بدرستیکه بود این آتش دنیا بسند و در عذاب کردن و سزا دادن پس چه حاجت بود به پیداکردن آتشی سنت را ازین قال فضلت علیهم بشعة و مستین جبرئیل فرمود زیادت کرد آید و شد آتش دوزخ برین شهاب شصت و نه جزء کلهم مثل حوا گرمی بر یک از آن شصت و نه جزء مانند گرمی آتش شاست این خود همان مضمون فقره اولی است که گفت گرمی آتش شایکچیز از بهقا و جزء آتش دوزخست برای تاکید و تفریر تکرار کرده و مقصود آن است که همچنین بیاید که زیاده باشد گرمی آتش دوزخ بر آتش دنیا و لابد است از آن و کفایت نمیکند آتش تا امتناز باشد عذاب خدا از عذاب خلق و از بهر جهت اختیار کرده شد عذاب آتش بر سایر اجناس عذاب متفق علیه و اللفظ للبخاری ابن حدیث و صحیح بخاری و مسلم است اما این لفظ که ذکر کرده شد از آن جایز است و فی دوایه مستعمل و در روایت صحیح مسلم انجین است که نادىکم التی یوقد بان آدم آتش شاک میفرزند نوح بنی آدم جزویت از بهقا و جزء آتش دوزخ و فیها و در روایت مسلم علیها و کلها بدل لفظ علیهم و کلهم و در روایت مسلم علیها و کلها بجای علیهم و کلهم یعنی در روایت بخاری بود فضلت علیهم تسعة و ستین جزء کلهم و در روایت مسلم انجین اده فضلت علیهم تسعة و ستین جزء کلهم ۲ و عن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم یوتی بجهنم یومئذ آدرده میشود دوزخ را در آن روز لها سبعون الف ذمام مر آن دوزخ را بهقا و هزار چهار است که مع کل ذمام سبعون الف ملک یجر و لها یا بر جوار بهقا و هزار فرشته اند که میکشند آنرا و واه مسلم ۳ و عن عثمان بن بشیر صحابی مشهور است و اول مولود است که بعد از هجرت در خانه انصار آمد و رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ان اهل النار و عذابا بدرستیکه آتترین و سبکترین دوزخیان از روی عذاب من له ضلالت و شرکان من نادى کسی است که مرا و اهل علیل و دوا لهای علیل از آتش در پاست یعنی منهای عماغه میجوشد از آن علیل میفرود می کانی اهل الجحیم میجوشد و یک مسین میروی ان بعدا شد من عذابا لکان نیر و آن کس که بیکی از دوزخیان بخت نر باشد از روی عذاب و ان لا هونم عذابا و حال آنکه لکن تحقیق آنسان ترین و سبکترین دوزخیانست از روی عذاب متفق علیه ۴ و عن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى

باب صفه النار واهلها  
الفصل الاول



و مسلم ان الکافر لیسب لسانه الفریخ والفرسخین بدستیکه کافر برآینه میکشد زبان خود را بر زمین سه میل بی تو طاه الناس با پمال میکند زبان او را مردم رواه احمد والتومذی و قال هذا حدیث غریب ه وعن ابی سعید رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال الصعود جبل من نادر صعدوه در قرآن مجید واقف شده است ساجده صعدوا بفتح صا دو کوهی است از آتش بیتصد فی سبعین خوفیا برآمده میشود بروی بختا سال وهوی بهر کذاک فیہ ابداء وفرد وادخانه میشود آن کافر مجنن یعنی بختا سال در دوزخ همیشه دواہ التومذی ۹ وعنه عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال فی قوله کالمهل یضمیم وسکون هار وایت که دابو سعید از آنحضرت گفت در تفسیر قول حق تعالی ان شجرة الزقوم طعام الاثیم کالمهل یعنی فی البطون بدستیکه درخت زقوم خراک کناه کاران است همچو مهمل می شود در شکما پس آنحضرت در بیان معنی کالمهل فرمود ای کلهو الثریث بفتحین دردی زیت روغن مشهور و تفسیر مهمل با رزیر کداخته و بز و آب روان از حد نیز آمده فاذا قرب الی وجهه پس چون نزدیک گردانید و شد و مهمل بی روی دوزخی سقطت فوة وجهه فیه می افتد پوست روی وی در آن دواہ التومذی ۱۰ وعن ابی هريرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال ان المحیم لیصب علی رؤسهم بدستیکه آب کرم رنگه میشود بر سر ای ایشان فینفذ المحیم حق یخلص الجوف فیس در میکند و آب کرم تا آنکه می پیوندد و میریزد درون شکم او فیسک ما فی جوفه پس میبرد و قطع میکند چیزی که در شکم اوست حق میرق من قد میده آنکه بیرون می آید از هر دو پای و هو الصهر و امنیت صهر بفتح صا و مهمل وسکون ه یعنی کداختن که مذکور شده است در قول حق تعالی لیصب من فوقهم رؤسهم المحیم یصهر ما فی بطونهم و الجلود یختم میشود از بالای سر ایشان آب کرم کداخته میشود چیزی که در شکم ایشانست و کداخته میشود پوستهای ایشان یعنی تاثیر میکند از قوت حرارت در ظاهر و باطن ایشان نفیعا و کما کان یترک و کداخته میشود چنانچه بود یعنی بحال خود می آید پوست و احشاء و یختم میشود آب کرم و می در آید در شکم و کداخته میشود آنچه در شکم است چنانکه در قرآن مجید فرموده است بدلنا هم جلودا غیرا دواہ التومذی ۸ وعن ابی امامة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم فی قوله تعالی ابوامر وایت میکند از آنحضرت در تفسیر قول حق تعالی ویسقی من ماء صدید و نوشانیده میشود دردی که ذکر او بالا فرست است از آب که زرد آب است بتجو عده در حالی که جرعه میکشد از آنجکلف قال فرمود یعرب الی فیه فیکر هه نزدیک رده میشود و صدید بسوی دهر می رس ناخوش میدارد آن را فاذا ادنی منه شوی وجهه پس چون نزدیک گردانید و پیوسته میشود از دهن او بریان میکند روی او را و وقت فوة وانه می افتد پوست روی فاذا اثر به قطع معاؤه پس چون می نوشد آثار پاره پاره میکند رودهای او را حق میخرج من دبره تا آنکه بیرون می آید از جانب پهلوی بقول الله میکید یخده تعالی و مسقوا ماء حمیما فقطع معاؤه هم و نوشانیده میشوند دوزخیان آب کرم را پس پاره پاره میکند رودهای ایشان را و فقیه و میکید و یغالی وان یستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل و اگر فریاد کنند کافران از شکنج فریاد می کرد و می شوند بآبی که مانند مس کداخته است با آنکه همچو زیت است چنانکه گذشت لیسوی الوجوه بریان میکند رویا را بلسا لشراب بدوشیدنی است آن آب دواہ التومذی ۹ وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال لسل دق لنا د امرجة جدم سروق یضم سین چیزی که احاطه کند بچیزی از دیوار و جز آن سرق سراق و جدر جمع جدر یعنی دیوار و سراق مابد و جدر وایت که ده اند بفتح لام و رفع قاف و کسر لام و جدر قاف معنی بر وجه اول چنان شود که بر سر پاره آتش دوزخ چار دیوار است و بر وجه ثانی هر جزا پاره آتش را چار دیوار است کف کل جدار مسیره اربعین سنة ستری بر دیوار مسافت هر چهل سال است دواہ التومذی ۱۰ وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لو ان دلو من غساق یساق فی الدنیا لانت اهل الدنیا اگر آنکه دلوئی از غساق بکشد و در دنیا برآینه کند میشوند اهل دنیا و غساق بشدید سین و تخفیف آن زرد آب که روان میگرد و از حد باغی دوزخیان و بعضی گویند اشکها که روانست از چشمهای ایشان دواہ التومذی ۱۱ وعن ابن عباس من ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قراه هذه الاية ورایت ارباب حبار ک آنحضرت خواند این آیت را که اتقوا الله حق تقاته بر میزد خارا حق بر میزدین و می یعنی چنانچه سزاوار است و راست و درست و لا تقومن الا انفسکم و غیر برید که در حالی که شما مسلمانید یعنی مسلمان باشید تا وقت مردن و چون تقوی سبب سلامت از عذاب دوزخ است و ترک آن سبب قاری بدان ذکر کرد آنحضرت باین تقریب بعضی غذاهای دوزخ را و زوایت کرد آنرا روی و گفت که قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لو ان قطرة من الزقوم اگر آنکه یک قطره از زقوم که در حق است در دوزخ و طعام دوزخیانست قطرت فی الدنیا یکد در سرای دنیا لا فندت علی اهل الارض معا یشتم برآینه تا که گرداند بر زمینیا پس سباب زندگانی ایشان را فکیف بمن یکون طعامه پس چگونه باشد حال کسی که باشد زقوم خراک و می دواہ التومذی ۱۲ قال هذا حدیث حسن صحیح ۱۲ وعن ابی سعید رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال و هم فیها کالکون اول آیت اینست که تنم و وجههم النار و هم فیها کالکون میوز و وزبانه میزنند و بیای ایشان را آتش و ایشان در آن آتش روی گرفته و بر هم بسته لب انداختی سوزش و کلج روی ترش کردن و بر هم بستن لبها از دندان قال گفت آنحضرت در تفسیر این آیت فتوید البناد بریان میازد روی ایشان را آتش دوزخ فقلص شفته العلیا پس بر هم میچسبند و منقش میشوند



لب زبرین او تفضل از باب تفضل و طوم بر آمدن سایه و بر حسب آب و جامه بعد از نشستن و حتی قبل از وسط و امسه تا آنکه میرسد تا میان سر او و قسطنطینی  
 شفته السفلی دست میکرد و در فرومی فتد لب زبرین او حتی تضرع مستند تا آنکه میرسد تا ناف و دعا و الله منی ۳۳ و عن ابي رضی الله عنه  
 النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال یا ایها الناس اکتوا فموا تخضرت اسی مردمان بگریید از ترس خدا فان لم تستطعوا فکتبا و اکتوا فموا تخضرت  
 و نمیتوانید زیت و سلوک کرد و چنانکه صاحب خیال شوید تخلف کنید در کسین و خود را بر آن دارید و تذکر و تقصیر آن احوال کنید که گریه آرد و وقت بخیر  
 فان اهل النار و یسکون فی النار پس بدستیکه دوزخیان میگردند در آتش حتی تسبیح موعوم فی وجوههم تا آنکه روان میکرد و اشکهای ایشان در دوزخ  
 ایشان کانه جلاول گویا آن اشکها جویبار خرداند حتی تقطع الدموع تا آنکه سیری میشود و اشکها فسیل الدموع پس روان میکرد و خونها قطر العیون  
 پس ریش میشود و چشمها یا ریش میکند خونها چشمها مافلوان مغنا از بیت فیها لکوت پس اگر کشتیها رانده شوند و اشکهای ایشان که روانست بر آینه  
 میکرد و نکشتیها در وی دوا فی شرح السنه ۱۴ و عن ابی الدرداء رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یلقی علی اهل  
 النار و الجحیم انداخته میشود و دوزخیان کرسکی فیعدل ما هم فیه من العذاب پس برابر میکرد و عذاب کرسکی چیز را که ایشان در آن عذاب آتش  
 دوزخ و ازینجا معلوم شود که آتش کرسکی با آتش دوزخ برابر است فیستغیثون پس فریاد میکنند از الم کرسکی فغیاثون بطعام من ضریع پس فریاد  
 رسی کرده میشود از ضریع که نام کیا بی است خار و در چون خشک کرد و لا یسمن و لا یغنی من جوع فریاد میکردند و بی نیاز میکردند از کرسکی فستغیثون  
 بالطعام پس باز فریاد میکنند بطعام فغیاثون بطعام منی غصه پس فریاد رسی کرده میشود بطعام کلو کیز امثال پس شایا فیکسرون انهم کالوا  
 یجیزون النقص فی الدنیا بالشرب پس باید می آرند که ایشان بیبوندند که میگردند در طعناهای کلو کیز را بنوشیدنیها فستغیثون بالشرب پس باز  
 فریاد میکنند باب فیرفع الیهم الحمیم پس بر دشت میشود بسوی ایشان و داده میشود آب گرم بکلا لیب الحمدید با نهیهای سرچ و فی الصراح کلوب کلاب  
 بفتح و الضم ا ه کلا لیب جماعت فاذا دنت من وجوههم شوت و وجوههم پس چون نزدیک می آید از رویهای ایشان بریان میسازد و رویهای ایشان  
 فاذا دخلت بطونهم قطعت ما فی بطونهم پس چون می در آید شکمهای ایشان را پاره پاره میکند چیزی را که در شکمهای ایشان است فبقولون ادعوا  
 خیرة جحیم پس میگویند دوزخیان دعا کنید ای خازنان دوزخ و نگاربان آن و بخوابید از پروردگار تعالی که سبک کرد و اندکی روزی عذابا فبقولون پس میگویند  
 خازنان دوزخ انک تاتیکم و تسکرم بالبینات آیا بنود که می آمدند شمارا پیغمبران شما بمجازات و دلائل روشن قالوا لعلی میگویند دوزخیان آری  
 ما پیغمبران مجزات و لیکن ما کراه شدیم و ایمان نیار و یم قالوا میگویند خازنان فدعوا دعا کنید اما امید اجابت نیت زیرا که و ما دعاء الکافران  
 الا فی ضلال نیت دعای کافران کرد و گمراهی و زیان کاری و بی فایده کی قال گفت آنحضرت فبقولون پس میگویند دوزخیان بیکدیگر یا میگویند ملائکة یا ربنا  
 ادعوا ما لکما نجزا ید مالک را که دوزخ حواله اوست فبقولون پس میگویند یا مالک لیقتض علینا دیک ای مالک باید که بمیراند ما را پروردگار تو قال  
 گفت آنحضرت فجبهم انکم ما کتون پس جواب میدهد مالک ایشان را که بدستیکه شما در نک کنند گانید در دوزخ و برآمد فی نیستید از آن قال الاعمش  
 گفت اعمش که راوی این حدیث است ثبوت ان بین دعائهم و اجابة مالک ایاهم الف عام خبر داده شد من که میان خواندن ایشان مالک را  
 و جواب دادن مالک ایشان از هزار سال تا هزار سال منتظر جواب مالک میباشد و عذاب میکشد قال گفت آنحضرت فبقولون پس میگویند ادعوا بکم  
 بخوانید پروردگار خود را و بخوابید از وی نجات خود را فلا احد خیرا من ربکم زیرا که نیست هیچکس بهتر مرثا را از پروردگار شما فبقولون و بنا غلبت حلینا  
 شقوقنا پس میگویند ای پروردگار ما غلبه کرد بر ما بد بختی ما و کنا قوما ضالین و بودیم با قوم گمراه دنا اخرجنا منها ای پروردگار ما بیرون آردا از آتش  
 فان عدنا فانا ظالمون پس اگر باز بگردیم بکفر پس با ظلم کنند گانیم بر نفس خود قال گفت آنحضرت فجبهم احضوا فیها پس باب میدهد پروردگار تعالی  
 ایشان را و در شویید و بر کردید در آتش چنانکه مکان روند و اصل خسار اندن سک و برگشتن اوست از پیش و لا تمکون و سخن نگشید و هیچ نگویند ما در وضع  
 از خود که هرگز آن دور شد فی نیت قال گفت ضد ذلک یشوا من کل خیر پس زان نو میپوشوند از هر نیکی خزنه را خوانند سودمند نشد و از مالک  
 درخواست نمودند که بمیراند ایشان را پروردگار تعالی فایده نکرد و بد کرد که حق تعالی تضرع و ازاری و اعتذار نمودند قبول نیفتاد و دیگر کار روند و پیش که  
 مالند و عند ذلک یاخذون فی الزهیر و نزد آن بنیاد میکنند در ناله و فریاد و زفر اول فریاد خرا گویند چنانکه شهیق آواز آخر ازنا و الحسرة و الویل  
 و در دین خزدن و آه و وایلا کردن قال گفت عبد الله بن عبد الرحمن که یکی از روایات این حدیث است و الناس لا یوضون هذا الحدیث و مردم  
 نزع نمیکند این حدیث را و نیز رسانند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و موقوف میسازند بر ابی الدرداء و قول در امیدارند و لا بد این حدیث را بهر وجه خواص حضرت رسانند  
 یا رسانند چنان قیامت گفت کوی دوزخیان بر جبریل از حضرت نتوانی انت دوا و التوسل ۱۴ و عن النعمان بن بشیر رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه  
 و آله و سلم یقول ان الله تکر النار و النار و فرمود ترا سیدم شما را از آتش و دوزخ ترا سیدم شما را از آتش و دوزخ همان بن بشیر میگوید خا نالی یقولها پس



الجنة فإلى لا بد خلق لا ضعفاء الناس وكنت بهت چه شد مرا که در نمی آیند و من مکر ضعیفان و مسکینان از مردم و سقطنه و اطفال و کان  
از چشم مردم و سقطنه بفتحین متاع رومی و نا کار آمدنی را گویند و این جهت بار اکثر و اغلب است و الا انبیا و رسل و ملوک و علما نیز داخل آن باشند و بعد از  
از ضعیفان اهل خضر و لید و تواضع کنندگان برای خلق و خوار دارندگان نفس و ماقط از نظر عت باز خود دارند و غرضم کسب عین محبه و تشدید را و در نمی آیند  
اما مکر کولان و فریب خوردگان و ساده دلان چنانکه واقع شده است اکثر اهل الجنة علیه قال الله تعالی الجنة کنت خدایتعالی بر بهشت را انما انفت  
و حقی نیستی تو مکر مظهر رحمت و محل آن ارحم بلك من امشاء من عبادی رحمت میگویم بتو کسی را که میخواهم از بندگان من محال للنا و انما انفت عند  
تو گفت خدایتعالی مرا تش و دوزخ را نیستی تو مکر محل و جای عذاب من اعذب بلك من امشاء من عبادی عذاب میگویم بتو کسی را که میخواهم از بندگان من  
و لكل واحدة منكم املاؤها ثم هر یکی را از شما پریاوست یعنی هر یکی را بر یکدیگر و نام ببردم فاما الناد فلا تمتلئ اما انش و دوزخ پر میشود و حتی یضج الله جل  
تا آنکه می شنود خدایتعالی بای خود را تقول قط قط کثافت و سکون هامی گوید آتش دوزخ پس پس پس بار و اطلاق رجل بر حضرت حق سبحانه از تشابهات است  
چنانکه بدو عین و وجه و حکم تشابهات که در قرآن مجید و حدیث آمده است که اعتقاد کنند که آنچه مراد است بدان حق است و در کیفیت آن نیستند و عیب اسلام نیست  
و بعضی از آنها دلیل کنند با آنچه مناسب ذات اقدس است تا سویم تشبیه کرد و غنا لك تمتلئ پس در اینجا و در وقت پر میشود و یزوی بعضها الی بعض  
و جمع کرده میشود و کرده میشود و بعضی اجزا آتش بسوی بعضی یعنی تنگ کرده میشود و فرامی میاید فلا یظلم الله من خلقه احد پس ستم نمیکند الله تعالی از خلق خود  
هیچ یکی را که گناه نکرده کسی را در دوزخ و در آرد و جماعه را پیدا کند که دوزخ را با ایشان پر کردند و مرا و ظلم از رومی صورت است و الا اگر بی گناه هم مدار و کیفیت  
ظلم باشد چه هر که تصرف در ملک خود کند ظلم نبود اما وی تعالی بصورت نیز ظلم نکند و اما الجنة فان الله یضج لها خلقا و اما بهشت پس بدرستی که خدایتعالی  
پیدا میکند برای وی خلقی جدید را که بی سابقه عمل ایشان را بهشت درآرد و فضل و رحمت اوست که بی گناه به دوزخ نبرد و بی طاعت بهشت درآرد و متفق علیه  
و معنی انش رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لا قول الجنة یلقى فیها همیشه است دوزخ باین صفت که انداخته میشود و در وی بعضی حرم  
انش و تقول هل من مزید و میکوید دوزخ آیا هست هیچ زیادتی یعنی پر میشود و پس نمیکند از طلب زیاد و حق یضج و با العزة فیهما قدمه تا آنکه می شنود  
حق تعالی که خداوند عزت و قهر و غلبه است در وی قدم خود را فیزوی بعضها الی بعض پس هر گوی اینقبض میکرد و بعضی اجزای دوزخ بسوی بعضی تنگ  
میکرد و فقول قط قط پس میگوید پس پس بعزت و کرمك سو کند بعزت تو کرم تو که پر شد و لا یزال الجنة فضل و همیشه است و بهشت و رحمت  
و زیادتی حتی یشتی الله لها خلقا تا آنکه پیدامی کند خدای تعالی برای بهشت خلقی را فیسکنهم فضل الجنة پس هر گوی میگرداند آن خلق را در زیادتی  
و وسعت بهشت متفق علیه و ذکر حدیث انش و ذکر کرده شد حدیث من که در اول و این کلام است که خفت الجنة بالمکاه و فکت ابا لوقی  
الفصل الثاني عن ابی هريرة رضي الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لما خلق الله الجنة قال لجبرئیل چون پیدا کرد خدایتعالی  
بهشت را گفت جبرئیل اذهب فانظر اليها بروی نظر کن ۳۰ سو بهشت که چه جمیل و لطیف آفریده ام از اذهب فانظر اليها پس رفت جبرئیل  
پس نظر کرد بسوی بهشت و الی ما اعد الله لاهلها فیهما و نظر کرد بسوی چیزی که آماده کرده است خدایتعالی در بهشتیان را و در آن فرجاء و جبرئیل  
پس آمد جبرئیل در حضرت حق فقال ای رب پس گفت جبرئیل ای پروردگار من و عزتك لا یمنع لها احد بعزت تو سو کند نه شود صفات بهشت  
را هیچ یکی الا دخلها مکرر که درآید او را یعنی طبع میکند در و آمدن از جنت حن و بهجت و می مقصود بیان کمال خوبی و لطافت بهشت است چنانچه هر  
آز او خواهد که درآید و حقها بالمکاهه پسر کرد و الله تعالی بهشت را مکرر و با طبعیت و مشاق امر و نمیشود و محیط کرد و انداز بهشت تا هر که در بهشت  
و مشاق نر و آید بهشت نرسد فقال یا جبرئیل اذهب فانظر اليها پس گفت حق تعالی ای جبرئیل بروی نگاه کن بسوی بهشت یا مکرر که محضوف  
شده فذهب فانظر اليها پس رفت جبرئیل پس نگاه کرد و بدان فرجاء پسر آمد فقال ای رب و عزتك لقد خشيت ان لا بدخلها  
احدا ای پروردگار من سو کند بعزت تو تحقیق ترسیدم من که در دنیا بهشت را هیچ یکی مقصود بیان شدت تحالیف شرعیه و صعوبت وصول به جنت است  
قال گفت آنحضرت لما خلق الله الناد پس مکرر که پیدا کرد خدایتعالی آتش دوزخ را قال گفت خدایتعالی یا جبرئیل اذهب فانظر اليها ای جبرئیل بروی  
نظر کن بسوی آتش که چه فظیع و شنیع آفریده ام قال فذهب فانظر اليها گفت آنحضرت پس رفت جبرئیل پس نظر کرد بسوی آتش فرجاء پسر آمد جبرئیل فقال ای رب  
و عزتك لا یمنع لها احد فیدخلها پس گفت جبرئیل ای پروردگار من سو کند بعزت و جلال تو نمی شود صفات آتش دوزخ را هیچ یکی خواهد که درآید یعنی بغایت  
فظیع و عیب آفریده محضها بالشهوات پس کرد و در محاط کرد و انداز از حق تعالی بشهوات نفس و نحویشهای طبعیت از غنوب و محاصی ثم قال پسر گفت  
یا جبرئیل اذهب فانظر اليها ای جبرئیل بروی نظر کن بسوی آتش قال گفت آنحضرت فذهب فانظر اليها پس رفت جبرئیل پس نظر کرد بسوی آتش یا جبرئیل  
شهوات فقال پس گفت جبرئیل ای رب و عزتك لقد خشيت ان لا یبقی احد الا





لوددت الخافذ ذهب علمه انما به دوست میدارم که نافرست و من بنی آدم را تا قبل از بیرون در سینه حضرت رسول آمده بود و کاه  
 نافرست پس شخصی آمد و خبر کرد که نافرست تو که نافرست است و بیاب پس برخواست و می رخصی الله عنه بکلمه و رت و پشیمان شد که چرا بر خاستم و از فرای مجت  
 شریف آنحضرت و حقایق و علوم که در آنجا مذکور میشد محروم شدم و دواء الجاوی ۲ و عی عن عمر بنی الله عنه قال قام فینا و رسول الله صلی الله علیه  
 و آله و سلم مقاما گفت امیر المؤمنین ع که ایستاد در میان ما از جنت ما و موعظت ما آنحضرت ایستاد و در مقام ایستادن یعنی خطبه خواند فاجبرنا ان بدنا  
 الخلق بر خبر و دمار از آغازه فریخت حتی دخل اهل الجنة منا ظلم و اهل النار منا ظلم تا آخر روز قیامت که در اینده بشتیان بهشت را و دوزخیان  
 دوزخ را یعنی احوال مبدار و معا و از اول تا آخر همه را بیان کرد و حفظ ذلك حفظه یاد دارد و آنرا کسی که یاد گرفت و بعد از یاد گرفتن فراموش نکرد و نویسنده  
 و یاد داند و کسی که یاد گرفت یا یاد گرفت و بعد از آن فراموش کرد و حاصل معنی آنکه بعضی یاد داند و بعضی فراموش کردند و دواء الجاوی ۳ و عی عن ابی  
 هريرة قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم يقول می گفت ان الله كتب کتابا قبل ان یخلق السموات والارض  
 ان و حتی سبقت غضبی بدستی که خدا تعالی نوشت کتابی را پیش از آن که پیدا کند آسمانها را و زمین را این نوشت که هر بانی من پیشی کرده است خشم را  
 لغو مکتوب عنده فوق العرش پس این کتاب یا این قول نوشته شده است و نزد اوست بالای عرش و معنی سبقت رحمت کثرت ظهور آثار رحمت و  
 شیوع و شمول آن تمام مخلوقات را نسبت بغضب که خبر کاه و کاهی در مواد مخصوص نباشد چنانکه و قرآن مجید میفرماید که ان عذابی اصیب به من اشارة  
 رحمتی و رحمت کل شیء فرمود بدستی خدا پس برسانم آنرا کسی را که میخیزد و رحمت من در گرفته است هر چیز را متفق علیه ۴ و عی عن عائشة عن رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم خلفت للملائكة من نور پیدا کرده شده اند فرشتگان از نور فی القاموس نور و روشنائی یا شاع آن و مراد اینجا جبر معنی و  
 تحقیق معنی نور از آنچه در تفسیر کریمه الله نور السموات والارض گفته اند باید حسب و امام غزالی در کتاب مشکات الانوار استقصاء آن کرده و ما نیز در رساله جدا  
 آنرا ترجمه کرده و چیزها بر آن فرود آورده ایم و خلق الجن و پیدا کرده شده است جان که معنی جن است یا پدر جنیان چنانکه آدم مرشبر است و صایح من ناد  
 از زبان آتش آینه بدو گذرانی نهایت و صایح در اصل لغت معنی مضطرب و محتط است و عی عن ابی هريرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول  
 آنچه در صحاح و قاموس میگوید این من نار آتش بی دغان و نیز میضای می گفته است مراد بنور جوهر معنی است و آتش نیز میخیزد است و عی عن ابی هريرة قال سمعت رسول الله  
 است و چون عذاب و مصفا شود محض نور ماند و چون پس رود و عود و سجالت صلی نماید نور او منطفی گردد و دغان صرف ماند یعنی فرق میان فرشته و جن نیست  
 و خلق آدم و عا و صف لکم و پیدا کرده شده است آدم از آنجا بیان کرده شده است برای شما و قرآن مجید یعنی آنجا که کل دواء مسلم ۵ و عی عن ابی هريرة  
 الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لما صور الله آدم فی الجنة تو که ما مشاء الله ان یتوکل و متبیکه پیدا کرد خدا و تصویر نمود آدم را در بهشت  
 ظاهر این حدیث آنست که خلق و تصویر آدم در بهشت است و حال آنکه اخبار متظاهر است در آنکه خلق و تصویر وی در دایه همان است که در میان که قضا  
 است و بعد از آن تسویه و تفرع روح به خست بر زمین ذکر فی الجنة اینجا باعتبار عاقبت حال اوست فافهم و نورش می گفته که کمان آنت که ذکر  
 فی الجنة سهواست از ناوی و راست نشنیده بر بر تقدیر چون آدم را پیدا کرد و فضل بللیس بطیف به بضم یس گشت البلیس که نزدیک می آمد آدم فی الجنة  
 اعطاه فرود آمدن بجزیری و نزدیک شدن بنظر ماهو در حالی که نگاه میکند البلیس و می بیند که چیت آدم و چه حال دارد و چه طور است ترکیب وی فلما و آه البلیس  
 عرف انه خلق خلقا لا یتما لك پس چون دید البلیس آدم را با واک شناخت که وی پیدا کرده شده است پیدایشی که مالک نفس خود نمیشد و نمیشد نگاه  
 داشت خود را از کرسنکی و شهوات یعنی پس خوشحال شد البلیس و کمر امید بربت در ضلال وی دعاء مسلم ۶ و عی عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی  
 الله علیه و آله و سلم اختلن براهم النبی و هو ابن ثمانین سنة بالقدم ختنه کرد و ابراهیم پیغمبر و حال آنکه فی شتا و سال بود و در وایتی هذوت  
 سال بقدم و بفتح قاف و تخفیف و ال تیشه در و ذکر و بتشید نام موضعی است بشک و در مختصر بنای گفته که تخفیف و تشدید نام موضع است و بعضی گفته اند  
 که بتشید و تخفیف معنی تیشه است و توده پستی گفته که قدوم تخفیف ال است و نام موضعی است از شام و بعضی از محدثین بتشید میخوانند و آن خطاست و بعضی  
 مردم کمان میزدند که ختنه کرد و بعد و م که ترشیده می شود بدان چوب قان غلط است و بیشتر کمان می آنت که لفظ بتشید است متفق علیه ۷ و عی عن ابی هريرة  
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لم یکن لبنا براهم الا ثلث کذبات و دروغ گفت ابراهیم که سه دروغ و آن نیز باعث تبارظایر است و نظر  
 بمقصود و همه راست اند اما رایج که بنابر بی است در وقت صغری بود که در وقت مکلف بود و کذبات بفتح کاف و ذال است جمع کذب بر وزن رکبه که جمع  
 وی را کعالت و بفتح کاف و بکون ذال نیز گفته اند فتنین منهن فی ذات الله و دروغ زدن آنست دفع در دولت خداست یعنی برای خدا و امر و طلب  
 رضای دست که در آن دفع برای نفس خود نیست و مقصود توحید و تشریح حق بود و در ثالث که خدا تعالی است اگر چه آن نیز برای خداست اما در وی نفی برای خدا  
 و می نیز حاصل است و بعضی گفته اند که مراد بذات الله و قرآن است که صفت حق است و قایم بذات و می خافیم قوله فی مقیم یکی قول وی علیه السلام

است انی سقیم بدرستی که من بایم این در آنجا گفت کقوم آ و در اینجا شای عید خود طلبیدند و وی زنت و عذر کرد که من بایم این بظاهر دروغ نمید که وی بیارن و توایل  
و آن است که مراد انصاف است بقوم فی الجمله در زمانی از من پس ایام کرد و بلفظی که ظاهر در سقم است در حال و بعضی گفته اند که در و هم انداخت که وی استدلال کرد بآیات  
علوم نجوم که بیاورده شد چنانچه از سیاق آیت معلوم می کرد و آن را داشت که دل من بهار و بد حال است بسبب کفر شما و نیز اگر صحت را تفسیر کنند بسلامت جمیع قوی  
و صدور افعال آن بر وجه سلامت و سقم بآنکه اینچنین باشد هیچکس نیست که خالی از سقم باشد مگر کسی مزاج وی همه وجود معتدل باشد و آن را در الوقوع بلکه معدوم الوجود است  
صاحب مقام عالی شاه ابوالمعالی باین ضعیف در نصیحت با عذار از خواندن مردم بجالس میفرمود که اگر مردم شوش و بند و طلبند سخن ابوالمعالی خلیل الرحمن درین باب  
کافیت که انی سقیم و این بیت از خود انشا فرمود اگر ترا بتا شای عید خود طلبند خلیل و جوابی بگوید که بایم و قوله دوم قول است بخله کبیر هم  
چون وی علیه السلام غایبانه ایشان بنان ایشان را شکست پرسیدند که تو کردی این کار را بخدایان ما ای ابراهیم فرمود بلکه این بت که کلان است میان ایشان  
وی کرد این نیز وی صادق نیست ولیکن تاویل وی آنست که باعث بر بت شکستن مرا این بت کلان شد که تمیز و تقطیع وی مراد غضب و شورش آورد و بعضی  
است بآنکه کسی که در نیت بر دفع ضرر نفس خود لایق نیست که او را بر پرستند و قال و گفت آنحضرت بینا هو ذات یوم و سابق این بیان صدور کذب و نالیه است  
از ابراهیم که میگوید در آثای آنکه ابراهیم و ساره تخفیف را که زوجه وی بود در هجرتی که ابراهیم کرده بود بشام میرفتند اذاتی علی جبار من الجبارون ناکا  
امد ابراهیم ساره و گذشت بر تنگبری از تنگبران که نام وی صادق ابن صادق و او از قبطیان بود فقیل له از ههنا دجله معه امرأه گفته شد مر آن  
جبار را یعنی خبر رسانیدند بوی که در اینجا مردی آمده است که با وی زنی است من الحسن الناس از بهترین مردم در حسن و جمال فادسل الیه پس کن فرستاد آن جبار بوی  
ابراهیم فساله عنهما پس پرسید آنکس ابراهیم را از حال ساره منهنده که گیت این زن که باست قال اخی گفت ابراهیم که این خواهر منست این بظاهر دروغ  
است که ابراهیم گفت و توجیه و تاویل این بیاید فاتی ساره پس آمد ابراهیم ساره را و تعلیم کرد او را حیل در استخلاص وی از شر آن جبار فقال لها پس گفت ساره  
ان هذا الجبار اذا یعلم انک امراتی یغلبنی علیک بدرستی که این جبار اگر بداند که تو زن منی غلبه میکند مرا بر تو و ترا از من می ستاند فان سالک فاختبر به  
انک اخی پس اگر بر سر دست را پس خبر ده تو او را که تو خواهر منی فی الاسلام در دین مسلمانی یعنی نیت کن اخوت اسلام را و این راست است زیرا که لیس علی  
وجه الامراض مؤمن غیری و غیره نیست بر روی زمین هیچ مسلمانی جز من و جز تو و این بیان واقع است که در آنوقت هیچکس دیگر بوی بیان نیاورده بود و ما  
بنت عم ابراهیم بود و این توجیه دیگر است برای صدق هذا اخی و شاید که اقتضای ابراهیم بر اخوت اسلام از جت شرف و اصالت این نسبت است و میگوید که چرا  
ابراهیم گفت که این زوجه منست و حال آنکه زن را از دست مرد وی کم می ستاند و نیز ظالم چه باک دارد زن باشد یا خواهر میگوید و جایش آنکه عادت آن ظالم بر آن رخ نموده  
که زن می گرفت و خواهر را خویند وی محسوس بود و در دین محسوس اگر خواهر بود و برادرش اخی و او ای است بر وی از غیر وی پس خواست ابراهیم که چنگ در زند بپوشد آن ظالم با وجود  
آن وی رعایت دین خود نکند و قصد کرد که فرقت ویرا و اینها اعتراض میکند که دین محسوس از راز داشت آمده است و وی خود متاخر است از ابراهیم و جواب میگوید  
که دین محسوس قدیم است ولیکن زرا داشت آمد و خرافاتی چندان بر بست و زیاده کرد فادسل الیه پس فرستاد آن جبار کسی را بوی ساره و طلبید او را فاتی  
ها پس آورده شده ساره نزد وی فام ابوهم یصلی الیه ای ابراهیم تا نماز کند و مناجات کند بر پر کار خود و وی بدو آرد تا این و رطوبات یاد دعا  
مقر بان درگاه است که چون باند و بی در مانند بنماز در آیند و عادت شریف پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم نیز همین بود فلما دخلت علیه ذهب یقناها  
بیده پس وقتی که فامه ساره بر جبار خواست که دست اندازد و در وی بگیرد و فلحن بلفظ مجهول پس گرفته شد آن جبار یعنی باز و بسته شد بقدرت الهی از گنجایش  
ساره یا گرفته شد بگناه وی و عقاب کرده شد بر آن یا بهیوشش گردانیده شد و هر سه معنی تفسیر کرده اند این لفظ را و در روایتی اخذ تفسیر از ناخیز کرده  
است یعنی گرفته شدن دل شخصی با فنون یا بحر خا که با هم و جای کرده و اخذه بضم فنون ساحر را گویند و ویوی فخط و روایت کرده شد بکامی فاخذ فخط بضم نین  
معجور و شدید طاهر بر بنای مجهول یعنی خفه کرده شد و گرفته شد راه نفس بروی تا آنکه شنیده شد از خلق وی آواز چنانکه در خواب کسی آواز میکند که اگر غلطی گویند حتی  
و کض و جله تا آنکه حرکت کرد و پاهای خود یعنی پاهای را بر زمین میزد و میکشید چنانکه کسی را سحر میکنند یا جن بگیرد فقال ادعی الله لی پس گفت جبار یعنی ساره  
دعا کن خدا را برای من تا خلاص گردانم از این بلا و لا اضرك و زیان منیرا غم من ترا و منیکم ترا فدعت الله پس دعا کرد ساره خدا تعالی را فاطلق پس را  
کرده شد آن جبار از بنان بلاهت و لها الثانية پیر دست اندازی کرد و بگرفت ساره را گرت دوم فاخذ مثلها پس گرفته شد مانند گرفت نخست او باشد  
بلکه سخت تر از آن فقال ادعی الله لی و لا اضرك فدعت الله فاطلق فدعا بعض حجه پس خواند آن جبار بعضی از پرده داران سرای خود را حجه بفتحت  
جمع حاجب چنانکه طلبه و طالب فقال انک لم تا فخرنا انما کن بدستی که تو بنا و در وی نزد من آدمی را انما اتیتی بشیطان بنا و در وی تو مکر شیطانی  
را شیطان نام هر کس که مکر و است جن باشد یا انس که از فی القاموس و طیبی گفته مراد اینجاست و این قوم از جن بسیار میترسیدند فاخذها  
هاجر پس خدمتکار گردانید برای ساره با جبران پنج جیم یعنی دای بخشد که نام او حاجر بود و میگوید نام مادر اسمعیل است غلبه اسلام و ابراهیم را ازینا

فرزندی نمی شد پس ساره هاجر را بر ابراهیم بخشد و گفت امید است که ترا زوی فرزندی شود پس ابراهیم شد و ابراهیم در آن تاریخ صد ساله بود و در آخر از ساره نیز اسحاق  
علیه السلام شد فاطمه و هو قایم بصلی پس آمد ساره نزد ابراهیم و حال آنکه ابراهیم ایاده نماز میکرد و فاطمه و مایه مهم بفتح میم و سکون با و فتح تخانیه پس  
اشارت کرد و بدست خود که چه حال داری و چه شد قالت ددانکه کذب الکافری نحوه گفت ساره باز کرد و ایند خدا تعالی بد کمالی آن کافرا در پیش سین  
وی یعنی بد اندیشی و سی هم بوی بازگشت و با من سرایت نکرد و زیا فی نرسید و لخدم هلو و خا دم کرد و اینده است هاجر را قال و هیره تلك امك بابی ما  
السماء گفت ابوهریره آن هاجر را در شامت امی سپران آب آسمان این خطاب به سیران اسماعیل علیه السلام و بهاء السما تعبیر کرد از جبهت طهارت ایشان  
و آب آسمان مثل است در طهارت چنانکه میگردانند از آب آسمان پاک تر است و بعضی گویند اشارت کرد بان به بیرون آوردن چشمهای زمزم تقرب اسمعیل و  
آن امی است از آسمان و در طهارت برآمده و هر فیضی که در زمین پیدا میشود مانع تعالی از آنرا آسمان میفرستد و بعضی گفته اند که این خطاب بالنص حضرت  
است زیرا که ایشان اولاد عامر بن عارثه اند و سی لقب بماء السما بود زیرا که قوم وی طلب باران میکردند بوی و بعضی گفته اند مراد عسب است همه و نام  
کرد ایشان را بدان زیرا که ایشان پیروی میکنند باران را و معیشت میکنند در هر جا که باران است و اگر چه تا ثمر عرب از بطین هاجر نبیند ولیکن تغلیب کرد اولاد اسمعیل را  
بجست شرف و غلبه ایشان و بعضی میگویند این معنی است بر آنچه مشهور است که اسمعیل است قدر بر متفق علیه ۸ و عنه قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم یحیی الحق بالشک من ابراهیم گفت آنحضرت ما سزاوار تریم بشک آوردن از ابراهیم علیه السلام اذ قال دب ادنی کیف یحیی الحق  
و قتی که گفت ابراهیم ای چو در کار من بنما را که چگونه زنده میکنی مرد ما را و سعید و رو دین حدیث آنست که چون نازل شد قول حق سبحانه قال اولم یؤمن قال بلی و لکن  
لیطمئن قلبی گفتند طایفه از صحابه شک آورد و ابراهیم نه پیغمبر پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ما سزاوار تریم بشک از ابراهیم و ظاهر این عبارت در اثبات  
شک است مرا بر ابراهیم را و مرض شریف خود را و حال آنکه هر دو محال است چه عرض شک را بنیایا راصلوات الله و سلامه علیهم اجمعین که اول مؤمنان و مؤمنان اند معنی  
نذار و پس معنی آنست که اگر شک راه می یافت با بر ابراهیم مانع می یافت و شما میدانید که شک را دینی یا بدیهی یا بداند که ابراهیم نیز یحیی است پس سوال ابراهیم از  
برای طلب ترقی بود از علم الیقین بعین الیقین که اطمینان قلب عبارت از آن است یا چون وی علیه السلام محبت او در قوم خود که پروردگار من زنده و میگردان  
و میمیرد و طلب کرد این را تا ظاهر هر دو دلیل وی عیاناً فافهم لیکن اشکال آنست که این حدیث ترجیح ابراهیم بر نفس شریف آنحضرت مفوم میکرد و جواب آنست  
که این سخن را بطریق تواضع فرمود و یا پیش آنان فرمود که وحی آید که وی صلی الله علیه و آله و سلم سید اولاد آدم است و همین است توجیه در حدیث که مشاعر است بعد  
افضلیت آنحضرت از انبیاء دیگر چنانکه فرمود و تفضیل نگیرد بر پیوستن و امثال آن و گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و یوحی الله لوطاً و رحمت کند خدا تعالی لوط  
را لقد کان یا وی الحی کن شدید بر اینه تحقیق بود لوط که می آمد و پناه میگرفت بسوی رکن خست و رکن کرانه قوی از هر چیز را گویند بایش آنست که چون قوم لوط ملاحظه  
کردند جهنمان او را که فرشتگان بودند متمثل بصورت امردان گفت لوان لی کلم قوه کاشکی ببوی و مرا باشا قوتی بینی بنفس خود قوت مقاومت و دفع شما میدهم  
او وی الی رکن شدید یا پناه میجویم بر دی قوی یا قومی سخت که روی می آورد و دم بوی و باز میداشتم خود را از شر شما بقوت آن کس پس میگوید آنحضرت رحمت کند خدا تعالی  
تعالی لوط را که پناه میجویم بر رکن شدید از اذ دیان و حال آنکه رکن شدید است که بعصمت حق و حفظ اوست و عرب ترجمه در جائی میکند که از کسی تقصیری در  
شود و چیزی کند که نباید کرد و میگوید خدا رحمت کند و بخشد فلان را که اینچنین کاری کرد یعنی کاری نابایستی کرد و در ذکر این قول لوط در جنب قول ابراهیم یا  
است که قول ابراهیم نیز بی کوشه تقصیری و غفلی نیست و الله اعلم و نیز فرمود آنحضرت و لولبت فی البص طول ما لبث یوسف و اگر در نک میگردم من  
در زندان و آن مدت و در آنکه کرد و یوسف را بحسب الداعی بر آینه اجابت میکردم خوانده را که از جانب ملک طلب یوسف علیه السلام آمده بود و نظر  
انست که یوسف علیه السلام نه سال در زندان بود و چون ملک مصر او را طلبید تا خلاص کند و مقرب خود کرد و اند یوسف علیه السلام در بر آمدن توقف کرد و اوقات  
نگرد و گفت سخت حال مرا تنگش نمایند و از آن زنان که مرادیده دست خود را بر بدن عصمت و اما آن عزت من تحقیق کنند بعد از آن می بر آیم پس حضرت رسول  
صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود که اگر هن بجای یوسف میبودم و چندین مدت و دراز در زندان بر من میگذشت و کسی برای استخلاص من می  
آمد زود اجابت میکردم و اصلاً منتظر تحقیق حال نمی شدم و توقف و مامل نمی نمودم چنانکه نمود و بعضی این کلام آنحضرت را بر شناسایی یوسف  
و صبر و ثبات و متانت دایمی و صلی کل کرده اند یعنی با وجود طول مکث وی در زندان و محنت و شدت در آن کسی برای استخلاص وی بیاید  
و وی صبر و ثبات و رز و زیا ده برین استقامت مقصود نیست اگر من درین طور حالی برین حال میبودم زود می برآمدم و صبر نمیکردم و این تواضع  
است از آن حضرت برای مبالغه در مدح و ثنای یوسف است و اگر نه استقامت آنحضرت بالاتر از استقامت جمیع انبیای اولی الغرام است  
و بعضی گفته اند بلکه این اشارت به تقصیر یوسف در شتابی برآمدن کردن با وجود آنکه برآمدن آنحضرت از زندان و در آمدن در میان ایشان سبب  
برایت ایشان بود بلکه میگویند که وی علیه السلام مرسل بود بر ایشان و لهذا دعوت کرد و زندانیان را بقول خود یا صاحبی سبحی ارباب متفرقون خیر الایا

پس می بایست اورا که زود می برآمد و دعوت میکرد و توقف نمی نمود و مقید با ثبات بر اوست نفس خود نمیشد کذا قبل و درین سخن بظاہر است زیرا که تقدیم  
اثبات بر اوست نفس وی اذ دل بود در امر دعوت و ابلاغ و الله اعلم متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم  
ان موسی کان بجلا صیفاً کفّت انحضرت بدرستیکه موسی علیه السلام بود مردی بی غش و کلاه که تختانیه اولی و تشدید ثانیه شرمناک مستیرا  
بفتح سین و کسر آن و کسر فوقانیه شده و سکون تختانیه بسیار پوشیده بدن خود را و مبالغه کننده در آن چه جای عورت و شرمگاه و فی الصراح جل  
تیر عقیف و جارتیه ستیره غفیفه لایبی من جلد ه شیء استیفاء دیده میشد از پوست وی هیچ چیزی از جهت شرم داشتن فاذا من آذاه من آذاه من بنی  
امرا ایل بر نیاند نمود و آزار کرد و اورا کسی که آزار کرد و اورا از قوم بنی اسرائیل فقالوا اما تستر هذا اللستر بر گفتند آن قوم خلف و مبالغه نکرد موسی  
ستر کردن و پوشیدن بدن این همه پوشیدن و این چنین مبالغه کردن در آن الا من عیب یجلده مگر از جهت عیبی که در پوست اوست اما  
برص یا برصی است و برص بفتح با و راییسی او ادره بضم مزه و سکون دال مملو و یا اما سلس است و خصیصین و ان الله ادا انسیبیه  
و بدرستیکه خدا می تعالی خواست که پاک گرداند موسی را از عیب و ظاهر کرد و اندر مردم بی نیسی او را فخلایوما وحده لیختل پس خالی شد موسی  
روزی بهیتمان غل کند فوضع ثوبه علی حجر پس نهاد جامه خود را بر سنگی و در اینجا جواز غسل است برهنه و در فعل موسی علیه السلام حکمتی بود که عاقبت  
او تبریه ساخت عز و کمال او بود و از انتقام به عیب و نقصان فخر الجبر بگوید پس گریخت آن سنگ و برد جامه موسی را بفتح موسی فی افوه پس  
شباب رفت موسی در پی آن سنگ و نشان وی جمیع بضم جیم شتافتن و اثر کبر مزه و سکون مثلثه و بفتح هر دشتان یقول در حالی که میکوید موسی  
ثوبی یا حجر ثوبی یا حجر بده جامه مرا ای سنگ بده جامه مرا ای سنگ حتی انتهی الی ملائمه بنی اسرائیل تا رسید موسی بجای کثیر از بنی اسرائیل  
فراوه عربا یا احسن ما خلق الله پس دیدند انجماع موسی را برهنه بر نیگوترین دیدایش خدا یعنی مبرا از عیب و نقصان که نسبت میکردند او را آن خردان  
بدان و قالوا والله ما جموسی من باس گفتند بخدا سوگند که نیت مبرسی هیچ پاک و هیچ عیب از اینجا معلوم میشود که خدا تعالی پاک میکرد و  
دوستان خود را از عیب و نقصان که نادانان و بی خردان و منکران ایشان را بدان موسوم و متمم میدادند تا از آن ستمه و مبرا باشند و معزز و  
مکرم در خلق باشند و اخذ ثوبه و گرفت موسی جامه خود را و طوفان الحجر ضربا پس در ایستاد موسی که ز و سنگ را زد و فی فوالله انما الحجر  
لند با من اوثر به پس بخدا سوگند که پیدا شد در سنگ نشان از تاثیر زدن موسی از آن و ندب بفتح تین نشان جراحت که بلند نشده باشد از پوست  
تشمیه کرد و اثر ضرب را با اثر جراحت مثلثا و امرها لخصاسه نشان یا چهار یا پنج برابر کرد و دانشی از آن پیدا آمد و این معجزه موسی بود  
علیه السلام و نظره آن در بوقت مصلحت متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم بینا ایوب یغسل عن یانا  
در آشنای آنکه ایوب علیه السلام غسل میکرد برهنه بعد از حصول صحت و عافیت از آن مرض که بدان مبتلا شده بود و حق سبحانه لطفا از زردخانه او بیار  
فخر علیه جواد من ذهب پس قفا در ایوب طغی از زردخانه او بیار  
خود فتاده و به یا ایوب الم ان اغنیك عما نسی پس و از داد ایوب را پروردگار وی که ای ایوب آیا بی نیاز نگردانیده ام ترا از چیزی که می بینی تو  
یعنی زرد بایانیده ام بر تو که تراحتیاج نموده است باین طبع که در جامه خود برداشتی از او کرد و آوردی قال بطی و عنک گفت ایوب آری بی نیاز  
گردانیده سوگند بعت تو و لکن لا غنابی عن بکک و لیکن نیت بی نیازی مرا از افزونی نعمت تو هر چند کرم تو بیشتر تعطش بیشتر پس معلوم شد که  
برداشتن ایوب علیه السلام آن طبع را بر شوه منت و استلذاد از نعمت حق بود و نظر بر حرص دنیا و تکرر مال و ذلک ظاهر در دوا البغادی او  
عنه قال استب دجل من المسلمین و دجل من اليهود دشنام میداد که در دمی از مسلمانان و مردی از یهود فقال المسلم والذی اصطفی  
محمد علی العالمین سوگند بان خدائی که برگزید موسی را بر جهانیان فقال الیهودی پس گفت یهودی در برابر آن والذی اصطفی موسی علی العالمین  
سوگند نهائی که برگزید موسی را بر جهانیان فوضع المسلم یدیه عند ذلک فطمر وجه الیهودی پس برداشت مهران دست خود را از دین گفتن آن یهودی  
پس طایفه زرد روی یهودی را ظاهر گفتن آن یهودی این قول را بر وجه انکار اصطفای آنحضرت بود و الا اصطفای موسی بر جمیع عالمیان ثابت است و حق سبحانه  
در باب بنی اسرائیل گفت فضلنا هم علی العالمین و در باب موسی علیه السلام انی اصطفیک علی الناس فذهب الیهودی الی النبی پس رفت یهودی  
بسوی پیغمبر صلی الله علیه واله و سلم فاخبره بما کان من امره و امر المسلمین جز و اد انحضرت را بخبری که بود از کار وی و کار آن مسلمانان و آنچه گذشته  
بود از قصه آن فدعا النبی صلی الله علیه واله و سلم المسلمین بخود خواند پیغمبر مسلمانان را فساله من ذلک پس پرسید مسلمانان از آنچه گذشته  
بود میان وی و میان یهودی فاجابه پس جز و اد مسلمانان انحضرت را بخبر گذشته بود فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه واله  
و سلم لا تخیرونی علی موسی بنکر بنید و فضیلت ننمیدم ابر موسی فان الناس یصعقون یوم القیمه زیرا که بدرستی آدمیان بیرون



فی استند روز قیامت و صق یعنی بانهک غدا و آرزوخت و موت نیز آید فاصغی معهم پس بهیوش می افتم من نیز با ایشان فاکون اقل من یضی  
 پس سیاه شوم من خجین کسی که بهوش می آید فادامو منی باطش بجانب العرش پس ناگاه بیستم که موسی علیه السلام گرفته ای تاده است یکت جانب  
 عرش را بطش حمله کردن و سخت گرفتن فلان آدمی کان فمین صق فافاق قبلی پس در نمی یابم من آیا بود موسی در میان انکسان که بهیوش افتاده بودند  
 پس بهوش آمد پیش از من و متعلق شد بعرش او کان فمین استثنی الله یا بود موسی در انکسان که استثناء کرده و بیرون آورده است ایشان را خدای تعالی  
 از صق و فرمود فصق من فوالسماوات و من فی الارض الا من اشاء الله یعنی فرموده است حق تعالی روزی که دمیده شود در صور هلاک کرد  
 هر که در آسمان و زمین است مگر کسی که خواهد حق تعالی که وی هلاک نکرد و چنانکه فرشتگان شاید که موسی نیز از ایشان باشد و فی دایه و در روایتی چنین  
 آمده است که گفت آنحضرت فلان آدمی احوسب بصعفه یوم الطور پس در نمی یابم من آیا حساب کرده شد این صعقه با موسی بصعقه روزی که  
 موسی را علیه السلام صعقه شد در آن روز که دیدار طلبیده بود از آن ممنوع شد و حق تعالی تجلی کرده بر کوه طور و موسی بهیوش افتاده شده بود و امروز  
 این صعقه را بصعقه که او را در آن شده بود حساب کردند و صعقه نشاند و بحث قبلی یا صعقه شد موسی را ولیکن برانگیزه شد و پیش از من پس موسی را چون  
 فضیلت ثابت که مرانیت تفصیل چون ننیدم ابروی و این تواضع است از آن حضرت صلی الله علیه و اله و سلم و نیز این فضل جزئی است که موسی را  
 علیه السلام ثابت است و آن منافی فضل کلی نیست یا وقوع این کلام پیش از نزول وحی با فضیلت اوست چنانکه مذکور شد و باید دانست که این صعقه آن  
 صعقه نیست که بر نفع صورت و زقیامت حاصل شود زیرا که آن حضرت صلی الله علیه و اله و سلم و موسی علیه السلام در آن روز که با موسی دند که ایشان را بدان صعقه حاصل  
 شود و نیز بعد از وی بحث است نه افات و آن حضرت اول مجو است با اتفاق پس چون فرماید لا ادری بلکه مراد بصعقه درین حدیث صعقه است  
 که بعد از بحث خواهد بود و مردم همه بهیوش افتد بعد از آن با فاق آیند اینجا فرموده است که چون من با فاقت بیایم موسی را بنیم باطش بجانب عرش و  
 استثناء الامن شار الله بنما که در صق بر نفع صورت است که قبل از بحث است چنانکه تفسیر آن ذکر کرده اند که این حدیث دلالت میکند درین صعقه نیز  
 خواهد بود قدر و لا اقول ان احدا افضل من یونس بن متى و میگویم من که هیچ یکی از پیغمبران فاضلتر است از یونس علیه السلام و متی بفتح میم و تشدید  
 فوقانیه مفتوحه نام بدر یونس است کذا فی القاموس و در شرح ابن الملک از جامع الاصول نقل کرده که نام مادر اوست و تخصیص یونس علیه السلام بکبر  
 محبت آنست که وی از آل العزم نبود و از انبای قوم بی صبری نمود و غضب گرفت و بدر رفت و برشتی نشست القصه با سرایش اینجا منظمه آنست که کسی  
 بر وی فضل ننهند و فی دایه ابی هریده لا تفضلوا بین انبیاء الله تفضل نهید میان پیغمبران خدا و لا تفضلوا ابدا و معمر نیز روایت کرده اند لعل این نبی باورود  
 اوست قبل از نزول وحی به تفضل یا تفضل در اصل نبود یا تفضل بر وجهی که تحقیر و از درستی دیگران آید ۱۲ و عن ابی هریده قال قال رسول الله صلی  
 الله علیه و اله و سلم لا یبغی لبعده ان یقول انی خیر من یونس بن متى گفت آنحضرت خبرسد هیچ بنده را که بگوید من بهترم از یونس بن مغمیر این  
 عبارت دو احتمال دارد یکی آنکه آنحضرت میفرماید که مرا بهتر گویند از یونس بوجهی که معلوم شد دوم آنکه کسی خود را بهتر از یونس گوید زیرا که هیچ ولی بر تیره نبی نمیرسد  
 اگر چه نه از آل العزم بود نقل است که در زمان حضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی کبیر از شیخ وقت خود را فوق یونس علیه السلام میگرفت و میگفت من  
 فاضلترم از یونس و مقام من بالاتر است از مقام وی علیه السلام پس حضرت غوث الثقلین در غضب مدند و ساد که در دست داشتند بجانب وی می انداختند  
 و بر دل وی یا بر سینه او خور و در باغها هلاک شد متفق علیه و فی دایه للجادی و در روایتی مرخار را اینچنین آمده است قال گفت آنحضرت  
 من قال ناخیر من یونس بن متى فقد کذب کسکه بگوید من بهترم از یونس تحقیقی دروغ میگوید و بر معنی ثانی مرا دیکذب کفر است زیرا که  
 علما اتفاق دارند بر تکفیر کسیکه خود را بهتر از پیغمبران داند ۱۳ و عن ابی بن کعب قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ان الغلام الذی قتله  
 النخضر طبع کافوا بدرستی که گفت او را خضر علیه السلام سرشته شده بود کافر یعنی بدعتی را می خیان رفته بود که خاتم و سی بر کفر خواهد بود  
 و این منافی نبوت حدیث کل مولود یولد علی فطره الاسلام را زیرا که مراد باین تمییز استعدا و قبول اسلام است و این منافی نبوت تفاوت خاتم را و بالجملة نظر  
 غیر سابقا است و تحقیق این در اوایل کتاب و در باب الامیان بالقدر گذشته است فذكر ولو عاش لادحق بوبه و اگر میرزیت آن کودک هرگز نبوده  
 و ظلم میکرد و پروا دروغ و تکلیف میکرد ایشان را بر کفر طغیان و افکار از جهت از حد گذشتن و ظلم کردن بر ایشان و کفران نمودن نعمت ایشان  
 را ببعقوت مقصود ذکر خضر است درین باب و اشارت آنکه وی از نبی است و خضر بفتح خا و کسر آن و سکون ضا و کسر آن کذا قال الکرامانی و قطلانی  
 گفته خضر بفتح خا و کسر ضا و سکون صا و یا کسر خا و فتح آن نیز آمده و نام وی بلابن ملکان است و بعضی گفته است این مالک برادر الیاس بن جبر  
 گفته اند که سپردم است از صلب وی بعضی ابن فرعون گفته و این قول غریب است جدا و بعضی گفته که در زمان ابراهیم خلیل بود و بعضی

نیز باید  
 صحیح

و بعضی گفته که از اولاد نوح است بهفت واسطه و پدر و از نوک بود و الله اعلم بالصواب است که وی پیغمبر است معراج و ابصار و باقیست تا روز  
قیامت از جهت خوردن و می آب حیات و برین اند جا سیر علماء و صوفیه و بسیاری از صالحین و بعضی از کبار محدثین مثل بخاری و ابن المبارک و جمعی دیگر چنانچه حجتی  
و این جوزی حیات او را انکار کرده که انقل فی شرح القصیده الامالیه و ذکر او در کلام مشایخ بسیار آمده و چنانکه شکت و شبیه را بدان راه نباشد و در احوال  
حضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی نوشته اند که کاهی در وقت تحلیات آن حضرت در هوا میگذشت و ایشان میفرمودند وقف یا اسرائیلی و انصح کلام المحم  
و مشایخ وقت که او را می یافتند وصیت میکرد و ایشان را می گفت علیکم بحسب شیخ عبدالقادر فانه یزید فی البرکات و یحصل منه السعادات و لما قال متفق علیه  
۱۴ و عن ابی هريرة عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال انما سبی الخضر لانه جلس علی فرة بیضاء فکف انحضرت که نام کرده اند خضر را خضر  
انگه وی نشست بر زمین خشک که روئیدی نبود در وی یا بر کیه خشک فاذا هی تهمز من خلقه خضراء پس ناکاه آن زمین یا آن کیه می جنب از پس وی سبز  
تر و تازه رواء البخاری ۱۵ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جاء ملک الموت الی موسی بن عمران آدم فرشته که یعنی  
عزرائیل علیه السلام بسوی موسی فقال له اجب بک پس گفت فرشته مر موسی را پاسخ ده مرا پروردگار خود را و قبل کن حکم او را که قبض روح توشده است  
قال فطمع موسی عین مالک الموت گفت آنحضرت پس طایفه از موسی چشم ملک الموت را نفقاء ها پس شکت و بر کند چشم فرشته را و کور کرد و فقه و تقیه  
کور کردن قال فوج الملك الی الله پس بازگشت آن فرشته بخواب خدا فقال انک ادسلتی الی عبدک لایرید الموت پس گفت فرشته منی بخدا رسیدی  
تو فرستادی مرا بسوی بنده مرا که بخوابد مرا و قد فقاء عینی و تحقیق کور کرد چشم مرا چون گفتم اجابت کن پروردگار خود را و جان بداده قال فوالله  
الیه عینه گفت آنحضرت پس باز داد حق تعالی چشم فرشته را فقال ادجع الی عبدی و گفت برگرد باز بر بسوی آن بنده من و قل و بگو الهیوه توید آواز  
در از میخوابی فان کنت توید الهیوه فضع یدک علی متن او پس اگر میخوابی زندگانی در از پس بنده دست خود را بر پشت کاه وی فاما امرت یدک مبشعرة  
پس چیزی را که بپوشد دست تو از بسوی یعنی آنچه در زیر دست تو بیاید از بسوی با آن کثرت فانک تعیش بها سنة پس بد رستی تو میزنی بشمار آن مویها یکسال و تورات  
بر و تاست در هیچ مسلم و ظاهروارت است یعنی بپوشد دست تو و تورات یعنی پوشیده شود و این و برین عبارت معنی ندارد و اگر چه از توجیهی است که در شرح  
ذکر کرده ایم قابل فهم میگفت موسی سبز بعد از این همه زندگانی در از چیت قال فرموتون گفت فرشته پسر میمیری تو قال گفت موسی فالآن من قریب  
پس خستیا زدم موت را هم اکنون و مناجات کرد و بچن تا قرا و در مقام سبزه واقع کرد و گفت دبا دننی من الاحراض المقدسة مذو انداز و دیک کردن  
مرا از زمین پاک کرده شده که بیت المقدس باشد و اشرف و افضل بقاع بود و از زمان و متن است و بر سر بود و مبعیة بحج نزدیک کردن مرا از آن اگر چه مقدار  
یک سنک اندازده باشد و برین استجاب و دفن است در مواضع مبارک و قرب از مدافن صالحین قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و الله لو  
افعدت لادیتکم قبره الی جنب الطریق گفت آنحضرت اگر این است که میبوم من نزدیک بیت المقدس هر آنیه میبوم شما را قبر موسی را در یک جانب  
راه عند الکثیر الاحمر نزدیک توده ریک سبز که در آنجا است متفق علیه پوشیده مانده که در بعضی اذهان استعادی از مصنون این حدیث راه بیاید که  
کور شدن فرشته چه معنی دارد و فرشته که برای قبض روح بیاید طایفه از بدن بروی چه وجه دارد و از اینجا که است موت و طول بقا در دنیا مفهوم میگردد  
و آنچه لایق مقام نبوت و رسالت باشد جوایش آنکه چون فرشته بصورت بشر آمد موسی علیه السلام ندانست که این ملک الموت است قبض روح وی آمد  
بلکه چون دید مردی یکایک بروی درآمد گمان کرد که بقصد ملاک وی آمده پس دفع کرد او را تا بگویی چشم وی کشید و نیز موسی را در دفع کرد و دانست در آنکه عوی  
قبض روح او کرد و زیر که بشر قبض روح نمی باشد پس غضب کرد بروی و غضب بر دفع کرد که در فی الله می باشد پس مذموم بنده و لهذا اعتباری از جناب حق بر وی  
متوجه نشد و گفته اند که در طبع موسی علیه السلام حدتی و شتی بود و وی مظهر طلال بود و تا وایت میکند که چون در غضب می آمد کلاه که بر سر داشت اشتعال میبود  
و افند اس و لجه یارون علیه السلام به جهت تقصیری که از وی در منع از کوه ساله پرستی دید هم ازین بابت و همه حق بود و بالجمله چون حدیث صحیح است  
ایمان بدان باید آورد و بر آنچه صحیح است از محال و نامایات حمل باید کرد و الله اعلم ۱۶ و عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال  
قد عرض علی الانبیاء گفت آنحضرت تحقیق عرض کرد: شدند برین پیغمبران و منوره شدند چنانکه شکر را عرض میکنند بر سر دار فاذا موسی ضرب من  
الرجال کانه من رجال مشنوعه پس ناکهان دیدم که موسی علیه السلام صغی و فتمی از مردانست که بایک وی از مردان مشنوعه است بفتح شین جمع  
ممنون پیش از او و بعد از او و همزه و تا در آخر نام قبیله مشهور است ازین و از مشنوعه نیز بگوید بفتح همزه و سکون زامی و ضرب منی کم گوشت و معنی  
میان جسم نه لاغری و نه فربه آید و مردان مشنوعه ازین قسم اند و حمل برین معنی مناسب تر است و دایت علی بن مریم و دیدم عیسی بن مریم علیه السلام  
را فاذا اقرب من دایت بمشبهه بقیق عوده بن مسعود پس ناکاه نزدیک ترین کسی که دیده ام در مشابیهت بسوی عوده پسر مسعود است صحابی بود ثقیف بعد از  
عود آنحضرت از طایف آمد و مسلمان شد پس رفت و دعوت کرد قوم خود را و متبول نکردند دعوت او را پس بایستاد بر بام خود و اذان گفت تا مردی

از قوم وی تیری بسوی وی انداخت و بکشت پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود قفصه عروقه مانند قفصه صاحب بر است که دعوت کرد و قوم خود را پس بکشتند و او را ولایت  
ابراهیم فاما اقرب من رایت به شبهها صاحبکم و دیدم ابراهیم خلیل علیه الصلوة و السلام پس ناکاه نزدیکترین کسی که دیدم مشابه بوی مصاحب شماست  
یعنی فقهه میخاهد و مراد میدارد آنحضرت بصاحبکم ذات شریف خود را نامعلوم میشود که میان آنحضرت و حضرت ابراهیم شباهت تمام بود و دایت جبرئیل فاذا  
اقرب من رایت به شبهها وحیة متج وال ذکر آن بنخلفه صحابی مشهور است که جبرئیل بدان متمثل میشد و در وقت این رویت هم متمثل بصورت وی بود و  
مسلم و عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال دایت لیلۃ اسری بی موسی گفت آنحضرت دیدم در شب اسرا که برده شد مرا بیت  
المقدس در شب معراج موسی علیه السلام را رجلا ادمردی کندم کون طولا بضم طاء و تخفیف و او به معنی طویل یعنی دراز زد و بتشدید و او بسیار دراز و در  
حدیث تخفیف است جدا بفتح جیم و سکون عین و جعوت اکثر صفت موسی می آید و کاهی صفت جسم می افتد که جمع و کرد و باشد و اینجا یعنی مراد داشته اند زیرا  
که در حدیث آئیده باید که موسی علیه السلام رجل الشعر بود و رجل غیر جداست چنانچه باید و فی اصرار جدم غول و مراد که داند نام کانه من و رجال شنعوه و مراد  
علیسی بجلال ربوع الخلق و دیدم عیسی را مردی میان بالا الی الحمرة و البیاض مایل بر سرخی و سپیدی یعنی رنگی میان سرخی و سپیدی بود بسط الیاس  
فروشته موسی سر و تحقیق معانی این الفاظ در شمایل شریف حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم باید و دایت مالک خاذن النار و دیدم مالک را اکثر  
دار و درخت و دروزخ حواله است و الدجال و دیدم دجال را فی ابان ادا هن الله ایاه و دید آنحضرت این جامع را در ضمن آیات و علامات قدرت  
خود که نمود آن آیات را خدا متعالی او را یعنی در شب اسرا این قول را وی است فلا تصکن فی مریة من لقایه پس برایش تو ای مخاطب در شک از دیدن و  
در یافتن آنحضرت ایشان را و این عبارت را توجیهی دیگر نیز است که در شرح مذکور است متفق علیه ۱۸ و عن ابی هریرة قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم لیلۃ اسری بی لقب موسی گفت ابوهریره گفت آنحضرت در شب اسری ملاقات کردم موسی را افغسته پس  
کرد آنحضرت موسی را و بیان کرد حلیه او را بقول خود فاذا جعل مضطرب پس ناکاه که دیدم موسی مردیست مضطرب این را بحد و تفسیر کرده اند  
بعضی گفته اند که مضطرب معنی دراز بالا است و قاضی عیاض گفته مضطرب طویل غیر شدید و بعضی بمعنی خفیف اللحم گفته چنانکه در حدیث ضرب من الرجال  
بدان تفسیر کرده اند و بعضی گفته اند که مضطرب اینجا بمعنی جنبه احت از خوف و خشیت حق آمده است که وی علیه السلام مضطرب و متحرک میبود  
در عوارف از بایان کرده بگلامی که حاصلش است که جنیدن وی از توج در ایاس و حضور و شایده جلال حق بود در باطن وی رجل الشعر رجل کبر جسم کند  
فروشته باشد که از اسبط کویند و زنگ که از احب کویند کانه من رجال شنعوه و لقب علیسی وجهه بفتح را و سکون موحده احمر و دیدم عیسی  
را میان بالا سنج سابقا سنج سفید گفت و این جاسنج چون سنج سفید بود و اطلاق سنج راست آید و کویند سرخی از سفیدی غالب تر و بشیر نو و کانهما خج من  
دیما من یعقل لکما کبر دال و سکون تخانیة در آخر سن مملک کویند برآمده است از حام مقصود و صفا و ست بصفاء لون و ترومان کی جسم و غایت ابرو  
بجته غلبه و حایت و مرایت ابواهیم و انا الشبه و لده به و دیدم ابراهیم را علیه السلام و حال آنکه من مشابه ترین فرزندان اویم بوی قال گفت آنحضرت  
فاقتت با فاقین پس داده شد مرا و آوند احدها لیل یکباران و آوند شیر است و الاخوفیه خنی و آوند دیگر در وی می است در لیل فیه نیا و درود  
خمن فیه گفت ظاهر است که فتن عبارتست و بعضی گفته اند که درین اشارت است بکثرت لیل و قلت خمر فافهم فقیل لی خذا یملحما شئت پس مخیر ساخته شد  
مرا و گفته کبر پر کدام یکی ازین و آوند که میخاست و اختیار کن شیر را می را فاخذت اللبن فخرت به پس کفرتم شیر را پس نوشیدم آنرا فقیل لی هدیت الخطیئة پر گفته  
شد مرا راه نموده شدی تو دین و اسلام را که مفسور و مخلوق اندم دم بر آن زیرا که شیر دین عالم چون پاک و صاف و خالص و سفید و شیرین است و ازل چیزیست  
که تربیت مولود و تغذیه وی بدان حاصل میکرد و در عالم اقدس آن امثال دایت و فطرت است که تمام میکرد و با و غذای قوت روحانی و در عالم  
فلس صور و امثال از عالم سفلی ثابت تا از وی معانی مناسب اخذ میکنند و آمده است که بر کثیر در خواب بیند و بخور و تعبیری علم و دین و هدایت الحمد لله علی ذلک  
بر خلاف جنم که همه خیانت و فساد و شر و مضرت است دین عالم و در آن گفته شد بن اما انک لو اخذت الخمر غوث امتک و انا و اکاه باش بدرستیک  
تو اگر میکردی خمر را که راه و بی رشد میشد امت تو متفق علیه ۱۹ و عن ابن عباس قال منافع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بین الکفر و المذنب  
گفت ابن عباس سیر کردیم با همراه آنحضرت میان که و مرینه هو دنا فواد پس گذشتیم ما بک وادی فقال ای وادهنا پس رسید آنحضرت کدام وادیت این  
فقال وادی الاذوق پس گفتند صحابه این وادی الاذوق است بتقدیم زای برای و وجه تسخیر این وادی عیبه که بدی که زمین وی دارد و بعضی گفته اند که فواد  
است بر دلی که بدو چشم بود قال کافی نظری موسی گفت آنحضرت کویند نگاه میکنم بسوی موسی و می بینم او را فذکر من لونه و شعره شیأ پس ذکر کرد آنحضرت  
از رنگ موسی و موسی وی چیز را که گفت کندم کون است و رجل الشعر است چنانکه گذشت و اضحا اصبعیه فی اذنیه نه نهنده بر دانت خود را  
در هر دو گوش خود چنانکه در اذان می نهند برای بلند می آواز له جواد الی الله بالتلبیة مرا و با آواز بلند و زاری و فریاد است بسوی خدا و ربیک

گفتن که چو مان می کنند و جوار بضم جیم و تخفیف هنر بعد از کاف و آخر را در اصل با کت کا و و در کرمه عجل اجداله خوار جوابی هم قرائی آمده است و بمعنی آواز بلند کردن بدعا و تضرع و راری نیز آمده ما و ا. لهذا الوادی در حالی که گذرند است موسی درین وادی قال فرمنا حتی آتینا علی ثنیة گفت این عجب است سر بر کردیم تا آنکه بر آمدیم بر کوهی و ثنیة یعنی مثله و کسرون و تشدید تخانیه راه باشد بر کوه فقال ای ثنیة هنده پس رسید آنحضرت کدام ثنیة و کدام کوه است این قالوا ههنا این کوه ههنا است بفتح ها و سکون را و شین هجده نام کوهی است میان مکه و مدینه اولفت یا گفتند کوه لغت است مکه لام و فتح آن و سکون فاینه نام کوهی است درین راه شک را ویت فقال کافی نظر الی یونس علی ناقه حمراء علیه جبة صوف پس گفت آنحضرت کویای بییم بسوی یونس سوار بر ناقه سرج بروی چه پشیم است خطام ناقه خلبه ما را ناقه و می از پوست خز است خطام مکه خا و معجمه و غلبه بضم خا و معجمه و سکون لام و ضم آن ما و اجداله الوادی گذرند باین وادی ملبیا تلبیه کنند که کج می آید و او مسلم تلبیه دیدن آن حضرت انبیا را صلی الله علیه و آله و سلم و علمیم کنایت از یقین تام معنی من چنان علم دارم باحوال ایشان که در حالت حیات داشتند کویا که می بینم آنرا و بعضی گفته اند که این همه در نام است و بعضی بر آنند که این تمثیل است که گفت کرده شد برای آنحضرت و در آورده شد در حسن شترک و صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی از اهل تحقیق میگویند که هر گاه وقت دید که در حالت حیات داشتند و این در عالمی می باشد که در آن جا ماضی مستقبل و حال نیست و تحقیق این از کلام بعضی از صوفیه که در حقیقت زمان و مکان محکم کرده اند باید جست گفت بنده مسکین عبدالحی بن سیف الدین عصه الله عن ثولیب لظن و التخیل که چون اتفاق است بر حیات انبیا صلوات الله و سلامه علیه اجمعین بحیات حقیقی دنیا و می لیکن محجوب اند از نظر عوام پس بحقیقت نبوت انبیا را چه بود صلی الله علیه و آله و سلم بی منام و بی مثال و بی اشتباه و بی استحال ۲۰ و عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال خفف علی داود القرآن گفت بک کردانیده شد بر داود علیه السلام قرائت بود و توریت را فکان یا موبد و ابه فشرح پس بود داود که امر میکرد و زین کردن چار واهی خود را پس زین کرده میشدند فیقرأ القرآن قبل ان شرح دوا به پس میخواند داود و قرآن را و تمام میکرد و از پیش ایشان که زین کرده میشدند دوا به و می معلوم نشد که جذ بود دوا به داود و در چه مقدار از زمان زین کرد میشدند اما این قدر معلوم است که از عجایب عادت بیرون بود خصوصا قرائت توریت با آن بسیاری و درازی که داشت چنانکه میگویند که حفظ وی معجزه انبیای نبی اسرائیل بود و عزیر علیه السلام را که بعد از احیا ویرا شناختند بحفظ توریت شناختند و این از قبیل طی و سبطه ان است و آن امری مقرر است نزد عارفین و از سیدنا امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز نقل است که در کتابی پایی هینما و توانا پایی دیگر در کتاب بنادین ختم قرآن میکرد و در دایمی از مکرر مکه تا باب وی و لایا کلا الامن علی دیده و میخورد داود و روزی مکرر کسب کار هر دو دست خود که زره بافی بود دوا به البخادی ۲۱ و عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال کانت امراتان معهما ابناهما کانت آنحضرت بودند و زن که با آن دوزن دو پسر آنها بودند یعنی هر یکی از آن دوزن پسر می داشت جله الذئب فذهب باین احدی معهما آمد کرک پس بر دوسر یکی از آن دوزن را فقات صاحبها انما ذهب باینک پس گفت زنی که صاحب آن زن بود بزرده است کرک مگر پسر ترا و قالت الاخوی انما ذهب باینک و گفت زن دیگر بزرده است مگر پسر ترا پس خلا فی میان این دوزن افتاد هر کدام میگوید که پسر ترا بزرده مرا فقات کتا الی داود پس قصه بزرده آن دوزن بسوی داود تا حکم کند در میان ایشان فقضى بملکبوی پس حکم کرد بان پسر برای زنی که کلان تر بود به جت شبستی که پسر با آن دید یا بجهت آنکه در دست و پا بود یا بدلیل دیگر که سناخ شد مرا و را با جهتها و این حکم داود بوجی نبود و الاخلاف آن مسلمان را کنجایش نمیداشت فخرجتا علی سلیمان بن داود پس بیرون آمدند آن دوزن بر سلیمان و آمدند نزد وی فاجبتاه پس خبر دادند سلیمان را بصورت قضیه فقال ای توفی بالسکین اشقه بینکما پس گفت سلیمان بیارید نزد من کار در دوپاره کنم این پسر را میان شما یکپاره بکی دهم و پاره دیگر را بدیگری مقصود سلیمان علیه السلام ازین امتحان شفقت آن دوزن بود و نامتنیز کرد که در کسبت فقالت الصغری لا تقبل و حملک الله پس گفت زن خرد تر دوپاره کن پسر را رحمت کند ترا خدا تعالی هوا بنها این پسر پسر زن کلان نما و هم بسوی ده فقضى به للصغری پس حکم کرد سلیمان بان پسر مرزن خرد تر را ظاهر ابعدا و می کبری قرا بهم کرد که این پسر صغری است پس بسوی داد که از قبل انجا میگویند که سلیمان چون نقض کرد حکم داود را با آنکه حکم پیغمبر بود و منقوض نمیکرد اگر چه با جهتها و باشد و جواب میگویند که آن حکم از داود و علیه السلام بطریق خرم و قطع نبود بلکه بطریق اخیال بود و قصد کرده بود که حکم کند و تواند که نسخ حکم مجتهد فیه جایز باشد در شریعت ایشان و الله اعلم متفق علیه ۲۲ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال سلیمان لا طوفی الیلة علی سبعین امراه گفت سلیمان علیه السلام هر آینه طواف کنم امشب بر نوزده زن کنایت از جماع کردن ایشان است و فی دوا به ما انما امراه و در روایتی طوف بعد زن و امشده است کلهن فاتی بقادس یجاهدنی سبیل الله هر یک از آن زنان بیارد یعنی برای سوار شدن که کارزار کند در راه خدا سلیمان علیه السلام این عدد را بخود بر بست و عزم کرد که انچه بن کند فقال له الملك قل انشاء الله پس گفت مرسلیمان را فرشته بگو انشاء الله یعنی میگویم این را و میشود این اگر خواسته است خدا که بخواسته و می بجز چیز بود و نیاید و خواست بنده بخواسته و می بودی نذر و فلم یقل و نسئ پس گفت سلیمان انشاء الله در وقتی که ملک گفت و بعد از



و بی شک بخت آنکه فراموش کرد و ظاف علیهم پس طوف کرد و گشت کرد و سیلان یعنی این زنان را و جماع کرد و این دلالت میکند بر کمال قوت و شجاعت و شجاعت علیها السلام و بیانات زیاد و قوت با و امری مقرر است میان مردان و نقصان آن معدود از نقایض خصوصاً حضرات انبیاء و حال سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم اقوی شاهد کمال است و تصور آن بصورت نقصان طبیعت ربانیت است و احوال اهل بخت نیز از شواهد است فلم یحتمل منهن الا امراته واحدة پس بار داشتند ازین زمان هیچ زنی که یک زن و بجاء فاش بشق و جل و آورد این زن و زانید نیمه مردی و تنی را بی سر و شق پاره از چیزی فی الصراح شق کبر نیمه چیزی و اید الذی نفس محمد بید و سوگند کسی که بقای ذات محمود دست اوست لوقال اگر می گفت سیلان انشاء الله تجاهد وافی سبیل الله برآیند از سر زنی پسری بوجود می آید و جدا میگردد و همه در راه خدا فرسایند در حالی که سوارانند اجمعون همه ولیکن این عتی بود از سیلان علیه السلام و ابتلائی از حضرت حق سبحانه و تعالی و لهذا توبه کرد و انابت آورد و بجا حق چنانکه در قرآن مجید گفته است متفوق علیه ۲۳ و عنه ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال کان ذکراً یفجأ و اکت آنحضرت که بود ذکریا علیه السلام در و در که از حرف در و در می روزی میخورد و بخیریم خوب تراشیدن و ذکریا بعد و قصر بر دوامه و دوا مسلم ۲۴ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم افان اولی الناس بعیسی بن مریم فی الاولی والاخره من نزدیک تر و متصل ترین مردم بعیسی علیه السلام در آغاز و انجام زیرا که نیست میان آن حضرت و میان عیسی بن مریم و عیسی بن مریم بود و بعید و بی صلی الله علیه و آله و سلم و مهند تو عدین وی بود و در آخر زمان نایب و خلیفه آنحضرت کرد و والانبیاء اخوه و عیسی بن مریم و بنی برادران یک پدر و اهلان هم شتی و ما در این ایشان مختلف و علل و بفتح عین و تشدید لام فرزند یک پدر از چند زن چنانکه خیاف برادر از یک مادر و از پدران متعدده و آنکه از یک پدر و مادر در ایشان را اعیان خوانند پس میفرماید پیغمبران همه از یک پدرند و ما در این ایشان متعددند و تشبیه کرد چیز را که مقصود از بحث همه نبیاست که ارشاد و هدایت خلق است به پدر و شرایع ایشان را که مختلف و متعددند و ما در این کذا قال و او و کلام بعضی شایع و اقصیه است که انباء اسمیل اخیا فلیس بینهم خلاف راه روان طریق حق سپران یک مادرند که شریعت باشد و پدران ایشان مختلف اند که مشایخ و مرشدان ایشان باشند که هر یک تربیت بطریق دیگر میکنند و دینهم واحد اصل دین پیغمبران که توحید است یکی است و انبیا همه در عقاید و دینی متحدند اگر چه در شرایع و اعمال مختلف اند به جهت حکمت و مصلحت ارشاد مردم مناسب احوال و بنا و لیس بیننا بنی دینیت در میان ما یعنی من و عیسی هیچ پیغمبری پس قرب و اتصال معنوی در همه نبیاست مشترک است و خصوصیت قرب و اتصال صوری بعیسی است علیه السلام متفوق علیه ۲۵ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کل نبی آدم بطعن الشیطان فی جنبه با صعبه حین یولد هر فرزند آدم می خلاند و میزند شیطان در بر و و پهلوی وی برود و انگشت خود در سبکام که زائیده میشود فرزند آدم غیر عیسی بن مریم جز عیسی بن مریم ذهب یطعن فتنه شیطان تا بخلاند فطن فی الحجاب پس خلانید و زدن انگشت در پرده و مراد پوستی است که مولود در وی میباید که آنرا سیمه میگویند انگشت در وی خلانید و بجد عیسی زید و کلام درین حدیث ما من مولود الا میسره الشیطان در باب الوسوسه گذشت و معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مستثنی و خارج است ازین حکایت از احوال نبی آدم جز خود میکند متفوق علیه ۲۶ و عن ابی موسی ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال کل من الرجال کثیر گفت آنحضرت کامل شد ندان مردان بسیاری و لم یکل من النساء الا مریم بنت عمران و کامل نشد ندان زنان مگر مریم دختر عمران و آسمیه اموازه فرعون و آسیر زن فرعون ظاهر این حدیث ناظر است در اکملیت و افضلیت این دو تن از هر که چیز ایشان است حتی فاطمه و خدیجه و عایشه و سایر از واج مطهرات و توجیهی که مراد ناسخ در اتم سابق است یا این کلام پیش از نزول وحی بود و فضل و کمال این مطهرات باشد یا اینها مستثنی اند از آن بقرینه احادیث دیگر که در مناقب فاطمه زهرا و اقصیه است که فاطمه سیده النساء اهل الجنة و در بعضی طرق از حدیث افضلیت فاطمه و مریم و سید را استثناء آورده و بالجمله احادیث مختلفه درین باب آمده پس یا جبات و حدیثات متعدده دارند یا تخصیص عموماً قائل شوند و در رساله فارسیه در عقاید اقوال علما درین باب نقل کرده شده است و الله اعلم درین حدیث فضل عایشه بلکه افضلیت او را بیان کرده و فرمود و فضل عایشه علی النساء کفضل الثرید علی سایر الطعام و فضل عایشه بر زنان دیگر مانند فضل ثرید است بر باقی طعام و ثرید طعامی مشهور است که آنرا استکنه گویند و ثریدان شکتن در کاسه متفوق علیه و ذکر حدیث انس و ذکر کرده شد است حدیث انس که در وی یا خیر البریه و اقصیه است و ابی هریره و ذکر کرده شد است حدیث ابی هریره که در وی ای الناس اگر مراست و حدیث ابی حمزه و ذکر کرده شد است حدیث ابن عمر که در وی است الکرمین فی باب المغاخره و العصبه که گذشت الفصل الثانی عن ابی ذرین یخرج را و کسر زای و سکون تحتانی صحابی مشهور است عداوی و اهل طایف است قال قلت گفت کفرم یا رسول الله این کان دنیا قبل ان یخلق خلقه کما بود پرده پیش آنکه پدید آید خلق خود را قال کان فی عجم گفت آنحضرت بود در عجم گفته اند که مرا و بجا و مدد و سحاب رقیق یا کثیف برهم نشسته و روایت کرده شد است عجمید و بقصر و بر سر تقدیر ما و بدان امری است که ادراک نکند از اعقل و زبرد بکنه آن وصف و قول وی که فرمود ما یخند هوا و ما خوف هوا

حدیث

و بنود زیر وی هوا و بنود بر وی هوا کائنات است از آنکه بنود با وی چیزی پس حاصل آن راجع کرد و بمضمون کان الله و لم یکن محشی و بعضی گفته اند که این اشیا رشت  
بدفع توهم مکان زیرا که ابرمتعارف محال است وجود وی بی مکان و بی هوا از بهی گفت که مایمان آوردیم بدان و گفتند از بهی از بهی چیزی و بعضی گفته اند که  
مرا در سوال آن بود که این کان عرش ربنا و لند افرمو و وخلق عرشه علی الماء و پیدا کرد عرش خود را بر آب و واه الترمذی و قال قال گفتند  
که گفت بنیدین ما دون که از غلام است و اند حدیث و عا فظ متقن صحیح الحدیث و امام محمد ثانی او گفته و اصل او از بخارا است و فضایل او بسیار است  
مات سنه سبع عشر و مائتین العلماء اجماعاً ای الیس محدثی یعنی عمار کائنات از آنست که بنود با وی چیزی چنانکه گفته شد و عن العباس بن عبد المطلب نعم  
انه کان جالساً فی البطحاء و روایت از عباس گفت که وی نشسته بود در بطحای که نام موضعش است و بطح آب رود و در سنگلخ فعیصا بنه نشسته بود و در  
گروهی از مردم و ظاهر عبارت حدیث و آنست که این قصه پیش از سلام عباس بود و آن گروه نیز مسلمان بودند و رسول الله و حال آنکه پیغمبر خدا صلی الله  
علیه و آله و سلم جالس نشسته است فوق سحابه قطره و الیها برگشت ابری پس نگاه کردند آن جماعت بسوی آن ابر فقال رسول الله صلی الله  
علیه و آله و سلم ما نسمون هذه پس گفت آنحضرت چه نام میکنید این را یا قالوا السحاب گفتند این سحاب است یا نام میکنیم این را سحاب سحاب  
برقع و نصب هر دور و روایت قال گفت آنحضرت و المزن و مزن هم نام میکنند بغم میم و سکون زای و مزن ابر سفید گویند قالوا و المزن گفتند مزن هم نام  
میکند قال و العنان گفت آنحضرت و غنان نیز نام میکنند بفتح عین قالوا و العنان گفتند و غنان هم نام میکنیم و فی القاموس غنان ابری که نگاه ندارد آب را  
قال هل تدرون ما بعد ما یر السماء و الارض گفت آنحضرت آیا در می یابید و میدانید که چه چیز است و چه مقدار است و دوری مسافتی که میان آن  
و زمین است قالوا لا ندی گفتند نمیدانیم قال ان بعد ما بینهما گفت آنحضرت که دوری مسافت که میان آسمان و زمین است اما واحد قدیمی و اما  
اثنان و یاء و اقلث یا سه و سبعون سنة و هفتاد و سال است یعنی مسافت هفتاد و یک سال است یا هفتاد و دو ۲۰ یا هفتاد و سه سال  
و این نزدیک از شک را وی است و السماء التي فوقها كذلك و آسمانی که بالای اوست نیز همچین است که مسافت میان این آسمان و آن آسمان هفتاد و چند  
سال است حتی عدد سبع مموالی تا آنکه شمر آنحضرت هفت آسمان را در حدیث دیگر بیاید که بعد میان زمین و آسمان و بهم چنین میان آسمان ها با فضا  
ساله را است و پری هر آسمان نیز مقدار پانصد ساله را است و طبعی گفته که مرا و سبعین مبالغه است نه عدد معین و این عدد برای مبالغه بسیار آید و الله اعلم  
لثرفوق السماء السابعة بحر بعد از آن بالای آسمان هفتم دریا آبی که بین اعلی و اسفلها مکابین السماء الی مملوء مسافت میان بالای آن و پادیه آن  
وی مانند مسافتی است که میان آسمان و آسمانی دیگر است در اخبار آمده است که حق تعالی زیر عرش دریا آبی آفریده است که از آن باز کرد عرش را پیدا کرد  
است آن دریا زوان است لثرفوق ذلك ثمانية اوعال ستر بالای آن دریا شست فرشته است بر صورت اوعال جمع و عل بفتح و او و سکون عین  
بر کوبی بین اخلاص و و هر کس مثل مابین السماء الی السماء مسافت میان سبهای ایشان و سرین های ایشان مقدار آنچه میان آسمان و آسمانی دیگر است  
لثرفوق العرش ستر برشتهای ایشان عرش است بین اسفلها و اعلاها مابین السماء الی السماء مسافت میان پادیه عرش تا بالای آن  
مقدار آنچه میان آسمانی تا آسمانی دیگر است لثرفوق ذلك ستر خدای تعالی بالای آنست عجل و عظمت و حکم و عزت و بکایت و استقامت و سکون  
و این تصویری و تمثیلی است بای علو و عظمت الهی تعالی و تقدس که وی فوق همه و در اعلی است چنانکه در قرآن مجید میفرماید و الله من و انهم محیطون آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم خواست که ایشان را از شغل بخلیات برداشته بتصور علویات و تفکر در ملکوت سموات و ارض متعلق سازد تا از آنجا بترقی کرده به سید الکونین  
و پادیه ایشان متوجه گرداند و از کفر قاری به پرستش تبار که در اسفل سافین افتاده اند باز دارد و فاعلم و بالله التوفیق و واه الترمذی و ابوداود  
س و عن جسیع بن جهم و فتح باب من مطعم بضم میم و سکون طاء و کسر عین صحابی است از اشراف قریش از املا و عبد مناف اسلام آورد پیش از فتح بعد از  
عام خیبر عالم بود بعلم انساب و اخبار و ایام عرب تا که در بابی تصدیق رضی الله عنه قال فی دعوی الله صلی الله علیه و آله و سلم اعرا بی گفت آمد  
آنحضرت را ما دیر نشینی فقال جحدت النفس در شقت انداخته شد نفسها و جعل الصیال و کرسنه شد اهل و عیال و فمک الاموال و نقصان کرده  
شده لها و فمک لا فمک و فمک کشت چاره را و ما فاستسقى الله لنا پس طلب ما بان کن بخرای ما فانا نستشفع بك علی الله پس بد رستی با طلب شفاعت  
میکنیم بتو برخدا یعنی ترا شفیع و وسیله میکنیم بر گاه حق تا ما بان بفرستد و نستشفع بالله علیه و طلب شفاعت میکنیم بخدا بر تو و خدا را شفیع می کنیم نزد  
تو تا ما بان طلبی از وی فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم سبحان الله سبحان الله کفر فاذال یصبح حتى عرفك لك فی وجه  
اصحابه پس همیشه تسبیح میکرد و آنحضرت بتعجب و غضب تا آنکه شناخته شد از غضب در رویهای اصحاب و وی یعنی صحابه بغضب آنحضرت متاثر شدند تا در  
رویهای ایشان نیز اثر آن ظاهر شد قال پس گفت آنحضرت و یحیی و امی بر تو و عجب زوانه لا یستشفع بالله علی احد بد رستی شان اینست طلب شفعا  
کرده میشود بخدا بر هیچ کی و وسیله گرفته نمیشود و او را مثلاً ان الله اعظم من ذلك امر خدا و قدر و مرتبه او بزرگتر است از آن که وسیله سازند او را



روز چهارشنبه این روایت مسلم است و در روایت غیر او خلق النون یعنی پیداکردن دوحه را روز چهارشنبه و تواند که نور دوحه هر دو درین روز پیداشده باشد و بشت فیما الدواب يوم الخميس و راکنه و کرد در زمین جنبه را روز پنجشنبه و خلق آدم بعد العصر من يوم الجمعة و پیداکردن آدم را بعد از نماز و روز جمعه فی آخر الخلق و در آخر پیدایش و انوار الساعة من النهار فیما بین الصلوات اللیل و در آخر ساعت از روز در میان عصر تا شب و این جهت جمعه نام گردید که پیدایش همه در وی جمع شد و فضیلت و در آخر ساعت او را دوا و مسلم و عنه قال بینما نبی الله صلی الله علیه و آله و سلم جالس و اصحابه و انوار الله انحضرت نشسته است و یاران او از حق علیه مباحث گاه آمد بر ایشان ابری و در بعضی نسخ سحابه فقال نبی الله صلی الله علیه و آله و سلم اهل بیت ما هذا پس گفت انحضرت آیا درمی بایست این قائلان گفتند بر عادت خود الله و مرسوله اعلم قال هذه النمان گفت انحضرت این غمان است سابقا کثرت که غمان بفتح عین نام ابراست و هذه دوا یا الامرض فرمود این ابرها و بیماری زمین است و دوا یا برای همه جمع را ویه است و را ویه شتری که بوی آب کند تشبیه کرد ابرها را بدان یسوقها الله تعالی القوم لا یشکر و نه میراند خدا تعالی آنها را بسوی قوم که شکر نمی کنند خدا را و لایعوفه و میخوانند او را درین ثبات است از نظر این قوم که برین نعمت شکر نمیکنند ثم قال هل تدرون ما فوقکم پسر گفت انحضرت آیا درمی بایست سحابیت بالای شما قائلان گفتند صوابه الله و مرسوله اعلم قال فانها الریح گفت انحضرت بدستی آن چیزی که فوق شماست ریح بر وزن ضیل آسمان و بعضی گفتند نام آسمان دیم است سقف محفوظ آسمان یعنی است نگاه داشته شده از افق دن تشبیه کرده آسمان را بقف خانه و موج مکشوف و آسمان موجی است منع کرده شده از سقوط موج نیز تشبیه کرده اند چنانکه موج معلق و بر او ایستاد آسمان نیز معلق است بیستون آیتا و ده ثم قال هل تدرون ما بینکم و بینها پسر گفت انحضرت آیا میدانید چه قدر مسافت میان شما و میان آسمان قائلان گفتند صوابه الله و مرسوله اعلم قال بینکم و بینها خمسمائة عام گفت میان شما و میان آسمان پانصد ساله راه است ثم قال هل تدرون ما فوق ذلك پسر گفت انحضرت آیا میدانید صیت بالای این آسمان قائلان الله و مرسوله اعلم قال سما آن بعد ما بینهما خمسمائة سنة گفت بالا آن این آسمان و آسمان دیگر است که دوری مسافتی که میان آن دو آسمان است پانصد ساله راه است ثم قال كذلك پسر گفت آن حضرت همچنین حتی عد مسیح سموات تا آنکه شمر و هفت آسمان را بالای یکدیگر مابین کل سماءین مابین السماء و الارض مسافت میان هر دو آسمان مقدار مسافتی است که میان آسمان و زمین است یعنی پانصد ساله راه ثم قال هل تدرون ما فوق ذلك قائلان الله و مرسوله اعلم قال ان فوق ذلك العرش گفت بدستی که بالای آن هفت آسمان عرش است و بدینه و بین السما بعد ما بین السماین و میان عرش و میان آسمان مقدار دوری میان هر دو آسمان است ثم قال هل تدرون ما الذي تحتكم پسر گفت انحضرت آیا می دریا بدستی آن چیزی که زیر شما است قائلان الله و مرسوله اعلم قال لها الارض گفت انچه زیر شما است زمین است ثم قال هل تدرون ما تحت ذلك پسر گفت آیا میدانید صیت زیر این زمین قائلان الله و مرسوله اعلم قال ان تحتها ارضا اخرى گفت بدستی زیر این زمین زمین دیگر است بینهما مسیوة خمسمائة عام میان این دو زمین مسافت پانصد ساله راه است حتی عد مسیح ارضین بین کل ارضین مسیوة خمسمائة سنة تا آنکه شمر و انحضرت هفت زمین را میان هر دو زمین پانصد ساله راه ازین حدیث معلوم میشود که نسبت مسافت و دوری میان زمین با بر و فوق نسبت آسمانهاست پس آنکه میگوید که طبقات زمین همه متصل یکدیگر اند و بهم پیوسته و لهذا عرض را در قرآن مجید مفرد ذکر میکنند و سموات را بلفظ جمع میخوانند این حدیث است و شاید افراد ارض بارادیه بین زمین است که زیر ایشان است و برین های دیگر کار ندارند بخلاف آسمانها که از همه فیوض و انوار میرسد و الله اعلم ثم قال والذي نفس محمد بيده لو انكم دليتم بجبل الى الارض السفل لبط على الله ان يكون في شفا فور يامي و يد رسي را بسوی زمین که پایان از همه است بر آینه می قان دان رسن بر خدا چهرن در احاطت دیگر فوقیت و احاطت پروردگار تعالی و تقدس بر عرش عیان یافته است احاطه و وجود علم و قدرت و نظور و امار صفات افعال در زیر زمین باین کرد که هر جا قدرت اوست و زیر و بالا همه را احاطه کرده است ثم قرأ پسر خواند انحضرت این آیت را که هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بكل شيء عليم شرح این آسمان شریف سابقا در شرح اسما حسنی معلوم شده است دوا و احمد و الترمذی و قال الترمذی قرأ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الآية تدل على ان الله واد بط على علم الله و گفت ترمذی خواند انحضرت این آیت را دلالت دارد آنکه مراد در حدیث که گفته است لبط على الله لبط على علم الله بقرئیه و هو بكل شيء عليم یعنی می فتد آن رسیان بر علم خدا و قد دته و سلطان و بر قدرت او و بقرئیه او و علم الله و قد دته و سلطان و بر قدرت او و علم الله و سلطان او در هر جا است یعنی تا این صفات در همه جا است و الا این صفات حقیم حکما فی زمین و هو على العرش و خدا به تجلی ذات خود بر عرش است کما و وصف نفسه فی کتابه چنانکه وصف کرده است وی تعالی و تقدس ذات بنوعه ما در کتاب خود گفته الرحمن على العرش استوی و هو رب العرش العظيم یا مراد و مجموع آنکه ذکر کرده از وجود علم و قدرت و سلطان و وجود ذات بر عرش چنانکه و هو الله فی السموات و فی الارض فرمود و الله بكل شيء محيط و بر هر تقدیر این آیات اگر چه بطا هر موهم حجت و مکنند و لیکن بحقیقت کثایت و عبارت از نظور سلطان علم و قدرت اند و مملد با انها حقایق و معانی است که مناسب حدس و نزاهت اویند تعالی شأنه و عظم بران و الله اعلم



۴۴ وعنه ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال كان طول آدم مستين ذراعاً بود درازی قد آدم شصت کزنی سبع اذرع عرضاً در شصت کز پهنای ذراع در صل یعنی ریش دست از مرق تا فوق اصبع وسطی و کز شرعی همین است مانند آنکه مراد ذراع آدم است که قد او مقدار شصت ذراع وی بود یا ذراع متعارف آن از مردم و ظاهر آنست که مراد ذراع مردم باشد زیرا که اگر مراد ذراع آدم باشد لازم آید که ذراع وی شصت یکت قامت وی باشد و در غایت قصر باشد بحسب طول حدی وی و از تناسب بغایت بیرون بود که لا یخفی و عن ابی ذر و ابی انیس و ابی ذر و ابی انیس که در صدق و با از اکابر و عیان صحابه است قال قلت کفتم ما یقول الله اهل الانبیاء کان اول کلام یکی از پیغمبران بود و نخست قال آدم مکنت آنحضرت بود او الی انما آدم علیه السلام قلت کفتم ما یقول الله و بنی کان پیغمبر بود آدم قال نعم بنی مکمل گفت آنحضرت از پیغمبر بود بنی که رده شده یعنی فرستاده شده بروی صحف یعنی رسول است قلت کفتم ما یقول الله که المرسلون از میان انبیا مرسل چند کس اند قال ثلثمائة و بضعة عشر گفت آنحضرت مرسل سیصد و ده و چند تن اند و در روایتی سیصد و چارده آمد و جمیع غفیل جامع بنو هجم نفع جیم و تشدید میم یعنی بسیار و غفیر از غفر است یعنی ستر این نیز فاده یعنی کثرت میکند چه جامع کثیر میبوشد و در روایتی خور و فی و ایه عن ابی امامة قال بود قلت و در روایتی از ابی امامة آمده است که گفت ابو ذر کفتم ما یقول الله که موفاء عده الانبیاء خداست تمام آنرا بنیاد مرسل و چه غیر مرسل قال مائة الف و اربعة و عشرين الفا مود صد و بیست و چهار هزار مرسل مرسل ثلثمائة و خمسة عشر جمیع مرسل از میان ان سیصد و پانزده تن فرق است میان بنی و رسول بنی آنکه وی بوی یا بید یا مردم برساند و رسول آنکه کتاب با وی باشد و در عدد انبیا دوست و بیست و چار نیز روایت آمده و بسبب این اختلاف ما شش از نفعین عدد انبیا منع کرده اند و مجمل باید گفت انما بالانبیا کلهم اجمعین و عن ابی عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليس الخبر كالمعاينة ميت خبر چیزی شنیدن مانند آن چیز بر چشم دیدن هر چند خبر یقینی باشد با وجود دیدن را خاصیتی و حکمی است که شنیدن را نیست و آنحضرت دلیل می آرد بر این معنی و میفرماید که ان الله تعالی اخبر موسى بما صنع قوم في الجبل بدرستی خدا تعالی خبر داد موسی را علیه السلام بچیزی که کردند قوم وی در ماده که ساله فلم یلق الا الواح پس ننذاخت لوحها را که در آن تورات نوشته بودند فلما عاين ما صنعوا پس هرگاه که موسی نزد قوم آمد و بچشم دید آنچه ساخته اند از کوساله القی الواح انذاخت الواح را از جهت شدت غضب فاکثرت بر شکست الواح و وی لاحادیث الثلاثة احد روایت کرد این سه حدیث را امام احمد باب فضائل سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم فضائل سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم از عدد دو حصر خارج است و احاطه نمیکند بدان علوم اولین و آخرین و نمیدانند آنرا بکنه و حقیقت مکرر و در کار عز و جل و اتفاق دارند که آن حضرت سید اولاد آدم و فاضلترین پیغمبران است صلی الله علیه و آله و سلم و علیم جمیع و بعد از وی ابراهیم خلیل الله پس از وی موسی کلیم است و یافقه شده است نصیر از علما بعد از موسی و الله اعلم الفصل الاول عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بعثت من خیر قرون بنی آدم قرناً فقرنا گفت آنحضرت بر آنکشته شده و فرستاده شده ام من بهترین طبقات فرزندان آدم قرنی بعد از قرنی یعنی در هر قرن در صلهای پدران یکشتم و قرن طبق مردم در یک زمان که قریب یکدیگر باشند چنانکه صحابه و تابعین و امثال آن و ما در بخیر قرون بنی آدم بر طبقه است که بدان آن حضرت در آن طبقه بودند و آنحضرت در اصحاب آنها بود چنانکه بعد از اسمعیل علیه السلام کثرت بود و قریش بود و بعد از وی یاسم بود و حق کنت من القرن الذي کنت منه تا آنکه شدیم از قرنی که شدیم از وی و معنی خیریت محمول است بر فضایل حمیده و فضایل شریفه که در متعارف عقلا اهل کرم را بدان مدح کنند با اعتبار دین و ایمان که اولا و این در قرون است اما آباء ی که ارام آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس همه ایشان از آدم تا عبد الله طاهر و مطهر اند از دلت کفر و حبس شرک چنانکه فرمود برون آمده ام از اصحاب طاهره بارعام طاهره و دلائل دیگر که متاخرین علمای حدیث آنرا تحریر و تقریر نموده اند و لعمری این علمی است که حق تعالی سبحانه مخصوص کرده اند است باین متاخران را یعنی علم آنکه آباء و اجداد شریف آن حضرت همه بر دین توحید و اسلام بوده اند و از کلام متعبدین لایح میگرد و کلمات بر خلاف این و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و یختص به من یشاء و خیر در حدیث جلال الدین سیوطی را که درین باب رسائل تصنیف کرده اند و افاده و اجاده نموده این مدعا را ظاهر و باهر که دانیده است و ما الله که این نور پاک را در جای ظلماتی پلید به نهند و در حرمت اخذت به تعذیب و تحقیر آباء و ارحمهم و مخدول گردانند و رواه البخاری و عن الثالثة کبر ثلثة بنی الاسقع بنین حله و قاف صحابی مشهور است قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول ان الله اصطفى كنانة من ولد اسمعيل بدرستی خدا تعالی بر کنزید کنانه را بکسر کاف که اولاد اسمعیل بچند واسطه است بعد از اسمعیل و پیش از قریش است بدو واسطه و اصطفی قریش من کنانه و بر کنزید قریش را که از اولاد و نضر بن کنانه است مشهور در تسمیه قریش آنست که آن نام را بحریه است که در غایت قوت و زور است و در صحاح از ابن عباس آورده که گفت قریش را از ان جبت قریش نام کردند که در رویا مایه است که آنرا قریش میگویند میخور و او مایه را و منیخ و او بریج مایه و غالب و بلند میگرد و بوسی بیج مایه از آنها و وجه دیگر نیز در قاموس مذکور است

باب فضائل سید المرسلین عم  
الفصل الاول  
وین



بعضی گفته اند که معنی آنست که پیغمبر داده شده است از خجرات و چیزی که بود مانند آن امر پیغمبر را که پیش از وی بود از خوارق عادات و اما سوره عظیمه من که وحی است داده نشد هیچ یکی را و لهذا بیشتر شدند تابعان من و این معنی بحسب عبارت ظاهر تر میباشد اگر چه تقریر اول وجود و احکام است و اکثر شراح بر آنند فافهم و عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اعطيت خمساً لم يعط احد من قبلى داده شده ام ۴ من پنج خصلت که داده نشده است هیچ یکی پیش از من نصرت بالوعب مسیوة مشهور فتح و ظفر داده شده ام من با نماز حق ترس و دل دشمنان من از سافت کلاه راه و تخصیص این نسبت بانبیاء است صلوات الله وسلامه علیهم و امر سلاطین و جابره خارج بحث است و مقصود حصول فتح و ظفر است بر عتب که بفضل حاصل شود و اما مجود و قوع رعب چیزی دیگر است فافهم و جعلت لی الامر من مسجد او که داند و شد برای من تمام روی زمین سجد که گاه که دست در روی نماز گذاردن و در ارم سابقه جز در مواضع معبود که بیع و کنایه ایشان باشد درست نبود و بعضی گفته اند که معنی آنست که ایشان نماز نیکدار و نیکو در جائی که متعین میبود طهارت آن و مباح گردانیده شد برای ما هر جا که باشد جز آنکه متعین کرد و بخاست آن و ظهور داد و گردانیده شد برای من زمین پاک کنند که تمیم باشد و برای من دیگر که طهارت جز آب نبود و فایما جعل من امتی امر که الصلوة فلیصل پس هر کدام مرد از امت من که در یابد او را وقت نماز و یافته نشود آب پس باید که تمیم کند و بگذارد و در آنجا نماز و باین تقریر این قول متفرع بر مرد و گرد و دهم بگردانیدن تمام زمین مسجد و دهم بگردانیدن و طهور و احلت لی لغنائم و لم یحل لاحد قبلی و حلال گردانیده شد برای من غنیمت ها و حلال گردانیده شد هیچ یکی را پیش از من گفته اند که احم سالفه چون غنیمت میکردند حیوانات را می کشت آن ملک غنیمت کنندگان نه بسیار ایشان پس مخصوص گردانیده شد پیغمبر با صلی الله علیه و آله و سلم با خمس و صفی که بر چیز از غنیمت خوش میکرد و مثل شمشیری یا جاریه مثلاً اختیار میکرد و برای خود و اگر غیر حیوانات را غنیمت میکرد و گرد می آورد و داور در جائی پس آتش می آید از آسمان و از آید و خوت کذافی بعضی الشروح و اعطيت الشفاء و داده شد امر تبه شفاعت عظمی عامه شامله تمام محال و مواطن شفاعت را چنانچه در باب شفاعت گذشت و کان النبی یبعث الی قوم خاصه و بود پیغمبر پیش از من که فرستاده میشد بسوی قوم خود و خاصه و بقومی دیگر کار داشت و بعثت الی الناس علمه و فرستاده شد من بسوی تائمه مردم بلکه بانس و جن و تواند که بعثت و می صلی الله علیه و آله و سلم بسوی جن بعد از آن شده باشد از جن جهت تعرض بجن نکرد و تحقیق این در حدیث آمده که ده شود متفق علیه ۱۰ و عن ابی هریره ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال فضلت علی الانبیاء لبت روتی است از ابی هریره که آنحضرت گفت فضیلت داده شده ام من بر پیغمبر این شش خصلت در حدیث سابق پنج گفت و اینجا شش و بحقیقت فضایل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بدان مخصوص و ممتاز است بسیار است خارج از حد حصر و احصار و لیکن بعضی از آن تقریب وقت و سوال در احادیث مذکور شد و مقصود حصر نیست و لیت جوامع الکلم داده شده ام کلماتی که جامع کلمات و حاوی معانی کثیره اند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حکم میکرد و بکلامی موجز که شامل معانی کثیره میشد و این از خواص حضرت خاتمه محمدیه است مثل انما الاعمال بالنیات ۴ و من حسن اسلام المرء ترک ما لا یغنیه ۴ و الدین النصیحه ۲ و امثال آن که هر یکی متضمن معانی کثیره جزئیة است و بعضی از علماء از برای جمع این احادیث متصدی شده قطعی از آن گرد آورده اند و بعضی گفته اند که ما و بجماع قرآن است که حق سبحانه و در وی در الفاظ سیر معانی کثیره جمع کرده و معنی اول ظاهر تر است و دلالت میکند بر آن روایتی که زیاده کرده است و در وی اختصار فی الکلام و این دلالت دارد بر معنی اول و نصرت بالوعب و نصرت داده شده ام ۴ بر عتب و خوف چنانکه در حدیث مسیره مشهور مذکور است و احلت لی لغنائم و جعلت لی المادض مسجد او ظهور داد و امر بصلت الی الخلق كافة و فرستاده شد من بسوی خلق همه و ختم فی النبیون و ختم گردانیدن پیغمبران دوا و مسلم و در تخصیص عموم رسالت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سخن کرده اند که در زمان نوح علیه السلام پیغمبری دیگر نبود پس باید که مبعوث بتمام اهل آن زمان باشد و نیز دعای وی علیه السلام بر تمام اهل ارض بسلامت و غرق دلالت دارد و بر آنکه مبعوث همه بود و اقبال امروزی نکردند و نیز سلیمان علیه السلام سیر میکرد در زمین و امر میکرد مردم را با اسلام چنانکه بلقیس و جزوی و تهدید میکرد و ایشان را بقتال و این دلیل است بر عموم رسالت و جواب داده شده است بآنکه عموم بر رسالت در اصل بعثت خود بلکه حادث شد بعد از آن با مختصا خلق الله بعد از غرق در موجودین اما پیش از غرق احتمال دارد که وی مبعوث باشد بقوم خود خاصه و چون جز قوم وی بر زمین نبود و نظایر چنان نمود که بعثت وی عام است اما دعای کلیله السلام بر تمام اهل ارض از جهت آن بود که دعوت وی قوم خود را بتوحید رسید تائمه مردم را از جهت طول مدت عمر وی پس تمادی شدند بر شرک پس ستم شدند عذاب را و بعضی گفته اند که تواند که توحید عام باشد در بعضی انبیا و الترام فروع شریعت وی عام نباشد و جواب از اشغال بجائی سلیمان علیه السلام گفته اند که معنی رسالت مخصوص است بجال و اجابات و محرمات اما در مذوات پس مرد و مواند بدان و اما و اما تهدید بقتال که بظواهر از خصایص و اجابات فیما یقتضی از خصایص آن غایت بلکه آنچه مخصوص است عقاب در آخرت کذافی حاشیه السیوطی علی النسائی و احتمال دارد که تعدیه بقیس و قتال می از جهت ملک باشد نه جهت رسالت و می علیه السلام هم ملک و دهم رسول ظاهر اشغال کذا قبل ۱۰ و عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال بعثت بجميع الكمل و نصرت بالوعب هم انبياء مني و است که آنحضرت





بعض صفه فی القتل بعضی صفات وی که مذکور اند در قرآن در این آیت یا ایها النبی ناد مسلنا و مشاهدای که می فرستادیم ترا شاهد بر او  
است و مبشر او و خبر خوش دهنده و ثواب دهنده و از عذاب مرعاضیان را و حرمین و پناه و مرعوب را حرز کبر و سکون را می خلق  
جای استوار که پناه دهد و ما را با یمن عرب اند زیرا که در غالب خواندن و نوشتن نداشتند بجهت آنکه منسوب بام القری اند که نام که است و تخصیص عرب بجهت آنست  
که سبوح در ایشان و از قوم ایشانست و بجهت تحفظ ایشان از سطوت عجم و اگر حرز از عوایل شیطان و آفات نفس مراد دارند و وجود شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم  
پشت و پناه عالمیان است و بعضی گفته اند که مرا و حفظ قوم است از ستم و زوال عذاب بر ایشان مدام می نویسد و ایشانست چنانکه در قرآن مجید میفرماید و ما کان الله  
لیعذبهم و انت فیم انت عبدی و ای محمد بنده خاص منی که در حقیقت بندگی خاص بیچکس با تو شریک نیست و در مسوولی و توفیق منی و فرستاده منی خلقی سمیع  
للتوکل نام کرده ام من ترا متوکل که همه کارهای خود را بر من سپرده و قطعاً بر حل و قوت خود نهیستاده و لیس بفظ اینچنین متوکل که نیست درشت خود را غلیظ و نه  
درشت سخن و لا محاب تشدید غم و نه فریاد کنند و فی الامواق و در بازار با تخصیص بیاز بجهت عرف و عادتست که در اینجا شور و غوغا بسیار میباشد و محاب  
بصا و نیز آمده است و لا یدفع بالسیئه السیئه و دور نیکند بدی را بدی یعنی هر که بدی بدی کند بدی جزای وی نمیدهد و لکن یعفو و یغفر و لیکن در میگذرد  
و میپوشد بلکه احسان میکند و لن یقبضه الله حتی یشیم به الملة العوجاء و قبض میکند روح او را خدا تعالی تا آنکه راست میکرد و اند و بدایت میکند و جو  
وی قوم کج و کماره را بان یقولوا راست کرد اندین ملت کج باین است که بگویند ایشان لا اله الا الله و متعجب شوند بتوحید و بفتح بها اعینا عیبا  
و میکشاید خدا تعالی باین کلمه چشمهای کور را و اذنا صما و میکشاید گوشهای کور را و قلوبا غلظا و دلهای پاکه نمی فهمند چیزی و یاد ندارند چیزی را کویا در غلاف  
و در پرده اند و اه البخادی و کذا و اه الدامی عن عطله عن ابن سلام نحوه و همچنین روایت کرده است این حدیث را دارمی از عطاء بن ساری  
عبد الله بن سلام مانند این حدیث که روایت کرده است بخاری از عطاء بن عبد الله بن عمرو و ذکر حدیثیابی هر چه از عن الاخوان فی باب الجمعة و ذکر کرده  
شد حدیث ابی هریره که در فضایل آنحضرت است و در اقل اولفظ نحن الآخرون است در باب جمعة الفصل الثانی عن خباب بفتح خا و حمزه و تشدید  
موصوفین الادب بفتح حمزه و ما تشدید فو قانیه صحابی است اسلام آورد پیش از آمدن آن حضرت دار الرقم را و عذاب کرده شد در دین خدا و صبر کرد و حاضر  
شد بدر را و مشاهدی را که بعد از و است و وی اول کسی است که مر و کوفه و نماز گذارد و بروی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب قال گفت خباب صلی الله علیه و آله  
الله نماز گذارد با معنی ما انا است که در پیغیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم صلوة یک نماز را غاطا لها پس از آن نماز را قالوا گفتند صحابه یا رسول الله صلی  
صلوة لم تکن تصلیها کذا و وی توانازی را بدرازی که بنویسد و میگذارد وی نماز باین درازی قال اجل گفت آنحضرت آری انها صلوة و غنبة و هبة  
زیرا که این نماز رغبت و خواہش و بر بود یعنی در وی دعا و سوال میکردم و امید اجابت و خوف خشیت و اشم ازین جنت و از کردم و خشنوع و خشوع بسیار نمودم  
و انی سألت الله فیها ثلثا و بد رستی من سوال کردم خدا را درین نماز سه حاجت فاعطانی الثنتین و منعنی واحدة پس داد خدا منی را دو حاجت  
را و ندا و یک حاجت را سالته ان لا یهلك امتی سبنة سوال کردم خدا را که بپاک نکره و اندامت مرا بقطر فاعطانیها پس داد مرا این را و سالته ان لا یسلط  
عدو من غیرهم و سوال کردم او را که بر نگمارد بر ایشان دشمن را از غیر ایشان یعنی کافر فاعطانیها پس داد مرا این حاجت را نیز و سالته ان لا یدقی بعضهم  
باس بعض و سوال کردم خدا را که پنجاه بعضی از ایشان را عذاب بعضی بجهت گنجه میان خود و بپاک نکره و انداید بکفر فاعطانیها پس داد مرا این را و  
الزومنی والنسائی ۲ و عن ابی مالک الاشجعی صحابی است و در نام وی اختلاف است بعضی عبد الله گفته و بعضی کعب و بعضی جزان و در نسبت  
وی نیز اختلاف است بعضی اشجعی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله بد رستی خدای عزوجل اجابکم  
پناه داد و خلاص گردانید شما را من ثلث خلل از سه خصلت ان لا یدعو علیکم نیکم فنهکوا جمیعاً کی آنکه دعای بد نکند بر شما پس بپاک نشود  
شما چنانکه بعضی پیغمبران کردند و ان لا یظلم اهل الباطل علی اهل الحق دوم آنکه غالب نیاید بر اهل باطل یعنی کافران اگر چه بسیار باشند بر اهل حق یعنی مسلمانی  
اگر چه کم باشند چنانکه پست و نابود گردانند دین اسلام را و ان لا یجتمعوا علی ضلالة سیوم کاتفاق گفتید شما همه بر یک راهی و این دلیل است بر آنکه اجماع محبت است که  
عبارتست از اتفاق علمای هر عصر بر حکمی شرعی و مراد علمای مجتهد اند و او ابو داود ۶ و عن عوف بن مالک صحابی است و اول مشاهد وی خیر است  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لن یحیی الله علی هذه الامة سیفین مع نکره خدا تعالی برین امت دو شمشیر را سیفانها و سیفا  
من صدها یک شمشیر ازین است و شمشیر دیگر از دشمن این است توبیعتی گفت معنی اینست که حق تعالی برین امت دو شمشیر جمع نکند که واقع شود آن  
پاک و ستمیصال بلکه وقتی که است میان خود جنگ کنند بر کار و خدای تعالی کا فراز از جنگ ایشان تا از جنگی که میان خود میگردند باز آیند و بی  
گفت ظاهر آنست که میفرماید و عده کرد خدای تعالی که جمع نکند بر امت من دو جنگ معا که میان خود و هم جنگ کنند و یکا فران هم جنگ کنند بلکه  
اگر یکی باشد دیگری نباشد و الله اعلم و او ابو داود ۷ و عن العباس اند جاء الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم و روایت از عبا

رضی الله عنه که وی آمد بسوی آنحضرت یعنی خشمکین مکانده صبح پیشاپس کویا که عباس شنیده بود و چیز را از طعن کافران در شان آنحضرت و کمی گفتند که جزو می  
 گری برای عرب مستحق تر بود و ندیده نبوت از وی صلی الله علیه و آله و سلم پس آنحضرت خواست که شان خود را با ایشان بناید تا بماند که چه عظیم است شان وی و شریف  
 است منصب وی صلی الله علیه و آله و سلم و وی اولی و احق است از خود و مقام النبی صلی الله علیه و آله و سلم را میفرماید آنحضرت پس ایستاد آنحضرت  
 بر سر منبر پس گفت من انما میدانم که من چه کنم فقالوا انت رسول الله پس گفتند صحابه و رسول خدا فی قال گفت آنحضرت برای اظهار شرف منصب که است  
 خود انما محمد بن عبد الله بن عبد المطلب و عبد المطلب بغایت عظیم و شریف و مشهور بود در عرب ان الله خلق الخلق فجعلنی فی خیرهم بدستی  
 که خدا تعالی بپیدا کرد و خلق را یعنی جن و انس را و احتمال دارد که لایکه نیز داخل باشد و این احتمال ظاهر تر است از جهت عموم خلق پس گردانید مراد برترین خلق که نوع  
 انسان است و بهتر از خلق از غیر خود و در حلالم و فقیهین سپرد گردانید او میان را و در که عرب و عجمی فجعلنی فی خیرهم فرقه پس گردانید مراد بر فرد که بهترین  
 است که عرب اند و در حلالم و قایل سپرد گردانید عرب را قبیله قبیله فجعلنی فی خیرهم قبیله پس گردانید مراد برترین قبایل عرب که قریش اند و در حلالم  
 میوقایه کرد گردانید ایشان را خانه خانه فجعلنی فی خیرهم میوقایه پس گردانید مراد برترین خانه های ایشان که خانه هاشم است فان خیرهم فها هم و بهترین عرب ها بهترین  
 آدمیانم از روی ذات و خیر هم بدینا و بهترین ایشانم از روی خانه پس سخن تراشیم از همه بد نبوت و کتاب و از اینجا معلوم میشود که پیغمبر صاحب نسب عظیم میباشد  
 چنانکه از حدیث هر قل معلوم میگردد و این تخمین ایشان و الزام ایشان است بر کسان ایشان که چرا قرآن نازل شد و نبوت و زاریافت بر مردی دیگر از خطای عرب والا  
 نبوت فضل خداست بسبب و نسب متعلق نیست چنانکه در قرآن مجید میفرماید الله اعلم حیث یجعل رسالته و میفرماید و الله یختص برحمته من یشاء و الله ذو الفضل  
 و کان فضل الله علیک عظیما و اه الزمندی ه و عن ابی هریره قال قالوا گفت ابو هریره که گفتند صحابه یا رسول الله متى وجبت لك النبوة کی ثابت  
 شد ز نبوت و در کدام وقت بدان ما زد گشتی قال و آدم بین الرح و الجسد گفت آنحضرت ثابت شد ما نبوت و حال آنکه آدم میان روح و جسد بود یعنی  
 خلقت آدم تمام نشده بود و روح او بجسد متعلق نشده بود و کثایت از سبق و تقدم است دواء الزمندی ه و عملی لعیاض بکسر عین و سکون را و ضا و محمده  
 آخرین سادیه بسین و عمل و کسر رای و بی تخمینیه صحابی است از اهل صف و از جمله نجائین است که نازل شده در شان ایشان کریمه و لا علی الذین اذا ما انزل علیهم  
 آایه عن رسول الله روایت میکند از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم انه قال فی عند الله مکئوب گفت آنحضرت بدستیکم من زود علی  
 تعالی نوشته شده ام خاتم النبیین ختم کنند پیغمبران که بعد از من پیغمبری نباشد و ان آدم لم یجد فی طبیعه بدستی آدم هر آینه افتاده بود  
 بر زمین و کل خود و سرشت خود طبیعت پاره از کل و بمعنی خلقت و جبلت نیز آید و حاصل این معنی آنچه مشهور است بر زبانها بلفظ گفت نبیا و آدم  
 بین لما و الطین و در روایتی کتبت نبیا از کتبت یعنی نوشته شده ام من پیغمبر و حال آنکه آدم میان آب و گل بود و یعنی مخلوق نشده بود اینجا میگویند که از  
 سبق نبوت آنحضرت چه رواست اگر علم و تقدیر الهی است نبوت همه نبیا را شال است و اگر بالفعل است آن خود در دنیا خواهد بود جوابش آنست که مراد  
 اظهار نبوت اوست صلی الله علیه و آله و سلم پیش از وجود عصری وی در ملائکه و ارواح چنانکه وار شده است کتبت اسم شریف او بر هر شش و آسمانها و  
 مقصور بشت و غیر فای آن و بر سینه های حور العین و بر کبکهای درختان جنت و درخت طوبی و برابر و با و چشمهای فرشتگان و بعضی از عرفا گفته اند  
 که روح شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم نبی بود در عالم ارواح که تربیت ارواح میکرد و چنانکه درین عالم به جسد شریف ربی اجبا بود و بتحقیق ثابت شده  
 خلق ارواح قبل اجبا و اقتدا علم و صاحب کمال امری و سرانجام است که خبر دهم شما را به تخت کار خود و دعوی او اهیمن اول امر من دعای بر اسم است علیه السلام  
 که بر سالت من کرده بود چنانکه کریمه ربنا و باعث فهم رسولانم الایه بران دلالت دارد و در هشتم غیبی و نیز اول کار من خبر خوش دادن عیسی علیه السلام است  
 چنانکه در قرآن میفرماید و بشر رسول یاتی من بعد اسماء حمد و دوا اخی النبی و ان حین و ضعیفی و نیز اول کار من خواب دیدن ما و منست که دیدیم شما را  
 زائید و قد خرج لها نوراً اضاء لها منه قصود الشام و تحقیق بیرون آمد برای ما درین روشنائی که روشن شد ما و از ان روشنائی که شکهای شام  
 چنانکه در اخبار آمده است که در وقت زائیدن آنحضرت نوری از آمانه ظاهر شد که خانهای ولایت شام نمایان گشت و گفته اند که این در بیداری بود پس مراد  
 بر دیار و بای عین است و خواب دیدن آمانه پیش از ولادت بود که فرشته در خواب آمد و گفت که میدانی تو که حامل شده به بهترین امت و پیغمبر خدا و دعای  
 شرح السنه عا ه احمد عن ابی مامه من قوله ساخو کمالی آخوه و روایت کرده است این حدیث را امام احمد از ابی امامه از قول وی ساخو کمالی  
 حدیث را که در شرح السنه از عراض بن ساری روایت کرده است نکرده و عن ابی سعید قال قال رسول الله علیه و آله و سلم انما سید ولد آدم  
 یوم القیمة و فرمود آنحضرت من بهترین فرزندان آدم روز قیامت تخصیص فکر روز قیامت به جهت ظهور آثار و انوار سیادت و مهمتری است در آن  
 روز والا وی صلی الله علیه و آله و سلم همیشه سید است و متصف ببیاد است چه در دنیا چه در آخرت و لا خسر و فرمود منیکوم این را بطریق تفاخر  
 و مباحات و نازیدن بلکه محبت شکر و تحذیر به لغت پرور و کار و اقبال امروی تعالی که فرمود و اما نبعت ربک فحدث و نیز تا نشاند قدر ما و عفا

آیند من و عمل کنند بقضای آن در توقیر و تعظیم و محبت بزرگند آن و بیدای لواء الحمد و لا فخر و بدست من است نیز و محمد و شریعت و انقضت است بحد بر و سر خلافت و عرب وضع میکند لواء در مقام شهرت و انقضت را نسبت خاص است بحد که نام وی محمد و احمد و صاحب مقام محمد است و او را حاد و نگویند که شدادی و اندوه خدا را حمد کنید و وی صلی الله علیه و آله و سلم حامد و محمود بود و بحد الهی فتح باب شفاعت بر نماید چنانکه در باب الشفاعت گذشته و ما من نبی یومئذ الا من فخر سوا الا تحت لوائی و نیست هیچ پیغمبری در روز قیامت چو آدم و چه هر که جز اوست مگر آنکه در لواء لوائی من در آید و پناه من جوید و تابع من باشد و از اینجا معلوم میشود که نظام نیز انحضرت را لوائی باشد چنانکه با دشاهان و سرداران را میباشد و نام وی لواء الحمد بود و انا اول من نشأ الارض و من خستین کسی ام که کافیه میکرد برای وی زمین کنایت از سبق و تقدم در بهشت و ظهور و برآمدن از عالم برزخ و لا فخر و نیست مرا زید بن ابیها بلکه اعتراف است بفضل حق و شکر نعمت وی چه نازیدن من بحد است و نه با سوا وی و صلی الله علیه و آله و سلم در روز قیامت و عن ابن عباس قال جلس فاس من اصحاب رسول الله گفت ابن عباس نشسته بودند مردمان از یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فخرج پس بیرون آمدن حضرت از درون خانه حقیقا داد نامهم به معهم یزید اگر چه تا آنکه چون نزد یک شد انحضرت از اصحاب شنید ایشانرا که مذکره میکند بیکدیگر قال بعضهم ان الله اتخذنا ابراهيم خلیلا گفتند بعضی از اصحاب که بدستی خدا تعالی گرفت ابراهیم علیہ السلام را دوست و قال انمو منی کلمه تکلیما و گفت صحابی دیگر که موسی علیه السلام سخن کرد خدا تعالی و را سخن کردنی و قال انمو فیسی کلمه الله و گفت دیگری پس عیسی علیه السلام کلمه خداست که بیک کلمه کن بی سباب عادی پیدا شد و در کوه سوره سخن گفت و دوحه و عیسی روح خداست که وی تعالی روح الامین را با در شش فرستاد و در مدید و از ان عیسی پیدا شد و نیز ثار روحانیت وی چندان ظاهر شد که مرده را زنده میکرد و قال اخرا دما صطفاه الله و گفت دیگری دم بگزید او را خدا چنانکه فرمود و ان الله اصطفی آدم و نوحا الیه اصحاب این انبیاء را ذکر میکرد و می ستانیدند فخرج حلیم رسول الله پس تا که بیرون آمد و فرمود ابرایشان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال قد سمعت کلامکم و عجبکم ان ابراهیم خلیل الله پس گفت انحضرت تحقیق شنیدم سخن شما را و گفت آوردم شما را که ابراهیم دوست و زنده خداست و هو کذلک و دوی همچنین است دوست خاص خداست و موسی بخداست و موسی هم از هم سخن خداست و هو کذلک و دوی هم چنین است دوست خاص خداست و عیسی دوحه و کلمه و عیسی کلمه خداست و روح او و هو کذلک و آدم صطفاه الله و هو کذلک الا و انا حبیب الله و لا فخر و انا و اکاه بهشید من دوست داشته خدا ام و گفته اند که حبیب حب که بمقام محبوبیت رسیده باشد و خلیل حب مطلق و اگر چه نسبتا و رسل بلکه مؤمنان نیز محبه حب و محبوب درگاه الهی اند ولیکن سخن در اینجا در علا مرتبه کمال است و اخضر درجات آن و بعضی از عرفا و علما را در فرق میان حبیب و خلیل کلامی است غریب که در شرح ذکر کرده شده است و انا حامل لواء الحمد یوم القيمة و من بدارنده علم حدم روز قیامت شسته آدم فن دونه و لا فخر و لواء من آدم است و هر که جز اوست و نیست فخر پس در جمیع این مناقب القاب کا طر و بهتر از همه ام و انا اول مشفع و اول مشفع یوم القيمة و لا فخر و من خستین شفاعت کننده و خستین مقبول شفاعت روز قیامت و نیست فخر و انا اول من یجوز خلق الجنة و من خستین کسی ام که می چنانند طلقای در بهشت را و قصد در آمدن آن میکند فیفتح الله لی فی خلیفها پس میکشاید خدا برای من یعنی در بهشت را اینجا امر میکند طایفه را بکشادن در و در آوردن مراد را و منی فقره المؤمنین و لا فخر حال آنکه با من اند و زویشان مسلمان و نیست فخر و انا اکرم الاولین و الاخرین علی الله و لا فخر و من بزرگترین پیشینیان و پسینیانم نزد خدا و نیست فخر طایفه آنست که درین حدیث مراد اولین و آخرین انبیاء اند و اگر در اولین طایفه را نیز داخل دارند و در نباشد و واه التومذی و الدادی ۹ و عن عمر بن قیس نام این ام مکتوم است که صحابی مشهور و اعمی بود و بعضی گفته اند که نام وی عبد الله است و اول ارج است ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال نحن الاخرون ما در وجود و ظهور پیغمبر ایم و نحن السابقون یوم القيمة و لیکن در مرتبه سابق و پیشینیم روز قیامت وانی قائل قولاً غیر فخر و من گویند ام گفتار را بی مفاخرت و مباهات و آن قول نیست که ابراهیم خلیل ابراهیم خلیل خداست موسی بر خداست و انا حبیب الله و من محبوب خدا ام و موسی لواء الحمد یوم القيمة و با من است لواء محمد روز قیامت و حامد و محمودم در روز و ان الله وعدنی فی امتی و اجادهم من ثلث و بدستی خدای تعالی و عده کرد و مراد باب امت من و کجا بد است و امان و ایشان را از سه خصلت لا یعمهم ربنة و یغیر دایشان را بقطع سال یعنی پاک میکند همه را بقطع و لا یستأصلهم عدو و ازین بر نمیکند یعنی پاک نمیکند و اندایشان با دشمنان دین یعنی کافران چنانکه گذشت و لا یجمعهم علی ضلاله و جمع میکند ایشانرا بیکراهی که منفق شوند همه بر یکی که موجب ضلالت است و واه الدادی ۱۰ و عن جابر رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال روایت از جابر که انحضرت گفت انا قاید المسلمین و لا فخر من کشته مرسلیم و نیست فخر یعنی مقدم ایشانم ایشان پس من می آیند بهشت یا برصا قود کشیدن اسب از پیش و سوق راندن از پس و انا خاتم النبیین و لا فخر و انا اول مشفع و لا فخر و واه

الداعی ۱۱ و عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم انما اول الناس خروجا اذا بعثوا من تحتين مردم از روی بیرون آمدن از قبر وقتی که برانگیخته شوند از قبور و انا قایدیم ادا و قد واو من کشته و پیشوای مردم وقتیکه بیایند بدگاه خداوندی و انا خطیبهم اذا انصتوا و من خطبه خوانده ایشانم وقتیکه خاموش شوند از اعتذار و حکم کنند ام شفاعت نزد در و در کار وقتیکه سکوت کنند و حکم نتوانند کرد و انبیای کبار و انا مستشفعهم بفتح فاء و کسر و ی هر دور و ایتست و بر وجه اول معنی آنست که طلب کرده میشود از من شفاعت بوی خدا و بر ثانی طلب میکنم من از خدا که شفاعت کنم مردم را اذا اجبوا وقتیکه حسب کرده شوند و بیتاده کرده شوند مردم در موقف و انا مبشیرهم اذا ایسا و من بشارت دهنده ام مردم را بشفاعت و رحمت و قنیکه نومید شوند و از انبیا شفاعت طلبند و اثنان اقدام بر آن توانند و ثلثه اگر ندانند چنانکه در حدیث شفاعت آمده است الکوا منه و المفاویع یومئذ بیدای بزرگی دادن و کلیدهای بهشت و ابواب رحمت از روز بدست من است و لواء الکمل یومئذ بیدای ولوای حمد در از روز بدست من است و انا اکرم فلان آدم علی دبی و من کرامی ترین فرزندان آدم نزد پروردگار من همیشه خصوصا در از روز یطوف علی الف خادمه کرد من کردند و خدمت میکنند مرا هزار خدمتکار کانهیم بیض مکنون کو یا آن تا دوان بیضا پوشیده اند بیضا وی در تفسیر قول وی سبانه کانه من بیض مکنون گفته که تشبیه کرد و حور از ایه بیضی شتر مرغ که مصون است از غبار و مانند آن در صفا و بیاض مخلوط با دنی صفره که احسن الوان ابدان است و در جمیع الجواهر گفته که مراد به بیض مکنون لؤلؤ مصون از آید و ابصار است و در حدیث که دست احدی بدان نرسیده است اول لؤلؤ منشور یا مرارید یا بی پراکنده کرده شده کو یا وصف پراکنده کی به جهت آنست که مشبیه خواهد شد در صورت متفرق و پراکنده ایتاده میباشد و نیز لالی در انتشار و روشن تر و نمایان تر و در نظر بهتر و زیبا تر می در آید و میناید معنی اول بیض مغایرت ظاهر است و بمعنی ثانی مغایرت باعتبار صفت است که آنجا مکنون گفته و اینجا منشور و بعضی گفته اند او برای شک را وی است و لواء الزهراء والداعی قال التومذی هذا حدیث غریب ۱۲ و عن ابی هريرة عن النبی صلى الله عليه وآله وسلم قال فاکسی حلالة من جلال الجنة پس پوشانیده میشود من حله راندهای بهشت و حله جنت جابر را گویند فراق قوم عن عین العرش ستر می سپتمن از جانب دست عرش لیس احد من الخلاق یقوم ذلك المقام غیری نیست هیچکس از خلق که بایستد در آن مقام جز من دواء التومذی و فی و اید جامع الاصول عنه و در روایت جامع الاصول از ابی هریره این عبارت زیاده کرده که انا اول من تشق عند الامرض فاکسی من اول کسی ام که شفاعت میکرد و از وی زمین پس پوشانیده میشود حله از حلهای بهشت الی آخره ۱۳ و عنه عن النبی صلى الله عليه واله و سلم قال و از ابی هریره از آن حضرت آمده که گفت سلوا الله لی الوسيلة سوال کنید و بنوا سید از خدا برای من وسیله قالوا کفنته یا رسول الله و ما الوسيلة چه چیز است وسیله و چه معنی دارد ان قاله گفت آنحضرت اعلی درجه فی الجنة وسیله بلندترین پایه ایت در بهشت لاینا لها الادجل واحد منی یا بدان دهم را مگر بیکر و ادجوان اکنون هو امید میدارم که باشم من آنزد این تواضع است از آنحضرت و نگاهداشت ادب درگاه خداوندی و الا متعین است که آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم که مفرد و متمیز است از همه و بدانکه وسیله بمعنی سبب و دست آور است پس مقصود طلب وسیله است برای آنحضرت برای حصول شفاعت و ظاهر آنکه در آن درجه بهشت سبب و دست آور حصول مرتبه شفاعت است و تمام کلام در باب اجابة المودن گذشته است دواء التومذی ۱۴ و عن ابی بن کعب عن النبی صلى الله عليه وآله وسلم قال اذا کان یوم القیمة کنت امام النبیین گفت آنحضرت چون باشد روز قیامت بیا شمام و پیشوای همه پیغمبران و خطیبهم و صاحب شفاعتیم و بیا شمام خطیب پیغمبران و شفاعت کنند میان ایشان و بیا شمام خداوند شفاعت میان ایشان غیر فخری آنکه فخر کنم بدان دواء التومذی ۱۵ و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان لكل بنی ولادة من النبیین بدرستی هر پیغمبر دوستان و وزویگان انداز پیغمبران و ان ولی ابی و خلیل دبی و بدرستی دوست و قریب من پدر من و دوست پروردگار من است که ابراهیم خلیل است علی نبیا و علیا صلوة و السلام ثم قرأ یستخواند آنحضرت برای تأیید و تقویت ایراد کلام این آیت را که ان اولی الناس با ابراهیم للذین اتبعوه بدرستیکه زودترین مردم با ابراهیم انما فی انکه متابعت کردند ابراهیم با و هذا النبی الذین امنوا و این پیغمبر بشارت است بلیت شرف آنحضرت که مامور است بتابعیت و موافقت ابراهیم در دین و شریعت و الله ولی المؤمنین و خدا تعالی دوست مسلمانان و متولی امر ایشانست و لواء التومذی ۱۶ و عن جابر ان النبی صلى الله عليه واله وسلم قال ان الله بعثنی لتمام کمال الاخلاق جمع خلقی بضم معنی سیرت باطن و کمال محاسن الافعال و فرستاده ام برای تمام کردن خوبای نیک کارم جمع مکرر معنی فصلت مرضیه که گرامی داشته شود و شخص بدان و اخلاق جمع خلقی بضم معنی سیرت باطن و کمال محاسن الافعال و فرستاده ام برای کامل کردن و آیدن کردارهای نیک یعنی برای هدایت خلق و تکمیل ایشان بغایت مرتبه کمال و اخلاق باطن و اعمال ظاهر و دواء فی شرح السنة ۱۷ و عن کعب



تجلی عین النوریه و روایت از کعب احبار که از کبار تابعین است از علمای اهل کتاب بود نقل میکند از تورات قال تجد مکثوا کت می یابیم یا نوشته یعنی و تورات  
در صفات آنحضرت محمد و رسول الله عبدی المختار و مرفستاده ضلیده بگزیده است لافظ و لا غلیظ نه سخت خست و نه درشت من و لا ضا  
فی لا سوائی و نه از بلند کننده و در بازارها و لا یجری بالسیئه السبیه و یا دشمنید بد بدی را و لکن یعفو و یغفر و لیکن محو میکند می بخشد  
مولده بکلف و لا دود که است و هجرت بطیبه و بر آمدن اواز که مبدیه است و طیبه بفتح طاء و سکون تخانیه نام مدینه است و مملکتها بالشام و بادشاهی  
او شام را و بادشاهی دین و نبوت است و ظهور آن در ولایت شام غالب تر و غر و جاد و آن ملک بیشتر است و الا ملک آنحضرت و جمیع آفاق و اکناف هست  
و امنه لها دون است و می بسیار محو کند کاند مر خدایا سعاد و شکر کند کان مر او را محمد و ن الله فی السراء و الضراء محو شکر میکند مر خدایا و شادی و غم  
و در فراخی و سختی محمد و ن الله فی کل منزل محو میکند خدایا در هر جای که فرو داند و جای گیرند و یا مراد منزل مکان پست است بقرینه قول وی و یکو  
علی کل مشرف و تکبیر میکند مر خدایا و بزرگی یاد میکنند او را در هر جای بلند و در کتاب اذکار و دعوات گذشته باینکه چون جای بلند برآید تکبیر گویند  
و چون فرو داند تحمید و در بعضی روایات تلیل دعاة الشمس رعایت کنند کان و چشم داشتگانند آفتاب را و طلوع و غروب و زوال او را برای اوقات  
عبادت یصلون الصلوة اذا جاء و قتها میکند از نماز را چون بیاید و در رسد وقت نمازینا و دون علی انصافهم از این پیشند بر میانهای خود نمی  
می بندند از بار بار زانف خود و مبالغه میکنند بر ستر عورت با مراد است که می پوشند تا نصف ساقهای خود و اسمی ظاهر تر و متبادر تر است و می پوشون  
علی اهل الغیم و وضو میکند بر اطراف خود که دستها و پایها باشد گفته اند مراد سبایغ وضو و اکمال اوست منادیمینا دی فی جوال السماء آواز کننده ایشان  
آواز میکند در میان آسمان و زمین عبارت است از گفتن اذان در مکان بلند صفهم فی القتال و صفهم فی الصلوة سواء ایتا ده وصف بطن ایشان  
و کانداز و در نماز برابر است یعنی برابر و هموار می آید چنانکه امر است و قتال بر جنگ کافران و در نماز بر جنگ شیطان لهم باللیل دوی کد و می اخل در ایشان  
است بشب آواز پست بشیخ و تلیل و قرآن ذکر مانند از کس شد هذا لفظ المصباح این ذکر لفظ مصباح است و دوی الدایمی مع تعین بسیار در روایت کرده  
است و ارمی باندک تغییر می آید و عن عبد الله بن مسعود که از کبار صحابه است و از علمای اهل کتاب بود بیان آورده ایم و در زی که نظر او بر اهل مبارک آنحضرت افتاد  
قال مکثوب فی المودیه صفه محمد گفت عبد الله بن سلام نوشته شده است در تورات صفات آنحضرت و عیسی بن مریم یدقی معه و این هم نوشته است که عیسی علیه  
السلام دفن کرده میشود آن حضرت و تجربه وی قال ابو مودود گفته است ابو مودود که از راویان حدیث و علمای سیر است که و قد بقی فی البیت موضع قبره تحقیق  
باقی مانده است در خانه که آنحضرت مدفون است جای یک قبر و در آنجا عیسی مدفون کرد و کرامت در باقی ماندن آنجا با وجود قصد بعضی اصحاب دفن را و آنجا و عدم هم  
آن این بود و گفته اند که این یکی ایتا ویلات است که در قول آنحضرت کرده اند اولی عیسی بن مریم و الله اعلم و واه الزمذی ۳ الفصل الثالث عن ابن عباس  
قال ان الله تعالی فضل محمد صلی الله علیه و آله و سلم علی الانبیاء و علی اهل السماء گفت ابن عباس رضی الله عنهما بدرستی که خدایتعالی فضل و زیادت  
و او آنحضرت را بر پیغمبران و فضل و ادب اهل آسمان که فرشتگانند فقالوا یا ابا عباس کنیت ابن عباس استیم فضل علی اهل السما چه فضل داد خدایتعالی محمد  
بر آسمانیان قال ان الله تعالی قال لاهل السماء گفت ابن عباس باین فضل و ادب خدای تعالی محمد را بر آسمانیان که خدای تعالی گفت فرشتگان را این کلام و من اقل  
منهم فی الدن و دونه و کسی که بگوید از فرشتگان من خدام جز خداوند لکن بنفیر چه من پس آنکس پادشش میدهم او را و درخ لکن لکن بنفیر فی الظالمین همچنین  
پادشش میدهم ظالمان را که از خود دور کنند و در پس حق تعالی خطاب کرد آسمانیان را باین صولت و شدت و غلظت و متب کر و اندید بر آن عذاب شدیدا و قال  
الله تعالی لمحمد صلی الله علیه و آله و سلم و گفت خدایتعالی را آنحضرت و خطاب کرد بوی بملاطف و رحمت و گفت که هر چه از وی صادر کرد و معفو و مغفود  
است بقبل خود انا فضلک فتحا مبینا لیخبرک الله ما تقدم من ذنبک و ما تلحق بدستی بافتح کریم مرزا ابواب برکات و کرامات که از جمله آن فتح که است  
تا بیا مرز در تر خدایتعالی بر چه پیش گفته اند که توه بر چه یکبار پس آیتا ویلات دین آیت بسیار کرده اند و او چه توجیهات است که این کلمه تشریف و کریم و تطف  
و ترحم است بی آنکه ذنب وجودی داشته باشد و صاحبان چون از بنده خوشحال شوند بگویند امید کنان را بخشدیم بر چه کنی بر تو تکبیریم اگر چه آن بنده هیچ گاه نداشته  
باشد و قالوا و ما فضله علی الانبیاء و گفتند چیست فضل محمد بر انبیاء قال گفت ابن عباس در بیان فضل وی بر انبیاء قال الله تعالی و ما اودسلنا من رسل  
الا لبسان قوم و نفرستادیم هیچ پیغمبر را پیش از تو که بر زبان قوم وی که برایشان مبعوث است لبین لهم تا بیان کند آن پیغمبر برای قوم خود احکام و شرایع  
را بفضل الله عز و جل پس کراه میکردند خدایتعالی بر کرامت میوه ایدنا تمام آیت و قال الله تعالی لمحمد و ما اودسلنا الا الکافه  
للناس فادسله الی الجن و الا انس پس فرستاد خدایتعالی محمد را بوی بریان و آدمیان و مخفص آدمیان و دیت بجهت فضل و شرافت ایشان است و مقصود  
اصلی و آیت تمجید و میانت ناخصیص عرب چنانکه بعضی اهل کتاب می گفتند باطل کرده و دلایل و آیات و احادیث بر مشول نبوت آنحضرت مرجع را بیک است  
و عن ابی ذر الغفادی قال قلت گفت ابو ذر گفت من یا رسول الله کیف علمت انک نبی چگونه دانستی تو که پیغمبری حتی استیقت

در و بها  
نحو

الفصل الثالث

تا اینکه یقین کردی تو نبوت خود را بنیای معلوم می شود که یقین علی مرتب علم و دینیت اوست و علم عاقل است از آن قال پس گفت آنحضرت یا ابا ذر انا فی ملک ان و انا بعض بطاء مکه آمدند مرداد و فرشته و حال آنکه من بجائی از بطاء مکه بودم فوق احد هاهما الا حمض پس انا یکی از ان دو فرشته بودی زمین و کان الا حمض السما و الارض و بود فرشته دیگر میان آسمان و زمین فقال احد هاهما الصاحبه پرس گفت یکی از ان دو فرشته مرا بخود راهو هو آیا او هست یعنی آنکه راحت علی خبر داد که پیغمبریت نزد وی بر وی آن پیغمبر است قال نعم گفت یا راوی همین است قال فرزند برجل من امته گفت آن یکی یا خود را پس برکش او را و برابر نه و انداز کن بر از امت او فو ذنت به پس بر کشید شدم من بآن مرد فو ذنته پس راج آمدم و پرسیدم من از ان مرد و ثقال پرس گفت زنده بفرشته برکش او را بده مرد فو ذنت بهم پس بر کشید شدم به مرد فو ذنتهم پس پرسیدم من ازین ده و ثقال فرزند بمات فرزند بهم فو ذنتهم فقال زنده بالفت فو ذنت بهم فو ذنتهم کما انظر الیهم ینشدون علی من خضع المیزان کویا من نگاه میکنم بوی این هزار مرد که می افتد برین اسبکی ترا و قال گفت آنحضرت فقال احد هاهما الصاحبه پرس گفت یکی از ان دو فرشته یا خود را الوثنه بامته لوجهما اگر تو بر کشی او را و برابر نهی تمام امت بهر آینه چه بدنام است را و هاهما الدادی روایت کرد این حدیث و حدیث سابق را در می ۳ و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کتب علی الخو و لم یکتب علیک فرض کرده شد برین تحریر و بدان قربانی است و فرض کرده شد بر شما بقول حق سبحانه فصل لربک و اخرو و انا انت قربانی بر آنحضرت واجب بود علی الاطلاق اگر چه غنی نباشد و لکن بر امت مقید غنا است و امرت بصلوة الضعیف و لم یقوموا بها و امر کرده شد به ثابان و تحقیق این در باب صلوة الضعیف گذشت و واه الداد قطعی و در حدیث دیگر نیز واقع شده باین لفظ که کتب علی و لم یکتب علیک الضعیف الا الضعیف الزره ۲ باب اسماء النبی صلی الله علیه و آله و سلم و صفاته بدانکه اسما شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسیار است و مذکور است در قرآن مجید و کتب تاویه و وارد شده در سنت وسان انبیا علیهم السلام و اشهر اسمای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم محمد است و تسمیه کرد او را باین اسم جدوی عبد المطلب و چون گفته شد او را که چه نام نهادی این پسر خود را بنام بدان خود و این نام هرگز در قوم تو نبوده گفت نام نهادم او را باین نام بامید آنکه ستوده شود بر زبان تمام اهل زمین و در روایتی تا بنا یاد او را خدا در آسمان و ستایند مردم برین و آورده اند که عبد المطلب در خواب دید که یاسلسله از نقره از پشت او بر آمده است یک طرف او در آسمان است و دیگر در شرق و طرف دیگر در مغرب بعد از ان آن سلسله درختی شده است که بر هر برک وی نوریت و اهل مشرق و مغرب متعلق اند بآن درخت پس گفت این خواب را با مردم و تعبیر کرد آنرا که از صلب من کسی پیدا شود که اهل مشرق و مغرب تابع وی شوند و ستوده شود در آسمان و زمین ازین جهت محمد نام نهاد و نیز آمنه و والده آنحضرت در خواب دید که کونیده میگوید بچهره و آورنده تو بسید این امت و پیغمبر وی و چون بزائی محمد نام وی کن و آورده اند که پیش از وجود شریف هیچکس بمسی باین نام نبوده و چون اهل کتاب خبر دادند که نزد یک است که پیغمبر آخر الزمان بوجود آید که نام وی محمد باشد چهار کس پسران خود را باین آرزو محمد نام نهادند که شاید شرف نبوت شرف شوند و چون این تسمیه بعد از اسم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شد که بعد از وی شد و در مواهب لدنیه آورده که انا القاب و اسمای آنحضرت در قرآن مجید بسیار آمده و علما بحضرت آن در عدد معین آن مقید شده اند بعضی نود و نه نام جمع کرده موافق اسمای الهی عزوجل و قاضی عیاض گفته که حق جل و علا ثلثین اسم از اسمای خود حبیب خود را مخصوص گردانیده و بعضی علما گفته اند که چون تقصیر کرده شود اسما آنحضرت از کتب مقدم و قرآن و حدیث بسبب میرسد و چهار صد نیز آمده و قاضی ابوبکر بن العربی که از عظامی علمای مالکیه است گفته که بعضی صوفیه گفته اند مرتفعاً را بر این نام است و حبیب او اصلی الله علیه و آله و سلم تیر هزار نام است و مراد او صاف است و از هر صفت اسمی مشتق است و سیوطی کتاب علیده در اسمای شریف تالیف کرده و طبعی بیت و دو اسم را آورد و شرح کرده و مؤلف جز چند اسم در متن دو حدیث نیارده و مراد بصفت آنحضرت درین جا احوال جلیله شریف و صورت ظاهراست و بابی دیگر عقد خواهد کرد و بیان اخلاق و شمایل و سیرت باطن اللهم صل وسلم علی محمد بعدد اسمائک الحسنی و بعدد کل معلوم لک و علی اله و اصحابه و اتباعه اجمعین ۱۱ الفصل الاول عن حبیب بن یضم بن یضم بن مطعم بن یضم بن سکون ط و کسر عین مملتین صحابی است قرشی است از اولاد عبد مناف اسلام آورده پیش از فتح ۴ قال سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان فی انماء گفت شنیدم آنحضرت را که می گفت مرا ناماست انا محمد و انا احمد یک نام من محمد است و دیگر احمد و در بعضی روایات محمود نیز آمده است و همه مشتق از حمادیه محمود ستوده شده در ذات و صفات و در دنیا و آخرت و محمد بسیار ستوده شده و بیرون از حد و عدد و احصا و احراز نمیرسد و در زبان اولین و آخرین و ستوده او را حق سبحانه در کلام قدیم یا ستایند و ترمز مولی خود را زیرا که فتح کرده شود و جوی در مقام محمود و محمد که گشاده نشد بر هیچکس پیش از وی پس بتایید بدان محمد و کار خود را و عهد کرده شود برای وی لوی مد و انا الماحی الذی یحو الله و الحکمر و نام من ماحی است آنکه محو میکند خدا وجود من و دعوت من کفر را زیاده از آنچه بدعت پیغمبران دیگر کرده محو ستردن و پاک کردن و انا الحاشی الذی یحشر الناس علی قدیمی و نام من حاشا است که برانگیخته میشود مردم بر قدم من یا بر سرود قدم من قدیمی بلفظ احمر و توشیه هر دو روایت اگر گفته شود که حاشا یعنی حشر کننده است و از حشر کردن پیش وی لازم نمی آید که وی

عاشق باشد چنانچه چون آنحضرت صلی الله علیه و آله تخت از همه مردم مشورت میکرد و همه پس وی مشورت می نمودند که با او مشورت کنند همه دوست و انا الطاف و نام من عاقب  
است و العاقب الذی لیر بعد منی و عاقب نام آن کسی است که نیت بعد از وی پیغمبری عاقب پس آید و او اینچنین از همه پیغمبران آید و است منفق علیه  
و عن ابی موسی الاشرعی قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یحیی لنا ههنا اسماء گفت ابو موسی بود آنحضرت که نام کلمات شریف خود را  
برای ما نامها فقال فاحمد واحمد و المفقی بعزم میم و فتح قاف و کسر فای شده و از تقفیه معنی پس آمدن و پیروی کردن قافیه و تقاف از نجاست پس معنی آخر بسیار و نام  
ایشان باشد و معنی عاقب موافق آید و الحامض و بغی القویة پیغمبری که توبه کرد و در خلافت بر دست و توبه کرد و خدا تعالی بر ایشان بزرگوارت و این صفت در جمیع  
شتر گشت و در ذات شریف آنحضرت از همه بیشتر و وافر و کامل تر است و بغی الرحمة نیز نام شریف آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه در قرآن مجید میفرماید  
و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و فرمود آنحضرت انا رحمة مداده و واه مسلم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الا تصون  
کیف یصرف الله عنی شتم قریش یا عجب نیکیند که چگونه باز داشت خدا تعالی از من شتم شرکان قریش را و لعنتم و لعنت کردن ایشان را ایشان را ایشان را ایشان را  
و یلعنون من عاصی نام میکند منم را و لعنت میکند منم را و انا محمد و من محمد مشرکان لعنتم الله آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم منم میخوانند که در معنی  
تقیض مد است و و شام میگردند پس آن حضرت گفت ایشان شتم و لعن منم میکند منم را و انا الجادی و عن جابر بن سمرة قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
الله علیه و آله و سلم قد شطط مقدما و اماه و کلمه بود آنحضرت که تحقیق دو موسی شده بود پیش آن حضرت و پیش لیه و می شطط سفیدی موسی بسیار  
در آمیق و کان اذا ادهن له یلبین و بود وقتی که روغن و تیل میالید پیدایش سفیدی موسی و اذا شعث و ادهن یلبین و چون روغن و تیل میزد سر مبارک  
و می پیدایش سفیدی یا بجهت آنکه در صورت روغن و تیل میالیدن مویهای مجتمع و دهم میشوند و چون مویهای سفید کم بود ظاهر نمیشد و در پرانگی و شططی مویها  
از هم جدا میشوند پس پیدایش سفیدارسیا و یا بسبب آنکه چون روغن میالند مویها راق و درخنده میباشند و این موجب عدم امتیاز میکرد و در پیروی  
آنحضرت در سر و ریش مبارک زیاد و بربیت موسی نیامده و در بعضی روایات کمتر از آن آمده و کان کثیر الشعر الهی و بود آنحضرت بسیار موی ریش که این  
تفسیر است که در روایت دیگر آمده که بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کث اللیة یعنی کثافت و تشدید مثلث یعنی بسیار موی سبطیه سبک و نیک و در طول  
لیه شریف چیزی ثابت نشده است و از صاحب عظام طول لیه منقولست و از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه آمده که ریش مبارک وی تمام سیئه و می توان دید  
پار کرده بود و عادت سلف و آن مختلف بوده و در لیه خوش الثقلین شیخ محی الدین عبدالقادر نوشته اند که کان طویل اللیة و عریضا و از ابن عمر آمده که زیاده  
بر قبضه نمیکند داشت و بالجل کم از قبضه روایت و در زیادت روایات و آثار مختلف است فقال جبل و وجهه مثل السیف پس گفت مردی وقت بیان  
کردن جابر بن سمرة علیه شریف را بود و وی مبارک و می مانند شمشیر یعنی دبر برقی و لسان فقال لا بل کان مثل الشمس والقمر پس گفت جابر بن سمرة  
مگر بلکه بود مانند آفتاب و مهاب و کان مستدی و بود و وی مبارک و می گرد و در شمشیر است و است اگر چنانچه در حدیث دیگر آمده  
است که لا بل کان مثل القمر و در دیگر آمده و کان وجهه قطعه قمر و در دیگر می پدید میخورد و می مانند درخشان و او شب چار و در حدیث آمده که میبود و کان  
مبارک و می چون خوشحال میبود مثل آینه و عکس می انداخت صورت دیوارها و در بشرف و در موایب لدنیه میگوید که این تشبیهات است که در  
بر حسب فهم خود و رعایت عرف و عادت کرده اند و الا هیچ یکی ازین امور در ایهت و جملات و حسن ملاحظت بحال و کمال و نمی هیچ چیزی از مخلوقات و محذات  
معادل و مشارک صفات خلقیه و غلیقه و بنود نظم کسی بجهت و ملاحظت بیارمانند و ترا درین سخن انکار کارمانند و هزار نقش بر آید ز کلمات صانع ولی  
یکی بخوبی نقش انکار مانند صلی الله علیه و سلم و علی اله و اصحابه و لقد حسن و جلال و کماله و باید دانست که استعاراتی که در وجه شریف اثبات کرده اند  
در شکل و ایره است چنانکه از تشبیه با قاف و ماه و آئینه متوهم میکرد و زیرا که در احادیث بسیار که لم یکن بالکلمه بنو موسی مبارک آنحضرت تمام کرد و بلکه  
طولی داشت نه بیار و از بلکه با عدال چنانچه موافق شمه حسن و جمال است ضابطه در میان حسن و جمال و می همین است بیت خوبی و شکل و شمایل در کمال  
و سکنات و آنچه خوابان همه دارند و تنها داری بیت کس نیست در جهان که ز حسن عجب نماند و ای در کمال حسن عجب تر از هر عجب  
اللهم صل و سلم علیه صلی الله علیه و سلم و اکرمه و ابرایت الخاتم عند کفنه را وی میگوید و دیدم مهر نبوت را نزد شانه وی و در روایتی میان دو شانه  
بر مهر تقدیر بر شانه چپ تر یک تربود مثل بیضة الحامة و تشبیه شده اند بیضه که بر شانه است تن مبارک او را در رنگ و آب و تاب  
دوای مسلم بدانکه بود و در آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم میان دو شانه پاره کوشش بلند تر از سایر اجزاء بدن شریف که از خاتم نبوت میگذشت  
یا کبریا از ختم معنی تمام شدن کاری و رسیدن وی با خیر یا بفتح تا به معنی حد و نشان آنکه وی خاتم النبیین است و در کتب مقدمه از تورات  
و انجیل و قرآن موجود بود و انبیا علیهم السلام بود و ظهور وی صلی الله علیه و آله و سلم در آخر زمان بشارت داده بودند این نشان داده و حاکم در کتاب  
مستدرک از وهب بن منبه آورده که هیچ پیغمبری نبود که او را نشان نبوت در دست راست نبود الا سید ما را که نشان نبوت وی بر پشت بود و می

دو شان و این هر بنام داشت تا از تغییر و تبدیلی مصون باشد و نعم ما قال الشاعر بنوت را توئی آن نامه درشت که از تعظیم دارد و هر پشت و درستی  
روایات آمده است که مکتوب بود در وی الله و حمد و لا شریک له توجه حیث کنت فانک منصور و در روایات آمده که نوری از وی میدرخشید که چشم را  
خیره میکرد و محمد ثانی صورت و شکل ظاهر او را بیان کرده و بجز با تشبیه کرده اند که مردم اثر ایشانند مانند بقیه کبوتر یا شغل شست یا گوشت پاره  
و مانند آن اما حقیقت آن سری عظیم و آیتی شگرت بود مخصوص بسید انبیا صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین که جز رب العزت از انداند و عجب عبد  
الله بن مرجهس صحابی است و تحقیق این اسم سابق در کتاب الطارات گذشت و صحیح آنست که بفتح هر دو سین و سکون را و کسر جیم است قال دلیت  
النبی صلی الله علیه و آله و سلم گفت دیدم من آنحضرت را و دریا فتم من صحبت شریف او را و اکلت معه خبز او کجا و خوردم با آنحضرت  
نان و گوشت او قال ثوید ایا گفت خوردم آشکنه را شک را وایت و آشکنه نیز نان و گوشت است که نان را در شور بامی شکند و میخورند ثم در  
خلفه پسر گشتم و رفتم آن حضرت فظرت الی خاتم النبوة بین کفیه پس نگاه کردم بسوی خاتم نبوت میان دو شان آنحضرت عند فافض کفیه الیه  
نزد استخوان نرم از شان چه و ناغض بنون و کسر عین و ضا و مجین استخوان نرم که بر طرف شان است و بعضی گویند بچ کردن و بمعنی شان نیز می آید  
جعا مانند شست و جمع بضم جیم در اصل بمعنی مجموع است و مرا و جمع اصابع است در کف که نام آن شست است علیه حیلان بکسر خاء و سکون  
یا بر آن جمع غالب است کامثال التالیل بجمع امثال تالیل بفتح مثله و در سمره جمع ثالول و انما که بر بدن بپاشد مانند نخود و بمعنی سرستان نیز می آید  
دواء مسلم و عن ام خالده بنت خالد بن سعید ام خالد صحابه است و پدر وی خالد بن سعید بن العاص الهوی نیز صحابی قدیم السلام  
است تا آنکه با امیر المؤمنین علی نزاع میکرد و در سبقت اسلام ایمان آورد بعد از ابی بکر و الله علم و وی خوابی دیده بود که تعبیر آن ظهور نور اسلام بود در که و  
خواب آنست که خالد بن سعید پیش از بعثت شبی در خواب دید که گویا که تاریکی پر شده است تا سیمیکه گفت دست خود را منی تواند دید نگاه نوری از  
زیرم برآمده آسمان رفت و خانه کعبه را روشن ساخت بعد از آن که راه روشن گردانید بعد از آن بجانب نجد رفت بعد از آن بطرف یثرب رفت  
و از آن روشن گردانید پس خالد بن خواب را بر او رو کرد گفت که عمر بن حنیفم داشت و مردی عاقل و جزیل الایمان بود پس گفت ای برادر و برنی عبد  
المطلب خواه بود که از خیره دیدار ایشان ظاهر شد که ز منم است قال گفت ام خالد اونی النبی آورده شد نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله  
و سلم بیابان فیها خمیصة سوداء صغیرة جاها که در آن کلیم سیاه بود و در فقال ایوبی بام خالد پس گفت آنحضرت بیارید نزد من ام خالد را  
و وی صبی بود فاتی جلاحتل بر داشته آورده شد ام خالد را فخذ الخمیصة بیده پس گرفت آنحضرت آن کلیم را بدست مبارک خود و فالبسها پس پوشانید  
او را قال گفت آنحضرت چنانکه سنت سنیه وی بود و دعا کردن مرکب را که جامه نوی پوشید ابل و اخلفی گفته کن این جامه را که پوشیده شد ابل  
و اخلفی پسر گفته کن یعنی بسیار بزی تا جامه بسیار گفته کنی و کان فیها علم لخصر و اصفر و بود در آن خمیصة علم سبز یاز و رنگ وای است  
فقال یا ام خالد هذا سناه پس گفت آنحضرت ای ام خالد این جامه نیکوست و سناه بفتح سین محله و بنون و الف و هاست و سنه بی الف  
و تخفیف و تشدید بنون نیز روایت است و سنه و سنه و سناه و سناه که مرتخف و تشدید نیز روایت است و هی بالخبیة حسنة و این کلمه بفتح جش بمعنی  
حسنه است یعنی نیک قالت فذهب العبد نجاة النبوة گفت ام خالد پس رفتم من که باز می گفتم خاتم نبوت چون ام خالد خورد و دوستی بخاتم نبوت  
نزد و گرفت چنانکه عادت عروان است فبونی ابی پس منع کرد و باز داشت مرا پس فقال دمول الله صلی الله علیه و آله و سلم دعها  
پس گفت آنحضرت بدر من بگذار ویرا و منع کن در عوارض این حدیث را بر اباس حقه که روش مشایخ طریقت است قدس اعدار و اجمند آورده است  
دواء الحادی و عن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لیس بالطویل الباقی بنود آنحضرت دراز منفرط یعنی درازی  
ظاهر بیرون از اعتدال و این عبارت اشارت میکند که در قامت شریف و درازی بود اما نه بسیار و آن حضرت میانه قد بود مایل بدرازی نسبت بکوتاهی  
و الحق درین معنی حسن و جمال و اہبت است که در خلاف این نیت اما آنچه آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون می ایستاد و در جماعتی  
از بزم بلندتر می نمود و اگر چه در آن جماعت درازندان از جهت طول قامت نبود بلکه بسبب عزت و رخت و عظمت و اہبت بود و این و حقیقت  
معجزه بود از معجزات وی صلی الله علیه و آله و سلم و لا بالافصیر و بنود آنحضرت کوتاہ قد این جا قید نکرد که بسیار کوتاہ نبود بلکه کوتاهی مطلقا از وی  
منتفی بود و لا بالابصیر الا مطلق و بنود آنحضرت سفید سخت سفید و احق سفیدی کبابی سرخی آمیخته نبود و روشن نبود و بسیار مانند سفیدی کباب  
چنین است و قاموس و کلام جوهری نیز موافق انیت و در مشارق گفته احق سفیدی خالص که سرخی و زردی و کندم کوفی و نور انیت  
با آن مشوب نبود و خلیل گفته که حق سفیدی و کبودی و بعضی گفته اند مانند سفیدی برص و لا بالادام و بنود آنحضرت سخت کندم کون مایل بسای  
و گفته اند که آوده سمره شدید است و رنگی میان سایی و سفیدی و آن حضرت اسمر بود یعنی سرخی سفید کندم کون بود نه آدم و در بعضی روایات



دانس

آمد که آنحضرت شریک البیاض بود و مراد همان است که بجهت آنحضرت بود و عرب این را سوره میگوید و بعضی گفته اند که آنجناب چون بود از بدن از جامه و آفتاب و باد  
 بر آن میخورد چنانکه روی و گردن و دست اسمر بود و آنچه پوشیده بود درون جامه سفید خالص بود و درین سخن نظر است زیرا که نوشته اند که آفتاب و باد  
 و امثال آن را تا شیری نبود در بدن شریف وی چنانکه در حدیث آمده است که کان انوار التجرد و لیس بالجد القطط و لا بالسط و بنو آنحضرت جد  
 قطط و نه سبط و بعد بفتح جیم و سکون عین موسی که در وی دو تکی و پیش باشد و نرم و رها باشد و قطط بفتح قاف و کسر طای و فتح تحت جده فاند موسی  
 سیاهان که آنرا چنگله گویند و سبط بفتح سین و سکون با و فتح و کسر ان موسی نرم و فرو و شسته ضد جده و در صراح گفته جده مرغول قطط سخت مرغول و  
 سبط فرو شسته شدن موسی آنسور و نه جده بود و نه سبط و چنگله هم نبود بعثه الله علی ادبعین سنه بر تکلیف او را خدا تعالی بر سر چهل سال یعنی پنجم  
 شدن چهل فاقام بمکه عشر سنین پس اقامت کرد بمکه معظمه ده سال درینجا خلافت است و مختار ریزه ده سال است و بلندی عین عشر سنین و اقامت ده  
 سده بینه مطهره ده سال این باتفاق است که بیچگونه در آن خلافت بنیت و وفاءه الله علی دامن مستین سده و میرانید او را الله تعالی بر تالی شصت سال  
 و چون مختار در اقامت که سیزده سال است وفات بر سر شصت و سه باشد و توجیهش آنست که راوی دین روایت کثیر اعتبار نکند و سیزده را ده گفت و  
 شصت شتر را شصت و این عادت از اهل عرب است در عدد و لیس فی داسه و یکینه عشر و ن شعرة بیضاء و حال آنکه بنود بر سر وریش مبارک و بیست  
 موسی سفید و فی دواینه عنده و در روایتی اینچنین آمده که یصف النبی روایت است از انس در حالی که وصف میکند پیغمبر را صلی الله علیه و اله و مسلم و قال  
 گفت کان دبعة من الفوم بود آنحضرت ربه بفتح با و سکون بامیان بالا چنان که گفت لیس بالطویل و لا بالقصیر و ما زونه کوتاه اذهر اللؤلؤ  
 رخشن و درخشند رنگ قال و گفت ان کان شعر رسول الله بود موسی پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم الی انصاف اذینه تا نیمه پای و گوش  
 و فی دواینه بین اذینه و عاتقه و در روایتی میان دو گوش و دوش وی و در روایتی دیگر تا دوزنه گوش و در دیگر تا نزدیک دوش و اختلاف است  
 باعتبار اختلاف احوال است کاهی که شانه میکردند و تیل می مالیدند و در غیر این حال کوتاه و یا بر ستن موسی بعد از ستردن و در جمع الهما گفته اند که  
 که غفلتی میشد از تقصیر موسی و از میشد و چون قصر میکردند کوتاه میشد و ازین عبارت معلوم میشود که آنحضرت کلمی موسی قصر میکردند اما خلق خود گفته اند  
 که در غیر حج و عمره نبود و الله اعلم فی دواینه للضادی کان خضم الی اس و القدمین بود آنحضرت سطر سطر و سطر و بعضی روایات عظیم الی اس  
 و اقشده است و آن نیز همین معنی است و حردی سرعید است و نشان قامت عقل است اما بزرگ نیز مدوح نیست اعتدال در همه جا محسوس است  
 و اعضای شریف و مزاج لطیف در غایت حسن و جمال و نهایت اعتدال بود که قوت آن مقصور نیست و بیچسب موسی صلی الله علیه و اله و سلم در حسن و جمال  
 شریک و همتا نبود چنانکه میگوید هر چه سباب مال است رخ خوب تر از هر چه بود کمال است کما لا یخفی لمداد جده و لا قبله مثله نمیدانم بعد از وی  
 و نه پیش از وی بیچسب را مانند وی و کان لبط الکفین و بود آنحضرت فراخ و کشا ده کف دست و فی اخوی له و آمده است در روایت دیگر مرخار  
 قال کان گفت انش بود آنحضرت شش القدمین الکفین سطر و پر گوش پایا و کفای دست و عن البواء قال کان رسول الله صلی الله علیه و اله  
 و سلم موی عا گفت بر این جانب که از مشاییر صحابه است بود آنحضرت میانه بالا بعید ما بین المنکبین و در فراخ مسافت میان دو منکب فی الصراح  
 منکب کبر کافین باز و گفت یعنی فرق میان هر دو منکب آنحضرت بسیار بود و ازینجا فراموشی نه لازم می آید چنانکه تصریح نیز آمده است و بعد بضم  
 با و فتح عین بصیغه تصغیر نیز روایت است یعنی دو ر بود و پر دوز بود و له شعر بلخ مشتمه اذینه را آنحضرت را موسی بود که میر سید زنده و گوش او را  
 دایته فی حله حمراء دیدم من آنحضرت را در حله سرخ حله جنت جامه را گویند از او و در او را که انگشت جن باشد و ما و جمله جامه افرشی نیست چنانکه بعضی  
 توهم میکنند و ما و جمله جامه که در وی خطهای سرخ بود چنانکه الایچ در دیار ما میباشند سرخ خالص همچون تحقیق کرده اند محدثین و حله خضر و صفر هم که در احادیث  
 واقع شده است هم همین معنی است که خطهای سبز و زرد داشت و آن حضرت را حله بود از زردین که خطهای سرخ داشت لمداد شیا قاط احسن منده ندیم  
 من بیخ پر از آن حضرت ظاهر است که گوید بیچسب یا بیچسب مروی را و در تفسیر هیچ چیز بالغه بیشتر است کما لا یخفی متغنی علیه و فی حله  
 المسلم قال ما دایت من ذی لمة احسن فی حله حمراء من رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ندیم من بیچسب موسی و در یار یا نیکو در حله  
 حمراء آنحضرت شعرة یضرب منکبیه موسی او نزد دیک می رسید بدوش او بعد ما بین المنکبین لیس بالطویل و لا بالقصیر بلانکه  
 بای او میرانده نام است بجهت هم متشددیم و له کبر لام و تشدیدیم و وفرة بفتح و و سکون فاما که از زنده گوش در گذرد و چون بدوش مسجور است  
 و وفرة آنکه بزرگ گوش رسیده مشهور در تفسیر این الفاظ این است و از عبارت بعضی ازین قوم خلاف این ظاهر میگردد و کاهی چه معنی مطلق موسی نیز آید  
 و عن سمالک کبر سن و تخفیف میم من حوب بفتح حا و سکون را تا می شور است گفت سی نفر از صحابه را در بیخیم و موسی یکی از علمای کوفه  
 است و بعضی محدثین او را تضعیف کرده اند و گفت وی رفت بصبر من پس دعا کردیم خدا را او باز دلو را بر سر عن جابو بی سمع روایت

سکندر را برین سوره قال کان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ضلیع الفم بود و حضرت بزرگ و کشاده دهن و عرب مع میکند لسان را  
 بر کشاده دهنی و تنگی دهن را در مردان عیب میدانند و بعضی این را کایت میدانند از فصاحت و کثرت سخن اشکل العین آنکه سفیدی چشم خلط بود و  
 سرخی کویا که کامی مسوخ است و مشکله بضم شین نام این رنگ و از اسخوه بضم سین نیز گویند و مشکله بها خلط سرخی بسیار چشم که سیاهی بسیار نبود و کویا سرخی  
 نیزند چنانکه در اشعار زکریا شعله واقع شود منهلوش العقبین منهلوش را در مشارق بین جمله و بجز نیز گفته اند یعنی کم گوشت پاشنه و قیل لسانک ما  
 ضلیع الفم و گفته شد سناک بن حرب را که راوی حدیث است چیت معنی ضلیع الفم قال معنی ضلیع الفم عظیم الفم است قیل ما اشکل العین گفته  
 شد چیت معنی اشکل العین قال طویل شوا العین گفت معنی اشکل العین در از شوا چشم و گفته اند که تندر کردن سناک اشکل العین را مان معنی خطا  
 صواب آنست که گفته شد چنانکه علامت بر آن اتفاق دارند و قیل ما منهلوش العقبین قال طویل لحم العقب چنانکه گفتیم دو راه مسلم را و عن  
 ابی الطفیل از صفار صاحب است هشت سال از زمان حیات آنحضرت دریافتند و از من بات من الصحابة است در سنه صد و ده سل مرد و وی از شیخ  
 علی بود و در جمیع مشایخ با وی حاضر بود بر ابو بکر و عمر و عثمان ثانی گفت رضی الله عنهم اجمعین و عالم و فاضل و حاضر الحجاب بود قال دایت رسول الله  
 گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم کان بفضیل ملبصا مقصدا بود سفید نکلین میانه و طول و قصر و جاست و کفایت و در تمامه صفا  
 و طاحت و لوحه نکلین بدن و آن صفی است در حسن که در چشم نیک در آید و در دل نیک نشیند و زبان از بیان خوبی آن قاصر بود دو راه مسلم را و عن  
 ثابت قال مثل ان روایت از ثابت بانی بضم با که از مشایخ تابعین و کبار ایشان است پرسیده شد از انس عن خطاب رسول الله از موسی  
 زک کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم فقال لانه لم یبلغ ما یخضب پس گفت انس بد رستی آنحضرت با سر می زید زمان خطاب کرد  
 را یعنی پیری وی اندک بود و پیدایش در با وی نظر چنانکه از سیاق حدیث ظاهر میشود و اما دانست که پیری وی خالص نبود و هنوز سرخ بود چنانکه در آغاز پیری  
 می باشد چنانچه در حدیث دیگر است که کان شیبه حمر بود پیری وی سرخ و لو شیت ان اعد شطاطه فی کسبه اگر میخواستم من که شمارم مویهای سفید  
 حضرت را در بخوبی شریف و می شط بفتح شین بجه و سکون میم سفیدی مویهای در آمیختن و بفتح میم موی سفید و ذواته و در روایتی باین نظر آمده و لو شیت  
 ان اعد شطاطت کن فی داسد و اگر میخواستم که شمار کنم مویهای سفید را که بودند سر مبارک وی فعلت میگردم و میگردم و هرگاه که سفیدی مویهای  
 قلت باشد محل خطاب نموده بود متفق علیه و فی دواته سلم قال و در روایتی مسلم را چنین آمده که گفت انس انما کان البیاض فی عفتقه بفتح عین  
 محله و سکون نون و بفتح فاء و قاف نبود سفیدی مکر مویهای که از لب زیرین او بودند و فی کصد خین دیگر مویهای که در میان چشم و زمره گوش اند صغ  
 بضم صاد و سکون و ال و عین محمره در اصل نام این موضع است و بر مویهای که درین موضع اند نیز اطلاق میکند و لایس نبذ و در سر موی چند را گفته بودند و نبذ  
 بضم نون و فتح موحده و بنبل موحه نبذ و سکون با معنی شینی سینه ۱۲ و عن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم اذ هلالون بوا  
 آنحضرت روشن رنگ کان عرقه اللؤلؤ کویا که قطره های خوی وی مر و اید است بجهت صفائی رنگ و لطافت جسم اذ مشی نکحاء چون راه میرفت  
 آنحضرت بر می داشت پای را بقوت و جلالت و کثان نیز که چنانکه عادت قوی تمام و دلیران می باشد و این منافات بسرعت شمی ندارد چنانکه در حدیث دیگر آمده  
 است زیرا که سرعت عبارت از تاج خطوات و بیانی نهادن کاما می باشد و کفای معنی نیز چیری یکبارگی نیز آید و تعبیر کرده میشود بمایل بجانب پیش چنانکه کسی از زمین بلند  
 نشیب می آید و میخیزد و چنانکه در فضل ثانی بایده و ما مست کبر سین اولی و فتح نیز آمده دیباجه کبر دال و لاحوی المین من کف و رسول الله انس میگوید که نمودم  
 من یسبح و یبارک نوعی از حریر است و هیچ حریر از نرم تر از کف دست پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم و لا شمت کبریم و فتح نیز آمده مسکا و لا عنبر و بنزد من  
 هیچ شکت و نه عنبر را طیب خوشبو تر من و ایحة النبی از بوی بدن پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم متفق علیه و در روایتی من عرقه یعنی خوشبو تر از عرق پیغمبر خدا  
 ۱۳ و عن ام سلمه بضم سین صحابی است و والدۀ انس و از عقیلای بنا و فضلی ایشان است مناف و ی بسیار است رضی الله عنها ان النبی را وایت میکند که پیغمبر  
 صلی الله علیه واله وسلم کان یا قیما و یقیل عندا بود آنحضرت که می اندام سلیم را و قیل و میگرد و زود می قیسطه نطعا فی قیل علیه پس میگردانید ام سلمه  
 نطع را بفتح نون و کسرن و بفتح طاء و سکون آن به چهار وجه باشد از چرم پس خواب نیز و میگرد و آنحضرت بر آن گفته اند که ام سلمه انما هم آن حضرت بود صلی الله علیه واله وسلم  
 از رضاع یا نب و بعضی گفته اند که اباحت نظر بلیات و جواز خلوت با ایشان از حضا یس آنحضرت بود صلی الله علیه واله وسلم کذا فی الموابیل للمدینه و کان کثیرا لعلی  
 و بود آنحضرت بسیار خوی فکانت تجتمع عرقه پس بود ام سلمه که جمع میکرد و خوی آنحضرت را ففعله فی الطیب پس میکردانید ام سلمه عرق آنحضرت را و عطر و خوشبو  
 یا فقال النبی صلی الله علیه واله وسلم یا ام سلمه ما هذا پس چون دید آنحضرت که میکرد عرق او را فرمود ای ام سلمه چیت این عرق گرفتن و چهار سنگی  
 آنرا قال عرقک بمخله فی طیبنا گفت ام سلمه عرقی است میگردانیم و می اندازیم از خوشبو نیای خود و هو من الطیب الطیب و عرق تو از خوشبو  
 ترین خوشبو نیاست و فی دواته و در روایتی انجین آمده است قالت گفت ام سلمه یا رسول الله نرجوا بکنه لصیبا منا امید داریم بکت عرق

ویدمان  
ایشان

الفصل الثاني

از آن برای خردان خود و میالیم آن را بر دوشای ایشان مابین آن از جمله با محفظه باشند قال گفت آنحضرت اصحاب است گفتی تو خوب کردی متفق علیک مراد عن  
 ابابکر بن صخر پس در هر دو صحابی اند و وی خواهرزاده سعد بن ابی وقاص است قال صحبت مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم صلوة الاولى كنت بها  
 كذا و كذا و بآن حضرت نماز پیشین را فخرج الی اهلله پسر برادر آن حضرت از مسجد و رفت بسوی بی بی خانه خود و صحبت معه و بر روی آدم من نیز بآن حضرت فاستقبل  
 ولدان پس پیش آن حضرت را بچکان مجلس جمیع خدی احد هم واحد و حدیث است آنحضرت که مسح میکند و میالد بدست مبارک خود رخسارهای این بچکان را یکی یکی  
 و اما انفس خدی و اما من پس مسح کرد آنحضرت رخساره مرا خدی کبر دال و سکون یا بلفظ مفرد است و در بعضی نسخ اینها نیز بلفظ ثنیه است بفتح و ال و تشدید یا یعنی مسح  
 کرد و در رخساره مرا و میوید روایت افراد است آنچه در حدیث دیگر آمده است که گفت جابر مسح کرد و در آن حدیث نیز از ذکر دیگر فوجدت شلیده بود پس باقیم  
 من بدست مبارک او را مسودی او و میا یا بوی در همه نسخها بکار است نه او و ظاهر است که برای شک روای است کا نما انهما من حوثة عطا و کوا بایرون  
 محمد آنحضرت دست را از طبله عطار چون بضم طبله عطار و او مسلم و ذکر حدیث جابر و ذکر کرده شده است حدیث جابر که در اول او و میوید یا بوی است  
 و در صحیح درین باب مذکور است فی باب الاسامی و باب اسامی و حدیث السایب بن یزید فطرف الی خاتم النبوة و ذکر کرده شد حدیث سایب بن یزید  
 که در وی نظر بخاتم نبوة است فی باب احکام المیاء الفصل الثاني عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال کان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
 الیه و متکلیس بالطویل و لا بالقصیر روایت است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت بود آن حضرت نه در آنوقت که نماه خضم الواس و اللیة بوی طبر  
 سروریش شش الکین و القدمین سطر و پر کشت کفای دست و پاها مشربا حوضه سفید آمیخته بمرخی مشربا بضم میم و سکون شین و فتح را مخففا از اشرب یعنی  
 آمیخته زکی بر یکی دیگر کویا زکی دیگر را نوشیده است خضم الکرا دین سطر بند های استخوان کرا دین جمع کرد و سر بضم سرهای استخوان که بهم جمع شده اند طویل  
 السربة و از سر بفتح میم و سکون سین و ضم را و با موحده میا که در میان سینه شریف بود خطی دراز بار یک از بالای سینه تا ناف و سرب بفتح سین یعنی راه سینه  
 آید و مویهای ریزه میان سینه و ناف کذا فی الصراح اذا مشی تکفأ تکفأ کا نما یخط من صلب و تشبیه راه معرفت میل میکرد و پس گردنی کوا فرو و میوید از کوا  
 بلند بنشیب معقود است که مشی میکرد مشی قوی که بر میداشت پایا را از زمین بقوت چنانکه گذشت و بعضی گفته اند که مراد آنست که شش دیگر بطریق تواضع  
 بطریق تکرر و احتیال و صلب بفتح سین جای نشیب و معنی آب ریزان از بالای بیابان نیز آید لرا دقبله و لا بعده مثله صلى الله عليه وآله وسلم  
 دوا و الومذی و قال هذا حدیث حسن صحیح و عنه کان اذا وصف النبی صلى الله عليه وآله وسلم قال و سمی از امیر المؤمنین علی است رضی  
 الله عنه که بود چون وصف میکرد آنحضرت را میگفت لریکن بالطویل المنعظ بنو آنحضرت طویل باین معنی بسیار دراز چنانکه گذشت و روایت مشهور در  
 منعظ منم میم اولی و تشدید میم ثانیة مفتوحه روایت کرده اند و درین روایت بعین جمله نیز روایت است و تخفیف میم ثانیة و تشدید میم ثانیة مفتوحه نیز روایت  
 کرده اند و درین روایت بعین جمله نیز آمده و میم اول بر هر تقدیر مضموم است و منعظ بمعجم و جمله معنی درازی و کشیدن دارد و لا بالقصیر المزدود و بنو بسیار کوتا و چنانچه  
 بعضی اجزا بعضی آمده باشد کوا را در کرده شده بعضی اجزا بسوی بعضی و کان دبعین القوم و بومیانه بالا از مردم و لریکن بالمجد القلط و لا بالسبط تصحیر  
 این الفاظ معلوم شد کان جعدا و جعدا بود و جعد جل بفتح را و کسر جیم و بفتح آن نیز آمده میانه موی میان قطنط و سبطا و صراح گفته رجل فرو همیشه موی مقصود است  
 که زنگنه موی بنود و لریکن بالمطمه و بنو آنحضرت مطم مطم میم و فتح ط و تشدید یا مفتوحه پر کشت روی و در جمع و معنی نیز آید و لا بالمکلم و  
 بنو مکلم بضم میم و فتح کاف و سکون لام و شله کو تروی برآمده جبهه و در سبک کشت و بعضی گفته بیا رکشت و چون در هر دو این لفظ نفی تد و راست استند که  
 کروا از قبول خود و کان فی الوجودند و یو و بود در روی شریف تد ویری نه با قراط امیض مشرب سفید مخلوط بمرخی ادعج العینین یک سیاه چشمان  
 و بعضی گفته باینک سفیدی آنها اهدب لاشفا و دراز و بسیار زرد کان یا و اشترج جمع شفر بضم میم و فتح موی چشم حلیل المشاش بزرگ و سطر سرهای استخوانها و شاش  
 بضم جمع شاشه سر استخوان نرم که آن را توان خاند و الکند و بزرگ کد ففتح ثنیه و کسر آن محل اجتماع شاشا یعنی میا و دوشانه که آنرا کابل گویند اجود بی موی فوسه  
 خداوند خط دراز موی که از سینه تا ناف بود و ظاهر این حدیث آنست که بر بدن شریف جز موی نبود اما از احادیث دیگر معلوم شد که جز موی نیز در جای  
 موی بود چنانکه بالای سینه و بازو و ساقها و در اعضا را و با جود ایضا نیست و فی الحقیقت اجود مقابل شحرات و شعر اگر بقاء بدن وی موی بود پس اجود آنکه خن باشد  
 فافهم مشش الکین و القدمین اذا مشی یقلع چون راه میرفت بر میزد پایا را کا تا میمشی فی صلب و اذا التفت التفت معا و چون روی میکرد و اینک  
 و راست میکرد و ایند قام بدن شریف را بکلیت متوجه میشد یعنی نظر ندیده نگاه نمیکرد چنانکه عادت متکبران است و بعضی گفته اند که مراد آنست که بر ساعت گردن بچپ  
 و راست نمی چسبید چنانکه بکاران جفا کاران کنند بین گفته خاتم النبوة میان دوشانه و میوید و هو خاتم النبیین و وی ختم کند سیغیران بود  
 الجود الناس صدرا سخی ترین مردم بود از روی سینه و گفته که مراد بدینه دل است که محل اوست یعنی جود آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم بدل و جان بطبع  
 و در صفت بود و بختلف و سمع و ریا و احتمال دارد که اجود از جودت باشد بفتح جیم و مراد بی تعلقی وی باشد با سوسی الله کذا فی شرح الشیخ و اصدق

التاسم طهه وراست ترین مردم بود از روی زبان و لجه بفتح با است و سکون نیراده و بعضی گفته اند بکون لغت ضعیف است یعنی راست ترین مردم بود و بعضی گفته اند مراد آنست که زبان او راست و درست ترین زبانها بود یعنی تکلم میکرد و بجا میزد و حرفها را به درستی میزد و بعضی گفته اند مراد آنست که زبان او راست و درست ترین مردم بود از روی طبعیت و اگر هم عشیقه و بزرگترین مردم بود از روی قوم و قبیل و در روایتی عشره کبریین یعنی صحبت من و راه بدیده هابیه کسی که میبرد انحضرت را یکایک میرسد او را و بدین ناک میزد و من خالطه معناه چاه و کسی که اخلاط میکرد و انحضرت را صحبت میداشت دوست میداشت او را میقول فاعنه میگوید وصف کننده انحضرت را وی عبارت از ذات خود میکند و هر که بخواهد که وصف کند او را المراد قبله و لا بعده مثله ندیدم ففید انهم پیش از وی و پس از وی مانند او را صلوات الله علیه و الله و سلم رواه الترمذی ۳ و عن جابر بن النبی صلوات الله علیه و الله و سلم لم یسلك طريقا فیلینجه احد الا عرف انه قد سلكه روایت از جابر که انحضرت میرفت راهی را پس پیروی میکرد او را کسی و درین راه میرفت مگر آنکه شناخت آنکس که انحضرت به تحقیق رفته است این راه را من طریق عرفه از خوشبختی انحضرت و عرف بفتح عین و سکون را بوی خوش و ناخوش را بگویند اما غالب طلاق او بوی خوش است یعنی به راهی که میرفت از بوی خوش انحضرت معطر میشد و هم از بوی خوش شناختند که وی ازین راه گذشته است و ظاهر آنست که این بوی خوش ذاتی انحضرت بود و صلوات الله علیه و الله و سلم و تواند که استعمال طیب که عادت شریف انحضرت بود و نیز علاوه آن میشد باشد اوقال یا کفتم لوی بجای من طیب عرفه بغام من یح عرفه بقاف یعنی از بوی عرق وی معنی خوی که از بدن چکید و الدامی ۴ و عن ابی عبیده بعض من بن محمد بن عمار بن یاسر تابعی ثقه است قال قلت للربیع بنث معوذ کفتم ابو عبیده که کفتم مرید را بعض را و فتح مرید و کسر تخانید ده دختر معوذ بعض میم و فتح عین و کسر و او شده صحابه مشهور است صفی بن رسول الله صلی الله علیه و الله و سلم صفت کن برای ما انحضرت را و بیان کن علیه شریفه او را قال یا بنی لودایت اذ ابی الشمس طالعته کفتم ربیع در وصف حال انحضرت ای سرکن من اگر میدیدی تو آن حضرت را میدیدی تو آفتاب را برانیده یعنی چنان است و جلال و نورانیت و جبهت داشت که گویا آفتاب است طلوع کننده رواه الدامی ۵ و عن جابر بن سموا قال رایت النبی صلی الله علیه و الله و سلم فی لیله اخیمان گفت جابر دیدم من انحضرت را در شب روشن و اخیمان کبرنیزه و سکون ضا و حجه و کسرها و عظمه و شش که در وی جتاب بود و ابرو و گرد و غبار نباشد فصحت انظر الی رسول الله صلی الله علیه و الله و سلم الی المقبره بن کثم من که کای گاه میگویم نبوی حال انحضرت و کاشی بوی ماه و علیه حله حمراء و بر بالای انحضرت حله حمراء بود معنی حله حمراء معلوم شد در حدیث برافاذ المؤمن عنده من المقبره پس ناکا و انحضرت نیکو تر و روشن تر بود و در زمین اناه و زرد من از برای اظهار استقامت از ذوق خود گفت و الاوی صلی الله علیه و الله و سلم احسن و دانه زرد و رواق و زرد همه کن از عجمان وی رواه الترمذی و الدامی ۶ و عن ابی هریره قال ما دایم شیتا احسن من رسول الله گفت ندیدم من هیچ چیز را نیکو تر از پیغمبر خدا صلی الله علیه و الله و سلم کان الشمس تجری فی وجهه گویا که آفتاب روان میرفت در روی مبارک وی و بادایت احدا سمیع فی مشیه من رسول الله صلی الله علیه و الله و سلم ندیدم من هیچ کی را بهتر تر و در راه رفتن از انحضرت که از بیم تیر تر میرفت کما انما الامرض تطوی له گویا که زمین پیچیده میشد برای انحضرت انا لخصنا نفسنا و انه لغير مکتوث بدستی ما در شقت می انداختیم و اتمای خود را در تیر رفتن و تعب میکشیدیم و تکلف میکردیم در آن حضرت غیر پاک دارند بود و بی تکلف و بی تعب و بی پاک و باسانی بطور خود میرفت و بجز بعضی وزن و سکون چیم و کسر با و کثرت بعض میم و سکون کاف و فتح کسرها و بشلله از اکثرات یعنی پاک داشتن و این از معجزات انحضرت بود که دیگران میدویدند و شقت میکشیدند و بوی نمیرسیدند و وی صلی الله علیه و الله و سلم باسانی و بی تعب بیشتر از همه میرفت رواه الترمذی ۷ و عن جابر بن سموا قال کان فی ساقی رسول الله صلی الله علیه و الله و سلم جوشه گفت جابر بود در ساقهای انحضرت کینوع باریکی و پر و سطر نبود و کان لا یضعلک لا تبسما بود و انحضرت که خنده میکرد و مکر بطریق تبسم و فی الصراح تبسم لب شیرین کردن و گفت اذ انظر الیه قلت الخلل العینین بود و من وقتی که نگاه میکردم لبوی انحضرت میکشتم که سرمه کشده چشمها را و لیس بلکل و حال آنکه نبود سرمه کرده بلکه بحب خلقت سرمه کون چشم بوده بیت و چشم تو که سیاهند سرمه ناکرده لبان سرمه سیر کرده خانه ناکرده رواه الترمذی ۸ الفصل الثالث عن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه و الله و سلم افعی الثنیین بود انحضرت کشته ده و دزدان پیش یعنی میان این دو دزدان فرجه و فرقی بود و فلی بفتح فاء و لام و جیم کشادگی دندانهای پیش افعی الاسنان که میگویند همین را میدارند در علیه شریف و در روایتی افعی الاسنان نیز واقع شده است اذ انکلم داهی کالودیخج من بین ثنایاه چون سخن میکرد آن حضرت دیده میشد مانند نوز که بیرون می آمد از میان دندانهای پیش وی دندانها را ناهماست و دزدان پیش را از بالا و پایین ثنایان و ثنایا میسوزید بلفظ ثنیه و جمع و دزدان دیگر را که در دو طرف آنها اندر باعایت خوانند بفتح را و فلی بفتح فاء و لام و جیم ثنایان دندانها و صاحب ثنایه گفته که فلی فرجه میان ثنایا و باعایت و فرجه میان ثنایا و فرقی که میزنند بفتح فاء و لام و جیم ثنایان است که این فرجه در ثنیین در بالا و پایین بوده و مخصوص با بالا و اندام رواه الدامی ۹ و عن کعب بن مالک قال کان رسول الله صلی الله علیه و الله و سلم اذا مر استندا وجهه بود انحضرت وقتی که خوشحال کرده میشد و روشن میشد روی مبارک وی حق کان وجهه قطعه قدر تا آنکه گویا روی مبارک وی باره از ماه بود و کنا نعرف



ذلت و بودیم که می شناسیم آنرا که آنحضرت درین وقت خوشحال است بشاید تازی و روشنائی روی شریف وی متفق علیه ۳ و عن انس ان  
 غلاما یهودیا کان یخدم النبی صلی الله علیه و اله و مسلم روایت از انس که کو دکی یهودی بود که خدمت میکرد آنحضرت را فرض پس  
 بپایستد آن کو دک فاته النبی صلی الله علیه و اله و مسلم یعوده پس ما و آنحضرت بعبادت فوجد اباه عند داسه یقراء التوریه  
 پس یافت آنحضرت پدر او را نزد سراو که میخواهد توریت را فقال له رسول الله صلی الله علیه و اله و مسلم پر گفت مرد پدر او آن حضرت یا یهودی  
 انشدك بالله الذي انزل التوریه علی موسى ای یهودی می پرسم و سوگند میدهم ترا بخدائی که فرستاد توریت بر موسی علیه السلام هل تجد فی التوریه  
 نطق و صفی و نحو جی ایامی بای در توریت نعت مرا و صفت مرا و بیرون آمدن مرا از که بمیدین یا مخرج یعنی بعث باشد یا زمان یا مکان آن باشد و نعت  
 و صفت بیک معنی می آید که یا مخرج و بیک صفت ظاهر و بیکری باطن باشد قال لا گفت یهودی منی یا جم قال الفی بلی و الله گفت آن غلام آری بخدا سوگند  
 یا رسول الله انا نجد لك فی التوریه نعتك و صفتك و مخرجك بدستی یا میایم در توریت نعت ترا و صفت ترا و مخرج ترا وانی شاهد و من  
 کو ای میدهم که ان لا اله الا الله و انك رسول الله فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و مسلم لا صحابه مریران خود را اقبوا هذا  
 من عند داسه برخیزانید این شخص را یعنی پدر او را از نزد سر وی و لواخا که و نزد یک شوید برادر خود را که این غلام است و متولی امر وی شوید و واه  
 السیفی فی دلائل النبوه ۴ و عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه و اله و مسلم روایت میکند ابی هریره از آن حضرت اندک آنکه آنحضرت گفت  
 انما افاد حجة مهله فذینتم من مكر حمت فرستاده شده از جانب حق شیخ ابو العباس می قسلسد سره فرمود درین تعظیم و تکریم این امت است  
 زیرا که هدیه برای تکریم فرستاده میشود و واه الدادی و البیهقی فی شعب الایمان این چیزیت که آورده مؤلف در بیان خلقت  
 و صورت آن حضرت از احادیث و چیزی بسیار مانده است که ذکر نکرده و در شرح زیاده بر آن از آنچه در نظر از کتب احادیث آمده ذکر  
 کرده ایم آن جا باید تکریمیت ۳۵ باب فی اخلاقه و شمائله صلی الله علیه و اله و مسلم در اخلاق آنحضرت از مهربانی و مردی  
 و شجاعت و سخاوت و رفیق و تحمل و تواضع و رحمت و حیاء و جوان چون فارغ شد از بیان صوت و شکل ظاهر آن حضرت صلی الله علیه و اله و  
 سلم که آنرا صورت و خلق میگوید بفتح خا خواست که ذکر کند صفات باطن شریف او را که خلق مینامند بضم فاء شامل جمع شامل است کسیر یعنی طبع  
 کذا فی القاموس و فی الصراح شامل کسیر دست چپ و خوغاوت و شامل معنی دست چپ جمع او اشل می آید و شامل نیز می آید و در  
 شرح شفا گفته شامل جمع شامل است کسیر شین سیرت و معنی خلق ۱۱ الفضل الاول عن انس قال خدمت النبی صلی الله علیه و اله و سلم عشر  
 سنین گفت انس خدمت کردم آن حضرت را ده سال و قد بیان ایام که حضرت بمیدین هجرت کردند مادر انس و بعضی خدیثان وی از انصار  
 او را در ملازمت آن حضرت آوردند و در خدمت گذاشتند و وی هشت یا ده سال بود و اختلاف است و ده سال که مدت اقامت آنحضرت  
 صلی الله علیه و اله و سلم بمیدین بود و خدمت کرد و میگوید انس درین مدت که خدمت کردم فما قال لی اف پس گفت آنحضرت مرا ف بضم همزه و تشدید فاء  
 امکوره منون و غیر منون کلمه است که دلالت دارد بر کراهت و بر زجر و دلالت و بانگ کردن بر فیدن امری مکرده و لا لصنع و نکفت آنحضرت مرا ف  
 کردی این کار را و لا الا صنع و نکفت چرا نکردی این کار را یعنی در آنچه متعلق بخدمتکاری و نیابا شدن در امور دین و این دلالت دارد بر کمال مباحث و حسن  
 خلق آن حضرت صلی الله علیه و اله و سلم و طبیعت گفت که درین مدح انس است مرغی را که هر کارکاری نکردم که از آن حضرت بر من اعتراض متوجه کرد و پوشیده  
 نماند که معنی اول انسب و اوفق است بتمام نعم متضمن مدح است بکرم و شفقت آنحضرت بروی متفق علیه و عنه قال کان رسول الله صلی الله  
 علیه و اله و سلم من احسن الناس خلقا و هم از انس است که گفت بود آنحضرت نیکوترین مردم از روی خلق فادسلنی یوما للحاجة پس فرستاد آنحضرت  
 از روی مرا برای کاری فقلت والله لا اذهب پس کفتم من بخدا سوگند نمی روم و فی نفسوان اذهب لما امرنی به رسول الله و در دل من سست  
 که میروم برای کاری که فرموده است ملائک پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم یعنی با وجود آنحضرت فرمود و در دل میخواهم که بروم بزبان کفتم میروم  
 و صدور این قول از انس بهجت صغرسن و نادانی بود و نیز وی در سن تحلیف هم نبود لهذا آن حضرت صلی الله علیه و اله و سلم التفات  
 بقول وی ننموده بر آن ادب نکرد بلکه ملاحظت کرد و خنده کرد و زمی نمود و فوجت حق امر علی صبیان و هم یلعبون فی السوق  
 پس بیرون آمدم نامی کذرم بر کو دکان که بازی میکردند در بازار فاذا رسول الله پس ناگاه می بینم که پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم  
 قد قبض بفضای من و دای به تحقیق گرفته است کردن مرا از پس من قال فظننت امله و هو یضعلک گفت انس پس نگاه  
 کردم من بسوی آن حضرت و حال آنکه آن حضرت میخندد فقال یا انس ذهبت حیث امرتک پس گفت آن حضرت ای انس بلفظ ضعیف  
 برای شفقت رفتی تو آنجا که فرموده بودم من قلت نعم انا اذهب کفتم آری اینک میروم و میخواهم که بروم یا رسول الله و واه

باب فی خلقه و شمائله و صلی الله علیه و اله و سلم الفصل الاول



آنحضرت فوق النبی پس توقف نموده بآستیا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقال اعطونی ددائی پس گفت آنحضرت بدیدم دای را  
 لو کان لی عدد هذه الضعفاء فمضی بیکم اگر میبود بشمار این دروغها که درین مجلس اند چاره باها از مشورت و کوفتد هرگز نه بخش میکردم آن میان  
 شما لا یجوز فی بیضیایا پس می یافتید شما مرا بخیل که ندیم آن را و لا کذب و لا دروغ که و عده کم و زسانم و لا جبارنا و نه بدل و ترسند و کریم  
 دادن از فقر و نیسی ترسم و اصل جین یعنی ضد شجاعت است و جوان مردی در عطاشی از شجاعت است و تنگی در دادن آن مثل جین است و بی  
 اندک و لا کذب و لا جبارنا خداست برای تقیم صفات و تقدیر آن و استازتت بجامعیت صفات حمیده فاضم دواء الجنادی و عن انس قال کان رسول  
 الله صلی الله علیه و سلم اذا صلی الغداة جاء خدم المدينة بالخبیر چون میگرد آنحضرت نماز با صبح می آورد و ند خادمان اهل مدینه از دوا  
 و غلام آفدهای خود را فیها الماء که در آن آب میبود و فایا قون با ناء پس نمی آوردند هیچ آوندی را الا غنیمت بدیدم فیها مکر آنکه فرو میبرد آنحضرت دست  
 مبارک خود را در آن آوندهای آب و منبرک میکرد و آنرا برای ایشان تا شفا و برکت شود و ایشان را فوج با جوار و بالغداة الباردة فیخمس بدیدم فیها پس با  
 که می آمد آنحضرت را در با و شربس فرو میبرد دست خود را در آن آوندها و دین کمال شفقت و حرمانی است بامت و اشارت است بآنکه از برای  
 نفع خلق ضرر خود را بیکشید و عمل کرد دواء مسلم و عند قال کانت امه من امیاء اهل المدينة تا خندید رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم و هم از این است گفت میبود دای از دایان مدینه که میگرفت دست مبارک آنحضرت قنطاری بهیشت شاد و پس میبرد آنحضرت را هر جا که میخواست  
 و غرض حال خود میکرد در اینجا غایت تواضع و شفقت آن حضرت است صلی الله علیه و آله و سلم بر امت حتی بر کترین میان دوا الجنادی و عند  
 ان امرأه کان فی عقلها شیء و هم از این است که زنی بود که بود در خرد و می چسبید از نقصان و غفلت قال پس گفت آن زن یا رسول الله انی انا  
 حاجه بدستی مرا بسوی تو حاجت و کاریت و ظاهرا آنحضرت در را می میرفتند فقال پس گفت آنحضرت یا ام فلان انظر الی السکک مشتبها بین  
 هر کدام از کویا که می خواهی یعنی بنشین یا بایست در آن کوی که من با تو نمی نشینم و می ایستم حتی اقصی لك حاجتك تا آنکه ادا کنم و بر آرم برای تو حاجت  
 فلامعها فی بعض الطرق حتی و غث من حاجتها پس خلوت کرد و ننشاند آن حضرت با آن زن در بعضی راهها تا آنکه فارغ شد آن زن از حاجت خود  
 و پرداخت آنرا و عرض کرد و آنحضرت عرض کرد فی بود دواء مسلم و عند قال لیکن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاحشاً زود آنحضرت  
 غش کونده و غش از حد در گذشتن در جواب و در سخن و اکثر اطلاق آن در الفاظ و قاع آید و در آنچه متعلی است بدان یرا که اهل فساد را و بی حیایان  
 را در آن عبارت صریح فاحشه است که اهل صلاح و ارباب حیا از آن اعراض نمایند و بکنایت و ابهام از آن اکتفا نمایند بلکه از بول و غایت نیز  
 تعبیر بقضای حاجت و مانند آن نمایند و غش یعنی زیادت و کثرت و بمعنی زنا و معصیت نیز آید و لا لعافا و نبود آنحضرت لعن کونده کسی  
 را و چیز را و لعن از خدا راندن و دور انداختن از درگاه رحمت و از بندگان دشنام دادن و دعا کردن بدان و لعنت کردن مرکبی را که در مسطح است  
 از گناهان سخت است و کثرت کبیره میگرد و اتفاق دارند بر بحر لعن بر شخصی معین اگر چه کافر باشد مگر آنکه یقین معلوم کرد که از دنیا کافر رفته باشد چنانکه  
 ابو جبر و امثال این و حرام نیست بر موصوف بصفیت عام چنانکه گویند لعنت خدا بر کافران و با خواران و ظالمان و امثال آن و باید دانست که لعنت  
 بر دو قسم است یکی طرد و ابعاد از رحمت حق و در آمدن بهشت و موجب غلظت و نار و این مخصوص بکافرانست دوم طرد و ابعاد از جناب قرب و رحمت خاص  
 و درجه سابعین و این شامل است بر بعضی کناه کاران را و باین تحقیق مغل میگرد و بی از مشکلات باب و الله اعلم و لا سبأ با و نبود آنحضرت دشنام کننده  
 کان یعول عند الحبیة بود آن حضرت که میگفت نزد عتاب کردن مرکبی را و خشم گرفتن بر کسی معتبر بفتح مثانه و کسر آن و عتاب دشمنان شدن و بمعنی  
 تا کردن نیز آید ماله و بجهینه چه شده است او را چه میکند و می خاک آلوده و بدینا فی و می کثرت از خواری و نکو ناسی یعنی بنهایت آنچه نزد خشم  
 بی رضائی میگفت این کلمه بود و در معنی اینست رخم انقه خاک آلوده و بدینی او و این نیز در معنی سجده است و دشنام نیست دواء الجنادی ۱۳ و عن  
 ابی هریرة قال سئل رواته از ابی هریره گفت که گفته شد یا رسول الله ادع علی المشکین دعائی بدکن بر کافران تا بهر مستاصل شوند و بپاک گردند  
 قال له ابعث لهما فاکتف بر انکیمته شده و فرستاده نشده ام من لعنت کننده و راننده از رحمت خدا و انما بعثت حجه و بر انکیمته نشده ام مگر  
 سبب رحمت بر جهانیان چه بر مؤمنان و چه بر کافران اما بر مؤمنان خود و ظاهرا است اما بر کافران برفع عذاب از ایشان در دنیا بوج و شریف و می  
 چنانکه در قرآن مجید میفرماید و کان الله یعذبهم و انت فیهم خلاف امم سابق که بدعای پیغمبر این مستملک و مستاصل شدند یارب که بر بعضی از شما  
 که وقت برسد و بکرم آبی و عای بدکن و بپاک شدند چنانکه مشرکان قریش که در روز بدر بپاک شدند فتر دواء مسلم ۱۴ و عن ابی سعید الخدیمی  
 قال کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم اذا دعا فی خدوها گفت ابو سعید رضی الله عنه بود آنحضرت سخت و از  
 روی شرمناکی از بکر که در پرده خود باشد و در بکر خا و میگویند و مکن دال مملو پرده که گذاشته می شود و در کوشه خانه و در نهایی گفته کوشه خانه

و جماع

و در کمان

که گذشته بود و روی پرده دیگر و پنجاه باشد و فی الصراح خبر کبر بر پرده و محذره زن بر دوشن فاذا وای شیا بسکوه عوفانه و وجه پس چون میبید آن حضرت چیزی را که ناخوش میداشت میآخیزد و اثر آنرا در روی اگر از شرم چیزی میگفت و اظهار رکب است نمیکرد متفق علیه ۱۴ و عن عایشه رضی الله عنها قالت ما دایت النبی صلی الله علیه وآله وسلم مسجعا فطاحلکما کففت عایشه ندیدم من آنحضرت را مجتمع شوند و هرگز در حالی که خنده کند است یعنی تمام و کمال خنده کند حتی ادی منه کوانه تا آنکه بر سیم از آنحضرت کام و اورا الهوات جلیج و نفع آن کوشت باره کلا علای خلق در نهایت دهان است فی الصراح لهما کام و لفظ الهوات جمع باره اجزای کام است و انما کان یلیس و یسود آنحضرت مگر آنکه تبسم میکرد و لب شیرین میکرد و دندان سفید میکرد و این بحث بار غالب حال است و کای زیاد و بر آنهم چنانکه در باب صلیک رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمده و واه البضایه او غمها قالت ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لم یکن یسره الحدیث کسر که روایت از عایشه که بنود آنحضرت که با پی میگفت سخن را و می آورد کمال ترا مفضل در پی یکدیگر چنانکه شتر و طبعش کرد و بر نشونده بلکه کثاده میگفت سخن و جدا جدائی و در کلمات را و سر و قفح سین در زود و قفح چرم را و دو قفح زره و بیای داشت روز و بیای آوردن سخن را کان یحدث حدیثا لعله انما لا یصلو و آنحضرت میگفت سخن را جدا جدا اگر میسر و آراشمنده بر آینه میسر و آراشمنده بود متفق علیه ۱۶ و عن الاسود تابعی کبر است زمان نبوت را در یافته و خلفای اربعه را دیده و از کار صحابه حدیث شنیده و بهشت ادج و عمره بجای آورده و تا آخر وقت صوم دهام و دهم و در بر ششم قرآن کرده ثقه است فقیه و کثر حدیث قال کففت رسولک عایشه پرسیدم عایشه را ما کان النبی صلی الله علیه وآله وسلم یضع فی بینه چه چیز بود که میکرد و آنحضرت درون خانه خود قالت کففت عایشه کان یكون فی مئة اهله بود شان که میبرد آنحضرت در خدمت اهل خانه خود و مئة نفع بیم و کسر آن و انما کرد و اصمعی کسر را و سکون با و به تحریک آن و بر وزن کلمه خدمت چنانکه تفسیر کرد و ای بقول خود تعنی خدمه اهله مانند ثقه و در شین و نخل دو قفح و باره و دوزی کردن و از پنجاه معلوم میشود که خدمت خانه و اهل خانه کردن سنت انبیا و مرسلین شیمه صالحین است فاذا حضرت با الصلوة خرج الی الصلوة پس چون حاضر شد وقت نماز برود می آمد برای نماز فالبضای ۱۷ و عن عایشه قالت ما یخرج رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من المینحط الا یأخذ بها تمیز کرد آید نه آنحضرت و اختیار داده نشد بدست وی میان دو کار هرگز مگر آنکه اختیار میکرد و می گرفت آنحضرت آسان ترین دو کار را مال میکند انما ما دام که نمیدان کار آسان تر موجب بزه خان کان انما پس اگر بدو موجب بزه کان بعد الناس منده میبرد و آنحضرت دوترین مردم از ان کار دوترین حدیث حکم کرده اند که تخیر عام تر است که از جانب پروردگار تعالی باشد یا از جانب خلق ولیکن بر تقدیر تجلیز جانب حق اتم بودن شکل است مگر آنکه مراد معنی با تم باشد چنانکه مثلا تجلیز از میان کفح مرض که در شتغال بوی احتمال عدم تفرغ از برای عبادت است و میان کفاحیست پس مراد با تم امر نجاست و در بان گناه نیست از جهت نبوت عصمت که قال شیخ ابن حجر و در مجمع البحار گفته که اگر مراد تجلیز از جانب کافران و منافقان باشد بودن کلمه و امر اتم ظاهر است و اگر از جانب مسلمانان باشد مراد خیریت که مودی با تم است چنانکه تخیر میان مجاهده و اقتصاد زیرا که مجاهده مفضی بملاک کرد و جایز نیست و یا تخیر از جانب خدا باشد یا چیزی که در وی دو عقوبت است یا یک عقوبت است یا میان وی و میان لغار چنانکه قال و اخذ خبره یا در حق خدا میان مجاهدت و عبادت یا اقتصاد و در ما انقسم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی شئ قط کینه کشید آنحضرت برای نفس خود و بر سر چیز بر الا لان ینفک فی حومة الله مگر آنکه غلبه کرده باشد در حرمت دین فافینقسم الله بها پس کینه میکشید برای خدا بسبب حرمت خدا که انما که کرده میشد و روی گفت شیخ ابن حجر که مراد آنست که انتقام میکشید آنحضرت برای حاجت نفس خود پس مشکل نشود و کان حضرت که امر میکرد و قتل کسی که از او میکرد و ندانند و ازیرا که ایشان انتهاک حرمت خدا نمیکرد و بعضی گفته اند که این را غیریت که متعنی بکفر کرد و بعضی گفته اند که این مخصوص بقصره مال است نه در عرض و نمک بعضی غلبه است یعنی کسی که مال نمیگیرد و در حق محارم شرع و فی الصراح گفته و فرموده شد حق بر پیشین و مبالغه کردن و واه مسلم ۱۸ و غمها قالت ما ضرب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم شیئا قط بیده ولا امراه ولا اخا دعا کففت عایشه نزد آن حضرت چیزی را که کسی را هرگز بدست خود ندان و زن را و نه خادم را و نه برادر و نه شی بر و اطلاق می یابد الا ان یبهاه فی مسیل الله مگر آنکه کارزار میکرد و در راه خدا و مانیل منه شیئی قط فینقسم من صلحه و یافته نشد از آن حضرت چیزی بر کز یعنی زید با آنحضرت از جانب یکس از آن زیران کند و او را پس انتقام کشید از صاحب و یا صاحب آن چیز الا لان ینفک شیئی من محادم الله مگر آنکه غلبه کرده شود و دور کرده شود چیزی از محارم خدا فینقسم الله بر انتقام می کشد از برای خدا و واه مسلم ۱۹ الفصل الثانی عن فی قال خدمت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و سلم وانا ابن اتمان مسنین کففت ان خدمت کردم آن حضرت را و در آنخدمت وی و حال آنکه من هشت ساله بودم خدمت هشت مسنین خدمت کردم او را ده سال که مدت اقامت آنحضرت است و در مدینه فالامنی علی شئ قط پس نکویش نکرد و بر سر چیزی بر کز اخی فیه علی هدی اخی بلفظ محمول است و حاصل معنی ترکیب نیست که ملاک نشد و لغف نکرد و دید آن چیز بر دو دست من فان لامنی لا تم من اهله پس اگر می گوید مرا نکویند از اهل خانه آنحضرت قال دعوه فانه لغنی شیئی کان میگفت آنحضرت بگذارید او را و ملامت نکنید او را زیرا که بدستی شان اینست اگر نقصان کرده میشود چیزی

سایه دی

بنت

الفصل الثانی



واقع می شود آن چیز یعنی تلف شدن هر چیزی بقضا و تقدیر الهی است اگر چه بدست وی شده نعم اگر حکم شرعی در وی ثابت میبود می گردیم و اگر کسی حق خود را  
 کند چه مضایقه است و در حدیث دیگر آمده است که وایان را که ظروف بر دستان ایشان شکسته میشود ترسید که هر چیزی را اهل و مدت بقاست هذا لفظ  
 المصایح این لفظ که مذکور شد لفظ مصایح است و دومی البیهقی فی شعب الایمان مع تفسیر و روایت کرده است یعنی در کتاب شعب الایمان بآنکه  
 تغییر و تبدل در الفاظ ۲ و عن عائشة قالت لم یکن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاحشاً نبو و آنحضرت عجل کند در قول بالطح لا یخفش  
 و نبو و تلف کند در غش و قصد کند آنرا یعنی غش از وی بوجود می آید نه بالطح و نه بتلف و معنی غش در حدیث این معلوم شد و لا یخفش باقی الایمان و آواز  
 کننده در بازار یا چنانچه عادت عوام الناس است و لایخفی بالسیئة السیئة و جزا میداد ببدی بدی را و لکن یعفو و یصفح و لیکن عفو میکرد و در میگشت  
 و این صفات در کتاب فضایل آنحضرت گذشت است و دواء الزمندی ۳ و عن انس یحدث عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انه کان یهود الموضع  
 روایت از انس که وی خبر میداد از صفات و اخلاق آن حضرت که وی صلی الله علیه و آله و سلم باز پرس میکرد و باز روایت می نمود و میرفت پس  
 بخانه و یحیی عوف المملوک و می پذیرفت خواندن غلام را که بطعام میخواند چه جای احرار و یوگب الحصاد و سوار میشد دراز کوش را از جهت غایت  
 تواضع و بی تکلفی و دفع پیادگی و درینجا غایت تواضع و ترک تکلف و نفی تکبر است برخلاف عادت ملوک و جباران لغد و ایتیه یوم خیر علی حمار  
 بر اینست تحقیق دیدم اراد روز غزو خبیر با وجود آنکه روز اظهار شوکت و جلالت بود سوار بر دواز کوشی که خطمه لیف ریمان مار آن از پشت  
 خراب بود و او ابن ملجمه و البیهقی فی شعب الایمان ۴ و عن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یخسف خل  
 بود آنحضرت که میدوخت نعل خود را و خسف بر هم بنادن پاره پاره و اصل آن جمع کردن و بهم پیوستن است و یخبط ثوبه و میدوخت حاتم  
 خود را نوایا که میزد میزد و آنرا و یعل فی بلیته و کار میکرد و آنحضرت در خانه خود کما یعمل احدکم فی بلیته چنانکه کار میکند یکی از شما در خانه خود و چنانکه  
 بشر من البشر بود آنحضرت آدمی از آدمیان یعنی ثوبه می جبت جامه خود را تا خسی و خاری و از حشرات چیزی نباشد و اصل فلی یعنی  
 شش حبش است و لیکن در مواهب لدنیه گفته که شش در جامه و بدن شریف آنحضرت هرگز نیفتاد و از امام محمد الدین مازی نقل کرده که کس بر آن  
 حضرت نشسته و پشه و مانند آن آنحضرت را ایدانکرده و لیکن چون وجود چیزی از موزایات و حشرات لازم تعلق است چاره نیست از قائل شدن غلبه  
 چیزی از آن بجای شریف از خارج نه از بدن و الله اعلم و یحلب شانه میدوید و شید کوسید خود را و یغمد نفسه و خدمت میکرد و ذات  
 خود را یعنی کار خود را خود میکرد و بد بگیری کم میفرمود و دواء الزمندی و درین حدیث دلیل است بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با دشا  
 جبار و تنگبر نبود چه صدور این نوع افعال از ایشان بوجود می آید بلکه بنی مرسل متواضع بود و واقف بر مدبشریت مخصوص که او اندا و اسحق جل  
 علا بفضل عظیم و منظور اصلی تعلیم و ارشاد خلق با داب کریمه و اخلاق عظیمه بود صلی الله علیه و آله و سلم و عن خادجه بنت امیه و جمیع بن زید بن ثابت  
 با همی طلیل القدر است و از تقاضای سباحت که در مدینه بوده اند قال گفت خارج و فعلی علی بن زید بن ثابت در اندک جمله بر زید بن ثابت که  
 است فقالوا له حدیثنا احادیث رسول الله پس گفتند انما عن مرزیدار روایت کن ما را احادیث پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال  
 كنت جالسه پس گفت زید بود من همای آنحضرت فكان اذا نزل علیه الوحي بعث الی پس بآنحضرت چون من و دمی آمد بروی و می کس میفرست  
 ابوی من فلکنیته له پس میفرست من آن دمی برای آنحضرت فكان اذا ذکرنا الدنيا ذکرها معنا پس بود آن حضرت چون ذکر میکردیم ما دنیا را  
 ذکر میکرد آنحضرت دنیا را با ما و اذا ذکرنا الطعام ذکره معنا و چون ذکر میکردیم طعام ما ذکر میکرد طعام را با ما و بدان جن معاشرت و انبساط خلق و تالیف  
 قلوب اصحاب است ملاقت آنرا بآنچه از تعلقات عادت مردم و احوال ایشان است از آنچه مکرده و مذموم نیست و اما آنچه مکرده و مذموم باشد حاشی  
 که ذکر کند آنحضرت آنرا ذکر کرده شود در مجلس شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم فکل هذا حدیث عن رسول الله پس همه برین احوال و کجایات حدیث  
 شمار از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دواء الزمندی ۶ و عن انس ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان اذا صلح  
 الرجل لم یزج یدیه من یدیه بود آنحضرت چون مصافح میکرد مردمی را نمی کشید دست خود را از دست آن مرد حقی یکون هو  
 الذی یزج یدیه تا آنکه میبود آن مرد که وی می کشید دست خود را از دست آن حضرت و آن حضرت دست در دست وی گذاشته صبر میکرد  
 و نمی کشید و این دلالت دارد بر کمال صبر و تواضع آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مصافح دست یکدیگر را گرفتن و لای صبر  
 وجهه عن وجهه حق یکون هو الذی یصرف وجهه عن وجهه و دیگر دانید آن حضرت روی مبارک خود را از روی آن مرد  
 تا آنکه میزد که میکرد آن روی خود را از روی وی و لای یزج یدیه و دیده نشد آن حضرت پیش کشنده زانوهای خود را بدین  
 یدیه جلوس له پیش نهیشتی که مراد بودی یعنی در مجلس برابر صفت بنیشتی و زانوهای پیش کردی چنانکه منکران و جباران کنند و بعضی گفته

و اذا ذکرنا  
 ذکرها معنا  
 و وقتیکه  
 گفتند ما  
 میگویم آن  
 نیت را با ما  
 چه



با وی شسته بود و کان اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم یهددونه میفرمودند آن یهود را و وعید میکرد و ند که ترا چنین  
کنیم و چنان کنیم ففطن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما الذي يصنعون به پس دریافت آنحضرت چیزی که میکردند صحابه با یهودی  
از تنبید و وعید فقالوا پس گفتند صحابه یا رسول الله یهودی چه میکند و منع کند ترا از آمدن فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا ضعف  
و جان را ظلم معاهد امن کرده است مرا پروردگار من این که ظلم کنم ذمی را که عهد بست است معاهد کسرها و غیره و نه جز وی را یعنی پیغمبر را ظلم  
کنم و این که از وی دین ادا نکرده باشم ظلم است فلما فوجل لها و قال اليهودی پس هنگامی که برآمد روز گفت یهودی لشهدان لا اله الا الله  
و اشهد انك رسول الله و شطر مالي في سبيل الله و كنت نصف مالي من تصدق است در راه خدا اما والله ما فعلت بك لذي فعلك  
بك آگاه باش و بدان بخدا سوگند که نکرده ام من بتو آنچه کردم من بتو از درستی و حقیقتی الا لا نظر الى نفسك في التوریه مکران برای آنکه برنجیم بسوی صفت  
تو که نوشته شده است در توریت و در یاجم آن صفت را در تو نیست اینست که محمد بن عبد الله مولد بمکه و مهاجر بطیبه و مملکه بالشام  
محمد سپید اند و ولادت کوبکه است و هجرت او مدینه است و ملک او بشام است لیس بفظ ولا غلیظ میت درشت و عود درشت سخن و لامصاب فی  
الاسواق و نه فریاد کننده در بازارها و لا متزنی بالقش ولا فحل الخناء متنی و متصف بفخرش و نه کفایت بیوده زنی برای و تشدید با لباس و بیست  
و فخرش بضم از حد ادب گذشته در قول و خوار بفتح خارج مجسمه سخن بیوده اشهدان لا اله الا الله و انك رسول الله و هذا مالی فاحکم فیہ بما اداك  
الله و این مال من است پس حکم کن در وی بچیزی که بماند و بدانند ترا خدای تعالی بکن هر چه قرار گیرد بران رای تو ظاهر است که تمام مال را دوا باشد نخست نصف  
مال در راه خدا کرد و چون نوزایمان قرار گرفت در دل و محبت خدا و رسول خدا فرزند گشت و غلبه کرد تمام مال را صرف کرد و در آخر جان نیز فدا خواهد کرد  
و کان اليهودی کثیر المال و بود آن یهودی بسیار مال دوا البیهی فی دلائل النبوة ۳ و عن عبد الله بن الجلی و فی صحابی مشهور است آخر کسی که دوا  
یافت بکوفه از اصحاب قال کان رسول الله گفت بود پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم یکتال الذکر بسیار میکرد ذکر خدا را بسیار چه که مردم و بران  
شغل و بزرگ بود و یصل اللغو و کم میکرد و سپیده گفتن را قتل اینجا بمعنی عدم است و یطیل الصلوة و دراز میکرد نماز را از اجابت غایت شوق و حضور و مشهود  
و یفصل الخطبة و کوتاه میخواند خطبه را زیرا که یک کلمه از وی جامع معانی یحید و اندازده بود و این باعتبار اکثر احوال خواهد بود و الا در جائی که مقصود تکیه بر معظ  
و نصیحت بودی تطویل نیز کردی و ظاهر مقصود آنست که خطبه آنحضرت نسبت به نماز کوتاه بودی چنانچه در روز عید و جمعه و در حدیث آمده است که فرمودند  
نماز و کوتاهی خطبه نشان فقره و دانش مراد است چنانکه در باب الجمعة گذشت و لا تفان عیشی مع الامر مله و المسکین و نیک نداشت آنحضرت که برود همراه یهود  
و مسکین فیقضى له الحاجة پس برآورد و او را حاجت را طریقی میزدنی که شوهر وی مرد و اربل مردی کزن وی مرده خواه غنی باشد خواه فقیر الی جمیع و همیشه جمیع بنها خصوصاً  
تر و استعمال وی در آن بیشتر و تفسیر اربل مساکین نیز کرده اند کذا فی النهایه و فی الصراح اربل یوکان و در ویشان و محبان جان و دقا مونس نیز مثل آن گفته  
دوا النسانی و الدادی ۴ و عن علی رضی الله عنه ان ابا جهل قال للنبی صلی الله علیه و آله و سلم انا لا نکتبک و لکن نکتب بک بما جعل  
لغته الله علیه بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت ما دروغ گویند ایم ترا و صدق تو بر ایمان است و تو مستور صبیق و امانت و لیکن تکیه میکنیم ترا  
از کتاب و شریعت و تکیه میکنیم بر آنکه تکیه میکنیم و بحقیقت حد و عا و باعث بر آنست یعنی این را از تو بر نیستیم تا ف و دید و اگر این باشد ما را با تو  
تراعی نیست و این جا بل ملعون اینقدر نمی اندیشد و نمی فهمید که هرگاه که دمی صادق باشد و در کار دنیا با خلق و دروغ نکوید و برایشان دروغ نهد و در کار دین  
چون دروغ میگوید و بر خدا چون دروغ می بندد چنانکه در حدیث بهر قل و در باب علامات النبوة بیاید اما مقصودش چنان است که گفته شد فافهم فان قال الله  
تعالی فیهم پس فرستاد خدا تعالی این آیت را در شان ایشان فاهم لا یکتبونک و لکن الظالمین بایات الله یحسدونهم پس بدستی کا فران ترا تکیه میکنی  
کنند و لیکن این ظالمان از حد شما و کنندگان بایات خدا انکار میکنند و در کشف در تفسیر این آیت دو وجه گفته اند یکی آنکه این کا فران که ترا تکیه میکنند بحقیقت ترا  
تکیه میکنند بلکه آیات خدا را تکیه میکنند چنانکه مولی بعلام خود که مردم او را می رنجاند میگوید ایشان ترا می رنجاند بحقیقت را می رنجاند به این که با ایشان چه کنیم  
و وجه دیگر آنکه ایشان ترا تکیه میکنند زیرا که تو موسوم به صدق و امانتی نزد ایشان و لیکن انکار ایشان بایات خداست و این وجه اخیر موافق است به مضمون حدیث  
دوا التومذی و عن عایشه قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا عایشه لو شئت لسا دت معی جبال الذهب گفت  
آنحضرت ای عایشه اگر من دنیا خواهم و درخواست کنم از پروردگار خود برآینه همراه میروند با من کوهایی از جبال طلا و ان جوفه لتساوی  
الکعبه آمد مرا فرشته و بدیستی جای بنده را روی برآینه برابر بود کعبه را در بلندی مقصود بیان درازی قامت اوست و عجز و بصر حاد و جمله و سکون چشم و برای  
بنده از او اینجای مراد جای بنده را راست فقال ان و لك لیقوا علیك السلام پس گفت آن فرشته که پروردگار تو میخواند بر تو سلام و یعقول و میگوید ان شئت  
نبیا عبدان و ان شئت نبیا ملکا اگر میخواهی تو باشی پیغمبر بنده موصوف بصفت بنده کی و فقر و اگر میخواهی باشی پیغمبر پادشاه چنانکه سلیمان پیغمبر بود و فطر

الفصل الاول منهجي. ٢١





خدیجه را خبر آنکه گذشت بگفت افسد خشیت علی بنی هر آنکه به تحقیق رسیدم من بنفس خود از غایت خوف در عجب که ما و اهلاک شوم یا دین شوم یا  
خوف هزار بار بخت یا نبوت یا عدم مبرر اینانی قوم و قتل و تکذیب یا مغارت و وطن و مشهور در بیان خشیت خوف که است و کاهنان در عجب جاعه بودند که  
جسار با ایشان رجوعی بود و خبرهای راست و دروغ با ایشان میرسانیدند و دعوی علم غیب میکردند پس آنحضرت از شدت این حال رسید که مبادا این  
قبیل باشد اما این ترس پیش ازین حال بشنیدن آوازها و دیدن روشنی با محتمل است اما بعد از شدت ملاک و نزول قرآن و ظهور انوار وحی بسی بعید است زیرا  
که در این صورت آن حضرت را علم ضروری به نبوت حاصل شده دیگر این ترس چه احتمال دارد و لهذا قاضی ابوبکر بن العربی این احتمال را باطل کرده است و الله  
اعلم ضالت خدیجه کلا بر کف خدیجه این چنین خواهد بود و والله لا ینفیک الله ابدا بصیرت خدایه و سکون خاطر و کسر زاری و سکون یا از خزی بکسر خاطر میسر است  
یعنی بجز اسو کدر رسوا نمیکرد و اندر ترا خدا تعالی همیشه و بجاء حمل و نون نیز و امتیاز از حزن و یار این تقدیر بقوت و زامی نهموم یعنی محزون و غمگین نمیکرد و اندر خدا  
تعالی ترا انک لفضل الهم زیرا که برستی تو هر آنکه صله و چون میکنی و هم را یعنی قرابت از قصد و الهی و است و راست میگوئی سخن را و در بعضی روایات زیاده کرده  
این را که بودی الامانه و ادا میکنی امانت را و تحمل الكل و بر میداری کرانی را و کل بفتح کاف و تشدید لام نقل و کرانی از هر چه برداشته نشود و معنی خیال نیز  
آید و اتفاق بر ضعیفان و غیر بیان و یتیمان نیز داخل کل است و اشتقاق وی از کلال است بفتح کاف سستی و ماندگی و در فتح الباری گفته که کل کسی که شغل  
نیت در کار خود و تکسب المهدوم و کسب میکنی مهدوم را یعنی از کسب و تجارت بخوری و این مع بود و در عرب و بضم تانیر و امتیاز یعنی در کسب  
معمای غیر خود را یعنی مالی میدی مردم را که بدان کسب و تجارت میکنند و صرف میکنی مال را در وجه خیر و بعضی مراد به مهدوم فقیر میدارند که در حکم نیت  
است که تصرف نیت مراد را یعنی فقر را در کسب میدادی بدان مال ایشان و تصرفی الضیف و معانی میکنی همان را فقری بفتح فاء میگویند قاف از فقری بکسر  
قاف و به معنی جوانی کردن و تعیین علی نوائب الحزن و یاری میدی خلق را بر حوادث حق یعنی هر که بگذرد در مانده میشود مثل قرض و مال و بیت مدسکینی  
و یاری میدی او را و بهائی می بخشی او را از آن و رطه و نوائب حق بجهت آن گفت که بگذرد تا حق مثل اسراف و غضب و مانند آن در مانده نشود که اعانت  
در آن مذموم است استدلالی کرد خدیجه رضی الله عنها انصاف آنحضرت بکارم اخلاق و حمایه صفات بر عدم اصابت کمرویات در دنیا و دین و این از  
غایت خواست و معرفت خدیجه و جزالت دای او بود و چگونه نباشد که مدتها می دید و صحبت آنحضرت بود و صلی الله علیه و آله و سلم و اول کسی که حقیقت  
ایمان آورد و دوست و همسایه را با وی مشارکت دین صفت نیت رضی الله عنها انطلق به خدیجه الی و دقه بشیر و آنحضرت را خدیجه بسوی و رقیه  
بفتح و او را و قاف ابن نوفل بن عم خدیجه پسر عم خدیجه زیرا که خدیجه بنت خویلد بن اسد بن عبد العزی و وی و رقیه بن نوفل بن اسد و وی مردی بود که نظر  
شده بود از جاهلیت و بنحیل را زبان عربی ترجمه نمیکرده و پیر کمر بسته و اعمی کشته فقال الله یا ابن عم اسمع من ابن اخیت بر کف خدیجه بر  
ورقه را می پسر عم من بنو از برادر زاده خود آنچه میگوید یعنی از آنحضرت این بروش عرب است که در مجاورت یکدیگر را برادر و برادر زاده و هم و این که  
خوانند اینجا با در زاده خوانند بجهت کبر سن وی و بعضی گفته اند که ورقه در سن و در مرتبه والد آنحضرت بود و صلی الله علیه و آله و سلم فقال له پس گفت  
مر آنحضرت را در قرابا ابن اخ ما از وی ای برادر زاده من چه چیزی بینی فلجبه رسول الله پس خبر داد ورقه را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خبر  
ما دای جز چیزی را که میدید و مشایخ طریقت این را ساند میگیرند برای عرض و قایع و مقامات بر سران خود فقال و دقه هلاکنا مؤس الذی انزل  
الله علی موسی پس گفت ورقه این ناموس و فرشته است که فرستاد خدا تعالی بر موسی علیه السلام و در روایتی تل بشده بد معلوم و مجهول آمد و ناموس  
و صاحب هر کسی را گویند که مطلع بشیر باطن امدی و بعضی گفته اند ناموس صاحب سرخیز و صاحب سرش را جاسوس خوانند و مرا و اینجا جبریل علیه السلام  
و علی موسی گفت ز علی عیسی از جهت عظم شأن موسی و جامعیت کتاب و شریعت وی اگر چه ذکر عیسی مناسب تر بود بدین نصرت یا لیتنی فیها جذا عی  
کاشکی میبودم من در وقت نبوت و دعوت نوح و ان و قوسی و جوع جیم و ذل مجله اصل در بهایم که سفندی را گویند که در سال دوم و کاوسی را که در سال سوم  
پوشته که در سال چهارم باشد و اینجا مراد جوانی و قوت است لیتنی اکون حیا کاشکی من بیاشم زنده اذینخرجک فومک و قتی که بیرون آرند ترا هم  
تو فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم او منجری هم آیا بیرون آرند کان من اندایشان قال لخم گفت و رقراری بیرون خواهند کرد و  
له یات و یصل قط بمثل ما جئت به الا عودی نیا و در هیچ مردی بر گز نماند آنچه آورده تو یعنی نبوة و شریعت مگر آنکه دشمن داشته شد آن مرد  
و در روایتی الا و دی یعنی هر که پیغمبر شد او را کافران دشمن شدند و اید اگر دشمنان بدر کف هومک و اگر در مایه بار و ز تو یعنی در آن ایام که تو دعوت کنی و قومی  
تو ترا در مقام این نشوند و بارند و من زنده باشم انصرک نصره خود را یا ربی میدی ترا یاری دادنی سخت میباشد از دفع بهره و سکون زای نیز نبوت  
شده اندیش و دقه ان قوفی پسر دنگ نکر و در بقره که میرانیده شد غلب بفتح شین و بلفظ معلوم از ثوب معنی درنگ کردن و در اصل تخلی کردن  
یا بجزی بدانکه در ایمان و ورقه بان حضرت خلافت نیت و لیکن در صحبت خلاف است اگر این واقعه بعد از نبوت است صحابی است و اگر در مایه

احوال است چنانکه ظاهر است صحابی نیت و الله اعلم و فتنی الوحي و بعد از آنکه وحی بر آنحضرت آمد و نبوت ثابت شد فتور پذیرفت و وحی و انبیا می آمدن باز  
ایستاد و فقرت سستی و زمان میان دو پیغمبر و ادایا با ایشان وحی از پایی آمدن است و مدتی تاخیر شدن در آن و فتور در اصل منبأی اضعف بعد از قوت  
و سکون بعد از حدت است و گفته اند که مدت فتور سه سال بود و بعضی شش ماه گفته و بعضی دوین سال و شیخ ابن حجر گفت مراد بفتور و نمی میان نزول اقرار  
باسم ربک و یا ایها المدثر عدم جمیع جبرئیل نیست بلکه تاخیر نزول قرآن جبرئیل می آمد اما قرآن نمی آورد و گفته اند که حکمت در فقرت وحی و تاخیر وحی آن بود که بارگاه  
از آن حضرت خوف که عارض شده بود و حاصل شود شوق و انتظار بیت و درست که ولادایا می فرستاد و نه نوشت سلامی و کلامی نفرستاد و تحقیق  
علیه این مقدار از حدیث بخاری و مسلم روایت کرده اند و زاد البیاض و زیادت کرده است بخاری بن داود که حق بن النبی تا آنکه اندو بکین شد پیغمبر  
صلی الله علیه و آله و سلم فيما بلغنا در آنجا رسیده است ما را از احادیث و دله بر وجود حق این کلام می آید از او بیان حدیث است که در میان آورده  
خوفا غدا منه مراد آنکی میزدی من و دوس شواهی الجبل اندو بکین شد آن حضرت آنجا اندو بکین شدنی که با مدد کرد آنحضرت و کشت چند بار تا با بیان  
اقتدار سرای که بهای می بند یعنی میخواست که از بالای کوهها خود را بپندارد و هلاک کرد و از جهت فقرت وحی و غایت محنت فراق و شدت اشتیاق فکلا الوحي  
بند و فوج جبل لکی یلفی فتنه منبه پس هرگاه که برآمد بالای کوهی تا بپندارد خود را از کوه و دود و بضم ذال و کسر آن بالای هر چیزی منبأی له جبرئیل پدید  
و ظاهر محنت ملو و جبرئیل فقال پس گفت یا محمد انک رسول الله حقاً بر سببکه تو فرستاده دانی برستی ظاهر این کلام در آن میگرد که خوف و اندیشه  
آنحضرت از گمانت و مانند آن بود و لیکن ممکن است که مراد آن باشد که چون تو رسول خدای برحق از همه فایات امین باش و عاقبت کار تو به وجه در دنیا و  
آخرت خواهد بود اگر چه محنت و اتلا در میان آید فیسکن لذلک جانش پس می آید ازین سخن ترس دل وی فی الصراح جاش بر آمدن دل از ترس و اضطراب بهمه و وحی بهمه  
و فقرت فتنه و قرار گرفت نفس مبارک وی و عن جابر انه سمع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یحدث عن فقر الوحي روایت از جابر که  
شنید آنحضرت را که حکایت میکرد از فقرت وحی فرمود فبیننا انما امشی مع من صومنا من السجدة پس را نشانی آنکه من میروم شنیدم آواز منی از آسمان و فتنه  
بصری پس بر دوشتم میان خود را فاذا الملك الذي جاءني بجواء قاعد علی کسی بین السماء و الارض پس ناگاه فرشته که آمده بود در آنجا حاضر شد  
رجعتی میان آسمان و زمین فجلثت منه و عبا پس ترسانیدم من از وی ترسانیدنی جا شایم و بهمه و مثله ترسانیدن حق هویت الی الامراض  
تا آنکه افتادم من بر زمین فجلثت اهلی پس آمد من اهل خانه خود را فقلت ذملونی ذملونی بجامه پیچیده را بجامه پیچیده را و بعضی روایات زلفونی یکبار  
و در روایت دیگر درونی آن نیز معنی ترسید است از ظاهر معنی جامه بر بالای جامه پوشیدن فملونی پس بجامه پیچیده را فقلت الله پس فر فرستاد خدا  
اتالی یا ایها المدثر فمناذرا ای مدیحه پیچیده پس پیچید و دعوت کن خلق را و ربک فکبر و پروردگار خود را بزرگتر از منی از خلق ترس و ظاهر  
لکن و ثبات فظهر و جاعای خود را پاک کن از سبب است و بعضی گفته اند مراد بر ثبات صفات نفس است و تطهیر کثابت از اجتناب زنا و الوجف فاهجر  
و یلید بر ترک کن مراد شرک است و عبادت او مان و نفس و ثبات نیز تفسیر کنند و مال یکی است قدحی الوحي و تبايع پسر کرم شد وحی و پایی آمدن گرفت  
متفق علیه و عن عایشة ان الحادین هتاهم و ابیت از غایت که عایشه بن هشام که صحابی است و برادر ابی جریج بن هشام اسلام آورد پیش از فتح  
صاحب محارم اخلاق بود در جاهلیت و اسلام سال رسول الله رسید پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم کیف یاتیک الوحي چگونه می آید ترا و وحی فظال بهی  
الله پس گفت پیغمبر خدا ایها یا نبی مثل صلصلة الجرس که گاهی می آید مانند آواز جرس که طنین دارد و صلصلة را صل اول آن پس بر آید چون بار بار  
جسب بآید شود و آواز را در یکدگر داخل کنند بعد از آن اطلاق کرده شد بر آواز که از طنین دارد و بعضی گفته اند که صلصلة آوازی که پیغمبر آید و در اول و دوم و سوم  
نگردد و کربال و تحقیق تشبیه وحی بآن برای تفهیم عامه است و هو الله علی و این قسم وحی سخت ترین آن بود بر من در فهم مقصود زیرا که فهم معنی از کلام مثل صلصلة  
مشکل تر است از فهم کلام مردی بخاطرب هم و لیکم معنی پس منقطع میشد یا قطع کرده میشد ملک یا وحی از من میخند و حین عند ما قال و حال آنکه تحقیق باید که  
از آن وحی چیزی را که گفت فرشته و قسم بفتح تها نیه و ضم آن و کسر صا و بضم تخا نیه و فتح صا و بر سر و انیت قسم بفتح تها نیه و ضم آن و کسر صا و بضم تخا نیه و فتح صا  
قطع با جدای و این جا بغایت یعنی اگر چه ملک منقطع میشد اما علاقه هنوز باقی میبود و لیکم یا نبی مثل صلصلة الجرس که گاهی می آید مثل یکدگر برای من نشتر بر  
بردی چنانکه مشهور است که جبرئیل بصورت دجی کلبی می آمد فیکلف فلی ما یقول پس سخن میکرد و مافرشته پس یاد میکرد چیزی را که میگفت و گفته اند که برای  
استفاده و استفاد میانی شکل و سابع مناسبت شرط است و اینجا بدو طریق بود که گاهی ملکیت جبرئیل در روحانیت وحی به آنحضرت غالب می آمد و آنحضرت را  
از بشریت غایب می ساخت این نوع اول است و گاهی بشریت آن حضرت بر جبرئیل غالب می آمد و جبرئیل متصف به وصف بشریت می شد و این  
نوع ثانی است و این بر تقدیر است که صلصلة آواز وحی باشد چنانکه ظاهر جارت حدیث ناظر بر آنست و معنی یکویند که این صلصلة آواز جبرئیل بود  
و حکمت در تقدیم وحی آن بود که تا آن حضرت را آن جانب آورد و فرج کند و وحی سمع او را و در وحی جای خیر نماند و وحی باشد و برای جمع هم و توحید

با جانب کذا فی فتح الباری واندک علم قال عایشة ولقد دایم یترسل علیہ الوحي فی الیوم الشدید البدر کنت عایده وبتحقیق دیدم من آنحضرت فرمود  
 می آمد بر آنحضرت و می در روزی که سخت سرد بودی فیصم عنده و انجبت لیتقصده و قاپس منقطع میشد و می از وی و حال آنکه بدستی از پیشانی می میخیزد  
 غری را ظاهر است که این حال در نوع اقل میبود و تواند که در نوع ثانی نیز عارض میشد و باشد متفق علیه ۱ و عن عباد بن نعیم عن و تخفیف با برمود  
 بن الصامت صحابی مشهور است از اکابر انصار حاضر شده و عقبه اولی و ثانیه را و در زمانه شایع است که قال کان النبی کنت بود پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 و سلم اذا انزل علیه الوحي و تشیک فرود فرستاده میشد بروی و می کرب لذلك تخمین و اندوختن ساخته میشد از جهت و می بسبب شدتی که  
 میرسید یا بسبب تمام مطالعه حقوق عبودیت و ادای شکر نعمت از است و کرب بفتح غم و اندوه که بدان دم گرفته میشد و تقبیل وجه و تخفیف  
 بکشت روی مبارک و می و ربه بهضم فاکستر کنی و فی دوایه و در روایتی انجین آمده که چون نزول میکرد بروی و می نکس و اسه پایان می افکند  
 آنحضرت سر خود را و نکس ایضاً به دو سه هم و پایان می افکند باریان آنحضرت سر بای خود را نکس فرود افکند فلما انزل عند دفع داسه پس چون بر طرف  
 میشد و می از آن حضرت بر می داشت سر مبارک خود را و اتلی بهضم هزه سکون ثناته و کسر لام بلفظ مجمل و اصل آن یعنی حواله کردن است و سر باریان افکند  
 اصحاب یا از جهت سبب حال آنحضرت بود و باریان یا بجهت مراقت و اتبع و اندک علم دوایه مسلم و عن ابن عباس قال لما نزل رایت است از  
 ابن عباس گفت هنگامی که فرو آمد این آیت که و انذر عشیرتک الاقربین و سر بران از عذاب خدا قبیل و تبار خود را که قریش باشد خروج النبی صلی  
 الله علیه و آله و سلم بیرون آمد آنحضرت حتی صعدا لصفا تا آن که برآمد که صفا را مجمل مینامید پس در سیتاد و کشت آنحضرت که آواز میکند و قبیل بای قریش  
 را نام نام و گفت یا بنی فها ای پسران فخر بکبر و سکون نام پدر قبیل است از قریش یا بنی عدی ای پسران عدی نیز نام کسی است از قریش بطون  
 قریش اما در بعضیهای قریش را بنی معنی شکم است و معنی کرده کمتر از قبیله آنچنانکه جمیع شده اند همه قبایل و بطون فجل الرجل اذا امر  
 لیستطیع ان یخرج او یسل و سولا پس کشت مرد چون بنی توانست که خود بیرون آید میفراود و از جانب خود دلینظرها هو تا نگاه کند و به بیند که چیست این ندا  
 کردن و چه غرض دارد و بجا ابوطالب فرمود پس آمد ابولهب بن عبدالمطلب که عم آنحضرت بود و مشرک بود و قریشیان دیگر میبهره او آمدند و قتال او اینهم  
 از آن خبر تکه آن خیلان میخیزد من صفع هذا الجبل پس گفت آنحضرت خبر دهید مرا که خبر دهم من شما را که سواران بیرون می آیند که از این کوه و فی دوایه و در  
 روایتی انجین آمده که از خیلان میخیزد بالوادی نزدیک از قصر علیکم سواران بیرون می آیند با و می یعنی بکوه در حالی که میفرستند آن سواران که غارت آید بر شما  
 و هلاک کنند شما را تغییر بهضم فوقانیه و کسر غین مع و سکون تخانیه از غارت یعنی غارت کردن آنکم مصد فی آیا سید شما است که دانده مرادین خبر  
 فالو انهم کفتم آرمی ستم راست که دانده ترا ما جونا علیک الاصدقا تجربه نگرفته ایم و نیازم و دیگر تو کرستی را قال فی ینذیر لکم پس بدی  
 عذاب شدید گفت آنحضرت پس بدستی من ترانده ام شما را میان و دوست عذاب سخت یعنی میترسانم که عذاب شدید شما را پیش منی است قال ابوطالب  
 قتالک گفت ابولهب زبان و هلاک با و در الهذا جمعت آیا برای همین فرام آوردمی تو را فتولت پس فرود آمد سوره تبت هذا ابوطالب و نب هلاک باد  
 هر دو دستی بای لب و هلاک شد و لفظ بیا معجم است و در بعضی روایات آمده است که ابولهب هر دو دست خود شکلی برگرفت و بجانب آن حضرت انداخت  
 و این حدیث در بابی که پس بایب غمیزان است گذشته است متفق علیه ۱ و عن عبد الله بن مسعود قال یومنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 یصل عند الکعبة و یثانی لک آنحضرت نماز میکند و در دو خانه کعبه و جمع قریش فجالهم و حال آنکه با عتی از قریش در مجلسهای خود بودند که در حرم داشتند  
 اذ قال قاتل ناکاه گفت کونیده و در روایت بخاری قائل منهم یعنی کونیده از قریش و در روایت بخاری بن نیز زیادت کرده که گفت کونیده الا  
 انظر فی هذا المرامی آیا نگاه میکنید بسوی این ریا کننده یعنی آن حضرت و کونیده این سخن ابوجعل بود لعنة الله علیه که گفت اهلکم یومر الی جز و آل فلان  
 که ام کل از شما باید و برود بسوی شتر کشته شده است در اول و فلان یعنی فلان قبیل و فلان محل و جزو بفتح جیم و زای شتر که پاره پاره کرده شود و بر شاه نیز اطلاق میکنند  
 انجید الی فرشتا شتر کشته و در ماسر قصه کند اگر بسوی قریش و ی بفتح فاکس و سکون را و ثانی مثل سرکین در شکبه بسوی خوی و ی و سلا ففتح سین و تخفیف لام بوی  
 اگر دوی بوی باشد از آدمیان و مویشی و بعضی گفته اند مخصوص بمویشی است و در دیان کشیده میگردند و بهر که از دو بهند آن شتر کور را حتی اذا بعد وضحه  
 میباید کشیده تا اگر وقتیکه سحر کند آنحضرت بنده آنرا میان هر دو شانه وی فانبث شقام پس برخاست و رفت بدخت ترین ایشان که عقبه بن ابی معیط باشد بهضم  
 میم و فتح عین حله و سکون تخانیه و او را با شقی گفتند تا اگر ابوجعل سر کرده این استحقاق بود و می امر کرد باین زیرا که مباشرت فعل قبیله است از سبب بطن و درین  
 آیت تلج است بقول وی سمانه اذا انبعث اشقا پاکر کی کنند تا تو ملج باشد فلما بعد وضحه می کشیده پس هنگامی که سجده کرد آنحضرت بنده آنرا  
 میانه دو شانه وی و ثانی النبی صلی الله علیه و آله و سلم مساجدا و بر جانند آنحضرت سجده کنند و خضکوا پس خندیدند این مشرکان حتی  
 حال بعضهم الی بعض من الضحک تا آنکه میل کردند بعضی بسوی بعضی از خنده میل گزینی و می و ضحک بکسر ضا و سکون حا و بفتح ضا و کسر حایز



آنکه فاعل منطلق الی فاعله پس رفت روزه بسوی فاعله بر ارضی الله عنهما و خبر کرد که نیده که وی بن معبود و فاعله شعی پس پیش آمد فاعله در حالی که میدود و دشنامی میکند و ثبت الله علیه و آله و سلم ساجدا و بر جای ماند آنحضرت سجده کند و حق القنه عنه تا آنکه انداخت فاعله رضی الله عنهما آنرا از بالای آن حضرت فاعله بنجم در روی او و فاعله بر آن بختگان در حالی که دشنام میکند ایشانرا مورین قوت و سمیت فاعله و شرف کرامت اوست که با وجود صغر سن بر روی ایشان را دشنام کرد و ایشانرا مجال تعرض بوی نشد فاعله فاضل شوال الله صلا الله علیه و آله و سلم الصلوٰۃ قال پس بجای تمام کرد آنحضرت نماز را صلی الله علیه و آله و سلم گفت اللهم عليك بقا پیش خداوند بر تو باد که بگیری قریش را از آشنایان که از ایشان و مستر نبدان و غدا بکنی ایشانرا قتلش را بگردان و دعا را و کان اذا دعا دعا ثالثا و بود آنحضرت چون دعا میکرد و میخواند خدا تعالی را دعا میکرد و بار و اذا سال سال ثلثا و چون سوال میکرد و میطلبید چیزی را از خدا تعالی سوال میکرد و بار و بعد از آنکه علی العموم دعا کرد بخصوص این شقیقه الی بوند نیز پیش کشید و گفت اللهم عليك بعمرو بن هشام نام ابی جبل لعین است و عنبه بنضم عین و سکون تان و بیهقه بفتح و او مشبه بفتح شین و سکون ی بن زحیه بر د برادر است و الولید بن عنبه بنضم عین و سکون فغانیه و امسه بن خلف بفتح غا و لام و عنبه بن خلف بفتح ط و عاده بنضم عین تخفیف میمنه الولید بن اشیاب و دند که سر کرده مشرکان و مومنان بود و دند آن حضرت بر اندازی ایشان بسیار میکرد و تحمل و زید و چون وقت آمد و فرمان الهی در رسید بجای عمل خود رسیدند و کار با مضاکینه لطف حق کرد و ماسا با کند چون که از حد بگذرد و سوا کند قال عبد الله گفت عبد الله بن معبود که راوی این حدیث است فوالله لقد دایمهم صریح یوم بعد پس بخدا سوگند بر آنجه تحقیق دیدم ایشانرا پاک شده و بر زمین افتاده روز جنگ بدر که مجبوری الی الفلبس پشیمیده شدند و انداخته شدند بسوی چاه قلب بدی چاه که در بدر بود فی الصراح قلب چاهی سرگردان که فیه قال رسول الله پشیمیده خیمه خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اشیاح اصحاب القلب لحنه و دینی فرستاده شد این چاه را که در چاه انداخته شدند لعنت و خطاب گردان ایشان که ما وعده خدا است یا فیتیم شایم یا فیتیم و ثمره کلام در کتاب الجهاد گذشت و انداختن این همه مشرکان باعتبار غلبه است و الا میگویند که عماره بن الولید در بدر بود بلکه در جشمه مرد و عقبه بن ابی معیط بعد از رجوع از بدر کشته شد و امیر بن خلف بسبب آس کردن و کران شدن وی در چاه انداخته شدند چنانچه در کتب سیر مذکور است متفق علیک بدانکه درین حدیث اشکال کرده اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون در دنیا بر جا ماند با وجود اثبات نجاست بر پشت شریف وی و جواب داده اند که آن حضرت ندانست که چه چیز بر پشت وی بناده اند پس بر جای خود مانده و بکشت کرده اند که پس بر اجساد علم نجاست قضا نکرد پس شافعی جواب میگویند که نماز نقل بود و پیشاید و وقتی دیگر اعاده کرده باشند و اگر فرض بودیم وقت موعود بود کرده باشند ولیکن میگویند که اگر میکردند نقل کرده میشد زیرا که نماز فرض بجماعت میکنند و حال آنکه یکس نقل نکرد و بعضی میگویند که کسی را کاه و شمشیر شده و او را شمشیری نماز آنچه که در ابتدا مانع انعقاد است فاسد میکرد و نماز او و باین حدیث استدلال میکنند بر آن و بخاری نیز هم برین روایت و عمل ابن عمر نیز همین بود و الله اعلم چون میدید بر جامه خود خونی در نماز می بنهاد و جامه را از بر و میکشید و در نمازی که میکشاد و او عین عایشه الها قالک روایت است از عائشه بدستهایش گفت یا محمد الله هل فی عليك یوم کان شد من یوم اجد آیا آمده بر تو روزی که بود سخت تر از روز احد سختی با آنحضرت رسید و بود که دندان شریف مجروح شد و بیخ خود در رخساره مبارک خلیه و چیزها دیگر که در حدیث آینه بیاید فقال لقلیث ففعلک پس گفت آنحضرت بر آنجه تحقیق دیدم از قوم تو آنچه دیدم که از ایشانست ما لعین منهم بود عقبه و بدو سخت ترین آنچه دیدم از این قوم روز عقبه است عقبه بفتحات راه میان کوه و ظاهرا است که مراد بعقبه مکانی است که در نماز است و مجرب بدان مصاف است و او را جرعه العقبه میگویند چنانکه در کتاب الحج گذشت و آنحضرت در موسم حج آنجا استیاد و قبایل را دعوت کرد چنانکه عادت شریف بود که در موسم و مجامع دعوت میکرد و مردم را ترغیب ترغیب مینمود آنحضرت از آنجا بجانب ثقیف رفت و این عبدالله بن جحانه بن عبد الوالی الف بعد از وی لام مکور قبل تخانیه بن کلال بنضم کاف شخصی بود از رؤساء ثقیف و این دعوت کرد چنانکه فرمود از اهل ثقیف فتنی وقتیکه عرض کردم نفس خود را علی بن حید یا بلبل بن کلال فلیجئنی الی ما اودعک پس پاسخ نداد مرا آنچه خواستم یعنی قبول نکرد دعوت اسلام ما و جابلان و بی خردان آن مکان ایذاها کردند و آنحضرت را سنگها زدند و خون آنرا ریختند فاعل منطلق الی فاعله پس رفت و روان شد من حال آنکه اندوه کسینم علی دجی رفتم بر روی خود یعنی حیران و مغموم که درمی یابم که گجای رجوعی آرم جیت زور اغیب روزه دیوار سنگ بادی بار و نه بلای در دندان از دو دیوار می بارد و فاعله استغفر الا بطن الثعالب پس بوی نیادم که بر بومنی که نام وی قرن الثعالب است بفتح قاف و سکون ما و نون که آنجا میقات اهل نجد است و او را قرن النازل نیز گویند فوفقت داسی پس بر دوشتم من سر خود را فاذا ابنا بصا بن فدا الطلحی پس ناگاه من طابین و مقرون با بری ام که به تحقیق سایه کرده است مرا فظرت فاذا فها جبرئیل پس ناگاه کردم پس ناگاه دران صاحب جبرئیل است فنا دانی پس آواز داد مرا جبرئیل فقال ان الله قد سمع قول قومك پس گفت بدستی خدا تعالی شنید سخن قوم ترا و ما دعا عليك و بشنید آنچه و کردند بر تو و جواب بتو و دند تکذیب

کوه بارانی  
فرشته

و سختی و درشتی و بلند بخت عليك ملك الجبال و بر آيينه تحقيق فرستاده است بر تو فرشته نگاره های رومی زمین خوار است لثامه و بهما شئت فيهم  
تا بفرمائی تو آن فرشته را بچیزی که میخواهی نو در قوم خود از عذاب و بلاک و پست و زیر کردن ایشان در میان کوه ها قال گفت آنحضرت خدا دانی  
ملك الجبال پس آواز داد مرا فرشته که با منم علی پس سلام کرد بر من فقال پس گفت آن فرشته یا محمد ان الله قد سمع قول قومك  
ای محمد بدستی نه ایتعالی تحقیق شنید سخن قوم ترا و انا ملك الجبال و من فرشته کوه ها ام و کوه ها حواله من است قد بعثنی ربك اليك بتحقيق فرستاده  
است مرا بر آورد کار تعالی بسوی تو لثامه فی بامرك تمام کنی قرابا مرخود و هر چه فرمائی بکنم ان شئت انی طوبی لهم الاخشیين اگر بخوای تو که چشم زهر بر ایشان  
هر دو کوه را که اخشیين اند اخشیين بخا و محرم و شین بجه و بار موحده نام دو کوه که در میان آنها آبادان است فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
بل دجوان منخرج الله من اصلهم من بعد الله وحده لا شريك له پس گفت آنحضرت میخواهم با آن ایشان بکند سید و در هر کوه بر آورد و طوبی  
از پستی های ایشان کسی را که پرسند خدا را تنها و شریک نیا رد بسوی متفون علیه ۱۲ و عن انس ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كسرت دباغیه نو  
لحد و ایت از من که آنحضرت شگسته شد یکی از چار و دندان مبارک وی که از ازار با عید میبویند و زاحد و رابعه بفتح را و تخفیف یار و وزن ثانی چار  
دندان که میان ثنایا و انیاست و و بالا و دو پایان پس دندان منی شغلی شگسته شد و لب پایان نیز مجروح گشت و شکسته شدن دندان نه بان معنی که از  
بیخ افتاده باشد و دندانها زخمیده باشد باشد بلکه پاره از آن جدا شد و این از دست عتبه بن ابی وقاص بود و در اسلام صحبت  
وی اختلاف است و از اولاد وی هر که زاییده می شد چون بلوغ میرسید دندان پیش او دوید و شجفی دانه و شکستگی کرده شد و در سر مبارک وی  
شخم بفتح شین و تشدید و جوی تا سنگی در سر و در بعضی روایات در جبهه آمده آورده اند که هر شبی از کوه فرو آمده فاعل آنرا پاره پاره کرد و چیزهای دیگر نیز  
رسید کافران در میدان کوه ها کنده بودند اسب آنحضرت در آن افتاد پس طلحه بن عبید الله آمد آنحضرت را در کنار گرفت و برداشت و فرمود واجب  
طلحه یعنی واجب کرد انید طلحه بر ای خود بهشت را و حلقه خود که بر سر داشت در رخسار شریف در رفت چنانکه ابو عبیده بن الجراح بدندانهای خود از او برگرد  
و دندان او را برد و مالک بن سنان خون آنحضرت را بکبک و آنحضرت فرمود بر کوه خون را بکبک واجب شد و از جنت فجعل یسلط الدم عنه  
پس گشت آنحضرت که پاک میکند خون را از خود و سلط لب کاسه با گشت پاک کردن و دور کردن زن خضاب را از دست و یقول و می گفت  
آنحضرت کیف یفعل قوم یثیروا من فیهم و کسر و ارباعه چگونگی رستگار شوند که وی که شکستند سر غیر خود را شکستند دندان او را  
و آورده اند که علی مرتضی بیچو آورده و فاطمه را بر اند پاره سوخت و در زخم نشاند و در بعضی روایات آمده است که چون در آن حضرت تغییری بکلم شریف  
را ه یافت این آیت نازل شد لیس لك من الامرشی اوتوب علیهم و یغذ بهم فام ظالمون و نیز آمده که آنحضرت خوراک پاک میکرد و میگفت اگر قطره از  
وی بر برین افتد فرو می آید بر ایشان عذاب از آسمان و فرمود اللهم اغفر لهم فانهم لا یعلمون و دواء مسلم ۱۳ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلى  
الله عليه وآله وسلم ان الله غضب الله علی قوم ضلوا لنبیه کف آنحضرت سخت شد خشم خدا بر قومی که کرده اند پیغمبری که فرستاده شد  
بر ایشان و شیوای و با عینه اشارت میکرد آنحضرت باین فعل بسوی دندان خود و شکسته شدن آن از دست ایشان و فرمود انشد غضب الله  
على جمل فیئله رسول الله سخت است غضب خدا بر مردی که بکشد او را پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم فسیل الله دماءه خدا احقر از که از قتل جد  
و قصاص مرا و رسول انذی ذات شریف خود را داشته یا پیغمبر را از پاک گشتن پیغمبر حق است و محل اشتباه نه پس مقبول وی واجب القتل و دوزخی است  
بی شبهه متفون علیه و هذا الباب خال عن الفصل الثانی و این باب خالی است از فصل ثانی الفصل الثالث عن یحیی بن ابی کثیر از اعلام تابعین نقلاً  
ایشانست و از عباد و علماء ثبات است ایوب گفت که باقی ماند بر روی زمین مثل یحیی بن ابی کثیر قال سالک با سلمة بن عبد الرحمن گفت یحیی پرسیدم  
ابا سلمة پیغمبر عبد الرحمن بن عوف را که وی از کبار تابعین و مشاییر علماست و از فضایل سجد است عن ابی مازن قال من الملقان از نخستین چیزی که فرو فرمود  
از قرآن قال یا ایها المندثر گفت نخستین چیزی که فرو فرمود از قرآن یا ایها المندثر است قلن یقولون اقرأ باسم ربك گفت یحیی گفتم میگویند که اول آنچه نازل  
شد اقرأ باسم ربك الذی است قال فی صلیة سالک خابوا عن ذلك گفت ابو سلمه سوال کردم من جابر را از ان یعنی وی نیز جواب گفت چنانکه من گفتم و قلت  
له مثل الله قلت و گفتم مرا و او را خدا آنچه گفتمی تو مرا که میگوید اول نازل اقرأ باسم ربك است فقال لی جابر لا احدثك الا بما حدثنا رسول الله  
پس گفت مرا جابر حدیث میکنم ترا که آنچه حدیث کرد مرا پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم قال حدیث که آن حضرت کرد این است که گفت  
جاءتني امرأة مشهرا جاورت کردم و غلوت گزیدم بخار حرا و کما و طاقصیت جوار و طاقصیت پس بنحای که گذاردم و تمام کردم خلعت و اعتکاف خود را  
فرو و آدمم از کوه فود بیت پر آنرا نکرده شدم من فظنن عن یحیی فلم اشیئا پس نگاه کردم من از جانب استامی خود پس ندیدم چیزی را و فظنن  
عن ثمالی فلم اشیئا و نگاه کردم جانب چپ خود پس ندیدم چیزی را و فظنن عن ثمالی فلم اشیئا و نگاه کردم جانب چپ خود پس ندیدم چیزی را

الفصل الثالث

فوقت اسی ہیں بروا تم من سرخو وراو کر ستم جانب بالا فرایت مشیما پس ویدم چیز را عبارت از فرشتہ کہ خبر دوا و نبوت تاکثر قصہ فانیت خدیجہ میں  
آمد خدیجہ بافتلت پس گفتیم بحیث شدت خوف و وحشت کہ بن سرایت کردہ و راہ یافتہ بود و ثونی بجایم پدید برافد ثونی پس محمد پندہرا بجاہم و صبا  
علی ماء باردا و نختند بر من آب سرد کہ در دفع غشی و ہوش آمدن تاثیر می نوی در وقتیک یا ایہا المدثر فاعلم فانہم و ربک فکبر و لیا بلخظہم و الوجز  
فاجہر فیہم این فصل اول در حدیث جاہر گذشت و ذلک قبل ان یفعل الصلوۃ و این پیش از آنست کہ فرض کردہ شود نماز متفق علیہ و کفہ اند کہ در اینجا  
اقتباہ حال است بر او و صواب آنست کہ اول ما انزال قرآن باسم ربک علمت و یا ایہا المدثر نزول وی بعد از فترت حسی است و شاید کہ راوی این حدیث  
اختصار کردہ وقتہ را و علی کرد ذکر نزول اقرار یا مستحبہ شد امر بروی باختلاط یا نسیان و حقیقت حال آنست کہ در مفصل اول گذشت ۱۰ باب علامات  
النبوت علامت و معلم بفتح و علم بفتح تین در اصل نشان کہ بر سر راہ ہنند و مراد اینجا نشان است کہ دلالت کند بر پیغمبر آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انصافا  
و اخلاق و فضایل و شمایل و احوال آن حضرت کہ عاقل متفلس کہ در آن نظر کند استلال کند بر نبوت و آنچه در کتب سالقہ سادہ از صفات و احوال وی متناہ  
علیہ آہ و تسلیم نوشتہ شدہ نیز این قبل است و شک نیست کہ معجزات ہمہ علامات نبوت است و معلوم شد کہ مؤلف کہ دو باب عقد کرد یکی در علامات نبوت دیگر  
در معجزات بچہ وجہ است و چہ فرق بنا دین میان علامت و معجزہ با آنکہ در ہر دو باب خوارق ذکر کردہ و وجہی موجد برای آن ظاہر نمیشود و در شرح تقریر این سخن  
بتفصیل کردہ شدہ است ۱۱ الفصل الاول عن انشای رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انا جبرئیل و هو یلعب مع الصبیان رواہ  
از انس کہ آنحضرت آہ و از جبرئیل حال آنکہ آنحضرت بازی میکرد با کودکان و بود در میان ایشان و این در وقتی بود کہ نزد حلیمہ بود کہ مرضعہ اوست فاخذہ  
حضرتہ پس گرفت جبرئیل آنحضرت را و بنداخت بر زمین فسق عن قلبہ پس بکافت دل او و فاخرج منہ علقۃ پس بیرون آورد و از دل وی پارہ خون  
بستہ غلیظ سیاہ کہ اصل مفسد و معاصی میباشد فقال هذا لحظ الشیطان منک برکت جبرئیل کہ این نصیب شیطان است از تو تہ خسلہ فی طست من  
ذهب پیرشت دل او را دشتی از زراعت تعظیم و تکریم وی و احتمال ذہب را کہ دین دنیا منہ کردہ اندازجت امتحان و ابتلا است اما در آخرت  
آن از او فی بہشت است و اکثر از آنچه واقع شدہ در آنوقت و در شب معراج از عالم غیب و احوال آن جان است و حال آنکہ آنحضرت آنرا استعمال کردہ و استعمال  
بہ این نحو دہ جملہ و زمزم شستہ آب زمزم و کفہ انداز اینجا محلول میشود کہ آب زمزم بہترین آبہا است اگر چہ آب بہشت باشد چہ اگر آب دیگر فاضلتر از آن بودی  
بان شستہ فی ثلث مہ یغیرہ پیر پیچید و دوست دل او را و اعاد فی مکانہ و باز نہاد و او را در جای خود و جاء الغلمان بسون الی امہ و آمدند آنک و دگ  
کہ ہمراہ او بودند و ان تر و ما در آن حضرت بعضی ظننہ مراد میدارد راوی از ماہ و اینکہ آنحضرت را کہ شیر میداد فقال ان محمد لقد قتل برکت خدا  
کو دکان کہ محمد تخم کشیدہ شفاست قبلہ و هو قطع اللؤلؤ ففتح فاف پس پیش آمدند مردم آنحضرت را و حال آنکہ آنحضرت متغیر رنگ است فی الصبح ارتفاع کوز روی بر  
قال انشک فی صدمہ گفت انس پس بودم من کہ میدیدم اثر و دخت را کہ سینہ آنحضرت و محیط در اصل بمعنی سوزن بہت دولہ مسلم  
بدانکہ شق صدر شریف چار بار واقع شدہ نخت در ستر سن نزد حلیمہ دوم در دہ سالگی سوم دین و دعت چارم در شب سمر در وقتیک جبرئیل بطلب  
وی آمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و در شرح از تفصیل ذکر کردیم و اختلاف کردہ اند کہ شق صدر شریف و غسل قلب مبارک وی مخصوص باوست صلی اللہ علیہ  
وآلہ وسلم یا بر پیغمبر یا دیگر را نیز واقع شدہ و از ابن عباس و جبرئیل بوسہ مکیہ کہ کہ گفت در وی طشتی بود کہ شستہ شدہ بود و وی قلوب این اصوات اللہ و سلام  
علیم بصحبت و عن جابر بن سمفہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انی لاصغرکم و متلاذبی لا یفترق احدکم کان یسلم علی قبل ان یبعث کنت آنحضرت بکثر  
بر اینہ می شناسم من سبکی را کہ در است بود کہ سلام میکرد بر من پیش از آنکہ بعثت شدم من انی لاصغرکم الان بدرستی من می شناسم آن سنگ را اکنون بعضی گویند جبر  
اسود است و اکثر آنکہ آن جبریت کہ باز راست در کوچہ کہ ما بجای اثرا فوق آن حضرت است و در طریق بیت خدیجہ زار و تبرک بہ شیخ ابن حجر کی گفته کہ این متواتر  
آمدہ از اہل مکہ خلفا عن سلفہ و آن کوچہ را زقاق الحجر میگویند بعضی زای وقاف بمعنی کوچہ دواہ مسلم و عن انس قال ان اہل مکہ سالوا رسول اللہ  
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان یوجہم آیتہ گفتہ این کہ بل کہ طلبیدند از آن حضرت کہ بناید ایشان را معجزہ کہ نشان صدق وی کرد و در دعوی نبوت  
یاد اہم الفز شقتین پس نمود ایشان را بارہ بار و بارہ باشارت دست خن لولہ و بینہما تا آنکہ دیدند کہ حرار میان آن دو بارہ ماہ متفق علیہ  
جاہ و عن ابن مسعود قال انشق القمر علی عہد رسول اللہ کما فتنہ شہادہ در زمان پیغمبر خدا فوقتین دو بارہ فوقہ فبق الجبل یکبارہ بلای کوچہ  
وقفہ و دوفہ و بارہ دیگر زیر کوچہ و در روایتی طلقین بلام آمدہ است فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انتم و اولادکم و اولاد اولادکم و اولاد اولادکم  
کاخران کہ این معجزہ از اول حلیمہ بود و در حاضر شود و بر بید و گوادہ شود معفو علیہ با آنکہ اشتقاق تم تحقیق واقع شدہ مر آن حضرت را صلی اللہ  
علیہ وآلہ وسلم در روایت کردہ اند از اجمعی کثیر از صحابہ و تابعین و روایت کردہ اند از ایشان ہم غیر از امہ حدیث علامہ ابن سبکی در شرح مختصر ابن  
حاجب گفته کہ صحیح نزد من آنست کہ اشتقاق فرمتواتر است و مروست و صحیحین و جز آن از طرق کثیرہ چنانکہ شہر را قطعہ بدان ماہ نیست کہ انقل





میان وی و میان خدا کسی که باین کند و تفسیر نماید برای وی و ترجمان بفتح تا و ضم جیم و فتح هر دو و ضم هر دو کسی که تعبیر می کند کلام را از زبان وی دیگر و در اینجا مفسر و مبین است فلیقول الما بعث الیک رسولاً فی بطنک پس بر این میگوید خدای تعالی آیا نفرستد من بسوی تو پیغمبری را تا که برساند ترا احکام دین را و حضور روز قیامت را فلیقول بلی پس میگوید ای دوست وی رسول را فلیقول الما اعطاک ما لا و افضل علیک پس میگوید خدا استقامت آید و او هم ترا مالی را بیا فضل نکرده و فرونی نکرده و در رزق بر تو فلیقول بلی پس میگوید بنده اسی و او بی مال و فرونی کردی و بنظر من همیشه خلاصی الاجل منم پس نگاه میکند آنکس جانب راست خود پس نمی بیند که دوزخ را و بنظر من یساره فلا یویحی الا جهنم پس نگاه میکند آنکس جانب چپ خود پس نمی بیند که دوزخ را و اقوالنا و لولیک حقیر بر سر یکدانش و ففتح را یعنی تبصرت و اگر چه نصف خراب باشد و شوی قلیل بود من لا یجد فیکلمه طسبه پس کسی که نیا بدین تیره را پس بخن خوب و نرم که بایل گوید که خوشحال گردد بدان ما دام که در آن در اینست در دین نبود قال عدی فوایت الظبینه و یتم من الحین حتی یطوف الکعبه گفت عدی دیدم زن بودی و چون نشین را که کبرج میکرد از حیره تا آنکه طوف کند کعبه را الا انما فی الله منی ترسد که خدا را چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده بود کنت فیمن افتح کنوز کسری بن هضره و بود من در میان کسانی که کشتا دهند کجای کسری پس هرگز برین خوشتر و با و لش طالت بکرمه جوفه لثودن ما قال النبی بوالعابدیم و هرگز که اگر دراز گردد و دنیا زنده گانی بر این می بیند چیزی که گفته است پیغمبر الباقی صلی الله علیه و سلم بخارج ملا و گفته که بیرون می آید در سیم و زور را میجوید کسی را که قبول کند آنرا پس یا بد کسی را که قبول کند وفات عدی بن حاتم در سنه سبع و ستین اوشان اوقع و ستین است پیش از زمان عمر بن عبدالعزیز دواء البخادی و عن خباب بن یحیی و تنذیر مومنه بن الاوث بفتح و را در آخر تا رفو قانیه شده صحابی است اسلام آورد پیش از در آمدن آن حضرت در ارقم را قال گفت خباب مشکون الی النبی علیه السلام و دیم بسوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم و هو متوسد بیده فی ظل الکعبه و حال آنکه آنحضرت زیر سر نهاده بود کلیمی در سایه کعبه افتاده و ساد و کبر بالین و برد بضم کلیمه مخطوط و لقد لقینا من المشرکین شدة و حال آنکه تحقیق یافتیم ما از مشرکان سختی عذاب فقلنا الا ندعو الله پس گفتیم آیا دعای کنی خدا برین کافران و ظالمان فقصده و هو محم و حجه نبشت آنحضرت و حال آنکه شرح شده است روی مبارک وی بجهت حالتی که عارض شده او را از شدت غم و بی اندامی کافران یا بجهت بی صبری کردن مسلمانان و شکایت نمودن از کافران و این مناسب تر است بقول وی که وقال گفت آنحضرت کان الرجل فیمن کان قبلکم یخضر له فی الارض بود و در میان آن کسانی که بودند پیش از شما که نه میشدند مزد را کسی در زمین فیحمل فید پس گردانیده میشود آنزد و در آن کو فیضاء بنشاند و فوضع فوفی داسد پس آورده میشدند و پس نهاده میشدند بالای سر آن مرد فیشقوا بشین پس شگافه میشدند و پاره فایصده ذلك عن دینه پس باز میشدند آنزد و آن عذاب کردن از دین وی و میشت با مشاط الحدید و شانه کرده میشدند و بی ثباتی این مادون کجده من عظم و عصب چیزی را نه کشت است از استخوان و بی یعنی شانه از جهت تیزی و سختی از کشت کشته بر بی و استخوان میرسد و مایصده ذلك عن دینه و باز میشدند او را آن عذاب از دین وی و الله لیتمن هذا الامر بخدا سو کند بر این به تمام و کمال میرسد این دین و آسانی می مید بعد از دشواری حتی لیر الاکب من صنعاء الی حضرموت تا آنکه سیر میکند سوار از صنعاء تا حضرموت که مسافت بعید است میان این دو موضع لا یخاف الا الله در حالی که نمیرسد آنرا به یکس را که خدا و صنعاء شهر است بهمین بسیار درخت و آب شاد و دمشق و قریه است در دمشق کذا فی القاموس و حضرموت سکون ضاد و فتح میم و بضم میم نیز میگویند شهری شتویچین جای صلحا و عبا و تا آنکه گفته اند حضرموت ینبت لا و لیا و آن شهری میروید و لیا و لیا تا یعنی ولایا از آن زمین بسیار میخیزند و بهر شصتی باین اسم است که صالح پیغمبر حاضر شد آنرا و مرد و آن و بعضی گفته اند حاضر شد روی موت جرجس او الذی علی غنمه یا نمیرسد و در کرک را بر کوفندان خود مقصود بیان این است از ظلم مردم بر یکدیگر چنانکه در جا بلیت بود و امن از حمله کرک بر کوفندان زیرا که آن خارج از عادت و این غیر عادی شد و لیکن در آخر زمان نزد نزل عیسی علیه السلام و لکنکم تسخجلون و لیکن نداشتی میانید و بی صبری میکنید دواء البخادی و عن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم بدخل علی ام حرام بنت ملحان گفت انس بود آنحضرت که می در آمد برین زن که ام حرام است بکار محمد و دختر طهمان بمسرم و سکون لام و وی خاله انس است خواهر مادر وی که ام سلیم است و این بر دوزن نسبت خالکی آنحضرت نیز انداز رضاع و بعضی میگویند که خاله پیران حضرت بوده اند صلی الله علیه و سلم و او روی انبی النجار بود که قبیلہ است از انصاریه کانت تحت حیاة ابن الصامت و دوام حرام زن عباد بن الصامت که از کبار انصار و نقباء ایشان است پس آنحضرت بهر جهت مهرستی که باین دو خواهر داشت بر ایشان می کرد و فلیزید که در باب سائر النبی از حدیث ام سلیم کذشت فدخل علیها یوماً پس در آمد آنحضرت بر ام حرام روزی فاطمه بنده بر طعام خوانید ام حرام آن حضرت را فوجعت فغلی لاسه پیر کشت آن زن که شپش میجوید از سر بر آن حضرت سخن در یعنی نیز در فصل ثانی از باب فی اخلاق کذشت و صحیح است که شپش بر بدن مبارک آن حضرت نبود و مرا و تقصص کردن و بیان کردن سر است از آنند عباد و حض و غامشاک و الله اعلم فنام رسول الله صلی الله

عليه واله وسلم استيقظ پس خواب کرد آنحضرت بعد از آن بیدار شد و هویضک و حال آنکه خند میکند آنحضرت قائل فقلت ما یضحکک گفت  
ام حرام پس گفتم من چه چیز خدا نیدر یاد رسول الله قال ناس من امتی عرضوا علی غزاة فی سبیل الله گفت آنحضرت که جمعی مردمان از امت من عرض  
کرده شدند بر من و نموده شدند مرا در خواب غزا کنند کان اند در راه خدا و بگویند بیج هذا الجو سوار میشوند آن مردمان میان این دیو و پشت آنرا هیچ  
بیشله و موحده مفتوحین و در آخر حیم میان کف و پشت و میان هر چیز و بلندی ریکت ملوکا علی الامة سوار میشوند بر دریا مانند ملوک بر تختها و مثل  
الملوک علی الامة شک راویت و معنی هر دو عبارت یکی است و مرا و تشبیه شدن بر کشتی است یکلوس ملوک بر تخت فقلت ام حرام میگوید پس گفتم  
من یا رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم دعا کن خدا یار که بگردانم از این طایفه که سوار میشوند بر دریا را برای غزایند عالمها پس دعا کرد آنحضرت اللهم  
را باینچه درخواست کرد و در وضع واسه منام پیر نیبا و آنحضرت سر مبارک خود را پس خواب کرد و استیغظ و هویضک پیر بیدار شد آنحضرت و حال آنکه  
خند میکند فقلت یا رسول الله ما یضحکک قال فام من امتی عرضوا علی غزاة فی سبیل الله كما قال فی الاولی چنانکه در بار اول گفت که سوار میشوند  
بر پشت دریا مانند ملوک بر سر بریا فقلت یا رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم قال انت من الاولین گفت آنحضرت تو از نخستینانی از اینها ظاهر شد  
که جامع که بار دوم نموده شد و جز آن جامع بود که در با نخستین نموده شدند یعنی همیشه نوبت به نوبت بر دریا نشینند و غزا کنند و تو از آنجا خواهی بود که در اقول این  
که اگر نند فو کبت پس سوار شدم حوام البوی فی زمن معاویة بر دریا بقصص غزا در زمان معاویه ظاهر عبارت است که در زمان امارت وی بود و باین رفته  
ما حی و قاضی عیاض و اکثر برانند که در وقت امانت وی بود در خلافت عثمان بن عفان و غزای فرس سه شان و عشرين کذا ذکره السیوطی فصرعت عن  
دانتها حین خرجت من البحر یفکده شدم حرام بر زمین از پشت چاروازی وی بکامی که بیرون آواز دریا فقلت پس پلاک شد و بر در راه خدا متقی علیه  
و عن ابن عباس ان حمادا قدم مکه روايت از ابن عباس که حماد و کبر خدا و معجزه و ضم آن و دال و آخر قدم آورد و که ما و کان من اذ شفعه  
بفتح حمزه و سکون زاء و کسر دال و فتح شین مع و ضم نون و حمزه و تا در آخر از دیارین است و این مرد در اصل از آنجا بود و میگوید که بان حضرت پیش از بعثت آشنا  
بود و یار بود و بعضی ضام بهم در آخر ولایت کرده اند و بعضی گفته اند ضام غیر ضام است و ضام از و فدی بن سعد بن کبر بود و هر دو این ثعلبی اند و ضام و بدل الی  
متطبب افون کر بود و طالب علم و کان یقی من هذا الوجه و بود ضام که افون میکرد و این با و مراد علی است که از اسب جن میرسد و جن را هیچ خوانند با اعتبار آنکه  
ویده نمیشوند چنانکه با و ضم مع سفهاء اهل مکه یقولون ان محمدا یحجون پس شنید ضام و بخردان اهل مکه را که میگویند محمد دیوانه شده است فقال لوانی دایت  
هذا الرجل پس گفت ضام و اگر به بنیم من این مرد را بهتر باشد لعل الله یشفیه علی یدی شاید که خدا تعالی تندرستی دهد او را بر دست من و بسبب من  
قال فلقیه پس گفت ابن عباس پس پیش آمد ضام آنحضرت را و دید فقال یکنه یا محمدانی و فی من هذا الوجه برستی من افون میگویم ازین با و دهل لك  
آیا هست ترا رغبت در افون من و در و رشتن این علت فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم ان الحمد لله برستی پاس و شایش  
بهره مر خدا راست بخند و نشیند محمد میگوید خدا را بر ذات و صفات وی و شکر میگویم بر نعمتهای وی و یاری میجویم از وی بتوفیق ذکر و عبادت و طاعت وی  
پس هدیه الله فلا ضل له کسی که راه ناید و بقصد برساند انکس را خدای پس نیت میگوید که اگر کنند و از راه بر نده او را و من یضله فلا هادی له  
و کسی که راه کرد اند او را خدای پس نیت میگوید که راه نماید و بمنزل مقصود رساننده او را اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان  
محمد عبده و رسوله اما بعد این کلمه بعد از شهادتین در خطبهها مذکور و مشهور است چنانکه در کتاب الجمع که رشت خاست آنحضرت که خطبه بخوانده  
و عطف و نصیحت آن شخص لیکن همین قدر پس کرد و آنحضرت بصیرت جواب ضام و گفت و این کلام خوانند که قابل این عقل عقلا باید و تو بهم جنون و آسیب جن با کرد  
مرا بر ده حال می جمال بنود و شهادت آورد و بر رسالت و اشارت بانکه مجنون نیست فقال عد علی کلماتک هؤلاء پس گفت ضام و بان حضرت باز بگردان  
بخوان این کلمات خود را فاعادهن علیه و تقول الله یثاب عاده کرد و خواند این کلمات بر ضام و پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم ثلث مراتب بار  
فقال لقد سمعت قول الکهنه و قول النصارى و قول الشعرا یرکفت ضام و تحقیق شنیده ام من قول کاهنان و قول ساحران و قول شاعران را فاصححت  
مثل کلماتک هؤلاء پس شنیدم مانند این کلام تو و لقد بلغن قلعوس البحر و تحقیق رسیده اند این کلمات میان و معظم آنرا قلعوس و سط دریا که آب آنجا  
عمیق تر است و قس به معنی غوطه خوردن است در دریا و قلعوس غواص ها و یثاب عاده الی الاملا به به دست خدا تا بجای کشم ترا بر اسلام قال گفت  
پس عباس ضام چه پس بایست که ضام آنحضرت را و مسلمانان دواء مسلم و فی بعض نسخ المصابیح بلقاء لقوس البحر و بعضی نسخهای مصابیح یخنین  
واقع شده بلقاء بجای بلغن و قلعوس بنون و عین جمله بجای قلعوس بنون و عین و یثاب عاده الی الاملا به به دست خدا تا بجای کشم ترا بر اسلام قال گفت  
گفته که این فقط را هر دو نوع ضبط کرده ایم قلعوس بنون و عین و یثاب عاده الی الاملا به به دست خدا تا بجای کشم ترا بر اسلام قال گفت  
و پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم و قلعوس بنون و عین و یثاب عاده الی الاملا به به دست خدا تا بجای کشم ترا بر اسلام قال گفت

الکتاب

و تصحیف است و دوم ولایت و نزد بعضی قاضی سر تقاب و همین نیز آمده و ناعوس در کتب مشهوره و نعت مذکور نیست و ذکر حدیث ابی هریره و جابر بن سمرة  
و ذکر حدیث ابی هریره و حدیث جابر بن سمرة که در اول یک حدیث بطلان کبریا است و الاخر و در اول حدیث دیگر انقضای عصا بدنی باب الملائک  
در باب ملاحم و هذا الباب خال عن الفصل الثالث عشر عن ابن عباس قال حدثني ابو سفیان بن حرب من مینه الی فی گفت  
ابن عباس حدیث کرد مرا ابو سفیان حدیثی که رسیده است از دهن وی بسوی دهن من یعنی مشافه بی واسطه میان من و وی قال انطلقت فی المدینة الی  
کافت بیخی و بین رسول الله گفت بفرستم من در مدتی که بود در میان من و میان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا و مدت صلح حدیبیه است فبینا انا بالکتاب  
افجی بکتاب من النبی صلی الله علیه و آله و سلم الی هقل پس در انسانی اگر من بکتاب شام بودم ناگاه آمد کتاب آنحضرت بجانب برقل کبریا و فتح را  
و سکون قاف و کبریا و سکون را و قاف نیز میگوید نام بادشاه روم و کان حمية الکلبی جاء به و بود و حیه کلبی فتیج و ال و کسر آن که از مشاهیر صحابه است  
از قبل که نام آن بنی کلب است آورده بود آن کتاب را فدفعه الی عظیم بصری پس رسانید و حیه آن کتاب را بجان و مقدم بصری که از اعظم امرا می  
بود و بصری بضم موحده و سکون صا و حمله نام شهری از شهرهای شام فدفعه عظیم بصری الی هقل پس رسانید عظیم بصری برقل و بیخی حکم کرده  
بودند بدحیه که تو این را بکبیر بصری میرسانی و وی برقل میرساند فقال هقل هل ههنا احد من قوم هذا الرجل الذی یزعم انه منی پس گفت  
ایا هست اینجا هیچ یکی از قوم این مردی که دعوی میکند و میگوید که وی پیغمبر است قالوا نعم گفتند مردم آری هست اینجا یکی از قوم آن مرد که تجارت آمده است  
فدحیت فی نفر من قریش پس خوانده شد من در جاغله از قریش که مقدار سی کس بودند و بعضی بیت گفته فدخلنا علی هقل پس در آمدیم با برقل فاجلس  
بین یدیه پس نشاند شدیم با و پیش برقل و بلفظ فاجلسنا معلوم نیز خوانده اند یعنی امر کردند بنشانند فقال ایکم اقرب نسبا من هذا الرجل الذی یزعم  
انه منی پس گفت برقل کدام یکی از شما نزدیک است از وی نسب ازین مرد که میگوید که وی پیغمبر است قال ابو سفیان فقلت انا گفت ابو سفیان پس کفتم من  
نزدیکترم در نسب ازین مرد فاحسبونی بین یدیه پس بنشانند و در پیش برقل و اجلسوا اصحابی خلفی و بنشانند یاران مرا پس پشت من نهادند و بتوجه پسر  
خواندند برقل ترجمان خود را که زبان رومی و عربی هر دو میدانست فقال قل لهم فی سائل هذا عن هذا الرجل الذی یزعم انه منی پس گفت برقل برتر جان  
بگویم یاران او اما من سوال میکنم این را یعنی ابو سفیان را از احوال این مرد که میگوید وی پیغمبر است فان کذبی فکذبوه پس اگر دروغ گوید من پس دروغ گوید  
اورا و بگویند که دروغ میگوید قال ابو سفیان و ایها الله لا تخافه ان یؤثر علی الکذب لکذبته گفت ابو سفیان سوگند بخدا اگر منی بود ترس این که نفل کرد  
شود از من دروغ برآیند دروغ میگویم من برقل بحجت عداوتی و مخالفتی که باحضرت دهم در آن مدت تا وی بنشان صدق نبوت آن حضرت نشان نماند نکرد و در  
بوی کرد و الله قال لئن جاهدت برقل برتر جان خود را اسلحه کیف حسبه فیکم بر سر اورا که چگونه است حسب آموز در میان شما قال قلت گفت ابو سفیان  
کفتم هوفینا و حسب وی در میان ما خداوند حسب است و در صحیح البخاری حکایت نموده که حسب آنچه بنشارد و مرد و فقر نمکند بدان از شرف و فضل خود و پدران  
خود و این شامل است نسبت نیز و ما و این بنو با شمش که در میان قریش از همه فاضلتر و برگزیده تر بود و الله قال گفت برقل هل کان من ابائهم من ملک پس آیا  
بوده است از پدران این مرد هیچ پادشاهی قلت لا کفتم بنوده است قال هل کفتم تلهمونه بالکذب قبل ان یقول ما قال گفت بجز این یا سمعت  
میکردید او را بدفع گفتند پیش از آنکه بگوید چیزی که میگوید لکن یعنی پیش از دعوی نبوت دروغی از وی ظاهر میشد و او را متهم بدفع میداشتند قال  
قلت لا گفت ابو سفیان کفتم متهم نمیداشتیم اورا بکذب پیش ازین قول قال و من یقصد کفتم برقل و کیت که متابعت میکند اورا و ایمان می آرد بوی او  
الناس امرضعفاء هم اکبر و بزرگان را ضعیفان و خردان و ما با شراف اینجا اهل نخوت و کبرند و الا کیت شریف تر از او و او را شرف مثل عباس حمزه  
و علی و جعفر و دیگران اکبر قریش مثل ابی بکر و عمر و دیگر صحابه از قریش که پیش از سوال برقل ایمان آورده بودند قال قلت گفت ابو سفیان کفتم بلضعفاء هم  
بکبر ضعیفان مردم ایمان آورده و در روایت ابی اسحق اینچنین آمده که گفت متابعت کرده اند ضعیفا و مساکین و احداث اما خداوندان انسا و شرف شریف  
نگردند و این محمول بر اکثر و اغلب است قال اینید و ان لم یضیعون کفتم برقل یا افزون میشوند مردم روز بروز و طبیعت وی یا کم میشوند قال قلت  
گفت ابو سفیان کفتم لا بل یزید و ان کم نمیشوند بلکه افزون میشوند قال هل یقتل احد منهم عن دینه بعد ان یدخل فیه من خطه گفت برقل ایلمر  
یشود و بیرون می آید یکی از اینها بعد از دین و دین او از جهت برضائی و نافرینش با شرفی و دین او را قال قلت لا گفت کفتم فی مرتبه و دینی برآید  
قال هل قال قلت و کفتم برقل برآید قال میگوید شما بوی قلت نعم گفت آری قال میگویند قال گفت فیکف کان قتالکم ایاه پس چگونه باشد قال شایسته  
قال قلت یكون الحرب بیننا و بینهم مبالا گفت کفتم یباشد جنگ میان ما و میان وی مانند و گویا که گاهی آن پرست و این تنی و گاهی این پرست و آن تنی  
فصیب منا و نصیب منه می یابد وی از ما و می یابیم از وی یعنی گاهی از وی نصیب میرسد با و گاهی میرسد از ما بوی قال هل یضرب کفتم برقل  
ایا می زند وی حمیدی و صلی که نمیکند و بر جانی نمیکند قلت لا گفت نمیکند قدر و غنی مندی فیه المدة لا قدر می ما هو صانع فیه و اندوی

درین دت صلح دینی یا سیم که چکنده است درین مدت یعنی در میان ما و وی صلی است ما اینچاییم نمیدانیم که وی چه کرده است برقرار خود است یا غدر کرده است قال والله لکنی من کلمة اذ دخل فیها شیئا غیر هذا گفت ابو سفیان بخدا سوگند میکنم که من را از سخنی که در بارم در وی چیزی بخیران که یعنی هیچ سخنی که در وی نسبت نقض و عیب بجانب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم باشد نتوانستم درآورم و جز این کلمه که در وی احتمال نسبت غدر قال هل قال هذا القول احد قبله گفت هر قل پس آیا گفته است این قول را هیچیک پیش ازین مرد و کسی از قوم شما دعوی نبوت کرده است قلت لا گفتم گفته است این قول را هیچ یکی پیش از وی گفت قال لئن جاهد قل لم یترکت من قل مرتجان خود را بگویم او را یعنی ابو سفیان را انی ما لک غصبه فیکم بدستی من پرسیدم ترا از حسب اینم در میان شما فوجت اند فیکم و حسب پس گفتی تو که وی در میان شما خداوند حساب است و کذلک الوصل تبث فی احساب قومها و همچنین جماعی پیغمبران را نیکو می شوند در احساب قوم خود و اشرف آن و مسالتک هل کان فی آبائک ملک و پرسیدم ترا آیا بود در پدران وی هیچ پادشاهی فوجت ان لا پس گفتی تو که بنود قلت لو کان من آبائک ملک پس گفتم من در دل خود اگر میبود از پدران او پادشاهی قلت دجل یطلب ملک ابائکم میگفتم مرویت که میطلب ملک پدران خود را و مسالتک عن اتباعه اضعافهم ام اشراهم و پرسیدم ترا تا با بجان او که کیا از ضعفا مردم اند یا اشراف و اکابرند قلت بل ضعفا هم پس گفتی تو که بلکه ضعفا مردم اند و هم اتباع الوصل و همین ضعفا اند با بجان پیغمبران که مبادت می نمایند با ایشان اما اکابر که گرفتار راه و نگهاند مردم و موقوفند از نسیل این سعادت و مبادت و مسابقت بدان تا آخر که عاجز شوند و راه بر آمدن تنگ کرد و مضطر شوند بدین در اسلام و مسالتک هل کتم تلمونه بالکذب قبل ان یقول ما قال و پرسیدم ترا آیا بودید شما که تحت میگردید او را بدو و گفتن پیش از آنکه بگوید چیزی که گفت یعنی پیش از دعوی نبوت فوجت ان لا پس گفتی تو که تحت منی گردیم او را بدو رفوع پیش ازین فوجت انه لم یکن لیسع الکذب علی الناس ثم ینذهب فیکذب علی الله پس شناختم و دانستم من که نسبت معقول و متصور که ترک کند در رفوع گفتن را بر مردم پس از آن برد و پس در رفوع گوید بر خدا و مسالتک هل یوفد احد منهم عن دینه بعد ان یدخل فیه مخطئه و پرسیدم ترا آیا باز میگرد و هیچ یکی از مردم ازین این مرد بعد از آمدن در دین بجهت مکروه داشتن مردین او را فوجت ان لا پس گفتی تو که باز نمیگرد و کذلک الایمان و همچنین است حال ایمان که بیرون مینماید و انا خالط بشاشه القلوب و تمی که بیامیزد لذت و حلاوت و التشریح وی دلها را که رنگ ایمان قرار است و اگر یکی بازگشت ایمان در درون دل وی در نیامده و قرار نگرفته بود و ازینجا گفته اند طایفه صوفیه قدس الله سرهم که الغانی لایرد الی اوصافه و مسالتک هل ینبذون ام یفصون و پرسیدم ترا که روز بروز افزون میشوند تا با بجان او یا کم میکردند فوجت المضم فی دین پس گفتی تو ایشان افزون می شوند و کذلک الایمان حتی یتیم و همچنین است دین و ایمان که افزون میشود تا آنکه تمام شود و کامل گردد و مسالتک هل قاتلتموه و پرسیدم ترا که آیا قتال می کنید شما با او فوجت انکم قاتلتموه پس گفتی تو که شما قتال میکنید او را فتکون الحرب بینکم و بینهم بجالا پس می باشد جنگ میان شما و میان او مانند دلو با دینال منکم میگرد وی از شما و قتالون منده و میگرد شما از وی و کذلک الوصل تبثی و هم چنین پیغمبران قتل و محنت گردانیده میشوند با عدای دین نمیکنند له العاقبة بهتر می باشد مراحت پیغمبران را فتح و نصرت در آخر کار و غالب می آید و دین ایشان و مسالتک هل یغدر و پرسیدم ترا آیا عهد می کند و بد عهدی میکند آن مرد فوجت انه لا یغدر پس گفتی تو که وی غدیر نمیکند و کذلک الوصل لا تعدم و هم چنین پیغمبران غدر نمیکند و مسالتک هل قال هذا القول احد قبله و پرسیدم ترا آیا گفته است این قول را یعنی دعوی نبوت را هیچیک پیش از وی فوجت ان لا پس گفتی تو که گفته است قلت لو کان قال هذا القول احد قبله قلت دجل انتم یعول قبله پس گفتم من که میگوید که میگفت این قول را کسی پیش از وی میگفتم مرویت که اقدما میکند بقولی که گفته شده است پیش از وی قال ثم قال گفت ابو سفیان پس ترکت هر قل و پرسیدم ترا آیا امر که بچیز امر میکنند آن مرد بشما قلنا انعمیم با اتفاق یا مرنا بالصلوة و الزکوة و الصلوة و العفاف امر میکنند با بنماز و زکوة و صلوات و پارسائی و باز ایستادن از حرام قال ان یک ما تقول حقا فاندینی گفت هر قل اگر هست آنچه میگوئی تو راست پس بدستی و تحقیق وی پیغمبر است و قد کنت اعلم انه خارج و تحقیق بودم من که میدانستم که وی بیرون آید است و لما ک اظنه منکم و کان منی بر دم او را از شما و دانستم هر قل بیرون آمدن آنحضرت با جبار از کتب قدیم بود و بنحکم کما ت و بنجوم نیز بود و چنانکه در صحیح بخاری آمده که گفت هر قل نظر کردم در نجوم و دیدم ملک خان را پس پرسیدم کیست در پی است که خان میکند گفتند که عرب اند که خان میکند و لو انی اعلم انی اخلص الیه لاحبب لقله و اگر میدانستم که من میدانستم رسید بسوی وی هر آینه دوست میداشتم دیدن او را و لو کنت عند الفسلف عن قد میوه و اگر میبودم نزد وی هر آینه می شستم هر دو پای او را و لیبلغن ملک ما تحت قدمی و هر آینه میرسد ملک می زمین را که زیر پر دو پای من است که ملک روم و شام است ثم دعا بکتاب دعوی الله پسر طلبید بر قاتل کتاب پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم فقرأه پس خواند آن کتاب را متفوق علیه و قد سبق تمام الحدیث فی باب الکتاب الی الکفا و تحقیق گفت تمام حدیث در باب الکتاب الی الکفا از کتاب الجهاد و در صحیح البخاری آورده که هر قل غلطی روم را در سرای



باب فی المعراج

الفصل الاول

جمع کرد و حکم کرد که در پای آنرا بنهند و گفت ای گروه اگر فلاح ورشد خواهید ایمان آید باین بنی آخر الزمان پس بجهنم در میان و در میزند چنانکه خزان و خش  
 بجنه و بر من و بر قتل چون وحشت و نفرت ایشان دید گفت بحال خود باشید من شمار می آیم و مردم که در دین خود چه مقدار قوت و استحکام دارند پس سجد کرد  
 او را و راضی گشتند از وی و بود این آخر کار هر قتل و اختلاف کرده اند و ایمان هر قتل را چنان بقای دوست بر کفر و در سندان احماد که وی نوشت از بتون که بنجاب  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که من سلام آنحضرت فرمود در دفع میگوید برضایت خود است و از قضا هر قتل معلوم میکرد که علم و دانش در ابتدا کافیه  
 نیست تا توفیق رفیق نکرد و چنانکه حال بود بود : عشق کاریست که موقوف به ادبیت باشد و نیز معلوم میکرد که محبت دنیا و حب ریاست مانع است از  
 در بهمت عشق و الله اعلم نال الله العافیة ۶ **باب فی المعراج** عروج بمعنی صعود است یعنی بالا رفتن و معراج الت صعود یعنی نزد بان کو یا برای آنحضرت  
 نزد بان بنما دند که بان بر آسمان بر آمد و در روایت نیز آمده است که چون بر پنجه صعود کرد و زوایای پیرامین وی نهادند که بان بالا رفت و آن زوایای  
 که ملائک بدان عروج و نزول میکنند و اکثر بر آنکه معراج در ربیع الاول بود در سال دوازدهم از هجرت و بعضی گویند در بیت و هفتم رمضان بود و مشهور  
 آنست که در بیت و هفتم رجب بود و عمل اهل مدینه در رجبیه که از موسم شریفه ایشان است بر این است و بعضی گفته اند که در سده نهم یا ششم بود و باین  
 داشت که اینجا اسرار است و معراج اسرار از مسجد حرام است تا مسجد اقصی است تا آسمان و اسرار ثابت است بنص قرآن و منکر آن  
 کافر است و معراج با عادت مشهوره که منکر آن ضال و مبتدع است و مختلف آمده است بآقا و اهل علم درین باب که در خواب بود یا در بیداری و یکبار  
 بود یا بار یکبار در بیداری بود و بارهای دیگر در خواب و آنچه در نوم بود تو طیه و تمهید آن بود که در نقطه بود تا قوتی و مستینائی بان عالم حاصل کرد و چنانکه  
 در رویا و صادق در بدائوت این گفته اند یا در نقطه بود و بحد تأیید المقدس و روح تا آسمان و تحقیق آنست که یکبار در نقطه بود و بحد شریف از مسجد حرام  
 تا مسجد اقصی و از آنجا تا آسمان و از آنجا که خدا خواست تا آخر قضیه که در احادیث مذکور است و همین است مذکور فقها و متکلمین و صوفیه و تواتر در  
 بر آن طوایف احادیث صحیح و اخبار صحیح از صحابه در غایت کثرت و در واقع اگر در مقام بودی باعث این همه فتنه و خوغامی شد و باعث اختلاف و ارتدادی  
 گشت و معراج به جسم از خواص حضرت تمثیل محمدیه است و مقامی است مخصوص بوی صلی الله علیه و آله و سلم که هیچ یکی از پیادان جز وی نبوده و تشریف  
 و تکریم خاص است از حق سبحانه و تعالی و فهم این معنی از حوصله ادراک گرفتاران مضیق حس عادت بیرون است اینجا ایمان باید که مدد و کیفیت آن بعلم  
 الهی تقویض نمود و به حقیقت تمامه اطوار نبوت و وحی و معجزات از حیطة عقل و قیاس بیرون اند بر که آن را تاج قیاس و موقوف فهم و درک عقل خود دور  
 و گوید که ما معقول من نشو و نمیکردم و اعتقاد نمیکردم از فیض ایمان محروم باشد اینجا طوری دیگر است که ولایت است و طوایف از مقام نبوت است اگر اینجا برسد  
 مقداری از آن روشن و واضح گردد و پیش از رسیدن بدان طور یا نیست که سلامت در آنست و ولایت نیز از مقام نبوت نازل و ناقص است  
**نسال العافیة و الله اعلم و الفصل الاول** عن قتادة روايت از قتاده که از مشاهیر تابعین است عن ابن مالک که صحابی مشهور است  
 عن مالک بوجه صحیح نفع ما دین مملکتین و سکون عین ممله اولی نیز صحابی است فلیل الهدیت و انس از وی حدیث معراج روایت کرده این صحیح و احسن  
 حدیث است درین باب ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم حدیثم که آن حضرت حدیث کرد و خبر داد صحابه را عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم حدیث  
 شنبی که برده شد آن حضرت را بلینما انا فی الحطیم و در ثانی آنکه من بودم در حطیم و در ثانی قال فی الحجز و اندکیست با با است که گفت و در حطیم نفع حاوهر  
 بکسر حاتم و موضوع است در صحن کعبه و غنیه آنرا در کتاب الحج گذشت مضطربا در حالتی که بر پهلوی خوابیده ام فاذا فانی آنست پس آمد مرا آید مرا و فرشته  
 است که جبرئیل است فقی ما بین هذه الی هذه پس شگفت چیزی که میان این تا این است یعنی من نشو و نمیکردم از فیض ایمان محروم باشد اینجا طوری دیگر است که ولایت است و طوایف از مقام نبوت است اگر اینجا برسد  
 شمره بغیر مثلثه و سکون عین ممله و برا مغاک میان چنبر کردن و شعره کبیر بشین و سکون عین ممله حاجی رستن موسی ز بار فاضل قلبی پس بیرون آمد و در  
 در ثانی بلطی بلطی من ذهب پیر آورده شد و درین طشتی از زر و طست بسین ممله عرب طشت بشین هم مملو ایمانا برگزیده شده ایمان این از این  
 گنایت و تمثیل است یا تمثیل ساخته شده را و در معانی چنانکه تمثیل ساخته میشود اعمال روز قیامت برای وزن فضل قلبی و فحشی پر شده شد دل من پیر  
 پر کرده شد یعنی علم و ایمان ثمر احید پیر باز گردانیده شد دل و نهاده شد بجای خود و فی دوا یقه و در روایتی اینچنین آمده که **فمغسل اللطن** جمله از  
 پیر شده شد شکم من بآب زرم ثم ملوا ایمانا حكمة پیر کرده شد ایمان و حکمت فلولیت بدابة دون البخل و فوفی الحاد پیر آورده شد من  
 بر کبی و رقعات پایای اشتر و بالای حمار ابیض سفید قال لدا البرائی گفته میشود این مرکب را براق بهجت سرعت سیروی مانند بقی و جبهه برقی و لمعان  
 او شبنج عالم عارف سیدی اشخ عبدالوهاب متقی میفرمود که او را براق باید گفت و مرکب و دایه باید گفت و قرص نباید گفت چنانکه در کلام بعض  
 شعر واقع شده و میفرمود هر پیغمبری را براقی است مناسب رتبه و مقام او چنانکه هر یکی را خواص است در اخذت موافق مقام وی و در کلام  
 اهل تاول آمده که براق مثال نفس شریف اوست صلی الله علیه و آله و سلم و نفس مرکب بروج است و سبب وصول اوست بمقام اعلی

و ازین بود که مکرش میکرد چنانکه خاصیت نفس است بعد از آن اطمینان پذیرفت و ازینجا معلوم میشود که این براق مخصوص بحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم و تنگه بعضی روایات آمده که این براقی است که ابراهیم بر آن سوار شده و در بعضی سوار شد ندروی سایر انبیا و صحت این سخن است و الله اعلم یضح خط و غلطی و طوفانی نهادن براق کام خود را نزد نهایت منتی بجز خود بعضی استدلال کرده اند باین بر آنکه رسیدن او به آسمان بیک کام باشد زیرا که نظر هر که بر زمین است آسمان میرسد پس رسیدن او بر آسمانها در سهفت کام باشد غفلت عکیده پس برداشته شدم و سوار کرده شدم من بروی و درین عبارت اشارت باینکه سوار شدن آن حضرت بر براق به محض اعانت الهی و قدرت وی بود و ممکن است که گفته شود که حامل و صلی الله علیه و آله و سلم بر آن جبرئیل بود بقوت ملکوت خود و اینجای هیچ بعدی نیست چه جبرئیل واسطه بود در وصول فیض الهی و در و وحی بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و این نوعی از خدمت ه فدام ملوک میکنند و جبرئیل درین شب چاکر و دولت و غاشیه دار آن سرور بود و در روایتی آمده است که جبرئیل رکاب آنحضرت گرفته بود و میکشید نام براق در دست داشت فانطلق بی جبرئیل پس بر در جبرئیل حتی اتی السماء الدنيا تا آنکه آمد آسمان فرود تر از حدیث قصه اسرار اعلی کرد و ازینجا گمان برده اند بعضی که معراج در غیر شب اسرار بود و این دلالت دارد بر آنکه سوار سی تا بر آمدن آسمان بود و بعضی گمان برده اند که بعد از رسیدن به مسجد اقصی بزبان نباده شده که بدان بر آسمان رسید و در روایتی بر داشت او را جبرئیل بر بازوی خود و آسمان بر او الله اعلم فاستفتح پر طلب بر جبرئیل کشادگی در آسمان را قیل گفته شد یعنی در بان آسمان گفتند و پرسیدند من هذا کیست این قال جبرئیل گفت جبرئیل منم جبرئیل هیل و من معک گفتند و کیست با تو قال محمد گفت جبرئیل با من محمداست قیل و فدارسل الیه گفتند بطریق استفهام و تحقیق کسی فرستاده شده است بوی وی یعنی محمد که با تو آمده است طلبیده آمده است یا بخود آمده است قال نعم گفت جبرئیل آری فرستاده شده است کسی بسوی وی و بعضی گفته اند که سوال از آنست که آیا مبعوث شد آنحضرت و وحی فرستاده شد بسوی و درین سخن نظر است زیرا که امر بعثت صلی الله علیه و آله و سلم مشهور بود در ملکوت چه جای سوال از آنست و قول اول نیز خالی از معنی نیست چه معلوم است که هیچکس بی اذن و امر الهی همراه جبرئیل به آسمان نراند و احسن قول آنست که سوال ایشان بطریق استعجاب و استبشار بعروج و قدوم آج حضرت بود و این قول ظاهر و احسن است و انب است بقول وی قیل مرحبا بدفعهم المحیی جاء ففتحهم مرحبا به محمد پس خوش آمدنی آمد و معنی مرحبا آمدن مکان فرارح را ففتح پس گشاده شد در آسمان قرآن عظیم احادیث ناطق اند بآنکه آسمان را در هاست و میگویند که آن در مقابل و محاذی بیت المقدس است و قول فلا ففتح سلطان خرق و استیام بان باطل است چه قدرت پروردگار تعالی همه را شامل است و آسمان مثل اجسام دیگر است و همه قابل خرق و استیام اند و دلایل که بر آن اقامت کرده اند همه مدخل و معلولند و چون آسمان را در ثابت شد خرق و استیام نیز لازم نیاید فلا خلاصت فاذا فیها آدم پس هنگامی که رسیدیم و در آمدیم در آسمان پس ناگاه در آن آسمان آدم است فقال هذا ابوه آدم فسلم علیه پس گفت جبرئیل این پدرت آدم نیست سلام ده بروی و گفته اند که امر جبرئیل آنحضرت را بسیار است سلام بر انبیا بهجت تعظیم تواضع و شفقت بود بر انبیا و لاجرم هر چه جبرئیل گوید از جانب حق گوید و چون آنحضرت صلی علیه و آله و سلم در غلو و رفعت بمقامی رسیده بود که فوق آن ممکن و متصور نباشد محمل آن بود که تواضع کند و شفقت نماید و نیز گفته اند که چون آن حضرت روی در عبور داشت در حکم قایم بود و انبیا چون در مقام خود ثابت بودند حکم قاعده داشتند و قایم سلام میگوید بر اعدا که چه فاضلتر باشد از وی فسلمت علیه پس سلام دادیم بر او و سلام فرمود السلام پس جواب سلام داد و آدم ثم قال مرحبا بالابن الصالح والنبا الصالح پس گفت آدم مرحبا به صالح و پیغمبر صالح و صفت کرد آدم و تمام انبیا که مذکورند درین حدیث آن حضرت را بشما و ازینجا معلوم میشود که صلاح مرتبه عظیم و مقامی رفیع است و پروردگار تعالی نیز در کتاب مجید وصف کرده انبیا را به ان و گفت و کل من الصالحین و کل احدنا صالحین و صلح صدفنا و است و متضمن انصاف است بتمام آنچه صالح کرد و اند قلب را از کمالات و صفات جمیل بحقیقت آن پنا که حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه در فروع الغیب فرموده اند صلاح فای عبادت بکلیت از وجود هستی خود که تا شائیه از هستی باقی است فساد است و چون فای الله کامل شد بقا باقی نیز کامل خواهد بود و اکمل افراد آنحضرت سید السادات و افضل کائنات است صلی الله علیه و آله و سلم و علی اله و سایر النبیین و آل کل و سایر الصالحین ثم صعد بی حتی اتی السماء الثانية بهر بالا بر جبرئیل را و آمد آسمان دوم را فاستفتح قیل من هذا قال جبرئیل و من معک قال محمد قیل و قد ارسل الیه قال نعم قیل مرحبا به ففتحهم المحیی جاء ففتحهم فلا خلاصت اذ ابحی و عیسی چون رسیدیم به آسمان دوم ناگاه این دو پیغمبر عیسی و عیسی پیاده اند و هما ابنا خالد یحیی و عیسی پس این خالد اند زیرا که خواهر مریم در خانه ذکر علیه السلام بود و باین نسبت ذکر یا کفالت مریم میکرد و قال هذا یحیی و هذا عیسی فسلم علیهما گفت جبرئیل این یحیی است پس سلام ده بر ایشان فسلمت فرود آمدیم بر ایشان پس جواب سلام دادند و قد قالوا پس گفت یحیی عیسی مرحبا بالابن الصالح والنبا الصالح مرحبا به صالح و پیغمبر صالح ثم صعد بی حتی اتی السماء الثالثة فاستفتح قیل من هذا قال جبرئیل قیل و من معک قال محمد قیل و قد ارسل الیه قال نعم قیل مرحبا به ففتحهم المحیی جاء ففتحهم فلا خلاصت اذ ابیوسف

قال هذا يوسف فسلم عليه فرد ثم قال مرحبا بالاخ الصالح والنبي الصالح ثم صعدني حتى في السماء الرابعة فاستفتح قیل من هذا قال جبرئیل قیل ومن معك قال محمد قیل وفدا رسل الله قال نعم قیل مرحبا به فنعلم المحيى جاء ففتح فاذا ادریس فقال هذا ادریس فسلم عليه فسلمت عليه فرد ثم قال مرحبا بالاخ الصالح والنبي الصالح انكره ادریس از آباء انحضرت است لیکن بنیاسمه برادران یکدیگرند و چون ابوت آدم و ابرهیم مشهور تر و روشن تر بود ایشان الین الصالح گفتند ثم صعدني حتى في السماء الخامسة فاستفتح قیل من هذا قال جبرئیل قیل من معك قال محمد قیل وفدا رسل الله قال نعم قیل مرحبا به فنعلم المحيى جاء ففتح فلما خلصت فاذا هادون قال هذا هادون فسلم عليه فسلمت عليه فرد ثم قال مرحبا بالاخ الصالح والنبي الصالح ثم صعدني حتى في السماء السادسة فاستفتح قیل من هذا قال جبرئیل قیل ومن معك قال محمد قیل وفدا رسل الله قال نعم قیل مرحبا به فنعلم المحيى جاء ففتح فلما خلصت فاذا موسی قال هذا موسی فسلم عليه فسلمت عليه فرد ثم قال مرحبا بالاخ الصالح والنبي الصالح فلما جاؤا ورنجی پس سنانی گفتم از پیش موسی گریه کرد موسی قیل نعمت بکلیک گفت موسی راجع غیر گریه نداشت و باعث بر گریه تو چیست قال ابکی لان غلاما بهت بعدی گفت موسی میگرم از بهت آنکه کودکی فرستاده شد بعد از من که بدخل الجنة من امتد اکثرهم ید خالها من امی می دید بیشتر از آن کسان که می درآیند بیشتر از امت من علی گفته اند که نبود گریه بخا علیه السلام بهجت حد بر فضیلت پیغمبر و امت وی زیرا که حدیث مذکور است از اتحاد مؤمنین و کشیده شده است از ایشان و آنی جهان فلیک اندکی که بر گریه او را بخدای تعالی و کلام کرد با وی و را زد گفت با وی بلکه از سبب آنچه فوت شد موسی علیه السلام را از اجری که مترتب میگشت بر وی دفع در جات بسبب چیزی که واقع شد از آن او از مخالفت امر و توقف در امثال آن که موجب تقیص اجور ایشان شد که مستلزم نقض اجرا و ست علیه السلام زیرا که هر پیغمبر را امری است که تعجیل می کرده و بعضی گفته اند که این عجل بر رفت وی علیه السلام بر امت خود و شفقت بر ایشان بود بسبب آنکه متفق شدند بر متابعت وی چنانکه متفق شدند این امت بر حرم متابعت پیغمبر خود و زید کثرت ایشان کثرت این امت و تحقیق نناده شده است لغت و رحمت و شفقت در دنیای پیغمبران بر امت خود و بیشتر از آنچه دیگران نناده شده است پس گریه کرد موسی علیه السلام بسبب رحمت بر امت خود و درین ساعت که وقت افضال وجود و کرم است شاید که حق سبحانه رحم کند بر ایشان برکت یمن ساعت و بعضی گفته اند که مقصود موسی بر ادخال سر و راست بر پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام و ائمه و سلم با کلمات معانی و بی شائبه و می درآیند در بیشتر از آنکه می درآیند از لسان دیگران اما قول موسی که گفت کودکی فرستاده شد بعد از من در بر سبیل تقیص و استغفار شان وی است صلی الله علیه و آله و سلم با کلمات تنوید و تعظیم قدرت پروردگار و عظم کرم وی سبحانه باعتبار آنچه بود انحضرت و آن حسن و اعطای آنچه هیچ یکی از پیشینیان را با وجود کبر سن نناده بود اکثریت سواد امت وی از اعم دیگر و کما بهی غلام میگویند و مراد قوی طرب و شاب مراد میدانند اگر چه در سن کمولت باشد و لهذا اهل مدینه انحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم شاب می گفتند و ابوبکر صدیق را صلی الله علیه و آله و سلم صغیر سن بود از انحضرت پیر می میگفتند ثم صعدني الى السماء السابعة فاستفتح جبرئیل قیل من هذا قال جبرئیل قال ومن معك قال محمد قیل وفدا رسل الله قال نعم قیل مرحبا به فنعلم المحيى جاء فلما خلصت فاذا ابراهيم قال هذا ابوك ابواهم فسلم عليه فسلمت عليه فرد السلا ثم قال مرحبا بالابن الصالح والنبي الصالح ثم رخصت الى سدرة المنتهى پیر برداشته شدم من موسی سدره المنتهی که نام درختی است در آسمان پنجم و پنچ او در آسمان ششم است و سدره درخت معنی درخت کنا است و منتهی بحیث آن کویند که علوم خلائق از طایفه و عزیز تر منتهی بدان می شود و هیچکس از آن نگذشته مگر پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام و ائمه و سلم بیت چنان کرم در تیره قریب برانند که در سدره جبرئیل از زبان ماند اشارت یافت فاذا انتبهما مثل قلال هجر پس ناگاه میوه آن مانند کوزهای بهجراست بنق بفتح نون و کسره باوقاف بر درخت کنار و قلال کسره فاف جمع قله بضم قاف آوند بزرگ و بهجرا بفتح هاء موضع است قریب مدینه که گویای بزرگ میباشد چنانکه در حدیث قلین آمده و اذا ورفها مثل اذان القبلة و نا کما بر کما می خوانند کوشهای فیلان است فیل کسره فاف فتح یا جمع فیل چنانکه دیگر هیچ دیکت این تشبیه قدر فهم عامه و قیاس عقل است و الا بزرگی وی بیرون از حصر است قال هذا سدرة المنتهى گفت جبرئیل این سدره المنتهی است مقصود جبرئیل یا تعلیم و تعریف آن مقام است و اشارت بدان و بشارت انحضرت بموصول باین مقامی که منتهی عقول و علوم خلائق است یا اعتذار از مغایرت خود و باز پس گردیدن از مصاحبت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بتبیت بکفا فراتر مجالم نناده بماندم که نیروی بالم نماند اگر یکسر موسی بر تر پیرم فروغ تجلی بسوزد پیرم فاذا اذهت اهدا پس ناگاه آنجا چار رجوی است هارن باطنان و هارن ظاهران و دوجوی باطن اند و دوجوی ظاهر قلت ما هذان یا جبرئیل گفتیم چیست این دو هنر ظاهر و دو هنر باطن ای جبرئیل قال اما الباطن انما هارن و هارن فی الجنة گفت جبرئیل اما دو هنر باطن و دو هنر است در بهشت طبعی گفته که یکی سبیل و دیگری کوثر است و در شرح ابن فرشته گفته یکی کوثر و دیگر هنر الحی و باطن از آن جبهه کویند که در بهشت رولند و از وی بیرون نمی آیند و بعضی گویند از آن جهت باطن کویند که عقل بکنه و صفای بی زرد و اما الظاهران فالنیل و الفرات و اما دو هنر ظاهر پس نیل و فرات ظایر آنست که مراد نیل مصر و فرات کوفه است و بحکم حدیث اینها از پنج سدره می برآیند و بر زمین می افتند و روان می روند در وی

و شیخ جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع در باب نیل و فرات احادیث آورده و متضمن عجایب و غرایب که متعجبند عقول در آن و بعضی گفته اند که این  
 از باب تشبیه است که آب ایشان در لطافت و ندرت و منافع بسیار است یا انبیا توافقی است که این دو نهر دنیا و آخرت و نهر بهشت  
 است در نام گذاشتن این ملک و اندک علم قدس فی البیت المحمود پسر نموده شد برای بیت محمود آن خانه است در آسمان بهر مقام محمودی  
 خانه که بکبریا فرض کرده شود و افتاد آن بر زمین است بر خانه می افتد و ذکر می در حدیث آید و بیاید لغایت با فناء من خسودا فناء من لبن و اناء  
 من عسل پسر آورده شد و زدن آن می و کاشیدن از شیر و کاشیدن از شکر تا اختیار کنم هر کدام یکی از اینها را که خواهم فاخذت اللبن پس گرفتم شیر را  
 و خوردم آنرا نه جز و عسل را فطرتا شیر فطرتا لبنی دین اسلام که مخلوق اند مردم بر آن و گفته اند که لبن در آن عالم مثال این  
 نوع است حتی اگر کسی در خواب بیند که شیر میخورد و تعبیر آن بود که از دین و علم منتفع و محفوظ گردد و بنا سبب آنکه غذای آدمی را ابتدا از آن است و بخت  
 صفاء و لطافت و ندرت و کوارائی آن است علیها و امتکات و بر فطرت خواهی بود و امت تو را با تمام النجاش و ما در شرف و فناء است و در حدیث دیگر  
 آمده است که گفت جبریل اگر تو شراب میخوردی فناء میشدی و امت تو اگر چه خمر در آن زمان مباح بود و خصوصاً خمر حنبت اما تعبیرش دین جهان این بود و کل  
 اگر چه شیرین و شافی است اما لطافت شیر و کوارائی وی زیاده بر آنست و در حدیث آید و ذکر عمل نیت همین دو نهر و لبن مذکور است و ازین حدیث  
 معلوم میگردد که آوردن این نهر طرف بالای آسمان بود و در حدیث آید آمده که نزد آمدن مسجد اقصی بود و ظاهر آنست که در هر دو مقام بود و در بیت المقدس  
 نماز و لبن و بالای آسمان نماز و لبن و عسل و اندک علم قدس فی البیت المحمود پسر نموده شد و پسر فرض کرده شد پس بنجاه نماز و لبن هر روز  
 فوجعت فموسی پس بر گشتم من از درگاه پس گذشتم موسی علیه السلام فقال بما امرت پس گفت موسی و پسر از من چیز امر کرده شدی تو فقلت لا امرت  
 بنحسین صلوٰۃ کل یوم پس گفت من امر کرده شدم بنجاه نماز و لبن و فقال ان امتک لا تسطيع خمسين صلوٰۃ کل یوم پس گفت موسی بدرستی امت تو نمی  
 تواند بجای آورد بنجاه نماز هر روز وانی والله قد جوبت الناس قبلك و بدرستی من بخدا سوگند از موده ام مردم را پیش از تو و در یافته ام که در وقت  
 مذاق تکلیف سخت است بر طبیعت ایشان و عالجت بنی اسرائیل انما المعالجة و علاج کرده ام بنی اسرائیل را سخت ترین علاج و اصلاح پذیرند  
 فادجج الی دیک پس برگرد و برو بسوی پروردگار خود فاماله الثقیف لا امتهک پس سوال کن پروردگار را سبکی و آسانی برای امت خود  
 فوجعت فوضع عنی عشرين بار پس بر گشتم و رفتم درگاه پروردگار پس بنا دو کم کرد از من ده نماز را و چهل ماند فوجعت الی موسی فقال مثله پس با  
 بر گشتم موسی پس گفت مانند آنچه گفته بود بار اول که امت تو نمیتواند گذارد و چهل نماز و من از موده ام مردم را فوجعت فوضع عنی عشرين بار پس برگرد  
 پس بنجاه نماز و لبن ده و دیگر پس سی ماند فوجعت الی موسی فقال مثله پس باز آمد نزد موسی پس گفت مانند آن که گفته بود فوجعت فوضع عنی عشرين بار پس برگرد  
 پس بنجاه نماز و لبن ده و دیگر بیت ماند فوجعت الی موسی فقال مثله فوجعت فوضع عنی عشرين بار پس برگرد فوجعت فوضع عنی عشرين بار پس برگرد  
 نماز هر روز فوجعت الی موسی فقال مثله فوجعت فوضع عنی عشرين بار پس برگرد فوجعت فوضع عنی عشرين بار پس برگرد فوجعت فوضع عنی عشرين بار پس برگرد  
 امرت قلت امرت بنحسین صلوٰۃ کل یوم فقال ان امتک لا تسطيع خمس صلوٰۃ کل یوم وانی قد جوبت الناس قبلك و عالجت بنی اسرائیل  
 انما المعالجة فادجج الی دیک فاماله الثقیف و در بعضی نسخ لا امتهک قال گفت آنحضرت سالت ربی حق استخفیت گفت آنحضرت  
 موسی سوال کردم پروردگار خود را تا آنکه شرم زده شدم اکنون رجوع بپیش تو کرد و لکن ادفعی واسلم و لیکن راضی میباشم و تسلیم میکنم امر الهی را یا تسلیم میکنم  
 و میسارم کار است را بخدا و توفیق وی فلما جا و ذک نادى منا و امضیت فربضی پس بنجاه می که گذشتم از آن مقام اواز داد و از دهنده و گفت  
 گذاریدم و مقرر کردانیدم فریضه خود را و خففت عن عبادی و سبک گردانیدم فریضه بار بندگان خود و نهادم بار ایشان متفق علیکم ۲ و عنی ثابت  
 البنانی یضم با و تخفیف نون تابعی مشهور است از اعلام بصره و فقهای ایشان اعیان اهل وقت خود بود لباسی حریص پوشید و چهل سال در صحبت  
 انس بود و اصحاب کتب سته از وی روایت دارند و انس گفت مر جبر اقل است و ثابت از مصابیح خبر است عن انس روایت میکند ثابت از انس ان  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال که آنحضرت گفت انبت بالبراق آورده شد مرا براق و هو دابة ابیض طویل فوق الحمار و دون  
 البغل و براق چهار پای است سفید و از بالای حمار و پائین است رفیع حافه عند منتهی طرفه می افتد سموی نزدیکت صحتی انبت  
 بیت المقدس پس سوار شدم براق را تا آنکه آمدم بیت المقدس را رفیع میم و سکون یافت و رفیع دل شد و نیز آمده فبطته بالملحقة لقی و ربط بها الانبیاء  
 پس بستم براق را بحلقه و مسجد که می بستند براق را بان حلقه پیغمبران حلقه سکون لایم رفیع نیز آمده و ربط ببقو قانیه و تخانیه هر دو روایت است در باب  
 مؤنث را حج حلقه و دیگر اصول بعضی دیگر نظر معنی قال که دخلت المسجد گفت آنحضرت پسر در آمدن من در مسجد فصیلت فید و کعتین  
 پس گذاردم در وی دو رکعت و تحقیق فوت شد این مامی را ذکر است آن حضرت انبیا را بخت اختصار یا ذمول چنانچه در حدیث اول ذکر دخول



بیت المقدس ترفیت شده بود و خروج بجای جبل ثیل باناء من بصر و اناء من لبن پتیر بر روی آدم پس او در اجبرئیل اوندی از نزد آوندی از شرف غایت  
 اللب پس اختیار کرد و بر کزیم من پتیر را فقال جبرئیل لخلقنا الفطره پس گفت جبرئیل اختیار کردی تو فطرت را و دیدی را در حرج بنا الى السماء پتیر بالا بروی  
 مارابوی آسمان و مساق مثل حنا و را در راوی مثل معنی این حدیث که گذشت چنانکه میفرماید قال گفت آنحضرت فاذا ابا آدم پس ناگاه من گذشتم آدم  
 و رسیدم بوی فوج بی پس ترجیب کرد آدم بن و مرجائی گفت و دعا بجای بخیر و دعا کرد و مرا به نیکی و قال في السماء الثالثة و گفت در آسمان سیوم خلا  
 ابا یوسف پس ناگاه من با یوسف چنانکه در حدیث سابق نیز هم چنین بود اذ اهو اعطى شطر الحسن ناگاه یوسف داده شده است شطر حسن را فوج بی  
 و دعا بجای پس ترجیب کرد یوسف بن و دعا کرد و مرا بخیر شطر معنی نصف و معنی جزوی از شئی نیز آید نصف باشد یکمتر از آن و معنی جبت و سوسی نیز آید و  
 مراد اینجا جزو است و اگر معنی جبت حمل کنند نیز درست است یعنی داده شده است جتی از حسن و طر فی بزرگ از آن و با جمله ثابت شده و  
 است در شان حسن یوسف علیه السلام و صباحت و سی چیری که می اندازد در دهن که وی را درین باب جزوی عظیم از همه فزون تر بود و درین قصه  
 روایتی آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود رسیدم مردی که احسن خلق الله بود و افزون بود از خلق در حسن چنانکه نسبت بسایر کواکب  
 بازتر می شد یعنی آورده در جامع خود از انس بن مالک که فرستاد خدای تعالی هیچ پیغمبر را مگر خوب روی و خوش آواز و هست پیغمبر شما خواهد  
 بود و خوشتر از آنرا از همه پس حدیث معراج مخصوص بغیر آن حضرت باشد چنانکه بعضی گفته اند که منظم در عموم خطاب داخل نمی باشد و شیخ ابن حجر کی در  
 شرح شمایل گفته که از تمام ایمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنست که اعتقاد کند که جمیع تشویرها هر صورت هیچ آدمی از حسن و لطافت آنچه جمیع  
 شده در وی چنانکه جمیع نشده در باطن سیرت هیچ کی از فضل و کمال آنچه جمیع شده در وی زیرا که ظاهر عنوان باطن است و حد و ضابطه در صف  
 وی صلی الله علیه و آله و سلم آنست که هر چه جز مرتب الوهیت است از فضل و کمال همه او ثابت است و هیچکس کا ملتر از وی و مساوی با و نیست  
 کسی کسب و ملاحظت یار ما زنده تر از درین سخن انکار کار ما زنده هزار که بیانا را کائنات زنده یکی بخوبی صاحب عیار ما زنده صلی الله علیه و آله و سلم  
 حنه و جلال و فضل و کمال و لم یذکر بکاء موسی و ذکر نکرد راوی این حدیث که سیتن موسی را علیه السلام چنانکه در حدیث سابق گذشت فقال في السماء  
 السابعة و گفت راوی این حدیث در آسمان هفتم فاذا انا با و اهریم مسند اظهرا الى البیت المعمود و رحالی که تکیه کنند است ابریم  
 پشت خود را بسوی بیت المعمور و اذ اهوید خله کل یوم سبعون الف ملک ثلثا یعودون و ناگاه بیت معمور می در آید او را از برای طواف  
 هر روز هفتاد هزار فرشته پتیر باز نیک و ندان فرشته ها و نمی در آیند یعنی آنرا هر روز هفتاد هزار فرشته دیگر می آیند و در شرح حدیث سابق  
 شد که این بیت المعمور مساوات و مقابل خانه کعبه است و میگویند که این بیت المعمور همان خانه است که برای آدم علیه السلام فرو داده بود  
 باز برداشته و ذهب الى المسجد النبوی پتیر رده شد را بسوی سدره المنتهی فاذا و دقها کاذان الفیله و اذ انماها کالقلل معنی این در حدیث  
 سابق معلوم شد فلما غشیها من امر الله ملغی تغییرت پس هرگاه که پوشیده سدره را از امر الهی آنچه پوشیده از انوار دیگر کون شد و رنگ دیگر گرفت  
 و در حدیث آمده است مثل پروانه که بر شمع می افتد و این از زبده و بعضی گفته انوار بالهای فرشتگان بود و احد من خلق الله یسقط ان  
 یمنعها من حسناتها پس نیت هیچکی از خلق خدا که تواند وصف کردن او را از خوبی او و لوحی الی ما اوحی و وحی کرد و حق سبحانه بسوی من  
 آنچه وحی کرد و آنرا جز خدا و رسول و وحی هیچ کس نداند و احوط و اقرب بصواب آنست که آنرا ابراهام و اجال که اند و به بیان و تفسیر آن تعرض نکنند  
 فرض علی حسین صلوة فی کل یوم و لیلته پس فرض کرد و اندوی تعالی برین پنجاه نماز در هر روز و شب قولت الی موسی پس فرمود اتم  
 از صلوات مقام بسوی موسی در آسمانی که وی بود فقال ما فرضت بك علی المنك پس گفت موسی چه چیز فرض کرد و آید پروردگار بر امت تو قلت  
 خمین صلوة کفر فرض کرد و آید پنجاه نماز و در بعضی نسخ فی کل یوم و لیلته قال ادع الی ربك فبذلک الخفیف گفت موسی باز کرد و بسوی پروردگار خود پس سوا  
 کسی او را سبکی را فان امتك لا تطیق ذلک زیرا که امت تو طاقت ندارد و آنرا فانی بلوٹ بجای مرا علیل جو بتم پس بد رستی من از موده ام و بخرم کرده ام  
 بنی اسرائیل را قال فوجت الی دبی و قلت یا د ب خفف علی امتی گفت آنحضرت پس باز برگشتم من بسوی پروردگار خود و گفتم ای پروردگار  
 من سبک کردن بر امت من خط عنی حسنا پس کم کرد از من پنج نماز را فوجت الی موسی و قلت خط عنی حسنا پس باز برگشتم بسوی موسی و گفتم کم  
 کرد پروردگار تعالی از من پنج نماز را قال ان امتك لا تطیق ذلک فادع الی ربك فبذلک الخفیف قال گفت آنحضرت فلما اذل ادع بین دبی  
 و موسی پس هیش بودم من که بر میکشتم میان پروردگار من و میان موسی و هر بار پنج نماز کم میشد ما آخر پنج نماز مقرر شد حق قال تا آنکه گفت پروردگار  
 یا محمد الحسن خمس صلوات کل یوم و لیلته لکل صلوة عشر این نمازهای فرض پنج است هر نماز را ده حنه است فذلک خمس صلوة پس باین حنات ایها حک  
 پنجاه نماز دارند پوشیده ماند که ازین حدیث معلوم شد که پنج نماز کم کرد پس مرا حبت نه بار شد و از حدیث سابق ده ده معلوم شد و در آخر



غیرانه فکرانه وجد آدمی فی السماء الدنيا ذکر کرد که یافت آدم را در آسمان نخستین که پایین تر است و ابو ایهیم فی السماء السادسة و یافت ابراهیم را در آسمان ششم و در حدیث لؤلؤ کذشت که ابراهیم را در آسمان هفتم دید و این اثبت و توفیق است زیرا که در حدیث جامع آمده است که دیدار و تکیه زده بر بیت المعمور و بالجلد و یقین سموات و دیدن اینها در آن اختلاف گویند در احادیث واقع شده است و آن یا با شتاب و روات است یا تواند که در هر دو آسمان دیده باشد قد بر قال ابن شهاب فاحبزی فی ابن حزم گفت ابن شهاب پس خبر داد مرا این حزم بجای، محله و زای میجران ابن عباس و اباجبه بفتح محله و تشدید و صده و بعضی بر تخانیه گفته و بعضی بنون و مشهور ببار موحده است صحابی است الانصاری کاناً یقولون قال النبی بودند این عباس و ابوجهبه که میگفتند گفت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم ثم عرج بی حتی ظهر لی المستوی سمع منه صریفاً لا فلام یستر بالابرهه شد مرا تا آنکه ظاهر شد و بر آمد بجای بر آمدنی که می شنودم در وی آواز قلم که فرشتگان بدان تقدیر با و حکمهای الهی می نویسد و از لوح محفوظ انتسخ میکند و کیفیت آن قلم را جبر خدا و رسول خدا نداند و حقیقت قلم خبریست که بدان نقوش و حروف پیدا شوند و فی و فولا و در حقیقت آن داخل نیست و قومی از متغلفه آنرا تا و بیلات کنند و از ظاهر بر ظاهر و طریقه اسلام است که آنرا اصل بر ظاهر کنند و بوجوه قلم قائل شوند و حقیقت آنرا حواله بعلم الهی نمایند و الله اعلم فقال ابن حزم و انش و گفت ابن حزم و انش قال النبی کنت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم ففرض الله علی امتی خمسين صلوة پس فرض کرد انید خدای تعالی بر امت من پنجاه نماز فرجبت بلك حتى مررت علی موسى فقال ما فرض الله لك علی امتك قلت فرض خمسين صلوة قال فادع الی ربك پس رجوع کن بسوی پروردگار خود و انما انك لا تطیق پس تحقیق است فطاعت آن ندانند و فرجبتی پس باز کرد انید را یعنی سخن مرا فی الصراح رجوع بازگشتن و مراجعت باز کرد و انیدن سخن یا موضع شطرها پس بنهاد و کم کرد نصف آنرا و بعضی آنرا بیان این در شرح حدیث ثابت کذشت فرجبت الی موسى قلت وضع شطرها فقال داجع و بک مراجعت کن پروردگار خود را فان امتك لا تطیق لك فرجبت و در بعضی نسخ فرجبت نسخ است بجای فرجبت و این ظاهر است موضع شطرها فرجبت الیه فقال انك الی ربك فان امتك لا تطیق ذلك فرجبت تجربه این عبارت از سابق ظاهر شده است فقال هی جنس و هی خسون پس گفت پروردگار خدای این پنج تن است بصورت دجیل و پنجاه است بمعنی در ثواب لا یبدل العول لدی تغییر و تبدیل کرده نمیشود قول بزدمن و مراد یا عدم تبدیل فرضیت من است و بودن او حکم نمید یا عدم تبدیل حکم با دیگر پنج در حکم پنجاه است بحکم بودن حنه بد و فرجبت الی موسى فقال داجع و بک فرجبت الیه فقال انك لا تطیق الی سدة المنفی پیر برده شد مرا تا آنکه نهایت رسانیده شد تا سدة المنفی انطلق و انتها هر دو بلفظ مجهول تصحیح کرده اند و غشیها الوان لا ادری ماهی پوشیده سدة المنفی را رنگها را در آنکه داخل الجنة پیر برده شده من در بهشت فاذا فیها جنا بذ اللؤلؤ پس ناکاه و در بهشت کنبذ بای مروارید است و جاذب جمیع جنبه بضم جیم و سکون ذون و صم موحده و در آخر فال حجره عمارتی بلند و در چنانکه قبه و عامه بفتح با خوانند و ظاهر است که این معرب کنبذ است و در روایت مسلم آمده که سیر میکردم من در بهشت ناکاه و در آن جوئی هست که بر پرده کنار و سی قبه هست از مروارید کاواک و اذاقها المسک و ناکاه خاک بهشت از مشک است یعنی خوشبو مثل مشک یا بحقیقت مشک است متفق علیه و عن عبد الله قال لما امری بر منول الله روایت است از عبد الله بن مسعود و گفت بهنگامی که شب برده شد پیغمبر خدا را صلی الله علیه و اله و سلم انتهى به المسدرة المنفی به نهایت برده شد آنحضرت را تا سدة المنفی و هی فی السماء السادسة و سدة المنفی را بیان ششم است و در حدیث مالک بن صعصعه کذشت که در آسمان هفتم است و میگردد کبرنج او در آسمان ششم است و شاخها در هفتم الیهانیتی ما عرج به من الارض بسوی سدة المنفی نهایت پذیریش و چیزی که بالا برده میشود از زمین از اعمال و علوم فیقبض منها پس گرفته میشود و از وی بقدرت الهی بی آنکه ملائکه فوق آن روند و الیهانیتی ما یهبط به من فوقها فیقبض منها و بسوی سدة المنفی منتهی میگردد و چیزی که پایین فرستاده میشود از بالای وی از اول امر و احکام الهی تعالی پس قبض کرده میشود و از وی و میگردد ملائکه که ایستاده اند آنجا و منتهی علوم خلق و عروج ملائکه است و لهذا سدة المنفی نام کرده اند و آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم بالاتر از آن بچکر زفته و آنحضرت بجائی رفت که آنجا جانیست بیت برداشت از طبیعت امکان قدم که آن را ستری بعبد است من المسجد المحرم تا عرصه و وجب که اقصی عالم است و کاسخا جلاوی جبت و فی نشان نام در سریت پس شگرف در آنجا پیچ بان از آشنای عالم جان پس ازین مقام قال گفت آنحضرت با ابن مسعود برای تأیید قول خود که گفت و غشیها الوان قول خداوند تعالی و در قرآن مجید اذ فیضی السدرة ما فیضی و قتی که می پوشید سدره را چیزی که می پوشید یعنی چیزی که بکنه آن نتوان رسید که چندانست و چون است مقصود تعظیم و تکیه بر آنست و شاید که مراد بقول آن حضرت لا ادری بای نیز همین است بحقیقت عدم علم و درایت و در حدیث دیگر آمده است که بر هر برک و سی فرشته ایشانست که تسبیح میکند و آنجا از جاوزان سبزه که آنرا عبارت از ارواح انبیاء و اولیاء می دارند و آنکه فرمود قال فرامش من ذهب یا حبار تشبیه گفت و آن انوار نازل از عالم ملکوت را تشبیه کرد و بفرشش بفتح فایرند و مشهور که کرد تسبیح میکرد و در اینجا اشارتی است به تحقیق و محبت ملکوت و جبرانی و سرگردانی و سی بر نور اقدس رب تعالی

در وایتی جراد من و سبب یعنی طایفه از زرتشتیان آمده و این نیز بر سبیل تشبیه و تمثیل است زیرا که بر درختان این جا نورانی می آیند و می نشینند و من و سبب گفتن  
 نیت از صفا و ضیاء است و تواند که مراد حقیقت و سبب باشد و قدرت شامل همه چیز است و الله اعلم فاعطی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 سلم ثلاثین دانه شد آنحضرت را در آن شب معراج سه چیز بحقیقت آنچه داده شد بوسی قلی الله علیه و آله و سلم در آن شب از مواهب علمی و عملی و اولی  
 و سرار و فیوض و برکات بیرون از حد حصر و احصاست و لیکن عبد بن مسعود این سه چیز بحیث شرف و کرامت که تعلق بامت دارند ذکر کرده  
 اعطی المصلوة الخمس داده شد نمازهای پنجگانه و اعطی خواتیم سورة البقرة و داده شد آیتها که خاتم سورة بقره است آمن الرسول بما انزل  
 الیه تا اخر سورة و مضمون آن ناطق است بحال رحمت خداوندی بر این امت مرحومه را تخفیف تکالیف از ایشان و عفو و مغفرت او را ایشان را و نصرت  
 وی را ایشان را بر کافران و غلبه این لایشرک بالله من امته مشیئا المقدمات و امر زید و شد مر کسی را که شریک نمیکردند بخدا از امت و چیزی را که با  
 کبره که می در آید بر نگلبان را در آتش و دوزخ جز و روشنت و اقحام در افکندن سختی عاصیان امت را از امر زید و به بهشت می در آید و دوا  
 مسلم و عی ای هریده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لقد دایتنی فی الحجر برأیة تحقیق میدانم من خود را که بودم در حجر گنبد  
 و سکون جیم موضعی است متصل کعبه که نواوان کعبه در آن جاست و قریش تسالونی عن مسراعی و حال آنکه مشرکان قریش می پرسیدند ما از شب رفتن بیت  
 المقدس از علامات و نشانیهای آنجا مناسبتی عن اشیاء من بیت المقدس لدا اثبتنا پس سوال کردند ما از چیزی از بیت المقدس که ثابت نماید  
 آنرا درین وقت پرسیدن ایشان آنظر باین نیان فکرت که با ما کربت مشله پس اندوه کین کرده شدم من و ندو می که بگزاند و کین کرده  
 شده ام مانند آن فرخنده الله لی نظر الیه پس برداشت خدایت المقدس و نزدیک گردانید از این و برداشت حجاب را از آن و بنمود و مراد  
 عالی که نظرمی کنم بوسی آن و می بینم از بی حجاب مایسا لونی عن فیجی الا انما هم نمی پرسند قریش را از هیچ چیز که آنکه می آکا با هم من ایشان را و جز می بینم  
 هر چه می بیند و قد دایتنی فی جماعة من الانبیاء و تحقیق میدانم خود را از بیت المقدس و جماعتی از پیغمبران فاذا مومنی قائم یصلی پس نگاه  
 می بینم که موسی ایستاده است نماز میکند فاذا جعل ضرب پس نگاه موسی مردیت سبک کوشش جسد مغزله می یار کرد اندام جودت هر دو  
 معنی می آید کسی بمعنی جوده شعرو کانی جوده جسم بمعنی اجتمع و می گاند من و جمال شئوه که یار که وی از مردان شئوه است که نام قبیله است از بین  
 و اذا عیسی قائم یصلی نگاه عیسی نیز ایستاده است نماز میکند و افرج الناس به مشها عوفه بن مسعود الثقی نزدیکترین مردم بوسی از روی شایسته  
 عروه بن مسعود ثقی است که نام یکی از صحابه است و در کتاب ببا لخلق گذشت که سرخ و سفید بود و لطیف بود چنانکه کوآب از روی میسکه و اذ ابوا  
 قائم یصلی شبهه الناس صاحبکم مشابه ترین مردم با براسیم یار شامت یعنی فقهه میخیزد آنحضرت از صاحبکم ذات شریف خود را اگر که نیکو آن  
 جان دار تحلیف نیت نماز در وی چرا باشد جوابش آنکه انما صلوة الله و سلامه علیم زنده اند بحیات حقیقی دنیاوی و چون زنده اند شاید که تحلیف نیز  
 باشد و نیز مرفوع در آن جان و جوب است نه وجود آن فحانف الصلوة پس رسید وقت نماز فاملمهم پس امت کردم من انبیا را و این ما  
 بانبیا در بیت المقدس بود بعد از آن ایشان را بر آسمان بر زد یار و احوال ایشان را در آسمان تمثیل و متشکل یافتند مگر عیسی و در پس که بعد را رسانند  
 و الله اعلم فلما فرغت من الصلوة قال لی قال یل محمد هذا مالک خازن النار و سلم علیه پس هرگاه که فارغ شدم از نماز گفت مرا کو بنده  
 ای محمد این کعبینه و آرائش است پس سلام ده بروی فالتفت الیه پس باز کریم بوسی وی فبدانی بالسلام پس ابتدا کرد وی را بسلام و نگذاشت مرا که من  
 بروی سلام کنم از جهت وجود غلبه شوکت و رحمت آنحضرت بر نار و خازن وی فاختم طاهر چنان می نماید که این احوال را بر آسمان باشد و تواند که امامت  
 آنحضرت را نبیا را بر آسمان نیز باشد و لیکن سیاق حدیث در آنست که در بیت المقدس بود و الله اعلم و واه مسلم و هذا الباب خال من الفصل  
 الثاني الفصل الثالث عن جابر انه مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یعول روایت از جابر رضی الله عنه که وی شنید آنحضرت را که  
 میگفت لما کذبني قريش بنحامي که نسبت بدو بخوردند مشرکان قریش در قضیة اسراء بیت المقدس و پسیدند ما از نشانیهای آن مکان وقت فی  
 الحجر اتیا و من در حجر قبل الله لی بیت المقدس پس روشن گردانید و نمود خدا تعالی مرا بیت المقدس را و در کرده پرده را میان من و وی چنانکه  
 دیدم آنرا بی شبه و احتمال دارد که بیت المقدس را برداشته پیش آنحضرت اینجا آورده باشند چنانکه در حدیث ابن عباس آمده است که گفت آنحضرت  
 پس آمده شد مسجد را و نهاده شد نزد ارقم و ابن المغیر و داخل است در محله چنانکه حاضر گردانید شد تحت بقیس در طرفة العين نزد سلیمان علیه السلام  
 فقطفت الخبر هم عن آية الله پیغمبر ما من که خبر میدهم قریش از نشانیهای بیت المقدس و انا انظر الیه و حال آنکه من نظر میکنم بوسی آن متفق غلبه  
 بدانکه در احادیث معراج حدیثی نباید و در که حال روایت آنحضرت مرتب العزة را معلوم کرد و دو صحابه را و تابعین را اختلاف است در آن و قول  
 مختار ثابت آنست و بعضی گویند بدل وید و بدل بدل و این انتن بدل است و تحقیق و تفصیل این در باب روحیه ائمه در کتاب به الجنة و النار گذر



باب المعجزات

الفصل الاول

در بیان معجزات حضرت زکریا علیه السلام

فقد بآب المعجزات معجزة اعجاز است معنی عاجز گردانیدن و آن امری است خارق عادت که ظاهر میگردد و بوی دعوت نبوت و خوارق عادت که پیش از ظهور نبوت ظاهر شد آنرا با صحت گویند و از باطن حکم گردانیدن نباست بلكل کویا که در وی است حکام امر نبوت است و مجموع خارق عادات ما چهار قسم بنامده اند آنچه از کفار و فاسق ظاهر گردد و آنرا استدراج گویند و آنچه از عموم مسلمانان ظاهر شود و از اسعونت خوانند و آنچه از اولیا بود که امت و بندگان دعوی نبوت این همه اقسام بیرون رفت و سحر خارق عادت نیست بلکه ظاهر میگردد و با سبب از هر که آنرا با شرت کند و هر چه با سبب فادیر ظاهر کرد و خارق عادت بنوعی ظاهر شد با دو نیت و هر که آنرا خارق عادت خواند باعتبار ظاهر است الفصل الاول عن انس بن مالك ان ابا بكر قال روایت از انس که صدیق رضی الله عنه در وقت حکایت کردن از قصه هجرت و در آمدن در غار و رسیدن مشرکان بر سر غار حبش سید ابرار صلی الله علیه و آله وسلم گفت نظر کنی قدم المشركين على رؤسنا ونحن في الغار نگاه کردم من بسوی پایی مشرکان که ما را میبختند و حال نگه داشتیم و صورت آن غار پنهان واقع شده است که اگر کسی بر در وی ایستاده باشد نظر بچنانکه درون غار است بر پایی و سی می افتد و اگر آنکس بر جای پای خود چشم بندد و بیدار از آن غار است قفلت پس گفتم من يا رسول الله لو ان احدهم نظر الى قدمه ابصرنا اكر تحقیق کی از ایشان نگاه کند بجانب پای خود و بهند چشم خود را بر جای پای خود می بیند یا افتال پس گفت آنحضرت یا ابا بکر ما ظنك بائین الله قال لهما حسيت كمان تو با آن دو کسی که خداست میبینم آن دو کسی یعنی خدا ایشان است حضرت و اعانت و معجزة درین قصه بر گردان خدای تعالی است بهت کفار را از تخلص و تفتیش و نظر کردن بدرون غار با چشم خود ایشان که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را بگو صدیق رضی الله عنه در غارند بیت فالصدق في الغار والصدق في لم يرناه و هم يقولون يا الغار من ارم و محب روایت کرده است که آنحضرت دعا کرد بر ایشان و گفت خداوند او کرد و آن چشمتای ایشان را پس کرد و غار میبختند و در نی یافتند ایشان را و بیضه نهادن کبوتر و پرو و بستن عجبوت نیز معجزة بود چنانکه در احادیث آمده است متفق علیهم و عن البراء بن عازب عن ابيه انه قال لاني مكر روایت از براء بن عازب از پدرش که غایت که وی گفت ای بکر خبر ده مرا چگونه کردید و چه کردید شما یعنی تو و پیغمبر و اینکامی که شب رفتی تو با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم قال گفت ابو بکر اسرنا ليلتنا تام شربتیم و من الغد و پاره از فردای آن شب حتی قام قائم الظهيرة تا آنکه نیمه روز شد و بایا و آفتاب قیام اینجا یعنی توقف و ظهيرة بمعنی نیمه روز و مراد بقایم ظهيرة آفتاب که در نیمه روز چنان نماید که گویا ایستاده است و حرکت نیکند و خلا الطريق لا یمن فی احدنا شد را و چنانکه میگذرد و در وی هیچ کس فریفت لانا فصره طویلة لما ظلم بنو نود شد ما و ظاهر شد بر ما سنگی دراز که مراد از سایات لقات علیها النفس نیامده است بر آن صخره آفتاب فتن لنا عند هاهنا پس فرو دادیم باز در آن صخره و مویب للنبي صلی الله علیه و آله وسلم مکانا مبدی و برابر و هموار کردم من مرا آنحضرت را جای بهر دو دست خود نیامد علیک که خواب کند آنحضرت بر این جا و بطت علیک فرقة و قلت فلو کتر انیدم من بر اینا پوتین پاره را و گفتم خواب کن یا رسول الله و انا انفض ملوكت و من می بینم چیزی که کردی و دست و پیر که پدید شود از هر جانب و نگاه بانی و پاس بانی میکنم و چیزی ارم از هر جانب و انفض بغاضا و چه نظر کردن در جانبی و هر چه و هر که در دست و انفض بفتحات جاعه را گویند که فرستاده میشوند در رفتن جاسوسی فنامد پس علیه آنحضرت و خرجت انفض ملو له و بیرون آمدم من در حالتی که می بینم و جاسوسی میکنم جایائی که کرد آنحضرت است فاذا انا اولع مقبل پس ناگاه من ملاقی شوم ام بچرا نده که سفندان که پیش آمده است قلت انی غفلك لبن پس گفتم یا در کوفندگان تو شیر می هست قال نعم گفت راعی آری هست قلت افطلب نعم آیا پس مبدوشی شیر را قال نعم گفت آری میدوشم فاخذ شاة فطلب فی قعب کبته من لبن پس گرفت کوفندی را پس دوشید و در کاسه چوبین قدری از شیر را قعب بفتح کاف و سکون عین قلع چوبین بخاک سطر که سیراب کند آویزا و کتب بضم کاف و سکون مثلثه و با و موصه یک دوشیدن از شیر و معنی ادا ق حملتها للنبي صلی الله علیه و آله وسلم بر نوبی میباید شیر و میوضا و با من مطبوخ بود که برداشته بودم آنرا برای آن حضرت که سیراب میشد و روی می نوشید و وضو میکرد فالت النبي صلی الله علیه و آله وسلم وهو في المنوم پس آدم زد آنحضرت و آنحضرت در خواب بود فکهرت ان او فظله پس انما داشتیم که بیدار گم را و ارفا فقتد پس مواهت کردم من آن حضرت را در خواب یعنی من نیز بخواب رفتم و به تقدیم قاف را فانیز روایت کرده اند یعنی صبر کردم و توقف نمودم و بیدار کردم حتی استیقظ تا آنکه خود بیدار شد آن حضرت فصعبت من الماء على اللبن پس ریختم پاره اذاب بر شیر حتی بود اسفله تا آنکه خنک شد پان شیر را پان قلع یعنی آب بیا ریختم تا شیر به سر شد و این عادت عرب است که آب سرد و در شیر میزنند و میخورند ظاهر در دفع حرارت شیر فایده دارد و قلت اشرب پس گفتم من بنوشش یا رسول الله فشرب حتى و صلیت پس نوشید آنحضرت تا آنکه راضی و خوشحال شدم من از اینجا معلوم می شود که شادی جان محب خوش دلی و در خوشی و آسایش محبوب است و اینجا اشغال می آرند و میگویند که چون بی از آن مالک کوفند شیر دوشیدند و خوردند جواب میگویند که کوفندگان دوستی از دوستان ابو بکر بود رضی الله عنه که اعتماد بر رضای او داشت و نهر عادت اهل مکه بودی که دستوری میدادند کوفندگان خود را که برای ریختن در آن و کسنگان شیر میدادند باشند

و توند که خبری داد و خرید و باشند فافهم والله اعلم ثم قال له میان اللوحیل پشگفت آنحضرت آیا وقت نذر و مگر چه کردی را قلت بلی گفتم آری وقت آن شد که کوچ کنیم قال فادخلنا بعد ما مالک الشمس گفت ابو بکر بن کعبیم بن انجیدین آقاب از مشرق بجانب غرب یعنی بعد از وقت زوال و انجینا و سیر می کرد ما و آمد دنبال ما سراقه بمالک که ابل که او را و جلود و دیگر را و دنبال ما می گشتند بودند که هر که می یارید و او را حد شتر بدیم و این سراقه بعد از فتح مکه شرف اسلام مشرف شد قتل یافتن ابو بکر میکید رضی الله عنه پس گفتم من آمده شدم می آید رسول الله یعنی کسی آمده بدیدن ما و گرفتار ما فقال لا یخونن پس گفتم آنحضرت اندوه من و غم خور از الله معنا بدستی خدا با ماست بعضی عارفان گفته اند در فرق میان این قول آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و قول موسی علیه السلام که گفتم ان می روی نظر شود و آنحضرت سخت برحق و لطف و کرم و می افتاد بر نفس خود بر عکس حال موسی که نظری اول بر نفس خود پس از آن بر حق افتاد و شود اول اتم و اکمل است و موافق با رایت شی الامر ایستاده او بعده اول حال اهل جذب و حیوانات و ثانی حال استدلال و برهان و تشریح حضرت صلی الله علیه و آله وسلم معنا گفتم تا فقرای امت را تیرازان غیب باشد و موسی علیه السلام می گفت و محض من بخود که داند چنانکه در رنی و انا حقایق الاشیاء فذها علیه النبی پس دعا کرد بر سراقه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فادخلت بفرسه الی بطنها فی جلد من الاحصی پس فرو رفت با سراقه پاهای آن پسر وی تا شکم در زمین سخت ارتطام فرو رفتن در کل و در آمدن در کاری که بیرون نتوان که از وی و جلد بجم و لام مفتوحه بین درشت فقال فی ذاکما دعوتی علی پس گفتم سراقه بدستی من می بینم شما را که دعا کردید بر زبان من فادعوا لی پس دعا کنید برای سود من فالله لکما پس خدا نگاه دارنده و یاری دهنده مر شما راست ان و دعوتی الی الطلب تا که دفع کنم از شما طلب کافران از مذلاله النبی پس دعا کرد و مرا و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فجاءا پس برست سراقه از آن محنت و دروایتی نه بارد و کاروند و بهر باره و میرفت و نجات می یافت فدخل لا یلفی احدا الا قال پس در هیئت سراقه که پیش نمی آید هیچ کی از کافران که در طلب آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر آمده بودند که میگفت کفیت ما ههنا کفایت کرد و شدیدا و طلب یعنی بر است و دیگر طلب کنیدن طلب کردم نیست اینجا کسی که او را می طلبید لا یلفی احدا الا دعه پس پیش نمی آید سراقه هیچ کی را که آنکه باز میگرداند او را متغافل علیه و عن انس قال سمع عبد الله بن سلامه بمقدم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و ایت از انس گفت شنیدم عبد الله بن سلام که یکی از اجداد یهود و خطای ایشان بود و خبر قدوم رسول آنحضرت را بمیدید و بهجرت و هو فی امرض مخوف بخار مجده و حال آنکه عبد الله بن سلام در زبانی بود که میگوید میوه را از درختان یعنی در باغ و بتان خود بود میوه را در درختان می برد و میچید مقصود بیان واقع است یا با لطف است و آمدن او نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و استقبال وی در آن با وجود آنکه در کاسی بود و مجال فرصت نداشت بود و وی صفات آن حضرت را در قوریت خوانده تحقیق نموده منتظر طور نور نبوت بود و هم در روز اول قدم ایان آورد بیت مدتی بود که مشتاق لقایت بودم نه لاجرم روی ترا دیدم و از جا رفتم فاتی النبی پس آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فقال انی سائلک عن ثلث شئی گفتم عبد الله بن سلام از برای تحقیق علامات و نشان صدق آن حضرت بدستی من سوال کنده و پرسنده ام ترا از چیزی که لا یعلم الا النبی میداند آن سراقه را که کسی که پیغمبر است فالاشراط الساعه یکی از آن سراقه است که حیت نختین علامتهای قیامت و ما اول طعام اهل الجنة و حیت نختین خورش بهشتیان که در اول در آمدن بهشت بخورند و ما یخرج الولد الی امیه او الی امه و حیت که میکشد فرزند را بسوی پدرش یا بسوی مادرش و شبیه میکشد و اند او را یکی ازین دو یعنی فرزند که کاری در صورت مشابه پدر می آید و گاهی مشابه مادر سبب کن حیت قال اخبرنی بهن جبرئیل انک افکلت آنحضرت خبر داد مرا باین سراقه جبرئیل اکنون بهن ساعت گفتن آن حضرت این سخن را بعد از تنبیه است مرا و او کثرت کوشش و پشوی را و وجود وی و نزول جبرئیل اما اول اشراط الساعه فناد مختار الناس من المشرق الی المغرب انخسین نشانهای قیامت پس آتشی است که می برانگیزد و گرد می آید مردم را از جانب مشرق بجانب مغرب شرح این در باب اشراط الساعه گذشته است طعام اول طعام اهل الجنة و انخسین طعامی که میخوردند از ایشان فویاده که حدوث زیاد و جبرکهاست و آن جبرک پاره است و آنچه بخور و طعمه او در غایت لذت است بیان این نیز در باب صفه الجنة و اهلها گذشته است و اذا سبق ماء العجل ماء المراه تنوع الولد و چون پیش شود آب مرد آب زن را یعنی پیشتر در رحم می افتد میکشد فرزند را و مانند میکشد و اند بخورد و اذا سبق ماء المراه و چون سبقت میکشد آب زن یعنی آب مرد را و در بعضی نسخ ماء الرجل مذکور است و چون میکشد زن فرزند را و مانند میکشد و اند بخورد ازین حدیث معلوم میشود که سبب شبیه فرزند به پدر یا مادر سبقت آب یکی ازین دو است و از حدیث دیگر که در باب الفضل از کتاب طهارت گذشت معلوم میگردد که سبب غلبه است یا سبقت است و سبقت را متضمن مرد و معنی توان داشت قال گفت عبد الله بن سلام بعد از شنیدن جواب ان شهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله و گفت عبد الله یا رسول الله ان الیهود دفعیم بهت بدستی بود که روی اند بسیار بهتان کنند و دروغ گویند و وافر کنند و بهت دروغ بستن بر کسی و بهت بضم با و یا و سکون آن هر دو روایتست جمع بهوت بردن قول و آنهم ان یعلوا باسلامی من قبل ان تساطم بهنونی و بدستی ایشان اگر بدانند اسلام و درن مرایش از آنکه بر سر توانی از او می بندند بر من یعنی بعد از شنیدن بجهاد الیهود پس آمدند و تروان حضرت و عبد الله در گوشه پنهان فقال ای رجل عبد الله فیکم پس گفت و سپید

آنحضرت که امام است یعنی چگونه مردیست عبد الله بن مسعود را میان شما قاتلوا و اخوانا و ابن خنیس را کفند بترین است و پسر بترین است و مسید بن طلحه را مسید و معتز است و پسر معتز است و عبد الله بن سلام از اولاد یوسف علیه السلام بود قال و ایسم الله که گفت آنحضرت خبر دهید مرا که اگر سلام آورد عبد الله بن سلام یعنی شما هم سلمان میشود قالوا اعاده الله من لیك گفتند بیو و کجا بداد و او را خدا تعالی از ان یعنی از اسلام آوردن و نفعیج عبد الله پس بیرون آمد عبد الله از ان جایی که مختفی شده بود فقال شهدا ان لا اله الا الله و ان محمدنا رسول الله فقالوا این گفتند هر دو عبد از ان که معلوم گردند اسلام عبد الله را و این شهادت را و این بدترین ما و پسر بدترین است فانتصوه پس نقص او کردند و گوشت او را گفتند قال هذا الذی كنت اخاف گفت عبد الله اینست چیزی که بودم من که میترسیدم از بتیان و اقرای بیو دیان یا رسول الله دواوا البغادی و عنه ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شاور محبین بلغنا اقبال ابو سفیان و هم از ان است که آنحضرت را در بنگاه می رسیدند ما پیش آمدن و روی آوردن ابی سفیان یعنی بکار و ان از ان که هم بیکه و این مقدمه غرضه بدراست که ابو سفیان الموی تجارت شام رفته بود و اموال بسیار می آورد و با وی چهل سوار بود و چون سلمان این خبر شنیدند خواستند که برین قافله نزنند و چون این خبر بیکه رسید ابو جهم با لاسی کعبه برآمد و ننگه و مردم را جمع کرد و برآمد و با وی گفتند که کار و انرا ساحل گرفت و نجات یافت و بیرون میا و چون وقت زوال آن بی دولت رسیده بود و گفته بودند شما را و بعد رسید و واقع شد آنچه واقع شد چنانکه در کتب سیر مسطور است مقصود اینجا ذکر معجزه آنحضرت رسالت است صلی الله علیه و آله و سلم که خبر داد و تعیین مواضع هلاک و افاقه در مشرکان را در عرض نمود و چون آنحضرت با اصحاب مشورت کرد و مقام معد بن عباد و ابی اسود بن عباد که از کلبه و نقیای انصار بودند فقال پس گفت یا رسول الله و الذی نفسی بید و لو امرتنا ان نخيضها البحر لاختضناها اگر امر کنی و میفرمائی که در آیم مرا که از اسپ و شتر در دریا بیاوریم می در آیم آنها را در دریا یعنی بر روی زمین چه باشد که بفرموده تو در درون دریا می خنیم خوض در آب آمدن و اخاضه در آوردن در آن و لو امرتنا ان نضرب کبا دها الی برك الغمام لفعلنا و اگر میفرمائی ما را که بزیم چکریهای شتر و اسب را تا برك الغمام ببریم و میزنیم چکریهای شتر از انکایت است از تیز زدن آنها که در وقت سواری و و دیدن پاهای سوار بر چکریها گفت من خندم و رسول الله پس خواند و برانجخت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم الناس مردم را بر آمدن فانتظفوا حقنوا ابی اسود را پس بر آمدند و رفتند و در تافرو دادند بدرد که نام موضعی مشهور است میان مکرو مدینه و وجه تسمیه بید و کتاب الجهاد و کذا گفت فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بطریق اخبار از غیب و وحی آسانی هذا مصحح فلان این جای هلاک شدن و افاقه شدن است نام کی از ان انشعابی بر دو موضع یعنی علی الامریض و می نهاد آنحضرت دست خود را بر زمین برای تعیین موضع ههنا و ههنا اینجا و اینجا یعنی هر کدام از موضع را تعیین مینمود و اشارت میکرد قال گفت ان فما طالحدهم عن موضع ید رسول الله پس دور شدند و در تگذاشتن هیچکی از ایشان از جانی که دست نهاده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و میط دور شدن و دور کردن دوا و مسلم و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال و هو فی قبة يوم یبدو روایت از ابن عباس که آنحضرت گفت و حال آنکه وی در خیمه بود روز بدر اللهم انشدك عهدك و وعدك خداوند سوال میکنم ترا پیمان و امان ترا و سبر بر من نذیر ترا که بفتح و نصرت من برا عیسی دین داده و انشد بفتح همزه و ضم شین و نشد و نشان بالکسر که شده و انشا و تعریف گم شده گردن کویا از خاطر وی گم شده بود و تو با و دای و نیا و نیز گفت آنحضرت اللهم ان تشاء لا تعبد بعد الیوم خداوند ان اگر میخواهی که پرستیده نشوی پس امروز یعنی بروی زمین از او میان کسی ترا نهند یعنی اگر این باعه مسلمانان را هلاک میکنی دیگر که میرشد ترا و این عبارت بصیرت تر از است آمده و نیز آمده است که آنحضرت مناجات میکرد تا آنکه و از بر او میفتاد و از خود رفت فلان بگو بید پس گفت ابو بکر رضی الله عنه دست آنحضرت را فقال حسبك پس گفت ابو بکر پس است ترا این قدر که گفتی و کردی یا رسول الله الحق علی ربك بسیار با لغز کردی تو در تلا فالحاح سستییدن و الحاح آنحضرت مدد و عیاری دلی و لیر با حق و پابر جایی گردن مسلمانان بود زیرا که ایشان میدانستند که دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در امثال این موطن البته مستجاب است خصوصا وقتی که الحاح کند و مبالغه نماید در سوال فخرج و هو یثب فی المرحی پس چون گفت ابو بکر این سخن بطریق آسمان حضرت از جانی که دعا میکرد و حال آنست که آنحضرت بر میخیزد زنده خود از غایت فرح و نشاط و يقول سیلهم البحر و یولون الدن میگویند نزدیک است که شکست داده شود این جانعه و روی گردانند و پشت دهند چون آنحضرت درین حال دایر و حایر بود میان این دو بی نیازی حق و امید و عده وی بقال و راجع آید جانب در جانب تعیین و طمانینی که از جانب ابی بکر رضی الله عنه و عقیقه دل وی بشیم امید شکست نجات و جزا و دانه از مشرکان و نصرت مومنان بطریق اعجاز که باطلایع و ادنی سخن سجاده افرا بر غیب ظهور کرد و گفت اند که گمان نبود کسی و چه جای



کمان بردن است که مکر و ترفیق و یقین ابو بکر بر بود که کا متعالی و تقدس و تیر و محکم تر بود از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن حال حاشا و کلا بلکه باعث آنحضرت را برود و عا و الحاج شغفت بر اصحاب و تقویت قلوب ایشان بود زیرا که این اول شدی بود از مشاهد جاد فی سبیل الله که شهادت کرده بود و ندایشان پس مبالغه کرد و در توجه و تضرع و ابتهاج بدرگاه ذوالجلال از برای تسکین نفوس و تقویت قلوب ایشان پس چون رفت آن حضرت قوت یقین و طمانینت از جانب ابی بکر دریافت استجابت را و جمع کذا خاطر را که از جانب ایشان پیشی و نگرانی داشت و امام مقررانی گفت رحمة الله علیه که حال آنحضرت اتم و اکمل بود و اتساع نظر و علم بصفات عباد لا اله الا الله درگاه حق و سطوت و جلال و نظر ابو بکر بر ظاهر و عدل و صدق آن و این را تحقیقی دیگر است که در رساله تلیه المصاب از بعضی محققین نقل کرده ایم و در شرح نیز چیزی از آن مذکور است و واه الجناد و عنه ابن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال یومر بهم از ابن عباس است که آنحضرت گفت روز بدر هذاجبرئیل الخذ بوس فوسه این جبرئیل است که گیرنده است سرپ خود را و عنان از برای ساختن جک علیه آله اله الحرب در حالی که جبرئیل است دست افراز جنگ و سلاح آن مجز و این جادید آنحضرت است جبرئیل را برای جنگ کردن همراه وی در روز بدر و واه الجنادی و عنه قال بینما جلی من المسلمین یومئذ یشتد بهم از ابن عباس است که گفت در آنشای آنکه مردی از مسلمانان روز واقعه بدر حمله میکرد و میدوید فی ثوب و جل من الشکر امامه در پی مردی از مشرکان که پیش از مسلمان بود اذ سمع ضربه بالسوط فوقه ناکه و شبنه آمدن مسلمان آواززدن بازایان بالای خود و صوت الفادس یقول و شنید آواز فارس را که میگوید اقد حیضوم اقدام کن ای حیضوم اقدام در آمدن بجنگ و شجاعت نمودن با پیشی آبی حیضوم و الفادس یعنی اول بفتح همزه و سکون قاف و کسر وال است و در وجه ثانی بضم همزه و ضم وال و حیضوم بفتح حاء و سکون تخانیه و ضم زای نام اسپ جبرئیل است که ذوق الفادس و بعضی گفته اند نام اسپ که از فرشتگان است اذ نظر الی المشرک امامه خود مستلقیا ناکه و نگاه کرد آن مسلمان بسوی مشرک در پیش خود که بر زمین افتاده بر قفا قفل الیه پس باز نگاه کرد و در پیش خود بسوی مشرک فاذا هو قد خطم الفهد پس ناکه و آن مشرک تحقیق زده شده است بر بینی او و پیدا آمده است اثرزدن بر بینی او و خطام کبر نشان بر بینی شتر و تحقیق رسیده بود در جرات بر بینی و لید بن المعین روز بدر و باقی ناکه بود و اثران بر بینی و باین است اشارت قول حق سبحانه علی الخطوم و شتی و حجه کضربه السوط و شگافه شده بود روی آن مشرک مانند زدن تازیانه فاخضر ذلک اجمع پس سر شد جای ضربه همچنانکه باقی میماند اثر ضرب بسوز و بیا و فجاء الاضاحی پس مد انضاری که بان مرد مسلمان است که دیده بود مشرک را بان حال فحدث رسول الله پس خبر داد پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم آنچه دیده بود از شنیدن آواززدن سوط بر مشرک و افتادن او بر زمین تا آخر آنچه گذشت فقال صدقت پس آنحضرت گفت باضاری راست میگوئی ذلک من مد الماء الثالثة آن مذکور است که مک فرشتگان از آسمان میومر بود و فقتلوا و میمئذ سبعین پس گفتند فرشتگان در آن روز بقادکس از مشرکان و امر و اسبعین و اسیر ساختند و بنکر و ذند بقادکس را و واه مسلم ۸ و عن بعد بن ابی وقاص قال وایت عن عیین و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عن شماله یومر احد رجلین گفت سعد ویدم من راسا فی آنحضرت و از جانب چپای او روز واقعه احد و درگاه علیه اثیاب بیض بر آن دو مرد و جامای سفید بود و قاتلان کانشدا القتال کشش و کارزار میکردند هم چو سخت ترین کارزار و کشش کردن ما دایتما قبل لا بعد نه دیدم من آن دو مرد و در پیش آن و نه پس از آن یعنی جبرئیل و میکائیل میخواهد سعد بن ابی وقاص بآن دو مرد جبرئیل و میکائیل را باین تفسیر از او بیت و لابد بسامع از آنحضرت و اخبار وی صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود متفق علیه و عن البراء قال بعث النبی صلی الله علیه و آله و سلم دهط الی ابی نافع روانیت از برای ابن عباس گفت برایت و فرستاد آن حضرت کردی را بسوی ابی نافع پیودی که کنیت وی ابو الحقیق بضم حاء و ففتح قاف اولی و سکون تخانیه میان دو قاف که دشمن ترین دشمنان آنحضرت بود که عهد شکنیها کرد و فتنه کریها نمود و همچو با کرد و در حسی که داشت پناه حبت پر آنحضرت جماعت را بر وی کاشت که بچ فساد و او را بکنند و هلاک سازند فدخل علیه عبد الله بن عتیک بلیه لیلای پس در آمد برای نافع عبد الله بن عتیک بفتح عین و کسر فاقانیه بر وزن عتیق که از مشاهیر انصار است فانه ابی نافع را در شب و هو فانه فقتله و حال آنکه وی در خواب بود پس گفت او را فقال عبد الله بن عتیک فوضع السیف فی بطنه حق اخذ فی ظهره پس بنا و ثم شمیرا در شکم وی تا آنکه گرفت در پشت او و در گذشت از آن حضرتانی قتلته پس شامختم من و بقین دانتم که کتم من او را فجلت ففتح الابواب پس ایستادم من که میکشایم درهای حصن او را و آند آن رسته نیز که فرستاده بود آنحضرت ایشان را بسو من برای کشتن او و بیرون در ایستاد و بودند و مشرک شوند در قضیه و عبد الله بن عتیک بحمله غریب در آمد و بقتل این در کتب سیر مذکور است و در صحیح بخاری نیز در اوایل کتاب المغازی عبد الله بن عتیک را در حدیث آن مذکور است و بنایت غریب غریب است حقانیت الی در جند فوضع و جعلی تا آنکه رسیدم پای زین پس نهادم پای خود را بر پای زین فوضع فی لیلته المذنبه و فادلم





برکت آن رحمة العالمین در وی راه یابد یکبار این فقیر در بازار که که در میسی است از تره فروشی میشنو که برترهای خود آب میفشاند و میکوبد یا برکت  
 النبی تعالی و انزل غم لا تر تخلی ای برکت پیغمبر یا و منزل من فرو دای پس از آن هر که کوچه کن اللهم صل وسلم و دو بار که و کرم علی سیدنا و مولانا و برکتنا  
 محمد و اله و صحبه صحبه زهجو ری برآمد جان عالم ترجمه یا نبی الله ترجمه نه آخر رحمة العالمین زعمرومان چرا قارغ نشینی و عی ای فتاده ان  
 رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم قال لهما و حین یخلف الخندق فجعل یسبح و یقول روایت است از ابی قتاده که از شهاب  
 عمار است که آنحضرت گفت مزار بن یاسر را و به شما می که میکند آنحضرت با حمار خندق را پس شروع کرد آنحضرت که مسح میکند سر عمار را و پاک میکند گردن  
 وی و میکوبد و من این صیحه ای شدت و شفت و محنت پس سیمیه بضم سین و طه و فتح میم و تشدید تحتانیه نام ما عمار است که مسلمان شد بلکه و عذاب  
 کرده شد درین خدا و بیرون نیامده از آن تا آنکه خنجر را بوجمل عین در فرج وی و کشت او را پس آنحضرت سختی و محنت عمار را با و میکند و نایم میکند آنرا  
 و در حقیقت مراد ای عمار است و لهذا فرمود و تقتلک الفتنه الباغیه میکشدند اگر و بهی که بغی میکند و بیرون می آیند از اطاعت امام بحق مراد  
 باین فتنه معاویه و قوم او است زیرا که قتل عمار در حرب صفین است و عمار با امیر المؤمنین علی بود و وی از دلائل تخانیت علی است در آن قضیه خبا که  
 آورده اند که عمر بن العاص نزد معاویه آمد که عجب کاری شکل پیش آمد که عمار بن یاسر بر دست ما کشته شد معاویه گفت شکل چیست گفت من شنیدم  
 که آنحضرت بجا رفت تقتلک الفتنه الباغیه معاویه گفت که عمار را ما کشته ایم علی کشت که او را بجنک آورد و در بعضی اخبار آورده اند که معاویه بعمر  
 بن العاص گفت تو عجب مردی بوده که در کینه خود می لغزی و انتد اعلم و این حدیث را طریقی کثیره بالغ بر شتر و تو نیز چنانکه در رساله تعمیر البشاره  
 ذکر کرده ایم و معجزه درینجا اخبار نبی است که از قتل عمار بر وجه مخصوص خبر دادند و او مسلم ۱۲ و عن سلیمان بن صرہ بضم صاء و فوخ را ابوالمطرف  
 خزاعی کوفی صحابی است و بود وی رضی الله عنه جبر فاضل عابد حسن عالی داشت و شریف بود در قوم خود و امیر بود بر طالبان کینه امام شهید حنین بن علی  
 رضی الله عنه و خلق کثیر را بر آن آورده و خوانده و در همان حال شهید شد در سن نود و سه سال رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه و اله  
 و سلم حین اجلی الاخراب گفت آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم سخامی که در کرده شد و پریشان کرده شده که در ها که در غزوه خندق بر جنگ و عداوت  
 آنحضرت اجتمع و اتفاق کرده بودند و غزوه خندق با غزوه اخرب نیز میگوید همین جت که مشرکان و یهود همه کرده های کافران اتفاق کرده آمده  
 بودند پس پروردگار تعالی با و ها و شکر با فرستاد تا از لایکه که دریم و بریم کردند ایشان را چنانکه در احادیث و کتب سیر مذکور است و اجلی بلفظ مجمل و  
 هر دو روایت است پس آنحضرت بطریق اخبار از غیب فرمود الان یخربهم ولا یفرحوا به تشدید نون اکنون غزای کنیم ما ایشان را و غزایمیکند ایشان  
 ما را و یخربهم و ما سیر میکنیم بسوی ایشان و میریم بر سر ایشان و نمی آیند ایشان بر سر ما و همچنین شد که بعد ازین غزوه قدم مشرکان بمدینه  
 بجنک مسلمانان نیامده مسلمانان بر ایشان فرسند و فتح با کردند و فاته البضادی ۱۳ و عن عائشه رضی الله عنها قالت لما دجع رسول الله صلی الله  
 علیه و اله و سلم من الخندق بهنگامی که بر کشت آنحضرت از غزوه خندق و انتد ام کفار و وضع السلاح و نهاد سلاح جنگ را بجهت فرار از جنگ و اغفل  
 و غفل کرد و در بعضی روایات آمده است که بجانب سرش بود یعنی غل هنوز تمام نکرده بود که آقا جبرئیل آمد نزد آنحضرت جبرئیل و هو فیض و اسد  
 من الغبار و حال آنکه جبرئیل میفشاند سر خود را و پاک میکرد و از کرده در غزوه خندق بدان آورده شده بود و قال قد وضعنا السلاح پس گفت جبرئیل آنحضرت  
 بتحقیق نهادی تو سلاح را و الله ما وضعناه خدا سو کند من نهاده ام سلاح را چنانکه می بینی اخراج الیهم بیرون آبی بسوی این کافران فقال النبی بکنت  
 پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فاین پس کاروم و بسوی که بیرون آیم فاشاد الی بنی قریظه پس اشارت کرد جبرئیل بسوی بنی قریظه که قومی از یهود  
 بودند و بر سه چار میل از مدینه بودند و حصنی داشتند و الا ان آثار آن باقی است و مسجد بنی قریظه که آن حضرت در ایام محاصره  
 ایشان در آنجا اقامت داشت و نماز میکرد و بعد از آن همان مکان مسجدی بنا کرده اند مشهور است و آن در جانب عوال مدینه است فخرج النبی صلی الله  
 علیه و اله و سلم الیهم پس بیرون آمد آنحضرت و رفت بسوی بنی قریظه متخوف علیه و فتح و ایه للبضادی قال انش کانی نظر الی العباد و سا طعانی  
 ففاق بنی غنم گفت این کوئین کاه میگویم بجانب غدار که بر میخواست در کوئین غنم ففتح عنین و سکن نون و ففتح نون نیز آمده نام قبیل است از انصار از قاق بضم زای قاق  
 که بر موکب جبرئیل از جماعت سواران که همراه جبرئیل بودند و بعضی شخ من موکب این ظاهر تر است و موکب کبر کاف جامعه سوار و پاده که از انی القاموس و انجیر  
 نهانیه خصیص آن سواران معلوم میشود که هر کت نمی داشت یکی حین سالد رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم بهنگام سیر کردن و رفتن پیغمبر صلی الله علیه و اله  
 و سلم الی بنی قریظه بسوی این قبیل و معجزه ایی آمدن جبرئیل است سلاح پوشیده با موکبش برای جنگ و دیدن عمار از موکب هر چند فوات انیا دیده نمی شد  
 و عن جابر قال عطش الناس یومئذ و الله یطیة گفت چار بخت شد نذر و صدقه مدینه بخفیف و تشدید ۱۴ نیز آمده و رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم  
 بنی مدینه دکان و حاکم آنحضرت و پیش وی که بود و فتح با غزای از حرم که و فتح ساخته شود بسوی قوضاء منته میگرد و آنحضرت از وی را اقبل الناس نحوه و سیر

روی آوردند مردم و آمدند بجانب آنحضرت قائلین عندنا ماء فوضاء به گفتند مردم نیست نزد ما آب که وضو کنیم بان و نشرب و نوشیم آن آب را  
 الامام فی رکوتک مکرهین یکدیگر در رکوه تست فوضع النبی صلی الله علیه و آله وسلم یدیه فی الرکوة پس نهاد آنحضرت دست خود را در رکوه  
 فجعل الماء یغور بین اصابعه پس گشت آب که میجوشد از میان انگشتان آنحضرت کامثال العیون مانند چشمها قال گفت جابر فشرنا فوضوا فانا بنشینیم  
 ما و وضو کردیم با قیل و قال بگو که گشتیم گفته شد جابر را چند کس بودند و گفت ما قال لکننا مائة الف لکننا گفت جابر چند بودند و دیدم سخن است آن قدر آب روان شد که گرمی  
 بودیم ماصد فی رکب بر آینه بند میبود اما لکننا خمس عشرة مائة در واقع بودیم با نوزده صد طار بر عبارت آن بود که گوید هزار و پانصد و لکن مقصود ما لغز و کثرت  
 است و نیز ازل حدیث جابر بودند جدا جدا هر فوجی صد کس اقل متفق علیه ۱۵۰ و عن البراء بن عازب قال کما مع رسول الله صلی الله علیه و آله  
 وسلم اربع عشرة مائة یوم الحدیثیه گفت برابر بودیم با چهارده صد کس در روز حدیثیه و در روایت جابر پانزده صد گفت بعضی میگویند زیاده از  
 چهارده صد بود پس آنکه پانزده صد گفت خبر کسر داد و آنکه چهارده صد گفت کسر انداخت یا فوج فوج می آمدند و میرفتند وقتی چهارده صد بودند وقتی یک  
 پانزده صد شدند یا پانزده صد بودند چهارده صد شدند انداز بر غلبه نطنجین است و الحدیثیه بی حدیثیه نام چای است نزد کمرده دوازده میل  
 فترخنا هاهنا فله نزل فیها قطرة پس گشیدیم با آب او را پس گذاشتیم در وی یک قطره فبلغ النبی پس رسید این خبر بنخبره راضی الله علیه و آله و سلم  
 فاما و فجلس علی شقی هاتر آنحضرت بر سر آن چاه پس نشست بر کرائه آن مژده عابا فاء ماء به طلبید آنحضرت آوندی از آب فوضا پس وضو  
 کرد آنحضرت فمضی و دعا بهتر بعد از وضو آب در دهن کرد و دعا کرد و قصیده فیها سترخت آن آب را در چاهم قال دعوها ساعة بهتر گفت بگذارید تا  
 ساعتی بپوشد و فار و انفسهم پس سیرا بگردانیدند مردم و فرمای خود را و کاهیم و مرکبهای خود را حق و تحلو تا آنکه کوح کردند از حدیثیه یعنی نادت  
 تمامشان و شتران ایشان از آن آب سیراب بودند و مدت اقامت ایشان در آنجا نزدیک بیست روز بود و دواء الجذای ۱۶ و عن عوف روایت  
 از عوف که از تابعین است عن ابی جعاء از ابی رجا عطار وی از کبار تابعین است ولادت وی در زمان بنوت است ولیکن آنحضرت را ندید و عمر طول یافته  
 بنیز از صد و بیست سال عالم عالم بن مرقی است وفات او در سنه خمس و مائة عن عمران بن حصین که صحابی مشهور است قال کنا فی مفتح النبی گفت عمران  
 بودیم با در سفری با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاستلکنا الناس من العطش پس کله کردند مردم بسوی آنحضرت از تشنگی فنزل پس فرود آمد آنحضرت  
 فدعا فلانا پس خواند آنحضرت فلان را نام شخصی گرفت و طلبید کان یحیی ابی جعاء بود که نام سیردان فلان را بود که راوی حدیث است از عمران بن حصین  
 و نشید عوف و فراموش کرد نام او را عوف که راوی است از ابی رجا و دعا علیا و خواند آنحضرت علی را رضی الله عنه نیز قال فذهبنا فابتنیاء الماء و گفت  
 بروید هر دو شما پس طلب کنید از فلان فاطلقا پس رفتند هر دو علی و آن فلان فطلقا امر ابی بن مزاد بن اوسطیصین من ماء پس ملاقات کردند و دیدند  
 زنی را میان دو مزاده یا وسطی از آب مزاده بفتح میم و تخفف اسی وصل یعنی توشه دان و بر روی که دروسی بآزند نیز الحلاق میکند آن از دو چرم میباشد  
 و کاسی چرمی و در وی میدوزند تا فواخ شود کذا فی القاموس و در فتح الباری گفته مزاده مشک بزرگ که زیاده کرده میشود چرمی دیگر و وسطی بفتح  
 سین و کسر طایر معنی مزاده است یا نوعی از مزاده از دو چرم که یکی بر بالای دیگر دوخته شده است فجاه الی النبی پس آوردند علی و آن شخص دیگر  
 آن زن را نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاستنزلوها عن بعیرهما پس فرود آوردند آن زن را یا آن مزاده را از شترش و معنی او طاهر است  
 و دعا النبی صلی الله علیه و آله و سلم با فاء و طلبید آنحضرت ظرفی را فصرغ فیداه المذنبین پس بخت یعنی لمر کرد و بر ختن آب در آن ظرف  
 از دهنهای هر دو مزاده و فودی فی الناس اسقوا و آذاده شد و مردم که آب و سید خود را یعنی یکدیگر را استحوذ بفتح حظه و کسر او هر دو لغت است  
 و فتح اففع است که اقل فاستقوا پس آب خوردند قال گفت عمران فشرنا عطا ما اربعین و جلا پس نوشیدیم ما در حالی که تشنه بودیم چهل مرتبه و حتی دویا  
 تا آنکه سیراب شدیم روینا بفتح را و کسر او خلا تا کل قریه معنا و ادویه پس یکدیگر با هر مشک و هر مطهره که با ما بود یعنی هر ظرف که با ما بود فی الطراح لواءه  
 مطهره یعنی آب و ستان و ایما الله لعلنا اقلع عنها و انما الخیل علینا انما اشد ملته منها حین ابتدع و سکنه خدا بر آینه بختیق باز داشته شد  
 آن مزاده و حال آنکه بدستی آن مزاده بر آینه در خیال انداخته میشود بر آنکه آن مزاده سخت تر و بیشتر است از روی پر شدن از خودش که در سخت بود یعنی  
 هر یک خوردند و پر کردند و آن مزاده بحال خود بود و همچنان پر بود که سخت بود و برای ما لغز فرمود که از سخت پرت بود و اقل بضم مزه بلفظ مجهول و  
 بخل مضارع مجهول از تخیل و ملته کسر میم و مکن لام و ابتدی تیر مجهول است متفق علیه ۱۷ و عن جابر قال سرفنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم حتی نزلنا و ایا ابعی فها و حای جمله گفت جابر سیر کردیم با آنحضرت تا آنکه فرو گذاشتیم و دی فراخ را فذهب رسول الله صلی الله علیه  
 و آله و سلم یفصحون ففهمنا کما کنا حاجت خود را و ما حاجت انانی است غلبه شیا نیست شریه پس ندیدیم زیرا از دیوار یا تل و سنگ که پرده کردند بان  
 از مردم و اذ اشجرتین یشاطی الوادی تا که دید آنحضرت دو درخت را و کرائه و اوبی و در روایتی شجران و این نقطه ظاهر است از انطلق







حیدریه را که در وقت برسد فقال عباس بن علی بن ابی طالب ما و کسر تخمیه شد و مرد بلند آواز مبالغه صامت فقلت با علی  
صوتی عباس میگویی پس گفت من با او از بلند خواران اصحاب السیفی که با اند اصحاب سمره فقال پس گفت عباس والله لکان عطفهم حین معواصونی  
هر کس که با باز برکتش اصحاب سمره بخامی که شنیدند آواز عطفه البصر علی اولادها بود مانند برکتش که او ان بر بچه های خود که چگونه تیز و به محبت و شوق می آیند  
چنین این جماعه آمدند فقالوا این فستند بر ای اظهار خدمت و ملاعت و انشال امر بالیلک بالیلک قال گفت عباس فقتلوا و ال کفار پس شمشیر کردند با کافران  
والدعوة فی الاضداد و دعوت یعنی استعانت و ندا کردن در انصار بود و قولون میگفتند غازیان یبعثوا الانصار یا معشر الانصار و میگفتند اگر و انصار مدد کنید  
و یاری دهید ثم قصرت الدعوة علی بنی الحادث بنی الخرج پس کوتاه کرده شد دعوت بر اولاد حارث بن الخرج انصار را و او برادرند  
یکی اوس و دیگر خزرج و بنی حارث از اولاد خزرج اند فظفر رسول الله صلی الله علیه و اله و مسلم و هو علی بغلة کالمطاول علیها الی قاطم پس کجا  
گردانید و حال آنکه وی به ستر خود بود و مانند کردن در آن کشنده و دیگر سبقت بر بغله سبوی قال ایشان یعنی صحابه قال میگرددند و آن حضرت طلب اسلام  
کردن در آن کرده بجا نشانیان میدید فقال هذا حین جی الوطیس پس گفت آنحضرت این هنگام کرم شدن جنگ است طمین بفتح و او و کسر طار حمله یعنی  
توز است و مراد اینجا حرب است فی الصراح و طیس تنواریست و گفته اند که این عبارت از هیچ یکی پیش از آن حضرت صلی الله علیه و اله و سلم شنیده نشده است  
ثم اخذ حصیانه پیر گفت آنحضرت خد سکر زره فرجی طین جوه الکفاد پس انداخت آن سکر زره را بر روی کافران فقال انهم و او و محمد  
پس گفت آن حضرت شکست خوردند این کافران سوگند به پروردگار محمد فوالله ما هو الا ان رماهم بحصیانه پس بخدا سوگند بنود  
ان انهم مکر سبب آنکه انداخت آنحضرت ایشان را بسکر زره یا بنود واقع گردانند فتن سکر زره را فما ذلت ادی حد هم کیلا پس همیشه بودم من  
که میدیدم تیزی ایشان را که و امر هم مدبو و میدیدم که ایشان را پس رونده و دوا مسلم ۲۱ و عن ابی معنی نام او عمرو بن عبد الله سببی بفتح سین معنی  
و کسر موحده و سکون تخانیه نسبت بسبب که نام مرد سبیت بود ابو اسحق از مشاهیر تابعین کثیر الروایه ثقه ازسی و هشت صحابی سماع دار و قال قال  
رجل للبراءه گفت ابو اسحق گفت مردی برابر بر بن عازب را که از مشاهیر صحابه است یا با عمامه کنیت را راست فرمودم و حنین یا کفری  
شما از پیش کافران روز حنین قال گفت برادر الا والله ما ولی رسول الله نه بخدا سوگند پشت نداد پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و مسلم و لکن  
خروج شبان اصحابه لیس علیهم کثیر سلاح لیکن این مقدار بود که بیرون آمدند جوانان از اصحاب آنحضرت که بنود برایشان سلاح فلحقوا قوما دماة  
لا یکاد یسقط لهم سهم پس پیش آمدند گروهی را از کافران که نزدیک بودند که پیغمبر را ایشان را تیری یعنی این چنین تیر اندازان بودند که خطا میخورد و تیر ایشان  
فرستاقوهم و شقا میکا و دوزخ طعون پس تیر انداختند آن گروه و این جوانان را تیر انداختی که نزدیک بودند که خطا کنند فاقبلوا هانک الی رسول الله پس  
آوردند این جوانان آنجا بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم یعنی جای را که نشسته بانه آن حضرت آوردند و رسول الله و پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم  
علی بغلة بیضاء بر ستر سفید خود بود که از او دل نام است و ابوسفیان الحادث یقوده و ابوسفیان که ابن عم آن حضرت بود می کشید آنحضرت را یعنی بغل او را  
که در کاب آن حضرت فقتل و استنصر پس فرو آمد آن حضرت از بغل و طلب نصرت کرد از خدا و دعا کرد و قال و گفت آنحضرت چنانکه عادت غازیان می باشد  
و در مدح نفس خود برای اظهار جلالت و شجاعت و متکبر و ثقی انما النبی لا کذب من جمیم هیچ دوزخ نیست دین انا ابن عبد المطلب من پیغمبر اللطیم  
که مشهور بود و شرف و عزت و کرم و هر صفی که است آنحضرت صحابه را و ایستاد و کرد و بصف دوا و مسلم و اللجانی معناه روایت کرد این حدیث  
را مسلم و مرعی را است معنی آن و لفظش مرسل است و فی رواية لهما و در روایتی مرعی را مسلم را هر دو آمده است فقال البراءه گفت برابر بن عازب  
گفت والله اذا احمر لباس تنقی به بودیم ما و قتی که سرج میشد عذاب یعنی قتال و سرج شدن قتال سختی و تندی اوست چنانکه کسی در وقت غضب  
می شود و قایم میگرددیم و پناه می جستیم بان حضرت و ان السباع منا الذی یجاذی به و بدرستی دلیر و مردانه از ما کسی می بود که مقابل می ایستاد  
با وی و در جائی که وی می بود بجای می بود یعنی المنی یعنی با پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم و معجزة این تزلزل و استنصار بود و دیگر قن سکر زره ها  
و انداختن آن بجانب کفار و هزیمت خوردن ایشان بدان که در حدیث اول مذکور است و ذکر حدیث ثانی برای تمیز قصه حنین است و بعضی گفته اند  
که آن اتفاق شجاعان با آنحضرت و پناه جستن ایشان بسوی در امثال بنی موطن عجزه است بیرون از حریان عادت ۲۲ و عن سلمة بن الاکوع قال غرنا مع رسول  
الله صلی الله علیه و اله و سلم حنینا فلی صحابه رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم گفت سلمة بن الاکوع غزا کردیم با همراه آنحضرت غزوه حنین  
پس برکتند و پشت دادند بعضی از اصحاب آنحضرت فلما غشوا بفتح غین معجمه شین معجمه شده رسول الله پس کجا میگردید و یک آمدند و قصد خیانت کردند  
کافران با آن حضرت و لعی البغلة فرود آمد آنحضرت از ستر ثم قبض قبضة من تراب من الارض پس تر که رفت آنحضرت مشت از خاک زمین  
که سکر زره ها هم در وی بود و استقبل به وجوههم پس مقابل کرد آنحضرت با آن خاک رویهای کافران را یعنی مقابل رویهای ایشان

ناک انداخت فقال پس گفت آنحضرت این کلمه را مائها لوجه زشت شد یا زشت باد و رویای ایشان یا ذاتهای ایشان فاخلق الله منهم  
نساء الاملاء عینه ترا با بک الفبضه پس پیدانکرد خدا تعالی از ایشان هیچ آدمی را یعنی هیچ آدمی نبود مگر آنکه پر کرده و چشم او را بخاک آن  
تخته خاک که انداخت بجانب رویهای ایشان فولو امده بین پس برکشند کافران در حالی که پشت دهنده اندهنز مهم را الله پس شکست و او ایشان را  
خدا تعالی و نصرت و مسلمانان را و قسم رسول الله صلی الله علیه و سلم و سلم غنا غنا هم بین المسلمین و بخش کرد آنحضرت غنیمتهای  
ایشان از میان مسلمانان غنیمت مالی که از جنگ کافران بدست آید و او مسلم ۲۳ و عن ابی هریره قال شهدنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم  
الله و سلم حنینا گفت ابو هریره حاضر شدیم با آنحضرت غزه حنین را و در مواسب لدنیه این قصه را و غزو خبیر ذکر کرده و در صحیح البخاری نیز  
همین است فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لرجل من معه یدعی الاسلام پس گفت آنحضرت مرد دیر از جمله کسانی که همراه او بودند و در  
یکدانه و اسلام را و هیچ نشان کفر و تعقی ظاهر نبود و بر وی هذان اهل النار فرمود و نیز در وفیعت فلما حضر القتال قاتل الرجل من اشد القتال  
پس بنکامیکه حاضر شد جنگ مقاتلت کرد و انبرد با کافران قاتلی که از سخت ترین قاتلها بود و کثرت به الجراح و بسیار شد آن مرد در جراحات کبر خشمی  
جراح کبر جاعت فجاء و جعل یقال پس آمد روی از صحابه پس گفت یا رسول الله ادب الذی یعد ثلثه من اهل النار قد قاتل فی سبیل الله من اشد  
القتال خبر ده مرا از حقیقت حال آن مردی که خبر میدی تو که وی از اهل آتش است تحقیق قاتل کرد در راه خدا سخت ترین قاتل فکثرت به الجراح پس بسیار شد  
جراحها فقال اما الله من اهل النار پس گفت آنحضرت آگاه باش که وی از اهل نار است فکاد بعض الناس یوقاب پس نزدیک بودند بعضی مردم که  
شک کنند و صدق خبر آنحضرت که با وجود این جد و جدوی در قتال چون پیغمبر مید که وی از اهل نار است فبعضها هو علی ذلك اذ وجد الرجل  
الده الجراح پس انشای آنکه وی بر آن حال بود ناگاه یافت آمد و در جراحات را فاهوی سده الی کنانه پس ایل کرد و اند دست خود را بسوی یزدان  
خود فافتوح سهما پس شید تیری را و در اکثر روایات بخاری اسما بلفظ جمع یعنی بر کشید تیرها را فافتوحها پس بر پیش سینه خود را بان تیر و در حدیث  
البخاری آمده که آمد و بنا و شمشیر خود را بر زمین و بنا و سینه خود را بر تیری شمشیر و زور کرد بر آن تا کشته شد و این منافات ندارد و تجربه تیر شاید که مرده و کرده باشد و دل  
بر تیر که چون تمام شد قتل بشمشیر کرد و الله علم فاشند و جال من المسلمین الی رسول الله پس شتاب رفتند و دیدند مردی از مسلمانان بسوی پیغمبر خدا  
صلی الله علیه و سلم فقالوا پس گفتند یا رسول الله صدق الله حدیثک راست کرد و اند خدا تعالی سخن ترا که گفته بودی آمد و از اهل نار است  
قد انخر فلان و قتل نفسه بر تحقیق برید بخبر خود را فلان یعنی آن مرد و کشت خود را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم الله  
اکبر اشهد انی عبد الله و رسوله کوهی میدیم که من بنده خدام و فرستاده وی کاهسی که عجزه ظاهر میشد آنحضرت صلی الله علیه و سلم کوهی میداد و بر  
خود از جنت تا زکی یقینی که پیدامی شد در آنوقت عیان برای تنبیه و تلقین مردم بدان و فرمود آنحضرت یا بلال قم فاذن لا یدخل الجنة الا مؤمن امی  
بلال برخیز پس اعلام کن مردم را باین که در نمی آید بهشت را مگر مسلمانان فان الله لا یهدی هذا الدین بالرجل الفالج و بدستی خدا تعالی قوی نمی گردد  
این دین را بر دو فاجر و جاد و قاتل و سیخور بی فرمانی و تباهی کردن دعاه الجاد و این حدیث دلالت دارد بر آنکه قاتل نفس در دوزخ است و مقرب  
آنست که اگر مؤمن است و تصدیق ایمانی دارد و محله در نار نخواهد بود و همچنین است حکم قاتل مؤمن عدا و قاتل نفس نیز فرد قاتل مؤمن است و در قرآن مجید  
حکم مخلو دوی و زنا کرده و علما در آن تا ویلات دارند و بعضی محدثین از اهل طوایف گفته اند که اگر چه مؤمن است اما این قسم مؤمن محله است در نار پس ایشان  
خطو و نار را مخصوص با کافر نمیدانند اما این قول شاذ است مخالف اجماع اهل مذاهب سنت و جماعت و در خصوص این که گفته اند در حدیث گذشت  
میگویند که وی منافق بود چنانکه خطیب بغدادی گفته است یعنی در واقع منافق بود اگر چه ظاهر بنوع نفاق وی و الله اعلم ۱۴ و عن عائشه رضی الله عنها  
قالت مصرو رسول الله صلی الله علیه و سلم حتی انه لیخيل اليه انه فعل الشيء و ما فعله روایت کرده شده است از عائشه که گفت  
سحر کرده شد آنحضرت تا آنکه هرگز در خیال انداخته میشد او را که وی کرده است چیزی را و حال آنکه کرده است آنرا و در حدیث دیگر آمده است که در  
خیال انداخته میشد که باید اهل خود را و جماع کند و نمی آید ایشان را یعنی ظاهر میشد او را از نشاط و فرج که وی قادر است بر آمدن زنان را و چون نزدیک میشد  
با ایشان قدرت نمی یافت بر آن بد آنکه قومی از ملاحده استعجا نموده اند عرض سحر و امثال آن از عوارض و امراض آنحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم  
و راه سخن و انکار و طعن و آن یافته و توهم کرده اند که برین تقدیر احقا و بر شریعت و اقوال و افعال وی مانند و شک و التباس راه یافته که شاید از این قبیل  
و این توهم زایل و باطل است بعد از وجود دلایل قطعیه یقینی بر صدق وی و ثبوت نبوت وی صلی الله علیه و سلم و سحر مرضی است از امراض و  
عارضی است از علل که جایز است طریای آن بر تنها صلوات الله و سلامه علیه مبعین چنانکه سایر انواع مرض و اگر فرض کرده شود چیزی از تنها  
در افعال عیبت مرض موجب نمیکرد و آن کمال اختلال را در سایر افعالی که مدخلیت نیست در آن مرض را بعد از حصول محبت و ذلالت



صلی الله علیه و آله وسلم هو لقیم قما گفت ابو سعید در آنای که ما نزد آنحضرت بودیم و حال آنکه آن حضرت بخش میکرد مالی را و قسم بفتح قاف  
مصدر است و معنی مقسوم و قسم کسب قاف معنی نصیب و بخش و این مال از غنایم حین بود که قسمت کرد آنرا بجهان اگاه آمد آنحضرت با ذوالخویصره یعنی  
خارج و فتح و او و سکون تخمین و کسر صاد و حمله و هو الوجل من بنی قبیله و ذوالخویصره مردی بود از بنی قبیله که گفت آن مرد را رسول الله اعدل عدل کن  
قسمت و همه را برابر ده قال و بلك من عدل اذ اعدل پس گفت آنحضرت وای تو پس که عدل میکند وقتی که من عدل نکنم قد جئت و خست ان لم  
الک اعدل به تحقیق تو میداشتی و زیان کارش می تو اگر نیستی من که عدل کنم زیرا که امید واری و سود مندی شما در عدالت من است و مرا رحمت عالمیان است  
و برای اقامت عدل فرستاده و اگر من عدالت نورزم شما را جز ناامیدی و زیان کارش می فقال عملی بن لی ان اغرب عقهه پس گفت عمر رضی الله عنه  
اذن و مرا که بزم کردن او را فقال دعه فانه احب الی منک گفت آنحضرت بگذار او را و تعرض کن بوی زیرا که ما و ایا را نند که محقر احد که صلوات مع صلواتهم  
خوار و خوردمی پذیرد و یکی از شما نماز خود را در مقابل نماز ایشان و صیام مع صیامهم و روزه خود را با روزه ایشان یعنی در ظاهر نماز و روزه ایشان  
بیشتر و قویتر از نماز و روزه شماست و از کتب مصلیان بنی و اقصیه است اگر چه نماز و روزه ایشان بمصعد قبول نمیرسد و اگر چه ایشان واجب القتل  
شوند و خروج ایشان بر امام چنانکه میفرماید یقرین القرآن لایجاد و ذوق اقیهم میخواند قرآن را و نمیکند و قرآن جبرهای ایشان را که میت از عدم  
صعود و وصول بجل اثابت قبول چگون من الدین کایم ق السهم من الومیه می بر آید از دین چنانچه می بر آید و نمیکند و تیر از شکار که انداخته میشود  
تیر بسوی وی نظری بصله نگاه کرده میشود بسوی پیکان تیرالی دصافه نگاه کرده میشود بسوی رصاف تیر بضم را و کسر آن بی که پیچیده میشود بر دغل  
نفل و بالای وی الی نصیده نگاه کرده میشود بسوی نفی سهم بفتح نون کسر صا و معجمه و تشدید تخمین و هو قد حده و نفی قدح تیر است کسب قاف  
و سکون و ال یعنی چوب تیر و این تغییر از روی است در میان قول آنحضرت الی قد فده نگاه کرده میشود بسوی قد و وی بضم قاف و فتح ذال معجمه اولی بر  
تیر یعنی نمیکند و تیر از شکار را از پیکان تا بر با فلا یوجد فیه شئی پس یافته میشود و در تیر چیزی از اثر شکار قد سبق الفی و الدم در حالی که گذشته است تیر  
سرکین را و خون را یعنی این فرقه همچنان از دین نمیکند که تیر باین صفت از شکار نمیکند که هیچ اثر آن از خون و غیره در هیچ جزوی از پان تملایید نمیکند و دو  
باین حدیث استدلال کرده است کسی که تکفیر کرده است خوارج را و خطابی گفته است که مراد بدین اینجا اطاعت امام است و در بخاری و مسلم و ابن ماجه  
آمده است که بیرون می آیند از دین چنانچه بیرون می آید تیر از شکار نگاه میکند تیر نماز در پیکان پس بنی میزد چیزی و نظر میکند در چوب تیر پس بنی میزد چیزی  
و نظر میکند در پر پس بنی میزد چیزی و شک میکند در فوق بضم ف و قاف سوفا را یا چسبیده است بوی چیزی از خون بعضی از عل گفته اند که این اشارت از  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم توقف در تکفیر خوارج بشبه میان و از امام مالک از تکفیر اهل هوا پرسیدند که آیا کارند ایشان گفت از کفر گریخته اند و این  
و مثل این از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در شان خوارج نیز نقل کرده اند و الله اعلم آیتهم بجل اسود علامت اصحاب این مرد که ذوالخویصره است  
مردیست که بیرون خواهد آمد از ایشان که احدی عضدیده مثل ثدی للامثلی از ذوالخویصره و می مانند پستان زن است و مثل البضعة یا مانند پاره گوشت  
تند و صاف بفتح تا و ال حمله و سکون را اصل تدر در وزن تدرج یعنی حرکت میکند و می آید و میرود آن ناروی او و او را ازین جهت ذوالثدی گویند بضم  
مثلثه و فتح و ال و تشدید تخمین و وی رئیس خوارج خواهد بود و میخیزد علی خبی فرقه من الناس و بیرون می آیند این مرد و هر که با است به یعنی بر بهترین  
گرویی از مردم و اطاعت نمیکند ایشان را و مراد به فرقه اینجا علی و اصحاب است رضی الله عنه قال ابو سعید ان شهدانی ممحذ هذا الحديث من  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت ابو سعید خدری کو ای میدهم من کشیده ام این حدیث را از آنحضرت و ان شهدان علی بن ابیطالب  
رضی الله عنه قائلهم و انما معه کو ای میدهم که امیر المؤمنین علی قال که در این طایفه خوارج را که آنحضرت وصف کرد ایشان را و من با علی بوده ام فامر بملك  
الرجل فالتمس و چون فتح کرد گوشت ایشان را علی رضی الله عنه امر کرد بطلب کردن و جتن این مرد میان کشتگان پس طلب کرده شد فاتی به پس آورده شد او را  
نزد علی رضی الله عنه حتی نظرن الیه تا آنکه نظر کردند من بسوی او و یافتم یح او را علی بغت النبی بر وصف پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم الله  
نعت و صفی که وصف کرده بود آنحضرت او را فی دوایه و در روایتی بجای اناه ذوالخویصره که در اول حدیث واقع شده است انخین  
و اقصیه که اقبل و جل آمد مردی غلبه العینین فرورفته چنان در سراسر اصل غور و رفتن آست در زمین فاتی الجبهة بلند و بالا بر آمده پشانی  
و فاتی بالف تنوع عضو معنی ورم آوست کث اللحیه مزدحم و کثیف ریش مشغول الجنتین بلند رخا را اشراف لبندی و وجه بهر سه حرکت و او را  
مخلوق الواس ترشیده و هر پس این صفات ذوالخویصره است که در زمان آن حضرت بود و ذوالثدی که بر امیر المؤمنین علی جزو گرد  
از قوم او است و توهم اتحاد و هر دو خطاست فقال پس گفت این مرد باین به شکل با محمد ان الله ای محمد پرست کن و اطاعت کن خدا را و عدل کن  
فقال پس گفت آنحضرت فی طبع الله اذ بعصيته پس کیت که فرمان برداری خواهد کرد خدا را وقتی که من بفرمانی کنم یعنی من از همه مطیع تر و فرمان بردارتر

چیزی نیست

سیاه رنگ



ترم خوارا بمن امراطاعت چو میکنی فیا منق الله علی اهل الارض پس این میگذازند خدا تعالی بر تمام زمینیان و میفرستد مرا بر خلق تا عدل کنم میان ایشان و لا  
 تاصون فی و این میگردد و ایند شما را و اعما و نمیکند بر من نال و جمل قتل پس درخواست از آن حضرت مروی از صحابه کشتن ویرا که این حرف گفت چنانکه در روایت  
 سابق گذشت که گفت عمر که اذن ده مرا که بچشم کردن او را منعه پس باز داشت آنحضرت آن صحابی را از کشتن و میفلاولی پس چون پشت داد و باز  
 قال ان من خشی هذا فوما گفت آنحضرت از اصل این مرد که و می پیدا خواهد شد یفرق القرآن لا یجا و من جاحوهم یمرقون من الاسلام مروی السهم  
 من الشریة فضی کبر و دوا و محبه و بد و بهره به معنی اصل مرا و از اصل این در نسب و مذمت است که متولد از وی زیرا که خوارج از نسل او و اولاد ذوالنور  
 فقتلون اهل الاسلام و یدعون اهل الاوثان پس میکشند این قوم خوارج مسلمانان را و میکذارند و ترک میدهند بیت پرستان را و جنگ آنها نمیکند که  
 اسم است لئن ادریکهم لاقتلهم قتل عاد فرمود آنحضرت و اند اگر فرضا در یا هم من ایشان را و در زمان من باشند بر این می کشم ایشان را هم چو کشتن عاد و کشتن  
 عاد اهلک و سبب اتصال ایشانست بالکفر و تعبیر قتل برای شاکله است و الا عاد کشته نشده اند بلکه بصره قرطباک شده متفق علیک ۲۶ و عن ابی هریره قال کنت  
 ادعوی الی الاسلام و هی مشرکه گفت ابوهریره رضی الله عنه بودم من میخواندم من را و در خود را با سلام و می بردن شرکان بودند و عقیای و ما پس دعوت  
 کردم من را و در خود را روزی فاصمتی فی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ما اکره پس شنید مادر من را یعنی گفت و من شنیدم از وی در شان و امر  
 آنحضرت چیزی که ناخوش دارم گفتن و می از ایا ذکر کردن من اکنون آنرا و ظاهر است که مادر مرا است است در دل با قطع نظر از ذکر فایقت رسول الله پس آمد نزد  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم و انابکی و حال آنکه من گریه میکنم بحال و ز قفلت پس گفتم یا رسول الله ادع الله ان یهدی ام ابی هریره و عا کفر  
 را و در خواه از وی که گشت ما ید مادر ابی هریره را فقال اللهم اهد ام ابی هریره پس گفت آنحضرت خداوند هدایت کن مادر ابی هریره و رفح فوجبت  
 بدعوة النبی صلی الله علیه و اله و سلم پس بیرون آمدم من از پیش آنحضرت خوشحال بدعا می آنحضرت که کرد هدایت مادر من فلما صرنا الی الباب  
 پس سگامی که کشتم و آمدم بر در خانه فاذا هو محجاف پس ناگاه دیدم که در بسته و بر هم زده است فسمعت امی خشف قدمی پس شنیدم مادر من آواز  
 پایهای احشف انجا و شبن مجتین فقال مکانک پس گفت مادر بجای خود باش و نه در آ یا ابا هریره و از تصریح با اسم ابی هریره و ندا می عت ناچار  
 وی و رضا بقبول قول وی مفهوم میکرد و و سکوید ابوهریره که سمعت خضضه اللأوشنیدم جنب سیدن آب را که مادر من غسل میکرد و خضضه بدو و با و بدو  
 بهم پیچید با نیدن اب و سوخت غششت گفت و دعا پس غسل کرد مادر من پس دوشید پیرا من خود را و جعلت عن خادها و ثنابی کرد از سر پوش خود یعنی  
 از پس ثنابی غار را نتوانست پوشید و خار کبیر خا و محبه معجزان ففرض الباب پس گشاد مادر در را لثه ثالث یا ابا هریره اشهد ان لا اله الا الله  
 و اشهد ان محمدا عبده و رسوله فرجبت الی رسول الله ابوهریره میگردید پس بکشتم و آمدم من بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم  
 انابکی من الفرح و حال آنکه من گریه میکنم از شادی گریه را شام است کبابی از غمی که کبابی از شادی بعضی از خوش طبعان گفته اند گریه شادی از  
 آنست که غم بصورت گریه شده از درون بدر میرود و محمد صلی الله علیه و اله پس ثنا گفت آنحضرت خدا را و شکر کرد بر اسلام مادر من و قال خیرا و گفت آنحضرت نیک  
 یعنی کلامی گفت متضمن نیکی از دعا و بشارت معجزه اینجا ظهور اثر دعا می آنحضرت در شان مادر ابی هریره فی الحال با وجود آن ابا و متلع و شدت  
 که وی داشت بر این از تصرف آنحضرت بود در وی و کرد و ایند مروی دل او را از کفر با سلام باذن الله و او مسلم ۲۷ و عنه قال انکم تقولون اکثر  
 ابوهریره عن النبی صلی الله علیه و اله و سلم گفت ابوهریره بدرستی ثنا میگوید که بیا کرد و ابوهریره روایات حاویث از آنحضرت و الله الموعود  
 و لقای خدا محل و عده است مرار و ز قیامت یعنی اگر من کم و بیش کرده باشم و خجانتی و زبیده خدای تعالی روز قیامت جزای من خواهد داد و آن  
 حضرت فرموده است من کذب علی محمد الحدیث بعد از آن سبب اکثر خود را بیان میکند و میگوید و ان اخوتی من المهاجرین کان لیخالم الصغو  
 بالاسواق بدرستی برادران من که حاجران بودند باز میداشت ایشان را از ملازمت شریف آنحضرت دست بردست زدن باز را که کنا میت  
 از بیع و شرا که در آن بایع و مشتری و ملت بردست یکدیگر میزنند از جهت بودن ایشان اصحاب تجارت و ان اخوتی من الانصاء دکان  
 لیخالم عمل علی اموالهم و بدرستی برادران من که انصاء رند باز میداشت ایشان را کار مال های ایشان مراد با اموال زو د ایل مدینه با عناه و  
 و زراعتهای افتد چنانکه زو د ایل مکه شتران و کوه سفندان و انصار را باب بایتین و زراعت بودند و کنت امرا مسکینا الزم رسول  
 الله صلی الله علیه و اله و سلم و بودم من مروی سکین که پیوسته میبودم و ملازمت میکردم آنحضرت را علی ملاء بطنی بر پر کردن  
 شکم خود یعنی فقیری بودم هر چه میرسید همان قدر که شکم پر کرد و و سد جوع کند قیامت میمیدم و تجارتی و زراعتی نداشتیم تا آن مشغول  
 شوم و از دربار شریف دور افتیم و در ملازمت شریف میبودم و احوال و اقوال آن حضرت را میدیدم و می شنیدم و قال النبی صلی الله  
 علیه و اله و سلم یوما و کنت آنحضرت روزی لن یبسط احد منکم ثوبه حتی اقضي مقالته هذ ه هرگز فراخ نکند و نکشاید یکی



کمان تری از منافقان مرده است و بسبب بیجان بچ موت منافق وجود وحشت و کدورت و پریشانی بردن اثر دارد که در حال مردن و زندگانی محل  
گفت و محنت اند و او مسلم است و بنی عبدالمطلبی قال خرجنا مع النبی صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمدیم با آنحضرت از آنکه بسوی  
مدینه می رفتند تا آنکه رسیدیم بعسفان بضم عین و سکون سین مملکتی و بغا موضع است بر دو مرحله از مکّه معظمه فاقام بها لیلای پس اقامت کرد  
آنحضرت بعسفان چند شب فقال للناس ملحق ههنا فی شئی پس گفتند مردم نیستیم با ایجا در هیچ کاری و جنگی و انعیاننا الخلف و بدستی  
اهل و عیال با غایب و واپس ماند کاند و خلف بضم فاجع خلف یا خالف و اطلاق کرده میشود بر حاضر و غایب و در نهایت گفته خالف می  
گویند وقتی که بسافرت غایب شوند مردان و اقامت کنند بزنان ما مانع علیهم امین نیستیم بر عیال که دشمن بر ایشان بتازد و غارت کند  
فبلغ ذلك النبی پس رسید این سخن بنیغیرا صلی الله علیه و آله و سلم فقال والذي نفسی بیده ما فی المدینة شعب لا یفتی الا علیک ملک کل  
مجرمها پس گفت آنحضرت و سوگند خورم که نیت در مدینه راهی و نه سوراخی مگر کاشته و کدشته شده اند بر هر یک دو فرشته که پاسبانی  
و نگهبانی میکنند مدینه را شعب کبیرترین راه میان کوه و نقب بفتح نون و سکون قاف نیز معنی راه در کوه است و لیکن اینجا در راه میان دو  
سرای است که کوچای شهر است چنانکه در حدیث آمده که بر انقاب مدینه ملائکه اند که در می آید از طاعون و دجال حتی تقدوا الیها تا آنکه  
قدم آید شما بسوی مدینه و رسید آنجا فتول ادخلوا پس گفت آنحضرت کوچ کسید فادخلنا پس کوچ کردیم و اقبلنا الی المدینة و روی آوردیم  
بسوی مدینه فالتی میخفت پس سوگند بان کسی که سوگند خورده میشود بوسی و سزاوار است تا آنکه سوگند بوسی خوردند نه بخیر و بی و آن حق جل و علا  
ما وضعنا و حالنا حین دخلنا المدینة ننہا دیم ما رختها می خود را بر تنهایم که در اندیم مدینه را حتی اغاد علینا تا آنکه غارت زدند بر ما بنوعی الله عظیم  
بنین مجر و طاعنه مفتوحین نام قبیل است و ما یجیم قبل فلك شئی و برنی انکیت اثیایا پیش از آن هیچ چیزی پس صادق آمد خبر آنحضرت  
که خبر داده بود که نگاه میدارند مدینه را پس از شافرش کمان تا وقتی که قدم آید از او مسلم ۳۳ و عن انس قال اصابت الناس منة  
علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت ابن رسید مردم را خطی در زمان آنحضرت ستمه معنی سال است غالب آمده ببال  
قط فبینا النبی پس در آنای آنکه بنیغیرا صلی الله علیه و آله و سلم میخطب فی یوم الجمعة خطبه میخواند در روز جمعه قالمعراجی ایستاد  
باویشنی فقال پس گفت یا رسول الله هلك المال و جاع العیال بلاك شد مال از بلوغ و بوستان و ذراعت و دواب از نایافت آب و  
گرسنه شد عیال از تنگی معاش فادع الله لنا پس دعا کن خدا را برای ما فرغ یدیده پس برداشت آنحضرت سر و دست مبارک خود را  
و اعزى فی السماء فزعق و حال آنکه منی بینیم ما در آسمان باره ابر قزع فبقع قاف و نای پارهای ابر تنک قزع تا یکی فوالذی نفسی بیده ما  
وضعها حتی ثا و السحاب مثال الجبال پس بخدا سوگند ننهاد آنحضرت دست را تا آنکه بر حسب ابرها مانند کوهها در جامع الاصول ما وضعها ننهاد  
سر و دست را و این ظاهر تر است ثم لم یزل عن منبره حتی دایث المطر یجاء من عن نجمة یتر فز و نیا داز منبر خود که بروی سیمانه بود و دیم  
باران که میریخت و فرو می افکند از نجمة شریف و بی یعنی متصل فرود آمدن از منبر و بیرون آمدن از مسجد باریان شروع و اصل حد و راز بالابا یاد  
آمدن صد صوفی و غطای و ماذک پس باریان داده شدیم تا آنکه دعا کرد آنحضرت و من الغد و فردای آنروز من بعد الغد و پس فردا حق الحجة  
الاخری تا حجة دیگر و قدام ذلك الامعراجی و غیره فقال و در سیمانه و نجمة دیگر آن اعرابی یا مردی دیگر جزوی پس گفت یا رسول الله طم النبأ و غرق  
المال ویران شد خانه و آب از سرگذشت ماها را فادع الله لنا پس دعا کن خدا را برای ما یعنی که بایستد باریان فرغ یدیده پس برداشت آنحضرت  
سر و دست خود را فقال پس گفت اللهم و الینا و لا علینا خداوند اباران کرد و ما در مزارع و منابت و مباران بر ما و حواله بفتح لام است  
نه کسر آن و حوال یک معنی است و تشبیه بقصد معنی تعد و ذکر است فالیثیر الی فاجیه من السحاب الا انضجت پس اشادت منکر و  
آنحضرت بسوی از ابر که آنکه کشاده میکشت و در روایتی من السماء بجای من السحاب و صادق للدينه مثل الجوبة و کشت بالای مدینه مانند کوی یعنی  
در همه اطراف و افاق مدینه ابر بود و باریان می بارید ابر مدینه که ابر بنود و جوب بفتح جیم و سکون و او و بموده کوی کرد فراج و در قالموس گفته که جوب  
سپر و جوب جف و در روایتی بجای مثل الجوبة کالاکلیل آمده و کشت مدینه یعنی فوق مدینه مانند تاج تشبیه کرد و فخر سحاب را بدان و سال الوادی قنای  
شمارا و سیلان کرد و در و ان رفت رود مانند کاریز تا یکماه و قنای باین وجه منصوب است و برغ نیز روایت کرده اند باریان وادی و قنای نام وادی  
است بجانب جبل یعنی روان شدن وادی که نام آن قنای است تا یکماه و این موافق است با آنچه در روایت بخاری آمده و سال الوادی وادی قنای و قنای برین روایت  
مفترع است بنیغیرتوین و لم یجئ احد من ناحیه الا حدث بالجو و نیا در هیچ یکی از هیچ سوی را آنکه خبر داد باریان بیکو وجود ففتح جیم و سکون و باریان کثیرا  
بارانی که فوق او بارانی ملیت و فی دوایه قال گفت آنحضرت اللهم و الینا و لا علینا اللهم علی الاکام خداوند اباران بر پشتها و اکام مبدیه جیم الی غیره

جایی بلند سخت که هنوز سنگ نرفته است و الطراب و بباران بر کوه با طراب کبر خای همه جمع طرب بر وزن کف کوه فراخ یا کوه خرد و بطون الا و دینه و بباران در دوشنای و دیها و منابت الشجر و در جای رستن در خان قال گفت راوی حدیث که انزل است فاقطعت بر قطع کرده شد و کث ده شد ابراه و خراجنا شقی الشمس و بیرون آمدیم ما در حالی که راه میریم در آفتاب متفوق علیه ۳۴ و عن جابر قال کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم اذا خطب استند الى جنح الظل فکنت جابروا و تیکه خطبه بخواند آنحضرت تکیه میکرد بر شانه درخت خرا جندع کبر جیم و سکون ذال همه من سوادى المسجد رستون های مسجد که در زمان آن حضرت ستونهای مسجد از چوب خرابو و و این تکیه کردن آن چوب پیش از ساعتی منبر بود فلما صنع للمنبر پس چون بخای که ساخته شد منبر فاستوی علیه پس بالا برد آنحضرت بر منبر و خطبه بر منبر خواند صاحب النخلة النبی کان یخطب عندها فیراد ان جندع تکرر خطبه میخواند آن حضرت نزد وی پیش از نهادن منبر حق کا و انشقق تا آنکه قریب شد که دو پاره شود آن نخله از فراق آنحضرت فنزل النبی صلی الله علیه و آله و سلم پس فرود آمد آنحضرت از منبر حق لخد ها تا آنکه گرفت آن نخله را فضمها الیه پس فرام آورد آنحضرت او را بسوی خود و در کنار گرفت فجلت فان ابین الصبی الذی یسکت بشدید کاف پر کشت آن نخله که ناله میکند همچون ناله کردن کودکی که خاموش گردانیده میشود از کرب و زاری و خاموش نمیکرد و در بعضی روایات من حنین الناقه و حنین معنی شوق و میل و مراد اینجا آوازی است دلالت بکنده بر شوق بسوی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حق استقرت تا آنکه قرار یافت و آرام گرفت آن نخله قال گفت آنحضرت بکت علی ما کانت تنمیع من الذکر کریمه کرد آن نخله بر فعدن چیزی که می شنید از ذکر دواة الجنادی بدانکه حدیث جندع از جامع از اصحاب از طرق کثیره روایت کرده اند که شک و شبیه و آنجا مجال تنک است و در مواهب لدیه از شیخ علاء الدین بسکی که از اکابر شافعیان نقل کرده گفته است صحیح نزد من است که حدیث حنین جندع متواتر است و حافظ ابن حجر در فتح الباری گفته که حدیث حنین جندع و انشقاق قمری و منقول است بنقل سنن فیض که مفید یقین است نزد کسی که مطلع است بر طرق حدیث و قاضی عیاض در مشارق گفته حدیث حنین جندع مشهور و منتشر است و خبر آن متواتر است تمام اهل صحیح آنرا اخراج کرده اند و حسن بصری چون حدیث میکرد آن میکسیت و میگفت ای بندگان خدا چوب خشک میکسید و ناله میکنند از شوق پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس شما سزاوارترید که شاق باشد بقای وی و کم از چوب نباشد حبت مسکی و گویا هم که در آن خاصیتی هست به ز آدمی دان که دراه معرفتی نیست ۳۵ و عن سلمة بن الاکوع ان رجلا اکل عند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بشماله روايت از سلمة بن الاکوع که مردی خورد نزد آن حضرت بدست چپ فقال کل بيمينک پس گفت آن حضرت بخور بدست راست خود قال لا استطعت کنت آنحضرت بطریق دعا هرگز نتوانی خورد ما منعه الا الکبو باز نداشت او را از خوردن بدست راست مگر کبر و یقیدی و عجز و ناتوانی این قول را وایت که گفت بدست چپ و هم کسی که تو هم کند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون دعا کرد بر وی بعد از استقامت با وجود بودن وی صلی الله علیه و آله و سلم رحمته للعالمین قال گفت راوی فها و فها الى منیه پس نتوانست برداشت آنزد دست را بسوی من خود بعد از آن دواة مسلم ۳۶ و عن انس اهل المدينة فرغوا من رواية و ایت از آن که ماکن ن مدینه ترسیدند و فریاد کردند یکبارگی از دزدان و یا دشمنان فركب النبی صلی الله علیه و آله و سلم فرسا لابی طلحة بطیثا پس چون شنید آنحضرت آواز سرایشان سوار شد پس را که مراد طلحة انصار را بود دست رو و کان یقطف و بود آن اسب که تنک و نزدیک مینا و کام را فلما وجع قال و جذا فوسم هذا نجرا پس بخای که باز گشت آنحضرت گفت یا فیتیم یا این اسب را دریا و میکسید و قتی که فراخ کام می باشد و سپری نمیکرد و دانی و بی چنگه سپری نمیکرد و دریا و کان بعد از لایحاری و کشت آن اسب بعد از سوری آنحضرت جیشیتی که همراهی نمیتوانست کرد و معارضه نمود با وی و بیج اسی و یجاری بچیم و را بلعظ جبول از مجاریات معنی معارضه و مباحات و در اصل معنی با هم رفتن است و در روایتی با یکدیگر بجاء جمله و ذال همه یعنی مقابل کرده منی شد از محاذات معنی مقابله و فی دایة و در روایتی اینچنین آمده که فاستقی بعدا لک الیوم پس سبوق گردانیده نشد آن اسب بعد از آن روز و بیج اسی سبقت نتوانست x کرد بر وی دواة الجنادی ۳۷ و عن جابر قال فوالی و علیه دیک گفت جابروا بر بن عبد الله و فات یافت پدر من و حال آنکه بر وی وام بود و حضرت علی غر جاهدان یا حذوا القمی بهیض کردم بر او و خواهم آن بی که بگیرند چرا که از نخل حاصل شده بود و با طایفه در جبل چیزی که بر پدر من بود از وام فابوا پس با آوردند و قبول نکردند ایشان مقرر از جبت قلت آن و عدم و فابین فایک النبی پس آمد منبر را صلی الله علیه و آله و سلم فقلت قد علمت ان والیها مشهد یوما حدیثی که تم تحقیق دانسته بود که پدر من شهید شده است روزی حدیثی که یکنگه و کشته شده است و ام یار و فی احب ان یراک الغصاء و منی دست میدارم که بریند ترا و ام خواهم تا بلا خطه آن مساحت کند یا بطور مجرزه و کاند تردید فقال فی انفس یکفتم آنحضرت را بر فید که علی ناحیه پس خرم من ساز هر قسمی از تراب را جانی فعلت فدعوته پر کردم و خرم منا ساختم پیر خواهم آنحضرت را فلما نظر الیه فی الغرابی تلك الساعة پس بخای که نگاه کرد و در عز بسوی آنحضرت گویا که ایشان چنینه شدند بنی بر شیم و ستییدند در مطالب من اغر بضم هزه و سکون معجمه



و بصم را فی الصراح غرابین بجهه سرشیم باسی بفتح غیر مقصور و کبر آن مد و د فلای مایصنعون طاف حول اعظمها بیده مثلک مرات پس بخامی که دید آنحضرت  
 آنکه میگردید از چپیدن و ستینیدن گشت آنحضرت کرد بر کتیران خرمناست بار نشست آنحضرت بر آن خرمش فقال مع علی اصحابک  
 گفت آنحضرت بخوان برای من یعنی نزد من بایان خود را یعنی دایم خواهم با آن خرمناست باری یکبار یکبار یکبار یکبار یکبار یکبار یکبار یکبار یکبار یکبار  
 مگر آنحضرت یعنی امر میکرد و بنمودن تا آنکه گذارد و خداستعالی از پدر من و این و انا ادخلان بودی الله امانه والدی ولا اجمع الی الخواتی بقرع و من خوشنود  
 خرمناست که او را که خداستعالی دایم پدر مرا ازین خرمناست و باز نکرد و انهم بسوی خواهران خود یک خرمناست والد جابر رضی الله عنه دختران بسیار گذاشته بود و خواهران آن میکوب  
 آنها را را دایم کند یعنی راضیم که دین پدر را شود و چیزی برای ما باقی نماند فسلم الله الیها دیکها پس سلامت گذاشت خداستعالی خرمناست را همه بجز آن حضرت  
 صلی الله علیه و اله و سلم صحتی فی نظر الی السید الذی کان علیما النبی و تا آنکه بد رستی من می بسیم بسوی خرمش که گشته بود بروی سیم صلی الله  
 علیه و اله و سلم کافا لم تنقص قمره واحدة کویا که نقصان نشد یک قمره یا نقصان نکرد یک خرمناست او قمره برقع و نصب هر دو وجه است و چون  
 از آن بید که حضرت بروی شسته بود و از آن کسل کرده داد و از آن دایم کرد چیزی نقصان نشد آن بید و دیگر بطرقی اولی سلامت ماندند و او  
 الجادی ۳۸ و عنه قال ان ام مالک كانت تهدی للنبی صلی الله علیه و اله و سلم فی علة لها سمنا و هم از جابر روایت است که ام مالک  
 انصار یک از صحبات است بود که میفرستاد برای آنحضرت و آونمی که مرا و او بود و روغن و عکله بنعم عین و تشدید کاف ظرفی که در روی روغن و تشدید بیدارند  
 و بر روغن مخصوص تراست فیا نیتها بنوها پس می آمدند ام مالک را پسران وی فیسألون الادم پس میطلبیدند آن خورش را و لیس عند هم شیء و حال ظمیت  
 نزد ایشان چیزی از آن خورش زیر آنکه بود از روغن حضرت فرستاده بود ام بنعم بجزه و سکون دال و ادام نکبر نان خورش فتمد الی الذی کانت  
 تهدی فیہ للنبی صلی الله علیه و اله و سلم پس قصد میکرد ام مالک بسوی ظرفی که میفرستاد در روی روغن برای آنحضرت و میدید و میبخت و در می  
 فتمد فیہ سمنا پس می یافت در روی روغن فیا ذال فیم لها دم بیتها پس همیشه بود که بر پاداشت آنظرف یا آن سمن برای ام مالک تا خورش غلته او را  
 یعنی همیشه از آن روغن در خانه ایشان نان خورش میبود و حتی عصر تا آنکه بقیه دایم مالک آن ظرف را و چون بقیه دیگر روغن پیدا شد فالت النبی صلی  
 الله علیه و اله و سلم پس ادام مالک نزد آنحضرت یعنی قصه را عرض کرد فقال عصفا پس گفت آن حضرت شاید که بقیه روغن تو آنرا حالت مخم گفت  
 آری بفرم قال او تو کتیهها ما ذال قائما گفت آنحضرت اگر میدستی تو آنرا بحال خود یعنی افشردی عکله را همیشه میبود و روغن بر پا و بحال خود و او را مسلم  
 ۳۹ و عن انس قال قال ابو طلحة لام سلیم روایت از انس گفت گفت ابو طلحة انصاری که شوهر مادر انس است ام سلیم را که مادر انس است لغزیده  
 رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ضیفا بنحو بنشیند مین او از آنحضرت راست اعرف فیہ الجوع مینامم در آنحضرت که سنی را و این  
 اثر است فل عند من شئی پس آیا هست نزد تو چیزی یعنی از طعام فقلت نعم پس گفت ام سلیم آری هست فخرجت اقرها من شعیر پس بیرون آورد  
 ام سلیم فانی چند از جو که جوخت خدا و لها پسر بیرون آورد ام سلیم سر افکندنی که مرا و او بود و فقلت لکن بعضه پس سچید تا ناز را به بعضی از بخار و کوشه را  
 فمدت فقلت بیدی پسر پوشید خمار را که در وی نان بود زیر دست من و لا تلتقی ببعضه و دستار ساخت مرا به بعضی خمار یعنی سر مرا پوشید و چند  
 بر نیز مانند دستار بر بست و لا ت فخل از لوث بمثلته یعنی دستار پیچیدن و انس رضی الله عنه در آن زمان کودکی هشت نه ساله بود که در خدمت آن  
 حضرت در آمده بود و فمد استقی الی رسول الله پسر فرستاد مرا بسوی سیم خدا صلی الله علیه و اله و سلم فذهب به پس بر دم من آن نازا و جو جفت  
 رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم فی المسجد و معه الناس پس یافتم آنحضرت را در مسجد و حال آنکه با وی مردم آمد و گفته اند که مرا و مسجد جایت  
 که ساخته شده بود برای نماز و وقوع این در غزوه خندق بود چنانکه در قصه جابر است و اسدا علم فقلت علیهم پس سلام گفتم بر مردم فقال لی رسول  
 الله بر گفت مرا سیم خدا صلی الله علیه و اله و سلم او سلام ابو طلحة فرستاده است ترا ابو طلحة قلت نعم کفرم آری قال بطعام گفت بطعامی  
 فرستاده است قلت نعم کفرم آری فقال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم لمن معه قوموا پس گفت آنحضرت مردم را که بودند با او برخیزید یا جابر  
 ابو طلحة رویم چون آنحضرت مطلع شد که با آن چند نان است و فرخواست که تنها با او دستار کس مخصوص بخورد و با عکله معجزه نیز در خاطر شریف وی انداختند  
 برخاست و نیز صحابه را فرمود که برخیزید فانتظروا پس روان شد آنحضرت با صحابه بسوی خانه ابو طلحة و انطلق الی بیام و ان میگوید مد و ان شدم من نیز در پیش ایشان  
 حتی جئت ابا طلحة فخرجته تا آنکه آمدم با طلحة را پس خبر کردم او را که آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم با صحابه می آید فقال ابو طلحة بر گفت ابو طلحة یا ام سلیم  
 قد جاء رسول الله تحقیقی آمد سیم خدا صلی الله علیه و اله و سلم بالناس با مردم بیا و لیس عندنا ما نطعمهم و نیت نزد ما چیزی که بخورایم ایشان را  
 فقالت الله دسوله ام پس گفت ام سلیم خدا و رسول خدا و ان تراست که برای چه آمده است و چیست حکمت در آمدن او کویا خیمه ام سلیم که  
 آن حضرت برای اظهار معجزه آمده و بود وی رضی الله عنه از عاقلات نساء و بر خصایص احوال میفریفت مطلع و اگر قصه جابر رضی الله عنه

پیش ازین وقوع یافته باشد بمسب و قیس بر آن نیز نوشته باشد و الله اعلم فانطلق ابو طلحة معنی لقی رسول الله پس روان شد ابو طلحه تا آنکه پیش آمد پیغمبر خدا را  
صلی الله علیه وسلم فاقبل رسول الله پس پیش آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و ابو طلحة معه و حال آنکه ابو طلحه بان حضرت گفت فقال رسول  
الله صلی الله علیه و سلم هلی یا ام سلیم ما عندک یا شتابانی کن و حاضر ای ام سلیم حزی که پیش رفت فانت بذلك الخبیر پس آورد  
ام سلیم آن ناهنا را که داشت فامر به رسول الله پس مراکز دبان خبر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که شکسته شوند و ریزه کرده شوند آن خبر گفت پس  
ریزه کرده شد آن وقت بفتح فافتند و شدنه ریزه ریزه کردند بان و جز آن و عصرت ام سلیم عکته فادسته و فشر دام سلیم ظرف روغن را پس بان خبر  
آنرا که بیرون انداز عکته ثم قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فیه ما شاء الله ان یقول بتر گفت آنحضرت و دعا کرد در پیچیزی که خواست بود  
خدا که بگوید یعنی از دعا می خرد و بکت در وی بدمید فاما لیدن لشره بتر گفت آنحضرت با ابو طلحه یا کسی دیگر که حاضر بود دستوری ده مرده کس را و بطلب فاذن  
لهم پس طلبید مرده کس را فاکلوا معی شبعوا پس خوردند آن ده کس تا آنکه سیر شدند فخرجوا بتر بیرون آمدند فقال لیدن لشره ثم لشره بتر گفت اذن ده  
مرده کس را بترده کس را بهین دستور ده کس را طلبیدند فاکل القوم کلهم و شبعوا پس خوردند قوم همه و سیر شدند و القوم سبعون او ثمانون رجلا ثم فاق  
بمقاد کس بود نیا بشتا و کس و میگوید که شاید که سبب در ده و کس طلبیدند یکبارگی آن بود که جانشک بود و کاسه که در آن طعام بود زیاده بر ده کس بروی طلقه  
منی تو بست بست و بعضی گفته اند که حکمت آن بود که جمع کثیر چون نظر طعام قلیل افکند حرص ایشان را بکل زیاده میکرد و بکان میبرد که این طعام سیری بخوابد بخشد  
حرص و توهم عدم کفایت سبب و ال برکت است و الله اعلم متفق علیه و فی دوایه مسلم انه قال و در روایتی مرسل آمده است که آن حضرت بگفت ایذه  
لشره اذن کن مرده کس را فدخلوا پس درآمدند و کس فاکلوا و سماء الله پس گفت آنحضرت بخورید و نام برید خدا را فاکلوا پس خوردند حتی فعل ذلك  
بشامین رجلا تا آنکه گردانرا بشتا و مردم فاکل النبی صلی الله علیه و سلم و اهل البیت بتر خورد آنحضرت و اهل خانه ابو طلحه و قون سودا و کدو  
باقی از طعام پس خورده و فی دوایه للبضادی قال ادخل علی عشرة فکفت در آبر بر من ده کس را حتی عداد بعین تا آنکه شمر دجل کس را فاکل النبی  
بتر خورد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فجلت انظر هل نقص منها شیء پس شمر من که نظر میکنم آیا کم شد از وی چیزی یعنی دیدم که کم نشد از وی چیزی  
و این روایات منافات ندارد و روایت خوردن ششاد مر و از جهه احتمال آنکه بعد از چهل کس آنحضرت صلی الله علیه و سلم خورده و بعد از آن چهل دیگر خورده  
چنانکه میگوید فی دوایه مسلم فخر اخذ ما بقی فجمعه ثم دعا فیه بالبرکة فادکما کان بتر کفت آنحضرت چیزی را که باقی ماند پس جمع کرد آنرا بتر دعا  
کرد و روی برکت پس باز کشت چنانکه بود فقال دونکم هذا بکرت بکریه بخورید این را و وعنه قال و فی النبی صلی الله علیه و سلم با ناع  
وهو بالزوداء و هم از انس است که گفت آورده شد نزد آن حضرت او ندی و حال آنکه آنحضرت در زور بود و بفتح زای و سکن و او و را مرده و نام  
جائی معروفست بمدرسه نزد بازار فوضع یدیه فی الاناء پس بناد آنحضرت دست مبارک خود را در آن آوند فجل الماء ینبع من بین اصابعه  
گشت آب که بیرون می آید از میان انگشتان آنحضرت ینبع مثله الباء الموحده فوضا القوم پس وضو کردند قوم قال قتاده قلت لانس که کتم  
قال ثلثا فکفت فادکما کان بتر کفت آنحضرت چیزی را که باقی ماند پس جمع کرد آنرا بتر دعا  
علیه اء و عن عبد الله بن مسعود قال کان هذا لایان بکرت گفت ابن مسعود بودیم ما اصحاب رسول الله که میخردیم آیات را سبب برکت و نور  
که حاصل میشد از آن و در لهای ما و انتم تعدوها فتخوینا و شما ای مردم بشمارید آنرا سبب ترسانیدن مرا که فراتر از آنکه منکرند آنرا و مراد آیات بکلیات  
قرآنی است که فرد می آید از آسمان یا معجزات که صادر میشدند از آن حضرت صلی الله علیه و سلم و از آیه و خوات ظاهری تر و موافق تر است باین  
حدیث یعنی اگر چه آیات برای تحویف و انداز برای کافران و منکرانت و لیکن موجب بشارت و برکت است در دلای مؤمنان که محب و متقنند آنرا و ممکن  
است که مراد آن باشد که غرض از نقل معجزات در زمان صحابه بنو دکر تبرک و تمین بذکر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از جهت عدم وجود مخالفان و  
چنانکه در شان ایشان انداز و تحویف است بخلاف این زمانه که چیزی از شک و الحار را به یافته کاهی معصومان نقل آن تحویف انداز و رد و الحار نیز واقع  
میشود فافهم بعد از آن نقل کرد ابن مسعود رضی الله عنه معجزة از معجزات آنحضرت راضی الله علیه و سلم و کفت کنامع و رسول الله صلی الله علیه  
و سلم فی سفر فضل الماء بودیم ما همراه آنحضرت در سفری پس کم شد آب فقال طلبوا فضلة من ماء پس گفت آنحضرت بخورید زیاده اند  
از آب را یعنی ظرفی که در وی اندکی از آب باقی مانده باشد بخورید با ناع فیه ماء قلیل پس در آور و دند ظرفی را که در وی اندکی آبی بود فادخل فی  
الاناء پس در آور و آنحضرت دست مبارک خود را در ظرف فاقال حی علی الطهور المبادک بتر کفت آنحضرت بیایید و اقبال کنید بترتجال  
نماید آب پاک کننده برکت کرده شد در وی و الهی که من الله و برکت و زیادت از خداست و لقد دایت الماء ینبع من بین اصابع رسول  
الله و بر آنرا تحقیق دیدم آب را که بیرون می آید از میان انگشتان پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لفظ حدیث صحیح است در بر آمدن آب

و معجزات کما  
ج







اوست و این ادب دایمی است در اکل طعام که ذکر کرد اینجا بقصد اہتمام و تواند کہ ذکر وی در اینجا برای نفی شر و اضطراب باشد بحجت قلت طعام و وجود برکت و زیادت در آن معجزه یا بحجت آنکہ رعایت ادب سبب مزید برکت کرد و و اللہ اعلم قال فاکلوا حتی تشبعوا کفتم انزل من خور و نذا یثان تا آنکہ سیر شدند فخرجوا طائفہ و دخل طائفہ پس بیرون آمدند کہ روی و درآمدند کہ روی دیگر حتی اکلوا کلہم تا آنکہ خوردند ہمہ ایشان قال یا انس ادفع کفتم انحضرت مرا ای انس بردار فرغشت پس برداشتم فما اذی حیثین ضعتک ان الکثام حیثین دفعتم پس در نمی یابم کہ در اینجا می کہ نہاد و بوشیر بود یا اینجا می کہ برداشتم متفق علیہ بآنکہ ظاہر این حدیث آنست کہ ولیمہ زینب ازین جیس بود کہ اہم فہم متشدد بود و مشہور از روایات آنست کہ ولیمہ وی بخیر و لحم بود انش میگوید کہ ولیمہ کرد بر وی شاة و سیر کرد انید ہزار کس را بخیر و لحم و شاید کہ حضور طریں در وقت خبر و لحم اتفاق افتاد کہ ذافی شرح الشرح و تواند کہ ہر کد ام در روی دیگر باشد و اللہ اعلم ہ و عن جابر قال غزت مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم وانا علی نافع قدایعی کفتم جابر غزا کردم ہمراہ آنحضرت و حال آنکہ سوار بودم من بر شتری کہ مانده شد بود ذناض شتر آب کش را کوید فلایکادیس پس نزدیک بنود کہ سیر تواند کرد آن شتر را و رفت فلاح النبی پس در رسید و دریافت را پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم قال البعیر کفتم انحضرت چہ شدہ است مرشتر ترا کہ راہ میرود قلت قد عی کفتم تحقیق مانده شدہ است مختلف رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فخرجہ پس باز ایاد آنحضرت پس زد و رواند شتر را و در روایتی دیگر آمده است کہ زدیچوی کہ دست شریف بود و دعالہ پر و عاکر آنحضرت آن شتر را بہ تندی و تیزی و ذالین بدی الابل قدامہا یسی پس ہمیشہ بود آن شتر کہ پیش پیش شتران سیر میکرد قال لی کیف تری بعیرک پس کفتم انحضرت را چگونہ می بینی شتر خود را قلت بخیر قدامہا بکنت کفتم بہ بکی و خوبی می بینم تحقیق رسید اورا برکت تو قدامہا بکنت کفتم انحضرت پس میفروشی بدست من اورا بوقیہ بفتح و او کسرتاف و تشدید یا و او قیہ بضم ہمزہ و سکون و او تیزی گوید جبل در ہم فبعتمہ پر فروختن من انرا اعلان فی قحاح لہو الی المدینہ بر این شرط و قرار کہ باشد مرا سوار می وی تا مدینہ فقار بفتح فاستخوان است و ازین حدیث معلوم میشود کہ از شرط بشرطی کہ مدوی منفعت باع باشد و شاید کہ این حدیث منوج باشد یا این شرط در صلب عقد باشد بل بالتاس جابر یا غایت آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم باشد بعد از عقد اگر چہ خلاف ظاہر عبارت است و اللہ اعلم فلما قدم رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم المدینہ غدوت علیہ بالبعیر پس ہر کد کہ رسید آنحضرت بمدینہ با دکر دم بر آنحضرت بتر یعنی برہم شتر را بخدمت تا بسپارم فاعطانی ثمنہ پس داد آنحضرت مرا بپای شتر را کہ بدان با خریدہ بود و دودہ علی و باز کرد و انید شتر را بر من پس ہم بہاد و ہم شتر انعام کرد و متفق علیہ ۴۶ و عن ابی حمید بن عمار عن اخیسم الساعی انہی ساعدہ است صحابی است کہ در میان جماعہ اصحاب کفتم کہ من و انترم و حافظ ترم ہزار پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم پس بیان کرد و از آنجا کہ در کتاب الصلوۃ گذشت قال خرجنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم غزوۃ بکولہ گفت ابو حمید بیرون آمدیم با آن حضرت برای غزوۃ بکولہ فاقینا وادی القری پس آمدیم ما وادی القری کہ منوی است کہ میان وی و مدینہ شہ روز راہ است از جانب شام الی حدیقۃ لامرأۃ آمدیم ہر باخمی کہ مرزنی را بود فی الصریح حدیقہ مرغزار با درخت فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم اخرصوها اندازہ کنید میوہ درختان اورا کہ چہ مقدار است اخرصو بضم ہمزہ و را بلفظ امر از خرص بخار مجعہ و صا و مملہ اندازہ کردن میوہ درخت و کشت بر زمین فخرجنا ہا پس اندازہ کردیم ما آن حدیقہ را بخمیزی کہ در کتاب آمد و توصیہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم حقرا و سق و اندازہ کرد اورا آنحضرت دہ و سق بفتح و او و سکون سین کہ شصت صاع باشد یا بار شتر عقلا و کفتم انحضرت بان زن احصیہا ضبط کن و نگاہ دار عدد او سق از اوقتی کہ وزن کنی انرا حتی فنج الیک انشاء اللہ تا آنکہ باز برگردیم ما بوسی تو ازین سفر اگر خوستہ است خدا و انطلقنا حتی قد منا بک و روان شدیم ما تا آنکہ رسیدیم بکولہ را کہ متوجہ بودیم بان فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم سنہبت علیکم اللیلۃ دیح شدیدہ پس کفتم انحضرت نزدیک است کہ بوز در شما مشب با و دی سخت تند فلا یقہم فی احد پس نایتد و بر پا خاند و آن با و یچکی فی کالہ بعبہ فلیشد عقالہ پس کسی کہ باشد مرا ورا شتری پس باید کہ سخت بہ بند و پای بند شتر را بخت بیج شدیدہ پس بوزید با دست تند فقام جمل فملنہ الودج پس بایستاد روی پس برداشت اورا با و حق الفیل بجمعی طبع تا انداخت اورا بد و کہ طلی کہ جایی حاتم طائی در آن دیار بودہ طلی بفتح ط و کسری می شدہ و در آخر ہمزہ فاقینا حتی قد منا وادی القری ستر روی آوردیم یعنی بمدینہ تا آنکہ قدم آوردیم وادی القری ما فسال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم المارۃ عن حدیقۃ صک بلغم ہا پس پرسید آنحضرت آن زن را از حدیقہ می کہ چند رسیدہ میوہ آن فقال عشرۃ اوسق پس کفتم آن زن رسیدہ دہ و سق چنانچہ آن حضرت اندازہ کردہ و فرمودہ بود متفق علیہ ۴۷ و عن ابی ذر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم انکم ستفخون مصرا کفتم ابو ذر غفاری کہ کفتم انحضرت

بدستی نزدیک است که پنج کبیر مصر ارض بیسی فیها القیراط و صر سینی است که میاید و میورد و روی قیراط یعنی ذکر قیراط بر زبان باز آید این  
مصر در معاملات بسیار میرود و از جهت شدن در معامله و قلت مروت و عدم مساحت پس منافی باشد آنرا مشارکت خیر ایشان از اهل بدو و خضر در قیراط  
و از اینجا معلوم میشود که بر زبان اهل کباب یکدیگر خیر خیمس جاری بخرد و قال بعض الحكماء رحم الله عندهم لم یحکم علی لسانه الذائق و القیراط و ایضا محلی و کثیر است که کثرت  
دار کرده آن در شرح ذکر کرده ایم و قیاف است وزن آن در بلاد و در کتب معتد به در سن دینار یعنی یکجز و از بیت و چهار جزو دینار و در عراق نصف عشر یعنی  
یکجز و از بیت جزو و با وجود آن وصیت حضرت بر غایت حقوق اهل مصر در آنچه متعلق و راجع بملاحظه و نسبت آن حضرت است صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود  
فاذا فتحتموها فاحسنوا الی اهلها و قتی که فتح کنید مصر پس نیکی کنید بسوی اهل مصر بصف و عفو و ستر فان لها ذمة زیرا که بدستی و مصر را یعنی  
اهل آنرا ذمه است یعنی حرمت و امانت و جهت ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که مادر وی ماریه قطیه از قوم ایشانست و در حواء و از ازار حم  
است بفتح را و کسر هاء یعنی قرابت از جانب با جرم اسمعیل علیه السلام زیرا که وی نیز از اهل ایشان بود و اوقال یا کف ذمة و کسر صاد و سکون هاء و خسر  
بود و اهل بیت و مشوی و مصابره و و خسری کردن و پیوستن بدینا وی و این نیز از جهت ام ابراهیم بن رسول الله است صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن ذکر  
کرد آن حضرت از خدای ایشان که موضع کجاست خصوصت میورزند و جگ می کنند و فرمود فاذا رایتهم و جلین یختصمان فی موضع لبنة  
پس چون ببینید شما و مردم را که یکجا در جای کجاست و لبنة بفتح لام و کسر با فاء خرج منها پس بیرون می آید از آن مصر تخصیص خطاب بابی در جهت کمال  
شفقت است و احتمال دارد که خف عام باشد و تحقیق و اعتقاد از جانب ایشان قنده می دیگر از قتل عثمان و محمد بن ابی بکر بعد از وی قال کف ابو ذر  
فرايت عبد الرحمن بن شحج بن حسنة نفقات و اخاه و بیعة یختصمان فی موضع لبنة فخرجت منها کف ابو ذر پس دیدم این  
دو برادر را که خصوصت میکردند و با محبت پس بیرون آمدن از مصر و شرحیل بن یغمش بن حسنة نفقات صحابی است از مهاجرة حبشه معدود در وجود  
قریش و عبد الرحمن و ربیع بن ریحیل اند و عبد الرحمن را روایت است و روایت کرده اند از وی جامع و ربیع نیز صحابی است و او مسلم ۱۷۸  
و عن حذیفه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم مدینه بن الیمان که صاحب سر رسول الله بود و نزد وی علم منافقین بود روایت میکند از پیغمبر  
صلی الله علیه و آله و سلم قال که حضرت فی احصابی و اصحاب من فی رواية قال و در روایتی گفت فی امتی و امت من اثنا عشر منافقا  
لا یدخلون الجنة و او از منافق اند که در نمی آیند بهشت را و لا یجدون و یجها و رآه بن بشت چه باشد که نمی یابند بوی بهشت را حتی یلج  
الجمل فی سم الخیاط تا آنکه اید شتر در سوراخ سوزن سم نفتح و بضم سوزن و یا خط سوزن و این مبالغه و تعلیق بحال است چنانکه در قرآن مجید  
نیز واقع شده است پوشیدمانند که اطلاق امت بر منافقان می توان کرد و اما اطلاق صحابی می توان کرد و کما بعثنا رطابا هر دو ستر  
ساز صحابه تلفظ کلمه شما و این وجه است اجابت نیز توان خواست و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعضی از خواص و مقربان خود بر احوال این  
فرقه مشهور اطلاع داده و ذکر و شریایان بر حذر باشند و در لیلۃ العقبه در وقت رجوع آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از غزوة تبوک که و خداع  
ایشان نسبت آنحضرت و آمده چنانکه در کتب سیر مذکور است و طبعی نیز از شرح تشیی نقل کرده است ثمانیه منهم نكفهم الدبيلة بهشت کس  
از ایشان کفایت میکند با آن میکروند ایشان را در پیش عرسلک و بیله بضم دال جمله و فتح موحده و سکون تحجیه و نقلی که حادث میگردد و در شک آدمی پس می کشد  
او را غالباً و در قاموس ربیع طاعون گفته و معنی حادثه و سختی نیز آمده و در حدیث تفسیر کرد آنرا بقول خود سراج من نادیظهم فی الکناهم  
چراغی و شعله از آتش که پدید شود در کفای ایشان گویا مراد ورم حار است حتی یضم فی عدوهم و الله می برآید و پدید میگرد و اثر آن حرارت در سینه  
ایشان رواه مسلم و من کفایت سهل بن سعد لاعطین هذه الراية غلانی باب مناقب علی و حدیث جابو من یصدق الثبته فی ال  
باب جامع المناقب نشاء الله تعالی و در مصابح این دو حدیث را در باب مغزات ذکر کرده ۱۶ الفصل المثانی عن ابی موسی قال خرج ابو طالب  
الشام روایت از ابی موسی گفت بیرون آمد ابو طالب عم آن حضرت بوی شام برای تجارت چنانکه عادت اهل مکه بود و بیرون آمد بوی  
سفر صلی الله علیه و آله و سلم فی شیاخ من قریش در میان پیران زقریش یعنی چهارم دی پیر دیگر از قریش همراه بودند آن حضرت در آنوقت ده و از ده ساله بود  
فلما اشرعوا علی الواهب پس بر کار که مطلع شدند بر راهب ک نام او بکیر ابو بفتح موحده و کسر جمله و سکون تحجیه میخواندند بوی و بود جای وی مصری  
بلاد شام هبطوا فرود آمدند فخلوا و جالهم پس کشتا وند بارهای خود را فخرج الیهم الراهب پس بیرون آمد بوی ایشان راهب و کاف  
قبل ذلك میرون بد فلاحیج الیهم و بودند ایشان پیش ازین بارهای و دیگر که سفر میکردند و میگذاشتند بر راهب پس بیرون آمد بوی ایشان و منید  
ایشان را قال کف ابو موسی هم یخلون و جالهم پس ایشان می کشتا وند بارهای خود را فخرج الیهم الراهب پس گفت که در می آید میان ایشان  
راهب حق جاء فاخذ بید رسول الله تا آنکه آمد پس گرفت دست پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال پس گفت هذا سید العالمین

هنا رسول رب العالمين بعثه الله وحمة للعالمين مفرست او را خدا تعالی سبب رحمت و مهربانی برای جهان قال له اشياخ من قريش پس گفتند مراسب رابعی پیران از قریش ما عليك به حیت سبب علم تو بوی و از کجا میدانی تو حال او را فقال لهم اشرفتم من العقبة پس گفتند راسب بدستی شما بشما میگوید و پیش ازین راه که میان دو کوه است لم یبق شجر ولا حجر ساجدا باقی نماند هیچ درختی و سنگی مگر آنکه افتاد و سجده کند و لا یصلان الا للبی و سجده میکنند سنک و درخت کمر برای پیغمبر و الله بخاله النبوة و بدستی من می شناسم او را مهربان است اسفل من غصروف کفنه مثل التفاحه که واقع است پایان تر استخوان شانه وی سبب و در روایات دیگر آمده است که راسب برخواست و آنحضرت را در کنار گرفت و از احوال و صفات شریف وی پرسید از بهیت خواب طعم شراب و جز آن و همه را موافق یافت با آنچه در کتابی بود و ترجیع فصنع لهم طعاما پس تبرکت راسب پس ساخت برای ایشان طعاما انا هم بهر کان هونی و عینه الابل پس هنگامی که آورد راسب طعام را بود آنحضرت و چنانچه شتران فقال ادسلوا الیه پس گفتند کس بغیر سیدی بومی وی قایل پس دومی آورد و آمد آنحضرت و علیه غامه تظله و حال آنکه بر آنحضرت ایسی بود که سایه میکرد و او را فلما دنا و هم قد سبقوه الی فقی شجرة پس هنگامی که نزدیک شد یافت قوم را که تحقیق پیش کرده بودند و راسب بومی سایه و درختی نشسته بود سایه فلما جلس مال فقی الشجرة علیه پس هنگامی که نشست حمید سایه آن درخت بر آن حضرت اگر چه سایه ابر بر سر مبارک وی بود اما برای احوال و مزایای در مجلس سایه نیز برکت و سایه ابر بر سر آن حضرت از معجزات بود ولیکن میگویند وایم نبود بلکه کاه کاه میبودند و احتیاج فقال هفت راسب انظر الی فقی الشجرة مال علیه کاه و کینه بومی سایه دخت که میل کرد بروی فقال نشد که الله بفتح همزه و ضم ثین سوال مثارا و طلب می کنم از شما خدا را این سوال را ای که دلیله کلام کی از شماست قریب وی خبر و دوست و متولی امر وی قالوا ابو طالب گفتند وی ابو طالب است فلما نزل ینا شده پس همیشه بود راسب که طلب سوال میکرد ابو طالب را بخدا سوگند بر تو که باز کردانی محمد را بلکه و کاه و دار را از کید دشمنان که بود و نصیحت انداخته ده ابو طالب تا باز کرد و آید و فرستاد ابو طالب آنحضرت را بلکه آورد و اندک راسب میترسید که میباید او را رام برند و آنها در مقام کشتن وی شوند و تنزدی و کاه آورد و اندک در این سفر سفت کل زروم آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم نمی جتند و در دستل وی بودند پس پیش آمد بحیرا و گفت چه چیز آورد و ده است شما را در اینجا گفتند این پیغمبر دین ما بیرون آمدنی است پس هیچ را بی نماند که مردم را بر نهند تا آنکه اگر بیاوند بکشند بحیرا گفت خبر دید شما مرا که اگر خواسته باشد خدا مرا که تقدیر کند میتواند هیچ کی از او میان که تغییر ندهد آنرا گفتند نمیتواند گفت بیعت کنید با وی و محبت ورزید با وی و بیعت معه ابوبکر بلا لا چون ابو طالب آنحضرت را بجانب مکه برگردانید فرستاد و آنحضرت ابوبکر بلا و زوجه السراهب من الکعب و الزینت و توشه داد آنحضرت را راسب از کاک و روغن زیت و دوا و التومذی بلکه در حدیثه اندک فرستاد و ابوبکر بلال را همراه آنحضرت بلکه در قضیه چه صورت دارد و حال آنکه بلال بنو مخلق شده و ابوبکر در آنوقت جسی بود و حذر در آن حضرت بماند و دو نیم سال و ابوبکر در آن زمان بخدیجه بود بلال را از پی این حدیث را تضعیف کرده و حافظ ابن حجر در احصایه گفته که حدیث رجال وی ثقا و منکریت در وی مکر این نظر و توان که در سرج باشد مقطع از حدیث دیگر بطریق و هم از بعضی روایات و جزری گفته است که رجال این حدیث را صحیحین اند و ذکر ابوبکر و بلال غیر محفوظ است و عد کرده اند از آنکه از هم و بلال شاید که در آن وقت مودود شده بود و قد بر ۲ و عن علی بن ابی طالب قال كنت مع النبی صلی الله علیه و آله و سلم بمكة و را ایت از امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت بودم با آن حضرت در مکه و از جناتی بعضی فواحیه را پس بیرون آمیم دهنی نواهی که و نحو و ناحیه بوی نما استقباله جیل لا شجر الا هو یقول پس پیش نیاید آنحضرت را کوهی و درختی مگر آنکه وی میگفت السلام عليك یا رسول الله ظاهر است که علی رضی الله عنه نیز می شنید آنرا و احتمال دارد که علم وی رضی الله عنه باخبار آن حضرت باشد صلی الله علیه و آله و سلم و او را التومذی و التلمی ۳ و عن انس ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم اتی بالبراق لیلة امری به ملجأ مسرجا و ایت از انس که با آن حضرت رده شد براق و شب اسرا حکم کرده زین سبته فاستنصب علیه پس تنزدی سر کشی کرد براق بر آن حضرت و زود را من نشد و سواری نداد فقال له جبرئیل یحیی ففعل هذا پس گفت مر براق را جبرئیل یا محمد این میکنی تنزدی و سر کشی را فما کلبک احدا کم علی الله منه پس سوار شده است و هیچ کی بزرگتر بخدا از او و ازین عبارت معلوم میشود که برین براق انبیای دیگر هم سوار شدند تا ختم سواری آن بنجام الانبیاء و در باب المعراج این سخن مذکور شده است و الله اعلم قال فافض عرقا گفت انس بر بخت براق و روان شد عرقی دوا و التومذی و قال هذا حدیث غریب و عن یحیی بن یزید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لما انتمی الی بیت المقدس گفت بریده کرمی گفت پیغمبر خدا که هرگاه رسیدیم ما به بیت المقدس قال جبرئیل یا صبحه اشارت کرد جبرئیل انکست حوز فخرقها انجس پس درید و پاره کرد و سوراخ کرد و بالکشت سنک یا خند بهر البواق پس براق را بدان برکت و در باب معراج

و بعضی  
حکم بطلان  
ان کرده  
مجموع





ایقین و دفع غم و حزن و بیاثر کسی را که قرب و کرامت و درگاه حق باشد اگر غمی و خرنی از دست او برسد صبر کند و الا جبر علی قدر التعب و دواء الداء  
و عن ابن عمر قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم فی سفر فاقبل اعرابی کنت بن عمر بودیم با آن حضرت در سفری پس پیش او ای  
نشیج فلما دنا قال له رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم تشهد ان لا اله الا الله و احد لا شریک له و ان محمدا عبده و رسولہ پس  
بر کمال زد و یک شدان اعرابی گفت مرا و آن حضرت کواهی میدی بود حدایت خدا و رسالت محمد قال و من یشهد علی ما أقول گفت اعرابی کواهی میدی  
بر آنچه تو میگوئی یعنی از غیر من آید یا نه قال هذا لیس له گفت آنحضرت کواهی میدی این درخت و سلمه بفتح سین و لام نوعی از درختان بلند خار دار است فداها  
رسول الله پس خواند درخت را پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم و هو بشا ط الوادی و آنحضرت بکرانه وادی بود و باقیست آنجا لاجن پس ری  
آورد و آن درخت در حالی که میگردیدیم را خد بفتح خاء همزه و تشدید دال شکافتن زمین را کوید حتی قامت بین دیدید تا آنکه رسیدیم و آن درخت پیش آنحضرت  
فاستشهد هائلنا پس طلب شهادت کرد آن حضرت از آن درخت سه بار فشهدت ثلثا انه کما قال پس کواهی داد آن درخت سه بار که واقع همین است که  
گفت آنحضرت از صدق رسالت وی و در حجتش الی مبدءنا پستری از آن درخت بسوی آن زمین خود یعنی با سخا در رفت که از آنجا آمده بود و شعر جاریست که  
الاشجار رساجه ۱۰ مثنی الیه علی ساق بلاقدمی دواء الداء می و عن ابن عباس قال جاء اعرابی الی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم قال بما اعر  
افک بنی گفت ابن عباس را اعرابی بسوی آن حضرت گفت بچه دلیل شناسم که تو پیغمبری قال ان دعوت هذا العنق من هذه النخلة فیشهد انی رسول  
الله گفت آنحضرت باین دلیل شناس که بخوانم من این خوشه را ازین خرما کواهی دهد که من پیغمبر خدا ام و ان یفتح همزه است و کبریا نیز روایتست یعنی اگر بخوانم و عند  
کبریا من جمله و سکون ذال همزه و قاف خوشه خرما چنانکه عقود خوشه انکور کذا فی الصراح فدعاہ رسول الله پس خواند ان عنق را پیغمبر خدا صلی الله علیه  
و اله و سلم فحمل بزل من النخلة پس گشت آن عنق که فرو و آید از درخت خرما حتی سقط الی النبی تا آنکه افتاد و بجانب پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم  
یعنی کواهی دادیم قال اجمع فاد استر گفت آنحضرت بر کرد و بجای خود پس بر گشت فاسلم الاعمی پس اسلام آورد آن اعرابی دواء الزمذی و صححه ۱۰ و عن ابی هریر  
قال جاء ذیبالی داعی غنم گفت ابو هریره آمد که یکی بسوی جراند که کوفسدان فخذ منها شاة پس گرفت کرک از آن کوفسدان کوفسدی را فطلبه الکرا  
حقاقتی هما مندر پس چرت کرک را آن چراند تا آنکه کشیده گرفت آن شاة را از زبان آن کرک قال فحصل الذیب علی تل گفت ابو هریره پس رفت کرک  
بر توده یکی فاقعی پس بنیشت آن کرک بر آن بروضعی که کرک می نشیند که زانرا بر زمین می نهد و پایها را ایستاده میدارد و فی الصراح اقرار بکون نشستن  
سک و استغفر و در آورد دم خود در در میان هر دو پای خود استغفار بمثلش و فادوم در میان پای گرفتن سک و قال قد عدت الی ذوق ذوقی الله  
و گفت کرک به تحقیق قصد کردم من یا قصد کردی تو بسوی رفتی که دودر ساند مرا آن رزق را خدای تعالی و عدت بضم تاء و فتح آن بصیغه محکم و خطاب هر دو  
روایت است خطاب بر اعی است اخذته فرائقعه منی کرفتم من آن رزق را پست کشیده گرفتمی تو آن رزق را از من فقال الرجلنا الله ان دایت  
کا لوم ذیب میگویم پس گفت از دین یعنی را می بخداسو کند ندیدم من اعجب باندا عجوبه امروز که کرکی سخن میکند فقال الذیب عجب من هذا رجل فی الخلاء  
بین الحنین پس گفت کرک عجب تر ازین حال مردیت در خرماستان میان دو سنگستان یعنی بدین عبارت است از ذات شریف آنحضرت صلی  
الله علیه و اله و سلم عجیب که چو ماضی و بما هو کائن بعد که خبر ما میرساند شما را با چو گذشته است و با چو شونده است بعد از شما قال گفت ابو هریره  
مکان الرجل یهود یا پس بود مرد از قوم یهودی و جاء الی النبی پس آمد بسوی پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فاخبره و اسلم پس خبر داد و آنحضرت  
را و سلمان شد فصدقه النبی پس صدق کرد و راست کو کرد و اندو او پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم ثم قال النبی صلی الله علیه و اله و سلم  
اها اما ذات بینیدی الساعة این و امثال این امر نشانها و علامتهاست پیش قیامت فدا و شاک الرجل ان یخرج تحقیق نزدیک است مرد که  
آید یعنی از خانه فلا برجح حتی یجد ثله بغلاء و سوطه بما احدث اهله بعده پس باز میگوید و منی آید بخانه تا آنکه خبر میداد و او را بر دو نعلین و تازیانه و  
چیزی که اعدا کرده از علی اهل خانه وی عباد بر آمدن وی دواہ فی شرح السنة ۱۰ و عن ابی العلاء روایتست از ابی العلاء که از تابعین است عن مہر  
بن جندب که صحابی مشهور است قال گفت سمره کنا مع النبی بودیم با پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فنادل من قصعة نوبت بخت  
مغروریم زیک کاسه یعنی در وقت ظهور و جبره آنحضرت قصه بفتح قاف و سکون صاد کاسه بزرگ من عدو فی اللیل از مادا کا و ثابت یعنی  
تمام روز بقوم عسکر و فی بعد عسکه می آید دند و در دو شمشیر ده بیان تداول است قلنا فاکانت تمد کفیمه پس چیز بود که مد کرده میشد  
قصه بدان چیز قال من ای شیئی تعجب گفت از چه چیز تعجب میکنی تو ما کاف تمد الامن ههنا بود که مد کرده میشد مکر از اینجا و اشا بدیده  
اللی السماء و اشارت کرد بدست خود بسوی آسمان یعنی ازین عالم قدرت است و زول برکت از آن و این یا قول سمره است و سایل ابو العلاء و  
قول آنحضرت است و سایل صحابه فافهم دواء الثمذی و الداء می ۱۲ و عن عبد الله بن عمر ان النبی صلی الله علیه و اله و سلم خرج یوما

یا مدبرم  
روزی مانده  
امروز  
چیز

بدین فی ثلثه عشر روایت است از عبد الله بن عمرو بن العاص که آنحضرت بیرون آمد و روز غزوه بدر در سه صد و پانزده مرد مشهور است که بیرون آمد  
در سه سیزده مفا و هفت از مهاجرین و دو بیت و سی شش از انصار قال اللهم احم حفاة فاحملهم کفنت آنحضرت و دعا کرد خداوند ایشان یعنی  
بر بنده بیاورد پس سوار کن ایشان را اللهم احم عمارة فاکمهم خداوند ایشان بر بنده پیش جابر پویشان ایشان را اللهم احم جاع فاشبعهم خداوند ایشان  
که سگانند پس سیر کرد ایشان را ففخ الله له پس فتح داد خدا تعالی را و افاضت بفرمود و ما منهم رجل الا وقد رجع بجمل او جملین پس باز گشتند  
فتح بدو حال آنکه میت از ایشان هیچ مردی مگر حال آنست که برکت یک شتر و دو شتر و اکتسوا و شبعوا و جابر پوشیدند و سیر شدند بجهت شتران  
و جلاب و اطعمه و اموال که غنیمت کردند از شترکان و همه دعاهای آنحضرت مستجاب شد و ازینجا معلوم میشود که اجابت دعا از قبیل خارق عادات است خصوصا  
پس سرعت و خصوصیات رواه ابو داود و ۱۳ و عن ابن مسعود عن رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم قال روایت است از عبد الله بن مسعود  
از آنحضرت که گفت آنکه منصور من پرستی شما یاری داده شده کاینکه از جانب پروردگار و مصیبون و بایندگان اشیاء و اموال او مفتوح گم  
و فتح کرده شده و کاینکه شما را یعنی فتح کرده میشود مرثا را بلا و امصار و این بشارت و خبر دادن صحابه را با آنچه در زمان آینده واقع خواهد شد و این  
ذلك منكم فلیتق الله پس هر کدام را بداند از شما پس باید که تقوی درزد و بر سیر از عذاب خدا و لیامر بالمعروف و لنه عن المنکر باید که امر  
کنند بشرع و منی کند از خلاف آن یعنی بر طریقه اعتدال رواد و در اثر و بطر و اسراف و انحراف نیفتد و این تلحیح اسب بقول حق سبحان الذین ان مکنا هم فی الارض اقلوا  
الصلوة و اتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر رواه ابو داود و ۱۴ و عن جابر ان یهودیه من اهل خیبر سمعت شاة مصلیه و روایت  
از جابر که زنی یهودیه از اهل خیبر که نام وی زینب بود زن اسلام من شکم زهر که در کوفه بریان کرده شده را و مصلیه بفتح میم و سکون صا و جمله و کسر لام و تشدید  
تحتانی از صلی یعنی بریان کردن ثم اهدتها لرسول الله پیغمبر بدیه فرستاد و از امر پیغمبر خدا را صلی الله علیه و اله و سلم آورده اند که آن زن پرسید که آن  
حضرت از کوسند که ام جابی خوشتر دارد گفتند ذراع پس بزرگی داشت آنرا بچ کرد و در وی هر می گذاشت که در ساعت بکشد و در ذراع و کف بیشتر کرد و پیش آنحضرت  
و صحابه که حاضر بودند نهادند و صول الله صلی الله علیه و اله و سلم الذراع فاکل منها پس گرفت ذراع را پس خورد از آن و اکل دهط من جها  
معه و خوردند که وی از یاران آنحضرت با آن حضرت فقال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ادفعوا ایدیکم بر دارید دستهای خود را  
از شاة و بخورید و اسل الی الیهودیه فدعاها کس فرستاد آنحضرت بوسی آن زن یهودیه پس طلبید او را فقال سمعت هذه الشاة پس گفت آنحضرت زهر کرد  
تو این کوسند را فالت من لخبوک پس گفت یهودیه که خبر کرد و ذرا قال اخبونی هذه فی یدی گفت آنحضرت خبر داد و این چه دروست من است للذراع  
گفت ذراع را یعنی اشارت بنده بذراع کرد و قالت نعم گفت یهودیه زهر کرد و ده ام دین قلتن کلن نبیا فکلن قضره کفتم اگر هست و ی پیغمبر یان نمی کند  
او را بجهت آنکه زهر تا شیر نمکند موت در دنیا یا بسبب آنکه موت آنحضرت پیش از اتمام دعوت و اکمال دین متوقع نیست و در التماس اول طبعان آنچه میکشید که  
فوت آن حضرت بجا شیر زهری شد که در خیبر خورده بود اما این روایت صحیح نیست و در حدیث آمده است که کسی گفت با آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم که ترا  
تا شیر میکشد بر سال زهری که داده بودند در غیر فرمود میزد مگر آنکه مقدار است خوشه خدایت قدر و ان لم یکن نبیا استرحا منه و اگر نیست و ی پیغمبر  
خدا را یمن می یابیم و خلاص می شویم از وی ضفاعةها رسول الله پس در کشت آن زن پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم و لم یبقا قها و سرانجام  
او را و عذاب نکرد و توفی صحابه الذین اکلوا من الشاة و مردند اصحاب آن حضرت که خوردند از آن شاة و احمهم رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم علی کاهله و خون کشد آنحضرت بر میان دو کف خود من اجل الذی اکل من الشاة از جبت زهری که عوز داز کوسند تا داده زهرید  
رو و تن لطیف وی ازین گفت پاک کرد وجه او هندی بالفن و الشفقه حمایت کرد آنحضرت را ابو سندی شاح و کار و هو مولی لبی یا صفة  
من الانصار و آن ابو سندی مولی بود بر بنی باطنه را بعضا و بعضا و من قبیل است از انصار رواه ابو داود و الداعی به آنکه اهل روایت اختلاف کرده اند  
که آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم عقاب کرد آن یهودیه را و بکشت یا ترک داد و هیچ نکفت پس بیعتی از ابی هریره آورده که اعراض کرد و هیچ نکفت  
و از جابر آورده که عقاب نکرد زهری گفته که اسلام آورد پس بکشد و گفت بیعتی که نکشت ترک داده باشند و بعد از آن که بشیرین برادر مرد بقصاص می کشند  
اما اینجا علما نمیکنند که وجه تخصیص ذکر موت بشیر واقصاص بدان چیست حال آنکه اصحاب دیگر که خوردند و ندانند شاید که بشیر علی الفور مرد پیش از وفات اصحاب  
و دیگر پس قصاص گرفته شد بدان واسطه علم او و عن مهمل بن الحظلیه بفتح حاء مهمل و سکون طاء معجمه و کسر لام تشدید بر تائیه معانی انصار می است و ارباب  
بیعت رضوان است فاضل بود و کوشه کیر از مردم کیر الصلوة و الذکر و خطیبه نام و از اوست قال انهم سا و امع رسول الله گفت که ایشان یعنی صحابه  
سیر کردند با پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم یوم محنین روز غزوه خنین فاطنوا الی یوم پس دراز کردند و سخت کردند سیر راحتی کان  
عشیه تا آنکه بود سیر تا شام فاجاء فادس فقال پس آمد سوار می پس گفت یا رسول الله انی طلعت علی جبل کذا و کذا بدرستی بر آنجا

با وجود  
که در وی  
تج

بگویم چنین و چنین و طلعت بفتح لام است در اکثر نسخ و کسری تصحیح کرده اند فاذا انا بهواذن پس نگاه من طبعم بهواذن بفتح با و کسری زای که قومی است از عرب یعنی دیدم بهواذن را علی بکرة ابلهم که آمده اند بر شتر پدر خود یعنی همه آمدند و این عبارت مثل است که زده میشود در قومی که بهم بیانیه و پیچ یکی مخالف نکند و بکرة شتر جان و اصلش است که قومی از عرب از جای کنده بودند و کوچ کرده و هر کس هر جا که شتری یافته گرفته و سوار شده و آن شتر از آن وی بنود و از پدرش بود و بطعنهم و فطمهم دیدم بهواذن را شتران بهودج دار خود و باقی چار و اما می خود و طعن بضم طاء بهجه و عین طه مضموم و ساکن جمع طعینه زن در سوختن زنی باشد و کاهی بر ابل که بروی هودج است نیز اطلاق کنند لاجنواالی چنین کرد آمدند بسوی چنین فطمهم و رسول الله پس تبسم کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و قال تلك غنیمة المسلمين غدا و گفت آن غنیمت مسلمانان است فردا انشاء الله ثم قال من يحرسنا الليلة بترکفت آنحضرت کسیت که پاسبانی کند ما را شب قال انس بن ابي مرثد الغنوی مرثد بفتح میم و کون را و فتح مثله و غنوی بنین مجز و نون مفتوح حین صحابی است حاضر شده فتح که را و حین را انا من پاسبانی میکنم یا رسول الله قال دیک گفت آنحضرت سوار و فرکب فرستاده پس سوار شد اپتی را که مرا و را بود فقال استقبل هذا الشعب بترکفت آنحضرت پیشای این راه را که در کوه است حتی تگون فی اعلاه تا آنکه باشی بود جانی بلند آن کوه فلما اصبحنا خرج رسول الله صلی الله علیه و سلم الی مصلاه پس بنحامی که صبح کردیم با بیرون آمدن آنحضرت بسوی جای نماز خود یعنی جایی که برای نماز ساخته بودند و هر کس دیکتین پس گزارد آنحضرت دو رکعت را مراد سنت محمد در شصت اندک است چهلستم فارسیم که بترکفت آنحضرت ایما احساس کردید و دیدید شما سوار خود را و در اینجا جواز نظم است بعد از سنت فجر برای حاجت و در کتاب الصلوة گذشت فقال هر جمل پس گفت مردی یا رسول الله مصلحت ندیم و احساس نکردیم قثوب بالصلوة پس ایقامت گفته شد بنماز فجر و تحقیق معنی تثنی و رباب الاذان گذشت فجل رسول الله صلی الله علیه و سلم و هو یصلی یلیق الی الشعب بترکفت آنحضرت و حال آنکه وی نماز میکند که میگوید بسوی آن شعب و در اینجا جواز التفات است و نماز برای مصلحت و مینه و این از باب تداعیل عبادات است حق اذ قضی الصلوة قال تا چون تمام کرد آن حضرت نماز را گفت ابشر و افقد جلاء فارسم خوش باشید پس تحقیق آمد سوار شما که پاسبانی میکرد و فجلنا نظرا لخلال الشجر فی الشعب پس شستم که نگاه میکنیم بسوی میان فرجای و فجلنا در تعب فاذا هو قد جاء پس نگاه آن سوار تحقیق آمد حق وقف علی رسول الله تا آنکه بایا و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فقال انی ان طلفت حتی کنت فی اعلی هذا الشعب پس گفت آن سوار بدستی من روان شدم تا آنکه بودم بر جای بلند این شعب حیث امرنی رسول الله تا آنکه فرموده بود مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم طاعت الشعبین کلیهما پس بنحامی که صبح کردیم بر آمدیم این دو شعب را بر روی علم واحد پس ندیم هیچ یکی را فقال له رسول الله بترکفت مرا و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم هل نزلت الليلة آیا فردا آمدی تو شب یعنی از اینجا و قال لا گفت فردا نیامدم هیچ حال الاصلیا که در حالی که نماز گذارنده ام و قاضی حاجت یا برآورنده حاجت انسانی را از قبول و طاعت قال رسول الله بترکفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فلا عليك ان لا تقبل بعدها پس نیت پاک بر تو که کنی بعد از آن شب هیچ عملی از تو نوافل خیرات و جبه و اجتهاد و غیر آنکه ترا فضیلتی و ثوابی حاصل شده است که کفایت است در آن و بخشیده شده است گنا یا ن تو بدان و این مبالغه و تاکید است در تحسین این عمل و بشارت است بخیرت و بعضی گفته اند که مراد عمل جدا است درین قضیه این ظاهر تر است و الله اعلم و دواء ابو داود و عن ابی هریره قال انبت النبی صلی الله علیه و سلم بقرآن گفت ابو هریره آوردم نزد آن حضرت چند خرما را و گفته اند که بیت و یک خرما بود و فقلت پس گفت من یا رسول الله ادع فیهم بالبرکة دعاک خدا را درین خرما به برکت ففهمهم پس فراموش کرد آنحضرت آن خرما را فراموشد و عالی فیهم بالبرکة پسر دعا کرد آن حضرت برای من درین خرما به برکت قال خذ من فاجعلهم فی مزود و دیک گفت آنحضرت بگیر این خرما را پس بگردان آنها را در توشه و آن خود فی الصرح مزد و کسب توشه و آن کلا اودن ان تاخذ مندم مشیا فاخذ من فیه یدک فخذ بهرگاه خواهی که کسری از آن مزد و چیزی را یعنی از قریب در آوردمی دست خود را پس بگیر آن چیز را و لا تقشعه فمشوا و پرانده کنی از او پرانده کردنی فخذ جلت من لک القمنا و کذا من و سق فی سبیل الله پس تحقیق برداشتم من از آن خرما بدین و چنین از سق در راه خدا و سق شصت پیان یا بار شتری فلما ناکل منه و نظم پس بودیم که میخوردیم از آن خرما و میخوردیم و کان لا یفادق قحوی و بود آن مزد که جلد نمی شد بنماز و مراد همیشه و کمر من بود حق کان یوم قتل عثمان تا آنکه شد روزگشتن عثمان رضی الله عنه فانه انقطع پس بدستی آن مزد که گشته شد و کم شد از اینجا معلوم میشود که چون تفرقه و فساد شلج کرد در میان مردم بر طرف میشود و برکت و آورده اند که ابو هریره در آن روز میگفت که مردم را یک غم است و مراد غم غم بر طرف شدن آن ابان و غم گشته شدن شیخ عثمان دواء الزمندی و الفصل الثالث عن ابن عباس قال تشا و دت قریش لیلۃ بمکة گفت ابن عباس کنشاش کردند مشرکان قریش شبی بمکه فقال بعضهم اذا صبح فاشوة بالوثاق پس گفتند بعضی از ایشان چون صبح کند پس بر جای خوش دارند به بند کردن و دیدن انبی میخوانند پیغمبر را صلی الله علیه و سلم یعنی بعضی از

مشرکان هم چنین گفتند که محمد را بیدار کرد و خواب داشت و باق کبر و بفتح بزرگ کردن و قال بعضهم بل قتلوه و گفتند بعضی از ایشان بلکه کشته او را  
 و قال بعضهم بل اخرجوه و گفتند بعضی از ایشان بلکه بیرون کنید او را ازین شهر تا ازینجا بدر رود و قال الله نبيه بفتح همزه و سکون طاء  
 مخفیه پس مطلع گردانید خدا تعالی پیغمبر خود را صلی الله علیه و اله و مسلم علی ذلک بر آنچه گفتاش کرد و مشرکان در کار وی چنانکه در قرآن مجید  
 در سوره انفال مذکور است فبات علی فراش النبي صلی الله علیه و اله و مسلم فلما لبس ثوبه لبس ثوبه علی رضی الله عنه بر جای خواب  
 آنحضرت در آن شب و خرج النبي و بیرون آمد پیغمبر صلی الله علیه و اله و مسلم حتی لحی بالعامر تا آنکه پیوست و رسید بخار و ثور که بجهت  
 رفت و چند شب در آنجا گذرانید و غار مغاک در کوه است و در بر آمدن آن حضرت از درون خانه و گذشتن از پیش مشرکان که بر در پیستاده بودند  
 و مطلع نشدن ایشان با وجود آنکه آنحضرت صلی الله علیه و اله و مسلم با ایشان قصه غریب معجزه عجیب است که در شرح ذکر کرده ایم و در تاریخ مدینه مذکور  
 است بجزئیات تفصیل مذکور است و باقی مشرکون مجوسون علیاً و شب گذرانیدند مشرکان در حالی که پاسبانی میکردند علی را رضی الله عنه یعنی  
 علی درون خانه بود و ایشان بیرون پیستاده و دهیم محسبونه النبي و ایشان گمان می بردند علی را نبی صلی الله علیه و اله و مسلم و خیال میکردند که آن  
 حضرت درون خانه در خواب است همین که بر آید کار وی بکنیم و حال آنکه علی بود و آنحضرت از پیش ایشان بدر رفقه فلما اصبحوا ثابوا و علیهم  
 السلام که صبح کردند و برخاستند بر آنحضرت بکمان خود فلما و علیاً و الله متکلم بهم پس هرگاه که دیدند علی را باز کردند خدا تعالی حیل و تدبیر کالین  
 ایشان را فقالوا این صاحبک هذا پس چون دیدند علی را گفتند کجاست این یار تو یعنی آنحضرت و اشارت بهذا برای تحقیر و تصغیر است قال لا ادعی  
 کت علی منید انهم من کماست فاقصوا اثره پس رفتند مشرکان در پی آنحضرت بر نشان پای و سی قصص تقاف و صادین محملین در پی کسی رفتن فلما  
 بلغوا الجبل اختلط علیهم پس هنگامی که رسیدند کوه را که اوراجل ثور نام است مشتهر شد بر ایشان نشان پای فصعدوا الجبل پس برآمدند کوه را  
 فرو و بالعدا پر گشتند بخاری که در آن کوه است فرا و علی بابه نبع العنکبوت پس دیدند بر در آن غار بافتن عنکبوت را که بعد از آمدن آنحضرت  
 درون غار آمده خانه بافته و عرض در غار مقدار ششری باشد و طول مقدار یک دست فقالوا و دخل ههنا لم یکن نبع العنکبوت علی بابه پس گفتند  
 اگر در آمده بودی محمد اینجا میبود بافتن عنکبوت بر در وی و بیضه نمادن کبوتر درین حدیث مذکور نیست شعر طوا الحام و طوا العنکبوت علی نه خیر البریه لم  
 تسج و لم تخم فکث فیه ثلث لیلال پس درنگ کرد آنحضرت در غار سه شب و روز روز دو شدند در آمد و روز پنجم شب بدر رفت و دوا احمد  
 و عن ابی هریره قال لما فتحت خیرا هدیث لرسول الله صلی الله علیه و اله و سلم شاه فیها سم بفتح سین و ضم آن و بعضی کبر  
 نیز گفته اند گفت ابو هریره هنگامی که کشته شد قلعه خیر فرستاده شد برای آن حضرت که سفندی بریان کرده شده که در وی زهر بود و چنانکه در فصل ثانی از حدیث  
 جابر گذشت فقال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم اجتمعوا علی من کان ههنا من اليهود و یسکت آنحضرت گرد آمدند برین بر که بست این  
 جازیه و فجعوا له پس گرد آورند بر آنحضرت و یهود را فقال لهم رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم انی سائلکم عن شیء هل انتم  
 مصدقین عنه پس گفت آنحضرت بدرستی من پرسنده ام شما را از چیزی پس آیا هستید شما راست گوگرداننده من از آن چیزی و قتیله تکذیب کنم شما را و جوابی  
 که بگوئید شما از آن سوال چنانکه از سیاق حدیث معلوم میکرد و مصدقین بضم میم و فتح صاد و تشدید دال مکسره و کسر قاف و تشدید یاء و آخر قالوا نعم  
 گفتند یهوداری راست گوگرداننده ایم ترا یا ابا القاسم عادت یهود و نابیهو آن بود که اکثر آن حضرت را صلی الله علیه و اله و سلم بکثرت و سی که ابو  
 القاسم است نام می بردند و محمد بنی گفتند زیرا که ذکر این نام شریف در تورات و انجیل شایع و مشهور بود و دلیل بود بر صحت نبوت و سی صلعم فقال لهم  
 رسول الله پس گفت مرا ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و مسلم من اوجکم کیت پدر شما کویا که آن حضرت ایشان را از پدر کلان ایشان پرسید  
 چنانکه پدر قبیل پدری باشد قالوا فلان گفتند یهود پدر یا فلان کس است نام پدر کلان خود را بردند قال کنتم اباکم فلان گفت آنحضرت در وضع  
 شما بلکه پدر شما فلان است جز آنکسی که او را نام بردید قالوا صدق و بیهت گفتند یهود راست گفتی و نیکو گفتی بر برت کبر راع اولی و سکون ثانیه  
 قال فلان انتم مصدقین عن شیء ان سائلکم عنه گفت آنحضرت پس آیا هستید شما راست گوگرداننده من از چیزی اگر سوال کنم شما را از آن چیزی  
 قالوا نعم یا ابا القاسم و ان کذبنا کعوف کما عرفت فی البیان اگر در وضع میگوئیم با تو میثاسی تو در وضع ما را چنانچه شناختی آنرا در پیده ما و  
 کذبناک تخفیف ذل است فقال لهم من اهل لنا و پدر گفت آنحضرت و پرسیدم یهود را کیت دوزخی قالوا انکون فیها لیسوا گفتند یهود و یسکت  
 ما در آنش اندک زمانی چند روز چنانکه در قرآن مجید از ایشان نقل کرده است که میگویند لن تسالنا الا ابا ما معد و ات ثم تخلفونا فیها پس تخطیف میشود  
 شما که و ما را در آتش یعنی پس از بر آمدن ما شما می در آئید و همیشه می باشد در آن و تخلفونا می باشد و نون است و تخفیف نیز و ایت چنانکه قاعده نحو  
 قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم انصبوا فیها گفت آنحضرت سخن نگنید در باب آتش و در شوید و اصل اخبار برای زجر است و در اندن



اوست یعنی شامیته در و نوح خوابید بود اگر کفر از عالم رفیع و الله لا یخلفکم فیها ابدانها سو کند که خلیفه نمی شویم شمارا در آتش همیشه و در نمی آیم در و کما  
 یل زلما چنانکه شما میگوید ثم قال سیر یا کنت آنحضرت علی انتم مصدق عن شیخی ان یثابکم عنه فقالوا نعم یا ابا القاسم فقال هل جعلکم فی  
 هذه الشاة سما آپ گفت آنحضرت آیا گردانیده اید شما درین کوفتند زهر را قالوا نعم گفتندی گردانیده ایم قال فاحملکم علی ذلک کنت آنحضرت چه  
 باعث شد شمارا بر آن قالوا وانا انک کاذبا ان فیخرج منک کفند غریسم ما اگر سستی تهور رخ کو آسایش می یابیم ما و خلاص می شویم از تو و ان کنت صادق  
 لم یضربک و اگر سستی تو راست کو زبان نمی گذر از هر شرح این سخن در فضل مانی در حدیث جابر کشت کنون و در این مردگان میتوان گفت که چون زبان نکرد و صدق  
 ظاهر شد چرا ایمان نمی آید و راه الهجادی و عن عمرو بن الخطاب بنار محمده الاضادی که او را بوزید اسرج کو نید را و را صحبت است و عذرات و گفته اند که  
 غر کرده همراهِ آنحضرت سیزده غزوه و مسح کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سر او و دعا کرده بحال او و رسید عمر و بعد مال و بنود و در سر و ریش وی که چند  
 سوزی سفید قال گفت صلی بنا رسول الله نماز گذار یا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یومارودی الفجر نماز با دعا و صد علی المنبر و برآمد بر منبر  
 فخطبنا پسر خطبه خواند ما را حتی حضرت الظهور تا آنکه حاضر شد ظهر و درآمد وقت آن فزل فصلی پر فرود آمد از منبر پس بگذارد نماز ظهر را ثم صعد المنبر  
 فخطبنا پس برآمد بر منبر پسر خطبه خوانی که در ما را حتی حضرت العصر تا آنکه وقت عصر شد ثم فزل فصلی پسر فرود آمد از منبر پس بگذارد نماز عصر را ثم صعد  
 المنبر حتی غربت الشمس پسر برآمد بر منبر یعنی خطبه خواند تا آنکه فرو رفت آفتاب پس تمام روز خطبه گذشت فاجوزا بما هو کائن الی یوم الفیمة پسر خبر داد ما را  
 بچیزی که پدیداشونده است از حوادث و وقایع و عجایب معجزات روز قیامت قال فاعلمنا الجفنا گفت عمر بن الخطاب پس دانایترین بایا و دارنده ترین ما بود  
 آن علوم را که آنحضرت بیان کرد و آنخبرها را که وی داد و راه مسلم را و عن معن بن یسیر و سکون بن عبد الرحمن بن عمر بن عبد الله بن مسعود است رضی الله  
 عنه ثقه است امام عقیف جامع علوم روایت دارد از پدر خود که عبد الرحمن بن عبد الله بن مسعود است و ابن مسعود را ثبت بود الخی عبد الرحمن کو نید و از برادر خود  
 که قاسم بن عبد الرحمن است و روایت کرده است از وی و ثوری و جزوی قال گفت معن بن یسیر شنیدم پدر خود را قال سالک مسوقا گفت پرسیدم مسروق را  
 که از کبریا تعبیر است من اذن النبی صلی الله علیه و آله و سلم بالجی لبلة استمعوا الفلان که دانانید آنحضرت را با بدن جن در شب شنیدن جن قرآن را قال  
 گفت مسروق حدیثی بود که خبر داد ما پدر تو ای عبد الرحمن یعنی عبد الله بن مسعود اند که وی گفت آذنت لهم شجرة دانانید آنحضرت را با بدن جن و حتی  
 یعنی درخت خبر داد که با رسول الله بن آمده اند تا ایمان بیاورند و استماع قرآن میکنند پس آنحضرت بیرون رفت و جنیان را دید و قرآن برایشان خواند و سقوط  
 علیه و عن انس قال کنا مع عمر بن مکه و المدینه گفت انس بودیم با همراهِ عمر بن الخطاب میان که در مدینه فلانیا الهلال پس دیدیم ماه نو را و گفت  
 و جلاحدید البصر و بودم من مردی تیز نظر فرامیته پس دیدم من لال را و لیس احد بنعم انه داه غیری و حال آنکه نیست هیچ کی که گمان نمید و میگوید که دیده  
 آنرا جز من یعنی جز من هیچیک نمیگوید که من دیده ام فجلت قول لعمرا نواه پس گفتم من که میگویم عمر رضی الله عنه را آیا منی بینی و فجلت علی ایواه پس گشت عمر که منی بیند  
 هلال را یعنی من می بینم و هر چند عمر می بیند قال گفت انس بیعت عمر می گوید عرسا داده و انا مستلقی علی فراشی نزدیک است که بینم هلال را و حال آنکه  
 من بر قفا خسپیده ام بر جامه خواب خود یعنی حاجت نیت که الان به بینم و عقب و شقت کم در دیدن آن بعد از زمانی یا بعد از روزی که روشن شود و با کلام شود و  
 دید بی تعب و درین عدم غرض است و چیزی که ضروری نباشد و عدم صرف وقت در مالا یعنی نه انشای حدیثی عن اهل بدهر پسر شروع کرد و عمر که حدیث میکند ما را از  
 قصه کشکان اهل بدر از مشرکان یا شروع کرد انس که حدیث میکند آنچه شنیده بود از عمر از احوال اهل بدر قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان یومنا  
 مصادع اهل بدهر بالا می گفت که آنحضرت بود که مینوید و ارجاها می کشتن و بر زمین افکندن کشکان اهل بدر وی روزی پس از وقوع واقعه کشته شدن مشرکان  
 و بیک روز خبر داد که هر کدام ازین اثقیان کاشته خواهد افتاد و يقول هذا مصرع فلان غدا انشاء الله می گفت آنحضرت ایجای افکندن فلان است فردا  
 اگر خورسته است خدا و هذا مصرع فلان غدا انشاء الله و این مصرع فلان است اگر خورسته است خدا پس جای افکند هر کدام را جدا  
 جدا تعیین کرد قال عمر و الذی بعثه بالحق ما انطوا و الحدود الخی حد ها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت عمر سو کند با  
 خدای که فرستاده است او را بر سستی خطا نکرند و تجاوز ننمودند آن مشرکان حد ها و جایهای را که حد کرده بود و تعیین نموده بود آنحضرت قال فجلوا  
 فی بعضهم علی بعض گفت عمر پس گردانیده شدند و انداخته شدند آن کشکان در چاهی که در میدان بود و بعضی بر بالای بعضی فاطمی رسول الله پس روان  
 شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم حتی اقلع الیهم تا آنکه منتهی و رسید بوسی این کشکان که در چاه انداخته شده بودند فقال پسر گفت آنحضرت یا فلان  
 بن فلان و یا فلان بن فلان هل جدد ما وعد که الله و رسول خدا آیا یافتید و دیدید چیزی را که وعده کرده بود شما را خدا و رسول خدا حق و  
 ثبت خانی قد و جدت ما وعد فی الله حق پس بدستی من تحقیق یا فتم چیزی را که وعده کرده بود مرا خدای تعالی حق فقال پسر گفت عمر  
 یا رسول الله کیف تکلم اجسادا لا ادواح فیها مکنون سخن میکنی تو بدنها را که نیست جانها در آن فقال ما انتم با صبح لما اقول منهم پسر گفت

آنحضرت نسبت شما شد از هر چیز که میگوید من از ایشان یعنی ایشان شنواریا برانداشته اند در شنیدن منی ایشان می شنوند این سخن را که میگوید من غیر اهل بیت  
 ان بود و علی ششبار از ایشان می تواند که در کتب بر من چیز را جواب گوید در کتاب جواد کلام درین معنی بتفصیل گذشته است فذكر رواه مسلم و عن انس بن  
 بنیم بنه و فتح بنون و سکون مثناة و سید جملہ بلفظ ذیلین اوقسم تا بعد است و نسبت بوی زید بن ارقم را ابو ترکه گویند و او را ابو سعید نیز گویند و مشهور بهین نسبت  
 عن ابیه روایت میکند از پدرش ان النبی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دخل علی زید یعوده من مرض کان به در آمد بر زید بن ارقم در  
 حالی که عیادت میکند زید را از بیماری که بود بوی قال گفت آنحضرت لیس عليك من مرضك باس نیت بر تو از بیماری تو باکی و لكن كيف لك اذا  
 عرفت بعدی فهمیت و لیکن چگونه است مرا و چه حال باشد ترا وقتی که دراز عمر کرد و داند شوی پس از من پس کور شوی تو و چکار خواهی کرد قال احسب و اصبر  
 گفت زید چشم داشت ثواب میگفت و صبر می کریم قال گفت آنحضرت اذن ندخل الجنة بغیر حساب اکنون می درانی بهشت را بی حساب قالت گفت  
 اینست و در بعضی نسخ قال یعنی گفت را وی فعنی بعد ما مات النبی پس کور شد زید بعد از مردن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ثم دعا الله علیه صبر  
 پسر باز کرد و داند خداست خالی بر زید بنیائی او را فرمات بعد از ان مرد و عن اسامة بن زید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من تقول علی  
 ما لم اقل فلیتوبه مقعد من النار و گفت اسامه بن زید که گفت آنحضرت کسی که دروغ بگوید بر من چیزی را که گفته ام پس باید که آواره کند جای شست خود را  
 از آتش و دروغ تقول بفتح مثناة و تشدید او مضموم معنی بدروغ برستن بر کسی و ذلك انه بعث رجلا فکذب علیه و صدوق ان اینست که آنحضرت فرستاد  
 مردی را پس دروغ بست بر آنحضرت خدا عا علیه و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس دعا کرد آنحضرت بر آن مرد و فوجد میتا پس مرده یافته  
 شد آن مرد و قد افش بقطنه و حال آنکه تحقیق شکافته شده است شکم وی و لم یقبله الا مرض و نه پذیرفت او را زمین و این نشان دوزخی است و اوها روایت  
 کرد این مرد و حدیث را البیهقی فی دلائل النبوة و عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جاءه رجل لیستطعمه روایت از جابر  
 که آنحضرت آمد او را مردی که طلب طعام کرد و از آنحضرت فاطمه شطوط من شعیر پس خوانید و داد آنحضرت او را نصف و سق جو سا بقا معلوم شد که و سق سکون  
 سین شصت پانزده یا بار شتر فزال الرجل یا کل منه و امراته و ضیفهما پس همیشه بود آمدند که بخور و از ان نصف و سق و میخوردن او و آنکه همان  
 ایشان می شد حتی کاله تا آنکه به پیوند آمد از افغنی پس فانی شد آن طعام و تمام شد فاتی النبی پس آمد آن مرد پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم  
 صورت حال عرض کرد فقال پس گفت آنحضرت لولم تكله لاکتم منه اگر نمی پیودی تو آنرا هر آنکه میخورد و دید شما از ان همیشه و لقام لکم و میرا  
 می آید و باقی میان آن برای شما رواه مسلم و عن عاصم بن کلیب بنیم کاف و فتح لام و سکون تخانیة ثمة است و از ان افضل و عبا و زمان  
 خود بود سفیان ثوری و سفیان بن عیینة از وی حدیث دارند و بعضی گویند که حرمی بود و الله اعلم عن ابیه روایت میکند از پدر خود که کلیب است  
 و از تابعین عن رجل من الانصار و پدرش روایت میکند از مردی از انصار که نامش معلوم نیست قال گفت آن مرد و از انصار خو جامع و رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم فی جنازة بیرون آمدیم ما همراه آنحضرت از برای نماز جنازه فرات رسول الله پس دیدم پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم  
 و الله و سلم وهو علی الصبر و حال آنکه آنحضرت نشسته است نزد قبر که میکند یوصی الحافر و میت میکند آنحضرت قبرکنده را یقول میگوید اوسع  
 من قبل رجلیه فرخ کن قبر را از جانب پایانی میت و اوسع من قبل راسه و فراخ کن از جانب سر وی فلما رجع استقباله داعی امراته  
 پس چون برگشت آنحضرت یعنی از دفن میت پیش آمد آنحضرت را دعوت کننده بطعام از جانب زن آن میت فاجاب پس اجابت کرد آنحضرت  
 و قبول کرد و دعوت او را و رفت بخانه او و نحن معه و ما با آنحضرت بودیم یعنی ما نیز رفیقیم و طفیلی آنحضرت شدیم با آن حضرت را با جماعه دعوت  
 کرده بود فبجئ بالطعام پس آورده شد طعام فوضع یدیه پس نهاد آنحضرت دست مبارک خود را یعنی برای خوردن طعام ثم وضع القوم یدیه  
 نهادند قوم و دستهای خود را فاکلوا پس خوردند طعام با فظنالی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یلوك لقمته فی فیه پس نگاه  
 کردیم ما جانب آنحضرت که میخواهد لقمه را و میکرد و اندازد و درین مبارک خود و فرونی برد و تمقال بهر گشت آنحضرت اجدکم شاه اخذت  
 بغیر اذن اهلها می یابم من این گوشت را گوشت کوسفندی که گرفته شده است بی دستوری و بی رضای صاحب کوسفند فادسل المرأة تفعل  
 پس فرستاد آن زن کسی را نزد آنحضرت در حالی که میگوید یا رسول الله انی و سللت الی النقیع بمرستی من فرستادم خادم بابوی نقیع بنون  
 و هو موضع یباع و نقیع موضع است که فروخته میشود در وی کوسفندان و این نقیع موضع در جانب وادی عقیق است نزدیک به بیت کروه  
 از مدینه غیر نقیع بوده که مقبره مدینه آنجاست خطابی گفت که خطا کردیم که او را با خواند و آنرا که با خواند میگویند که در نقیع در زمان سابق باز آنجا بود  
 و الله اعلم البشتری لی شاة تاخریده شود برای من کوسفندی فلم یوجد پس یافته نشد کوسفند فادسلت الی جادلی فداشتری شاة  
 ان یوسل لها الی بهنهایا پس فرستادم من کسی را بسوی همسایه که مرا بود که بفرستد آن کوسفند را که خریده است بسوی من به بهایان



باب الکرامات

الفصل الاول

این صیت و ارکب است پس اگر کدام معبد صفات و شمایل آنحضرت با فضیلتی که پیش از این ذکر شدیم با صفات او را در که و اند تحقیق قصد داریم که در بایم صحبت او را اگر بدان راه ۱۲ باب الکرامات اهل حق اتفاق دارند بر جواز و قرع کرامت از اولیا و ولی کسی است که عارف باشد بذات و صفات حق بر قدرت با شری و موابط باشد بر ایشان طاعت و ترک منیات غیر منک در لذات و شهوات و کامل باشد در تقوی و اتباع بر حسب تفاوت و مراتب آن و دلیل بر وقوع کرامت کتاب و سنت و تواتر اخبار است از صحابه و من بعد هم ثواب از معنوی چنانکه در قدر شریک میان آن زو اوصاف و ترک عادات و شمایل شبیه و انحرافیت خصوصاً از بعضی اکابر مشایخ طریقت و سادات ایشان مثل غوث الثقلین سیدی الشیخ محمد بن عبد القادر جیلانی و جز ایشان آنچنان بکثرت رسیده است که لایعد و لا یحصی است بعضی از مشایخ اهل زمان ایشان گفته اند که کرامات وی رضی الله عنه مانند رشته مروارید بود که در پی یکدیگر میآمدند کاهی در وی ظاهر میشدند و کاهی از وی و یکی از اکابر میخواست که در یک مجلس چیزهای متعدّد از آن بگوید و میگوید و امام عبد الله با فنی گفته است که کرامات وی ثابت است بی شبهه و معلوم است با اتفاق زبیده است اندک آن از هیچ یکی از مشایخ افاق و جماعه از معتزله و آنکه در پی ایشان رفته اند منکر شده اند که کرامت را و بعضی گفته اند که صاف در می شود که کرامت از وی بقصد و اختیار و اگر صاف در می شود و اختیار خواهد بود و بعضی آن رفته که کرامت از جنس معجزه نمی باشد مثل کثیر طعام طبع یا از اصالح و ماندان و حق جواز و وقوع است بقصد و اختیار و بی قصد و از جنس معجزه و غیر معجزه و تمام کلام در اثبات کرامت بدلائل و سبب مخالفان در کتب کلام مذکور است و لا حاجة الی البیان بعد این

الفصل الاول عن انس ان سید بضم همزه و فتح سین و سکون تخانیه بن حضیر بضم حاء و همزة و فتح ضا و مخرج سکون تخانیه و عباد بفتح عین و تشدید و بن بشر کسر موحده و سکون شین مخرج روایت میکند آن که این دو صحابی جلیل القدر شدند عند النبی سخن کردند نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فی حاجه طعام در کاری که مرین دو کس را بود و حق فیهب من اللیل ساعة تا آنکه رفت از شب ساعتی یعنی پاره فی لیلته شدید الظلمه و شب سخت تاریک شد و خوابان عند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بنقل بان بستر بیرون آمدند آن دو صحابی از نزد آن حضرت در حالی که بر میگردیدند بوی خانه خود و بید کل واحد منهما عین و بدست هر یکی از آن دو عصای بود فاضاع عصاهما احدهما طمأنین و روشن شد عصای یکی از آن دو برای هر دو حق مشایف وضعها تا آنکه رفتند مرد و در روشنی آن عصا حق اذ افترقت بها الطریق تا آنکه چون جانشان هر دو کس را یعنی بجائی رسیدند که از آن جانشان هر یک راه جدا میروید اضافت الاخصاص روشن شد برای دیگر نیز عصای بوفشتی کل واحد منهما فی صوة عصاه پس رفت هر یکی از آن دو صحابی در روشنائی عصای خود حتی بلغ اهله تا آنکه رسید هر یک اهل خانه خود را و او الهجادی و در روایت بخاری در کتاب الصلوة اینچنین آمده که بیرون آمدند آن دو صحابی از نزد آنحضرت در شب تاریک و با ایشان ماند دو چراغ بود که روشن میشدند و چون جدا شدند ماند با هر یکی چراغی جدا تا آنکه آمد هر یک اهل خانه خود را ۲

و عن جابر قال لما حضر احد عافی بی من اللیل گفت جابر هنگامی که حاضر شد غزوه آمد خواندند از پدر من از ابتدای شب فقال ما اذانی بضم همزه الا مقتولا فی اول من یقتل من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت پدر من کمان منی بر من خود را گرفته شده در سخت کسی که گفته شود از یاران آن حضرت درین جبارت ایمائی است که اگر ولی بطریق کرامت خبری بدید باید که بطریق ظن و حسابان بدید بخلاف بنی اگر بوی گوید و الی لا اولک بعدی اعز علی منک و بدستی من نیکوارم پس از خود از جند تر بر من از تو غیر نفس رسول الله جرف نفس نفیس پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که وی از پیغمبر عزیزتر و محبوبتر است و ان علی دینا فاقض و بدستی بر دهن من و امی است پس بگذر آن و ام ما و قطعه گذاردن و ام در باب عجزات گذشت و اسنخس باخواتک خبر او پذیر و صیت مراد در باب خواهران خود که با ایشان نیکی گیتی بود و مراد از رضی الله عنه نه خامر فاحصنا پس صبح کردیم کان اول قاتل پس بود وی نخستین کشته شده در آن غزوه و در فتنه مع آخر فی قبر و کور کردم من او را با صحابی دیگر در یک قبر خنجر حکم آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم و در شدای احد که بعضی را با بعضی در یک قبر دفن کنند چنانکه در باب آن گذشت و آن صحابی دیگر عمر بن الجموح بود که یار والد جابر و شوهر خواهر وی و او الهجادی ۳ و عن عبد الرحمن بن ابی بکر روایت است از عبد الرحمن که اکبر اول و ابی بکر صدیق است و ما در اوام رومان است که او عایشه صدیق است اسلام آورد در عام حدیبیه و بود نام او عبد الکعبه پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را عبد الرحمن نام کرد و قال ان اصحاب الصفة كانوا انا و اساقفة گفت عبد الرحمن که اصحاب صفه بودند مردم فقیر و صفة موضعی بود و ظل از سید که ایشان شب میگردند در آن و ایشان را ضیافه السلیین میخواندند خانه و اهل و عیال و مال و مال هیچ نداشتند و ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال من کان عنده طعام اثین فلیذهب بثالث و بدستی آنحضرت فرمود کسی که باشد نزد وی طعام دو کس پس باید که ببرد سیوم کس را یعنی از اصحاب صفه و من کان عنده طعام اربعة فلیذهب بنحما و سادس و کسی که باشد نزد او طعام چهار کس پس باید که ببرد پنجم را یا ششم را و کلمه او برای تغییر است و ایستاد ایستاد بعضی را بیان کردند و بعضی را قیاس گذاشتند مقصود آنست که هر که را دست رسی است باید که از ایشان کسی را همان کند و ان بابا بکرمه بثلثه



و بدرستی ابو بکر رضی الله عنه آورده که کس را و انطلق النبی صلی الله علیه و آله وسلم بعشره و برده حضرت ده کس را و ان ابو بکر قعش غنم  
النبی صلی الله علیه و آله وسلم و بدرستی ابو بکر طعام شب خورد و زن آن حضرت ثلث حتی صلیت العشاء است و نه که و ابو بکر زن آن حضرت  
تا آنکه گذارده شد نماز عشا و رجوع پیریکشت ابو بکر بسوی خانه آن حضرت غلبت حتی تعشی النبی بس دینک کرد تا آنکه طعام شب خورد و پیغمبر صلی  
الله علیه و آله وسلم این کراست برای گرفتن قصه از سر و تیر در اول بیان تعشی ابو بکر کرد و رضی الله عنه و در ثانی تعشی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم  
درین میان اهل و عیال ابو بکر صدیق و همانان همه منتظر ایستادند و بعد ما مضی من اللیل ما شاء الله پس آمد ابو بکر خانه بعد از کشتن شب آنقدر  
که خدا خواسته بود و قالت له امراته حبسک عن اضيافک گفت مرا ابو بکر از نش چه منع کرد و باز داشت ترا از همانان تو یعنی چرا تا خیر کردی که همانان  
انتظار تو کشیدند قال او ما عشتیتم گفت ابو بکر ای طعام نخورانیده و همانانرا قالت ابواحتی تحبشی گفت امراة ابو بکر اما آورد وند و سر باز زد وند همانان  
از خوردن تا آنکه بیائی نو غضب پس خشم گرفت ابو بکر و قال و گفت والله لا اطعمه ابدا بعد اسو کند که منی خورم این طعام را هرگز نخواهم خورد  
ان لا تطعمه پس سو کند خور و امراة ابو بکر که نخورد این طعام را و حلف لا اضياف ان لا يطعموه و سو کند خود وند همانان که نخوردند انرا قال ابو بکر  
کان هذا من الشیطان گفت ابو بکر رضی الله عنه سبب این غضب من و سو کند خوردن من از شیطان پس در حال از غضب باز آمد و استغفار  
کرد و دعا بالطعام پس طلبید ابو بکر طعام را فاکلوا پس خورد و ابو بکر طعام را و خورد وند عیال و همانان و بین یا مقید بود بقید که مراد شده  
که درین ساعت نمیخورم یا بجهت آن خور و که با وجود همین که آنحضرت فرموده است که هر که سو کند عجز و بر سر می و بریند غیر از حیز پس باید که بکند  
امراة و کفارت دهد از زمین خود فجعوا لا یفعلون لقة الادب من اسفلها اکثر منها پس شستند که بریندا شستند لقمه را مگر آنکه بالامی آمد و زاده  
میشد از زیر آن لقمه بیشتر از آن فقال لامراةه پس گفت ابو بکر مر زن خود را یا اخذ بنی فلان ای خواهر منی فرس بکسر فاسین و منی فکشت  
و این زن که نام او ام رومانست از آن قبیل بود ما هذا چیست این نشستن طعام قافقرة علیی گفت امراة ابو بکر سو کند بقرة العین من  
مراد بدان ابو بکر صدیق را داشته و بعضی گویند آنحضرت را مراد داشته و قرة العین عبارت از شادی و رؤیت محبوب است زیرا که یا از قریه  
بعضی بخی خلک یا از قریه یعنی قرار و دیده بدیدن محبوب خلک کرد و در برقرار بود و وجب و راست نکرد اها الآن لا کثر منها قبل ان  
بثلث مراد بدرستی آن طعام اکنون بیشتر است از آنچه پیش از آن بوده سه چند فاکلوا و بعثها الی النبی پس خورد وند و فرستاد و انرا  
ابو بکر بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فلما کانه اکل منها پس ذکر کرده شد و روایت کرده شده است که آنحضرت خورد و از آن طعام متغی علیه و کرم  
و ذکر کرده حدیث عبد الله بن مسعود که در اول و است و کنا نضع قبیح الطعام فی المعجزات و کتاب المعجزات الفصل الثانی عن عایشة قال لما مات  
الغاشی حکایم که مرد نجاشی تخفیف جیم و سکون یا و آخر که با دشا و جنبه بود و برین نصرت بود و آنحضرت ایمان آورد و بهم در جنبه مرد و آنحضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم در مدینه بر جنازه او غایبانه نماز کرد پس عایشه میگوید حکایم که مرد نجاشی کنا فقتل ثانه لا یزال بوی علی حیره نوسر بودیم که بیکدیگر حدیث میکردیم  
و میگفتم که بدرستی همیشه بود که دیده میشد بر قبری نور ظاهراست که مراد نور محسوس است مثل نور چراغ یا ماه و اقاب و تواند که عبارت باشد از ضیا و بها که می دریا فقتل  
بالهای خود از زیارت قبری و مشاهده آن ابتدا علم دوا بود او دود و عنهما قالت لما مراد و غسل النبی صلی الله علیه و آله وسلم قالوا الاندیری  
گفت عایشه بنحایم که خواستند صحابین آنحضرت را بعد از موت گفتند منی دلیم که انجود رسول الله یا بهر بنکنیم یا پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم  
من ثیابه از جاهای آنحضرت و بر کشیم جاها را جز از ریزی که انجود و مو قافا نکند برهنه میکنیم مردی خود را ام تغسله و علیه ثیابه یا بشویم او را و  
حال آنکه باشد بر بدن شریفی جاهای وی فلما اختلفوا پس چون حایه خلاف کردند و گفتند بعضی که برهنه کنیم و جاها را از بدن شریف بر کشیم و بعضی گفتند هم در جا  
وی غسل دهیم القی الله علیهم النور و بر کاشت خدا تعالی بر ایشان خواب را و همه را خواب گرفت حتی ما منهم رجل الا و قد فی صده تا آنکه  
بنود ایشان هیچ مردی مگر آنکه زندان و بی بر سینه وی بود که میت از خواب که کلیم مکمل سپر سخن کرد ایشانرا سخن کنند و من فاجحة البیت از گوشه خانه لا بد  
من هو در حالی که منی یا بنده ایشان که میت این سخنکننده اغسلوا النبی صلی الله علیه و آله وسلم ثیابه بشوید پیغمبر را و حال آنکه را دست جاهای او فقام  
فغسلوا علیه قیصه پس برخاستند صحابه و غسل دادند آن حضرت را و حال آنکه بر دست پیران می یصبون الماء فوق القیص میخیزند آب را  
بالای پیران وید لکونه بالقیص میالیند آنحضرت را بر پیران و نقل کرده اند از نودی که مواب است که آن جامه که غسل دادند و روی بر کشیدند  
انرا نزد تکفین و آنچه روایت کرده اند که کشیدند و در تر کفن گذاشتند ضعیف است صحیح نیست اجماع بدان و واه البیهقی فی دلائل النبوة ۳  
و عن ابن المنکدر روایت از محمد بن المنکدر که از مشاهیر ائمه تابعین است که بار ایشانست جامع علم و نه و عبادت و صدق و ثقه و  
بجا و ناله ان سفینه مولی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم سفینه که موی آنحضرت بود و سفینه بجهت آن نام شد و در سفری در خدمت

انصاف

و علیه





زنا فشتاب رفتن و بردن عروس را بخانه شوی : منزه محقر را گویند و زینب بر معنی اول کسب زای است و بر ثانی بضم و را و بردن محبوست بسوی حبیب و گویند که کسب  
این فرستکاران باشد که در قنای داخل کرامت باشد و الا کرامت سماع و فعل از کتب ما ویر باشد کرامت نیش و قد بر و الله اعلم و دواء الدادی ۱۷ باب  
در اکثر نسخ همچنین است باب مطلق بی ترجمه و در بعضی نسخ باب وفات النبی صلی الله علیه و آله و سلم و این اولی و اظهار است زیرا که عادت مولف وضع باب  
مطلق برای ذکر لواحق و متمات باب سابق است و اینجا چنین است بلکه ذکر کرده است احوال متعلق بوفات آنحضرت پس مناسب است ترجمه ساختن بدان  
و نیز بعد از این باب باقی آورده است بی ترجمه متعلق بوفات پس ظاهر است که این باب مترجم بوفات النبی صلی الله علیه و آله و سلم بود و باب آنکه غیر مترجم و لواحق  
و متمات این بدانکه ابتدای مرض آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که حادث شد صدای در او از شهر صفر که گشت یا دوشب از آن مانده بود و بعضی  
گفته اند که ابتدای مرض در اول ربیع الاول بود و این جوزی در کتاب الوفا گفته که ابتدای مرض در شهر صفر بوده که دوشب از آن مانده بود و وفات وی در  
دوازدهم ربیع الاول بود و سلیمان تبسی که یکی از ثقات است جزم کرده است بآنکه ابتدای مرض در روز شنبه بود و بیت دوم صفحہ وفات در روز  
دوشنبه دوم ربیع الاول و الله اعلم و این قول را ترجیح کرده اند بآنکه وفات فاطمه زهرا رضی الله عنها در سیوم ربیعان است و اتفاق دارند بآنکه  
حیات وی رضی الله عنها شش ماه است بعد از آن حضرت پس سخت شد در دسروپ تامی گشت از پهلوی به پهلوی بر بستر و میفرمود و نیت یکسکه سخت  
تر باشد بلای او از آنکه کرده انبیایم لاجرم زیاد است اجر پس بیمار بود آنحضرت مدت دوازده روز یا بیشتر بنا بر اختلاف در زمان ابتدای مرض  
و از او که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مرض خود چهل تن از بندگان را و نماز میکرد با اصحاب در مدت مرض مگر سه روز و بعضی گفته سه هفته نماز  
بود که ابو بکر را فرمود رضی الله عنه که با مردم نماز کند و بیرون آمد روزی بسوی مسجد و نماز بگذارد و گفت ای گروه مسلمانان شما را وداع میکنم و هر پناخته  
می سپارم خدا خلیفه من است بر شما پس از من بر شما باد که تقوی کنید و بخوابید طاعت او را زیرا که من میگذارم دنیا را و جدای شوم از شما و روایات  
متعاضد است بر آنکه امام ابو بکر بود رضی الله عنه از ابن عباس مرویت که گفت نماز بگذارد آنحضرت پس هیچ یکی از امت خود مگر من ابو بکر و دیگر عبد الرحمن  
بن عوف یکبارگی در سفر مگر گشت و آنچه واقع شد در مرض موت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که سخت شد در وی روز پنجشنبه پس خواست که گشتابی نوید  
پس گفت مر عبد الرحمن بن عوف زبیر را شانه کوفندی را یا تخمه را تا بنویسم برای ابو بکر گشتابی را پس چون خواست که برخیزد و بیاید فرمود حاجت میت ابا دارنذا  
و مؤمنان که اختلاف کنند در ابی بکر و روایت کرده اند که عباس گفت مر علی را که من پیشاسم رویهای سپهران عبد المطلب از موت و میترسم که بر بخیزد و بخیزد  
خدا ازین در و برو مطلب از وی این امر را علی گفت رضی الله عنه ایامیدانی قر که اگر بطلبم و بدیدم بگریزند مندم مردم باینکه هرگز من بطلبم و آنچه واقع شد در من  
آنحضرت آنست که آن حضرت را سفت دینار بود پس اتفاق کرد آنرا لاجرمی باقی نگذارد و اکثر وصیت آنحضرت در مرض موت رعایت نماز و احسان  
بر خدمتکاران بود و میری در حیوة الحیوان از و اقدی می آرد که چون شک واقع شد در موت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز و اسلام و بنت عیسی  
خود را در میان دو کف آن حضرت پس گفت وفات یافت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بر درشت شد فاطمه بنت از میان گفتن وی در میان  
میگذارد ام سلمه که نهاد دست خود را بر سینه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روزی که وفات یافت پس گفت بر من جمعا که طعام بخوردم و دست  
می شستم و می رفتم از دست من بوی مشک و در شواهد النبوة می آید که پرسید و شد علی رضی الله عنه از سبب فم و حفظ وی گفت چون غسل داد و شد آنحضرت  
را جمع شد آب در یک کاسی وی پس برداشتم من بزبان خود آنرا و فرو بردم پس میدانم قوت حفظ خود از وی و گفت داد و شد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
سه جامه سفید ازینکه بنو در وی قمیص و عمامه و مختلف آمده است روایات در کفن آنحضرت و صحیح همین است که در حدیث عایشه آمده و لیکن اختلاف  
کرده اند در تفسیر قول عایشه که گفت بنو در وی قمیص و عمامه و بعضی گفته اند که مراد است که سه جامه بود و در وی قمیص و عمامه که مجموع پنج باشد و گفته اند که مجموع  
است که معنی این عبارت این است که قمیص و عمامه در کفن آنحضرت بنو و نو دی گفت که جمهور علماء برین اند چنانکه میگویند که زیاده بر سه کرده است و در شواهد  
باین غیر مستحب است و نیز مالکی مستحب است و بر دوازده نماز و نماز را مگر تراست و در تحفیه گفته است که جامه است از او و قمیص و لفافه و زون خرب و ثوب  
عمامة مستحب است از برای علی و تحقیق فی کتب الفقه و نماز گذاردن بر آن حضرت تنها تنها و امامت نکرد و یکسکه جامه می آمدند و نماز میکرد و دوز چون  
نهاد و شد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در قبر و شتران که یکی از موالی آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم قطیفه بخرانیه را که آنحضرت روز خیر یافت بود و کلاه  
می پوشید و کاسی میکشید و در زیر آنحضرت در قبر نهاد و گفت میخواهم که بعد از تو کسی از ما پوشد و بنا کردند در قبر آنحضرت بخشهای خام و گفته اند که مجموع  
نه خشت بود و چون فارغ شدند از نماز و خشتها بیرون آوردند قطیفه را و علی اتفاق دارند بر آنکه نهادن قطیفه و مانند آن بر مرد در قبر و در کتب  
شد قبر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مطوع و پائیده شد بروی آب و مشهور است که مسهم بود یعنی بر وزن کوبان شتر و تنیم قبر مستحب است  
و برین اندامه اربعه و غیر ایشان و قبض کرده شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز دوشنبه و دفن کرد و شد در شب چهارشنبه و بعضی



## الفصل الأول

این دو  
صحابی  
صحیح

[illegible]

من میسریم بر شما شرک شدن و کافر گشتن شما را پس از من و لکن اخشی علیکم الدنیا ان تنافوا فیها ولیکن میسریم بر شما دنیا را که رغبت کنید و میل کنید  
دنیا تا من رغبت کردن نفیس چیزی را نمایم که رغبت کرده میشود و روی منافست رغبت کردن در چیزی بطریق مبارات و معارضه و زاد بعضی و زیاده و کدورت  
بعضی را و بیان این عبارت را که ققت لوا پر کش کنید میان خود و فلهلکوا پس لاک شوید کما هلك من کان قبلکم چنانکه هلاک شدند کسانیکه بودند  
پیش از شما متفق علیه ع و عن عایشه قالت ان من نعم الله علی ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم توفی فی بیثی گفت عایشه که  
از نعمتهای خدا بر من مخصوص گردانید و آبان است که آنحضرت قبض کرده شد در خانه که در آن آنحضرت پنهان گردانید و از واج مطهره را که نریض می در خانه عایشه کرده  
شود و فی یومی و در روز نوبت من یعنی با وجود آنکه آنحضرت در مدت مرض تا وقت وفات در خانه عایشه بود و روز وفات موافق نوبت عایشه نیز افتاد و در بین  
سحری و نحری و قبض کرده شد آنحضرت میان سینه من و گردن من سحر بفتح سین و سکون حاسینه و اصل معنی شش است و نحو و غر پیش سینه زیرا که آنحضرت  
نکبه داشت در آنوقت بر سینه عایشه و ان الله جمع بین دیق و رقیه عند موته و از نعمتهای خدا بر من است که خدای تعالی جمع کرد میان آب و سر من  
و آب من آن حضرت نزد موت آنحضرت این معنی همیشه نعمت و در وقت موت عظیم است که وقت منتهای برکات است یا بیان واقع میکند که حصول این نعمت  
در آنوقت بود بعد از آن بیان تقریب وجود میکند و میگوید دخل علی در آمد بر من عبد الرحمن بن ابی بکر و وی برادر عایشه بود و بیده السواک و در دست  
سواک بود و انا مسنده رسول الله و من تلمذه پیغمبر خدا بودم صلی الله علیه و آله و سلم فرایته بنظر الیه پس دیدم من آنحضرت را که نگاه میکند  
عبد الرحمن که سواک در دست داشت یا سوسی سواک و عرف اندیج السواک و شایخ من که آنحضرت دوست میداد که سواک کند فقلت آخذ لك من  
کفتم من ابی بکر من سواک را برای تو فاشا دبا سده ان نعم پس اشارت کرد آنحضرت بر مبارک خود که آری بگیر فتناء و لشد پس گرفتم سواک را از دست عبد  
الرحمن یعنی دادم با آنحضرت و گرفت و کرد فاشا شد علیه پس سخت آمد سواک بر آن حضرت و قلت الینه لک و کفتم نرم کرد ام سواک را برای تو فاشا دبا  
ان نعم ظینته پس نرم گزایدم فامره پس گذراند آنحضرت سواک را بر دندان و بر دهن و بین دیده دکه و فیها ماء و پیش آنحضرت کوزه بود که در می  
آب بود و کوزه آب خردن فعل بدل بدل دیدیه فی الماء پر گشت آنحضرت که می در آمد و در دست خود را آب فیمسح بهما وجهه و يقول پس میالد بر دهن  
دست تر بر روی برب رک خود را و میگوید لا اله الا الله ان للوٹ سکاٹ بدستی که موت را سختیاست مکره الموت بفتح سین و سکون کاف شد  
و هم و غشی دست این نیز از سکاٹ است معنی سستی و از اینجا معلوم میشود که سکاٹ آنحضرت کی نوع حرارتی بود عارض بدن شریف که بمسح آب اطفا آن میکردند چنانکه در کتب  
می در آید از شداید که خلائق را می باشد و نسبت بحال شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم این هم عظیم مینود و از اینجا است قول عایشه که گفت رشک منیرم بر هیچ  
یکی با سانی موت بعد از آنچه دیدم از سستی موت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فافهم و بالند التوفیق ثم نصب یدیه پس ایستاده کرد و آنحضرت دست شریف  
خود را بفعل القول پس گشت که میگوید فی الرفیق الاعلی یعنی بگردان خداوند اراد در رفیق اعلی یا میخوام در آمدن در رفیق اعلی و در روایتی آمده که فرمود لا خیر  
الرفیق الاعلی اختیار کردم رفیق اعلی را حتی قبض و مالت یده تا آنکه قبض کرده شد آنحضرت و میل کرد و پایان افتاد دست شریف وی و در رفیق  
اعلی اقوال است بعضی گفته اند که مراد از وی انبیا رقت که ساکن اند در اعلی علین در حضرت قدس چنانکه در حدیث دیگر واقعه شده است مع النبیین  
والصدیقین و حسن و لک رفیقها و رفیق اسم جنس است و واقع میشود بر واحد و کثیر یا مراد اعلی و عالم ملکوت است و بعضی گفته اند که مراد رفیق  
اعلی حضرت رب العزت است و اطلاق رفیق بر وی تعالی آمده است و در حدیث آمده است ان الله رفیق یحب الرفیق فی الامر و مویده این  
اراده است آنچه در بعضی اخبار آمده است که خبر نبی آمد و گفت که خدا تعالی شاق است و محیر میکند و اندر ترا در بودن و در دنیا و در آمدن اینجا فرمود آنحضرت  
آنحضرت الرفیق الاعلی و الله علم و بعضی رفیق اعلی را نیز بر پشت حمل کرده اند رفیق معنی نرمی کردن و سواد شدن نیز آمده است و مراد رفیق جای رفیق است  
دعاه الجاریه و عنها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول ما من بنی یمرض الا حیین بین الدنیا و الاخره و هم اینجا  
است گفت شنیدم آنحضرت را که می گفت منیت پیغمبری که بیمار شود مگر آنکه حیز کرد آید و میشود میان دنیا و آخرت یعنی بدست او اختیار میدهند  
که اگر خواهد در دنیا باشد و اگر خواهد با آخرت خرامد و کان فی مشکواه الذی قبض و بود آنحضرت در بیماری خود که قبض کرده شد در وی و در بعضی نسخ  
قبض فیہ اخذ تمهتة شدیده گرفت آنحضرت را سعال سخت و بجم بضم موحده و تشدید حار جهل در شتی آواز و فی الصراح بجر کل و فکی فتمت معنی قبول  
پس شنیدم آنحضرت را که میگوید مع الذین انعمت علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین اختیار میکنم صحبت با آن کسان  
که انعام کرده و قربانیان که پیغمبران و راست کرداران و راست گفتاران و شهیدان و نیکو کاران اند فعلت انه خیر عایشه میگوید رضی الله عنها  
پس فهمیدم من ازین عبارت که آن حضرت حیز گردانید و این کلام در جواب تخریفات با تقیارتش بیرون رفتن از دنیا متفق علیه ع و عن ابن  
قال لما نقل النبی صلی الله علیه و آله و سلم جعل یقتضاه الکرب گفت ابن عباس که کران شد و سخت گشت مرض آنحضرت

این نعمت

در کوزه بفر

در اصل

گفت آنحضرت که میبوشد و میبوشش میکرد و اندر او رحمت و شدت مرض فقال فاطمة و اکوب اباه <sup>عنه</sup> گفت ای زنده و محنت پذیروی چه سختی تو فقال لیا  
لیس ایاک کرب بعد البومین گفت آنحضرت مر فاطمه را نیست بر پدر تو محنت و شدت بعد از مرگ که در دنیا است و چون با خرت میبرد آنجا همه سرور و حضور  
فلما مات قالت پس چون گذشت آنحضرت گفت فاطمه در دنیا آنحضرت یا ابتاه ای پدر من آجابه و باد عاه آجابه کرد و رفت پروردگار را که  
خواند او را پیش سبیکا و خود یا ابتاه و مرجنه الفردوس و ما واه ای پدر من ای کسی بشت برین جای اوست یا ابتاه العجریثیل تعاه ای پدر من بسوی چرخ  
میرانم خبر او را و میگردیم نزد وی و تعزیت میکنیم نفی بقیع نون و سکون عینی جزوت کسی رسانیدن فلما دفن قالت فاطمة یا انس پس هنگامی که دفن کرده شد آنحضرت  
گفت فاطمه رضی الله عنهما الطابت انفسکم انتم و اعلی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در متون یافتیم صحیح است و در نسخ شیخ میت التواب یا  
خوش شد و خورسند و نفسهای شما که بنیاد زید و بریزید بر پیغمبر خدا خاک را حتی مثلث خاک بر روی کسی دوا و الهادی ۲ الفصل الثانی عن انس قال لما قدم  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم المدينة گفت انس و یقینکه قدم آورد آنحضرت و بنه را شادمانی کردند تا مردم تا آنکه لعبت الحبسة بحل بهم با  
که کردند حبشیلین کربهای خود چنان که عادت ایشان است حباب کبک حار حله جمع حربه بفتح نیزه خرد و دشنه و فی الصراح حربه چوب دستی و تازیانه حراب  
کبر جماعت فرحانند و مد از جهت شاد شدن و مقدم آنحضرت راضی الله علیه و آله و سلم دوا بود او و دوفی دروایه الدادی و در روایت دار  
ایچنین آمده است که قال انس ما را بایت یوما قضا کان احسن و لا اضوع من یوم دخل علینا فیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
نزدیم من هیچ روزی را برگز که بود نیک تر و نه روشن تر از روزی که در آمد بر پیغمبر خدا در خوشی و شادمانی و بخت و مسرور و لباس صلی الله علیه و آله و سلم  
و ما را بایت یوما قبح و لا اظلم من یوم ما فیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ندیم من روزی را زشت تر و تاریک تر از روزی که  
در وی آنحضرت از حیث اندوه و مصیبت و وحشت قلب الا از حیث برکت و کمالت و نورانیت بهترین ایام در روشن اوقات بود و چنانکه فرمود و اجمل  
جیة ایمن یوم الفاک فیه و فی دروایه الترمذی قال و در روایت ترمذی اینچنین آمده که گفت انس لما کان البوم الذی دخل فیه رسول الله صلی الله علیه و آله  
و سلم المدينة چون شد روزیکه در آمد در وی آنحضرت مدینه را احشاء منها کلشی روشن شد از مدینه هر چیزی حتی در دیوار وی فلما کان البوم الذی مان  
فیه اظلم منها کلشی پس هرگاه که شد روزی که مرد آنحضرت در وی تاریک شد از مدینه هر چیزی و ما فاضنا ایدینا عن التواب و انالفی دنفه حتی انکرنا قلوبنا  
و نفیثنا یم بادستهای خود را از خاک تا آنکه منکر شدیم دلهای خود را و نا آشنا و استیم او را آن میت از کم شدن صفای نورانیت که حاصل بود از مشاهده حضور آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم و اشارت بقاوت حال حضور و غیبت انقطاع ما و وحی و فقدان نورانیت آن و این معنی را در رساله مرج البحرین بانی کرده شد برانی  
۲ و عن عائشة قالت لما قبض رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اختلفوا فی دفنه گفت عائشه هنگامی که قبض کرده شد روح آنحضرت اختلاف کرد  
صحابه در موضع دفن آنحضرت که در کجا باید دفن کرد و پس بعضی صحابه گفتند که بیکه بیاید دفن کرد و بعضی گفتند بمبدیه باید دفن کرد و در بقیع و بعضی دیگر گفتند که در  
قدس باید برد که قبور انبیاء آنجاست فقال ابو بکر صمت من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شیئا پس گفت ابو بکر رضی الله عنه سیده ام من آنحضرت  
درین باب چیزی آن چیز نیست قال گفت آنحضرت ما قبض الله نبیا الا فی الموضع الذی یحب ان یدفن فیه قبض نکرده است خدا روح پیچ پیغمبر  
مگر در جایی که دوست میدارد آن پیغمبر را حق تعالی که دفن کرده شود آن پیغمبر را جای مدفون در جایی که دوست دارد و در جایی خواجگاه وی دوا  
الترمذی ۱ الفصل الثالث عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول و هو صحیح انه لن یقبض  
فهی گفت عائشه بود آنحضرت که میگفت و حال آنکه وی تندرست بود که مرکز قبض کرده نمیشد روح پیچ پیغمبری حتی پوی مقعد من الجنة تا آنکه نمیشد  
آن پیغمبر را جای نشست او در بشت و بری بقیع یا نیز آمده است یعنی نامی میداد آن پیغمبر را جای نشست خود را از بشت که میخورد بعد از آن میخورد آن پیغمبر را  
بدرگاه و مایه اگر میخواهی هم در دنیا باش و این صورت تخیر است از برای اظهار شرف و عزت انبیا در درگاه و صدیت و الا آنچه حکم است البته شدنی است و ایشان  
نیز همان را اختیار میکنند که باطن حکم است قالت عائشة فلما اقرل به بعم نون و کسر زای یعنی زول کرده شد آنحضرت یعنی نازل شد بوی ملک الموت و بقوات نیز روایت  
است و در روایتی فلما زلت به نیز آمده یعنی زول کرد مصیبت یعنی مرگ آنحضرت و داسه علی فخذنی و حال آنکه سر آنحضرت بران من بود غشی علیک به پیوسته  
افتاده شد بروی یعنی بهوش شد شما فاق پیغمبرش آمد فاشخص بصره الی السقف پس بلند گردانید بنیای خود را بجانب سقف خانه که قال پیتر گفت  
اللهم الرفیق الاعلی خداوند اختیار کردم رفیق اعلی را قلت اذن لا یخلفنا فاکفتم من اکنون که اختیار میکنند آن عالم را اختیار میکنند اما قال گفت عائشه و فها  
انه الحدیث الذی کان یحدثنا به و هو صحیح و شناختم من که این مصدق بانی خبر است که بود آنحضرت که خبر میداد ما را در حال صحت فی قوله انه  
له یقبض نبی قطا حق پوی مقعد من الجنة که میخورد خبر میداد در قول خود که قبض کرده نمیشد روح پیچ پیغمبری هرگز تا می بیند جای نشست خود را از بشت  
پیتر بخیر گردانیده میشود پس این دیدن بجانب بشت بود و گفتن این سخن اللهم الرفیق الاعلی جواب آن تخیر بود و از اینجا استیناسی بان قول که مراد

برقیق اعلیٰ بشت است میتوان یافت قالت عایشه فكان آخر کلمة تكلم بها النبي صلى الله عليه وآله وسلم قوله گفت عایشه پس بود پس  
 که تکلم کرد با کلمه آنحضرت این قول بود که اللهم الرفیق الاعلیٰ متفق علیه و عنهما قالت کان رسول الله بو یسبح خدا صلی الله علیه وآله و سلم  
 یقول فی مرضه الذی مات فیه و هم از عایشه است که گفت بود آنحضرت که میگفت در بیماری خود که فوت کرد در آن بیماری یا عایشه فلان  
 احد الم الطعام الذی اکلته یحیی اسی عایشه همیشه بود من که می یافتیم در طعامی را که خورده بودیم غیر از گوشت سفیدی که زهر آلوده کرد و انداز اگر  
 چه تاثیر نکرد در هلاک برای ظهور معجزه ولیکن الی از وی باقی بود و گاه گاه ظهور میکرد و هذا اوان وجدت انقطاع البصر من فلك السم و این وقت  
 یا فتن من است بریده شدن رک دل مرا از آن زهر و ابر بفتح بنزه و سکون موحده و فتح بارک دل کذا فی الصحاح و دره موس گفته ابر بشت و کیست در  
 بشت و رک کردن است و چون این متعلق است بدل باین اعتبار آنرا رک دل نیز گویند ظاهر حرکت الی عن سماء قضای آن کرد که اثر آن زهر را در وقت  
 موت ظاهر کرد و انید از برای حصول مرتبه شهادت چنانکه میگویند که ابو بکر صدیق رضی الله عنه باثر زهر را مرد که در غار هجرت کزیده بود و راه البضای  
 ۳ و عن ابن عباس رضی الله عنه قال لما حضر رسول الله گفت ابن عباس بنحایم که حضور کرده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم یعنی حاضر  
 شد و ارموت مرا دایم مرض هست که در آن حضور موت بود و آنرا و زنجبیل بود و وفات روز و شب و واقع شد و فی البیت زجال فیهم عمر بن الخطاب  
 و در خانه مردان بوده اند که در میان ایشان عمر بود رضی الله عنه قال النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم هلموا اکتب لکم کتابا بالی ترضوا به  
 باینکه بنویسم برای شما نوشته که هرگز نگذارد نشوید بعد از آن فقال عمر قد غلب علیه الوجع پس گفت عمر تحقیق غالب است بر آنحضرت در و و عندکم القرآن  
 و نزد شماست قرآن حسبکم کتاب الله پس است شما را کتاب خدا و سنت نیز تابع و قال انت و مفسر همین اوست گفته اند که آنحضرت خواست که تعیین کند یکی از  
 صحابه را برای خلافت تا واقع شود نزاع میان ایشان و بعضی گفته اند خواست که بیان کند مباحات احکام را به تفصیل و تلخیص تا حاصل شود اتفاق بر خصوص و عمر رضی  
 الله عنه خواست که تخفیف کند بر آنحضرت صلی الله علیه وآله سلم نزد سختی در بیماری و دانست وی رضی الله عنه که این حکم و امر از حضرت وی بجزم و ایجاب نبود بلکه  
 برای مصلحت ایشان بود اگر بکشد مختار نبود و اگر نکند ایشان دانست و عادت مستمره بود که چون امر میکرد صحابه را به بطریق ایجاب و الزام و ایشان امر اجتناب میکردند از  
 آن میکرد است ایشان را برای و صلاح دید ایشان و اگر امری لابد و ضروری میبود میگرداشت ایشان را با ایشان و عمر دانست که شاید امری باشد شاق و سخت بر  
 صحابه موجب امتحان و فتنه ازین جهت اشارت کرد که ترک آن اولی است و آن حضرت صلی الله علیه وآله و سلم نیز ترک کرد و این مثل است که گذشت در اول کتاب  
 از فرستادن ابی هریره که بشارت دهد مردم را بر که لا اله الا الله گوید بهشت در آید پس منع کرد او را عمر تا مردم مکتبه نکنند و در علم سست نشوند و طایفه گفته اند که این  
 امر از آن حضرت ابتدا برینو بلکه نخست بعضی اصحاب از وی صلی الله علیه وآله و سلم طلبیدند که چیزی بنویسد پس اجابت کرد و رغبت ایشان را و چون دید که بعضی راغب  
 نیستند چنانچه عمر و هر که موافق وی بود ترک کرد کذا قال القاضي عیاض فی الشفاء و الله اعلم و بهیچ گفته است که سفیان بن علی بن اهل علم نقل کرده است  
 که آنحضرت میخواست که خلافت ابو بکر صدیق را بنویسد بعد از آن ترک کرد و بجهت اعتماد بر آنچه تقدیر الهی رفته است و اعتماد بر آنکه تجا و زنجبیل و از آن مومنان  
 چنانکه فرمود یای الله المؤمنون الا بکر چنانکه در فضل ثالث از حدیث بخاری بیاید و ادعای شیعه که مقصود کتابت وصیت برای علی مرتضی و استخلاف  
 وی بود و خالی از تناقض نیست چنانکه میگویند که در غایب رخم استخلاف وی رضی الله عنه بضر قطعی ثبوت پیوسته پس دیگر چه احتیاج نوشتن است و تمام این  
 بحث در باب مناقب علی بیاید و اختلاف اهل البیت و اختصموا پس اختلاف کردند انسانی که در خانه بودند و خصومت و جدال و بیکار نمودند و فتنه  
 من یقول قریبوا لکتاب لکم رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم پس بعضی از ایشان کسی بود که میگفت نزدیک گردانید یعنی اسباب کتاب را که  
 بنویسد برای شما پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم و منهم من یقول ما قال عمر و بعضی از ایشان کسی بود که میگفت آنچه گفت عمر فلما اکتبوا و اللغظ و  
 الاختلاف قال رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم قوموا عینی پس چون بسیار کردند ناک و خروش و اختلاف گفت آنحضرت به خیزید  
 و دور شوید از من و لغظ بفتح لام و عین مخرج مفتوحه و سکون آن نیمه طویل و حله اواز یا آواز مبهم که فهم گوه نشود قال مجتهد الله گفت عید الله که راوی حدیث  
 است از ابن عباس فکان ابن عباس یقول پس بود ابن عباس که میگفت ان الرزیه کل الرزیه ما حال بین رسول الله همه مصیبت چیزی است  
 که در میان آمد میان پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم و بین ان یکتب لهم فکال لکتاب و میان آنکه بنویسد ایشان را آن کتاب را اختلاف فهم  
 و لغظهم از جهت اختلاف ایشان و آواز و خروش ایشان کاشکی اختلاف و لغظ میگرداند تا چیزی می نوشت که سبب هدایت میشد و رزیه بر وزن خطیه  
 از راه جماعت و فی دوایه سلیمان بن ابی مسلم الاحول و در روایت سلیمان که یکی از ثقات و ائمه ایشان است و روایت میکند از وی  
 سفیان بن علی بن عیینه این چنین آمده است که قال ابن عباس یوم الخمیس و ما یوم الخمیس روز پنجشنبه و چه غریب است روز پنجشنبه  
 آنچه واقع شده از مصیبت غریب در آن اشارت میکند بآن روز پنجشنبه که قضیه مذکور در وی واقع شده بود بکی بپیر کرد ابن عباس بر یاد آن



روز پنجشنبه یا دیگر حال مرض آنحضرت و وفات وی صلی الله علیه و آله و سلم حق بل و معه الحصى خدان گریه کرد که زگر و اشک وی سنکریزها را که در آنجا افتاده بودند قلمت یا ابن عباس و ما یوم الخبیس گفت من ای ابن عباس حیت روز پنجشنبه چه حال دارد و چه واقع شده در وی ظاهر عجارت داشت که قائل ابن سلیمان احوال باشد و نه چنین است بلکه قائل ابن سعید بن جبیر است که سلیمان احوال را ویت از وی و وی را ویت از ابن عباس چنانکه از سیاق کلام بخاری ظاهر میشود قال کنت ابن عباس استند بوسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و حجه سخت شد با آنحضرت در وی فقال ایتونی بکفت اکتب لکم کتابا لی فضلوا بعده ابدأ بکفت آنحضرت بیاید مرا شانه شتر یا کوسفند را بنوسیم برای شما کتابی را که هرگز گمراه نشوید بعد از وی همیشه گفته اند این عجارت بظاهر در آن نمیکرد که مراد کتابت احکام باشد معضلا و اند علم فتنا دعوا پس نزاع و کشاکش کردند و اختلاف نمودند و لا یبغی عند بنی قریظ و منی باید و منی سرزد و تیغ پیچ بتنازع و اختلاف ظاهر سیاق کلام در آنست که این کلام ابن عباس است که در میان حدیث ادراج نموده و بعضی گفته اند که کلام آنحضرت است فافهم فقا لوما شانه اجماع پس گفتند بعضی صحابه حیت شان او و چه شده است او را آیا مخطوطه پریشان شد است کلام او بسبب مرض و این الحار است بر کسی که میگفت بنوسید یعنی چرا منع میکنید از نوشتن خیال میکنید که مخطوطه شده است کلام ابن عباس اعتقاد آنحضرت او نتوان کرد و بهر چه معنی فحش و هذیان نیز آمده و می آمد و این نیز منتهی است از آن حضرت بگذارید که بنوسید و کلام مجهول بر استفهام الحار سی است قدر که در بعضی روایات حرف استفهام مذکور نباشد مقدار است فافهم است فهمیده استفهام کنیز از وی و بپرسید که چه میفرماید و چه عرض دارد و فذهبوا بودند و نعلیه پس رفتند صحابه و خواستند که باز کردند کلام را بر وی فقال دعونی ذمرونی بگذارید مرا بیایند مرا این شور و غوغا کردن فاذبح افافیه خیر مما ندعونی لکيه پس این حالتی که من در انجم از مراقبه حق و توجه بقای و سبحانه تعالی بهتر است از آنچه شما در آن میخوانید مرا بسوی آن از نزاع و خلاف و لغط فافهم مثلث پس چون در گذشتند ازین گفتگو امر کرد آنحضرت ایشان را سه خصلت فقال اخرجوا المشرکین من جوف العرب بیرون آرید مشرکان را از جوف عرب معنی این جزیره عرب در اول کتاب در باب الوفاء و الجوار و الودع و جازیه و سید و انعام کنیز بر اهل یمن که از امر او ملوک تر دشمنانید و از آنکه بخند و کشید ایشان را خواه مسلمان باشند یا کافر بنحوی که گفت اخرجهم ما نند اخرجهم من نودم که جازیه میداد ایشان را و سکت عن الثالثة و خاموش ماند آنحضرت از خصلت دوم و اقالها فانسيتها یا کفت آنحضرت پس من فراموش کردم گفته اند که سیوم تجیر حبش اسامه است که آن حضرت در تنه اسبابان بود و در ثانی آن بپارشد یا منق از قبر پرستی است چنانکه فرمود و کبریه قبر را بعد از من مانند تنی که پستیده میشود قال سفیان هذا من قول سلیمان کفت سفیان بن عیینة این سخن که سکوت کرد یا کفت که من فراموش کردم قول سلیمان احوال است متفق علیه و عن انس قال قال ابوبکر لعمر بنی الله عنهما بعد وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و از انس است که گفت کفت ابوبکر عمر را بعد از وفات آنحضرت انطلق بنا الی ام ایمن برادر ابوسوی ام ایمن بفتح همزه و میم که مولا آنحضرت بود و بر داشت از پیش رسیده بود و زوجه زید بن حارثه و والد اسامه بن زید و نوزدها که کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی زو و دهات از یارت کینم ام ایمن را چنانکه بود آنحضرت که زیارت میکرد ام ایمن را فلما انتهینا الیهما بکت پس چون رسیدیم بسوی ام ایمن بکرت ام ایمن ازین عبارت ظاهر میشود که انس نیز همراه ابوبکر و عمر شد و در بعضی نسخ انتهیا بلفظ تنه غایب یعنی رسید ابوبکر و عمر فقال لاهما ما یبکیک پس گفتند ابوبکر و عمر چه چیز را بید ترا بچه سبب در گریه آمدی تو اما قلیلین ان ما عند الله خیر لرسول الله آیا نیدای تو ام ایمن که چیزی که نزد خداست از درجت و ثواب بهتر است مرغمیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال لانی لا ابکی انی لا اعلم ان ما عند الله تعالی خیر لرسول الله کفت ام ایمن که من گریه نمی کنم از جهت این که من میدانم که آنچه نزد خداست بهتر است مرغمیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و لکن ابکی ان الوحي قد انقطع من السماء ولیکن میگویم ازین جهت که وحی بر تحقیق منقطع شد نزول وی از آسمان فیهجهما علی البکاء پس انکفت و شورانید ام ایمن با این کلام وی ابوبکر و عمر را بر گریه بکریان مهاجر گشتند ابوبکر و عمر که گریه میکند با ام ایمن دوا مسلمه و عن ابی سعید الخدری قال خرج علينا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی مرضه الذی مات فیه کفت ابوسعید بیرون آمد بر ما آنحضرت در بیماری خود که مرد در وی و منحن فی المسجد و حال آنکه مادر مسجد بودیم عاصبا و اسه بخوفه سبه سر مبارک خود را بجا مرعصب بجامه سر بستن و عصابه سر بستن و حرقه پاره جامه زده حتی اهوی نحو المنبر تا آنکه میل کرد و آنحضرت بسوی منبر فاستوی علیه پس برآمد بر منبر و اتبعناه و پیروی کردیم ما آن حضرت را و همراه وی رفتیم تا منبر قال کفت آنحضرت و الذی ففنی بیده انی لا نظری الی الخوض من مقامی هذا سکنه بان خدا که بقای ذات من در دهمت قدرت اوست بدرستی من می بینم نبوی عوض از بجای خود که ایستاده ام ثم قال ان عبد اعرضت علیه الدنیا و زینتها بهتر گفت آنحضرت که بنده از بندگان عرض کرده و نموده شد بر وی دنیا و دینش آن فاختا و الاخری پس بر گزید آن بنده آخرت را بر دنیا و در روایات

آمده است که جبرئیل آمد و گفت یا محمد فرمان می شود که اگر خواهی در دنیا باش و خزان دنیا را بتو سپاریم و کوه بار برای تو از طلا و نقره سازیم باش و ثوابی و در جنتی که نزد ما تراست از آن کم کنیم و اگر خواهی نزد ما بیا آنحضرت سرفرو داد و گفت و می گویند که از موالی آن حضرت یکی حاضر بود عرض کرد یا رسول الله چند روز همین جا باش که از دولت تو ما برخورداریم و بیا سائیم آن حضرت نگاه بجانب جبرئیل کرد و فهمید که مقصود چیست و گفت همان خواهیم که آنجا بیایم عرض کرد چون آن حضرت قصه آن بنده را گفت فلم یفطن لها احد یخیر ابی بکر پس در نیافت و زیرکی نکرد و مر این کلمه را و نفهمید مقصود را جز ابو بکر صدیق یفطن بفتح تحتانیه و سکون فاجز کات ثلثه طافطنت و انما شدن و زیرکی نمودن و فهمیدن مقصود از کلام غیر فلان و فتنه عینه پس روان شد اشک از دو چشم ابی بکر رضی الله عنه فبکی پس گریه کرد و گفت قال بل نقدیک با ما ثناء و امثالنا و انقیاسنا و اموالنا پس تر گفت که عاشق صادق جمال محمدی بود بلکه فدای تو می کرد اینم پدران و مادران و جانهای خود را و مالهای خود را و اید و قبول الله قال گفت راوی نعمه بطیستر فرود آمد آن حضرت از منبر فقام علیه حتی الی شاعره پس نایستاد آن حضرت بر منبر تا روز قیامت و این احسن برآمد آن حضرت بود بر منبر صلی الله علیه و آله و سلم و زاده الدائم و یحیی بن عباس قال لما نزلت گفت ابن عباس هنگامی که فرود آمد سوره اذ جاء نصر الله و الفتح دعا رسول الله خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه فاطمه زهرا را پیش خود فال بخیث الی نفسی گفت آن حضرت رسانیده شده است بسوی من خبر موت من یعنی این سوره که مخبر است بآمدن نصر و فتح الهی و درآمدن مردم در دین اسلام و امر الهی تعالی من بتسبیح و تحمید و استغفار مشغول است به تمام شدن کار خانه دعوت و توجها استعداد سفر آخرت و رجوع بدرگاه عزت فبکث پس گریه کرد و فاطمه رضی الله عنها ثابت شدند این سخن بر فراق آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تبکی فانک اقل اهلی لاحق بی گفت آن حضرت بغاطه نغمی زیر که تو نخستین اهل بیت منی در زنده هستی و در یابنده مرا یعنی تو بعد از من پیش از همه می میری و بمن میرسی و الم فراق را بسیار غمی منی و آنچنان بود که فاطمه زهرا بعد از آن حضرت بقول صحیح شش ماه رحلت کرد و بقول هشت ماه و بعضی سه ماه و دو ماه نیز گفته اند و بقول هفتاد و نه فصحک پس فاطمه چون خبر و رسیدن بان حضرت رسید خنده کرد و فرآها بکخص اذ واج النبی پس دیدند فاطمه را بعضی از زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درین حال و گفته اند که مراد بعضی از واج عایشه است رضی الله عنها چنانکه در بعضی روایات بصریح آمده است ولیکن ظاهر لفظ این حدیث در تعدد است فکلن پس گفتند آن بعضی از واج یا فاطمه و اینا که بکثتم فصحک امی فاطمه و بدیم ما ترا که اول گریه کردی پستیز خنده کردی این چه بود قال انه اخبرنی انه قد بخیث الیکه نفسه فبکیت گفت فاطمه بد رستی آن حضرت خبر و ادما که رسانیده شده است بوی خبر موت وی پس گریه کرد و فاطمه قال لا تبکی فانک اقل اهلی لاحق بی فصحک و در بعضی روایات آمده است که فاطمه خبر داد بحقیقت حال و گفت این سریت میان من و میان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر نمیدهم بان هیچ یکی را بعد از آن خبر داد بعد از وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و آنحضرت نیز بوی پوشیده و پنهان گفته بود و قال رسول الله و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اذ جاء فی الفتح و جاء اهل الیمن و فی که آمدی دادن خدا و فتح کردن که آمدن اهل یمن که ابوموسی اشعری و کرده او باشند رضی الله عنهم مقصود تفسیر قول تعالی است که فرمود و رایت الناس یدخلون فی دین الله افوا لجا و اعلام بلکه مراد بناس اهل یمن اند بعد از آن مرح اهل یمن کرد و فرمود هم ارفی افشده ایشان یعنی اهل یمن نرم و تنگ است دلهای ایشان که نیست از سرعت اجابت و قبول احکام و تاثیر از قوایع تذکره و مواعظ و سلامت از غلظت و قساوت و الايمان بمان و ایمان یمنی است که از یمن آمده انا رست بکمال اهل یمن در ایمان و اطاعت و انقیاد به جنت مبالغه و در مح و غایت و الحکمة بما ینبذ و علم و حکمت که عبارت از معرفت حقایق شیا و احوال آنهاست نیز یمنی است و نسبت تمام یمن در و انا رست با آنچه سوال کرد ابوموسی رضی الله عنه از احوال مبدا و معاد و حقایق و معارف ابتدا آفرینش چنانکه در کتاب بدء الخلق گذشت و بعضی گفته اند که نسبت دادن ایمان و حکمت به یمن بحسب السنه که ایمان از که پیدا شده و که از تهامه است و تهامه از یمن است و بعضی گفته اند که این کلام را آن حضرت در تبوک گفته که بجانب شام است و که مدینه از آنجا بجانب یمن است پس مراد مدح که مدینه است پوشیده مانند سیاق حدیث در آن است که این کلام در مرض خود فرموده مگر آنکه گویند راوی این کلام را به تقریب فکلل یمن درین حدیث از حدیث دیگر آورده ذکر کرده و الله اعلم و ابو عبیده گفته که مراد بدان انصارند که در اصل از یمن اند پس نسبت کرده شد ایمان و حکمت بایشان به جنت مبالغه و در مدح و صاحب فتوحات می حدیث انی لا جلد نفس الا یمن من جانب الیمن یا یمنی حاصل کرده که تخفیف و تعزیر آنحضرت از کرب و مصیق معاذ اجل شرک از جانب انصار حاصل شده و الله اعلم و زاده الدائم و یحیی بن عباس قال و روایت از عایشه صدیقہ رضی الله عنها که وی گفت یعنی نزد آن حضرت و اداساه یعنی وای در و سر من ظاهر اسر عایشه در و می کرد پس می کرد بران بعضی گفته اند که مراد بران است و اشارت کرد بدان نبوت خود فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ذلک لو کان و انما یمنی یمنی تو ای عایشه اگر واقع شود من زنده بمانم فاستغفرک و اذ عیالت پس طلب از من گم برای تو و عاکم من ترا فاعطاک عایشه و انکلیلای مردن و حبیب و کان من کل

بفتح شمله و ضم آن در اصل یعنی مردن و هلاک شدن و قتلان و له یاء و ست است و مراد اینجا موت است و ذکر مرض نیز یاد نمودت میدهند و این کلمه بهین طور بر زبان جاری  
نموده و صحبت میروند و بی آنکه معنی حقین مراد باشد و الله انی لا اهلک تجب مو فی عایشه خطاب بجنبت کرد و بجهت ناز و دنیا زنی که در میان ایشان بود  
گفت بخدا سوگند بدیستی من بخان می برم ترا که دوست میداری می خواهی تو مرا فلو کان ذلک پس اگر واقع شود مرا که من اظلال آنچو هو ملک معبر  
بعض از ولحک به این میگردی در آخر همان روز عروسی کننده بر بعضی از زنان خان فی الصراح عرض اعراض نشانی کردی و جماع کردن در روایت و حدیث  
از اعراض است و از تخریس نیز آمده بهین معنی یا یعنی در آخر شب فرود آمدن مقصود است که مرا فراموش می کنی و بدیدگان می پردازی و در مردنم این ناله نه  
از رفتن جانست و از یار جدا می شوم این ناله از آنست و فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم بل انا و اریناه بکذا رای عایشه ذکر و سر خود را و یاد  
کردن مرگ خود را و مشغول باش بدر و سر من و ذکر موت من که من از عالم می روم و تو بعد از من بسیار زنده خواهی بود و این معنی را آنحضرت بوحی دانست بعد از آن تقریب  
ذکر موت خود را و از خلافت ابو بکر صدیق کرد که واقع شد فی است و درین خوش کردن دل عایشه و بشارت دادن او را باین دولت و نعمت نیز نیست فرمود  
و لقد هممت و اوددت شک را وی است ان ارسل الی ابی بکر و ابند و هر آینه تحقیق قصد کردم و خواستم که بفرستم کسی را بسوی ابی بکر و سپردی  
بدان عبد الرحمن است که پسر شیدا ابو بکر و شفیق عایشه بود و احمد و وصیت کنم ابو بکر را بخلافت و ولی عهد خود گردانم او را ان یقول القائلون و بعضی  
المؤمنون از رحمت ترس و گراستند این که بگویند گویند کان که ما سرا و از تریم بخلافت یا از ز و کنند از ز و کنند کان کاشکی ما خلیفه باشیم ثم قلت یا ابی الله پسر  
گفتم من بادل خود را و دار و خدایتعالی از خلافت غیر ابی بکر و بدفع المؤمنون و دور می کنند مسلمانان از او بدفع الله و ابی المؤمنون یا بر عکس عبارت مذکور  
فرمود پس ازین جبت نه طلبیدم و وصیت کردم و دستم که خلافتان واقع شد فی نیست و در واقع هم چنان شد که آن حضرت خبر داد و واه البخاری  
و این حدیث اول دلیل است بر خلافت ابی بکر بعد از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و عمنما قالت رجیع الی رسول الله صلی الله علیه و آله  
و سلم ذات یوم من جنازه من البقیع گفت عایشه رضی الله عنها باز برگشت بسوی من آنحضرت روزی دفن جنازه از بقیع مکه مدینه است و بعد فی  
و انا اجد صد عا پس یاف مرا آنحضرت و حال آنکه من می یابم در و سرا و انا اقول من میگویم و او اساه قال گفت آن حضرت بل انا یا عایشه بلکه من  
میگویم ای عایشه و اریناه قال و ما ضرت لک و ما ضرت لک و کفنتک و صلیت علیک و دفنتک گفت آنحضرت و چه زیان می کند ترا  
عایشه اگر بمیری تو پیش از من پس بشویم من ترا و کفن کنم ترا و نماز بگذارم بر تو و در کور کنم ترا قلت گفتم من الکافی بلیت هر آینه گویا که من طالبس و مخالفتم  
و الله و فعلت ذلک لرجعت الی بیف بخدا سوگند اگر می گردی تو از ابر آئینه باز می شتی بسوی خانه من فوسست فهد بعض ضائلت پس عروسی می کرد  
تو در خانه من بر بعضی زنان تو فنبیت رسول الله پس بشیرین کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ثم بدی فی وجهه الذی مات فیه  
پیغمبر آغا کرده شد و در و آنحضرت که فوت کرد و در وی و واه الدارمی و عمن جعفر بن محمد عن ابیسان رجل من قویش دخل علی ابی علی  
بن الحسین روایت میکند امام جعفر صادق از پدر بزرگوار خود که امام محمد باقر است که مردی از قریش درآمد بر پدر وی که امام علی بن العابدین بن امام شهبه حسین  
علی بن ابی طالب است رضی الله عنهم و سلامه علیهم جميع فقال لا اجد ثلک عن رسول الله گفت آن مرد آیا حدیث کنم ترا از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله  
و سلم قال بلی چند شاعن الی القاسم گفت امام زین العابدین بلی حدیث کن ما را از ابی القاسم که کنیت آن حضرت است صلی الله علیه و آله و سلم قال لما  
مرض رسول الله هنگامی که بیمار شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم انا جبرئیل آمد و او را جبرئیل علیه السلام فقال پس گفت جبرئیل یا محمد ان الله  
ادسک فی البک بدرستی که خدایتعالی فرستاده است مرا بسوی تو فکرم ایاک از رحمت گرامی دشمن مرا ترا و شتر هیاکت و بزرگ دشمن مرا ترا خاصه ثلث  
در حالی که این تکریم و تشریف مخصوص است بتو ایسا لست عمتا هو اعلم به منک پیغمبر ترا از پیغمبری که وی تعالی و انا تراست بان چیز از تو بقول کیف تجدک  
می گوید خدای تعالی چگونه می یابی تو خود را و چیست حال تو قال اجد فی یا جبرئیل مثل معمو ما گفت آنحضرت میا هم خود را ای جبرئیل عکین یا جدی فی  
مکو و با و میا هم خود را اند و کین شاید که این غم و کرب از رحمت است و دین بود که چه واقع خواهد شد بعد از وی ثم جاءه الیوم الثانی پیغمبر جبرئیل آنحضرت را  
روز دوم فقال له ذلک پس گفت مرا و آن سخن که روز نخست گفته بود فد علیه النبی صلی الله علیه و آله و سلم که داد اول یوم پس در کرد جبرئیل  
جواب داد و آنحضرت جای جواب داده بود نخستین روز ثم جاءه الیوم الثالث فقال له کما قال اول یوم و در علیه که داد علیه و جاء معه ملک  
یقال له اسمعیل و آمد با جبرئیل فرشته که گفته می شود او را اسمعیل علی مائة الف ملکات که موکل است بر صد هزار فرشته کل ملکات علی مائة الف ملکات هر  
فرشته از آن موکل بر صد هزار فرشته و گفته اند که این اسمعیل صاحب همای و نیاست و در حدیث ذکر ملک الموت نکرد از رحمت ظهور آن و علم بدان مآوند که  
ملک الموت بعد از آمدن جبرئیل و آن ملک در آمده حاضر شده باشد و سیوطی در کتاب المجابک فی اخبار الملایک از پیغمبری در کتاب و لایل آورده که چون روز سیوم  
فرود آمد جبرئیل و ابوی ملک الموت بوده یا هر دو فرشته بود و هر دو که او را اسمعیل میگویند موکل بر صد هزار فرشته و هر فرشته از آن موکل بر صد هزار فرشته فاستقام







که گفته شد و قبایل جمع قبیل است بمعنی اولادیک پدر و قبیل در اصل بمعنی کاسه سراسر است و قبایل اجزای وی اسم قبایل عرب از یثرب است و بالاتر از همه شعب است بقوله  
 ابن مسعود بعد از آن عبارت بعد از آن بطن بعد از آن فخذ و بمعنی قبیل است کذا فی الصلح ۹ الفصل الاول عن ابی هریرة قال النبی صلی الله علیه و آله  
 وسلم قال الناس تبع لقریش فی هذا الشأن کنت آنحضرت مردم تابعان و پس روانند قریش را درین کار مسلمهم تبع لمسلمهم مسلمانان مرد متابعان  
 اند مسلمانان قریش را و کافرهم تبع لکافرهم و کافران مردم تابعانند کافران قریش را و مسلم و کافر عرب است پوشیده نماند که ظاهر این سیاق حدیث  
 آنست که مراد باین شان دین باشد و وجود او عداوت قریش است و اقدم اند در امر دین و پیشوای مردم اند و اریان و کفر پس مسلمانان اتباع مسلمانان ایشان باشند  
 و کافران اتباع کافران و عرب انتظار میبردند اسلام قریش را چون کفر فتح شد و قریش در اسلام آمدند و عرب فتح فوج آمدند و در اسلام چنانکه سوره  
 اذا جاء نصر الله و الفاتحین بان میکند محض و بیان تقدم و ریاست ایشان است در عهد اسلام و جا بلیت و لیکن فضل و شرف باعتبار اول است نه ثانوی مگر اگر مراد  
 بیان مطلق ریاست باشد خواه بحسبین یا باعتبار دنیا و در جا بلیت نیز بلیت الله و مناصب وی از سادت و سعادت و رفادت و جز آن در قریش بود و غیر  
 ایشان و بعضی گفته اند مراد ایشان خلافت و امامت است چنانکه در احادیث آمده است و مراد است مردم به تبعیت قریش و اگر خلافت و ریاست نیست  
 ایشان نورزد و منافات بان نداند و متفق علیه ۲ و عن جابر ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال الناس تبع لقریش فی الخیر و الشر مردم  
 تابعان قریش اند در نیکی و بدی یعنی در اسلام و کفر چنانکه تقریر کرده شد و رواه مسلم و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا یزال  
 هذا الامر فی قریش کنت آنحضرت همیشه می باشد امر خلافت و قریش یعنی می باید که در ایشان باشد و جایز نیست شرعاً عقد خلافت بر غیر ایشان و برین مسند  
 شد جامع و در زمین صحابه و باین محبت کردند جابران با انصار ما بقی منهم ایشان را دام که باقی باشد از ایشان دو کس جز خلیفه یا ازین دو خلیفه باشد و دیگری  
 تابع و این باطل است و الا امر خلافت بدو کس انتظام نمیگیرد و متفق علیه و عن معاویه قال مصعب رسول الله گفت معاویه شنیدم پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه و آله و سلم یقول می گفت ان هذا الامر فی قریش برستی این امر فی خلافت در قریش است لا یعاد یم احد الا کبه الله علی وجهه دشمنی ندارد  
 ایشان هیچ کس مگر آنکه بر روی افکند او را خدا تعالی یعنی غوار و غمزدول گرداند ما اقاموا الدین و امامی که بر پا دارند قریش دین را و تائید و ترویج کنند احکام دین و شریعت  
 را و اگر این گفتند بیرون آید این امر از ایشان و مستحق عزل گردند و بعضی گفته اند که مراد بدین معناست اطلاق دین و ایمان بر نماز آمده است و در روایت دیگر  
 آمده است ما اقاموا الصلوة و بعضی گفته اند که مراد ترغیب و تحریص ایشان بر اقامت صلوة و تربیت تحریف با که اگر اقامت نکنند شایکه این امر از دست برآید و  
 مردم بایشان غالب آیند و او الهیادی و عن جابر بن سمرة صحابی است و پدر وی خواهرزاده سعد بن ابی و تاس است نقلت از وی که گفت که می شنیدم که در  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس آنحضرت مسح کرد رخسارهای ایشان را بعضی را یک رخساره و بعضی را همدو رخساره و بحسب شفقت و رحمت و مسح کرد یک رخساره را پس بود  
 آن رخساره بهتر و روشن تر از رخساره دیگر قال مصعب رسول الله علیه و آله و سلم یقول لا یزال الاسلام غریزی الی اثني عشر خلیفه گفت  
 شنیدم آنحضرت می گفت همیشه باشد اسلام کرامی و از هجده تا دوازده خلیفه کلهم من قریش همه ایشان از قریش اند و فی دوله لا یزال الامر الناس ما ضیما  
 ما کلیم اثني عشر رجلا کلهم من قریش همیشه باشد کار مردم گذرنده و برفق عدل و انتظام رنده و دام که والی شوند ایشان را و دوازده مرد که بهر ایشان از قریش  
 اند و فی دوائه لا یزال الدین قائما حق تقوم الساعة همیشه می باشد دین تا آنکه قائم شود قیامت او یکون علیهم اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش  
 یا آنکه باشد برایشان دوازده خلیفه بهر ایشان از قریش متفق علیه و در بعضی طرق این حدیث آمده است که و ابوبکر لا یلیث الا علیا و ابوبکر درنگ نمی کند که از آن  
 اشکال کرده اند درین حدیث که ظاهر از وی آنست که دوازده خلیفه بعد از آنحضرت باشند و بر پی یکدیگر متصل که مستقیم شود بدیشان امر دین و عزیز گردد  
 بوجه و ایشان اسلام و جاری گردد و بعد الت ایشان احکام با آنکه شدت نمیدهد بان آنچه واقع است در وجود بر آنکه هستند در ایشان از امرای جزی  
 و فساد از بنی مروان که مدوح نیست طریقی ایشان و محمود نیست سیرت آنها و نیز در حدیث صحیح آمده که الخلافه بعدی ثلثون سنه ثم یصیر لکافضه  
 و اتفاق کرده اند علما بر آنکه بعد از سی سال خلفا نمیشوند بلکه ملوک و امرا اند و اختلاف کرده اند در توجیه این اشکال بر اقوال اول آنکه مراد دوازده نفس  
 است که قائم شدند بعد از آنحضرت بر سلطنت و امارت و انتظام پذیرفت بایشان ملک و سلطنت بی نزاع و اختلاف در ظاهر امور مسلمین و رعایا اگرچه  
 بعضی از ایشان جابر و خارج از دایره عدل و احسان بودند و واقعاً اخلال در زمان ولید بن یزید بن عبد الملك بن مروان که دوازدهم است اجتماع  
 آوردند بر وی مردم و قتیله مردم و وی هشتم نزد یک چهار سال بعد از آن ایستادند بر وی و کشتند او را پس منتشر شد فتن و متغیر گشت از آنرو به احوال  
 این چنین گفته است قاضی عیاض مالکی و استحسان کرده است شیخ ابن حجر عسقلانی و گفته است که ظاهر ترین اقوال درین حدیث و راجح ترین معنیها  
 در وی این قول است و گفته است که مراد این است آنچه در بعضی طرق صحیح این حدیث و واقعه است که کلهم یجتمع علی امر الناس و باجماع انقیاد  
 و اطاعت و اتفاق است بر بیعت آنها که مگر است به هم باشد و حدیث وارد در مع و ثنائی ایشان نیست بدین و عدالت و حقانیت که ازین جهت



که مودعه و تشدید تخانیه منهم عند عایشه سیدم آنگه بود و جاریه بنده ای از ایشان نزد عایشه قال تعقیما فانها ولد اسمعیل می گفت آنحضرت  
آزاد کن ای عایشه او را زیرا که وی از اولاد اسمعیل است یعنی از عرب است و عرب اولاد اسمعیل اند اگر چنین صفتی شکرست در میان سایر عرب و  
مخصوص نیست به بنی تمیم و لیکن با وجود این حدیثی و تشریفی است و ازین حدیث معلوم میشود که جایز است بندگ کردن عرب و برده ساختن ایشان  
متفق علیهم ۱۳ الفصل الثانی عن سعد بن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال من یرود هوان قریشا هان الله رواه ابی نعیم  
ابی و قام آنحضرت که گفت کسی که خواهد خواری قریش را خوار کرد و اند او را خدا بیخالی خواهد نمود یا غیر آنکه اگر آنکه انداخته باشد از جن  
انتساب ایشان بنحضرت رسول و شرف و فضل ایشان باین نسبت رواه الثومذی ۲ و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله  
علیه و آله و سلم اللهم اذق اول قریش نکالا گفت آنحضرت خداوند چشایند بنی پسینان قریش را عذاب فاذا ذاق اخرهم نوالا  
پس چنان پسینان ایشان را بخشش کن تا بفتح عقوبت کردن و سزای عمل دادن چنانکه دیگران عبرت گیرند و نوال عطا و احسان کردن و مانا که مراد از نوال  
بخشیدن قریش از خواری و رسوائی و قتل و هرب سبب کار کردن بر رسول خدا و بنوال آنچه حاصل شد اولاد ایشان را از عزت و دولت و ملک و امارت  
بیرون از حد بیان و عبارت رواه الثومذی و عن ابی عامر الاشعری عم ابی موسی اشعری است از کبر صحابه است گفته شد در چنین و  
امیر بود بر طلب او طاس و چون خبر قتل وی رضی الله عنه آنحضرت رسید بنی اشعریه و آله و سلم دست برداشت و دعا کرد و گفت خداوند  
بگردان او را فوق بیاری از بندگان خود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نعم الحی الامد و الامشرون یقوبه است  
اسد و اشعریان اسد بفتح سیم در قبیل است ازین که ایشان را بنام او میخوانند و از برای نیز میگویند و از او شنوده نیز میگویند انصار هم  
از اولاد او و اشعریان هم از بنی اسد است و وی نیز در قبیل است ازین که او موسی اشعری و قوم او از اولاد او و ایشان را اشعریون گویند  
و اشعرون بحد ف یا نسبت نیز میگویند لایفون غلغلات یکرز و در جنگ که روی کشش میشود و لایغولون نفع یا و ضم ن بعو حیانت میکنند  
هم منی و انا منهم ایشان از من اند و من ایشان مقصود بیان آنجا و رواه است رواه الثومذی و قال هذا حدیث غریب و عن ابی قال  
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الا اذا ذل الله فی الارض گفت آنحضرت از او رواه است در زمین اضا ذکر او ایشان را با نسیان  
یا بخت ایشان باین لقب یا از برای تشریف چنانکه نامة اسد از جهت بودن ایشان ضرب خدا و اهل نصرت وی و رسول وی و بعضی گفته اند از او اسد یعنی  
اسد است که شیر معرکه جلالت و شجاعت اند و بیدالناس ان یضیوم میخوانند مردم که فرو نهند ایشان را در مرتبه و یابی الله الان یوفیهم و یا میگوید  
و بخوابد خدا مگر آنکه بالاتر و بلندتر و از مرتبه ایشان را و لیاتین علی الناس نعمان یقول الرجل و هر آنکه بیاورد مردم زمانی که بگوید دیالیت ای کان از دیالیت  
و دیالیت ای کانت از دیقه ای کاش میبود درین از قبیل از دومی کاش میبود و درین از از دیق یعنی مرتبه از دیان چنان بلند بود که مردم بر ایشان رشک  
برند و آن در برند که کاش با هم از دمی میبودیم رواه الثومذی و قال هذا حدیث غریب و عن عمر بن حصین بنضم ح و فتح صادق علقین از  
مشاهیر صحابه است اسلام آورد در سال خیبر یا ابوهریره و سی سال بر سر شرباری افتاده بود چنانکه قوت ایشان درین و نشستن داشت و ملائکه روی  
سلام میکردند و دوستی از دوستان وی درین حال بر سر فتنی ندید و گریه کرد و گفت مری که جز در هم ترا از حال خود خنده کنی لایک بر بارت من می آید  
و سلام میکند و من خیتوم سلام ایشان را از بنهار تا من ندیده ام این معر فاش کنی شاید که رشک ترا قال ما ثالبی گفت عمران مرد پیغمبر صلی الله علیه  
و آله و سلم و هو یکرم ثلثة احواء و حال آنکه آنحضرت ناخوش میداشت سه قبیل را ثقیف که خجاج بن یوسف ظالم مشهور از اجناس و بنی حنیفه  
که سبک کذاب از اجناس بود و بنی امیه که عبید الله بن زیاد که مباشر قتل امام شهید حسین بن علی رضی الله عنهما از ایشان بود و کذا قیل و عجب است ازین قایل که  
نیزید ما گفت که امیر عبید الله بن زیاد بود و هر چه کرد و با مروی و رضای وی کرد و باقی بنی امیه همه در کارهای خود تقصیر نکرده اند و عبید الله را  
چگونه در حدیث آمده است که آنحضرت در خواب دید که بوزنهار بر سر شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم بازی میکند و قبیله آن بنی امیه کرده دیگر  
چیز بسیار است چه گوید رواه الثومذی و قال هذا حدیث غریب ۶ و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی  
ثقیف کذاب و مبرر ثقیف شخصی است که کذاب است و شخصی دیگر است که پاک کننده مردم خواهد بود و ظلم و جور بر بزرگواران و کسر مودعه و سکون  
تخانیه قال عبد الله بن جهمه تابی حازمیت ثقه گفت در تعین کذاب و مبرر قال الكذاب هو المختار و گفته میشود یعنی علی میگویند که مراد از کذاب تخانیه ابی  
عبید بنضم مین و المبی هو الحجاج بن یوسف و مبرر حجاج ظالم مشهور است و قال هشام بن حسان تبقه یدرین که ثقه است و از الله حدیث شنید ازین  
و ابن سیرین و ابو داود علم الناس بحديث حن و بسیار بزرگست انحصوا ما قتل الحجاج صبرا ثمروه و ضبط کرده اند آنچه کشته است حجاج بچس و بزند در معرکه فبلغ ما ثقه الله  
و عشرین الفا پس رسیده است عدد ایشان صد و بعیت هزار را و ای آنچه دهر که کشته و گفته اند که برآید از زندان و می بخا هز ابر کس و زندان او را



سقف بنود و دواء الزمذی و دوی مسلم فی الصبح عن قتل الحجاج عبد الله بن زبیر و روایت کرده است سلم و صحیح خود بنحی که کشتن  
عبد الله بن زبیر را قالت ام سلمه ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حدثنا ان فی ثقیف کذابا و مبیرا کنت امارت ابی بکر رضی الله عنه  
الکذاب بن زبیر است که آنحضرت حدیث کرد و مارا که در ثقیف کذابی بود و مبیری اما الکذاب فرمایند اما کذاب پس دیدیم او را و اما المبیع فلا اله الا اباه و اما مبیس کما ن میترسم ترا که آن خطاب بحجاج کرد و مسیحی تمام الحدیث و سر انجام است که بیاید تمام حدیث فی الفصل الثالث بلک  
احوال حجاج مشهور است احتیاج بذکر آن نیست و اما مختار بن ابی عبید بن مسعود ثقیفی \* در وی از اجل اصحاب بود و ولادت مختار در سال هجرت است  
و نیت او را صحبت و روایت و در اول مشهور بود و بعلم و فضل و خیر و میگویند که باطن او برخلاف آن بود تا آنکه جدا شد از عبد الله بن زبیر و طلب مارت کرد  
و رغبت در دنیا نمود و ظاهر کرد باطن را از فساد رای و بطلان عقیده تا آنکه ظاهر شد از وی شیا کبیره که مخالف دین باشد و میگویند که دوی بنوت و  
نزول و وحی کرد و الله علم و بود پدر وی امیر در اسلام در زمان عمر رضی الله عنه و بود مختار در صحبت عم خود و ملازمت میکرد او را و در عقیده صحیح و محبت  
با اهل بیت رضی الله عنهم بعد از آنکه خنث کوشه عداوت داشت با ایشان و مشهور بود بدان و بعد از شهادت امام حسین رضی الله عنه اظهار محبت کرد  
و کینه شهادی کرد با ازیزید یان کینه و عالمی را از ایشان کشت میگویند که این همه از برای طلب دنیا و طلب مارت بود تا آنکه در سنه سی و نین در مارت معصب  
بنی الزبیر کوفه کشته شد و علماء او را از کذابان می شمردند و این حدیث را که در کتب صحیح من ثقیف کذاب و مبیس بر وی و بر حجاج حمل میکنند و الله اعلم و عن جابر قال قالوا  
کنت جابرقه و صحابه یا رسول الله احوقنا بنال ثقیف سوخت ما را تیرهای ثقیف بنال کبیر هیچ نبل بفتح و سکون فادع الله علیه پس دعا کن خدا را بر ضرر  
ایشان قال اللهم اهد ثقیفا کنت خداوند راه راست بنا ثقیف را و دواء الزمذی ۸ و عن عبد الرزاق ۱۰ ایتیت از عبد الرزاق بن همام که  
از اعلام امت و اعیان ملت صاحب نقصان کثیره بود و روایت کرد از وی احمد بن حنبل و یحیی بن معین عن ابیه از پدر خود که همام بن نافع است  
عن مینا کبیر میم و سکون تخانیه بد و قصر تابعی است ضعیف مولی عبد الرحمن بن عوف عن ابی هریره قال کنا عند النبی کنت ابو هریره بودیم  
ما نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فجاء رجل احسبه من قیس بن آمد آنحضرت را مردی که کما ن میبرم او را ز قیس که نام قبیل ایت بفتح قاف  
و سکون تخانیه و سین جمله فقال پس گفت آمدن دیا رسول الله العن حمیرا لعنت کن حمیرا کبیر جاهل و سکون نیم و فتح تخانیه که نام قبیل مشهور  
است از زمین فاعرض عنه پس روی کرد انداخت آنحضرت از آن مرد و در جمله من الثقی الاخریستر آمد آنحضرت را از جانب دیگر فاعرض عنه پس  
اعراض کرد از وی ثم جاء من الثقی الاخر فاعرض عنه فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم و هم الله حمیرا پس گفت آنحضرت رحمت کن  
خدا تعالی حمیرا افواههم سلام دهنهای ایشان سلام است و اید لهم طعام و دستهای ایشان طعام است یعنی سلام میکنند بر مردم بدشمنهای خود و طعام  
میدهند و ما بدشمنهای خود یعنی جامع صفت تواضع و سخاوت اند که اصل کحارم و محارم در ادای حقوق الناس است و هم اهل امن و ایمان و ایشان  
خاندان امن و ایمانند و دواء الزمذی و قال هذا حدیث غریب لا یخرجه الا من حدیث عبد الرزاق و کنت ترمذی این حدیث غریب  
نمی شناسم ترا که از حدیث عبد الرزاق و دوی عن مینا هذا حدیث مناکب و روایت کرده پیش ازین مینا حدیثهای منکر اگر چه عبد الرزاق گفته  
و قوی اما مینا ضعیف است ۶ و عنه و هم از ابی هریره است قال قال لی النبی صلی الله علیه و آله و سلم من انت کنت گفت آنحضرت ترا از کلام  
قبیل تو قلت من دوس کفتم از دوس بفتح و ال و سکون و او و سین جمله در آخر قال ما کنت ادعی ان فی دوس من احد ایدیه خیر گفت آنحضرت بنود من  
که کما ن برم که در قبیل دوس هیچ کی باشد که در وی نیکی آید در اینجا منقبت است مرا بی سوره ما و مذمت مردوس را که اگر ابو هریره بنود دوی خیر بنودی  
دواء الزمذی ۱۰ و عن سلمان قال قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تبغضنی فتفارق دینک روایت است از سلمان  
فاری رضی الله عنه کنت گفت مرا آن حضرت دشمن مدار مرا پس جدا شو از دین خود قلت کفتم من یا رسول الله کیف ابغضک و بک هدا الله  
چگونه دشمن دارم ترا و حال آنکه بتو راه راست نمودن را خدا تعالی بغض داشتن را ترا چه معنی دارد و قال تبغض العرب فتبغضنی گفت آنحضرت  
دشمن داری تو عرب را پس دشمن داری مرا دشمن داشتن تو مرا با این معنی است که عرب را دشمن داری ظاهر از سلمان به جهت عجمیت و فارسیت پس  
وی کبری و سواد بی عرب بدیه بعضی اعراب میشد و باشد بغض خود چه صورت دارد و صورت بغضی باشد پس آنحضرت او را نکا داشت که احقر میگردد و  
احتیاط نماید تا بحقیقت بغض نکشد که آن بر بغض من میگردد فاضم دواء الزمذی و قال هذا حدیث حسن غریب ۱۱ و عن عثمان بن رضی الله عنه قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من غش العرب لم یدخل فی شفاعتی و لم تنله مودتی کسی که خیانت کند عرب را و خیر خواهی نکند ایشان را یا ظاهر کند خلا  
آنچه مضمر دارد و کینه و زودبانی در نیاید شفاعت من نرسد او را و ستی من و دواء الزمذی و قال هذا حدیث غریب لا یخرجه الا من حدیث حصین بن  
عمر نمی شناسم ترا که از حدیث حصین بن عمر بنضم ما و فتح صا و ولیس هو عندنا اهل الحدیث بذاته العقوی و نیت وی نزد اهل حدیث

آنچنان قوی ۱۲ و عن ام الحریز بفتح حاء و کسر اء اولی میان هر دو محتایه ساکنه تابعیه است مولا طلحه بن مالک که از صحابه است قالت سمعت مولای  
 یقول قال گفت ام الحریز شنیدم مولای خود را که طلحه بن مالک است میگفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم من اقرب الساعه هلاک العرب  
 از جمله اهل بیت نزدیکی تا مدتی قیامت است هلاک شدن عرب و او الهزمی ۱۳ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم الملك فی قریش و الفضلاء فی الانصاء و گفت آنحضرت خلافت و پادشاهی در قریش است و قضا و انصاء را است مراد نقابت است چنانکه در او  
 نقبا از انصاء ساخته بود و بعضی گفته اند که نه بلکه مراد قضا بمعنی مشهور است چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مخازن بقضاء فرستاد و الاذان فی  
 الحبشه و بانگ ناز گفتن در قوم حبشه است چنانکه بلال رضی الله عنه موزن آن سرور بود و الا مانعه فی الاذن و این سخن را این سخن را در قبیل از دست  
 صفی المین میخواند آنحضرت از وین را که قبیل است از مین که ذکر ایشان در احادیث سابق گذشت معصود است که می باید که این مناصب را در مین اقام کرد و  
 از ایشان ساخت و فی دایه موقوفه و در روایتی این حدیث موقوف است بر ابی هریره و او الهزمی روایت کرده از از ترمذی و قال هذا صحیح گفت  
 ترمذی روایت این حدیث بطریق وقف صحیح تراست از روی سبب و معنی حدیث موقوف در مقدم معلوم شده الفصل الثالث عن عبد الله بن مطیع  
 روایت میکند عبد الله بن المطیع قرشی عدوی از سادات قریش و فرسان ایشان عن ابیه از پدر خود مطیع که صحابی است و نام وی عاصی بود آنحضرت او را مطیع  
 نام کرد و قال سمعت رسول الله گفت عبد الله شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یقول یوم فسخ مکه میگفت یوم فسخ که لا یقتل فرقی صبرا  
 بعد هذا یوم الیمه کشته نشود هیچ قریشی بحبس و بشد و معرکه بعد از این روز تا روز قیامت بعضی گفته اند که مراد منی قتل قریشی است بصبر و بعضی گفته  
 معنی آنست که کشته نشود و سبب ارتداد و زیرا که یافته شدند بعضی کشته شدند بصبر و او الهزمی ۱۴ و عن ابی نوفل معاویه بن مسلم از تابعین است روایت  
 وارد از ابن عباس و ابن عمر روایت کرد از وی شعبه قال رایت عبد الله بن الزبیر علی عقبه المدينه گفت دیدم عبد الله بن زبیر را بر عقبه که واقعه است  
 در راه مدینه اضافه عقبی مدینه باین جهت است و الا عبد الله بن الزبیر رضی الله عنه در کعبه بود که حجاج ظالم او را کشت و بردار کشت قال گفت معاویه بن مسلم فجعلت  
 قریش تمر علیه و الناس بر کشته قریش که میگذرند بروی و مردم دیگر حتی مو علیه تا آنکه کشت بوی عبد الله بن عمر فوقف علیه پس ایستاد و این عمر بر سر  
 ابن زبیر که بر دار بود فقال پر گفت ابن عمر السلام عليك ابا حبيب السلام عليك ابا حبيب سلام بر تو با گفت و جواب  
 گشت عبد الله بن زبیر است بضم خاء مجمر و فتح موحده اولی و سکون تخانیه اما والله لقد كنت اهاك عن هذا اما والله لقد كنت اهاك عن هذا  
 اما والله لقد كنت اهاك عن هذا بار گفت دانا و آگاه باش هرگز به تحقیق بودم من که باز نیداشتم ترا ازین کار مراد کار خروج بدعوی خلافت آنست  
 که عبد الله بن الزبیر که که بریزید بیعت نکرد و در کعبه نشست و ولایتها در تخت تصرف خود آورد و همچنین برادران بعد از زبیر و بعد الملک بعد از مروان پس  
 عبد الملک حجاج را بر سر وی بمکه فرستاد و حجاج او را کشت و سر او را مدینه منوره فرستاد و حجاج او را کشت و برادرشید و نیزه زبیر لشکر را بجواب کردن  
 مدینه و قتل اهل آن که آنرا واقعه حره گویند فرستاده بود و همان لشکر بمکه آمد تا عبد الله بن زبیر را کشت درین میان نزد عالم رفت پس ابن عمر گفت که من را  
 ای ابا حبيب ازین معاملت میکردم و منع مرا قبول نکردی تا آخر کار با نیجا کشید مقصود ازین بجزیه و اسف است بر حال ابن الزبیر و تشیع و طاعت است بر بخانه  
 ظالم اما والله لقد كنت ما علك صواما قواما و آگاه باش بخدا سوگند هرگز به تحقیق بودی تو روزه دار شریف خیز آورده اند که وی رضی الله عنه روزی  
 بیاریداشت و تمام شب بیدار میبود و جلا للهم صل و پیوند و احلن کننده مرغیثان و قرأتان را اما والله لامة انت شرها لامة سوء دانا  
 و آگاه باش بخدا سوگند هرگز به تحقیق بودی تو بدترین آن امتی با عتقا دایشان هرگز به تحقیق بودی تو بدترین آن امتی با عتقا دایشان هرگز به تحقیق بودی تو بدترین آن امتی با عتقا دایشان  
 امتی که تو شرا ایشان است خیر است این هر دو روایت آمده و نودی گفته که روایت جمهور لامة خیر است و روایت لامة سوء خطا و تحیف است و ظاهر میشود که در این  
 از حیثیت روایت است یا از طریق اگر از حیثیت روایت است فلا کلام اگر از طریق درایت و محجب معنی است این موقوف بر تشخیص معنی این دو عبارت است  
 و غالی از خفای نیست و آنچه ظاهر میشود آنست که معنی روایت اولی آنست که امتی که تو در میان ایشان و اعتقاد ایشان از جلال انشاری امت بدی است که این چنین  
 کسی را که توئی از انشاری گویند معنی روایت ثانی آنست که ترا که این امت بد میداند ایشان امت خیرند شاید بطریق تعریف و استنزه است ولیکن معنی اول ظاهر  
 تراست و با وجود آن حکم کرده اند که آن خطاست شاید که از حیثیت روایت است و الله اعلم ثم نفذ عبد الله بن عمر بر سر رفت و گذشت ابن عمر را  
 فبلغ الحجاج موقف عبد الله فحمله پس رسید حجاج را ایستادن ابن عمر و گفتن وی این سخن را فاصلا الیه پس فرستاد حجاج کسی را بوسی ابن عمر فاهل من  
 حذعه پس فرمود آورده شد ابن زبیر از حجاب وی که بر دار کشیده بود بران جند کبرجیم و سکون ذال معجمه تده درخت فالحی فی قعود الی یهود پس انداخته  
 شد در کورهای یهودان قبور یهودان در که متعازف نیست که در آن زمان بوده است تا حکم کرد حجاج که در جای بزند و بیندازند که در آنجا قبور  
 یهود باشد و الله اعلم ثم اودسل الی امه اسماء بنت ابی بکر پسر فرستاد حجاج کسی را بوسی مادر ابن الزبیر که اسماء بنت ابی بکر است که بیاید

الفصل الثالث

و قال عبد الله بن زبیر

فایان تائیه پس با آورد و سر باز و اسما که بایز و انظارم فاعاد علیها الرسول پس باز گردانیده فرستاد حجاج براسا آن فرستاده شده  
را گفت ولما یبغی ولا یبغی الیک من یحبک بقریشک برآینه می آئی تو ای اسما بطور رخ و یا پیغمبرم بسوی تو کسی را بر زمین کشیده می آرد ترا کیست  
تقرین تلخ و کسیر قال گفت راوی که معاویه بن مسلم است فایان پس باز با آورد اسما و قال و کفرتک و الله لا ایتک حتی تبغی لی من  
یحببنی بقریشی بخدا سوگند می نمائیم ترا تا آنکه میفرستی تو بسوی من کسی که میکشد مرا کیسوی بای من قال گفت راوی فقال پس گفت حجاج او یعنی حبیبی بنی امیه  
مرا و سببیه کبر پس مظهر و سکون مظهر و کسیر فو قانیه و تشبیه تخانیه فعلی که دباغت داده شده است چرم از و سترده شده است مویهای و سببیه بلفظ  
است مضاف بیا و مستحکم فلفظ تعلیه بر کفنت هر دو فعلین خود را از اطفال میوزف بذال همه و فایتر روان شد حجاج در حالی که نزدیک میزند کاهها و  
میچکاند و و ششهای خود را و میخورد حق دخل علیها تا آنکه در آمد بر اسما فقال و در بعضی نسخ فقال لها پس گفت حجاج مرا اسما را کیف دایتنی صنعت بعد از  
چگونه دیدی تو ای زن مرا که در دم باین دشمن خدا قاتل گفت اسما دایتک اشدت علیه دنیا و دیدم من ترا که تبا و گردانیدی بروی دنیای او را و قطع  
کردی حیات دنیا را از وی و افند علیک آخرتک و تبا و گردانیده او آخرت ترا که سبب قتل او شد حق عذاب و دوزخ شدی بلغفی انک تقول  
له یا ابن ذات النطاقین رسیده است مرا که تو میگفتی مرا و ای پیغمبر خداوند و مکر بند ذات النطاقین لقب اسما بنت ابی بکر است که آنحضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم بنا و ده بود و بجهت آنکه در وقتی که آنحضرت در غار هجرت بود اسما بزگی طعام میبرد و چون دوالی و بندی برای بستن سفره نیافت نطق خود را که ببن  
آن در کمر عادت زنان عربست دو پارچه کرد بیک پارچه سفره طعام آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بست و پارچه دیگر که خود را بست چنانکه فرمود  
و انا و الله ذات النطاقین و من بخدا سوگند خداوند و نطق اما احدی فلکنت به از نع طعام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و  
طعام ابی بکر اما یکی از آن دو نطق پس بودم من که بستم طعام آنحضرت و طعام ابی بکر را من الدواب نگاه میداشتم طعام ایشان را از جنبه  
زمین که سفره نگشاید و بر زمین نیفتد و ضایع نگردد اما الاخر فطانی المرأة الخی لا تستغنی عنه و اما نطق دیگر پس کز بند زن است که بی نیاز  
نیت زن از ان کو یا که آن ظالم معنی این لفظ بر ذم محل گرد و کنا بیت است از بودن و می خاد و میرون آینه و ندانست آن چیز که کدام فضیلت است  
فوق خدمت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خدمت ابی بکر اما ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حدثنا ان فی ثقیف کذا ابی  
آگاه باش که آن حضرت تحدیث کرد مرا که در ثقیف ثقیف کذا است و میسر یعنی در نوع کوئی است و ملاک کننده اما الکذاب و ابیاه اما کذاب پس دیدم  
ما و را اشارت بختار بن ابی عبید و اما المبیع فلا اخالك الا ایاه اما میسر پس کمان نمیرم ترا که آن میسر که آنحضرت خبر داده است چنانکه در فصل  
ثانی از حدیث ابن عمر گذشت قال گفت راوی فقام عنهما پس برخاست حجاج از پیش اسما فلم یزل اجها پس مراجعت نکرد او را و جواب نداد و برابر  
این سخن بدو و واه مسلم ۳ و عن نافع روایت از نافع که مولی ابن عمر است ان ابن عمر اتاه و جلان فی فتنه ابن الزبیر که این عمر آمدند او را و دورد  
در فتنه ابن زبیر فقال ان الناس صنعوا ما قوی پس گفتند آن دورد که مردم کردند آنچه می بینی تو از اختلاف در امر امامت و امارت و افت ابن  
عمر و صاحب رسول الله و تو سر عمر بن الخطابی و یا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فایمضک ان تخرج پس چه چیز باز میدار دترا از برای  
بر آمدن بدعوی امامت و خلافت و کشیدن انتقام از ظالمان فقال یمنعنی ان الله حرم علی دم اخي المسلم گفت باز میدار ترا از خروج و قال  
علم تا آنکه خدا تعالی حرام گردانیده است بر من خون برادر مسلمان را اشارت کرد و چه بر منیز کردن از خون و کرفتن او طریق احتیاطا و الا حاجت بیا  
لفظ علی بنود فافهم قال گفتند آن دورد و الم یقل الله آیا نگفته است خدا تعالی و قاتلوهم حتی لا تكون فتنه و قال کنند مردم را تا آنکه پیدا نشود فتنه  
فقال ابن عمر فدا قاتلنا حتی لم تکن فتنه پس گفت ابن عمر بحقیق قال کردیم با یعنی همراه آنحضرت و خلفای راشدین تا آنکه نبود فتنه و کان الدین الله  
و بود و این خدا را و انتم تویدون ان قاتلو ا حتی تكون فتنه و يكون الدین لغیر الله و شما میخواستید که قال کنید ما آنکه پیدا نشود فتنه و باشد دین  
مغیر خدا یعنی جنگ شما بر سر دنیا و پادشاهی است نه بسبب حق و ترویج دین دواء البضادی و عن ابی هريرة قال جاء الطفیل بضم طاء و فتح غا  
بن عمر الد و می بفتح دال صحابی است اسلام آورد و بیکه پس از ان رجوع کرد و بقوم خود و آنجا میبود تا هجرت کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
پس قوم آورد و نزد آنحضرت در خیر پس همیشه در خدمت بود تا رحلت کرد آنحضرت و او را ذوالنور لقب است زیرا که چون آنحضرت او را بسوی قوم خود فرستاد  
تا دعوت کند ایشان را گفت که بگردان یار رسول الله برای من آیتی تا تصدیق من کنند پس دعا کرد او را آنحضرت و گفت خدا یا بجهش او را نور پس  
ساطع گشت نور در میان و وحییم و می گفت میترسم که این با مثل بگویند پس بر گشت این توسط طرف باز یانه وی پس روشن میگشت در شب تاریک پس  
رفت و دعوت کرد قوم خود را پس ایمان آورد و بدین وی ایمان نیار و داندش روایت میکند ابو هریره که آمد ابن طفیل بن عمرو الی رسول الله  
بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال پس گفت طفیل ان دوسا فدا ملک حصص و اجبت پس گفت تحقیق بیا که شد قبیل

دوس زیر که عصیان کرد و با آوردن اناثال و الهاعت فادع الله عليهم پس دعا کن بر ضرر ایشان فظن الناس انه يدعو عليهم پس گمان کردند  
 مردم که آنحضرت و غامیکند برایشان فقال اللهم اهد دو مساپس گفت آنحضرت خداوند راه راست بنا و دو مس را وایت بهم و بیا را ایشان را یعنی  
 در حالی که مسلمانند متفق علیه و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اجبوا العرب لثلاث دوست دارید  
 عرب را از جهت سه خصصت لانی عربی یکی از جهت آنکه من از عربم و القرآن عربی دوم آنکه قرآن بر زبان عرب است و کلام اهل الجند عربی و سوم  
 زبنت آنکه سخن بهشتیان عربی است یعنی عرب را فضل است در دنیا و آخرت رواه البيهقي في شعب الایمان الباب مناقب اصحابه  
 الله سبحانه اجمعین صحابی شخصی را گویند که دریافت پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم در حالت ایقان و بر دین اسلام مرداگر به درین میان  
 ردت نیز متخلل باشد چنانکه در اشعث بن قیس میگویند قول اصح اینست و بعضی شرط ذکرده اند طول محبت را با آنحضرت و ملازمت وی صلی الله  
 علیه وآله وسلم و اخذ علم از وی و حضور مشاهدات و اقل آن شش ماه داشته اند و دلیل بر تعیین شش ماه معلوم نیست و الله اعلم و خاتمی نیست  
 در رجاء آن کسی که ملازمت نکرده و حاضر نشده در مشهدی از مشاهد و ندید آنحضرت مگر نظره از دور و سخن نکرده و وی مگر اندکی یا دید در حال طوفان  
 اگر چه شرف محبت حاصل است همه را و سخن در عدالت صحابه و فضیلت ایشان بر ما و رای خود دراز است پایه از آن در شرح مذکور است و طریقه  
 اهل سنت و جماعت آنست که زبان از گفتگوی ایشان جز بخیسته دارند اگر چیزی برخلاف آن منقول باشد از آن انماض کنند که سلامت  
 درین است و الله اعلم الفصل الاول عن ابی سعید الخدري قال قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم لا تقبوا اصحابی گفت  
 آنحضرت و شما ننگید یا بران مرا فلوان احدکم افق مثل احد ذهابا پس اگر ثابت شود که یکی از شما خرج کند در راه خدا مانند کوه احد ما بلغ مداح  
 میرسد ثواب آن ثواب را پیمانہ یکی از ایشان را مد بضم میم و تشدید دال پیمانہ و آن رطل و ثلث رطل است و لا تضیفونه ثواب نیم پیمانہ یکی از ایشان را  
 و از پنجاست که فضیلت معنی کثرت ثواب داشته اند متفق علیه و عن ابی برة الضم باوسکون را بر ابو موسی اشعری تابعی ثقة است قاضی کوذ عن ابیہ روت  
 رده است از پدر خود که ابو موسی اشعری است قال گفت پدر وی دفع برداشت یعنی النبی یعنی برداشت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را  
 الى السماء سربارک خود را بسوی آسمان و کان کثیرا مما یرفع راسه الى السماء و بود آنحضرت زمان کثیر که بیداشت سر خود را بسوی آسمان بجهت  
 انتظار و می و توجه بجانب علو عالم علوی فقال الضمور امنة للسماء پس گفت آنحضرت ستارگان سبب امن اند آسمان را و امنه بقعقات  
 مصدر است بمعنی امن چنانکه در قول و می سبحانه اذا یغشکم النعاس لنته فاذا ذهبت النجوم الى السماء ما توعد بوقتیکه بر دستارگان از  
 تلویر و انکدار چنانکه فرموده است اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکرت می آید آسمان را آنچه و عده کرده شده است آسمان و تقدیر کرده شده او را از انفطار  
 و انشقاق چنانچه فرموده اذا السماء انفطرت و اذا السماء انشقت و انا امنة لاصحابی و من سبب نعم برای اصحاب خود فاذا ذهبت انا فاقی اصحابی  
 ما یوعدون پس وقتی که بروم من از عالم می آید اصحاب مرا چیزی که وعده کرده شده است وقوع آن در میان ایشان از فتن و حروب و از داد  
 بعضی اعراب و اصحابی امنة لامتی فاذا ذهبا صحابی فی امتی ما یوعدون و اصحاب من باعث امن اند برای امت من پس وقتیکه بروند  
 اصحاب من بیا دامت مرا چیزی که وعده کرده شده اند امت از بدیع و حوادث و فتن و ذهاب خیر و حدوث شر رواه مسلم ۲ و عن ابی سعید  
 الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ياتي على الناس زمان كفت آنحضرت می آید بر مردم زمانی فیغزو مقام  
 من الناس پس غزایم کند جماعتی از مردم فام بکفر و فوجره و بیا نیر آمده است جماعتی از مردم جمع آن قوم بجمعتین مثل کتاب و کتب و بعضی بفتح  
 فایز گفته اند فقال هل فيكم من صاحب رسول الله لم يفتنه میو و پر سیده میو و از آن جماعت آیا هست در میان شما کسی که صحبت داشته پیغمبر خدا  
 صلی الله علیه وآله وسلم فقولون نعم پس میگویند و جواب میدهند آری هست میان ما کسی که صحبت داشته بان حضرت فیفتح لهم پس  
 کشاده میو حصنی و حصاری و ستمری که مقیدند بان و غزا میکند بران یعنی سیرکت و شوکت اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فتح و نصرت  
 دست میدهد ثمریاتی علی الناس زمان فیغزو مقام من صاحب صواب من صاحب صواب مول الله صلی الله علیه وآله  
 و مسلم بر گفته میو و آیا هست در میان شما کسی که صحبت داشته با صاحب پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که تابعین باشند فقولون نعم فیفتح لهم  
 ثم ياتي على الناس من ملان فیغزو مقام من صاحب صواب من صاحب صواب مول الله آیا هست میان شما کسی که صحبت داشته  
 است با کسی که او صحبت داشته است اصحاب پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم یعنی تابعین فیفتح لهم و در میان این فضل و شرف  
 قرون بلکه است چنانکه تفسیر نیز در حدیثانیده بیاید متفق علیه و فی رواه مسلم قال یاتي على الناس من ملان یبعث فيهم البعث و در روایت مسلم اینچنین آمده است  
 انكفت آنحضرت می آید بر مردم زمانی که فرشتا ده میو میان ایشان لشکر بعث بفتح باوسکون عین بفتح نیز آمده لشکر گرفتاده میو و بجای جمع میو فیقولون انظر و اهل

و قال کریمه  
 و می می است علیه  
 و الله و سلم و کبریک  
 الفصل الاول  
 مناقب اصحابه رضی الله عنهم

و تقدیر کرده  
 شده



تجدون فيكم احدا من اصحاب رسول الله پس ميگویند و نگاه کنید آیا می باید به میان شما هیچ یکی از اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فیکم کاف خطاب و در روایتی فهمیم ضمیمه غایب و در قرین دیگر همه یا فهمیم است فوجد الرجل فيفزع طمس پس باقیه میشود و مردی از اصحاب ففتح کرده میشود برای ایشان ثم یبعث البعث الثاني بعد از آن فرستاده میشود و لشکر دیگر یعنی در وقت دیگر فبقولون هل فهم من رآی اصحاب النبي صلی الله علیه و آله و سلم آیا هست میان ایشان کسی که دیده است اصحاب آنحضرت را از اینجا معلوم میشود که در تابعین دیدن اصحاب کافی است چنانکه در صحابه دیدن آنحضرت معتبر است و بعضی گفته اند که در صحبت دیدن کافی است اما در تابعیت صحبت و ملازمت میباشد چنانکه در تواتر اولی آن ذکر آنکه دیدن با صحبت مراد باشد فیفزع طمس اینجا فبقولون نعم مذکور نیست اکتفاء من رآی ثم یبعث البعث الثالث فبحال نظر و اهل ترون فهم من رآی من رآی اصحاب النبي صلی الله علیه و آله و سلم پس گفته میشود نگاه کنید آیا می بینید در میان ایشان کسی را که دیده است آنرا که دیده است یاران آنحضرت را در اینجا ففتح لهم هم ذکر نکردیم بكون البعث الرابع پس میباشند فرستاده در شکر چهارم و در مرتبه چهارم فبحال نظر و اکتفاء نگاه کنید هل ترون فهم احدا یا می بینید در ایشان هیچ یکی را یا می بینید در احدی از اصحاب النبي که دیده است کسی را که دیده است یکی را که دیده است اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فوجد الرجل فیفزع له پس یافته میشود و مرد پس فتح کرده میشود و مراد از کویا که این همه مقلد است درین حدیث چهار مرتبه مذکور شد اصحاب و تابعین و اتباع و در روایتی از صحیح بخاری نیز در حدیث خیر القرون چهار مرتبه واقع شده است ۴ و عن عثمان بن حصین صحابی مشهور جل از احوال می در مواضع متعدده مذکور شد و عن قریب در فضل ثانی از باب مناقب قریب مذکور شد قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خیر امتی قرنی من اصحاب منته الذین یلوهم بعد از ایشان بهترین امت من آن کسانی اند که متصل اند با ایشان که تابعین باشند الذین یلوهم که تبع تابعین اند بعد از آنکه قرن جامع از اهل زمان که متقارب و متقارن باشند در امری از امور واضح اینست که مضبوط و معتبر در آن عدی معین از زمان نیست زیرا که قرن آن حضرت که صحابه با نذا صد و ده سال باقی بودند و حقین تابعین سده ناهفتاد سال باقی بودند و قرن اتباع تابعین از آنجا تا حدود و وسعت شصت سال و در بنیوقت ظاهر شد بدعتها پیدا شد اشیای غیر و بد استند فلاسفه سرشای خود را و کثا دند معتزله زبانها را و متمسکینند اهل علم بقول خلق قرآن و متغیر شد احوال و فاحش گشت اختلافات و نقصان پذیرفت احکام سنت روز بروز و ظاهر شد مصداق قول مجرب صادق ثمان بعد هم قوما یشهدون و لا یشهدون پس بدعتی بعد از این سه قرن قومی خواهند بود که کوایی میدهند و طلب کوایی کرده نمیشوند از اینجا معلوم میشود که کوایی دادن پیش از طلب کردن مذموم است یا اشکال می آید که در حدیث دیگر آمده است که بهترین کوایان کسی است که کوایی دهد پیش از آنکه طلبیده شود و کوایی از وی و وجه جمع میان این دو حدیث آنست که ذم در جانی است که معلوم است شاهد بودن او آنجا کوایی دادن پیش از طلب ضایع است و محمول است بر غرض و مرجح در جانی است که معلوم نیست پس خبر میدهد که من شاهدم تا در وقت استیفا و زرقاضی آمده شهادت دهد یا حدیث شهادت پیش از سوال مبالغه است و در ادای شهادت و سرعت اجابت بعد از سوال چنانکه میگویند و کوایی کسی است که پیش از سوال دهد یا ذم محمول بر کسی است که اهل شهادت نیست یا محمول است بر شهادت زور یا ذم و حقوق ناسلست مرجح و حقوق الله آن نیز اگر مصلحت درسته و کتمان نباشد و بعضی گفته اند که مراد شهادت اینجا سوگند است یعنی سوگند بدو غمی خود پیش از آنکه کسی ایشان را سوگند دهد و سوگند از ایشان طلبد چنانکه در روایت دیگر آمده و یخوفون و لا یؤمنون و خیانت میکنند و این گرفته نمیشوند و اعما و ذکر و بخود بربان و مراد آنست که خیانت ایشان ظاهر باشد و فاحش چنانچه اصلا محل امانت نماند و اگر بنا که واقعه اعتبار ندارد و بیند و لا یخون و ییمان میکنند با خدا و بسبب نیرند از او یظهرو فیهم السمن کبریین و فتح میم پیدا میشود و ایشان فریبی یعنی فریبی که از توسع در اکل و شرب و تنعم و ترفه در آن پیدا آید خلقی و طبیعی بود و بعضی میگویند که مراد همین در احوال است و مراد آنست که دعوی میکنند چیزی را که ایشان نسبت از کمال و قیمت مرایانرا از شرف و تکریم گرفته اند که مراد جمع مال و غفلت از دین یا توسع در اکل و شادوب است و فی دعایه یحلفون و لا یحلفون و سوگند میخورند و سوگند داده نمیشوند متعلق و فی دعایه لمسلم عن ابي هريرة ثم یخلف قوم یحبون السمانة ففتح سین پسر ایشان می آیند که وی که دوست میدارند فریبی را و در بعضی روایات آمده است که سبقت میکند شهادت یکی از ایشان برین او را و سبقت میکند برین او را و مقصود حرص دست بر شهادت زور و بدین کار و تقلب میالات بدین و دیانت چنانکه کوایی آنرا میکند و کوایی این را الفصل الثانی عن عمره فی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انما موا اصحابی فافهم خیا و کمر کرامی و ارید یاران مرا زیرا که بدستیکه ایشان نیکترین و برگزیدگان شما اند و خود در آنجا که مصاحبان و ملازمان دیکاه و حاضران کاه و بی کاه و تربیت یافتگان علم و عمل و حال اویند و اگر ملازمت و مصاحبت نکرده باشند نظار کیان جمال و مشاهد طلعت با کمال ویند شیخ ابوطالب کی حجت الله علیه گفته که بیک نظر که بر جمال مصطفی افتد چیزی نماید که کادی کشاید که دیگر از ابار بیعت و خلوات نه نماید و نکشاید

وایمان عیانی و یقین شهودی که ایشانراست کسی را در آنجا شرکت نیست ثم الذین یلوهم ثم الذین یلوهم این سه گروه اختیار است و سزاوارت اند و خدا  
در آن زمان و اهل آن زمان صدق و دیانت و عفت و امانت است و ستران ایشان محکوم بعد از آنکه الا نادرا جنت عدم عصمت و بعد از ایشان امر  
عکس است چنانچه فرمود ثم یظهر الکذب بعد از آن ظاهر و شایع میگردد و دروغ و خیانت در دین و دنیا اشارت است بطور و شیوع بدع و اهل او که  
حدوث بعضی از این امور مثل قتل و اعتزال و ارجا در اول این قرون پیدا آمد و لیکن بطور و شیوع آن بعد از نبوی شد حتی ان الرجل یحلف و لا یحلف  
و یشهد و لا یشهد تا آنکه مردی باشد که سوگند میخورد و سوگند داده غیث و کو ابروی میدهد و کو ابروی طلبیده غیث و اشارت بترک دین و حسیب  
الایمن سه مجموعه الجنة و انا و آگاه باش کسی که شاد و میگرداند و در وسط بهشت یعنی میخورد که در میان جنت باشد که بهترین جای اوست محبوب  
دار بعضی موصوفین و سکون محله اولی و سطر آن فلیلزم الجماعة پس باید که لازم گیرد جماعت مسلمان را و سواد اعظم اهل قرون ثلثه را و متابعت و پیروی  
کنند ایشان را فان الشیطان مع الفذ پس بد رستی شیطان بانهاست فذ ففتح فاذ تشدید ذال بمعنی تنها و یکانه و در کسی است که مستبد است بر  
خود و متابعت نمی کند رای جماعت را و هو من الاثنین ابعد و شیطان از دو کس دور تر است نسبت بیک کس از یک کس شاید کاهنی دور  
شود اما از دو کس دور تر است یا اعدایا یعنی بعید است و لا یصلحون و رجل بامراه و باید که تنها نباشد مردی باز فی اجنبیه فان الشیطان  
ثالثهم زیرا که شیطان سوم این سه کس است که مرد و زن و شیطانند و من مرتبه حننه و سائنه سیئنه و کسی که شاد و گرداند و ارنکی  
او را ندوین که داند او را بدی و هو مؤمن پس آنکس مؤمن است یعنی علامت صحت ایمان و کمال وی آنست که به نیکی کردن شاد و خوش گردد و اگر  
بدی بوجود نیاید و یکنین و ناخوش شود و گفته اند که نشان زندگی دل نیست دوا در اصل باض است و در حاشیه نوشته اند النساء ۲ و عن جابر  
عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تمس النار مسلما و آتی او مرای من و آتی گفت آنحضرت نمی ساید آتش دوزخ مسلما فی را که در  
است حرا یا دیده است کسی را که دیده است مرا یعنی مرده است بر اسلام و این حدیث تخصیص کرده است این بشارت را اتفاقا بصحابه و تابعین و غیر  
نیت آن ده تن که ایشان را عشره مبشره گویند و جز ایشانرا از انما که بشارت یافته اند بدان داخل اند بلکه تمام مؤمنان و مسلمانان را شامل است  
و لیکن صحابی و تابعی و مسلم کسی است که بر اسلام مرده و این خبر بجز عجم صادق و بشارت دادن وی بدان معلوم نگردد و باین جهت مخصوص شده جماعه که آنها را  
مبشره خوانند و ممکن است که این بشارت باشد بموت بر ایمان چنانکه در حدیث من زار قبری و جنت له الجنة گفته اند و در دوا الترمذی و عن عبد  
بن مغفل بضم میم و فتح عین میم و تشدید فارصه صحابی بود از اهل شجره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الله الله فی اصحابی  
خدا را بر سید خاوار و رحمتی اصحاب من و یاد کنید ایشان را بجز به تعظیم و توقیر و ادانید خجرت ایشان را با من الله الله فی اصحابی الله الله فی اصحابی  
سه بار مکرر فرمود و برای تاکید و مبالغه لا تغفلوا عنهم غرض من بعد بی نگرید و سازید ایشانرا مثل پدر بعد از من که نیکو سازید بجانب ایشان تیرهای  
دشنام و عیوب من اجلهم فبعضی اجلهم پس یکدیگر دوست میدار و ایشانرا پس بدوستی من دوست میدار و ایشان را و من انبعضهم فبعض  
انبعضهم و کسی که دشمن میدار و ایشانرا پس دشمنی من دشمن میدار و ایشان را یعنی محبت ایشان مسلم من است و بعضی ایشان سبب بغض من اعادنا بعد  
من ذلك و گفته اند که علامت صحت محبت و نشان دوستی آنست که از محبوب سرایت و تجاوز کند متعلقان و می پس نشان محبت حق جل و علی محبت  
رسول است و نشان محبت آل و اصحابی هم گمزا و من اذا هم فخذوا ذی و کسیکه بر بخاند ایشانرا پس تحقیق بر بخاند و من اذا ذی فخذوا ذی الله کسی  
که بر بخاند بر تحقیق بر بخاند خدا و من اذا ذی فخذوا ذی و کسیکه بر بخاند خدا را پس نزدیک است که بگیرد و عذاب کند خدا تعالی او را و  
الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۴ و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مثل اصحابی فی امتی کالمالح  
فی الطعام و لا یصلح الطعام الا بالمالح حال و قهر عجمیه اصحاب من در میان است من مانند نمک در طعام است و صلح نمی پذیرد و نمک نیکو در  
طعام مگر نمک قال الحسن گفت حسن بصری بعد از شنیدن این حدیث فقد ذهب ملحا لحکیم فصلح پس بر تحقیق رفت نمک مایه مگر نمک صلاح  
پذیریم ماحسرت میخورد و برگزشتن صحابه و با وجود آنکه در زمان ایشان وجود صحابه بود و وفات حسن بصری در یکصد و ده است دوا فی شرح السنه  
۶ و عن عبد الله بن بکر بن عیبه روایت کرد عبد الله بن بکر بن عیبه اسلمی که قاضی مرو عالم آن بود از مشایخ تابعین است از پدر خود که بریده اسلمی  
صحابی مشهور نقل کرده قال قال النبی گفت بریده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ما من احد من اصحابی میوت با رجس نیست هیچ  
یکی از اصحاب من که بمیرد و بر منی الا بعثت قاهلا و مودا اللهم یوم القیمة که اگر بر آنکفته شود از قبر در حالی که کشنده است مردم را بهشت سبب و نشان فی  
است ایشانرا روز قیامت دوا الترمذی و قل هذا حدیث غریب و ذکر حدیث ابن مسعود و ذکر کرده شد حدیث ابن مسعود که در اهل دست  
لا یبلغ احد فی باب حفظ اللسان که در وی که صحابه است و مصابح دین باب نگه داری است معترف کردی آنجا سبب دید ۲ الفصل الثالث عشر عن ابن عمر قال

محبت رسول

فصل الثالث عشر



لو كنت متخذاً خليلاً غيري لاتخذت ابا بكر خليلاً اگر بودم من گیرنده خلیل جز پروردگار من هرگز نمیگزافتم ابابکر را خلیل متفق علیکم بدانکه حافظ ابن حجر عسقلانی در شرح صحیح بخاری گفته که به تحقیق آمده است درین باب احادیث بطرق متعدده که بظاهر متخالف می نمایند این حدیث مذکور را که در باب ابی بکر آمده است رضی الله عنه از کجای حدیث سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه که گفت امر کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سید ابوبکر که بجانب مسجد بود و بکر باب علی را و روایت کرد این حدیث را احمد و نسائی و مسند او قوی است و روایت کرد طبرانی در الأوسط بنقل ثقات که مجاب جمع شدند و گفتند یا رسول الله امر کردی سید ابواب اصحاب و فتح کردی باب علی را گفت آنحضرت من نسبت ام و نگاشته ام بلکه خداست و گشاده و من امر کرده شده ام سید ابواب جز باب علی و همچنین روایت کرده احمد و نسائی از ابن عباس و ابن عمر و گفت شیخ ابن حجر و هر یکی ازین احادیث صالح است مرحمت را لایستیا که متعارض شده اند بعضی از آنها به بعضی وقت گرفته بدان و گفت که این جزی حکم کرده است برین حدیث که وارد شده است در شان علی رضی الله عنه بوضع و تحکم کرده بر بعضی طرق و می بخت مخالفت می احادیث صحیح را که وارد شده اند در شان ابی بکر رضی الله عنه و گفت وضع کرده اند این را و افاض در معارضه آن وارد کرده است شیخ ابن حجر بر این جزی در حکم کردن وی بوضع این حدیث بحد توهم معارضه وی بحدیث ابی بکر و گفته است که حدیث علی را طرق کثیره است بعضی ازمان بحد صحت رسیده است و بعضی به ترتبه حسن و معارضت میان این حدیث و حدیثی که وارد شده است در شان ابی بکر نیست و وجه توفیق آنست که امر سید ابواب و فتح باب علی در اول امر بود و نزد بنا مسجد و بود علی را رضی الله عنه درمی جانب مسجد که می در آمد و می بر آمد از آن و تحقیق نصبت رسیده است از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود علی را رضی الله عنه در نیاید این مسجد را جنب هیچ کی مکرمن و تو و امر سید خوات گیر خواهی بکر رضی الله عنه در آخر امر بود در مرض آنحضرت که باقی مانده بود از عمر شریف وی و دو سه روز و دلیل برین سخن اینست که وارد شده است که چون امر کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سید ابواب جز باب علی آمد محضر بن عبدالمطلب بعد از آنکه ظاهر شد از وی در اقبال امرادنی توقیفی و هر دو چشم وی رمد داشت و آب میرفت از آنجا و گفت یا رسول الله بیرون کردی عم خود را و در آوردی ابن عم را گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ای عم من امر کرده شد من باین و مرا درین اختیاری نیست پس بدگر حمزه در قصه است شده که این مقدم بود زیرا که حمزه رضی الله عنه در غزوه احد شهید شد و در روایتی آمده است که خطبه خواند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و گفت و می فرستاد حضرت رب العزت جل شانزه بسوی موسی علیه السلام تا مسجدی ناکند مطهر که ساکن نگردد در روی کردی و با رعون و هر دو سپر بارون شبر و شبریم چنین وحی فرستاد وی سجانه بسوی من که ناکند مسجد را مطهر که ساکن نگردد در روی مکرمن و علی و هر دو سپر وی حسن و حسین رضی الله عنهما جمیعین و شیخ ابن حجر درین باب کلام است بسط ترازین که قدر نفی از تاریخ مدینه ذکر کرده ایم و الله اعلم و عن عبد الله بن مسعود عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لو كنت متخذاً خليلاً لا يتخذن اباً بکرم خلیلاً و لکنه اخي و صاحبی و لکن ابوبکر را در من است و یار من است و در روایت احمد اخي فی الدین و صاحبی الغار و قد اتخذ الله صاحبکم خلیلاً و تحقیق گرفته است خدا استعالی صاحب شما را عیالات است از ذات شریفه و دوست از حدیث اول گرفتن وی صلی الله علیه و آله و سلم خدا استعالی را دوست معلوم شد و ازین حدیث دوست گرفتن وی تعالی را و او را فرمود معلوم شود که هر که در محبت صادق است بر تبه محبوبیت میرسد پیغمبر و محبوبه نیز که هر که او را دوست صادق است بر برترش مشوق عاشق آید است نخت محبت و جذب از آن جانب ناشی است که اثر او بجناب است از نیجا و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حبیب الله بود و حبیبان محبت گویند که بر تبه محبوبیت رسد و بعضی خلعت را علی و احض دارند و آنحضرت را جامع گویند میان مرتبه محبت و خلعت و خلعت آنحضرت را تم و اکمل دارند از خلعت ابراهیم که ذاتی الغزالی دواة مسلم و عن عائشة قالت قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی مرضه که گفت عائشه گفت مرا آنحضرت در مرض موت خود ادعی لی بآنکه احوال بخوان و بطلب برای من ابابکر را که پدرت و بخوان برادر خود را یعنی عبد الرحمن را که بر عائشه بود و در احادیث دیگر تصریح نام او واقع شده است حقاً کتب کتاباً تا آنکه نویسم کتاب را یعنی امر کنم نوشتن فانی اخاف ان یتیمی متیم زیر که بدرستی من میترسم که از او بگذرد و بگوید که من ستم خلافت را و ستم حق بنیت غیر من و یا بی الله و المؤمنون الا ابابکر و ابا دارد خدا استعالی و منیخواهد و ابا دارند مسلمانان و منیخواهند که ابابکر را دواة مسلم و فی کتاب التمجید که جمع بین صحیحین است همچنین واقع شده که انا و لی من سزا و از تم خلافت بدل بجای انا و لا و طیبی از فاضی عیاض نقل کرده که گفت این روایت اجد است ۴ و عن جیب بن مطعم یغمیم و سکون طاک و کسر عین قرشی است از اولاد نوفل بن عبدمناف کنیت او ابو محمد است اسلام آورد پیش از فتح بعد عام خیبر و بعضی گفته اند عام الفتح و بنکوه اسلام اواز اشراف قریش بود و موصوف بود بکلم و وقار عالم بود بعلم انساب و شاکر دابو بکر بود رضی الله عنه درین علم قال گفت جمیر انت النبی صلی الله علیه و آله و سلم امراه ادا آنحضرت را زنی بختل می شتی پس سخن کرد در چیزی یعنی حاجتی درخواست یا سخنی پرسید فامرها ان توجع الیه پس امر کرد آنحضرت آن زن را که وقت دیگر یاید بسوی آنحضرت قائم گفت آن زن یا رسول الله ادایت ان جئت و لم اجدک خبر ده مرا که اگر بیایم و نیایم ترا کافا توید الموت کویا که آن زن اراده میکند بنایافتن آن حضرت موت او را ظاهر این زن نزدیکت بایم و فات آنحضرت آمده بود و گفته قال فان



که بعد بی فاء فی باب بکر گفت آنحضرت پس لکریانی تو را پس بای ابو بکر را ظاهر این حدیث اشارت بخلاف ابوبکر است بعد از وی صلی الله علیه و آله وسلم  
 و لیکن نص قطعی نیست و با وجود آن دلالت دارد بر فضل و منقبت او و حجة علماء بر آنست که نص قطعی بر استخلاف در هیچ جانب نیست و صحت خلافت ابی بکر  
 رضی الله عنه باجماع صحابه است و شیخ ابن العمام و در مسایره ادعای نص بر خلافت ابی بکر کرده اثبات نموده است و الله اعلم متفق علیک و عن عثمان بن  
 ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم صحنه علی حبش ذات السلاسل روایت از عمرو بن العاص که آنحضرت فرستاد او را و او را میر کرد و ایند بر لشکری  
 و بذات السلاسل فرستاد که نام زمین است و سلاسل در اصل نام ریکت که در وی بر هم شسته باشد و آن زمین اینچنین بود و صاحب ماسب لایعنه  
 که ذات السلاسل بهجت آن گفتند که مشرکان در وی خود را بیکدیگر سبب بودند تا نگرینند و بعضی گفته اند که از جبهه آن گفتند که در اینجا آبی بود که او را سلاسل  
 میگفتند و از مدینه بوده و روزه راه بود پس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم عمرو بن العاص را آن جافرستاد و لواهی سفید برای او بر بست و در  
 صد کس از مهاجرین و انصار را وی همراه کرد و درایت سیاه با ایشان بر بست و چون عمرو بن العاص نزد یک بان موضع رسید مدخواست و کمک طلبید پس  
 آنحضرت ابو عبیده بن الجراح را فرستاد با و و دست کس از بزرگان مهاجرین و انصار و در میان ایشان ابو بکر و عمر بودند و لواهی دیگر برای ایشان نیز بست  
 و فرمود که لحق شوید بعمرو بن العاص و مخالفت نکنید با وی پس خواست ابو عبیده که امامت کند مردم را پس گفت عمرو بن العاص ترا بعد من فرستاده اند و  
 امیر منم پس طاعت کرد ابو عبیده او را پس بود عمر که امامت میگوید که مردم را تا رسیدند به بار دشمن پس حمله کردند و مسلمانان را ایشان پس که نجات یافتند و پرتشان کردند  
 پس چون دید عمرو بن العاص که مهاجران و انصار را با وی فرستادند و ابو بکر و عمر در میان ایشان بودند در نفس او چنان افتاد که وی مقدم است در منزل  
 از ایشان پس آنحضرت جواب داد و بجزیری که قطع کرد طبع او را چنانکه را وی میگوید که قال گفت عمرو بن العاص فاقیت پس آدم من آنحضرت را فقلت ای الاناس  
 احب لیک پس گفت من یعنی با آنحضرت کدام یکی از مردمان دوست دهم تر است بوی تو قال غایب گفت آنحضرت محبوب ترین مردمان نزد من غایب  
 است قلت من الرجال گفت از مردان کدام محبوب تر است قال ابو ها گفت پدر عایشه که ابو بکر است قلت ثم من گفت من بعد از ابو بکر کدام محبوب تر است  
 قال عمر گفت بعد از وی عمر محبوب تر است فعد رجلا پس شمر آنحضرت مرد از انسکت پس خاموش شدم من بخافه ان یجعلنی فی اخوهم از جبهه  
 ترس آنکه مرا در سر ایشان متفق علیک ۶ و عن محمد بن الحنفیه ابو القاسم محمد بن علی بن ابی طالب القرضی الهانثمی اسم ام او خوله بنت جعفر بن  
 قیس حنفیه هر از بنی حنفیه که از بنی میامه بود تابعی مدنی ثقة عالم فاضل کامل موصوف بطاعت و شجاعت شریفة القوت چنانکه آورده اند که نزد امیر المؤمنین  
 علی زره پس آورده بودند که دراز بود و بقد مبارک وی راست نیامده پس هر کس افتاد آن زره را محمد بن حنفیه قطع کرد و بقوت دست خود قدر آنچه دراز بود  
 از دامان وی و از وی پرسیدند که سبب چیست که پدر تو ترا بغزوات و حروب و جهالت میفرستد و حنین و حنین را میفرستد گفت خن و حنین مشایخ  
 هر دو چشم اند و من بمنزله دست و چشمم نگاه داشته میشود بدست قال قلت لابی گفت محمد بن حنفیه گفت پدر خود یعنی امیر المؤمنین علی رضی الله عنهما ای الاناس  
 خیر بعد النبی کدام یکی از میان بهتر است بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم قال ابو بکر گفت پدر من ابو بکر بهتر است قال قلت ثم من  
 گفت من پس گفت عثمان و رسیدم من که که در عثمان یعنی رسیدم که بعد از عمر که بهتر است و ذکر عثمان را از زبان علی کردم قلت ثم  
 انت گفت من سبتر تو بهتری و در تفصیل عثمان بر علی خلا فی نعم هست در میان علی قال ما انا الا رجل من المسلمين گفت منم من مکر میروی از مسلمانان  
 مردی و چه مردی این را بر وجه تواضع فرمود و الا وی بهترین مردم بود در وقت این سوال رضی الله عنه و کرم الله وجهه رواه البخاری ۷ و عن ابن عمر  
 رضی الله عنهما قال کنانی من النبی صلی الله علیه و آله وسلم لا فضل با بی بکر احدا بودیم مده زمان آنحضرت که بر پدر میگردیم با بی بکر هیچ یکی را  
 شمر بهتر از بر میگردیم بهر هیچ یکی را عثمان بهتر است زیرا که ایشان بزرگ بودند و مقرب و در کار و بار دنیا و دین مقدم و ابو بکر و عمر هر دو وزیر  
 و شتر آنحضرت بودند ثم فترك اصحاب النبی صلی الله علیه و آله وسلم لا فاضل بینهم بهتر میگردیم اصحاب آنحضرت را که فضل نمی بینیم  
 میان ایشان یکی را بر دیگری اگر چنانست بود رواه البخاری و فی رواية لابی داود قال کنا نقول و رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
 حی بودیم ما که می گفتیم و حال آنکه آنحضرت زنده بود و افضل امته النبی صلی الله علیه و آله وسلم بعد از فاضلترین امت آنحضرت بعد از وی ابو بکر  
 ثم عمر ثم عثمان و گفته اند که مراد این عمر پسران ستان اند از اصحاب که چون امری و کاری پیش می آمد مشورت میکرد آنحضرت با ایشان و علی رضی الله عنه در زمان  
 آن حضرت جوان و حدیث السن بود و الا فضیلت او را بعد از مذکورین هیچ کس نکو نیست و نیز تفاضل ثابت است میان صحابه بی شبهه چنانکه اهل بدر و اهل بقیع  
 الرضوان و علی و صحابه و امام احمد از ابی عمر آورده که گفت بودیم با در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که میمانستیم جز اناس ابابکر را بهتر عمر را  
 و گفت و اما علی به تحقیق داده شده است خلاصت اگر یکی از ان سه را باشد بهتر میدانم از دنیا و هر چه در دنیا است نزد او هیچ کس را در آنحضرت او را دختر  
 خود را فاطمه و حاصل شد آنحضرت را از وی اولاد و سبب بر مای همه را مکر در علی را و داد و در او را بیت خود در روز خیر و نائی روایت کرد که در پیش

می شد این عمر که میگوئی در عثمان و علی پس حدیث کرد باین حدیث بعد از آن کعبه پسرید از علی و عباس گفتند بیکدیگر را بروی بخت در پای همه را کرد و او را گذاشت  
 ذکره شیخ فی فتح الباری ۱ الفصل الثانی عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما لا أحد عندنا يد الا وقد كافناه  
 گفت ابو هريره گفت آنحضرت نیت در هیچ کی را نزد ما نعتی و نیکی نکرد آنکه تحقیق کفایت کردیم و جزا دادیم آنرا ما خلا ابی بکر را ابو بکر فان له عندنا  
 بیدا یکا فیه الله بها يوم القيمة پس بدستی را ابو بکر را نزد ما نعتی و نیکی بخت که مکافات دهد او را خدا تعالی در بدل آن نعمت روز قیامت این  
 غایت ما بعد از تکریم و اقبال است از آن حضرت مرابی بکر را والا آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم بر همه نعمتها و منتهاست که هیچ کی از آن سر بر  
 نیترا ند داشت نعمتها و خدمتها ای ایشان در جنب آن چه خواهد بود و چنانکه روشن است و فرمود و ما نقضی مال احد قط ما نقضی  
 مال ابی بکر و سود نکرد و مال هیچ کی آنچه سود کرد در مال ابی بکر چنانکه هر چه در خانه داشت بخدمت آورد و هیچ چیزی نگذاشت و ذوالخلال  
 بکر خالق بود بکر است چون تمام مال صرف راه خدا کرده و خرقة پوشید و بجای تکلیف خلایا خلایند و لو کنت متخذاً خلیلاً لا اتخذت ابی بکر خلیلاً  
 ترجمه این سابقا معلوم شد الا وان صاحبکم خلیل الله اکاه باتید که صاحب شما خلیل خداست و جز خدا خلیل حقیقی ندارد و دواء الثومذی ۲ و عن  
 عمر رضی الله عنه قال ابو بکر نسیدنا و خیرنا گفت عمر ابو بکر بهتر است و افضل و ریاست و بهتر است در عمل و فعل خیرت و احسن الی رسول الله  
 و محبوب ترین است بوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و نیت خیرتری و بهتری و اکمل و جود مرتبه ریاست و ریاست است دواء الثومذی ۳ و عن  
 ابن عمر عن رسول الله و روایت است از ابن عمر که روایت میکند از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم قال لابی بکر انت صاحب الغار  
 و صاحبی علی الخوض گفت آنحضرت مرابی بکر را که تو یار و مصاحب منی در غار و یار و مصاحب منی بر حوض یعنی در دنیا و آخرت یار منی و غالباً یار غار منی  
 گویند از اینجاست دواء الثومذی ۴ و عن عایشه رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا یبغی لغوم فیهم ابو بکر  
 ان یومهم غیره گفت عایشه گفت آنحضرت میرسد و منی سزوم قومی را که در میان ایشان ابو بکر است که امامت کنند این قوم را جز ابو بکر این را در مرض تو  
 فرمود باشد که امر کرد او را با امامت و نمایندگی در آن توقف کرد و یاد وقت دیگر نیز چون اقدام دادی با امامت شد بجلالت تیر بود و لهذا سیدنا علی  
 رضی الله عنه فرمود پیش کرد ترا پیغمبر خدا در امر دین تا کسیت که پسر اندازد و زار در دنیا می دواء الثومذی و قال هذا حدیث غریب و عن عمر  
 رضی الله عنه قال انما رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان تصدق گفت عمر امر کرد ما را آنحضرت که تصدق کنیم و در راه خدا مالی صرف  
 کنیم و وافق ذالک عندی ما لا موافق اقدان یعنی امر کرد آنحضرت بصدق نزد من مالی را یعنی اتفاقاً در آن وقت مال بسیار بدست من بود  
 فقلت الیوم اتسبقت ابابکران سبقتهم و ما بس کفتم من امر و پیشی کنم ابو بکر را درین امر خیر اگر ممکن باشد پیشی من او را روزی و تو اند که ان تا فیه  
 باشد یعنی هرگز پیشی نکرده ام و لا در زبکم قال فبحث بنصف مالی گفت عمر پس او دم نیمه مال خود را فقال رسول الله بکرت پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه وآله وسلم ما ابقیت لاهلک چه چیز و چه مقدار باقی داشته تو را بل و عیال خود را فقلت مثله پس گفت من باقی گذاشته ام برای اهل و عیال  
 مانند آنچه آورده ام یعنی نصفی آورده ام و نصفی گذاشته ام و ابی بکر بکل ما عنده و آورد ابو بکر هر چه بود نزد او در اینجا ایمانی است که فرض نصف  
 مال عمر بیشتر بود از آنچه ابو بکر آورد و همچون بر چه داشت آورد و فضل او بر عمر باقی است چنانکه واقع شده است افضل الصدقة تجد المقل و الله اعلم فقال ابابکر  
 ما ابقیت لاهلک پس گفت آنحضرت ای ابو بکر چه چیز گذاشته تو را بل و عیال خود را فقال ابی بکر اللهم الله و رسول الله پس گفت ابو بکر باقی گذاشته ام  
 برای ایشان خدا و رسول خدا را یعنی هیچ چیز را بل باقی نگذاشته ام فضل خدا و راز قیامت او و امداد و اعانت رسول خدا برای ایشان پس است اگر بل مال ابو بکر  
 زیاد بود در نصف مال عمر پس هیچ شبه نیست در افضلیت و سی رضی الله عنه و اگر کم هم باشد اتفاق کل افضل است قلت لا اسبقه ابداً لکنتم  
 من پیشی نمی توانم کرد ابو بکر را بر من یعنی امروز که با وجود سبب سبق و موجب آن موجود بود و نتوانستم سبقت کرد و میدانم که هرگز بروی سبقت نخواهم کرد و در  
 بعضی روایات واقع شده است که آنحضرت فرمود بینما باین کلمه فرقی میان شما در فضیلت نیست میان من و ابی بکر و قول شماست که مذکور شد و در  
 الترمذی و ابوداؤد و عن عایشه ان ابابکر دخل علی رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال و روایت از عایشه که ابو بکر را در آمد بر  
 حضرت پس گفت آنحضرت خطاب با بی بکر که انت عتیق الله من النار و از آتش ده شده خدائی از آتش دوزخ فیومئذ معی عتیقا پس در آن روز نماید  
 شد ابو بکر بنام عتیق و در تسمیه عتیقی وجوه دیگر گفته اند که عتیق بمعنی حسن و جمال و گرم و نجابت و حریت نیز می آید و این حدیث صریح است که عتیق  
 بمعنی معنی از ناداست و بعضی گفته اند که عتیق نام اوست که مادرش بناده و الله اعلم دواء الثومذی و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى  
 الله علیه وآله وسلم انا اول من تنشق عنه الارض من خستین کسی ام که شکافه میگرد و از وی زمین کایت است از بعثت ابو بکر  
 ثم عمر بعد از من ابو بکر بعد از وی عمر که در یک حجره با وی مدفون شده اند ثم اتی اهل البقیع پستری می آمد مدفونان اهل البقیع و انحضرت

چشم فرهم آید و اگر روان کرد و بعضی گویند و سمعت خشقة شنیدم آوازهای را خشفه بخاوشین و جبین مفتوحین و بکون شین نبرآمده فادراخر حرکت و صوت  
و حسن خفی و فی الصراح خشفه جبین و آواز آمدن از برف کبروی رونق فقلت من هذا پس گفتم من کیت این قالوا هذا بلال گفتند این بلال است و قطعه  
بلالی در باب التطوع از کتاب الصلوة گذشته است و دلائل تصرافنا یدیه جاریه و دیدم کوشکی را که در صحن وی زن جوانی است فقلت لمن هذا پس  
گفتم من کیت این قصر قالوا لغیرین الخطاب گفتند در غیرین الخطاب راست فارودن آن داخله فافطر الیه پس خواستم که در آیم آن قصر را پس به بیم آن نافذ گزین  
غیرتک پس با آوردن من رشک و افتخار غیبی انت و ایچی پس گفت عمر بدو و مادر من فدای تو باد و رسول الله علیه و آله را بر تو غیرت میبرم و در بعضی روایا  
آمده است که عمر گفت آیا هست که بدو داشته است مرا خدا تعالی مکرر تو و آیا هست که بدایت کرده است مرا خدا مکرر تو متفق علیه و عن ابی سعید قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بینا انا ناه و ایچی یعرضون علی گفت آنحضرت در نشانی آنکه من خواب کننده ام می بینم مردم را که عرض کرده  
میشوند و نموده میشوند و گذرانیده میشوند از پیش من و علیهم قصص منها ما یبلغ الشدی و حال آنکه برین مردم پیراهنهاست بعضی از پیراهنها خیریت  
که میرسد پستانهای بقیع مثله و سکون دال پستان زن یا مرد و در بعضی نسخ الشدی بضم مثله و کسر دال و تشدید یا جمع ندی چنانچه علی جمع علی بفتح و سکون  
و منها ما دون ذلك و بعضی از آن پیراهنها خیریت که فرو و تر و کمتر از آنست یعنی کوتاه تر از آن که بالای ندی باشد هم چنین تفسیر کرده اند این را و در حق  
علی حمزه بن الخطاب و علیه قمیص بوجه و عرض کرده شد بر من عمرو و حال آنکه پروسی پیراهنی است که میکشد آنرا یعنی تا زمین قالوا فاولک ذلك گفتند  
صاحب پس چنانکه و لای کردی آنرا و بجه تفسیر نمودی یا رسول الله قال الدین گفت آنحضرت تاویل و تعبیر کردم آنرا بدین که دین وی از همه درازتر و کاملتر و ماست  
است و تفسیر قمیص برین بجهت آنکه سبب ستر و زینت و تجمل است متفق علیه و عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
یقول بینما انا ناه انت بقدر لبن پس گفت این عمر شنیدم آنحضرت را که میگفت در نشانی آنکه من خواب کننده ام آورده میشودم بقدر می از شیر  
یعنی قبح شیر کس بمن آورده و او فشربت پس نوشیدم من آن شیر را حتی انی لا دی الی میخروج فی الطغادی تا آنکه بدرستی من پیرانه دیدم سیرانی را  
که بمن آمد و در ناخان من از جبت بیاری آن شیر و کوارانی آن ری کبر را تشدید یا سیرانی را اعطیت خضی عمر بن الخطاب پسر دادم من زیاده و دقتی خود را  
یعنی آنکه از خوردن زیاده و باقی مانده عمر بن خطاب را قالوا فاولک گفته شد پس چه چیز تاویل و تعبیر کردی آنرا یا رسول الله قال العلم گفت تعبیر کردم  
آنرا بعلم و گفته اند که صورت مثالی علم در آن عالم لبن است هر که در خواب بیند که شیر میخورد تعبیرش آنست که علم خالص نافع مضییب او گردد و وجه  
مشابهت میان علم و شیر بسیار است کما لا یخفی و کاتب حروف عفا الله عنه یکباری در خواب می بیند که سبونی نو دانه از شیر لطیف شیرین خنک در پیش  
دارد و همه را فرو برده است و الحمد لله متفق علیه و عن ابی هریره قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول بینما انا ناه و ایچی علی  
قلیب علیها دلو گفت او بر سر و شنیدم آن حضرت را که میگفت در نشانی آنکه من در خواب می بینم خود را پسر چاهی که بران دلوی است قلیب ففتح  
و کسر لام چاه سوز که دنا کر فیه که آنرا سبک و خشت بنا کرده باشد طوی گویند و گفته اند که قلیب دینه طوی تا معلوم گردد که سمت اهل دین موقوف  
بر معانی مطلوب است نه بر قوالب معموله فنزعت منها ما شاء الله پس آب کشید و ام من آن چاه آن قدر که خواسته است خدا تعالی را بخندھا آن  
ابی قحافة پسر ابو قحافة بضم قاف یعنی ابو بکر صدیق و ابو بکر است و نام او عثمان صحابی است و تا زمان خلافت ابو بکر بوده است و ابو بکر رضی الله عنه در حیات  
او وفات یافته فنزع منها ذنوبا و ذنوبین پس کشید ابو بکر آن چاه یک دلویا دو دلویا شک روی است و صحیح روایت ذنوبین است اشارت نقلت زمان  
خلافت وی که دو سال و جزئی است و ذنوب بفتح ذال مجرور و کلان پر آب و فی نزع ضعف و در کشیدن ابو بکر سستی و ناتوانی است و درین نقص و خط  
در منزل ابی بکر مینت و نه اثبات فضیلت عمر روی بلکه اخبار است از کمی مدت ولایت وی و کثرت انتفاع مردم در ولایت عمر و بعضی تفسیر کرده اند  
ضعف را بزمی و مهربانی بزمی و ناتوانی و الله یغفر له ضعفه و خدا بیامرز او ابو بکر را و درین اثبات نسبت گناهی و تقصیر می بینت  
با ابو بکر رضی الله عنه بلکه این کلمه هم چنین زبان زو عریف و عادت ایشان است که میگویند فلان چنین کرده خدا بیامرز او را و اما استحقاق  
عز و باس پتر کثرت دل و عزب بفتح غین محبه و سکون را دو عظیم که گرفته میشود از پوست کاو و عزب بفتح را آبی که سایل است میان چاه  
و حوض فاخذها ابن الخطاب پس گفت آنرا عمر رضی الله عنه اشارت کثرت فتوح و اتساع بلاد اسلام در زمان عمر رضی الله عنه  
عنه فلما ادع بقربا من الناس ینزع عمر پس ندیدم من قومی و نخت از مردم تا که میکشد آب را بهم چو کشیدن عمر و عصری بفتح عین  
محمل و سکون با و فتح قاف کامل از هر چیز و بهتر و بزرگ قوم ذوقی و مست ترین ایشان حتی خرب الناس بعطن تا آنکه زدن آدمیان  
در است کردند انحر و غطن بفتح حین جای نشست شران و کوفندگان که در حوض قباب اشارت است بانتفاع و مستماع صغیر و کبیر  
در زمان خلافت و دولتی وی و فی دوا یر ابن عمر و در روایت ابن عمر این چنین آمده لئلا اخذها ابن الخطاب من یل

رفت دلویا  
سبک  
ابو بکر  
نیت پر

ابی بکر پسر گرفت و لور عمر بن الخطاب از دست ابی بکر فاصالتی پدیده غربا پس گشت آن دلو در دست عمر غرب ظاهراً روایت ابی بریره دلت  
دارد بر آنکه غرب گشت پیش از گرفتن است فلم ادع بقای فریه پس ندیدم من عبقری را که عمل می کند هم چو عمل عمر و قطع میکند همچو قطع وی و فری  
فا و سکون را و تخفیف یا و بکسر راه تشدید یا و خلیل انکار تشدید کرد و بمعنی قطع است و بمعنی چرم برای موزه و جز آن آید و مراد اصلاح کار و  
ساختن آن اقتدی الصراح فری بریدن موزه و توشه دان و مانند آن فربت لا یم بریدم چرم را بر وجه اصلاح و افریت بریدم بر وجه فساد  
حتی روی الناس و ضربوا بطن آنکه سیرب شدند و زدن با بخور روی نفع را و کسر و ادم متفق علیه ۲ الفصل الثاني عن ابن عمر رضی  
الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الله جعل الحق على لسان عمر و قلبه بدرستی خدا تعالی پدید کرد  
و جاری گردانیده است حق را بر زبان عمر و دل وی و واه الترمذی و فی روایه ابی داؤد عن ابی ذر و روایت ابی داود از ابی ذر چنین  
آمده است که قال گفت آنحضرت ان الله وضع الحق على لسان عمر يقول به خدا تعالی نهاده است حق را بر زبان عمر می گوید بحق ۲ و عن علی رضی  
الله قال ما كنا بعد ان السكينة يظني على لسان عمر گفت علی رضی الله عنه نبودیم که دور میداشتیم این که سکینه نطق میکند بر زبان عمر یعنی  
عمر نطق میکند بخیر می که با کن کرد و آزار کم کرد با ن چیز نفوس و اطمینان پذیر و بان قلوب و این امر غیبی است که انداخته شده بر زبان او و احتمال دوه  
که مراد بکینه فرشته باشد که الهام میکند حق را که قال الترمذی و واه البیهقی فی دلائل النبوه ۲ و عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه  
وآله وسلم قال اللهم اعز الاسلام یا جمل بن هشام و بعمر بن الخطاب روایت از ابن عباس از آنحضرت که گفت و دعا کرد خداوند  
غریز و غالب گردان دین اسلام را با جمل بن هشام یا عمر بن الخطاب یعنی مسلمان گردان یکی ازین دورا تا بسبب آن اسلام قوت گیرد و فاصبح عمر  
پس صبح کرد و عمر خدا علی النبی پس پیش آمد عمر اول روز بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاسلم پس اسلام آورد و قضا اسلام وی رضی الله عنه غیب است  
مذکور است و ترجمه وی قد صلی فی المسجد ظاهر ایست نماز گزارد آنحضرت در مسجد اشکارا و پیش از اسلام وی بیخکس نماز اشکارا نمیتوانست گذارد و آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم متحقی بود در ادواتهم و واه احمد و الترمذی و عن جابر قال قال عمر لا بی بکر یا خیر الناس بعد رسول الله گفت جابر  
که گفت عمر را بی بکر ای بهترین مردم بعد از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال ابی بکر پس گفت ابو بکر اما انك ان قلت ذلك فلفقد سمعت  
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول آکا به باش ای عمر بدرستی تو اگر گفتی مرا خیر الناس پس هر آینه تحقیق شنیده ام آنحضرت را که میگفت ما  
طلعت الشمس على رجل خير من عمر نه برآمد آفتاب بر هیچ مردی که بهتر است از عمر و وجه تطبیق آنست که وجه و خیرین متعدد و مختلف است پس  
مناجات ندارد با بودن هر یک از ان دو خیران اس و بودن ابو بکر افضل از جنت کثرت ثواب چنانکه قرار داده اند و این سخن است که از اکثر روایات  
رفع اشکال میکند فاهم و واه الترمذی و قال هذا حدیث غریب ه و عن عقبه بن عامر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
لو كان بعدی بنی لكان عمر بن الخطاب گفت عقبه بن عامر که صحابی مشهور است گفت آنحضرت اگر پیوسته بالفرض و بالتقدیر پس از من  
پیغمبری بر آید پیوسته عمر بن الخطاب و این عبارت را در محال نیز استعمال میکند مابته و کو یا که این به جنت آنست که عمر لمم و محدث است و القا میکند  
ملک در دل وی حق پس او را مناسبتی است بعالم وحی و الله اعلم و واه الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۲ و عن یزید بن عبد الله قال خرج  
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فی بعض معانیه بریده اسلی که از مناسبت صحابه است گفت بیرون آمد آنحضرت در بعضی غزوات  
خود فلما انصرف جاءته جارية سوداء پس آن بچگامی که بر گشت آنحضرت از غزاه آن حضرت را زنی سیاه حبشه بود و یارکش سیاه بود فلما  
پرس گفت آن زن یا رسول الله انی كنت نذرت ان ردك الله صالحا ان اضرب بین یدیک بالدف و اتعفی بدرستی من نذر کرده ام  
اگر بازگرداند ترا خدا تعالی از سفر سلامت که بزخم پیش تو دف را و سر و دو کیم بجهت شادمانی کردن بعد و م تو سلامت تو نذر پیمان بستن بخدا  
و دف بضم و ال افصح است و بفتح نیز آمده فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان كنت نذرت فاصبری اگر بستی  
تو که نذر کرده پس زن دف را و الا فلا و اگر نذر نکرده پس زن مزن بدانکه علما را در دف زن اختلاف است بعضی مباح و دشمن اند مطلقا و  
بعضی مکره گفته مطلقا و بعضی مباح و دشمن اند در عرایس و اعیاد و مانند آن از سرورهای مشروع و مذموب صحیح فخر بهمن است و بعضی آنچه  
جلاجل دارد و ندارد و فرقی نهاده اند که اول مکره است باتفاق و این حدیث دلیل بابت ضرب دف است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه  
وآله وسلم امر کرد بوفای نذر و وفای واجب است و مقرر شده است که نذر منی باشد مگر بچیزی که از جنس طاعت و قربت است و این مذموب  
جمهور آیه است و نزوحیغه کافی است بودن آن مبلح و نذر نکرده اما بواجب مباح است و اما نذر محبت جابر منیت باتفاق پس دلالت کرد  
حدیث بر اباحت ضرب دف بلکه بر بودن او مستحب و در ما نحن فیهم چنین است زیرا که سرور مقدم شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم



وسلامت و هی قنوت و عبادت است و ولالت کرد و نیز بر آنکه سماع اصوات ناسبا بجا بیاورد است اگر خالی باشد از فتنه کذا قالوا و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم تعرض نکرد و بدگر تعنی و همین فرمود که اگر نذر کرد و نه بزود و نه بزین یا بجهت آنکه تعنی در ذکر تاج و ف بود چون حکم دفت ذکر کرد و ندکرم نیز معلوم شد یا بجهت آنکه تعنی مباح است شبیه که هست در وف است فرمود اگر او را نیز نذر کرد و نه بکن فافهم فجعلت تضرب پس گشت آن زن که میزد و ف را فدخل ابو بکر و هی تضرب پس درآمد در مجلس ابو بکر رضی الله عنه و حال آنکه آن زن و ف میزد و ف دخل علی و هی تضرب بعد از آن درآمد علی رضی الله عنه و آن زن و ف میزد و ف دخل عثمان و هی تضرب پس درآمد عثمان رضی الله عنه و وی میزد و ف دخل عمر بعد از آن درآمد عمر رضی الله عنه فالقت الدف تحت استسها پس انداخت آن زن و ف را زیر دبر خود و ف قعدت علیها پس نشست بر دوف و نهنگ کرد فقال رسول الله پر گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ان الشیطان لیخاف منك یا عمر بد رستی شیطان بر این می رسد از تو می عمرانی کنش جالساً و هی تضرب بد رستی من بودم نشسته و وی میزد و ف دخل ابو بکر و هی تضرب ثم دخل علی و هی تضرب ثم دخل عثمان و هی تضرب فلما دخلت انت یا عمر اقلت الدف پس و فیکه درآمدی توانداخت وی و ف را رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح غریب اشکال ذرین حدیث است که چگونه تقریر کرد آن حضرت فعل آن زن ساخت بلکه امر کرد او را بدان و همچنین نزد دخول ابو بکر و علی و عثمان و نام کرد آنرا در آخر شیطان جواب میگویند که چون اعتقاد کرد آن زن بر کشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ملامت نعمتی از خدا موجب شد که از وی و سرور و شادمانی و در واقع همچنین است امر کرد او را ابو فای نذر وی و بیرون آمد و ف زد و ف از صفت لهو بصفت حقانیت و از کرامت باستجاب و لیکن این حاصل میشد با دنی و اقل آن و چون زیاده از حد تجاوز کرد و مجد مکر و کید و موافق افتاد و وقت آمدن عمر گفت آن حضرت آنچه گفت و اشارت کرد بمنج زیادت و استکثار از آن و کردن آن بی ضرورت و صریحاً منع نکرد تا بعد تحریم نکند و اما ترک کردن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دو جاریه را که در ایام منی پیش عایشه رضی الله عنها دوف میزد و تعنی میکرد و عدم بخت دید آن بیک حدی و آن ظاهر در استمرار است از جهت بودن ایام عید پس حالات متفاوت بعضی اقتضای استمرار میکنند و بعضی اقتضای کسند ذکر کرد این کلام را تفرشتی و نقل کرده است از وی طیبی و الله اعلم و عن عایشه قالت کان رسول الله علیه و آله و سلم جالساً گفت عایشه بود آنحضرت نشسته فمعنا الغطا پس شنیدیم آواز پای دریم را و لفظ بفتح لام و غیر مجرور حقیق با یک خر و ش و صوت صبیان و شنیدیم او از خردان را فقام رسول الله پر ای پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاذا حبشیة توفن پس ناکاه زنی حبشیه پای می کوید و رقص میکند و زنی بزی و فادون پای کو فتن و الصبیان حولها و اما انکرو کان کرد او بید و ایشان نیز رقص میکنند فقال یا عایشه نقالی ففتح لام فانظری پس گفت آنحضرت ای عایشه بیا پس بین و تماشا کن فحیبت و وضعت لخی علی منک رسول الله پر آدم و بنادم بر دلو حیه خود را بر دوش پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و لخی ففتح لام و سکون حاء معمله استخوانی که جاسی رویدن لخی است از رخساره و ذوق از هر دو جانب فجعلت انظر الیها ما بین المنک الی راسه پس شتم من که نظرمی کنم بسوی خبیه میان دوش آنحضرت تا سر وی فقال لی ما شبعت اما مشبعت پس گفت آنحضرت آیا سیر شده آیا سیر شده ازین تماشا دیدن کرد فرمود فجعلت اقول لا پر شتم من که میگویم سیر نشده ام لا نظرمی لتی عنده تا به بیم مرتبه خود را نزد آن حضرت در محبت داشتن وی را و طلب عی رضای را اذ طلع عمر فادف النام انها ناکاه پیدا شد عمر بمتفرق و پریشان شدند مردم از بهیبت عمر ففض بشدیه ضا و بر وزن احرر فقال رسول الله پر گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم انی لا نظری الی شیاطین الجن و الانس قد فرأ من عمر بد رستی من نگاه میکنم بسوی شیطانان پری و آدمی که تحقیق میکرد از عمر قال فوجبت گفت عایشه پس باز شتم و کذا شتم دیدن ایشان را که باین قول باعقاب بودند اوست در صورت لهو و لعب الا چگونگی میدید آنرا آنحضرت و می نمود عایشه را و توجیه این در حدیث نیز مثل توجیه حدیث سابق است و اه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح غریب بدانکه حدیث لعب و رقص صبیانه در صحیحین بطریق دیگر نیز آمده که حبشه در مسجد بحراب خود بازی میکرد نزد آنحضرت عایشه را می نمود پس عمر آمد و منع کرد و سنگ زد و ف گفت پس آنحضرت فرمود در گذار یا عمر که امروز روز عید است یعنی در روز عید چیزی از جنس لهو و لعب مباح است و نیز درین حدیث ذکر امراه حبشیه و صبیان است احتیاج باین نیست که گفته شود که عایشه چون نظر میکرد با جانب و جواب داده شود که وی صغیره بود و آن زمان و شاید که این واقع دیگر است که ترمذی روایت کرد و آن دیگر است که شیخین کرده اند و الله اعلم و الفصل الثالث عن انس و ابن عمر رضی الله عنهما ان عمر قال وافقت دجی فی ثلث گفت عمر موافقت کردم من پروردگار خود را در سه خصلت قلت کی است که نعمت من یا رسول الله لو اتخذنا من مقام ابواهم مصلی اگر می گرفتیم از مقام ابراهیم علیهم السلام بر این می بود یعنی برای نماز و مقام ابراهیم می ایستادیم و مقام ابراهیم عبارت از آنکه که در وی اثر قدیم ابراهیم است و آن در پیش کعبه می بود و قنوت پر فرمود آمد آیت که می اتخذنا من مقام

ابراهیم مصلی و قلت دوم اگر گفتیم یا رسول الله یدخل علی نساءک البر والفاجی می درآید بر زنان تو نیکو کار و بدکار یعنی این مناسب است و غفلت تو نمی بینم فلما ملهن ان یحجبهن پس اگر امر میکردی زنان خود را که در پرده باشند و پیش مردم نیایند بهتر بودی فقلت ایة الحجاب پس فرمود آمدن حجاب این حجاب که واجب بود بر ناسی آن حضرت جز ستر عورت است که بر همه زنان واجب است به تفصیلی که در فقه مذکور است حجاب باین معنی است که شخص خود را که در جاهای پوشیده و ستور باشند پیش مردم نیایند و این خاصه ازواج مطهره است واجتمع نساء النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی الغیة سیوم انت که مجتمع و متفق شدند زنان آنحضرت در فقه شرب عمل پس آنحضرت غسل را حرام گردانید بر خود و فقلت پس گفت من عسی ربه ان یتلک ان یتدلله ازواج اخرا من کن تر دیک است پروردگار روی صلی الله علیه و آله و سلم اگر طلاق دهد شمار که بدل گرداند و از زمان بهتر از شما فقلت کذلک پس فرمود آمدن آیت همچنین موافق لفظ و معنی و فی دوایه لابن عمر قال قال عمر و در روایتی مر ابن عمر را اینچنین آمده است که گفت ابن عمر که گفت عمر و اوقت بی فقلت موافقت کردم من پروردگار خود را دست جانی مقام ابراهیم و فی الحجاب و فی امادی بدی که در نماز گذاردن در مقام ابراهیم دوم حکم کردن حجاب مرزنان آنحضرت را سیوم در اسیران بدر که حکم کردم بکشتن اسیران غزو بدر و آنحضرت مشاورت ابی بکر فرمود که گفت و خلاص گرد پس آیت نازل شد متفق علیک اگر گفته شود که موافقت عمر آنچنان در حدیث مفهوم شد که چیز یا چهار و سابق گفته شد که بیت است بلکه زیاده جوابش آنست که تخصیص ثلث منع نمیکند زیاده را شاید که در آنوقت تخریب ذکر همین تفسیر شده باشد پس ذکر کرد از ۲ و عن ابن مسعود قال فضل الناس عمر ابن الخطاب رضی الله عنه باریع تفضل داده شد مردم را عمر بن خطاب جز بیکر الاسادی یومید و امر بقتلهم یکی بیکر اسیران روزی که امر کرد عمر قتل ایشان فانزل الله تعالی پس فرستاد خدا تعالی این آیت را که لولا کتاب من الله سبق لسنکم فیها اخذتم عذاب عظیم و مثال این قصه مذکور است در تفسیر این آیت در سوره انفال و بیکر الحجاب و دیگر بیکر کردن عمر حجاب را امر نساء النبی امر کردن زنان پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم ان یحجبن که حجاب کنند و در پرده باشند فقلت له ذین پس گفت عمر زینب بنت جحش که یکی از ازواج مطهره است و انک علینا یا ابن الخطاب و بدستی تو آیا حکم میکنی بر امی بر خطاب و الوحی یزول فی بیوتنا و اما آنکه وحی فرود می آید در خانه ای یا فانزل الله پس فرستاد خدا تعالی این آیت را و اذا سالتموهن متاعا و چون طلب کنید شایسته ای سلماتن این زنان متاعی یا فاستلوهن من واء حجاب پس طلب کنید از پس پرده متاع چیزی که بدان منفعت گرفته شود از اسباب خانه و غیره و بدعوت النبی دیگر بدعای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که کرد اللهم اید الاسلام بهر خداوند اتوی گردان دین اسلام باسلام عمر و بن ائمه چهارم فضل داده شد عمر بر مردم برای و فکر و می فی ابی بکر در بیعت ابی بکر رضی الله عنهما کان اول ناس با یعه بود و عمر نخستین مردمان که بیعت کرد ابو بکر را و او را احمد و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ذال الرجل ارفع امق درجه فی الجنة آن مرد بلندترین امت من است از روی مرتبه در بیعت همین طور بطریق ابراهیم فرمود و تعیین نکرد که آنرا و کیت و مقصود آن بود که تا که شش کنند و جبه و جبه نمایند که آن مرتبه را در یابند و آن مرتبه یافته نشود و کمر بواسطه و غایت جدر بطاعات و عبادات و انصاف باخلاف و کمالات و یا ذکر مردی رفته باشد که متصف است باین صفات پس اشرت کرد آنحضرت بر هر که متصف گردد بدان ارفع است درجه و می و بر هر تقدیر قال ابو سعید و الله ما کنا فی ذلک الرجل الا عمر بن الخطاب گفت ابو سعید بخدا سوگند نمودیم ما که کمان بریم آمد را که کیت که عمر بر خطاب را از جهت آنچه میدیدیم در وی از خیرات و مبرات بجهت با نفع در شان او و فیت مکان اول لیکن لازم نمی آید که بطریق قطع و یقین که وی افضل باشد از غیر خود در این صفات و کمالات پس لازم نیاید بودن وی افضل از ابی بکر هم چنین تقریر کرده اند این حدیث را فافهم و قول وی حتی مضی بسبیله تا آنکه گذشت برا و خود کنیت است از موت وی و استمرار وی برین حال در مدت عمر خود و او ابن ماجه و عن اسمعیل روایت از اسمعیل که موی عمر است و از تابعین است و اسم نام او را فافهم نیز هست که صحابی است اما ظاهر آنست که اینجا اسم موی عمر را است پدر زید بن اسمعیل قال سالت ابی بن عمر عن بعض مثانه کت اسمعیل و اوال کرد مر ابن عمر از بعضی احوال عمر فخبوته بر جنه و ادم من او را قال گفت اسمعیل در بیان آنچه خبر داد از حال عمر ما رایت احد اقط بعد رسول الله ندیدم من هیچکی را مگر بعد از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم من حین قبض از آن بحکم که وفات آنحضرت کان اجدوا جو و حق انتی من عمر که باشد وی بپوششش و نیکتر از عمر در اعمال خیر تا آنکه بنهایت رسید یعنی تا آخر عمر و گفته اند که این محمول است بر زمان خلافتی رضی الله عنه تا ابو بکر رضی الله عنه ازین عموم برآید و او را الفجادی و عن المسود که مریم و سکون بن مخرمه یفتح میم و سکون فاصبحه قرشی زهری خواهر زاده عبد الرحمن بن عوف است و صحابی صغیر است که بعد از هجرت بدو سال بکبه تولد کرده و او را و او را بعد از سه سال پس دید آنحضرت و شنید و او داشت قال لما طعن عمر جعل یلم گفت سوزن کجای که مخرج گردانیده شد عمر که در ظاهر میزد فقال له ابن عباس کت عمر ابن عباس و کان یخبر عنهم یضربهم و کسر زانی میزد که یا که ابن عباس نسبت بخبر و بی خبری میکند یا در میزند از وی خبری یا یا امیر المؤمنین و لا کلک و این هم خبری که باید کرد

و با آنکه در آن باید نمود و لهذا صحبت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر آن به تحقیق صحبت داشت و پیغمبر خدا را فاحسنت صحبت  
پس نیک داشتی تو صحبت آنحضرت را بر عایت حقوق و آداب ثم فادک و هو عنک و هو عنک داض پیر جدائی کرد آنحضرت ترا و حال آنکه آنحضرت از تو  
راضی بود ثم صحبت با بکر پسر صحبت داشتی تو با بکر را فاحسنت صحبت ثم فادک و هو عنک داض ثم صحبت المسلمین فاحسنت  
صحبت با مسلمین صحبت داشتی مسلمانان را پس نیک کردی صحبت ایشان را و این فادکهم لتفاقمهم و هم عنک داضون و هر آینه اگر مفارقت  
میکنی تو ایشان را بر آینه مفارقت میکنی ایشان را در حالی که ایشان از تو راضی اند قال اما ما ذکرک من صحبت رسول الله گفت عمر آنگاه ذکر کردی  
تو از صحبت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و رضای او فاما ذلک من من الله من بدعی پس آن منیت که نعمتی از خدا که منت نهاد  
است بکن بر من من نعمت دادن و منت نهادن و اما ما ذکرک من صحبت ابی بکر و رضاه اما آنچه ذکر کردی تو از صحبت ابی بکر و رضای وی  
فاما ذلک من من الله من بدعی و اما ما قوی جمعی هومن اجلک و من اجل اصحابک و اما آنچه می بینی تو از ناشکیبائی من پس آن از بهرنت  
و از بهر یاران تو یعنی از جهت غم مسلمانان است که حال ایشان چه خواهد بود و چه خواهند کرد و الله لوان لی طلاع الامرض ذهابا کذا سو کند اگر  
شود که پیری زمین است از طلاع و طلاع بکسر طای معلی پیری هر چه می افتد بد من عذاب الله بر آینه فذیه میدادم بوی از عذاب خدا قبل آن ادا  
پیش از آنکه به بیم خدا و ملاقات کنم او را و ظاهر آنست که صغیر راه راجع بعذاب باشد فذیه بکسر با و سر خرید و باقی و صایای عمر رضی الله عنه و کلمات او در  
وقت رحلت در احادیث صحیح بیان مذکور است و او اله بخاری ۱۲ باب مناقب ابی بکر و عمر رضی الله عنهما چون واقعه است ذکر شیخین حاد  
بعضی احادیث عقد کرد و مؤلف باین برگرد ذکر آن احادیث و تحقیق بود و در بعضی اند عذاب مذکور معاد اکثر احوال از جهت بودن پیروز بر پیغمبر صلی الله علیه و آله  
و سلم و مقرب کاه و بیکاه در کاه و مستشار و مؤتمن در امور و مصاحب و مقارن حضرت وی در جمیع اوقات و احوال الفصل الاول عن ابی هريرة عن  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال بینما رجل یسوق بقرة اذ عیی کفت ابو هريرة در آنجا ای آنکه مردی میراند کاه ویرا ناگاه مانده شد  
آفر و فکها پس سوار شد آفر و آن بقره را فخالک انا له یخلق لهذا پس گفت آن بقره بدستی پدید آمده شده ایم برای این یعنی سواری امانا خلقنا لک  
الادض پدید آمده شده ایم ما که برای کشت و کار زمین در اینجا ولالت است بر آنکه سوار شدن کاه و بار کردن بروی غیر مرضی است و شیخ ابن حجر گفته که است  
کرده شده است باین بر آنکه چار پایها استعمال کرده نشوند و در چیزی که جاری شده است عادت استعمال آنها در آن چیز و احتمال دارد که این اشارت باشد  
باشد بولی و فضل یعنی بهتر آنست که در آنچه عود است از غفلت بکار برده شوند و الا حقیقت حصر اذیت که البته در حالت استعمال کنند زیرا که آنچه خلق خدا را برای آن نیک  
و اکل است باتفاق قال الناس پس تعب کردند مردم و گفتند سبحان الله بقره تکلمه باین که خدایا اگر کسی سخن میکند فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
فانی اومن به انما پس گفت آنحضرت پس بدستی من ایان می آید باین یعنی بکلم بقره که حق است و از نظر و هم و خیال یا از القای شیطان منیت یا آنچه وی  
گفت که آنها مخلوق نیستند که برای جراحت و ابوبکر و عمر و ایمان می آرند ابوبکر و عمر و تحفص ایشان بزرگوار برای اشارت بقوت و کمال ایمان ایشان اگر گویند  
که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما این را ندانند و نشینند و صادر نشد از ایشان ایمان بدان پس چون فرمود ایمان می آرند بدان ابوبکر و عمر جوابش آنکه مراد آنست  
که این امر است که از ایشان و آنست که اگر مطلع شوند بر آن ایمان آرند بآن و تصدیق کنند بدان و تردد و شک نکنند در آن و ما هم الله و بنو دند ابوبکر و عمر را  
حاضرین بباله است در مع و قدر ایشان یعنی اگر حاضر میبودند احتمال داشت که تحفص ذکر ایشان اتفاق بتقریب حضور ایشان میبود و چون مدح و  
ایشان درین باب غایب اند و لوخل شد و مفسود و صریح شد در آن که ذکر محبت کمال و قوت ایمانست فافهم و قال و گفت ابو هريرة بینما رجل فی  
غنم له در آنجا ای آنکه مردی بود در کوسیدان که مراد بود دند اذ دخل الذیب علی شاء منها ناکاه و داند کرک بر کوسفندی از آن کوسیدان فاختها پس  
گرفت کرک آن کوسفند را فاد و کها صاحب کوسفند را صاحب کوسفند فامتنقذها پس هر که کوسفند را استغاث و انقاذ و تنقید را میند کس  
از کسی فقال له الذیب فمن لها یوم السبع یوم لا داعی لها غیری پس گفت مر آن مرد را کرک پس کیت کاسبان مر این کوسفند را یعنی مر این او را روز سبع  
روزی که منیت چراند مر آن را جزین یوم سبع به سکون با و ضم آن هر دو روایت است و متعدد و مختلف آمده در بیان آن اقوال اما سکون گفته اند  
که مراد بان روز هفتماست که مردم بکین یکدیگر افتاده باشند و کوسفند را رابی راعی بکند از دوسبع و بباع معنی ترک اقبال آمده است و سبع بمعنی  
محل آمده و چون بی راعی گذاشته شد گویا راعی آنها ذیاب اند پس این اخبار است از ذیاب چه شداید و فتن که واقع خواهند شد و بعضی گفته اند که یوم سبع بکون نام  
عبد است که ایشان را بوجاهلیت که جمع میشوند در آن برای موسم که باز شد ایشان را از هر چه می کنند و ایشان را پس پیروزند از ذیاب پس گویا کرک جزو ادوات  
گفته که در آن روز که کاسبان کوسفندان می شد که تواموز کاسبان فی آنها میکنی یا روز عید که باقی و ایم است کاسبان فی آنها در آن روز خواهند کرد و اما بعضی گفته اند  
و آن نیز معنی معانی را احتمال دارد و راجع بان میتواند شد و بعضی گفته بغنم نیز معنی روز عید است و در مشارق گفته است که بعضی گفته که این لفظ یوم سبع است

باب مناقب ابی بکر و عمر رضی الله عنهما الفصل الاول











کرم شیدم ثلاثاً سه بار گفت این کلمه را توبه کرد و از آزار کردن ایشان بصدق وی و اصرار ایشان بر حق و ابطال وی رواه الترمذی والنسائی و الدارقطنی و عن مرة بن عجمیم و قندهیر بن کعب معانی است اعداد و در اهل شام است قال سمعت من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ذكر الفاتن گفت شنیدم از آنحضرت و حال آنکه ذکر کرد آنحضرت فتنها و جنگها و آشوبها را که پیدا خواهند شد بعد از آن حضرت و از امت فقربا پس نزدیک گردانید آنحضرت آن فتنه را یعنی گفت که نزدیک است و قرآن و وحل مقع فی ثوب پس گزشتند وی که پوشیده بود جامه خود را بر سر که آن باطل نیز گویید یعنی طلیان بر سر نهادن و اخبار و آثار در تطلی بسیار آمده و بعضی از کوفه و بصره و شام و دمشق و حوالب استعجاب و استعجاب است و این حدیث و امثال آن سداست و در شرح سفر العاده بتفصیل بیان یافته است و مقع بنجم میم و فتح قاف و تشدید نون مگوره و قناع کسبر جابر پیش و مقع کسبر بر سر انگشتی زنان فقال هذا يومئذ على الهدى پس گفت آنحضرت این مرد در آن روز که فتنه واقع خواهد شد بر راه راست خواهد بود و وقت الیه مره بن کعب میگوید پس بر خاستیم من در غم نبوی آن مرد تا به بنیم که کیست وی فاذا هو عثمان بن عفان پس ناگاه وی عثمان است رضی الله عنه قال فاقبلت علیه بوجه گفت مره پس اقبال آوردم بر آنحضرت بوجه عثمان یعنی نمودم آنحضرت را روی عثمان را فقلت هذا پس گفتم این بخود بر می خواهد بود در آن روز قال نعم گفت آنحضرت آری رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حديث حسن صحيح و عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال وابتكرت عايشة انك انت كذا عثمان انك لعل الله يخلصك قيصا بد رستي شان ايتت كذا بنده قداي تعالي ميوشا ترا پس این عبارت است از خلافت فان ارادوك على خلعه پس اگر بخوانند مردم و جبر کنند ترا بر بنیرون کشیدن آن جابر از بدن یعنی بجزل کردن تو از خلافت فلا تخلفه لهم پس بیرون کش تو آن قیص را برای ایشان یعنی عزل کن خود را از بهر ایشان و ازین جهت عزل نکرد عثمان نفس خود را و تشکیکه محاصره کردند او را یوم الدار هر چند بجهت بد مردم بر آن فی الصراح خلع بیرون کردن جامه و موزه و نعل و مغزل کردن از عمل رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی فی الحديث قصة طويلة درین حدیث قصه و از است و آن قصه آمدن مصریان بستانا از دست عامل مصر نزد عثمان و فرستادن محمد بن ابی بکر با بولایت مصر و برگشتن و عجا از میانه راه بکمر و ان و محصر کردن و بقتل رسانیدن عثمان رضی الله عنه و این قصه ایت بغایت موحد و موافق است و در کتب سیر مستورات و این اول فتنه ایت که در دین اسلام واقع شده فاذا لدد و اما الیه راجعون و عن ابن عباس قال ذکر رسول الله گفت بن عمر ذکر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فتنه فتنه را فقال یقتل هذا فیها مظلوما پس گفت آنحضرت گفته میشود این در آن فتنه بظلم عثمان گفت این را برای عثمان و اشارت کرد و بهذا بسوی عثمان رواه الترمذی و قال هذا حديث حسن غریب اسناداً و عن ابی سهرقه ففتح سید بن جله و سکون مولای عثمان است رضی الله عنه قال قال لی عثمان یوم الدار گفت ابوسهرقه گفت مرا عثمان روزی که روز واقعه قتل او بود و مراد بیا در عثمان است که در وی محصور بود و شهادت شد ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قد عهد الی عهدا آنحضرت بیان کرده و اندرز نموده است بسوی من که عزل کنی خود را اما وصیت کرده است بصبر و تحمل بر جنای قوم و ترک قال با ایشان و انا صابو علیه من صبر کنند هم بر آن عهد و پیمان و قال فیکلم با ایشان و الا بعضی اصحاب و خویشان گفته بودند که تو خلیفه وقتی بیرون آیی و با ایشان جنگ کن که مجال مقامت تو بواجب آن تنگ کرد و رواه الترمذی و قال هذا حديث حسن صحيح الفصل الثالث عن عثمان بن عبد الله بن موهب بن نفع باحد و است در تابعین فتنه است روایت دارد از وی ابوجنید و ثور بن جبرایشان قال جاء رجل من اهل مصر یبذل البیت کتة آمد مردی از اهل مصر در حالی که میخواست بزرگ را قرای قوما جلوسا پس دید که یکی از شمشه قال بن هولاء العوم پس گفت آنرا کیستند این گروه که شمشه اند قالوا هولاء من قریش گفتند که اینها جماعه از قریش اند قال فی الشیخ فیهم گفت پس کیست شمشه و بزرگ و مقتدر میان ایشان قالوا لعبد الله بن عمر گفتند شمشه در میان ایشان عبد الله بن عمر است قال یا ابن عمر انی سائلک عن شیء گفت آنرا وی ابن عمر بد رستی من سوال کنند از شما از چیزی فخذ شیء پس حدیث کن و خبر ده مرا هل تعلم ان عثمان فرمود احد ایامیدانی تو که عثمان را که بخت در روز احدی قال نعم گفت ابن عمر آری که بخت قال هل تعلم انه تغیب عن بد و لم یتهمها گفت آنرا دایامیدانی تو که عثمان غایب شد از غزو بدر و حاضر نشد آنرا قال نعم گفت ابن عمر آری حاضر شد عثمان غزوه بدر را قال هل تعلم انه تغیب عن بیعة آل حنظله گفت آنرا دایامیدانی تو که عثمان غایب شد از بیعت رضوان که در حدیبیه شد و حاضر نبود آنرا قال نعم گفت آنرا حاضر نبود و بیعت رضوان چون همه جا این عمر تصدیق آنرا کرد و قال گفت آنرا دایم الله اکبر از جهت توبه و تضرع از عثمان رضی الله عنه و گفته اند که این مردی بود که اعتقاد وی در عثمان رضی الله عنه فاسد بود و قال ابن عمر قال ابین لك گفت ابن عمر پیش آنی میزدیان کم تر از حقیقت حال را اما فراده یوم احد فاشهد ان الله عفا عنه اما اگر بخشن عثمان روز احد پس کوایی میدی که خدا تعالی عفو کرده و دلدازنده است از وی اشارت کرد بکبریه ان الذین تولوا منکم یوم النقی المجان انما استر لهم الشیطان بیض کلبه و لقد عفا الله عنهم ان الله غفور حلیم بلکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در روز احد جاعله را یکبار شمشه و امر کرده بود که از جایی خود بجنبند



پس کافران هرگز نیت خوردن و ایشان دجال کافران کردند و مقصد شغف برآمد و کارش زایل شد پس چنانچه تعالی از ایشان شکایت میکند باز میفرماید که هرگز  
 تحقیق عفو کرد خدا تعالی از ایشان و این مخصوص عثمان رضی الله عنه نبود بلکه داخل این تقصیر بود و خدا تعالی عفو کرد از وی اما تنبیه عن بدو لانه کان تحت ذیقه  
 بخت رسول الله اما غایب بودن عثمان رضی الله عنه از بدر و حاضر شدن وی بدر را سبب آن بود که بود و در زیر وی رقیه دختر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله  
 و سلم و کانت مرضیه و بود در قید یار قتال رسول الله پس گفت عثمان را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ان لك اجر و جعل من شهد بدو و شهد  
 برستی هر ترازد و ثواب سردی است از من کس که حاضر شده است غزوه بدر را و حصه است یعنی تو حکم حاضران بدر و اری در دنیا و آخرت و اما تنبیه عن بدو  
 الرضوان و اما غایب بودن عثمان از بیعت رضوان فلو کان احدا غیر یطعن مکه من عثمان لعنه پس اگر میبود یکی از چند تر و در و در آن که از عثمان بر آید  
 میفرستاد آنحضرت او را فبعث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عثمان الی مکه پس فرستاد آنحضرت عثمان را بلکه تا بیشتر کان از جانب آنحضرت  
 سخن کند و ایشان را از عرض بوی باز دارد و کانت بیعت الرضوان بعد ما ذهب عثمان الی مکه و بود بیعت الرضوان در مدینه بعد از رفتن عثمان بلکه  
 فقال رسول الله پس اشرت که در پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم میده ای منی بدست راست خود و هدیه عثمان این دست من نایب دست  
 عثمان است قهر بجا علی دیده پس بدست راست خود را بر دست چپ خود و قال هذ لعثمان و گفت آنحضرت این بیعت است عثمان را  
 ثم قال ابو حمزه اذهب بها الان معك بركت ابن عمر این کلمات را این مقاله را اکنون که بیان کردم با خود و بگذرا عتقا و فاسد خود را در شان عثمان  
 رضی الله عنه و دواء البضادی ۲ و عن ابن سبلة مولى عثمان قال جعل النبي صلى الله عليه وآله وسلم يسرى الى عثمان و روايت از ابی سبلة مولى  
 عثمان رضی الله عنه گفت آنحضرت که پنهان میگردید سخن با عثمان و آن سخن فتنه خواهد بود که بر سردی قایم شود و قتل کنند او را و صبر باید کرد و او را در آن و  
 عثمان تیغی و حال آنکه رنگ عثمان دیگر کون میکرد و از بخت قضاوت آن سخن فلما كان اليوم الداد قلنا الا تقاتل پس بنگار میکرد و اقامه یوم الداد  
 گفتیم آیا قاتل نمیکنیم با ایشان قال لا کنت قال کنسیدان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عهدی الی امری بدستی آن حضرت صحبت  
 کرده است بسوی من کاری را فافا صابا و نفسی علیه پس من حبس کننده و باز دارنده ام نفس خود را بر آن امری الصراح صبر باز و داشتن کسی را  
 از برای کشتن قتل فلان صبر اذ حبس علی القتل ۲ و عن ابی خبیبه نفع فاکسر بار اولی و سکون تخانیه تا بی طاعتی است و اسم او کنت است و است  
 و ابن حبان او را در شقات ذکر کرده است انه دخل الدار و عثمان و عیبه ما روایت میکند که وی درآمد و عثمان را و حال آنکه عثمان رضی الله  
 عنه احاطه کرده شده و تنگ گرفته شده است در دار و افه سمع اباهریه و بدستی ابو خبیبه شنیده و ابو هریره را که لیست از عثمان فی الکلاک  
 طلب از میکند ابو هریره عثمان در سخن کردن یعنی گفت ابو هریره عثمان رضی الله عنه اگر بفرمانی سخن بخدمت تو عرض کنم فاذن الله پس اذن کرد  
 عثمان ابو هریره را رضی الله عنه و گفت بگو چه میگوید فقام بی باینا و ابو هریره فحمد الله پس سپاس داد که خدا ما و الله علیه و آله و آتش کرد  
 خدا چنانکه برامی خطبه میلت ثم قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول بترکفت ابو هریره شنیدم آن حضرت را که میگوید  
 انکم ستلقون بعدی فتنه و اختلافا و فتنه بتقدم لفظ اختلاف بفتنه بر عکس روایت اولی تنگ روایت فقال له قاتل من انما  
 یبکیک او قال یا کنت آنحضرت اختلافا و فتنه بتقدم لفظ اختلاف بفتنه بر عکس روایت اولی تنگ روایت فقال له قاتل من انما  
 فن لنا پس گفت مرا آنحضرت را کونیده از مردم پس کیت ما یعنی که امانت کنیم که در متابعت وی بود و با بودن زبان باد رسول الله او ما تا فاما  
 به گفت آن کونیده پس چهار میکنی ما قال علیکم بالامی و اصحابه گفت آنحضرت بر شما باد که متابعت امیر و اصحاب وی کنید و هویشی و الی  
 عثمان بذلك و حال آنکه ابو هریره اشاعت میکند بسوی عثمان بلفظ امیر یعنی ما امانت است این باید کرد که امیر است و او لها رولیت که و این دو حدیث  
 را حدیث ابی سبلة را و ابی خبیبه را البیهقی فی شعب الایمان ۱۰ باب مناقب هؤلاء الثلاثة و رضی الله عنهم بعضی احادیث در مناقب ابو هریره  
 عمر و عثمان رضی الله عنهم صحیح نیز وارد شده و در بی باب آن احادیث را ذکر کرده ۳ الفضل الاول عن انس ان النبي صلى الله عليه وآله  
 سلم صعد احدا روایت از انس که آنحضرت برآمد احدا را بنشینان جل مشهور مدینه مطهره و ابو هریره و عمر و عثمان نیز برآمده بودند آنحضرت فرجبت  
 بهم پس بنسبید که با ایشان فزیده و جل به پس زد آنحضرت که و ابی هریره جزو فقال لثبت احد پس گفت آنحضرت بر جای خود باش ای احمد فاما  
 علیک نبی صدیق و شهیدان پس نیت بر تو که پیغمبر صدیقی و دو شهید دواء البضادی ۲ و عن ابی موسی الاشعری قال کنت مع النبي  
 صلى الله عليه وآله و سلم فی حائط من حيطان المدينة گفت ابو موسی بودم من با آن حضرت در ربانی از بنا نایم مدینه و آن ربانی است که  
 در وی پیرایس است نفع بنزه و کسر و سکون تخانیه و بین حمله و آخر نام چاهی است در جانب مسجد قبا فجله و جعل فاستفتح پس آمد مدنی و طایف  
 در بنان کرد فقال النبي صلى الله عليه وآله و سلم افتح له و بشو بالحقه پس گفت آنحضرت که کجا پیرایس و فیشا است و در هر دو راه برست ففتح

باب مناقب هؤلاء الثلاثة رضی الله عنهم الفضل الاول



در تو چشم و دست غنیمت و بنای جات بر طور و بنود با روی خلیفه عبدالعزیز موسی زبیر که وفات پاره و پیش از موسی است به چهل سال و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در همین مدت استخلاف کرد این ام گنوم را برای امامت مردم در غار و علی رضی الله عنه تفتحه اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود و این ام گنوم امامت میکرد و مردم اگر خلافت مطلق میبود امامت نیز آنحضرت علی رضی الله عنه حکم میفرمود بلکه بولی و امام بود و آمدی که از طلای اصول است حکم کرده است در صحت این حدیث و لیکن خطا کرده و آمده حدیث متفق اند بر صحت حدیث و اعتماد بر قول ایشانست و بعضی گفته اند الا ان ابی عبدی در بعضی طرق نیست و اگر باشد دلالت ندارد بر خلافت نزدی رضی الله عنه و نه وجود آن بعد از وفات بی واسطه و عیذ بکفری و تشدید را بر این جمعیست بعضی جمله فتح موحده و شیخ و آخر تابعی است که جا بلیت و اسلام را در یافته شصت سال در جا بلیت بود و شصت سال در اسلام و بعضی گفته اند که عمر وی صد و سی و بعضی صد و پنجاه و بعضی صد و شصت سال گفته و از اصحاب عبداللہ بن مسعود و از اکابر طلای قرأت بوده و عبداللہ بن مسعود از وی چیزی یاد در عربیت میسر رسید قال علی گفت زکر که گفت علی مرتضی رضی الله عنه و الذی خلق اللبنة سوکند بخدائی که شکافت دانه را یعنی رویا نید و بر آورد از وی نبات چه دانه در رستن شجانه میشد و بول الفسمة و پیدا کرد خلق را نسمة نفیحات نفس و روح و انسان و معنی خلق نیز از بعد النبوة الامی که تحقیق بیان کرده و حکم کرده و وصیت نموده است پیغمبر امی صلی الله علیه و آله و سلم الی بسوی من ان لا یحببني الا هو من که دوست ندارد و مرا که دوست و لا یبغضني الا منافق و دشمن ندارد و مرا که منافق پس محبت علی علامت ایمان است و عداوت وی نشان نفاق اعدا الله و او مسلم و عن مهمل بن سعد سهل بن سعد ساعی از انصار است و آخر کسی است که مرد در مدینه از صحابه و در زمان رحلت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پانزده ساله بود آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال یوم خیبر روایت میکند که آنحضرت گفت روز غزوه خیبر که بر پشت مرطه از مدینه است بجانب شام قلعه و مزرع با دارد و این غزوه در سنه سابع بود لاعطین هذا الایة غد اوجلا یفتح الله علی یدیه هر آینه بدین علم را فردا مردی را که بکشاید خدا تعالی یعنی قلعه خیبر را بر دوشت وی یحیی الله و موله دوست میدار و آنروز خدا را و رسول خدا را یحیی الله و موله دوست میدار و او را خدا و رسول خدا را اصبح الناس غدا و علی رسول الله پس چون صبح کردند مردم یعنی صحابه با خدا کردند بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و آمدند در ملازمت او کلمه میگویند چون آن بیضاها در حالی که همه صحابه امید میدارند که داده شود و رایت با ایشان آورده اند که صحابه را تمام شب خواب نبرد از شوق و انتظار که فردا این نعمت نصیب که باشد فقال این علی بن ابی طالب پس گفت آنحضرت کجاست علی بن ابی طالب و پس ماند بود وی رضی الله عنه به جنت در چشم عبداللہ بن زبیر را راه یا بعد از وصول بخبر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لحق شد فقالوا هو پس گفت وی یا رسول الله نیشکی عینیه شجایت میکند هر دو چشم خود را یعنی چشمان او بدر آورده اند قال فادسلوا الیه گفت آنحضرت پس پیغمبر کسی را بسوی وی که بیاورد او را فاتی به پس آورده شد علی رضی الله عنه فطیق رسول الله پس آب دهن انداخت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فی عینیه در هر دو چشم وی رضی الله عنه فبوا حتی کان لم یکن به و حج پس بر شد علی رضی الله عنه تا آنکه گویا بود بوسی در وی بر اینهمه با سکون را بین از بیاری و بعد از آن هرگز در دیگر چشم او فاعطاه الایة پس در آن حضرت علی را رایت فقال علی یا رسول الله قال لکم حتی یکونوا مثلنا لکن یکون با ایشان تا آنکه شوند مانند ما یعنی مسلمان شوند قال افقد الی دسلک برو بکنند با هستی و نرمی خود نفوذ بنال بجه در گذشتن تیز از جانی که رسید بر او و رسل کبیر را و سکون سین روش نرم و شیر حق تنزل بساحتهم تا آنکه فرو دانی مدزین ایشان ساحت الدار کثا دکی ساری شد و اعمام الی الاسلام ستر بخوان ایشان را بسلامتی و آخر هم مایح علیهم من حق الله فیه و خبر ده ایشان را با آنچه واجب است بر ایشان از حق خدا و اسلام فوالله لان یحیی الله ملک و جلا و احدا پس بخدا سوکند بر آینه اینکه بد است کند خدا تعالی بسبب تو دعوت تو یک مرد را خیر لک من ان یکون لک حمر النعم بهتر است از اینکه باشد متر اچار پا پهای سنج و شتران سنج که اغوا فخر اموال است نزد عرب و این شل شده است نزد عرب در هر شیئی نفس و هر یکون میم جمع امرو و بضم میم جمع حار است متفق علیه و ذکر حدیث البراء قال لعلی و ذکر کرده شد حدیث بر این عازب که در وی گفته است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم علی مرتضی را انت منی و انا منک تو از منی من از توفی باب بلینغ الصغیر الفصل الثانی عن عمران بن حصین بنضم حاد فتح صا د از قدای صحابه و فضلاء ایشان است و طایفه بزیارت وی می آمدند و بروی سلام میکردند ان النبوی صلی الله علیه و آله و سلم قال ان علیا منی و انا منه روایت کرده است که آن حضرت گفت که علی از من است من از علی کنایت است انکال است و انما و اخلاص یکاکی و هو ولی کل مؤمن و علی ولی هر مسلمان و دوست و محب فاطمته و او الترمذی و عن زید بن ارقم ان النبوی صلی الله علیه و آله و سلم قال من کنت مولاه فلی مولاه زید بن ارقم که از شایسته صحابه است در عهد غزوه در خدمت آنحضرت حاضر بود و از خاص بلینغ بن علیت رضی الله عنه روایت که آنحضرت گفت هر کس که بستم من مولای او پس علی نیز مولای آن کس است رواه احمد الترمذی و این حدیث در فصل ثالث بتفصیل میاید و در اینجا شرح میاید





طمان

نقد

لاحد یجنب فی هذا المسجد غیری وغیرک ای علی روایت هر چه یکی را که جنب بگذرد درین مسجد جز من و جز تو اتفاقا قادر بر حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و در علی رضی الله عنه و عمرایشان در مسجد واقع شده بود و جایز است هر کسی را که در راهی که از آن راه میگذرد و وی بجانب مسجد واقع شود اگر چه جنب باشد از مسجد بگذرد و لهذا قید کرد و فرمود درین مسجد یعنی درین مسجد که مرقم واقعه و ضرورتیست ضرورت آن بخلاف سایر مساجد علی بن المنذر گفت علی بن المنذر بنضم میم و سکون نون و کسر زال مجمر مدی شهر است از عباد کونید که پنجاه و پنج حج گذارد و حدیث شنیده و از جامع از آن روایت کرد و شعیب بن حفص است ولیکن ثقة مهدوق است و ابن جان او را در ثقات ذکر کرده و فقلت لضرار بن صرح پس کفتم من ضرار بن ضرار کبر ضار و مجمر و ضرار بنضم صا و محمل و قهر و کوفی تسلمع دارد از معتمر بن سیدان و روایت کرد از وی علی بن المنذر ما معنی هذا الحدیث است معنی این حدیث قال گفت ضرار بن صرح لا یحل لاحد یستطرقه جنبا غیری وغیرک و طلال نیت هر چه یکی را که راه سازد او را در حالت جنب جز من و جز تو دواء الثومذی و قال هذا حدیث غریب و عن ام عطیة انصاریه است که از کبار صحابیات بغزوات میرفت همراه آن حضرت و بیمار داری میکرد و بیمار را دوا میکرد و مجروحان را فالت گفت ام عطیة بیث و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حبشانیان هم علی فرستاد آنحضرت لشکر را که در ایشان علی بود رضی الله عنه فالت گفت ام عطیة فنهضت و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هو دافع یدیه یقول یوشم آنحضرت را حال آنکه آنحضرت بر دارنده بود و هر دو دست خود را بدعا میگفت اللهم لا تمنی حق توفیق علیها و ندمیران را تا آنکه بنائی مرا علی را ولایت دارد و بطلب محبت آنحضرت او را و تالم و یفرق و سی رضی الله عنه دواء الثومذی و الفضل الثالث عن ام سلمة روایت از ام سلمة که از او را و ج مطهره است فالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یحب علیا منافق ولا یغضه مؤمن دوست ندارد علی را هر که منافق است و دشمن ندارد او را هر که مؤمن است چنانکه در فضل اول گذشت دواء احمد و الثومذی و قال هذا حدیث حسن غریب اسنادا و معنها و هم از ام سلمة است فالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من سب علیا فقد سبنی کسی که دشنام داد علی را پس تحقیق دشنام داد مرا از جهت آنکه لازم می آید از سب او سب من دواء احمد و عن علی رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم من سب علیا فقد سبنی کسی که دشنام داد علی را پس تحقیق دشنام داد مرا از جهت آنکه لازم می آید از سب او سب من عیسی در توشیحی از عیسی پیغمبر بفضله الهی و حق هتوا امه دشمن دشمن او را و یهود تا آنکه دروغ بر بستند و او را که مریم را و نسبت کردند و زن و زنا و اجتهاد الضادی حتی انزلوه بالمزلة التي لیست له و دوست داشتند او را و انهارا تا آنکه فرود آوردند و نشان زدند او را بمنزله و مرتبه که ثابت نیست او را که او را الله یا ابن الله گفتند فالت قال هیلک فی دجلان پس گفت علی رضی الله عنه بلاك می شود در من و از جهت من و در محب مفراطی که دوست دارند و از حد در گذر ندهد یقظنی بمالیس فی مرج می کند بر اینچیزی که نیت در من تقریظ بقاف و ظاهر مجمر مستودن کسی را بجای یا باطل و بضایه و نیز آمده است و مبغض محله شنانی علی ان یبختنی و دیگر دشمن که باعث می شود او را عداوت من بر آنکه بتان می کند بر من و چیزها بر می بندد بر من که بر می گردانند است خدا تعالی مرا از ان و از اینها معلوم می شود که محبت بآن قدر محمود است که از حد نگذرد و موافق قاعده عقلی شرع باشد و محبت چون غلط شد بفضلال گذر از طریق مستقیم بدالت بیرون اندازد و منسوب بفضلال که راند و متصف باین صفت اهل سنت و جماعت اند که از طریقه این افراط و تفریط درین باب محفوظ اند خصوصا آنها که در تقصیب بر چهره حال ایشان نه نشسته و راه وسط می روند و باطله سرای سعادت و جنح نجات و و چیز است محبت فاندان و تعظیم اصحاب سعی باید کرد که این هر دو جمع گردد و اعتدال پذیرد و رزق الله دواء احمد و عن البراء بن عازب و زید بن ارقم هر دو از مشاییر صحابه اند و از مخلصان جناب بر تفسیری ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لما نزل بغد و خم روایت میکند که آنحضرت چون فرود آمد در وقت رجوع از حجة الوداع بموضع که نام آن غدیر خم است بضم خا و جیم و تشدید میم در جحفه میان حرین اخذ بید علی گرفت آنحضرت دست علی بر تفسی را رضی الله عنه فقال پس گفت بعد از آنکه جمع کرد صحابه را و در روایتی آمده است که آنحضرت مبنی ساخت از بالا بنا می شت و بر آمد بر الستم فقلون لی اولى بال مؤمنین من انفسهم آیا منیدانید شما که من نزدیک تر و دوست ترم بمؤمنان از نفسهای ایشان چنانکه در قرآن مجید هم مذکور است و در روایتی آمده است که سید بار کمر فرمود قالوا گفتند صحابه بلی قال بعد از آنکه مؤمنان علی العموم فرمود هر مؤمن را نیز ذکر کرد و گفت الستم فقلون لی اولى لکل مؤمن من نفسه آیا منی دانید که من اولی و اقربم بهر مؤمن از نفس وی یعنی امر میکنم مؤمنان را که در آنچه صلاح و خیریت دنیا و آخرت ایشان باشد بخلاف نفوس ایشان که گاهی بشیر و فاجر و نیکو و فاجر اند قالوا بلی فقال اللهم منک مولاة فعلی مولاة یکن آنحضرت خداوند کسی که هستم من مولای او پس علی مولای من است اللهم وال من والی الله خداوند دوست و دشمنی را که دوست دارد و علی را و عاده من عاده و دشمن را دشمنی را که دشمن دارد و دشمن را و در روایتی واجب من احبه و ابغضه و انصر من نصره و اذل من اذله و یا یفد کس را که یاری دهد علی را و فرود گذارد یاری دهد کسی را که فرود گذارد و یاری ندهد او را و اولی حق را و کبر و ان حق را با علی بر منوی که بر دو فلک عید و حق الله عنه بعد از آن

پس ملاقات کرد و عمر علی را بعد از آن خال له هنیئا یا ابن ابی طالب پر گفت عمر که رانده باشی و شا و باشی ای پسرانی طالب اصبح و امسیت مولی کل مؤمن و مؤمنة صبح کردی و شام کردی و کشتی مولی هر مرد و زن مسلمان دوا داد احمد بدانکه این اقوی جزئیت که تنگ کردن اند شیعه در ادعای ایشان نص تفصیلی بجای گفت علی مرتضی رضی الله عنه و میگویند که مولی اینها بمعنی اولی با ما است است بدلیل قول آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم است اولی کلمه ناصر و محبوب و الاحتیاج بمعنی کردن صحابه و خطا بکردن بایشان و این مبالغه نمودن و دعا کردن مروی را رضی الله عنه بنمود زیرا که میدانست و می شناخت آن را هر یکی از صحابه و مثل این دعا نمیشد مگر امام معصوم مقروض الطاعت را پس باشد مر علی را رضی الله عنه از دلا و آنچه مر آن حضرت است از دلا بر امت پس این نص صریح است بر خلافت وی رضی الله عنه و این حدیث صحیح است بی شک روایت کرده اند از اجماعی مانند نزدی و نائی و احمد و طرق وی کثیر است روایت کرده اند از ایشان زنده صحابه و در روایتی را احمد آورده که شنیده اند از آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم صحابی و کواهی دادند بدان مر علی را در وقتی که نزاع و خلاف کرده شد با وی در ایام خلافت وی و بسیاری از اسانید آن صحاح و حسان است و التفات نیست بقول کسی که سخن کرده است در صحت وی و نه بقول بعضی که گفته اند که زیادت اللهم وال من والاہ موضوع است زیرا که وارد شده است از طرق متعدد که تصحیح کرده است اکثر آن را ذیسمی که اقال شیخ ابن حجر فی الصواعق و تنقیح المیکوئیم بشیعه بطریق الزام که ایشان اتفاق کرده اند بر آن تواتر دلیل امامت و گفته اند که تا حدیث متواتر نباشد بدان هتدلال بر صحت امامت نتوان کرد و یقین است که این حدیث متواتر نیست با وجود خلا در آن اگر چه خلاف مردود است بلکه طعن کننده در آن بعضی زائمه حدیث و عدول ایشانند که رجوع است بایشان در این امر مثل ابی داؤد و حجتائی و ابی حاتم رازی و جز ایشان و روایت نکرده اند از انازل حفظ و ایقان که در طلب حدیث طواف بلاد و سیر امصار کردند مثل بخاری و مسلم و ترمذی و جز ایشان از اکابر اهل حدیث و این اگر چه محتمل نیست بصحت حدیث لیکن دعوی تواتر در مثل این از اعجب عجایب است و ایشان شرط کرده اند تواتر را در حدیث امامت قدر براهل سنت و جماعت رد کرده اند بر شیعه و کلام ایشان در اینجا طویل است و در صواعق محرقه ذکر کرده و ما چیزی از این بطریق اختصار آوردیم گفته است لائیکم که مولی در اینجا بمعنی حاکم و والی است بلکه بمعنی محبوب و ناصر است زیرا که لفظ مولی مشتک است میان چند معنی معنی و عتیق و مشرف در ابر و ناصر و محبوب و تعیین بعضی معانی مشتک بی دلیل اعتبار ننهاد و ما ایشان متفق بر صحت ارادت محبوب و ناصر و علی رضی الله عنه و کرم الله وجهه سید ما و حبیب ما و ناصر ما است و سابق حدیث نیز ناظر برین معنی است و بودن مولی بمعنی امام معهود و معلوم نیست در لغت و نور شرع و هیچ یکی از ائمہ لغت ذکر نکرده است که مفصل بمعنی افضل می آید و میگویند که این چیز اولی است از فلاں چیز و میگویند که مولی است از وی پس غرض از تخصیص موالات تنبیه است بر اجتناب از بعضی وی زیرا که تخصیص بر آن وافی تر و موکد تر است از سیر بر شرف او را رضی الله عنه و ازین جهت تقدیر کرد بقول خود است اولی بالمؤمنین من انفسهم و دعائیز از همین جهت است و در بعضی طرق ذکر اهل بیت نبوت عموما و ذکر علی رضی الله عنه خصوصا آمده چنانکه نزد طبرانی و جز وی سند صحیح آمده و این دلالت دارد که مراد حدث و ترغیب تاکید بر محبت ایشان است و نیز میگویند که سبب این آن است که بعضی صحابه با علی رضی الله عنه در دین بوده و سگای از وی رضی الله عنه در بعضی امور و الحارسی بر وی نموده بود چنانکه بریده اسلمی و در صحیح بخاری آورده و ذیسمی تصحیح آن نموده پس روی مبارک آنحضرت متعیر و فرمود یا بریده است اولی بالمؤمنین من انفسهم الحدیث و صحابه را نیز جمع کرد و تاکید برین نموده و گفت شیخ ابن حجر سلنا که مولی بمعنی اولی است و لیکن اینجا لازم آید که اولی با ما است مراد است بلکه بقراب و ابتداء چنانکه در قرآن مجید میفرماید ان اولی الاناس با برهم المذنبین اتبعوه و دلیل قاطع بلکه ظاهر بر نفی این احتمال مذابیم سلنا مراد اولی با ما است اما دلیلی نیست بر امامت فی الحال بلکه در آل و در وقت عدم بعیت مراد او را تقدیم ائمہ ثلاثه با جماع است و علی رضی الله عنه نیز در آن اجماع داخل است و بقرینه چیزهای دیگر که مصرح است بخلاف ابی بکر بعد از وی صلی الله علیه و آله وسلم و چگونه نفس امامت باشد و حال آنکه محبت نیاورد بدان علی و عباس رضی الله عنهما و غیر ایشان و وقت حاجت بدان بلکه احتیاج آورد و بدان علی رضی الله عنه در وقت خلافت خود پس سکوت وی رضی الله عنه از احتیاج تا ایام خلافت دلیل است بر آنکه دانست که نفسی نیست در وی بر خلافت وی و عقیب وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم با وجود آنکه علی رضی الله عنه خود تصریح بکردن است که نفسی نیست از آنحضرت بر خلافت وی و نه خلافت غیر وی چنانکه در اخبار صحیح آمده است و در صحیح بخاری و غیر وی آمده است که علی و عباس از نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در مرض موت برآمدند و عباس بعلی گفت بطلب این امر را اگر در ما باشد بداییم آن را از آن حضرت علی فرمود علی سلم الحدیث اگر این حدیث نص میبود و امامت می رضی الله عنه چه حاجت میبود در اجابت آنحضرت و پرسیدن از وی صلی الله علیه و آله وسلم و گفتن عباس که اگر این امر در ما باشد بداییم آنرا با قرب عدم بیوم غدیر خم مانند و ما که ما پیش و تجویز ایشان تمامه صحابه خبر بیوم غدیر را پوشیدن ایشان از با وجود علم بدان از ان تعلیل است که عقل تجویز نمی کند آنرا پس ایشان در حالت بیعت با بی بکر یا در استند آنرا و عالم بودند بدان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد از وفات خود خطاب نمود و ایشان را که در حق ابی بکر عهد و گفت که امیر نشو و بر شما پیچید چنانکه در اخبار آمده است و تحقیق ثابت شده است که آنحضرت

صلی الله علیه و آله وسلم حث کرده و ترغیب نموده است برمودن اهل بیت خود و محبت اتباع ایشان و فرقت میان محبت و خلافت و شیعیه میگوید که کشتن صحابه این نص را ولیکن اتباع نکردند از او انقیاد نمودند بدان بظلم و غدا و مکاره و امیر المؤمنین علی که ترک طلب و احتجاج کرد و از جنت تقیه بود و این گفته و اقرار است زیرا که وی رضی الله عنه قوت تمام داشت و کثرت بی اندازه و شجاعت و پراخ و چه گویند و با وجود آن از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نص شنیده باشد و احتجاج بدان نیار و عمل بدان نکند از محالات است و چون ابو بکر رضی الله عنه احتجاج کرد و بحدیث الائمه من قریش حسدا گفتند که رضی بر خصوص علی رضی الله عنه واقعت احتجاج باین عموم چرا میکنی و بیهقی از امام ابی حنیفه آورده است که گفت صل عقیقه شیعیه تقبیل صحابه است و در افض قایل اند بکفر ایشان و میگویند همه غیر ازین چند تن کافر زندقه و قاضی ابو بکر با قلامی گفته که در آنچه رفته اند و افض بدان ابطال دین اسلام انجام زیر که چون کمان بصوص و ظلم و فترا و کذب ایشان در اول احکام اسلام تعرض نفسانی از ایشان واقع شد دیگر هر چه از اخبار از ایشان مروی شده زور و باطل باشد بکذب این منقصت راجع بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم میگرد که در محبت وی چنین برآمدند و علی مرتضی پیر که تمام و تقصیر در طلب حق و تائید آن کرد این کلام شیخ ابن حجر است در صواعق محرقة و هنوز طول دارد و در آنچه مذکور کردیم کفایت است و بالله تعالی و عن بویده و روایت از بویه اسلمی قال گفت خطب ابو بکر و عمر فاطمه رضی الله عنهما خطبه کردند و خوشحالی نمودند ابو بکر و عمر فاطمه فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لها صغیره پس آنحضرت عذر آورده و گفت وی صغیره است فخطبها علی فزوجها منه پس خوشحالی کرد و او را علی پس نخل کرد و او را ابلی رضی الله عنهما دوایه النساء و در بعضی روایات آمده است که گفت ام ایمن ابلی تو چرا خوشحالی می کنی فاطمه و طویل آنکه ابن حجر رسول خدائی گفت ما شرم می آید که باین حرف مواجه کنم آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم شنید و راضی شد و چون علی رضی الله عنه رضای آنحضرت دریافت اظهار کرد پس تزویج کرد آنحضرت فاطمه را با وی و عن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم امر بسد الابواب الا باب علی روایت است از ابن عباس که آنحضرت امر کرد و بسبب در پاکه بجانب مسجد شریف بودند که در علی را شرح این در باب مناقب ابی بکر گذشت و او التومذی و قال هذا حدیث غریب و عن علی رضی الله عنه قال کان لی منزله من رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لم تکن لاحد من الخلق کف علی رضی الله عنه بومرقدی و مرتبتی و قربی تر از آنحضرت که بنود هیچ کی را از خلائق گفت هیچ کی را از اصحاب از جنبه مبالغه در غایت تهنیت و افتخار و بدان بر تمامه خلق ائینه ما علی مصحفا قول می آید من آنحضرت را پیش از تحریس میگفتم السلام عليك یا بنی الله فان تفضیح انصرف پس اگر تفضیح میکرد آنحضرت باز میگفتم و میدانستم که بکاری مشغول است که مانع است از آمدن از نماز و جز آن فی الصراح تفضیح کلور و شن کردن و الا دخلت علیه و اگر تفضیح میکرد و در می آید من آنحضرت و این مرتبه بیچسب را بنود زیر که وی رضی الله عنه قریب تر بود و با آنحضرت در خانه و مصاحبت و اخوت به جنت نسبت فاطمه دوایه النساء و عنده قال کنت شاکیا فرفی رسول الله و سم از علی است رضی الله عنه گفت بیا من بیا پس گذشت بمن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و انا اقول و من میگفتم محبت شدت مرض و وجع اللهم ان کان اجلی قد حضر فادخی خدا و ندا اگر هست اجل من که تحقیق حاضر شده پس سایش ده مرا یعنی میران تا راحت یابم و خلاص شوم از سختی این درد اجل منی که برای عمر بنا ده اندر الطلاق و بمعنی موت بجهت است که معنی جزا جل و سپهری شدن مدت عمر من بخیر بندوان کان متلخا و اگر هست اجل من پس مانده و هنوز نرسیده فادخنی پس فراح کردن زندگانی مرا رفع بغا و غین و محبة فراحی عیش و رزائی و زینت و زیندگانی و ان کان بلا و فصبونی و اگر هست این بیا پس برای امتیاز و از بایش من پس شکایت کرد و ان فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم کیف قلت چگونه گفتی عاده کن و باز گو فاعاد علیه ما قال پس عاده کرد علی رضی الله عنه بر آنحضرت و باز گفت آنچه گفته بود فضر به بوجه پس بر آنحضرت علی را با پای خود تا متنبه شو و ازین سخايت و بخت غایت محبت و نشاط و تابرسد و ابرکت پایی مبارک و صلی الله علیه و آله وسلم و شفا یابد و قال اللهم عافه و گفت آنحضرت و دعا کرد و خداوند عافیت بخش او را و اشفعه پاک گفت شفا بخش او را شک الوای شک کرده است را و می گوید که عافه گفت یا اشفعه اشتکت و جعی بعد گفت علی رضی الله عنه پس بیا نشدم آن در بعد از ان مرکز دوایه التومذی و قال هذا حدیث حسن صحیح باب مناقب العشرة رضی الله عنهم ابو بکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف و ابی عبیده بن الجراح و سعید بن زید این ده تن از صحابه میشوند بعشره مشرعه از جنت ثبات دادن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ایشان را بجهت و بنده ایشان قرشی ندایشان از تقدم و مناقب ماثر است که دیگر از امتیاز باید است که ثبات مخصوص ایشان نیست از جنت و در آن اهل بیت نبوت از اولاد و از اولاد و جز ایشان از اصحاب تحقیق تفصیل کرده ایم کلام درین باب در رساله که سمری است تحقیق الاشاره الی نعیم البقا ره بخوابید بکرامت و الفصل الاول عن عهد رضی الله عنه قال ما احدث فی هذا الامر من هؤلاء النفر و ائیت از امیر المؤمنین عمر گفت در وقت گذشتن وی از عالم و وصیت کرد و خلافت مرا صاحب شور می رانست هیچ کی را نرود از این کار یعنی خلافت این چند نفر الذین توفی رسول الله انک انیک وفات

نسخه  
۳  
برای  
۴

نسخه  
۳  
برای  
۴

نسخه  
۳  
برای  
۴

یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم وهو عنهم راض وحال آنحضرت از ایشان راضی بود یعنی کمال رضا داشت و زیاده تر از صحابه دیگر منجی پس نام بر عمر ابن شش تن را علیا و عثمان و الزبیر و طلحه و سعد و عبد الرحمن و سعد بن ابی وقاص را و عبد الرحمن بن عوف را و دو کس دیگر از مشرکان را نام بنزدیکی ابو عبیده بن الجراح که او را آنحضرت این امت و این حق الاین خوانده زیرا که وی پیش از عمر فوت شده بود دیگر سعید بن زید را زبیر را و جوی وی بود و این عمر و زوج اخت وی بود و مقصود استخلاف یک کس بود از میان آنها و در بعضی روایات آمده که عمر ذکر کرد و او را در کسانیکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم راضی بود از ایشان و لیکن در اهل شوری داخل نگردانید و راه البغادی ۲ و عن قیس بن ابی حازم مجای مطه فراسی تابعی کبریت که جا بلیت را دریافته و اسلام آورده چون بقصد مباغت بدرگاه آمد آنحضرت وفات یافته بود و بعضی او را در اسما صحابه ذکر کرده اند قال دایت بد طلحه مشاء گفت دیدم دست طلحه را شل شل و شلل تباه شدن دست پاه جفت خشک شدن یا بریده شدن و بعضی مخصوص بقتل اول دارند و حق بها التبی دست وی شل بجبت آن شده بود که نگاه داشت بدست پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم یوم احد روز احد و طلحه روز احد خود در سپاه آنحضرت ساخته بود و در جسد وی شتاد و چند جراحت شده بود تا آنکه آلت مردی وی نیز مجروح شده بود و صحابه چون ذکر روز احد میکردند میگفتند آن روز بنجام روز طلحه بود و راه البغادی ۳ و عن جابر قال قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم من یا تبتی بنجی القوم یوم الاحزاب گفت جابر که گفت آنحضرت روز غزوه احزاب کسیت که بیارم را خبر قوم که قریش با یهود بنی قریظه و بنی النضیر جمع شده و اتفاق نموده با رسول خدا کجاست برآمده بودند و احزاب عبارت از ایشانست جمع خرب یعنی گروه پس حق تعالی با دو بار آن فرستاده همه را هزیمت داد و آنجا فرموده بود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که کسی هست که خبر این قوم بیارد و رفتن آنجا و در آن میان ایشان متعبر بود تا خبر تحقیق بیارد قال الزبیر انا گفت زیر من می آم خبر قوم را فقال النبی صلی الله علیه و آله وسلم ان لكل نبی حوادیا پس گفت آنحضرت بدستی مره به سعید را حواری است و حواری الزبیر و حواری من زیر دست حواری کبر را و تشدید یا معنی مخلص و مافیل و یاری ده اصلش از حواریست بمعنی باین و از نجاست حواریون عیسی علیه السلام و بعضی گفته اند که آنها کارزان بوده اند که جابر تغذیه میکردند و قصارت می نمود و زیر سر پیر آنحضرت بود که صغیه نام داشت رضی الله عنهما متفق علیه و عن الزبیر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من یا تبتی بنجی القوم یوم الاحزاب گفت آنحضرت کسیت که بیاید بنی قریظه را که متبیل است از یهود و فیا تبتی بنجی هم پس بیارم را خبر ایشان فانطلق پس روان شدم من تا بیارم خبر ایشان را و آنکه آنحضرت بعد از غزوه احزاب متوجه بنی قریظه شد و پانزده روز ایشان را محصور نمود و این حکایت آنجا گفت یا هم در غزوه احزاب بنو قریظه هم بودند آنجا خبر ایشان طلبیدند بر فلان جهت جمع لی رسول الله زیر میگردید رضی الله عنه پس هنگامی که خبر گرفته بر شتم و باز آمدم جمع کرد برای من پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ابویدر و در وادخو را فقال فداک ابی و ای پس گفت آنحضرت فدای تو باد پدر و مادر من یعنی جمع کردن ابوی این است متفق علیه و عن علی رضی الله عنه قال ما سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم جمع ابویه لاحد الا لسعد بن مالک گفت علی رضی الله عنه شنیدم من آنحضرت را که جمع کرد مادر و پدر خود را برای پیچکی که برای سعد بن مالک مرا و سعد بن ابی وقاص است و مالک اسم ابی وقاص است فانی سمعته یوم احد یقول پس بدستی شنیدم آنحضرت را و روز غزوه احد که میگفت یعنی سعد بنه و قتی که تیری انداخت بکافران یا سعد آدم فداک ابی و ای ای سعید تیر میزد از فدای تو باد پدر و مادر من گویا علی رضی الله عنه تغذیه زیر را ندانسته و شنیده و لهذا گفت ما سمعت متفق علیه و عن سعد بن ابی وقاص قال انی لاول العرب دمی بسهم فی سبیل الله گفت سعد بن ابی وقاص بدستی من بخت از عمریم که انداخت تیر در راه خدا و پیش از من هیچکس تیر در راه خدا ندانست و آنچنان بود که در اول سال هجرت ابو عبیده بن الحامش را با شصت کس قبال ابوسفیان بن حرب و مشرکان دیگر فرستادند ایشان جمعی کثیر بودند پس میان ایشان حربی نیفتاد جز آنکه سعد بن ابی وقاص تیری بجانب ایشان انداخت و این اول تیری بود که در میان این امت در راه خدا انداخته شد متفق علیه و عن عایشه رضی الله عنها قالت سمع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مقدمه المدينه گفت عایشه بیدار بود آنحضرت حدود وقت قدم آوردن وی مدینه را یعنی در بعضی غزوات لیلته شبی ظاهرا ملاحظه داشت از بعضی اعدای دین سهر کبیر و مقدم نفع دال فقال لیث و جلا صا لکاحو سفی پس گفت آنحضرت کاشکی بگردی نیکو کار گاه بانی کند مرا اذ معنا صوٹ سلاح ناکاه و شنیدیم ما و آواز آلت جنگ را از تیر و گمان و شمشیر فقال من هذا پس گفت آنحضرت کسیت این قال فاسعدت من سعد بن ابی وقاص قال ما جاء بك گفت آنحضرت چه چیز آورد ترا و چه سبب مدی قال وقع فی نفسی خوف علی رسول الله گفت قاعد و در نفس من ترسی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم که تناست مبادا و دین گری کنند با وی و از آری رسانند بخت او سه پس آمده ام ناگاه بانی کنم او را و خدمتی بجای آورم فداک الله رسول الله پس دعا کرد و مر سعد را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فداک نام پسر خواب کرد آنحضرت متفق علیه و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لكل امه امین و هراست را امانت دار است که در حقوق خدا و خلق و نفس

در ستاد و  
سنگر هانگه  
چ



خیاستی کند و امین هذه الامة و این ابن است ابو عبیده الجراح متفق علیک و عن ابن ابی ملکة بن مسم و فتح لام و سکون یا از شایسته را بعین  
قرشی تمیمی کی اهل قاضی بود در عهد عبدالملک بن سیرین از صحابه را در یافته قال بهیئت عایشه و سئل من کان رسول الله صلی الله علیه و  
اله و سلم مستخلفا لواله استخلفه گفت شنیدم عایشه را و حال آنکه پرسیده شد عایشه که گرامی بود آنحضرت خلیفه خود کرد و دانسته اگر فرضاً بجسور خود خلیفه  
میکرد اند کسی را از اصحاب ثالث ابو بکر گفت عایشه ابو بکر را خلیفه میکرد و این فقیل ثم من بعد ابی بکر پرسیده شد عایشه بعد از ان که امیاست  
از ابی بکر ثالث عمر گفت عمر را می ساخت حیل من بعد عمر گفتند کیست بعد از عمر که او را خلیفه می ساخت ثالث ابو عبیده بن الجراح گفت عایشه ابو عبیده بن الجراح  
را می ساخت که این بود و لایق این کار و ابو بکر صدیق رضی الله عنه نیز گفت که مرا با خلافت چه کارست این علی است و عمر است و ابو عبیده بن الجراح بر کار  
ایشان خواهد خد خلیفه سازید پس گفتند از لایق تر کیست پیشتر که در آنحضرت برای کار دین ما پس کیست که موخر کرد و اند ترا در کار دینا و او مسلم و عن ابی  
هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم کان علی حواء روایت از ابی هریره که آنحضرت بود بر که حوا که او را الان جبل نور میگویند و  
آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم پیش از نزول وحی در آنجا نازل شد هو آنحضرت بود و ابو بکر و عمر و عثمان و علی و  
طلحة و الزبیر فخرت الصخرة پس شنید سئد فقال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم اهدا ساکن این غنیمت  
فما علیک الا بقی او صدیق او شهید پس نیت بر تو که پیغمبر یا صدیق یا شهید که عبارتست از عمر و علی و عثمان و طلحة و زبیر که همه شهید شده اند و شما  
طلحة و زبیر در واقعه حرب جمل آنکه در حرب بلکه بیرون آنجا که در مجلس مذکور است و زاد بعضهم و سعد بن ابی وقاص و زیاده کرده اند بعضی از روایات این لفظ  
که سعد بن ابی وقاص یعنی وی نیز بر جراح بود همراه آنحضرت و لم یذکر علیاً و ذکر کرده این بعض علی را و لیکن این شکل است زیرا که سعد بن ابی وقاص مقتول نیت  
و در قصر خود مرده که در وادی عقیق داشت و آورده شد از آنجا و دفن کرده شد به بقیع مگر آنکه داخل صدیق دارند و صدیق اگر چه لقب امیر المؤمنین ابی بکر شد و  
اند عنه ولیکن معنی این مختصر نیت در وی و صادق است بر غیر از صدیقان و سیوطی بطریق متعدده در مناقب امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده که این  
اول کسی است که ایمان آورده و اول کسی است که مصافحه میکند روز قیامت و این صدیق اکبر و فاروق این است یا مراد بشمی کسی است که او را  
ثواب شهید است چنانچه مطبوع و امثال آن و الله اعلم و رواه مسلم و الفصل الثاني عن عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنان النبی صلی الله  
علیه و اله و سلم قال ابو بکر فی الجنة و عمر فی الجنة و عثمان فی الجنة و علی فی الجنة و طلحة فی الجنة و الزبیر فی الجنة و عبد الرحمن  
عوف فی الجنة و سعد بن ابی وقاص فی الجنة و سعید بن زید فی الجنة و ابو عبیده بن الجراح فی الجنة و رواه الترمذی و رواه  
ابن ماجه عن سعد بن زید و یکی از وجوه شهرت و امتیاز این ده کس بشارت جنت اینست که در بشارت ایشان یک حدیث واقع شده با وجوه دیگر که  
گفته اند و الا بشارت مخصوص و منحصر در ایشان نیت صرح بذلك العلماء و اینجا نکته ایست که برای آن متنبه باید شد که ذکر طغای اربعه هر جا که در احادیث و اقوال  
کلا و بعضاً بهمین ترتیب شده و این استنباسی بنده ببل سنت و جماعت حاصل میگردد و اما کما ان آنکه راویان تغییر ترتیب داده و موافق اعتقاد خود آورده  
باشند فاش و کلا ایشان باندک تغییر و تقدیم و تاخیر رعایت میکنند که تا شری و سرایتی ندارد و مقصود آن تغاوتی نمی پذیرد اینجا خود چه نوع کنند عثمان بهمین نیت  
ادامی نماید تحقیق مذکور و تاویل کلام کار مجتهدان و فقهاست قد بر ۲ و عن انس ان النبی صلی الله علیه و اله و سلم قال احکم امی باقی ابو بکر  
مهربان ترین امت من بامت من که بلطف و در فی و موعظت مردم را بخدای خواند و میرساند ابو بکر است و انشدهم فی امر الله عمر و سخت ترین امت دگر  
دین خدا که بغض و شدت و جدال امر معروف و نهی منکر میکند عمر است و اصدقم جله عثمان و راست و صحیح ترین ایشان از روی حیا عثمان است  
صفت حیا را عثمان رضی الله عنه خصوصیتی و امتیازی هست و حیا شعیه عظمی است از ایمان ظاهر اصدق برای آن گفت که حیا کما هی حکم طبیعت بشری نیز  
میباشد اگر چه حکم شرع حق و درست نباشد اما حیا صادق و معتبر است که موافق شریعت و مطابقی حق باشد و فرض هم زید بن ثابت و عالم تر بعلم قرآن  
و موارث زید بن ثابت است که کاتب وحی بود و اناجلار صحابه و جامع و کاتب قرآن بود در زبان ابو بکر و عثمان رضی الله عنهما و اقراهم ابی بن کعب و  
خواننده زمر قرآن را و ما هر تر در تجوید قرآن ابی بن کعب است و وی نیز کاتب وحی بود و او را سید القرامی گفتند و آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم او را سید  
الانصار نام کرده و عمر رضی الله عنه سید المسلمین میگفت و چون سوره لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب نازل شد آنحضرت فرمود که خدا امر کرد  
است که از این تو بخوانم و ترا بشنوا نم گفت و وی رضی الله عنه ای خدا مرا نام برد و گفت آنحضرت فم نام تو برد و ترا بنام تو خواند پس وی را که کرد و آنحضرت صلی الله  
علیه و اله و سلم نیز بکرید و آید و اعلمهم بالحلال و الحرام معاذ بن جبل و داناترین امت بجلال و محام معاذ بن جبل است و وی رضی الله عنه انصار  
است و یکی از بزرگوارترین که حاضر شدند عقبه را و آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم او را مواخات و ابی عبداللہ بن مسعود و قیل به جعفر بن ابی طالب فرستاد  
او را معی و قاضی بن و وی در آنوقت هجده ساله بود و در طاعون عمو اس از عالم رفت و گفت خداوند این رحمت است از تو بر بندگان تو خداوند

معاذ اهل و عیال او را محروم نمایی و آورده اند که در وقت رفتن از عالم میگفت خدا کن خدا که خواهی بغیرت تو چنانکه میدانی که من ترا دوست میدارم یا چنانکه گفت و الله اعلم و این مسعود گفت بودیم که تشبیه میدادیم معاذ را با برهسیم خلیل علیه السلام در ضمن این آیت که کان الله فاعلم و حنیفا و فتوی میداد معاذ در زمان آنحضرت و در زمان ابوبکر و چون همین رفت میگفت عمر رضی الله عنه خالی گذاشت معاذ اهل مدینه را از فقر و حاضر شد و میفرمود الله عنه بدر را و مشاهد دیگر را و در وقت رحلت گفت اصحاب خود را وقتیکه گریه کردند چرا میگریید و چه خبر در گریه آورد شما را گفتند میگرییم بر علی که قطع میکرد و موت تو گفت علم و ایمان قائم انداز روز قیامت بگریه حق را از هر که باشد و در کسید باطل با هر که باشد مناقب و سی وی رضی الله عنه بسیار است خاتمه از حد و احصاء و لکل امه امین و امین هذه الامه ابو عبیده بن الجراح و مربر است و امین این است ابو عبیده بن الجراح است و در روایتی مربر پیغمبر را معنی است و امین بن ابو عبیده است و وی رضی الله عنه قرشی است بهفت واسطه با آنحضرت در قبرین مالک جمع میشود حاضر شد و جمیع مشاهد را همراه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در روز بدر پدر خود را بجهت خدا و رسول خدا گشته و ثابت ماند با آنحضرت روز احد و بر کسید و حلقه مغر که در حصاره مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خلیه بود بدان خود پس افتاد از جنت زوری که کرده دندان وی و وی نیز در طاعون غمراش رفت از عالم و در زمان عمر بن الخطاب و نماز کرد و بروی معاذ بن جبل میگفت امیر المؤمنین عمر در روز موت خود اگر ابو عبیده بن جراح میبود میسپردم این کار را بوی یعنی خلافت را یا خجسته را یا بست مشاورت وی تفویض میکردم و الله اعلم و او احمد و التومندی و قال هذا حدیث حسن صحیح و وی عن معمر بن قتاده مرسلا و روایت کرده شده است از معمر بن قیس و سکون عین از قتاده بطریق ارسان و فیه و در حدیث معمر آمده است و اقتضاهم علی و قاضی تر و حکم کننده و بحق از امت من علی است و لهذا عمر رضی الله عنه بی مشا و رت و فتوی وی رضی الله عنه حکم نمی نمود و اگر حاضر نبود می توقف میکرد و میگفت قضیه لا ابا حسن لا و عن الزبیری قال کان علی بنی صلی الله علیه و آله و سلم یومر احد ذرغان روایت از زبیر رضی الله عنه که گفت بود بر آن حضرت روز غزوه احد و در آن بین بجهت غایت شجاعت و قوت اقدام وی صلی الله علیه و آله و سلم بود در حرب و هر که شجاع تر است و غنم تر بود و در کارزار بیشتر و سلاح او و استعداد او برای جنگ زیاد تر و از اینجا معلوم میشود که احتمال الحاق و مباشرت اسباب منافات بتوکل ندارد زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سید المتوکلین بود با وجود آن این چنین میکرد و توانا که امثال این امور برای تعلیم امت میکرد و باشد تا تحقیق آنست که اینها ناشی از عبودیت محض و امثال او است فلهذا فی الحکم پس برخاست آنحضرت متوجه شد بجانب منکی بزرگ که آنجا بود تا بروی برآید و بنشیند و آرام گیرد و فلم یستطع پس توانست از جنت کوفتها که رسیده بود ففقد طلحه تحت پریشست طلحه زیر آن حضرت با وجود آن جراحت و وزنها که داشت حقاسنوی علی الصحره تا آنکه آمد و قرار گرفت آنحضرت بر صخره و این صخره و صیل جبل احد است معلوم و معروف فنهضت رسول الله بر شینیم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یقول میگفت اوجب طلحه واجب کرد و انید طلحه برای خود و بهشت را با بن علی که بجهت خدا و رسول خدا کرد و او التومندی و عن جابر قال نظر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الی طلحه بن عبید الله گفت جابر رضی الله عنه نظر کرد آنحضرت بجانب طلحه قال من احب ان یظلم الی رجل یشی علی وجه الارض و فقد قضی نجهه گفت آنحضرت کسی که دوست دارد که نظر کند بسوی مردی که میرود بر روی زمین و حال آنکه تحقیق مرده است و یا منتظر مردن است یعنی اگر کسی خواهد که مرده را ببیند که بر روی زمین میرود و فلینظر الی هذا پس باید که نظر کند بسوی این اشارت بطلحه است رضی الله عنه و فی و ایتة و در روایتی باین لفظ آمده است که من سره ان یظلم الی شهید عیسی علی وجه الارض کسی که کشا و میکرد و اند او را که نظر کند بسوی شهید که میرود بر روی زمین فلینظر الی طلحه بن عبید الله پس باید که نظر کند بسوی طلحه بن عبید الله و تحقیق لفظ قضی نجهه آنست که نخب بنون و حاء و حاء و معمره و معنی نذر موت و اجل آید و در آیت کریمه من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نجهه و منهم من یظلم و معنی تفهیر کرده اند یعنی از مسلمانان مردانند که راست گردانیدند بر چه عهد بستند با خدا پس بعضی از ایشان او کردند و وفا نمودند و ندانند کسی که بجان سپاری در راه خدا کرده بودند یعنی مردند در راه خدا و بعضی انتظار آن دارند و در حدیث نیز حمل بر مردن معنی درست است و ظاهر و ثانی است چنانکه در روایت دیگر آمده شهید میشی علی وجه الارض و به حقیقت این اشارت است بموت اختیاری که حاصل میکرد و اهل سلوک و ارباب قفا را یا مردن بموت غیبی است از عالم شهادت باستخراق رذکر خدا و مشاهد ملکوت و انجذاب بجناب قدس و سی سجا و این نتیجه موت اختیاریت و سیدی الشیخ علی متقی رحمة الله علیه را رساله ایت مسمی بهدایه ربی عند فقد المرئی که در آنجا بیان موت اختیاریت و سبب آن کرده اند و حضرت شیخ عبدالوهاب متقی میفرمودند که یکبار در مکة معظمه شهرت یافت که شیخ علی متقی وفات یافتند مردم شنیدن این خبر دویدند و بجانقا شیخ رسیدند شیخ را دیدند تازه و حرم سلطنت نشسته بر یار و فرمودند که اگر یکی آن عالم را دیده و احوال آن را مشاهده نماید و خبر دهد لاجرم تقدیر خبر را باید کرد و یاران باید که بدانند که ما را بآن عالم بردند و آن عالم را دیده و آدمیم اکنون یاران هم تو بکنند و ما هم تجدید تو میکنیم ولیکن دخولت بکافکنه که این خبر نشان قبولی کار و تمامی و زینش

است که در کتب موت اختیار می کردیم روایه الثرمذی ۵ و عن علی رضی الله عنه قال سمعت ابا فی من فی رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول گفت علی مرتضی شنیع گوش من از دهان آنحضرت که میگفت طلحه و الزبیر جاری فی الجنة طلحه و الزبیر و سبیه من اند و بیست روایه الثرمذی و قال هذا حدیث غریب ۶ و عن سعد بن ابی وقاص ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال یومئذ یعنی یوم احد روایت از سعد بن ابی وقاص که گفت آنحضرت یعنی برای وی در آن روز یعنی روز احد اللهم اشدد رمیته خداوند افری و ستودا کردن تیر اندازی او را واجب دعوت و پاسخ ده و قبول کن دعای او را مناسب جابت دعا قوت رمی ظاهر است که تعبیر از دعا به تیر کرده اند چنانکه گفته است ۷ از هرگز تیر دعا می کشم روان ۸ و گویا جابت دعای وی رضی الله عنه اثری از اصابت رمی وی بود که تحت در را و خدا که در روایه فی شرح السنة ۹ و عنده ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اللهم استجب لسعد اذا دعاك و هم از سعد بن ابی وقاص روایت است که آنحضرت گفت و دعا کرد خداوند قبول و پذیرا کن مرعد را وقتی که دعا کند ترا روایه الثرمذی ۸ و عن علی رضی الله عنه قال ما جمع فی الله صلی الله علیه و سلم اباه و امه الا لسعد گفت علی مرتضی رضی الله عنه جمع نکرد آنحضرت پدر و مادر خود را برای هیچیک مگر برای سعد قال له یوم احد گفت آنحضرت مرعد را روز احد ام فداك ابی و امی تیر انداز فدای تو باد پدر و مادر من و قال له انما لها الخلام الخ و گفت آنحضرت مرعد را تیر بنداز ای کوک تو نا و جز و بفتح ما و حمله و زامی مفتوحه و او شده دورا و آخر و بسکون زامی و تخفیف و او نیز آمده فی الصراح حمود کوک رسیده و زورمند شده و جز و زامی یعنی پشته خرد از زمین نیز آمده و بود و رمی رضی الله عنه جوان کرد دست و اسلام آورد و در دست ابی بکر صدیق و بود در آن وقت هفده ساله روایه الثرمذی ۹ و عن جابر قال اقبل سعد فقال النبی صلی الله علیه و سلم هذا خالی روایت از جابر که گفت پیش از سعد بن ابی وقاص پس گفت آنحضرت این خال من است معنی بر او در فلی فی امر خاله پس با یکدیگر پیدا مردمی خال خود را یعنی برابر این خال که من دارم و مانند او روایه الثرمذی و قال یكف جابر در توجیه فتن آنحضرت سعد را خال خود و كان سعد من بنی زهرة و بود از بنی زهره که محله از قریش است اولاد زهره بنت کلاب و كانت ام النبی صلی الله علیه و سلم من بنی زهرة و بود و در آنحضرت از بنی زهره فذلك قال النبی پس از آنجست گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعد از خالی این خال من است و فی المصابیح فلیکرم من پس با یکدیگر گرامی دارد و در خال خود را چنانکه من اگرام می کنم خال خود را بدل فلیونی و بدل لفظ فلیونی و بعضی گفته اند فلیکرم تصحیف است و الله اعلم ۱۰ الفضل الثالث عن قیس بن ابی حازم حال او در حدیث ثانی از فضل اول گذشت قال سمعت سعد بن ابی وقاص یقول انی لاول رجل من العرب رمی بهم فی سبیل الله گفت قیس شنیع سعد را که میگفت بدستی که من نخستین مردی ام از عرب که انداخت تیر در راه خدا و دایتنا نفرز مع رسول الله و میدانم من خود را و دیگر اصحاب پیغمبر خدا را که نیز سیر ویم همراه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و ما لنا طعام الا الحبله و ورق السم و بنو ما را خورش مگر حبله بنهم حافض آن و سکون موحده و آن دانسته بود ما را طعام مگر بر کس سمر بفتح سین و ضم میم نام درختی است مشهور و اعدا و سمره است و آن کان احدنا لیضع کاتضع الشاة بتحقیق بود یکی از ما که بینما یعنی پشت خشک یعنی چنانکه بیند گو سپند ما له خطا و حال که نیست افکنده را آلودگی و آمیزش بعضی اجزای او بعضی از جهت خشکی نثار اصیبت بنوا سعد قهر زنی علی الاسلام بستر گشتند بنوا سعد که واقف میکردانند و تعلیم میکنند مرا احکام اسلام و قهر یعنی توقیف آمد یا قهر و تادیب و توبیخ میکنند مرا بتقصیر در حق اسلام و اصل قهر یعنی رد و منع است و بمعنی نصرت دادن نیز می آید چنانکه در قول حق سبحانه و تعزیه و توقیر و زیرا که ناصر شیع میکند از تصویر دشمنان او ما را با سلام اینجا نماز است که لفظ جثا ذن و ضل علی بر این تحقیق نمیدانم و زیان کار گشتم و کم شد عمل من یعنی هرگاه بنوا سعد مرا احکام اسلام و آداب نماز تعلیم کنند با این سابقه که من در اسلام دارم دیگر مرا امید فلاح و هدایت چه باشد و کافوا و شوا به الی عمر و بود و ندید بنوا سعد چینی کرده بودند و نکایت برده از سعد بن ابی وقاص نزد امیر المؤمنین عمر و بود و دوی عامل عمر رضی الله عنه بر کوفه و قالوا لا یحسن بصلی الله علیه و سلم گفت و ندید که نمیکند وی نماز را پس عمر تهدید کرده فرستاد او را و دوی نزد عمر کشف حقیقت حال کرد پس تصدیق کرد او را و گفت کما ان من همچنین است که تو میکونی و در کرد بر بنی اسد و مراد بنی اسد افلا و زبیر بن العوام بن خویلد بن اسد اند و از اینجا معلوم میگردد که فخر علم و فضل و اطوار کمال خود را به بیان واقع از برای مصلحت دینی و دفع عار و منقصت در دین جایز است و صحابه را رضی الله عنهم مفاخرت میان خود بوده و جهت اغراض صحیه صامع متفق علیه ۲ و عن سعد قال دایتنی و انا ثالث الاسلام و در صحیح بخاری تقدیر این بر آینه تحقیق میدانم من خود را و من سیوم اهل اسلام بودم و در روایت بخاری و انا ثالث الاسلام بنهم ثانی یعنی شایسته اهل اسلام مقصود یکی است یعنی دو کس عثمان شده بودند سیوم من سلمان شدم و گفته اند که مراد وی از آن دو کس ابو بکر و خدیجه است و صواب آنست که مراد سیوم مردان بلکه مردان احرا است و در استیجاب گفته که دوی به هم گفت کس است مراد بدان عامتر از مرد و زن و آزاد و بنده است و ما اسلم احد الا فی الیوم الذی اسلمت فیه و اسلام بنوا سعد و یکی که در روزی که اسلام آورد من

در آن روز و گفته اند که هیچ کس درین کلام شامل او نمیگردد یعنی یافته نشد اسلام از هیچ کس مگر روزی که اسلام آورد و من در آن روز که در آن روز مسلمان می یافتند که منم و لقد مکثت سبعة ايام وانی لثلاث الاسلام و تحقیق در آن که من هفت روز و حال آنکه یک مسلمانان بیوم یعنی اسلام آورد و من بعد از دو کس و بعد از آن هفت روز گذشت که کسی در آن هفت روز اسلام نیاورد و بعد از هفت روز اسلام آورد هر که آورد و همچنین تغییر کرده است این حدیث را طبری فخره رواه البخاری ۳ و عن عائشة ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان يقول لثلاثة روايت میکند عائشة که آن حضرت میگفت روزی که خدا را آن امر کن مما یعلمنی من بعدی بدستی که کار شما و حال شما از جنس خیریت که در اندیشه می انداخته مرا بعد از من که حال شما چه خواهد شد و مردم شما چه خواهد خواستند کرد و که متکفل و مقصدی مهمات حیثت شما خواهد شد و توفیق بدان خواهد یافت و لن یصبر علیکم الا الصابرون الصدیقون و صبرخواهند کرد بر شما و تفقد احوال شما که آنها کی که کامل اند و صبر و صبرخواهی و عادات ایشانست و کامل اند در صدق معامله و ادای حقوق قالت عائشة یعنی المتصدفین گفت عائشة مراد میدارد آنحضرت ازین صابران و صدیقان صدق دهندگان و خیر کنندگان را زیرا که سوق کلام از بهر نفقات ایشان است فقالت عائشة لابی سلمة بن عبد الرحمن بهتر گفت عائشة صدیقه از برای شکر گذاری و اظهار منت داری عبد الرحمن بن عوف به سپردی که این مسئله است و از کبریا بعین است سقی الله اباک من سلسبیل الجنة بنوشاند خدا تعالی پدر ترا از چشمه که در بهشت است و سلسبیل نام چشمه است در بهشت و در قاموس گفته سلسبیل نهر جنت و چشمه جنت و سلسبیل الحیة نیز روایت معنی آب سرد و آب روشن و خوش که بکجوروان و فرو شود و سلسال الحیة نیز معنی سلسبیل و سلسال الحیة نیز آمده معنی شراب بار و بعضی گفته اند خالص صافی از خض و خاشاک و تیرگی طبعی گفته که یا در سلسبیل زیاده شد تا کله غاسی گشت و ولالت بر غایت سلاست کرد و قدر و کان ابن عوف قد تصدق علی مهمات المؤمنین و بود عبد الرحمن بن عوف که بتحقیق تصدق کرده بود بر بنابر آنحضرت بحمد یقه بیعت با دجین الفابی باغی که فروخته شد بچهل هزار درهم یا دید و الله اعلم رواه الترمذی ۴ و عن ام سلمة قالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم یقول لا زوجة لک بعد ان حضرت که میگفت برای زنان خود ان الذی یجو علیکم بعدی هو الصادق البکر یعنی که بدین شما را بگفتمای دست خود و شتر کند بر شما اموال بعد از من اوست صادق بگو کار اللهم امق عبد الرحمن بن عوف من سلسبیل الجنة خداوند بنوشان عبد الرحمن بن عوف را از چشمه بهشت ظاهر است که این کلام ام سلمه باشد چنانکه در حدیث سابق از عائشه مذکور شد و بعضی گفته اند که این کلام آن حضرتست زیرا که وی صلی الله علیه و آله و سلم دست و دگرگونی رضی الله عنه احسان فی بازواج مطهره بوجود خواهد آمد و در این معجزه آنحضرت رواه احمد و عن حذیفه قال جاء اهل بخران الی رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم روایت از حذیفه بن الیمان که از کبار صحابه و صاحب سر رسول الله بود گفت آمدند اهل بخران بفتح نون و سکون جیم نام موضعی است بین که در سال و بهم فتح شد و در نهایت گفته موضعی میان حجاز و شام بسوی آنحضرت فقالوا لکن قد یا رسول الله ابغض الینا و جللا امینا بفرست بسوی ما مردی این که در حق ما بغیانت راضی باشد قال لا بعش الیکم و جللا امینا حق امین فرمود آنحضرت بر آینه میفریم بسوی شما مردی امین ثابت در امانت فاستشرف لها الناس پس نگران شدند و منتظر گشتند بجهت این کلمه یا برای این لاریت و امانت مردم که کلامی را خستیا رکنند و کدام کس با بن منصب شرف و ممتاز کرد و وقال و گفت حذیفه فبعثت با عبیده بن الجراح پس فرستاد آنحضرت با عبیده بن الجراح را متفقون علیه ۶ و عن علی رضی الله عنه قال قیل گفت امیر المؤمنین علی گفته شد با آنحضرت یا رسول الله من یؤمن بک کرا امیر کر و ایمم ما بر خود عهد از تو قال ان یؤمنوا با بک و یخضعوا امینا و اهدانی الدنیا گفت آنحضرت اگر امیر میکردید ابوبکر را می باید او را امانت داری و در حقوق دین رغبت نکنند و در دنیا و اعبانی الاخرة راغب در کار آخرت و ان یؤمنوا و اعبرتمجدوه قویا امینا لا یخاف فی الله لومة لائم و اگر امیر می سازید عمر را می باید او را توانا و محکم و امانت دار که غیر سر و در اجرای احکام دین خدا طاعت هیچ طاعت کننده را و ان یؤمنوا و اعلیا و لا ادا که فاعلین و اگر امیر می سازید علی را و فیدا نعم و فنی بنیم شما را کننده از آنجمله و هادی ما مهدی یا می باید او را راه راست نمایند راست یابنده باخذ بکم الصراط المستقیم میگردد و میر و شما را راه راست حدیث دلیل است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بتضییع و تعیین نکرده بر خلافت پیچکی و ظاهر آن میباید که مراد با میر بعد از آنحضرت بواسطه باشد و درین حدیث ذکر عثمان رضی الله عنه نیست و بعضی گفته اند که شاید آنحضرت ذکر کرده نبیان کرده باشد و الله اعلم رواه احمد ۷ و عنده قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم رحم الله ابابکر و جونی ابنته رحمت کند خدا تعالی ابوبکر را که کفاح کرده و او را و دختر خود را و جانی الی داد الطیفة و بر داشت و سوار کرد و مرا بر ناله و مرا فقت کرد و آورد بسوی دایره هجرت آورد و گفته اند که ابوبکر صدیق رضی الله عنه و ناله پرورده و طیار کرده و داشته بود و که تا کی امر به هجرت شود پس یک ناله زد و آن حضرت آورده گفت یا رسول الله این را اختیار کن و سوار شو فرمود و سوار شوم که اگر بفروشی بدست من و بی آن اختیار نکنم پس بهشت مدد بهم بخزید و قرض کرد و حصصی فی انصار و صحبت داشت و در غار و اعتق بلا لای من ماله و از او که بلال را از مال خود یعنی در خدمت من گذاشت یا اصل خریدن بلال با آن قوت و کمال ایمان نمائی است و اصل





خرد بودند در آن زمان و فاطمه پس آنحضرت و علی پس فاطمه سبحان الله این چه وقت و چه کسانند از باب اینوقت و امر کرد آنحضرت بایشان که چون من  
دعایم شأین کونید و چون پیشوای ترسیان ایشان را دید گفت با قوم خود وای بر شما من می بینم این رویها را که اگر از خدا درخواست کنید که او را از جای کنه  
بر میکند تا چه انداختی در آنوقت بروی ایشان تافته بود که کافر سیکانه آنرا دریافت و از جای رفت مؤمن محب یحیی را که بان فراتناست چه حال شما  
عرفه من ذاق پس گفت این ترسانها را مباد که نکند بایشان و اگر نه ملاک میشود و این پنج برکنده میشود پس بقیه و جبرائیل و اوروند و جزیه قبول کردند و چون  
مناسبت معنوی در درون نداشتند مسلمان نشدند بیت مجوه از هر قول و سخن است بوی جنسیت پی دل بردن است فرمود رسول خدا صلی الله  
علیه و آله و سلم اگر مباد که میکردند ایشان مسخ کرده میشدند قرده و خنازیر و اقش میشد بر ایشان تمام وادی و این پنج برکنده میشدند و میوه خند تاب برندگان  
بر در خان ۲ و عن عائشة قال خرج النبی صلی الله علیه و آله و سلم غداً گفت عایشه رضی الله عنها بیرون آمد آنحضرت در یک بادادی و علیه مرحا  
مرحل و حال آنکه بر آنحضرت کلیمی بود که در وی نقش مابود من شعر امود از موسی سیاه مرط کبریم و سکون را یکم از صوف باخرا که بر میان بندند در محل بزم  
بیم و فتح حار حمله شده و آنکه در وی نقش ماباشد و بعضی بجهنم نیر روایت کرده اند یعنی آنکه در آن نقش محل یعنی دیکت آینه باشد و اما تفسیر و تفسیر مردان خطا  
است مگر آنکه پیش از تحمیم بقا و برایش نجاء الحسن بن علی پس آمد اما من حسن فادخله پس در آورده آنحضرت او را ثجاء الحسین پسر آمد اما من حسین فدخل  
معه پس در آمد حسین با حسن ثجاء و فاطمه پسر آمد فاطمه فادخلها پس در آورده آنحضرت فاطمه را ثجاء علی پسر آمد علی فادخله پس در آورده او را  
ثجاء اما یزید الله لیدهب عنکم الرجس اهل البیت بیظهر که تطهیر افی خواهد خدا تعالی مگر آنکه دور کرد اند از شاپیدی کانیان را ای اهل بیت  
نبوت و پاک کرد اند شما را پاک کرد اندین دوا مسلم ۳ و عن البراء قال لما توفی ابراهیم قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان  
له مريضاً فی الجنة کنت برار بن عازب که صحابی مشهور است بهنگامی که وفات یافت ابراهیم پسر آنحضرت که از ماریه قطیه بود و از احوال آن در باب کتف  
مجمعی گذشته است گفت آنحضرت که بدینستی مراد او را شیر دهنده است در بهشت یعنی وی را در بهشت در آورده اند و شیر دهنده را بروی گذاشته دوی  
رضی الله عنه در مدت رضاع از عالم رفته بود و بعضی تاویل کرده اند و تمام رضاع تمام کرد اندین حق تعالی لذت حنت و نعیم آن مراد را گویا که بجای رضاع  
است و اندک علم بحقیقه الحال و مریض بزمیم و کسر ضامحه است یعنی شیر دهنده و بفتح هر دو نیز روایت است معنی شیر دادن و بعضی از قوم صوفیه  
قدس الله سر ابراهیم باین حدیث اشارتی بر ترقی بعد الموت یافته اند و این سله مختلف فیه است و در محل خود در وی شکل کرده ایم و مختار بزر و این در پیش نبوت  
آنست و اندک علم دوا البنادی ۴ و عن عائشة قالت کما ازواج النبی صلی الله علیه و آله و سلم غداً گفت عایشه بودیم که از او  
پس بریم نزد آنحضرت فاطمه پس روی آورد و فاطمه رضی الله عنها ما تخفی مشیتها بکسریم من مشیت رسول الله نهان نبود و مختار بنو دهبیت  
روایت فاطمه از روش و رفتار پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که وی رضی الله عنها مشا بود و در سمت و بهیت و راه و روش آنحضرت صلی الله علیه  
و آله و سلم و در روایات آمده است که چون وی رضی الله عنها نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم می آمد پس می ایستاد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بوسه میداد  
او را و چون آنحضرت نزد وی می آمد وی نیز همین میکرد و فلما قال پس هنگامی که دید آنحضرت فاطمه را گفت مرحبا یا بنی فرائی و گشاد باد بدختر من  
فراجلها پسر بنشاند آنحضرت فاطمه را و سادها پسر سخنی گفت با وی پنهانی فیکت بکاء شدید پس بکسیت فاطمه را بریق سخت فلما دای خوفا  
سارها الثانية پس هرگاه که دید آنحضرت اندوگین خطه را سخنی گفت با وی پنهانی دوم بار فاذی تفضلک پس ناگاه فاطمه میخندد و این در ایام مرض موت  
یا قریب آن ایام بود فلما قام رسول الله پس چون برخاست پیغمبر خدا از آن مجلس صلی الله علیه و آله و سلم سالها نعمایا دلک پس میگید عایشه  
پرسید من فاطمه را و گفتم چه چیز سخنی پنهانی گفت آنحضرت با تو قال گفت فاطمه ما کنت لا تخفی علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سره  
نستم من که پراکنده و آشکارا کردم بر آنحضرت سر او را افشا پراکنده کرد اندین خبر در نیجا استجاب انعامی اسرار کبار و احباب است  
از اغیار و همین است مستند در کمان میدان اسرار مشایخ را فلما توفی قلت عزمت علیک بما لی علیک من الحق پس چون وفات یافت  
آنحضرت گفتم من یعنی فاطمه سوگند میخورم بر تو بچیزی که مراست بر تو حق صحبت و محبت مادمی لما الخبر توفی نمی گذارم ترا مگر آنکه خبر دوی تو مرا  
قال اما الآن فنعیم گفتیم ما اکنون که آنحضرت از عالم رفت پس آمی میکیم اما حین ما دفنی فی الامر الاول اما هنگامی که پنهانی گفت مرا  
در بار اول فانه خبری ان جبرئیل کان یباعد صفا القرآن پس بدینستیکه آنحضرت خبر داد مرا که جبرئیل بود که مقابل میکرد و قرآن را میخواند بمن قرآنی  
بطریق بدست چنانکه حافظان باید میخواندند کل سنه مره بر سال یکبار و آن در رمضان میبود و اندک عارضی به الهام مرتب و بدینستی جبرئیل صحاب  
گرموز قرآن مسال دو بار و لا اری الاجل الا فاقرب و کمان منیر من مدت حیات را مگر آنکه نزدیک آمده است سپهری شدن آن زیرا که معاصرین  
دو بار برخلاف معاد و شعر بوحیت بحفظ القرآن و حفظ احکام اوست تا کامل شود امر دین و تمام کرد و نعت فاتقی الله پس تقوی کن و پیغمبر

نمایان است

کرمی فاطمه از جرع و اصبر و صبر کن فانی ضد السلف لئلا تک پس بدستی من نیکو پیش رنده ام من برای تو سلف پدران و قرابتان و در گذشت  
فبکیست پس چون آنحضرت خبر وفات خود داد و اگرستم فلان دای جزعی سادنی الشانیه پس بنکامی که وید آنحضرت ناشکیبا فی مرکز و دیگر قال  
یا فاطمه الا توضین ان تكون سیده نساء اهل الجنة گفت آنحضرت ای فاطمه راضی هستی که با منی تو بهترین زنان از میان زنان بهشت او  
نساء العالمین یا گفت سیده نساء العالمین یعنی دل تنگ مباش و از خدا راضی و شاکر باش که ترا این مرتبه داده است و فی وایه و در روایتی این  
چنین آمده که گفت فاطمه منادی فاطمه فی انه یفضل فی وجهه فبکیست پس سخن پنهانی گفت آنحضرت مرا پس خبر داد مرا که وی قبض کرده میشود  
درین در و وی که دارد پس کرستم من شرمسار دنی فاطمه فی انی اول اهل بیته ابتعد فضیلت بستر نمانی گفت مرا پس خبر داد مرا که من بخیرین اهل  
بیت اویم که در پی میروم و او را یعنی بعد از وی زود و از عالم میروم من پس خندیدم من و آنچه تخفیف است و بقتد بدین روایت است متفق علیک بدانکه این  
صدیقه دلالت دارد بر فضل فاطمه بر تمامه نساء و منونات حتی از مریم و آسیه و خدیجه و عایشه هم چنین گفته است سیوطی و در بعضی احادیث مریم بنت عمران  
را از عموم نساء که زمره ارضی الله عنها برایشان تفضیل داده است ثنا کرده است و در حدیث دیگر آمده که مثل فاطمه درین امت مثل مریم است و قوم خود یعنی فاطمه  
از غیر خود و آنکه اختلاف این اخبار محبت تدبیر اطلاع آنحضرت بود صلی الله علیه و اله و سلم بر فضیلت فاطمه بوسی و اعلام پروردگار تا آخر عموم فضل وی  
بر تمامه نساء عالم ثابت شد و الله اعلم و بعضی از علی عایشه را فضل نهد بر فاطمه از جهت آنکه عایشه با پیغمبر در بهشت باشد و فاطمه با علی و لا بد مقام و نگاه  
پیغمبر علی و اشرف از مقام علی است و لیکن در احادیث واقع شده است که آنحضرت با فاطمه خطاب کرد که من و تو و علی و حسن و حسین در یک  
مکان و یک مقام خواهیم بود و نیز میگویند عایشه مجتهده بود و در زمان خلفای اربعه فتوی میداد و اجتهاد میکرد و سیوطی گفته قادی میگوید در جای  
سنة مذنب است اصح مذنب آنکه فاطمه رضی الله عنها افضل است از عایشه رضی الله عنها و بعضی مساوات رفته اند و بعضی در توقف قائده و سترونی  
از خفیه و بعضی شافیه توقف مایل ترند و چون مالک را از ان پرسیدند گفت فاطمه بضعة من النبی فاطمه گوشت پاره پیغمبر و لا افضل علی بضعة من  
رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم احد فضیلت نمی خورم من بر یک پاره پیغمبر بچسبم را و امام سبکی فرموده است که آنچه بخار و دین ماست آنست که گفته  
افضل است بعد از وی مادرش خدیجه بعد از ان عایشه رضی الله عنها من اجمعین و در خدیجه و عایشه نیز اختلاف دارند و بعضی است که حیثیات مختلف  
اند و بعضی فضیلت بمعنی کثرت ثواب دارند که علی اعتبار کرده اند و لیکن بچسبم بچسبم شرف ذات و طهارت طینت و پاکیزگی جوهر و مقام و حسن و  
حسین زسد و الله اعلم و عن المسود کبریم و سکون بین حمله بن مخنثی مة نفعیم و سکون خارج صحنه صحابی صغیر است و ولادت یافت مکه بعد از  
حجرت بدو سال و قدوم آورد و بدین سندشان ان رسول الله و ایت میکند پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم قال فاطمه بضعة منی  
فاطمه گوشت پاره من است بضعة نفعیم با و کسر ضا و صحنه پاره از گوشت و سبکی تهلل کرده است باین که هر که دشنام کند فاطمه را کافر شود و فی انضیه  
ان غضبنی یکدیگر دشمنم کرد و او را دشمنم می کرد و از جهت مکان حرمت و اتحاد و فی وایه یونانی ما اذ اهلای می آید و ناخوش میکرد اند و امر چیزی که  
بد می آید و ناخوش میکرد و اند او را و یونانی ما آذاها و آزار میکند چیزی که آزار میکند او را متفق علیک و در روایات آمده است که حارث بن هشام را  
ابو جهم خواست که تزویج کند دختر ابو جهم را که نامش عذرا بود و بجای بر ابی طالب و در روایتی آمده که علی خواستکاری کرد و او را از علم و که حارث بن هشام  
است و استشاره کرد و از ان حضرت صلی الله علیه و اله و سلم فرمود هرگز اذن نکم بآن و غضب آمد و این حدیث فرمود و گفت من حرام نمیکردم و هم حلال  
و حلال نمیکردم حرام را و لیکن هرگز جمع نشود دختر و دوست خدا و دختر دشمن خدا در یک جای علی مرتضی آمد و عذر خواهی نمود و گفت من هرگز نکم  
چیزی را که ترا ناخوش آید یا رسول الله و مر این حدیث را طرق کثیره است و عن زید بن ارقم صحابی مشهور است غزوات بسیار همراه آنحضرت  
کرد و موافق ابی بن سلول را اخبار کرده و باعث پیوسته از جا رک المنافقون شده و فی از خواص علی مرتضی بود رضی الله عنه قال گفت  
قام رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم یوما فینا خطیبا بماء یدعی خباب بن مکلف و المدینة ایستاد آنحضرت بخطبه روزی میا  
ما در موضعی که دماخا ابی بود که خوانده میشود و او را خیم بضم غا و تشدید میم و غدر بضم که سابقا در باب مناقب علی مرتضی مذکور شد عبارت از ان  
است غدر بضم آس و غم نام آن موضع است و آن آبراهم غدر میخوانند و این موضع میان مکه و مدینه است تخفیف بضم جیم و سکون حاء عطیه  
بوفاک نام موضعی مشهور است فجد الله و اثنی علیه پس سپاس گفت آنحضرت خدا را و تپاش کرد بر وی و وعظ و پند داد و ذکر و تذکیر کرد و تو  
و عقاب خدا عز و جل یا داد الله قال بک گفت آنحضرت اما بعد الا ایها الناس اما بعد خدا دان و آگاه باشید ای مردمان انما افادتم و مشک ان  
یا نبی رسول ذبی نیتم من کلامی نزد یکت که باید از فرستاد پروردگار من یعنی ملک الموت که بیدن تانند کینه فاجیب بپل جابت کتم من قبول کتم لمر  
پروردگار را و در واقع قریب بود اهل آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم این واقع در آخر ذی الحجه بود بعد از رجوع از حجة الوداع و رحلت او در ربیع





و هو علی الناس مؤد و علیهم الخی و حال آنکه آنحضرت روی می آورد بر مردم کباب و بر حسن بن علی بار دیگر یعنی کبابی بجانب مردم تنگ و برای وعظ و نصیحت و کبابی بجانب و غنی اند روی شفقت و محبت و یقول ان ابی هذا مسید و میگوید آنحضرت بد رستی این پسر من سید است گفته اند سید آنکه فایده باشد در نیکی و بعضی گفته اند سید آنکه غالب نماید بروی غضب یعنی عظیم و اطلاق سید بر عانی بسیار آمده و مبنی و مالک و شریف و فاضل و کریم و عظیم و متحمل اندامی قوم و در پیش مقدم و فعل الله ان یصلح به بین قشتین عظمتین من المسلمین و امید است که خدا صلح در بسبب میان دو جماعت بزرگ از مسلمانان اخبار است از آن حضرت از تفرق مسلمانان بد و مرقه ذوق با حسن و فقره با معاویه و امام حسن اخی بود بخلافت زیرا که شش ماه باقی مانده بود از سی سال که آنحضرت خبر داده بود بقول خود که الخلافة بعدی ثلاثون مسنفة پس شفقت و رحمت بر امت بد خود او را بر آن داشت که ترک دنیا کرد و در غبت مدلت آنجهان نمود و روایت کرده اند که گفت نمیخواهم که یکقطره خون از امت محمد رحیمه شود و این حدیث دلالت دارد بر آنکه بد و فقره بر پلست اسلام اند با وجود دیگر یکی نه بر حق بود و اهل سنت و جماعت را صلح امام حسن رضی الله عنه دلیل است بر صحت امارت معاویه و یقیناً ۱۱ و عن عبد الرحمن بن ابی نعم بنم نون سکون عین جمله تاسی زاهد عابد فاضل ثقة است از عباد کوفه بود و همیشه بر کسبکی صابر بود و حجاج او را گرفت و در خانه ناریک در آورد و در رب و بعد از پانزده روز بر او تائب شد و اگر مرده باشد دفن کنند و دیدند ایتاده نماز میکنند پس سرزاد و گفت بروم چرا که خواستی قال سمعت عبد الله بن عمر و سالد رجل عن المحرم گفت شنیدم بن عمر را و حال آنکه سوال کرده بود او را مردی یعنی از اهل عراق از حکم محرم قال مشیئة احسبه قتل الذباب گفت شعبه که راوی این حدیث است از عبد الرحمن کمان میبرم که بر سید از حکم محرم که میکشد کس را یعنی اگر محرم کسی را بکشد جزای آن چیست و چه لازم می آید بروی دم یا صدقه یا هیچ چیز لازم نمی آید قال اهل العراق یسألونی عن الذباب گفت ابن عمر را عرض میبرند مرا از جزای کشتن کس و قد قتلوا ابن بنت رسول الله و تحقیق گشته اند پسر دختر پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یعنی لعلم حنین را و قال رسول الله و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هار حجاجی من الدنيا یقع نون و تشدید یا مفتوحه حسن و حنین و در حاکم من اند از دنیا و ریحان بمعنی رحمت و راحت و رزق آید و ولد را نیز ریحان باین معنی گویند و بمعنی کیه خوشبو و باین معنی نیز تشبیهها اطلاق بر ولد میتوان کرد و ریحان تاسی و ریحان تاسی و کسب نون و سکون یا نیز روایت است و طبعی گفته که موقع لفظ من الدنيا مثل قول اوست می دنیا کم در حدیث جب الی من دنیا کم و او الهجادی ۱۲ و عن انس قال لم یکن احدا مشبه بالنبی صلی الله علیه و آله و سلم من الحسن بن علی گفت انس بن خدیج یکی مانده تر با آنحضرت از حسن بن علی و قال فی الحسن ایضا کان اشبههم برسول الله و گفت انس در امام حسین نیز بود مشبه ترین مردم به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم معنی نسبت بروم دیگر جز حسن و در فصل ثانی از حدیث علی رضی الله عنه باید که حسن مشابه تر بود از سینه تا سر او حسین پایان تر از آن و او الهجادی ۱۳ و عن ابن عباس قال ضمنی النبی صلی الله علیه و آله و سلم الی صدره فقال اللهم علمه الحکمة گفت ابن عباس فراموش آورد و پیوست مرا آنحضرت سینه خود پس گفت خداوند تعلیم کن او را علم و حکمت و معرفت حقایق اشیا و عمل بد آنچه سزاوار است و بعضی گفته اند درست کرداری و است گفتاری و فی دوایه علماء الکتاب تعلیم کن او را که شامل تمامه علم و حکمت است دعاه الهجادی ۱۴ و عنه ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم دخل الخلاء و هم از ابن عباس است که آنحضرت در آمد متوضا را و فی الصراح ظاهرا بدست حای فوضعت له وضوء پس بنا دم من برای آنحضرت آب وضو را و وضو این در شبی بوده است که ابن عباس در خانه خال خود میبوی که از ازواج مطهره بوده است بیعت کرده بود و آنحضرت بتجدد برخواست و ابن عباس صغیر بود و چنانکه در باب قیام اللیل گذشت خلاصه قال من وضع هذا پس چون برآمد آنحضرت از متوضا گفت که بنا ده است این آب را فاجو پس خبر داده شد یعنی گفتند مردم خانه که ابن عباس بنا ده است فقال اللهم فقهه فی الدین پس عاگرد آنحضرت و گفت خداوند انا و انا گردان او را در دین این علم و فضل و دانائی ابن عباس از آنجا بود که است که یک صدق که آنحضرت را کرد باین عطا شرف شد بدت باید کرد که مردان ز خدمت بجائی رسند متفوع علیه و او عن اسماء بنت زید عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم کان یأخذ من الحسن فقیه اللهم اجمعهما فانی اجمعهما و ایت میکند اسماء بن زید از آنحضرت که آنحضرت میگفت او را امام حسن را پس میگفت خداوند دوست دار این دو را زیرا که بد رستی من دوست میدارم ایشان را زید بن عاصه مولای آنحضرت و مبتدای او بود و اسماء پسر او آنحضرت جبار و دست داشتن زید را پسر او را که اسماء بنت زید بن عاصه سید است که امام حسن کباب میکرد و در محبت شریک میداشت و اینچنین میفرمود و او را حب رسول الله میگفتند کبیر عامر بن محبوب و بود و اسماء رضی الله عنه کودکی بسیار چنانکه خانه زوان میباشند از آنکه تلجین میکن نظر است نه آثارم از آفتاب مشهور است و فی دوایه قال و در روایتی گفت اسماء بن زید کان رسول الله یسبح فی غیره صلی الله علیه و آله و سلم یاخذ فی فیقعد فی علی غنّه و میگفت مرا پس می نشاند مرا بران خود و یقعد الحسن بن علی علی غنّه و می نشاند حسن بن علی بران و دیگر خود و فیضهما پسر فرام میگرد و در معنی مرا و حسن را یا بر دوران خود را یقول اللهم اجمعهما فانی اجمعهما پسر میگفت خداوند مرا بانی کن هر دو را زیرا



علی عایشه گفت در آن دم همراه خود در عایشه ضلالت ای انسان کان لعنالی رسول الله پس پرسیدم من کدام از آدمیان بودم و محبوب تر  
 بوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قال فاطمة گفت عایشه طهر محبوب ترین مردم بود نزد آن حضرت فقیل من الرجال پس پرسیدم پیش  
 از چایشه از مردان کدام محبوب تر بود قال زوجها گفت عایشه از مرد محبوب تر شوی فاطمه که علی مرتضی است رضی الله عنهم اجمعین اینها انصاف  
 عایشه صدیقه و صدق او باید دید که چه گفت و جای آن بود که میگفت من و پدر من و دور نیست که اگر از حضرت فاطمه زهرا میپرسیدند میگفت که عایشه و  
 پدرش برخلاف زعم اهل یزید و متصب که ایشانرا بیکدیگر مخالف و معاند خیال کنند و عاشقانم عاشقان با وجود فرق میان محبت و فضیلت قدر بدو اه التزم  
 ه و عن عبد المطلب بن وبيعة بفتح را بر ربيعة بن عارض بن عبد المطلب بن هاشم قرشی هاشمی ابن عم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صاحب طابع  
 الاصول او را در صحابه ذکر کرده و گفت وی مرد بود و در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در کاشف گفته صحابی شامی حجت ساکن مدینه بود و بعد از  
 بشام رفت و بهائما وفات یافت در سنه اثنین و تین روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از علی رضی الله عنه ان العباس دخل على رسول  
 الله صلی الله علیه و آله و سلم مقصبا روایت میکند عبد المطلب بن ربيعة که عباس عم آنحضرت در آمد بر آنحضرت در حالی که در غضب در آورده  
 شده است عباس یعنی کسی آورده در غضب در آورده و کاری کرده یا حرفی گفته که موجب غضب عباس شده و آنرا ندیده و من نزد آنحضرت بودم  
 فقال ما غضبك پس گفت آنحضرت خطاب به عباس کرده چه چیز در غضب در آورده ترا قال كنت عباس يا رسول الله ما لنا ولغيرك في حال  
 ما را و قریش را اذ الله فيهم ملافا بوجوه مبشره و قتی که ملاقات کند قریش میان خود با ملاقات کند بروی های تر و تازه و مبشره بنعم میم و سکون موعده  
 و فتح شین مع محضه از بشر یعنی طلاق یعنی تازه دلی و کشا و ده روی و روایت کرده است مسفر بنعم میم و سکون جمله و کسر فا از اسفار یعنی روشنی و اذا  
 لغونا لغونا بغیر ذلك و چون پیش آیند را که بنی هاشم و بنی عبد المطلب پیش آیند بغیر آن صفت و حال یعنی بی مبشر و طلاق غضب مولانا الله بن غضب  
 آدمی غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم حتی احمر وجهه تا آنکه سرخ گشت روی آنحضرت ثم قال والذي نفسي بيده لا يدخل قلب الرجل الايمان  
 حق محبة الله ولو سوله بستره گفت آنحضرت در نیاید دل هیچ مردی را ایمان تا آنکه دوست دارد ثارا برای محبت خدا و رسول وی ثم قال اها  
 الناس من اذی عی فقد اذنی بستره گفت آنحضرت آگاه باشید ای مردم کسی که آزار کند عم مرا پس تحقیق آزار کرد مرا فانما نعم الرجل صوابه زیرا که آنست  
 عم مردم که مثل پیدا و وضو بکبر صا و سکون بدن یکی از چند تنه درخت که هم از یک تنج باشند و برادر پدر رضوان ثنیه و عنوان با نعم جماعت و بعضی مخصوص  
 به درخت خرا و اندوه دوا و التزمی و فی المصابع عن المطلب یعنی بجای عبد المطلب بن ربيعة گفته و صحیح عبد المطلب است ۶ و عن  
 ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم العباس منی و انما منه گفت ابن عباس گفت آنحضرت عباس از من است و من از  
 عباسم که نسبت از اتحاد و یکپارگی و محبت و گفته اند که آنحضرت اصل است باعتبار شرف و فضل و نبوت و عباس اصل است از جهت نسبت و عمرت  
 و ظاهر آنست که این عبارت کنیت از اتحاد و محبت و اخلاص چنانکه بامیر المؤمنین علی فرمود و انما منك و انت منی دوا و التزمی  
 ۷ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم العباس اذا كان غدا الاثنین فانتی انت و ولدك و هم از ابن عباس  
 است که گفت گفت آنحضرت مرا عباس را و قتی که باشد با ما در روز دوشنبه بیایند و اولاد تو و ولد بر من و جمع هر دو اطلاق باید و تواند  
 که مراد بولد ابن عباس باشد و اول اوفقی است بقول وی و غدا ما مع حق ادهو لکم تا آنکه دعا کنم مرثا را و در بعضی نسخ لیم بجای لکم بدو  
 ینفعك الله بها و ولدك بدعا می که سودمند کرد و اندر تراضی تعالی بآن دعا و اولاد ترا خدا و غدا ما معه پس با دعا و کرد  
 عباس و آمد نزد آنحضرت و آمیم همراه وی و البنا کساء و پوشانید آنحضرت ما کلیم خود را اشارت بآنکه ایشان خاصه آنحضرت و بمشابه  
 یک ذات که یک کساء ایشانرا شامل است و بآنکه بسجده خدا تعالی برایشان رحمت خود را چنانکه بسجده ام من کساء خود را الله  
 قال اللهم اغفر للعباس و ولده بستره گفت آن حضرت خداوندایا مرز عباس را و اولاد او را مغفرت ظاهره و باطنه  
 آمرزشی اشکارا و نهانی لا تقنا و مرز بنی امرزشی که نکند از هیچ کس را اللهم احفظه فی ولده خداوند نگاه دار او را  
 و اولاد او یعنی گرامی و ایاورا و رعایت کن حق او را از آفات و بلاها و اولادش تا ضایع کرد و دوا و التزمی و زاد و دین و زیاده کرده  
 است زمین که یکی از الله حدیث است در روایت خود این عبارت را که واجبل الخلافة باقیه فی عقبه و بگردان پادشاهی و ملک و دولت پانیده  
 و اولاد او یعنی تا مدت مدید و تا چند سال خلافت در خانه عباسیان بود و بدیه تحقیق این امرست و آنکه خلافت حق ایشانراست باید که جز از ایشان کسی را نصب کنند  
 و الله اعلم و قال القمذی هذا حدیث غریب و عندنا دای چنین شیل مرتین و هم از ابن عباس است که وی بنی ابن عباس وید جبرئیل را دوبار و دعاله و رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم مرتین و دعا کرد مرا و آنحضرت دوبار دوا و التزمی تلایدین و جبرئیل را دوبار و بر منی و جمع الجوامع روایت کرده که گفت

خداوند  
 نگاه

نگاه  
 نگاه

ابن عباس گذشتیم بن پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در بدن من جامه های سفید بود و آنحضرت را می گفت با وجهی کلبی من ندانم که وی جبرئیل بود پس گفت جبرئیل مرا آنحضرت را  
یا رسول الله این ابن عباس است اگر سلام می کرد بر ما جواب سلام می گفتیم و وی بسیار سفید جامه است و با شد که پیش من نشاند و او را دوی  
بعد از دو سیاه را و چون عروج کرد جبرئیل و آنحضرت باز گشت گفت بمن ترا چه باز داشت از سلام کردن وقتی که گذشتی بیا گفتیم یا رسول الله  
تو سخن می کردی و از پی منی بدیده کلبی پس ناخوش داشتیم که قطع کنم از گفتن شما را پس اب گفتن شما سلام را گفت آن  
حضرت که وی جبرئیل بود الحمدیث رواه ابن عباس که در نزد می گفته که این قصه ده بار واقع شده که آن فی جامع الاصول گفت بنده سکیکن  
کاتب این حرف عبدالحق بن سیف الدین که پوشیده نیست که جبرئیل نزد آنحضرت در صورت و حیثه کلبی می آمد و صحابه آنرا میدیدند پس جبرئیل را بن عباس  
بدان چه باشد پس ظاهر آنست که ابن عباس جبرئیل را دید مثل بصورت و حیثه ادر عالم ملکوت که جز وی از صحابه کسی ندید و دیدن صحابه در عالم ناسوت می بود  
و گفت آنحضرت با بن عباس که هر که جبرئیل را جز پیغمبر و یار او رفت و بصورت او می ابن عباس نیز رفتنی هست و لیکن روز وفات تو باز نمیدیدند بصورت او را  
آورده اند که چون ابن عباس مرد و او را در کفن بخیدند طایر سفید آمد و در کفن او در آمده غایب شد هر چند جستند بافتند پس عمره مولی ابن عباس گفت  
ایا احفظید شما این بصورت او که دیده بودید پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم که روز وفات او با و باز خواهند داد و چون ابن عباس را در کفن نهادند و از آنجا  
غیب آمد که هر شمشینند یا ایتها النفس المطمئنة ارجی الی ربک و ارضیه مضیئة للهدیث و اما دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ابن عباس  
دو بار پس چنانچه گذشت در حدیث وی در آخر فصل اول که آنحضرت چنانچه در باب سینه خود و گفت اللهم علمه الحکمة و الکتاب دوم نیز در حدیث  
که آنحضرت در آیدست خانه در آمد و من آب وضو نهادم پس رسید که نهادن آب را گفتند ابن عباس فرمود اللهم فقهه فی الدین و الاحمال و ادرك کما  
در بیوت او در خانه میبونه باشد و دوم در وقت دعوت آنحضرت عباس را با و لادش و دعا کردن مرا ایشان را و عینة الله قال دخل رسول الله صلی الله علیه و آله  
و آله و سلم ان یومئذ بنی الله الحکمة می بین و هم از ابن عباس است که وی گفت دعا کرد مرا آنحضرت که بدیدم خدا می تعالی حکمت را و دو بار این حدیث  
ناظر در وجه اول است چه فقره در معنی حکمت است رواه الترمذی و عن ابی هريرة قال کان جعفر بن ابی طالب  
دوست میداشت مسکینان را و یجلس الیهما ثم وی شست ویل سیکر با ایشان و یحذوهم و یخبرهم و یسکر دایشان را و سخن می کردند  
ایشان او را و کان رسول الله و در بعضی نسخ فکان و بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بکنیه یا ابی المیساکین گفت میکرد جعفر را با و مسکین  
بنی بدر مسکین و مرئی ایشان و مهر کننده بر ایشان رواه الترمذی و عنده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را این جعفر را بطیلس  
فی الجنة مع اللذات فکذا دیدم جعفر را که می برید در بهشت یا فرشتگان رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و عن ابی سعید قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الحسن و الحسین میبند اشباب اهل الجنة گفت ابو سعید حدیثی که گفت آنحضرت حسن و حسین موتر  
و بهتر جوانان هستند و اشباب بفتح شین و تخفیفه با جمع شاب بمعنی جوان آنکه بسن سی یا چهل رسیده باشد و مشبیه بفتح شین و ثبانی بضم شین  
با در آخر نون نیز جمع شاب آمده و بطیلس گفته که مراد آنست که ایشان فضل اند از کسی که جوان مرد در راه خدا و درین سخن نظر است زیرا که نیست وجه تخصیص  
فضل ایشان را بر کسی که جوان مرد بلکه ایشان فضل اند از بسیاری از کسان که میرم و ندیس اولی آنست که بعضی گفته اند که مراد آنست که ایشان سید  
اهل الجنة اند زیرا که اهل جنت همه جوانانند لیکن تخصیص کنند بغیر انبیا و خلفای راشدین و گفته اند که شاب بمعنی قوت و جوانمردی و گرم باشد و مراد آن باشد  
که جوان از عالم رفتند یا تشبه بشاب بلطف و محبت باشد چنانکه پدر پسر را جوان و علام و صغیر و صبی و ولید می گوید اگر چه سن و شاب می باشد و الله اعلم و رواه  
الترمذی و عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ان الحسن و الحسین هما عیانی من الله ینار و الله الترمذی و قد سبق  
فی الفصل الاول و به تحقیق گذشته است این حدیث در فصل اول که عبد الرحمن بن ابی نعم از ابن عمر روایت کرد و آنجا جزو حدیث بود  
و صاحب مصابح در فصل ثانی مستقل آورده و گوید یا مؤلف این را اعتراض کنی که نه بر صاحب مصابح می گویند و هیچ محل اعتراض نیست شاید که بهر دو طریق آمده باشد  
و محمدان ابن ابی سبیر می کند و عن اسامه بن زید قال طوقت النبی صلی الله علیه و آله و سلم ذات لیل که فی بعض الحاجه گفت اسامه بن زید شب آمد من  
حضرت را در یک شبی حجتی حاجتی که داشتم طرق و طرق در شب آمدن طارق در شب آینه فخرج النبی صلی الله علیه و آله و سلم و هو مشغل علی شیخ لا اذ  
ما هو بیرون آمد آنحضرت و حال آنکه وی قرار گیرنده است بر چیزی که در نمی یابم من که چه چیز است آن چیز فلان غنث من خالق پرچین پر ختم من جلوت و افلت  
ما هذا الذی انت مشغول علیه که گفت چیست این چیزی که تو گیرنده مر از آنکه گفته پس بگشاد و بر بند کرد آن چیز را فاذا الحسن و الحسین علی و دیکه پس ناگاه حسن بر پرده و سو  
ران وین یعنی هر دو پسر را گرفته خود را بر اینا پیچیده است چنانکه متاعی نفسی گرفته می فشود و در که بفتح و او و کسر را و سکون آن بالای را نهاد که او را سرین نیز گویند چنانکه گفت بالای باز و  
فقال هذا انبای و انبای بنی پس گفت آنحضرت این هر دو پسران من اند و پسران دختر من اند ازین جام معلوم می شود که ابن بنت





جنتی صلی العشاء پس گذار و آنحضرت نوافل تا آنکه گذار و نماز هفتاد و دو بار و درین حدیث فضیلت شغل باین مغرب و عشاءست بنماز نفل و مشایخ این را احیاء  
 باین العشاء میگویند ششم افتعل پسر برکت آن حضرت از نماز و بارگشت بجانب خانه فتنه پس پیوسته کردم آنحضرت را و رفتم و نال وی  
 فصح صوفی پس شنید آنحضرت او از ما و از پای بغلین مراد است یا سخی میگفت که آنحضرت آن را شنید فقال من هذا حدیثی پس گفت  
 کیست این حدیث است یا تو حدیثی قلت نعم کفرم آری حضرت منم حدیثه قال ما حاجتک گفت آنحضرت چیست حاجت تو در چیکوئی و چه می خواستی  
 غفر الله له و لامت بیا مرز و خدا مرزا و ما در تران هذا ملک لم یزل الی الارض فط قبل هذه الليلة بدستی این فرشته ایست که فرو نیامده است  
 بسوی زمین هرگز پیش ازین شب ایستادن و به آن کیسلی علی و سنوری خواستگار از پروردگار وی که بیاورد سلام کند بر من و بدستی بان فاطمه سیدة  
 نسما اهل الجنة و مرده و در میان این که فاطمه بتروبی بی زمان اهل بهشت است و ان الحسن و الحسین سیل شباب اهل الجنة و باین که حسن و حسین بهتر و صاحب  
 جوانان اهل بهشتند و واه الزمندی و قال هذا حدیث غریب و عن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جالس الحسن علی جاتفه  
 کنت ابن عباس بود آنحضرت برادر زنده حسن بر دوش خود خال بجل نعم المركب و کنت با غلام پس گفت مردی نیکو مرکب مگر بی است که سوار شده و تو ای کوکب  
 خال النبی صلی الله علیه و آله و سلم و نعم الی اکب هو و نیکو سوار می است وی یعنی مرکب خود نیکو است و در اکب هم نیکو است و این و او در و نعم الی اکب مثل دای  
 است که در و ملک السلام آمده است چون آن مرد و همین مرکب را درج کرد که و یا در ارضی الله عنک پیش کم و دید پس فرمود در جواب وی آنچه فرمود و در اینجا  
 کمال مع و غایت فضیلت است مرحن را رضی الله عنه و واه الزمندی و عن عمر رضی الله عنه انه فوض لاسامة فی ثلاثة آلاف و خمیسمائة  
 روایت است از امیر المؤمنین عمر که وی اندازده کرد و تعیین نمود مرا سامه بن زید را در خلافت خود از بیت المال برای رزق وی و اذن کرد در سه هزار و پانصد  
 در هم و فوض لعل الله بن عمر فی ثلاثة آلاف و تقدیر کرد برای پسر خود که عبد الله بن عمر است و اذن کرد او را در سه هزار فقال عبد الله بن عمر لایبده لکم  
 فضلت اسامة علی پس گفت ابن عمر مرد پر خود را بچ سبب زیادتی و افزونی کردی اسامة را بر من فوالله ما یسبقنی الی مشهد پس بچ پیشانی نکرد و دست  
 وی از من هیچ مشهدی از من پیشتر و غرات قال لان ذیل اکان اجب الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من ابلت گفت عمر از این  
 جنت فضیلت دادم او را که زید بن حارثه که پدر اسامة بود محبوب تر بود بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از پدر تو که منم و کان  
 اسامة اجب الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منک و بود اسامة محبوب تر بسوی آنحضرت از تو فافضل حب رسول الله پس اختیار  
 کردم من محبوب پیغمبر خدا را که اسامة است صلی الله علیه و آله و سلم علی حبی بر محبوب خود که توئی و واه الزمندی و عن جلیله بهم موحده و لام  
 مفتوحات بن خلف بن ثمة برادر زید بن حارثه است کتان از وی صحابی است روایت دارد از آنحضرت و از برادر خود قال خدمت علی رسول الله صلی  
 علیه و آله و سلم فقلت گفت قدوم آوردم بر آنحضرت پس کفتم یا رسول الله ابعث معی لخی ذیل بفرست با من برادر مرا که زید است قال هو ذاک گفت  
 آنحضرت او یعنی زید بن حارثه این است فان اطلق محلت من بعد پس اگر برود با تو باز منی دارم او را و نمی گویم که نزد و دجو و او ذاند قال ذیل گفت زید  
 یا رسول الله و الله لا ائخذ عليك احدا بعد اسو کنه برنی کریم بر تو هیچ یکی را قال گفت جلد فرایب دای لخی افضل فی ذاتی پس دیدم و بافتم من رای برادر  
 خود را که زید است و اختیار کردن او خدمت آنحضرت را فافضو و بهتر از رای خود و در بردن او با خود و واه الزمندی و اصل قصه وی و زید آنست که وی  
 باصل ازین است در عهد کودکی خود که هشت ساله بود در بند قومی از عرب افتاده بود و پس آنگاه او را بر سر بازار آوردند تا بفروشند و حکیم بن حرام که برادر زید  
 خدیجه رضی الله عنه بود او را برای عمه خود خدیجه بخرید و چون خدیجه در ترویج آنحضرت و آمد صلی الله علیه و آله و سلم آنرا بخدمت بخشید و آنحضرت او را با پسری  
 برگزید و نام امین را که مولاه آنحضرت بود بوی ترویج کرد و اسامة از وی متولد شد پس از آن بزینب بنت جحش که بنت عمه آنحضرت بود تزویج کرد و وی قول  
 من اعلم است در قول بعضی و خود تراست از آن حضرت به سال بعضی گویند بهیست سال حاضر شد بر او و شهادت یکوا و نام هیچ صحابی در قرآن مذکور  
 نشده مگر نام او در قول حق سبحانه و تعالی افضی ذیل منها و طرا و آن حضرت او را با جعفر بن ابی طالب برادر وی داد و در غوغه موته شهید شد پنجاه و پنج سال  
 رضی الله عنه و عن اسامة بن زید قال لما نفل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هبطت و هبط الناس المدینة روایت است از اسامة  
 گفت چون کران شد آن حضرت و چار شد فرود آمد من و فرود آمدند مردم مدینه را یعنی از آن لشکری که آن حضرت مرا با مهاجرین و انصار روان کرده بود  
 و بیرون افتاده بودیم بعد از چند روز بشنیدن خبر کربا فی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بمیدنه باز آمدیم و ذکر میوط که بعضی از ابا سیامان فرود آمدن است  
 بخت آن است که آن موضعی که لشکر در آنجا افتاده بود موضعی است که در جانب علوم مدینه است که او را جرف بحیم و فاضلین گویند چنانکه عرفات  
 در که و عرب در کلام رعایت علوم و اسفل می کنند چنانکه اگر از مکه بعرفات روند می گویند صعدنا فالبحر فاف و اگر از عرفات بکربا بیایند هبطنا الی مکه همچنین  
 از مدینه بحرف رفتن صعود و از آنجا بمدینه در آمدن بیبوط است حتی در مسجد حرام اگر بجانب باب السلام روند که بجانب عرفات روند و است

صعدنا الى باب السلام مي كوينه فدخلت على رسول الله پس رادم من بر بنبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم فذا صممت وحال انك به تحقيق خاموش كرواينه شده است آن حضرت و طاقت سخن كردن نداشت و فطم بشكلم پس سخن نگردان حضرت صحت و صموت خاموش شدن اصمات و صميت خاموش كروايندن فجعل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يضع يديه على ويز ففهمنا پس گشت آن حضرت كه مي نهد برود دست خود را بر من و بر مييدارد و فاضل افندي عوني پس مي شناسم و مي فهمم از هر دو دست نهادن آن حضرت بر من و بر دواشستن آنكه دواي كند مرا اين غايت كرم و شفقت است از ذي صلى الله عليه وآله وسلم در حق اسامه كه در چنان وقت هر باني مي نمايد بروي و دواي كند او را دواه الزمدي و قال هذا حديث غريب و عن غايشة قالت اذ اذ النبي صلى الله عليه وآله وسلم ان بنخي مخاط اسامة روايت است از غايشة كه گشت خواست آن حضرت در وقتي كه اسامه خور و بود و در كنار آن حضرت مي بود كه يك سو كنده و در كنار آب ميني اسامه را و پاكت كرد و اندي ميني او را چنانكه اطفال را مي كند مخاط بضم ميم آب ميني و تحتل ميني افشا نذن قالت غايشة دعني حتى اذ الله افعلي عايشه بكذا مرانا كمن بكلم اين كار را يعني كيسه انداختن آب ميني اسامه را كواي عايشه را راضي الله عنها خوش نيايد اين فعل از آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم قال يا عايشة احبيه فاني احبته گفت اي عايشه دوست دار اسامه را زير كه من دوست ميدارم او را يعني اگر تو با طبع او را دوست نمي داري از اين جهت كه من دوست ميدارم دوست دار كه محبوب محبوب است و در حقيقت محال محبت است كه از محبوب بمتعلقان و مي تپا و زكند و سر است نمايد هر كس و هر چيز كه باشد از يار و دياري و من مذهبي حب الدنيا ولا هلهما ولا للناس مما يعيشون مذاهب و دواه الزمدي و عن اسامة قال كنت جالسا اذ جاء علي والعباس يستاذنان روايت است از اسامه كه گفت بوم من شمس يعني در ملازمت آنحضرت ناگاه آمدند علي عباس رضي الله عنهما در حالي كه طلب اذن ميديايند كه در آيند بر آن حضرت ففلا لاسامة استاذن لنا علي رسول الله پس گفتند علي و عباس مرا طلب اذن كن براي ما بر بنبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم و خبر كن فقلت پس كتم من يا رسول الله علي و العباس يستاذنان علي و عباس اذن مي طلبند كه در آيند فقال اندري ملجاء بهما پس گفت آن حضرت تا يارمي يابي و مي فهمي تو كه چه چيز آورده است ايشان را و بچه كار آمده اند قلت لا كتم مني شيء وني دايم قال لكني اذكوي گفت آن حضرت ليكن من درمي يابم كه بچه تقريب آمده اند ايدن لهما اذن ده مرا ايشان را كه بيايند پس اذن دادم فدخلوا پس در كنار فقالا پس گفتند علي و عباس يا رسول الله جئناك نسألك اي اهلك احب اليك آمده ايم تر كه پيرسيم تر كه ادم كنس از اهل بيت تو محبوب تر است بسوي تو قال فاطمة بنت محمد گفت آن حضرت محبوب ترين اهل بيت من نزد من فاطمة و خنجر محمد است و درين وصف تعظيم و تعظيم شان فاطمة زهرا و بيان علت حكم است فالاماجئناك نسألك عن اهل بيت من الفناء گفتند نيايده ايم كه تر را پيرسيم تر از اهل اهل بيت تو از زنان لفظ من الفناء در مصابيح مذكورات و در جامع الاصول و جامع ترمذي نيست قال گفت آن حضرت احب اهل الی من فذا فم الله عليه محبوب ترين اهل بيت من بسوي من كسي است كذب علي الفناء و احسان كرده است خدای تعالی بهدايت كرامت بروي و اغنيت عليه و انعام و احسان كرده ام بروي باعناق و مقيي انكس كسيت اسامه بن زيد پوشيده اند كه انعام حق جل و علاه انعام آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم در قرآن نسبت بزيد كه پدر اسامه است مذكورات و ليكن انعام بر پدر مستلزم انعام بر بچه است باین اعتبار آنحضرت مصدوق ايت گر ميرابر اسامه فرمود آورده كه كواي كه فرمود زير و پسر او اسامة فقال العباس پس گفت عباس يا رسول الله جئت عمك اخيهم كره ايندي هم خود را اخرا اهل بيت خود يعني اگر بعد از اين پيرسيم مرا خويي گفت قال ان عليا يمينك بالهجرة گفت آن حضرت بدرستي علي سبقت كرده است ترا بهجت اسلام عباس رضي الله عنه بعد از اوقافه بدراست و بعضي مي كويند عباس هم در كه مسلمان بود وليكن از مشركان مي پوشيده و با وجود بهجت بعد از آن كه پوشيده نماند كه اگر تعدد وجوه منظور و ملحوظ نباشد تقدم اسامه بر علي در اجيت مشكل مي شود فافهم و باعده التوفيق پس البته درين مقام تعدد و اعتبار وجوه و حيثيات معتبر است دواه الزمدي و ذكر ان عم الی جل صنوايه في كتاب التوبة و ذكر كرده شد اين حديث كه در منقبت عليا رضي الله عنه واقع است و در كتاب زكوة و اين جا در ضمن حديث عبد المطلب بن ربيعة ذكر شد الفصل الثالث عن عقبه بضم عين و سكون قاف ابن الحارث صحابي است از اولاد نوفل بن عبد مناف اسلام آورده و زفتح قال گفت صلى الله عليه وآله وسلم في يوم من الايام انك صديق نماز ديگر را ثم خرج جمشي و معه علي السبيز آند ابو بكر در حالي كه راه مي رود و باوي علي بود رضي الله عنهما فخرج الحسن بلعب بالصبيان پس ديد ابو بكر حسن را كه بازي مي كند باكوكان فخلع علي عاتقه پس ديد ابو بكر حسن را بر دوش خود و قال بابي شبيه بالنبي صلى الله عليه وآله وسلم ليس بشيخها بعلی و گفت ابو بكر بطريق طيب بگو كند بخورم بر پدر خود حسن مانند است به بنبر نيست مانند بعلی و علي بختك و علي خنده مي كرد و دواه البخاري و عن انس قال اني عبيد لله بن زياد بن اسامه بن الجهمين گفت انس آورده شد نزد عبيد الله بن زياد كه قاتل حضرت امام حسين و سردار لشكر يزيديان بود سر مبارك امام حسين را فحمل في طلمست فحمل ينكث پس كرواينه شد سر شريف در طلمست پس گشت آن پشته كه مي كاود سر مبارك را او را بچوبه كه در دست او بود و قال في حسنه شيئا و گفت در حسن امام حسين چيزي يعني گفت

فَالْأَوَّلُ مِنْ  
تَقْدِيرِ عَلِيٍّ بِرَأْيِ  
يَعْقُوبَ بْنَ أَبِي  
كَرْبَةَ خُزَاعِيٍّ  
فِي كِتَابِهِ  
الْفَصْلُ الثَّالِثُ فِي عَقِبِهِ

گفت بطریق انکار و ابهام که حسین چندین حسن نداشت و از روایت ترمذی ظاهر می شود که مدح کرد و مبالغه نمود در حسن و جمال وی اما بطریق استهزا و سخریت و تمجید و سرور که حاصل شد آن بد بخت را بقتل وی رضی الله عنه قال انش فطلت والله انه كان ايشبههم بپرسول الله گفت انس پس کفتم من نجد اسوئله بدستی وی بود مشابه ترین مردم به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و کان منضوبا بالوسیمة و بود در مبارک و وی رنگ کرده شده بود سیه که نام کیا هست که بآن سیه می گفتند موی را و سیه بفتح و او است و ضم آن خطاست و سکون سین ذفتح آن و کسر نین افصح است در لغت حجاز و زاه البھاری و فی ذوالیة الترمذی این چنین آمده است که قال گفت انس کنت چندین بار زیاد و بودم من نزد ابن زیاد و فجبی بر اس لمحمین پس آورده شد سر مبارک حضرت امام حسین رضی الله عنه فجبلی یضوب بقضیب انقه پس گشت ابن زیاد و مرد و دو که میزند بخاک که در دست او بود و برینی امام حسین رضی الله عنه و یقول ما وایت مثل هذا جیسا و می گوید ندیده ام مثل این در حسن فطلت اما الله كان ايشبههم بپرسول الله پس کفتم من آگاه باش بدستی وی بود مشابه ترین مردم به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و قال و گفته است ترمذی هذا حديث صحيح حسن و غیره و عن ام الفضل بنت الحارث و والده ابن عباس است و فضل رضی الله عنه نیز می پرسد بزرگتر از عبد الله بن عباس کینست کرده شد بنام وی و وی خواهر بنیویست که از ازواج مطهره است انها دخلت علی رسول الله روایت می کند ام الفضل که وی در آمد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فالت پس گفت بان رسول الله انی راایت چلا منکرا بدستی که من دیده ام خوابی در الیکلة امشب علم نعم جاء ممل خواب که دیده شود قال و ما هو گفت آن حضرت و چیست آن خواب قالت گفت ام الفضل انه شدید بدستی آن خواب سخت است می یارم گفت قال باز گفت آن حضرت و ما هو قالت راایت کا قطعة من جیدلک قطع گفت ام الفضل کویا پاره از تن تو بریده شده است و وضعت فی حجری و نهاده شد در کنار من فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم راایت خیر ایدی تو ای ام الفضل خواب نیک را تلذ فاطمة انشاء الله جلایا می زاید فاطمه اگر خواسته است خدا پسری را بکونی حجی می باشد آن پس در کنار تو یعنی می نهند او را در کنار تو به جنت خویشها و قرا تهها که در میان است تا تو میت آن پسری تو کنی تو فولدت فاطمة المحسن پس زاید فاطمه حسین را فکان فی حجری پس بود حسین در کنار من کما قال رسول الله خیرا کفته بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فدخلت یوما علی رسول الله پس در آمدم روزی بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فوضعت فی حجره پس نهادم در کنار آن حضرت و در بعضی نسخ فی حجری نهادم در کنار خود و ثم کانت مغی الففانه پسر شد از من بکرستی بجائی فاذا جینا رسول الله پس ناگاه هر دو چشم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم تفرقان التموع میریزند اشکها را قالت گفت ام الفضل فقلت یا بنی الله یا بنی الله واتی پس کفتم ای پیغمبر خدا پروردگار من فدای تو باد ما لک چه شد ترا که اشک میریزی قال انانی خبیثی گفت آنحضرت آدم را جبرئیل علیه السلام فخبیرنی ان امی یقتل بنی هذا پس خبر داد جبرئیل مرا که امی است من نزدیک است که بکشد این پسر مرا فقلت هذا پس کفتم بطریق تعب و ستم و این پسر را فال نعم گفت آری این پسر را و انانی بقیة من قیة به چله او دادم را جبرئیل خاکی از خاک آن موضع سرخ و و عن ابن عباس انه قال راایت النبی صلی الله علیه و آله و سلم فیما یری النایم ذات یوم بنصف النهار گفت ابن عباس دیدم آن حضرت را و آنچه می بیند خواب بینده یک روزی در نیم روز اشعث اغبر زویده موی غبار او ده بید و فاذا ورة فیها دم و در دست آن حضرت شیشه است که در وی خون است فقلت یا بنی الله واتی لک پس کفتم پروردگار من فدای تو باد چیست این حال این شیشه قال هذا دم المحسن و اصحابه گفت آن حضرت این خون حسین و یاران او است و لک ازل النقطه منذ لیوم و همیشه ام که می بینم آنرا اما امروز فاحصی ذالک الوقت ابن عباس گفت پس یاد میدارم و می شنم رزم آن وقت را فقلت قل ذالک الوقت پس می یارم که گشته شد حسین در آن وقت رواها البی هقی فی دلائل النبوة روایت کرده است این دو حدیث را بهیچ در اول النبوة و الحمد للجنس و روایت کرده است احمد حدیث اخر راه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اجبوا الله ان یغفرکم من ذنوبکم و هم از ابن عباس است که گفت گفت آن حضرت دوست دارد خدا را از جهت چیزی که خورش می دهد و پرورش می کند شمار از نعمت و در بعضی نسخ من نعمه یعنی از نعمتهای خود فاجبونی لجم الله پس دوست دارد مرا از جهت دوستی من بهر دو معنی و ظاهر آنست که مراد اول باشد دوست داشتن خدا را و اجبوا اهل بیتی لجمی و دوست دارد اهل بیت مرا از جهت دوستی من بهر دو معنی و ظاهر آنست که مراد اول باشد و لک الترمذی و عن ابی ذر قال و هو لخذ بباب الکعبة یمسح بالنبی و اقیست انی ذکره و می گفت و حال آنکه وی کینه نداشت و رکعبه را شنیدم پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم یقول الا ان مثل اهل بیتی فیکم مثل سمیة نوح می گفت آنحضرت آگاه باشید که حال عجیب و دوستانه است من در میان شما مثل کسی که نوح است من و کما انما سیکم سوار شدی نوح را سوار شد و من غلغله عن اهلک و سیکم من و ما نشد آنرا که شد رواه احمد الباب فابذلج النبی صلی الله علیه و سلم و صلی الله علیه و آله و سلم و در وقت و بجز از دو وقت دیگر و در وقت که می نوازند از آن که می نوازند در جمیع الاصول آورده است که علما اختلاف دارند

باب مناقب اهل بیت النبی صلی الله علیه و آله و سلم



احوال ایشان

فصل الاول

در عهد ازواج پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و در ترتیب ایشان و عهد آنها یکم کرده اند پیش از آنحضرت و آنها یکم کرده اند بعد از وی صلی الله علیه و آله و سلم و آنها که  
 دخول کرده و آنها و آنها که دخول نموده و جماعه از زنان هستند که آنها را خواستگاری کرده و در نکاح نه در آورده و آن زنان که عرض کردند خود را بر آنحضرت  
 و گفته که ما ذکر میکنیم آنچه مشهور تر است از اقوال پس از آن ذکر صاحب جامع الاصول اسما و ایشان را در کتب حروف در شرح اسما و تا پنج نکاح و هفت نفر  
 کرده و در کلمه شرح احوال نیز نوشته است و در اینجا بر ذکر اسما و تاریخ اقتصار نموده اول ازواج مطهره ام المؤمنین خدیجه بنت خویلد است تزوج کرد و او را  
 آن حضرت و خدیجه چهل ساله و آنحضرت بیست و پنج ساله بود و فوات یافت پیش از هجرت به سال بر قول صحیح بعد از وی سوده بنت زمعه را تزوج در  
 که کرده و مرد در سال پنجاه و چهار عایشه صدیقه بنت ابی بکر صدیق تزوج کرد و او را یک و بیست و شش ساله بود و بنا کرد و با و در نه سالگی و فوات یافت در  
 در سال پنجاه و پنج با پنجاه و هشت هفده بنت عمر بن الخطاب تزوج کرد و در سال دوم یا سوم از هجرت و مرد در سال چهل و پنج یا چهل و یکت زینب بنت  
 ضمره تزوج کرد و در سال سیوم و مرد در سال چهارم ام سلمه بنت امیه مخزومی تزوج کرد و در سال چهارم یا سیوم و مرد در سال پنجاه و نه و بعضی گفته اند  
 در سال شصت و دو و اول صحیح تر است و زینب بنت جحش تزوج کرد و در سال پنجم و مرد در سال بیست و یکم و وی اول کسی است که رفت  
 از عالم از ازواج بعد از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ام حبیبه بنت ابی سفیان خواهر معاویه و اصح و اشهر آنست که تزوج کرد و او را پنجاشی برای آن حضرت  
 به چهارصد درهم و در سال ششم در حبشه که همراه شوهر خود عبید الله بن جحش رفته بود و عبید الله نصرانی شد و برود و جویریه بنضم جیم و فتح و او بنت حارث  
 بنده کرد و آنحضرت او را در غزوه مرسیع در سال ششم پس آزاد کرد و تزوج نمود و مرد در سال پنجاه و شش میمون بنت الحارث تزوج و در سال هفتم موت  
 سال شصت و یکت یا پنجاه و یکت و وی خالنه ابن عباس است صغیره بنت حمی بن اخطب در سال هفتم و غزوه خیبر اسیر ساخت و آزاد کرده تزوج نمود و وی  
 در آن زمان هفده ساله بود و فوات یافت در سن خمسین و قبل از این خمسین و قبل غیر ذلک ریحانه بنت زید یهودیه بود بنده کرد و او اعناق کرده تزوج نمود  
 و در سال ششم و مرد در وقت رجوع از حجه الوداع این یازده زن را تزوج کرده دخول نموده است و جماعه از زنان مقداریست یا بیشتر بوده اند که ایشان را  
 تزوج فرموده و پیش از دخول مفارقت نمود و بعضی را خواستگاری نموده و تزوج نفرموده و بعضی نزد نزول کریمه با ابیها النبی فلان و لعل الله الایله  
 دنیا اختیار کرده و در رفتند و تفصیل آن مذکور است در جامع الاصول و اما سراری بعضی گفته اند چهار بوده مشهورترین آنها عذریه قطیبه ام ابی حمز بن  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در سال شانزده مرده و یکخانه بنت شمعون یا بنت زید که مذکور شد بعضی گفته اند آزاد کرده و طی بکلیت بچین نمود و دیگر جاریه بود که  
 نه جحش و در انجش و بود و دیگری بود انجای بند کرده شده و الله اعلم الفصل الاول عن علی رضی الله عنه فانه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم یقول گفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه شنیدم آنحضرت را می گفت خبی فسا فها امیر یوم بنش حمران بهترین زنان دنیا یا آن است که مریم و روی بود  
 مریم بنت عمر است و خبی فسا فها خدیجه بنت خویلد و بهترین زنان دنیا یا این است خدیجه بنت خویلد است منافق علیه و فی روایت قال ابو کبیر  
 گفت ابو کبیر بنضم کاف که راوی این حدیث از و کعب است و اشار و کعب که از حفاظ حدیث است و در مرتبه ایشان  
 و اقران اوست بسوی آسمان و زمین از برای بیان معنی دنیا یعنی بهتر است از آنها فی که در زیر آسمان و بر زمین اند و ازین حدیث ظاهر شد که مریم و خدیجه  
 هر یک بهترین است خود است و لیکن معلوم نشد نسبت بیان این هر دو که کدام فاضله است نقل کرده شده است از تیسیر نسفی که خدیجه و عایشه  
 افضل اند از مریم بر قول صحیح که مریم پیغمبر نیست و این خود مقرر است که این است مرحومه بهتر است از امتان دیگر باز در عایشه و خدیجه نیز اختلاف  
 کرده اند و هم چنین در فضل فاطمه بر عایشه و مالک گفت رحمة الله علیه فاطمه جگر پاره پیغمبر است و من بر جگر پاره پیغمبر هیچکس افضل نه نیم و بقیه کلام  
 در فصل اول از مناقب اهل بیت که شصت و دو و عن ابی هریره قال انی جئنا نبی الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال گفت ابو هریره آمد جبرئیل آنحضرت را  
 پس گفت یا رسول الله ههنا خدمت فدا تفت معطاء فبه ادم این خدیجه است تحقیق آمده بلوی اوندی است که در ویان خورشید است و طلعت علیها طلعت  
 شک را و است و آمدن خدیجه از مکه بود بغار حرا که آنحضرت در آنجا مشغول می بود قوت چند روزه با خود می برد روزی مکر خدیجه خود ده است و این بشارت  
 یافته هم چنین گفته اند بعضی شرح پوشیده نماده مشهور است که مشغول بودن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از نزول جبرئیل و وظایف بعد از نزول نیز زمانی را آنجا  
 بوده اند و خدیجه رضی الله عنها در آن زمان طعامی برای آنحضرت برده یا این طعام آوردن وقت دیگر باشد و الله اعلم این خبر جبرئیل او و گفت فاذا اقلک فاقول  
 علیها بالتبلیک من و قها و منی پس چون باید خدیجه تر پس بخوان بروی سلام از پروردگاری و از جانب من و گفته اند که درین جافضل است مرخید را بر عایشه که  
 حدیث عایشه بنده جبرئیل گفتا کرده اند چنانچه باید و بشهرهای بیت فی الجمله من قصب و مرده مرخید را بخانه در بهشت از قصب بقیع قاف و صا و صا و صا و صا و صا  
 کا و اک فراخ مقدار کسکی و در بهشت کند یا بود از مر و اید قصب از جواهران بود که دراز و جوف باشد و در اخادیش دیگر سجا و کز لو و در کاه لا صحت فیه و لا قصب  
 بیت غوغا در آن خانه و نه پنج و تعب و محبت یقین با کث و فریاد و نصیب یقین ریخ و ریخ و یدن یعنی خانه بی رحمت و بی ریخ بر خلاف خانه های دنیا یا بی با کث



ام سلمه بود و تکلم خوب ام سلمه پس سخن کرد و زد که و ام سلمه فغان لها پس گفتند مرام سلمه را کلی رسول الله سخن کن و بگو پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یکم الناس فبقول سخن کند مردم پس می گوید من ادا دان بهدی الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فلهما الیه حيث کان کسیر خواهد که به فرستد بسوی آن حضرت پس باید که بدید فرستد هر جا که باشد چه در خانه عایشه چه در خانه ثخیری و تخصیص کند بجانه عایشه فکلمه پس کلام کرده ام سلمه را بخت درین باب فقال لها لا تؤذینی فی عایشة پس گفت آنحضرت مرام سلمه را از ارکان مراد باب عایشه و از جهت عایشه فان الوحی لم یأتی وافی ثوب امرأة الا عایشة زیرا که بدستی وحی نمی آید مرا و حال آنکه در جمیع جائه خواب هیچ زنی با شرم جز عایشه فالت ائوب الی الله من اذ الیه گفت ام سلمه توبه میکنم بسوی خدا از آزار تو یا رسول الله فادین الی رسول الله پسترا این زنان که حزب ام سلمه اند خوانند فاطمه را پس فرشتا و ند بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فکلمه پس کلام کرد فاطمه رض آنحضرت را فقال لا بدیة الا تجیبین ما احب پس گفت آن حضرت ای و تترک من آید و ست میداری تو چیزی را که دوست میدارم چیزی را که دوست میداری تو فال فاجبی هذه گفت آنحضرت پس اگر دوست میداری چیزی را که دوست میدارم من دوست دار این زن را یعنی عایشه را و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم امر بخزده بود کسیر که در دوش عایشه بیارد و حق آن ساء بان تعلق بخزده بود اگر کسی بطور خود بیاید منع برای چه کند منع علیک و ذکر کرده شد حدیثی که در اول وی این است فصل عایشة علی النبیاء فی باب بدل الخلق بروایة ابی موسی اشعری رض ع الفصل الثاني عن الفضل ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال حبسبت من شاء العالمین می بندت چمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمة بنت محمد و آسیة امرأة فرعون روایت است از انس که آن حضرت گفت بس است ترا از زنان جهان این شناختن مناقب و فضایل این چهار زن که از غیر خود فاضل اند و ذکر عایشه درین حدیث بخروا جهت التفکر کردن بذكر وی در احادیث دیگر کما قالو آسیه بتقدیم همه بر سین است و خطاب بانس است یا عام و واه النبی منی و عین عایشة ان حبسبت جاء بصور نفها فی جوفه جی بر خضراء الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت است از عایشه که جبرئیل آورد و صورت او را در پاره جائه ابریشمی بنر بسوی آنحضرت از اینجا معلوم می شود که سرقه مخصوص بجر بر شست یا قضیه متعد است یا اشتباذ را وی نیست و الله اعلم فقال هذا هو فی الدنيا والاخرة پس گفت جبرئیل این زوجه است در دنیا و آخرت و در اینجا بشارت است عایشه را بر بهشت و همه از واج مطهره و بهشتی اند چنانکه از احادیث معلوم می گردد و بشارت مخصوص بعشیره نیست چنانکه تحقیق یافته است و واه النبی منی ع وعن الفضل قال بلغ صفیة ان جفصة فالت لها بکلمة گفت انس که رسید صفیه را که حفصه گفت مراد او را دختر یهودی و بود صفیه دختر جبرئیل بن خطاب بضم حاء مهمله و فتح تحتانیة اولی و تشدید ثانیة فبکثت پس بجز صفیه فدخل علیها النبی پس آمد بر صفیه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و همی تبکی و حال آنکه وی می گریه فقال ما بیک بکثت پس گفت آنحضرت چه چیز می گریاند ترا و چه می گریی فقالت پس گفت صفیه فالت لی جفصة انی ابنة یهودی گفت مرا حفصه که من دختر یهودی ام فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم انک لابنة نبی پس گفت آنحضرت بدستی تو هر آینه دختر پیغمبری و ان عملت لبنی و بدستی عم تو پیغمبر است بخت آنجی بن خطاب پدر صفیه از اولاد مارون پیغمبر برادر موسی علیه السلام بود و باین حساب پدر او پیغمبر باشد و عم او نیز پیغمبر بود و انک لخت نبی و بدستی تو ای صفیه بر پیغمبر و زوجه ای مراد ذات شریف خود داشته است صلی الله علیه و آله و سلم فهم فخر علیک پس در چه چیز و بسبب کدام فضیلت می نازد حفصه بر تو و بزر می کند بر تو مقصود دفع منقصت از صفیه است که وی جامع صفات فضل و کم است تفصیل می بر دیگران پس نکویم که این صفات مخصوص بصفیه است بلکه تمامه ای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که قرشیه اند شریک اند درین صفات زیرا که دختران سهیل اند که برادر اسحق است و در تحت تصرف آنحضرت شتم قال بترکت آنحضرت بحفصه بعد از تسلیم صفیه انقی الله بحفصه بر پیغمبر کن خدا را و بر سر زوی ای حفصه که جنگ کنی با کسی و فخر کنی و عیب گیری بر کسی و واه النبی منی و النبیاء ع و ع و ام سلمه ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دعا فاطمة عام الفقه روایت است از ام سلمه که آن حضرت خواند فاطمه را و هدیه نزد خود سال فتح که فلجائها پس را ز گفت بوی پنهانی فبکثت پس بگریست فاطمه شتم حدیثها ففحصک پسترا باز سخن گفت آنحضرت فاطمه را پس بنزدید فاطمه فلما توفی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سالها عان بکائنها و منحهکها پس چنانکه میکرواقت یافت آن حضرت بر سهدم فاطمه از گریستن او و او از خنده وی ثانیاً فقال اخبرنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انه یحیی فبکثت پس گفت فاطمه خبر داد مرا آنحضرت که وی می میرد درین نزدیکی پس بگریستم من شتم اخبرنی انی سیدة نساء اهل الجنة پسترا خبر داد مرا که من پیغمبی زمان اهل بهشت ام سلمه بنت جمران مکر مریم و خنجر عمران فضیلت پس بنزدیدم مناسبت این حدیث باین باب ظاهر نیست مگر آنکه تلخیص باشد یا بنحو و بدو شده است که مریم زوجه آنحضرت است و در بهشت کذا قال الطبری و واه النبی منی ع الفصل الثالث عن ابی موسی قال ما اشکل علینا اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حدیثی که گفت

ابو موسی اشعری شکل نمی شد بر ما که اصحاب آن حضرت می جمع حدیثی و بیچ می اشتکل تناسبت بعد از شین از باب افتعال و در بعضی نسخ شکل بی فاء لثانی است  
پس بر سیدیم ما ایشان را الاوجدنا جند هامنه جلنا کرمی یافتیم نزد عایشه از آن مشکل علی که حل آن شکل می کرد از جهت وفور علم وی سماع از آن  
حضرت وقوت اجتهاد و راه التومذی و قال هذا جدت جبین صحیح غریب و عن موسی بن طلحة تابعی ثقه جلیل است و می گویند که نوید  
او در زمان نبوت شده است و طلحه طح بن عبید الله است که از عشره مبشره است قال ما وایت اجدا افصح من غایبته گفت ندیدم هیچ چیز از صحیح  
از عایشه مبالغه است یا بر حقیقت است که دی ندیده باشد هیچ کس را فصیح تر از وی و راه التومذی و قال هذا جدت جبین صحیح غریب باب جامع  
المناقب ذکر کرد و مؤلف درین باب مناقب بعضی از مشاهیر اصحاب بی تخصیص بطایفه مخصوص از ایشان و مترجم ترجمه مخصوصه چنانچه خلف و عشره و هل  
بیت و از واج و مهاجرین و انصار و غیر هم ۳۴ الفصل الاول عن عبد الله بن جریر قال وایت فی التمام کان فی بدی سرفه من جوی گفت ابن عمر  
دیدم در خواب که یار دست من قطعه از عمریز است لا اهو ی بها الی مکان فی الجنة الا طایب بن ابیکه صدق می گویم باین سرفه بسوی مکانی در بهشت بالا  
بر آمدن راه بیان افتادن را اگر آنکه می پدید سرفه مراد برساند بسوی آن مکان که یار آن سرفه باز وی پر زده شد فقصنا جفصه پس گفت من  
این حال را عرض کردم بر حضرت که خواهر بن عمر بود و فقصنا جفصه جلی رسول الله پس گفت و عرض کرد و آنرا جفصه بر بنیبر خدا صلی الله علیه و آله  
و سلم فقال ان اخا لک رجل صالح و ان عبد الله رجل صالح شک را وی است پس گفت آنحضرت بدستی برادر تو یعنی ابن عمر مردی صالح است  
منفق علیه ۲ و عن خدیجه قال ان اشبه الناس دلا و ممانا و هد باب رسول الله لابن ام عبد گفت خدیجه بدستی که مشابه ترین مردم اند  
روی دل و هست و هدی بنیبر خدا ابن ام عبد است یعنی عبد الله بن مسعود که مادر او را کنیت بام عبد می کردند و دل بفتح دال و تشدید لام است سیرت و هیئت  
و هیئت و بعضی گفته اند حسن حدیث گویند که از دلالت است که ظاهر حال او دلالت می کند بر حسن سیرت و در فاموس گفته دل هم چون هدی است بکنیه  
و وفار و حسن بنظر و در مجمع البحار دل شکل شبیل و سمت بفتح سین و سکون میم طریق و قصد و پشترا اطلاق او بر طریق اهل خیر است و در فاموس گفته  
سمت طریق و هیئت اهل خیر و فی الصراح سمت راه و در شیک و هدی بفتح هاء و سکون ال طریق و سیرت و هیئت و با سجع ابن بر سره انظر قریب اند  
در معنی و هر سه بایکدی بخیرند که رمی شوند آمده است که اصحاب عبد الله نزد عمر می رفتند و نظری می کردند سمت و هدی و دل وی پیش شبیه می کردند بان من  
چون بخروج من بیدنه الی ان یجمع الیک نهکا میکشید و می آمد عبد الله از خانه خود تا آن وقت که باز می گشت بسوی خانه لا ندی ما بضع فی اهل  
اذ اخلا در بنی یاسیم و می دانیم که چه میکند در اهل بیت خود و قتی که بخوت می رود یعنی ظاهر حال او که بر ما ظاهر است خود دلالت بر حسن تهافت او دارد و نبیین  
که باطن او چگونه است و در خلوت چه حال دارد و این بجهت استغراب طریقه و حال حسن و کمال می گویند یعنی این طور حال غریب و راه و روش و تهافت  
مشکل است که مستر باشد و در غیبت و حضور یکسان بود و یا آنچه نزد خدیجه بود از خوف تکلف و نزد وی بود علم منافقین و راه البخاری ۳ و عن ابی  
موسی الاشعری قال فلیت افنا و اخی من الیمن گفت ابی موسی قدوم آورد من و برادر من از یمن فمکثنا حینما یس در بنک کردیم چند گاهی  
در مدینه برادر بار آنحضرت مانری الا ان عبد الله بن مسعود و رجل من بکیت النبی کان نبی بر دیم ماکر آنکه عبد الله بن مسعود مردی است از  
اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم لما نری من دخوله و دخول امه علی النبی از جهت آنچه میدیدم از در آمدن وی در آمدن او و  
گاهیکه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نری در اول بصر من است بعتی نظن و در ثانی بفتح آورد و اند که آن حضرت عبد الله بن مسعود را حکم کرده بود که اگر  
یکه و کس را بینی که نزد من هستند در ای و حاجت باذن نیست منفق علیه ۲ و عن عبد الله بن عمر و ان رسول الله صلی الله علیه و آله  
و سلم قال روایت از عبد الله بن عمرو بن العاص که آن حضرت گفت ایستغفر الله ان من ان وجهه طلب قرأت قرآن کنند و بیا موندید از چهار کس  
من عبد الله بن مسعود و ابی از عبد الله بن مسعود که اقراء این قوم بود و سالم مولی ابی حذیفه که از فضلاء موالی و خیار و کبار صحابه بود و از اهل  
فارس بود از صخر و اماست میکرد و مهاجرین اولین را در وقتی که قدوم آوردند مدینه را با وجود آنکه در میان ایشان عمری بود و ابو سلمه رضی الله عنهما و ابو جند  
بهر عقبه بن ربیع بن عبد شمس بود و نام او هشام است از فضلاء صحابه و از مهاجرین اولین و سلام آورد پیش از در آمدن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
و ابی بن کعب و سیوم ابی بن کعب رضی الله عنه که اقراء صحابه بود و او را سید القراء می گفتند و امیر المؤمنین عمر را سید المسلمین می نامید و کاتب حق بود  
و معاذ بن جبل مناقب او بیرون از حد و حس و احساس و برادر می داده بود او را آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با عبد الله بن مسعود و نقضای من  
فرستاده بود و مساقا از احوال وی چیزی نوشته شده است منفق علیه و عن علقمه تابعی کبیر است که در زمان آنحضرت قول کرده از یاران و تابعان ابن مسعود  
قال فلیت افنا گفت قدوم آورد دم شام فطلبت و کعب بن کعب را در دم دو رکعت ثم فلت پستتر گفتم و دعا کردم که اللهم یس لی جلیسا صالحا خذا  
اسان کردن پیداکن برای من بنشین نیک فالیت قوما و جلیست الیهم پس آمدم و وی را نوشتم مائل ایشان فاذا شیع فجلنا حتی جلس الی جنب

باب مناقب

الاصحاب

و ان را

در بعضی نسخ





الاسلام است ایمان آوردن پیش از دخول در ارقم و عذاب کرده شد بر اسلامش پس صبر کرد و از مهاجرین اولین است حاضر شد بدو  
و مابعد او را از مشاهد فال حاجی نامع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بنفخی وجهه الله تعالى فوضع اجوا على الله كفت بمررت کرم با  
آن حضرت در حالی که طلب می کردیم ذات خدا و رضای او را پس واقع وثابت شد اجر و ثواب ما بر خدا و فضل و کرم وی تعالی فتنا من مضی لم یأکل  
من اجره نشبأ پس بعضی از کسانی اندک گذشتند از عالم و بخوردند از اجر در دنیا چیزی را و در فقر رفتند منهم مصعب بن  
جمیل از جمله ایشان مصعب بن جمیل سکون صاد و فتح عین مهلتین بن غیر بنعم عین و فتح سیم سکون تحتانی قتل یوم احد گشته شد روز احد فلم یوجد له  
ما یکفن فيه پس یافته شد مر او را جامه که مکفین کرده شود و روی الاخره مکرره بفتح نون و کسر سیم کلی سیاه و سفید بر مثال رنگ حیوان مشهور که  
او را پلنگ گویند و آنهم تمام نبود که از سر تا پا پوشیده شود فلما اذا غطينا دایسه خجبت وجلاه پس بودیم با چون می پوشیدیم سر او را بیرون  
می آمد هر دو پای او و اذا غطينا دجلیه خرج واسه و چون می پوشیدیم هر دو پای او را بیرون می آمد روی فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه  
والله وسلم غطوا بها دایسه پوشید بان نمرة سر او را غطویتم عین معجزه وضعتا، مملوءة و لعلوا علی دجلیه من الافرغ ذکر داینه هر دو پای او  
لاؤخر بحجرة نمرة و سکون ذال معجزه گیاهی مشهور است در مکه بوی خوش هم دارد و در احادیث ذکر آن بسیارست و در حدیث آمده است که روزی مصعب  
بن غیر نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آمد و بود بروی پوست تازه از کوسپند که بدان که خود وابسته بود پس آنحضرت فرمود نگاه کنید این شخص که روشن  
گردانیده است خدای تعالی دل او را بنور ایمان بین دیده ام در مکه پدر و مادر او می خوراندند او را بهترین طعام و شراب را و دیدم بام بروی حله که بدوست  
در هم ضریده بودند پس خواند او را صحبت خدا و رسول خدا با آنچه می بینی و منا من ایمن لله ثمرة خباب بن الارت می گوید و بعضی از کسانی است که رسیدم  
او را میوه او فروخته بهما پس وی می چسبد آن شمه را کایت است از غنائم که دریافته اند آنرا که فی که در زمان فتوح بلاد بودند و یافته اند نصیب  
خود را از اجر دنیا نیز اول صبر کردند و در آخر شکردند زیرا که پس ثمره مقصور بر اجر آنحضرت نیست بنوع رسیدن میوه یا نه رسیده و بعد ببحر دل  
و بنعم نیز روایت است نه میوه چیز منفی علیه ۱۰ و عن اخ الفال جمع القرآن علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اربعة جمع  
کردند قرآن را یعنی یا و کر فیت تمام قرآن را در زمان آنحضرت چهار کس ابی بن کعب و معاذ بن جبل و زید بن ثابت و ابو زید چهارم ابو زید  
النضاری است نام او سعد بن عمرو و بعضی گفته اند قبس بن السکن از اهل بدرست قبل لا نس من ابو زید گفته شد مرا انس را کیست ابو زید قال احد  
عمومی گفت انس ابو زید یکی از اعیان منست و عموم بنعم عین جمع عم چنانکه احمام و اعلم کذا فی القاموس و مراد چهار از انصارند بلکه از خزرج که قوم انس اند  
و انس این را در مقام افتخار گفته است در وقتی که او س افتخار کردند به چهار کس از قوم خود بفضایل که از تو پرستی در شرح ذکر کرده ایم و اگر عام هم داریم در وی  
نیست بآن که خیر این چهار دیگر نیستند زیرا که مفهوم تند در امثال این مقام معتبر نیست و تحقیق ثابت شده است خطب بسیاری از صحابه بمقام قرآن را و اما  
کلام درین مقام در اتقان سیوطی باید جست ملحق علیه ۱۱ و عن جابر قال سمعت النبی صلی الله علیه وآله وسلم يقول اهتزل العرش لموت سعد  
بن معاذ سعد بن معاذ بن نعمان النضاری اشهدی اوسی رضی الله عنه از اجله صحابه و اکابر ایشان است اسلام آورد و مدینه بردست مصعب بن عمیر و در  
وقتی که فرستاده بود او را آنحضرت پیش از قدم شریف خود بمدینه پس مسلمان شدند باسلام وی بنوع عبدالاشهدی و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم  
او را بسید الانصار خوانده حاضر شد بدو را واحد را ثابت ماند با آنحضرت هر روز واحد دور و نزدیک در کل می تیری رسید و ابیاتا خون وی تا بعد از ماهی وفات  
یافت و فرمود آنحضرت فرد آمدند بر موت وی نهادند هزار فرشته و فرمود جنبید عرش از موت سعد بن معاذ و فی و اباء اهتول عرش الجن لموت سعد بن  
معاذ منفی علیه بد که شرح اختلاف کرده اند در بیان معنی ابتزاز عرش و سبب آن بعضی گفته اند که ابتزاز عرش کنایت است از فرح و نشاط عرس  
بقدم روح پاک و هی حقیقا مجازا و صواب آنست که محمول بر حقیقت است زیرا که حق جل و علا در جهادات علم و تمیز نهاده ست چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم  
در شان کوه احد فرموده که وی کوهی هست که دوست میدارد ما را و بعضی گفته اند که مراد فرج اهل عرش است که ملائکه اند و بعضی گفته جنبیدن عرش را علامت  
ساختن بر موت سعد یا این عبارت کنایتست از عظم شأن وفات وی چنانکه می گویند قیامت برخاست بموت فلانی و کلام درین حدیث در اوایل کتاب  
فصل ثالث از باب اثبات عذاب القبر گذشته است ۲ و عن البراء قال اهدى رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم جلد حی و گفت برابر عزاب  
که از مشاهیر صحابه است که پیشکش فرستاده شد برای آنحضرت جنت جاه افروشی ظاهر یکی از لوکث اعاجم آنرا فرستاده بود و فصل اصحابه عجسوها و تنجون  
من لبها پس کشید یاران آنحضرت که مساس می کردند بدست می سودند آن حله را و شکفت می گردند از نرمی آن و در روایتی آمده است که می گفتند فرد فرمود  
شده است بروی از آسمان از جنت غایت تعب و نادیدن مانند آن فقال افجبون من لبن هذه پس گفت آنحضرت آیا عجب دارید شما از نرمی این حله  
لمناد بل سعد بن معاذ فی الجنة فهو منها والین براینده نملهای سعد بن معاذ در بهشت بهتر است از نان و نرم تر است و منديل بکسریم و فتح آن

و بر وزن مبره جامه که پاک کرده شود و نایده شود بدان دست و اصل آن از مدال است به معنی چرخ و در ذکر مندیله نه جامه ای دیگر مباحست  
 کلامی منفق علیه ۱۳ و عن ام سیدم بنم سین ما در انس که او را در صفر سن در خدمت آن حضرت گذاشته بود و آنها فالت روایت می کند  
 و می گفت یا رسول الله انس خادمك انك خدمت كارت انت ادع الله له و ما کن مراد را یعنی از برکات دنیا که ثواب آخرت بصورت ایمان  
 و برکت محبت و خدمت تو حاصل شد فی سبیل خال گفت آن حضرت اللهم اکثر ماله و ولده خداوند بسیار کردان مال او را و فرزند او را  
 و بار او را و فیما اخطیته و برکت و افزونی ده معا و را در چیزی که داده تو او را از نعمتهما خود قال ایضاً فوالله ان مالی لکم کثیر گفت انس  
 پس بخدا مال من بسیار است و آورده اند که نخلستان وی در سال دو بار بر می داد و آن ولدی و ولد ولدی و برستی فرزندان من و فرزندان  
 فرزندان من لیتجدون علی غیر المائة الیوم بر آینه می آید و ایشان بر مانند صد امر و زبانی امروز که این حکایت می کنم حد و باین مقدار رسید بعد از  
 آن زیاده هم شنیده باشد پس منافعی نشود با آنچه در روایتی دیگر آمده است که گفت روزی کرده شده ام من از صلب من و رای اولاد و اولاد و یکصد  
 و بیست و پنج همه ذکر کرده و دختر گفته است دختر او که دهن کرد ام از اولاد صلبی وی نزدیک بصد و ازینجا معلوم می شود که اموال او لا و از نعم الهی اند  
 اگر موجب غفلت از ذکر حق و باعث بر معصیت نشوند منفق علیه ۱۴ و عن سعد بن ابی وقاص قال ما سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم  
 یقول لا یجد فی علی الارض اهل الجنة کفتم نشیدم من آن حضرت را که می گفت می رسد یکی را که میرود بر زمین که وی اهل بهشت است بالقطع  
 الا لعبد الله بن سیدم مکر عبد الله بن سلام را که از اکابر یهود و علمای ایشان و از اولاد یوسف علیه السلام بود و در همان روزی که حضرت یونس  
 قدم آورد و سلام آورد و مناقب او بسیار است و ازین جا لازم می آید که بشارت بخت مخصوص بوی باشد غایت آنکه سعد نشیده باشد و از آن خود نیز  
 باشد یا از خود گفته است از جهت کرامت تزکیه نفس یا این سخن از سعد بن ابی وقاص پیش از بشارت دیگران باشد یا بعد از موت مبشرین باشد مویدین  
 است آنچه آمده است در روایت و در قطعی ما سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم یقول فی النبی انه من اهل الجنة منفق علیه ۱۵ و عن قیس بن عیسی  
 بنم عین و تخفیف باز طبقه اولی از تابعین بصورت ثقه است و از خیار صالحین است و ذکر کرده است او را ابن حبان که در کتاب ثقات و متقی متابعین  
 بود و قتل کرد او را و حمله بر بصر روایت می کند از عمر و علی و ابی بن کعب و عبد الله بن سلام روایت کرده از وی حسن بصری و غیره و می قیل الحدیث است  
 قال کنت جالسا فی مسجد المدینه کفتم قیس بودم من نشسته در مسجد مدینه داخل جبل علی وجهه اثو الخشوع پس در آمد مردی که بر روی وی نشان  
 طاعت و حضور بود و خشوع فروتنی کردن چشم فرو خا می اندید ففلاوا هذا رجل من اهل الجنة پس گفتند حاضران این مردی است از اهل بهشت فضلی و کبیرین  
 بخود فهمنا پس گذارد و در رکعت که سبکی کرد و دوران و در رکعت ششم بیرون آمد و تبعند و پیروی کردم او را و در دنبال او رفتم فقلت انک حبس خلک  
 المسجد پس کفتم بدستی تو بهنگامی که در آمدی مسجد را ففلاوا هذا رجل من اهل الجنة گفتند مردم این مردی است از اهل بهشت قال والله ما ینبغی لاجد  
 ان یقول ما لا یعلم گفت آن مرد بخدا سگوندنی باید و نمی سرزد می پیرا که گوید چیزی را که نمی داند ظاهر آنست که مراد تصدیق ایشان است و آنچه گفتند  
 یعنی چون ایشان می گویند البته علی باین دهنه باشند و من نیز چیزی از آن میدانم آن جواب است که بیان کرد و ایشان این را شنیده باشند یا بطریق  
 دیگر علم بدان حاصل کرده و وی حدیث سعد را شنیده و ایشان شنیده اند یا این کرامت شنا و متوجه خود است و مقصود آن است که من این خواب دیده ام  
 و ازین جا خود یقین می توان کرد بدان کذا ذکر و او لیکن پوشیده ننماید بعد از آن که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده باشد که انک علی الاسلام  
 لم یحوف و یخجل شک و تردید نیست پس این بطریق تواضع و هم نفس باشد و بعضی گفته اند که اذی آنست که گفته شود که آن قوم که خبر دادند بطریق استدلال  
 و اجتهاد و اداند بسماع خبر از آنحضرت و این در مشیت خداست و این سخن خالی از بعدی نیست زیرا که ظاهر آنست که ایشان بسماع حدیث سعد بن ابی وقاص گفته  
 باشند و بعد از آنکه حدیث سعد را شنیده و ایشان شنیده اند یا این کرامت شنا و متوجه خود است و مقصود آن است که من این خواب دیده ام  
 علیه و آله و سلم فی حوضها جلک پس خواندم و عرض کردم انخاب را بر آنحضرت و ادایت کافی فی و وضه و دیدم من کویا در مغزای ام ذکر من مسجدنا فی  
 ذکر کردن مرد از فراخی آن روضه و سبزی و مطهرها بسکون سین چو دم من جدید در میان آن روضه تنوینی است از این ایه غلظ فی الارض و احلاه فی الیمما که باین  
 آن عمود در زمین است و بالای او در آسمان فی احلاه عموده در بالای آن عمود کشته ایست و بعد از آنکه در اصل مقصود و لکوزه و استعمال کرده می شود و در هر چه استوار کرد و پیوسته  
 بآن چیزی و اعتماده کرده شود و باین ایجاب مراد این معنی است فطیل فی ان فیه پس گفته شد مرابا لبر آن عمود را یا با بای سکت است فقلت لا استطیع پس کفتم  
 من نمی توانم بالابر آمدن فانی منصف پس گفت مراد من منصف بحجریم و فیه نیز گفته اند و فیه صادمه فادام و چاکر فرغ ثیابی من خلیفی پس بر دوش نهادم  
 جامه ای مرا از پس من فوقیت پس بالابر آمدم حتی کنت فی احلاه تا آنکه شدم من در بالای آن عمود و فاجد ث بالبر فیه پس کفتم من عوده و دست زدم  
 بدان فطیل ایستقیات پس گفته شد چنگ در زن باین عوده و محکم گیر از فایسته فطیل پس بیدار شدم من و احتیاجا لعلی بیدی و حال آنکه بدستی





و روایت کرد از وی حسن بصری و غیره می ان بابا سفیان انی علی سلطان وصاحب و بلذلی فی فقر و روایت می کند عابد بن عمرو که ابوسفیان اموی  
والد معاویه آمد در وقت کفر خود بر سلمان فارسی و صهیب رومی و بلال حبشی که بودند در جماعه دیگر از اصحاب و این آمدن ابوسفیان در مدینه بعد از صلح  
حدیبیه بود از برای تجدید و توثیق آن عهد که مشرکان قریش مخدات خذرو نقض عهد بنیاد کرده اند پس آمد ابوسفیان و این جماعه از صحابه دیدند او را  
فقالوا ما اجذت یسوف الله من جنتی حد و الله ما اجذنا هاپس گفتند این صحابه بکفرت شمشیر با شیخیدگان خدا که بحکم خدا کار می کردند از  
کردن این دشمن خدا جای گرفتن خود را یعنی خیفه که هنوز این شرک از دست ما کشته نشد فقال ابوبکر پس گفت ابوبکر بحجت استمالت خاطر ابوسفیان در رعایت  
حق استیمن انفلوون هذا الشیخ فوئش و میبند هم یا میگوید شما این سخن را برای شیخ قریش سید ایشان که ابوسفیان باشد چنانکه آن حضرت نیز گاهی  
استمالت خاطر بعضی مشرکان که روسای قبایل می بودند می کردند فالحی النبی پس آمد ابوبکر تر و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاجبره پس خبر داد  
آن حضرت را باین قصه که کشت میان وی و این صحابه فقال یا ابوبکر لعالت اغضبتمهم پس گفت آن حضرت ای ابوبکر شاید که تو چشم درآورده ای بیشان را  
و در بعضی روایات او را کت یا ابوبکر در باب ای ابوبکر لئن کنت اغضبتمهم لقد اغضبت و بکت هر گز نه و الله اگر در خشم درآورده ای تو ایشان را هر گز نه  
بتحقیق خشم درآورده ای پروردگار خود را و در بعضی روایات آمده که هر گز نه در غضب درآورده ای پروردگار عرش عظیم را فاما هم پس آمد ابوبکر این  
جماعه را تا عذرخواهی کند فقال یا ایها الغضبتکم پس گفت ابوبکر ای برادران ما در غضب درآوردم من شمارا و شمار خیمه اید از من فالوالا گفتند  
ایشان لا در غضب نه درآورده تو ما را نه بخیمه ایم ما از تو بغیر الله لک بالاجبی یا سرز و خدا ترا ای برادر من و در بعضی یا اخی بکشید یا بر صیغه تعنی و در  
این حدیث فضل عظیم است مرفق ای صحابه را و حث است بر تعظیم و تکریم ایشان و رعایت خاطر ایشان ؛ بلاخوش باش کان سلطان دین را و بعد از  
مسکینان سری هست و او مسلم ۲۰ و عن افض عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال آیه الایمان جب الانضاد گفت انس بن مالک که انصار ی خرمی  
است روایت می کند از آن حضرت که گفت نشان ایمان محبت انصار است و آیه التفاق بغض الانضاد و نشان تفاق و شمنی انصار است انصار جمع ناصر  
یا نصیر است و مراد نصرت کنندگان آن حضرتند از اهل مدینه و انصار و قبیل اندوس و خرمج که دو برادر بودند که انصار اولاد او باشند و در میان ایشان  
تا صد و بیست سال جنگ و عداوت بود و بعلاوه اسلام و کلمه توحید عداوت مبدل به محبت شد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را انصار لقب  
نهاد که بدان مشهور و متنازع شده و بعد از ایشان بر اولاد و موالی ایشان این نام باقی ماند و نصرت ایشان مرا اخذت را موجب عداوت کفار عرب و عجم شد ایشان  
لاجرم محبت ایشان علامت ایمان و عداوت ایشان علامت کفر و نفاق و کمال محبت موجب کمال ایمان و نقصان موجب نقص و اگر از جنت نصرت ایشان عدا  
و ادریقین است که موجب حقیقت کفر خواهد بود منفع علیه ۲۱ و عن البواء قال سمعت رسول الله بر اوبن عازب که انصاری اوسی است گفت شنیدم  
پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یقول می گفت الانضاد لا یحبهم الا من انضاد و دوست نمی دارد ایشان را مگر مسلمانان و لا یبغضهم الا  
منافق و دشمن بنی دایر ایشان را مگر منافق من لیبغضهم لیبغضه الله و من ابغضهم ابغضه الله پس کسی که دوست دارد انصار را دوست دارد او را  
خدا و کسی که دشمن دارد ایشان را دشمن دارد او را خدا منفع علیه ۲۲ و عن ابن عباس قال ان ما یؤمن الانضاد فالواکفتمانس که بعضی مردمان از  
انصار گفتند چنان افاء الله جلی و سوله من اموال هوازن ما افاء منکامی که غنیمت داد خدا حق تعالی بر پیغمبر خود از مالهای هوازن که نام قبیل ایست  
آنچه داد افاءت غنیمت دادن فی غنیمت و درین عبارت اشارت است بکثرت آن اموال زیرا که غنیمت که حاصل شد ازین قبیل بسیار بود و در روای  
یات آمده است که از اسیران شش هزار بودند و بیست و چهار هزار شتر بود و چهار هزار اوقیه بود از فضا و اوقیه چهل درهم است و بیشتر از چهل هزار کوسفند  
و در روایتی آمده که کثرت کوسفندان خارج از حصر بود فظف یطی و جالامن قوئش پس را ایستاد آنحضرت که می دهد مردان را از قریش از اهل مکه که کوسفم  
بودند و در فتح اسلام آورده بودند هنوز نور ایمان در دلهای ایشان قرار نگرفته بود و ایشان را مولیة القلوب می گویند الما فکمن الابل میداد صد از شتران  
فقالوا یغفر الله لرسول الله پس گفتند جماعه از انصار بیا مرز و خدا مر رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم به طاعت قریش میداد و قریش را و بدینا و ترک  
می کردند و نمی دید چیزی و میبوفنا فظلمن دعائهم و شمشیرهای ما می چکد از خونهای ایشان یعنی از شمشیرهای ما فجدت لوسول الله پس خبر داده شد  
بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بمفالهم بسخ انصار که گفتند و بان حضرت رسانیدند که انصار این چنین می گویند فادریصل الی الانضاد فبهمهم  
فی قبة من اهل بیت کس فرستاد آن حضرت بسوی انصار پس فرامهم آورد و آن حضرت ایشان را در خیمه از پیرم و سلمیدج مهمم اجدل چینی  
و نگذاشت آن حضرت هیچ کی را که در آید جز انصار فلما اجتمعوا لهما هم رسول الله پس چون جمع شدند انصار آمد ایشان را پیغمبر خدا صلی الله  
علیه و آله و سلم فقال ما جدیت بلغنی عنکم پس گفت آن حضرت چیست این سخن که رسید و هست مرا از جانب شما فقال  
فهلما هم اما ذرونا انما انصار انما انصار اما ذرونا فسل و مکرها بان رسول الله فکلمهم یقولوا انهم پس

این حدیث را در بعضی نسخ  
در بعضی نسخ

این حدیث را در بعضی نسخ  
در بعضی نسخ

نقطة انچه خبر رسانیده اند و اما اناس مناحد ثمة اسنا نفهم و اما مردمان از ما که نواست سنهای ایشان و جوانانند فالوا  
 گفتند این سخن که بفرموده رسول الله بیا مژ و غذای تعالی مرغی بخور خدا را صلی الله علیه و آله و سلم بپختی و پختی و بدیع الانصار می دهد و من  
 و میکند و انصار را و عیوننا فضل من و ما نفهم و شمشیرهای مای یکد از خونهای ایشان فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله  
 و سلم انی اخطی رجلا لاجد بشی عیون بکفر بدستی که چون بگویم مردان را که نوزمان اند بکفر انما لکهم انظار الفت می کنم ایشان را تا ایمان ایشان بآید  
 دنیا باقی ماند تا لایف ساز و اری دادن و و چیز را با هم و تالیف ساز و اری یافتن کسی را بر چیزی و تسمیه بولقة القلوب ازینجا است اما نوضون ان بذهب  
 الناس بالاموال آیا راضی نیستید شما ای انصار که ببرد مردم مالها را یعنی نجایهای خود و ترجیعون الی و جالکم رسول الله و باز کردید شما بسوختن  
 باهای شب بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فالوا بلی گفتند اگر می بای رسول الله فد رضینا به تحقیق راضی شدیم ما منفق علیه ۲۳ و عن ابی  
 هر بده قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لولا الهجرة لکنتم امرا من الانضار اگر نمی بود هجرت هرگز این می بودم من مردمی از انصار  
 یعنی اگر نمی بود شرف بسبب هجرت و فضیلت آن بر آئینه انتاب می کردم من با انصار و دیار ایشان و انتقال می کردم از اسم مهاجرین با اسم انصار و  
 درین جایان اکرام انصار و فضل نسبت نصرت است و با وجود درین اشارت است با فضیلت هجرت و جلالت بر تبه مهاجرین زیرا که ایشان که می باشند  
 اوطان را و ترک دادند اهل و اولاد را به محبت خدا و رسول وی و نصرت و ایثار فضیلت کامله است لیکن ساکنند در اوطان خود و قبیله و قرابت خویش  
 بعد از هجرت فضیلت نصرت راست و بعد از مهاجرین انصار را و بعضی گفته اند که مراد است که من ممتاز نیستم از انصار مگر بفضیلت هجرت و اگر هجرت نمی بود  
 یکی از ایشان می بودم و مساوی شل ایشان می بودم در مرتبه و درین مواضع عظیم و رفیع منزلت انصار است و لو صلیت الناس و ادبوا و سلکلت الانضار  
 و ادبوا و شجبا لسلکنت وادی الانضار و شجبا و اگر سلوک می کردند مردم وادی را و شعبی را و میرفتند برای سلوک می کردند انصار وادی را و شعبی را  
 و می رفتند برای سلوک می کردم من وادی انصار و راه ایشان را وادی فرجه میان کوه با و تل تا که ان را آورد و خواند جمع و دوار وادی شعب بکشتن را  
 در کوه و فرجه میان دو کوه و مراد را و و مذاهب اختیار می کنم من رای و مذهب انصار را و موافق  
 می باشم با ایشان مقصود حسن موافقت و موافقت است بایشان بسبب آنچه مشاهده کرد از ایشان حسن و فاحش جوارحه اتباع و اقتفاء زیرا که وی صلی الله  
 علیه و آله و سلم مقصود حلق است و همه تاج اویند الانضار شیخا انصار بمنزله شعارند بکشتن جامه و روی که متصل بجهاد باشد و بشعر که بمعنی موی بر بدن است  
 تشبیه کرد انصار را بدان جهت اتصال و قرب ایشان بحضرت و صلی الله علیه و آله و سلم و الناس ذقان و باقی مردم بشایه و ثار بکسر دال جامه بیرونی  
 که بالا پوشند چنانکه رواء و مانند آن از دثر به معنی اشتمال آنکس شوند بعد از اثر بدستی که شما ای انصار نزد یک است که به بیند پس از من خلیا یا  
 و استبدادی اثره لفتح همزه و فتح مثله و بضم همزه و سکون مثله و بفتح آن نیز اسم است از استیثار به معنی استبداد و اختیار و فی الصراح الاستیثار بخودی خود  
 بجاری پرداختن اثار برگزیدن یعنی مردم خود را بر شما خواهند برگزید و امر باشد و در امارت آنها که دون شما اند در مرتبه بالاتر و افزون تر خواهند شد  
 و به تحقیق واقع شد آنچه خبر داده بود بدان مجرصادق خصوصاً در زمان امیر المؤمنین عثمان و بعضی عصرهای دیگر که بنی امیه غالب آمدند فاصبر و ایس کنینید  
 شمار برین شد و ابتلا جانی تلقونی علی الخوض تا آنکه ملاقات کنید مرا بر عرض و درین بشارت است مرا ایشان را بدخول جنت و در جزای صبر ایشان آورد  
 اند که بعضی از انصار نزد معاویه و در زمان امارت وی از بعضی مهاجرین شکایت آوردند پس علاج نکرد آن را پس گفت انصاری است گفت پیغمبر خدا که خواهید  
 دید بعد از من اثره را گفت معاویه بچرا می کرده است شمار را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت بصبر معاویه گفت پس صبر کنید که شمار بدان امر کرده اند  
 و واه البخاری ۲۴ و چند قال کما مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوم الفتح و هم از ابی بربره است گفت بودیم ما با آنحضرت روز فتح فضا لک  
 ان حضرت من دخل دار ابی سفیان فهو آمن و کیکه در آید از مشرکان سرای ابوسفیان را پس در امن و آمانست و هیچ کسی بوی تعرض نشود و من الفی السیلا  
 فهو آمن و هر کسی از مشرکان که بنید از سلاح را پس وی نیز در آمان است آورده اند که چون ابوسفیان در اسلام درآمد عباس گفت یا رسول الله این مرد است  
 که دوست میدارد و فرمود ویزکی را پس بگردان برای وی چیزی را که بدان مغر کرد و پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم من دخل دار ابی سفیان فهو  
 آمن و نیز می گویند که ابوسفیان در ایام مواعیت قریش من داده بود آنحضرت را و در آورده بود در سرای خود پس بن مکافات بود از آن حضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم مرا ابوسفیان را فطالت الانضار اما التجل فذل انخذله و افقه عیشیه و فیه فی بنه پس انصار چون مشاهده کردند عیانت و عیانت  
 با ابوسفیان که شدید العداوة بود به آن حضرت و فرمود هر که در آید دار ابی سفیان را در امن است و هر که بسیند از سلاح را امن نیست متحیرند  
 و تعجب کردند و از روی خیریت و سادگی گفتند این مرد یعنی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم به تحقیق گرفت او را هر بانی بقوم خود  
 و میل و رغبت در قریه خود یعنی که حکم جلیت بشیریت و قول الوحی علی رسول الله و منه و آمد و می پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم

باین که انصار این چنین می گویند فال گفت آن حضرت بانصار ظلم گفتید شما که اما الوصل فذل لجنه فله رافقه فی عیش و نزه و رغبته فی فیه کلا  
 این چنین نگویید و این چنین نیست انی جند الله و رسوله بدستی من بنی خدا و فرستاده اویم هر چه می کنم بحکم وی و مروی غر و جل می کنم هلاکت  
 الی الله و الیکم هجرت کردم و از وطن برآمدم بسوی خدا و بامید فضل و کرم و امداد و اعانت وی بسوی شما و دیار شما از روی ظاهر که نصرت  
 دهید و باین سعادت و کرامت برسید بعد از آن بقصد تسلی و دلداری ایشان فرمود المجهبا مجهباکم و الممانف ممانفکم زندگانی من یا جای زندگانی  
 من باز زندگانی شما و یا جای زندگانی شما نیست و مردن من یا جای مردن من یا شمایا جای مردن شماست یعنی جدا نمی شوم از شما نه در حیات و نه  
 در ممات من باشا ام و شما بمن خاطر خود جمع دارید فالو الله ما ظننا الا ضنا بالله و رسوله گفتند بخدا سوگند نکتة ایم ما آنچه گفتیم مگر حجت  
 بخل کردن بخدا یعنی ب نعمت وی بخل وی بر ما و رسول خدا یعنی شرف جوار و محبت و محبت کردن و رواندا شدن میل و محبت ترا با و دیگران مبادا از  
 غایت و محبت و جوار و محبت تو محروم شویم و غیرت لازم محبت است و محبت هرگز نمی خواهد که یکدم نظر محبوب بر او بخار افتد بیت غیر تم با تو حیات  
 که گردست و بد نگذارم که در آبی بخیال گردان و من و ضنه بکسر ضا و مجع بخیل کردن و مضمون شی نفیس را گویند که توان بکسی داد فال گفت آنحضرت فان الله  
 و رسوله یصل فانکم و بعد فانکم پس بدستی خدا و رسول خدا تصدیق می کنند و راست گویند اند شما را و قبول می کنند عذر شما را بعد فانکم بضم  
 و سکون عین و عذر قبول کردن عذر کسی را و فاه میسله و عن اناس ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم دای صبیانا و ذناء مقبلین من عوس و روائست این  
 که آنحضرت دید که دکان را و زمان را یعنی از انصار و وی آورنده و آورنده از طعام عروسی فقام النبی پس بایستاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقلل پس گفت اللهم  
 من احب الناس الی خداوند شما از محبوب ترین مردمانند بسوی من اللهم انکم من احب الناس الی خداوند شما از محبوب ترین مردمانند بسوی من و در بعضی  
 الی الله و در صحیح بخاری گفت که این سه بار گفت و این موبد و ایت الی است یعنی الانضاد میخا اید آن حضرت بنحاطین انضاد را و معنی اللهم یا قسم است یا معنی او آنست که  
 خداوند او میدانی صدق مرد او آنچه میگویم چون دید آن حضرت این جماع را و خوشحال شد بدیدن ایشان و جنید از آن حضرت پایه محبت خبر داد بدان و گواه گرفت  
 حق سبحانه را بران از محبت کمال عثایت و کرامت منفق علیه و و عینده فال را بوجوکر و العباس مجلس من مجالس الانضاد و هم از انس است که گفت که بشت  
 ابو بکر و عباس رضی الله عنهما بعد از مجالس انصار و هم بیکون و حال که انصاری کرستند فظالما به یکدیگر پس گفتند ابو بکر و عباس چه چیزی می گریاید شما را و برای چیزی  
 فظالوا ذکری فاجلس النبی صلی الله علیه و آله و سلم مناسبت گفتند انصار از آن می گویم که یاد کردیم مجلس آن حضرت را نسبت بخود و این در ایام مرض موت آن حضرت  
 بود و دخل اجل هما اجل النبی صلی الله علیه و آله و سلم فاجری بذلت پس در آن یکی از آن دو ابو بکر یا عباس رضی الله عنهما بران حضرت پس خبر داد از آن یکی  
 آن حضرت را بخرستین انصار بر یا و مجلس شریف وی فخرج النبی پس بیرون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و فند عصب علی و ایسه چالشبه بود و حال که  
 برحق بسته است بر سر مار که خود گرانجامه را بصب حصا به بر سر بستن خصا به بر سر بستن فصجد للمنبس پس بالا را برد آنحضرت منبر را و خطبه خواند و لم یصعد بعد ذلك  
 و نه بر آمد بر منبر و خواند خطبه را بعد از آن روز و این آخر خطبه بود که خواند آنحضرت فحمد الله و اثنی علیه پس باس گفت خدا تعالی او ستایش کرد و بر خدا شکر کرد و بگویم  
 بالانضاد است که گفت آن حضرت وصیت میکنم شما را به یکی کردن بانصار فاقیمکم شی و عیثی ذرا که ایشان کرشش می یازد و عیثی من اند که شش بفتح کاف و کسر را روزی  
 گفت مشکبه ستور شمار از زندگانی چون معدوم مردم را و عیثی بفتح حاء و سکون تخانیه و موده جاده دان که از آن بگویند و مراد آنست که انصار دوست درونی و محل سر و امات و قضا  
 من اند و امور و دست و رو می کند علف خود را در کرش مردم می نهند و نگاه میدارند جامای خود را در زور جامه دان و عرب تخایت می کنند از قلب و صدر بر عیبه و کرش بر منی  
 عیال مرد و اولاد ضعار و جماعت نیز می آید و عمل بر منی نیز درست است یعنی انصار جماعت من و صحابه فند و بمنزله عیال و اولاد انصار من بلکه تحمل شفت و مهرانی و غم خواری شتر  
 می باشند فذل فصول الذی حکیم بفتح کاف و ذکری که ایشان بود از نصرت و نصیحت و معرفت و جان و جانی الذی لکم و باقی ماند آنچه مرا ایشان را از و خلاصت از ثواب  
 و در آوردن و در بشت اشارت است آنچه متابعت کرد بران انصار و لایق بمنازل شده در آن قول حق سبحانه ان الله اشوی من المؤمنین انفسهم و اموالهم  
 بان لهم الجنة فاطلبوا من محبتهم و تقوا و زواجن میبشتم پس بپذیرید کاری نیک که از نیکوکار ایشان بجوید و بگوید و بکنند از کار بد که از بدکار  
 ایشان صادر گردد و زاده البخاری ۲۲ و عن ابن عباس قال خرج النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی مرضه الذی مات فبهه گفت ابن عباس  
 بیرون آمد آن حضرت در مرض خود که رفت از عالم دران مرض حتی جلس علی المنبر فحمد الله و اثنی علیه تا آنکه نشست بر منبر پس حمد گفت خدا  
 را و ثنا گفت بروی ثم فال پسته گفت اما بعد فان التالیس بکثرون اما بعد از حمد و ثنا بایستد که مردم در اسلام بسیار می شوند  
 و روز بروز افزون می گردند و از هر طرف می آیند و مهاجرت می کنند از اوطان و بقل الانضاد و کم می شوند انصار زیرا  
 که بدل ندارند چه انصار عبارت از جماعه اند که جای دادند آن حضرت را و نصرت نمودند او را و این چیز است که منقض می شود و سپری  
 می گردد و با نقضایی زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گذشت و این معنی در مهاجرتین که از مکه به مدینه همراه آن





کشته است

قال

یا کاتب  
یا لایطیبه  
یا کاتب

سرخوار باشند و ما فیل کفر را کرده ام من ارجت انکم من کافرون فکم که ایمان نیاورده ام و لا اذنا دا عین دینی : و کرده ام از جهه انکه متد شده ام  
و بعد از ایمان کافر شده ام و بر ایدام از دین خود و لا ارضی بالکفر بعد الایمان و نه ارجت راضی شدن کفر بعد از اسلام که می خواهم برایم از دین اسلام  
فقال و یقول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم الله قد صدقکم بدستی که طالب به تحقیق راست باشد و تحقیق حال چنین است  
که وی گفت فقال عیسی پس گفت غرضی اینست که از ارباب رسول الله اضرب عنق هذا المنافق که زخم کردن این منافق را و گفته اند شاید که پیمان  
تقدیم و تاخیر است و الا فتن عیان قول را بعد از تصدیق آنحضرت طالب را بعد است فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم الله  
قد صدقکم بدستی که طالب به تحقیق حاضر شده است بدر را گویم که عمر گفت چه شد اگر چه بدر را حاضر شده پس گفت آنحضرت و ما ید و یلت لعل الله اطلع علی  
اهل بل و فقال اعملوا ما یسئتم به و چه درمی یابا ند ترا تحقیق حال او و چه میدانی که وی سستی قتل است شاید که ندای تعالی مطلع شده باشد بر صابرا بل بدر  
پس گفت وی تعالی کند هر چه خواهد فقد وجبت لکم الجنة پس تحقیق واجب و لازم شد شمارا بشدت و فی و وایة و در روایتی بجای فقد وجبت  
لکم الجنة فقد غفرت لکم واقع شده یعنی حق تعالی نظر کرد و ایشان نظر رحمت و مغفرت یعنی ترحمی و امید داشتن راجع است بعد و الا آنحضرت را یقین است تحقیق ام  
و ارجت است که لعل برای آن فرمود تا اهل بدر بر آن اتحاد و اتحاد کنند و از عمل بازمانند و اهل ما شغفم از برای الهما کرم و غایت است نه رخصت کردن و سر  
و ادن که هر چه خواهد کند فافهم و بالله التوفیق فانزل الله تعالی پس فرود فرستاد خدا تعالی در جزو منیع از این فعل که حاکم کرد و امثال آن این است  
یا ایها الذین آمنوا لا یلتعنوا وعدی وعد و کما اولیاء ائمه و ما شیدی مسلمانان یکمیرید دشمنان مرا و دشمنان خود را و دشمنان را آخری  
منفق علیه ۳۳ و عن رافعة کسریة و انما و افخ انصاری بدری است فقال جاء مجتبی بیل الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم  
قال ما اعدون اهل بدر و فیکم گفت آمد جرئیل بسوی آنحضرت گفت در چه مرتبه می و اید و اید و اید که اید طایفه می شمارید شما اهل بدر را در میان خود قال من  
افضل المسلمین گفت آنحضرت می شمارم اهل بدر را در میان خود افضل مسلمانان و اهل کلمه جنوها یا کتب گفت در جواب جرئیل که را که مانند این کلمه است و معنی  
افاده زیادت شرف و منزلت قال گفت جرئیل و کن لکم من شهد بدر من لکم لکم لکم گفت جرئیل و هم چنین از افضل لکم می و ایدم کسی را که حاضر  
شد است بدر را از لکم و واه البخاری و عن حفصة روایت است از ام المومنین حفصة که دختر امیر المومنین عیسی بن ابی طالب است : قال و یقول  
الله ع گفت حفصة که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم انی لا یخجل الناس انشاء الله تعالی لجدید بدر و الی حدیثه  
بدرستی من هر آنچه امید می دارم که در دنیا بداتش و دوزخ را اگر چه است است خدا تعالی هیچ کی که حاضر شده است بدر را و حدیثه را و یقین بدست حق ارجت رغبت و اید  
درگاه الهی است تعالی نه از برای شک قلت حفصة می گوید که من با رسول الله الیس قال الله آیا نیست که تحقیق گفته است خدا تعالی و ان منکم  
الا و ایدها و است از شما هیچ کی که که در آید و است آتش دوزخ را یعنی در وقت که شتر را مضطرب چون در آمدن دوزخ حاکم باشد هر تماشای و میان را یعنی آن را اهل بدر و  
چون راست آید قال فلیتمیحه یقول گفت آنحضرت پس نشیند و خود تعالی را که یکمیرید دشمنان مرا و دشمنان خود را و دشمنان را آخری  
سر و وساطت شود آتش بر ایشان چاکه برابر ایدم علیه السلام منی و و دومی نمایند مثل برق حاکم یا و دوزان می که زنده و آزاری را و ایشان نمی رسد و این قول  
انیت و این مرتفقان را می باشد و اهل بدر و حدیثه داخل این جماعت اند و فی و وایة لا یخجل الناس انشاء الله من اصحاب الشجر فی احد و در روایتی  
این چنین آمده است که درمی آید آتش را اگر چه است است خدا از اصحاب شجر و معنی الذین یا یجوا یجوها لکنانی که بیعت کردند با آنحضرت زیر شجره این و آن تفسیر  
اصحاب الشجره است و این در حدیثه بود و واه مسلم ۳۳ و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انکم لکنان فی احد و در حدیثه یکمیرید  
و جابر صد کس و در روایتی هزار و یا فصد هزار و صد نفر آمده است و در توفیق در شرح مذکور است قال لنا النبی گفت : را پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
انکم الیوم خیر اهل الارض شما امروز در سیرین اهل زمین منفق علیه ۳۳ و چنگه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من  
بصدیق التذیة ثلثة المرات کسی که بالا بر آید قینه را که قینه را است ثلثة نفع مشکه و کسر نوین و تشد و تشنه را و غده در کوه و در ارض هم و نفع نیراده است و ام می  
است و این که و دینه از راه حدیثه که رسد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب وی رضی الله عنهم ثمان موضع در شب پس ترغیب کرد و ان حضرت ایشان را بعد  
آن و بر آمدن بر آن تا بکشت در آن چه باشد و ظاهر هر حکمت اطلاع بر حال اهل که که بجای کین نکرد و باشند و بداندیشی نه نموده و در لاک خود شکو شده و کافیل فرمود هر که صعود  
کند بر آن فانه یجئ حنه ملجطین بنی اسرائیل پس بدرستی شان این است که فرود آمدی شود و کم کرده میشود و از آن کسی که صعود می کند از آن اندانچه کم کرده شده  
و فرود آمده شد از بنی اسرائیل ملج است بقول وی سبانه و فو و لعل فکفر لکم و فکفره است که بنی اسرائیل بعد از آنکه بر آورده شدند از سبانه که داخل سال بردی  
تا به و عابر بودند و سبانه که در ایشان ابر و فرستاده شد بر ایشان من و سلوی و امر کرده شد ایشان را به و آمدن قویه از شام که نام آن ابر یا کوه بود به سبانه و و دعا و طلب حلا و لب  
و استغفار را آفریده شود و کما بان ایشان لیکن ایشان تبدیل کردند طلب توبه و استغفار را و طلب مشتهیات خود از اعراض بدین پس نازل کرده شده





بیت در حدیثش قیامت بودم لا حشرم روی ترا دیدم و از جا بزم فانی سمعت رسول الله پس بدستی من شدند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بقول می گفت آنده عاشر همیشه فی الجنة بدستی وی هم ده کس است در بهشت یعنی مانند دهنم ده کس است که بهشتی اند زیرا که وی از عیبه بشریت گذراند الطبی و ازین تقریر وی ظاهر میشود که فی الجنة را بصفت عشره داشته و محل بر عشره مشره کرده است و ظاهر عبارت در است که وی دهم کسی است که در بهشت در آید و پیشی نه کند از وی در در آمدن بهشت مگر نه کس و احتمال دارد که جامعیتی که وی با ایشان در بهشت در آید و دهم صحت باشد نه فخر و الله اعلم و اه الزمذی و عن جندب بن زید روایت است از خدیفه بن الحارث که گفت صحابه با رسول الله و اسلافه گفت که علف می ساقی کسی را از اصحاب بحضور خود بهتر بود قال ان استخلفت علیکم فاصیوه عن بدنه گفت آنحضرت اگر خلیفه سازم من کسی را بر شما پس بی فرمانی کند او را و اطاعت کند و خلافت او قبول نکند و خلاف نمائند عذاب کرده میشود و کن ما جندب که جندب یفقه فقه لیکن خبری که حدیث کند شما را و خبر دهد خلیفه پس تصدیق کند او را و راست گرداند او را و ما افرأ که عبدالله فاقوا و و خبری که بخواند شما را عبد الله بن مسعود پس بخواند آنرا تقریر معنی این حدیث این چنین کرده اند که گویا آن حضرت فرمود هم ضروری نیست شما را که از من سوال استخلاف کنید زیرا که آن حاصل میشود با اتفاق و اجماع شما بر کسی که اهل آن می دانند او را یا که از تنصیف و تخصیص فنی هم هست آنچه ضروری است شما را عمل کتاب و سنت است و تمسک بان و تحصیل کرد خدیفه و ابن مسعود را بر دیگران جهت شایسته بزرگ فضل و مرتبه ایشان در علم فقه و آنچه اقتضای باید کرد از ان از اتفاق و این نزد خدیفه بود از جهت بودن وی صاحب سر رسول الله و عنده علم الناس و آنچه اقتضای باید کرد بدان از احکام و این نزد ابن مسعود است زیرا که فرموده است و ضبط لامنی فاضی به ابن ام عکبدر را معنی شد من برای امت خود و خبری که را ضعیف شد بدان ابن ام عکبدر که عبدالله بن مسعود است و فرمود تمسکوا بعهد ابن ام عکبدر که در زینب به بیان و اندر زبان مسعود و گفته اند که درین حدیث و در حدیث اول از فضل بیان استخلاف الی بکر رضی الله عنه نیز است زیرا که مروی است از ابن مسعود که گفت تقدیم کرد او بر بکر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در کار دین ما که امامت نماز باشد پس خبر کنیم ما را در کار دنیا و خود ۱۳ و عنده قال ما جندب من الناس تد و که الفتنه الا انا اخطا فاطمه جلیله لا یجمل بن مسعود هم از خدیفه است که گفت وی نیست هیچ کی از مردم که در یابد او را فتنه مگر آنکه من قسم می دهم تا شرفه را بروی مگر محمد بن مسلمه بقیع میم و سکون بین و فتح لام فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول لا فضل لافتنه زیرا که من شنیده ام آن حضرت را که می گفت محمد بن مسلمه را که زان نمی کند تر افتنه و محمد بن مسلمه انصاری خرمی اهلی است حاضر شده همه مشاهد را مگر بتوک را و بعضی گویند استخلاف کرد او را آنحضرت در سال بتوک و بود از فضلی صحابه و اسلام آورد و دست مصعب بن عمیر در دین و در در سال جل و سه یا شش ماهت و کوشه گرفت و دایم فتنه با مر نبوی و ملائمت مانند از ضرر و شر آن و اه ابو داود و مسکنه روایت کرد و این حدیث را ابو داود و سکوت کرد و از وی یعنی طعن نموده و تصحیح و حسن نیز نموده و محمد بن را اختلاف است در آنکه حدیثی که سکوت کرده است ابو داود از ان صحیح است یا حسن است یا ضعیف صحیح احتیاج چنانکه در مجلس مذکور است و افق المحدثان و مقرر گردانید و ثابت داشت این حدیث را عبد العظیم مندری که از علماء حدیث است و در اصل مشکلات و رنجها باض است و در حاشیه این عبارت را جری نوشته اند و عن غایبه ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم و ای فی بیت الن بیس مصباحا چار و ابیات است از عایشه که آنحضرت دید و غایبه نیز بن العوام چراغی را و ز سر رضی الله عنه از عشره مشراست و ابن عمر رسول الله است صلی الله علیه و آله و سلم و ابدا ابو کمر صدق است زوج اسامه بنت ابی بکر فقال با غایبه ما انی امما لا اقلد فینس پس گفت آنحضرت ای غایبه کمان نمی برم اسامه بنت ابی بکر را که به تحقیق زائده است یعنی این چراغی را که در این وقت افروخته اند نشان است که اسامه که حل داشت زائده است گفت بنفون و کسرا بلفظ مجهول و لقیون بلفظ معلوم نیز نوشته اند فی الصراح زحکی زن زوجه شد و لا یموت و صحابه نام نه نیده آن مولود را اما که نام بنم من در افهامه عبد الله پس نام نهاد آنحضرت او را عبد الله و ابن عبد الله بن الزبیر است رضی الله عنه صحابی مشهور بن و مناقب و وقایع و می ندو و مشهور است و وی رضی الله عنه اول مولودی است در هاجرین بعد از حجت و چونکه بقره پسر و تحلیک کرد آنحضرت او را بنحو مبادقت مبارک خود و تحلیک خاندن خرمایا چنان و مالیدن کام مولود را و این سنت است و اه الزمذی و عن عبد الحق بن ابی حبه بقیع عین و کسریم و سکون تخانیه مضطربا حدیث است ثابت نیست در صحابه و بعضی گفته اند که صحابی است روایت کرده است از وی همین حدیث که میگوید عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا یجوز ان یجمل هادیا مهدی خداوند اکبر دان او را راه راست نمائند و راه راست یافته شده و اه دیبه و هدایت کن مردم را بوی و اه الزمذی به آنکه سیوطی گفته و صاحب سفر السعاده نیز میگوید که محمد بن گفته اند که صحیح نشده در فضایل معویه هیچ حدیثی و در جامع الاصول گفته که انچه ثابت شده است کتابت اوست تر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ثابت شده است کتابت و می و تحقیق وارد شده است در شان وی حدیثی که روایت کرده است او را احمد در مسند خود از عراض بن ساریه که شنیده ام پیغمبر خدا را که می گفت اللهم علم





اموات ساکنان مبرقون کانی را که گشته شدند در راه خدا مرده الا یله تا آخر آیت و رواه الترمذی ۱۸ و عنده قال ایضا یغفر لی رسول الله  
صلی الله علیه وآله وسلم خمسین مؤمنه و هم از جابر است که آمرزش خواست برای من آن حضرت میت پنج بار معلوم شد که استغفار بکنم  
بار در یک وقت و یک مجلس بود و اوقات متعدده و این ظاهر تر است و الله اعلم و رواه الترمذی ۱۹ و عن انس قال قال رسول الله  
صلی الله علیه وآله وسلم کمن ایشعت اجبر کففت آن حضرت بسیار و ولیده موی غبار آلوده ذی طهر بن خداوند و جامه کهنه طر کبر طاجمانه  
یا کلیم کنه لا یوبه له پاک داشته نمی شود و التفات نموده نمی شود مرا و او دانسته می شود و او را که گیس از جنت تهاست و بی اعتباری وی نزد مردم لو  
افتم علی الله لا یبره اگر سو کند خور و بر خدا یعنی سو کند خور که خدا این چنین خواهد کرد و هر آینه راست گوی کرد و اند او را خدا و سو کند او و می کند از بابا سو کند  
خور و بر فعل خود که چنین کنم با عتقا و بر خدا میامی گرداند و می تعالی اسباب فعل و توفیق میدهد و او را که بکند و می فعل را میهنم البیوعین مالک آن جبر  
ایشانست بر این مالک برادر انس بن مالک رضی الله عنهما از یک مادر و یک پدر از فضل و صحابه و دلیران و پهلوانان ایشانست حاضر شد احد  
و مشا بدر که بعد از وی اندوخت از مشرکان چندین را سواي آنکه شریک شد با و یحیران و ظاهر شد از وی مبارزت شدید و در زبانه و شمشیر  
در سال میت و رواه الترمذی و البیهقی فی دلائل النبوه ۲۰ و عن ابی سعید قال قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم الا ان عبی النبی  
آوی الیها اهل بیی آگاه باشید بدستی که دوست درونی و عمل سروا مانند من که بازگشت می کنم بسوی آن اهل بیت من اند و معنی میت در فصل اول از  
حدیث انس معلوم شد و اینجا این لفظ در معنی انصار واقع شده و این منافات ندارد و بود و آن در شان غیر ایشان نبود و اهل بیت که اخراجند این  
صفت و تواند که صفت النبی آوی الیها برای تخصیص و تقید باشد یعنی آنها که به جمع می گنم بسوی آنها بیشتر و غالب تر و تخصیص این صفت با اهل بیت زیادت  
شرف و فضیلت ایشان باشد و ان کوشی الانصار بدستی که شش من انصارند معنی که شش نیز در فصل اول معلوم شد در حدیث انس فلعنوا فممن  
مسیبهم پس بخونید از بدکار ایشان و اقبلوا علی حسینهم و بنیزید اند نیکو کار ایشان و رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن ۲۱ و عن ابن  
عباس ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال لا یبغض الانصار احد یؤمن بالله و الیوم الاخری دشمن ندارد انصار را هیچ کی که ایمان دارد و بخند  
و رواه آخرت رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح ۲۲ و عن انس عن ابی طلحه روايت است از انس که روايت میکند از ابی طلحه که زوج ام است  
ام سلمه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اقرا قومک التیسلام گفت انس که گفت مرا آن حضرت بخوانان قوم خود را سلام را اقرأ  
نفع بهره و سکون قاف و کسر را و کسر بهره و فتح را نیز می باشد و برین تقدیر یعنی آید و بر تقدیر فتح بهره می علی و معنی خوانیدن سلام است که چون یکی بدگری سلام  
میرساند آن دیگر در جواب آن سلام میخواند تحقیق این معنی مکرر کرده شد است غرض که آنحضرت با او طلحه گفت که قوم خود را از من سلام رسان فانیهم و علی  
اعفاه صبر زیرا که بدستی ایشان آنچه من میدانم پارسا مانند صابرند و حق تعالی بهره و کسر من و فتح فاء مشدود جمع غنیف غف و عاف پارسائی و باز  
ایستادن از حرام و صبر صبرین باخت با جمع صبور بضم صاد و تشدید باء مفتوحه نیز تصحیح کرده اند جمع صابر یعنی صابرند بر فقر و فاقه یا بر جاد و قالی یا در غضب و وجه  
اول او فتی است به معنی غف و رواه الترمذی ۲۳ و عن جابر بن عبد الله ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم روايت کرد جابر رضی الله عنه  
که غلامی مرعوب بن ابی بنه را نزد آنحضرت بشکوه اطیافه ای که در حال شکایت می کند از غلام عاظم را نزد آنحضرت فقال بس گفت آن غلام  
پادرسول الله لهدخلن جالب التامه یعنی می آید عاظم تشنه و زخم را یعنی ظلم میکند و کار می کند که بدان متقی و فروخ می کرد و ظاهر آنست که آن غلام همان  
قصه کتاب عاظم را که اهل که فرستاده و آمده و گفته باشد و الله اعلم فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کذب لا یهدی لظلمه و معنی در نمی آید  
عاظم آتش را فانه لشد بد و الله بهیهه زیرا که بدستی وی حاضر شده است بد را و مدینه را و الله اعلم ۲۴ و عن ابی هريرة ان رسول الله صلی  
علیه وآله وسلم تلا هذه الاية روايت می کند ابوهریره که آنحضرت خواند این آیت را و ان تولوا استبدل قومنا غیر که شما را بیکو فوا امثالکم و اگر روی کرد  
شما از ایمان و اسلام می آید و خدای تعالی در بدل شما کرد و حق را جزا پستی نمی باشد آن کرده فانه شاهد روی کرد و این معنی و اعراض کردن از حق فاولو الکفنه صحابه  
پادرسول الله فاولو الذین ذکروا ان تولینا استبدلوا بنا کیتند آن قومی که ذکر کرده است خدا که اگر روی کرد و این معنی و بدل ما و بجای ما گرفته  
می شوند آن قوم شما را بیکو فوا امثالکم پستی باشد آن قوم مانند ما فاضی علی فخذ سلطان پس نزد دست آنحضرت بر این سلطان فارسی خیم  
قال هذا لوقمه پستی گفت آن قوم این است و قوم این فارسیان و عجمیان و لوکان الدین عند الله بالنشأ و له رجال من العرب و اکرمی بود و این نزد و بر این  
در میان بر این معنی که بر این معنی که سا قبا معلوم شد که اکثر اربعین از عجم اند و ایشان بلند شد پای علم و دین و بیضا و می آن قوم را با نصار و اهل من تفرقه  
رواه الترمذی ۲۵ و عنده قال ذکرک الاجاج چند رسول الله و هم از ابی هریره است گفت ذکر کرده شد اهل عجم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و عجم غریب بود  
عجمی یکی و عجم عرب بنیم نیز آمده و عجم آنکه سخن پیدا و عجم نتواند گفتن و اگر چه از عرب باشد اما عجم جمع است و این عجم را عجم را بر عجم اطلاق کنند که سخن ایشان



نیست که شامل کل باشد و باعتبار اکثریت است و ضمیر کفایت از صحت است پس در اول شامل کل است و در ثانی اکثر و اضافه درین فقره از برای تخصیص است  
یعنی سید است در میان ما و ذاه البخاری ۱ و عین قلیس بن ابی جازم بجا آمده و کسر زای تابعی کبیر است در زمان آن حضرت اسلام آورد و با و در  
شرف صحبت شتافت تا رسیدن وی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رحلت فرموده بود و در نهران باطلی بن ابی طالب رضی الله عنه همراه بود  
ان بلا لا قال لا بی بجو روایت میکند که بلال گفت مرا بی بگرد و وقتی که او بگرد از وفات آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم حکم گفت مر بلال را و در خوا  
که وصیت وی باشد و برای وی اذان می گفته باشد چنانکه برای رسول خدا می گفت صلی الله علیه و آله و سلم و بلال را او بگرد خیده و از دست کاfran را بپای  
آرا کرده بود آن کشت انما انشی یقنی لنفسی انی فامید کنی اگر هستی تو که بخردی مرا برای نفس خود پس نگاهدار مرا یعنی نزد خود و خدمت فرما و آن کشت انما انشی  
لله فدیعتی و جعل الله و اگر هستی تو که بخردی مرا اگر برای خدا و طلب رضا و ثواب وی پس بگذار مرا با عمل خدا یعنی بگذار مرا تا برای خدا کاری می کرده باشم  
و باطلی کاری نداشته باشم و در بعضی روایات آمده که گفت بلال مرا طاعت دیدن جای خبری و بی نیت و بی وی اینجا می توانم بود چه شکل تر ازین بر عاشق  
زاره که بی دلدار بنده جای دلدار پس همراه لشکری که بشام میرفت برفت و در دمشق در سال بیستم یا هجدهم و یکصد و شصت و ذاه البخاری و در بعضی روایات  
آمده است که بلال بعد از رفتن وی بشام بعد از شش ماه آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بخواب دید که میفرماید این چه جاست ای بلال که تو بر ما میکنی  
و زیارت مانی آنی پس بلال همان ساعت متوجه مدینه شد چون به مدینه آمد اول چیزی که پرسید این بود که فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
و حسن و حسین چه حال دارند گفتند که فاطمه رحلت کرد و از عالم حسن حسین باقی نماند پس بگریست و نزد حسن حسین آمد پس مردم خواستند که بلال برای ایشان  
اذان گوید تا از زمان سعادت نشان آن حضرت یاد دهد هیچ کس را مجال نشد که او را امر بدان تواند کرد و گفتند که اگر امام حسین خبر میداد شاید که بگوید پس امام حسین  
رضی الله عنه امر کرد و بلال بموضع که در زمان آنحضرت می ایستاد برآمد و شروع در اذان گفتن کرد و چون گفت الله اکبر الله اکبر بیعتی در دل مردم افتاد و بگریه درآ  
مند چون گفت اشهد ان لا اله الا الله کریه زور آورد و چون گفت اشهد ان محمدا رسول الله کویا تمامه آورد و یواشگر لرزیدند و همه در گریه و زاری  
بی اختیار شدند و از جای رفتند بلال را طاعت اذان گفتن ماند و نشنوندگان را هوش شنیدن و اذان تمام نشد و در روایتی آمده است که آنحضرت  
فرمود هر که بعد از شش ماه زیارت من نیاید کویا پس جفا کرده باشد سبحان الله و او بیلاذ الان سی سال گذشت و عمر آنحضرت سید و این سعادت است  
نذا خداوند که دیگر شود یا نشود و وصلت جوهر رفته میسر نمی شود و یکبار شد میسر و دیگر نمی شود اللهم فاعلانی مبعود سیس گفت آن مرد بد رستی من رنج و مشقت کشیده  
الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت ابوهریره آمد مردی بسوی آن حضرت فقالانی مبعود سیس گفت آن مرد بد رستی من رنج و مشقت کشیده  
شده ام یعنی چیزی به زید یا رسول الله یا بعضی از زنان خود را خبر کرد و اگر خبری حاضر است بوی مده فقالانی مبعود سیس گفت این خبر  
ن و الذی بیعتنا بالخی ما چندی الاماء مکنه آن کسی که فرستاد و ترا برستی نیت نزد من مگر ای یاسر ای اخوی فقالانی مبعود سیس گفت آن خبر  
کسی را نزد منی دیگر پس گفت آن زن مانند آنچه گفته بود زن تحسین و فرستاد و نزد من زمان خود را بکلی من مثل ذلک و گفته همه زمان مانند آن فقالانی مبعود سیس  
الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم من بضعه بضعه الله کسی که همانی کن این مرد رحمت کند خدای تعالی او را بقیم او کسر خا و بجمه و سکون  
تجانی به تشدید هر دو روایت است اضافه و تصنیف نبرد و بعضی همانی کردن و همان فردا آوردن است و در اصل معنی ضیافت میل کردن است و قولی  
بر جرم برف و جرم هر دو مضبوط است فقام رجل من الانصار بظالی له ابو طلحه پس با تیا مردی از انصار که گفته می شود او را ابو طلحه انصاری شهر  
زوج ام سلمه فقالانی مبعود سیس گفت من همان کیم این مرد را با رسول الله فاطمونی به الی رجل من برادر ابو طلحه آن مرد را بسوی خانه خود رحل بجای حمله رخت و جای  
باش مرد فقالانی مبعود سیس گفت ابو طلحه مرزن خود را ایاست نزد تو چیزی از طعام فالت لا الا قوت صبیاننا گفت زن وی  
نیست چیزی نزد ما از طعام مگر خوش خردان ما قوت بضم و سکون چیزی که بایستد و بر پا شود بوی بدن آدمی از طعام قال فاعلمهم شتی و فو میهم  
گفت ابو طلحه بی زن خود پس مشغول کردن خوردن را به چیزی و بخوابان ایشان را تعلیل مشغول کردن کسی را به چیزی و تنویم خوانند و این محمول است بر آن که  
صیان قوتی بخورند طعام و طلب می کردند طعام را بر عادت میان بی جوع و الا واجب بود تقدم صبیان بر همان و چگونه ترک می کردند ایشان واجب را و  
حال آنکه حق تعالی تشکر ایشان را فاذا دخل من بعدنا فاذهب انا فاکل پس چون درآید همان را بخورد پس بنا او را بظاهر که ما می خوریم فاذا اهلوی  
به علی اکمل پس چون بنشیند و در آن دست خود را به وضو علی السبیل پس ایستاد و بسوی چراغ کی فصلیجه تا اصلاح کنی و میفرموزی چراغ را اصلاح میکنی  
علا من اجبا و فاطمه پس بکس چیز از آن را همان برنا خوردن و مطلع نشود اطفا فرو میرساند آنش ففعلت پس کرد  
آن زن این کار را که گفت بوی مرد ففعلت و پس تشنه ایشان یعنی این زن و مرد و همان بر طعام و اکل الضیف و خوردن  
و فاطما و عین و شیب که در حد ابو طلحه وزن او که سنه فلما اصبح علی غدا رسول الله پس گفت چون صبح کرد ابو طلحه آمد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه

که





و در سنه چاردهم بعد از ابی کریم عجل الله فرجه و در روز وفات یا قده و عمر او نود و هفت بود و خلافت صدق دو سال و چنده ماه بود و عمر وی شصت و سه موافق  
 عمر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بود وی رضی الله عنه منتهی القادر محسن روی تابان جمال نجف البدن خیف العالین سهل الخدین و بود در خدین وی  
 رکبای سبیل جلیل طویل کریم عقیق محمد بن الخطاب التمدی از اولاده وی بن کعب است و بیخ واسط حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم جمع می شود  
 و از اشرف قریش بود و در جایت سفارت و رسالت بنام وی بود و سفید روی جسم سرخ چشم بخت نمود و مشرف بود بر مردم چنانکه گویا بر شتری سوار  
 است و مردم پیاده اند و بود در عارضین او خفت و و باب بن مینه گفته که وصف او در تورات این چنین است که قرن جدید شد بدین و قرن کوه خرد را گویند  
 و فاروق لقب او است از جهت تفریق او میان حق و باطل و کفر و اسلام و عنایت اسلام بایمان او شد و موجب و شجاع بود پیش از آن حضرت با مردمی هجرت  
 کرد و چون خواست که بجهت کند تیغ خود را حایل ساخت و گمان راز را کرد و در دست تیرها گرفته و بگمید که و ر ساء قریش همه آنجا حاضر بودند پس طاعت  
 کرد و در رکعت نماز گذارد و بر حلقه های قریش جدا جدا آمد و گفت زشت باد رویهای شما هر که خواهد که بگریزد او را مادر او و میترسید و فرزند او و میوه بگردون  
 او باید که بیاید و طاعتی کرد و من در پس این وادی یعنی که پس هیچ کس نتوانست در پی او رفت خلافت وی ده و پنجم سال بود و عمر وی شصت و سه بر قول  
 بشیور و بقولی شصت و هشت و بقولی دیگر نجاه و نه عثمان بن عفان القرضی خلفه النبی صلی الله علیه و آله و سلم علی ابنه و فیه وضوب  
 له بسهمه و گذاشت آن حضرت او را بر دختر خود رقیه بجهت تیمارداری وی و تعیین کرد و مرا و را بهره وی از غنیمت بدر و باین اعتبار او را از اهل بدر  
 اند و تولد او در سال ششم از عام الفیل است اسلام آورد پیش از دخول دار ارقم بعد از ابی بکر و علی و زید بن حارث و اسلام او بدعوت ابوبکر بود و چون  
 اسلام آورد و حکم بن الحارث بن امیه او را بست و پس کرد و هفت از دین بدان بدین حادثه درآمدی و الله نمی گذارم ترا نمی گذاری این دین را  
 گفت این دین را هرگز نگذارم و از وی جدا نشوم تو هر چه دانی بکن چون حکم صلابت او را دید را کرد و رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پیش از  
 عهد نبوت درخت و می بود و در غره بدر مرد و بعد از آن ام کلثوم را آن حضرت بوی تزویج کرد و در سال نهم از هجرت وی نیز مرد پس گفت آن حضرت  
 اگر می بود نزد من و دختر سیوم میدادم آن را بوی و هیچ کس خبر وی نبود که دو دختر هیچ پیغمبری نزد وی بود و ازین جهت ذوالنورین لقب او شد  
 رضی الله عنه و میانه بلای خوش روی سفید و سرخ و بود در روی وی گفته اند از جدی بزرگ ریش اجل الناس و گفت آن حضرت بام کلثوم تزویج  
 کردم ترا بمشابه ترین مردم بعد تو ابراهیم علیه السلام و پدید تو محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بود حای و بدعتی که در درون خانه در بسته غسل می کرد و از  
 حیاط صلب خود را راست نمی توانست کرد و بود و قتل او در اوسط ایام تشریق سه محسن و ثلاثین خلافت او سیزده سال و عمر او هشتاد و دو و بعضی  
 سه و شش و گفته اند علی بن ابی طالب الهاشمی ابن عم پیغمبر خدا و برادر او احوالات و زوج فاطمه زهرا بتول و در حسن و حسین است و اول ششی  
 است که متولد شده از دو دوا ششی قدیم الاسلام و بقول جاعله کثیر از صحابه اول کسیکه اسلام آورد و است و گفته اند که بموت شد آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم و زود و شبیه و اسلام آورد علی رضی الله عنه روز سه شنبه و عمر وی در آن مدت ده سال بود و هفت و اربع و شریف و هادی و گفته  
 دیعوب المملین و ابوالریحان و ابوتراب از انبیا اویند و بود وی رضی الله عنه میانه بالای سخت کندم کون اهل هجرت انفع اشعر البدن روشن  
 روی تابان جمال بزرگ چشم عظیم البطن نیک سپاه و چشم عظیم الفحیه و طولها و عریضها حسن الوجه ضحک السهل ما شرب چاردهم قوی دل شجاع منصور و اوسع  
 العلم کثیر الزهد سخی النفس رضی الله عنه و کرم وجهه مدت خلافت وی پنج سال و شهادت وی شب جمعه قریب سحر جمعه هم رمضان المبارک سنه اربعه و اربعین  
 و عمر شریف وی شصت و سه علی الصبح المنها را باس بن بکیر و در بعضی نسخ النکیر بالف و لام یا س کبره و تخفیف تخانیه در آخرین جمله و مکرر تمجید و فقه  
 کاف و سکون تخانیه و بعضی از روایت بخاری بکیر بکیر با و شد و کاف ضبط کرده اند از چهار جین اولین است حاضر شد بر او مشاهدی را که بعد از  
 اویند و بود اسلام او و اسلام برادر او را عام بی کیر در دار ارقم و بود او را و برادران او را خاله و عاقل و عام صحبت و همه از اهل بدر بوده اند و وفات  
 او در سنه سی و چهار و بود ابی بن دجاج بنع را موطائی یکس القصد بنی مؤذن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کیت او ابو عبد الرحمن است  
 و بعضی ابو عبد الله گفته و بعضی ابو عبد الکرم و بعضی ابو عمرو و او را عام بنع حاء حمله و تحقیف جمع وی از مولد بن است قدیم الاسلام نخستین کسی است که  
 ظاهر کرده اسلام را و عذاب کرده شده در دین خدا و آسان شده و بروی بذل روح و عذاب می کرد و او را امیرین خلف جمعی که مولای او بود  
 و آخر در بر دست بلال گفته شده و مرا از قصه است و میکشید او را امیه در ذبح جدید و می انداخت در قباب و می گفت یارب پس ابو بکر صدیق و از  
 بخند و از او کرد و آنحضرت بلال را در سبل فتح تا گفت ؟ ذان بالای کعبه و فضايل او بسیار است و بس است و فیض است وی که آنحضرت شاکان چنانکه من با وی عزم  
 و بلال باقی مشبه و موجب سابق مردم و سلمان باقی فرس بود وی رضی الله عنه سخت کندم کون در از مدت کثیر الشمر و بدمشق در سال بیستم و بعضی مال شرا و عمر وی شصت و چهل  
 بود و بعضی گفته اند که بعضی از اصحاب را از حبه باقی فصل سوم که گفته اند بن عبد المطلب الهاشمی عم رسول الله و برادر است از رضاعت کین ابو عامر است نسیم بن جعبه



صلی الله علیه و آله و سلم میان او و میان ابو عبیده و بود از نقبای انصار و اغنیای ایشان و مراد از فضایل بسیار است ابو ذر بن الانصاری یکی  
از آنها است که جمع کردند قرآن را در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یکی از اعمام انس است چنانکه در باب سابق گذشت حاضر شد بدر را صحر و ف بود  
بعد قاری سعد بن مالک التهمیری یعنی سعد بن ابی وقاص که از عشره مبشره است و مالک نام ابو وقاص است زهری قمری اسلام آورد و قدیم بار  
دست ابو بکر صدیق و وی بمقد و ساله بود و بعضی گفته اند نوزده ساله و وی گفته که من ثالث اسلام و اول کسی ام که انداخت تیر در راه خدا حاضر شد بدر را  
و همه مشاهد را همراه آنحضرت و جمع کرد مراد از پیغمبر خدا را در و پدر خود را و زاهد و فرمود تیر انداز را در و پدر من فدای تو باد و بود و قصیر فلیط بزرگ سرور شست  
اکتشان کندم کون پست پنی بر موی بدن مردور کو شک خود که در حقیق بود نزدیک بدینه برده میل پس داشته شد بدینه و دفن کرده شد به بقیع سنه  
خمس و خمیس یا ثمان و خمیس در عهد معاویه هفتاد و چند ساله و بعضی گفته اند هشتاد و دو ساله و بود وی رضی الله عنه آخر عشره مبشره در موت و قمع  
کرده شد بر دست وی مالک عجم و بر اقا دسعی وی بنیاد کا سرقا و کثیر است بعد بن جلاله القریشی قمع غامجه و سکون و او از بنی عامر بن کو  
و بعضی گفته اند طیف ایشان است و بعضی گفته اند از من است و بعضی گفته اند از عجم فرس است و بود از حارجه حبشه بخت ثانی و بعضی گفته اند حاضر شد بدر را مرد  
بکه در حجه الوداع بعد بن ذر بن جبر و بن فغیل بن قیس و بن و قمع فاع و سکون بنحیه القریشی ابو الاحمر کنیت اوست قمری عدی است از عشره مبشره و زوج خت  
عمر بن الخطاب قدیم الاسلام پیش از در آمدن دار ارقم حاضر شد همه مشاهد را همراه آنحضرت و بود در غزوه بدر و همداه و طلحه بن عبده الله که بکمر گرفتن فاطمه و کوش  
رفته بود کندم کون و در از قامت جمع می شود بان حضرت پانزده واسطه در کعب بن لوی و اسلام آورد و وی بیست ساله بود و گفت دیدم خود را که بسته بود  
مر ابر بر اسلام و اسلام آورد و وجه وی فاطمه بنت الخطاب پیش از برادر خود عمر بن الخطاب و مرد به حقیق قریب بدینه در سنه احدى و خمیس یا ثمان و خمیس  
عمر او هفتاد و چند سال بود و بعضی گفته اند که متجاوز از هشتاد و بود و بعضی گفته اند که وفات یافته و پدر او زید بن عمرو بن قیل در جا بخت دین ابراهیم را اختیار کرده و از  
مشرکان اقباب و تبری نموده بود و با آنحضرت نیز مش از نزول وحی ملاقات کرده و او را موحه الحاله خواند و بعضی گفته اند بنی بود که مبعوث بختی نمود و در صحیح  
بخاری و کتب دیگر از احادیث احوال او مذکور شده است بعد بن و سکون یا بن حنیف بنظم حاء و قمع فاع و سکون یا بن حنیف بنظم حاء و قمع فاع و سکون یا بن حنیف بنظم حاء  
بدر واحد و مشاهد و دیگر حاضر شده و در روز احد با آنحضرت ثابت مانده و بعد از آنحضرت صحبت با میر المومنین علی داشته و امیر المومنین او را بر بدینه اختلاف  
نمود و بر ولایت فامرس والی گردانید و بکوفه در سنه سی و هشت وفات یافته و علی رضی الله عنه بروی نماز گذارد و طلحه بن و فاع الایضا و بنی و اخوه  
طیبه بنظم حاء و مراد از و خدیج بن رافع هر دو از اهل بدرند حاضر شد بدر را و مشاهد دیگر را که بعد از اوست و ابن عبده البر از ابن سخی حکایت کرده که وی حاضر شده  
است بدر را و وی هم رافع بن خدیج و والد سید بن خیر است و متفر دست بزرگ وی اوزامی عبده الله بن مسعود الهمدانی بنظم یا و قمع فاع و سکون یا بن حنیف بنظم حاء  
بن مسعود بن خال بنین بن مسعود است بهذله بن مدرکه بن الیاس بن منظر خلف بنی زهره از سابقین اولین بود قدیم الاسلام پیش از در آمدن دار ارقم و  
بعضی گفته اند پیش از عمر رضی الله عنه با نذکی زانی بخت کرد و حبشه و حاضر شد بدر را و مشاهد دیگر را که بعد از اوست و نماز گذارد و قبلتین و کله ای داد و او را پیغمبر خدا  
صلی الله علیه و آله و سلم بخت و فرمود راضی شد م برای امت بهر چه راضی است ابن ام عبده و راضی ام از آنچه ناراضی است وی مناقف او بسیار است  
و در باب سابق پاره از آن گذشت و بود وی رضی الله عنه قصیر القامت چنانکه ایقانون وی بانستن و دیگران نزدیک بود بخت کندم کون بنیغ و الی  
شده قضای کوفه بیت المال او را از جانب عمر و اهل خلافت شامی رضی الله عنه پس از آن بخت کوفی که میان او و میان عثمان واقع شده به بدینه آمد و در سنه  
سی و دوه وفات یافت و در بدینه دفن گردید و عمر او شصت و چند سال بود و وی گویند نو هزار دینار تر که گذاشت غیر از رقیق و مواسی و الله اعلم روایت کرده  
از وی خلفی اربعه و جزایش از صحابه و تابعین رضی الله عنه جمیع عبده الله بن جعفر التهمیری از اولاد زهره بن کلاب جمع می شود با آنحضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم در کلاب بن مره بنش واسطه و بود و نام او در جا بخت عبده الله ولادت یافت او بعد از عام الفیل به سال اسلام آورد و بر دست ابو بکر صدیق  
قدیم و او وی نیز اسلام آورد و و هجرت کرد وی حبشه و هجرت و حاضر شد بدر را و جمع مشاهد را با آنحضرت و ثابت ماند روز احد و رسید بوی ریاده از نیست  
جراحت گذارد رسول خدا خلف او نماز در سفری و تمام کرد از آنچه باقی ماند چنانکه حکم مبعوثت کرده و از بتوک را و تلالی کرد این را بمقدق چهار هزار در راه خدا  
پس از آن به چهل هزار دینار و سوار کرد مردم را بر پا نهاد و در راه خدا پسر بر پا نهاد شتر را حله و مواسات کرد احما المومنین را و با آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم و بود اکثر احوال وی از تجارت و مناقب او بسیار است و بود وی رضی الله عنه و در از قامت جنگ بدر

دینار

رومی







هست تا وقتی که اویس میان ایشان رسید گفت آیا تو اویس بن عامر هستی گفت آری من اویس بن عامر هستم گفت از قبیل امرا دی سپتر از قرن گفت از همین  
است گفت آیا بود بنو برص پس به شدی از آن مکر موضع در هم گفت نعم گفت آیا مر ترا والد هاست گفت نعم گفت عمر شنیدم از پیغمبر خدا که گفت میاید شما را  
اویس بن عامر با دوا اهل من از مراد سپتر از قرن بود بوی برص پس بر شد از آن مکر موضع در هم مر او را والد ه ایست که اوینکی می کند بان اگر سوخته خورد  
خدا راست می کرو اند خدا و او را اگر توانی طلب استغفار کرد از وی بجن پس استغفار کن برای من ای اویس گفت شل من یا امیرالمومنین استغفار کند ترا گفت البته  
استغفار کن برای من پس استغفار کرد اویس برای عمر رضی الله عنه پس گفت عمر اویس کجا میخوای که بروی گفت می خواهم که بگویم که بگویم گفت ای پیغمبر  
برای تو بر عامل کوفه گفت اگر در پس ماندگان از مردم باشم محبوبتر هست نزد من پس سال آیند مروی از اشرف بمن به حج آمد و ملاقات کرد بمر رضی الله  
عنه و عمر از حال اویس پرسید که چه حال دارد گفت گذاشتم او را که سنه جامه قلیل المتاع پس عمر حدیث آن حضرت را بروی خواند پس آن مرد بر اویس  
و طلب استغفار کرد از وی اویس پرسید تو استغفار کن برای من که از سفر صالح می آئی باز گفت آن مرد استغفار کن برای من و حدیث عمر را بر خواند پس  
استغفار کرد اویس برای وی پس شناختند مردم او را و دریافتند حقیقت حال او را پس از آنجا بدر رفت روایت کرد این را ابن سعد در طبقات  
و ابوعوانه در دیانی و ابونعیم در حلیه و بیهقی در ذلایل و در روایتی دیگر هم از اسیر بن جابر آورده که گفت محمدی بود بگو که حدیث میکرد ما را و چون فارغ می شد از  
حدیث متفرق می شدند مردم و جماعتی بر جای خود می بودند و در میان این جماعت مردی بود که تکلم می کرد بکلامی که هیچ کس را نشنیدم که بان کلام تکلم می کرد  
پس می آمدم نزد وی پس کم کردم روزی او را پس گفتم بیا دران خود می شناسید شما آن مرد را که می نشست با ما و سخنان می کرد چنین و چنین پس گفت  
مردی از قوم اری می شناسم او را آن اویس قرنی است گفتم می شناسی منزل او را گفت می شناسم پس رفتم با وی و زدم در حیره او را پس بدر آمد از  
حیره گفتم یا غی چه باز داشت ترا از ما گفت برهنگی و بودند اصحاب وی که مسخری می کردند با وی و می بخانیدند او را گفتم بگیر و این چادر را پوش گفت کن  
این را زیرا که ایشان چون بینند این جا را برین می اندامی کنند مرا پس ماله کردم من تا آنکه پوشید آن را پس برون آمد بر ایشان پس گفتند  
که افریب داده است ازین جامه و از که ر بوده است آن را گفت دیدی که چه گویند پس گفتم من چه میخواهم شما ازین مرد و چرا می گنید او را آدمی کاهی برهنه  
و کاهی جامه پوش پس گفتم ایشان را زبان خود که قتی سخت پس بقضای الهی اهل کوفه نزد عمر آمد پس آمد میان ایشان مردی از آنها که مسخری می کردند  
با وی پس گفت عمر آیا اینجا اهل قرن کسی است پس آوردند آن مرد را که مسخری می کرد با ویس خوانده عمر رضی الله عنه حدیث پیغمبر رضی الله علیه و آله  
و سلم که در شان اویس شنیده بود و گفت مشنیدم که وی قدم کرده است بر شما بگو که آن مرد گفت نیست این چنین کسی در میان ما وی شناسیم  
او را گفت عمر بل مردی هست چنین و چنین یعنی خوار و خراب گفت در میان ما مردی هست اویس نام که مسخری می گفتم بوی گفت عمر در یاب او را و نمی نم  
ترا که در می یابی او را پس اقبال کرد آن مرد بر اویس تا آنکه درآمد بروی پیش از آنکه بر اهل و عیال خود در آید پس گفت او را اویس این عادت توین  
از آنجا است گفت از امیرالمومنین عمر شنیدم تقریب ترا که در حق تو چنین و چنین می گفت بخش مرا ای اویس آنچه بتو کرده ام از مسخری و بی ادبی و استغفار کن مرا گفت  
می کنم بشرطی که مگوئی با کسی که آنچه شنیدی از عمر پس استغفار کرد مرا گفت اسیر که راوی این خبر هست بعد ازین فاش شده امر اویس دو کوفه روایت کرد این را ابن  
سعد در طبقات و ابونعیم در حلیه و بیهقی در ذلایل و ابن عساکر در تاریخ و در روایتی دیگر ابی بن سعید از سعید بن المسیب از عمر بن الخطاب آمده که گفت گفت  
مرا پیغمبر خدا روزی با عمر گفتم لبیک و سعد یکت یا رسول الله پس کان بردم که کبریا ری می فرستد مرا آن حضرت گفت یا عمر در امت من مردی باشد که او را  
اویس قرنی گویند میرسد او را بلائی در جسد پس دعا می کند خدا را پس دور می کند از خدا که مگر مصلحت در پهلوی چون می بیند از ایا و می کند خدای را و هر چهل  
پس چون عاقبت کنی تو او را بخوان از من سلام و امیر کن او را که دعا کند ترا زیرا که وی گریه است بر پروردگار خود و بزرگست نزد وی اگر سوخته خورد بر حن  
راست گوی کرد اند او را خدا شفاعت می کند وی مانند ریمه و میخ را عمر رضی الله عنه می گوید پس طلب کردم او را در حیات پیغمبر خدا صلی الله علیه  
و سلم پس قدرت نیافتم بروی و طلب کردم در خلافت ابوبکر پس قدرت نیافتم بروی و طلب کردم او را در مادرت خویش می چشمه زینت ترا  
که از بلاد می آمدند و می گفتم آیا هست از مراد یا هست از قرن در میان شما کسی که نام او اویس باشد گفت مردی از قوم وی بن عم من است  
یا امیرالمومنین می پرسیم تو از مردی هست پای و خوار و بی وقیت و کسی که مثل تو از وی پرسد گفت می نم ترا در شان وی از خاک  
شوند کاهن پس بودم در هین بنی ناکاه نموده شتری بکنه پالای بروی مردی است بکنه جامه پس اهاد در دل من که اویس بمن باشد گفتم ای بنده خدا توئی  
اویس قرنی گفت نعم گفتم پیغمبر خدا سلام می خواند بر تو گفت علی رسول الله السلام و حکایت یا امیرالمومنین گفتم امر می کند ترا آنحضرت که دعا کنی مرا بعد از آن طاعت  
می کردم او را هر سال نمی دج پس می گفتم من احوال و اسرار خود را بوی می گفتم وی بمن دفعه ابو الفاسم عبد العزیز بن جعفر آنوقت فی خواسته و التعلیل بن جعفر  
فی نامه و در روایتی دیگر از حسن بصری آمده که چون اهل قرن در موسم حج آمدند پرسید امیرالمومنین چه میانشان که آباد میانشان که نام او اویس است گفت مردی میانشان

ایشان چه میفرمود یا امیر المؤمنین از وی مردی است که در خوابها میآمد و در مردم نمی آید گفت از من بوی سلام ربانی و بگوئی تا ملاقات کند مرا پس رسانید آن مرد و بگفت  
 عمر ابو بوی پس قدم آورد اویس بر عمر و گفت اویس توئی گفت نعم یا امیر المؤمنین گفت تو میپیدی بود که دعا کردی خدا را و دیگر کردی از تو باز دعا کردی تا بقیه  
 از آن در تو گفت نعم ترا که خبر داد یا امیر المؤمنین بدان گفت خبر داد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امر کرد مرا که سؤال کنم ترا تا دعا کنی برای من پس دعا  
 کرد اویس مرا و گفت حاجت من تو یا امیر المؤمنین این است که پوشی حال مرا بر من و از آن دهی تا بگریزم و بروم از اینجا پس همیشه بود اویس پنهان از  
 مردم تا کشته شد روز نهار و ندو شهید شد رواه ابن عساکر و از سعید بن المسیب آورد که در عمر بن الخطاب بر منبری گفت یا اهل قرن پس برخاستند  
 پیران این قوم و گفتند یا نعم یا امیر المؤمنین چه میفرمائی گفت آیا در قرن کسی هست که نام او اویس است پس گفت پیری از میان ایشان نیست در میان کسی که نام  
 او اویس باشد مگر دوازده که در میانها و در یکهای می باشد کسی را بادی الفت و نه او را کسی صحبت پس عمر گفت ایمن را می خواهم چون بقرن روید او را بچند و سلام  
 مرا برسانید و بگوئید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بشارت داده است مرا تو را امر کرده است مرا که بخوانم بر تو سلام آنحضرت را پس چون رسیدند اقوام بقرن به  
 بختند او را و یافتند در ریگستانی افتاده پس رسانیدند او را سلام عمر و سلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت شهرت داد مرا امیر المؤمنین و مشهور  
 گردانید مرا السلام علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و علی آل و روی نهاد بودی میان و حیران و یافته نشد از وی شری تا آنکه باز آمد در ابام علی رضی الله عنه  
 پس قال کرد پیش وی پس شهید شد در جنگ صفین رواه ابن عساکر و معصع بن معاویه آورده که بود عمر بن الخطاب رضی الله عنه می پرسید و فدا اهل کوفه را وقتی که قتل  
 می آوردند بروی آیامی شناسید شما اویس بن عامر قرنی را می گفتند نمی شناسیم و اویس مردی بود که ملازمت میکرد مسجد را در کوفه و بنی اندازان و او را  
 ابن عم بود که ایذا می کرد او را پس آمد ابن عم وی در کسانیکه آمدند از اهل کوفه گفت ابن عم او یا امیر المؤمنین نیست اویس کسی که باین مرتبه برسد که پسر پسر  
 و بشناسی تو او را وی آدمی است کمترین آدمیان و وی ابن عم من است پس گفت عمر وی تو فلان شدی تو در وی پس خواند عمر حدیث آن حضرت را که  
 شنیده بود در شان وی و می گفت چون برسی آنجا سلام من بوی برسانی پس مشهور شد عمر اویس پس کم شد و بدر رفت و راه او بعلی و ابن منذر  
 و ابن عساکر و در روایتی از ابن عباس آمده رضی الله عنهما که گفت در نیک کرد عمر که می پرسید از احوال اویس قرنی ده سال تا آنکه گفت در موسم حج  
 ای اهل یمن هر که از شما انقباض نماید استاده شود پس با ستاد و آنکه از مراد بودند و نشسته و گران پس گفت عمر ای میان شما اویس است  
 پس گفت مردی یا امیر المؤمنین نمی شناسیم ما او را ولیکن یک برادر زاده من است که او را اویس اویس میگویند و وی ضعیف تر و خوار تر است از آنکه  
 مثل تو پرسد از مثل وی گفت عمر وی در حرم است گفت نعم گویا در آنکس است می چراند شران قوم را از اینجا گفته اند که کسی داند که اشتی می چراند  
 پس سوار شد عمر و علی رضی الله عنهما بر دو حمار پس روان شدند تا آمدند اراک را ناگاه دیدند ویرا که ایستاده است و نماز می کند و دوخته است  
 نظر خود را بر سجده گاه خود پس چون دیدند او را عمر و علی گفتند اگر باشد آنکه میجوئیم ما او را پس این شخص است پس چون شنید حسن ایشان را سبک  
 گردانید نماز را و برگشت از نماز پس سلام دادند ایشان بروی پس رو سلام کرد وی بر ایشان و گفت علیکم السلام و رحمة الله و گفتند  
 چیست نام تو رحمت کند ترا خدای تعالی گفت عبد الله گفت علی مرتضی رضی الله عنه می دانم که هر که در آسمان و زمین است بنده خدا است  
 سوگند می دهم ترا بر پروردگار کعبه و پروردگار این حرم چیست نام تو که مادر تو ترا پدران نام کرده گفت چه می خواهی بنام من اویس بن مراد  
 است گفتند برهنه کن پهلوی چپ خود را پس برهنه کرد دیدند که در وی لمبه ایست سفید قدر در هم پس شناختند علی و عمر که بوسه دهند آن لمبه را  
 پیوسته گفتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امر کرده است ما را که سلام خوانیم بر تو و سؤال کنیم ترا که دعا کنی ما را گفت دعای من در شرق و یمن  
 مغرب آن شامل است همه مسلمانان را مرد و زن ایشان را گفتند دعا کن ما را بخصوص پس دعا کرد ایشان را و مرثومین و مؤمنات را پس گفت  
 عمر رضی الله عنه بد هم ترا چیزی از رزق خود یا از عطای خود گفت اویس هر دو جامه من نواند و هر دو غسل من پاره زده و با من چهار  
 درهم است چون تمام شود اینها بکیرم و گفت هر که اهل کرد جمعه را اهل می کند ماه را و کسی که اهل کند ماه را اهل می کند سال را بعد از آن سپرد قوم را شتران  
 ایشان را و بدر رفت از اینجا و دیده نشد بعد از آن و راه ابن عساکر فی تاریخ و الله اعلم و عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه و آله  
 قال لما کمل اهل الیمن گفت آن حضرت در وقتی که آمد ابو موسی اشعری و قوم دی آمدند شمارا اهل یمن هم ارفا گفتند ایشان تنگ تر است فوادی  
 ایشان و الین فلو بنا و نرم تر است قلوب ایشان افتد و جمع فوادی نعم فوادمه و بواو لغت غریب است از تقو و بمعنی تحرق و قلوب جمع قلوب از تعلق بمعنی  
 از عالی بهائی کشتن و فوادی و قلب را اکثر اهل لغت بیک معنی گفته اند و مگر بر آن در حدیث برای تاکید است و این حدیث در فصل ثالث از وفات النبی کشته است  
 آنجا باین ارفا افتد مذکور است و الین قلوبا نیست از اینجا نیز اتحاد و ظهور می شود و بعضی گفته اند فوادی پرده دل است که چون رفیق باشد در دو و فوادی  
 کند سخن حق در وی و برسد بدل و دل چون نرم بود در آید در درون وی وقت خد غفلت است و لاین ضد صلابت مثل شیشه بر قیق است و نرم نیست





و بارض نجد طلوع میکند و شیطان نمی خرب او و عوان او و بیان این در کتاب الصلوة در اوقات صلوة گذشته است **بطاها البخاری و الفضلی**  
**الثانی عن انس عن زید بن ثابت** قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم **ظفر قبل الیمین** روایت می کند انس از زید بن ثابت که آنحضرت نظر کرد بجانب الیمین  
فقال **یا پس دعا کرد و اهل بن را و گفت اللهم افعل بقلوبهم** خداوند اقبال کن بدلی های ایشان یعنی بسوی ما یعنی بگردان دل های ایشان را بسوی ما بیاورد  
نزد ما و چون اهل مدینه و تنجی ال وضیق معیشت بودند و اهل بن جاعه کثیر بودند و بادن ایشان معیشت تنگتری نمود دعا کرد و برکت در رزق و اسباب آن  
و فرمود **و یارک لنا فی صاعنا و مدنا** و برکت ده ما را در صاع ما و مد ما صاع بماند بضم ریح صاع و مراد طعمای است که سموده شود بدان **بطاها البخاری**  
**مدنی ۲** و عن زید بن ثابت قال قال رسول الله **صلى الله عليه وآله وسلم طوبى للشاعر** خوشی باد مر اهل شام را  
فلما لای ذلك یقیمه از چه چیز است این دعا کردن مر اهل شام را و چیست سبب اختیار ایشان این فضیلت و در بعضی نسخ مصابیح لای شی و در نسخ  
مشکات شی نیست ای به بتوین است قال **لأن ملائكة الرحمن یستلخون اجنحتها علیها** گفت زیرا که فرشتهای خدای هر بان فراخ کننده اند با زدی خود  
را برایشان گنایست از شمول رحمت و رافت الهی تعالی و تقدس بر اهل شام و ما که مراد ابدال اند که می باشند بشام یا تمام مسکنان زمین اند و الله  
اعلم و مراد با خیمه ها که صفات و قوامی ملک اند و قیاس نتوان کرد آنرا بر بارهای برندگان زیرا که پرنده را خرسه و چهار پا زدن باشد چه جای ششصد بار زدن که  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در شب معراج جبرئیل را دید و با همی اثبات اجته بلا که باید کرد و از بیان کیفیت آن بازیتا دو الله اعلم و **طاه احمد**  
**طاه مذی ۳** و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله **صلى الله عليه وآله وسلم** **سخریج نار من حفص مؤث** نزد کینه است که بر آید آتش از جانب  
حضرت بفتح حاء و حاء و سکون ضا و مجه و فتح را و میم و بضم میم نیز می گویند ما میده است از زمین مشهور او من حفص مؤث شک را دی است و درین روایت  
لفظ **نخسیت تحشر الثانی** می بر آید ازین آتش و میراند و کرد می کند مردم را فلما کفیم یا رسول الله فاما مرنا پس چه میفرمائی ما را چکنم  
وقت بیرون آمدن آتش و کجا رویم و کجا کریم قال **علیکم بالیشام** به گفت آنحضرت بر شما باد که بروید بشام ما امن باید از آن و گفته اند که احتمال دارد  
که مراد حقیقت نار باشد چنانکه ظاهر لفظ است و احتمال دارد که مراد فتنه باشد که تعبیر کرده شده است از وی بنابر و تحقیق گذشت در امارات ساعت ذکر  
ناری که میراند مردم را بر محشر ایشان که مراد بدان شام است و آن ظاهر در آن است که میراند ایشان را بشام می اختیار ایشان و این حدیث دلالت دارد  
بر امر کردن ایشان با اختیار سفر بجانب شام پس ظاهر در آنست که مراد فتنه باشد که حادث کرد و پیش از قیام ساعت که تعبیر کرده شده است از آن بنابر و  
الله اعلم و اما **المذی ۴** و عن عبد الله بن عمر و بن العاص قال سمعت رسول الله **صلى الله عليه وآله وسلم** یقول **لها سنکون هجرة بعد هجرة**  
گفت بعد از هجرت بن عمر و شنیدم آنحضرت را که می گفت بدستی که قصه این است که می باشد هجرتی دیگر بعد از هجرت که در اول اسلام بود یعنی باشد هجرت بشام  
بعد از هجرت که بود بدین و بعضی گفته که مراد کبر و کثرت هجرت است و این معنی ظاهر تر است از لفظ حدیث و سیاق آن و این در آن اوقات است که بسیار شود  
فتنای در عیاد و مستولی شوند قریب بلاد و کم شوند عیال دین و قایم بامر خدا در اسلام و باقی ماند بلاد شامیه محروس و محفوظ و کجا بهائی کنند از عساکر اسلامی  
غالب و ناصر حق تا آنکه قاتل کنند و حال را پس هر که خواهد نگاه دارد دین خود را و هجرت کند بدان بلاد بعد از آن تفصیل فرمود این مبل با قول خود و **بخاری و التالی**  
**الی مهاجر ابی هبیم ۴** پس نیکوترین مردم هجرت می کنند بسوی هجرت کاه ابراهیم که شام است مهاجر بضم میم و فتح جیم موضع مهاجرت و فی غیرها و در  
روایتی باین عبارت آمده که **خیار اهل الارض الیه مهاجر ابی هبیم** پس نیکوترین اهل زمین لازم و ثابت گیرنده ترین ایشان است جای هجرت ابراهیم  
را و بعضی **فی الارض** مشراران **اهل الارض** مانند در زمین بدترین اهل زمین تلفظ هتم ارض و هم می اندازد و بیرون می افکند ایشان را ازین  
های ایشان یعنی نیک می دارد از وجود ایشان و کرده می نیدارد بودن ایشان را در آن تقدیر هم فضیلت الله پلید و کرده می دارد ایشان را ذات  
خدا یعنی دور می دارد از مکان رحمت و تحمل کرامت بخیر هم **لنا مع الفسرة و الخنا** زیرا می راند و کرد می ارد ایشان را آتش فتنه که آن نتیجه کردار  
های زشت ایشان است یا آتشی که در آن وقت پیدای آید یا نوزها و حکما مراد با حقیقت و صورت آنهاست یا یعنی بودن ایشان تعلق با خلاق و القواف  
بصفات ایشان است یا مراد مردم زشت خوی و کفره اند که مانند قرده و خنازند نبیت معهم اذا ما نوا شب می کنند آن آتش ایشان و وقتی که شب  
کنند و تعبیل هم انا قالوا **ایه** و قیله می کند با ایشان وقتی که می کنند قیله نیمه و زختن یعنی شب و در ملازم وقت و مصاحب حال ایشان است آن  
آتش نمود با الله من ذلك **بطاها ابو دلوده و عن ابن حواله ۵** بفتح حاء و حاء و تخفیف و او صحابی است اسدی نزول کرده شام را روایت کرده  
انما زوی جاد مات بالشام سنة ثمانین و قبل خمس و ثمانین که انی جامع الاصول و در کاشف گفته که صحابی است روایت کرده سه حدیث را قال قال رسول  
الله **صلى الله عليه وآله وسلم** **سیر الی ان تکونوا** گفت آنحضرت نزدیک است که کرد کار و بار دین باینکه باشد شما لشکری مختلف متجبه بضم میم و فتح جیم و  
نوزن مشوه جنت **لشکرت شام** و لشکری دین من بعد بالقرآن و لشکری بفتح فقال **ابن حواله** خلیب اختیار کن برای من یا رسول الله که با کدام یکی از این لشکرها باشم

ان اذ و کنت ذلک اگر در ایام آنوقت را خفایا علیک بالایشام پس گفت آن حضرت لازم که تو شام را غافلانه بخور و الله من ان کنته زیرا که شام کوفه  
 خداست از زمین خدا و خیره بکسر خا و فتح یا و کاهی ساکن نیز کرده می شود مجتبی الیهما چنانکه در حدیث دیگر نیز آمده و در بعضی از روایات نیز آمده که زمین خدا یعنی  
 برگزیده کان را از بندگان خود و غافلان اینهمه پس اگر ابا می کنید و اقتناع می آید از آنچه اعتبار کرده و برگزیده است خدا یعنی برای شما که آن قصد کرده  
 شام است فحلیکم بهیمکم پس بر شما باد که بروید زمین خود و اضافت بین ایشان از جهت آنکه مخاطب عربند و این از زمین ایشان است که قالو این کلامی است  
 که در میان واقع شده میان قول فحلیکم بالایشام و میان قول وی و اسقوا من حد و کد آب و دیمه خود را و و اب خود را از خدیر یا و حوضهای خود  
 و خدیر بنین صحیح جای که جمع کرد و در وی آب زیرا که این معنی مخصوص بشام است یعنی باید که آب و دهر یکی از خدیر خود که مخصوص است بوی و مرا حسنت  
 و مطهضت نمزد با غیر خصوصاً آنهایی که بر سر حدای اسلام نشسته اند تا که دو سبب تریع و اختلاف و نهج فتن کنایه قالو فان الله عز وجل  
 لی بالایشام و اهله زیرا که خدای وکیل شده است برای من بشام یعنی بر فضل و کرم خود گرفته است کار مرا و مرا محافظت شام و حفظ اهل آن از شکر خیره  
 و استیلائی ایشان بران و یار و راه احمد و ابو داود الفصل الثالث من شیخ بن حشیم بن معمر و فتح رابن حشید بن عین و فتح یا تابعی گفته است  
 از کبار شیوخ محضر و مقرران ایشان است قال ذکر اهل الیشام عند علی رضی الله عنه گفت شریح ذکر کرده شدند اهل الیشام نزد امیر المؤمنین  
 علی مراد بابل شام اینجا مخالفان علی اند معاویه و هر که با او در شام بودند که متولی ملک شام بود از زمان عمر تا آخر قبل از کشته شدن علی بن ابی طالب  
 ایشان را امیر المؤمنین چنانکه در زمان طایفین یکدیگر را لعنت می کردند قال لا گفت علی میگویند اهل شام را لعنتی میگویند و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود  
 راضی الله علیه و آله و سلم بقول می گفت لا کبدال بکونون بالایشام ابدال میباشند بشام یعنی چون لعنت کنم ایشان که ابدال آنجا میباشند پس میباید  
 قتال کرد و لعنت ابدال را علما اهل سنت می گویند که این دفع است از اهل رضی الله عنه لعن اهل شام را با فعل از برای دفع شیطان و مجادله از اینجا از برای دفع شیطان  
 جاز لعن غیر ابدال از اهل شام چنانکه میباید بفهم میرسد و چگونه باشد و حال آنکه روایت کرده شده است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که فرمود ایشان را لعن  
 ما اند که بنی کردند بر ما و آورده اند که یکبارگی اهل شام را لعن کردند و در آن وقت شخصی گفت و ای عجمان میدانم که وی نیکو مسلمان بود و علی رضی الله عنه فرمود و لعن  
 که هنوز مسلمان است و در آن از آثار و اخبار که دلالت میکند بر اسلام ایشان بعد از آن بیان ابدال می فرماید و هم او معون و جلا و ابدال چهل مردند کلاماً  
 و جعل ابدال الله مکانه و جلا هرگاه که بمیرد مردی می آرد خدا تعالی در بدل او مردی دیگر را یعنی بعد از لعنت آب داده می شود بوجو و ایشان را لعنت  
 ایشان باران یعنی باران برکت ایشان می بار و وینصی هم علی الاعلان و در دستا ندیده شود و انتقام کشیده می شود بیاری ایشان بر دشمنان و مصروف  
 چون اهل الشام بهم العذاب بر گردانیده می شود از اهل شام برکت ایشان عذاب و تخصیص بابل شام بهمت قرب جوار و مزید ارتباط ایشان خواهد بود  
 و البرکت و نصرت ایشان عالم را شامل است خصوصاً کسی که شهادت و استعانت کند از ایشان و وجود ابدال درین حدیث و در احادیث دیگر نیز از اهل  
 رضی الله عنه آمده است و شیخ ابن حجر بعد از ذکر این احادیث حدیثی دیگر از ابن عمر رضی الله عنهما از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورده است که فرمود و یا را است  
 پاهم مردند و ابدال چهل اند پس آن پاهم را می بزنند کم می شوند و نه این چهل هرگاه که بمیرد بدل ابدال می کند خدا تعالی یکبار از پاهم بجای او پس فتنه صحابه را و  
 صلی الله علیه و آله و سلم دلالت بر این روایان کن علهای ایشان را که جعل می کنند که باین مرتبه میرسد فرمود ایشان غومی کنند از کفری که ظلم کنند ایشان را و بنی که کفری  
 کند ایشان و موسسات فخر می کنند از آنچه داده است خدا تعالی ایشان را و تصدیق این در کتاب خداست که فرمود و الکافلین العیظ و العافین چون  
 الناس و الله یحب المحسنین ۲ و من رجل من القضاة روایت از مروی از صحابه که نام وی معلوم نشده است و جهالت نام را وی و صحابه  
 زیان نداشتند زیرا که ایشان همه عدو لاندان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال روایت است که آن حضرت گفت سیف ففح الیشام نزدیک است که فتح کرد و  
 بلاد شام فاذا اخبرتم المنازل فیهما فلیکم بمدينه بقال لها و مقنی پس چون مخیر کرد ایند و شوی و کذاشته شود کار با اختیار شماست و یا بانی بود  
 را در آن بلاد پس بر شما باد که اختیار کنید و نزول کنید به شهری که گفته می شود و مرا از دمشق بخیر و ال و فتح میم بر قول اکثر افسح که پای تخت شام است فلما  
 معضل المسلمین من الملاحم پس بدستی مدینه دمشق جای پناه مستلیمان است از جنگها که پناه می آرند بآن و می در آید و ران و معقل ففتح میم و سکون عین و  
 فاف از عقل بمعنی حسین و پناه و ملاحم جمع طومر بمعنی حرب و فسطاطها و دمشق بلدة جامع شام است و فسطاط بمعنی سکون سین بمعنی بلدة جامع  
 که جمع کند مردم را و لهذا مصر را نیز فسطاط نام می کنند و فسطاط بمعنی خیمه می آید منها از من بقال لها الخ و طوله از زمین شام زمینی است که گفته می شود  
 مرا و را غوطه بمعنی غن مجر و سکون و او و طاه مملک شهرستان و طایفه نام مستانها و آنها که در دمشق اند و بعضی گفته اند غوطه شهری است نزدیک دمشق  
 و واهما الجحد روایت کرد این حدیث را احمد ۳ و من رجل من القضاة قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الجحد فسطاط  
 بالکدینه و المملات بالایشام بعضی گفته اند که این اشاره است به خلافت علی و ملک معاویه چنانکه در حدیث دیگر آمده خلافت

الفصل الثالث



بعد از من سی سال است بعد از آن می کرد و ملک گزیده و اما ملک که در حدیث دیگر در صفات آن حضرت واقع شده که مولد او که و مهاجر او مدینه و ملک او شام است مراد بدان نبوت و دین است چه آن در شام اغلب و اکثر بود و الا ملک و دین او تمامه آفاق است و بعضی گفته اند که مراد بقول فی الملک بالشام آنست که جهاد و قتال آنجاست زیرا که منقطع نمی کرد و جهاد در بلاد شام و این ترغیب است بر مسافرت شام از برای دریافت فضل جهاد و رباط و الله اعلم و چون عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و این جمیع را من خود بیرون من تحت را یعنی گفت عمر گفت آن حضرت و دیدم من ستونی را از نو که بیرون آمد از زیر سر من بینا طعا بالا برآینده مانند صبح سطوح بالا بر آمدن کرد و بوی صبح حتی ایندغیر با شام تا آنکه قرار گرفت بشام و دلالت می کند بر ثبات دین و تمکین و استقرار و غلبه او بشام و ازین تمکین بود خروج نور از شکم و الله آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزد واد و روشن شدن خانه های شام و این رواه ما روایت کرد و این هر دو حدیث را البیهقی فی دلائل النبوه ۴ و عن ابی الدرداء عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ان فیما ط السلین یوم المصلی القوطه روایت است از ابو الدرداء که آن حضرت گفت که محل اجتماع مسلمانان روز جنگ غوطه مراد حرب و جال است الی جانب مدینه یقال لهذا دمشق که در جانب شری است که گفته می شود از دمشق من خیر مدین الشام صفت دمشق آنست که از بهترین شهرهای شام است و غوطه نیز جایی است نزدیک بآن چنانکه گذشت در حدیث سابق فسطاط دمشق را گفت و غوطه چون قریب بدمشق است و از مضافات و توابع اوست خلائی در میان این دو حدیث نباشد و او ابو داؤد و عن عبد الله بن جحش بن سلیمان تابعی است از نجیح بن جحش مدنی الاصل صدوق است ثقة و بعضی گفته اند لایس به و وی از اولاد و خط بن عقیل است ابن سلیمان بن عبد الله بن خطه و اولاد او را همه ابن الفیل نامند و گفته اند که عمر او صد و شصت سال بود و وی دیده است سهل بن سعد را و النسب بن مالک را و وفات او در حدود همدان و دو کذا فی ذیل قال عینی فی ملات من ملوک العرب گفت عبد الرحمن بن سلیمان نزدیک است که بیاید پادشاهی از پادشاهان عجم فیضه علی الملک ابن کلها پس غالب می کرد و بر همه شهرها الا دمشق و مکر و مشق بیان نکردند شارحان که آن پادشاه کیست و او ابو داؤد قنبله به انکه او بیست در فضل شام و بیت المقدس و صخره و عنقلان و قزوین و اندلس و دمشق و جز آن آمده و محدثان حکم کرده اند اکثر بران بضعف و وضع و الله اعلم کن فی سفر الیتعاده ۱۲ باب ثواب هذه الامه فضل این امت مرحومه و کثرت ثواب نسبت بامم دیگر خارج از حد صرح و حیطة بیان است و بس است در اثبات آن قولی سبانه کنتم خیر امتی اخبرجت للناس و قولی تعالی و کذالك جعلناک امة وسطا لکنکوا بشهداء علی الناس و انکه ایشان امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که خاتم النبیین و سید المرسلین و افضل الخلائق اجمعین است که تمامه انبیاء و رسل آرزد کرده اند که کاشکی امتان او می بودند و آنچه ثابت است مر این امت را از فضل و کمال و پیداشدن در وی از اولیا و علما و فضلا و ثابت است مراتب از کالات و کرامات و فضایل از آنچه نبود در ارم سابقه اللهم اجعلنا من ائمه و از رزقنا یجعله و قوفنا علی دینه و ملنه بر حنک یا ارحم الراحمین ۳ الفصل الاول عن ابن عمر رضی الله عنهما عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال اتما اهلکم فی اجل من خلا من الامم ما بین صلوة العصر الی مغرب الشمس گفت نیت مدت ثمانست مدت عمر کسی که گذشته اند از امت ما مگر مقدار زمانی که میان نماز و یکتا فروشدن آفتاب اهل مدتی که تعیین کرده شده است برای چیزی و این جمله مدت عمر است و گاهی اطلاق کرده می شود بر موت باراده جزو اخری میسر نماید مدت عمر شما و جنب مجموع اعمار ارم سابقه مقدار مدتی است از نماز عصر تا مغرب در جنب پا و ل نه تا عصر و با وجود آن ثواب شما بیشتر از ایشان است بعد از آن بیان کرد آن حضرت نسبت میان این امت و میان یهود و نصاری بقول خود و انما مثلکم و مثل اليهود والنصارى که جل اسنعمل عمالا و نیست قصه و حال شما و قصه و حال یهود و نصاری مگر مانند مردی که در عمل در آورده و کار فرمود و عالمان و کارکنان و مزدوران را فقال من یعمل الی نصف النهار علی قیاط قیاط یس گفت آن مرد کیست که کار کند برای من تا نیمه روز قیاط قیاط یعنی هر یکی را قیاطی باشد قیاط نیم و آنک و آنک سدس در هر فعلت النهار الی نصف النهار علی قیاط قیاط پس عمل کردند یهود در عمر در از ثواب قلیل پس مشابه اند بان مزدوران که کار کردند تا نیمه روز بر یکیک قیاط ثم قال من یعمل الی من نصف النهار الی صلوة العصر علی قیاط قیاط یس گفت آن مرد کیست که عمل کند مر از نیمه روز تا نماز عصر بر یکیک قیاط فعلت النهار الی صلوة العصر علی قیاط قیاط پس کار کردند نصاری در مدت غروب و آن مزدوران کار کردند از نصف النهار تا نماز عصر بر یکیک قیاط ثم قال من یعمل الی من صلوة العصر الی مغرب الشمس علی قیاط قیاط یس گفت آنک که عمل کند دیگر تا فروشدن آفتاب بر دو و قیاط لافانم الذین یعملون من صلوة العصر الی مغرب الشمس و انما آگاه باشید شما که مشابهید با آنکسانی که کار کردند از نماز و یکتا و آفتاب بر دو و قیاط لافانم الذین یعملون آگاه باشید که مر شد از ما داشت و دو بار یعنی دو چند فضل الی یکبار تصدیق پیغمبر خود و بار دیگر تصدیق انبیای سابق فخصبت البهائم والنصارى پس درم آمدند یهود و نصاری فقالوا نحن الکثیر و اولی عطاء پس گفتند که ما بیشتریم از وی عمل کنیم از وی عطا سبب این چیست و چرا هم چنین باشد

باب ثواب بده الامه  
الفصل الاول





خبرام آنچه شرح این معلوم شد و کج بقده اظلم منها فوج خاما یا مانند باغی است که خورایند شد از آن فوجی یک لثم اظلم منها فوج خاما یا ستر  
خورایند شد از آن جماعه و دیگر سالی و دیگر لعل آنها فوجان یکون اعرضها عرضا نزدیک است که آخر حد بقده از روی فوج یعنی فوج آخر که از مدینه خور  
باشد پس از حد بقده یا پس از فوج از روی پناهی و اعظمها عطا باشد منک تر از روی منک و معنی عرض و عمق و فوج کثرت و بهجوم اوست و اطلول گفت زیرا که  
عرض و عمق بعد از طول می باشد پس وجود اینها مستلزم آن است و همچنین جیسو و نیکو تر از روی نیکو می کیفیت تعلات امده انا اولها چگونه هلاک شود و امری کن  
اول اویم و الممدی و عطا باشد ممدی میان او و المبیع آنها ها باشد صبی آنها و لکن بین ذلالت فیجای کج و لکن در میان آن جماعه باشد کج عوج  
بکسر عین و فتح و او و جیم کی در وین و در معیشت و در رای و فوج یعنی فوج بود و بیا هر دو آمده است لیسو امنی و لا انا منهم نیستند آن فوج از من یعنی  
متابع من و بر راه دور و شمس و نه من از ایشان یعنی راضی از ایشان و ناصر و معین مرایشان را و راه رزین و و عن عمر بن شعیب عن ابيه عن  
جده قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم گفت گفت آن حضرت و پرسید از صحابه ای الجملی اعجب اليكم ايماننا که این خلق شکفت ترد  
خوشتر است نزد شما از روی ایمان یعنی ایمان که ام کی از مخلوقات را خوشتر و قوی تری و ایند قالوا اللذان که گفتند فرشتگانند که ایمان ایشان را خوشتر و قوی  
می و اینم قال و ما لهم لا يؤمنون و هم عند ربهم گفت آن حضرت و چیست ملائکه را و چه کنند ایشان که ایمان نیارند و حال آنکه ایشان نزد پروردگار  
خودند یعنی ایشان را فانی از ایمان که موجب شک و تردود کرد و دو معجز فکر و نظر کرد و از جهاهای جسمانی و ظلماتی طبیعی نیست که بسبب آن در بعد و محابا هتد  
قالوا فان النبون گفتند پس از ایشان پیغمبر اند که ایمان ایشان کامل تر و قوی تری و اینم و اینم جلازم نیاید فضل ملائکه بر انبیاء زیرا که فضل در این جامع  
کثرت ثواب است عند الله كما قال و ما لهم لا يؤمنون و الوحي ينزل على من يشاء و هو يعلم ما لا تعلمون گفت آن حضرت و چیست هر پیغمبر را که ایمان نیارند و در  
شک و شبهه میفتند و حال آنکه وحی از آسمان فرود می آید بر ایشان و ملک روح الامین می آید بر ایشان و بی واسطه پیام از پروردگار تعالی و نقض می رسد  
و شاید ملکوت و معاینه انوار آن می کشند و وحی در لغت پیغام در دل افکندن و سخن پوشیده و هر چه بدیگری فرستی و او از و در شرح پیام حق که بر جبرئیل  
بیار و پیغام بران و بتول بلطف معلوم و مجبول هر دو روایت است قالوا فنجن گفتند صحابه پس ملاک اصحاب تویم قوی تر است ایمان ما و یقین تریم قال  
و ما لكم لا تؤمنون بالله و انما بهن اظهركم گفت آن حضرت و چیست وجه مانع است شما را که ایمان نیارید بخدا و یقین نه بنید با حکام و او امر و نوحی  
او حال آنکه من در میان شما ام و شاید می کشند شما انوار و آثار روحی و ایماز اومی بنید آیات و معجزات و مطالعه می کنید از جمال با کمال من انوار حق و سرایت  
می کند در شما از صحبت و محالست من اسرار حقیقت و پیدای می کرد و از تصرف و ارشاد من در ظاهر و باطن شما کالات و کرامات قال گفت راوی فقال  
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم پس گفت آنحضرت ان اعجب الخلق الى ايماننا قوم يكونون من بعدی بد رستی شکفت ترین و خوشترین خلق  
نزد من از روی ایمان بر آینه قومی اند که پیدای می شوند و می آیند پس از من بعد و من صحفها فیهما کتاب يؤمنون بها فیهما می یابند ما را که در روی  
نوشته اند احکام دین ایمان می آرند به چیزی که در آن صحیفهاست یعنی غایبانه بشنیدن اخبار و آثار بی مشاهده و معاینه انوار و همین مراد است بقول  
دی سبحانه و تعالی مؤمنون بالبعث و بعضی وجه تفسیر آن این است مراد بقول ابن مسعود که گفت بد رستی بود امر محمد و شان می صلى الله عليه وآله وسلم پیدا و بیا  
کسی را که دیده بود او را پس بخدا که ایمان نیاد و دوی مانند ایشان کسی که ایمان آورد و بغیب نادیده و اگر چه برایشان نیز انوار و آثار حقیقت لایح و دلایل  
و شواهد صدق آن حضرت باج است و اما با وجود آنرا از دیده بی فراق بود تابشید و و عی عبد الرحمن بن الجعد و الجعفی بنج حار مهله و سکون  
خدا و مجله و براد نسبت بجز موت که بده مشهور است از این زمان بعین است قال حدثني من سمع النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقول انه سئل  
فی آخيه هذه الايه گفت حدیث کرد مرا کسی که شنید آن حضرت را که میگفت بد رستی شان این است که نزدیک است که باشد درین امت قوم لهم مثل  
اولهم که روی که باشد مرایشان را مانند ابراهیم و اسماعیل و یونس و عیسی و اولیای حق که میگویند مشرک که شناخته شده است و جو آن در وین و  
عن النکری و بازمی دارند و در انما مشرک که وجود او نا آشنا و انکار کرده شده است و بطائون اهل الفتن و قتال می کنند خداوندان فتنه را و  
و اما همدار وایت کرد این دو حدیث را البیه فی فی دلائل النبوة و و عن ابی امامه ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال طوبی من رآنی  
گفت آنحضرت خوشی با و مر کسی را که دید مرا و طوبی صبیح من ان لمن لم یرونی و خوشی با و هفت بار مر کسی را که دید مرا و تو امن بی و ایمان آورد و من تعیین عدد سبع  
مکول است بعلم شارع باجبت بودن او عدد مبارک معارف در مبالغه و تحکیم و واه الجعد و و عن ابی محبه بن بصریم و فتح حار مهله و سکون تخانیه و کسر  
و سکون تخانیه ثانیه و زای در آخر از تابعین و جلد عباد الله الصالحین است و نام او عبد الله است قال قلت لابی جعفر رجل من الصحابه گفت کتم  
مر ابی جعفر را بصریم و میم که مردی بود از صحابه جلد فلحد یثا سمعته من رسول الله روایت کن تو را حدیثی را که شنیده از پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله  
وآله وسلم قال فیم احد ثلث حد یثا جلدی گفتند از روی روایت کتم ترا حدیثی سر و نیک که سود بجز ترا و بشارت بخشد بخیرت و فضیلت یثا مع رسول الله





الحرم الجبلة من رمضان عند روي هذا ل شوال منه سبع وثلاثين ومبعضها لم يجد الله وحسن توفيقه والحمد لله رب العالمين  
والصلوة على رسول محمد وآله واصحابه واتباعه لجميعين اعز الله دينهم وارضاهم في شرح كسبيات باسقة اللغات في شرح المشكوة مد اوسط ايام تشرق منه تسع عشر  
والف بودا تمام دو شهر ربع الآخر سندات خمس وعشرين الخاق لغا وانه ان مدت تمام مصروف وشمول اين شرح بود شرح ويكره في كسبيات بلغات التفتيح في شرح شكايت  
المصباح كمتقارب ومتقارن بود اين شرح درنا ليف نيز تمام يافت وسقت نمود وكتب ورسائل ويكره في وجوده وجمينا ثلث اين زبان بلغة كتر از اين مصروف باين بود  
باقى باقى والتوفيق من الله الباقي اللواتي والكره شرح عربي بحت اقبال بر مباحث علمية تحقيقات ومفاهيم فكرية اقباز واختصاص ويكره دار وليكن اين شرح فارسي ودر تفتيح وتهذيب  
الفاظ ضبط وربط معاني راجع وفائق بيان آمد ودر حجم وضاحت زايد بر ان افتاد ودر في مقدار هشتاد وبنظر فارسي صد و سى هزار بيت باشد وتمام هر دو در جلد  
اولي و ثلث اليف اين ضعيف است ودر خاتمه قاريه كجاء و سبكتي و پيرايه افروزي آن حال اين فقير است ابتدا و انتهاي عمر در يك مكان ومقعد بوده شده كانايت  
في مجلس احد مقصود بيان شكر نعمت حق است برين ضعيف حقير والله الحمد على التوفيق واسنظر الله على النقصي وانا الفقير الحقير عبد المحيى بن سيف  
الدين آد هلموى وطنا والبخارى اصلا والتركى نسباً والحنفى مذهباً والصوفى ارادة واخى دعونا ان الحمد لله رب  
العالمين حديث در نسخ شرح مشكوه كه وقت تفتيح موجود بود نوشته يافت ابتدا در اصل كتاب مطبوع نشد مكره بطبع ان مقام نسخ ويكره بطبع نمود ودرين جاي طبع كرده شد  
در صفحه ۱۲۸ سطر ۱ بعد لفظ منفق عليه وعن ائمة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا يدخل الجنة من لا يامن حارة بوائقه رواه  
مسلم لغت پيغمبر خدا واصل نمى شود بستان را كسيكه ايمان نباشد بمسايه او بدى هاى او را قند نشسته للباركه الميمونة الشريفة الهامة بشرح شكايت شريف تصنيف مولانا عبيد الحق  
دهلوى في احاديث رسول الله البارى في يوم الخميس عشرين شهر جمادى الثاني سنة تسع وسبعين مائة بعد الالف من الهجرة النبوية على صاحبها الف الثناء والتحية وبعد فان  
به الكتاب المشكوة فضل الكتب بعد القرن و اخير المصنف في الازمان وقد ثبت شرفا و متاعا عند علماء الفحول بعد كلام الله كلام الرسول وفي الحقيقة ان تامل في هذا الكلام بلا شبهة  
ان كان كلام الله كلامه ولكن كلامه كلام الله كتاب ترتيب الاجزاء والفصول والابواب كان سماً بلغة ثلاث فيها كواكب الانوار ونبذة خلد تجرى من تحتها الانهار فلم  
البتت فيها الازمان مسائل الشرح الغراء الفائق وسجت اطياف القدس على قصب براعتها بعبان رائق وكان اطرافه غصون الاشجار في روضته الفردوس  
والفاطمة كالنماء اللذيذة ذات الكوسس ومن النقاط فوق من حاتم ومن الاعراب عليلين جاثم مداد سطوز اسود من ذوانب الحور والولدان وبياض طرفي سطرو  
جنيها عيسنان لفضا خان وتجري من كل نقطة عيون علوم المعنوية كالسبيل وجمل نثره فصحا العرب وهم كانوا في الشعر افضل من تحليل جواهر نظم المنشورة معلقة بالعرش  
كالتقديس وقد نشت من كلمة سبع معلقات البلغاء بلا دليل وكيف لا وهو كلام النبي الامي المحترم افصح العرب والعجم ومن علومه علم اللوح والقلم ما ينطق عن الهوى ان هو الا  
وحى يوحى رسول الله المحمدي المصطفى صلى الله عليه وعلى آله واصحابه بنجوم الالهي لى اقدى ولقد اهتم في طبعا ما تزينها زبدة الانجاء عمدة الاطياب المستخرج من كلام  
الاخلاق وقد اضاف ذكره بجميع الافاق مصدر الفضائل والافاضات مرجع الفواضل والاشراف النصارى الخالص الفير واليوهر الفرد العديم النظر الجذاب المكرم والمجد المحترم فخر  
المشايخ والاحصاء حاجي الشيخ عبد الوهاب بجل المقدس المبرور والمورع المغفور غريبي بحار رحمة الله الميمون الشيخ محمد بن محمد بن جده في تفتيحها ونميتها فخرها و  
تزيينها عن شوائب الغلو والسطور فاطرها وسعى فيه غاية المنى ليطابق الاسم بالمسمى باهتمام المقابلة مع نسخ الصيغة المعبرة لاسما بالنسخة المطبوعة في الحكمة لانه اصح نسخ  
به الزمان وباجل كمن العمل المعبرة قابل باصفحة صفوة وكمن الفضلاء المعتمدة توافوا وورقة ورقه ونبى مطبوعه طبع محال حسنا طبعا وكتبا وصحة ما زات عيون الدهركا با اصح من  
به الكتاب وما انطبعت في مطبع الزمان نسخة احسن منه عند ذوى الاحتساب جزا الله تعالى خير الجزاء في الدنيا والاخرة اللهم اغفر لمن كتب به وقراه وقابل وطبعه وبهتم في تفتيح  
جل جده مصروف من عمره ونظف فيه ولفظ لفظا منه وسعى في نشره بين السليين وانفع وانفع به واعان فيه وعظي وتمكنه عنه سبحانه صاحب هذا الكلام الشافع في يوم  
القيام عليه الصلوة والسلام وعلى آله واصحابه واتباعه وذوي المحبة والاحرام بملطفك وجودك يا ارحم الراحمين  
وخير الناسرين امين يا رب العالمين تمت في يازدهم شهر جمادى الثاني  
٩٢٢ هـ

خط نامه جلد چهارم شيخ عبد الحق دهلوى ۳ ر

صفحه	سطر	خط	صحیح	صفحه	سطر	خط	صحیح	صفحه	سطر	خط	صحیح
۲	۱۰	ب	بر	۴	۵	در اید	در اید	۳۵	۳۵	فلم غلان	غلان فلم غلیم
۳	۴	رصوصوف	رصوصوف	۵	۵	دورخیان	دورخیان	۴	۴	رای	رای
۹	۹	جین	جین	۱۱	۱۱	ورسایل	ورسایل	۷	۷	الساعلیک	الساعلیک
۱۱	۱۱	باجنیا	باجنیا	۲۰	۲۰	معیله	علیه	۴	۴	معنی	معنی
۱۸	۱۸	برقظیر	وبرقظیر	۲۲	۲۲	وینعج	وینعج	۱۴	۱۴	التام علیکم	التام علیکم
								۳	۳	ایضا	ایضا















